

السلطان مظفر الدین شاه قاجار

۵۱۵

در عهد
شاهنشاه ممالک
محروسهٔ ایران یادگار سلاطین کیان
شهریار فریدون صولت
افلاطون فطنت جمشید رایت
خورشید آیت ظل الله فی الارضین
المجاهد فی مناهج الدین سپند
السلاطین و فخر الخواقین
السلطان بن السلطان
بن السلطان
والخاقان
بن الخاقان
بن الخاقان
خلد الله ملکه و سلطانه

جلد اول قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه ومظهر آیاته محمد سید الثقلین وسند الخافقین وعلی صهره ووزیره وظهره وظهیره امام المشارق والمغارب ابی الحسنین علی بن ابیطالب علیه السلام وعلی الائمة الهداة المعصومین من آل طه ویس الذین هم مصابیح الرحمن ومفاتیح الایمان و بعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوانبخت وارث تاج و تخت شبل ضرغام و وابل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی قوت قلب پادشاهی حجت جود و جودت آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران برداز ماهی شیر شاهان جهان گشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین بدر الخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لا زالت

ند بکسر نون بمعنی همتا و مانند است
اشباح بمعنی کالبدها است
اصباح بفتح همزه جمع صبح و بکسر همزه بمعنی صبح است
صهر بکسر صاد بمعنی داماد
مصباح بمعنی چراغ است
شبل بکسر شین بچه شیر را گویند
ضرغام شیر را گویند
وابل باران بزرگ قطره است
جودت نیکوئی
غیاهب تاریکی
غیاهب جمع است

دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصرت مقعد وسحاب کتائب عدالت منقشه زینت تاج وگاه وصاحب گنج وسپاه گشت وکار ملک وملت را
نظام کرد و از آنجا که از جزوی وکلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور
و از وجب ذر تا جنبش عظمی را بنفس نفیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که
غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن
نتوان یافت واگرچه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را گماشته اند
و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچیک تحقیقی بسزا نرفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده همانا پیشتر از مورخین
کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه بکرداند کتابی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت
ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت عوزی نفس نموده
بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن
استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت
و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال
جاهلیین واقوال واشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب
فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب
وطلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنمیق
کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که برحسب فرمان بزینت طبع محلی گردد
تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن منتشر گردد و اگرچه واردات
حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر
نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدأ و
منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم
و بقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف
نعمت برده ام بحمدالله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاه اند
و مقدار هریک از مورخین و اندازه کتب هریک از ایشان را نیکو دانند انشاءالله ببخت شاهنشاه
عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون
در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان
و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرتش سرمد و اثرتش مؤبد است
اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام
بالنبی و آله الکرام

در سبب تقدیم قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن
ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب
ناسخ التواریخ

جلد اول قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الاحد الواحد المتقدس من کل ضد و ند خالق الاشباح فالق الاصباح خص من عباده من شاء بعوارف الآلاء والنعماء والصلوة والسلام علی مرآت صفاته واشرف مخلوقاته ومظهر اسمائه ومظهر آیاته محمد سید الثقلین وسند الخافقین وعلی صهره ووزیره وظهره وظهیره امام المشارق والمغارب ابی الحسنین علی بن ابیطالب علیه السلام وعلی الائمة الهداة المعصومین من آل طه ویس الذین هم مصابیح الرحمن ومفاتیح الایمان وبعد بنده درگاه یزدانی و چاکر حضرت سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی چنین می نگارد که چون قدرت کامله جهان آفرین بآبادانی ایران زمین تعلق گرفت شهریار جوان جوانبخت وارث تاج و تخت شبل ضرغام و وابل غمام سخا فروغ آفتاب سلطنت برهان کتاب میمنت قدرت دست کبریائی وقوت قلب پادشائی حجت جود و جودت آیت جلالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران نبرد آزمای شیر شاهان جهان گشای خلاصه سلاطین نامدار سلاله صنادید قاجار صدر السلاطین والخواقین المجاهد فی مناهج الدین ناصر الاسلام والمسلمین ظل الله فی الارضین السلطان ناصر الدین شاه قاجار لازالت

ند بکسر نون بمعنی همتا و مانند است
اشباح بمعنی کالبد است
اصباح بفتح همزه جمع صبح و بکسر همزه بمعنی صبح است
صهر بکسر صاد بمعنی داماد
مصباح بمعنی چراغ است
شبل بکسر شین بچه شیر را گویند ضرغام شیر را گویند
وابل باران بزرگ قطره است
جودت جا و جودت صاحب جید ا
غیاهب غیهب تاریکی
غیاهب جمع است

دیباچه جلد اول از تاریخ سلاطین قاجاریه

رایات نصرت مرتفعه و سحاب کتائب اعدا منقشعه زینت تاج و گاه و صاحب گنج و سپاه گشت و کار ملک و ملت را نظام کرد و از آنجا که از جزوی و کلی هیچ امری از امور خود را معاف نمیدارد و از پیشگاه ذره تا بارگاه مهر انور و از وجوب ذره تا جنبش غضنفر را بنفس نفیس استقرار و استکشاف میفرمایند هم این بنده را فرمود که غرض از تحریر ناسخ التواریخ آن است که کتابی در فن تاریخ نگاشته آید که تاکنون در هیچ دولتی نظیر آن نتوان یافت و اگر چه کتب تواریخ بسیار است و سلاطین سلف نیز بسیار کس از مورخین را نگاشتن آن فرمودند و فراوان کتابها نگاشته اند اما در هیچیک تحقیقی بسزا رفته و از در اجتهاد تلفیقی نشده همانا پیشتر از مورخین بسیار کتابی از کتب متقدمین را اخذ نموده و در برابر نهاده آنگاه بگردانیده کتابی داستانی را نقل کرده اند و بحضرت ملوک آورده اند و سلاطین پیشین و وزرای پیشین زمان بدین معنی از کمال مناعت عوزی بغفر نموده بذکر نامی قناعت کرده اند همانا کتاب اول ناسخ التواریخ را بدان قانون مرتب داشتی که از آن استیفای تواریخ ربع مسکون و دنیای جدید توان کرد و از جغرافیا بهره تمام توان یافت و مذاهب مردم جهان را توان دانست و بسیار از معضلات حکمت را در ذیل قصه حکما فهم توان کرد و از احوال جاهلین و اقوال و اشعار ایشان فایده علم ادب توان برداشت و مانند این فواید در آن کتاب فراوان است اکنون روا نباشد با عقیدت و صداقت صافی که در هیچ زحمت و خدمت از تعب و طلب ننشسته امروز از تحریر کتاب دوم ناسخ التواریخ خود را معاف داری هم اکنون در تلفیق و تنمیق کتاب دوم استوار باش و کتاب اول را بدار الطباعه فرست که برحسب فرمان بزینت طبع محلی گردد تا عاقل و باقل و عارف و عامی را دست رس باشد و فایده آن منتشر گردد و اگر چه واردات حال سلاطین قاجار را با تواریخ سلاطین روی زمین در جای خود نگار خواهی داد هم روا باشد که مختصر نگارشی از مآثر ایشان در صدر کتاب رقم کنی و خاتمه را بتفصیل این اجمال موشح سازی تا صدر و عجز و مبدأ و منتها بخیر باشد و آغاز و انجام بفال نیک برآید چون آن کلمات بنهایت شد زمین خدمت ببوسیدم و بقدم قبول تلقی نمودم و عرض کردم که تاکنون درین حضرت طریق خدمت سپرده ام و عوارف نعمت برده ام بحمدالله پادشاه جهان که دولتش جاوید باد خود از کلیات تواریخ جهان آگاه اند و مقدار هر یک از مورخین و اندازه کتب هر یک از ایشان را نیکو دانند انشاءالله ببخت شاهنشاه عالم نیز کتاب ثانی را چنان پرداخته کنم که دوست و دشمن گواهی دهند که از صدر اسلام تاکنون در هیچ دولتی از دول جهانیان کتابی بدین سیاقت و ذلاقت تحریر نشده که جامع جمیع حوادث حدثان و حاوی تمام وقایع جهان باشد و با این خدمت و زحمت که ثمرتش سرمد و اثرتش مؤبد است اگر از کرم پادشاه قدردان بحصول تمنی و وصول منی امیدوار باشم بعید نباشد اللهم وفقنی بالاتمام بالنبی و آله الکرام

در سبب تقدیم قصه سلاطین قاجار بر معاصرین ایشان و مقدم داشتن ذکر آن جماعت از جای خود در کتاب ناسخ التواریخ

ذکر نسب سلاطین قاجار و نسبت ایشان بقاجار نویان

در بیان نسب سلسلهٔ قاجار و ابتدای ظهور آن قبایل جلادت شعار و شرح آنکه چگونه این نام مبارک بر ایشان فتاد چون ششصد و پنجاه و سه سال قمری از هجرت نبوی برگذشت هلاکو خان بفرمان منکو قاآن بن تولی بن چنگیزخان سلطنت ایران یافت و آنگاه که سفر عراق عرب و قلع و قمع خلفای بنی عباس را تصمیم عزم داد از قبل منکو قاآن فرمان رفت که از هر ده خانوار مغول دو خانوار بیرون شده از بهر حراست و حفظ حدود و ثغور از کنار ترکستان تا کرانهٔ مصر و شام نشیمن کنند مامورین صد هزار خانوار بشمار شدند و در آن اراضی جای کردند سرتاق نویان بن سابا نویان بن جلایر بن شیرون کیتین از نوئینان درگاه و سرهنگان سپاه هلاکو خان از جهان رخت بربست و فرزندش اباقاخان بجای او نشست سرتاق نویان را مورد رافت و عاطفت ساخته منصب اتالیکی فرزندش ارغون خان را بدو گذاشت و از لب رود جیحون تا قزل آقاج مغان را بحکومت او بازداد اباقاخان نیز بعد از هفده سال پادشاهی روزگارش بتباهی گرفت از پس او نکودار اجان برادرش دو سال و ارغون خان فرزندش هفت سال و کیخاتو خان برادر دیگرش سه سال و بایدو خان هشت ماه نوبت سلطنت کردند و در سال ششصد و نود و چهار هجری غازان خان بن ارغون خان در چاربالش پادشاهی جای کرد و این هنگام سرتاق نویان نیز از جهان برفته بود و پسرش قاجار نویان که نسب قبیلهٔ قاجار بدو پیوسته میشود بکمال رشد و بلوغ داشت غازان خان حقوق اتابکی پدر را منظور نظر داشته قاجار نویان را بجای سرتاق نویان مورد الطاف و اشفاق داشت و آنچه در حوزهٔ اقتدار سرتاق بود بدو باز گذاشت و از قاجار نویان فرزندان بسیار پدید آمد و اولاد و عشیرت او فزونی گرفت و آن جماعت را بنام جد و پدر قاجار همی نامیدند و قانون ترکان از پیشین زمان بر این بود که چون طایفه بجلالت و جلادت نامور شدندی بسیار از مردمان خود را بدان طایفه ملحق ساخته بنام ایشان معروف میگشتند چنانکه در اولاد اغوز خان و سلسلهٔ مغول و تاتار این قصه مرقوم افتاد بالجمله قبیلهٔ قاجار عددی و شوکتی حاصل کردند و بجلادت و شجاعت معروف شدند و چون سلطنت اولاد چنگیز خان را در ایران فتوری پدید آمد و حکومت سلطان ابوسعید بن الجایتو سلطان در سنهٔ هفتصد و سی و شش هجری بکران رفت سلسلهٔ قاجار نیز بتفاریق باقتضای خویشاوندی و اهلیت بقبایلی که در حدود شام نشیمن داشتند پیوستند و آن اراضی را از بهر خود وطن دانستند و چون امیر تیمور گورکان در سال دوازدهم پادشاهی خود که هشتصد و سه سال از هجرت نبوی شده بود سفر مصر و دمشق کرد فرمان داد که جماعت مغول از حدود شام که اراضی بیگانه است کوچ داده بایران آیند و از ایران بترکستان که وطن اصلی ایشان است نشیمن جویند لاجرم آن جماعت بار بربسته بحدود ایران و ایران زمین آمدند و بیشتر راه ترکستان پیش گرفتند و گروهی خاصه مردم قاجار در آذربایجان و حدود گنجه و ایروان رحل اقامت افکندند و چون دولت گورکانیه ضعیف شد حسن بیک بن علی بن عثمان که نخستین سلاطین آق قوینلو میباشد و نسب بقاجار میرساند در سال هشتصد و هفتاد و یک هجری نوبت سلطنت گرفت و حل و سه سال پادشاهی در خاندان او بماند چنانکه نام هر یک از ایشان مرقوم

که یاد کردیم قصهٔ ایشان را در جای خود بشرح خواهیم راند مع القصه چون نهصد و نود و پنج سال از هجرت رفت شاه عباس ماضی بر تخت ملکی جای ساخت فرمان داد که قبیلهٔ قاجار را از گنجه و ایروان کوچ دادند و ابطال رجال ایشان را که بشجاعت و جلادت از دیگران بر زیادت بودند بفرمود در اراضی استراباد در قلعهٔ مبارک آباد که در کنار گرگان و از مستحدثات پادشاه ایران بود جای کنند و ایشان در مبارک آباد جمعیکه بر سوی فراز قلعه مقام گرفتند ملقب بقاجار یخاری باش شدند و آن گروه که بر فرود قلعه بودند اشاق باش نام یافتند اما نیمهٔ دیگر را بفرمود تا در مرو شاهیجان منزل نمایند و مراد شاه عباس ازین حکومت آن بود که نواحی استراباد و مازندران از تاخت و تاز ترکمانان محفوظ ماند و اراضی خراسان از زحمت قبایل اوزبک محروس باشد و نیز در ضمیر داشت که از شریعت سلطنت بر نیاید که مردم قاجار با آن شجاعت و جلادتیکه ایشانراست در یک جای انجمن باشند لاجرم ایشان را متفرق و مشتت ساخت   همانا قبیلهٔ قاجار با اینکه از جمیع قبایل ایران بعدد و شمار کمتر بودند در کار مبارزت و مناجزت فزونی داشتند چنانکه بدین عدد قلیل بر تمامت ایران غلبه جستند و سلطنت یافتند شنیده شد که وقتی یکتن از مردان قاجار سفر بغداد کرد و در هنگام عبور از جسر با یکتن مرد عثمانلو که از غلامان پاشا بود با هم بخصومت دچار شدند و کار ایشان از مناقشه و مشاجره بمکافحت و مناطحت انجامید بالجمله یکدیگر را با سنگ و مشت همی کوفتند و از اینسوی بدانسوی همی کشیدند تا هر دو تن بمیان دجله در افتادند و در آب فرو شدند مردم که از دور و نزدیک نگران بودند غوغا بر داشتند و غواصان را همی خواندند باشد که آنانرا از آن غرقاب نجات دهند ناگاه جنبش آب جسد ایشانرا بر آورد و سر عثمانلو در چنگ مرد قاجار بود همانا در زیر آب بیم غرق و بلا نداشت خنجر خویش بر آورد و سر او را از بدن دور کرد و نیز مسموع افتاد که یکتن از مردان قاجار که بشتاب تمام از اصفهان آهنگ مازندران داشت آنگاه که از قم و پل دلاک بگذشت و بشعب کوه و چشمه صیدی رسید بر سر آن چشمه فرود آمد و اسب خویش به بست و لختی بنشست تا نانی بشکند در اینوقت دویست تن از سواران افغان که از دار الخلافه باصفهان میشدند با او باز خوردند و قصد او کردند مرد قاجار کمان خویش بر گرفت و لختی بر کوه صعود کرد و فریاد برداشت که ای سواران افغان آهنگ من نکنید که در این سواد دویست نیستید همانا هفتاد چوبه تیر در کیش دارم و بی گمان هفتاد کس از شما را از پای در آورم گرفتم که چون تیر نماند و کار با نیزه و شمشیر افتد شما مرا دستگیر کنید از یکتن چه خواهید یافت ایشان پذیرفتار این پند نشدند و بسوی او حمله کردند پس مرد قاجار خدنگی بزه کرد و بر پیش آهنگ آن جماعت گشاد داد و آن تیر بر قربوس زین آمد و بشکست و بر ناف سوار آمد از پشت او بجست و همچنین تا پر در سرین اسب نشست مرد قاجار فریاد برآورد که هان ای سواران این زخم نخستین است هم اکنون اگر خواهید باز حمله دهید و بدین کوه صعود کنید ایشان از آن کرده پشیمان شدند و او را بجای گذاشته عنان بگردانیدند و ازینگونه جلادت از مردان قاجار فراوان دانسته ام

شرح حال نواب فتحعلی خان پسر شاهقلیخان

بالجمله قبیله قاجار بعد از ورود باسترآباد پیوسته با ترکمانان رزم دادند و آتش مقاتلت و مبارزت را افروخته (۷)
داشتند و پدران فتحعلیخان قوانلو همواره قاید آن قبیله و سید آن سلسله بودند لاکن هیچوقت با سلاطین صفویه ساز
مخالفت آغاز نکردند تا نوبت فرمانگذاری قاجار بفتحعلی خان رسید

بیان احوال نواب فتحعلی خان قاجار و صادرات ایام آن سردار جلالت آثار

نواب فتحعلی خان پسر شاهقلیخان بن مهدیخان بن ولیخان بن محمد قلیخان است و او را دو برادر بود
یکی فضلعلی بیک و آن دیگر مهرعلی بیک نام داشت و مادر این فرزندان شهربانویه نامیده میشد و او خواتونی
نامبردار بود که در همه مازندران و استرآباد برابر نداشت گویند چون او را از بهر شاهقلیخان عقد می بستند
جشنی شاهوار کردند و در مجلس عیش و عرس او کرنا و دیگر سازها نواختند چنان بزمی کردند که در میان
قبایل قاجار و ترکمان و مملکت مازندران تاریخی گشت بالجمله فتحعلی خان بعد از پدر بحد رشد و بلوغ رسیده
در فنون فروسیت و فراست تو بدست گشت و همچنان در قلعه مبارک آباد نشیمن کرده در قبایل قاجار
فرمان گذار بود چون آیات جهانگیری و ملکستانی در ناصیه او مشاهده میرفت حکام
مازندران را از وی هول و هربی در دل افتاد و حکومت او در آن اراضی در خاطرها حملی افکند
لاجرم محمد خان ترکمان قزوینی که اینوقت حکومت استرآباد داشت باغوای میرزا احمد قندیسی که او را وزیر و دبیر بود
قلع و قمع فتحعلیخان را در خاطر گرفت و چند تن از بزرگان قاجار را در این کید و کین با خود همدست و هم
داستان ساخت و در نهان تجهیز لشکر کرده نیمشبی بر قلعه مبارک آباد تاختن برده فتحعلی خان را
با برادرانش دستگیر نمود هر سه تن را در زندان باز داشت روزی چند بر نیامد که فتحعلیخان فرصتی
بدست کرده از زندان برآمد و برنشست و بقبایل یموت پیوست از پس او جمعی از قاجار اشاق باش
همدست شده برادران او فضلعلی بیک و مهرعلی بیک را از محبس برآورده مقتول ساختند و از بیم آنکه
فتحعلیخان از بهر خونخواهی کمر بندد در حفظ و حراست قلعه مبارک آباد بر جد و جهد بیفزودند و اصلمش خان قاجار را
بر دروازه حصار نگاهبان ساختند اما از آنسوی چون فتحعلی خان خبر قتل برادران بشنید در نهان
با اصلمش خان پیمان بست و مواضعه نهاد آنگاه از مردم یموت لشکری ساز داده مانند سیل بنیان کن بسرعت صبا و سحاب
بکنار مبارک آباد آمد اصلمش خان در بگشود و او بی توانی بقلعه در آمد و بکردار پلنگ زخمین و شیر خشمگین نخستین بر
محمد خان و میرزا احمد تاخت و هر دو تن را گرفته بکیفر برادر سر برگرفت و در آن قلعه با شکانت تمام مکان ساخت
قاطنین استرآباد و قاطبه قاجار چون این دلیری و دستبرد بدیدند یکدل و یکجهت سر بفرمان او نهادند
و او در استرآباد و نواحی نافذ فرمان گشت آنگاه خواست تا کار ممالک مازندران را یکسره کند نخستین تسخیر
اراضی فندرسک را در ضمیر گرفت از آنجا که لشکر بیک نامی که نسب بقبیله کرد جهان بیک لو میبرد در آن
اراضی شوکتی بسزا داشت و با فتحعلی خان لوای مخالفت میافراشت لاجرم جمعی از مردان جنگ را
برداشته آهنگ او کرد و در اول حمله مردمش را درهم شکست و تار و پود جمعیتش را درهم گسست
و او را دستگیر نموده و عرضه شمشیر فرمود این اقبال را نیز بفال گرفته با ابطال رجال سپه رنگ آهنگ

مازندران کرد چون لختی راه بپیمود در حضرتش معروض افتاد که محمد حسین خان و فضلعلی بیک و محمد تقی بیک با چند تن دیگر از سران قاجار همداستان شده‌اند که در نهان از مردم پیمان ستانند تا فرصت مقاتلت دریابند و چهره موافقت برتابند فتحعلی خان اگرچه بازوی توانا و دل قوی داشت اما جانب حزم فرو نمیگذاشت با خود گفت دشمن در خانه گذاشتن و بیگانه برداشتن در شریعت مبارزت معذور نباشد بدین بهانه که در این سفر عدت لشکر و اعداد کار از این بیش باید عنان بازخانه تافت و از بهر آنکه مردمان ساده دل که فریفته دشمنان شده‌اند مقتول نگردند تدبیری بدینگونه سازداد که مجلسی بضیافت بیاراید و سران مفسد را دعوت فرماید چون مجلس بیاراست و آن جمع را بخواست از آنجا که هر دل ناپاکتر باشد هراسناک‌تر باشد محمد حسینخان از نیمه راه طریق فرار پیش گرفته راه بگردانید دیگران در آن بزم مخافت پای نهادند و سر بر سر ضیافت دادند چون فتحعلیخان دشمنان خویش را بدست اقبال پایمال کرد هر روز قوت و قدرت او در کار ملک و مملکت فزونی گرفت در این هنگام که یکهزار و صد و سی و پنج سال از تاریخ هجرت برفته بود و جماعت افغان شهر اصفهان را بمحاصره داشتند این خبر مسموع فتحعلیخان افتاد و روا ندید که پادشاه ایران را در چنین کاری صعب بکاری نباشد هزار سوار از دلیران قاجار اختیار کرده بسرعت ستاره شهاب و یا طلیعه آفتاب بجانب اصفهان شتاب گرفت و بعد از ورود بدان اراضی چند کرت در جنگ افغان ترکتازی نمود و بسیار کس از آن جماعت بخاک انداخت و عرضه تیر و تیغ ساخت و بسیار سر از آن سران سپاه بر سر سنان کرده در پیشگاه شاه سلطان حسین صفوی بخاک راه افکند اعیان درگاه شاه سلطان حسین که سالها در بستر امن و امان غنوده و از کار مقابله و مقاتله غافل و ذاهل بودند بیم کردند که مبادا در این فتنه فتحعلی خان نیز دل دیگرگون کند و بهوای سلطنت بتازد و کاری بسازد و بدین اندیشهای ناصواب پادشاه را با او بدگمان و سرگران ساختند لاجرم فتحعلیخان برنجید و اصفهان را با افغان گذاشته راه استراباد برداشت و از پس او روز بیست و ششم شوال در سال یکهزار و صد و سی و پنج هجری اصفهان بدست افغانان مفتوح و شاه سلطان حسین در معرض هلاک مطروح افتاد جماعت افغان بعد از فتح اصفهان رایت جهانگیری افراخته تا باراضی ری بتاختند مردم ری استغاثت بفتحعلی خان برده از وی استمداد کردند و او با لشکری خونخوار آهنگ ری فرمود و در ابراهیم آباد ورامین با افغانان دوچار شد از هر دو روی صف برزدند از چاشتگاهی تا فرو شدن آفتاب مردان جنگ به تب و تاب بودند و طریق حرب و ضرب می‌پیمودند چون جهان سیاه شد و هر دو سپاه جنگ را دست باز داشتند در حضرت فتحعلی خان معروض افتاد که چون خبر فتح اصفهان و قتل شاه سلطان حسین در اطراف جهان پراکنده شد شاه طهماسب از آذربایجان بمازندران آمده و اینک در آن اراضی تجهیز لشکر همی خواهد کرد تا با افغانان رزم دهد و دشمنان پدر را کیفر نهد بعد از استماع این قصه بشتاب تمام راه مازندران برداشت و در شهر ساری شاه طهماسب را دیدار کرد و کفیل امور پادشاهی و وکیل دستگاه سلطنت او گشت پس شاه طهماسب را برداشته باسترآباد آورد و در آنجا لشکری لایق بیاراست و عرض سپاه داده راه خراسان پیش گرفت و در ایام محاصره مشهد مقدس

ذاهل یعنی غافل

[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

روز شنبه چهاردهم شهر صفر که سال تاریخ بیکهزار و یکصد و سی و نه پیوسته بود باغوای نادر پادشاه افشار (۹)
او را شهید کردند چنانکه تفصیل این جمله در جای خود بشرح خواهد رفت

ذکر پادشاهی و جهانگیری محمدحسن خان قاجار و خاتمهٔ احوال و شرح آل او

محمدحسن خان پسر فتحعلی خان است و او را برادری بود که محمدحسین خان نام داشت و در روزگار کودکی از جهان روی برگاشت اما محمدحسن خان چون بحد رشد و بلوغ رسید همه تن شجاع شجاعت و جوهر جلادت بود و آن آثار از وی ظاهر گشت که دور و نزدیک بحشمت و جود و عظمت نهادش را گردن نهادند نادرشاه افشار چون مکانت او را دانست در قلع و قمع او بیچیده گشت محمدحسن خان نیز مکنون خاطر او را مکشوف داشته راه دشت برگرفت و در میان ترکمانان نشیمن ساخت مدتی دیر بر نیامد که از ترکمانان سپاهی ملازم حضرت ساخته بشهر استراباد تاختن آورد و آن بلده را فرو گرفت محمد زمان بیک که در اینوقت حکومت استراباد داشت فرار کرده در کنار اتک با بهبود خان که سردار نادرشاه بود پیوسته شد و او را با لشکری خونخوار جنبش داده بکنار گرگان آورد و محمدحسن خان جنگ او را پذیره شده در برابر او صف راست کرد و چون شیر خشمگین حمله بپیوست و بهبود خان را بشکست محمد زمان بیک دیگرباره از رزمگاه فرار کرده در قریهٔ کینکاور در وقتیکه نادرشاه از موصل بازمیشد بدرگاه آمد و صورت حال را باز نمود نادرشاه محمد حسین خان قاجار را با لشکری که این جنگ را تواند ساخته کرد فرمان داد تا بسرعت برق و باد شتافته بکنار استراباد آمد و بدان بلده غلبه یافت و از دولتخواهان محمدحسن خان هر کرا بدست کرد سر برگرفت و از سرهای ایشان منارها برافراخت دیگرباره محمدحسن خان ناچار شده بطرف دشت برفت و در میان قبیله واز جای کرد نادرشاه بقبایل ترکمان منشوری کرد که محمدحسن خان را دست بسته بدرگاه فرستند و اگرنه منتظر آتش غضب و سورت سخط پادشاه باشند بزرگان ترکمانان انجمن شده بقبیله واز آمدند و گفتند واجب افتاد یا محمدحسن خان را بدرگاه باید فرستاد یا مورد سخط نادرشاه باید بود دیکنج که صاحب و قاید قبیله بود ناچار بدین سخن رضا داد زن او که مکانتی بسزا داشت محمدحسن خان را در سرای خویش پنهان کرد و بمیان انجمن آمد و گفت ای بزرگان قبایل ترکمان سخن بر این نهادید که پسر فتحعلی خان را دست بسته بقبلگاه فرستید این بگفت و معجر برگرفت و در میان انجمن افکند و گفت هم اکنون در سایهٔ این معجر نشینید و پاسخ نادرشاه را بزنان بگذارید ترکمانان از گفتار او شرمسار شدند و سخن بر آن نهادند که محمدحسن خان را از میان خود بسلامت کوچ دهند و در حضرت نادرشاه معروض دارند که ما را از وی خبری نباشد لاجرم محمدحسن خان با دو سر اسب و تنی غلام و یک بهله بار از میان ترکمانان بیرون شد و راه دشت برگرفته مسافتی بعید در نوشت و در میان آن بیابان بی پایان یکچند با آن غلام بزیست و خورش ایشان همه از صید مرغان بود که بدستیاری آن باز اصطیاد میکرد و بریان نموده اکل میفرمود چون روزگاری بر آن سپری شد روزی چون آن باز را از بهر صید رها کردند در پرواز صعود همیکرد و دیگر باز نیامد روز دیگر زحمت جوع بر ایشان اثر کرد ناچار یکی از اسبان را ذبح کردند و روزی چند بخوردند چون از هیچ روی فتح بابی نشد اسب دیگر را نیز بکشتند و بخوردند آنگاه جوعان

و میرزا بانده بعد از دو روز باتفاق غلام تیمچیان محمد حسن خان پیاده و گرسنه پهلو بر زمین نهاده آماده هلاک
گشت در این هنگام همچنانکه صماخ گوش بر زمین داشت بانگ سم ستوران همی اصغا فرمود و در عجب شد که در این
بیابان آمد و شد سواران از چه در باشد بزحمت زیاد و بر پای خواست و با آنهمه ضعف تیغ برگرفت و برکشید
تا اگر مردم نادرشاه باشد مصاف دهد چون سواد و خویشتن نمودار گرد سواران او را از دور دیدار کردند
و نجات او تاختند و او را شناختند پس حال او را فحص کرده نخستین مقداری خوردنی در گلویش فرو دادند
تا بقوت آمد آنگاه گفتند شاد باش که نادرشاه از جهان رخت بربست و جنبشی پیش داشته تا برنشست و او را
بمیان قبیله آورده لشکری ملتزم رکابش ساختند تا دیگرباره باسترآباد تاخته آن بلده را مسخر فرمود و این هنگام
یکهزار و یکصد و شصت سال از تاریخ هجرت گذشته بود مع القصه محمد حسن خان را هر روز عدت و شوکت برافزون
گشت تا آنگاه که کریمخان زند رایت خودسری برافراشت و میرزا ابوتراب دخترزاده شاه سلطان حسین را
شاه اسمعیل نام کرده و خود را وکیل او خواند و با لشکری انبوه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری جنگ محمد
حسن خان را ساخته شده باراضی استراباد تاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و چهل روز آن شهر را

آغاز سلطنت محمد حسن شاه قاجار

بمحاصره داشت و از این سوی محمد حسن شاه هر روز لشکری از شهر بیرون فرستاده با او رزم همیدادند و از طرفی دیگر
فرمان کرد تا ترکمانان اطراف لشکرگاه او را فروگرفتند و از دور و نزدیک ایشان را آسیب دادند چندانکه
کریمخان بمحاصره افتاد و در لشکرگاه او قحط و غلا پدید آمد و کمرخان و شجاع الدین خان زند که از ارکان دولت او بود
مقتول شدند و شاه اسمعیل چون بخت را وارون و کار را دیگرگون یافت از لشکرگاه کریمخان فرار کرده بپای حصار استراباد
آمد و پناه از محمد حسن شاه جست از اینجاست که کریمخان گفت شاهیکه نمک بحرام بخت با تحله چون کار بدینگونه
رفت کریمخان ناچار اموال و اثقال خویش را گذاشته از کتل نعل شکن راه فرار پیش گرفت مردان قاجار اموال
او را بغنیمت برگرفتند و از دنبال او برفتند و بسیار کس از لشکر او اسیر و دستگیر ترکمانان و دلیران قاجار شدند
اما محمد حسن شاه اسیران را از ترکمانان خرید و آزاد ساخت و شاه اسمعیل را برداشته بطرف اشرف کوچ داد جمعی از مردم

تسخیر محمد حسن شاه مازندران را

مازندران که با کریمخان زند از در موافقت بودند طریق مخالفت گرفتند لاجرم مقیم خان که از مردم ساری بود
باتفاق سبزعلی خان لاریجانی لشکری ساز داده در یکفرسنگی شهر بارفروش در برابر محمد حسن شاه صف
برزدند و جنگ در انداختند نخستین مقیم خان بگلوله زنبوره جراحت یافته گرفتار شد و لشکرش هزیمت شدند
پس محمد حسن خان بفرمود تا حطب بر زبر هم نهاده برافروختند و مقیم خان را بسوختند آنگاه آقا حیدر علی و حاجی قنبر
علی مشهدی سیر را ماخوذ داشته بعد از مصادره دویست هزار تومان با فرزندان مقتول ساخت و بر تمامت
مازندران نافذ فرمان گشت از پس این واقعه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و هشت هجری احمد شاه افغان بعد از
استیلای در ممالک قندهار و کابل و هرات ارض اقدس را مسخر داشته شاه پسند خان افغان را با پانزده
هزار سوار جرار مامور بتسخیر استراباد فرمود ابراهیم خان و عباسقلی خان بغایری و عیسی خان کرد و قلیچیان
قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که از تاخت و تاز افغانان در زحمت بودند و قوت مقاتلت نداشتند
از بلاد خویش بیرون شده بدرگاه محمد حسن شاه آمدند و صورت حال باز نمودند و پیشکش لایق گذرانیدند

شرح سلطنت و جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

از جمله آن اشیا دو قطعه الماس بود یکی بنام دریای نور و آن بمیزان هشت مثقال بود و آن دیگر تاج ماه نام «۹۱»
داشت و در وزن پنج مثقال بود لاجرم محمدحسن شاه ایشان را بمکافات تمام نهاد و بتول و سیورغالی شایسته
نطاق فرمود و در سلک ملتزمین درگاه و مقربان پیشگاه داشت آنگاه محمدولیخان قاجار یوخاری باش را
باتفاق حسین خان برادرش بدفع افغانان نامزد کرد و ایشان با چهار هزار تن مرد رزم آزموده کوچ داده
در سبزوار با افغانان کارزار کردند و چنان آن جماعت را شکسته هزیمت دادند که تا مشهد مقدس عنان نتوانستند
کشید و مراجعت کرده حاضر حضرت شدند محمدحسن شاه از پس این فتح لشکر براند و قزوین و گیلان را مفتوح ساخته
باز تاخت و بی توانی ره سپار عراق شد سرداران کریمخان زند مدافعت را کمر بسته بروی در آمدند و در حمله
نخستین از پای برفتند و در آن رزمگاه محمدخان بی کله با هفده تن دیگر از بزرگان قبیله زند اسیر و دستگیر
گشته محمدحسن خان این جمله را بسته را با فرستاده باز داشت و خود با لشکر آهنگ اصفهان کرد و کریم خان
چون این بدانست سپاهی گران کرد و پذیره جنگ شد و در کلون آباد که چهار فرسنگی اصفهان است میدان
مقاتلت نهاد هر دو لشکر صف راست کرده در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند و خستند هم در پایان لشکر
زند شکسته شد ناچار کریمخان اموال و اثقال خویش را بغنیمت مردم قاجار گذاشته راه شیراز پیش گرفت
پس شهر اصفهان و توابع آن در حوزه دولت آمد و ضمیمه مملکت شد چون مملکت عراق را از دشمن بپرداخت
و کار بکام ساخت در سنه یکهزار و صد و شصت و نه هجری با لشکری انبوه آهنگ مملکت آذربایجان کرد
آزادخان افغان که این هنگام در آن اراضی فرمانگذار بود عرض سپاه داده با بیست هزار مرد در شش فرسنگی
ارومی در برابر محمدحسن شاه صف برزد هر دو لشکر دست بآلات حرب و ضرب برده با هم در آمیختند و خون
یکدیگر بریختند محمدحسن شاه کسوت اصطبار بپوشید و سخت بکوشید چندانکه لشکر دشمن خسته و شکسته
هدف دمار و هلاک شدند آزادخان چون کار بدانگونه دید ناچار با چند تن از مردم خود از رزمگاه بیرون تاخته
راه فرار برگرفت و از پس آن جنگ دیگر در آذربایجان جای درنگ ندید لاجرم وداع ملک و مال گفته باراضی
تفلیس شتافت اموال او بهره ابطال گشت و لشکر او در ظل لوای محمدحسن شاه در آمدند و جنابش بیدرنگ
چهار هزار تن از افغانان را نیز گزیده کرده با سپاه خویش ملحق ساخت و با قلعه شوشی بتاخت و آن بلدان
و اراضی را عرصه نهب و غارت سپاهیان داشته بطرف تبریز مراجعت کرد و این هنگام یکهزار و یکصد و
هفتاد سال از هجرت نبوی برفته بود که آذربایجان را از مضافات ممالک محروسه داشت و فرزند اکبر و ارشد
خود آقا محمد شاه را که در اینوقت هجده ساله بود بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و خود از آنجا تسخیر فارس را
در ضمیر گرفته لوای مراجعت برافراشت و هیچ منزل و مقام درنگ روا ندید همچنان شتابزده تا بدار المؤمنین
کاشان آمد شیخعلی خان زند که بعد از مراجعت محمدحسن شاه از قبل کریمخان بحکومت اصفهان استقرار داشت
چون دانست که آن لشکر بجز داروسیل دمنده و کوه رونده در میرسند بی آنکه پای از سر بداند سر خویش گرفته
راه شیراز پیش گرفت و محمدحسن شاه با پنجاه هزار مرد سواره و پیاده بیمانعی و عایقی باصفهان درآمد و چون
در شهر اصفهان بلای غلا و آسیب قحط استیلا داشت توقف فراوان در آن بلده روا ندید و فرمان داد تا از

عراق گندم و جو و دیگر حبوب حمل داده باصفهان آوردند چندانکه بذر جمیع مزارع اصفهان را وفا کرد و بهار خویش
داد پس بیدرنگ در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک از اصفهان بسوی شیراز خیمه بیرون زد و با آن سپاه گران
پست و بلند زمین را درهم نوردیده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد کریمخان زند ابواب حصار را مسدود
ساخته متحصن شد بزرگان فارس چون غلبهٔ محمد حسن شاه را تفرس کردند از هر جانب بحضرت او شتافتند
از جمله نصیر خان لاری با ششهزار مرد تفنگچی حاضر درگاه شد بلشکرگاه پیوست بالجمله چهل روز کریمخان زند در
تنگنای محاصره بحفظ و حراست خود رنج میبرد در اینوقت بسبب آن قحط و غلائیکه در همهٔ اصفهان و فارس استیلا
داشت در لشکر محمد حسن شاه نیز کار بصعوبت میرفت و لشکریان در رنج و تعب میزیستند چندانکه بیم آن بود که مردمان
متفرق و متشتت گردند و چنان افتاد که در این سختی افغانان را وحشتی در خاطر نشست و دهشتی در ضمیر گرفتند
و از بیم جان و سختی غلا نیم شبی سوار شده بسوی شیراز شتاب کردند و با کریمخان زند پیوسته شدند دیگر قبایل
لشکر چون این بدیدند در ارکان ثباتشان لغزشی عظیم افتاد و از یکسوی نیز مبتلای قحط و غلا بودند مجال
درنگ از برای کس نماند یکباره آن لشکر انبوه درهم شکسته شد و هر قبیله طریق وطن خویش پیش گرفت چون
محمد حسن شاه از سراپردهٔ خویش بیرون شد جز جماعتی اندک بجای نبود از غایت غیرت و جلادت
خواست تا با آن قلیل مردان قاجار که پای برجای اند و تفنگچیان نصیر خان لاری ثبات قدم
ورزیده دست از مقاتله و محاصره باز ندارد و محمد ولیخان قاجار دولو از در خیرخواهی بیرون شده در حرکت
آنحضرت الحاح نمود و معروض داشت که اینک کریمخان و مردان زند که از بیم گزند شهریار در تنگنای این
حصارند همه شیران کارزار و دلیران گیرودارند این چنین لشکری را با عدتی اندک در برابر شدن و رزم دادن
از طریقت حزم بعید است و خود برفت و اسب پادشاه را حاضر ساخته رکاب بگرفت محمد حسن شاه چون
یک تن بیست جای زیست نبود ناچار دل بر کوچ دادن نهاد و پس نخستین اسب جنیبت خاص خویش را که قراقوزی
نام داشت بفرمود حاضر کردند و زین برنهادند و دخترکی که از اصفهان در سلک جواری درآورده ملتزم
خدمت ساخته بود بفرمود تا برنشست و بعضی از جواهر نفیسه بر ساخت زین ببست آنگاه گفت کس بدین اسب
نتواند دست یافت همه جا بر کنار راه باش که کس عنانت نتواند گرفت پس شتاب زده تا اصفهان عنان
باز مکش و در سرای خویشتن زیستن میکن که من نیز از قفا در میرسم آن دخترک برنشست و بسرعت صبا و سحاب
شتاب کرد و همه جا از کنار شارع طی مسافت میکرد تا بخیابان اصفهان که جز بر جاده رفتن چاره نبود در افتاد
از قضا در اینوقت یکتن از غلامان رایض جنیبت کشان محمد حسن شاه از مازندران بشیراز می شتافت
در میان خیابان چشم او بر آن کمیت که بر قراقوزی برآمده بشتاب شهاب در میرسد چون برق جهنده
از پیش رویش برآمده عنانش بگرفت و گفت اسب محمد حسن شاه را از کجا بدست کردی و کجا میشوی
صورت حال را باز راند لاجرم چون غلام رایض بشنید او را برداشته بخانهٔ پدر آورد و با جواهر جای داد
و اسب قراقوزی را برداشته پذیرهٔ محمد حسن شاه شد و در سمیرم آن جنیبت را دیگرباره بمحمد حسن شاه رسانید
تا برنشست و طی طریق کرده باصفهان آمد و این هنگام روز سیم شکستن و برنشستن از ظاهر شیراز بود هم در

منهزم شدن سپاهیان محمد حسن شاه

شرح سلطنت و جهانگیری محمدحسن شاه قاجار

در اصفهان درنگ نکرده بهمان سرعت طریق مازندران گرفت و این خبر درست شد که قزاقوزی در شعب جبل (۱۳)
مازندران سم خارا اشکاف بر سنگ میکوفت و مانند رعد صهیل میکرد اکنون بر سر سخن رویم محمد ولیخان
قاجار شهریار را و لشکریان قاجار را برنشانده و راه اصفهان را پیش داد اما از آن سوی حسین خان دولوی
قاجار یوخاری باش که از قبل محمدحسن شاه حکومت اصفهان داشت چون پراکندگی لشکر پادشاه را اصفهان نمود
بیدرنگ طریق مازندران برگرفت تا ساز مخالفت ولی نعمت را طراز دهد که قبل از ورود محمدحسن شاه مازندران را
فروگیرد صفرعلیخان قوانلو این معنی را دانسته محمدخان قوانلو عمزاده محمدحسن خان را که از قبل او والی مازندران بود
بدست سفیری مکتوبی کرد که حسین خان را از استیلای مازندران دفع دهد لاجرم چون محمدحسن خان از شیراز بطاهر
بلده اصفهان رسید در باغ قوشخانه فرود شد و اندیشه حسین خان دولو را باز دانست مجال نیافت که در
اصفهان درنگ کند و لشکری از بهر جنگ کریمخان تجهیز فرماید بی توانی برنشست و بسرعت برق و باد بسوی
مازندران شتافت اما از آنسوی چون مکتوب صفرعلیخان بمحمدخان رسید و دانست که حسین خان دولو همی
در رسد بیم کرد که جماعت افغانان را که محمدحسن شاه از آذربایجان کوچ داده در مازندران نشیمن فرموده بعداوت
نهانی را عیان سازند و بعد از ورود حسین خان با او پیوسته شوند لاجرم پیش از آنکه این خبر پراکنده شود هشتاد
تن از بزرگان افغان را بدست آویز حفاوت و مهربانی در مجلس خویش حاضر کرده حکم داد تا جمله را در غل و زنجیر
کشیده در حبس خانه باز داشتند افغانان چون این بشنیدند در یکجای انجمن شده کردنکشی کردند محمدخان
چون خبر طغیان ایشان را بشنید یوسفخان هوتکی را با پنجاه تن از سران افغان سر برگرفت و با ابطال رجال
خود بر سر افغانان تاختن برد و با آنجماعت رزم داده غلبه یافت بعضی را عرضه شمشیر و برخی دستگیر فرمود
اما از آنسوی حسین خان که با افغانان مواضعه داشت چون بفیروزکوه آمد و حال ایشان را باز دانست
فسخ عزیمت از تسخیر مازندران داده اراضی هزارجریب و دولاد محله را درنوشته باستراباد آمد و آن بلده را
مفتوح ساخته استوار بنشست اما محمدخان بعد از مقاتلت با افغانان شش هزار سوار و پیاده آماده کرده
منتظر موکب شهریاری همی بود در اینوقت محمدحسن شاه با چندتن بعلی آباد نزول فرموده و محمدخان پذیره شده در
علی آباد بدرگاه پادشاه پیوست آنگاه محمدحسن شاه از علی آباد کوچ داده بشهر ساری درآمد و روزی چند در آنجا سپاهی
برده لشکری بزرگ فراهم کرد و آهنگ استراباد فرمود حسین خان دولو دانست که رزم او را پایدار نیست خویشاوندان
و برادران خود را برداشته بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همداستان شد
محمدحسن شاه از دنبال او باستراباد درآمد و از آنجا با لشکر گران بیرون تاخته در ظاهر دامغان لشکرگاه کرد
و حسین خان در تنگنای محاصره افتاد و در این هنگام خبر رسید که شیخعلیخان زند با سپاهی کارآزموده اراضی
فیروزکوه را محط رحال فرموده محمدحسن شاه بیم کرد که مبادا شیخعلی خان آهنگ مازندران کند و محمدخان را
قوت جنگ او نباشد لاجرم دست از دامغان باز داشته عنان عزیمت بطرف ساری گذاشت سپاهی که
ملتزم رکاب بودند از کثرت ذهاب و ایاب خسته خاطر شده بسیار کس از راه و بیراه پشت بلشکرگاه همی کردند
بود ساری ترکمانانی که ملتزم حضرت بودند نیز سر از ربقه اطاعت برتافته دست بغارت

مقاتله محمدحسن شاه با شیخعلی خان زند

(۱۴) گشادند و بازخانه ساختند محمدحسن شاه ناچار با جماعتی از اشاقباش و گروهی از غلامان خاصه راه استراباد
برداشت و شیخعلی خان لیلانی بجانب ساری تاختن آن بلده را مسخر ساخت و حسین خان دولو نیز از در اصحاب
سفر کرده در ساری با او پیوست اما محمدحسن شاه دیگر باره در استراباد ساز لشکر کرده بطرف اشرف تاختن
و در آنجا سنگری برآورده آماده جنگ گشت و شیخعلی خان نیز در برابر او لشکر بیاراست و صف برزد و روزی
چند از هر دو جانب بازار حرب و ضرب رواج داشت و مردان کارزار طریق مبارزت و مناجزت
می‌سپردند شیخعلی خان چون در این سودا سودی گمان نداشت چنان صواب شمرد که فتح استراباد
کند تا محمدحسن خان را در مازندران ایمن و نشیمن نماند پس تمامت لشکر را برداشته از کنار دریای طبرستان
طریق استراباد پیش گرفت محمدحسن شاه چون این بدید سنگر را گذاشته از راه خیابان ره سپار گشت در
ارض کلباد و چون عسکرین زیاده از یک فرسنگ مسافت نماند در این هنگام از هر دو لشکر جماعتی از پی آذوقه
و علف بیرون شدند و باهم بازخوردند تا یکباره درهم افتادند بانگ تفنگ و نعره مردان جنگ بالا گرفت و
هر دو لشکر از آن گیرودار خبردار شدند و گروه گروه از سواره و پیاده باعانت مردم خود بیرون شدند
عاقبت کار بکارزار کشید و تمامت لشکریان از دو سوی دست بآلات حرب برده در کنار بحر رزمی بزرگ
افتاد و جمعی کثیر مقتول گشت از پس آن جنگ محمدحسن شاه باستراباد آمد و شیخعلی خان از کلباد متوجه اشرف
گشت اما محمدحسن شاه بعد از ورود باستراباد کس بخراسان فرستاده ولیخان و نجف خان کرد شادلو را
طلب داشت و ایشان با ده هزار سوار بحضرت وی حاضر شدند و سبزعلیخان شامبیاتی را که بدشت قبچاق
گریخته بود نیز بخواند و مورد اشفاق و الطاف ساخت و سبب فرار وی آن بود که محمدولیخان دولو که مقرب
درگاه محمدحسن شاه بود پدر او را بکشت و او مجال درنگ نیافته بدشت گریخت و دیگر از تفنگچیان
استرابادی و جماعت کرایلی و حاجی لر و کفشلر و کتول و دیگر قبایل هفت هشت هزار تن مرد جنگی فراهم
کرد این هنگام نخستین بدفع منافقین پرداخت پس محمدولیخان و برادران او و بنی اعمام حسین خان دولو را
در مجلس مشاورت طلب کرد و سبزعلی خان را فرمود که چون من از مجلس مشاوره کناره جستم بخون پدر
محمدولیخان را مقتول ساز مع القصه چون این جمله حاضر شدند محمدحسن شاه بهانه ساز کرده از مجلس برون شد
سبزعلیخان با جمعی از غلامان با تیغهای آخته درآمدند و محمدولیخان و صادقخان و جمعی از اعیان بخاری
باهش را مقتول ساختند چون اینکار پرداخته شد با هیجده هزار سواره و پیاده خیمه بیرون زد و در بیرون
اشرف رزم شیخعلی خان را ساخته شد و از آنسوی شیخعلی خان نیز با لشکرهای خود جنبش کرده در بیابان
قرق تلاقی فریقین گشت و کار جنگ بالا گرفت بعد از گیرودار بسیار جماعت کردان خراسان نخستین بشکستند
و یکباره عنان برتافته راه خراسان پیش گرفتند محمدحسن شاه لختی دیگر با پیادگان بپایید و مردانه
رزم داد و پیادگان را نیز چون پای نماند ناچار از آن گرداب بلا روی برتافت و از راه خیابان
طی مسافت همی کرد و لشکر شیخعلی خان نیز از دنبال در شتاب بودند در میان راه پلی شکسته پیش آمد
و آن پل نیز از اقتحام و ازدحام هزیمت شدگان مسدود بود محمدحسن شاه را در کنار راه ساحتی منظر آمد

مناجزت بمعنی مقاتله

شرح سلطنت و جهانگیری حسینقلی خان قاجار

که از اسب پیاده بود با دو غلام خود فرس بدانجانب راند تا گاه قوایم اسب بادپای در آن عرصه بوحل در رفت (۵)
و هم در اینوقت سبزعلی نام کرد که از میان غلامان او روی برتافته بحسینقلی خان پیوسته بود باتفاق محمد عیسی
آقای دولو برادر حسین خان با ده سوار دیگر برسید و ولینعمت را گرفتار وحل دید چشم از سوابق نعمت بپوشید
همگروه با تیغ و سنان بدو حمله بردند و سر که سالها زیب افسر بود از تن جدا ساختند چون محمد خان قوانلو
در استراباد استماع این خبر کرد جای درنگ ندید در رکاب آقا محمد شاه که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و حسینقلی
خان و دیگر فرزندان پادشاه شهید از استراباد بیرون شد و بدانسوی گرگان کوچ دادند و این واقعه
در سال یکهزار و صد و هفتاد و یک اتفاق افتاد و مدت سلطنت محمد حسن شاه نه سال بود اما از آن سوی
سر محمد حسن شاه را برداشته نزد کریمخان زند آوردند و وقتیکه کریمخان در شهر طهران در میان امرا
خویش بر مسند سلطنت جای داشت یکی از مردم قاجار آن سر را در مخلاتی نهاده بیحابا تا پیشگاه پادشاه
شتاب آورد کریمخان گفت هان چیست در این مخلاة گفت سر محمد حسن شاه کریمخان چون این بشنید
از جای جستن کرده بی آنکه کفش در پوشد از پیش روی کاخ بر آمد و آن سر را از مخلاة بر آورده با
دست خویش در آب بشست و موی آن را شانه زد و گلاب افشاند و آغاز سوگواری نمود روز دیگر در
تابوت حمل داده خود تا دروازه شهر پیاده تشییع فرمود و جمیع بزرگان حضرت و امرای درگاه را همراه
نموده در حضرت شاهزاده عبدالعظیم بقانون سلاطین بزرگش با خاک سپردند گویند نادرشاه افشار
آن هنگام که تسخیر هندوستان کرد یک قطعه سنگ یاقوت بحضرتش آوردند که میزان هیجده مثقال بوده
اعیان درگاه آن سنگ را بستودند و گفتند تاکنون یاقوتی بمیزان هیجده مثقال آید ندیده ایم نادرشاه فرمود
که من در ایران یاقوتی میدانم که هیجده من بسنگ شاه وزن دارد و روی سخن با محمد حسن شاه داشت چه
بالهام دولت هنریکه در جبلت او بود مکشوف داشت بالجمله محمد حسن شاه را نه پسر و دو دختر بود اما پسران
نخستین آقا محمد شاه بود که پانزده سال از دیگر فرزندان بزرگتر بود دوم حسینقلی خان نام داشت
و مادر ایشان خواهر محمد خان قاجار بود و این محمد خان پدر سلیمانخان نظام الدوله آقا محمد شاه است و حسینقلی خان
پدر فتحعلی شاه پسر سیم محمد حسن شاه مرتضی قلیخان و چهارم مصطفی قلیخان نام داشت مادر ایشان دختر خواهر
حسین خان دولو بوده و این حسین خان پدر مصطفی خان است پسر پنجم جعفرقلی خان نام داشت و مادرش دختر
محمد خان است از قاجار عضدالدین لو پسر ششم مهدیقلی خان و هفتم عباسقلیخان نام داشت مادر ایشان
از مردم کرد محله استراباد بود و مهدیقلی خان پدر ابراهیم خان است که در میان قاجاریه بابراهیم خان
عمو مشهور است اما عباسقلیخان در جوانی وداع جهان گفت و از وی فرزندی نماند پسر هشتم رضاقلیخان
نام داشت مادرش از مردم استراباد در سلک خانگیان حرم بود پسر نهم علیقلی خان نام داشت مادرش
از مردم اصفهان در سلک جواری شمار داشت و دو دختر محمد حسن شاه نخستین شاه جهان بی بی خانم
نام داشت کریمخان زند چون در سلطنت قوی دست شد او را از قزوین بشیراز آورد تا از بهر محمد رحیمخان
پسر خویش عقد بندد دختر کریمخان گفت که این دوشیزه در خور برادر من نیست بلکه شایسته

فاطمه خان است لاجرم او را بقزوین باز فرستادند انگاه که زند پادشاهی یافت او را از بهر خود نکاح بست
و نجاتعلی خان را بکرفت از اینجا بود که چون آقا محمد شاه صاحب تاج و تخت شد دختر کریمخان را گفت خواهر مرا
لایق قاطرچی شناختی و بکیفر این سخن او را بیک تن از قاطرچی بخشید و سالها او را در طهران بداشت و هم
در سرای او ببرد و دختر دوم محمد حسن شاه را زنی که در میان قاجاریه بزبیده خاله مشهور است از بهر پسر خود نکاح
کرد و هر دو در جوانی بمردند و از ایشان فرزند نیامد

بیان شجاعت و جلادت نواب حسینقلی خان بن محمد حسن شاه و کشورگشائی او

اولاد و عشیرت محمد حسن شاه چنانکه مذکور شد باتفاق محمد خان قاجار قوانلو در میان قبایل یموت جای کرده
و پس از روزگاری که ایران زمین بزیر فرمان کریمخان زند آمد دانستند که کناره جستن و در بیابان زیستن
مورث فتوحی نخواهد بود و نام ایشان در صفحهٔ مملکت و حوزهٔ حکمرانی از خاطرها سترده خواهد گشت لاجرم طریق
خدمت کریمخان را نوعی از مقدمهٔ نصرت یافته بحضرت او شتافتند کریمخان مقدم ایشانرا که قاعدهٔ سلطنت
بدان محکم میگشت طلیعهٔ میمنت گرفت و آقا محمد شاه را که فرزند اکبر محمد حسن شاه بود و اینوقت سی سال از
زندگانی گذاشته بود ملتزم رکاب ساخته با خود بجانب شیراز کوچ داد و برادران و خویشاوندان او را در
قزوین نشیمن فرمود روزگاری دراز بر نیامد که نواب حسینقلی خان از کنِ کودکی سر برکشیده از شربت شباب
بنوشید و او جنگ را شیر آهنین چنگ و نهنگ بحر آهنگ بود چنانکه حسدا و بدان سخن و کدوزندگان خبر
جهانسوز شاهش همی خواندند با جمله حسینقلی خان چون کمال رشد و بلوغ یافت آرزوی دیدار برادر کرد
و سفر شیراز فرموده از ملاقات آقا محمد شاه برخوردار گشت و آنگاه که مراجعت را تصمیم عزم داد کریمخان حکومت
بلدهٔ دامغان را بدو تفویض فرمود و بعد از ورود بدامغان و نظم آن اراضی داعیهٔ سلطنت و جهان
کشائی که در جبلتش مستور بود جنبش کرده لاجرم در ضمیر گرفت که نخستین دشمنان خانه را از بن براندازد
آنگاه بکار بیگانه پردازد پس تجهیز لشکر کرده از دامغان مانند سیل دمان بجانب استراباد تاختن برد
در نخستین حمله نواحی استراباد را فرو گرفت و جمعی از سران قبیلهٔ یوخاری باش را سر برداشت
بزرگان قبایل کتول و حاجی لر را نیز عرضهٔ شمشیر ساخت مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان برادران حسینقلی
خان بسبب قرابتی که از سوی مادر با قبیلهٔ یوخاری باش داشتند از شر ایشان ایمن بودند و در
استراباد نشیمن میفرمودند چون خبر ترکتاز برادر را در آن اراضی اصغا نمودند از شهر بیرون شده او را
دیدار کردند و حسینقلی خان چون از کار نهب و قتل دشمنان بپرداخت شاد خاطر بسوی دامغان
عنان مراجعت بر تافت و در اینوقت محمد خان سواد کوهی که مشهور بداود بود و از قبل کریمخان حکومت
مازندران داشت از دستبرد حسینقلی خان و آنگونه لشکر ساختن و قتل و غارت تاختن هراسناک شد
و با خود گفت از آن پیش که در تدبیر مردان و تسخیر بلدان مازندران دست جلادت از آستین بیرون کند
باید او را از پای در آورد پس لشکری ساز کرده نخستین آهنگ تسخیر توکنده کرد که آن هنگام مرتضی قلیخان
در آنجا مقام داشت چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاده و پیام داد که با مردم خود

واو را باید برده ... ال عمله بردن جاده بمعنی علاوه است

۱۷

غلبهٔ حسینقلی خان بر مازندران

جنگ او را پذیره باشیم که من از نو بجمه سوی کارزار آشفته خواهم ساخت این بگفت و معدودی از
مردان کار دیده برداشته بکردار برق و باد بکنار ساری آمد از هیبت جلادت او هول و هراسی
تمام در خاطر کارگذاران محمدخان افتاد چندانکه خویشتن داری نتوانستند کرد بی کلفت شهر ساری را بدو
گذاشتند تا درآمد چون اینخبر مسموع محمدخان افتاد ناچار راه ساری برگرفت و چون خواست از رستم کلا عبور
کند مرتضی قلیخان برادر کمین بگشاده ناگاه بر لشکر او تاخته حمله سخت کرد و سپاه او را هزیمت کرده محمدخان را
در آن دار و گیر دستگیر فرمود و دست بسته نزد حسینقلی خانش گسیل ساخت و حسینقلی خان او را همچنان
در غل و زنجیر ببار فروش آورده و از پس آن که اموالش را ماخوذ داشت جهان از وجودش پرداخته کرد
و بر تمامت مازندران پادشاه حکمران گشت اما از آنسوی چون این اخبار موحشه در حضرت کریمخان
معروض افتاد صواب چنان دانست که مهدیخان پسر محمدخان را بجای پدر بحکومت مازندران دهد
زیرا که پدر کشته نیکوتر کینه خواهی تواند کرد پس منشوری بنام مهدیخان کرد و او از مردم خود انجمنی کرده
در بار فروش بر مسند امارت جای نمود چون حسینقلی خان این خبر بشنید دیگر باره چون شیر صید دیده
شتاب از شهاب گرفت و صبحگاهی مانند بلای آسمانی از دروازه بار فروش بدرون رفت
مهدیخان چون چشم از خواب باز کرد دشمن را بر در سرای یافت آشفته و پریشان خاطر خویشتن را از
زوایای خانه بیرون انداخته در پیغولهای بار فروش پنهان گشت حسینقلی خان فرمان داد تا تفحص کرده
او را دستگیر ساختند و در حبس خانه باز داشتند آنگاه تن بکارنامهٔ جنگ بیاراست و پست و بلند اراضی مازندران را
در نوشت هرجا دشمنی داشت در معرض هلاک مطروح داشت و هرجا قلعه مسدود دید مفتوح فرمود
و قلاع و بقاعی که در نواحی استراباد بدست اعدا برآمده بود جمله را منهدم نمود کریمخان از کردار
او خشمگین شده چند کرت لشکرگران بدفعش نامزد کرد و از تیغ و آویز او سودی بدست نیامد این
هنگام اللهوردی خان جاجرمی که سالها در خدمت او طریق صداقت می نمود نزول مقدمش را بجاجرم
خواستار آمد و حسینقلی خان بدانجا شد بعد از ورود جاجرم نصرالله میرزا پسر شاهرخ شاه افشار نیز
بسرعت تمام بجاجرم آمد از بهر آنکه در جهانگیری و مملکت گشائی با حسینقلی خان همدست و همداستان شود
چون این معنی را در حضرتش مکشوف داشت حسینقلی خان فرمود که کار سلطنت بشراکت مانند دو شمشیر
در یک نیام و دو شیر در یک کنام است هرگز راست نیاید و او را بمراجعت وطن خویش اجازت
فرمود و خود از جاجرم برامیان آمد ترکمانان گوکلان بعد از بیرون شدن حسینقلی خان با دو هزار
سوار جرار آهنگ جاجرم کردند و در ظاهر جاجرم لشکری راست کرده جنگ را ساخته شدند اللهوردی
خان صورت حال را مکتوب کرده بدست سفیری رونده معروض داشت حسینقلی خان از استماع
این خبر آتش خشمش زبانه زدن گرفت و بی آنکه تجهیز لشکری کند یا ساز سپاهی دهد بر اسب
خویش برآمد و راه جاجرم پیش گرفت و دویست تن از غلامان او برنشسته ملتزم رکاب گشتند و او مانند
شاهین فراز گرفته که از دنبال صید خویش آهنگ فرود کند طی مسافت نموده با ماصحی جاجرم درآمد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

ترکمانان که دست پرورده و تربیت او بودند و مرد را از مرد نیکوی نشناختند چون از ورود او آگهی یافتند از کرده پشیمان شدند و کس بحضرت او فرستاده خواستار مصالحه و مهادنه گشتند حسینقلی خان نیز از مصالحه مضایقت نفرمود و با ایشان کار از در آشتی راند آنگاه بزرگان ترکمانان را بار داده تا حاضر حضرت شدند و مورد حفاوت و عنایت گشتند و شاد خاطر طریق منازل خویش سپردند اما جماعت قاجار یوخاری باش چون صولت و سطوت حسینقلی خان را نگران شدند و استیلای او را در ممالک مازندران مشاهده کردند دانستند که اگر روزگار پاید یکتن از ایشان را زنده نگذارد و از استمداد از کریمخان نیز کاری بکران نبرد حیلتی دیگر و کیدی دیگرگونه کردند و چند تن از ترکمانان یموت را که ملتزم رکاب و ملازم درگاه حسینقلی خان بودند بمال فراوان تطمیع کردند تا اگر توانند کیدی اندیشند و وجود آنحضرت را گزندی رسانند ایشان نیز چون قضا بر این رفته این عار را بامضا بردند و چشم از حقوق ولینعمت پوشیده نیم‌شبی خویشتن را بپشت سراپردهٔ او رسانیدند و یکبار در خوابگاه او گلولهای تفنگ را گشاده داده تا آنحضرت در جامهٔ خواب شهید شد چندانکه غلامان و دولتخواه فحص حال قاتلان او کردند مکشوف نیفتاد چون این خبر بکریمخان رسید مملکت مازندران را از چنین شیری و شهریاری خالی دید زکیخان زند را که مصدر شر و گزند بود بحکومت آن ممالک منصوب داشت چنانکه شرح شرارت و شراست او در جای خود مرقوم خواهد شد مدت عمر حسینقلی خان بیست و هفت سال بود و از وی دو پسر ماند یکی فتحعلی خان که شهریار جهان گشت و آن دیگر بنام پدر حسینقلی خان نام یافت همانا چون حسینقلی خان از شیراز بدامغان سفر کرد مهد علیا را که مادر فرزندان اوست از قبیله قاجار عضدالدین لو بشرط زنی بسرای آورد و نخستین شهریار جهان فتحعلی شاه از وی متولد گشت دیگرباره چون حمل یافت ترکمانان حسینقلی خان را در جامهٔ خواب شهید کردند و زن و فرزند او در صحرای ترکمانان افتاد و در آنجا مهد علیا بار بگذاشت و پسری آورد لاجرم نام پدر را بر او گذاشته حسینقلی خانش نامیدند کریمخان زند مرتضی قلیخان برادر حسینقلی خان شهید را فرمان کرد که زن و فرزند برادر را از میان ترکمانان مراجعت دهد و او اینکار بفرمان کرد و این بود تا آقا محمد شاه بعد از فوت کریمخان از شیراز بمازندران آمد آنگاه مهد علیا را از بهر خود نکاح بست و او را با شاهزادگان که فرزندان برادرش بودند بسرای خویش آورد و همی بداشت چنانکه ذکر ایشان در جای خود مسطور خواهد گشت

ذکر سلطنت پادشاه کامکار آقا محمد شاه بن محمد حسن خان قاجار و خاتمهٔ کار او

شهریار جهان آقا محمد شاه پسر ارشد و اکبر محمد حسن شاه است و مرقوم شد که بعد از انقضای سلطنت پدر در خدمت کریمخان زند سفر شیراز کرد و پانزده سال در آن بلده گرفتار بود اگرچه کریم خان او را در مجلس خود جلوس میداد و بر سر خوان خورش خود حاضر میکرد اما رخصت سفر مازندران و اجازت رفتن در استرآباد نداشت تا آنگاه که کریمخان مریض گشت و مرض او همی شدت کرد چندانکه تحویل او ازین جهان تفرس میشد این هنگام آقا محمد شاه از بهر آنکه پس از مرگ کریمخان در شهربند شیراز نیز به بند نباشد هر روز بهانهٔ صید کردن و نخجیر افکندن با باز و یوز و دو برادر خود جعفرقلیخان و مهدیقلیخان را برداشته

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

وچند تن از خویشاوندان دیگر را نیز ملازم رکاب ساخته بامداد از دروازهٔ شهر بیرون می شد و هر شامگاه (۱۹)
چون فهم میکرد که کریمخان هنوز زنده است بشهر در می آمد تا روز سه شنبهٔ سیزدهم شهر صفر در
سنه یکهزار و صد و نود و سه از بیرون دروازهٔ شهر بانگ تفنگ و آواز های های مردم را اصغا
فرمود و دانست که کریمخان وداع زندگانی گفته پس با برادران و خویشاوندان پای از یرون
و بال از شاهین استعارت کرد و بسرعت سحاب و شتاب شهاب تا بشهر طهران عنان باز نکشید
روزی چند اعداد کار را در اراضی ری متوقف بود خان ابدال خان کرد جهان بیگلو با پانصد خانوار طریق خدمت
گرفت و اینوقت خزائنی که از عراق بشیراز و نیز خزانه را که از مازندران بفارس حمل میدادند از هر جانب
کس فرستاده ماخوذ داشت و بر سپاهیان قسمت کرد و تقیخان زند را که از قبل کریمخان سردار
ری و فیروزکوه بود دستگیر فرمود تقیخان سلامتی جانرا بهائی گران داد و برست اما از آنسوی دو برادر
آقا محمد شاه یکی مرتضی قلیخان و آن دیگر مصطفی قلیخان که بجز استاری حسینخان دولو ساکن استراباد
بودند و سفر شیراز نکردند در اینوقت دانستند کریمخان زند از جهان برفت مرتضی قلیخان سپاهی ساخته
از استراباد بسوی بارفروش بتاخت و آن بلده را فرو گرفته بنشست از پس اینواقعه آگهی یافت که برادرش
آقا محمد شاه از شیراز برزری تاخته و رایت جهانگیری برافراخته اگرچه از رها شدن برادر اظهار سرور و شادی
همی کرد ولیکن بر زبان داشت که مازندران را من بشمشیر خویش صافی کرده ام و خاص خویش میدانم اگر دیگری
طمع و طلب بدین مملکت بندد از پای نخواهم نشست و دست باز نخواهم داد و جماعتی را بسواد کوه فرستاده
لشکری کردند و عبور آقا محمد شاه را سدی شدید شدند و هم در اینوقت رضا قلیخان برادر دیگر آقا محمد شاه
از منزل دولاب طهران پشت با برادر کرده بمازندران بشتافت و با مرتضی قلیخان بپیوست مرتضی قلیخان
ورود او را بفال نیک گرفته او را و مصطفی قلیخان را با جماعتی از لشکریان بطرف سوادکوه فرستاد تا با لشکر
سابق متفق گشته در دفع آقا محمد شاه همدست باشند آقا محمد شاه چون ازین وقایع آگهی یافت جعفر قلیخان برادر
خود را نزد مرتضی قلیخان رسول فرمود تا او را بنصایح مشفقانه ازین کردار ناصواب کرانه فرماید جعفر قلیخان
برفت ولی نیل مقصود باز آمد لاجرم کار بجنگ حوالت رفت آقا محمد شاه حکم داد تا جعفر قلیخان و خان
ابدال خان کرد و لطفعلی خان دادوی ایلات عراق و تفنگچیان سوادکوه را برداشته بلشکر ایشان
بتاختند و جنگ در انداختند نخستین رضا قلیخان هزیمت شده راه بارفروش پیش گرفت و جمعی کثیر مقتول
گشت و لشکر ایشان بدست شد و اموال لشکریان بغنیمت رفت مصطفی قلیخان چون کار بدینگونه دید
برکاب آقا محمد شاه بپیوست و مرتضی قلیخان اموال و اثقال خود را برداشته باستراباد گریخت و آقا محمد شاه
با نصرت و فیروزی بشهر ساری درآمد اما از آنسوی چون کریمخان از جهان برفت زکیخان عمزاده او صاحب
تاج و تخت شد علیمراد خان خواهرزادهٔ خود را مامور صفهان داشت و او بعد از ورود باصفهان تجهیز
لشکر کرده بطهران آمد و بعضی از سرکردگان لاریجانی را با خود یار نموده در آمل برای جنگ آقا محمد شاه
لشکری کردند آقا محمد شاه برادر خود جعفر قلیخان را با هزار تن سوار رزم آزمای بر ایشان تاخته یک حمله آنجماعت را

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

(۲۰) درهم شکست و جمعی از مردم لاریجان و افغانان مقتول گشت بقیة السیف بطهران مراجعت کردند از پس این فتح
آقامحمد شاه رضاقلیخان قوانلو را بآمل گذاشت و خان ابدال خان کرد را بساری مامور داشت و خود آهنگ عراق
فرمود اما از آنسوی چون رضاقلیخان برادرش از سوادکوه گریخته باسترآباد رفت باز آغاز فتنه کرد و لشکری
برداشته تا باراضی ورامین بتاخت آقامحمد شاه جعفرقلیخان را بدفع او مامور فرمود و خود از دنبال او همی کوچ داد
رضاقلیخان از استماع این اخبار تاب درنگ نیاورده ناچار برکاب برادر پیوست و اظهار پشیمانی کرد
و آقامحمد شاه جرمش را معفو داشت و او ملتزم رکاب گشت و با اینهمه در نواحی طهران بار دیگر شی مخالفت برادر را
بنحوی از نصرت و ظفر شمرده با مردم خود باراضی لاریجان گریخت و از نو آغاز فتنه کرد و مرتضی قلیخان نیز از
استرآباد با لشکر خود تا فیروزکوه براند و رضاقلیخان از لاریجان کوچ داده بدو پیوست و همچنان مهدی قلیخان
که از قبل آقامحمد شاه باستمالت اهالی لاریجان رفته بود با مرتضی قلیخان موافقت نمود چون این اخبار پراکنده
شد آقامحمد شاه جعفرقلیخان را که در اینوقت بحدود قزوین مامور فرموده بود طلب کرد و خود نیز ساخته سفر
مازندران گشت نخستین جعفرقلیخان باراضی مازندران درآمده با مرتضی قلیخان دوچار شد و رزمی صعب در
میانه برفت و جعفرقلیخان بشکست و از میان درختستان مازندران خود را بیکسو کشیده دیگرباره اعداد
لشکر کرده در خواجک کجور با رضاقلیخان رزم داد و لشکر او را هزیمت کرد و از دنبال ایشان چون شیر
دمنده برفت و رضاقلیخان را دستگیر کرده مغلولا نزد برادر آورد آقامحمد شاه باز طغیان و عصیان او را
بر جهل و نادانی حمل داده از قتلش تقاعد ورزید و دیگرباره هزار پیاده و سواره لشکری ملازم جعفرقلیخان فرموده
باراضی لاریجانش فرمانداد تا برفت و آن نواحی را از کدورت بدخواهان مصفی داشت آنگاه از بارفروش
آهنگ استرآباد نمود تا چهاردانگه براند و در خاطر داشت که مرتضی قلیخان از کردار ناهنجار خود پشیمان شده
پذیره خواهد گشت و برکاب خواهد پیوست چون این اندیشه بصواب مقرون نیفتاد و جنگ با برادر را نیز مکروه
میداشت از آنجا رنجیده خاطر راه بگردانید و بطرف اشرف کوچ داد دولتخواهان حضرت معروض داشتند
که اگر شهریار رضاقلیخان را رها ساخته نزدیک مرتضی قلیخان گسیل فرماید دور نباشد که ماده منازعت
مرتفع گردد و مرتضی قلیخان نیز از در ضراعت بیرون شود آقامحمد شاه ملتمس ایشان را باجابت مقرون
داشت و رضاقلیخان را رخصت سفر استرآباد داد و بعد از ورود مرتضی قلیخان نیز اظهار پشیمانی
کرده مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را با معدودی بحضرت فرستاده تا ملازم رکاب باشد.
آنگاه آقامحمد شاه بساری آمد و جعفرقلیخان و مصطفی خان را با هفتصد تن از ابطال رجال بتسخیر گیلان مامور
داشت و خود ببارفروش آمده استوار بنشست و رضاقلیخان قاجار قوانلو را بصیانت آمل مامور کرد
و رضاقلیخان برادر خود را باستمالت مردم لاریجان برگماشت از میانه باز رضاقلیخان آتش فتنه را دامن
بزد و با سران لاریجان اتفاق کرده در سنه یکهزار و صد و نود و پنج هجری سپاهی ساز داد و ناگاه بجانب
بارفروش تاختن کرده مغافصة بشهر درآمد و گرد سرای برادر را فرو گرفت و شورشی از مردم شهر و ابطال
لشکر برپای کردند و مانند باران بهاری گلوله تفنگ در آن سرای بباریدند آقامحمد شاه شاهزادگان جز آن

[illegible]

[illegible]

شرح سلطنت جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

تحصیلخان و حسینقلی خان را با تفاق مادر ایشان مهد علیا بر داشته در باد کیری که از پس سرای بود متحصن شد
هر چند از چار سوی بدان سرای یورش بردند با گلولهٔ تفنگ دفع همی داد و چون لشکریان دانستند که بدو دست
نیابند آتش در سرای زیرین زدند و هم از آتش زیانی بدان باد کیر نرسید و آقا محمد شاه یکتنه اینهمه ثبات
قدم از بهر آن داشت که خان ابدال خان کرد از ساری برسد و با دشمنان رزم دهد از قضا خان ابدال خان
نیز با دشمنان مواضعه داشت وقتی برسید و اینمعنی معلوم گشت آقا محمد شاه سودی در تحصن ندید ناچار
بیرون شد و رضا قلیخان را مخاطب ساخت و فرمود اگر چه در هوای افسر اینهمه خودسری کنی و بطلب تخت این
هر بختی را شعار داری لکن خداوند این فضیلت بر جبلت تو ننهاده و اینمعنی در نهاد تو ودیعت نگذاشته و از این
تعب و طلب جز رنج و شکنج بهره نخواهی یافت رضا قلیخان بکلمات کذب آمیز متمسک شده چنان انتهی
میداشت که من محرک این غوغا نمیدانم و مردم را از این طغیان باز نشاندن نمیتوانم بالجمله آقا محمد شاه
و شاهزادگان را بند گران بر نهاد و در محال سندی پی آورده باز داشت و خود بهوای سلطنت سر بر کشید
رضا قلیخان قاجار از آمل این خبر را بدست مسرعی پوینده تر از برق و باد بجعفر قلیخان و مصطفی قلیخان فرستاد
و ایشان طریق گیلان را گذاشته مراجعت کردند و از آنسوی مرتضی قلیخان و علیقلی خان و مهدی قلیخان
و خوانین قاجار چون این قصه بشنیدند نپسندیده نداشتند و با هفتصد کس از ابطال رجال و گزیدگان لشکر
بعزم کیفر از استراباد بیرون شدند رضا قلیخان چون آگاه شد خان ابدال خان را با چهار صد تن از ایرجی
بدفع ایشان روانه ساری ساخت و چون هر دو لشکر با هم راه نزدیک کردند و در هم افتادند در حملهٔ نخستین بر
سلطان کرد بدست شیران دغا کشته شد و لشکر خان ابدال خان در هم شکست از میانه خان ابدال خان
کرد فرار کرده بساری در آمد و دیگر باره انجمنی کرده روز دیگر رزم دیگر داد و جمعی را بعرض شمشیر داده
هم بساری در گریخت و باتفاق محمد قلیخان لاریجانی بدکان صباغی در رفته پنهان گشت و لشکریان
محض حال او کرده دستگیرش ساختند این هنگام مرتقی قلیخان بشهر ساری در آمد و از آن سوی چون
رضا قلیخان این بشنید با لشکر خود از بار فروش بیرون شده آهنگ ساری فرمود در میانهٔ راه خبر شکست
خان ابدال خان در میان مردم او پراکنده گشت و هولی در دل لشکریان جای کرده او را بگذاشتند
و بهر سوی متفرق شدند رضا قلیخان ناچار فرار کرده بسندی پی آمد تا از برادر عذر خواهد و بحضرت او پناهد
آقا محمد شاه او را بار نداد و عذر و فریب او را پذیرفتار نگشت رضا قلیخان چون این بدید راه عراق
برگرفت و نزد علیمراد خان زند رفت و هم از خدمت او روی برتافته باصفهان گریخت و از آنجا بشیراز
سفر کرد و با صادق خان برادر کریمخان پیوست و از آن خوی و حیلتی که در مغز داشت در شیراز نیز نتوانست
زیست کرد و از آنجا بخراسان گریخت و در خراسان رخت بجهان دیگر برد اکنون بداستان باز آیم
در سنهٔ یکهزار و یکصد و نود و چهار خان ابدال خان کرد خواست تا از خانهٔ خویش نقب به بیرون شهر ساری
زده فرار کند زنیکه در سرای داشت این خبر بمرتقی قلیخان آورد و او حکم داد تا سرا او را بر گرفته بنزدیک
آقا محمد شاه فرستاد و مصطفی قلیخان برادر اعیانی خود را بسلام آقا محمد شاه گسیل نمود و با اینهمه چند انکه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

(۲۲) آقا محمد شاه خواست با او و دیگر برادران کار بموافقت و برادری کند مفید نیفتاد عاقبت کار بمقاتلت کشید
مرتضی قلیخان در علی آباد لشکری کرده جمعی از لشکریان را برای جنگ برادر باز داشت آقا محمد شاه رضا قلیخان
قاجار را با گروهی از مردان جنگ بر سر ایشان فرستاد تا در حملهٔ نخستین آن جماعت را متفرق کردند و خود بی توانی
از طریق علی آباد آهنگ جنگ برادر کرده تا ساری بتاخت و مرتضی قلیخان را در قلعهٔ ساری محاصره
انداخت و روزی چند از هر دو جانب بمقابله و مقاتله روزگار گذاشتند عاقبت کار بر مرتضی قلیخان تنگ
شد ناچار از قلعه بیرون شده روی ضراعت بر قدم برادر نهاد و آقا محمد شاه جرمش را معفو داشت
و استراباد و چهار دانگه و دو دانگه هزار جریب را سیورغال او مقرر فرمود و بجانب استراباد مرخص نمود
و ملتزمین رکابش را شادکام با او همراه داشت و در این هنگام در حضرت شهریار آقا محمد شاه معروض افتاد
که قادرخان عرب که حکومت بسطام داشت لشکری گرد کرده و بر سر دامغان شتافته تا کلبعلی خان دولو را
که هواخواه دولت است دفع دهد آقا محمد شاه شاهزادهٔ فتحعلی خان بن حسینقلی خان را که در اینوقت شش سال
داشت در قلع این فتنه برگماشت و اسمعیل خان قوانلو صاحب قلعهٔ رزد و حاجی اسمعیل خان عزالدینلو مالک
ده ملا را با جماعتی لایق ملتزم رکاب او نمود و ایشان بتعجیل تمام شتافته نزدیک قادرخان لشکرگاه کردند
و از دو سوی در برابر هم صف برزده جنگ در پیوستند بعد از کشش و کوشش فراوان قادرخان هزیمت شد
و شاهزاده عنان بسوی دامغان تافت و مژدهٔ این فتح معروض درگاه پادشاه داشت آقا محمد شاه در ازای
این خدمت دامغان را بتیول شاهزاده مقرر فرمود و از پس این واقعه علیمراد خان زند امیرگونه خان افشار را
سپاهی داده بتسخیر مازندران مامور فرمود و چون راه با اراضی مازندران نزدیک کرد اهالی لاریجان خدمت
او را التزام داده بمجال خویشش در آوردند چون این خبر گوشزد آقا محمد شاه شد نخستین علیقلی خان را
با گروهی از سپاهیان بدفع او فرمان داد و او با مردم خود تاختن کرده و با امیرگونه خان جنگ در
انداخت و از مصاف او سودی نبرده بی نیل مقصود بازگشت آقا محمد شاه چون این بدید ناچار بعزم رزم
او برنشست و در سر میدان او را یافته جنگ بپیوست بعد از ستیز و آویز امیرگونه خان شکسته شد راه طهران
برگرفت و عباسقلیخان پسر او مقتول گشت و محمد خان لاریجانی ملقب بسفید سر عرضهٔ شمشیر شد آنگاه
آقا محمد شاه کار لاریجان را انتظام کرده از آنجا کوچ داد و ظاهر سمنان را لشکرگاه کرده و آن بلده را محاصره
انداخت مردم قلعه چون طاقت درنگ و قوت جنگ نداشتند لابد طریق [illegible] گرفتند و از آنجا بدامغان
و بسطام سفر کرده مردم آن محال را مورد ملا[illegible]ت فرمود قادرخان عرب نیز طریق طاعت سپرد و عصیانش معفو
معفی گشت و فرمان داد تا با اهل و مال در ساری نشیمن کند و بسطام را بتیول جعفرقلیخان و سمنان را بسیورغال علیقلی خان
مقرر داشت و خود باستراباد کوچ داد چون این هنگام علیمراد خان زند از اصفهان بحدود کرمانشاهان سفر کرده
بود چنان دانست که لشکری از بهر تسخیر طهران سازد پس علیقلی خانرا با فوجی مامور طهران فرمود و او بنزدیک
شهر طهران آمده لشکرگاه کرد مردم شهر ابواب آن بلده را استوار کرده بحفظ و حراست خود پرداختند
علیقلی خان چون چند کرت یورش بشهر انداخت و کاری نساخت دست از فتح حصار باز داشت و بنواحی

[illegible] مرتضی قلیخان

قلعه رزد بفتح راء معجمه بوزن زرد

ده ملا بفتح میم و لام مشدد

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

و توابع شهر در رفته مردم آن اراضی را مطیع و منقاد فرمود و عنان مراجعت بسوی ساری گذاشت آنگاه (۲۳)
آقا محمد شاه مرتضی قلیخان را سلطنت خاطر فرموده با سپاهی لایق در چهارم شهر رمضان در سنه یکهزار و صد و
نود و پنج به تسخیر گیلان مامور داشت هدایت الله خان والی گیلان از بهر صیانت بر گرد خویش خندقی
کرده از آنسوی خندق لشگرگاه کرد و مرتضی قلیخان از اینسوی صف راست کرده بازار محاربت و مضاربت را
رواج داد چهل روز از دو سوی کار بمقابله و مقاتله میرفت هدایت الله خان چون استشمام و خامت
و ندامت ازاین کار نمود میرزا صادق منجمباشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی فاضل
بود با پیشکشی شایسته روانه درگاه آقا محمد شاه نمود و ملتزم خراج گردید لاجرم شهریار جهان مرتضی قلیخان را
بازخواند تا مراجعت کرده بدرگاه درگاه آمد از پس آن در سنه یکهزار و صد و نود و هفت آقا محمد شاه با جمله
برادران از ساری بمازندران آمد و از آنجا با سپاهی بیکران آهنگ گیلان کرد اگرچه از آنجا که حاجی جمال
پدر هدایت الله خان خواهر خود را بنکاح شهریار دلیر محمد حسن شاه داده بود و از نزدیکی او فرزندش نیکخواه دولت
قاجاریه بودند اما چون هدایت الله خان جای پدر گرفت با اینکه خدمت سلاطین قاجار را گردن نهاده بود حاضر
حضرت نگشت و تقبیل درگاه ننمود و پیداست که اینگونه کردار و سلوک با طبع غیور ملوک پسندیده نیفتد لاجرم آقا محمد شاه
آهنگ او کرد و نخستین برادر خود جعفر قلیخان و مصطفی قلیخان را با گروهی از لشکریان از مراهه بالاسیجان
مامور داشت و جماعتی از تفنگچیان نو بدست را از برای هم سنگری و تدبیر لشکر او فرمان داد هدایت الله خان
در مرابه صف راست کرده یکدو ساعت جنبش نمود و کروفری ظاهر ساخت هم سرانجام تاب درنگ نیاورده
پشت با جنگ داد و هزیمت شده بکشتی در رفت و راه شیروان پیش گرفت و شهریار بی مانعی بشهر
رشت درآمده در دارالاماره هدایت الله خان فرود شده مردم شهر را باسعاف حاجات و انجاح مُنی
مستمال ساخت از پس آن معروض حضرت افتاد که رضا خان پسر علیمراد خان تا ساوج بلاغ
تاختن کرده و بدان اراضی استیلا یافته شهریار جعفر قلیخان را با گروهی از لشکریان بدفع او نامزد فرمود
جعفر قلیخان برنشسته بتاختن کرده او را درهم شکست و آقا محمد شاه خود از گیلان بچمن سلطانیه کوچ داد
و مصطفی خان دولو را به تسخیر زنجان مامور فرمود تا برفت و آن بلده را مستخلص نمود و چون ایام خریف
و زمستان در پیش بود از سلطانیه کوچ داده ره سپار قزوین گشت و از آنجا بمازندران شده زمستان را
در شهر ساری بپای برد در اینوقت یکی از بزرگان دولت روس که (کرفس خان) نام داشت با چند فروند
کشتی بگنجار اشرف آمد و در ضمیر گرفت که بدست آویز کار تجارت در آنجا قلعه بنیان کند و در نهانی مردم
مازندران را بدولت روسیه رغبت دهد شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان برای دوراندیش مکنون خاطر
او را دریافت لاجرم کرفس خان و مردم او را گرفته زنجیر بر نهاد و بدرگاه پادشاه فرستاد آقا محمد شاه نخست
او را ازین کردار ناصواب نکوهش کرد آنگاه جرمش را با عفو ملکانه محو ساخته با نعام و خلعتش بنواخت
و مراجعتش را باراضی خویش اجازت داد در اینوقت کرفس خان خواستار آمد که از برای تمهید و داد و ستد
و اتحاد با پادشاه روس یکتن از مردم استرآباد را با تفاق او رسول فرماید و ملتمس او مقبول افتاد .

تزویج دختر جعفرخان عرب با شاهزاده فتحعلی خان

از پس این واقعه شاهزاده جوانبخت فتحعلی خان را که در اینوقت یازده ساله بود خواست زنی بنکاح دهد دختر جعفرخان ولد قادرخان عرب را از بهر وی عقد بست و چنانکه پادشاهان را شایسته است مجلس عیش و سور و سرور بپای برد آنگاه تسخیر طهران را تصمیم عزم داد و خیمه بیرون زد و با لشکری جنگجوی در ظاهر طهران فرود شد و آن بلده را محاصره انداخت و از آنجا جعفرقلیخان را بتسخیر همدان و تدمیر مرادخان زند مأمور فرمود و علیقلی خان افشار را با دو هزار سوار جرار نیز ملتزم رکاب او ساخت جعفرقلیخان بیدرنگ لشکر براند و در برابر مرادخان رده برکشید چون کار حرب و ضرب برونق شد علیقلی خان افشار را پای اصطبار بلغزید و با مردم خود از جنگگاه روی برکاشت جعفرقلیخان از هزیمت او دهشتی در ضمیر نیاورده و همچنان مردانه حملهای گران افکند تا مرادخان را بشکست و جمعی از لشکریانش را دستگیر نموده هم از راه مراجعت نموده بحضرت برادر پیوست آقا از آنسوی چون مدت محاصره طهران بدراز کشید هوای اندرون قلعه عفن گشت و بسیار کس مریض شد و هم از شهر و لشکرگاه اثر کرده بسیار کس از لشکریان عرضهٔ دمار و هلاک گشت لاجرم شهریار آهنگ مازندران کرده مدت زمستان در آنجا بزیست در سنه یکهزار و صد و نود و هشت هجری نخستین چنان افتاد که در شهر ساری آتش در سرای مردمان گرفته و هفتاد تن از مرد و زن بسوخت آقا از آنسوی چون علیمرادخان زند بعد از فوت زکیخان و قمع و قلع اولاد و عشیرت کریمخان از شیراز باصفهان آمده لوای سلطنت برافراخت شیخ ویس خان ولد اکبر خود را با دوازده هزار کس از ابطال جماعت لر و کرد بتسخیر مازندران مأمور ساخت بعد از ورود شیخ ویس خان باراضی ری محمد علیخان حاکم خوار بدو پیوست و مردم سمنان نیز با او طریق انقیاد گرفتند و همچنان اهالی لاریجان با او همدست شدند پس بدل قوی چمن لار را لشکرگاه کرد چون خبر او در حضرت آقا محمدشاه معروض افتاد رضاقلیخان دولو را بدفع او نامزد فرمود در روز مقاتلت شیخ ویس خان را بشکست و دو تن از سرکردگان باتفاق پنجاه تن از لشکریانش را اسیر فرمود شیخ ویس خان از رزمگاه فرار کرده بدماوند نشیمن ساخت و بحراست خویشتن پرداخت بعد از پانزده روز علیمرادخان با لشکری انبوه وارد طهران گشت و بیدرنگ شیخ ویس خان را از طرف فیروزکوه و ویس مراد پسر عم خود را از جانب نور و اسمعیل خان زند را از سوی دامغان با لشکرهای بسیار بتسخیر مازندران فرمان داد در چنین هنگام که اعیان درگاه پادشاه جهان آقا محمدشاه جای آن داشت که در دفع دشمن یکجهت باشند و همدست بکوشند مرتضی قلیخان برادر را گذاشته با لشکرگاه اعادی پیوست لاجرم آقا محمدشاه چنان صواب دانست که در شهر استراباد نشیمن کند و اعداد کار دشمن فرماید پس لشکر زند بی عایقی و مانعی در تسخیر و تخریب شهر آمل و بارفروش پرداختند و در اراضی مازندران کار بر مراد ساختند آنگاه علیمرادخان محمد ظاهرخان خواهرزاده زکیخان را با جماعت بختیاری و دیگر مردم که هشت هزار مرد شمار بر میآمد مأمور بتسخیر استراباد نمود و محمد ظاهرخان برحسب فرمان در ظاهر استراباد لشکرگاه کرد و سنگری راست کرده بنشست هر وقتی از دو سوی کار مقاتله میرفت یکشب محمد ظاهرخان در کنار شهر برجی برآورد و تفنگچیان را در آنجا بجای داشت چون صبحگاه آقا محمدشاه این بدید فرمان داد تا لشکریان بیرون شده آن برج را بیورش فرو گرفتند و از جانب دیگر عنان را برکاشت تا راه علف و آذوقه بر لشکرگاه محمد ظاهرخان مسدود نمودند در اینوقت مهد علیا والده آقا محمدشاه

سور بروزن شور جشنی که در ایام عروسی کنند

مقاتله آقا محمدشاه با شیخ ویس خان زند

محاصرهٔ استراباد بدست محمد ظاهر خان زند و فوت والده آقا محمدشاه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

که خواهر محمد خان قاجار بود مریض شد و بجان جانان رحلت فرمود و بعد از روزی چند مهدیقلیخان (۲۵)
برادرش که مادر او از مردم کرد محله استراباد بود هم درگذشت آقا محمد شاه سوگواری مادر و برادر را نادیده
انگاشت و از چهارسوی لشکرگاه محمد طاهرخان را بمحاصره انداخته یکباره طریق خورش و خوردنی بر ایشان مسدود
ساخت چندانکه کار بر او تنگ شده ناچار با چند تن از نزدیکان خود راه فرار پیش گرفت جمعی از ابطال جان
دنبال او برگرفتند و در حوالی گرگان دستگیرش ساخته بنزدیک شهریارش آوردند فرمان رفت تا سرش
از تن برگرفتند و لشکر او بیشتر اسیر ترکمانان شدند و معدودی بعراق گریختند چون این خبر پراکنده شد شیخ ویس
خان نیز تاب درنگ نیاورده بنه و آغروق خود را ریخته بطهران گریخت در اینوقت آقا محمد شاه خواست که بمازندران
آید و از آنجا اعداد فتح عراق فرماید لاجرم تدبیر ملکانه در ضمیر گرفت تا مردی کارآزموده که از تمامت
مازندران بنجابت اصلی و اصالت فطری ممتاز باشد و بشوکت و جلالت مختار اختیار کند و زمام لشکریان را
بکف کفایت او نهد تا اینجماعت را بنظام و بر وفق مرام کوچ دهد از میانه میرزا اسدالله خان نوری را که پدر بر پدر
از صنادید مازندران ملکه شناخته همه ایران بود اختیار فرمود همانا پدران او در اراضی مازندران از عهد قدیم
بزرگان و خواجگان بوده اند چندانکه در آن مملکت بطایفه خواجگان مشهورند و نسب بخواجه ابوالصلت هروی
میرسانند چنانکه در جای خود مسطور است بالجمله آقا محمد شاه میرزا اسدالله خان را حاضر حضرت داشته فرمود
اکنون آغاز دولت و بامداد اقبال است و این معنی پوشیده نیست که سلطنت را خاصه در عنوان امر کار نظام
لشکر و قوام سپاه است بالهام دولت چنان دانسته ام که در این امر جلیل ترا تکفیل فرمایم و از زشتی آرا و انقسام
خیال بیهوده پوی لشکریان برآسایم و او را بوزارت لشکر برکشید و خلعتی درخور بداد و خویشتن جنبش کرده
ببرای درونی رفت و قلمدانی با خود حمل داده هم بدست خویشتن او را سپرد و گفت این مفتاح وزارت
و کلید امارت است بدین لیقه و قلم ترا برخداوندان شمشیر و علم فرمانروا ساختم تا تمامت قواد سپاه
و اعیان درگاه ترا بسر نرم گردن و فروتن باشند میرزا اسدالله خان چون مورد این ملاطفت و مرجع این
رافت گشت چنین شکرگذاری بر زمین ضراعت سوده معروض داشت که بفضل خداوند قادر قهار
و اقبال شهریار تاجدار جماعت لشکریان را چنان سلوک دهم که هنگام صلح از آب زلال بی آزارتر و روز
جنگ از پلنگ در پیاله خونخوارتر باشند و دلهای ایشان را با پادشاه چنان مهربان دارم که سر بر آستان
نهند و جان برایگان دهند شهریارش تحسین فرستاده و او زمین بوسه داده در انجام کار کمر استوار کرد
همانا هنوز آن قلمدان را که ودیعه سلطنت و طلیعه میمنت است جناب اشرف امجد صدر اعظم میرزا آقا خان
که او را فرزندزاده ارشد و آن قبیله را رکن اشد است در مجره زرین مضبوط دارد و با تیغ هندی و رمح خطی
برابر شمارد اکنون بر سر داستان شویم از پس این واقعه آقا محمد شاه بصوابدید میرزا اسدالله خان عرض
سپاه دیده بمازندران سفر کرده و علیمرادخان و رستم خان زند را که از عمزادگانش بود با دو هزار سوار جرار
بطرف سوادکوه فرستاد و از میوه جی آقا محمد شاه جعفرقلیخان را بدفع او نامزد کرده در ارض زیراب با یکدیگر
دوچار شدند و کارزار کردند رستم خان تاب درنگ نیاورده هزیمت شد لاجرم این همه ادبار که از پی

(۲۶) یکباره دو چار شد فتوری سخت در کار علیمراد خان انداخت و این هنگام نیز از افراط خمر مرض استسقا بر
احوالش استیلا یافت و از طهران کوچ داده آهنگ اصفهان فرمود و در هر منزل مرض او فزونی گرفت تا در
مورچه خورت که نه فرسنگی اصفهان است رخت از جهان بدر برد مرتضی قلیخان چون این بدید در حضرت
برادر دیگر جای شفاعت و ضراعت نداشت بمیان ترکمانان گریخت و از آنجا نزد پادشاه خورشید کلاه
روس شده او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه هزار و دویست و دوازده درگذشت جسد او را
بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند هم بر سر سخن باز شویم بعد از وفات علیمراد خان جعفرخان زند
که برادرزاده کریمخان و با علیمراد خان از طرف مادر برادر بود در خمسه وفات برادر را اصغا فرموده شتاب
زده تا اصفهان بتاخت و بجای او برنشست اما ازین سوی آقا محمد شاه در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه از
مازندران آهنگ عراق فرمود و چون باراضی ساوه فرود شد ابطال خلج و بیات برکاب پیوستند و از آنجا
بدار الامان قم آمده نجفخان زند را که از قبل جعفرخان حکومت داشت بمحاصره انداخت و بحکم یورش بلده قم را
فرو گرفت و در میانه جمعی عرضه تیغ گشت نجف خان از آن گیرودار طریق فرار بر گرفته تا اصفهان بشتافت
و بجعفرخان پیوست و آقا محمد شاه بعد از فتح قم کوچ داده بکاشان آمد در آنجا علیخان خمسه و سرکردگان قراگوزلو
بلشکرگاه پیوستند آنگاه از کاشان آهنگ اصفهان فرمود جعفرخان چون این بشنید احمد خان ولد آزاد خان
افغان را و تقی خان زند را با لشکری انبوه بمدافعه بیرون فرستاد و چون این دو لشکر با یکدیگر زمین جنگ تنگ
آوردند بازار حرب و ضرب روانی گرفت و سه ساعت مدت مقاتلت بدراز کشید عاقبت تقی خان زند
دستگیر و عرضه شمشیر گشت و احمد خان هزیمت شد چون این خبر بجعفرخان رسید دیگر تاب درنگ نیاورده
اهل و عیال و اموال و اثقال خود را برداشته بشیراز گریخت و آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان در آمد
و چهل و پنج روز در آنجا نشیمن ساخته و امر آن بلد را انتظام کرد آنگاه باقرخان خراسگانی حاکم اصفهان را
همچنان بحکومت بگذاشت در اینوقت معروض افتاد که جماعت بختیاری با گروهی از مردم گلپایگان و فراهان
همداستان شده بموافقت ابدال خان بختیاری و چند تن دیگر از بزرگان ایشان تا قریه عسگران
بعزم مقابله و مقاتله بشتافته اند لاجرم شهریار از اصفهان بدفع ایشان خیمه بیرون زد بعد از تلاقی
فریقین با اول حمله مخالفین شکسته شدند و در سنگری که از بهر خویش کرده بودند پناه جستند برحسب فرمان شهریار
جعفرقلیخان و علیخان افشار با فوجی از لشکریان ایشان را محاصره افکندند آن جماعت هم در سنگر تاب درنگ
نیاورده به آغروق خود در ریخته بقلل جبل گریختند لشکریان ایشان از دنبال ایشان بتاختند و بسیار کس
مقتول ساختند ابدال خان و دیگر سرهنگان نیز گرفتار شدند و بمعرض عقاب و عتاب در آمدند فرمان
رفت تا جمله را سر بر گرفتند آنگاه لشکریان دست نهب و غارت بر آورده هشتاد هزار سر گاو و گوسفند و دیگر مواشی
بغنیمت گرفتند مردم بختیاری ازین هول و هیبت اوطان و مساکن خود را گذاشته بشعاب جبال و قلل
باذخه جای کردند و بعد از روزی چند از در انکسار و ضراعت بیرون شده بدست رسل و رسایل بحرم
شاهانه توسل جستند و شهریار عصیان ایشان را معفو داشت و بجانب اصفهان لوای مراجعت

[illegible]

عزیمت آقا محمد شاه تسخیر عراق را

[illegible]

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

برافراشت در این وقت اسمعیل خان فیلی بدست برادرش پیشکشی و عریضه انفاذ حضور داشته مورد الطاف
خسروانه گشت و همچنان بر فرمانگذاری لرستان منشور یافت آنگاه آقا محمد شاه از اصفهان بسوی همدان
سفر کرد و در آنجا خسرو خان والی کردستان عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و ایالت کردستان را
حکم گرفت و از آنجا شهریار آهنگ طهران کرد مردم طهران چون فتح و فیروزی پادشاه را در آن سفر دانسته
بودند دیگر محافظت قلعه و حراست خویش نپرداختند و بقدم ضراعت پیش آمدند مهدیخان ولد محمد خان سوادکوهی
با یک عم و عمزاده که خدمت علیمراد خان میکردند بحکم پادشاه ناپیدا شدند و شاهزادگان فتحعلی خان
و حسینقلی خان که مامور بتوقف مازندران بودند حاضر درگاه آمدند اما از آنسوی جعفر خان زند چون دانست که
پادشاه از اصفهان بری سفر کرد تجهیز لشکر نموده باصفهان آمد و باقر خان خراسکانی را مقتول ساخت
و حاجی علیقلیخان کازرونی را با جمعی از سپاه فارس بکاشان فرستاد و خود با لشکری آراسته بطرف
گلپایگان و قلمرو کوچ داد شهریار چون این خبر بشنید فرمانداد تا خسرو خان والی کردستان و علیخان حاکم
خمسه و سرکردگان قراگوزلو با جماعت خود در اراضی همدان سر راه براو گرفته جنگ در انداختند یک روز از
بامداد تا شامگاه حرب برپای بود عاقبت جعفر خان شکسته شده بنگ گریخت لشکریان بگرد او در آمدند و از
هر سوی حمله افکندند چندانکه کار بر جعفر خان تنگ شد ناچار اموال و اثقال خود را گذاشته باصفهان گریخت
دیگر باره قوتی و شوکتی بدست کرده نشست آقا محمد شاه با لشکری رزم آزمای بدفع او برخاست و از اراضی
فراهان گذشته بمنزل دهق فرود شد در آنجا مکشوف افتاد که جعفر خان چون اصغای عزیمت شهریار را
نموده تاب درنگ نیاورد و بار بشیراز گریخت پس شهریار جعفر قلیخان را با ششهزار کس مامور بتوقف
اصفهان فرمود و خود بکمین سنگباران آمد در آنجا مسموع افتاد که علیخان خمسه از طریق اطاعت سر برتافته
لاجرم بجانب خمسه شتافت چون راه خمسه نزدیک کرد علیخان بقدم اعتذار بیرون شده استرحام و استعطاف
نمود پادشاه جرمش را معفو داشت و از آنجا بطهران آمد

وقایع سنه یکهزار و دویست و یک و فتح گیلان بفرمان آقا محمد شاه

چون از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و یکسال در گذشت هدایت الله خان در شیروان
اعداد کار کرده بگیلان مراجعت نمود و بدان اراضی استیلا یافت آقا محمد شاه چون اصغای این قصه فرمود
مصطفی خان دولو را با ششهزار کس از ابطال بدفع او مامور ساخت هدایت الله خان چون این بدانست
ایوبی خان گرجی را با جمعی از ابطال رجال بمدافعه برانگیخت و او تا رستم آباد که ده فرسنگی رشت است
پذیره جنگ شد لاکن از آن پیش که مصطفی خان برستم آباد در آید و مصاف بادید شود فرار کرده بهدایت الله خان
پیوست و مصطفی خان از دنبال او بتاخت ناچار هدایت الله خان بیرون شده در پیربازار صف برز
و با مصطفی خان رزم داده شکسته شد چنانکه سکون رشت را در قوت بازوی خود ندید پس بجانب انزیلی
فرار کرده متحصن گشت و لشکریان از قفای او تا انزلی بتاختند و قلعه او را بمحاصره پرداختند از قضا یک شب
آتشی در سرای یکتن از قلعه گیان افتاد و بدست باد پراکنده گشت و موجب پراکندگی خاطر مردم شد

و از بیرون قلعه لشکریان چون این بدانستند از هر جانب یورش افکندند مجال توقف بر هدایت الله خان
محال افتاد از قلعه بزیر آمد تا بکشتی در رود و راه باکویه پیش گیرد ناگاه به تیر کمین از تفنگچیان طالش از پای
افتاد ملازمان جسد او را از آب برآورده بخاک سپردند و سرش را بحضرت شهریار آوردند آنگاه آقا محمد شاه
از طهران باصفهان آمد و علیخان خمسه را که سالها بهوای خودسری کار میکرد و نهفته ضمیر او در حضرت شهریار
مکشوف بود در عمارت هفت دست اصفهان میل درکشید و از آنجا بچمن گندمان نزول فرمود و در منزل
سنگباران زکریا بیک گرجی وکیل ارکلی خان والی گرجستان با پیشکش و عریضه بدرگاه آمد و پادشاه او را
بنواخت و از آنجا از راه بروجرد اراضی بختیاری را انتظام کرده بجانب همدان شد در آنجا لطفعلی خان عم
خسرو خان والی کردستان با عریضه و پیشکش حاضر حضرت گشته خواستار شد که چون خسرو خان از ادراک
حضور بیمناک است او را مهلت گذارند تا بعد از ورود موکب پادشاه بطهران اطمینانی بدست کرده روانه
درگاه آید ملتمس او مقبول افتاد و شهریار از همدان بطهران آمد و هم در این سال جعفر خان زند از شیراز بتسخیر یزد
بیرون شد تقیخان یزدی از میرزا محمد خان که در اینوقت حاکم طبس بود استمداد کرد و او با لشکری لایق تا خین
کرده در ظاهر یزد با جعفر خان مصاف داد و او را شکسته اموال و اثقالش را با توپخانه و اثاثه سلطنت بغنیمت
برگرفت و از این فتح عجبی و تنمری در دماغ او راه کرده فتح اصفهان را تصمیم عزم داد محمد خان و اسمعیل خان
عرب عامری که حاکم نطنز و اردستان بودند نیز با او پیوستند جعفر قلیخان از اصفهان بیرون شده پذیره
جنگ او گشت و بعد از چهارده روز مبارزت و مناجزت میر محمد خان منهزم و آغزوق بر بحیث و به یزد گریخت
و از آنجا به طبس شد و هم در اینسال آقا محمد شاه در اول بهار از بهر تسخیر شیراز از طهران کوچ داده باصفهان
آمد و شاهزاده فتحعلی خان را بتوقف اصفهان حکم داده متوجه شیراز گشت و در مشهد ام النبی لشکرگاه کرد
و علیقلی خان را بتاخت و تاراج آن اراضی فرمان داد و او اطراف و انحای آن نواحی را تا تخت جمشید عرضه
نهب و غارت ساخت و در نیمه سنبله مراجعت باصفهان فرمود شاهزاده فتحعلی خان چند قطعه الماس و یاقوت
و بعضی اشیاء نفیسه پیشکش گذرانید آنگاه علیقلی خان را با فوجی از جنگجویان در اصفهان گذاشته بطهران
شد در این هنگام مرتضی قلیخان از باکویه لشکری انبوه کرده بگیلان تاخت و سلیمان خان حاکم گیلان
تاب درنگ نیاورده بقزوین گریخت و صورت حال را باز نمود آقا محمد شاه محمد حسین آقای ناظر و امیر
محمد حسین خان ارجمندی فیروزکوهی را بدفع او مامور فرمود جعفر قلیخان نیز با پنج هزار کس از دنبال ایشان
کوچ داده اما از آنسوی پیش از آنکه جعفر قلیخان در رسد مرتضی قلیخان میدان مبارزت بیاراست
و جنگی صعب در افکند در اول حمله محمد حسین آقا هزیمت شد و پشت برزمگاه داد امیر محمد حسین خان ارجمندی
چشم از زندگانی بپوشید و مردانه بکوشید نخستین با گلوله تفنگ زخمی صعب برداشته و همچنان مانند شیر زخم یافته
بر چپ و راست حمله افکند و نه تن از ابطال رجال را بخاک انداخت و خود نیز بهره خاک گشت
مرتضی قلیخان بعد از این فتح و فیروزی دانست که با جعفر قلیخان پای رزم نخواهد داشت اراضی گیلان را
عرضه ... غارت ساخته بجانب باکویه شتاب گرفت و از این سوی در حین این فتنه

ارتحال ... [illegible]

شکست ... [illegible]

تسخیر پیشکی کردن و اظهار خودی ملک کردن

عزیمت آقا محمد شاه به تسخیر شیراز

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

مسموع شهریار افتاد که جعفرخان زند با سی هزار مرد جنگی از شیراز خیمه بیرون زده و تسخیر اصفهان را تصمیم (۲۹)
عزم داد آقا محمد شاه ازین حدیث برآشفت و با سیصد تن مرد رزم آزمای برنشست و آهنگ اصفهان
کرد چند آنکه ملازمان حضرت معروض داشتند که سی هزار تن را با سیصد کس دفع نتوان داد مفید نیفتاد
در جواب فرمود فتح و اقبال با ایزد متعال است و همچنان بقدم تعجیل و شتاب راه برداشت و از آن سوی
چون جعفرخان ترکتازی شهریار باز دانست از نیمه راه بجانب شیراز در ترکتاز آمد و این معنی مقرر بود
که چون آقا محمد شاه در مملکت مازندران مستقر بود جعفرخان رایت فتح اصفهان برمی افراشت
و هرگاه به آگهی میرسید که آقا محمد شاه رزم او را تصمیم عزم فرمود و آهنگ اصفهان نمود خواه با لشکر بسیار
و خواه با نفر قلیل بی آنکه تیغی از غلاف برآید و گردی از مصاف برخیزد عار فرار را فخری پنداشته دوا سبه
طریق شیراز بر میداشت و این کار را چنان بر خویشتن استوار نهاده بود که هنگام ورود او باصفهان
گروهی از درویشان که خوی ایشان بدست کردن دبوس و باد افکندن در بوق است رسیدن جعفرخان را
بدانستند از بهر طلب دیناری و کدیهٔ درهمی فراهم شده در بیرون اصفهان بر سر راه او انجمن شدند
چون آن سواران که بر مقدمهٔ جعفرخان بودند برسیدند و تکاوران جنیبت به دیار شده همه گروه گروه سان شدند
و باد در بوقها در انداختند جعفرخان در میان پیشتازان خویش و پذیره شدگان شهر آنگاه اصغای چنان
آوازهای مهیب نمود گمان کرد که این بانگ کرناهای آقا محمد شاه است دلش از جای برفت و عنان اسب
بگردانید و در طریق فرار چون شاهین بشتاب گرفت خاصانش از قفا بتاختند و او را از قصه آگاه ساختند
سخت غمنده و شرمسار گشت و گفت اکنون که کار بدینگونه رفت از کوچهٔ درویشان گذشتن و بدیشان
عبور کردن روا نباشد پس از در دیگر باصفهان در آمد تا این هنگام که بر حسب گریخت مع القصه چون
خبر فرار او در منزل مورچه خور معروض افتاد آقا محمد شاه بی کلفت خاطر باصفهان در آمد و مصطفی خان
دولو را از دنبال او بتاختن فرمود و او تا ارض ایزد خواست برفت و چند عراده توپ از مردم جعفرخان
باخود داشته باز اصفهان شد و آقا محمد شاه ظفر کرده و نصرت یافته مراجعت بطهران فرمود و زمستان را
در مازندران بپای برد و در آنجا معروض افتاد که جعفرخان بدست کنیزکی که در سرای داشت مسموم
و مریض گشت و نیز مرادخان و صید مرادخان و شاه مرادخان اعمام علیمرادخان زند و ابراهیم خان
و لطفعلی خان و حاجی علیقلی خان کازرونی که یکسال در ارک شیراز زندانی بودند در این وقت دو تن
از غلامان جعفرخان را که یکی رجب و آن دیگر باقر نام داشت و نان و آب محبوسین را متصدی بودند
باخود یار کردند و شبانگاه از زندان بیرون تاختند و بر بام خلوت ارک برآمدند و آهنگ فرود شدن
کردند صید مرادخان از بیم جان بر بام بماند و دیگران دست آویز طنابهای شادروان بزیر آمده
در زاویه خانه کمین نهادند بامداد که ظلمت برخاست یکی از زنان جعفرخان مرد بیگانه در سرای دیده
فریاد برداشت جعفرخان چون بانگ او بشنید با همه ناتوانی تیغ برکشید و از خوابگاه خویش بیرون
تاخت نخستین شاه مرادخان بروی در آمد و جعفرخان تیغ بزد و بینی او را جراحت کرد او را بر همچنان چوب

[illegible]

مورچه خورت
بضم خای معجمه و واو
معدوله و رای
مهمله ساکنه و تای
فوقانی

[illegible]

جاروبی بدست کرده از قفای جعفرخان برآمد و بر سر او کوفت چنانکه از پای درآمد پس دست بیاخت و تیغ از کف او بستد و با همان شمشیر سرش برگرفت و بر بام سرای افکند صید مراد خان بی توانی آن سر را برداشته بپای دیوار ارک انداخت در اینوقت لطفعلی خان پسر جعفرخان که در لار بود چون خبر قتل پدر را اصغا فرمود دانست که راه بشیراز نتوانست کرد نزدیک شیخ نصر عرب برفت و از او لشکری استمداد کرده باز بشیراز شد و آن بلده را مسخر داشت و قاتلان پدر را دستگیر ساخته برخی را نابینا و بعضی را مقتول نمود آنگاه خود رایت استقلال برافراخته بر مسند پدر نشیمن ساخت آقا محمد شاه چون اصغای این وقایع کرد در تسخیر مملکت فارس بجهت گشت و در سنه یکهزار و دویست و چهار هجری با لشکرهای ساخته بشتاب صبا و سحاب با صفهان آمد و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد و در منزل صفا که شش فرسنگی شیراز است بنه و آغروق را با برادر خود علیقلی خان گذاشته ابطال رجال را برداشته بشیراز آمد و از آنسوی لطفعلی خان با پنج هزار سواره و پیاده بعزم مقاتلت بیرون شده در حوالی مسجد بردی با لشکر پادشاه برابر شد از دو روی صف راست کردند آقا محمد شاه در قلب سپاه جای کرد و جعفرقلیخان در میمنه و مصطفی خان دولو در میسره ساکن شدند نخستین لطفعلی خان هزار و دویست تن از دلاوران جنگ را بر جعفرقلیخان گماشت و ایشان رزمی سخت افکندند و چون سستی در ایشان راه کرد گروهی دیگر را باعانت آنجماعت جنبش داد تا باهم پیوسته شدند و از بهر کوشش نیروئی از نو بدست کردند آقا محمد شاه چون این بدید جماعتی را بدستیاری جعفرقلیخان فرمان داد دیگر باره لطفعلی خان انجمنی پشتوان قوم خود کرد و همچنین شهریار فوجی برانگیخت از اینگونه کار کردند تا جنگ انبوه و زمان کوشش و کشش بدراز کشید و فراوان مرد و مرکب بخاک درافتاد سرانجام لشکر لطفعلی خان هزیمت شدند و مردان شهریار تا بدروازه شهر از پی هزیمتیان بتاختند و بسیار کس از بزرگان سپاه را دستگیر ساختند و از پیادگان هشت هزار مرد گرفتار گشت ناچار لطفعلی خان بحصار درون متحصن شد و پادشاه از مسجد بردی کوچ داده در یکفرسنگی شهر شیراز لشکرگاه کرد و سنگری مشتمل بر سه دروازه برکشیده و یکماه تمام استوار بنشست و چون فتح حصار در این هنگام صعب می نمود بجانب طهران مراجعت فرمود آنگاه حکم داد تا ضریحی زر اندود کرده انفاد درگاه ملایک پناه اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و پنج هجری و عزم آقا محمد شاه بتسخیر آذربایجان

در پایان سنه یکهزار و دویست و پنج هجری آقا محمد شاه نخستین از بهر دفع فتنه لطفعلی خان شاهزاده جهت فتحعلی خان را با سپاهی لایق مامور باصفهان و توقف در آن بلده فرمود آنگاه تجهیز لشکر کرده بجانب آذربایجان کوچ داده چمن اراضی طارم لشکرگاه گشت سلیمانخان را با شش هزار مرد بطالش فرستاد تا آن اراضی را معرض نهب و غارت درآورده بزرگان آنجماعت را با زن و فرزند بزنجان فرستاد و نیز از طریق خلخال طی مسافت کرده با دو هزار سوار کار آزموده تسخیر قلعه سراب و تدمیر صادقخان را تصمیم عزم داده صادق خان شقاقی باندیشه مدافعت بیرون شده مبارزتی نمود در اول حمله شکسته شد و طریق فرار برداشته تا قراباغ

بنه را آغروق بلغت ترکی آغروق بالف و را دو فتحه معجمه ساکن و رای مهمله مضموم و سکون واو و قاف ساکن بعضی احمال و اثقال است مسجد بردی بیرون شیراز در ی

پشتوان معین و یاور را گویند

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

عثمان بانخشیده و در پناه ابراهیم خلیل خان جوان شیر بار سید شهریار از پس او فرمان داد تا سراب را (۳۱)
خراب کردند و هم بآتش بسوختند و از آنجا کوچ داده باردبیل آمد مصطفی خان حاکم قراجه داغ پادشاه را
پذیره شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد اشفاق خسروانه گشت از پس آن شهریار جان محمد خان
قاجار را با جماعتی از مردان جنگ بدفع مصطفی خان طالش نامزد فرمود و او برفت و شکسته شده باز آمد چون
منازل صعب و درخت استان فراوان در راه داشت قلع و قمع او را بدیگر وقت گذاشت و از آنجا بسوی
قراجه داغ سفر کرده در چمن اشکنبر فرود شد حسینقلی خان دنبلی که حاکم خوی بود در آنجا حاضر حضرت شده بحکومت
خوی و تبریز مباهی گشت و زوجه او که دختر ابراهیم خلیل خان بود بتوقف قزوین فرمان یافت آنگاه محمد
قلیخان حاکم ارومی بیمناک شده باراضی اشنو گریخت آقا محمد شاه محمد خان عزالدین لوی قاجار را با سه هزار
کس بقلعه ارومی مامور فرمود تا اهل و مال محمد قلیخان را بلشکرگاه حمل داد هم از در حمل اموال بعضی از اشیاء نفیسه را
بنهانی از بهر خویش ضبط کرد و این معنی معلوم شد و هم در حضرت شهریار مسموع افتاد که محمد خان را از این خیانت
بر زیادت آنست که با محمد ولی آقا و محمد علیخان جوجوق و محمد تقیخان شامبیاتی مواضعه افتاده و پیمانی نهاده اند
که اگر توانند شهریار را گزندی رسانند لاجرم آتش خشم پادشاه زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا محمد خان را
از ارومی ببند و کشنده بدرگاه آوردند و فرمان برفت تا او را و محمد علیخان جوجوق و محمد علیخان عزالدین لو
و محمد ولی آقا را میل درکشیدند و محمد تقیخان را عرضه شمشیر ساختند و در این هنگام محمد قلیخان ارومی که گریخته
حضرت بود درگاه پادشاه را پناه دانسته با پیشکشی سزاوار بتقبیل آستان شهریار حاضر شد و مهبط اکرام و اشفاق
گشت از پس این وقایع عریضه حاجی ابراهیمخان شیرازی ملحوظ نظر شهریار افتاد بشرح آنکه لطفعلی خان تجهیز
لشکر کرده با بیست هزار کس سواره و پیاده بتسخیر صفهان راه تصمیم عزم داده خیمه بیرون زد عبد الرحیم خان
برادر حاجی ابراهیمخان را با دیگر بزرگان و سرکردگان فارس را ملازم رکاب ساخت و همه جا قطع
مسافت کرده در سمیرم علیا فرود شد از مینوی شاهزاده فتحعلی خان که ولیعهد دولت و نایب سلطنت بود
در چمن گندمان اصفهانی اینحدیث کرده و پدر رنگ ساخته جنگ شده بالشکری مامور تا ارض قمشه کوچ داد
آنگاه هر دو سپاه از کم و بیش یکدیگر آگاه شده رزمگاه را تنگ درآوردند و در تیرپرتاب هم فرود شدند
لطفعلیخان از دور اندیشی در سنگر جای کرد تا روز دیگر تکیه کند چون پاسی از شب گذشت عبد الرحیم خان
برحسب وصیت برادرش حاجی ابراهیمخان سرکردگان فارس و بزرگان قبیله زند را انجمن کرده با ایشان
در هدم بنیان کار و تخریب بنای امر لطفعلی خان همداستان شد و هم در آن نیمشب در میان لشکرگاه تفنگی چند
به پرتاب گشاده دادند و ساز مخالفت پیش نهادند لطفعلی خان دانست که لشکر با این شاهزاده پیروزی
تاختن و شبیخون انداخته اند سخت هراسناک شده و بنه و آغروق خود را بجای گذاشته با دویست تن
از خاصان خویش فرار کرده بسوی شیراز شتاب گرفت تا با زن و فرزند و خزاین و دفاین خود که در شیراز
داشت پیوسته شود و بتازه اعداد کاری کند چون بدروازه شهر فراز آمد حاجی ابراهیم خان بفرمود
تا دروازه حصار را استوار کرده او را بار ندادند لاجرم ناچار شده به بنادر فارس گریخت و آنچه در لشکرگاه

نابینا شدن محمد خان عزالدین لو و جمعی بفرمان آقا محمد شاه

پریشان شدن لشکر لطفعلی خان بتدبیر حاجی ابراهیم خان شیرازی

(۳۲) داشت بهرهٔ غازیان لشکر شاهزاده گشت مع القصه حاجی ابراهیمخان هم در مکتوب خویش معروض داشت
که شهریار از بهر ضبط خزاین لطفعلی خان و صیانت مردم فارس سرداری و سپاهی مقرر دارد آقا محمد شاه
میرزا رضاقلی را بفرمود تا در صفهان بحضرت ولیعهد آمد و شاهزاده مصطفی خان را با سه هزار کس باو یار کرده
باتفاق بشیراز آمدند بعد از ورود بشهر میرزا رضاقلی اموال و اثقال لطفعلیخان را حمل داد و جواهر سواره
و پیاده او را ماخوذ داشته با هزار سوار بایران مراجعت نمود اما از آنسوی لطفعلی خان از بنادر فارس باراضی
خشت آمد و از زال خان خشتی استمداد کرده سیصد تن مرد جنگی ملازم رکاب ساخت و با این قلیل مردم تسخیر
شیراز را تصمیم عزم داد و طی مسافت نموده در منزل کویم فرود شد و از قضا اینوقت کاروانی را در راه کازرون
بتاختند و خبر نهب قافله در شیراز پراکنده گشت مصطفی خان چون این بشنید با هفصد تن از مردم خود
برنشست و در پنج فرسنگی شیراز سر راه بر دزدان گرفت در اول حمله ایشان بگریختند ابدال خان
عبدالملکی از دنبال آن جماعت بتاخت چون راه نزدیک کرد چند تن سر برتافتند و او را زخمی بر سینه زدند
چنانکه از پای درآمد این هنگام لطفعلی خان که کمین نهاده بود چون پلنگ غضب کرده با مردم خود ناگاه
بیرون تاخت و در برابر مصطفی خان بخروش آمد از این سوی که مصطفی خان با شیری رزم آزمایی بود
کمان بگرفت و چندانکه تیر در ترکش داشت پرتاب کرد چون جعبه تیر پرداخته شد دست به نیزه برد
و اسب برجهاند در میان آن دو مرد دلاور جنگی مردانه بپای رفت عاقبت هر دو لشکر از هم جدا شدند
لطفعلی خان بجایگاه شد و مصطفی خان باز بشیراز گشت و حاجی ابراهیم خان صورت این حال را نیز
بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت آقا محمد شاه جان محمد خان را با پنج هزار کس مرد جنگی مامور بشیراز
فرمود و لطفعلیخان در مدت ذهاب و ایاب این سفیر دو هزار مرد لشکری بر سر خود انجمن کرد و در مسجد بردی نشیمن فرمود
این هنگام جان محمد خان برسید و هر دو لشکر صف برزدند و جنگ درافکندند بعد از گیرودار بسیار لشکر لطفعلی خان
هزیمت شدند و او ناچار گردن فری نموده بزرقان فرار کرد و هم در آنجا باعداد کار پرداخته دیگرباره چهار هزار
مرد بر سر خود انجمن ساخت و از نیسوی جان محمد خان و مصطفی خان در ارض کلبا درآمدند و مصطفی خان
از آنجا بحافظیه شیراز آمد روزی چند از این بگذشت یکشب لطفعلی خان برنشسته مانند برق و باد بر لشکرگاه
جان محمد خان شبیخون آورده و از هر جانب بتاخت و رزم بساخت لاکن رخنه و ثلمه در آن لشکرگاه نتوانست
کرد لاجرم فی نیل مقصود مراجعت نمود اما از آنسوی آقا محمد شاه از آذربایجان مراجعت بطهران را تصمیم عزم
داده در اراضی خمسه ملا محمد حسین ملاباشی را بطلب آقا محمد علی مجتهد پسر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه که فی
روضات الجنان فرمان داده بکرمانشاهان سفر کرده آنجناب را بطهران آورد و از قضا چنان افتاد که
روز چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در سنه هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه همچنان که بر تخت سلطنت تکیه
داشت و با خاصان حضرت سخن میکرد ناگاه مرض سکات عارض شد قطع سخن کرد سلیمانخان قاجار
که قرب مکان داشت تفرس مرض شهریار کرده حاضران درگاه را به نیکوتر حیلتی رخصت انصراف داد
و پادشاه را بدستیاری خواجگان و خصیان سرای بحرم خانه آورده و میرزا مسیح و میرزا احمد صفهانی را

[illegible]

کویم بضم کاف و سکون واو و ضم تحتانی و سکون میم

مقاتله جان محمد خان با لطفعلی خان زند

زرقان بفتح زای معجمه و سکون رای مهمله و قاف و الف و نون

ثلمه بالضم رخنه را گویند

سکات و سکته بمعنی خاموش شدن و مرضی است معروف

خصیان خصا بالکسر والمد خایه کشیدن خصی نعت منه خصیان بکسر خاء جمع

طاری شدن مرض سکته بر آقا محمد شاه

کطر

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

که طبیب حاذق بودند حاضر نمود تا به برکندن موی سر و اصابت زحمتهای دیگر در تدبیرات معالجه و معالجت ایق روز دیگر دیده باز کرد و سخن آغاز فرمود پس دولتخواهان درگاه بشکرانه پیشانی بر خاک نهادند و ادای صدقات و نذورات نمودند از پس این واقعه صادقخان شقاقی که نزدیک ابراهیم خلیل خان گریخته بود ده تن از برادران خود را با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاده اطمینان خاطر حاصل نمود و خود نیز حاضر درگاه گشت و سلیمان پاشا والی بغداد بمصحوب مصطفی آقا مکتوبی معروض داشته با چند سر اسب و استر و چند بهله چرغ و بعضی دیگر از اشیاء نفیسه روانه درگاه نموده اظهار عقیدت و فرمان برداری کرد و هم درین سال آقا محمد شاه فرمان داد تا عبد الرزاق خان حاکم کاشان که بحلیه دیانت و امانت آراسته بود مهندسان و بنایان و استادان صیانت در مشهد مقدس سید الشهداء علیه التحیة و الثناء حاضر نموده از نو تعبیه کردند و گنبدی رفیع برآورده با زرناب مذهب نمودند حاجی سلیمان صباحی کاشانی قصیده منظوم کرده این مصرع تاریخ آورده در گنبد حسین علی زیب یافت زر وهم در این سال که هزار و دویست و شش هجری آقا محمد شاه ولیعهد دولت فتحعلی خان را بصیانت و امارت استرآباد و دامغان و بسطام و دیگر بلدان و امصار آن اراضی باز داشته خود با سپاهی گران با صفهان کوچ داد و از آنجا بچمن گندمان شتافته راه شیراز پیش گرفت و در منزل ابرج معروض افتاد که لطفعلی خان از زرقان آهنگ شبیخون لشکرگاه پادشاه فرموده شهریار [illegible] این را بحفظ و حراست خویش تحریض داد و ابراهیم خان را بدیده بانی بیرون فرستاد تا اگر از لشکر بیگانه خبری [illegible] اند بعرض رساند چون سیاهی شب جهان بگرفت لطفعلی خان چون دیوانه زنجیر گسسته و دیو از بند جسته بر سر ابراهیم خان تاختن کرده او را باول حمله مقتول ساخت و مانند سیلاب بلا تا کرانه لشکرگاه پادشاه عنان باز نکشید و بریک جانب اردو رکاب گران کرد و عبد الله خان عم خود را فرمان داد تا با جماعتی از متهوران سپاه بمیان لشکرگاه درآمد و غوغائی عظیم در لشکریان درانداخت و از هر سوی بانگ جزایر و تفنگ بالا گرفت و جماعتی پریشان و پراکنده شدند آقا محمد شاه در چنین گرداب بلا مانند کوه پای بر جا خویشتن داری کرد و خاصان درگاه اطراف خرگاه پادشاه را پره زدند و صیانت و حراست پادشاه را کمر بستند عبد الله خان بعد از رزم سازی و ترکتازی چنان دانست که آقا محمد شاه را نیز در میانه آسیبی رسیده یا از میان بگناری فرار کرده و از پس او لشکر یارا جای درنگ و نیروی جنگ نخواهد بود لاجرم دست از جنگ باز داشته کناری گرفت تا در بامداد با سر ابطال و نهب اموال دست برآرد در این وقت میرزا فتح [illegible] اردلانی که از پیش شناخته لطفعلی خان بود در لشکرگاه پادشاه میرسید نزدیک لطفعلی خان بشتافته او را مژده فتح داد لطفعلی خان نیز شیفته کلمات او شده یکباره دل بر آن نهاد که صبحگاه سپاه بی پادشاه را ما خوذ خواهد داشت پس آسوده خاطر در کنار مصاف گاه آرام گرفت چون سپیده دم نزدیک شد آقا محمد شاه حکم داد تا مؤذن بانگ برداشت لطفعلی خان چون آن ندا بشنید دانست که پادشاه را گزندی نرسیده و چون روز برآید با آن سپاه گران قوت مبارزت نخواهد داشت سخت آشفته خاطر گشت و بیدرنگ طریق فرار پیش گرفته

شبیخون لطفعلی خان بلشکر آقا محمد شاه

 بجانب کرمان سرعت گرفت آقا محمد شاه بفرمود تا فوجی از لشکریان از قفای او بتاختند و جماعتی از مردم اورا
دستگیر ساختند و از میسوی بحکام بلدان و امصار فرمان کرد تا افواج شقاقی و دیگر مردم از لشکر که در آن
گیرودار فرار کردند جمله را دستگیر ساخته با کنده و زنجیر بدرگاه فرستند و از آنجا بجانب شیراز کوچ داد حاجی
ابراهیم خان و دیگر بزرگان شیراز پذیره شده شهریار را پوزش کردند و بشهر درآوردند بعد از ورود بشهر
آقا محمد شاه فرمان داد تا اولاد و عشیرت کریمخان را که بیشتر بدست علیمراد خان نابینا بودند باتفاق زن
و فرزند لطفعلی خان و سایر بزرگان زند بجانب استراباد و مازندران کوچ دادند و میرزا فتح الله خان اردلانی
که نیز دگر گریخته بود در اینوقت گرفتار شده بدرگاه آوردند بقطع زبان او فرمان رفت آنگاه امر مملکت فارس را
بنظام کرده مراجعت بطهران فرمود در طهران شاهزاده حسینقلی خان را که اینوقت چهارده ساله بود با جفتی
نیکو نکاح بست و جشنی لایق بساخت اما از آنسوی چون لطفعلی خان از ابرج راه فرار برگرفته بکرمان درآمد
ولدان نظر علیخان زند که با او از زمان دیرین بکین بودند از ورود او آگهی یافته شبانگاه بر سر او بتاختند
و چند تن از مردم اورا مقتول ساختند لطفعلی خان را ازین حدیث درست شد که در کرمان زیستن نتواند
کرد بیدرنگ برنشسته بطرف راور گریخت میرزا محمد خان راوری نیز بکین او برخاست و رزم آراست
و چند تن از ملازمانش را دستگیر نمود لطفعلی خان را آن عدت و عدد نبود که با آن جماعت ساز مبارزت کند
و آغاز مناجزت فرماید ناچار فرار کرده از راه جهل پایه لوط طریق طبس گرفت و در طی مسافت چهار تن
از مردمش بمرض عطش هلاک شدند چون بطبس رسید امیر حسن خان حاکم آن بلده سیصد تن از مردم
خود را محکوم و ملازم او ساخت لطفعلی خان با آن قلیل جماعت آغاز کینه خواهی نمود و بهوای پادشاهی
دیگر باره راه شیراز برداشت و چون خواست از اراضی یزد و نواحی تفت عبور کند لشکری بفرمان تقیخان
یزدی بدفع او درآمد و با او درآویخت لطفعلی خان چون برق تابناک که بر خار و خاشاک زند در ایشان افتاد
گروهی را با تیغ دو نیمه ساخت و جمعی را هزیمت کرده لختی از قفا بتاخت آنگاه عنان برتافته باراضی ابرکوه شتافت
اما از آنسوی چون آقا محمد شاه خبر مراجعت او را بخاک فارس اصغا فرمود محمد حسین خان قاجار دائی زادهٔ خود را
با هشت هزار سوار بتاخت وقتی بارض ابرکوه رسید معلوم داشت که لطفعلی خان عزم خود را بتصرف
ابرکوه گذاشته و خود طریق بوانات و اصطهبانات برداشته محمد حسین خان نخستین دفع نصر الله
خان را تصمیم عزم داده اورا در قلعه ابرکوه بمحاصره انداخت و در ظاهر آن حصن استوار نشست چون مدت
محاصره بدراز کشید از آقا محمد شاه فرمان رسید که لطفعلی خان را گذاشتن و غم ابرکوه برداشتن سرمایهٔ سودی
نخواهد بود لاجرم محمد حسین خان از ابرکوه کوچ داده بطرف شیراز شتاب گرفت وقتی برسید که لطفعلی خان دست
از قلعه داراب جرد باز داشته طریق نیریز برداشته بود لاجرم از راه تنگ کرم برفت و در پای خرمن کوه
فرو رسید از هر دو سوی صف قتال راست کردند و گرد از مصافگاه برانگیختند و خون یکدیگر بریختند
یازده روز در برابر هم لشکرگاه کردند و هر روز از بام تا شام رزم دادند یک شب لطفعلی خان آهنگ شبیخون نمود
و جمعی از ابطال رجال گزیده گرد کمین از مردم او که حاتم نام داشت از لشکرگاه او فرار کرده

آمدن لطفعلی خان دیگر باره به شیراز

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

نزدیک محمد حسین خان آمد و او را از مکنون ضمیر لطفعلی خان آگهی داده تا بحفظ و حراست جانب خویش پرداخت
لاجرم چون لطفعلی خان بشب تاختن کرد از هیچ سوی دست نیافت و بنیل مقصود بار نیافت صبحگاه
که جهان روشن شد محمد حسین خان یکباره دل بر جنگ نهاده صف برزد و لطفعلی خان از لشکر بیرون شده
رده بست از هر دو سوی جنگ پیوسته شد و کشش و کوشش بنهایت رفت هم در پایان کار لشکر لطفعلی خان
پشت با جنگ داده راه فرار پیش گرفت و مجال درنگ بر او محال نمود ناچار اراضی شیراز دل برگرفت
و طریق طبس پیش داشت اما آقا محمد شاه در اینوقت تصمیم عزم داده در سنه یکهزار و دویست و هفت
هجری از راه اصفهان بچمن آسپاس آمد و شاهزاده فتحعلی خان را با ده هزار سواره و پنجهزار پیاده و توپ و
زنبوره در هفدهم شهر شوال مأمور بفتح کرمان فرمود و مصطفی خان دولو را ملتزم رکاب او ساخت
آنگاه حاجی ابراهیم خان شیرازی را با بزرگان فارس طلب داشته در چمن آسپاس حاضر شدند اما شاهزاده فتحعلیخان
طی مسافت فرموده در شهر بابک فرود شده و در آنجا محمد رضا خان کرانی را طلب نمود و او سر بمغاک شده روی
برتافت و اموالش عرضهٔ نهب و غارت گشت آنگاه شاهزاده از آنجا بر نشسته باغ نظر را لشکرگاه کرد و مصطفی خان را
با شش هزار تن به بم و نرماشیر مأمور فرمود از بهر آنکه افغانان و دیگر مردم که در آن اراضی نشیمن دارند مطیع و منقاد
سازد و او برفت و کامروا باز آمد مع القصه شاهزاده بتمامت توابع و اراضی کرمان را بتحت فرمان کرده محمد ابراهیم
آقا برادر مصطفی خان را از بهر ضبط منال و دیوانی در کرمان باز داشته خود طریق حضرت گرفته بدرگاه پادشاه
آمد محمد رضا خان کرانی که در اینوقت دستگیر و گرفتار بود بر حسب فرمان در حضرت شهریار عرضهٔ هلاک و دمار
گشت آنگاه آقا محمد شاه جان محمد خان قاجار برادر مصطفی خان دولو را بهدم قلعهٔ شیراز مأمور نمود تا برفت
و آن بنا را با خاک پست کرد آنگاه مراجعت بطهران فرمود و از آنجا سفر استرآباد کرد از بهر آنکه جماعت یموت
ساین خانی که در طرف صحرای ترک و دشت قبچاق جای داشته در اسر و نهب مردم استرآباد طریق طغیان
می‌سپردند لاجرم شهریار بعد از ورود باسترآباد ببزرگان یموت را مکتوبی کرد که اسطال رجال خویش را
روانه درگاه و ملتزم رکاب سازید و زن و فرزند خود را بگروگان بسپارید و اگر نه ساخته جنگ شوید
ایشان از سپردن زنان خود بگروگان مضایقت نمودند پس محمد ولیخان قوانلو و مصطفی خان دولو را
با ده هزار کس از لشکریان بر سر ایشان تاختن فرمود مصطفی خان تا بدانجا که ربع فرسنگ بمنازل آن
جماعت مسافت داشت لشکر براند و سنگری راست کرد دیگر روز ترکمانان بر سر ایشان تاخته و از
دور و نزدیک جلادتی مینمودند روز سیم نیران حرب بالا گرفت و از دو سوی صف بسته جنگ پیوسته شد
بعد از کشش و کوشش فراوان ترکمانان شکسته شدند سیصد مرد دلیر عرضهٔ شمشیر گشت و هزار زن و فرزند
از آن جماعت طریق عدم سپردند و هشتصد کس از نسوان و کودکان دستگیر گشت در آن گیرودار چنان
افتاد که بعضی از ترکمانان زنان خود را بکشتند تا بدست بیگانه اسیر نشوند و نیز بعضی از زنان خویشتن را از بیم
اسیر هلاک کردند چنانکه یکتن از زنان که بدست مرد لشکری اسیر بود دست یازیده کارد از کمر مرد لشکری برکشیده
و خود را بکشت و همچنان مردی از ترکمانان زنی نیکو رخسار در ردیف خود ساخته هزیمت می‌تاخت

تخریب قلعه شیراز بحکم آقا محمد شاه

چون لشکریان راه بدو نزدیک کردند آن زن را که آفتاب انجمن بود بخاک راه انداخته با تیغش بدو نیم زده آن پس آنگه جنگ بکران رفت و بهره و لشکر باز جای شدند تکیتن از بزرگان ترکمان که ممیره نام داشت با سرانداز آمد که زنش را از قید اسیری برهاند آقا محمد شاه بفرمود تا او را واژگونه سر در آب بداشتند تا جان بداد و در آن سفر از نقد و سیم و اسب و شتر و گاومیش و گاو و گوسفند غنیمت فراوان بهره لشکریان گشت و اسیران بسیار با خود آوردند با اینهمه جنگ و جوش از لشکر پادشاه زیاده از بیست تن تباه نگشت بالجمله آقا محمد شاه اسیران را از لشکریان بخرید و در شهر ساری نشیمن فرمود از آنسوی چون ترکمانان کار بدینگونه دیدند از بهر پیشکش اسبهای گزیده اختیار کردند چهل تن از پسران صنادید موالی برای گروگان عرض دادند و پانصد سوار نیز از میان قبایل خود انتخاب کردند که در حضرت پادشاه ملازم رکاب باشند انجمله را مهر علی آقای داشلو برون داشته در ساری حاضر درگاه شد و نیز بر گردن نهاد که از زنان اعیان گروگان فرستند و هرگز جز از در صدق و عقیدت قدم نزنند آقا محمد شاه او را نیکو بنواخت و مسئولش را باجابت مقرون داشته اسرای ایشانرا باز گسیل فرمود تا باراضی خویش بازشتافتند و خود بجانب طهران کوچ داد بعد از ورود در آن بلده نظام الدوله سلیمان خانرا با ششهزار کس بدفع ابراهیم خلیل خان مأمور فرمود و سلیمان خان کوچ داده تا آذربایجان ره سپار گشت از آنسوی چون ابراهیم خلیل خان این بشنید عبدالصمد بیک پسر عم خود را با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه فرستاده خواستار شد که بسبب ضعف بدن و زحمت شیخوخت از سفر کردن بطهران روزی چند معاف باشد عذرش پذیرفته و مسئولش باجابت مقرون گشت و سلیمان خان بنظم سایر بلدان دار [illegible] آذربایجان متوقف و مأمور گشت و عبدالصمد بیک ملازم رکاب شد

مقهور شدن ترکمانان بفرمان آقا محمد شاه

وقایع سنه یکهزار و دویست و هشت هجری و عزیمت آقا محمد شاه بدفع لطفعلیخان زند

در سال یکهزار و دویست و هشت هجری مرتضی قلیخان کرمانی که از قبل شهریار حکومت کرمان داشت با ملا عبدالله که از علمای آن بلد بود و امام جمعه و جماعت و جمعی از شناختگان شهر همداستان شده لطفعلی خان زند را که این هنگام در قاین متواری بود بامارت خویش دعوت کردند و او بدین مژده شاد خاطر شده با چند تن از ملازمانش بشتاب شهاب و سحاب بشتافته بکرمان درآمد و بر مسند فرمانگذاری جای کرد و بعضی از افغانان بم و سیستان چون این بشنیدند نزدیک او شتافته در زیر لوایش جای کردند از آنسوی چون آقا محمد شاه اصغای این خبر فرمود شاهزاده فتحعلی خان را با سپاهی که زحمت میدان را از راحت ایوان باز ندانستند از پیش روی بیرون فرستاد و خود نیز با لشکری گران آهنگ کرمان خیمه بیرون زد بعد از طی مسافت نخستین شهر بابک را دیده اهل عصیان و طغیانرا کیفری بسزا کرده تا از کرده پشیمان و مطیع فرمان گشتند و از آنجا بشیر شده چهل تن از سران اشرار را عرضه هلاک و دمار ساخت و گروهی را در ابار قنوات در انداخته با خاک انباشته کرد آنگاه شتاب زده بکرمان آمد و در ظاهر قلعه لشکرگاه کرد دیگر روز لطفعلی خان مردم خود را بیرون فرستاد رزم دادند و شکسته شدند چون دانست که با آن سپاه نیروی جنگ ندارد یکباره دروازه های حصار را استوار بسته متحصن گشت آقا محمد شاه چون این بدید فرمان داد تا دیوارگران و بنایان ده هزار تن در لشکرگاه حاضر کردند

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

واز بیرون شهر در برابر هر برجی از حصار برجی برآوردند و میان بر جها راخندق کردند و استوار نشستند ۳۷
پنجاه شبانروز کار بجرب توپ و تفنگ میرفت و از فرود بر جها نقب همی زدند بسیار بود که در میان
نقبها از دو سوی لشکریان دست و گریبان میشدند و یکدیگر را با تیغ و خنجر میخستند و آن هنگام که زمستان پیش
آمد شهریار فرمود تا لشکریان نیز خانها کردند و از خیمه بر و اقها در آمدند سرانجام قحط و غلا در کرمان بادید
گشت چندانکه نه هزار تن از مردم را بحکم از شهر بیرون فرستادند هم سودی نبود و ازین سوی چون کار
محاصره بدراز کشید آتش خشم شهریار زبانه زدن گرفت و فرمان داد تا یورش آن قلعه را فرو گیرند
ابطال رجال روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول یکهزار و دویست و نه سال از هجرت بر فته آنگاه که آفتاب
پشت روی بحصار نهادند چندانکه گلوله و احجار از برج و باره ببارید دلیران لشکر را باک نبود و همچنان
یکدل و یکجهت بروج شهر عروج کردند و شهر را فرو گرفتند و دست بقتل و اسر و نهب و غارت بر گشادند
لطفعلیخان در آن ظلمت شب چون کار بدینگونه دید بجز از تعب و طلب خویشتن را از تنگنای حصار
بیرون انداخته بقلعه بم گریخت صبحگاه آقا محمد شاه ولیخان قاجار را از دنبال او بتاخت اما از آن سوی چون
لطفعلی خان بقلعه بم در رفت مردم سیستان ضعف حال و فرار او معلوم کردند و در اخذ و قید او یکجهت شدند
نخستین اسب او را که غران نام داشت و در میان تکاوران نامور بود عقر کردند لطفعلی خان از درون خانه
مکنون خاطر آنجماعت را تفرس کرد و خواست تا خویشتن را بفرار برساند و از آن بلا برهاند از جای جنبش
کرده با تیغ آخته بیرون تاخت وقتی برسید که اسب را عقر کرده دید دست برهم نهاد پس او را بگرفتند
و غل بر نهادند و روانه درگاه پادشاه آوردند آقا محمد شاه بفرمود تا او را میل در کشیدند و از آنجا بطهرانش
تاختند عرضه هلاک و دمار ساختند و عم او نیز نابینا گشت و میرزا محمد علیخان کاشانی برادر فتحعلی خان ملک الشعرا
که در خدمت او منصب وزارت داشت بجرم اینکه وقتی از قبل لطفعلی خان مکتوبی بحضرت شهریار کرده
و کلمات ناهموار در آن نامه نگار داده بمعرض عقاب و عتاب حاضر آمد چون از آن نگار انکار نکرد عرضه
هلاک و دمار گشت و یکصد تن از قبیله افشار کرمان که دولتخواه او بودند نابود شدند و دو قطعه الماس که یکی
دریای نور و آن دیگر تاج ماه نام داشت و از جمله جواهر محمد حسن شاه بود و از انقلاب زمانه بدست لطفعلی خان
افتاده در بازوی او بود هم خاص شهریار گشت آنگاه فرمان رفت تا زن و فرزند سادات شهر بابک را
بقریه کهک که از توابع قم است نشیمن فرمود که از نخست وطن آنجماعت بود و هفتصد خانوار از جماعت
عطاء اللهی بلده مزبوره را بتوقف ری مامور داشت و یکهزار تن از جوانان تنا ور کرمانی را بسرکردگی مرتضی قلیخان
کرمانی مامور طهران فرمودند و حکم داد تا دیوار حصار کرمان را با خاک پست کردند آنگاه آهنگ شیراز فرمود
و در این گیرودار عبد الصمد بیک پسر عم ابراهیم خلیل خان فرار کرده راه آذربایجان برداشت چون
بدان اراضی رسید بعضی از مردم شاهسون او را شناخته قصد کردند که دستگیرش سازند اسب
خویش را برجهاند تا از میانه بجهد از قفای او بتاختند و با زخم گلوله بخاکش انداختند و سرش را
از تن دور کرده نزد شاه آوردند اکنون باز نمائیم که شاهزاده فتحعلی خان که بر مقدمه سپاه

لطفعلیخان

فتح کرمان

عقر بفتح عین مهمله زخم زدن و پی زدن ستور را گویند

 راه سپر بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل کرّی را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود
و از آنجا بجیرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنگاه طریق تهرود گرفت مردم تهرود
بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمدتقی بیک قوللرآقاسی را از بهر استمالت بدیشان
فرستاد او را با تیغ بخستند و یکباره در به بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان با یورش آن
حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم سفر کرد
و با افغانان کارزار نمود و آنجماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان دادند
آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منضم کرد و قلعهٔ قریه را دو را بحکم یورش مفتوح ساخت
و بحضرت پادشاه بازگشت آقامحمدشاه فرمانگذاری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را ملقب بجهانبانی
فرمود و حاجی ابراهیمخان شیرازی که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم برکشید
و هم در اینسال که یکهزار و دویست و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد
و صفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تالیف داد و سر از طریق طاعت
بپیچید لاجرم آقامحمدشاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود
بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را باصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت
او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود
باردبیل محمدحسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آباد
بر سر پل خداآفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست
نکند و دست بهدم و انهدام پل نیارد اما محمدحسین خان اگرچه بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست
مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض داشت آقامحمدشاه حکم داد تا سلیمان
خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو
بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن
خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مامور ساخت و سلیمانخان را با پنجهزار تفنگچی و محمدحسینخان را در
حاجی ابراهیمخان با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر
لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند
و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند
و لنگر گران کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند برحسب فرمان بدریا در رفتند
و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود ماخوذ گشت سلیمانخان و مصطفی خان نیز رجال
آنجماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضهٔ نهب و غارت ساخته گروهی را در قید اسر انداختند پس
شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را بمازندران و بعضی را
باردبیل نشیمن فرمود آقامحمدشاه هنواز خان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نموده مصطفی خان را با فوجی بمنازل ارامنه قپان تاختن (۳۹)
فرموده او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مشکین مو با یک صد و
شش نیزه سر بدرگاه آورد شهریار اسیرارا بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضا قلیخان
نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغخان
بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساختن سنگر باز داشت و سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعه پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند
و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه
از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین دم از سوی قلعه گشاده دادند و جمعی از قلعه گیانرا هلاک ساختند
و مصطفی خان با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد واست فرستاد تا راه بر متردّدین ببندد و رضا
قلیخانرا با فوجی بسنگر تخت طاوس مامور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب در انداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکر او مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند از این هول و هرب طریق خدمت گیر و از این رنج و تعب برای منشی در منشور نگارد ای

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد — تو ابلهانه گریزی با بگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت

گر نگهدار من آنست که من میدانم — شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

با جمله از انسوی محمد بیک و اسد بیک
برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در مأمنی سخت نشیمن کرده بودند پیر قلیخان و عبدالله خان بر حسب
فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان از اصغای این خبر آشفتگی بیفزود
و یکتن از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از زادگان خود را
بگروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه
بوقت دیگر موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک مجنون
و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه مصحوب یحیی از اقربای
خود پنجهزار تومان نقد انفاذ درگاه داشت و حسینخان حاکم بادکوبه مکتوبی چاکرانه و پیشکشی در خور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و اشتران قوی بنیاد
و دیگر تحف انفاذ حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت
روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که از
سی سال کمتر روزگار داشتند باتفاق جوانان دیگر قبایل یکرده شدند و یک صف برزدند مشایخ و
کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون نداشتند بر حسب فرمان صف دیگر شدند و
همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من شجاعت را از بهر شادرت کرده‌ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرد و فرمود ما از عراق

 راه سپر بود کار بر چگونه کرد نخستین قبایل کری را که طریق مخالفت سپرده بودند کیفری بسزا فرمود
و از آنجا بجیرفت تاخت و ساکنان آن اراضی را مطیع ساخت آنگاه طریق نرماشیر گرفت مردم بم هرود
بحصار خویش در رفتند و متحصن گشتند شاهزاده محمدتقی بیک قوللر آقاسی را از بهر استمالت بدیشان
فرستاد او را با تیغ بخستند و یکباره در به بستند شاهزاده فرمان داد تا لشکریان بایورش آن
حصار را فتح کردند پس شاهزاده اهل عصیان را کیفری کافی کرد و از آنجا بارض نرماشیر و بم سفر کرد
و با افغانان کارزار نمود و آنجماعت را ذلیل و زبون فرمود تا خراج بر خویشتن نهادند و گروگان دادند
آنگاه از نواحی کرمان بفارس آمد و محال لار را منتظم کرد و قلعهٔ قریه را دو را بحکم یورش مفتوح ساخت
و بحضرت پادشاه بازگشت آقا محمد شاه فرمانگذاری مملکت فارس را بدو گذاشت و او را ملقب بجهانبانی
فرمود و حاجی ابراهیمخان شیرازی که برزانت رای و رصانت حزم شناخته بود بوزارت اعظم بر کشید
و هم در اینسال که یکهزار و دویست و نه عام از هجرت برفته بود ابراهیم خلیل خان با والی تفلیس طریق وداد
و حفاوت گرفت و بزرگان شیروان و شماخی و قبه و دربند را با خود تالیف داد و سر از طریق طاعت
بپیچید لاجرم آقا محمد شاه فرمان داد تا سپاه انجمن شدند و میرزا اسدالله خان نوری که وزیر لشکر بود
بعرض سپاه بایستاد و اصلاح کار مردمان را بصلاح و سلب آراسته کرد و پادشاه را که بکفایت و کفالت
او اعتمادی تمام بود از کار لشکر دل قوی گشت و خیمه برون زد و راه آذربایجان پیش گرفت بعد از ورود
باردبیل محمدحسین خان قوانلو را حکم داد تا با جماعتی از لشکر بر مقدمه تاخته در سه فرسنگی قلعه پناه آباد
بر سر پل خداآفرین که قنطرهٔ رود ارس است لشکرگاه کند از بهر آنکه ابراهیم خلیل خان فرصت بدست
نکند و دست بهدم و انهدام پل نیازد اما محمدحسین خان اگرچه بسرعت بتاخت وقتی برسید پل را بدست
مردم ابراهیم خلیل خان شکسته یافت و صورت حال را معروض داشت آقا محمد شاه حکم داد تا سلیمان
خان از میان لشکرگاه جماعتی از بنایان و دیوارگران برداشته در کنار پل حاضر شد و پل را از نو
بساخت و چهار برج از آنسوی پل برآورد و چون کار پل پرداخته گشت و پادشاه از عبور لشکر مطمئن
خاطر شد مصطفی خان قاجار را بتسخیر طالش مامور ساخت و سلیمانخان را با پنجهزار تفنگچی و محمدحسینخان را در
حاجی ابراهیمخان با سه هزار مرد از دنبال مصطفی خان بیرون فرستاد بزرگان طالش چون خبر
لشکر بشنیدند زن و فرزند و اموال و اثقال خود را در کشتی جای داده بطرف سالیان فرستادند
و مردم سالیان از بیم پادشاه راه بدیشان ندادند و آن جماعت ناچار در میان بحر کشتی باز داشتند
و لنگر گران کردند تفنگچیان گیلانی که در بحر رفتن توانستند و رزم کردن دانستند برحسب فرمان بدریا در رفتند
و کشتی ایشان بگرفتند و آن اموال و اثقال که در کشتی بود ماخوذ گشت سلیمانخان و مصطفی خان نیز رجال
آنجماعت را که در قلل جبال جای کرده بودند عرضه نهب و غارت ساخته گروهی را دستگیر ساختند پس
شهریار تاجدار چند تن از مفسدان طالش را با تیغ بگذرانید و زن و فرزند ایشان را بمازندران و بعضی را
باردبیل نشیمن فرمود آقا محمد شاه هنوز از خان پسر شاه پلنگ را که دستگیر لشکر بود بنواخت و مورد اشفاق

شرح سلطنت وجهانگیری آقا محمد شاه قاجار

شاهانه ساخت آنگاه از پل ارس عبور نموده مصطفی خان را با فوجی بمنازل ارامنه قپان تاختن (۳۹)
فرموده و او بعد از قتل و نهب اسیران بسیار از زنان خوب رو و پسران مسکین مو با یک صد و
شش نیزه سر بدرگاه آورد و شهریار اسیران را بمردم امین سپرد که از خیانت بصیانت باشند و رضا قلیخان
نیز بجانب دیگر مامور شد و مظفر و منصور باز آمد آنگاه در منزل تخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغخان
بختیاری را با فوجی بحراست پل و ساختن سنگر باز داشت و سلیمانخان و مصطفی خان را با ده هزار کس بر سر
قلعه پناه آباد تاختن فرموده در نیمه راه با قراولان ابراهیم خلیل خان باز خوردند بعضی را کشتند و برخی را دستگیر نمودند
و گروهی بقلعه گریختند و ایشان از دنبال هزیمتیان بظاهر قلعه آمده سنگر کردند و آقا محمد شاه با انبوه سپاه
از دنبال برسید و حکم داد تا توپهای آتشین و هم از آنسوی قلعه گشاد دادند و جمعی از قلعگیان را هلاک ساختند
و مصطفی خان با پنجهزار کس بعسکران که سه فرسنگی پناه آباد است فرستاد تا راه بر مترددین ببندد و رضا
قلیخان را با فوجی بسنگر تخت طاوس مامور ساخت که طریق قوافل و جواسیس مسدود دارد ابراهیم خلیل خان
با ده هزار تن از قلعه بیرون تاخت و رزمی صعب درانداخت بعد از کشش و کوشش هزیمت شده راه قلعه پیش
گرفت هزار تن از لشکرش مقتول گشت و جماعتی اسیر شد در اینوقت آقا محمد شاه فرمود تا با ابراهیم خلیل خان
نامه کردند که چند ازین هول و بیم طریق خدمت گیرد و ازین رنج و تعب برآید منشی در منشور نگار داد

ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد — تو ابلهانه گریزی بآبگینه حصار

ابراهیم خلیل خان در جواب نوشت

گر نگهدار من آنست که من میدانم — شیشه را در بغل سنگ نگه میدارد

بالجمله از آنسوی محمد بیگ و اسد بیگ
برادرزادگان ابراهیم خلیل خان که بیرون قلعه در اماکن سخت نشیمن کرده بودند بر قلیخان و عبدالله خان بر حسب
فرمان برفتند و ایشان را دستگیر کرده بیاوردند ابراهیم خلیل خان از اصغای این خبر آشفتگی بیفزود
و یکتن از خویشان خود را بدرگاه فرستاده اظهار زاری و ضراعت نمود و خواستار شد که یکتن از زادگان خود را
بگروگان بسپارد و خراج بر گردن نهد باشد که شهریار بر شیخوخت و ضعف او ببخشاید و حاضر شدن او را بدرگاه
بوقت دیگر موقوف فرماید ملتمس او مقبول افتاد و از پس آن محمد خان قاجار ایروانی و جواد خان گنجه و ملک محمد خان
و ملک قلی و ملک اسمعیل با پیشکشهای لایق بدرگاه پیوستند و شیخعلی خان پسر فتحعلی خان قبه بمصحوب یکی از اقربای
خود پنجهزار تومان نقد انفاد درگاه داشت و حسنخان حاکم باکویه بمکتوبی چاکرانه و پیشکشی درخور بدست
فرستادگان خود پیش داشت و سلیمان پاشا حاکم بغداد اسبهای تازی نژاد و استران قوی بنیاد
و دیگر تحف انفاد حضرت نمود مع القصه آقا محمد شاه بعد از سی و سه روز که در ظاهر پناه آباد جای داشت
روزی بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه را فرمود تا در پیشگاه سلطانی انجمن شدند آنگاه حکم داد تا جوانان قاجار که از
سی سال کمتر روزگار داشتند باتفاق جوانان دیگر قبایل یکروه شدند و یک صف برزدند و مشایخ و
کهول نیز از قاجاریه و دیگر طوایف که پنجاه سال افزون نداشتند برحسب فرمان صف دیگر شدند و
همچنان مردم پیر و هرم انجمنی دیگر ساختند آنگاه آقا محمد شاه فرمود که من انجماعت را از هر مشاورت کرده‌ام
و از جوانان و عوانان و پیران جداگانه رای خواهم جست پس نخستین روی با جوانان کرده و فرمود ما از عراق

۴۰) بقصد فتح پناه آباد تاختن کردیم و این قلعه را بمحاصره انداختیم و کاری نساختیم اکنون هنگام خریف و برودت هواست آذوقه و علف نیز اندک است بنمائید که راه صواب کدام است بمانیم و رزم دهیم یا بجانب عراق تصمیم عزم فرمائیم جوانان معروض داشتند ما چاکران درگاهیم نه ناصحان خرگاه روز مقاتله و مقابله بکار بریم نه هنگام محاوره و مشاوره ما را هیچ رائی و هوائی نیست چشم بر طاعت و گوش بر فرمانیم شهریار ایشان را تحسین فرستاد و فرمود این جوانان با خرد پیر و بخت جوان دمسازند همانا مارا در این شوری وکیل خویش نمودند و من از قبل ایشان سخن خواهم کرد آنگاه روی با مشایخ و کهول فرمود که رای شما بر چگونه است ایشان گفتند نخستین خواهش ما تا جماعت پیران که بسال از ما مهترند سخن کنند و رای ایشان باز دانیم پس آقا محمد شاه با پیران مخاطب خطاب کرد و رای آن جماعت باز جست بزرگان قاجار عرض کردند از این پس زمستان پیش آید و علف و آذوقه مشکل بدست شود و لشکریان را زیستن صعب گردد و صواب آنست که شهریار باز طهران شود و زمستان را بپای برد و بار سالی لشکر را با ساز تازه آورده هنگام بهار باز آید و بزرگان آذربایجان عرض کردند تا بطهران تاختن و دشمن را بجای گذاشتن نیکو نباشد چه بعد مسافت خصم را از مخافت امانی باشد اگر شهریار در این زمستان در آذربایجان اقامت فرماید و لشکریان استحمام دهند و هنگام بهار لوای کینه خواهی افراشته سازند بصواب نزدیکتر است آقا محمد شاه در پاسخ ایشان فرمود همانا سخن بصدق نگردید و در مشورت هوای خویش جستید چه بزرگان قاجار سفر طهران پسندیده کردند که با زنان خویش پیوندند و بزرگان آذربایجان نیز مصاحبت اهل خویش را اختیار نمودند و هیچ اندیشه نکردند که بهر زنان خود چه خبر باز خواهند داد آیا خواهند گفت تمامت بزرگان ایران و سرهنگان سپاه و دلیران لشکر در این سفر یک نفر خارجی را نتوانستند دفع داد و از این سخن روی با ابراهیم خلیل خان داشت چه از اجداد او نخستین این منصب داشته بالجمله چون سخن پادشاه بدینجا رسید کهول و مشایخ سر برداشتند و گفتند ما دیگر از اینجا سفر نکنیم تا این قلعه را با خاک پست نسازیم و ابراهیم خلیل خان را بدست نیاریم آقا محمد شاه فرمود شما نیکو سخن کردید اما چون من وکیل جوانان شده ام بصوابدید ایشان کار کنم فردا پگاه کوچ باید داد از بامداد لشکریان هر کس بنه و آغروق خود را با خویشتن حمل کند و خود نیز برنشسته در پهلوی بارگیر جای کند تا من حکم کنم که بکجا خواهیم شد سخن بر این نهادند صبحگاه تمامت لشکر کار بدینگونه کردند آنگاه آقا محمد شاه عنان اسب بسوی تفلیس بگردانید و تمامت لشکر از قفای او راه بر داشتند پس از کنار پناه آباد بعزم تسخیر تفلیس کوچ داد و در منزل قراچای بنه و آغروق را گذاشته حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله را امر بتوقف فرمود و از آنجا با رکلی خان والی گرجستان منشوری نوشت که ما ملتمس ابراهیم خلیل خان را مقبول داشتیم و او را روزی چند مهلت نهادیم و اینک با لشکری که عدد رمل و شمار نمل دارد باراضی تفلیس خواهیم شد چون این مملکت از عهد شاه اسمعیل صفوی تا آغاز دولت نادر شاه ممالک ایران بوده باید از شریعت عقل بیرون نشوی و بحضرت ما پیوندی ارکلی خان گردن از فرمان پیچیده بحصانت برج و باره پرداخت و از شهر تفلیس با لشکری ساخته پذیره جنگ را بیرون تاخت بعد از تلاقی فریقین جنگی صعب پیوسته شد مردان کارزار بآویختن و خونریختن درهم افتادند و این هنگام بادی بر مراد لشکر شهریار وزیدن گرفت و قبایل گرجیه را از جمعیت انداخت چنانکه مجال درنگ نیافته پشت با جنگ دادند

ولشکر از پس پشت ایشان آویختن و خون ریختن مشغول شدند و طریق دروازهٔ شهر گرفتند در اینوقت
ناگاه از دروازهٔ دیگر چهارصد تن از ابطال رجال و شجعان قبایل چرکس بیرون شدند و بر قتل پادشاه
مواضعه نهاده یکروه راه سراپردهٔ آقا محمد شاه را گرفتند و همچنان اسب تازان رزم ساز تا پشت سراپرده آمدند
و بعضی از طنابهای خیمه را با تیغ بزدند آقا محمد شاه با اینهمه بی دهشت خاطر بر جای خویش استوار بود از زبر
مسند خود جنبش نفرمود و حکم داد تا بعضی از تفنگچیان مازندرانی که حاضر درگاه بودند تفنگهای خویش را بدیشان
گشاد دادند و بعضی از آن جماعت را کشته و برخی را هزیمت کردند در اینوقت ارکلی خان را یکباره پای اصطبار
بلغزید و طریق هزیمت پیش گرفت و دانست که در شهر تفلیس نیز خویشتن داری نتواند کرد لاجرم با چند تن
سرهنگان خویش بشهر درآمد زنش را که دره فال نام داشت باتفاق خواهر و دختر خود برگرفته راه کاخیت
و کارتیل پیش گرفت که معقلی سخت و صعب بود و آقا محمد شاه بعد از اخذ بنه و آغروق هفتاد تن از اعیان
گرجیان را عرضهٔ شمشیر ساخت آنگاه بشهر تفلیس درآمد و لشکر دست بغارت گشادند و چندانکه دانستند و توانستند
از زر و سیم و دیگر اشیاء نفیسه حمل دادند و پانزده هزار تن از زنان و دوشیزگان و مردان و پسران اسیر و دستگیر
ساختند و کشیشان را دست بسته برود ارس درانداختند و کلیساهای ایشان را بسوختند و بیوت و منازل
ولات و رعات و دیگر مردم را پست و هدم کردند بعد از نه روز از تفلیس خیمه بیرون زدند در این هنگام آقا محمد شاه
جوانان قاجار را طلب داشت و فراوان بنواخت و فرمود من وکیل شما بودم و بمشورت شما کار کردم و اکنون
شهریار سفر گنجه فرمود در دهنه جواد که ملتقای رود کر و رود ارس است مکشوف افتاد که مصطفی خان دولو
مقتول گشته است و این قصه چنان بود که آقا محمد شاه او را با دوازده هزار کس بدفع مصطفی خان حاکم
شیروان مأمور فرمود حاکم شیروان چون قوت جنگ او را نداشت تاب درنگ نیاورده بقلعهٔ داغی که
معقلی منیع بود درگریخت و مصطفی خان دولو بر شیروان استیلا یافت در اینوقت برادر محمد حسن خان حاکم
شکی که سلیمان خان نام داشت از برادر رنجیده نزد الکسندر لگزی حاکم جار و تله رفت و او را بالشکر بر سر برادر
آورد محمد حسن خان چون نیروی جنگ او نداشت باقداش گریخت و شرح حال خود را معروض درگاه آقا محمد شاه
داشت شهریار حکم داد تا مصطفی خان دولو او را مدد کند و مصطفی خان با فوج خویش باقداش سفر کرد
در این هنگام حاجی سعید و حاجی نبی که از اعیان آندیار بودند بحضرت شهریار آمده فساد ضمیر و خیانت خاطر
محمد حسن خان را باز نمودند چندانکه شهریار منشوری کرد که مصطفی خان محمد حسن خان را ماخوذ داشته با اموال و اثقال بحضرت
فرستد و سلیم خان را بحکومت شکی بگمارد و خود بار شیروان شود لاجرم مصطفی خان او را در بند کشید و اموالش
برگرفت و بدین دست آویز دست تعدی از آستین برآورد ملازمان محمد حسن خان و دیگر اشراف و اعیان
آن دیار را در شکنجه کشیده از بهر خویش مالی فراوان فراهم کرد و از اموال محمد حسن خان نیز پنهانی بهره از بهر خود
برگرفت چون این کردار ناهنجار در حضرت شهریار بظهور پیوست آقا محمد شاه او را طلب داشت و علیقلی خان را
بجای او برگماشت ناچار مصطفی خان برنشسته طریق حضرت گرفت مردمانیکه ایشان را بطلب مال بتعب انداخته
و بزحمت شکنجه رنجه ساخته بود در نیمه راه بدو تاختند مصطفی خان نیز بدیشان درآمد و جنگ درانداخت از پس آنکه

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

چندتن از طرفین طریق هلاک سپرد مصطفی خان نیز مقتول گشت و شهریار از خبر قتل او دل آزرده شد اما علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاجار بدان اراضی درآمد و در دفع مصطفی خان شیروانی تصمیم عزم داده از دنبال او باز این فنداغی براند و او را بمحاصره انداخت و کار بر او صعب ساخت چندانکه خراج بر خویشتن نهاد و ملتزم خدمت گشت پس علیقلی خان از آنجا کوچ داده در ارض مغان بلشکرگاه پیوست و صورت حال را در حضرت پادشاه عرض نمود و ملازم رکاب گشته به طهران آمد

قتل مصطفی خان ... بدست مردم شکی

جلوس شاهنشاه ایران آقا محمد شاه بر تخت سلطنت و وقایع سنه یکهزار و دویست و ده

بسیار وقت صنادید درگاه و قواد سپاه خواستار همی بودند که شهریار تارک مبارک را بتاج پادشاهی زیب دهد و چار بالش سلطانی را بر زبر تخت کیانی نهد پادشاه سخن آن جماعت را وقعی نمینهاد و ملتمس ایشان را پذیرفتار نمیگشت همانا در ضمیر داشت که در تمامت ممالک ایران چندانکه یکتن از در نافرمانی تواند بیرون شد و اندیشه مخالفت تواند در خاطر گرفت سر را حمل تاج گران نکند و بر تخت تکیه نزند اینوقت که بمراد دست یافت و آرزو در کنار گرفت مسئول بزرگان درگاه را با جابت مقرون داشت و حکم رفت تا صنادید و شناهنگان تمامت ایران در طهران حاضر شدند و بساعتی نیکو اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را که بجواهر بحار و جبال زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدان سای نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را که رفیق ارزوهی پادشاه بود بر بازوی جهانگشای ببست و رشتههای لآلی منضد را که هریک بیضه عصفوری یا بندقه کافوری مینمود از یمین و شمال کتف و یال درآویخت و شمشیر جهانگشا که از زبان مار گرزه و دندان شیر شرزه بکارتر بود بر میان بربست و بر تخت کوهر آگین بشریعت ملوک پیشین زمان و سنت سلاطین باستان برنشست بزرگان ایران و اعیان امصار و بلدان و خاصان درگاه و سرهنگان سپاه از دو سوی صف برکشیدند و رده شدند و تحیت و تهنیت فرستادند و با یادی سکاره و خلاع فاخره مفتخر و مباهی گشتند و هنگام این جلوس یکهزار و دویست و نه سال از هجرت برفته بود و از پس آن روزی چند لشکریان روزگار باسایش و آرامش گذاشتند تا دیگر باره آقا محمد شاه از بهر نظم ممالک تصمیم عزم داد و در روز هفتم ذیقعده در سنه یکهزار و دویست و ده با لشکری افزون از حوصله حساب و وزرای کارآگاه حاجی ابراهیمخان اعتماد الدوله و میرزا شفیع صدر اعظم و میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر و تمامت امرا و سرداران از طهران طریق ساری و استراباد سپرد و از آنجا بطرف دشت قبچاق کوچ داد جماعت گوکلان را که در فرمان برداری خویشتن داری میکردند کیفری بسزا کرد و دور و دیار ایشان را بپای ستوران بسپرد و مزرع و مرتع آن قبایل را بسوخت مردوزن بعضی اسیر و برخی عرضه شمشیر گشتند آنگاه از طریق کالپوش خیمه بجاجرم زد و از آنجا رهسپار خراسان گشت اللهیار خان قلیچه حاکم سبزوار و ابراهیمخان کردشادلو حاکم اسفراین و امیرگونه خان زعفرانلو و هیشخان زعفرانلو حاکم چناران و لطفعلی خان حاکم اتک و جعفرخان بیات حاکم نیشابور و صفرعلیخان تعایری با لشکرهای خود از قفای هم نوبت برکاب پیوستند و سرکردگان احشام در منزل جبان ارعیان با افواج خود رسیدند اما از میانه جعفرخان بیات بعد از نزول موکب پادشاه در نیشابور در تقدیم خدمت تقاعد

سفر آقا محمد شاه بترکستان و خراسان

ورزیده و بمعرض مصادره درآمد بعد از اخذ اموال با زن و فرزند مأمور بتوقف طهران گشت آنگاه صادق خان
شقاقی را با پنجهزار کس مأمور بتسخیر مشهد مقدس نمود در اینوقت میرزا مهدی که در میان علما بتحریری مأثور و بجلیله
بلندآوازه بود باتفاق شاهرخ میرزا و قهارقلی میرزا پسرش از مشهد مقدس پادشاه را پذیره شده بدرگاه
آمدند آقا محمد شاه شاهرخ میرزا را رخصت جلوس فرمود و میرزا مهدی را در جنب او جائی داده و روز
دیگر شاهرخ میرزا را با فرزندش حکم داد که ملازم رکاب باشد و سلیمانخان را با هشت هزار تن از
ابطال رجال بفرمود که باتفاق میرزا مهدی بشهر مشهد درروند و مردم آن بلده را برأفت و ملاطفت
پادشاه امیدوار و مطمئن خاطر سازند و نادر میرزا پسر دیگر شاهرخ میرزا چون این خبر معلوم کرد مکتوبی کرده
معروض داشت که اگر عفو شاهانه شامل شود رخصت رود بی آنکه حاضر درگاه شوم بجانبی روم شهریار
اجازت کرد و او زن و فرزند را برداشته طریق هرات برگرفت آنگاه آقا محمد شاه آهنگ مشهد کرد
و ابراهیمخان شادلو را که در رسانیدن علف و آذوقه کاهل و مسامحه کرده بود با زن و فرزند مأمور
بتوقف طهران فرمود پس از دروازه خیابان بشهر مشهد درآمده بتقبیل آستان ملائک پاسبان امام
واجب الاطاعه علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا پرداخت و از تلثیم خاک آستانش سر مباهات
بسموات افراخت آنگاه بمقر دولت و سلطنت جای کرد و شاهرخ میرزا چندانکه در قوه اقتدار داشت از جواهر
نفیسه و اشیاء دیگر پیش گذرانیده و چون از بذل خزاین و کشف دفاین خواست خویشتن داری کرد از وی
بزحمت و تعب همی طلب داشته بشکنج و برنج مطالبت نمودند تا تمامت جواهر و لآلی که از نادرشاه
افشار اندوخته داشت در پیشگاه شهود گذاشت مسموع افتاد که آقا محمد شاه از غلبهٔ بر خاندان نادرشاه
و بدست کردن آنهمه لآلی آبدار و جواهر شاهوار چندان شاد خاطر شد که بفرمود در رواقی نطعها بگسترند
و آن جواهر را بر زبر نطع بریختند آنگاه رواق را از بیگانه بپرداخت و چند نوبت از اینسوی رواق تا بدانسوی را
با پشت و پهلو غلطان غلطان برفت و بالجمله چون خبر ورود شهریار بشهر مشهد در اطراف و نواحی مشتهر
شد شاهزاده مراد خان اوزبک که از اراضی مشهد دست تاراج باز نمیداشت چنان بیمناک شد که تا بخارا
عنان باز نکشید آنگاه آقا محمد شاه بفرمود تا شاهرخ شاه با زن و فرزند در مازندران نشیمن سازد و او بر
حسب فرمان کوچ داده در نیمهٔ راه بجهان دیگر شتافت پس فرزندانش بمازندران جای کردند آنگاه اسحق خان
حاکم تربت حیدریه و برادر محمد خان هزاره او یماقیه و دیگر بزرگان آمده و حاضر حضرت شده مورد الطاف
ملکانه و ظلال شاهانه گشتند و بحکومت اراضی خویش مراجعت کردند آنگاه محمد حسن خان قراگوزلو را
بنزدیک شاه زمان خلف تیمور شاه افغان که اینوقت سلطنت کابل و افغانستان داشت رسول فرستاد
و مکتوبی حفاوت آمیز بدو کرد و بشارت فتح خراسان بداد و خواهش فرمود تا بلخ را که جزو ممالک
ایرانست عمال خویش را طلب دارد و باولیای حضرت سپارد و اسمعیل آقای بکر را که در سلک یساولان
درگاه بود با منشوری مهر انگیز بنزدیک شاهزاده محمود برادر شاه زمان که فرمانگذاری هرات
داشت گسیل ساخت و نیز کس بنزدیک سلطان بخارا فرستاد و پیام داد که شهر مرو را ویران کردی

واسیران بروی و بهرام علیخان که نسب با قبیلهٔ قاجار داشت عرضهٔ هلاک و دمار آوردی اکنون اسیران را باز فرست واز آنچه کردی یاد مکن و جز بکیفر سفیرهای و اگر نه ساخته جنگ میباش که من سفر بخارا خواهم فرمود و با بخارا و سلطان بخارا آن همی خواهم کرد که تو با مرو و بیرامعلی خان کردی سلطان بخارا را ازین خبر هول و بیمی بزرگ در دل جای کرد و دانسته بود که آقا محمد شاه را گفتار با کردار هم عنان رود لاجرم اسرائیکه در اراضی او از پیشین زمان تا آن وقت گرفتار بودند بشمار آورد هشتاد هزار تن بر آمد این جمله را از بهر رها کردن مهیا شد و از خزاین و دفاین گنجی بزرگ بر هم نهاد که این جمله را بدهد و از این بیم دل با بره آقا جنبش لشکر روس و سفر پادشاه از اراضی طوس طوفان این فتنه از وی بخوابانید چنانکه مرقوم می شود مع القصه آقا محمد شاه رسولان بفرستاد و از حکام و ولات ممالک خراسان زن و فرزند بگروگان گرفته روانه طهران فرمود چون این کارها پرداخته شد ناگاه مسرعی سبک سیر برسید و عریضهٔ حکام آذربایجان برسانید محمد خان بیگلربیگی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیگلربیگی تبریز و خوی و دیگر بزرگان آن اراضی نگارش داده بودند که چون در سال پارین قتل جمعی از جماعت روسیه در تفلیس افتاد پادشاه روس کترین دوم زوجه پطر سیم که خورشید کلاه لقب داشت بکین خواهی کمر استوار کرد و هشتاد هزار کس لشکر و صد عراده توپ بجانب مغان بیرون فرستاد اینک در ارض جواد لشکرگاه دارند و گروهی از آن سپاه دربند را محاصره انداخته اند و مردم بادکوبه و سالیان و طالش از بیم جان طریق خدمت ایشان را گرفته اند و جماعت شیروانیان و مردم گنجه نیز مغلوب و مقهور شده اند آقا محمد شاه از اصغای این خبر جهان در چشمش تاریک شد و آتش خشمش زبانه زدن گرفت در زمان محمد ولیخان قاجار را با ده هزار سوار بسرداری خراسان باز داشته حکم بتوقف فرمود و فتحعلی خان کتول را بحراست قلعهٔ مشهد و تعمیر روضهٔ منوره و اخذ منال دیوانی فرمان داد و بجانب طهران شتاب تمام بشتافت بعد از ورود بطهران محمد حسن خان که نزدیک شاه زمان شده بود برسید و سفیر کابل کدو خان باتفاق او جواب نامهٔ شهریار از شاه زمان بیاورد که مشعر بر تهنیت تسخیر خراسان و تشدید موالات و مصافات بود و تفویض بلخ را در طریق صدق و صفا بسیار اندک نهاده بود و از پس این واقعه خبر برسید که پادشاه روس را اجل موعود دریافت و ناگاه براه عدم شتافت و پول پسر پطر بجای او نشست و چون این خبر در لشکرگاه روسیه پراکنده شد آن جماعت را مجال درنگ محال افتاد و ممالک شیروان و دربند و دیگر اراضی را که داشتند بدار الملک خویش شتاب گرفتند یکی از محرمان حضرت آقا محمد شاه حدیث کرد که این هنگام که شهریار جنگ جماعت روسیه را ساخته میشد و اعداد کار و عدت سپاه ایشان را نیز نیکو میدانست نخست که بصورت سرما بشدت بود در کنار آتش نشسته از اول شب انبری بدست کرده و انگشتهای افروخته را در منقل یک یک همی گرفت و از یک سوی بدانسو گذاشت و این کار را بتکرار همی کرد و سر فرو همیداشت تا آنگاه که موذن بلند آوازه گشت چون بانگ اذان بشنید آن انبر را از خشم در میان منقل کوفت چنانکه انگشتهای افروخته پراکنده گشت و گفت ایخدای قاهر غالب یا او را بکش یا مرا از میان برگیر روزی چند بر نیامد که خبر مرگ پادشاه روس برسید بالجمله آقا محمد شاه در ماه ذیقعده در سال یکهزار و دویست و دوازده هجری از طهران خیمه بیرون زد

آمدن لشکر روسیه بطرف ایران

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

مانند سیل بنیان کن پست و بلند زمین را در نوردیده از راه اردبیل بکنار رود ارس آمده لشکرگاه کرد و از میان لشکر ده هزار سوار جرار گزیده ساخته بر سر قلعهٔ پناه آباد تاختن فرمود ابراهیم خلیل خان از جهر دقایه جان پل ارس را شکسته بود شاه بدان ننگریست و مانند باد از آب عبور کرد اگرچه بعضی از لشکریان را سفاین شکسته غرق شدند اما ابراهیم خلیل خان را از اینگونه عبور خوف و خشیت بگرفت چنانکه در میان قلعه مجال درنگ و چشمش مجال نمودی نتوانی اهل و اولاد خویش را برداشته بطرف شکی و اراضی لگزیه کوچ داد و شهریار بی مانعی و دافعی بقلعه پناه آباد که در حصانت و رصانت نظیر آن نتوان یافت در رفت و اموال و اثقال و خزاین و دفاین که در سالهای دراز ولات و رعات آن مملکت اندوخته بودند مأخوذ داشت و در چار بالش سلطنت متمکن آمد در اینوقت چون روزگار شهریار را پایان رسیده بود و مدتش بنهایت روی داشت سه تن از خادمان نزدیک را که طریق جنایت سپرده بودند بوعید کیفر و تهدید قتل منذر گشت و میعاد و هنگام داد فردا نهاد و این معنی مجرب بود که در آنحضرت شفاعت و ضراعت سودی نبخشد و سخنی که بر زبان راندی چون قضای آسمانی با مضا رساند لاجرم دانستند که چون آفتاب سر از آب برزند تن بخاک خواهند سپرد از در چاره بیرون شدند و از هرگونه سخن کردند عاقبت باهم مواضعه نهادند که اگر توانند دست یابند پادشاه را تباه کنند و هم در آن شب که شب شنبه بیست و یکم شهر ذیحجه بود یکهزار و دویست و دوازده سال از هجرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله برفته دو تن از ایشان جسارت ورزیده با دشنه کشیده بخوابگاه وی شتافتند نزدیک بسپیده دم چنان پادشاهی را که پادشاهان جهان از بیم او خواب نکردندی در جامهٔ خوابش با ضربت کارد یکدیگر شهید کردند و اورنگ خسروی را با خونش آلوده ساختند و صندوقچهٔ جواهر و بازوبندهای مرصع و شمشیر گوهر آگین و دریای نور و تاج ماه را برگرفته نزد صادق خان شقاقی شتافتند چنانکه

بشرح خواهد رفت

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سیزده و ذکر طلوع اختر دولت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

بشرح رفت که چون شهریار افراسیاب عزم رزم خواه آقا محمد شاه را شهید کردند قاتلان بی باک نخستین نزد صادق خان شقاقی شدند و خبر باز دادند صادق خان از دو فود هول و هیبت و کمال غرابت این خبر را اینک استوار نداشت قاتلان می توانی باز شتافته جواهر و لآلی و اثاثهٔ سلطانی را حمل داده بدو سپردند لاجرم دانست سخن ایشان بر صدق است هم در حال آن اشیا را مأخوذ داشته از قلعهٔ پناه آباد بیرون شتافت و بسرعت برق و باد راه عراق گرفت اما از آنسوی چون صبحگاه این داستان مکشوف گشت نخستین محمد حسین خان قاجار کشیکچی باشی و میرزا اسدالله خان وزیر لشکر و میرزا رضاقلی منشی الممالک بخوابگاه پادشاه شهید در رفتند و پیکر شریفش را از خون لعل رنگ یافتند و آن قوت نداشتند که بدن پادشاه را از جائی بجائی نقل توانند کرد ناچار بعضی از جواهر نفیسه که قاتلان بجای گذاشته بودند برداشتند و جماعتی از سران سپاه را با خود یار کرده از راه نخجوان و مراغه بجانب طهران شتاب گرفتند در اینوقت شورشی بزرگ در لشکر افتاد و جوق جوق طریق فرار را از یکدیگر پیشی میگرفتند شاهزاده حسینقلی خان از لشکرگاه با چند تن از برادرزادگان

که از فرزندان ولیعهد دولت فتحعلیشاه بودند ساز رفتن بطهران کرده جماعتی از امرا و خوانین بنه
و آغروق ریخته ملتزم رکاب شاهزادگان شدند و حاجی ابراهیم خان شیرازی با فوجی از امراء و تفنگچیان
مازندرانی از شاهزادگان یکسوی افتاده از راه اردبیل و زنجان طریق طهران برگرفتند و در حوالی زنجان با محمد حسینخان
و میرزا رضاقلی پیوسته شدند اما حسینقلی خان و سلیمان خان با بسیاری از سپاه از راه طالش و رشت بطهران
آمده در ظاهر قلعه فرود شدند میرزا شفیع صدر اعظم که روزگاری وزارت آقا محمد شاه داشت و بعد از آنکه
حاجی ابراهیمخان این محل یافت او را بدرگاه بگذاشتند اینوقت در طهران متوقف بود چون اصغای این خبر کرد
با میرزا محمد خان قاجار که شهر طهران را بسبب وصیت شاه شهید حارس و حافظ بود مواضعه نهاد که
هیچکس از امرا و لشکریان را بشهر در شدن نگذارند چندانکه ولیعهد دولت فتحعلیشاه در رسد پس دروازهای
شهر را استوار کردند و راه بر صادر و وارد مسدود ساختند علیقلی خان برادر آقا محمد شاه نیز چون
قتل برادر بشنید سپاهی که با او بود برداشت و از ایروان بیرون شده از راه خوی و مراغه و تبریز بعراق آمده
در قریه علیشاه که از محال شهریار در پنج فرسنگی طهران است لشکرگاه کرده در ضمیر داشت که بجای برادر صاحب
تاج و کمر گردد و از آنسوی چون جواهر پادشاه که هر یک خراج مملکتی بها داشت بدست صادق خان شقاقی
افتاد آن را نتیجه اقبال دانسته در کار سلطنت یکدل گشت و با گروهی انبوه طی مسافت همی کرد و بسیار کس
که از لشکرگاه پادشاه متفرق شده بهر جانب فرار میکردند از بهر رستگاری خویش بهمراه او انجمن شدند
پس از رود ارس عبور کرده مردم شقاقی را نیز از هر سوی بخواند تا لشکری بزرگ فراهم شد آنگاه یکی از برادران
خود را در تبریز بایالت گذاشت و دیگر برادرش جعفر خان را بامارت قراجه داغ مأمور نمود و خود با آن لشکریان
بجانب طهران ره سپار گشت و نخستین فتح قزوین را واجب شمرده از بهر آنکه زن و فرزندش را که بفرمان شاه
شهید در آنجا نشیمن داشتند رهائی بخشد بالجمله چون ظاهر قزوین را لشکرگاه کرد از آنجا برادران خود را که
در تبریز و قراجه داغ بودند مکتوبی کرد که سپاهی لایق برداشته قلعه خوی را با خاک پست کنند ایشان نیز با پنجهزار
کس در کنار خوی خیمه زدند اما صادقخان چون ابواب شهر قزوین را مسدود یافت حکم یورش داد از هر دو
جانب کار جنگ با تیر و تفنگ میرفت و بسیار وقت که از بهر یورش جنبشی میافتاد مردم فراوان نابود
میگشت و بابی مفتوح نمیشد صادقخان حکم داد تا جمع قری و مزارع را که در اطراف قزوین بود عرصه نهب
و غارت داشتند کار بر مردم آن اراضی صعب کردند روزی چند بدینگونه کار همیرفت و هر سری را هوسی
در میآمد تا آنگاه که شهریار نامدار فتحعلی شاه در شیراز خبر قتل شاه شهید را بشنید پس بیتوانی خیمه بیرون زد
و راه طهران برگرفت چون قطع مسافت کرده بکنار طهران فرود شد نخستین شاهزاده حسینقلی خان اگرچه در ضمیر
هوس سلطنت داشت اما این معنی را در خاطر نهفته در بیرون طهران بدرگاه برادر حاضر شده جبین اطاعت و انقیاد
بر زمین نهاد در اینوقت فتحعلی شاه منشوری بلشکر علیقلی خان کرد که تا اینوقت فراوان زحمت سفر برده اید صواب
آنست که روزی چند بخانه های خویش باز شده از تعب راه برآسائید تا آنگاه که وجود شما واجب افتد حاضر درگاه
خواهید شد لشکریان چون چنین فرمان یافتند سخن علیقلی خان را وقعی نهاده باز خانها شدند و با او جز غلامان خاصه

خودسری علیقلی خان برادر آقا محمد شاه در هوای سلطنت

مواضعه دو نفر باهم عهد بستن و قرار در کاری گذاشتن

رسیدن شهریار جهاندار فتحعلیشاه از شیراز بطهران

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کس نماند در اینوقت علیقلی خان را طلب کرد که چرا باید نزدیک ما شتابی و بشهر در آئی تا در کار سلطنت مملکت (۴۷)
مشورتی کنیم و دشمن را دفع دهیم علیقلیخان چون لشکری که با او بتواند جنگ را ساخته شد نداشت ناچار بشهر
طهران در آمد اما هنوز در خاطر داشت که بعد از مشاورهٔ دوشیزهٔ دولت در کنار او خواهد بود و اسمی بر
زبان داشت که میراث برادر خاص برادر است چندانکه وضیع و شریف او را پند و اندرز گفتند مفید نیفتاد
این هنگام زنان قاجار که روزگار فراوان دیده بودند روزی در یکجا انجمن شده او را دعوت نمودند
و گفتند اینگونه پندار ما که در دماغ جای داده جز وبال و نکال ثمری نخواهد داشت صواب آنست که وصیت
برادر را پذیرفتار باشی و ولیعهد دولت را فرمان بردار آئی هم سر بر تافت و سخن ایشان را پذیرفتار نگشت
زنان قبیله همدست شده او را بدکفشه و براندند و لطمه زدند علیقلی خان از نزدیک ایشان بیرون شده
بخانه شده شهریار نامدار فتحعلی شاه چون چنان دید دانست که کار او با رفق و مدارا اصلاح نیابد و زود دیگر
در ایوان دارالاماره بر مسند سلطنت جای کرد و کس بطلب علیقلی خان فرستاد که اینک حاضر باش
تا مشاورت در امر سلطنت را بنهایت بریم که کاری صعب در پیش است همانا صادق خان با لشکرهای گران
در ظاهر قزوین نشسته و دل در سلطنت بسته هر گرا تاج و کمره بهره افتد نخستین دفع او را کمر بندد علیقلی خان
از جای جنبش کرده آهنگ دارالاماره کرد و او را سیصد تن غلامان خاص بود که زینت آلات حرب از فضه
و ذهب داشتند از آنجمله ملازم رکاب او گشتند و گروهی از ملازمان نیز از پیش روی او میرفتند و چنان بود
که هر وقت علیقلی خان بر فتحعلی شاه درمیآمد صدر مجلس صحبت و بجانب صدر می شتافت این نوبت را
چون بدروازهٔ دارالاماره درآمد ایشیک آقاسی ملازمانیکه از پیش روی او بودند بار نداد و با علیقلی خان
گفت این مجلس شوری و قرار سلطنت است نه انجمن جدال و عوام و چون علیقلی خان درآمد هم در حال
حکم داد تا دربانان در به بستند و ملازمان او را از پس در گذاشتند آنگاه در پهلوی علیقلی خان درآمده
چند گام در برابر ایوان همی برد و گفت هم اکنون سر خضوع فرود آر و کفش بیرون کن چه اینک پادشاه است
صدر ایوان نخواندست این سخن بر علیقلی خان گران آمد و سخنی ناهموار گفت در پاسخ خطابی درشت دید و
تهدید قتل یافت ناچار خلع نعلین کرد و سر فرود داشت پادشاهش پیش خواند تا نزدیک پیشگاه آمد
پس بفرمود تا صعود بایوان کند چون علیقلی خان راه بگردانید که از باب ایوان داخل شود از پس در
او را بدیگر جای بردند و از هر دو چشم نابینا ساخته مأمور بتوقف بارفروش مازندران نمودند و در حال
غلامانش را میرزا اسدالله خان وزیر لشکر باشفاق و الطاف ملوکانه امیدوار ساخته نام ایشان را
جریده ملازمان درگاه نگار داد مسموع افتاد که وقتی علیقلی خان از آقا محمد شاه بیمناک شده از حاضر شدن
بدرگاه تقاعد ورزید آقا محمد شاه مکتوبی کرده که ای علیقلی چرا وحشت در ضمیر گرفتی و هراسناک شدی آن
برادران که از من کنار گرفتند و آزار دیدند برادر من بودند تو آقا باجی منی روا نیست که خواهر از برادر بیم کند پس
فتحعلی شاه را فرمود نزدیک علیقلی خان بشتاب و او را از من مطمئن خاطر ساز و حاضر درگاه کن لکن از قتل خود با او
پیمان مکن و او را خط امان مده که بعد از من دفع او بر تو واجب خواهد گشت مع القصه چون فتحعلی شاه از کار علیقلی خان

پرداخت روز دیگر حسین خان قوللر آقاسی را با فوجی لشکر از پیش روی مأمور فرمود تا بقزوین تاختن کند و مردم
قزوین را از ورود او دل قوی کرد و از بهر آنکه در جنگ صادقخان سستی نکنند و این هنگام در حضرت شهریار
مردان جنگ اندک بودند از قضا محمد ولیخان قاجار که بحکم شاه شهید مأمور بحراست قلعه مشهد مقدس بود از شنیدن
خبر شهادت آقا محمد شاه با شش هزار کس که ملازم خدمت او بود از راه برسید فتحعلی شاه این معنی را بفال
نیک گرفت و لشکریانرا از زاد بی‌نیاز کرده عنان عزیمت بجانب قزوین گذاشت و همه جا بقدم تعجیل طی
طریق کرده بقزوین آمد صادقخان ناچار جنگ را ساخته شد و در مصافگاه آمد و صف راست کرد و از
اینسوی نیز شهریار بفرمود تا رده برکشیدند میسره و میمنه بیاراستند پس از هر دو سوی لشکریان درهم
افتادند و دست و بازو گشادند کوششی مردانه برفت و مردان بسیار نگونسار شدند در پایان کار مردم
صادقخان پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند صادقخان را تاب درنگ نماند و تا سراب
عنان نتوانست باز داشت و چنان بشتاب رفت که چند اسب جنیبت در زیر قدمش جان بداد این هنگام
چنان میدانست که قلعه خوی و تبریز در تحت فرمان برادرانش میباشد و بدانجا پناه تواند برد اما از آن
سوی چون حسین خان دنبلی چنانکه مسطور افتاد در قزوین بود و برادرش جعفرقلیخان در رکاب شهریار
کوچ میداد ایشان بر طریق صدق میرفتند و از جان و دل مطیع و منقاد بودند برادران کهتر ایشان نیز در آذر
بایجان از در دولتخواهی بودند لاجرم چون اندیشه برادران صادقخان را دانستند دو هزار مرد از اکراد و دیگر مردم
فراهم کرده در مرند با برادران صادقخان مصاف دادند و ایشانرا چنان هزیمت دادند که دوازده فرسنگ
مسافت را در مدت دو ساعت در نوشته بتبریز در آمدند و هم در آنجا خبر شکستن صادقخان را اصغا نمودند
نیز در تبریز نتوانستند زیست کرد و بجانب سراب شتافته با صادقخان پیوستند از قضا ایشان و صادق خان
دیگر وز شکسته بودند مع القصه چنان افتاد که در جنگ صادق خان قاتلان شاه شهید بدست غلامان
درگاه گرفتار شده ایشان را بموقف عذاب و عقاب آورده باز داشتند و حکم رفت تا جمیع مفاصل ایشان را
با کارد و دشنه از هم فصل دادند آنگاه شهریار باراضی زنجان آمده لشکرگاه کرد و منشوری بصادق خان
شقاقی مسطور داشت و آن مثال را با ابراهیمخان عضدالدین لوی قاجار سپرده و نزد صادقخانش رسول فرمود
بعد از رسیدن ابراهیم خان و رسانیدن احکام شهریار صادقخان از در زاری و ضراعت بیرون شد و استغفار
و استرحام همی کرد و توبت و انابت گرائید و جواهر و لآلی و بازوبند و دیگر اثاثه سلطنت را با ابراهیم خان
سپرد و مکتوبی از در نیایش و طلب بخشایش باو داد تا بحضرت شهریار رسانده این جمله را پیش داشت
فتحعلی شاه جرم صادقخان را نادیده انگاشت و او را بحکومت گرمرود و سراب باز گذاشت و نیز محمد خان
ایروانی را که ملتزم رکاب بود بامارت چخور سعد شاد خاطر فرمود و اسمعیل خان قاجار را بکوتوالی قلعه ایروان
مأمور داشت و جعفرقلیخان دنبلی فرمانگذار تبریز و خوی گشت آنگاه حسینقلی خان عزالدین لوی را مأمور
پناه آباد فرموده منشوری با ابراهیمخان خلیل خان کرد که نعش شاه شهید را باتفاق او بجانب عراق حمل دهد
پس از زنجان بسوی طهران کوچ داد و از نیمه راه نظام الدوله سلیمانخان را بنظم گیلان فرستاد و روز

مقاتله صادقخان شقاقی با پادشاه و فرار او

[illegible] بفتح ... بروزن ...

مرند بفتح میم بروزن پرند

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

بیست چهارم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و دوازده وارد طهران گشت و پس از روزی چند حسینقلی خان از پیشاه‌آباد مراجعت کرده جسد شاه شهید را بیاورد لاجرم شهریار با تمامت بزرگان درگاه و سران سپاه پذیره شد و جسد شهریار را فرود آورده و بشهر درآمد و هفته‌ئی بسوگواری روزگار برد آنگاه محمد علیخان قاجار را با ده هزار سوار و ده هزار مثقال زر مسکوک فرمان داد تا باتفاق میرزا موسی منجم باشی و ملا مصطفی قمشه جسد شاه شهید را بمشهد نجف علی ساکنها آلاف التحیه والتحف حمل دهند و ابراهیم خان عزالدین لو با قرا و حفاظ قرآن مجید ملازم باشند روز بیست و چهارم جمادی الاولی از طهران بیرون شدند و راه در نوشتند سلیمان پاشا والی بغداد باستقبال بیرون شد و نیکو خدمتی کرد با جمله نعش شاه شهید را در مشهد نجف با خاک سپرده چند تن از قرای قرآن را ملازم آن مزار ساخته باز شدند چون اینکار نیز پرداخته گشت شهریار نامدار فتحعلی شاه فرمان داد که منجمین و ستاره شناسان ساعتی نیکوتر از بهر لبس تاج و جلوس تخت اختیار کردند هم در آنساعت کلاه کیانی که خراج ملک کیانرا بها داشت بر سر نهاده و رشتهای لآلی آبدار و جواهر شاهوار را از بر و دوش حمایل کرد و بازوبند تاج ماه و دریای نور ببست و بر تخت پادشاهی برنشست دبیران بزرگ و امیران سترگ و اعیان درگاه و سرهنگان سپاه را بار داده تا درآمدند و پیشانی بر خاک نهادند هر نفری بجای خویشتن بر صف شد شهریار سخن آغاز کرد و مردمان را بعدل و داد خویش نوید داد و دوست و دشمن را به بیم و امید وعده و وعید فرستاد حاضران حضرت زبان بستایش و نیایش گشودند و شکرانه جبین بر زمین سودند آنگاه ابواب جود و کرم گشاده ساخت و مردم را ببذل دینار و درم بنواخت هم در این روز شاهزاده محمود پسر تیمور شاه افغان از راه برسید و رخصت بار حاصل کرده در پیشگاه شهریار درآمد و مورد اشفاق و الطاف ملکانه گشت داورا سبب هجرت و پیوستن بدین حضرت این بود که تیمور شاه افغان شاهزاده همایون را که اکبر اولادش بود ولایت عهد داده در قندهار سکون فرموده و شاهزاده محمود را بایالت هرات باز داشت و برادران خود را در بالای حصار کابل که حصاری حصین و معقلی متین بود جای داد و خود در کار کابل و پیشاور روزگار میبرد و شاهزاده زمان را که کوچک ترین فرزندانش بود در نزد خود میداشت چون تیمور شاه وداع جهان گفت شاهزاده زمان که حاضر حضرت بود تاج بر سر نهاد و سر سلطنت بر داشت برادران مهتر پادشاهی او را گردن ننهادند و لشکر برآوردند چندین مصاف دادند نخستین شاهزاده همایون بدست شاهزاده زمان گرفتار شد و بحکم برادر از هر دو چشم نابینا گشت و شاهزاده محمود چون این بدید و قوت مقاومت نداشت شاهزاده فیروز برادر کهتر خود را و شاهزاده کامران فرزند خود را برداشته بحضرت شهریار فتحعلی شاه پناه جست بعد از ورود او پادشاه حکم داد تا اسمعیل آقای کرد مهماندار او باشد و چراغعلی خان نوائی مجالست و مصاحبت او فرماید از پس اینواقعه در حضرت شهریار مکشوف افتاد که محمد خان پسر زکیخان زند که در غلبهٔ دولت شاه شهید ببصره گریخته بود در اینوقت خبر قتل شهریار بدو رسید از بصره با جمعی از خویشان خود باراضی بهبهان آمد و از آنجا بکازرون شده جمعی از قبایل ممسنی بر سر او انجمن شدند چون در آن اراضی از بیم لشکر پادشاه زیستن بر او صعب بود راه

جلوس فتحعلیشاه ... ایران ... تاج ... بسلطنت

[illegible]

جنیص پیش گرفت و از آنجا بجانب اصفهان تاخته در خراسکان فرود شد چون حاجی محمد حسین خان اصفهانی که بیگلربیگی آن اراضی بود با اعیان شیخ حاضر درگاه پادشاه بود برادر حاجی محمد حسین خان با جماعتی ساخته جنگ شده بدفع او بیرون شد و در اول حمله اسیر و دستگیر آمد پس محمد خان بسعادت آباد آمده جای کرد و میرزا عبدالوهاب مستوفی را بحکومت اصفهان باز داشته دست مصادره از آستین برآورد و باخذ اموال تجار و توانگران مشغول گشت بعد از اصغای این خبر فتحعلی شاه حسینقلی خان قاجار دولو و مهر علیخان و اشلو و اسمعیل وردی خان عزالدین لو و حسین خان قللر آقاسی را با جماعتی از لشکر بدفع او نامزد فرمود و ایشان بجانب اصفهان شتاب گرفتند محمد خان زند چون این بشنید مردم خود را برانگیخته باستقبال جنگ بیرون شد و در منزل جز تلاقی فریقین افتاد بعد از مقابله و مقاتله محمد خان شکسته شد و راه سعادت آباد پیش گرفت و حسین خان از دنبال او بتاخت چون مردم اصفهان از شکستن او آگهی یافتند بجانب سعادت آباد شتافتند و اموال و اثقال کثیر که در ایمدت قلیل بر هم نهاده بود بغارت برگرفتند و از آنسوی نجف خان زند که آتش این فتنه را دامن همی زد و اکنون بمیان قبایل بختیاری رفته استمداد همی کرد بدست یوسف خان بختیاری گرفتار آمد و او را با جماعتی که همراه داشت بدرگاه فرستاد پس برحسب فرمان حیدا و را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و مردم او را عرضه شمشیر ساختند چون اینخبر گوش زد محمد خان و رستم خان برادرزاده اش گشت بیشتر در هول و حرب افتاد و بجبال سیلاخور گریخت و در آنجا جمعی از مردم باجلان را بر سر خود انجمن کرد و بمیان قلعه از آن اراضی در رفته نشیمن ساخت نظر علیخان باجلان چون این بدید جماعت خود را برداشته بر قلعه او تاختن برد و او را دستگیر ساخت یکتن از مردم باجلان که مهدی نام داشت با چندتن دستیار او شده او را رها کرد و دیگرباره بیرون شده از دور و نزدیک لشکری انبوه کرد و قصه او در حضرت فتحعلی شاه معروض افتاد شهریار محمد ولیخان قاجار والی کرازه و ملایر و حسن خان والی فیلی و تقیخان حاکم بروجرد را بدفع او فرمان داد اینجمله تجهیز لشکر کرده در اراضی سیلاخور با او جنگ در پیوستند و در این جنگ تقیخان بروجردی زخمی صعب یافته جان بداد و هر دو لشکر از هم جدا شدند و محمد خان زند را بر شوکت و قوت بیفزود و در اراضی سیلاخور نام ور گشت و از آن سوی جعفر قلیخان دنبلی که ایالت تبریز و خوی داشت و ملازم حضرت پادشاه بود رخصت انصراف حاصل کرده روانه آذربایجان شد صادقخان شقاقی چون این بشنید بیمناک شده حکومت سراب و گرمرود را بگذاشت و باراضی شیروان گریخت و عجب آنکه جعفر قلیخان دنبلی نیز باغوای مفسدین و سخنان کذب فتنه جویان بر خویشتن بترسید و پشت با دولت پادشاه کرده روی مصادقت با صادقخان نهاد و با او همدست و همداستان شد محمد قلیخان افشار نیز بدیشان بپیوست چون این جمله باهم مواضعه نهادند و در مخالفت شهریار پیمان دادند حسینقلی خان برادرزاده محمد قلیخان مکنون خاطر ایشانرا مکشوف داشته بجانب طهران شتاب گرفت و در حضرت پادشاه صورت حال را باز نمود فتحعلی شاه در خشم شد و قلع و قمع آن جماعت را تصمیم عزم داد نخستین محمد ولیخان قاجار را با گروهی از لشکر قلم رو عراق فرمان داد که بر سر محمد خان زند بتازد و نام و نشان او را از اراضی عراق براندازد آنگاه حسینقلیخان افشار را

نصب [illegible] محمد تقی [illegible]

مصادره جون کسی را باموال اخذ و جزو بضبط حکم و سکون رای مجمع آورند بفارسی کرنگیند

هراسناک شدن جعفر قلیخان دنبلی

بایالت ارومیه اختیار فرمود و او را حکم داد که از پیش روی سپاه تاختن کند و از جماعت افشار انبوهی ساخته
حصار ارومی را مفتوح سازد و محمد قلیخان عم خود را دستگیر کرده در بند و زنجیر بدارد و او برحسب فرمان خیمه بیرون
زد و نظام الدوله سلیمان خان را نیز با فوجی بر مقدمه جیش رفتن فرمود آنگاه نواب شاهزاده محمود افغان را
گفت که تو مردی مهمان بوده زحمت سفر از بهر تو روا ندارم یکچند در دار المؤمنین کاشان که حوزه امن و امانست
نشیمن فرمای چندانکه ما از سفر باز شویم و کار تو بر مراد کنیم و او را روانه کاشان فرمود و خود در روز دهم شهر ذیحجه
با سپاهی رزم ساز خیمه بیرون زد و طی طریق کرد و چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد چون صادق خان شقاقی از
جنبش شهریار و مردان کارزار آگاه شد در هول و هرب افتاد و کس نزدیک سلیمان خان نظام الدوله فرستاد
آغاز زاری و ضراعت نهاد تا او را بشفاعت برانگیخت بالجمله سلیمان خان عفو گناه او را خواستار آمد و شهریار
ملتمس او را پذیرفتار گشت چون صادق خان خط امان یافت در منزل سیاه سنگ بدرگاه شتافت و از
آنسوی چون جعفرقلیخان و محمد قلیخان از قصه صادق خان آگهی یافتند عنان تمالک از دست بدادند جعفرقلیخان
از اراضی ایران بیکسوی شده بمیان کردان رومی و قبیله کرد یزیدی جای کرد و محمد قلیخان بحصار ارومی گریخت
اما حسینقلی خان برادرزاده او که بگرفتن عم خویش مأمور بود باتفاق محمد علی بیک قوللر آقاسی و جمعی از قبیله بیات
بر سر ارومی تاخته باندک ترکتازی قلعه را تسخیر و عم خود را دستگیر نمود و صورت حال را معروض داشت
شهنشاه بفرمود تا میرزا رضا قلی منشی الممالک بارومی رفته اموال و اثقال محمد قلیخان را ماخوذ داشت و اشرف خان
دماوندی بحراست برج و باره مأمور گشت و شهریار روز ششم محرم در ظاهر ارومیه لشکرگاه کرد و حکم داد تا محمد
قلیخان را جامه زنبورک چیان در پوشیدند و اجری و جامگی ایشان مقرر کردند تا مردمان بدو به عبرت بینند
و پند گیرند آنگاه در هفدهم محرم از ارومیه بجانب خوی کوچ داد و در آنجا حسین خان دنبلی که بیگلربیگی
خوی و تبریز بود خدمتی بسزا کرد و شاهنشاه ایران را در باغی که خود کرده بود خواستار ضیافت آمد و آن گونه
مهمان را چنان میزبانی کرد که سالها بر زبانها تذکره میرفت و از پادشاه درخور خدمت خویش نواخت
و نوازش دید این هنگام معروض افتاد که برادر شهریار شاهزاده حسینقلی خان که مأمور بحکومت فارس بود از در
مخالفت بیرون شده سر بخود سری برداشت و بهوای سلطنت جنبش کرد و جمعی از بزرگان آن اراضی را که
با خود از در صدق نمیدانست میل در کشید و در حبس خانه باز داشت و میرزا نصرالله خان که برحسب فرمان
پادشاه مأمور بتوقف فارس بود نیز ناپیدا ساخت و فوجی از بهر گرفتن جان محمد خان قاجار که در این وقت
در لار بود مأمور فرمود و او تاب درنگ نیاورده در عراق گریخت از پس او رستم بیک غلام خود را بحراست
فارس و حفظ محبوسین باز داشته و عرض سپاه داده ره سپار عراق گشت و چون راه با صفهان نزدیک
کرد محمد قلیخان قاجار که از قبل شهریار مأمور نگاه داشت اصفهان بود با حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان
این سخن در میان نهادند و از هیچ روی دفع او را در قوت بازوی خود ندیدند لاجرم از شهر بیرون شده
در ارض دهق که چهارده فرسنگی اصفهانست جای کردند و حسینقلی خان بی مانعی باصفهان در آمد مع القصه
چون شهریار اصغای این کلمات کرد سخت خشمگین و غمنده شد و در اصلاح این کار تصمیم عزم داد و پس نخستین

مخالفت شاهزاده حسینقلی خان بسلطنت

(۵۲) نظام الدوله سلیمانخان را از برای نظم آذربایجان امر بتوقف فرمود و خود با سپاه راه عراق برگرفت اما از
آنسوی چنانکه مرقوم افتاد محمد ولیخان قاجار برحسب حکم شهریار بدفع محمدخان زند تا اراضی سیلاخور به قدم عجل
و شتاب برفت و در آنجا با محمدخان رزم داده او را بشکست و محمدخان از مصافگاه فرار کرده خواست تا خود را
باراضی بصره رساند در نواحی دزفول مردم فیلی او را دستگیر ساختند و نزد حسن خان والی آوردند حسن خان
بیم کرد که مبادا محمدخان زند باز رها شود و روزی او را گزندی رساند لاجرم او را از هر دو چشم نابینا ساخت و
بازنجیر و کنده بحضرت شهریار شرف فرستاد از قضا روزیکه فتحعلیشاه از تبریز کوچ داده در منزل ارونق جای
داشت محمدخان را حاضر کرده شهریار بفرمود تا او را بمردم جاره استراباد سپردند چه ایشان نیز از محمدخان
مطالبت خون میرفت پس بحکم قصاص بر او جباری کردند آنگاه پادشاه از آنجا کوچ داده در منزل میانج
گرمرود فرود شد و در آنجا ابوالفتح خان پسر کهتر ابراهیم خلیل خان جوانشیر که از پیش با حضار او حکم رفته بود
برکاب پیوست و مورد اشفاق شاهانه گشت و از آنجا طی طریق کرده در چمن سلطانیه خیمه زد در این هنگام در
حضرت پادشاه معروض افتاد که بعد از بیرون شدن شهریار از آذربایجان صادق خان شقاقی و همت خان کلیائی و خان
باباخان سرکرده نانکلی نظام الدوله سلیمانخان را بفریفتند که در این هنگام چون محمدخان زند عراق را آشفته
ساخته و حسینقلی خان تا اصفهان تاخته اگر بهوای سلطنت سر برکشی تواند بود و سلیمان خان نیز سخن ایشان را
استوار داشته لوای مخالفت برافراخت فتحعلی شاه چون دفع حسینقلی خان را واجب تر میدانست مخالفت او را
وقعی ننهاد و روز دیگر از چمن سلطانیه از راه قلمرو عیسکر طریق عراق برگرفت و حسینقلی خان نیز از اصفهان بیرون
شده بمجال فراهان میتاخت مع القصه شهریار ملاعلی اصغر ملاباشی را فرمان داد که در رکاب شاهزادگان
نواب عباس میرزا و محمدقلی میرزا و حسینعلی میرزا از طهران بیرون شده در پی راه بدرگاه پیوندند و ایشان
در اراضی درجزین بلشکرگاه پیوسته شدند و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت منظور نظر پادشاه شده هم از آنجا
رخصت انصراف حاصل کردند و باز طهران شدند و شهریار از درجزین کوچ داده در قریهٔ ساروق که از توابع
فراهان است فرود شد اما از آنسوی چون مهد علیا والده پادشاه مخالفت پسر کهتر را با برادر مهتر بد انست
نخست برسل و رسایل چندانکه توانست حسینقلی خان را پند داد و اندرز کردند و هیچ مفید نیفتاد ناچار خود از برای
اطفای نایرهٔ فساد بسرعت تمام نزدیک پادشاه آمد و کلمات حکمت آمیز انشاد کرد و آتش خشم شهریار را
بنشاند و از آنجا بجانب حسینقلی خان بشتافت و از در مهر زبان برگشود و فرمود در حضرت پادشاهت شفیع جنایات
شده ام و کار بر مراد و مرام تو کرده ام هوای پادشاهی بگذار و بر خویشتن تباهی مکن این سخنان را حسینقلی خان
در گوش نبست و از جنگ و جوش ننشست لاجرم فتحعلی شاه روز دیگر بنه و آغروق را در ساروق بگذاشته
با ابطال رجال راه برگرفت و در ارض کمره با برادر دو چار شد از هر دو روی صف راست کرده و میمنه
و میسره بیاراستند لاکن چون شهریار را در ضمیر مستتر بود که چندانکه تواند کار بمداهنه و مدارا براند لشکریان را
از مبادرت در مبارزت منع فرمود و میرزا موسی منجم باشی را از میدان جنگ نزد برادر گسیل ساخت و پیام
داد که اگرچه در دامان مخالفت آویختی و رشتهٔ اخوت گسیختی و نیک هم میدانی که در این میدان جنگ

ارونق
بفتح همزه و سکون راء مهمله و فتح واو و نون مفتوح و قاف ساکن

[illegible]
بفتح میم تحتانی والف و نون مکسور و جیم ساکن

ساروق
بالسین مهمله والف و راء مهمله و سکون واو و قاف

شرح سلطنت و جهانگیری آقا محمد شاه قاجار

٥٣ مردان نور را با لشکر نیرومی در کنف منیت با اینهمه خاطر ما هنوز مایل ائتلاف است اگر خوف و خلاف از
دل بیک سوی نهی و از در معذرت بجانب ما کوچ دهی گناهت معفو دارم و دل آزرده ات گذارم میرزا
موسی برفت و این کلمات را بلسان حکمت و زبان موعظت بگفت و او را از تکبر و تمرد بستوه آورد چندانکه بی
توانی از میان سپاه خویش اسب برجهانده بیکتنه بنزدیک برادر شتافت و روی بر خاک نهاده اسب باره
شهریار را از فراز اسب دست فرا برده خاک از جبین و آب از چشمش بسترد و هم مهر اخوت جنبش کرد که شهریار نیز
آب در چشم بگردانید و فرمود ما از جنایت و جرم ملتزمین رکاب حسینقلی درگذشتیم پس هر دو لشکر با هم دوستانه
شدند و مخالطت آغاز نهادند اما ولیخان قاجار که از جانب شهریار بدفع محمد خان زند مامور بودی بسببی از
سیلاخور بیرون شده بحسینقلی خان پیوست کردار او در خاطر پادشاهی حملی گران بود بفرمود او را بضرب تازیانه
نخجی رحمت کردند و با مسخرگان کوی و برزن فرمان رقص کردن فرمودند آنگاه در زنجیر و کنده ماهش باز داشتند
چون اینکار پرداخته شد حسینقلی خان قاجار را مامور بسفر کرمان فرموده و نوروز خان عزالدین لوی را بنظام
بهبهان فرستاد و در پانزدهم شهر ربیع الاول بجانب طهران کوچ داد اما از آنسوی چون خبر این فتح در تبریز
گوش زد سلیمان خان شد پای اصطبارش لغزیدن گرفت و از هیچ سوی خلاص خویش را مناصی ندید جز اینکه
بدرگاه پادشاه پناه جوید و گناه خویش را عذرخواه آید و دست توسل بتوسط مقربان درگاه بدامان عطوفت و عفو
شاهنشاه زد شهریار فرمود اگر آن چند تن مردم که او را بخیانت و خلاف اغوا کردند بعوانان حضرت سپارد
جرم او را نادیده انگاریم سلیمان خان چون این بشنید بی توانی علی همت خان کلیائی و خان بابا خان بانکلی را خود
داشته در سلاسل و اغلال کشید و با خود بطهران آورده ایشان را بعوانان سپرد و خود در اصطبل خاص پناه
جست شاه کینه خواه نخستین حکم داد تا علی همت خان را بدهان خمپاره بسته آتش در زدند و حسین خان پسرش را
نیز سر برگرفتند و خان بابا خان کلیائی را میل در کشیدند و عبدالله خان خمسه را که با ایشان همدست بود نیز
نابینا ساخت آنگاه جرم سلیمان خان را عفو فرمود و بمکانت و عظمتی که داشت صعود داد از پس این وقایع باصلاح
کار محمود میرزا و فیروز میرزای افغان که مامور بتوقف کاشان بود بپرداخت و حکم داد که ایشان اعداد
سفر هرات و قندهار کنند و بقواد و سرهنگان سپاه خراسان فرمان رفت که با لشکرهای آراسته اعانت محمود
و فیروز را واجب شمارند چندانکه بر سریر ملک موروث متمکن گردند ایشان از کاشان راه خراسان بر گرفتند
اما از آنسوی چنانکه از پیش مذکور شد جعفرقلی خان دنبلی از اراضی آذربایجان بنواحی ارض روم افتاد و میان مردم
کرد یزیدی گریخت در اینوقت از رجال آن قبیله لشکری فراهم کرده بر سر خوی تاختن آورد و برادر
مهترش حسین خان دنبلی را که بیگلربیگی خوی و تبریز بود در قلعه خوی بمحاصره انداخت حسین خان برج و باره
شهر را استوار کرده آن سیلاب بلا را سدی شدید گشت و صورت حال را در حضرت پادشاه باز نمود
فتحعلی شاه ابراهیم خان قاجار دولو را با لشکری لایق بدفع او فرمان داد و ابراهیم خان طی مسافت کرده در
ظاهر خوی با او دوچار گشت و صف راست کرد و حسین خان نیز با دل قوی و تن توانا ابطال رجال
خویش را برداشته با ابراهیم خان پیوست از آن سوی جعفرقلیخان نیز صف برکشید از دو جانب بازار

مامور شدن شاهزاده محمود افغان بطرف افغانستان

تیر و تیغ بر رونق شد از ترکتاز مردان و گرد میدان و طوفان جنگ و دخان تفنگ جهان روی بتیره
و قطران شست و بسیار کس در خون خود بغلطید در پایان کار ابراهیم خان و حسین خان را که در آن گرداب بلا
کوه راسخ و جبل ثابت بودند نصرت یار گشت قبایل کرد و یزیدی و طایفه شکاکی پشت با جنگ داده روی بهزیمت
نهادند جعفرقلیخان با همه گردی و مردی چون در میانه خویش را یکتنه یافت ناچار راه فرار برگرفت چون خبر این
فتح معروض سده سلطنت افتاد و اینوقت زمستان در پیش بود فرمان رفت که حسین خان در خوی و ابراهیم خان
در تبریز متوقف باشند از قضا هم در آن زمستان حسین خان رخت بجهان جاوید کشید جعفرقلیخان چون این خبر
بشنید دیگر باره سپاهی ساز کرده سریعتر از صبا و سحاب بسوی خوی شتاب گرفت مردم خوی پس از
حسین خان قوت جنگ او نداشتند ناچار او را در آوردند و بر حکومت وی گردن نهادند جعفرقلیخان چون بر
خوی استیلا یافت در زمان عریضه از در ضراعت نگار داده انفاذ حضرت شهریار داشت که اگر عفو شاهانه
شامل حال گردد و از جرم گذشته پرسش نفرمایند برادر مهتر هرگز از طریق طاعت نگردم و چون دیگر چاکران
از در صدق قدم زنم شهریار در پاسخ فرمان داد که اگر گناه خویش را از خاطر ما خواهی سترد و کیفر این جرم را
از پس پشت خواهی انداخت نخستین پسر خود را روانه درگاه ساز و بعد از حصول اطمینان خود حاضر حضرت شو
و اگر نه پایمال سنابک ستور و دست فرسود گردان غیور خواهی شد جعفرقلیخان چون از پذیرفتن فرمان
گزیری نداشت اعداد امتثال کرد چنانکه مذکور میشود

وفات حسینخان دنبلی

وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و تفویض ولایت عهد بنایب السلطنه عباس میرزا و حکومت او در آذربایجان

شهریار نامدار فتحعلی شاه در سال دوم سلطنت خویش که یکهزار و دویست و سیزده سال از هجرت نبوی صلی الله علیه
و آله برفته بود برحسب وصیت شاه شهید آقا محمد شاه شاهزاده آزاده نایب السلطنه عباس میرزا را که در میان
فرزندان رکن اشد و فرزند ارشد بود ولیعهد خویش فرمود مقربان حضرت و صنادید مملکت فال نیک را
درود فرستادند و بانعام و افضال شاهانه شاد خاطر شدند آنگاه شهریار بفرمود تا میرزا اسدالله خان وزیر لشکر
که در میان مقربان حضرت بصدق نیت و حسن طویت ممتاز بود و لشکری شایسته عرض داده ملتزم رکاب
ولیعهد ساخت و برحسب فرمان سلیمانخان قاجار نیز ملازم خدمت گشت و نایب السلطنه بطرف آذربایجان کوچ
داد و هم در اینوقت پسر جعفرقلیخان دنبلی که حکم باحضارش رفته بود برسید و مورد الطاف خدیوانه گشت چون
کار آذربایجان پرداخته شد اعتضاد الدوله ابراهیم خان قاجار که بنی عم شهریار بود با فوجی از سپاه عراق
و فارس روانه چمن کندمان گشت در اینوقت فتحعلی شاه خویشتن سفر خراسان را تصمیم عزم داد از این روی
که بعد از شهادت آقا محمد شاه و بیرون شدن ولیخان قاجار از خراسان نادر میرزا ولد شاهرخ شاه افشار
از اراضی هرات با گروهی از افغانان بطرف خراسان تاختن کرده در شهر مشهد نشیمن ساخت و تاکنون بسبب
طغیان حسینقلی خان و اختلال امر آذربایجان مجال دفع او نبود در این هنگام شهریار نخستین جان محمد خان
قاجار را با جماعتی از طریق سبزوار مامور بتسخیر مشهد فرمود و خود از راه جاجرم و اسفراین کوچ داد و چون
در چمن بایم مقام کرد صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را با فوجی از لشکریان بطرف چناران رخصت

فرمود تا اگر ممش خان طریق اطاعت و انقیاد سپرد رستگار باشد و اگر نه حصار خبوشان را با خاک پست کنند و او را دستگیر سازند آنگاه از بام تا نیشابور عنان بخشید جعفر خان بیات که حاکم نیشابور بود بتقدیم خدمت پیرش را پذیره ساخت اما از پس آنکه شهریار راه قلعه نیشابور نزدیک کرد جعفر خان از سپردن قلعه بدست لشکریان مضایقت نمود و دروازه استوار ببست و بحفظ و حراست قلعه بنشست یکتن از بنی اعمام او که حسینقلی خان نام داشت از وی روی تافته بدرگاه پادشاه شتافت و مورد الطاف خسروانه شد اما شهریار از کردار ناهنجار جعفر خان تافته شد و این معنی سبب شد که لشکریان در نواحی نیشابور دست بنهب و هدم برآوردند و از تخریب ابنیه و تعذیب بکنیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند و همچنان آتش غضب شهریار زبانه زدن گرفت و حکم داد تا پسر جعفر خان را در پای دیوار حصار آورده در پیش چشم پدر سر برگیرند و مردم در خیم آن پسر را که هنوز عذارش با خط مشکین اندوده نبود در پای دیوار حصار آورده بر خاک افکندند و تیغ بر گلوگاهش نهادند و لختی ببودند و بیم دادند باشد که جعفر خان از باره بزیر آید چون سودی نکرد مانند گوسپندش سر برگرفتند اما جعفر خان بعد از خرابی بوم و بر و قتل چنین پسر تیغ و کفن بر گردن حمل داده بدرگاه آمد و طریق اطاعت و انقیاد گرفت و پادشاه گناهش را از خاطر ببرد و شهر نیشابور را بلشکریان بسپرد اما از آن سوی چون صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی بر سر خبوشان رفتند صادق خان در نهانی با ممش خان مواضعه نهاده او را از میانه فرار داد تا بمشهد مقدس پناه جست آنگاه خبوشان را محاصره گرفتند چون این معنی در حضرت شهریار مکشوف افتاد فرمان داد که ایشان با جان محمد خان پیوسته شوند و بیهوده در خبوشان نمانند و خود با سپاه کوچ داده در ظاهر مشهد لشکرگاه کرد و آن بلده را محاصره انداخت و مزارع و غلات و حبوبات که در حومه شهر بود بتمامی پی سپر لشکریان گشت و راه آمد و شد بر مردم شهر مسدود آمد لاجرم بلای غلا در میان ایشان افتاده کار بر آن جماعت صعب شد نادر میرزا علما و سادات را شفیع ساخت و معروض داشت که با این گناه که مراست دل آن ندارم که بدرگاه آیم کردار ای این جرم خدمتی تقدیم رود اطمینان را شاید اینک خواستارم که دختر مرا مخطوبه یکی از شاهزادگان فرمائی و مرا روزی چند مهلت دهی تا خدمتی لایق تقدیم رسانیده آنگاه حاضر حضرت شوم ملتمس او باجابت مقرون شد و شهریار روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول بجانب طهران عنان بگردانید و در قصبه خبوشان امیرگونه خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان رخصت انصراف یافت و میرزا محمد شفیع صدر اعظم مامور گشت که دختر او را از بهر نکاح شاهزاده حسینعلی میرزا بطهران کوچ دهد و در منزل ارغیان جعفر خان بیات با خلعت حکومت نیشابور رخصت انصراف حاصل کرد اما چون فتحعلی شاه طی مسافت کرده در چهار فرسنگی آق قلعه فرود شد صادق خان شقاقی از در شقاق و نفاق بیرون شده در حضرت شهریار رخصت الله یار خان قلیچه حاکم سبزوار را خواستار آمد و پادشاه کار آگاه از کثرت الحاح و اصرار او الله یار خان را رخصت انصراف داد اما چون زمین ببوسید و برفت بر قفای او نگریست و فرمود این پشتی است که روی او را دیدار نخواهیم کرد و چنان بود زیرا که با آق قلعه در رفت و در بست و اظهار عصیان نمود و چون هنگام کیفر نمود کس بدفعش مامور نگشت و از پس او

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابراهیم خان شادلوی حاکم اسفراین و سعادت قلیخان بغایری لو را بمراجعت محال خود اجازت افتاد و از آنجا
از پل ابریشم عبور کرده راه طهران پیش گرفت و چهارشنبه یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و بعد از روزی
چند در خاطر گرفت که گنبد مطهر و بقعه مبارکه بضعه موسی بن جعفر علیه السلام را تعمیر فرماید صد هزار تومان زر خالص
از بهر زر اندود قبه و تذهیب بقعه بدار الامان قم فرستاد و بابی از زر ناب کرده در ضریح مبارکش نصب نمود
و بنیان قصر قاجار هم در اینوقت بود چنانکه در جای خود بشرح خواهد رفت اما از آنسوی نایب السلطنه عباس میرزا
با پانزده هزار مرد رزم آزمای چون طی طریق کرده به تبریز آمد نخست کس نزدیک جعفرقلیخان دنبلی فرستاد و پیام
داد که تو فرزند خود نزدیک پادشاه فرستادی و پیمان نهادی که خود نیز وحشت و دهشت بیکسوی نهی و با ملازمان
رکاب کوچ دهی اینک ما حاضریم باید بحضرت ما آئی و سخنان ما را روی در روی اصغا نمائی جعفرقلیخان که از
کردار خود بیم و باک بود از این خبر بزیادت هراسناک شد و بدین حکومت سر در نیاورد لاجرم نایب السلطنه
در تسخیر خوی و تدمیر او بسیچیده گشت و عرض سپاه داده از راه سلماس سبک عنان شد جعفرقلیخان چون این بدانست

مقاتله نایب السلطنه با جعفرقلیخان دنبلی

یکتن از برادران خود را بحفظ و حراست خوی باز داشته بقدم تعجیل میان کردان در رفت و از قبایل یزیدیه
و شکاکی و سیپکی پانزده هزار کس انجمن ساخته مقاتلت و مبارزت را میان بربست اما از این سوی
لشکر نایب السلطنه قلعه خوی را محاصره انداختند خان ابدال خان کرد که از قبل جعفرقلیخان نگاهبان قلعه بود

شکاکی بفتح شین و تشدید کاف عربی

بمدافعه برخاست لاکن لشکریان او را وقعی ننهادند و در حمله نخستین خوی را تسخیر ساخته متمردین را مقتول و اموال
ایشان را منهوب داشتند و بی توانی در طلب جعفرقلیخان کوچ دادند و از آنسوی جعفرقلیخان نیز بی خوف و خشیت
راه نزدیک کرده در بیابان سلماس را آب در انداخت باشد که دشمن را هزیمت کند و در گل و لای دستگیر نماید

سیپکی بفتح سین مهمله و بای موحده مکسوره و تحتانی ساکن و کاف عربی مکسور

بالجمله روز هفتم ربیع الآخر دو لشکر در برابر یکدیگر شدند و کار حرب و ضرب ساخته کردند بانگ دار و گیر
بالا گرفت و مردان جنگ در طلب نام و ننگ در هم افتادند و مردانه بکوشیدند بعد از کشش و کوشش فراوان
لشکر جعفرقلیخان روی برتافتند و طریق فرار برداشتند و آن گل و لای که از بهر خصم آماده کردند خود در افتادند
چندانکه دو هزار تن از ایشان دستگیر و بهره شمشیر گشتند جعفرقلیخان بزحمت تمام از آن مهلکه بیرون شده راه چخور سعد گرفت
و بقلعه ماکو که معقلی منیع است در رفت و نایب السلطنه از پس این فتح بی کلفت خاطر بقلعه خوی در آمد و آن بلده را

ماکو با کاف عربی بر وزن بازو

به پیرقلیخان قاجار شامبیاتی سپرده بطرف تبریز کوچ داد و از تبریز صورت حال را مکتوب کرده ارسال حضرت
پادشاه داشت و مورد الطاف شاهانه گشت و ملتزمین رکابش که در روز نبرد کار مردان کرده بودند
بخلاع فاخره محلی شدند اما از آنسوی چنانکه رقم شد محمود میرزای افغان از کاشان آهنگ هرات کرد و چون
بشهر یزد برسید برادر خود فیروز میرزا را در آن بلده باز گذاشت و خود روانه خراسان گشت امیر حسن خان طبسی

قاینات بجمع قاین است بلده ایست در خراسان

و امیر علیخان عرب با لشکر خود باعانت او از راه قاینات طریق فراه گرفتند و تسخیر قندهار را تصمیم عزم دادند قیصر میرزای
پسر شاه زمان که والی هرات بود اندیشه ایشان را در قصد پدر و فتح مملکت بدانست در حال زمان خان درانی
و تیمور خان تیموری و اسحق خان قرائی را بدفع ایشان فرمان داد و با جماعتی از لشکرهای خود در فراه سر راه
بمحمود میرزا گرفتند و نایره قتال بالا گرفت بعد از حرب و ضرب لشکر قیصر میرزا شکسته شده و فراه بتصرف

مقاتله شاهزاده محمود افغان با قیصر میرزا

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمود امد و بر عهد و اعداد سپاه بیفزود و باتفاق امیر علیخان بر سر هرات براند و آن بلده را [illegible]
انداخت پس از روزی چند باغوای قیصر میرزا مردم محمود میرزا طریق نفاق سپرده رایت خلاف برکشیدند
و بتاراج لشکرگاه دست گشودند و پراکنده شدند امیر علیخان چون بدید مردم خود را بر داشته راه قاین پیش
گرفت و محمود میرزا بفراه گریخت و کامران میرزا از فراه بیزد آمد و بعد از ورود موکب شهریار بطهران فیروز
و کامران باتفاق جهانگیر خان بدربار شهریار آمدند و از آنجا برحسب فرمان بیچند توقف اصفهان مامور گشتند
اما محمود میرزا از فراه بمرو شاهیجان آمد و از آنجا بخارا شد تا مگر باستظهار شاه مراد اوزبک که بیک جان لقب
داشت کار بکام کند در آنجا این مردی و مردانگی را در قوت بازوی او ندید لاجرم بهانه زیارت بیت الله
باحرام از نزد او بیرون شده راه خوارزم گرفت و والی خوارزم مقدمش را گرامی داشته سامان او را بساخته
کرد و روانه درگاه شهریارش نمود بعد از ورود بطهران برحسب فرمان در سرای آصف الدوله میرزا شفیع
منزل نمود و هم در اینوقت که نیمه شهر جمادی الآخره بود دختر امیرگونه خان زعفرانلو را با شاهزاده حسینعلی میرزا
بشرط زناشوئی زفاف دادند و نیز اینوقت میرزا مهدی علیخان ملقب ببهادر حشمت جنگ برحسب فرمان
امنای دولت بهیه انگلیس و فرمانفرمای هندوستان در اواخر ربیع الآخر بدرگاه شهریار آمد و تحفه‌ها
فرنگستان و هندوستان که برای مودت طرفین و اتحاد دولتین حمل داده بود پیشگذرانید و مورد اشفاق
شاهانه گشت و از دیگر سوی ایلچیان چرب زبان از جانب ببتو شاه سلطان دارالملک دکن برسید و سه زنجیر
فیل و دو قفس مرغ و افسری مرصع بجواهر پیشگذرانیدند و معروض داشت که مردم انگلیس چهار صوبه از هفت
صوبهٔ هند را متصرف گشته‌اند و هنوز چشم دارند که سه صوبهٔ دیگر را بدست کنند متوقع آنست که اگر ما را با ایشان
رزمی پیش آید پادشاه ایران از پامردی ما دست باز ندارد و از پس این وقایع الله یار خان حاکم سبزوار
از در ضراعت بیرون شده عفو عصیان را عریضه کرد و خواستار شد که دوشیزه که در سرای دارد بحضرت فرستد
و میرزا اسدالله مستوفی دیوان اعلی انجام اینخدمت را مامور گشت آنگاه پادشاه شاهزاده حسینعلی میرزا را
بامارت فارس مامور و چراغعلی خان نوائی را بوزارت او مقرر فرمود و شاهزاده محمدقلی میرزا فرمانگذار
مازندران شد و میرزا نصرالله بوزارت او نامبردار گشت از پس اینوقایع شهریار دین دار فتحعلی شاه از بهر
زیارت مضجع مطهر معصومه بنت موسی بن جعفر علیه الصلوة والسلام سفر دارالامان قم فرموده فرمان رفت
مدرسه جدیده معروف بفیضیه را بنیان کردند و بر تذهیب قبه مبارکه و تعمیر مسجد امام حسن عسکری علیه السلام
تجدید دارالشفا و کاروانسرا و حمام و بازار و موقوفات بر آستانه مقدسه نیز حکم صادر شد آنگاه از قم بیرون
شده در غره شهر رمضان دار و طهران گشت و از پس روزی چند ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا
حاضر درگاه آمد چون از سال هجرت یکهزار و دویست و پانزده برفت حسن خان قراگوزلو که مامور آوردن صبیه ابراهیم
خلیل خان جوانشیر بود وارد طهران گشت و شهریار دختر ابراهیم خلیل خان را در سلک پرده‌نشینان عصمت منزلت
ساخت و هم در اینوقت معروض افتاد که یکتن از اعیان دولت انگلیس بسم ایلچی تا حدود فارس طی مسافت کرده
فتحعلی بیک نوری نایب اشک آقاسی بمهمانی او معین گشت و از طرف دیگر زمان خان افغان از نزد شاه زمان برسید

معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاد که شهریار آهنگ خراسان فرموده همانا سفر شهریار بخراسان موجب
آشفتگی و پریشانی امصار و بلدان ماست اگر سفر خراسان بدین وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد فتحعلیشاه
پاسخ او را مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروث و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در اینکار سخنی باشد
با زبان شمشیر جواب خواهد گرفت و یکتن از خدام اعتماد الدوله حاجی ابراهیم را رفیق طره باز خان ساخته رخصت
انصراف داد و آنگاه نایب السلطنه را بسوی آذربایجان گسیل فرمود و سلیمانخان و ابراهیمخان و رضاقلیخان دولو را
ملتزم رکابش ساخت و صادقخان شقاقی را که هیچگاه از راه شقاق و نفاق نمیگشت بجهان دیگرش جای داد
و حکومت سراب و گرمرود را به سارو خان برادرش مفوض فرمود و محمد علی سلطان برادر دیگرش را بلقب خانی
مفتخر ساخته سواران شقاقی را بدو سپرد آنگاه سفر خراسان را تصمیم عزم داد نخستین اعتضاد الدوله ابراهیمخان
قاجار را با ده هزار تن مرد لشکری روز دوشنبه دوم ذیحجه الحرام بتسخیر آق قلعه و دفع میر الله یار خان از پیش بیرون
فرستاد و محمد تقیخان دولو و حسینخان قاجار قزوینی را متفق او ساخت و فتحعلیشاه روز دوشنبه نهم ذیحجه از طهران
خیمه بیرون زد و در منزل نکه بفیروزکوه بعرض سپاه پرداخت میرزا اسدالله خان نوری وزیر لشکر نیک و بد سپاه را
باز نمود و آلات و ادوات ایشانرا بساخت و در پنجم محرم وارد اراضی مزینان شد و سراپرده فراخته کرد و شاهزاده
حسینقلی خانرا با جماعتی از لشکر مامور بمحاصره سبزوار فرمود و خود فرمان داد که مردان لشکر سنگی قلعه را که حصنی حصین بود
از مستحدثات الله یار خان بود مفتوح سازند و لشکریان بحکم یورش آن قلعه را گرفته با خاک پست کردند و از آنجا
کوچ داده بظاهر سبزوار فرود شد و آن بلده را بمحاصره گرفت و حسینقلی خانرا فرمود تا از آنجا کوچ داده بتسخیر نیشابور
پردازد مع القصه چون کار بر مردم سبزوار صعب گشت الله یار خان از در زاری و ضراعت بیرون شد
و دخترش را که تا این زمان بمماطله میداشت بهمراه میرزا اسدالله مستوفی روانه دربار نمود تا در سلک جواری
حریم سلطنت باشد و نیز خواستار آمد که این پیر هفتاد ساله را از احضار بحضرت معاف دارند تا از جان و مال اطمینانی
بدست کرده دیگر وقت ملتزم رکاب شود و هم در اینزمان دیگرباره طره باز خان افغان با تحف و هدایا از نزد
شاه زمان برسید و از قبل او ملتمس گشت که از تمامت خراسان الله یار خان و جعفرخان بیات از آن عصیان
و طغیان که از پیش کرده اند عظیم خوفناک اند تواند بود که شهریار روزی چند امان دهد تا پس از برخواستن لشکر
از نزدیک ایشان اطمینانی بدست کرده حاضر حضرت شوند و اگر جز این کنند حجت بر ایشان تمام باشد
باز استیصال رجال برقرارند و تیغ و سنان زدوده دارند شهریار ملتمس او را باجابت مقرون داشت و حکم داد
تا لشکر از نهب و غارت دست باز گیرند و حسینقلی خانرا از کنار نیشابور طلب داشت و شاهزاده محمود افغانرا
که ملتزم رکاب بود بجای گذاشت و با سرکردگان خراسان حکم رفت که در اسعاف و انجاح مقصودش
که تسخیر کابل و قندهار است دست باز ندارند و بیست و هفتم شهر صفر از ظاهر سبزوار کوچ داده راه
بر گرفت و در منزل اسفراین حسینقلی خان بدرگاه پیوسته و در آق قلعه ابراهیم خان اعتضاد الدوله برسید
و ابراهیم خان عرب و عجم بتوقف مزینان مامور گشت و از آنجا طی مسافت کرده چهارده روز در چمن کالپوش
برای نظم طایفه گوکلان و یموت توقف فرمود و از آنجا بسمنان آمده بساط عیش و عشرت شاهزاده محمد ولی میرزا را

سفر پادشاه ایران بخراسان

نکه بفتح نون و کاف
مزینان بفتح میم
و زای معجمه مکسوره
بر وزن جریان

طره باز خان
بضم طای بی نقطه
و تشدید رای
مهمله

کالپوش
با کاف عربی
الف و سکون
لام بر وزن
دالکوش

وسمنان
۶۱ ی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بهای بردو چهاردهم ربیع الآخر وارد طهران گشت و پس از روزی چند بقزوین سفر کرده و شاهزاده برومند محمد علی میرزا را که حکمران آن اراضی بود نواخت و نوازش فرمود و بساط نکاح و زفاف برای او گسترد و نواب ابراهیمخان را بنظم گیلان مامور ساخته و خود مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان آمده تقبیل سدهٔ سلطنت بطهران آمد و این هنگام فتحعلی بیک نایب ایشیک آقاسی که بمیزبانی ایلچی انکلیس مامور بود با ایلچی برسید و چند قطعه الماس و چند سنگ آینه و مروحهٔ صندل و عود و دیگر اشیاء نفیسه که از فرنگ و هند ایلچی حمل داده بود پیش گذرانید و نامهٔ فرمانگذار هند و تعارف برسانید شهریار فرستادگان را نیک بنواخت و حاجی خلیل خان ملک التجار را با بلاغ جواب نامه و تشدید معاهدات دوستانه بهمراه سفیر مامور ساخت آنگاه حاجی محمد حسین خان بیگلربیگی اصفهان را فرمان داد که در اصفهان میان عمارت چهل ستون و هشت بهشت آئین حرم سرای شاهانه برآورد و هم بفرمود تا در کنار رودخانه دوکه معبر قوافل مازندران بود رباطی استوار برافراختند و هم رباطی در کناره کرد که بچخر سنگی طهران است بنیان فرمود و در سنهٔ هزار و دویست و شانزده سنقر کبری و والدهٔ شهنشاه فتحعلی شاه زیارت عتبات عالیات را تصمیم عزم داد و برحسب فرمان نوروز خان قاجار ایشیک آقاسی ملتزم هودج و ملازم عماری گشت و از مرمرسنگی که برای قبر شاه شهید مصور و منقر کرده بودند ایشان بنجف اشرف حمل داده بر سر مزارش نصب کردند از پس این وقایع چون الله یار خان قلیچه و جعفرخان بیات حمایت شاه زمان افغان را نیز وقعی ننهادند و پیمان بشکستند و حاضر حضرت نشدند قلع و قمع ایشان در شریعت ملک واجب افتاد لاجرم اعتضاد الدوله ابراهیمخان را با بیست هزار پیاده و سوار مامور تسخیر سبزوار فرمود و محمد خان دولو و پیر قلیخان شامبیاتی و جمعی دیگر از اعیان درگاه را با او همراه کرد و حکم رفت که امیرگونه خان زعفرانلو و ابراهیم خان شادلو و دیگر خوانین خراسان بلشکرگاه ابراهیم خان پیوسته شوند و دقیقه از سعی و نهب و غارت و خسارت و شکستن و بستن فرو نگذارند و نظام الدوله سلیمان خان قاجار را با پانزده هزار سوار بدفع جعفرخان بیات و فتح نیشابور مامور نمود و این هنگام چون هر خطری را خطری و هر کمالی را عین الکمالی در دنبال است زوال دولت اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی فراز آمد همانا از این پیش مرقوم افتاد که حاجی ابراهیم خان و برادرانش سر از خدمت لطفعلی خان زند برتافتند و شهر شیراز را با خزاین و دفاین و زن و فرزند لطفعلی خان بکارداران آقا محمد شاه سپردند شاه شهید که سلطانی حق شناس و پادشاهی کارآگاه بود در ازای این خدمت روز تا روز بر مکانت و منزلت او فزود تا از کمال قرب و قرابت بوزارت اعظم مباهی آمد و در ممالک پادشاهی آمر و ناهی گشت بعد از انقضای دولت شاه شهید شهریار نامور فتحعلی شاه نیز او را بمنصب وزارت بازگذاشت و بمواضعه و مواعظه و مشاورت و محاورت او هیچ امری را فیصل نفرمود لاجرم بر تمامت بزرگان درگاه و سرهنگان سپاه زبردست گشت و فرزندان و خویشاوندان خود را هر یک در مملکتی از ممالک شهریار فرمانگذار نمود چندانکه هیچ قریهٔ از استقرای او مسلم نرفت و هیچ خاطری از استکشاف او معاف نمی افتاد این غلبه و استیلا در خاطر شهریار ناگوار آمد و همت پادشاهانه مکانت او را تمام نهاد در ممالک بر نتابید اما با اینهمه از آنجا که قادر ملک و سکون سلطانی برعطوفت و آثار و استبشار در

(۱۲۱۵)

ودر دل راه میداد و مردم مفسد و حاسد که در حاشیهٔ سلطنت راه داشتند کدورت ضمیر پادشاه را
از وزیر کارآگاه تفرّس نمودند و با یکدیگر مواضعه نهاده بتشبیب و تقریب و کنایت و تصریح در حضرت شهریار
معروض داشتند که حاجی ابراهیم خان دست اقتدارش در اخذ نواصی ادانی و اقاصی یکسان است و اینک
مملکت ایران در انگشت او مانند یک حلقهٔ انگشتریست که بهر سوی خود داند بگرداند و از بیم آنکه پادشاه صاحب
تخت و تاج است روزی بازپرس کند که مال و خراج ایران را خاص خویش و خویشاوندان خود ساختی و دیگر
چاکران که سالها رنج دیده و شکنج یافته نپرداختی اینک پیوسته خاطر پادشاه را آشفته میخواهد و اعدای دولت را
از دور و نزدیک انگیخته میدارد تا شاه را مجال سؤال نماند و او را عقاب و نکال نتواند و چند طغرا مکتوب که
هریک را از قبل او بشخصی از دولت نگار داده و خاتم او برآن نهاده بودند بحضرت آوردند و این جمله ملحوظ شهریار
افتاد و آتش غضب سلطانی زبانه زدن گرفت و از بیم آنکه مبادا چون حاجی ابراهیم خان را موقف عتاب و
عذاب بازدارد فرزندان و برادران او که در اطراف ممالک فرمان گذارند سر بفتنه و فساد بردارند این راز را
در ضمیر نهفته داشت و از بهر دفع هریک از خویشان او یکتن از غلامان جلادت شعار را معین فرمود و ایشان را
در نهانی القا کرد که در غرهٔ شهر ذیحجه بساط زندگانی حاجی ابراهیم خان را درخواهم نوشت شما هریک در کاشان
و اصفهان و بروجرد و شیراز و دیگر بلاد میباید روز اول ذیحجه برادران و فرزندان او را از پای درآورید
و اگر زودتر از این روز بدیشان رسیده کار برفق و مدارا کنید تا غرهٔ ذیحجه در رسد و هریک را مثالی و منشوری
بر قتل و دفع خویشان حاجی ابراهیم خان در نهانی بداد و منشوری جداگانه که از بهر ایشان بهانهٔ ورود آن بلاد
باشد نیز بسپرد و این جمله از پی انجام این خدمت بیرون شدند و چون غرهٔ ذیحجه پیش آمد حاجی ابراهیم خان را
در پیشگاه سلطنت بازداشت و از کردار او بخشم و خشونت بازپرس فرمود و مکاتیب او را یک یک بروی
نمود حاجی ابراهیم خان چندانکه تبرّی نمود و عرض کرد که مرا از این مکاتیب خبری نیست بلکه این مکیدت
اهل حقد و حسد کرده اند استوار نیفتاد و حکم رفت تا هر دو چشم جهان بینش را از بن برآوردند و زبانش را
که در این هنگام بر زیان خویش زبانه زن بود قطع کردند آنگاهش مغلولاً با زن و فرزندان که نیز هریک
زخمی و جراحتی جداگانه داشتند در قزوین جای دادند و هم از آنجا بجهان دیگرش کوچ فرمودند و اموال
و اثقال او و فرزندان و دیگر خویشاوندانش که هم در غرهٔ ذیحجه گرفتار شدند ماخوذ گشت و کار صدارت
اعظم یکباره بر میرزا شفیع مفوّض و مسلّم آمد هنوز مرآت ضمیر شهریار از زنگ کدورت صافی نبود که مخالفت شاهزاده
حسینقلی خان بار دیگر مکشوف افتاد و آن چنان بود که فتحعلی شاه بعد از قلع و قمع حاجی ابراهیم خان در ششم
صفر المظفر از بهر صید کردن و نخجیر افکندن باراضی لاریجان و لار و نوا بیرون شد و در آنجا معروض درگاه
داشتند که حسینقلی خان از آن روز که بحکومت کاشان مأمور گشته بجز خیال سلطنت روز نبرده خاصه
از آن هنگام که محمد قاسم بیک پیرانوند که وقتی ملا باراتی ملقب و زمانی ملا محمد نام داشت و بهر زمان و بهر مکان
باقتضای وقت بنامی و لقبی برمیآمد بکاشان رفت و نام خود را محمد قاسم گفت چون مدعی کار صنعت
و صنعت کیمیا بود حسینقلی خان برای اعداد کار سلطنت مقدم او را مبارک شمرد و بعد از روزی چند

خاتمهٔ کار حاجی ابراهیم خان شیرازی

استشعار: پنهان داشتن ترس در دل

اخذ نواصی: ناصیه یعنی موی پیشانی است، نواصی جمع آن، اخذ نواصی یعنی گرفتن موی پیشانی و کنایه از غلبه است

طغیان شاهزاده حسینقلی خان بار دیگر

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سید که از پیش با محمد قاسم خان عقد موالات محکم داشت و در فنون نیرنگها توانا بود در رسید و بشور و صوابدید ۱۲۱۵
محمد قاسم خان ساز زهد و عبادت ساخته کرد چندانکه در میان مردم بتقوی و کرامات مثل گشت و حسینقلی خان
بشوق فراوان او را بمجلس خاص طلب نمود و از باطن او استمداد در کار سلطنت فرمود سید دستیاری نیرنگ
صورت بشری بدو آشکار کرد تا یکباره عقل او را بشیفت آنگاه گفت سلطنت آنوقت توانی کرد که از سخن و صلاح محمد
قاسم خان بیرون کار نکنی لاجرم این سخن در خاطر حسینقلی خان جای کرد چنانکه هر شب که مجلس از بیگانگان پرداخته
میکرد چون غلامان درم خریده در نزد محمد قاسم خان بپای می ایستاد چون محمد قاسم خان این مکانت و عظمت بدست
کرد نخستین فرمود تا حسینقلی خان اعیان درگاه خود را که از مخالفت او و با برادر اکراه داشتند بعضی را
نابینا و برخی را محبوس کرده اموال ایشان را ماخوذ داشت و در نیمهٔ ربیع الاول شاهزاده محمد تقی میرزا که
سپرده او بود از کاشان برداشته با مردم خود بجانب نطنز کوچ داد و از نطنز نیز جمعی پیاده فراهم کرده بسرعت تمام
بشهر اصفهان درآمد و مذکور ساخت که برحسب امر پادشاه حاجی محمد حسین خان از حکومت اصفهان معزول و شاهزاده
محمد تقی میرزا منصوب است حاجی محمد حسین خان از این خبر فرار کرد و تا مردمان صدق و کذب این خبر غوری میکردند
بر اصفهان دست یافت و باخذ اموال مردم مشغول شد و نقش زر و سیم بنام خویش کرده محمد قاسم خان را
بوزارت برکشید بالجمله چون فتحعلی شاه اصغای این داستان فرمود سخت غضبناک شد و جانمحمد خان و حسینقلی خان
قاجار را با گروهی انبوه از پیش روانه نمود و نایب السلطنه عباس میرزا را در طهران امر بتوقف فرمود و میرزا شفیع
صدر اعظم را ملازم خدمت او کرد و هم در اینوقت نواب سلیمان خان و ابراهیم خان که مامور بخراسان بودند
بدرگاه آمدند و نادر میرزای افشار برادر خود عباس میرزا را برای تقبیل آستان پادشاه و عذر خود از حاضر نشدن
بدرگاه با ایشان متفق ساخته بود مع القصه شهریار با ابطال رجال در اوایل شهر ربیع الاول خیمه بیرون زد
و راه اصفهان برداشت از آنسوی چون حسینقلی خان این بشنید طاقت درنگ از بهر او نماند لاجرم قلعهٔ
اصفهانک را که معقلی منیع بود از حبوبات و غلات آکنده کرده بعضی از مردم خود را بحفظ و حراست
باز داشت و حاجی جعفر خراسکانی را در اصفهان به نیابت خود بگماشت و خود بصوابدید محمد قاسم خان بطرف
سیلاخور کوچ داد تا از مردم سپاه نو کند و با جلالت لشکری کند و این هنگام حسینقلی خان را محمد قاسم خان همی
وسوسه می افکند که چون از این پیش با فتحعلی شاه راه مخالفت سپردی و در میدان جنگ لشکر باز گذاشتی
و با برادر پیوستی بسیار کس را بمهلکه انداختی و بسیار خاندانها ویران ساختی هم اکنون مردمان از پیوستن با تو
بیمناک اند که مبادا باز با برادر کار بمداهنه و مصالحه کنی و ایشان را عرضهٔ هلاک و دمار سازی اگر خواهی مردم از دوستاری
تو با برادر ایمن شوند و یکدل با تو پیوندند شاهزاده محمد تقی میرزا را با تیغ بگذران حسینقلی خان فرمود تا کنون آنچه
گفتی بکار بستم و اگر سودی نبردم دم نزدم اما اینکار نخواهم کرد زیرا که محمد تقی میرزا فرزند من است و برادر او را
بفرزندی من باز داده اما از آنسوی فتحعلی شاه با لشکرهای ساخته بشهر اصفهان درآمد و حاجی جعفر خراسکانی
فرار کرده بقلعهٔ اصفهانک گریخت و نواب ابراهیم خان باستخلاص حصار و هلاک و دمار او مامور شد و شهریار
بر قفای حسینقلی خان بطرف کله ایکان رهسپار آمد و در آنجا معروض حضرت افتاد که حسینقلی خان به دره

محمد قاسم خان باراضی سیلاخور در رفت بامید آنکه قبایل پیرانوند و باجلان که محمد قاسم خان خود را از قبیلهٔ
ایشان می شمارد بر سر او انجمن شوند انجمنی صورت نبست و محمد علیخان از بروجرد و آقا جان قاجار از سیلاخور
نیز جنگ او را ساخته شدند لاجرم حسینقلی خان از سیلاخور بارض کره تاخت و محمد قاسم خان چون از آن
همه نیز کنار رنگی نبست و تدبیر خود را با تقدیر راست نیافت خواست از میانه بطرفی گریزد خاصان حسینقلی خان
بر مکنون خاطرش مشرف شده راز او را مکشوف داشتند حسینقلی خان او را گرفته کند و زنجیر بر نهاد
و باز داشت پس از دو روز بهمان شعبدها که دانست و توانست بند بگسیخت و بگریخت و چنان بشتافت
که کس نشانش نیافت و حسینقلی خان بعد از فرار او بیچاره وار راه دار الایمان قم پیش گرفت باشد که در آنجا
از جان امان یابد شهریار بعد از اطلاع بدین اخبار از بهر آنکه مبادا بطرف دیگر گریزد و فتنه دیگر انگیزد
از هر جانب لشکری با خدا و پراکنده بساخت و خود نیز بطرف قم بتاخت از میانه اسمعیل خان دامغانی بحسینقلی خان
رسید حسینقلی خان چون او را بدید تفنگ خویش را بسوی او بداشت تا مبادا از وی آسیبی ببیند اسمعیل خان
عرض کرد که از من با تو زیانی نرسد چه اینکه بموجب فرمان پادشاه بهر جانب کوچ دهی با تو همراه خواهم بود
پس همچنان حسینقلی خان با تفنگ ساخته بجانب اسمعیل خان نگران و قطع مسافت میفرمود تا بشهر قم در آمد
و در عتبه مقدسه معصومه علیها السلام جای کرد و اسمعیل خان نیز در پهلوی او بنشست و از دنبال ایشان فتحعلی شاه
با مردان سپاه برسید شاهزاده محمد تقی میرزا انگیختن بحضرت پادشاه شتافته شرف اندوز دربار شد
و از دیدار پدر شاد خوار گشت و حسینقلی خان در حریم حرم شمشیر بگردن آویخته بقدم زاری و ضراعت روی
بر خاک نهاد و خاکساری از حد بدر برد شهریار دیگر باره بروی بخشود و گناهش را نادیده انگاشته سرش
از خاک برگرفت و خاک از چهره اش بسترد ستر کبری و مهد علیا والدهٔ شاه نیز زبان شفاعت بگشود و شهریار را
بر عفو جرم برادر ناچار ساخت لاجرم حکم فرمود که یک چند از زمان در شهر قم متوقف باشد آنگاه بعضی
از پیوستگان او را از قبیلهٔ پیرانوند و باجلان و دیگر طوایف که دستگیر بود طعمهٔ شمشیر فرمود و از قم کوچ
داده در اوایل جمادی الاولی وارد طهران گشت بعد از چند مدت مردم قم در این آن حرم از سوء سلوک
حسینقلی خان بنالیدند پس حکم رفت تا او را بطهران آورده در قریهٔ از قرای شمیران محبوس داشتند و از
بهر حبس خانه او حصاری معکوس کردند که شقب مرور آن از سوی بیرون بود تا مبادا وقتی در اندرون
قلعه طغیان کند و خویشتن داری بتواند و همچنان در آنجا میزیست تا آنگاه که هم در امسال والدهٔ شهریار وداع
جهان گفت پس فرمان رفت تا مردم دو چشم بر فشند و او را از هر دو چشم ناپینا ساختند و بحال دیگر بزیست
آنگاه در طریق خراسان جان بداد اما از آن سوی بعد از آنکه نواب ابراهیم خان دست از محاصره سبزوار
باز داشت و از سفر خراسان باز آمد از قضا قلیچ آقا برادر الله یار خان قلیچه در مدافعه با ترکمانان مقتول گشت
و الله یار خان بعد از قتل برادر که هم پشت و پشتوان او بود سخت ضعیف و ناتوان گشت و دیگر نیروی جنگ
و مجال درنگ در خود نمیدید لاجرم ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا را بشفاعت خویش برانگیخت
و دست توسل بعفو خسروانه زده با زن و فرزند و اقوام و اتباع بطهران آمد و از شهریار نواخت دید

حبس شدن حسینقلی خان

یافته قریه اشتهارد و قزوین را هم که در زمان پیشین مسکن قبیله قلیچی بود بسیورغال او مقرر گشت و میرزا محمد خان
قاسملوی قاجار بحکومت سبزوار مفتخر گشت و هم در امثال ملک الشعرا آقا فتحعلی کاشانی که در رزانت رای
و امانت طبع و سلامت سلیقه و استقامت طریقه موصوف بود مأمور گشت که بخطه رشت رفته بدست استادان
صیاغت و شاهکان صناعت ضریحی از سیم مشبک برای صندوق مبارک ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام
برآورد و مراثی شهریار را که خود در شهادت آن حضرت بنظم کرده و در کتیبه آن ضریح مکتوب دارد آقا فتحعلی
در اینخدمت که سعادت دنیی و عقبی را آکنده گنجی بود پنجاه تمام رنج برد و آن ضریح را حمل داده در طهران از پیشگاه
نظر پادشاه بگذرانید و چون ازین پیش اندیشه ناصواب حسینقلی خان را در کاشان همه روزه در حضرت پادشاه باز مینمود
و صدق لهجه او در پایان کار مکشوف افتاد ازینزمان که کار حسینقلی خان بکران رفته بود پادشاه حق شناس در
پاداش آن صداقت و ازای اینخدمت آقا فتحعلی را بلقب خانی سرافراز داشت و حکومت قم و کاشان و نطنز
و جوشقان و سایر البلوک را بدو گذاشت اما آن ضریح مطهره را چون این هنگام اراضی عتبات عالیات از فتنه
عبدالعزیز و پسرش سعود آشفته بود محمد حسینخان قراگوزلو در سنه یکهزار و دویست و هجده حمل داده بر صندوق
منور پیرایه ساخت

صیاغت صنعت زرگری را گویند

[illegible]

بیان ظهور سعود بن عبدالعزیز و خرابی کربلا و قتل سکنه آن بلده طیبه و تتمه احوال شهریار نامدار فتحعلی شاه قاجار

عبدالوهاب نامی از عرب بادیه سفر بصره کرد و در نزد یکتن از علمای بصره که محمد نام داشت یکچند از زمان مشتغل بود
آنگاه از آنجا باراضی ایران آمده در اصفهان متوقف گشت و در نزد علما بتحصیل علم نحو و صرف و معانی پرداخت
و نیز از اصول و فقه بهره بتمام بدست کرده در مسائل شرعیه آغاز اجتهاد نهاد و در اجتهاد خویش اصل و فرع دین
چنین نهاد که خدای فرد رسل و رسائل بفرستاد و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرآن بیاورد و دین
خویش بنمود و بعد از و خلفا هریک مجتهدی بودند مانند ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام و شافعی و ابوحنیفه
و جعفر صادق علیه السلام بدینگونه مجتهدی از پی مجتهدی برسید و باید مجتهدین استخراج مسائل از کتاب خدایی
کنند و بسیار چیز را بدعت دانست از جمله بنای قباب عالیه بر قبور ائمه و انبیا و تذهیب بقاع بزر و سیم و موقوف
داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را
با بت پرستان برابر نهاد و همیگفت بت پرستان آن صور که از سنگ و زر میکردند پرستش مینمودند شفعا میدانستند
نه خالق اشیا و این مردم که تقبیل و طواف سنگ و زر می کنند و صاحب بقعه را شفیع میدانند نیز بت پرستان
باشند مع القصه با این عقاید از اصفهان با وطن خویش مراجعت کرده با عبدالعزیز که یکی از مشایخ عرب
بود بپیوست و او را با خود در این عقاید همدست کرد و از آنجا که هر کس را هوای سروری بر سر آید و در دین
مستقیم راسخ نباشد اینگونه مستحدثات و بدع را در دین اسباب وصول مطلب شناسد لاجرم عبدالعزیز بدین طریقه
این ترهات [illegible] گشت و هر روز در رواج این کیش مردم خود را فراهم کرده با مشایخ اعراب رزم همیداد چندانکه او را قوتی و توانائی
بدست شد آنگاه در ارض درعیه حصنی حصین برآورد و دست بنهب و غارت بگشاد چندانکه در آن نواحی حاکم نافذ فرمان گشت و سپاه

بحدّ رشد و بلوغ رسیدند مسعود که فرزند اکبرش بود و شجاعتی بکمال داشت در اراضی عرب جنگها کرد و جلادتها نموده بر نفاذ
امر پدر بیفزود و این هنگام عبدالعزیز را بخاطر آمد که بر قلعهٔ نجف اشرف تاختن کرده قبهٔ مبارکه را پست کند و فتوحات
بقعهٔ شریفه را برگیرد و زائرین آنحضرت را که بگمان خود بت پرست می پنداشت مقتول سازد و پس لشکری
بمسعود داده او را بدین مهم مامور داشت و مسعود با مردم خود بطرف نجف اشرف سرعت نموده قلعهٔ نجف را
بمحاصره انداخت و چند کرت یورش بقلعه برده مقصود حاصل نکرد و از آنجا بی نیل مرام مراجعت کرده آهنگ
کربلا نمود با دوازده هزار تن از ابطال رجال خود چون سیلاب بلا مغافصةً بکربلا درآمد و این هنگام
بامداد روز عید غدیر بود پس نخستین تیغ بیدریغ در سکنهٔ آن بلده نهاده پنج هزار تن از مرد و زن مقتول
ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان
از هر کشوری و کشورستانی بدانجا حمل داده و خزینه نهاده بودند بنهب و غارت برگرفتند و قنادیل
زرین و سیمین را فرود آوردند و خشتهای زر احمر را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب
آثار و بنا کوشش کردند و بعد از شش ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهوبه را بر شتران حمل نهاده
بجانب درعیه کوچ دادند اکنون بر سر داستان شویم چون از سال هجرت یکهزار و دویست و هفده برفت شهریار
ایران فتحعلی شاه از پس آنکه بساط جشن نوروزی در نوشت نظم خراسان را تصمیم عزم داد نخستین ابراهیم خان اعتضاد
الدوله را با ده هزار تن سواره و پیاده از پیش روی بیرون فرستاد و هم منشوری بعبدالعزیز کرد که اگر اموال منهوبه را
بدان ارض مقدس باز نفرستی و از ادای دیت کشتگان خودداری کنی در فصل شتا که سورت حرارت هوا بشکند
خاک درعیه را بسنابک فرس فارسان بباد خواهم داد و خطابی بسلیمان پاشا والی بغداد نگار داده بدست
اسمعیل بیک غلام بدو فرستاد که اگر اولیای دولت عثمانیه را مضایقت نرود ما لشکری بدفع عبدالعزیز
برانگیزیم و اگر نه قبل از آنکه کار او استوار شود از هلاک و دمارش خودداری نکنند سلیمان پاشا استرداد
اموال منهوبه و دیت مقتولین را بر خود نهاد و معروض داشت که اعداد دفع فتنهٔ او را کرده ایم و دیر نباشد
که یکباره آثارش از لوح جهان سترده شود لکن سلیمان پاشا از این کار بپایان رفت و بجهان دیگر شتافت و
عبدالعزیز را قوت بر زیادت شد مع القصه شهریار آنگاه با لشکری دریاموج ره سپر خراسان شد بعد از
طی مسافت در ظاهر شهر مشهد لشکرگاه کرده آن بلده را بمحاصره انداخت و حسین خان قاجار قزوینی را
با جماعتی بدفع ممش خان کرد زعفرانلو و تسخیر قلعهٔ چناران مامور داشت اما چون از امتداد مدت محاصره
بلای غلا در شهر مشهد بادید آمد مردم شهر میرزا مهدی مجتهد را که فحل نامور در میان علمای عصر بود بشفاعت
برانگیخته عرض کردند که ما را قوت مخالفت با نادر میرزا نیست و ازین محاصره جمعی بیگناه تباه کردند متوقع از کرم
شاهانه توانند بود که بر مسلمانان ببخشایند و فتح این حصار را بوقتی دیگر موقوف فرمایند شهریار ملتمس آنان را
باجابت مقرون داشته از کنار مشهد راه طهران برگرفت چون در اراضی سمنان فرود شد قیصر میرزا پسر شاه
زمان افغان بدرگاه آمد از بهر آنکه محمود میرزای افغان چنانکه مرقوم شد بعد از رخصت سفر بجانب قندهار و صدور
احکام شهریار بزرگان خراسان در اعانت او بپیلهٔ قاین آمده و اعداد لشکر کرده راه افغانستان پیش

سفر شهریار تاجدار بخراسان در سنهٔ ۱۲۱۷

[illegible]
بامداد ال سعود در
عهد و پیمان عهد
و تجانی نشد

گرفت و در اراضی قندهار این خبر پراکنده شد که اینک شاهزاده محمود از شهریار ایران فتحعلی شاه استمداد (۶۵)
کرده و بحکم او لشکری ساخته بدینجانب تاخته افغانان را اینخبر آشفته خاطر کرد و جنبش او را از صلاح و صواب
دور دانستند لاجرم او را پذیره شده بزحمت و کلفتش بقندهار درآوردند و کمر خدمتش بر میان استوار کردند
شاهزاده محمود اینمعنی را بفال نیک گرفته پسر خود کامران میرزا را در قندهار بحکومت بازداشته با لشکری
جنگجوی آهنگ کابل کرد و از این سوی زمان شاه با سپاهی لایق از کابل بیرون شده در برابر برادر صف
بر زد و از هر دو سوی مردان جنگ صف برانگیختند و تیغ برآهیختند فراوان خونها بخاک ریخته شد و خاک با
خون آمیخته شد و در پایان کار لشکر شاه زمان بشکست و خود نیز بدست شد شاهزاده محمود بفرمود
تا هر دو چشمش را از بن برآوردند و بقوت تمام ضجیع سلطنت و همخوابه دولت گشت قیصر میرزا پسر شاه زمان
که در هرات نشیمن داشت چون خبر بشنید تاب درنگ نیاورده و شهر هرات را بفیروز میرزای برادر اعیانی
شاهزاده محمود گذاشته راه فرار پیش گرفت و در شهر سمنان بدرگاه پادشاه پیوست و یک زنجیر فیل با بعضی اشیای
دیگر پیش گذرانیده مورد تفقدات ملکانه گشت و هم در این سال دختر میرزا محمد خان دلوی قاجار را که منقبت
سبای عصمت و رابعهٔ شهربند عفت بود از بهر ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا عقد و شرط سور و سرور
بجای بردند از پس این عیش و عرس بزرگان افغان که ملازم رکاب شاه زمان بودند رخصت یافته در پیشگاه
سلطنت جبین ضراعت بر زمین نهاده عرض کردند که فتوت و کرم پادشاه آب و مناص پناهندگان گشته
و هیچکس را ندانیم که بدین حضرت فراز آید و بی نیل مقصود بازشود اینک قیصر میرزا که از ترکتاز دشمن
تافته و بدین درگاه شتافته از طریق کرم و کرامت دور است که محروم و مایوس هجرت کند شاه را از
چاپلوس ایشان دل بمهر مانوس گشت و زمانشاه را خلعت گرانبها و شمشیر مرصع دل بجای آورد و بزرگان
خراسان را فرمان کرد که از اعانت او دست باز نگیرند و شاهزاده محمد ولی میرزا را بفرمانگذاری مملکت خراسان
منشور داد و مسرور داشت و خود بطرف مازندران سفر کرده بعضی از قبایل ترکمانان که طریق بی فرمانی
گرفته بودند گوشمالی بسزا داد و بر او راه طاعت و انقیاد بداشت و از آنجا به اصفهان کوچ داده بیست روز نمود
آنگاه مراجعت بطهران فرمود اما از آن پس که محمد ولی میرزا حکومت خراسان یافت با لشکری که ملازم رکابش بود بدان
اراضی شتافت و در ظاهر مشهد مقدس لشکرگاه ساخته آن بلده را بمحاصره انداخت و راه بیرون شدن و درآمدن
بر مردم شهر مسدود کرد آنگاه حسین خان قاجار را در آنجا استوار بداشت و خود آهنگ نیشابور کرد بعد از
کوچ دادن شاهزاده حسین خان کار بر اهل شهر صعب کرد و مردم را توان سختی و محنت نماند لاجرم در روضه مقدسه نزد
میرزا مهدی مجتهد که نسب با خاندان نبوت داشت و در علم و عمل نحریری یگانه و حبری فرزانه بود انجمن شدند
و فریاد افغان برداشتند و از نادر میرزا و زحمت محاصره و قحط و غلا عظیم بنالیدند نادر میرزا چون این
غوغا بدانست فهم کرد که دیگر مردم شهر با او از در مهر نخواهند رفت و دفع بیگانه نخواهند داد [illegible]
گر اگر دیر ماند بدست دشمن اسیر گردد ناچار کار فرار بساز کرد و براسب خویش برنشست و چنان دانست
که مصدر این شر جناب میرزا مهدی است و مردم به پشتوانی او در این غوغا همدست شده اند بدین خیال

[illegible]

[illegible]

تحریر بکسر نون و سکون های مهمله بسیار دانا را گویند

پس آن غافل ذاهل نخستین نزدیک صحن مقدس رانده و جناب میرزا محمد را پیام داد که من اینک بنا جای
ساخته فرارم و با تو دوستی دارم اگر از در مردمی در آئی و کلمات مرا اصغا فرمائی از خوی سیادت و روش
کرامت بعید نباشد جناب سید که سند صداقت و صفا بود و از عقیدت تاکیدت آن بدبخت خبری نداشت
بفرمود تا بروی او در بگشودند و او را درآوردند چون نادر میرزا جناب سید را دیدار کرد دستوانی شمشیر آبدار برکشید
و چنان فاضل دیندار را که شهید ثالثش لقب دادند شهید ساخت و بر اسب خود برنشست و هم در آن تاریکی شب
از دروازه بدر شد و راه فرار پیش گرفت شآمت این کردار ناستوده چشم او را پرده پیش گذاشت که از اول شب
تا بامدادی تاختن کرد و چنان می پنداشت که سی فرسنگ از لشکرگاه دور افتاده چون صبح برسید دانست جنابش
برآمد افزون از فرسنگی راه نبریده بود تا جرم لشکر یکه از دنبال او می شتافتند بتکلفت او را دریافتند و دستگیر
نموده کشنده و زنجیر برنهادند و بجانب طهران کوچ دادند شهریار دادگر بکیفر آن کردار ناهنجار فرمان داد تا رشته
در گردنش افکندند و سخت بکشیدند تا خفه شد و جان بداد چون از سال هجرت نبوی صلی الله علیه و آله یکهزار و
دویست و هیجده عام برفت شهریار ایران فتحعلی شاه را سفر آذربایجان فرض آمد چه از این پیش مرقوم قلم افتاد که در زمان
دولت شاه شهید ارکلی خان والی تفلیس از خورشید کلاه پادشاه روس استمداد کرده لشکری فراوان سواره
قزل ایاق از دربند عبور کرده در ارض مغان خیمه زدند روزی چند بر نیامد که خورشید کلاه از جهان درگذشت الکسندر اولیخ
که فرزندزاده او بود تخت امپراطوری جای کرد و مقاتلت با شهریار ایران را بفال بد گرفت و قزل ایاق را
باز خواند و نیز زمانی بر نیامد که ارکلی خان وداع جهان گفت و گرگین خان پسرش بامارت تفلیس استقرار آمد و هم از سپاه
ایران سر متابعت روسیان نهاد الکسندر میرزا برادر گرگین خان از تفلیس فرار کرده بدرگاه شهریار ایران پناه
جست و نواخت و نوازش دید اما از آن سوی پادشاه روس یکتن از وزرای خود را که سیسیانو نام داشت و در ایران
بایشپخدر مشهور است و جلادتی بکمال و شجاعتی بسزا داشت با جماعتی از سالدات و سواره قزاق روانه تفلیس
فرمود و گرگین خان بی آنکه در اینکار غوری کند ورائی زند او را بشهر درآورد و طوق فرمانبرداری بر گردن
نهاد روزی چند بر نیامد که گرگین خان بنخچیر گرگ اجل گشت ایشپخدر بدان شد که ده ده فال زوجه او را با فرزندانش
بتختگاه روس فرستد از میانه طهمورث میرزا پسر او بیرون فرار کرده بدرگاه شهریار ایران آمد و از آن سوی ایشپخدر بفرمود
تا نیارال لازار قسم زندان گرگین خان را کوچ دهد لازار نیز ده ده فال آمد و در بیرون شدن او حکم
باستعجال میداد چون دید که او کار با اهمال همی کند پیش شد که دستش گیرد و برنشاند ده ده فال دست بجای
در برده حربه خویش را که قمه خوانند بکشید و برد و لازار را بکشت با اینهمه از اولاد گرگین خان نشان نماند و همچنان
آن مملکت در دست روسیان مسخر گشت چون ایشپخدر از کار تفلیس پرداخت و اهل گرگین خان را روانه پطربورغ
ساخت آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت جواد خان قاجار حاکم گنجه صورت حال را بدانست سفیری
انفاد حضرت پادشاه داشته خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ به پیوست نصیب بیک شمس الدین لو
و ارامنه گنجه در میدان جنگ جواد خان را گذاشته با روسیه پیوستند ناچار جواد خان بمحاصره افتاد و روسیان
از چهار سوی یورش آورده قلعه را فرو گرفتند و جواد خان را با پسر و جمعی از لشکر مقتول ساختند و در این وقت ایشپخدر

ابتدای کار ایشپخدر

قزل ایاق بفتح قاف و کسر زای معجمه

سیسیانو با دو سین مهمله و تحتانی و الف و نون ساکن و لام مضموم و سکون واو ایشپخدر بکسر همزه و تحتانی ساکن و شین معجمه

ده ده فال

۶۷ بحکام قراباغ و ایروان رسول فرستاد و ایشان را باطاعت خویش دعوت کرد و حکام آن اراضی چون حدوث آن
فتنه را ادات معاطله در گذاشتن خراج میدانستند با ایشپخدر طریق رفق و مدارا سپردند چون این اخبار موحشه گوشزد
شهریار نامدار شد حکم داد تا میرزا شفیع صدر اعظم با ایشپخدر نامه کرد که اینگونه فتنه در میان دولتین سورش لشکر
لشکر و تباهی طرفین است نیکو آن است که اراضی ایران را از مردم خود پرداخته کنی و رسولی دانا نزد ولیعهد دولت
گسیل سازی تا در کار تفلیس با پیرارکلی خان سخن مصالحه کند واگرنه ساز مبارزت بسکن و جنگ را ساخته میباش چون
جواب کتاب برارزو نیامد فرمان رفت تا نخستین نایب السلطنه عباس میرزا روز دوشنبه بیست و هفتم ذیحجه
بطرف آذربایجان کوچ داده در تبریز بتجهیز لشکر بپردازد و در چهاردهم شهر صفر که یکهزار و دویست و نوزده سال
از هجرت برفته بود از تبریز باهنگ ایروان شتافته در نیم فرسنگی آن بلده لشکرگاه کرد محمد خان حاکم ایروان
که با سپاه روس نیز زبان چاپلوس داشت اقوامی که در محال ایروان نشیمن داشتند باراضی دولت عثمانیه
پراکنده ساخت و خود بحصانت قلعه پرداخته بدستیاری توپ و تفنگ بجنگ درآمد نایب السلطنه مهدیقلیخان دولو
قاجار را با ششهزار سوار بارض قارص فرستاد تا آن قبایل را مراجعت دهد و اگر سر بفرمان در نیارند از قتل مردان
و سبی زنان دست باز ندارد و مهدیقلیخان برفت و قبیله کنگرلو و قاجار را کوچ داده با اموال و مواشی طریق مراجعت گرفت
در نیمه راه ایشپخدر با پنج هزار پیاده و ششهزار سواره و سی عراده توپ در نواحی پنبک ایروان دوچار شد مهدیقلیخان
مانند شیر که از دی اخذ فریسه خواهند کرد هفتصد تن از لشکر خود را ملازم خویش ساخته و دیگر مردان سپاه را با ثقال
دواب و اغنام و کوچ دادن زن و مرد آن قبایل باز داشت و خود با آن مردم قلیل چندان با ایشپخدر و آن
گروه انبوه کار بمبارزه و مدافعه کرد که آن قبایل بمنازل خویش جای کردند آنگاه از میدان جنگ بازشده
بلشکرگاه پیوست و ایشپخدر در پنبک ایروان یک دو روز توقف کرد روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول الحکام
نماز دیگر در حرکت آمد جمعی از روسیان حصار کلیسا را از مردم تهی دانسته بدانجا راه نزدیک کردند مردمی که
در حصار بودند از پس شقبها خاموش نشسته تا خصم نزدیک شد بیکبار تفنگها بگشادند و جماعتی از روسیه را
بمعرض هلاک درآوردند چون اینخبر معروض نایب السلطنه افتاد حکم داد تا علیقلی خان شاهسون با فوجی در حوالی
اوچ کلیسا کمین نهاده تا بامداد جماعت روسیه را آسوده نگذارد و صبح روز دوشنبه بفرمود تا سپاه سلاح جنگ
بتن راست کرده از جای جنبش کردند و میرزا شفیع صدر اعظم و احمد خان مقدم حاکم مراغه و تبریز را بحفظ بنه
و آغروق و حراست لشکر باز داشت تا مبادا از قلعه ایروان محمد خان کیدی سازد و بنه لشکرگاه تاراج دهد و از
آنسوی ایشپخدر سپاه خود را بر صورت سه قلعه باز داشت و از هر قلعه تا قلعه دیگر دویست قدم فصل گذاشت و بهای
بر گرد پیادگان حصاری آهنین کرد و خود از نهایت جلادت در میان لشکر ایستاده فرمان جنگ باشارت
دست همیداد و نایب السلطنه مانند آتش تافته بدانجانب شتافت و میمنه و میسره را راست کرد و از میان نخستین
سواران طایفه شاهسون و قراجه داغ و عبدالملکی از صف اسب برجهاندند و بر سر یک بهره از جماعت روسیه
تاختن بردند و ایشان با انداختن گلوله توپ و تفنگ دفع همی دادند با آنکه گلوله چون باران بهار باریدن داشت
سواران سمند رواروار در آتش تافته در رفتند و با تیغ سرافراز پیادگان روسی برگرفتند چندانکه یک بهره از ایشان

که تا بند قلعه بر زده بودند پراکنده شده بقلعه دیگر پیوستند و همچنان دست بجنگ گشادند با جمله حرب از طرفین بر پای بود با آفتاب بنشست سه روز بدینگونه از بامداد تا شامگاه رزم دادند و مرد و مرکب بخاک افکندند اگرچه از هیچ جانب نصرتی معروف بدست نشد اما ایشپخدر را لغزشی افتاد و لختی باز پس نشست و محمدخان قاجار که باعانت روسیان امیدوار بود سخت بترسید و میرزا شفیع صدر اعظم را بجواستاری بقلعه در آورده طلب امانی حاصل ساخت و بعد از مراجعت صدر اعظم پسر خود را با پیشکشی لایق بحضرت ولیعهد فرستاده پیمان طریق باج‌گزاری نهاد در این وقت نایب السلطنه برای استجمام مراکب بمنزل قرخ بلاغ در آمده لشکرگاه کرد ایشپخدر چون از اطاعت و انقیاد محمدخان آگاه شد سپاه خود را برداشته بیک ناگاه از راه در که بر لشکرگاه مسلمین تاختن آورد هنگامیکه لشکریان میان گشاده آماده آسایش بودند نایب السلطنه چون این بدید بر نشست و هر کرا از سواره و پیاده حاضر یافت بر نشاند و جنگ را پذیره شد روسیان در کنار لشکرگاه عقدهای توپ و تفنگ را برگشودند و همی آتش باریدند در این هنگام بعضی از مردم شمس الدین لو و قراق که ملتزم رکاب ولیعهد بودند سر از خدمت برتافته دست بغارت گشودند لشکر مسلمان که از پیش روی با آتش افروخته پیشانی میزدند چون از پس نگریستند بنه و آغروق خود را در معرض نهب دیدند یکباره از جای برفتند و طریق فرار پیش گرفتند ایشپخدر بعد از این نصرت بطرف ایروان شتافته در مسجد شهر جای ساخت و سنگر محکم کرده و دهان توپ و تفنگ بجانب باره بگشاد و محمدخان دفع او را از پس برج و باره میان استوار کرد اما نایب السلطنه بعد از فرار لشکر تا ارض صدرک ایروان شتاب زده آمد و بجمع پراکندگان سپاه پرداخت و هم از آنجا صورت حال را مکتوب کرده بانفاد حضرت شهریار داشت فتحعلی شاه در زمان اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از مردان خراسان بر مقدمه سپاه کوچ داد و خود نیز از چمن سلطانیه جنبش کرده سرعت فرموده از ارس بگذشت و در سه فرسنگی ایروان در لشکر نایب السلطنه فرود شد و از آنجا جمعی از رجال ابطال را ملازم رکاب نایب السلطنه فرمود تا از پیش روی بشتافت و هم در آنروز در برابر مسجد ایروان با سپاه روس آتش جنگ بالا گرفت و تا شامگاه حرب برپای بود روز دیگر محمدخان معروض داشت که نگاهبانان قلعه جمعی از مردم ارامنه اند بیم آن دارم که حمایت کیش و مذهب را از دست فرو گذارند و هنگام فرصت با روسیان همداستان شوند شهریار فوجی از پیادگان سپاه را بقلعه ایروان مأمور داشت تا برفتند و برج و باره قلعه را فرو گرفتند و قلعگیان بانگ شادمانی بلند آوازه کردند ایشپخدر از آنسوی شب هنگام بقصد شبیخون سپاه خویش را برداشته طریق لشکرگاه پادشاه گرفت حسن خان یوزباشی غلام که طلایه لشکر بود و نزدیک بلشکر روسیان بر نظاره میزیست کنون ضمیر ایشان را بدانست و از دنبال ایشان راه برداشت و یکتن سوار فرستاده شهریار را آگهی بداد و بر حسب فرمان لشکر مسلمانان صلاح جنگ بر تن راست کرده اطراف لشکرگاه را پره زدند اما سپاه روسیه چون در راه یاوه شدند گاهی بیمن و وقتی بشمال رفتند و نزدیک بسپیده دم بحوالی لشکرگاه رسیده بر فراز تلی علم راست کردند و لختی بیاسودند و لشکر بر صف کردند و توپهای تندر خروش را بکار داشتند جنگی صعب در میانه برفت و از این شبیخون سودی بدست نشد لاجرم سپاه روسیه آغاز مراجعت کردند و مسلمانان از دنبال ایشان مسافتی دراز در نوشتند و همه جا رزم ساز گشتند

قرخ بلاغ بفتح قاف و سکون را و خای معجمه و ضم بای موحده و لام الف و غین معجمه در زبان ترکی چهل چشمه را گویند

صدرک بفتح صاد مهمله بر وزن مدرک قریه‌ایست از ایروان

رزم ایرانیان و روسیان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون سپاه روسیه شکستهای خود در رفتند فتحعلی شاه فرمان داد که لشکریان ایشان را محصور دارند و راه آذوقه و علف را
بدیشان نگذارند در آنوقت جمعی از تجار تفلیس با جماعتی از لشکر روس به علی خان قاجار و علیقلی خان شاهسون که
قراول لشکر بودند دوچار شدند بعد از رزمی سخت مردان روس قتیل و تجار اسیر و دستگیر شدند اموال اسرا را
بدرگاه آوردند بعضی از اسیران که لایق بودند در سلک غلامان پادشاه در آمدند آنگاه در حضرت شهریار مکشوف
افتاد که در ارض چنگ ایروان گروهی از روسیان نشیمن ساخته و آذوقه و علف از گرجستان بدانجا حمل داده و از
آنجا بلشکرگاه خویش برند بر حسب فرمان پیرقلیخان بدفع ایشان بیرون تاخت و چون راه بدانجماعت نزدیک کرد
ایشان اشپخدر را آگهی فرستادند و او بشتاب تمام لشکری پرآشوب با چند عراده توپ از بهر اعانت مردم خود
و حمل آذوقه بتاخت و از سوی شهریار علیقلی خان شاهسون را نیز با جمعی مامور ساخت علیقلی خان از یکجانب
و پیرقلیخان از سوی دیگر سپاه روسیان را در میان آورده میانه جنگ و ایروان آتش حرب افروخته شد و جنگی
پیش آمد که از آن پیش کس نشان نداد و بعد از کوشش گردان و مردان و هلاک شیران و دلیران سپاه روس
بشکست و چهار هزار تن از ایشان بعضی اسیر و برخی طعمه شمشیر گشت و سپاه اسلام مظفر و نیکنام باز شدند
و از رؤس مردم روس در کنار لشکرگاه منارها افراخته گشت و از بدن ایشان تلها بر هم نهاده شد دیگر
مجال درنگ برای اشپخدر نماند در اول ربیع الثانی از کنار ایروان بجانب تفلیس متحمل شد و سواران ایران از
قفای ایشان فراوان تاختن کردند و فراوان اسیر آوردند در آنوقت محمد خان قاجار حاکم ایروان
کلبعلی خان کنگرلو بحضرت شهریار حاضر شده مورد اشفاق خسروانه گشتند و حکومت ایروان همچنان بر محمد خان
مقرر آمد و پسرش که ملازم رکاب بود رخصت انصراف حاصل کرده باتفاق پدر مراجعت نمود و تولیت نخجوان را
با ایل کنگرلو بکلبعلی خان مفوض فرمود و ابوالفتح خان جوانشیر با ایالت قراباغ و الکسندر میرزا والی تفلیس
بتوقف قراجه داغ مامور گشت آنگاه چون آغاز خزان و برودت هوا در پیش بود از طریق تبریز راه طهران
برداشته چهاردهم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و هم در اینسال حاجی خلیل خان قزوینی که بسفارت
هندوستان برفت چنانکه مذکور شد بدرود زندگانی گفت چه آن هنگام که باتفاق ملکم بهادر ایلچی انگلیس به بندر
بمبئی در آمد وزیر انگلیس دویست تن از سالدات از بهر تعظیم او در خدمتش باز داشت روزی چنان افتاد
که یکتن از این سالدات بموجبی تفنگی گشاد داد سرهنگ ایشان او را بمعرض عتاب در آورد ملازمان حاجی
خلیل خان خواستند تا گناه او را عذری تراشند و از سخط سرهنگش خلاصی بخشند چون طرفین از لغت یکدیگر
بیخبر بودند در میانه بانگها بلند شد و غوغا بر آمد حاجی خلیل خان از خانه بیرون شد که صورت حال بداند و آن
فتنه بنشاند از قضا تفنگی دیگر گشاده شد و گلوله بر حاجی خلیل خان آمد و او را بر جای خود سرد کرد [illegible]
وزیر انگلیس چون این بدانست سخت غمنده گشت و مستر منتی بالیوز بصره را از بندر بوشهر طلب داشته از در معذرت
بدرگاه پادشاه رسول ساخت و هنگام توقف در چمن سلطانیه بحضرت شهریار پیوست بخلعت و مورد
اشفاق شاهانه گشت فتحعلی شاه بجای حاجی خلیل خان محمد نبی خان خواهرزاده او را سفیر فرمود و از
طریق بمبئی گرفت روزیکه بدان بلده در میآمد دویست هزار تن از سپاهی و رعیت او را پذیره شدند

و بدین مکانت و عظمتش بشهر در آوردند آنگاه او را روزی بنظارهٔ لشکرش سپردند و روز دیگرش بتماشای کشتیهای جنگ بیرون بردند محمد نبی خان پرسش نمود که گلولهٔ توپ بر چوب تا چند کار کند و کشتی را تا چه مقدار زیان ساند و آگاه بود که بهای یک سفینهٔ جنگی چند است امّا کارگذاران انگلیس توبها را بیک سفینه که ده هزار تومان بها داشت گشاده داوند و آن کشتی را یکباره نابود ساختند بالجمله محمد نبی خان پنجاه در بمبئی و چهار سال در بنگاله بود و هنگام مراجعت با برگ و ساز فراوان کوچ داده بحضرت پادشاه در آمد و هم در این سال ناصر الدین توره پناه از حضرت پادشاه جست همانا بیکجان پسر دانیال اتالیق بن حکیم اتالیق را نام میر معصوم بود و هم او را شاه مراد میگفتند و در میان لشکریان بولی نعمت خطاب میشد از آنجا که پدران او در نزد سلاطین مغول رتبت اتابکی داشتند اتالیق لقب یافتند بالجمله چون بیکجان از جهان بیرون شد دو پسر او امیر حیدر توره و ناصر الدین توره از وی بازماندند و ایشانرا از این بود که توره خواندند که از جانب مادر نسب با بوالفیض خان که از خاندان چنگیز خان است میرسانند و لفظ توری اگرچه در لغت بمعنی خوبی درویش است امّا در ماوراء النهر شاهزاده را گویند مع القصّه بعد از پدر میر حیدر توره سلطنت یافت و ناصر الدین توره را از مرو که دار الامارهٔ او بود طلب فرمود ناصر الدین توره چون از مکیدت برادر دانا بود سر از فرمان برتافت و رسول او را با سُبل نامول باز فرستاد آنگاه پناه از حضرت پادشاه جسته عریضهٔ از در ضراعت نگارداده انفاذ درگاه داشت شهریار نامدار فتحعلی شاه شاهزاده محمد ولی میرزا که فرمانگذار خراسان بود منشوری کرد که دست از اعانت ناصر الدین توره باز نگیرد و در رزم میر حیدر توره او را پای مردی کند و چون از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکهزار و دویست و بیست سال برفت محمد خان افغان در حضرت سلطانی سپهر بانی کرد همانا محمد خان پسر اعظم خان افغان غلجائیست و چون احمد شاه افغان از سلسلهٔ ابدالی بود و میان این دو قبیله کار بمعادات و مبارات افتاد اعظم خان از دولت احمد شاهی روی بتافته با جماعتی از مردم خود بنزد کریمخان زند شتافت و از قبل او در اراضی نرماشیر کرمان نشیمن یافت و اندک اندک افغانان در آن مکان مکانتی بدست کردند و در زمان دولت شهریار نامدار فتحعلی شاه محمد خان پسر اعظم خان بدرگاه آمد و تفویض ولایت نرماشیر را منشور گرفت در اینوقت که اعتضاد الدوله ابراهیم خان حکومت کرمان داشت محمد خان طریق طغیان و عصیان گرفت و بدان شد که قلعهٔ بم را بدست گیرد ابراهیم خان چون این بدانست اسمعیل خان عرب عامری را بحراست قلعهٔ بم مامور نمود و صورت حال را معروض درگاه داشت شهریار نوروز خان عز الدین لوی قاجار را که ایشیک آقاسی و حاجب بار بود با سپاهی لایق مامور فرمود تا بسرعت تمام طی طریق کرده اراضی نرماشیر براند محمد خان چون قوت مبارزت نداشت بقلعهٔ نرماشیر در رفته متحصّن گشت و بعد از کید و کرت کوشش و یورش قلعه مسخر شد و محمد خان در میان دار و گیر دو زخم منکر برداشته با چند تن از مردم خود بطرف بلوچستان گریخت و دیگر مردم او طعمهٔ تیغ شدند آنگاه نوروز خان بطهران مراجعت کرد در اینوقت شهریار نامدار نایب السلطنه عباس میرزا را از بهر مقاتلت با سپاه روسیه سفر آذربایجان فرمود و میرزا عیسی فراهانی را که مردی کارآزموده و مجرّب بود بوزارت او مقرّر داشت لاجرم نایب السلطنه روز چهارشنبه چهاردهم شهر صفر بالشکری رزم آزما خیمه بیرون زد و شهریار روز بیست و چهارم صفر نیز از دنبال راه برگرفت و در چمن

پناه جستن ناصر الدین توره از درگاه پادشاه

نرماشیر بفتح نون و سکون راء مهمله و میم و الف و کسر شین معجمه و سکون یاء بم بفتح باء موحده و تشدید میم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سلطانیه اسمعیل خان دامغانی را نیز با جماعتی حکم داده که بسرعت رفته با نایب السلطنه پیوسته شود و شاهزاده علیخان
برادر اعیانی نایب السلطنه را مامور بتوقف زنجان فرموده اسمعیل خان قاجار حاکم خوی را خطاب فرستاد که او نیز
با مردم خود بنایب السلطنه پیوندد و خود روز دوشنبه نهم ربیع الاول کوچ داده در چمن اوجان فرود شد و معلوم
افتاد که ابراهیم خلیل خان یکباره از دولت ایران روی برگاشته و پناه از پادشاه روسیه جسته لاجرم فرمان رفت
که نایب السلطنه نخستین آهنگ تسخیر قلعه پناه آباد کند ابراهیم خلیل خان چون این بدانست جعفر قلی بیک پسر محمد حسن خان را
که نبیره اش بود با پسر فضلعلی بیک جوانشیر از بهر استمداد بگنجه فرستاد و ایشان چند جمعی از سالدات روسیه را بمدد او
فرمانداد چون ایشان بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان محمد حسن خان پسر خود را با جماعتی از لشکر قراباغ و سپاه
روسیه بمحافظت پل خدا آفرین مامور نمود و از نیسوی چون برحسب امر نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی از ارض
اهر بمقدمه روان بود در چهار فرسنگی پل خدا آفرین هنگام نماز دیگر با لشکر روس و قراباغ بازخوردند و سپاه ایران
از دو روبه جنگ درآمدند و کوششهای مردانه در میانه برفت و بیم آن بود که لشکر اسلام شکسته شود ناگاه از آنسوی
چون خبر لشکر روس مسموع نایب السلطنه افتاده بود از بهر آنکه مبادا با اسمعیل خان دچار شوند خود نیز از دنبال اسمعیل خان
استعجال میفرمود از قضا در اینوقت برسید که اسمعیل خان را پای اصطبار سنگ بود و لشکرش را خستگی تمام در خاطر
جای داشت چون چشم اسمعیل خان بر رایت اسلام افتاد و رسیدن نایب السلطنه را بدانست دیگرباره دل
قوی کرده بجنگ درآمد و بسیار کس از سپاه روسی و قراباغی مقتول گشت چون لشکر روس رسیدن لشکر
اسلام را بدیدند بگریستند پشت با جنگ داده بزحمت فراوان از میان درختستانها خود را بقلعه شوشی درآوردند
و نایب السلطنه از رؤس ایشان حملهای گران بدرگاه پادشاه فرستاد و خود از دنبال هزیمت شدگان تا
ارض آق اغلان بتاخت و نجفعلی خان کرد روس را بحراست آق اغلان بگذاشت و خود از راه چناقچی طی
مسافت کرده در ظاهر پناه آباد لشکرگاه کرد و از آنسوی شهریار نامدار فتحعلی شاه در بیست و ششم ربیع الاول از راه
قراچه داغ بتخت طاوس نزول فرمود در این هنگام در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که بولکونیک گرگین
سرهنگ سپاه روس باتفاق کتلراوسکی و جمعی از سران لشکر ابطال رجال خویش را گزیده کرده با ده عراده
توپ برای حفظ قلعه پناه آباد از گنجه بیرون شده اند و دویست عراده اسلحه جنگ و آذوقه و علف با خود
حمل میدهند و اینک ارض عسکران لشکرگاه ایشان است با آنکه هنوز لشکر اسلام غبار راه از چهره نسترده بودند
برنشست و لشکر را جنبش داد چون راه بدیشان نزدیک کرد و لشکر صف برزدند اسمعیل خان دامغانی اسب
برجهاند و در میدان جنگ از یمین و شمال فراوان تاختن کرد و پیر قلیخان قاجار از پیش روی صف از در
جلادت جای کرد و حاجی اللهوردی خان قاجار تفنگچیان گراز و قراباغان را ابرده کرد و نایب السلطنه در
قلب میدان رزم آزمای چون کوه پای برجا شد و از آنسوی کتلراوسکی و بولکونیک نیز صف راست کردند
و سالدات برده شدند و از دهان توپ و تفنگ آتش و آهن باریدند شیران ایران زمین مانند سمندر
بسوی آذر همی رفتند و حمله افکندند از میانه صادقخان قاجار زخمی گران از گلوله برداشت با سینه در پایان
کار سپاه روسیه را دست توانائی از کار شده و لختی بازپس شده بقبرستانی در رفتند و از پس عراده های توپ

بایستادند و پیش روی را خندقی کردند و متحصن شدند چون این اخبار در حضرت شهریار معروض افتاد فرمان داد
تا حسینقلی خان قاجار با افواج دامغانی و چهار عراده توپ بلشکر نایب السلطنه پیوست شش روز به نیکو نه حرب
بر پای بود عاقبت الامر مردان ایران دل از جان برگرفته بلشکر روسیان یورش برده و بقوت و غلبه لشکر در رفتند
و بسیار کس از ایشان بکشتند و اسیر کردند و بولکونیک از پس آنکه سه زخم برداشت با چند تن سالدات فرار کرده
در نیمه شب بقلعه ترناوت در رفت پیرقلیخان قاجار با فوجی از دنبال او تاخته او را بمحاصره انداخت بولکونیک
مهلت خواست و پیمان نهاد که بعد از سه روز بحضرت نایب السلطنه آید چون مسئولش با جابت مقرون شد
و ایرانیان در کار محاصره سستی گرفتند شب سیم فرار کرده راه گنجه برداشت دلیران از دنبالش بتاختند و چند
تن از همراهانش را عرضه تیغ ساختند و بولکونیک بتعب تمام بجبل جرق که از جبال شامخه است صعود کرد
و از گرداب بلا بیرون شد و هم این هنگام مکشوف افتاد که ایشپخدر با تمامت سپاه خود باعانت بولکونیک
از گنجه بیرون شده در کنار رود ترتر نشیمن کرده نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص حال بر طریق
او بیرون فرستاد اسمعیل خان ناگهان در راه بجمعی از روسیه دچار شد و رزمی سخت داده ایشان را بمعرض
هلاک و دمار باز داشت و جمعی را نیز اسیر کرده بدرگاه نایب السلطنه باز شد و مژده این نصرت روز پنجشنبه
سیزدهم ربیع الثانی در منزل تخت طاوس معروض درگاه پادشاه افتاد از آن سوی چون اسمعیل خان
شامبیاتی قاجار حاکم خوی برحسب فرمان پادشاه بایروان در رفت معلوم کرد که محمد خان حاکم ایروان
باز بتسویلات نفسانی جمعی از روسیه را خواستار آمده و از آنجا عنقریب از اراضی شوره گل عبور کرده به قریه
تالین آمده اند از بهر آنکه کارگذاران شهریار بر آن دیار مستولی نشوند در این وقت از قفای اسمعیل خان
مهدیقلیخان قاجار نیز برسید و صورت حال از اسمعیل خان اصغا نمود لاجرم بشهر و قلعه ایروان
در رفته ببهانه استحکام و دیگر کارها سرکردگان لشکری که همراه داشت یک یک و دو دو بقلعه طلب داشته
چون انجمن لایق شدند فرمان داد تا برج و باره برآمده اطراف قلعه را فرو گرفتند وقتی محمد خان آگاه شد
که قوت مدافعه از بهر او نبود پس مهدیقلیخان صورت حال را معروض داشت و شهریار اشرف خان
دماوندی را با جماعتی از لشکریان بحراست قلعه ایروان فرستاد و حکم داد که مهدیقلیخان محمد خان را مدارا ده و خود در
آن مملکت فرمانگذار باشد و نیز از سوی دیگر خبر فتح گیلانیان به سپاه روسیه برسید چه ایشپخدر از بهر آنکه اطراف
مملکت ایران را آشفته کند یکی از سرهنگان سپاه را که شفت نام داشت و در کارزار سخت زبردست و رفته بود
با دوازده فروند کشتی آکنده بمردان کار و آلات کارزار و توپهای آتشبار مأمور تسخیر رشت فرمود ایشان از بحر
خضر طی مسافت کرده دو روز در حوالی طالش لنگر افکندند و از آنجا به انزلی در آمدند نگاهبانان انزلی چون
نیروی مدافعت نداشتند بطرف رشت گریختند و روسیان بی مانعی در انزلی جا می کردند و از آنجا آهنگ
تسخیر رشت نمودند میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که برحسب فرمان حکمران گیلان بود از مردان کار آزموده
آن اراضی سپاهی گرد کرده در میره بازار رشت که درختستانی انبوه داشت لشکری راست کرده آماده
مقاتلت و مبارزت گشت و شفت نیز با مردم خود در رسید جنگ به پیوست و از دهان توپ و تفنگ صاعقه

با آن
همه دو وای
دهنده بر در نیاوان
کار کر کوکه
[illegible]
[illegible] چوگان
با جمعی بر در نیاوان
غزلان

تسخیر رشت
[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

با سپاه روس مسلمانان دلیرانه بکوشیدند و تفنگهای خویش بر ایشان گشادند زمانی دیر بر نیامد که هزار تن از سپاه روسیه بزخم گلوله تفنگ افتادند ناچار پشت با جنگ داده هزیمت شدند و بزحمت تمام خود را بمنزل رسانیده بکشتیها در رفتند و راه باد کوبه بر گرفتند هم در اینوقت محمد ولی میرزا فرمانگذار مملکت خراسان صورت رزم با ترکمانان قبیله تکه را بدینگونه عریضه نگار داده بود که حسینخان قاجار قزوینی سردار خراسان را با جمعی از دلاوران بقلع و قمع آن جماعت مامور ساخته روز یکشنبه هیجدهم شهر ربیع الثانی در کنار رود طرن هر دو لشکر باهم دوچار شده آتش کارزار افروخته شد و حربی بزرگ در میانه برفت هم در پایان کار ترکمانان شکسته شدند برخی اسیر و جماعتی مقتول گشتند و اسرا انکه سالهای دراز بدست کرده بودند استرداد شد و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت بالجمله پانصد نیزه سر از ترکمانان در منزل تخت طاوس در پیشگاه پادشاه بخاک راه افتاد اکنون با سر سخن ایشپخدر باز شویم چون معروض درگاه پادشاه افتاد که ایشپخدر بجهة حمایت بولکونیک از گنجه بیرون شده در کنار رود تر تر لشکرگاه کرده و اینک گنجه از سپاه روسیه تهی است پس شهریار نامدار حکم داد که نایب السلطنه عباس میرزا بتسخیر گنجه کوچ دهد و اسمعیل خان دامغانی را نیز با سپاهی برزمجوی بجنگ ایشپخدر بیرون فرستاد و برحسب فرمان نایب السلطنه تا اراضی گنجه تاختن کرده شهر گنجه را مسخر فرمود و قلعه را که نشیمن لشکر روس بود بمحاصره انداخت و چون در شهر گنجه و لشکرگاه آذوقه و علف اندک بود و اهل قلعه از حبوبات و غلات فراوان آگنده داشتند ازین روی توقف بسیار در کار محاصره صعب مینمود لاجرم نایب السلطنه حکم داد تا پنجهزار زن و مرد شهر گنجه را که از مرور روسیان در شکنجه بودند بر دواب خویش حمل داده تا شمکور که نیم فرسنگی گنجه است براندند و خود هم در آن شب در ظاهر قلعه بماند با آنکه روسیان تا بامداد لشکرگاه را هدف گلوله توپ و تفنگ ساختند هیچ لغزش نفرمود و صبحگاه از آنجا کوچ داده و مردم گنجه را در شمکور و کیک را باز پرسی لسبزا کرده در سپر منزل زکم آمد و در نیمه راه با جمعی از روسیه که حمل آذوقه از بهر ایشپخدر میدادند باز خورد و سرهنگ ایشانرا با چند تن از مردمش دستگیر ساخته وارد زکم شد و از آنجا مردم گنجه را با تفاق پیر قلیخان و محمد علیخان شاهسیاقی از راه ایروان روانه تبریز فرمود و آن جماعت را چنان با من و آسایش حرکت میداد که همیانی دو هزار تومان زر مسکوک داشت از یکتن مردم گنجه مفقود شده بدست یکتن از لشکریان افتاد و همچنان آن همیان را بختم و نشان نخداوندزر باز رسانید و چون وارد تبریز شدند پادشاه داد گر بمصحوب ملا مالک محمد قاضی عسکر انبرا اهالی گنجه زر و سیم فراوان عطا فرمود اما از آنسوی نایب السلطنه چون مردم گنجه را بجانب تبریز گسیل نمود خود بنواحی آخسقه قزاق رفته روزی چند توقف فرمود و جمعی از بزرگان کاخت و قلعه بیگی تفلیس بحضرت شتافته نواخت و نوازش یافتند انگاه از اخسقه تا اراضی ایروان که هیجده فرسنگ است و جمیار جای جاده در میان دو جنگلستانها چنان است که زیاده بر یکتن نتواند عبور کرد و مردم قزاق از بهر تقرب دولت روس همه جا در میان بیشها کمین نهادند و نایب السلطنه با دل قوی قطع مسافت همیکرد روزی چنان افتاد که نایب السلطنه از بهر دوگانه فرود شد و از میان بیشه تفنگی بسوی او گشادند و زخم گلوله موزه او را خراشش داده و با نیمه لغزشی نفرمود و با تمامت اموال و اثقال صحیح و سقیم لشکر وارد ایروان شده و صورت حال انگار داد حاجی محمد خان

اخسقه با الف ها و دفای گنجه گمور و وسکون سین دم میان تفلیس و قارص واقع بوده اند

(۷۴) قراکوزلو بدرگاه شهریار آورد اما اسمعیل خان دامغانی باتفاق ابوالفتح خان جوانشیر و جماعتی که بجنگ ایشپخدر مامور
بودند تا کنار رود ترتر براندند و با ایشپخدر مصاف دادند جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار ایشپخدر خود را بکوه گرگر
آق دره که جبلی صعب المسلک است درسپرد و بسیار کس از مردم او دستگیر مسلمانان گشت آنگاه اسمعیل خان مظفر و منصور
بحضرت شهریار درآمد و در اینوقت شاه ایران ولیعهد دولت نایب السلطنه را برای فرمانگذاری و حکومت مملکت
آذربایجان و انجام جنگ ایشپخدر در آذربایجان بجای گذاشت و خود رایت مراجعت بسوی طهران افراشت
و چون در منزل اوجان فرود شد از قبل علی پاشای وزیر بغداد احمد چلبی بدرگاه آمد و شکایت از عبدالرحمن
پاشای بابان والی شهرزور آورد و بابان شهرزور را از سوی شمال باراضی ارومیه و از جانب جنوب با زهاب کرمانشاهان
و از طرف مشرق بکردستان و از جهة مغرب بخاک کرکوک متصل است و از پیشین زمان اکراد بابان در آن
اراضی مسکن و نشیمن داشتند و ایشان را در آن اراضی قلعه‌ایست بر سر جبلی است که قلعهٔ چولان خوانند چه بلغت ترکان
چولان با دام گوی را گویند بالجمله ابراهیم پاشای برادر عبدالرحمن پاشا آن هنگام که سلیمان پاشا حکومت بغداد
داشت در سه فرسنگی قلعهٔ چولان شهری بنیان کرد و آنرا بنام والی بغداد سلیمانیه نام نهاد و روزگاری در آن
برفت که ایشان در آن اراضی فرمانگذارند و چون این اراضی از عهد باستان در شمار کردستان و از ممالک ایران بود
و وقتی سلاطین آل عثمان تحت فرمان آوردند لاجرم حکام این مملکت باقتضای وقت گاهی از سلاطین ایران
پناه جویند و زمانی بدولت آل عثمان پیوندند و میخ ولایتی حصنی اندازند همچنان چون روزگار ابراهیم پاشا
بکران رفت و برادرش عبدالرحمن پاشا بحکومت آن اراضی بنشست با علی پاشا والی بغداد از در
خلاف و عناد بیرون شد و بسیار از محال بغداد را عرصهٔ نهب و غارت ساخت علی پاشا دفع او را لشکری آراسته
در نواحی سلیمانیه با او رزم داد و عبدالرحمن پاشا هزیمت شده بکردستان گریخت و امان الله خان اردلانی
والی کردستان در حضرت شهریار نامدار فتحعلیشاه صورت حال را معروض داشت و برحسب فرمان مسکن او را
و اهل او را در کردستان مقرر نمود علی پاشا پیشکشی لایق مصحوب احمد چلبی روانه درگاه شهریار نموده خواستار
شد که عبدالرحمن پاشا را از دولت ایران پناه ندهند و از خاک کردستانش بیرون فرمایند و احمد چلبی
در اینوقت که شهریار در چمن اوجان جای داشت برسید و اخبار خویش را برسانید شهریار ایران میرزا صادق
مروزی وقایع نگار را مرافقت احمد چلبی رسول بغداد فرمود و در پاسخ علی پاشا فرمان داد که چون عبدالرحمن پاشا
پناهنده دولت ماست حکومت شهرزور را باید بدو گذاشت و اگرنه امرای دولت عثمانی زود باشد که از در سفر بابانی
پشیمانی آرند و خود بطرف طهران کوچ داده در عشر آخر شهر جمادی الاولی وارد دار الخلافه گشت و در پانزدهم شهر
شعبان دختر مرتضی قلیخان عم خویش را از برای شاهزاده حسینعلی میرزا بنکاح بست و جشنی شاهوار از بهر بساط
سور او بپای رفت اما از آنسوی چون نایب السلطنه بفرمانگذاری آذربایجان استقرار یافت و بشهر تبریز درآمد
برحسب فرمان محمدخان قاجار حاکم ایروان را بهمراه محمدعلیخان شام بیاتی روانه درگاه شهریار داشت و خود
در تبریز آرام گرفت در اینوقت ایشپخدر حدود مملکت ایران را از لشکریان پرداخته یافت و دانست که بسبب
برودت هوا و اقتضای زمستان سفر کردن سپاه آنجا صعب است نخست بهانه تماشای قلعه شوشی و طلب ضیافت

بابان
با هردو بای موحده
بر وزن نادان
کرکوک با دو کاف مضمومه
و کاف های عجم
چولان با جیم عجمی
بر وزن
غولان

تسخیر ایشپخدر
قلعه شوشی را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ابراهیم خلیل خان را مغرور ساخت و او نیز او را از در صدق دانسته بخوان ضیافتش دعوت نمود. و ایشپختر بیمانعی (۷۵)
بقلعهٔ شوشی در رفت و در زمان چهارصد تن از مردم خود را بحراست برج و باره قلعه باز داشت و خود عنان عزیمت
بجانب گنجه گذاشت. این هنگام شیخعلی خان حاکم قبه و دربند و سرخای خان لگزی و حسینقلی خان حاکم باکویه
مکتوبی بحضرت نایب السلطنه معروض داشتند که میکائیل شفت بعد از فرار از گیلان آهنگ باکویه خواهد کرد و دفع
او را عدد و عدتی واجب افتاده. نایب السلطنه عسکرخان افشار ارومی را با جمعی از سواره و پیاده مأمور ساخت و از هر باب
و بارود و سلاح و سلب سامانی لایق بدیشان فرستاد و ایشان دل قوی کرده ساخته جنگ شدند و از آنسوی شفت
برسید و کشتیهای خود را در برابر باکویه بداشت. از دو سوی کار جنگ آماده شد و دهان توپها با آتش افشانی گشاده
گشت. حسینقلی خان مردانه بکوشید و چند فروند کشتی روسیان را با گلوله توپ درهم شکست و در آب پست کرد.
روسیان از آب بیرون شده از سوی خشکی توپها را بجانب قلعه گشاده دادند و بنیان حرب استخت بر نهادند. در این وقت
شیخعلی خان باتفاق نوح بیک پسر سرخای خان لگزی نیز برسید و بمیان قلعه در رفته با حسینقلی خان هم پشت و هم بازو
شدند. و آتش این رزم روزی چند افروخته بود. در پایان کار شفت را روزگار آشفته شده دانست از این کارزار سودی
بدست نکند لاجرم مردم خود را برداشته بکشتی در رفت و کشتی براند و تا میان پشت ساری طالش براند و پیاده شد.
و از طرف دیگر ایشپختر از گنجه آهنگ شیروان نمود و مصطفی خان شیروانی صورت حال را بعرض نایب السلطنه رسانید.
در حال نواب ولیعهد پیرقلیخان قاجار را با جماعتی از مردان کارزار بمدد او فرستاد. پیرقلیخان چون بکنار رود کر که
دوازده فرسنگی شیروانست فرود شد، مکشوف داشت که مصطفی خان از در خوف و هراس با ایشپختر کار
بمداهنه کرده و او را دیدار نموده و در میان گرگ آشتی انداخته و ایشپختر سخن او را نیز از در صدق پنداشته و طریق
باکویه برداشته تا حسینقلی خان را بکیفر شفت گوشمالی دهد و شفت نیز با مردم خود با ایشپختر پیوست. بالجمله پیرقلیخان
این اخبار را معروض داشت و نایب السلطنه بی توانی حسینقلی خان قاجار را با گروهی از دلیران بجانب باکویه تاختن داد و از
قفای او عسکرخان افشار را با هزار سوار بیرون فرستاد و از دنبال ایشان احمدخان مقدم بیگلربیگی تبریز و مراغه را با توپخانه
و سپاهی از سواره و پیاده کوچ فرمود و خود نیز با همه سختی زمستان و کثرت برف و باران در بیست و دوم شهر ذیقعده
از تبریز خیمه بیرون زد و از طریق اردبیل راه برداشت. بعد از ورود اردبیل معروض افتاد که عسکرخان افشار بسرعت
صبا و سحاب بقلعه باکویه در آمد و حسینقلی خان قاجار در کنار رود بحراست جسر فرود شد و پیرقلیخان باتفاق شیخعلی خان
در ظاهر قلعه لشکرگاه کردند و از آنسوی در لشکر ایشپختر از سورت سرما دوابی که حمل توپخانه همی دادند بمردند و آذوقه
و علف در لشکر او اندک شد و کار بصعوبت رفت. پس حیلتی اندیشید که مصطفی قلیخان حاکم باکویه را فریب دهد
و روی دل او را بوعدهٔ عطا و وعید عنا با خود کند تا از این سختی برهد و از گرداب بلا بجهد. پس حسینقلی خان را پیام
داد و خواستار دیدار شد. حسینقلی خان ایمنی او را بفال نیک گرفته در بیرون قلعه جای نشستن معین کرد و روز دیگر
ایشپختر با دو سه تن از مردم خود از لشکرگاه بیرون شده بدانجای شد و حسینقلی خان با ابراهیمخان عمزادهٔ
خود و یک دو تن دیگر از قلعه بدر شده نزد ایشپختر آمد. با هم بنشستند و سخن بپیوستند. در میان گفت و شنود ابراهیمخان
باشارت حسینقلی خان تفنگی که در دست داشت از پس پشت ایشپختر گشاده داد چنانکه گلوله از سینهٔ او بجست

و بروی در افتاده جان بداد هم در زمان آن چند تن را که با او بودند سر برگرفتند و سر ایشپخدر را نیز با یک دست او قطع
کردند و غوغا در انداختند تا لشکریان از جای جنبش کردند و بر روسیان حمله افکندند و بسیار کس را با شمشیر بگذرانیدند
و جمعی را اسیر و دستگیر ساختند شفت چون کار بدینگونه دید با زحمت تمام با مردم خود بکشتیها رفت و شتاب زده
تا پشت ساری رانده در آن جزیره متواری گشت از پس این فتح حسینقلی خان سر و دست ایشپخدر را در مخلاتی
جای داده بدرگاه نایب السلطنه فرستاد و نواب ولیعهد از اردبیل روانه طهران نمود روز ششم ذیحجه
در دار الخلافه طهران در حضرت شهریار نامدار فتحعلی شاه بخاک راه افکندند و حکم رفت تا آن سر و دست را
بخراسان برده بزرگان آن دیار دیدار کنند همانا وقتی امنای درگاه پادشاه از مولانا حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری
که عالمی بتسخیر بود و نیز تسخیر ارواح طاهره و جنیه و علم اعداد و نیرنجات و طلسمات نیک میدانست خواستار شدند
که اگر توانی در هلاک و دمار ایشپخدر که دیوی دیوانه و از دین ناپاکانه است تدبیری اندیشی بصواب باشد حاجی
میرزا محمد ملتمس ایشان را مقبول داشت و چهل روزه میعاد نهاد که سر او را در حضرت پادشاه حاضر کنم همعنی را بمقربان
حضرت نیز معروض پادشاه داشتند آنگاه حاجی میرزا محمد در بقعه متبرکه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه بزاویه در رفت
و صورت مردی را بقصد ایشپخدر بر دیوار زاویه رسم کرده خود بنشست و آن فکری که میدانست بکار بست همانا
عبد الحسین خان پسر صدر اعظم حاجی محمد حسین خان اصفهانی که در میان عجم و عرب بفضل و ادب تحریر نامور است
یکشب نگارنده این کلمات را حدیث کرد که آن ایام که حاجی میرزا محمد بدین طلب و تعب نشسته بود در روضه شاهزاده
عبد العظیم بزاویه او در رفتم و او را نگریستم که رشته از پس پشت گذرانیده بر دو جانب آن صورت که بر دیوار کرده
بسته بود و مهر و چشم بر چهره آن تمثال بر گماشته بدانسان که دو پیاله خونین همی نمود و پیوسته کلماتی چند بر زبان
داشت و چنان مستغرق آن خیال و نگران آن تمثال بود که از درون شدن من بدان زاویه و بیرون شدن
هیچ آگاه نشد مع القصه اینکار همیداشت تا روزیکه هنگام بود کاردی بگرفت و بر سینه آن نقش که بر دیوار کرده
بکوفت و باز آمد و بگفت ایشپخدر در اینوقت کشته شد امنای دولت همی روز شمردند تا بامداد روز چهل برسید پادشاه
بدو کس فرستاد که روز میعاد برسید عرض کرد که هم امروز سر او را خواهند آورد مردمان چشم براه همی داشتند
تا نماز دیگر آمد دیگر باره شهریار پیام داد که اینک روز بپایان میرسد و از سر ایشپخدر اثری نیست پاسخ داد که
آورنده سر را پای اسب لنگ شود و چند ساعت از وعده آن سوی تر رسد بر من نیست ساعتی بر نیامد که سر
برسید و سر ایشپخدر را بیاوردند و مکشوف شد که از منزل سلیمانیه که شش فرسنگی طهران است اسب او از یک پای
لنگ شده و بزحمت آمده از پس اینواقعه امنای دولت از حاجی میرزا محمد خواستار شدند که بهتر از این قتل پادشاه
روس است فرمود پادشاهان را نتوان چنین سهل و آسان زیان کرد هم در کیفر قتل ایشپخدر که سرداری بزرگ
و نفسی قوی بود مرا مقتول خواهند ساخت و چنان بود که او فرمود زیرا که امنای دولت را از کردار او
وحشتی در ضمیر نشست و با خود گفتند دور نیست هر که او را برنجاند با ایشپخدرش بیک پهلو بخواباند پس حیلتی طراز
کردند که شهریارش بسخنان دلنواز در کمال اکرام و اعزاز سفر عتبات عالیات فرمود از قضا وقتی در بغداد
رسید که در میان اسعد پاشا و داود پاشا بر سر وزارت بغداد کار بخصومت میرفت در این وقت اسعد پاشا

شرح حال حاجی میرزا محمد اخباری

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

با حاجی میرزا محمد ابواب موالات و مصافات را گشاده داشت تا بصفای ضمیر و حسن تدبیر او بر
خصم غلبه دهد و او و پاشا که نیز حاجی میرزا محمد را آزموده داشت بترسید و پیش از آنکه دشمن بروی چاشت کند شام برا
خورد و در نهانی عوام و اوباش بغداد بر او بشورانید تا یکبار غوغا برداشتند و هم آواز گفتند حاجی میرزا محمد کافر بت
جحود و مردی مردود است اگر در ازهاق روح و اراقت دمش تاخیری رود دور نباشد که مردم این شهر را از راه بگرداند
و بچاه اندازد و هر مؤمن موحد را کافری ملحد سازد و این هنگام حاجی میرزا محمد در خانه خود نشسته با محرمان خویش سخن
پیوسته بود که من انجام کار خویش دیده و دانسته ام همانا از مدت من ساعتی بیش نمانده ایشان همی دریغ خورده و گفتند
این چه خبر است که هرگز کس مبیناد و این از کجا گوئی و از کجا دانی ناگاه غوغای خلق را اصغا نمودند و هنوز با خویشتن
نیامده بودند که این شورش از کجاست و چراست که مردمان با تیغها و خنجرهای آخته اطراف خانه را فرو گرفتند و از بام
و در بدرون سرای آمدند و حاجی میرزا محمد را شهید کردند خدایش بیامرزاد و از باغ رضوان آرامگاه دهاد و از اینجا بر سر
داستان رویم بعد از قتل اشپخدر نایب السلطنه عباس میرزا قلع و قمع جعفر قلیخان دنبلی را واجب شمرد از بهر آنکه روزگاری
بود که در قلعه تالین ایروان نشیمن داشت و در آن اراضی کار به بی فرمانی و تمرد میگذاشت و جماعتی از روسیان نیز
در تحت حکومت او بودند لاجرم نایب السلطنه مهدیقلی خان قاجار بیگلربیگی ایروان را و حسینقلی خان بیگلربیگی ارومیه را
و اسمعیل خان حاکم خوی را و کلبعلی خان حاکم نخجوان را با گروهی انبوه از لشکر افشار و ایروان و سپاه کنگرلو و مردم
خوی بمحاربت و مضاربت او نامزد فرمود و حاجی محمد خان قراگوزلو را حکم داد که نزدیک ایشان شده فرمان دهد
تا نخستین در برابر قلعه تالین حصنی حصین برآورند و هزار تن از تفنگچیان زبردست در آن قلعه جای دهند
آنگاه راه آذوقه و علف بر جعفر قلیخان و روسیان مسدود سازند اما از آن سوی چون جعفر قلیخان از دور و نزدیک
این اخبار را اصغا نمود و صورت حال را تفرس فرمود قبل از فراهم شدن لشکر و سختی محاصره طریق فرار برگرفت
و بعضی از مردمش دستگیر قراولان مهدیقلیخان قاجار شد و دیگر چون پاشایان دولت عثمانی در این فتنه روی
بعضی از اراضی ایران را زحمت میکردند از جمله ابراهیم پاشا حاکم بایزید وقتی چهار هزار تن از لشکر خود در تاراج نواحی
ایروان مامور داشت نایب السلطنه این هنگام کلبعلی خان حاکم نخجوان را بجنگ او حکم داد و او بتعجیل شتافته ایشان را
بیاشوفت و بسیار کس قتیل و دستگیر نمود دیگر پاشایان چون این بدیدند از در زاری و ضراعت بیرون شدند
و مکتوبها مشعر بر انابت از جنایت و پشیمانی از بی فرمانی نگار داده بحضرت ولیعهد فرستادند پس حکم رفت تا سرداران
سپاه به بلدان و امصار که فرمان گذار بودند باز شدند اما مصطفی خان حاکم طالش که پشت با دولت ایران
کرده با شفت طراز مودت داده بود این هنگام هراسناک شده بدانست که از طالش بجزیره ساری و از آنجا
بقزلر گریزد نایب السلطنه میرزا بزرگ وزیر خویش را که مردی پسندیده حسب و قرشی نسب بود باستمالت او گسیل
فرمود و میرزا بزرگ او را مطمئن ساخت آنگاه مصطفی خان راه آذوقه و علف بر روسیان ببست و دیگر از برای
شفت مجال درنگ نماند لاجرم آهنگ فرار کرد و از شدت جوع و گرسنگی و سورت سرما بسیار کس از مردم او
هلاک شد و همچنان مصطفی خان شیروانی که از ضعف فطرت و سوء طویت داغ پشیمانی بر پیشانی داشت
بکنار رود کر شتافته احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را که برحسب فرمان نگاهبان آن جر و رود بود دیدار کرد

۱۲۳۶ ... اورا در نزد ولیعهد از در ضراعت شفاعت انگیخت و پیمان نهاد که از این پس اگر عشیره‌اش پای از طریق
اطاعت بیرون ننهند

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و یک هجری و تعیین شاهنشاه ایران فتحعلیشاه وزرای ارجمند دولت را
روز جمعه سلخ شهر ذیحجة الحرام شش ساعت و بیست دقیقه از روز گذشته خورشید از برج حوت بحمل شد و نوروز جمشید
با اول محرم افتاد لاجرم شهریار دیندار بجای جامهٔ زرتار سلب سوگواری دربر کرد و تا عاشورا در مصیبت سید الشهدا
علیه التحیة والثنا چون ماتم زدگان روز گذاشت آنگاه بنظم مملکت و تمهید قواعد سلطنت پرداخت و حاجی محمد حسین خان
بیگلربیگی اصفهان را که در ترفیه حال رعیت و سپاه و اخذ حقوق پادشاه معن بن زائده و قس بن ساعده بود طلب فرمود و پیش
و اورا امین الدوله لقب داد و بوزارت استیفای ممالک مباهی داشت و فرمانگذاری اصفهان را بفرزند اکبر ارشد
عبدالله خان گذاشت همانا شهریار تاجدار فتحعلیشاه قواعد مملکت را بچهار تن وزیر دانشمند که ارکان اربعهٔ مملکت اند
استوار میفرمود و در اینوقت نخستین میرزا شفیع اصفهانی که در ثانی دارالمرز نشو وطن گشته وزیر اول و صدر اعظم بود
و حاجی محمد حسین خان اصفهانی وزیر دوم و مستوفی الممالک آمد و میرزا رضا قلی نوائی وزیر دارالانشا و منشی الممالک
بود و نظم سپاه و وزارت لشکر همچنان از بدو دولت شاه شهید تاکنون میرزا اسدالله خان نوری داشت با جمله
چون شهریار از این کار بپرداخت محمد خان دولوی قاجار را بنیابت و سرداری خراسان مأمور ساخت و حسین خان سردار
خراسان و حاکم نیشابور را حاضر فرموده بجای نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو که وداع جهان گفته بود
سپهسالاری لشکر داد آنگاه از بهر جنگ روسیان سپاهی بزرگ انجمن کرده روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون
زد و تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید این هنگام (موسی ژوبر) از دولت فرانسه برسالت آمد چه روزگاری بود که
پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق وداد باز دارد چنانکه در سال شهادت
آقا محمد شاه دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامهٔ سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود بدارالملک
طهران آمدند وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلیشاه از شیراز بطهران نشده و بر تخت
جلوس نفرموده بود لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله ایشانرا بمعاذیر دلپذیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل
سخنه کربلا چنانکه مذکور شد اسمعیل بیک بیات سفیر بغداد گشت یکتن از بازرگانان ارامنه که داد و ستد داشت و تجارت
فرانسه میگذاشت نزد یکساله رفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسمعیل بیک
بطهران آمد اولیای دولت ایران سخن اورا استوار نداشتند و کتاب اورا بکذب پنداشتند این هنگام که
سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و با دولت روس کار بمعادات میگذاشت (موسی ژوبر را) بدولت
ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشن است و خصومت با ایشان مبرهن همانا دشمن دشمن را
دوست گیرند خاصه اینوقت که وداد و اتحاد دو دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطرار روسیان است
چون موسی ژوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد محمود پاشا که حاکم بایزید بود برعایت دولت روسیه
و عثمانیه اورا گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان اورا مقتول نمود چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه
افتاد در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاد و او را کسیل ساخت و (موسی ژوبر)

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رکاب نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش گذاشت و خواستار شد که
شاهنشاه ایران در پاسخ نامهٔ ناپلیون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاه است تا در میان دول نصاری
بدین نام بلندآوازه شود ملتمس او مقبول افتاد و پس بر حسب فرمان پاسخ نامهٔ او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی
که در روزنگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت باتفاق او بسفارت فرانسه مأمور گشت و هم در چمن سلطانیه
معروض افتاد که چون ایشپخدر بمقتول گشت و روزگار شفت آشفته شد و مصطفی خان طالش روی نیاز بحضرت شهریار
ابراهیم خلیل خان از پیوستن با روسیان پشیمان گشت و از دارالاماره خود با زن و فرزند بدر شد و در بیرون
قلعه شوشی نشیمن کرد و نایب السلطنه را در حضرت شهریار از عصیان و طغیان خویش شفیع ساخت و خواستار آمد که
لشکری باعانت او مأمور شود تا روسیان را از اراضی خویش دفع دهد چون نایب السلطنه صورت حال را در حضرت شهریار
باز نمود فتحعلی شاه حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و امان الله خان افشار غلام پیشخدمت حاکم خمسه را
با لشکری لایق بملازمت رکاب نایب السلطنه مأمور ساخت تا هر چه صواب شمارد بکار دارد و نایب السلطنه فرج الله خان
شاهسون را از راه چناقچی و ابوالفتح خان پسر ابراهیم خلیل خان را که از نخست هواخواه دولت ایران بود
از راه قپان بامداد ابراهیم خلیل خان گسیل فرمود و خود نیز از اردوبل خیمه بیرون زد بعد از عبور از پل خدا آفرین
ابوالفتح خان مراجعت نموده معروض داشت که قبل از رسیدن لشکر بامداد ابراهیم خلیل خان که جعفرقلیخان پسرزاده
ابوالفتح خان عم خود خصومتی بکمال داشت حقوق جد و حشمت بسوخت و او را از خاطر بسترد و سخن از سرکردگان روس را
که مایور نام داشت با سیصد تن سالدات از قلعه گزیده ساخته بخانه خود آورد و از راهی که از میانه خانه بیرون
قلعه داشت باتفاق آن جماعت در چهار ساعت شب بیست و سیم شهر ربیع الاول سر بدر کرده بر سر ابراهیم خلیل خان
حمله برد و او را با زوجه او که خواهر سلیم خان شکی بود بکشت و نیز دختر ابراهیم خلیل خان که خواهرزاده
همای خان لکزی بود و جمعی دیگر از پسران و دختران او مقتول گشتند و از پس این واقعه مایور روسی
حکومت قراباغ را بمهدیقلی خان پسر ابراهیم خلیل خان گذاشت مع القصه نایب السلطنه از این خبر
سخت غمنده گشت و بی توانی آهنگ قلعه پناه آباد نمود در این وقت فرستادهٔ سلیم خان شکی برسید و معروض داشت
که سلیم خان از این پیش از در عناد با مصطفی خان شیروانی با روسیه پیوسته بود و چون قتل ابراهیم خلیل خان را
بدست ایشان مشاهده نمود از کرده پشیمان است و اینک از مصاحبت روسیان اظهار ارادت با دولت علیه
ایران استمداد می کند نایب السلطنه فرج الله خان شاهسون را بامداد او مأمور ساخت و از سوی دیگر چون
قپانلی که در قراباغ نشیمن داشتند ملتمس بیرون شدن از آن اراضی گشتند عطاء الله خان شاهسون را بکوچ دادن
ایشان مأمور فرمود و از جانب دیگر محمد قلی خان نیز بر حسب فرمان مهدیقلی خان حاکم ایروان پیوسته بود
و حسینقلی خان افشار و اسمعیل خان قاجار با گروهی از سپاهیان از راه ایروان رهسپار گنجه و گرجستان
بود الکسندر میرزا والی تفلیس نیز پیمان نهاده بود که در گرجستان بمقاتلت روسیان کارهای بزرگ بپای
برد و جمعی از لشکر ملازم صواب دید او بودند در این وقت جنرال بلچیس سپاهی بزرگ از روسیه برداشته
از تفلیس بیرون شد و همه جا تاختن نموده عسکران را لشکرگاه ساخت با اینکه هنوز حسین خان سردار و اسمعیل خان

دامغانی و دیگر سرداران و سپاهیان که از قتل شهریار مأمور شدند بدرگاه نایب السلطنه برسیده بودند با
عدت و عدد اندک از منزل آق اغلان جنگ بنلیین را ساخته شد و احمد خان مقدم با جماعت بنه و آغروق
بگذاشت و برنشست و در منزل خنیشین تلاقی فریقین شد در بدو امر جماعت روسیه بر سر جبلی در رفته از جنگ
بیمناک بودند چون بخواستاری ابوالفتح خان جوانشیر گرفتاران قراباغی آزاد شدند روسیه را آگهی دادند
که لشکر ایران از بنه و آغروق خویش برکرانند و آذوقه و علف در میان ایشان اندک است این معنی روسیان را
دل قوی ساخته بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم افتادند تفنگچیان عراقی از کزازه و فراهان و جماعت عرب
بسطام یورش برده بدهان توپ و تفنگ برآمدند و روسیان نیز از غرّاوها بزیر آمده با خصم دست و گریبان شدند و تیغ و خنجر
درهم نهادند بنلیین از بهر تحریض لشکر با و بخیز و خون ریختن تمثال پادشاه را در میدان جنگ میان سالدات افکند
و نیز شمشیر خویش را بگشود و بکوی پراینده تا روسیان را غیرت جنبش کرد و در کوشش سخت شدند مع القصه هر دو
لشکر در تاب و تب بودند تا آنگاه که آفتاب بگشت و لشکریان دست از جنگ باز داشتند این هنگام چون آب
و آذوقه در لشکر ایران کمیاب بود نایب السلطنه صواب در توقف ندید لشکر را برداشته از پل عبور داد و تا منزل
حسن و حسین آمده نشیمن ساخت و زمانی بر نیامد که حسین خان سردار و اسمعیل خان دامغانی و حسن خان و امان الله خان
برسیدند و هم در اینوقت عطاء الله خان شاهسون بدست مسرعی سبک سیر معروض داشت که قبایل قراباغی
در کار کوچ دادن و طی مسافت کردن بمسامحه و مساهله روز میبرند و من طریق مجادله با ایشان مسدود داشته ام
تا مبادا اموال و مواشی آن جماعت پایمال لشکریان شود نایب السلطنه ابوالفتح خان جوانشیر را با فوجی از تفنگچیان
بمدد عطاء الله خان مأمور داشت تا باتفاق آن قبایل را منزل بمنزل همی آورند طایفه جبرئیل لو بنهانی کس نزد
نیارال کسیل ساخته او را آگهی دادند و جعفرقلی آقا با جماعتی از روسیان تاختن کرده با جبرئیل لو همدست شدند
و قریب بارض قپان با ایرانیان دوچار شدند و جنگ به پیوستند و تفنگچیان چندانکه ضرب و باروت داشتند کوشش
کردند و در پایان کار بعضی اسیر روسیان شدند و گروهی بزحمت تمام سر خویش را گرفته از پیش بدر رفتند چون
این خبر بنایب السلطنه رسید در حال اسمعیل خان دامغانی و حسن خان قاجار را با گروهی از دلیران سپاه بیرون
فرستاد و خود نیز از دنبال از طریق اصلاندوز راه برگرفت و نیارال چون این خبر بدانست گروهی از لشکر
خود را بحفظ قلعه پناه آباد گذاشته و دیگر سپاهیان را برداشته بجانب گنجه سرعت گرفت و چون نایب السلطنه از
رود ارس عبور کرد و این قصه بشنید آهنگ گنجه بخجه شد در این هنگام فرستاده شیخعلی خان و حسینقلی خان
برسید و نفاق مردم دربند و اتفاق ایشان را با روسیه معروض داشت و پیرقلیخان قاجار که نزدیک ایشان
از در اعانت تاخته بود نیز باز نمود که مصطفی خان شیروانی باز به تسویلات شیطانی با روسیه متفق شد و اسمعیل بیک
برادر خود را با فوجی بکنار رود کر مأمور داشته که لشکر ایران را از عبور دفع دهند نایب السلطنه نظم دربند و تادیب
مصطفی خان را واجب تر دانست پس حسین خان سردار را با گروهی مأمور بایلغار ساخت و خود نیز از دنبال چنان ساخت
که در عبور از آب کر با هم پیوسته عبره کردند و لشکر شیروانی چون این بدیدند پای از سر نشناخته بهر سوی تاختند
و حسین خان بسیجان پست و بلند آن اراضی را درنوشته آتش نهب و غارت برافروخت و خشک و تر بسوخت

در میانه بعضی را از اموال بازرگانان شکی و تبریز بتاراج رفت این جمله را نایب السلطنه از خویشتن بها داد و هم مصطفی خان
ازین ترکتاز بیچاره ماند از در عجز و نیاز بیرون شد و طلب امان و اطمینان نمود دیگرباره نایب السلطنه چشم از
جرمش پوشیده نجفقلیخان گروس و عطاءالله خان شاهسون را بقلعه فیت که اینوقت مامن مصطفی خان بود فرستاد
تا او را دیدار کردند و از عفو و تعهدش امیدوار ساختند با اینهمه از تلون طبع و سوء ظن در تقبیل درگاه و حضور پیشگاه
مماطله نمود و محمد علی بیک خاله زاده خود را بدرگاه فرستاد لاجرم نایب السلطنه از کنار رود کر بسوی آقسو کوچ
داده اسمعیل خان دامغانی و حسینقلی خان قاجار را بتسخیر شربیان که معقلی متین بود مامور فرمود تا بحکم یورش
از دو سوی آن حصن محکم را مفتوح ساختند و بعد از قتل و اسر اموال ایشان را منهوب داشتند نایب السلطنه فرمود
تا اموال آن جماعت را باز دادند و ایشان را با قبیله مراد خانی که افزون از شش هزار خانوار بود بدر روانه مغان کردند در اینوقت
دیگرباره مصطفی خان آشفته گشته سلیم خان حاکم شکی را از در ضراعت شفاعت برانگیخت و پیمان نهاد که حاضر درگاه
شود و نیز در نهانی بحیلت اندوزی و تسویف وقت مشغول بود دیگر روز چنان افتاد که مردم او از کوه فیت بزیر آمده
و با امان الله خان افشار کارزار دادند و بعضی مقتول و گروهی دستگیر گشتند بالجمله هم در منزل آقسو شیخعلیخان
و حسینقلی خان حاکم باکویه حاضر درگاه شده نظم دربند و حفظ آن جنود را بر گردن نهاده با فوجی از سواران لشکر
مامور آن اراضی شدند اما مصطفی خان شیروانی بکذب این خبر پراکنده کرد که نایب السلطنه محمد حسن خان
برادر سلیم خان را که بحکم شاه شهید بدست مصطفی خان دولو نابینا شد لشکری داده و بقید و اسر سلیمخان فرستاد
سلیم خان ساده دل این سخن را باور داشت و با مردم خود بکوه گلسن گورسن جای کرد نایب السلطنه پاس خدمت
سابق او را نگاه داشته میرزا ابوالقاسم وزیر ولد میرزا عیسی قایم مقام را مامور فرمود تا او را در بلده شکی
دیدار کرد و کدورت این کذب را از خاطرش بسترد آنگاه برحسب فرمان شهریار مهدیقلیخان قاجار را از حکومت
ایروان معزول فرمود و احمد خان بیگلربیگی تبریز و مراغه را بجای او منصوب داشت و احمد خان با سپاهی ساخته
بایروان شد و برج و باره قلعه را تعمیر داده و استوار کرد اما این هنگام هوای ایروان چنان عفن گشت که از سپاه سواره
و پیاده یکهزار و ششصد تن هلاک گشت و احمد خان نیز سخت مریض شد و کار ایروان از نظم بگشت و روسیه بیک
و گرجستان انتهاز فرصت میبردند تا کیدی اندیشند و کار نخجوان نیز از بهر خصمی کلبعلی خان با عمزاده اش عباسقلیخان
سخت آشفته بود و هم معروض حضرت نایب السلطنه افتاد که میان حسینقلی خان افشار حاکم ارومی و مصطفی خان
که از قبل دولت عثمانی حاکم هکاریست کار بمنازعت افتاده و پیرقلیخان نیز معروض داشت که مردم دربند در نهانی
با روسیان پیمان و پیوند نهاده اند و شیخعلی خان در کار ستیز و آویز ایشان تکاهل دارد و از نیروی پیرقلیخان
آهنگ مراجعت نمود و هم مکشوف افتاد که امنای دولت ایران تادیب علی پاشای والی بغداد را که سبب نقض
عهد آل عثمان شده واجب شمرده اند لاجرم نایب السلطنه کار شیروان را دست باز داشته از آقسو طریق
مراجعت گرفت مصطفی خان شیروانی چون این بشنید جماعتی را بنهب و غارت دنباله و پایان لشکر بتاخت
وقتی بکنار لشکرگاه رسیدند حسن خان قاجار که برسم چنداولی رهسپار بود ایشان را دیدار کرد مانند صاعقه بلا
بدیشان در آمد و استیلا یافت بعضی هزیمت شدند و گروهی مقتول و دستگیر آمدند آنگاه بفرمان نایب السلطنه

پیرقلیخان با فوجی روانه مغان شد که اگر بصواب نزدیک داند مردم شیروانرا از آنجا کوچ داده در اراضی طالش بنشاند و خود مراجعت به تبریز فرمود از پس این وقایع جماعت روسیه مخافته باراضی شیروان در رفتند و مصطفی خان هم از بهر آنکه قوت مدافعت نداشت و هم از بیروی که با مردم سالیان و طالش کار بخصمی میکرد و سپاه روس را در مقاتلت با این دو قبیله با پیر خود میدانست بحکومت روسیان گردن نهاد در اینوقت حسینقلی خان نیز از لشکر روس هراسناک شده با زن و فرزند خویش و پیوند از راه سالیان روانه تبریز شده بعد از وی بوالفاکف که یکی از سرکردگان روس بود بمیانجی بابا کویه در رفت و شیخعلی خان ناچار با روسیه طریق مداهنه و مدارا گرفت و بعضی از مردم سالیان که با علیخان حاکم خویش خصمی داشتند با مصطفی خان شیروانی ابواب مکاتبات و مصافات باز داشتند لاجرم مصطفی خان دل قوی کرده مردم خویش را با جمعی از روسیان برداشت و تا ارض جواد بتاخت و از آنجا تصمیم عزم داد که بر لشکر پیرقلیخان شبیخون برد و قبایل شیروانرا که او کوچ میداد استرداد کند پس شب هنگام بر سر او تاختن برد و پیرقلیخان دفع او را بعزمی ثابت و جدی تمام بجنگ درآمد و بعد از گیر و دار مصطفی خان را هزیمت کرد و از دنبال او تا کنار کر بتاخت مصطفی خان بعد از این شکستن و گریختن آهنگ سالیان کرد میر با قربیک برادر مصطفی خان که برحسب امر نایب السلطنه با سیصد تن تفنگچی بحراست سالیان مامور بود آگهی از نفاق مردم و اتفاق بعضی از ایشان با مصطفی خان نداشت با دل قوی بجنگ در آمد و از جانب دیگر آنجماعت که با مصطفی خان پیمان داشتند دربگشودند و روسیان را درآوردند میر با قربیک و جمعی از مردم طالش دستگیر شدند و علیخان از میانه بجست چون این اخبار گوشزد بنیارال نباسین شد و کار با کویه و سالیان و موغانرا پرداخته یافت بطرف شکی شتافت سلیم خان سپاهی از آوار و جار و تله بند آورده با توپخانه و قورخانه و اعداد تمام سیغناق کاسن کورسن نشیمن کرد و دو کرت در حوالی شکی با روسیان صف جنگ برکشید و مردانه بکوشید در پایان کار جماعت لگزیه از جنگ روی برگاشتند و او را بگذاشتند سلیم خان ناچار طریق فرار گرفت و اهل و مال خویش را برداشته آهنگ تبریز کرد و هم در راه چند نوبت با روسیان رزم داده از رود کر عبره کرده و از راه اردبیل باتفاق فرج الله خان شاهسون به تبریز شتافت و برحسب فرمان ولیعهد نشیمن در اردبیل ساخت اما از آنسوی بولکونیک که اینوقت در ارض جواد جای داشت بمصطفی خان طالش مکتوبی کرد که قبایل شیروان و موغان و رود بار را باراضی خویش باز فرست و اگر نه سیصد تن از خویشان و عشیرت ترا که در تحت فرمان من اندرند با تیغ بگذرانم مصطفی خان طالش او را پاسخی درشت نوشت و صورت حالرا در حضرت نایب السلطنه معروض داشت اکنون قصه بغداد و طغیان علی پاشا را باز نمائیم از این پیش مرقوم افتاد که عبد الرحمن پاشا با پنجهزار کس از اهل و عشیرت و سپاهی و رعیت خود بدولت ایران پناهنده شد و در کردستان نشیمن یافت و میرزا صادق وقایع نگار برسالت بغداد مامور گشت از بهر آنکه علی پاشا را از کین و کید عبد الرحمن پاشا باز دارد و حکومت شهرزور را دیگرباره باو بگذارد و بعد از ورود ببغداد علی پاشا وقایع نگار را وقعی نگذاشت و حکومت شهرزور را با خالد پاشا تفویض فرمود اما تا بی فرمانی خود را مستور دارد عریضه از در خدعت نگار داد با پیشکشی لایق درگاه پادشاه و بستاد شهریار نامدار فتحعلی شاه بر این فرمانی او شقا .در خاطر افکند و عبد الرحمن پاشا را از کردستان حاضر آستان ساخته

فتح اراضی شیروان را

سالیان با سین مهمله و الف و لام مکسوره است

آوار با الف ها دی بروزن آثار جار و تله بفتح تای فوقانی و لام مفتوح سیغناق بکسر سین مهمله و تحتانیه ساکن و غین معجمه و نون و الف و قاف در ترکی جای سخت و پناهگاه را گویند

موغان بضم میم و سکون واو و غین معجمه و فتح آن با قاف است

شکست سلیم خان شکی با روسیان

طغیان علی پاشا در بغداد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه

بشمشیر و خنجر مرصع و خلاع گران بها شاد خاطر ساخته به ایالت شهرزورش مأمور نمود و با امان الله خان والی
کردستان نیز حکم رفت که از استقلال او دست باز ندارد و عبدالرحمن پاشا راه شهرزور برگرفت و خالد
پاشا از اصغای این خبر به بغداد گریخت و از پس آن نواب محمد علی میرزای شاهزاده را صاحب اختیار حدود و ثغور
عرب و عجم لقب داد و ایالت کرمانشاهان تا حدود بغداد از سرحد بصره تا قصبه خرم آباد بدو گذاشت و ابراهیمخان
دولو و محمد علیخان شامبیاتی را ملتزم رکاب او داشت در دهم شهر جمادی الاولی از چمن سلطانیه مأمور بدان
حدود و ثغور گشت اما از آنسوی علی پاشا دفع عبدالرحمن پاشا را یکجهت شده با سی هزار تن سواره و پیاده و توپخانه
و قورخانه از بغداد کوچ داده در ارض زهاب لشکرگاه کرده و سلیمان پاشای کهیا خواهرزاده خود را با پانزده هزار تن
لشکر بدفع عبدالرحمن پاشا و تسخیر شهرزور مأمور نموده خالد پاشا و سلیمان پاشای مسلم کرکوک و کوی حریر را ملتزم
رکاب او ساخت و سلیمان پاشای کهیا بی توانی به اراضی شهرزور تاخت و عبدالرحمن پاشا رزم او را بر ساخته و با اول
حمله هزیمت شده بزمین کردستان باز گریخت علی پاشا را مژده این نصرت تحریک جلادت داده از زهاب
برنشست و تا طاق گرا عنان باز نکشید و این خبر در چمن سلطانیه مسموع شهریار افتاد و فرمان داد تا نوروز خان
ایشیک آقاسی باشی با سپاهی جرار مأمور خدمت شاهزاده محمد علی میرزا شده در بلده همدان بحضرت او پیوست و شاهزاده
در حال کوچ داده در منزل کرند جای کرد و علی پاشا چون از این ترکتاز وقوف یافت از طاق گرا باز پس شده
در کنار رود سیروان که میان شهرزور و بغداد است متوقف گشت این هنگام شاهزاده نوروز خان و محمد
علیخان شامبیاتی را با ده هزار سوار از کردان مدان تو و جهان بیگلو و زنگنان قراگوزلو باسر و نهب اراضی
بغداد بتاخت و ایشان از زهاب تا یعقوبیه و از یعقوبیه تا مندلیج را عرصه نهب و غارت کردند فتاح پاشای جاف
زهاب گرو فری نموده بی نیل مقصود نزدیک علی پاشا گریخت و این هنگام فرج الله خان نسقچی باشی آدحلوی
افشار و محمد ولیخان قاسملوی افشار داماد و صفیار خان کردبچه افشار با سواره جمعی ایشان از درگاه شهریار مأمور
سفر کردستان شدند تا باتفاق امان الله خان والی عبدالرحمن پاشا را در حکومت شهرزور استوار بدارند
بالجمله ایشان از چمن سلطانیه تا کردستان بتاختند و از آنسوی سلیمان پاشای کهیا باغوای خالد پاشا با لشکرهای
خود از شهرزور بیرون شده در کنار بحیره مریوان که پایان خاک کردستان است با سپاه ایران دوچار شدند
فرج الله خان و امان الله خان صف برآراستند ابطال رجال اردلانی و کردستانی در میمنه جای کردند
و هزاره افشار بر میسره شدند محمد ولیخان افشار و صفیار خان کردبچه از چپ و راست تکیه ساختند امان الله خان
و فرج الله خان در قلب لشکر اندر آمدند و از آنسوی سلیمان پاشای مسلم کرکوک را با اعراب و اکراد در برابر
اردلانی بداشت و غلامان کرجی و سپاه رومی را با جماعت افشار روی در روی کرده جنگ در انداختند و
آتش توپ و تفنگ بر افروختند بعد از گیرودار فراوان دلیران افشار از میسره بجانب میمنه خصم که کهیا جای
داشت یورش بردند و لغزشی در سپاه خصم افکندند سلیمان پاشای کهیا چون این بدید نزدیک سلیمان پاشای
مسلم شتافت و مردم میسره را بر داشته بر میمنه لشکر ایران حمله برد و سخت بکوشید و از چپ و راست بر دمید
و بجوشید ایرانیان چون این بدیدند در گرد کهیا پره زدند و بی آنکه او را جراحتی رسانند دستگیرش ساختند

ولشکریش را هزیمت ساخته از دنبال بتاختند از یکسوی تا لشکرگاه علی پاشا و از طرفی تا اراضی کرکوک و موصل از قفای
هزیمتیان برفتند و اسیر گرفتند و مرد و مرکب بخاک افکندند و خاک اودیه را از خون دلاوران رنگین ساختند
سه هزار تن از مردم آل عثمان عرضه شمشیر شد و ازین بیشتر اسیر گشت علی پاشا چون کار بدینگونه دید بر سمند بادپا
برنشست و بکردار باد تا کنار بغداد بتاخت و در حال شیخ جعفر نجفی را که در میان علمای جعفری فحلی نامور بود
از نجف اشرف طلب نمود و بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا شفیع انگیخت جنابش نزدیک شاهزاده سفر کرده
و شاهزاده حشمت قدم او را بداشت و بخواستاری او لشکریان را از قتل و غارت اراضی بغداد منع فرمود
و اسیران عرب و روم را آزاد ساخت و جناب شیخ جعفر مراجعت فرمود و سلیمان پاشای کهیا را که مردی شناخته
و نامور بود و رهانیدن او را بی اجازت شهریار پسنده نداشت با کنده و زنجیر بدرگاه پادشاه فرستاده
شاهنشاهش زنجیر از گردن برداشت و او را بمیرزا شفیع صدر اعظم سپرد و از چمن سلطانیه کوچ داده روز بیست و
دوم شهر جمادی الآخره وارد طهران گشت و از سوی دیگر حاجی یوسف پاشای صدر اعظم دولت عثمانیه که اینوقت
فرمانگذار ممالک ارزن الروم و قرا حصار شرقی و سپهدار سپاه بود فیضی محمود افندی را که از اعیان دولت بود
بحضرت نایب السلطنه از بهر رهائی کهیا رسول ساخت و از طغیان علی پاشا کتابتی از در معذرت کرده و نایب السلطنه
بخواستاری در حضرت شهریار صورت حال را باز نمود و افندی را بطهران فرستاد و هم در اینوقت شیخ جعفر
برای خلاصی کهیا وارد طهران گشت لاجرم شهریار سلیمان پاشای کهیا را بتشریف ملکانه خورسند فرموده رخصت
انصراف داد و عبد الرحمن پاشا را خلعت حکومت شهرزور عطا فرمود و میرزا صادق وقایع نگار را دیگر بار
برای استقرار این امر و تشدید مبانی محبت میان دولتین باتفاق کهیا روانه دار السلام بغداد ساخت

وقایع سنه یکهزار و دویست و بیست و دو و تصمیم عزم روسیان به تسخیر ایروان

چون صفر ساعت و نوزده دقیقه از شب یکشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام گذشت در سنه یکهزار و دویست و
بیست و دو هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار جمشید دستگاه فتحعلی شاه جشن جمشیدی بگذاشت آنگاه سپاه
رزمجوی را از اطراف ممالک طلب داشت و روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد بعد از
ورود بقزوین شاهزاده علینقی میرزا را بحکومت آن اراضی بگماشت و از آنجا کوچ داده سه شنبه هفدهم ربیع
الاول چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و از طرف روسیه مکشوف افتاد که یکتن از وزرای روس که سالیان دراز
با رزم و بزم مانوس بود بجای ایشپختر سپهسالار گشت و با لشکری انبوه از طریق قزلر وارد تفلیس شد و نخستین
فتح ایروان را در ضمیر گرفت و هم معروض افتاد که روسیه قراباغ بتاتف آمده مبارزت ابوالفتح خان را
طراز دادند و پاشایان قارص و بایزید با روسیه کار برفق و مدارا کردند و اینک بدان سرند که قبایل سکی
و زملان که ساکنین نواحی ایرانند بفریب و اگر نه بتعیب بسوی خود کشانند و احمد خان بیگلربیگی ایروان
مریض و علیل افتاده و مردمیکه در تحت فرمان او پاسبان قلعه اند بیشتر رنجور و ناتن درستند در اینوقت با اینکه
در تمامت آذربایجان بسبب قلت غله بهای علف بالا گرفته بود نایب السلطنه را فتوری در ارکان شهامت راه نجست
و حسین خان سردار قاجار را با مردان کارزار بسرداری ایروان منصوب داشت و احمد خان را طلب فرمود

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و پیرقلیخان را بمدد مصطفی خان طالش بیرون فرستاد و نیز فوجی را باعانت ابوالفتح خان فرمان داد و از آنسوی
کدوویچ چون این اخبار بشنید از جنبش و کوشش فرو ایستاد و بولکونیک بعد از ورود پیرقلیخان [illegible] مراجعت کرده
از شیروان بگنجه در رفت و جمعی از روسیان که در تاقت جای داشتند چون امداد ابوالفتح خان را از [illegible] لشکر [illegible]
راه بنا آباد پیش گرفتند و آن فرقه روسیان که در شکی شدند و بعد از هزیمت سلیم خان سر جار و [illegible] چون
از تاختن پیرقلیخان آگاه شدند آهنگ مراجعت نمودند و با مردم سلیم خان که در جار و [illegible] بودند چون بسبب
برف و یخ طریق مراجعت و فرار یکبار مسدود بود ناچار رزم دادند و بعضی مقتول و برخی بشکی گریختند و هم در این
هنگام از درگاه شهریار سپاهی جرار وارد آذربایجان گشت و از آنجا بعضی نزدیک حسین خان [illegible]
و بقیه دیگر بسوی مغان و نزد پیرقلیخان مامور گشتند و نایب السلطنه با عدت و عده شایسته در تبریز نشست
از آنسوی کدوویچ چون با دولت عثمانی نیز کار معادات و مبارات میرفت خواست تا با دولت ایران از در
مصالحه و مداهنه بیرون شود و بر حسب فرمان پادشاه روس ایشیک آقاسی خود را که استپانوف نام داشت
روانه درگاه پادشاه ساخت و مکتوبی بمیرزا شفیع صدر اعظم کرد و بعضی از اشیا نفیسه هدیه او داشت و خواستار التیام
جانبین و اتحاد دولتین گشت و استپانوف در تبریز تشریف حضور نایب السلطنه یافته از آنجا بطهران آمد و بر حسب
فرمان در خانه صدر اعظم فرود شد و مکتوب و هدایای او را برسانید و مکنون خاطر را در کار مصالحه مکشوف
داشت امنای دولت ایران در پاسخ گفتند ما را از مداهنه و مصالحه با دولت روسیه کراهتی نیست بشرط
آنکه از تصرف در اراضی ایران اگرچه بمقدار نقش قدمی باشد دست باز دارند و چون سخنان استپانوف را
از در خدیعت دانسته او را وقعی و مکانتی نگذاشتند و استواری کار و ثبات عزم را بر حسب امر شهریار حسینقلیخان
قوللر آقاسی برادر حسینخان سردار با اشرف خان دماوندی گروهی از لشکریان بطرف ایروان شتاب گرفتند
و استپانوف که در ظاهر طریق مسالمت و مصالحت می سپرد و نیز نزدیک کدوویچ مراجعت کرد و از آنسوی چنانکه
مرقوم شد چون از جانب حاجی یوسف پاشا فیضی محمود افندی رسالت خویش بگذاشت و سلیمان پاشای کهیا را
رها ساخت و خود آهنگ مراجعت نمود و چون به تبریز آمد نایب السلطنه فتحعلی خان ایشیک آقاسی پسر هدایت الله خان
رشتی را باتفاق او نزدیک حاجی یوسف پاشا رسول فرمود و میان دولت علیه ایران و آل عثمان رابطه اتحاد
و مهربانی محکم کرده باز آمد و حاجی یوسف پاشا حکام و پاشایانیکه در حدود اراضی روس بودند فرمان کرد
که با روسیان طریق مخالطت مسدود دارند و غلات و حبوبات را که مایه قوت و معیشت است با ایشان
معرض بیع و شری در نیاورند کدوویچ ازین معنی پریشان خاطر شده از در کیفر و مکافات ابواب معادات
و مبارات بر روی ایشان باز داشت و نخستین ینارال سویدوف را با سپاهی رزمجوی بجانب قارص مامور نمود و محمد
پاشا حاکم قارص اگرچه با مردم خود بعزم مقاتلت بیرون شد اما در نهانی با روسیان مواضعه نهاده و پنهان
بگردانید و در قلعه قارص متحصن گشت یوسف پاشا این معنی را مکشوف داشته سید علی پاشا را با جماعتی با سورسات
و مردم قارص فرمان کرد که محمد پاشا را با کند و زنجیر نزدیک من فرستید و اگرنه منتظر عذاب و عقاب باشید
محمد پاشا چون این بدانست عظیم بترسید و از کرده پشیمان گشت و جنگ روسیان را میانجی بست و باتفاق

سید علی پاشا با آنجماعت رزمی مردانه داده ایشان را از حوالی قارص هزیمت داده تا مسافتی بعید باز پس شدند و در بعضی
از قرای آن اراضی جای کرد و از سوی نایب السلطنه روز دوم شهر ربیع الثانی با لشکر جرار و توپ و زنبوره آتشبار
از تبریز بیرون شد و در ظاهر شهر لشکرگاه کرده تا اگر واجب افتد سواره و پیاده از بهر جنگ آماده باشند در اینوقت از جانب
یوسف پاشا و حسین خان قاجار سردار ایروان مژده غلبهٔ رومیان بر روسیان برسید بدین شرح که بایدوف سرکرده و کدوویچ
با چهار هزار تن بر سر قلعه آخرکلک آخسقه برفت و کدوویچ نیز از دنبال او بشتافت سلیم پاشا که والی آخسقه بود سه هزار
تن تفنگچی از جماعت لار بمدد قلعه گیان آخرکلک فرستاد و کدوویچ سه ساعت قبل از سپیده دم فرمان داد تا لشکریان
نردبانها بر دیوار قلعه استوار نهاده یورش بردند و صعود کردند چندانکه سنگ و آتش از قلعه بباریدند و تیرها از نزدبانها
بزیر افکندند روسیان باز پس نشدند و دلیری نمودند و همی از پس یکدیگر صعود کردند تا نفر از باره بر شدند و لشکر آنسوی
سپاه آل عثمان نیز از پای ننشستند و تا هنگام صبح رزم دادند در پایان کار روسیان شکسته شدند و خویشتن را از باره
بزیر افکندند و راه فرار بر گرفتند قلعه گیان چون این بدیدند در بگشودند و از دنبال هزیمت شدگان بتاختند و بسیار
کس را اسیر کردند و با پانصد و پنجاه نیزه سر و پنج عراده توپ و شش عراده قورخانه باز قلعه بشتافتند اما کدوویچ بعد از این
هزیمت از بهر کیفر عزیمت درست کرد و با لشکر خود از بهر رزم یوسف پاشا باراضی قارص در رفت و از طرف
شوره گل ایروان رهسپار گشت و یوسف پاشا بعد از آن نصرت با کبر و خیلای تمام آهنگ رزم او فرمود
با اینکه مکتوب نایب السلطنه بدو رسید که در رزم کدوویچ آهسته باش تا من نیز در رسم و تو را با سپاه ایران
مدد دهم همانا خود را محتاج ندانست و افواج لشکر را برانگیخت و سید علی پاشا و محمد پاشا را بر مقدمه سپاه بتاخت
و خود بمسافت غلوه سنگ از پس ثبت ایشان همی برفت در منزل باینذرلوی شوره گل پاشایان را با
روسیان دیدار شد و بانگ گیر و دار بالا گرفت بعد از ستیز و آویز لشکر روم شکسته شد پانصد تن از ایشان
اسیر و پانصد تن عرضهٔ شمشیر گشت یوسف پاشا هزیمت شده بقارص آمد و محمد پاشا را که چند کرت از اسلامبول
فرمان احضار رسیده بود و در امتثال فرمان مماطله و مساهله میداشت روانه اسلامبول فرمود و چند کس را امر فرمود
که در عرض راه تا بحکم آنکه با روسیان در نهان مواضعه نهاده بود سرش را بر گرفتند و هم در این سال در عشر اول
ربیع الثانی اهالی شرع اسلامبول و بزرگان قبایل ینکچری با سلطان سلیم که این هنگام صاحب تاج و تخت بود دل
دیگرگون کردند و گفتند این نظام جدید که شعار مردم یوروپ است در اسلامبول آشکار کردن کار اسلام آشفتن و
طریق عیسویان گرفتن است پس یکباره بشوریدند و او را گرفته از تخت سلطنت بزیر آوردند و سلطان مصطفی پسر
سلطان عبد الحمید خان را سلطنت سلام دادند و حاجی ابراهیم خان نظامی را که قوام این نظام بدو بود با جمعی از
بزرگان دربار عرضه هلاک و دمار ساختند چنانچه در جای خود در ذیل قصهٔ قیاصره بشرح این اجمال خواهیم
پرداخت مع القصه این اخبار را نایب السلطنه در عریضه نگار داده در حضرت سلطانیه معروض درگاه شهریار داشت
و هم از طرف خراسان مژده غلبه لشکر اسلام بر افغانان و صوفی اسلام میرسید همانا قلعه غوریان و آن اراضی
که در هشت فرسنگی هرات است از این پیش بدست حسین خان قاجار مفتوح شد و شاهزاده محمد ولی میرزا که
والی خراسان بود آن اراضی را با اسحق خان قرائی که ملازم رکاب بود بگذاشت و اسحق خان برادرزاده خود یوسف علیخان را

بایدوف بیای موحده والف ساکن و یای تحتانی و دال مهمله مضموم و واو و فا آخرکلک از خا و کلک و با کاف مفتوح و لام ساکن و کاف ساکن

ینی چری بیای مفتوحه و نون مکسوره و یای ساکنه و جیم مفتوحه و رای مهمله و یای ساکنه یعنی لشکر تازه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بحکومت آنجا همیشت مدتی دراز بر نیامد که یوسفعلی خان طریق نفاق گرفت و با حاجی فیروز الدین میرزای افغان که
حکمرانی هرات داشت در نهانی اتفاق نمود و او را بر تسخیر خراسان بطمع داد در اینوقت یکتن از صوفیه جبریه بخارا
که صوفی اسلام نام داشت و سه سال از بیم سکنجان اوزبک در نواحی کرخ روزگار میگذاشت آوازه کشف و
کرامت بلند کرد و گروهی انبوه بارادت و ملازمت آورد حاجی فیروز نیز شیفته شمایل او گشت و ارزنده عقیدت
دست ارادت بدو داد و چنان دانست که از توجه خاطر او بر بادی و حاضر چیره خواهد شد و بر چاره باش ملک یکسره
خواهد شد پس تجهیز لشکر کرده پنجاه هزار تن از قبایل هرات و قندهار و فراه و اندخود و ماروچاق و قندز و ختلان و چغتای
و میمنه و فاریاب و با دغیسات و او یماقات جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی و تکودری انجمن کرد و صوفی اسلام را
در هودجی زرین جای داده در میان لشکر باز داشت و بشمار ایام سال سیصد و شصت و شش تن از ابطال را
در گرد هودج نگاهبان گذاشت و شش فرسنگ از هرات بیرون تاخته در قلعه سکنبان فرود شد و از اینسوی
محمد خان قاجار نایب خراسان برحسب فرمان پادشاه و اجازت شاهزاده محمد ولی میرزا با سپاه خون آشام
تا قلعه شاه ده بتاختند و میان هر دو فرستین زیاده از فرسنگی نماند روز دیگر که پنجشنبه بیست و دوم شهر ربیع الثانی بود
محمد خان خوانین خراسان را برداشته بالعسکر کرد و عرب و مردم هزاره و تیموری از قریه شاه ده بیرون شد
و از آنسوی حاجی فیروز و صوفی اسلام نیز میدان جنگ نزدیک کردند و از هر دو جانب صفها بیاراستند و آلات
حرب و ضرب بکار داشتند نخستین از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و زنبورهای آتشین را دهان
بگشادند از پس آن دلیران ایران از آن مجمل و شتابی که در نهاد داشتند توپ و تفنگ را بگذاشتند و با تیغهای
آخته بجانب خصم تاختند و همی مرد و مرکب بخاک انداختند و در میان آن گیر و دار صوفی اسلام را دیدار کردند و بر گرد او
پره زدند و آن سیصد و شصت و شش تن مردم که نگاهبان هودج او بودند دست از جان بشستند و بر اطراف هودج
راه ببستند تا آن یکتن که آخر شمار بود عرضه دمار گشت کس بهودج دست نیافت بالجمله صوفی اسلام را با هودج بضرب
تیغ آبدار پاره پاره کردند و شش هزار کس از افغانان بخاک افکنده زمین را از خون ایشان لعل گون ساختند
و بدل خان نوفلزائی و گدا خان و محمود خان تایمنی و برادر عینک توشمال جمشیدی و مانند ایشان از سرکردگان و بزرگان
افغان یکصد و سی تن مقتول گشت و سه هزار تن از افغانان اسیر شد و دویست تن از سرهنگان ایشان نیز
دستگیر آمدند که سه تن از جمله عبد الغیاث خان نوفلزائی و برخوردار خان اسحق زائی و یکی برادر ملک توشمال
جمشیدی بود تمامت بضاعت آن جماعت از تلید و طریف و سیاه و سفید و توپخانه و قورخانه غنیمت سپاه شد
و محمد خان از دنبال هزیمت شدگان تا دروازه هرات بتاخت و در ظاهر آن بلده لشکرگاه کرد و از برای
فتح قلعه استوار نشست حاجی فیروز چون کار بدینگونه دید از در ضراعت بیرون شده خراج دو ساله هرات را مهیا
ساخته نزدیک محمد خان انفاذ داشت و یوسفعلی خان قرائی را که علت این غایله و سبب این فتنه بود دست
بگردن بسته بیرون فرستاد و اسیران افغان را بهائی گران رزبداد و بگرفت لاجرم محمد خان شاد خاطر در عشر
اول جمادی الاولی در مشهد مقدس بحضرت نواب محمد ولی میرزا پیوست و مژده این فتح در نیمه جمادی الآخره
با پانصد نیزه سر و خراج دو ساله هرات و بعضی اشیاء نفیسه که حاجی فیروز برسم پیشکش انفاذ داشته بود

بدین سعادت پس از پیشگاه حضور شهریار بگذشت آنگاه شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه
هفتم رجب وارد طهران گشت و از آنسوی نایب السلطنه از چمن اشکنبر کوچ داده در هجدهم شهر رجب به تبریز آمد و در حدود
مملکت هر جای از بهر حراست سپاهی درخور باز داشت و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی
که سفیر مملکت فرانسه بود چنانکه مذکور گشت از نزد ناپلیون مراجعت کرد و جنرال غاردان که حکمران دوازده
هزار تن لشکر بود نیز بحکم امپراطور فرانسه با بیست و چهار تن از مردم مجرّب و هنروران آن اراضی باتفاق او
برسید نخستین جنرال غاردان بحضرت نایب السلطنه آمد و نامهٔ که نیز از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت
آنگاه نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او بگماشته ایشان را روانه دربار شهریار داشت
روز دوازدهم شهر رمضان در دار الخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل درگاه شهریار را دست یافت مکتوب ناپلیون را
برسانید و اشیائیکه بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود و صورت عهد
نامه را بعرض برسانید خلاصه آن بدین شرح که ناپلیون بر خویشتن نهاده است که روسیان را خواه از در مصالحت
و مهادنت خواه بطریق منابذت و مبارزت از اراضی گرجستان و دیگر حدود که بتحت فرمان آورده اند بیرون
کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان ساز موالات و مصافات طراز نکند و شاهنشاه ایران را چندانکه
آلات جنگ در بایست افتد از انفاذ مضایقت نفرماید و در ازای آن سلطان ایران از مهربانی و مفاوضت با
جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان بخیره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مأمور دارد
عبور ایشان را از خاک ایران مضایقت نرود مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت
و خبر عهدنامه بپای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرائی آن پیمان گشت و جنرال غاردان را بنوازش بنواخت
فرمود و او را بلقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را که یکی از سرکردگان سپاه بود با جواب
مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه برسم ارمغان بدرگاه ناپلیون رسول فرمود و هم در این وقت چون سلطان

آمدن ایلچی فرانسه از نزد ناپلیون بایران

مصطفی خان چنانکه مذکور شد بتخت سلطنت روم جای داشت از درگاه شاهنشاه ایران مکتوبی بتهنیت
جلوس او نگار داد و آقا محمد ابراهیم شیخ الاسلام خوی حامل نامه و سفیر حضرت او گشت از پس او زیارت
حضرت معصومه بنت موسی بن جعفر علیه السلام را شهریار دین پرست تصمیم عزم داده سفر دار الامان قم
فرمود و از آنجا بتماشای دار المؤمنین کاشان کوچ داده پس از روزی چند مراجعت بطهران فرمود اما از آن
سوی در نیمهٔ جمادی الآخره دو تن از غلامان گرجی علی پاشای والی بغداد را مقتول ساختند بزرگان بغداد
بنزدیک سلیمان پاشای کهیا انجمن شده او را بحکومت بغداد برداشتند و او نخستین کس فرستاده قاتلان
علی پاشا را که فرار کرده بودند بدست آورده عرضهٔ هلاک و دمار داشت و احمد چلبی را با پیشکشی شایسته روانه
دربار شهریار نمود و در استقرار حکومت خویش خواستار حکم مجدد شد شهریار ایران منشور حکومت او را با تشریفی
لایق بدو فرستاد و از آنسوی امنای دولت عثمانی مثال وزارت بغداد را به یوسف پاشای سرعسکر ارزن الروم
فرستادند چون خبر بدیشان رسید که شاهنشاه ایران سلیمان پاشا را در بغداد نصب فرمود لاجرم طریق موافقت
سلیمان پاشا را بحکومت بغداد بگذاشتند یوسف پاشا فرمان کرد تا که عثمان پاشا را در جانب خو

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ازین الزوم بکار وجود طریق اسلامبول بسپارد و هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون چنانکه مذکور شد
ممالک ایران سپاهیان نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم فرنگ پیاده
آهنگ جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا
درین طلب رنج و تعب فراوان برد و بنیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قائم مقام این مقصود
بر وفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار ولات و حکام کار بدینگونه کردند نظام
آذربایجان را سرباز خواندند و نظام عراق و مازندران را جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی
که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بد روزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته
بود سپه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمانگذاری عراق از اراضی فراهان و کزاز
و کمره و سربند و قم و نرجلو و شراه و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیاده بنظام
ازین اراضی اختیار نموده قانون جنگ با تفنگ و توپ بر قانون اهالی یوروپ بدیشان آموخت و هم در
درین سال سفرای سند بحضرت شهریار رسیدند اما مملکت سند که شصت فرسنگ طول و بیست فرسنگ عرض
دارد بر شکل مثلثی باشد از سوی مغرب بدریای هند پیوندد و از سوی جنوب باراضی هند و کچ و بوج منتهی شود
و جانب شمالش بیابان مکران است حکام و فرمانگذاران این مملکت شیعی مذهب اند و سکنه آن سنی و شیعی
و بیشتر هنودند چون نوبت ایالت آن مملکت بمیر غلام شاه که نسبت با خاندان آل عباس داشت
رسید از طایفه دالپور بلوچ چهار برادر که از امرای درگاه بودند مکانتی تمام داشتند پیوسته بحفظ و حراست شهر
حیدرآباد که دار الاماره سند است و حکومت دیگر بلدان و امصار مشغول بودند و این برادران نخستین میر فتحعلی
دوم میر غلامعلی و سیم میر کرمعلی و چهارم میر ثابت علی نام داشت و چون ایشان را حشمتی تمام در آن اراضی
بود میر غلام شاه بدان سر شد که با ایشان پیوندی کند تا بپاس خویشاوندی هرگز بر طریق خلاف نروند
پس از آن جماعت دوشیزه را برسم زناشوئی طلب فرمود و این جماعت را هرگز با غیر قبیله خود قانون مواصلت
و مصاهرت نبود اینکار را عاری دانسته پذیرفتار نشدند میر غلامشاه بقوت سلطنت و اعطای سیم و زر
آن دختر را نکاح کرد ایشان ازین کردار خسته خاطر شدند و بدو نامه کردند که ما را در میان قبایل سند از مکانت
قدر انداختی و شرمسار ساختی میر غلام شاه در جواب ایشان منشوری کرده خاتم بر نهاد که من از هر قبیله جمیله
بشرط مصاحبت و مزاوجت برای خویش خواهم آورد تا کسی را با شما زبان شناعت گشاده نباشد ایشان
آن منشور را در تمام قبایل مشهود و مشهور داشتند و مردم را براو بشورانیدند و با جماعتی انبوه یکدل و یکجهت
براو تاختند و او را مقتول ساختند آنگاه جسدش را در بیرون حیدرآباد بخاک سپردند و بر سر قبرش قبه
کردند از پس او برادران چهارگانه بشراکت بر مسند ایالت جای کردند و سکه بنگاشتند که بی مشاورت یکدیگر
کاری بتقدیم نرود و اگر یکتن از ایشان از طریق مؤالفت بگردد آن سه دیگر باتفاق مخالفت او کنند و از
مسند حکومتش دفع دهند بالجمله روزی چند بدینگونه کار کردند تا میر فتحعلی که برادر بزرگتر بود از جهان رخت
بیرون برد بموجب وراثت سهم او را با پسرش گذاشتند و مملکت سند را همچنان در ایالت ارکان اربعه بودند

رسیدن سفرای سند بایران

این هنگام از بیم آنکه محمود میرزا ولد تیمور شاه افغان که پناهندهٔ دولت ایران بود چنانکه مرقوم افتاد تسخیر مملکت سند را تصمیم عزم دهد با کارداران دولت انگلیس چنانکه در هند دست یافته اند بطلب سند نیز برخیزند و از این هر دو محکمتر آنکه شاهنشاه ایران بتسخیر سند فرمان دهد چنانکه در عهد نامهٔ کیخسرو سنجاب و سند در شمار اقطاع ایران بود و نادر پادشاه افشار نیز بعد از تسخیر هندوستان کار بدینگونه نهاد و اقتفا بکیخسرو فرمود اینگونه پیش بینی و دوراندیشی خاطر ایشان را آشفته کرد پس مجلسی شوری راست کردند و بعاقبت سخن بر آن نهادند که فروتنی و خضوع در خدمت شاهنشاه ایران عیبی و عاری نباشد از درگاه او که معقلی منیع است پناه جوئیم و بر کار خویش پادشاه باشیم لاجرم میرزا محمد علی و میرزا اسمعیل را که از اعیان سند بودند برسالت ایران اختیار کردند و عریضه از در اطاعت و انقیاد نگار داده با پیشکشی لایق روانه ساختند و ایشان کشتی بدریا رانده از بندر عباس سر بدر کردند و در عشر آخر شهر ذیقعده وارد دار الخلافه طهران شده مکتوب و مرسول خود را از پیشگاه حضور پادشاه بگذرانیدند پس از یکماه فتحعلی خان غلام پیشخدمت خاصه را باتفاق ایشان سفیر سند شد و یک قبضه شمشیر مرصع از بهر غلامعلی خان که برادر مهتر بود و سه جامهٔ گرانبها بخلعت آن سه تن دیگر بر حسب فرمان حمل داده به ایشان برد تا در مملکت سند قوی دل و قوی دست گشتند و در شمار متوسلان و پناهندگان دولت ایران آمدند

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری و طلب مصالحه سردار روس میان دولتین

شش ساعت و هشت دقیقه از شب پنجشنبه بیستم محرم الحرام گذشته در سنه یکهزار و دویست و سه هجری آفتاب از حوت بحمل شد و شهریار ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بپای برد این هنگام فرستاده گدویچ سردار روس بطلب مصالحه و مداهنه بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آمد و جنرال غاردان خان سفیر دولت فرانسه نیز مکتوبی داشت بدین شرح که چون میان دولت روس و فرانسه کار بر مهر و حفاوت میرود بر تست که قواعد محبت و اتحاد در میان دولت ایران و روس استوار داری غاردان خان سخنان او را نیکوتر بیانی معروض درگاه داشت پادشاه فرمود که گدویچ در این سخن حیلتی کرده و بدان سر است که کارداران ایران را خواب خرگوش دهد و مغافصه فتنه انگیزد غاردان خان بر صدق سخن او برهانی چند اقتراح کرد و بر ابرام و الحاح بیفزود تا از شهریار نامدار اجازت بر ترک مشاجرت گرفته گدویچ را آگهی بفرستاد و او شاد خاطر شده در حضرت نایب السلطنه مکتوبی بترک معادات و اظهار مصافات نگار داد و بی توانی آغاز حیلت سازی کرد و از تفلیس به سنت آویز توقف در پنبک خیمه بیرون زد نایب السلطنه مکنون ضمیر او را مکشوف داشته میرزا بزرگ قائم مقام را روانه دربار شهریار داشت تا صورت حال را باز نماید و از مینوی شهریار تاجدار روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شده در چمن سلطانیه لشکرگاه کرد و قائم مقام در آنجا بدرگاه پیوست و اندیشه گدویچ را معروض داشت شهریار فرمان کرد که لشکرها ساختهٔ جنگ شوند و دفع او را آهنگ کنند غاردان خان چون این بدانست در حضرت پادشاه حاضر شد و معروض داشت که روزی چند بر گذرد که از دار الملک فرانسه فرستاده در رسد و از در مهر و حفاوت حدود ایران را از لشکر روس پرداخته کند و چندانکه کار بمصالحت توان کرد زحمت مقاتلت و مبارزت بر خویشتن نباید نهاد و بی شک گدویچ را در این جنبش

اقتراح: بخواهش سخن گفتن

مصافات: خالص کردن محبت را با یکدیگر

پنبک: بفتح بای عجمی و سکون نون و بای موحده مفتوح و کاف ساکن از نواحی تفلیس است

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مقصودی جز آرامش در میان نیست و سجلّی نگاشته خاتم بر نهاد که اگر از لشکر روس در حدود ایران مسابقتی در مکافحت رود و عصیان بروی باشد و هم خواستار شد تا امنای دولت ایران نیز پیمانی نهادند و سجلّی نگاشتند که اگر از سپاه نایب السلطنه سبقتی در جنگ روسیان افتد میرزا بزرگ قایم مقام که دبیر دولت و وزیر حضرت اوست ماخوذ عتاب و عقاب پادشاه گردد سخن بر این نهادند و از جنبش لشکر دست باز داشتند آنگاه قایم مقام فوجی از مردم آذربایجان که نظام جدید آموخته بودند در نظر شهریار عرض داد و مورد تحسین گشت و رخصت انصراف حاصل کرده در بلدهٔ خوی بر کاب نایب السلطنه پیوست در اینوقت فرستادهٔ کدویچ نزد کیت غاروان خان آمد و پیام آورد که چون میان دولت فرانسه و روس قواعد محبّت و مودت استوار است مرا دل همی خواست که بر حسب آرزوی تو با ایران کار بمصالحت کنم امّا چه توان کرد که امپراطور مرا منشوری کرده که بی مماطله قلعه ایروان را مفتوح سازم و از پذیرهٔ حکم ناچارم اگر ترا در اینکار چاره بدست است از پای منشین که من نیز شاد خاطر خواهم بود غاروان از نقض عهد کدویچ سخت غمنده و موسی لاشار نایب خود را نزدیک او مامور نمود و بعضی کلمات حکمت آموز پیام فرمود موسی لاشار در راه مریض گشت و وصول او به مقصود بتاخیر افتاد و از آنسوی کدویچ عهد را از پس پشت انداخته با لشکری ساخته روی با یروان نهاد و نیار دال پتاسین را با سپاهی انبوه از طریق قراباغ بسوی نخجوان فرستاد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه مکشوف شد نخستین صورت حال را بدست سرعی سبکسیر معروض درگاه پادشاه داشت و لشکری را که حاضر حضرت بودند نیمی را از جزایرچی تبریزی و غلامان تفنگچی و سرباز مراغه و جماعتی از توپچیان بمدد حسن خان قاجار برادر حسین خان فرستاد تا با تفنگچی استرابادی و دماوندی و کرمانی و غلامان خراسانی که متوقف ایروان بودند همدست شده در حفظ و حراست آن مملکت استوار باشند و نیمه دیگر را از سربازان تبریز و خوی و تفنگچیان مقصودلو و چپاشلی و خاندوزی محکوم فرمان فتحعلی خان نوری قورساول ساخته بطرف نخجوان فرستاد و خود در خوی نشست و از آنسوی چون شاهنشاه ایران این کین و کید از کدویچ بدانست فرمان داد تا فرج الله خان افشار که مامور بانتظام اراضی شهرزور بود با سپاهی که همراه داشت راه آذربایجان گرفته در بلدهٔ خوی لشکرگاه نایب السلطنه پیوسته شود و امان الله خان پسر فرج الله خان که حکومت خمسه داشت نیز با دو هزار سوار با او متفق شد و از دنبال ایشان اسمعیل خان قاجار نیز با لشکری جرار ره سپار گشت امّا از آن جانب چون حسین خان سردار ایروان ورود کدویچ را در اراضی ایروان معلوم کرد با لشکری که حاضر داشت برنشست و بنا خت و در سرحد ایروان کدویچ را دریافت و جنگ در انداخت چون روسیان دهان توپهای آتشین را گشاده دادند قبسیله کرد ایروانی بی آنکه یکتن مطروح یا مجروح گردد راه فرار بر گرفتند و بمیان ایل والوس خود شتافته بی توانی اهل و مال خود را بر داشته و از آب ارس عبور دادند بسوی آب نشیمن جستند حسین خان سردار با قلیل جماعتی که ملازم خدمتش بود رزمی مردانه داد و سودی در کشش و کوشش خود نیافت ناچار بسنگر خود باز شتافت نایب السلطنه چون این بشنید فرج الله خان را از راه چورس و امان الله خان را از طریق نخجوان بمدد او فرستاد و احمد خان مقدم را بحفظ حدود نخجوان امر فرمود و امیر خان قاجار را با گروهی

 سپرده بود مغان و قشلاقهای قراجه داغ باز داشت و خود نیز با سرباز فراهان و گرازی در محال چورس توقف
فرموده اما از آن سوی بعد از شکست یافتن کردان ایروانی گدوویچ در فتح ایروان یکدل شده سامذرویچ پارت
نیکین را با سپاهی انبوه در تقدیم این مهم مأمور داشت حسین خان سردار چون این بدانست با اینکه لشکری
لایق این جنگ نداشت آهنگ او کرد و در ضمیر گرفت که بعد از تلاقی فریقین نخست گریزی کند و حمله افکند پس
عطف عنان فرماید تا روسیان او را هزیمت شده دانند و سواران ایشان اسب از قفای او برجهانند و از
پیاده لشکر خود دور مانند آنگاه عنان بگرداند و یکتن از ایشان را زنده نگذارد و این تدبیر با تقدیر راست نیامد
چون هر دو سپاه درهم افتادند غبار رزمگاه چندان بالا گرفت که روز تاریک شد و دوست از دشمن پدید نگشت
حسین خان از میان آن غبار کناری گرفت اگرچه بصیرت کند لشکریان چون سردار را در میان ندیدند
هراسناک شده پشت بر جنگ داده راه فرار گرفتند حسین خان با معدودی که ملتزم رکاب داشت از غایت غیرت
چند کرت حمله افکند و جمعی را نابود ساخت و هم در پایان کار ناچار بازلشکرگاه شد نایب السلطنه چون این بشنید
از تهاون لشکریان در کار و فرار ایشان در گیرودار خشمناک شده چند تن را با تیغ بگذرانید و هم در آنروز
فتح الله خان و امان الله خان با لشکر خود برسیدند و با حسین خان پیوسته شدند و دیگرباره اعداد جنگ
روسیان کردند و در اینوقت در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که لشکر ایران در جنگ جماعت روس
آهنگ نخجوان داشتند بیمناک شده تهاونی ورزیده اند و نیز نظرعلیخان و فتح الله خان حاکم اردبیل از
نجفقلی خان گروس که حاکم قلعه اردبیل بود بدگمان شده با ایل و الوس خود فرار کرده و حسینقلی خان بادکوبه را
که قاتل ایشپخدر بود دستگیر ساخته بطرف لنکران تاخته و مصطفی خان طالش که حاکم آن اراضی است در
خاطر دارد که روسیان را راه دهد و از بیم بر جان نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و از منزل چورس
کوچ داده بکنار رود ارس آمد و در نیم فرسنگی شهر نخجوان لشکرگاه کرد و حسین خان سردار ایروان را حکم فرستاد
تا صادق خان عزالدینلوی قاجار را با افواج افشار ارومی در شرور گذاشته باتفاق فتح الله خان
و امان الله خان با سپاهی ساخته حاضر حضرت شد و این هنگام روسیان ترتیب بقریه قرابابای نخجوان
درآمدند و در زمینی منیع و مرتفع جای کردند که امکان یورش بدان مکان ممتنع بود و پی در پی لشکر روس مدد
ایشان در میرسید اگرچه در اینوقت سودی در مبارزت ملحوظ نبود نایب السلطنه کمره داشت که بمبارزت
و منازعت طریق مراجعت گیرد لاجرم ساخته جنگ شد و فرمان داد تا حسین خان سردار و امان الله خان
افشار و افواج محمد خان زنگنه و محمد بیک قاجار افشار که سرهنگ سرباز بود در میمنه شدند و علی خان قاجار
با گروه حاتم خان بیک دنبلی و نبی خان گرازی بر میسره درآمدند جنگ پیوسته شد و سربازان تبریزی
جلادت کرده بر آن تلی که جای روسیان بود صعود کردند و خاک رزمگاه را با خون بیامیختند و یک نیمه
ایشان را از زبر جبل فرو ریختند. در این هنگام لشکر عظیم بمدد روسیان رسید و از پس سواران ایران در گرد
و غبار جنگ جهان را تیره گون ساختند نعره دار و گیر بالا گرفت سواران را توان جنگ و نیروی درنگ
نماند بیکبار روی برتافته بر طریق فرار شتافتند. پیادگان اسلام در میان دو لشکر بیجا همره افتادند

شکست سپاه حسین خان

مقاتله روسیان و ایرانیان

محمد بیگ سرهنگ سرباز نیز زخمی شد پس سربازان باز پس شدن گرفته و گریزی با ستیزه و آویزهی کرده خویشتن را بقلب لشکر رسانیدند و روسیان نیز رزمجویان قریب بقلبگاه آمدند نایب السلطنه با سواران صف خویش از جای جنبش کرده حمله افکند و یکصد و پنجاه سر از آنجماعت بگرفت و ایشان را باز پس برد و در آن رزمگاه هزار تن از طرفین مقتول گشت و هنگام مراجعت سه عراده توپ از لشکر اسلام بجای ماند نایب السلطنه توپچیان را ماخوذ معاقب داشت و از بیم آنکه مبادا قلعه ایروان را آسیبی رسد در زمان آب ارس را عبره کرده در منزل قپان باسان لشکرگاه کرد و علیخان قاجار و ابراهیم خان یوزباشی را با فوجی بدفع روسیه نخجوان مامور فرمود علیخان مغافصه بر ایشان تاختن برد و چندتن از روسیان را در بیرون لشکر یافته سر برگرفت و روسیان هراسناک شده از آنجا کوچ دادند و بشهر مخروبه نخجوان را لشکرگاه کردند پس علیخان با غنیمت فراوان باز شتافت اینوقت موسی لازار که از جانب جنرال غارد ان نزدیک گدویچ برای انجام کار بمصالحه میرفت و در راه مریض شد با ضعف حال و نقاهت بحضرت نایب السلطنه رسید و الحاح فراوان نمود که از جنگ روسیان دست باز دارید تا من پیغام غاردان را بسر سانم و پاسخ بستانم نایب السلطنه بالحاح ملتمس او از منزل قپان باسان باز پس شده در قریه چورس نشیمن کرد و موسی لازار نزد گدویچ رفته پیغام خویش را بگذاشت جوابی بر وفق آرزو نیافت آنگاه بمردم قلعه ایروان پیغام کرد که گدویچ از فتح این قلعه ناچار است و سکنه قلعه در عرض هلاک اند صواب آنست که قلعه را بگذارید و بگذرید و گدویچ نیز نامه مشحون بدینگونه کلمات بحسن خان فرستاد و جوابی ناهموار شنید و در تسخیر قلعه یکدل گشت و از طرف دیگر مماذرویچ با فوجی مغافصه بنواحی ماکو تاخت و مواشی بسیار منهوب ساخت بالجمله نایب السلطنه حسین خان سردار و فرج الله خان افشار و صادقخان قاجار و امان الله خان افشار را با گروهی بمدد قلعه گیان مامور فرمود ایشان چون لختی قطع مسافت کردند سحابی متراکم بادید آمد و چندان برف بهارید که مجال عبور بر پیاده و سواره محال مینمود ناچار باز شتافتند گدویچ چون این بشنید یکباره با دل قوی تسخیر قلعه را تصمیم عزم داد و با تمامت لشکر از چهار سوی قلعه درآمد و توپهای باره کوب را دهان باز داده تا نیمه شب بانگ رعد و شرار برق توپ پرده اکر میدرید بضرب گلوله سه ذرع از دیوار باره را پست کردند در او برشدن بقلعه را بر سالدات سهل نمودند آنگاه در شب نهم شوال نزدیک بسپیده دم از چهار طرف حکم یورش داد و سالدات روسی نردبانها بر کتف کشیده از خندق بگذشتند و بر دیوار قلعه نصب کردند قلعه گیان چون این بدیدند مانند شیران نخجیر دیده مشعلها و چراغدانها را افشاندند و لب از سخن ببستند و از پس دیوار خاموش شده کمین نهادند چون روسیان آهنگ صعود کردند برخی در نیمه نردبانها و بعضی بر فراز باره رسیدند حسن خان با آنکه نقیه و مریض بود از فرط جلادت بکار درآمد و فرمان داد تا یکبار دلیران ایران مشعلها بیفروختند و تیغها بیاهیختند و دهان تفنگها را بسوی خصم بگشادند اشرف خان دماوندی و میرزا علی نقیخان استرابادی و کلبعلی خان قاجار و غلامان خراسانی و دیگر لشکریان بجنگ درآمدند با کمت توپ و تفنگ و هایاهوی مردان جنگ تذکره روز محشر همی گشت مع القصه سه هزار تن از لشکر روس مقتول گشت و دو هزار تن زخم منکر یافت و بسیار کس از سرکردگان بزرگ روس مانند بولکونیک و مایور و قپتیان و افی سه

جان بر سر اینکار نهادند شگفتی آنکه در چنین جنگ شگرف سه تن از مسلمانان مطروح و شش تن مجروح گشته
و از این نه تن بیرون یادت کس را آسیب نرسید بالجمله روسیان لشکر خویش گرد کرده و گدویچ سخت غمنده گشت
و از طرف دیگر اسمعیل خان قاجار از درگاه شهریار با فوجی دریا موج و آلات حرب و ضرب و حملهای درم
و دینار بدرگاه ولیعهد پیوست و نایب السلطنه در زمان اعداد سپاه کرده با سواران افشار و خمسه و چاردولی
و مقدم و پیادگان طایری و سرباز از چورس حرکت کرده بطرف نخجوان رهسپار گشت و حسین خان سردار و
اسمعیل خان قاجار را با جماعتی مأمور ایروان داشت و علیخان قاجار دولو و امان الله خان افشار را بر مقدمه روان کرد
چون خبر جنبش نایب السلطنه گوشزد گدویچ شد از برای او قوت درنگ نماند شب دوشنبه بیست و دوم شوال
در لشکرهای خود بیرون شده طریق فرار برداشتند اسمعیل خان قاجار از دنبال با شجاعت شتافت و ایشان را
در نیمه راه دریافته جمعی را بکشت و گروهی را اسیر گرفت چنان کار بر روسیان تنگ شد و ایشان را دهشت بگرفت
که جماعتی باختیار خویش از لشکرگاه خود فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و پناه جستند بالجمله عراده و آلات
فراوان از لشکر گدویچ غنیمت گرفتند و گدویچ تا اراضی گرجستان چنان بزحمت طی مسافت کرد که یکتن از هزاران
سپاهش جان بسلامت نبرد و فراوان از لشکریانش را سورت سرما دست و پای از کار بینداخت و بسیار کس
در شعب جبال و پست و بلند اتلال در میان برف سپری شد و از آنسوی نیارال بنلسین چون خواست از
میانه بیرون شود اسمعیل خان و فتحعلی خان نوری که قراول سپاه بودند در چهار فرسنگی نخجوان او را دریافتند
و جنگ در پیوستند از نعره مردان و حمله گردان دلها آشفته شد و از آتش تفنگ و دخان توپ سرها پرآشوب
گشت جمعی از روسیان در آن گیرودار گرفتار شدند و گروهی عرضه هلاک و دمار گشتند چون آفتاب نشست و جهان
تاریک شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و در کمین و کید یکدیگر در لشکر خویش جای گرفتند نیم شب بنلسین
مردم خود را برداشته راه فرار برگرفت و تا قریهٔ قرابابای بتاخت صبحگاه نایب السلطنه در اثر او برفت و چون
بنلسین نظارهٔ سپاه اسلام کرد دانست که دیگر نیروی آن ندارد که با حمل گران از آن مهلکه برکران شود عراده
و باروط و اموال و اثقال و آذوقه و علف چندانکه در لشکرگاه داشت بر زبر هم نهاده آتش در زد و لشکر خود را
برداشته راه قراباغ و کتل سیسیان پیش داشت نایب السلطنه کریمخان کنگرلو را با جماعتی از قفایش بتاخت
و مردم طایره و فوجی از سرباز را حکم داد تا اگر از بیراهه سر راه ایشان گیرند و خود از دنبال رهسپار گشت سختی سنگ
و صعوبت کتل و چندینش طریق مانع از مسابقت بود و روسیان در میان کتل فرار در گشته متحصن گشتند و همچنان
نیمشب مسارعت کردند نایب السلطنه در منزل قرابابای نزول کرد و روز دیگر احمد خان مقدم را از طرف
یمین مأمور ساخت و خود از راه سلوارقی در حرکت آمد و این هنگام چنان میغ بجنبید و صرصر بوزید که چپ
یمین و شمال همدیگر را دیدار نمیتوانست کرد با اینهمه بشتافتند و روسیان را دریافتند و جنگ در انداختند و جمعی را
مقتول ساختند بسیار کس اسیر شد و گروهی خویشتن برکاب آمدند و پناهنده شدند چندی که زنده ماندند
از هول و هیبت و چنان سورت سرما و شدت برف خویشتن را از قلل جبال شامخه در بردند پس نایب السلطنه
بقرابابا مراجعت فرمود و از آنجا به نخجوان شده یکروز در آن اراضی را بنظم کرده راه تبریز برگرفت و صورت

قرابابای بفتح قاف و بای مهمله است

سیسیان بکسر سین مهمله ... و کسره دیگر ... تحتانی و نون

لقب ... نایب السلطنه ... بلده سیسیان

مال خود را در حضرت شهریار باز نمود تا در ازای این خدمت هر یک از قواد سپاه مورد نواخت و نوازش شدند
چون علیخان قاجار در میدان کارزار جراحتی عظیم یافته بود درخت بجهان جاوید کشید و نایب السلطنه فرمود تا جسد
او را به نجف اشرف حمل دادند آنگاه از امیرخان قاجار عریضه بحضرت نایب السلطنه رسید که مصطفی خان طالش
رفع وحشت از گریختگان قبایل شاهسیون نموده خواستار است که جرم نظر علیخان و فرج الله خان شاهسیون
بزلال عفو محو شود نایب السلطنه بشکرانه این ظفر زلات قدم ایشان را ندیده انگاشت و همچنان آنجماعت را
در عداد لشکریان باز داشت از پس آن مکشوف شد که شیخعلی خان قبه لشکری از قبایل لکزی فراهم کرده وارد
قبه گشت و با روسیه آغاز مقاتلت نهاد و با اینکه بعد از اصغای این خبر افواج روسی که در باکویه بودند از بهر
مدد مردم خود بقبه درآمدند و رزم دادند نصرت شیخعلی خان را افتاد جمعی را بکشت و چند عراده توپ بگرفت
و نیز آقا ابراهیم شیخ الاسلام خوی که رسول اسلامبول بود تهنیت جلوس قیصر را برسانید و این هنگام مراجعت بتبریز کرد
اما از آنسوی چون امنای دولت انگلیس معلوم کردند که ناپلیون با شاهنشاه ایران طریق مهر و حفاوت گرفته و در
میان ایشان سفرای متواتر مترددند بیم کردند که عهد و اعهد ایشان استوار گردد و روزی پیش آید که پادشاه
ایران لشکر ناپلیون را از اراضی خود راه گشاده دارد تا بمملکت هندوستان دست یابند فرمانگذار هندوستان
جنرال ملکم بهادر را سفیر ایران ساخت و امنای دولت را مکتوب کرد که اگر شهریار ایران از دوستی ناپلیون
دست باز دارد و سفیر او را از حضرت خویش باز نگذارد با دولت انگلیس همدست و همداستان خواهد بود و در
هر کار پایمردی و دستیاری خواهد دید شهریار ایران اگر چه دانسته بود که پیمان ناپلیون و سفیر او جنرال غاردان
را ثباتی و صحتی نیست از حشمت سلطنت بعید دانست که قبل از ظهور نقض غاردان خان را از در براند لاجرم ملکم بهادر در
قریب بندر بوشهر رحل اقامت انداخت تا این هنگام که بصوابدید وزیر دولت انگریز و صنادید آن مملکت
اتحاد با دولت ایران را واجب شمردند و مردی که سر هر فرد جنس نام داشت و او را بارونت لقب کرده بودند که
در دولت ایشان لقبی ارجمند است بسفارت ایران مأمور داشتند زیرا که گرتی در زمان کریم خان زند مأمور
ایران گشته پشت و روی بعضی امور را نگریسته بود بالجمله سر هر فرد جنس سجلی که از کریمخان زند در پیمان و پیوند
دولتین گرفته بود از بهر تذکره محبت برداشت و مکتوب پادشاه انگریز را که بشاهنشاه ایران فتحعلی شاه
نگار یافته بود بگرفت و بسوی ایران بشتافت بی آنکه فرمانفرمای هندوستان را دیدار کند به بمبئی آمد
کشتی در آب رانده از بندر بوشهر سر بدر کرد و در آنجا ساکن شده مکتوبی با امنای دولت ایران نگاشت
که اینک من از دولت انگریز وزیر مختارم که طریق سفارت ایران سپرده ام همانا در دفع روسیان از ممالک
ایران از اعداد آلات نفع و ضر و بذل سیم و زر خویشتن داری نخواهم کرد بشرط آنکه امنای دولت ایران
از پس آنکه معاهدات ناپلیون را بی ثبات دیدند و کذب جنرال غاردان را روشن کردند باب مراودت را
با دولت فرانسه مسدود دارند و غاردان را مطرود شمارند و اگر نه عنان باز دارم و طریق مراجعت سپارم
بعد از اصغای این خبر شهریار نامور امنای دولت را فرمان کرد تا انجمن شده پی مصلحت مجلس آراستند
نشستند و گفتند و برخاستند بالجمله تقصیر جنرال غاردان را بدینگونه بیان داد که چون ناپلیون

الکسندر بابیج
با یای موحده و الف

با لکسندر باولیج دیدار کند و عقد موالات استوار فرماید نخستین از بیرون شدن روسیان از ممالک گرجستان سخن کند بعد از آنکه پادشاه روس را دیدار کرد و از کار ایران و گرجستان ام و ربت و پیمان مشخت دوم آنکه غاردان باز قبل کدویچ خواستار مصالحه آمد و سجل مختوم سپرد و موسی لاژار نایب خویشرا نزد یک کدویچ از بهر انجام مصالحت متردد ساخت بجای آنکه کدویچ را از اقطاع ایران بیرون کند حفظ و حرست قلعهٔ ایروان را پیام داد که این قلعه را بکدویچ بگذارید و سر خویش گیرید و اگرنه جان و بال جز سر این کار خواهید کرد سیم آنکه موسیی ویردی که آموزگار نظام جدید بود و موسی لامی که هندسه نیک دانسته امید وار همراهان غاردان بودند در آذربایجان بتعلیم هندسه و رسوم نظام اشتغال داشتند هنگام تاختن کدویچ و اشتغال نوایر حرب دست از تعلیم بازداشتند و گفتند غاردان از طهران ما را حکم فرستاده که دست از خدمت و اعانت اهالی ایران باز داریم از نیروی که میان دولتین روس و فرانس قواعد وداد و اتحاد محکم است و نتوان بهوای موالفت ایرانیان مخالفت روسیان کرد چهارم آنکه عسکرخان افشار ارومی که سفیر فرانسه گشت ناپلیون جانب مهمات او را مهمل گذاشته و روزگاریست که اصلاح امورش را بتسویف وقت معلق داشته غاردان خان چون اصغای این کلمات کرد و از جوابیکه مقرون بصواب باشد بیچاره ماند گفت سخن شما بر صدق است اگرچه بیرون شدن روسیان از اراضی ایران صورت نبست لاکن از اعداد آلات حرب مضایقت نرود دیگرباره سجلی سپرد که سی هزار قبضه تفنگ و دیگر ادوات که بکار جنگ آید در مدتی اندک تسلیم کارداران نایب السلطنه دارد و اگر این پیمان را نیز کسری و نقصانی پدید آید دیگر طمع دوستی بدولت ایران نه بندد و باز مملکت خویش شود و این هنگام حکم شد که سرهرفرد جنس را اعیان دولت ایران یکچند از زمان در شیراز بازدارند و روزگاریی نیز در اصفهانش مهمان پذیر باشند اگر غاردان گفتار با کردار موافق کند متوقف طهران باشد و اگرنه سرفرد هرجنس را در آرند و غاردان بار بر بندد و سخن براین نهادند و شهریار تاجدار علی محمد خان حاجیلر استرابادی را که یوزباشی غلامان بود بمیزبانی سرهرفرد جنس روانه شیراز فرمود و شاهزاده حسین علی میرزا فرمانگذار مملکت فارس محمد زکیخان نوری را با او مامور ساخت تا سرهرفرد جنس را از بندر بوشهر با مکانت تمام بشیراز آوردند و پس از ایامی چند بمیزبانی علیمحمد خان حاجی لر تا اصفهان کوچ داد و روزگاری نیز در آنجا توقف کرد و از آنچه غاردان را عهد بود وفا ننمود لاجرم لی آنکه ناپلیون او را طلب کند و اجازت مراجعت دهد راه مملکت فرانسه برداشت و موسی ژوانین را در طهران گذاشت امنای دولت ایران گفتند توقف تو در طهران و رسیدن سفیر انگلیس موجب زیانی نباشد چنانکه در پای تخت سلاطین آل عثمان از هر دولتی سفیری و از هر مملکتی شیری اقامت دارد غاردان سخنان ایشانرا وقعی نگذاشت و شتاب زده راه تبریز برداشت و در آنجا نیز از تقبیل آستان نایب السلطنه اعراض کرده سفر فرانسه را تصمیم عزم داد و از کارداران نایب السلطنه نیز پذیرفتار توقف نگشت ناچار نایب السلطنه فتحعلی خان نوری را بمهمانداری او مامور فرمود و او را تا پاشایان عثمانی از راه تفلیس روانه فرانسه گشت و موسی لاژار را نیز در تفلیس گذاشت بعد از بیرون شدن غاردان پیوسته موسی لاژار از ورود لشکر روس بتفلیس و حشمت ایشان بجانب موسی ژوانین مکتوب میکرد

مختوم
ختم یعنی مهر است
مختوم یعنی مهر شده
موسی لامی با لام و الف
بروزن کامی

تسویف
در تاخیر افکندن
سجل نوشته
و نشک با مهر

رفت
ایلچی فرانسه
نزد ناپلیون

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

دانهی میداشت که من بسفارت ایران و انجام معاهدات ناپلیون مأمور خواهم گشت اما از آنسوی چون عسکرخان بپاریس رسید ازین روی که ناپلیون او را طلب نفرموده بود و از شهریار ایران نیز رخصت انصراف نداشت مورد عتاب و خطاب گشت و از مقام خویش نازل افتاد آنگاه ناپلیون عسکرخان را حاضر ساخت و فرمود چون کار اسپانیا پیش آمد ما را از انجام امری که با پادشاه ایران میعاد نهاده ایم باز داشت و دیر باشد که کار تو را انجام کرده اجازت مراجعت دهم و پس از روزی چند عسکرخان را رخصت انصراف فرمود و مکتوبی به شهریار ایران نگاشت و در آن نامه از حسن سفارت عسکرخان سطری چند باز نمودند و او را بدار الخلافه طهران آمد موسی لازار و موسی ژوانین نیز مراجعت بپاریس کردند اما از آنسوی بعد از بیرون شدن سرداران از قبل شهریار ایران حکم رفت تا سرهرفرد جنس را از اصفهان بجانب طهران حرکت داده در بیست و هشتم شهر ذیحجه وارد طهران کردند و نوروزخان قاجار ایشیک آقاسی او را پذیره شده در خانه حاجی محمد حسین خان امین الدوله فرود آورد و پس از دو روز در پیشگاه شهریار حاضر گشت و نامه پادشاه انگریز را پیش داشت یکقطعه الماس که بیست و پنجهزار تومان بهای آن بود و بعد از فتحنامه ظاهر گشت و دیگر چیزها از اشیاء نفیسه و تحف گرانبها پیش گذرانید و عهدنامه دولت انگریز را باز نمود مشعر براینکه چندانکه مبارزت روسیه دور و نزدیک بکار آید خودداری نخواهیم کرد بالجمله سرهرفرد جنس مورد اشفاق و الطاف ملکانه شده آسایش گرفت آنگاه شاهنشاه از بهر تشویق مسلمانان در محاربت و مضاربت با روسیان میرزا بزرگ قائم مقام وزارت کبری را فرمان کرد تا از علمای اثنی عشریه طلب فتوی کند و او حاجی ملا باقر سلماسی و صدر الدین محمد تبریزی را برای کشف این مسئله روانه خدمت شیخ جعفر نجفی و آقا سید علی اصفهانی و میرزا ابوالقاسم جیلانی نمود تا در عتبات عالیات و دارالامان قم خدمت ایشان را دریابند و نیز بعلمای کاشان و اصفهان مکاتیب کرد بالجمله جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که فحل فضلای ایران بود و شیخ جعفر و آقا سید علی و میرزا ابوالقاسم و حاجی میرزا محمد حسین سلطان العلماء امام جمعه اصفهان و ملا علی اکبر اصفهانی و دیگر علما و فقهای ممالک محروسه هر یک رساله نگاشتند و خاتم گذاشتند که مجادله و مقاتله با روسیه جهاد فی سبیل الله است و خرد و بزرگ را واجب افتاده است که برای رواج دین مبین و حفظ ثغور مسلمین خویشتن داری نکنند و روسیان را از مداخلت در حدود ایران دفع دهند و میرزا بزرگ قائم مقام این مکاتیب را مأخوذ و مرتب کرده رساله جهادیه نام نهاده و هم در این سال فتحعلی خان خواجه وند از سفر سند باز آمد و میر ثابت علی که از قبل ولات سند سفیر ایران بود باتفاق او تقبیل سده سلطنت کرد و چهار قبضه تفنگ مرصع و یک قبضه سپر پولاد و بعضی اشیاء دیگر پیش گذرانید و عرایض ولات سند را پیش داشت شهریار تاجدار سرهرفرد جنس را حاضر ساخته فرمود چون مملکت سند از پیوستگان دولت ایران است کارداران انگریز را از اهانت آن اراضی پرهیز واجب است و شاهزاده محمد ولی میرزا فرمانگذار مملکت خراسان و شاهزاده حسینعلی میرزا حکمران مملکت فارس فرمان کرد که اگر افغانان هرات و قندهار و دیگر اراضی روزی در نواحی سند ترکتازی کنند از دفع ایشان دست باز نگیرند آنگاه میر ثابت علی را شاه کامروا رخصت انصراف داده میرزا مهدی پسر حاجی محمد حسین خان

امین الدوله برای ابلاغ اشفاق پادشاه با او همراه شد و هم در این سال در مرز مازندران زلزله حادث شد که از آن
بیش کس نشان نمیداد بسا قریه‌ها و مزرعه‌ها چنان زبر و زیر و پشت برو شد که کس ندانست که بیخ جا بوده کجا شد
یکماه تمام زمین متزلزل بود و جانوران بیابانی از دهشت روی بآبادانی می نهادند

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری و مأمور شدن شاهزادگان بحکومت ولایات

در سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری روز سه‌شنبه چهارم صفر سه دقیقه پیش از آنکه روز برآید آفتاب از
حوت بحمل جای کرد و پس از انجام جشن نوروز شهریار تاجدار فتحعلی شاه شاهزاده عبدالله میرزا را بحکمرانی مملکت خمسه
گماشت و میرزا محمد تقی علی آبادی را که از منشیان خاص اختصاص داشت و در نظم و نثر قویدست بود بوزارت او برگزید
و شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا را بحکومت بروجرد و سیلاخور و چاپلق باز گذاشت و میرزا علی کرا سیلی را
که از پیش یکچند پیشکار شاهزاده حسینقلی خان بود فرمان وزارت وی داده شاهزاده شیخعلی میرزا را که شیخ
الملوک لقب داشت و از سوی مادر نسب بشیخعلی خان زند میرسانید اراضی ملایر و تویسرکان و آن نواحی را مفوض
داشت و حاجی میرزا اسمعیل اشرفی مازندرانی را که یکچند از زمان رتبت نظارت دیوان اعلی داشت
بوزارت او برگماشت و شاهزاده حسنعلی میرزا را به نیابت دار الخلافه طهران و حکومت مملکت بسطام و جاجرم
و قبایل ترکمانان کوکلان منور دنواخت و نوازش فرمود و میرزا موسی نایب که از صناديد رشت بود و برای
صایب و فکر ثاقب پسندیده و ستوده بزرگان ایران بود وزارت او یافت این هنگام در حضرت شهریار
مکشوف افتاد که چون کدویچ در تسخیر ایروان سپاه خویش را معرض تدمیر در آورد امپراطور روس او را از محل خود
ساقط فرموده و طورمصوف را که بشهامت و شجاعت موصوف است سرداری گرجستان بداد و برزم مسلمانان
مأمور فرمود و شهریار ایران حکم داد تا سپاهیان انجمن شوند و شاهزاده محمد علی میرزا نیز با لشکرهای خود از
کرمانشاهان کوچ داده در چمن سلطانیه حاضر رکاب کرد و آنگاه واجب افتاد که برسالت دولت انگریز شخصی
نامزد شود ازین روی که چون سرهرفردجنس سفیر ایران گشت معادل یکصد و بیست هزار تومان مثال داشت
که از کمپنی بنبه گرفته تسلیم امنای دولت ایران سازد تا از بهر اعداد سپاه و مبارزت روسیان مددی
باشد چون سرهرفردجنس هنگام عبور فرمانفرمای هند و ستانرا دیدار نکرد او رنجیده خاطر شد و این زر را
با فرستادگان سرهرفردجنس تسلیم نداشت و چون امضای حکم دولت انگریز بروی لازم بود ملکم بهادر را از
طرف کمپنی برسالت برگماشت سرهرفردجنس از اینمعنی آزرده خاطر شد و از دولت ایران خواستار آمد تا
یکتن بسفارت سفر لندن کند و در تعیین سفیر و امضای عهدنامه و اجرای زر سخن راند لاجرم بخواستاری
حاجی محمد حسین خان امین الدوله حاجی میرزا ابوالحسن خواهرزاده حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله از حضرت شهریار
بلقب خانی مفتخر شده سفیر دار الملک لندن گشت و از تنسوقات رشته‌های مروارید و طبوسات کشمیر و دو
قرطه فاذهر مرصع و بعضی اشیاء دیگر مصحوب او آمد در عشر اول ربیع الثانی از طریق روم ایلی راه لندن
برداشت و مکتوبی دوستانه نیز از بهر سلطان مصطفی که این هنگام سلطنت روم داشت مرقوم شد آنگاه
شاهنشاه ایران از طهران خیمه بیرون زد روز جمعه بیستم ربیع الآخر چمن کمال را که هشت فرسنگی طهران است.

میرزا ابوالحسن خان در سفارت انگلیس

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

لشکرگاه کرد اینوقت مصطفی قلیخان عرب را که از جد و پدر حکومت ترشیز داشت دست بگردن بسته بدرگاه (۹۹)
آوردند ازین روی که مدت هشت سال حاضر حضرت نگشت و در قلعه خویش خویشتن داری همی کرد لاجرم
شاهزاده محمد ولی میرزا فوجی بتسخیر قلعه وتد میراو گماشت تا بدو دست یافتند و دست بسته بدرگاه پادشاهش
فرستادند شهریار تاجدار بر جانش ببخشود حکم داد تا بعد از اخذ اموال و زن و فرزند در دار الخلافه نشیمن سازد
آنگاه از چمن کمال آباد ره سپار گشته در چمن سلطانیه فرود شد و شاهزاده محمد علی میرزا نیز از پس روزی
چند برسید و میرزا بزرگ قائم مقام نیز از تبریز به تقبیل سدهٔ سلطنت بشتافت و از حرکت موکب
پادشاه بطرف آذربایجان آگاه شده مراجعت کرد پس شهریار تاجدار محمد علی میرزا را بر قانون مستقلا
از پیش روی بیرون فرستاده و خود از پس دو روز کوچ داده نایب السلطنه عباس میرزا بیست هزار
پیاده جدید نظام با بیست عراده توپ برداشته پذیرهٔ پادشاه شد و از دو سوی راه ایشان را بر صف
کرد و شهریار از میان لشکر عبور کرده نایب السلطنه را تحسین فراوان فرستاد و لشکریان را هر یک
جداگانه نواخت و نوازش فرمود و روز بیست و دوم شهر جمادی الآخره ارض اوجان را لشکرگاه نمود و از
آنسوی مکشوف گشت که طور مصوف سردار روس با لشکر انبوه در منزل سوغانلق که بیک فرسنگی تفلیس است
استوار نشست و نیازال نبلیسن را با جماعتی جنگجوی باراضی قرا باغ مامور داشت و فوجی دیگر را بحفظ
و حراست پنبک و نگاهبانی شوره گل بیرون فرستاد و ولی بوالکونیک را با لشکری جداگانه بحمایت گنجه
و قبایل قزاق و شمس الدین لو حکم داد و از سوی دیگر از ولات اخسقه و باش آچیق نگارشی چند معروض افتاد
که باکارداران ایران از در صدق و عقیدت میباشند و انتهاز فرصت می برند تا با جماعت روسیه کین
و کید خود آشکار سازند لاجرم شهریار نامدار شاهزاده محمد علی میرزا را با بیست هزار سواره و پیاده و پنج عراده
توپ مامور بنواحی تفلیس داشت و مهر علیخان قوانلو و اسمعیل خان دامغانی و محمد علیخان شاهسون
و میرزا محمد خان لاریجانی و ذو الفقار خان و مطلب خان سرکردگان لشکر سمنانی و دامغانی ملتزم
رکاب او شدند و بعد از روزی چند نایب السلطنه عباس میرزا را از راه چمن کوکچه ییلاق بیرون
فرستاد تا در آن نواحی اقامت کرده برزشت و زیبای امور محمد علی میرزا نگران باشد و بمقتضای وقت
کار کند و فرج الله خان نسقچی باشی را با سپاهی لایق بنظم اراضی طالش و توقف محال اردبیل فرمان داد
آنگاه بسبب حدت گرمی هوا و سورت حرارت چمن [illegible] شهریار ایران از آنجا کوچ داده در محال سراب
نشیمن فرمود اما شاهزاده محمد علی میرزا بر طریق ایروان رهسپار گشته حسین خان بیگلربیگی ایروان را ملتزم
رکاب ساخت و در چمن اباران رحل اقامت انداخت و رزم روسیه را بسرداری اسمعیل خان دامغانی و جمعی
از ابطال رجال ساخته کرد و لشکر بیرون تاخت و مانند برق و باد بر آنجماعت روسیان که در آن اراضی
اقامت داشتند حمله افکند سخت بکوشید و بسیار کس از ایشان بکشت و بسیار اسیر گرفت و جماعتی منهزم گریخته
در مصافگاه پناهنده گشتند و جمعی که بجای ماندند متحصن گشتند قبایل بزچلو و دیگر طوایف که در سوابق زمان
از ایروان کوچ داده در پنبک و شوره گل جای کرده بودند چون این بدیدند روی خلاص و مناص

مداول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

جز در حضرت شهریار مشاهده نکردند لاجرم جبین ضراعت بر خاک نهاده بشفاعت اسمعیل خان زلات ایشان محو (۱۰۰)
منسی گشت و تقی بیک نزچلو که راه آذوقه و علف بر روسیان بسته داشت مورد اشفاق و الطاف آمد و بعضی از
قبایل که در طغیان و عصیان ثابت و راسخ بودند عرضهٔ نهب و غارت گشتند آنگاه شاهزاده محمد علی میرزا ظفر کرده
و نصرت یافته باز شتافت و در کنار قسمرا سوی ایروان لشکر اقامت انداخت تا آنگاه که نایب السلطنه در آنجا
نزول کرده یکدیگر را دیدار کردند و بر دیدار یکدیگر شادخوار گشتند آنگاه از ایروان شتاب کرده در اراضی
سراب حاضر آستان پادشاه گشت و رخصت گرفته بکرمانشاهان شتافت اما نایب السلطنه با انبوه لشکر چند روز
در چمن کلنبر توقف فرمود و ابو الفتح خان جوانشیر را با مردان دلیر مامور ساخت که ساکنین قراباغ و نواحی قپان
در مقر بر استمال ساخته از در اطاعت بدارد و جمعی از سواده شاهسون را بحدود بادکوبه بیرون تاخت
که سپاه روسی را محصی کنند و خبری آرند نخستین جماعت شاهسون در تحتار آمده بنیشبی با گروهی از روسیان دوچار
شدند و بجیره و دار افتادند بزخم تیغ و خنجر و سر نیزه جنگی مردانه کردند و تمامت روسیان را مقتول ساختند
و سرهای ایشان را بر دابهای عراده حمل داده بدرگاه شهریار فرستادند آنگاه نایب السلطنه از کلنبر کوچ داد — مقاتلهٔ ایرانیان و روسیان
و از طریق اردوباد که مضیق طاد بود تا نخجوان براند و در آنجا بلکونیک بارون ویردی و دیگر اصیصور مینجایل
برادرزادهٔ طور مصوف بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مکتوبی صلح انگیز پیش گذرانیدند بشرح آنکه اگر بعضی
از حدود ایران بدولت روس تفویض شود در ازای آن مملکت ارزن الروم و بغداد و دیگر حدود عثمانیه — اصیصور بفتح همزه و هاء ده [illegible] بر وزن [illegible]
که با خاک ایران پیوسته است باعتضاد دولتین ایران و روس مفتوح و مفوض داریم و اگر سفیری از ایران
نزد یک ایمپراطور روس مامور گردد کار مصالحه بانجام رسد نایب السلطنه ایلچیان را مامور بتبریز فرمود و نامه
ایشان را ارسال حضرت پادشاه داشت تا هر چه حکم شود روا باشد و خود از نخجوان سفر گنجه پیش گرفت و با
قلت آذوقه و صعوبت طریق و سورت سرما طی مسافت کرده در گوکجه نزول فرمود و پیر قلیخان قاجار و حاجی
محمد خان قراگوزلو را با فوجی از سپاه بنظم قبایل گنجه بیرون تاخت و خود نیز جنبش کرده سکنهٔ آن اراضی و قاطنین
آن دیار چون این بدیدند گروه گروه بحضرت نایب السلطنه پیوسته مورد الطاف گشتند از آنسوی چون بولکونیک
قاطبهٔ قبایل را در انقیاد نایب السلطنه مایل دید سکون خویش را در میان ایشان بیرون رویت یافت لاجرم تعجیل تمام
بیرون شتافت و امیرخان قاجار برحسب فرمان تا حوالی شهر گنجه ایلغار داد و بعضی از روسیان که با او دوچار شدند
بشمشیر آبدار ساخت و ارامنه که ساکن قلعه بودند پیام دادند که اگر از امنای دولت اطمینانی حاصل شود قلعه را
بسپاریم آنگاه امیرخان باز حضرت شد در این وقت مسموع نایب السلطنه افتاد که بعد از مراجعت شاهزاده محمد علی میرزا
طور مصوف دل قوی کرده ساخته جنگ شده است و در نواحی گنجه در ارض رکن لشگرگاه ساخته بولکونیک
وتبالسین نیز بدو پیوسته با تمامت لشکر روس رزم را تصمیم عزم داد و چون از مواضعه ارامنه که در قلعه جای
داشتند با امیرخان آگاه شد ایشان را محبوس داشت بعد از اصغای این خبر نایب السلطنه دل بر جنگ نهاد
با اینکه لشکرش از نیمهٔ دشمن نیز کمتر بودند بنه و آغروق را بجای گذاشت و محمد تقیخان قوانلو را بحراست
باز داشت و خود آهنگ جنگ طور مصوف را مانند ستارهٔ شهاب شتاب گرفت و از آنسوی نیز روسیان .

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

از بهر جدال قدم محکم میزدند تا روز تاریک شد و میان فئتین مسافت نزدیک افتاد هر دو لشکر فرود شده بیارمیدند ۱۵۱۱
طور مصوف گروهی از سواره و پیاده را با توپخانه بقصد شبیخون برانگیخت چون راه بلشکرگاه نزدیک کردند [illegible]
بیات را که طلایه لشکر بود از دور نگریستند و حمحمهٔ اسبان و همهمهٔ مردان بشنیدند بیم کردند که مبادا ایرانیان
آهنگ شبیخون ایشان بیرون شده اند لاجرم بی نیل مقصود طریق مراجعت بپیمودند چون سپیده
بدمید و آفتاب علم برکشید طور مصوف از در مصالحه و مداهنه بیرون شد و کس بحضرت نایب السلطنه
فرستاده بدینگونه معاهده نهاد که با دولت ایران بجدال نباشد و طریق جدال نپوید قبایلی که کمر خدمت
بر میان دارند زیان نکنند سخن براین نهادند روز دیگر لشکر روس راه گرجستان برداشت و ایل و الوسی
که دولتخواه ایران بودند طریق ایروان گرفتند و نایب السلطنه نیز بسوی ایروان کوچ داد و این هنگام شاهزاده
محمد علی میرزا در نواحی ایروان جای داشت در کوکچه بمعسکر برادر تاخت و یکدیگر را بشادکامی دیدار کردند و فرستادگان
طور مصوف را که در تبریز متوقف فرموده بود طلب داشت و نوازش کرده نزدیک او گسیل نمود آنگاه محمد
علی میرزا چنانکه مذکور شد روانه حضرت شهریار گشت و نایب السلطنه بایروان آمد و حسین خان را در آنجا
باز داشت و از جانب دیگر فرج الله خان افشار چنانکه گفته آمد با پیاده و سوارهٔ خود روزی چند در اردبیل
توقف نمود و با نظرعلیخان شاهسون که این هنگام حکومت اردبیل داشت طریق مهر و حفاوت میگذاشت
تا آنگاه که در فرستادن سوار شاهسون بدرگاه نایب السلطنه کار بمماطله کرد و مکشوف افتاد که بحقوق حق نشناسی
با مصطفی خان طالش مواضعه نهاده و دل با روسیان داده لاجرم امان الله خان برادر او را و فرج الله خان
عم او را که نایب اردبیل بود بگرفته مغلولاً روانه درگاه پادشاه داشت و خود در تدمیر مصطفی خان طالش
بسیج گشت و مصطفی خان این هنگام وجوه سپاه و رعیت طالش را با اموال و اثقال در کنار دریای خضر در قلعهٔ
جامیشوان جای داد و بپشتوانی روسیه میرحسن خان ولد خود را با لشکر در خور بقلع و قمع حسینقلی خان باکویه و هاشم خان
شیروانی و علیخان رودباری و محمدخان بیگدلی که در حدود اوجارود جای داشتند مامور نمود و او ناگاه
تاختن کرده بدیشان حمله برد علیخان و محمد خان و برادر هاشم خان شیروانی را دستگیر ساخته بار طالش
تاخت از سوی دیگر فرج الله خان افشار با لشکر جرار بلنکران آمد که جای نشست مصطفی خان است و لشکریان آنشهر
و جدران آنرا ویران کردند و مصطفی خان در جامیشوان متحصن گشت و این جامیشوان از سه سوی با دریا
پیوسته است و از یکجانب بسوی لنکران طریقی بخشکی دارد با جمله مصطفی خان هم در آنجا جماعتی از سالدات
روسیه را با چند عراده توپ بمدد آورد و میرهدایت خان پسر خود را نزد مصطفی خان شیروانی فرستاده و او را
نیز استمداد کرده با اینکه عمر سلطان که یکتن از بزرگان شیروان بود برای اتحاد فیمابین مصطفی خان
شیروانی و مصطفی خان طالش سفر طالش کرده و او را با میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش منازعتی
افتاد و جان بر سر اینکار نهاد مصطفی خان شیروانی از خون عمر سلطان بگذشت و فوجی از تفنگچیان
سالیان را بجامیشوان فرستاد و هم در اینوقت برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکردهٔ
هزارهٔ لاریجانی بمدد فرج الله خان برسید و او در محاصرهٔ مصطفی خان طالش کوششی بلیغ نمود و مردم مصطفی خان

طغیان مصطفی خان طالش و محاصره جامیشوان

که این هنگام سلیمان خان بود از در موالفت بیرون شده و خواستار دیدار آمده در مجلس ملاقات آمده و
مصافات او را دستگیر ساخته محبوساً روانهٔ تفلیس داشت نایب السلطنه قایم مقام را فرموده که خلف وعده
در کیش کرم روا نباشد بی بیم و باک نبرد کیشان و شتاب کن و اگر طرا از حیلت و نیرنگ کند با غلامانی که ملازم خدمت
داری ساخته جنگ او باش بالجمله قایم مقام راه برگرفت و طور مصوف بعد از تعیین چند جای و تجدید رایی
از آنسوی عسکران مکانی معین ساخت و قایم مقام بدانجا شتافته سراپرده بنام دولت ایران برافراشت
و طور مصوف بعد از پذیره شدن و فروتنی کردن فرود شد پس با هم نشستند و منشور دو دولت برخواندند
و سخن از در صلاح براندند. و نامه از بهر متارکه نگار دادند و هر دو دولت ما در نگارش برابر نهادند در این وقت
معلوم شد که در حین توقف نایب الوزاره در عسکران فوجی مامور بتسخیر مقری شده قایم مقام از طور مصوف
سبب پرسید در پاسخ گفت چون قبل از متارکه سپاه روس کری در اراضی مقری کردند و نیز مقری از
توابع قراباغ است روا باشد که امنای دولت ایران سخن از آن نکنند لاجرم این سخن ثلمهٔ در بنیان مصالحه آمد جهت
دیگر آنکه طور مصوف داشت که بعد از مصالحه با ایران آهنگ منازعت روم و میان دارم همانا لشکری از
اراضی خمسه و قارص مملکت روم خواهم برد یکی از پیمان متارکه آنست که از ایرانیان مددشان نشود
این شرط یکباره قواعد متارکه و مصالحه را متزلزل ساخت زیرا که در میان دولت ایران و آل عثمان این شرط
استوار بود که در صلح و جنگ هر دو دولت همدست و همداستان باشند بالجمله نایب الوزاره در حضرت
نایب السلطنه صورت حال را باز نمود و بر حسب امر ترک متارکه گفت و آهنگ مراجعت کرده طور مصوف
نیز لختی مشایعت کرده باز پس شد ابوالفتح خان جوانشیر چون اراضی مقری را زیر پای روسیان دید
سکنهٔ آن دیار را و قاطنین قپانات و نواحی مقری را کوچ داده بدینسوی آب ارس نشیمن فرمود و نایب السلطنه
حکومت و زمام را بازای مقری بدو گذاشت و قبایل قراباغ بجانب نخجوان و دیگر ممالک محروسه کوچ دادند
واغورلوخان گنجه چند کرت بنواحی گنجه تاختن کرد و بسیار کس از سالدات روسیه را مقتول ساخت و
قبیلهٔ ایرملوی گنجه را کوچ داده بطرف شرور و نخجوان آورد و از آنسوی شهریار تاجدار روز دوشنبه بیست و
هفتم ربیع الاول از طهران خیمه بیرون زد و جمعه بیستم جمادی الاولی چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و
شاهزاده علیخان برادر اعیانی نایب السلطنه را بدفع روسیه پنبک و اباران مامور فرمود و اسمعیل خان دامغانی
و برادران او ذوالفقار خان و مطلب خان با سرباز دامغان و سواره مافی و خواجه وند و عبدالملکی ملتزم
رکاب او شدند پس شاهزاده کوچ بر کوچ تا چمن قشه باغلر نخجوان براند و در آنجا برای دیدار نایب السلطنه و صوابدید
او در کار جنگ نشست مع القصه بعد از بیرون شدن شاهزاده علیخان شهریار تاجدار از چمن سلطانیه
کوچ داده در چمن اوجان نزول فرمود این هنگام نایب السلطنه به چمن دوکیجان جای داشت چون
خبر ورود موکب شهریار را اصغا نمود باستقبال شتافت. و بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت رخصت انصراف
یافته به نخجوان آمد و علیخان را روانهٔ اباران ایروان ساخت و شاهزاده علیخان اسمعیل خان دامغانی را
با جماعتی بچام لو مامور فرمود تا با لیدرت نخین مبارزت داده کردی از روسیه در میدان مشاجرت

قاطنین اقامت
کنندگان قپا
نات جمع قپان آ
مده بکسر دال مهمله
و سکون زای معجمه
و میم والف و رای
مهمله از ملوک قراجه
داغ است

ایرملو با الف و یای
تحتانی ساکن
و رای مهمله
مضموم و میم ساکن
و لام مضموم و
سکون واو

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

بخاک افکندند و خود از آنجا بر سر قبایل شمس الدین لو و طوایف گنجه و قزاق و ورزم پتالسین بیرون شد ۱۰۵
و در حدود گنجه مواشی قبیله قزاق تمامت منهوب گشت و پتالسین و افواج او از هر جانب بجنگ در آمدند
و بسیار کس از ایشان اسیر و دستگیر شد و از جانب دیگر طور مصوف از طرف صدقلو خان مراجعت بسوی
تفلیس گذاشت و میرزا محمد علیخان کاشی وزیر شاهزاده علیخان این خبر بحضرت شهریار آورد و از قفای او
نایب السلطنه علیخان شاهزاده را نیز روانه دربار شهریار نمود و هم در این سال ملکم بهادر سفیر دولت انگلیس
بحضرت شهریار پیوست همانا از پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی به سفارت لندن مأمور گشت
تا معلوم کند که رسول دولت ایران سر هرفرد جنس است یا ملکم بهادر خواهد بود اگرچه هنوز جواب نامهٔ او
محفوظ کارداران دولت نخسته بود لکن چون ملکم بهادر از قبل فرمانفرمای هندوستان در بندر بوشهر
انتظار رخصت میداشت از شریعت سلطنت بعید مینمود که او را وقعی نگذارند لاجرم محراب خان بختیاری
افشار نایب ینیقچی باشی را بمیزبانی او بیرون فرستادند تا ملکم بهادر را از بندر بوشهر کوچ داده در پانزدهم
جمادی الاولی با جماعتی از اعیان دولت انگریز در چمن سلطانیه حاضر درگاه پادشاه ساخت تا نامهٔ خود را
برسانید و متوقعات خود را پیش گذارانید و مستر کرشط و مستر لنری توپچی و چند تن دیگر که در کار توپخانه
و دیگر کارهای جنگ بر قانون انگریز دانا بودند در درگاه پادشاه ملازم خدمت ساخت و توپخانه و گلوله
چند انکه همراه آورده بود بسپرد و برحسب امر شهریار ایشان متوقف تبریز گشتند و بکار توپخانه و دیگر امور
پرداختند با تحمل سر هرفرد جنس نیز با ملکم بهادر از در مهر و حفاوت میزیست تا عریضهٔ میرزا ابوالحسن خان
از لندن برسید که سر هرفرد جنس چون از پای تخت دولت انگریز مأمور شده برحسب حکم کارپردازان
انگلیس متوقف ایران باشد و ملکم بهادر مراجعت کند لاجرم ملکم بهادر را شهریار با شفاق ملکانه خورسند
ساخته رخصت مراجعت داد و او از طریق مراغه ببغداد شده از آنجا از راه بحر بهندوستان شد و این
هنگام سلیمان خان شکی و جعفرقلی خان با کویه حاضر حضرت شهریار شدند و فرستادهٔ شیخعلی خان قبه نیز برسید
و عریضهٔ او را از پیشگاه حضور بگذرانید این جمله خواستار بودند که سرداری با سپاه از قبل پادشاه بمغان شود
و شیخعلی خان را از خانمان شهریار مذل درهم و دینار فرستد تا باتفاق مصطفی خان شیروانی که از مخالطت
با روسیان پشیمانی دارد اعداد کار کرده با لشکر روس کوس زنند شهریار تاجدار ملتمس ایشان را مقبول داشت
عطای سیم و زر کرد و ابراهیم خان قاجار را با لشکری جرار بجانب دوگر فرستاد تا اگر این سرداران کردار را
با گفتار راست کنند از رود کر عبور کند و در اعانت ایشان مطمح مقصور نشود و اگرنه اراضی قراباغ را
بسنابک ستور بسپارد و دست فرسود غارت بدارد مع القصه ابراهیم خان مدتی دراز در مغان ساکن
بود و از ایشان استشمام رایحهٔ صدق نفرمود لاجرم بقصد غارت آب کر را عبره کرد و اراضی قراباغ را
بمعرض نهب در آورد و حملهای بزرگ از سیم و سلب بدست کرد و مواشی فراوان براند و دیگرباره در
اصلان دوز مغان مقام کرد و پیرقلیخان قاجار برحسب حکم شهریار نیز از ایروان بحفظ حدود مغان
آمد و میرزا بزرگ نایب الوزاره نیز فوجی از پیاده و سواره بر داشته از حضرت شهریار با پیرقلیخان

[illegible]

قاجار برده وسپردتا در کار قراجه داغ ووزیر قوی دست باشند آنگاه ابراهیم خان قاجار احضار بدربار شد
اما پیر قلیخان بعد از ورود بقراجه داغ باتفاق حاجی محمد خان قراگوزلو حاکم آن اراضی آهنگ قراباغ
نموده از آب ارس عبر کرده واز بهر تنبیه محمد تقیلیخان قراباغی که در قلعهٔ عسکران جای داشت راه بدو نزدیک
کرده واورا در پس دیوار قلعه یافت ودانست که فتح آن حصن آسان نتوان داشت لاجرم اورا بگذاشت و
از رود ترتر بگذشت وآهنگ ایل جبرئیل لو فرمود با آنکه آن ایل در معقلی منیع جای داشتند بپای مردی
یورش دست فرسود لشکریان کشتند وهرچه از صامت وناطق داشتند عرضهٔ نهب وغارت شد آنگاه
پیر قلیخان باز شتافت وجماعت چلبیانلو را که در کنار آب ارس بجانب انسی ارمنستان جای داشتند
وباطرفین طریق تذبذب وتبصبص سپرده کوچ داده باتفاق قبیلهٔ یوسفانلو بدین سوی آب آورد
وصورت حال را معروض درگاه نایب السلطنه داشت وچند آنکه از طاغیان دولت اسیر گرفته بود بازنمود
نایب السلطنه فرمود اسیران سنی وشیعی را حاجی محمد خان از لشکریان گرفته باز جای فرستاد وهم در این
سال امنای دولت عثمانی در قلع وقمع سلیمان پاشای وزیر بغداد یک جهت شدند زیرا که او را مطیع ومنقاد
کارداران ایران میدانستند چنانکه از قصص سابقه خوانندگان را استفادی افتد بالجمله رئیس الکتاب را که حالتی
افندی نام داشت از اسلامبول گسیل بغداد فرمودند وفرمان دادند که پاشایان کرکوک وموصل وقبایل
اعراب در تخریب کار وزیر بغداد او را منقاد باشند لاجرم حالتی افندی ببغداد شتافت وچندانکه خواست
سلیمان پاشا را بدست عذر واحتیال پایمال کند مجال نیافت پس از پی چاره از بغداد کناره گرفت ودر
سلیمانیه با عبدالرحمن پاشا بپیوست وبا او در دفع سلیمان پاشا همدست شد وسکنهٔ نواحی بغداد را برشورانید
سلیمان پاشا از در چاره عریضهٔ نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر بطرف او جان فرستاد شهریار
ایران میرزا صادق وقایع نگار مروزی را برای تسکین این فتنه روانه فرمود قبل از آنکه وقایع نگار وارد
بغداد شود عبدالرحمن پاشا ودیگر پاشایان کرکوک وموصل سپاهی ساز داده تا در بغداد براندند
وسلیمان پاشا با لشکر خود برای مدافعت ومنازعت بیرون تاخته جنگ درانداخت اهالی بغداد اورا
بگذاشتند وروی از جنگ برگاشتند سلیمان پاشا چون این بدید ناچار راه فرار برداشت وبا معدودی
از ملازمان خود بمیان قبیلهٔ از اعراب پناه جست شیخ قبیله رشتهٔ حمیت وغیرت را بگسیخت وخونش بریخت
پس عبدالرحمن پاشا بی مانعی وارد بغداد شد وبصوابدید حالتی افندی یحیی از کرجیان را که عبدالله آقا
نام داشت بمسند وزارت وطرقهٔ امارت برنشاند چون میرزا صادق وقایع نگار در کرمانشاهان واقف این
اخبار گشت سفر بغداد را ترک گفته بحضرت شهریار مراجعت نمود واز آن سوی چنان افتاد که حالتی افندی
از عبدالرحمن پاشا رنجه خاطر شده در انجمن عام او را سخنان ناهموار گفت وعبدالرحمن پاشا نیز حمل این
خشونت نکرده جوابی درشت براند واز نیروی بیمناک شده پناهندهٔ دولت ایران گشت وعبدالله پاشا را
برانگیخت تا پیشکشی ساز داده بمصحوب احمد چلبی روانهٔ درگاه پادشاه ساخت وشهریار ایران امضای
وزارت او را در بغداد منشور کرد واز پس آن فصل زمستان نزدیک شد وهوای اذجان بر برودت

زبر تا مکسور ونون ساکنه تای فوقانی

چلبیانلو با جیم عجمی مفتوح ولام مفتوح وبای موحده مکسوره ویای تحتانی والف ونون ساکنه ولام مضموم قبیله

تبصبص تذبذب جنبیدن شخص است کسی را گویند که دو دل باشد در کاری قوله ام مذبذبین بین ذلک

تبصبص دم جنبانیدن سگ وکرد چاپلوسی کردن

سفر میرزا صادق وقایع نگار برای تسکین فتنه بغداد

۱۰۲ برودت گرفت موکب پادشاهی درحرکت آمده غره شوال جنبش کرده ودرعشر آخر شوال وارد طهران گشت
اکنون باز داستان روسیان آغاز کنیم چون طور معصوف باز دانست که لشکر ایران از ایروان باز شدند
با مردم خود در اراضی اخسقه لشکرگاه کرد سلیم پاشا که ازین پیش حکومت باش آچق داشت وپیوسته با شریف پاشا
درسر حکومت اخسقه طریق منازعت میسپرد چون این بدید ترک خصومت گفته پسر خویش را با لشکری لایق بمدد
شریف پاشا فرستاده وخود نیز آماده کارگشت اما طور معصوف سه ساعت قبل از سپیده دم بحکم یورش بلده اخسقه
مفتوح ساخته بدرون رفت از میان شهد اجاقلویان ووصولی بیک وشریف پاشا ودیگر دلاوران
عثمانی به نیروی تفنگ واستعمال سیف .... ساخته جنگ شده با دو ساعت بعد از طلوع مهر آتش کین
افروخته بود ودرپایان کار طور معصوف ولشکر روسیه منهزم شده تا کمر سنگ باز پس شدند و چندروز توقف
کرده دیگر باره امداد بشر دکرده واز چارسوی اخسقه دستش افکند سپاه عثمانی باز مردانه بکوشیدند
واین کرت چنان روسیان را هزیمت کردند که بلشکرگاه خویشتن نتوانستند باز شد سلسله نظام ایشان
متفرق ومتشتت گشت وبعد از مسافت چار فرسنگ یکدیگر را یافته باراضی گرجستان شتافتند شریف پاشا
صورت حال را معروض حضرت نایب السلطنه داشت ولیعهد دولت ایران یکسر اسب با زین زرین و
یک قبضه خنجر مرصع بجواهر ثمین تشریف شریف پاشا کرد ودیگر دلاوران مصاف را هر یک خلعتی لایق قرین
الطاف ساخت واز آنسوی دیگر باره طور معصوف با جماعتی از روسیه در حدود باش اچوق سفر کرد وحیلتی
طراز داده سلیمان خان را پیام فرستاد که اگر با ما دیدار کنی قواعد محبت و وداد استوار کرده ودولتین
روم وروسیه متحد کردد سلیمان خان باستظهار گروهی از مردم باش آچق آهنگ ملاقات او
کرد وندانست که این مردم نیز با طور معصوف مواضعه نهاده اند بالجمله بعد از ملاقات ومقالات سلیمانخان را
ماخوذ داشت وبا تفلیس شد وهم روزی چند برنگذشت که حکم داد تا او را محبوساً به پطرزبورغ برند سلیمانخان
ازین معنی آگاه شد وچون شب برسید ومجلس شرب خمر ساخته گشت وکاسات باده دوری چند پیموده شد
ببهانه حاجتی از مجلس بیرون شد ودرحال جامه خویش را دیگرگون ساخته وهمچنان ناشناخته از دروازه
شهر بیرون تاخت وبراسبی که از پیش باز داشته بود برنشست وتا بلد اخسقه عنان باز نکشید ودرزمان سلیمان
بیک دیوان بیگی اخسقه را که از خویشاوندانش بود بدرگاه شهریار ایران رسول نمود وخواستار شد که او را از نو
وزارت دهند تا کین خویش را از طور معصوف باز جوید ملتمس او مقبول افتاد وبرحسب فرمان شهریار حسینخان سردار
ایروان با لشکر جرار وحمل درهم ودینار باراضی اخسقه شتافت درین وقت چند از کارتیل وقراقلخان
نزد یکیاورهسپار شده خواستار آمدند که اگر صواب دانی لوان میرزا والی زاده گرجستان را بحکومت
منصب فرمائی باشد که ازین پس از جفای روسیان روی زیان نه بینیم وحسینخان برحسب آرزوی ایشان
لوان میرزا را با برگ وساز فراوان بجانب کارتیل روان سفر نموده بعد از ورود درزمهای مردانه
با روسیه نمود واز آنسوی درحدود مملکت آل عثمان سلیمانخان نیز چند کرت با روسیان میدان مبارزت
بیاراست وکار مقاتلت راست کرد وهم درپایان کار آن جماعت را از اراضی اخسقه هزیمت کرد وکیث علقه.

شکست یافتن روسیان

پیش در دست ایشان نماند و شریف پاشا که والی اخسقه بود دیگرباره سپاه سوار اما از نیروی حسین خان سردار چون چنان
میدانست که دیده بانان شریف پاشا در جمیع طرق و شوارع نگران روسیانند شریعت سپاهیان را در کار طلایه
و قراول مهمل گذاشته و از رواح تا صباح بملاعبهٔ قمر و خمر و مسامره زید و عمرو اشتغال فرمود و روسیان این
بدانستند و مغافصة نیم شبی در کنار لشکرگاه او دهان توپها را بگشادند و آهن و آتش بباریدند مردم اردو
که در جامهٔ خواب خویش بی سلاح و ثیاب و بیشتر در خواب بودند عظیم در قلق و اضطراب افتادند
هرکس سر خویش گرفت و راهی پیش داشت پس روسیه بتاختند و دست بنهب و غارت برافراختند میرزا
علینقی خان فندرسکی استرابادی جلادتی مردانه کرده و خویشتن را بیهشانه بدهان توپهای آتش زبانه زد
و از تگرگ مرگ بیم نکرد و بسیار کس بکشت و بسیار کس اسیر گرفت چندانکه لشکر روس شکسته شد و از کنار لشکرگاه
کناره گرفت اما حسین خان سردار را از پس این گیر و دار اقامت مشکل افتاد بی توانی مراجعت کرده در اوجان
بحضرت نایب السلطنه پیوسته و دیگرباره اعداد کار کرده محمد بیک قاجار افشار سرهنگ و قاسم بیک سرکرده
غلام تفنگچی را نیز برداشته در بیست و سیم شهر صیام بقصد قراکلیسای پنبک الیغار کرده با آنکه بیشتر از شوارع
و طرق آگنده برف و یخ بود و بهورت سرما کمال شدت داشت در یک شبانه روز چهل و هشت فرسنگ
راه پیموده در هشت فرسنگی پنبک فرود شد و در آنجا لشکر را نظم کرده همراه برداشت و دو ساعت قبل از
سپیده دم بلشکرگاه حاجی قرا نزدیک شد پس لختی بپائید و پنج تن از مردم خود را مأمور ساخت تا از لشکرگاه و لشکر
روسیان خبری آرند ایشان برفتند و در بیرون لشکر روس دو تن سالدات باز خوردند و هر دو را مأخوذ
داشته زنده نیز دستوار آوردند و او را از عدت لشکر خصم و رسم و راه آگاه ساختند پس حسین خان مانند
شیر غضبان تاختن کرده و نزدیک بامداد بکنار لشکر رسید روسیان ازین کین و کید آگهی یافتند و از بهر مدافعت
برتافتند بازار محاربت و مضاربت رواج گرفت و آتش توپ و تفنگ افروخته گشت ایرانیان از چهارسوی
یورش دادند و حمله افکندند و همه گروه بلشکر در آمدند و تمامت روسیان را با تیغ بگذرانیدند و جمعی از آن لشکر
بقریه‌ئی که با لشکر اتصال داشت در گریختند و در خانهای ارامنه پنهان شدند ایرانیان هم بدان قریه در رفتند
و هر خانه را که در آن سالدات روسی بود آتش درزدند و خانه را با ایشان بسوختند و ارامنه را نیز مقتول
ساختند زن و فرزند و احمال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند و توپهای روسیان را بشکستند
و دواب و اغنام ایشان را براندند و اسیر را با اسیران کوچ داده مراجعت کردند از لشکر دیگر که نزدیک
بحاجی قرا بود گروهی از روسیان بدنبال ایرانیان بیرون شدند بطمع آنکه غوغائی انگیزند و اموال منهوبه را
مسترد سازند چون لختی راه پیمودند غلامان تفنگچی روی برتافته ایشان را دفع دادند و جمعی را مقتول نمودند آنگاه
سردار کامروا و شادخوار مراجعت کرده و سرهای روسیان را با اموال منهوبه بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
و از خجلت آن غفلت آزاده گشت از آن پس در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد که روسیان و علف
و آذوقه از قراباغ بقریهٔ شیخ آویز آورده ذخیره کرده‌اند و از آنجا بمقری حمل میدهند فرمان کرد تا محمد بیک
قاجار سرهنگ با جماعت احسان خان و نبلی (نفری) از غلامان تفنگچی بقدم عجل از رود ارس عبره کردند

مقاتله حسین خان سردار با جماعت روس

حاجی قرا [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و از کثرت برف و یخ و صعوبت جبل و شیخ پناه کرده ناگاه در کردیشیخ آویز پره زدند از جماعت ارامنه در وسیه پانزده
تن فرار کرده ببام کلیسیائی که در کنار شیخ آویز بود بر رفتند و با تفنگ بستیز و آویز در آمدند دیگر مردم اسیر
و دستگیر شدند و ایشان را هم در آن قریه چون گوسفند سر بریدند گروهی هم درون یکی از خانه ها در رفته خویشتن
داری همی کردند سربازان ایران چند نارنجک آتشین افکنده تا بنیران آتش شکافته گشت ناچار آنجماعت
از خانه بیرون شده سر بدادند و سرهای ایشان را سربازان بر سرنیزه تفنگ کرده با غنیمت فراوان
مراجعت کردند و از ایرانیان در این مبارزت زیاده از چهار تن مطروح و مجروح نگشت مع القصه صورت
این واقعه در دار الخلافه طهران بعرض پادشاه ایران رسید آنگاه شهریار تاجدار سفر کاشان و اصفهان فرمود
و چون در آن اراضی بلای غلا ظاهر بود معادل یکصد هزار تومان از منال دیوانی حمل رعایا را سبک ساخت
و مراجعت بطهران فرمود و هم در اینسال میرزا حسن پسر میرزا بزرگ قایم مقام که وزارت نایب السلطنه داشت
مریض شده در دوم محرم وداع جهان گفت

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و شش هجری و قصه عرب وهابی

روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر صفر در سنه یکهزار و دویست و بیست و شش بعد از انقضاء یازده ساعت و سی و
شش دقیقه از روز خورشید بحمل شد و شهریار نامدار فتحعلی شاه جشن عیدی بگذاشت و نخستین فتحی که در این سال
روی نمود خبر شکست عرب وهابی بود همانا آنجماعت از اراضی نجد هر روز بر قوت و شوکت افزوده تا زمین بحرین را
بتحت فرمان آوردند و همت بر قتل و غارت مسقط استوار کردند امام مسقط نهفته خاطر ایشان را بشاهزاده
حسینعلی میرزا که فرمانگذار فارس بود باز نمود و بموجب فرمان او صادق خان دولوی قاجار که هم از این پیش
چنانکه ذکر شد کارزاران گروه عرب را مجرّب داشت با فوجی از دلیران عجم تا مسقط تاختن کرد و از آنجا نیز
لشکری با مردم خود پیوسته کرد و تا حوالی درعیه عنان باز نکشید سعود که سید آن سلسله و قبیل آن قبایل بود
برای مدافعت و منازعت سیف بن مالک و محمد بن سیف را با گروهی از عرب که عدد رمل و عدت نمل داشتند
بیرون فرستاد و هر دو لشکر در برابر یکدیگر در آمد بازار ستیز و آویز گرم کردند بعد از کشش و کوشش محمد بن سیف
و سیف بن مالک با زخمهای مهلکت بصعوبت و زحمت طریق هزیمت گرفتند و مردم ایشان طعمه تیغهای
سرافشان شد امام مسقط بشکرانه پیشکشی شایان بدرگاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرستاده و مژده این فتح روز
دوشنبه بیستم ربیع الاول در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در اینوقت از جانب دولت عثمانیه
برای تشیید مبانی اتحاد سید عبد الوهاب افندی باتفاق شاکر افندی و حیرت افندی در عشر ثانی
ربیع الثانی وارد طهران شد و بموجب فرمان در خانه میرزا شفیع صدر اعظم فرود شد و مکتوب سلطان را با اشیائی که
بهدیه داشت در حضرت پادشاه پیش کشید و فرمان وارمغان صدر اعظم را نیز بسپرد و خواستاری امنای دولت
آل عثمان را از کارداران ایران بنمود بشرح آنکه پاشایان بابان خاصه عبد الرحمن پاشا مفسد دولتین و
سبب عداوت بین الفئتین اند او را در ظل حمایت خویش ندارند و اگر تهیج فتنه کند تنبیهش را واجب شمارند و سرحد
داران روم را از حدود اخته و قارص پشتوان باشند و ایشان را از مدد زر و لشکر مضایقت نفرمایند شهریار

آمدن ایلچی دولت روم بایران

ایران هرچه سفیر روم خواستار شد پذیرفتار گشت و فرمود اینهمه برحسب آرزوی شما خواهد بود لکن پاشایان شهر زور باید بصوابدید امنای دولت ایران منصوب گردد و نیز وزیر بغداد را مطیع و منقاد باشد آنگاه سفیر روم را نواخت و نوازش فرموده فرمان کرد که در آذربایجان در حضرت نایب السلطنه متوقف باشند و موکب پادشاهی روز دوشنبه نهم جمادی الآخره از طهران در حرکت آمد یکشنبه غرهٔ رجب چمن سلطانیه مضرب خیام شد و اسمعیل خان دامغانی برای جنگ روسیان مأمور آذربایجان گشت آنگاه در چمن سلطانیه بزم سور و سرور گسترده دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار را برای شاهزاده شیخعلی میرزا و دختر سلیمان خان قوانلو را برای شاهزاده عبدالله میرزا عقد بستند بعد از طی بساط عیش و عرس اخبار خراسان بدینگونه رسید همانا پس از قتل صوفی اسلام چنانکه رقم شد یکچند مدت حاجی فیروز والی هرات فرمانبردار و باج گذار بود این هنگام بهوای نفسانی و وسوسهٔ شیطانی برای استرداد اراضی غوریان برپای شد و دست از گذاشتن خراج بازداشت شاهزاده محمد ولی میرزا که والی مملکت خراسان بود با لشکرهای ساخته روز شنبه بیست و ششم جمادی الآخره از مشهد مقدس خیمه بیرون زد و تا کنار پل نقره که سه فرسنگی هرات است کوچ بر کوچ برفت و فرمان داد تا لشکریان نواحی و توابع هرات را پایمال سنابک ستور کردند کار بر حاجی فیروز صعب افتاد ناچار از در ضراعت بیرون شده خراج هرات را بدست فرزند خود ملک حسین میرزا حمل داده نزدیک شاهزاده فرستاد و از عصیان و طغیان خویش انابت جست و شاهزاده عذر او را بپذیرفت و مراجعت فرموده صورت حال را در عریضه نگار داده بحضرت شهریار فرستاد و مژده این فتح در عشر آخر شعبان در چمن سلطانیه معروض درگاه سلطان افتاد و هم در این سال عبدالرحمن پاشای حاکم شهرزور با حالتی افندی رئیس الکتاب که شرح حالش مرقوم شد همدست و هم پشت گشت و خاندان سلیمان پاشا را ویران کرده در دودمان او هرچه یافت مأخوذ داشت و اراضی کوی و حریر را نیز در تحت فرمان آورد آنگاه خالد پاشا بنی عم خود را در محال نیابت حکومت داد و محمود آقای پسر خویش را در کوی و حریر بگماشت و احمد آقای برادر خود را در سرحد بابان بحفظ قلعهٔ سردشت بازداشت این هنگام امان الله خان والی کردستان ساز مخالفت طراز داد و شاهزاده محمد علی میرزا این معنی را معروض داشت شهریار تاجدار بفرمود تا نایب السلطنه احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه و بوداق خان حاکم ساوجبلاغ مکری را از راه بلباس بدفع او بیرون تاخت آنگاه نوروز خان عزالدینلوی قاجار نیز بفرمان شهریار از طریق سردشت رهسپار گشت و قاسم خان قاجار قوانلو و ابراهیم خان و محمد حسن خان ولدان جان محمد خان دولو و یوسف خان سپه دار و فتح الله خان افشار قیچچی باشی و نصرالله خان قراگوزلو را با لشکرهای ساخته فرمان کرد که یکشنبه دوازدهم شهر رجب از چمن سلطانیه بیرون شده ملتزم رکاب شاهزاده محمد علی میرزا گشتند که از طریق زهاب آهنگ شهرزور کنند این جمله تا کرمانشاهان بتاختند و از آنجا در رکاب شاهزاده در غرهٔ شعبان باراضی زهاب نازل شدند خالد پاشای بنی عم عبدالرحمن پاشا سلامت جان را جز در طاعت شاهزاده و تقبیل آستان ا
ندید بی توانی پسر عبدالرحمن پاشا را گرفته دست بگردن بربست و او را برداشته بدرگاه شاهزاد

طغیان حاجی فیروز والی هرات

[illegible] محمد علی میرزا [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آورده بعوانان ببپرد و قراولی سپاه ایران را بر خویشتن نهاد و شاهزاده از زهاب کوچ داده در کنار
رود سیروان لشکرگاه کرد و یک دو روز برای استحکام مراکب بود و آنگاه آهنگ شهرزور کرده از جانب
دیگر نوروز خان قاجار تا نواحی سردشت سبک سیر گشت و محمد آقا سے برادر عبد الرحمن پاشا بی آنکه
مردان کار را دیدار کند و میدان کارزار ببیند آن حصن محکم را بگذاشت و طریق فرار در نوشت عبدالرحمن
پاشا نیز تاب درنگ نیاورده باراضی کوی و حریر گریخت و شاهزاده چون بشهرزور شتافت و او را نیافت
همچنان از قفای او تقدم محل و ایلغار تا قلعه کوی بتاخت و او را بمحاصره انداخت و توپهای باره کوب را دهان
قلعه گشا و داد و عبدالرحمن پاشا خویشتن را در دهان مرگ نگریست ناچار تیغ و کفن حمایل کرده حاضر درگاه
شاهزاده شد پیشانی بر خاک نهاد شاهزاده بروی ببخشود و جرمش را محو و منسی داشت پس عبدالرحمن پاشا
بشکرانه خزانه و ذخایر را مفتوح داشته پیشکشی لائق پیش گذرانید و زن و فرزند خود را بگرو کان ملتزم رکاب ساخته
تا در کرمانشاهان ساکن باشند و حکم ایالت خود را از شاهزاده گرفته دیگرباره در آن بلدان و امصار فرمانگذار
گشت این هنگام شاهزاده بکرمانشاهان معاودت کرد و سرداران سپاه بدرگاه پادشاه شدند شهریار
تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده روزی چند در چمن کمال آباد کرج فرود شد و میرزا شفیع صدر اعظم سه روز
پادشاه ایران را میزبان بود و از آنجا حرکت نموده جمعه هفتم شهر شوال وارد دارالخلافه گشت و این وقت
خبر رسیدن سفیر انگلیس منتشر گشت همانا از این پیش مرقوم شد که میرزا ابوالحسن خان شیرازی بسفارت
لندن مامور گشت بعد از طی مسافت چون بحدود آن مملکت فرود شد سر گور اوزلی بارونت که از اعیان
دولت بود بمیزبانی و مهمان پذیری او راپذیره گشت و با مکانتی تمامش بلندن در آورد امنای دولت
انگلیس که برسالت سرهرفرد جنس بر گردن نهاده بودند که همه ساله معادل یکصد و بیست هزار تومان
برای امداد جنگ روسیان بایران فرستند اینوقت معادل هشتاد هزار تومان بر افزودند و سجل کردند که
سالی دویست هزار تومان تسلیم کارداران ایران کنند سالی یکهزار و پانصد تومان نیز در وجه میرزا ابوالحسن
خان برقرار کردند که از دولت کمپنی هندوستان ماخوذ دارد آنگاه سر گور اوزلی بارونت را سفیر ایران
ساخته باتفاق میرزا ابوالحسن خان مامور داشتند و ایشان کشتی در آب افکنده از دریای محیط رهسپار شدند
کشتی ایشان در قبه بحر از باد مخالف عنان از کف ناخدا بستد وقتی بخویش آمدند نزدیک بساحل ینگی دنیا بودند
ناچار رخت بخشکی کشیدند و در بندر ریخبرو که از توابع مملکت برازیل است و در تحت فرمان پادشاه پرتکز
سر بر کردند پادشاه پرتکز که از نهیب ناپلیون فرار کرده در آنجا نشیمن داشت از حال ایشان آگاه شد
و جمعی را باستقبال فرستاده هر دو تن را با مکانت تمام وارد شهر ریخبرو کرد و روزی چند بمهمانی بداشت
و چنان افتاد که در آن ایام ماری که سیزده ذرع دراز و یکذرع پهنا داشت بدست مردی در میان درختها
نخچیر شد چون جسد آن سخت مشگرف و شگفت بود بحضرت پادشاه پرتکز آوردند بفرمود تا پوست از آن
که ضخامت چرم گاو داشت برکندند و مصحوب میرزا ابوالحسن خان انفاذ حضرت پادشاه ایران داشت
تا از خلقت آن جانور شگفتی گیرند هم اکنون پوست آن مار برقرار است مع القصه چون طوفان باد

۱۱۲ بازنشست و دیگر باره کشتی در آب افکندند و برنشسته تا بندر بوشهر براندند چون کارداران درگاه آگاه شدند
برحسب فرمان شهریار ایران میرزا زکی مستوفی مازندرانی برای میزبانی از طهران سفر کرده در بندر بوشهر
ایشان را دریافت و از آنجا تا دارالخلافه سنت مهمانی و مهربانی را از دست باز نداشت چون راه نزدیک کردند
محمد علیخان قاجار قوانلو نایب سرکشیک و میرزا احمد علیخان وزیر شاهزاده علیخان مامور باستقبال سفیر
انگلیس شده او را بشهر در آوردند و در سرای حاجی محمد حسین خان امین الدوله جای دادند و سرگوراوزلی
مردی دانا بود و بزبان عربی و فارسی و ترکی و انگریزی و فرانسه و روس سخن میکرد و خط ایشان را مینوشت
بالجمله روز جمعه بیست و هشتم شوال باریافته حاضر درگاه شهریار شد و نامه پادشاه انگلیس که مشحون بمضامین
وداد بود بداد نخستین یک قطعه الماس که بیست و پنج قیراط میزان داشت و بیست و پنجهزار تومان بهای
آن بود و برای زینت نامه علاقه کرده بودند و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیش داشت و بچرب زبانی و دقیقه دانی
عذرخواه حقارت آن ارمغان آمد شهریار ایران فرمود از هدیه دوستی مانند پادشاه انگریز که اعظم اشیاء
جهان است بزرگتر سفیر اوست که در حسن سلوک و ادای آداب ملوک نظیری نتواند داشت و او را نواخت
و نوازشی درخور فرموده رخصت انصراف داد سرگوراوزلی پس از تقبیل آستان بسرای خویش آمده
زوجه اش را که از بانوی سرای پادشاه انگلیس نیز رسالتی داشت بتوسط حاجی میرزا علیرضای پسر حاجی
ابراهیم خان شیرازی که خواجه سرای حرم سلطانی بود روانه حرمخانه داشت تا خدمت دختر ابراهیم خلیل خان
جوانشیر را که بانوی کبیر بود دریافت و از قبل خاتون خود عنبرچه که بالماس ترصیع یافته و چهار هزار
تومان بها داشت پیشکش گذرانید آنگاه سرگوراوزلی در طهران از بهر خویش خانه بنیان کرد و بیارسید
و معادل ششصد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارداران درگاه نمود چه از آنگاه که سرهرفرد جونس این زر مقرر
میداشت تاکنون سه سال بود و سی هزار قبضه تفنگ انگریزی و بیست عراده توپ و چهل عراده قورخانه نیز بسپرد
و سی تن مهندس و معلم که نظام جدید و کارهای جنگ را دانا بودند بگماشت تا ملازمت دولت ایران کنند
و از تعلیم سپاهیان خودداری ننمایند و با امنای دولت نیز هر یک جداگانه تحفه فرستاده و هدیه کرد اما
هنگام سرهرفرد جونس برحسب امر پادشاه انگلیس رخصت حاصل کرده مراجعت بلندن نمود و هم در این سال
و خمسه ارغون خان مغول در ارض سجاس آشکار گشت همانا سجاس از توابع خمسه است بقعه قیدار بن
اسمعیل ذبیح علیه السلام در آن اراضی است و در نیم فرسنگی آن بقعه قریه ایست که دیه ارغوان نام دارد
و بر فرسنگ از قلعه چشمه ایست معروف بارغون بلاغی و بر طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیله شاهسون
که کربلائی فتحعلی نام داشت دختر خویش را با چوپان خود نامزد کرد مرد چوپان [illegible] ی در دامان آن جبل لحظه
از بهر آسایش نشست و نگریست که موشی از سوراخی بیرون شد و مروارید چند بیاورده در ظل آفتاب
بگسترد مرد چوپان آنجمله را برگرفت یعنی پنهان کرد و چیزی را بنامزد خویش هدیه ساخت کربلائی فتحعلی این راز را
بدانست و نیم شب بشتافت و خاک را بشکافت و آنچه از زر و جواهر یافت برگرفت و بخانه آورده در زمین
بنهفت مردی از اهالی کروس که مجید نام داشت هم بر این سر واقف گردید و برحسب تذکره که

رسیدن میرزا ابوالحسن خان و ایلچی انگلیس به دارالخلافه

… شدن قبر ارغون خان

اورا بود و اسنق کوقبرارغون خان است وی نیز برفت و کاوش دیگر کرده وآلاتی دیگر از سیم و زر بیافت (۱۱۳)
و تبرسید که این راز از پرده بیرون افتد لاجرم بطرف شیروان سفر کرده و از انجا بحاجی ترخان شد
اما از آن سوی چوپان را چون از مصاحبت نامرد مأیوس کردند و از بهر دختر شوی دیگر خواستند آن مروارید ها که
از بهر خود نهفته بود برداشت و نزدیک شاهزاده عبدالله میرزا فرمانگذار خمسه آورد و صورت حال بازگفت
شاهزاده کس فرستاده آن اشیا را از کربلائی فتحعلی نام خود داشت و آن تاج از زر بود مرصع بلعل و زمرد و فیروزه
و کمری نیز بدین ترصیع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر شاداب بود و جامی از زر
سرخ مرصع بلعل و فیروزج و مشربه از ذهب خالص که چهار پهلو داشت و دیگر صفحهای زر که برزبر ساخت
زین بوده است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل باندازه بادام و بیست و پنج قطعه مروارید هر یک
بمقدار بندقی بود و شاهزاده عبدالله میرزا دیگر باره آن اراضی را کاوش کرده چند میخ زر بیافتند که هر یک
بمیزان بیست و پنج مثقال بود صورت اینحال معروض درگاه پادشاه شد سلیمان بیک کردمدانلو مأمور شده
آن اشیا را بحضرت شهریار حمل داده بخازنان سپردند اکنون بر سر داستان روسیان شویم از چمن سلطانیه
شهریار ایران نایب السلطنه را مأمور داشت که از جنگ روسیه دست باز ندارد و در نظم حدود ایران
از پای ننشیند نایب السلطنه نخستین اشرف خان دماوندی و ابراهیم بیک سرهنگ فوج تبریزی و علی بیک
یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو حاکم نخجوان را مأمور ساخت که باراضی مغاویزقره اباغ شده سکنه آن
نواحی را بجانب نخجوان کوچ دهند و اگر فرمان پذیر نشوند بمعرض تدمیر آرند ایشان برفتند و هر که
بر طریق فرمان رفت بنواختند و گروهی از ارامنه که عصیان ورزیدند پایمال نهب و غارت ساختند
و بسیار کس اسیر گرفتند لاجرم ارامنه از عصیان امر نادم شدند و طریق نخجوان برداشتند پس نایب السلطنه
اسیران ایشان را از لشکریان بخریده و مسترد ساخت و خود تا کنار رود ارس سفر کرده فرمان داد تا حصنی
محکم در آنجا بنیان کردند و بجانب تبریز عود فرمود این هنگام اسمعیل خان دامغانی با لشکری جرار از درگاه
شهریار برسید نایب السلطنه او را بمقدمه سپاه بجانب چمن کلنبر بیرون فرستاد و خود از دنبال او بیرون
شد بعد از ورود او به کلنبر امیرخان قاجار دولو را با محمد بیک قاجار افشار و گروهی از لشکر مأمور ساخت
که بایلغار تا اراضی برکشاط تاخته قلعه برکشاط را مفتوح دارند ایشان آب ارس را عبره کرده بسرعت تمام
طی طریق نمودند و از میان درختستانها که مردم برکشاط در چند جای از تنه درخت سنگرها کرده بودند
همه جا رزم داده بسیار کس را بکشتند و فراوان اسیر کردند و چنان رزم صعب افتاد که بسیار زنان نیز
مقتول شدند و در پایان کار قلعه برکشاط که اله قبا نام دارد بگرفتند اموال و اثقال و زن و فرزند
اینجماعت را برداشته مراجعت کردند با اینکه بیشتر از لشکر پیاده بودند هشت فرسنگ برفتند و هشت
فرسنگ باز آمدند و اینهمه در مدت بیست و چهار ساعت بپای رفت نایب السلطنه اسیران ایشان را
نیز ابتیاع نموده مسترد ساخت و آنجماعت امیدوار شده بقراچه داغ جای کردند و از طرفی دیگر
پیرقلیخان قاجار را با سواران قراچه داغ مأمور باراضی قراباغ و آوردن ایل جبرئیل لو فرمود پیرقلیخان

(۱۱۴) از طریق چناقچی که اصعب مسالک است راه برگرفت و سکنه ارامنه آن اراضی سنگرهای فراوان نهاده بودند پیرقلیخان تفنگچیان استرآباد را فرمود تا هر سنگر را فتح کنند چند تن بحراست باز دارند و آهنگ سنگر دیگر کنند در میانه دو تن از اعیان استرآباد مقتول گشت و با اینهمه آن جماعت را توان مقاومت نماند ناچار کوچ داده بعضی در قراجه داغ و برخی در نخجوان نشیمن کردند اما پیرقلیخان که جلادتی کرده بی اجازت از راه چناقچی رفت و سبب قتل سرهنگان استرآبادی شد در حضرت نایب السلطنه مورد خطاب عتاب آمیز گشت و تهدید و وعید عقاب یافت از پس این واقعه آقابیک که قاید ایل کولانی است کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده معروض داشت که قبایل مغاویر با من پیمان نهاده اند که بطرف نخجوان کوچ دهند و از بیم نیارال خطاکوف و محمد تقی آقای حاکم قراباغ جنبش نتوانند کرد اگر سرهنگی و سپاهی بمینوی شود اینکار بپایان رود نایب السلطنه اسمعیل خان دامغانی را مأمور ساخت و او چون بمیان ایشان در رفت آن جماعت بیم کردند که قصد اسمعیل خان نهب و تاراج است و از مواضعه آقابیک بیخبر بودند لاجرم از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند اسمعیل خان از بهر آنکه ایشان را دهشتی در خاطر نیفتد کس را آسیبی نکرد و خویشتن را حفظ کرد که از ایشان نیز آسیبی نبیند آن جماعت نیز لطف این دقیقه را دریافتند و یکباره کوچ داده بارض نخجوان شتافتند در این هنگام معروض افتاد که امین پاشای سرعسکر دولت عثمانی از ارزن الروم آهنگ قارص نموده و مأمور است که از صوابدید نایب السلطنه در رزم روسیه بیرون نشود لاجرم نایب السلطنه از چمن کلنبر کوچ داده بسوی ایروان شد تا بار و عشیره تفلیس و باش آچوق باتفاق این پاشا رزم دهد بعد از ورود به نخجوان چون هنوز سرعسکر وارد قارص نگشته بود از راه نخجوان بقراباغ ایلغار کرد و صادق خان قاجار عزالدین لو را بر ایل کوروست گماشت و اشرف خان دماوندی و فضلعلی خان نوری را با او متفق ساخت تا آن قبیله را گوشمالی بسزا داده و بسیار از قبایل را بجانب نخجوان کوچ دادند نیارال خطاکوف با سپاه خود وارد کوروس شد و چون در قوت بازوی خود مبارزت لشکر ایران راندید در معقلهای منیع کوروس سنگر کرده متحصن شد و بسیار کس از سالدات او فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه آمدند بالجمله نایب السلطنه چند کرت لشکر بگنجه فرستاد تا بسیار کس از روسیان مقتول و اسیر ساختند و بعد از بیست روز توقف قبایل سامع و منقاد را آذوقه یکساله عطا کرده مراجعت بنخجوان فرمود در این وقت معروض افتاد که سرعسکر روم وارد قارص شده تا با حسین خان سردار ایروان مجلس ملاقات طراز کنند و سرعسکر روم بر نشسته با مردم طریق میعادگاه گرفت در میان راه چند تن از سواران او در پیش روی صف برای لعب باب تازی و تفنگ اندازی مشغول شدند ناگاه تفنگی گشاده یافته گلوله آن از کناره چهره سرعسکر بگذشت چنانکه دو دندان او درهم شکست چنانکه در افتاد و از هوش بیگانه شد بی آنکه سردار ایروان را دیدار کند او را بقارص باز پس بردند نایب السلطنه میرزا کل جراح انگریزی را که ملتزم رکاب او بود بمعالجت سرعسکر فرستاد و او را بازپرسی بسزا فرمود و سران لشکر او را پیام داد که از این داهیه دل بد مدارید در هیچ جا نشاید که لشکر شما را آنچه واجب افتد کارداران ما

جنگ ایرانیان و روسیان

طلب ملاقات سرعسکر روم حسینخان سردار ایروان را

کوروس بضم کاف و سکون واو و رای مهمله مضموم و واو ساکن و سین مهمله است

خطاکوف با فای معجمه و طای مهمله و الف و کاف و واو و فا

(۱۱۵) کفایت کنند بالجمله زخم سرعسکر بهبودی یافته چون هنگام خریف نزدیک بود بارزن الروم بازشتافت
دروسیان هم بدانکه خویش آسایش گرفتند اما نایب السلطنه پسنده نداشت که بی مقاتلت و منازعت
با روسیان مراجعت فرماید لاجرم میرزا احمد مستوفی خاصه کاشانی راکه برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا بود
و در امور نظام جدید رتق و فتق تمام داشت بجنگ روسیان مامور کرد همانا آنچه از جماعت روسیان بتفاریق
در مصافگاه اسیر شدند و بعضی خود از لشکرگاه روس فرار کرده بدرگاه نایب السلطنه پناه جستند از این جمله
ده هزار تن مرد رزم آزمای بنظام شد و ایشان طریقت مسلمانان گرفتند و به یکی مسلمان لقب یافتند
و در نظام جدید ایشانرا فوج خاصه همی خواندند و پیوسته نایب السلطنه از در رأفت و ملاطفت فرمود که سرهنگ
و سردار این فوج من خود همی باشم و چون میرزا احمد با کمال فضل و ادب و فصاحت در کلمات عجم
و عجم و شعر نیکو و نثر دلپذیر در صفت شجاعت و جلادت مکانتی بکمال داشت نایب السلطنه او را نایب
خویش خواند و سرداری اینجماعت را بدو گذاشت و این هنگام بفرمود تا میرزا احمد در اراضی مقری
با روسیه رزم دهد و ابراهیم بیک باکویه سرهنگ فوج تبریز را نیز با جماعتی با او مامور ساخت و میرزا احمد با
لشکر خود کوچ داده بقبله گوردشت آمد و محمدیخان هزارجریبی را با جمعی از تفنگچیان که در آنجا سکون داشتند
برداشته از آب ارس عبره کرده و مانند سیل بنیان کن بمکامن روسیه تاخته جنگ درانداختند نخستین نیران
توپ و تفنگ انداخته شد و زمانی دراز بباریدن گلوله کارهمی کردند چون از این ستیز و آویز هیچ سو را
گریز نبود میرزا احمد را عرق مردانگی درضربان آمد و ناپروا به پیش روی صف تاخته حکم یورش داد لشکر
از دو سوی باهم درآمدند و با سرنیزه های تفنگ ساخته جنگ شدند و بسیار بود که دست بگریبان شدند
یکدیگر را گشتی گرفتن و قوت کردن از پای درآوردند در پایان کار روسیان شکسته شدند و در برج
سبد و برج محکم متحصن گشتند و مسلمانان در گرد ایشان پره زدند و از چار سوی یورش برده بدیشان
دست یافتند و آنجماعت را بتمامت با تیغ بگذرانیدند آنگاه قریه مقری را با خاک پست کرده
بسیار کس از روسیان را اسیر گرفتند و اموال و اثقال ایشان را حمل داده بحضرت نایب السلطنه
مراجعت کردند میرزا احمد که مصدر این جلادت بود مورد عطوفتی عظیم شد آنگاه نایب السلطنه احسانخان
سرهنگ را با جمعی از غلامان تفنگچی مامور باراضی رجبان قراباغ ساخت او نیز تا قیرقلعه که معقلی منیع بود
بتاخت و با سکنهٔ آن اراضی که جماعتی از ارامنه بودند رزم داده ایشان را بشکست و زن و فرزند و
مواشی و اموال آنگروه را ماخوذ داشته از راه پل خداآفرین بقراجه داغ مراجعت کرد و آن جماعت چون
این بدیدند ناچار کوچ داده بقراجه داغ شتافتند لاجرم نایب السلطنه اسیران ایشان را مسترد ساخت
و بعطای علف و آذوقه و سیم و زر بنواخت این هنگام مکشوف شد که روسیان بدان سرند که
از طریق گروس و ماتف حمل آذوقه و علف بمقری کنند نایب السلطنه دیگر باره میرزا احمد
مستوفی را با فوجی از بهادران و جعفرقلیخان مقدم را با سرباز مقدم و یکصد تن از غلامان رزم
دیده بتاخت تا از طریق اردوباد مانند برق و باد سرعت کرده در میان مقری و قپان دامنه روسیان

[illegible]

(۱۲۲۷) چون این بدانستند در کرس متوقف و متحصن گشتند لاجرم میرزا احمد بقپان تاختن برد و قبایلی که در آنجا سکون داشتند کوچ داده بپناهندهٔ دولت ایران ساخت آنگاه نایب السلطنه جنبش کرده وارد بلدهٔ خوی گشت اینوقت مکشوف افتاد که یکتن از سرداران روس که جنرال مرکیز نام داشت کس نزدیک ایمپراطور فرستاده و مکشوف نمود که طور مصوف در جنگ سپاه ایران کار بمسامحه میگذارد و لشکر روس را بیهوده بمعرض دمار و هلاک میآورد اگر حکومت مرا باشد کار بر آرزو کنم و لشکر ایران را درهم شکنم لاجرم ایمپراطور او را منشور سرداری بداد و مأمور ساخت و جنرال مرکیز بسرعت زده بتفلیس آمد و چون از مراجعت سپاه ایران آگاه شد بتوانی نیار ال پبک را با هشت هزار تن سالدات مأمور بفتح ایروان ساخت نایب السلطنه چون این بدانست توپخانه رکاب را با استرلزی معلم انگریزی و جمعی از دلیران رجال را که حاضر حضرت بودند برداشته از خوی بیرون شد و بشتاب تمام تا قپان بتاخت در آنجا مکشوف شد که حسن خان برادر حسین خان سردار با دو هزار تن مرد لشکری بدفع ایشان از ایروان بیرون تاخت نیار ال پبک چون جلادت حسن خان و جنبش موکب نایب السلطنه را بدانست پشت با جنگ داده طریق مراجعت سپرد و بسیار از مردم او از کثرت برف و سورت سرما هلاک شدند لاجرم نایب السلطنه از قپان مراجعت به تبریز فرمود اما از قبل دولت عثمانی درویش پاشا که حکومت وان داشت با اینکه امنای دولت عثمانی را از در یکرنگی فرمانپذیری وقعی نمیگذاشت هم با کارداران ایران ساز مخالفت طراز میکرد و گاه گاه بنهب اراضی ایران ترکتازی می نمود و چنان افتاد که منافقه در نواحی ایروان تاخته ایل تیمور آقاسی برادر اسمعیل آقا را بمعرض غارت درآورد و در میانه تیمور آقا و یک برادر کهتر او و چند تن دیگر مقتول شد چون این خبر به نایب السلطنه برداشتند فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی و سلماس را و عسکر خان افشار ایل بیگی کردان ارومی را رخصت کیفر فرمود تا با لشکر خود باراضی وان تاختند یحیی بیک نامی که حارس آنجا بود چون قوت مقاتلت نداشت ایل خود را برداشته بدرویش پاشا پیوست و هر دوان ساخته جنگ شدند چون سپاه ایران برسیدند هم بیباک شده طریق هزیمت گرفتند مسلمانان بیمانعی ایل و عشیرت ارامنه را که در آن اراضی ساکن بودند اسیر و دستگیر ساختند و مراجعت نمودند یاسینجی زاده سید عبدالله افندی سفیر دولت عثمانی از در ضراعت زبان شفاعت گشود و پیمان نهاد که اگر از این پس درویش پاشا عصیان ورزد و طغیانی کند در مکافات او هیچکس را جای معذرت نماند لاجرم نایب السلطنه اسیران ارامنه را از خویش بها داده از لشکریان بخرید و باز پس فرستاد و هم در این سال شیخعلی خان قبه محمد بیک قاسمی تبرسران را که با روسیه در نهان مواضعه داشت از مسند قضا بزیر آورده عبدالله بیک که یکتن از خویشاوندش بود منصوب ساخت و چند کرت با جماعت روسیه رزم داد و بیشتر ظفر جست آنگاه از آن سوی جنرال مرکیز چون معاینه کرد که هشت هزار تن سالدات او از حسن خان و دو هزار کس سپاه ایران هزیمت شدند و صعب تر از این آنکه از مبارزت شیخعلی خان که قلیل سپاهی داشت سودی نبردند صورت حال را در خدمت ایمپراطور مکشوف داشته اجازت یافت که کار بمصالحت کند لاجرم نخستین عبدالله خان

مرکیز بروزن تبریز و اسم او فلب ریسیح مرکیز باولویچ است

یاسینجی زاده با تحتانی و الف و سین مکسور و تحتانی ساکن و نون ساکن و جیم مکسور و تحتانیه ساکن

اجازت [illegible]

قاجار را از بند رها ساخت و این عبدالله خان را پیر قلیخان قاجار برای استمالت ابراهیم خلیل خان هنگام
زندگانی او بشوشی فرستاده و ابراهیم خلیل خان او را گرفته بروسیه سپرد و تا این زمان در گنجه بشکنجه زندان
بود بالجمله او را رها ساخت و نامهٔ از در مهر پرداخته بدو سپرد و مادر اغورلو خان پسر جواد خان قاجار را
برای دلجوئی اغورلو خان با او همراه کرده روانه درگاه نایب السلطنه ساخت و مصطفی آقای قزاق را نیز
فرمود تا با حسین خان سردار ایروان طریق وداد و اتحاد سپرد و آقا حاجی محمد خان مستوفی دیوان نایب السلطنه
که حکومت قراچه داغ داشت و در تدبیر جماعت روسیه رای نیکو همی زد این هنگام چند تن از قبیلهٔ امیرلوی
قراباغی را برانگیخت تا بقلعهٔ شوشی رفته نیمشبی بدروازهٔ خلیفه لوی شوشی شتافته توپخانه روسیه را آتش
زدند و علفی که از بهر دواب در بیرون قلعه و درون سبز کرده بودند بسوختند و چند خانه در شهر نیز
بسوخت مردم روس چنان دانستند که مهدی قلی آقای پسر ابراهیم خلیل خان که حکومت قراباغ دارد مصدر
این فتنه گشته و گمان کردند که مردم شوشی همگروه بشوریده اند بالجمله آن شب تا بامداد شورشی عجب بود
و بسیار کس از روسیه مقتول گشت و همچنان حاجی محمد خان خواست تا جعفر قلی آقای پسر محمد حسن خان
ابن ابراهیم خلیل خان را و قبیلهٔ جبرئیل لو را استمالت سازد و او سخت ترسناک بود از بهر آنکه در شهادت
آقا محمد شاه این سخن سمر گشت که جواهر فراوان از خوابگاه پادشاه بدست کرده و نیز بیم داشت که برادر
کهتر او ابوالفتح خان جوانشیر که از بدایت امر پناهندهٔ دولت ایران بود بعد از دفع روسیه حاکم قراباغ
شود و او را از بون خویش گیرد بالجمله با این همه دهشت بتحریک و تحریص حاجی محمد خان خواست تا روی
بدولت ایران نهد روسیان این معنی را تفرس کرده جعفر قلی آقا و لطفعلی مین باشی جبرئیل لو را دستگیر ساخته
محبوس داشتند محمود آقا که از بزرگان جبرئیل لو بود آن قبایل را بمقلی صعب برده این صورت را بحاجی
محمد خان انها داشت و او در حضرت نایب السلطنه عرضه داشت نمود و واجب شمرد که از بهر نجات
ایشان با سپاهی لایق بدانجانب رکضت فرماید و هم حسین خان سردار ایروان معروض داشت که قلعه
آق کلک از اراضی اخلقه را روسیه بناگاه فروگرفتند و مسافت ایشان با ایروان قریب افتاده و دور نباشد
که اگر فرصتی بدست کنند آسیبی رسانند از برای مدد لشکر ایروان چند عرادهٔ توپ با فوجی از سپاه
بدینسوی باید فرستاد نایب السلطنه چون اصغای این کلمات فرمود با آنکه سخت مریض و علیل بود
و سپاهی اندک ملازم خدمت داشت در دوازدهم محرم از تبریز خیمه بیرون زد و راه برگرفت این
هنگام معروض افتاد که روسیان جعفر قلی آقا را با اسبی برنشاندند و پنجاه تن سالدات بروی گماشتند
که او را بقلعه گنجه برده و او لجام اسب بدست یکی باز همی بود چون خواستند از رود ترتر عبور کنند و سربازان
بکنار رود از بهر شناختن معبر متفرق شدند جعفر قلی آقا فرصت بدست کرده لجام را قطع کرد و یال
اسب را گرفته مهمیز زد و از آب مانند باد بگذشت و همچنان تا میان ایل جبرئیل لو تاختن کرد و بی توانی
کس بحضرت نایب السلطنه فرستاده و صورت حال را عرضه داشت نمود و قبیلهٔ جبرئیل لو را کوچ داده از
تحت حکومت روسیان برکنار آورد نایب السلطنه او را مورد اشفاق و الطاف ساخته حکومت قراباغ را تفویض

او فرمود و چهار هزار تومان مواجب در وجه او مقرر داشت و خود نیز از رود ارس گذشته بقصد رزم روسیان
از طریق اصلاندوز تا سه فرسنگی لشکر سلطان بود که لشکرگاه روسیان بود برفت و آن اراضی در میان
شکی و شیروان و شوشی و گنجه واقعست آنگاه فرمان داد که امیرخان قاجار و حاجی محمد خان با سوارهٔ چاردولی
و افشار و جماعت مقدم و قراداغی و ایل جبرئیلو پیوسته شوند و با ایشان همدست شده تمامت قبایل
قراباغ را از میان درختستانها و بیشه‌ها کوچ داده از رود ارس بگذرانند و هر کس سفرمانی کند اسیر یا طعمهٔ
شمشیر گردد و خود آهنگ لشکر سلطان بود فرمود صبحگاه دیگر بر سر لشکر تاخت و روسیان از لشکر بیرون
شده صف برزدند و بگشادن توپ و تفنگ آغاز جنگ کردند از این سوی نیز نخستین مسترلزی توپچی باشی

نایب السلطنه با روسیان در لشکر سلطان بود

انگریزی توپهای خویش را بکار داشت و دهان توپ روسیان را هدف ساخته چند توپ را خرد
در هم شکست و عرادهٔ توپ ایشان را تیرپیت کرد و چند تن از توپچی روس مقتول گشت آنگاه از چهار
سوی توپها را بر لشکر ایشان راست کردند و ابراهیم بیک با دو فوج سرباز تبریزی و میرزا احمد کاشانی
با جماعت بهادران و جعفرقلیخان با سرباز مراغه و نظرعلیخان و مایورگرشت با افواج خود یورش برده
بلشکر در رفتند و جماعتی انبوه از روسیان را با سرنیزهٔ تفنگ مقتول ساختند و چند تن کپتیان و
افیچال دستگیر شدند و یکتن مایور را بکشتند و یکتن مایور را با جماعتی اسیر گرفتند مهدیقلیخان جوانشیر
حاکم قراباغ با سواران خود از میان لشکر سلطان بود راه فرار برگرفت و بعضی از مردم او نیز گرفتار
شد چون روسیان این بدیدند علم سفید را که نشان امان است افراشته کردند نایب السلطنه فرمان
داد تا سپاه دست از جنگ بداشتند و میرزا بزرگ قایم مقام بمیان ایشان رفته تمامت اسلحهٔ جنگ را
از آن جماعت بستد و دو علم عقاب پرچم و دو عراده توپ که نشان خاصهٔ دولت روس داشت نیز

مایورگرشت بامیم و سکون همزه و تحتانی مضموم بروزن منظور و گرشت با کاف و رای مهمله و شین معجمه است

ماخوذ فرمود و سرهنگ و سرکردگان لشکر ایشان را با هفتصد و بیست تن سالدات که یکصد و هشتاد
تن از ایشان جراحت داشت از پیشگاه حضور بگذرانید نایب السلطنه ایشان را امان داد و فرمود
تا مجروحان را مرهم و مداوا کنند و کشتگان را بآیین خویش مدفون سازند و مژدهٔ این فتح را عریضه نگار کرده
با تمامت اسیران و توپ و علم سفید و نشان مایور روانهٔ دربار شهریار داشت و این جمله در دارالخلافه
طهران از پیشگاه شهنشاه ایران بگذشت و عریضه که نایب السلطنه نگار کرده بود میرزا عبدالوهاب
معتمدالدوله در میدان پیشگاه و بار عام بطلاقت تمام برخواند آنگاه شهریار تاجدار گروه اسیران را
بحاجی محمدحسین خان امین الدوله سپرده تا بدان جودت وجود که لازم وجود داشت ایشان را از پوشش
و خورش آسوده دارد و دویست هزار تومان زر مسکوک در وجه نایب السلطنه بذل فرمود و اسیران
بیشتر دین اسلام گرفتند و در رستهٔ بیگی مسلمانان درآمدند و از آن سوی امیرخان و جعفرقلی آقا
نیز شش هزار خانه وار از قبایل قراباغ را بجانب قراداغ کوچ داده به حضرت نایب السلطنه پیوستند
در این هنگام مسموع افتاد که چهارصد تن سالدات و یکعراده توپ از قلعهٔ پناه آباد بمدد لشکر سلطان
بود بیرون شده‌اند نایب السلطنه اسمعیل خان را بتدمیر ایشان مامور داشت روسیان

اسیر شدن روسیه بدست لشکر ایران

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چون سواد سپاه در انظاره کردند بقلعه ترناوت در رفتند و امیرخان بمحاصره ایشان پرداخت و ایشان نیمشب از قلعه فرار کرده در میان برف بجبل جرق گریختند لشکریان از دنبال ایشان تا دامان جبل بتاختند و بسیار کس مقتول ساختند و چنان افتاد که یکتن از سرداران روس که در عسکر سلطان بود مقتول شد زن او با مال و زر فراوان اسیر شد نایب السلطنه او را با اموال بقلعه شوشی فرستاد و حکم داد تا ارامنه که در حوالی کوه جرق جای داشتند کوچ داده بکنار رود ارس آوردند این هنگام ینارال مرکیز سردار روس که باستمالت شیخعلی خان قبه و لکزیه داغستان و مصطفی خان شیروانی رفته بود قصبه سلطان بود و ترکتاز نایب السلطنه را بشنید مجال درنگ نیافته بی نیل مرام باز شد و از رود کر عبره کرده بقراباغ در رفت و ینارال کتلراوسکی را مامور بتوقف قلعه شوشی کرده خود بجانب تفلیس شتافت این هنگام چون علف آذوقه نیز نکیاب بود نایب السلطنه از آب ارس گذشته از اصلان دوز فرود شد و جعفرقلی آقا را نواخت و نوازشی تازه کرده حکومت قراجه داغ را با او گذاشت و مراجعت به تبریز فرمود این هنگام معروض افتاد که جماعت بلباس کاه گاه بسکنه سلدوز و صاین قلعه دست تعدی دراز داشتند و به اراضی ایشان ترکتازی کنند نایب السلطنه احمد خان مقدم و عسکر خان افشار را با جماعتی مامور فرمود تا برفتند و ایشان را کیفری بسزا کردند .

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و هفت هجری و جنگ لشکر ایران و روس

چون پنجساعت و بیست دقیقه از شب یکشنبه هفتم شهر ربیع الاول بگذشت در سنه یکهزار و دویست بیست و هفت هجری آفتاب بحمل شد شهریار ایران فتحعلی شاه بعد از جشن نوروزی سرگور اوزلی بارونت ایلچی انگریز را باتفاق حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی روانه آذربایجان فرمود تا کار معلمین انگریزی و نظام جدید را بازپرسی کنند و خود روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی با سپاه ساخته در هفت فرسنگی طهران کنار رود کرج لشکرگاه کرد و فرمان داد تا بنام شاهزاده سلیمان میرزا حصنی محکم برآوردند و باغستانی غرس نمودند و سلیمانیه خواندند حاجی محمد حسین خان امین الدوله این بنا را بپای برد و برحسب فرمان گروهی از تفنگچیان حاجرمی را برای حراست آن حصن با زن و فرزند در آنجا سکون فرمود بالجمله شهریار از آنجا کوچ داده روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره در چمن سلطانیه فرود شد اما چون خبر فتح سلطان بود و غلبه اسلامیان بر روسیان در اراضی گرجستان پراکنده شد مردم قسق که از حکومت روسیه در زحمت بودند دل قوی کرده همدست و همداستان بر افواج روسیان که حافظ آن اراضی بودند بیرون تاختند و تمامت آنجماعت را مقتول ساختند حسین خان سردار ایروان نیز بنواحی شوره گل و پنبک شتافت و جمعی از روسیه و سواره قزاق را نابود ساخت و سالدات روسیه چون غلبه ایرانیان همی نگریستند بتفاریق فرار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند ینارال مرکیز سردار روس چون این معاینه کرد سلسله مصالحه و مهادنه را جنبش داد و ینارال لیسالویچ حارس شوره گل و پنبک را فرمود تا مصحوب حاجی ابوالحسن ایروانی که تجارت آن اراضی داشت با جهانی مهر انگیز نگاشت باشد که نایب السلطنه کار بصلح کند این هنگام

کرج بفتح کاف و رای مهمله و جیم ساکن

پنبک بفتح بای عجمی و سکون نون و بای موحده مفتوح و کاف

امپراطور روس را طلب داشت و ینارال مرکیز روانه پطرزبورغ گشت و بجای او ینارال رودیشجوف منصوب گشت و تا تفلیس سبک عنان آمد اما از میثوی چون عصیان و طغیان مصطفی خان طالش و صفای خاطر او با روسیان بنهایت شد نایب السلطنه محسن از بنی اعمام او را که سید کاظم نام داشت باستمالت او مامور فرمود تا اگر از این غوایت باز آید مورد عنایت گردد و اگر نه عناد عذاب بیند و از درگاه شهریار ایران نیز ملا علی گیلانی بدین قصد رهسپار بود این هردو برفتند و او را دیدار کردند و بی نیل مقصود معاودت نمودند و هم در اینوقت چنان افتاد که از قبل دولت آل عثمان وزیر بغداد سر از ربقهٔ اطاعت و انقیاد بیرون کرد زیرا که حکومت عبدالرحمن پاشای بابان بفرمان شهریار ایران در شهرزور پسندهٔ خاطر امنای دولت عثمانی نبود و از بهر آنکه در این غلبه و قوت ایرانیان ثلمهٔ دولت و فتح بغداد را معاینه میدیدند لاجرم از بلدهٔ اسلامبول بعبدالله پاشای وزیر بغداد فرمان رسید که عبدالرحمن پاشا را از منزلت خویش قطع کن و خالد پاشای عم او را که خصم اوست بحکومت شهرزور برگمار لاجرم عبدالله پاشا با لشکری لایق در عشر آخر جمادی الآخره از بغداد بیرون شده و از آن سوی عبدالرحمن پاشا نیز پذیرهٔ جنگ شده در ارض دلو عباس که سه منزلی شهرزور است تلاقی فریقین شد در اول حمله عبدالرحمن پاشا شکست بعضی مردمش عرضهٔ دمار و برخی گرفتار شدند و خود با چند تن فرار کرده تا دار الدوله کرمانشهان عنان بازکشید و عبدالله پاشا خالد پاشا را به حکومت شهرزور بازداشته خود طریق بغداد برداشت و خواست تا اینکار را در حضرت شهریار نیز استوار بدارد و اسمعیل خان حاکم اردبیل را مصحوب عریضه داشته روانهٔ چمن سلطانیه نمود شهریار ایران او را بی نیل مراد رخصت مراجعت فرمود و از میثوی نیز معلوم افتاد که دولت عثمانی با روسیه کار مصالحه کرده اند و از کارداران ایران نام نبرده اند این معنی نیز بر خشم شاهنشاه بیفزود چه در میان این پیمان محکم بود که هر یک از دولت ایران و روم با روسیان طریق صلاح گیرند بی اذن و اجازت آن دیگر نباشد لاجرم شهریار تاجدار ظهیرالدوله قاسمخان قاجار قوانلو را و یوسفخان گرجی سپهدار را و فرج الله خان نسقچی باشی افشار را با لشکری جرار روز پنجشنبهٔ چهاردهم شعبان از چمن سلطانیه مامور ساخت و موکب پادشاهی بسبب طول توقف در آن اراضی بچمن سجاس رود نزول فرمود بالجمله بعد از ورود سرداران به کرمانشهان شاهزاده محمدعلی میرزا مهدیخان کلهر را بجانب بغداد رسول فرمود تا اگر عبدالله پاشا از کرده پشیمانی آرد و عصیان خویش را پاداشی بسزا کند بطرف او رکضتی نشود و خود با لشکر از کرمانشاهان تا بزاب شتاب کرد و مهدیخان بازرکاب شد و صورت اصرار عبدالله پاشا را در مخالفت بازنمود لاجرم شاهزاده لشکریان را سه بهره ساخت گروهی را از طریق قراتپه تاختن و جماعتی را از طرف قزل رباط مامور بقتل و اسر نمود و خود از زاب حرکت کرده کنار دو خانه خانقین عرب و عجم را لشکرگاه کرد و لشکریان اقطاع و انحاء بغداد را تمامت خراب و بیاب کردند عبدالله پاشا بیچاره گشت و جناب شیخ محمد جعفر نجفی را که در میان مسلمین اثناعشریه بفقیهی مامور بود از بهر شفاعت بحضرت شاهزاده فرستاد بر حسب خواستاری او حکم رفت که لشکریان دست از نهب و غارت بدارند

رودیشجوف بفتح رای مهمله و دال مهمله مکسوره و تحتانی و شین معجمه و جیم و واو و فا

ثلمه بفتح ثای مثلثه و سکون لام بمعنی رخنه میباشد

تاراج کردن لشکر ایران اطراف بغداد را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آنگاه عبدالله پاشا از زر مسکوک و اشیاء دیگر پیشکشی در خور انفاذ داشت و عذرخواه گناه خویش آمد شاهزاده (۱۲۱)
جرم او را عفو کرده عبدالرحمن پاشا را بحکومت شهرزور برگماشت و صورت حال را بحضرت شهریار عرضه داشت
یکشنبه پنجم شهر رمضان در سجاس این خبر بعرض رسید این هنگام پادشاه بجانب دارالخلافه کوچ داده
پنجشنبه هشتم شوال وارد طهران گشت و شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان برحسب فرمان ناصرالدین توره
بخارائی و اسحق خان قرائی و امرای خراسان را ملتزم رکاب ساخته حاضر درگاه شد و از تقبیل حضرت
شاهنشاه کامیاب شده مراجعت نمود و هم در امثال چهار تن از ارامنهٔ جلفای اصفهان در سرای سلطنت
بکار تقطیع زجاج و نصب آینه مزدور بودند شب هنگام فرصتی بدست کرده از بام سرای بخزانهٔ خاصه در رفتند
و سی هزار تومان زر مسکوک بسرقت برگرفتند و بیرون شدند و در پایان کار بتفحص حاجی محمد حسین خان اصفهانی
امین الدوله گرفتار شدند و آن زر استرداد شد شهریار بردبار بعفوت فطری و مروت جبلی بر جان ایشان
ببخشود

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و طغیان یوسف کاشغری

پس از یازده ساعت و یازده دقیقه از شب یکشنبه هفدهم ربیع الاول در سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت
هجری خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از تقدیم جشن نوروزی فرمان داد
تا لشکریان از ممالک محروسه سالک درگاه شدند و سفر آذربایجان را تصمیم عزم داده پنجشنبه نوزدهم
جمادی الاولی از طهران بباغ نگارستان خیمه زد این هنگام خبر طغیان یوسف کاشغری سمر گشت همانا
یوسف کاشغری پسر محمد امین خواجه و او پسر آی خواجه است و آی خواجه نسب بمخدوم اعظم میرساند که در همه
ترکستان نامور بود و مردمان بدو نیاز می بردند و طلب رشد و ارشاد میکردند مردم ترکستان اولاد و احفاد
او را سادات مخدوم اعظم خوانند و کاشغر مملکتی است از یک سوی با خاک بدخشان و از دیگر جانب با
زمین ختا پیوسته میشود و هشت شهر نام بردار در آن اراضی است مانند کاشغر و یارکند و آقسو و ایله و ختن
و قافل و طرفان و قبایل قالماق که نسب بمغول میرسانند معادل سیصد هزار خانوار میان خاک ختا
و کاشغر سکون داشته اند و مردم کاشغر را زحمت میکرده اند چنان افتاد که وقتی یکتن از اولاد مخدوم اعظم
بکاشغر شد و مردم آن مملکت را از کیش بت پرستی بدین اسلام آورد و قبیلهٔ قالماق نیز مطیع فرمان او شده
از زحمت کاشغریان دست باز داشتند چون از جهان جای بپرداخت فرزندان او آی خواجه و کون خواجه
عظمت پدر یافتند آی خواجه بر سریر سلطنت جای کرد و کون خواجه مسند ارشاد بگرفت این هنگام مردم ختا از سلطنت
آی خواجه و ترکتاز قبیلهٔ قالماق زحمتی همی دیدند پادشاه ختا ناچار ساخته جنگ شد بعد از کارزار فراوان
قالماق را مقهور و آی خواجه را مغلوب ساخت ناچار هر دو برادر فرار کرده بشهر بدخشان در رفتند پادشاه
ختا بتطمیع سیم و زر سلطان شاه را که شهریار بدخشان بود بفریفت تا خواجگان را بضیافت طلب داشت
و سر هر دو تن را برگرفته نزدیک پادشاه ختا فرستاد محمد امین خواجه پسر آی خواجه بکابل گریخت و احمد شاه
ابدالی افغان بانتقام خواجگان لشکری خون آشام برداشته بدخشان را مسخر کرد و سلطان شاه را گرفته

بجمله این خواجه سپرد تا بقصاص عم و پدر در ... فرا تن بر گرفت ... کس را مصلوب داشت آنگاه محمد امین خواجه سفر بدخشان کرد و بر مسند ارشاد تکیه زد چون او ... گفت فرزندش یوسف خواجه جای او بگرفت اما چنان افتاد که اخترش شوریده و روزگارش ... و سفر سفر کرد و از آنجا پست و بلند زمین را در نوشته بشهرزور آمد و عبدالرحمن پاشا را فریفتهٔ خویش کرده و گاهی ببغداد شد و با اسعد پاشا پسر سلیمان پاشا ساز مخالفت نهاد عبدالله پاشا که این هنگام وزارت بغداد داشت یوسف خواجه را باعث فتنه دانست و او را محبوس داشته به بالیوز انگریز سپرد و بالیوزش محبوساً روانهٔ هندوستان ساخت یوسف خواجه در بندر بمبئی از دست نگاهبانان فرار کرده به بصره گریخت و از بصره سفر شیراز کرد و از آنجا به دار الخلافه طهران آمد چون اموال و اثقال او هنگام لشکرکشی شاهزاده محمد علی میرزا در شهرزور بغارت رفته بود بشفاعت حاجی محمد حسین خان قاجار مروزی از شهریار تاجدار فرمان گرفت و اموال منهوبه را استرداد کرد و نیز با میرزا محمد شفیع صدر اعظم طریق مخالطت باز داشت و با بسیار کس از امنای دولت الفت گرفت و گاه گاه لعب شطرنج نیکو باختی و چنان بود که هنگام ذکر اسماء الله یکساعت تمام حبس نفس مینمود و در ضمیر داشت که اگر تواند سر از سلطنت بر کشد و این شعر نقش خاتم کرده بود شعر آی خواجه چون بفردوس شد زینجهان جانشین اوست یوسف خواجهٔ صاحبقران

طغیان یوسف کاشغری

بالجمله در مدت توقف طهران با قربان قلیچ خان ترکمان یموت مواضعه نهاد و بتفاریق آلات حرب و ضرب ابتیاع نموده بدشت گرگان فرستاد آنگاه پوشیده از مردم برنشسته مانند برق و باد بدشت گرگان شتافت و در زمانی قلیل جمعی کثیر از جماعت کوکلان در گرد خود انجمن کرده باراضی فندرسک تاخت و قلعهٔ پیرک را بمحاصره انداخت ولی کلفت خاطر قلعه را فرو گرفت و از جانب دیگر میرزا علی نقیخان فندرسکی را فریب داده با خویش خواند و او را در کنار گرگان به پسران او دو بایخان ترکمان کوکلان سپرد تا بخون پدر شهیدش ساختند آنگاه در حدود استراباد و چندانکه داشت و توانست از قتل و غارت باز ننشست صورت این وقایع در باغ نگارستان مکشوف ضمیر پادشاه ایران گشت متوالی فرمان داد تا شاهزاده محمد ولی میرزا والی خراسان از طریق جاجرم بدفع قبایل کوکلان تصمیم عزم دهد و شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای طبرستان را حکم رفت که از اراضی استراباد قبیلهٔ یموت را کیفری شایان کند و ابراهیم خان دولوی قاجار با پنجهزار پیاده و سواره مامور بترکتاز گرگان گشت و اسمعیل خان قاجار شامبیاتی و ذوالفقار خان سردار سمنانی با جیوش کار آزموده طریق چمن کالپوش پیمودند آنگاه موکب پادشاه راه بر گرفته روز دوشنبه دوازدهم جمادی الآخره چمن سلطانیه را لشکرگاه ساخت و هم در آن روز شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و چالیق با لشکر خود برکاب پیوست مع القصه برحسب فرمان شاهزاده محمد ولی میرزا از ارض اقدس طریق دشت گرگان گرفت و اسمعیل خان شامبیاتی و ذوالفقار خان با لشکر او پیوسته شدند و چنان ترکتاز کردند که ترکمانان را پوست بر تن زندان گشت بسیار کس از ایشان بکشتند و فراوان اسیر کردند خواجه کاشغری چنان بگریخت که هیچکسش نام و نشان ندانست لاجرم شاهزاده مراجعت بخراسان نمود و ممش خان ولد امیرخان گرد زعفرانلو را با یک هزار و

و پانصد تن اسیر ترکمان و سیصد و پنجاه نیزه سر روانه درگاه شهریار داشت و او روز پنجشنبه نهم شهر رجب (۱۲۳۰)
در چمن سلطانیه حاضر حضرت شد و این جمله را از پیشگاه شهود بگذرانید شهریار تاجدار مصحوب علیمردان بیک
غلام پیشخدمت شمشیری که نیامش بجواهر ترصیع داشت تشریف شاهزاده کرد و بزرگان خراسان را نیز بخلاع
جداگانه افتخار داد اما خواجه کاشغری بعد از مراجعت شاهزاده محمد ولی میرزا بارض اقدس از زاویه خمول
سر برکشید و دیگر باره از ترکمانان یموت و گوکلان سپاهی گران فراهم کرده آهنگ استراباد نمود شاهزاده
محمد قلی میرزای ملک آرا این بدانست و با لشکر خویش از استراباد پذیره جنگ او گشت و ابراهیمخان قاجار
دولو را با فوجی بدانسوی گرگان برگماشت یوسف خواجه با پنج هزار مرد جنگی روز پانزدهم شهر رمضان
در برابر لشکر شاهزاده صف برزد و خود از پیش روی سپاه آستین را تا مرفق برزده با نیزه خطی بر یمین و شمال
همی تاخت و اول کس او بود که اسب بزد و بمیدان آمد و تا لب آب گرگان عنان نکشید و ترکمانان از
دنبال او جلادت همی ورزیدند و تاختن کردند و لشکر شاهزاده را چنان هزیمت کردند که بسیار کس از هول
و هرب خویشتن را در آب افکند و جان بداد این هنگام یحیی از مردم کرایلی که خواجه کاشغری را نیکو میشناخت
او را دیدار کرد و بی توانی از جای بجنبید و هم در آن جنبش تفنگ خویش را بدو بگشاد و یوسف خواجه بدان
گلوله از اسب در افتاد و جان بداد و چون پادشاه بدخشان در ازای خون سلطان شاه پدر خویش پیمان نهاده
بود که هر کس سر یوسف خواجه را نزد او برد زر و سیم فراوان عطا کند این هنگام بر سر جسد یوسف خواجه میان
ترکمانان عظیم منازعت رفت و جمعی کثیر مقتول گشت عاقبت سر او را برگرفته با خود ببردند و ایرانیان
بر جسد شش اسب تاختند و انگشتری او را با دشنه که در کمر داشت برگرفته نزد شاهزاده آوردند و او
بحضرت پادشاه فرستاد و هم در این سال در اراضی عراق عرب چنان افتاد که اسعد پاشای پسر سلیمان
پاشا از بغداد بیرون شده بمیان عرب منتفج رفت و لشکری سازداده برای تسخیر بغداد بازشتافت عبدالله
پاشا که این زمان وزارت بغداد داشت بدفع او بیرون شد و در میدان مقاتلت مقتول گشت اسعد پاشا
سر او را برگرفته باسلامبول فرستاد و از دولت عثمانی فرمان وزارت بغداد گرفت و از این سوی نیز
پیشکشی لایق بسامان داده مصحوب رجب آغا بحضرت شهریار ایران گسیل ساخت شاهنشاه از چمن سلطانیه
نصرالله خان نوری غلام پیشخدمت پسر میرزا اسدالله مستوفی را با تشریفی لایق و ساخت و ستام مرصع بلآلی و
جواهر باتفاق رجب آغا روانه بغداد نمود و اسعد پاشا را در مسند وزارت استوار بداشت و هم در این سال
جلال الدین افندی از قبل اولیای دولت عثمانی رسول شده بحضرت شهریار پیوست و او مردی زیاده طلب
و بیرون ادب بود چنانکه اولیای دولت ایران را بنام همی خواند و گستاخ خطاب کرد و سخن بر این داشت که
اموال منهوبه اهالی عراق عرب که هنگام اعانت عبدالرحمن پاشا بدست لشکریان افتاده استرداد باید
کرد در پاسخ حکم رفت که سفر تبریز کند و با سید عبدالوهاب افندی بباشد بعد از نزول موکب پادشاهی
بپاسخ او جان جواب نامه او نگار خواهد رفت و او سفر تبریز کرد و با سید عبدالوهاب افندی هم داستان
گشت و چون وقت برسید کارداران ایران هر دو تن را طلب کردند و مجلس گفت و شنود بیاراستند

 ایشان آغاز سخن کرده نخستین اموال منهوبهٔ سکنهٔ عراق عرب طلب نمودند بزرگان ایران پاسخ دادند که اعراب آن اراضی از زوار عجم تیر کشتار و سرقت مال فراوان برده اند استرداد این هردو مال با هم توانند بود دیگر باره سخن کردند که سرحدداران ایران از مداخلت در امور بابان و شهرزور که از توابع ثغور روم است دست باز دارند جواب رفت که چون قبایل بابان در حدود کردستان ییلاق کنند و مردم کردستان باراضی بابان به قشلاق روند اگر پاشایان شهرزور دوست نشان کارداران ایران نباشند این مخالطت قبایل در پایان کار سبب مخالفت دولتین کردد و عاقبت سخن بر آن نهادند که مبلغ ده هزار تومان که عبدالرحمن پاشا بقانون منال دیوانی بر گردن نهاده که همه ساله تسلیم عمال ایران نماید از وی طلب نکنند کارداران ایران از اینقدر مضایقت نکردند و تمسک عبدالرحمن پاشا را بسفرای روم سپردند پس شهریار ایران سید عبدالوهاب را که از دولت عثمانی نیز احضار شده بود رخصت انصراف داد و اما جلال الدین افندی که برحسب فرمان مامور توقف ایران بود دیگر چند از ایام در اوجان و تبریز روز برد آنگاه بی آنکه کارداران یکی از دولتین او را اجازت مراجعت دهند دیدار احمد پاشای سرعسکر ارزن الروم بهانه ساخته روانه شد و از آنجا راه اسلامبول گرفت و سخنی چند بسعایت برای اولیای دولت عثمانی چون بر مخایل او دانا بودند سخنان او را وقعی ننهادند و هم از قبل دولت ایران میرزا رضای منشی که در کار سفارت مجرب بود سفیر دولت روم شد و در ارزن الروم احمد پاشا با او برسم مهربانی و حفاوت بپای برد و از آنجا راه برگرفته وارد اسلامبول گشت و از قبل سلطان روم نواخت و نوازش یافت و قواعد اتحاد بین دولتین را محکم و مشید ساخت این هنگام آغاز داستان روسیان کنیم چون خبر جنبش شهریار ایران و انجمن لشکرهای جنگجوی پراکنده شد و نیز مکشوف افتاد که ناپلیون با ایمپراطور روس ساز مکاوحت و مناطحت نهاده و آهنگ تسخیر ممالک روسیه فرموده بنا براین ردیشچوف سردار روس در مصالحه و مداهنه با کارداران ایران یکدل و یکجهه گشت و والکونیک فریقار را از قبل خود نزد یک سرگوزاولی بروئت ایلچی بزرگ دولت انگلیس کسیل ساخت و با او مکتوب کرد که اگرچه هنوز میان دولت روس و انگلیس حبل مودت محکم نیست اما دیر نباشد که ناچار طریق وداد گیرند زیرا که ناپلیون چنان شورشی در عالم افکنده که بیشتر دول را ناچار باید با هم متحد شوند و حراست خویش کنند چنانکه هم اکنون از قبل ایمپراطور مامورم که اگر بتوانم با دولت ایران پیمان اتحاد محکم کنم و از پطرزبورغ از جانب دولت روس سجلی که بهواجوی دولتین و نیکوسگال جانبین است مکتوبی کرده و خواستار شده که کارداران ایران و روس را با هم مانوس دارید و هم فسادات بین را از میان دولتین مرتفع سازید و هم عریضه مشعر بدینگونه معانی بحضرت نایب السلطنه نگار داد و هم از دنبال او مایور پاپوف ایشیک آقاسی خود را باتفاق حاجی ابوالحسن خان تاجر ایروانی مامور ساخته بر تاکید و تشیید قواعد مصالحت بیفزود و چون از امنای درگاه پادشاه ایران مضایقتی در کار مصالحت نبود نایب السلطنه جواب مکتوب ردیشچوف را بخواستاری سفیر انگلیس از در رفق و مدارا نگار داده فرستادگان

ارزن الروم بروزن کرزن تاء فوقانی عوام ارزروم گویند و ارزنة الروم گفته اند مکاوحت یکدیگر را لگدکوب کردن مناطحت با یکدیگر شاخ زدن و دشنام دادن

اهتمام سردار روس در کار مصالحه با ایران

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

سردار روس را رخصت انصراف داد و چون هنوز ساز مصالحت طرازی نداشت کار مسامحت کردن ۱۲۵[illegible]
روا نبود لاجرم برحسب فرمان شهریار اسمعیل خان قاجار و میرزا محمد خان برادرزاده او با گروهی از سواره
و پیاده روانه آذربایجان شدند و بنایب السلطنه خطاب رفت که در دفع مصطفی خان طالش خویشتن
داری نکند نایب السلطنه از تبریز خیمه بیرون زد و در اینوقت عریضه اشرف خان دماوندی برسید که اسد
سلطان قراچورلو و قبایل مغاویز قراباغ به نخجوان کوچ دادند و اسد سلطان با سوار قراچورلو مراجعت بحدود
قراباغ کرده روسیان آنجا را زحمت فراوان داد و بسیار بکشت و بسیار غنیمت آورد و امامقلی خان افشار و
سهراب بیک یوزباشی و نظرعلیخان کنگرلو باتفاق اشرف خان دماوندی از قتل و اسر روسیه هیچ دقیقه مهمل نگذاشتند
و حسین خان سردار ایروان کار جنگ و شوره گل را ساخته کرد و امیرخان قاجار و حاجی محمد خان قراگوزلو
و علیخان نوری مزارع و مراتع خرزیرک و قراباغ را خراب و یباب کردند لاجرم در منزل اهر قراجه داغ
مستر کارداران که از جانب سفیر انگلیس روانه تفلیس بود عریضه سردار روس را بحضرت نایب السلطنه آورد
خواستار شد که لشکریان دست از جنگ باز دارند و مکانی را بیرون از شهر تبریز معین فرمایند تا سردار روس
حاضر حضرت شده کار مصالحت را استوار دارد و نایب السلطنه چهل روزه مدت نهاد که شمشیر انتقام در
نیام باشد جز در دفع مصطفی خان طالش که از مشارکت با این متارکه بیرون است و فتحعلی خان حاکم کروس را
بمیزبانی سردار روس فرمان داد و میعاد نهاد که اگر تا دوازدهم رجب که دوازدهم ایام متارکه است سردار
روس از تفلیس بسوی ایروان نشود پیمان متارکه بر بطلان خواهد شد مع القصه صورت این متارکه را بر دانه درگاه
شهریار داشت ایلچی انگریز در کار مصالحه ابرام و الحاح نموده عاقبت سخن بر آن نهادند که حاجی میرزا ابوالحسن
خان شیرازی سردار روس را دیدار کند و کار مصالحت را بپایان برد پس حاجی میرزا ابوالحسن خان برحسب
فرمان رهسپار شده در چمن گلستان قراباغ فرود شده و ردیشجوف شرط پذیره بجای آورده با هم نشستند و سخن
در پیوستند و ردیشجوف با نگارنده خود فرمود تا بدینگونه صورت صلحنامه را نگار داد چنانکه عنقریب مسطور
خواهد گشت مع القصه نایب السلطنه بدفع مصطفی خان طالش بسیج شد و از منزل اهر کوچ داده بنواحی مشکین
آمد و امیرخان قاجار را با لشکری جرار و توپخانه صاعقه بار روانه طالش داشت و میرزا محمد علی مستوفی را برفاقت
او فرمان داد و امیرخان از طریق ارکوان روان شد و اسمعیل خان قاجار شاهبیاتی و صادق خان قاجار عزالدینلو
با مردم خود از راه درینع و زوند مأمور شدند و لشکر گیلانی از طرف استارا جنبش کرده روز هفتم شعبان
امیرخان و سایر لشکریان در لنکران نزول کردند مصطفی خان هر جا سغناقی در مسالک بود با درختان
زفت سنگر بست و هر جا پلی و قنطره یافت بشکست و میرحسن خان پسر خود را با جماعت کامیشوان
حافظ و حارس معابر داشت و ایشان در برابر سپاه شهریار چون خس و خار که بر گذر سیلاب افتد
تاب درنگ نیاوردند و جماعت سپاهیان گریزان لشکران بجای کامیشوان گریختند و کشتی های جنگی را که در هر کشتی شانزده
بوده و لنگه فراوان که هر یک را یک توپ بود جنبش داده در برابر معموره لنکران بداشتند
و خود در کنار بحر باستظهار کشتیهای جنگی و درختها و نیستانهای کنار بحر ساخته جنگ شده توقف نمودند

[illegible]

 امیرخان چون این بدید گروهی از لشکر و چند عراده توپ برداشته شتاب تمام بسوی ایشان بتاخت و جنگ
درپیوست دو ساعت از جانبین سفیر گلوله توپ و تفنگ ممتد بود جمعی تباه شدند و بیگزوند کتله روسیان
بصدمت توپ ایرانیان شکسته مردمش غرقه شدند آنگاه امیرخان همان مضیق سخت را تا لشکرگاه کشتی روسیان
هفتصد ذرع بیش نبود لشکرگاه کرد و آن زمین را از طرف عرض هفتاد ذرع خشکی نیز زیادت نبود بالجمله طریق آمد
شد روسیان را مسدود ساخت و از قزل آغاج تا ارض سلوما که شش فرسنگ است برجهای مثلث بنیان
کرد و در هر برجی فوجی برگماشت تا مجال عبور بر روسیه محال افتاد و کادمیشوان را محاصره گرفت چهار ساعت مدت
محاصره بکرفت چهار ماه مدت محاصره بطول انجامید و در این ایام با اینکه شب و روز بانگ توپ و خمپاره بستاره بر میشد
زیاده از چهار تن از لشکر ایران عرضه هلاک نگشت مصطفی خان از قلت آذوقه و علف و امتداد محاصره بیچاره گشت
در پایان کار بحسب فرمان سه حصن حصین در آن اراضی بنیان کردند نخستین در لنکران که نشیمن مصطفی خان
بود و دیگر در ارکوان و سه دیگر را در ارض استارا و این سه قلعه را بصوابدید میرزا ابوالقاسم وزیر پسر قائم مقام
از مبدای زمستان تا نیمه عقرب بپایان بردند و توپخانه و آذوقه یکساله از بهر هر سه قلاع سه گانه آماده نمودند
و حاجی محمدخان قراگوزلو حاکم و حارس آن قلاع و اراضی گشت و میرزا رفیع خان رشتی با تفنگچیان رشت
بحفظ ارکوان پرداخت اما از آنسوی در اینمدت که نایب السلطنه مشغول کار طالش بود مدت چهل روزه
متارکه بپای رفت و رتیشچوف سردار روس از تفلیس بیرون شده بقراباغ آمد و اعلام کرد که میبایستی
خدمت نایب السلطنه را دریابم و سخن مصالحه را بپای برم لاجرم نایب السلطنه نجفقلی خان گروس را
بمهمانداری او روانه قراباغ داشت و قرار دیدار را در سلطان حصاری گذاشت این هنگام چنان
افتاد که الکسندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود بعزم ملاقات سلیم پاشای والی اخسقه به چیلدر
رفته بود و از آنجا بگرجستان شده مصدر فتنه گشت و این معنی موجب وحشت خاطر سردار روس شده
از رسیدن بحضرت نایب السلطنه پشیمان گشت و پیام داد که ملاقات ما در کنار رود ارس می تواند بود
و من تا سلطان حصاری نخواهم آمد و نیز بعضی سخنان در میان انداخت که دیدار متعذر شد از جمله
هنگام ملاقات خواستار تساوی جانبین بود و ینارال حق ویردوف را فرستاد و پیام داد که من در
مصالحت اختیار تمام ندارم لاکن متارکه میتوانم کرد چندانکه سفرا میان دولتین متردد شوند و قرار
محکم بگذارند نایب السلطنه صادقخان پسر نجفقلی خان گروس را با مستر لزی توپچی و مستر کمل حکیم انگلیس
مامور ساخت که باتفاق حق ویردوف نزدیک او شوند و در کلیات امور سخن کنند و میرزا ابوالقاسم
وزیر را فرمود تا باصلاندوز شود که با رود ارس متصل است و وحشت خاطر سردار روس را بزداید
بعد از رسیدن میرزا ابوالقاسم باصلاندوز رتیشچوف سردار روس حق ویردوف را نزدیک او
فرستاده بعضی سخنان پیام داد که کشف حال کرد که این آمد و شد همه از در فریب و نیرنگ است لاجرم
میرزا ابوالقاسم حق ویردوف را رخصت مراجعت داده صورت حال را معروض داشت و نایب السلطنه
از سلطان حصاری کوچ داده باصلاندوز آمد و رتیشچوف به تفلیس شد و کتلروسکی را بحراست

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

(۱۲۲۷) [illegible]

قراباغ باز گذاشت و او در آق آغلان ساکن شد اما چون در ایام توقف در سلطان حصاری از بزرگان شکی در
حضرت نایب السلطنه تظلم آوردند و از تعدی جعفرقلیخان دنبلی بنالیدند و سلیم خان نیز در اینکار اصرار نمود
لاجرم پیرقلیخان قاجار و میرزا محمدخان قاجار و علیمردان خان قاجار جمتبر را فرمان رفت تا با سپاهی
لایق از طریق قراباغ راه شکی گیرند و خود با سپاهی قلیل در اصلاندوز درآمده لشکر ایران از چارسوی
سنگر روسیه را بمحاصره انداختند و ایشان را چون قوت مبارزت در میدان نبود بخویشتن داری
پرداختند تا آنگاه که علف و آزوقه اندک و کار بر روسیان صعب افتاد پس حیلتی کردند و چندتن از مردم
قراباغ را بگماشتند تا بلشکرگاه اسلام آمد و جعفرقلیخان قراباغی را بفریفتند که ما از قبایل قراباغ آمده ایم
اگر سپاهی همراه ما بیرون کنند که پشتوان قبایل باشد بی توانی بدینجانب کوچ دهند جعفرقلیخان صورت
حال را معروض داشت و برحسب امر نایب السلطنه صادق خان قاجار با فوجی از رود ارس عبره کرده جاسوسان
از پیش و کم سپاه جعفرقلیخان و قلت لشکر در مخیم نایب السلطنه آگاه شدند و ینارال روس را خبر بردند و او دل قوی
کرده در نیم شبی با ابطال رجال خود کار شبیخون را ساخته کرد و از آق آغلان بیرون تاخت و ناگاه در گرد قرا
قراولان ایران تپه زده همگان را دستگیر ساخت و بسرعت شتاب کرده در صبح نخستین سواد لشکر او را سپاه
اسلام دیدار کردند و گمان بردند که اینک صادق خان مراجعت نموده و چون نیک نگریستند و دانستند
اینک سپاه روس در رسید آن مجال نیافتند که صف راست کنند نایب السلطنه که جلادت جبلی و
شهامت فطری داشت قدم پیش گذاشت و فرمان داد تا زنبورک ها را آتش در زدند و از آن بانگ تا
هنگام هر کس از لشکریان که دابه خود را شب چرا برده بود تفرس فتنه کرد و بلشکرگاه شتافت و نایب السلطنه
بمیان سربازان آمد و ایشان را بزحمت بر صف کرد و علیخان نسقچی باشی را فرمود تا اهل صنعت و حرفت را
از اردو و بازار کوچ داده از میان جنگ و جوش لختی برکنار برد این هنگام روسیان در رسیدند و سواران
قزاق قلت ایرانیان را نگریستند بی توانی حمله کردند نایب السلطنه غلامان رکابی را برداشته اسب
برجهاند و بر ایشان درآمد و رزمی مردانه داد و آن جماعت را هزیمت کرده تا میان توپخانه روس از دنبال ایشان
بتاخت این هنگام توپها را بروی همه ها ن بگشادند و بانگ دار و گیر در دادند چون میان دولت انگلیس
و روس کار بمصالحه رفته بود معلمین انگریز از تعلیم توپچیان آذربایجان بیکسوی شدند نایب السلطنه چون
این بدید از اسب بزیر آمد و دامن بر میان استوار کرد و توپچیان را آموزگاری فرمود و خود نیز کار توپچیان
همی کرد و توپها را آتش همی در زد و با قلت سپاه چهار ساعت بدینگونه رزم داد و تا بارگیرهای اهل اردو برسید
آن مردم که از کار جنگ بیگانه بودند بکناری شدند و جعفرقلیخان مقدم در این جنگگاه از کثرت کوشش و کشش
نام بردار شد چنانکه چندکرت در میدان گیرودار نایب السلطنه اش تحسین فرستاد با لجمله چون در این مقاتلت
از این بر زیادت سودی نبود نایب السلطنه لشکر را برداشته از آن مصاف گاه یک تیر پرتاب کناره گرفت
و بپای تل اصلاندوز رفت و دیگرباره هنگام عصر آتش حرب بالا گرفت و هر دو لشکر درهم افتادند و فریاد
دار و گیر برآمد تا آنگاه که آفتاب نشیب شد پس هر دو سپاه دست از جنگ باز داشتند و سپاه روسیه بر

آق اغلان [illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

۱۲۲۸ بهزار ایل شدند که نیم شب طریق مراجعت سپارند چون شب تیره شد جمعی از سالدات روسیه که در جنگ سلطان بود اسیر
شده بودند و در میان لشکر اسلام بودند خود را بلشکر روس رسانیدند و ایشان را ساخته مراجعت دیدند گفتند اگر شما ساز
شبیخون کنید ما از پیش لشکر برویم و سربازان شقاقی و نخجوانی را که در این مدت شناخته ایم بنام بخوانیم تا چنان دانند
که مردم ایشانیم و شما را ناگاه بمیان ایشان دراندازیم این رای را بنیارال پسندیده داشت و لشکر را جنبش فرمود
بدین حیلت وقتی سرباز شقاقی و نخجوانی با خویش آمدند با روسیان دست و گریبان بودند در اول حمله مستر گرشت
انگریزی که سرهنگ فوج شقاقی و نخجوانی بود و از جنگ کناره می نمود با چند تن دیگر مقتول و مجروح گشتند
سربازان را نیز قوت درنگ نماند آهنگ تل اصلاندوز کردند و همچنان توپچیان با توپخانه دنبال ایشان
گرفتند ناگاه اسبش در کوی درافتاد و از پشت زین بغلطید و پور [illegible] چند تن از غلامان که ملازم رکاب بودند چنان
دانستند که او را آفتی رسید و زندگانی بگذاشت از کمال دهشت بانگ برداشتند که نایب السلطنه زنده
نماند هرکس از لشکریان این بشنید بیچاره دل از جان برگرفت و اگر توانست بطرفی گریخت نایب السلطنه
برخاسته از مضیق آن فرودگاه صعود نمود و سواری را نگریست که زمام اسبی را گرفته بشتاب میگذرد
چنان دانست که یکتن از مردم روس است که اسب مسلمانی را به غنیمت می برد تیغ برآهیخت و از پیش
روی او درآمد از قضا یکتن از جنیبت داران نایب السلطنه بود و او را بشناخت و فرود شده اسب
پیش داشت پس نایب السلطنه برنشست و بمیان سپاه اسلام درآمد و آن جماعت را اگرچه هزیمتیان بودند
بخویشتن داری تا زمین حاجی حمزه لو آورد و روسیان نیز تفنگ مقتولین را اخذ کرده چنانکه از اصلاندوز
بیرون شدند و از رود ارس بگذشتند نایب السلطنه آن شب را متوقف گشته روز دیگر فرمان داد تا مقتولین را
بخاک سپردند و احمال و اثقال لشکرگاه را حمل دادند و از آنسوی پیرقلیخان بعد از عبره از رود کر چون خبر
شبیخون روسیه و شکستن لشکر اسلام را اصغا نمود سفر شکی را بیحاصل دانست و مراجعت کرده بر رکاب
پیوست و همچنان صادق خان و جعفرقلیخان از اراضی قراباغ و ابراهیمخان از طرف سالیان این خبر
بشنیدند و بدرگاه شتافتند آنگاه نایب السلطنه بمشکین شتافت و روزی چند ببود و در آنجا معروض افتاد که
روسیان بقبایل شقاقی که ساکن دره ایلدگز نخجوان بودند تاختنی کرده اند اینخبر واجب کرد که در تبریز
تجهیز لشکری لایق شود و طریق انتقام سپرده آید لاجرم از مشکین به تبریز سفر فرمود اما از آنسوی چون شیخعلی بیک
کنگرلو برادر نظرعلیخان حاکم نخجوان در جنگ اصلاندوز گرفتار روسیان گشته بود جماعت روسیان بکابلون خویش
او را فریفته مواعید کردند و آهنگ نخجوان نمودند باشد که بتدبیر او فتح نخجوان کنند از اینسوی نایب السلطنه از در
دوراندیشی نظرعلیخان را طلب فرمود و کریمخان کنگرلو را بحکومت نخجوان باز داشت اما شیخعلی بیک پا از لشکرگاه
روسیان فرار کرده بر رکاب پیوست روسیه چون این بدیدند آهنگ نخجوان را بی سود دانسته مراجعت کردند
و در این هنگام اسمعیل خان دامغانی با سپاه از درگاه پادشاه برسید نایب السلطنه او را از طریق اردبیل
بموقان مأمور داشت و خود نیز از راه قراجه داغ طریق موغان گرفت و همه جا برف اندر رکاب سوار میرفت
در میانه راه مکشوف افتاد که قبایل قراباغی روسیان را بمیان خود دعوت کرده اند و ایشان بدانجا

سقطه نایب السلطنه و اندر مکاه

[illegible]

موقان با قاف است اهل آن … بغین معجمه مینویسند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

در رفته و ابطال قبایل را با خود یار کرده معافصه بر سر ارکوان تاخته اند و علیخان نوری که حافظ ارکوان بود (۱۲۹)
با چند تن از سرکردکان چون کوچ دادن ایل و رسیدن روسیان را شنیدند بی آنکه رزمی دهند
از ارکوان بدر شدند و میرزا احمد مستوفی کاشانی را که روسیه ینکی مسلمان نیز در تحت فرمان بود غیرت
و حمیت نگذاشت که با هزیمتیان یار شود و فرار کند ساز مقاومت طراز کرده با آن قلیل مردم قانون
مردانگی محکم کرد و آستین تا مرفق برزده از پیش روی صف ترکتازی همیکرد های های مردان
جنگ بلند شد و بانگ توپ و تفنگ بالا گرفت میرزا احمد در آن گرد قیرگون و میدان آبار کرده
بخون چندان از یمین شمال و از چپ براعت بتاخت و رزم ساخت که شربت شهادت بنوشید
از جهان دیده بپوشید پس از آن روسیه قصد لنکران کردند و نایب السلطنه بالمغار طریق طالش
سپرد در ارض مشکین مکشوف افتاد که جماعت روسیه شب عاشورا از چار سوی بقلعه لنکران یورش
افکنده اند و جنگی سخت درمیانه شده نخستین تفنگچیان لاهیجانی شکسته شده برجی را که حارس و حافظ بودند
دست بازداشته هزیمت شدند و روسیان صعود نموده از فراز برج توپ و تفنگ بسوی سربازان
محمد بیک قاجار افشار بگشادند صادق خان قاجار سردار سپاه لنکران و محمد بیک قاجار افشار که در میدان
جنگ نهنگ دم آهنگ و شیر رزم آزمای بودند چندان بکوشیدند که شربت شهادت بنوشیدند اگرچه دو هزار و
پانصد تن از روسیان کشته شد و بسیار کس مجروح گشت لکن بر قلعه لنکران دست یافتند کنترادسکی نیز
سه زخم برداشت که بعد از بهبودی بعضی از اعضای او از کار بماند بالجمله نایب السلطنه محمود خان را پرستاران بر کماشت
تا مداوا کنند و فرزندان مقتولین را تیول و سیورغال مقرر فرمود و بسبب قلت آذوقه و سورت
برودت هوا اسمعیل خان دامغانی را توقف اردبیل مأمور داشت اینوقت منشور شهریار تاجدار رسید که
نایب السلطنه را از این شدت عنا طاقتی نباید بود بمستوفی طریق تبریز گیرد و انتقام این کارزار را موقوف
بهاران دارد لاجرم نایب السلطنه مراجعت به تبریز فرمود و حسین خان سردار ایروان را حاضر حضرت نمود
از آنسوی سردار روس ینارال پنکب را با دو هزار تن سالدات مأمور بایروان داشت که انهدام بنگ و شوره
کل تا ختن کرده باشد که از مزارع ایروان اخذ غلات توانند کرد و از میوی نیز حسین خان رخصت انصراف
حاصل کرده وقتی بایروان رسید که بمقدار ده هزار تن از اهالی ایروان آماده جهاد بودند و بعضی از علما کفن کرده
با مجاهدین رهسپار میشدند حسین خان بن همان مردم را برداشته از شهر بیرون شد و با روسیان جنگ در انداخت
و چندان بکوشید که سردار روس را هزیمت کرد در آن جنگ چهل تن از مسلمانان شهید شد و از روسیان چهار
صد تن بخاک افتاد حسین خان فرمود تا سر روسیان را از تن دور کرده بنزد نایب السلطنه فرستاد و او بحضرت
شهریار گسیل ساخت وقتی برسید که پادشاه عنان عزیمت بجانب آذربایجان گذاشته بود بالجمله چون
سورت سرما شکست شاهنشاه ایران از ظاهر طهران کوچ داده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جنگ
روسیان را ساخته آمد نخستین شاهزاده محمد تقی میرزا را با امیر ولیسه یوسفخان سپهدار عراق و سوار با جلال
و پیاده بختیاری روز شنبه چهارم رجب از راه سرچم و سنگین پل بیرون فرستاد و روز شنبه ششم رجب

[illegible]

[illegible]

شاهزاده محمود میرزا را با توپخانه و سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی گسیل ساخت و فرج‌الله خان افشار نسقچی باشی سرپرستش ایشان اسدالله خان غلام پیشخدمت خاصه ملازم خدمت او شد و روز پنجشنبه نهم رجب شاهزاده علیخان رضاقلیخان و محمدحسن خان دولو را با لشکری پرخاشجوی برداشته راه برگرفت و روز شنبه یازدهم رجب موکب پادشاهی با لشکری که عدد رمل و عدت نمل داشت در جنبش آمده روانهٔ چمن اوجان شد و دوشنبه بیستم رجب در اوجان لشکرگاه کرد و نایب السلطنه عباس میرزا با توپخانه و نظام جدید پذیره ساخته تقبیل سده سلطنت پرداخت اما از آنسوی چون سردار روس جنبش پادشاه و ازدحام سپاه و انجمن جیش ایران را در اوجان بدانست و از جانب دیگر تصمیم عزم ناپلیون را در تسخیر امصار و بلدان روسیه اصغا نمود در قوت بازوی امپراطور روس ندید که در یکزمان با دو دشمن تیزدست پنجه زند لاجرم مکتوبی بسرگوراوزلی بارونت ایلچی انگریز نگاشت و او را باستحکام قواعد مصالحت برانگیخت سرگوراوزلی در پایهٔ سریر سلطنت خواستار مصالحت گشت و میرزا شفیع صدر اعظم ایران با او موافقت نموده و ایلچی انگریز پیمان نهاد که شرایط مصالحت و خاتمهٔ مداهنت و مهاونت برآرزوی کارداران ایران خواهد رفت لاجرم میرزا ابوالحسن خان شیرازی رخصت یافته برنشست و چنانکه مذکور شد سردار روس را دیدار کرد و شهریار تاجدار از چمن اوجان بشهر تبریز سفر فرموده مردم آن بلده را نواخت و نوازش فراوان کرد و ببذل سیم و زر خوشدل و خورسند ساخت و غرهٔ شهر رمضان مراجعت بطهران فرمود نایب السلطنه بعد از حرکت موکب شهریار فرزند ارشد اکبر خود شاهزاده محمد میرزا را که در ناصیهٔ امر آثار پادشاهی از دیدارش آشکار بود در آذربایجان گذاشته قائم مقام را در حضرتش باز داشت و خود بدرگاه پادشاه شتافت و مورد عطوفت و ملاطفت گشت و از برای تجهیز لشکر شاهنشاه حملی گران از سیم و زر بداد و رخصت مراجعت حاصل نموده وارد تبریز شد و از آنسوی سردار روس با میرزا ابوالحسن خان کار بدینگونه کرد و صورت عهدنامه را نگارندهٔ او بدینگونه نگار داد

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و روس بصلاح و صوابدید میرزا ابوالحسن خان و سردار روسیه مرقوم شد

اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه بالقابه و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران با وصافه بملاحظهٔ کمال مهربانی و اشفاق دولتین علیتین که در مادهٔ اهالی و رعایای جانبین دارند بدفع و رفع امور عداوت و دشمنی که برعکس رای شوکت آرای ایشان است طالب استقرار مصالحهٔ میمونه و دوستی جواریت سابقهٔ مؤکده را راغب میباشند معالیجاه نیکولای ردیشجوف بالقابه اختیار کلی عطا شده و اعلیحضرت شاهنشاه ایران هم امیر الامراء العظام میرزا ابوالحسن خان با وصافه را در اینکار مختار بالکل نموده اند حال در معسکر روسیه من محال گلستان قلعه بولایات قراباغ یعنی رودخانه زیوه ملاقات واقع و جمعیت نموده بعد از ابراز و مبادلهٔ تمسک مأموریت و اختیار کلی خود بیکدیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحهٔ مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و موجب اختیار نامجات طرفین قبول و فصول و شروط مرقومهٔ ذیل را الی الابد معقول و مستصوب و استمرار میداریم

فصل اول

بعد از این امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در میان دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهدنامه الی الابد متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفاق شدیده فیمابین امپراطور و اعلیحضرت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۳۱ شاهنشاهی و وراثت و ولیعهدان عظام میانه دولتین علیتین ایشان پایدار و مسلوک خواهد بود فصل دوم چون پیشتر موجب اظهار و گفتگوی طرفین قبول رضا در میان دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای اوسطاطوسکوا و پریزندیم باشد یعنی در هر موضع و جائیکه الی قرارداد مصالحه الحال بوده است از آنها قرار باقی و تمامی اولکاء و ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر یک از دولتین بوده کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بر حسب خط مرقومه ذیل سنور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط درست از راه صحرای مغان تا معبر یدی بلوک رود ارس از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کپنک چای به پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسدی از سنور کهنه جمع و متصل گردیده بعد از آنحدود مزبور که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدین لو تا مکان ایشک میدان مشخص و منفصل میسازد و از ایشک میدان تا بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانهای حمزه چمن و از سر کوههای پنبک تا گوشه محال شوره گل و از گوشه شوره گل از بالای کوه برف آلداگوز گذشته از سرحد محال شوره گل و میانه حدود قریه سدره برودخانه ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص میگردد و چون ولایات خان نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده لهذا بجهة زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلحنامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان ماموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین جبال و رودخانها و دریاچه و امکنه و مزارع طرفین تفصیلا تحریر و تمیز و تشخیص میسازند آن نیز معلوم و تعیین ساخته آنچه در حال تحریر این صلحنامه در دست در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده آنوقت خط حدود ولایات طالش نیز در بنای اوسطاطوسکوا و پریزندیم مستقر و معین ساخته هر یک از طرفین آنچه در تصرف دارد برسر آن باقی خواهد ماند و همچنین از سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان ماموره طرفین هر یک طرف موافق اوسطاطوسکوا و پریزندیم رضا خواهد داد فصل سیم اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت امپراطور ممالک اروسیه دارند باین صلحنامه و ولیعهدان عظام تخت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الآن مسمی بالیسابط بول و اولکاء خوانین نشین شکی و شیروان و قبه و دربند و بادکوبه و هر جا از ولایات طالش را که الآن در تحت تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محال شوره گل و آچوق باش و کورنه و منکریل و انجاز و تمامی الکاء و اراضی که در میانه قفقاز لینه و سرحدات معینه الحاله بود و نیز آنچه از اراضی و اهالی قفقاز لینه الی کنار دریای خزر متصل است مخصوص و متعلق دولت امپریه اروسیه میدانند فصل چهارم اعلیحضرت امپراطور روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود با اعلیحضرت شاهنشاه ایران و بجهة اثبات این معنی بنا بر همجواریت طالب و راغب است که در ممالکت شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکید مشاهده ملاحظه نماید

[illegible]

لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار مینماید که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین میگردد هرگاه محتاج باعانت و امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقه ننمایند تا از خارجه نتواند کسی دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و بامداد و اعانت دولت روس دولت ایران محکم و مستقر گردد و اگر در سر امور داخله مملکت فیمابین شاهزادگان مناقشتی رخ نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست تا پادشاه وقت خواهش نماید فصل پنجم کشتیهای دولت روسیه که بر روی دریای خزر برای معاملات تردد مینمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت بآنها شود و کشتیهای جانب ایران هم بدستور سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شده بهمین نحو در هنگام طوفان و شکست کشتی از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی و یا در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم در دریای خزر بوده‌اند حال نیز محض دوستی اذن داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتی جنگی [illegible] نداشته باشد فصل ششم تمامی اسرائیکه در جنگها گرفتار یا آنکه از اهالی طرفین اسیر شده از گرجستان و هر مذهب دیگر باشند بایستی الی وعده سه ماه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن در این عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده هر یک از جانبین خرج و احتیاج باسرای مزبوره داده بقراکلیسیا رسانند و وکلاء سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین بیکدیگر مینمایند اسرای جانبین را بازیافت خواهند کرد و آنانکه بسبب تقصیر یا بخواهش خود از مملکتین فرار نموده‌اند اذن بآنهائیکه برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت کنند و هر یک از قومی چه از اسرا چه فراری که نخواسته باشند بیایند کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان داده خواهد شد فصل هفتم علاوه از اظهار و اقرار مزبوره بالا رای اعلیحضرت امپراطور ممالک روسیه و اعلیحضرت شاهنشاه ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که در هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه جانبین میشوند بر وفق لیاقت رتبه و امور کلیه مرجوعه ایشانرا برآورده و حاصل و محبت بدستور سابق و کلائیکه از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد مناسبه طرفین تعیین و تمکین گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت ایشان باعزاز شایسته منظور و مراعات گردیده احوال ایشان بهیچگونه زحمت نرسیده بل زحمتی که برعایای طرفین عاید گردد موجب عرض و اظهار وکلای رعایای مزبور رضائی ستمدیدگان جانبین داده شود فصل هشتم درباب آمد و شد قوافل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده میشود که هر کس از اهالی تجار بخصوص ثبوت اینکه در دست رعایا و ارباب معاملات متعلقه دولت علیه روسیه یا تجار متعلقه دولت بهیه ایران میباشند از دولت خود یا از سرحدداران جانبین تذکره و کاغذ راه در دست داشته باشند از طریق بحر و بر بجانب ممالک ایران آیند و دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد متوقف گشته بامور تجارت و معامله اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها باوطان خود از دولتین مانع ایشان نشوند آنچه مال و تنخواه که از ممالک روسیه بولایات ایران نیز از طرف

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ایران ممالک اروسیه برند تنخواه بعوض بیع رسانیده و یا معاوضه بمال و اشیاء دیگر نمایند اگر در میانه ارباب ۱۲۴۳
معاملات طرفین بخصوص طلب و غیره شکوه و ادعائی باشد بموجب عادت مألوفه نزد وکلاء طرفین یا اگر وکیل
نباشد نزد حاکم آنجا رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را
تحقیق و معلوم کرده خود و یا بمعرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند که تعرض و زحمتی بارباب معاملات
عاید و واصل شود و ارباب تجار طرف ممالک اروسیه که وارد ممالک ایران میشوند مأذون خواهند بود که اگر
خواهند با اموال و تنخواه خودشان بجانب مملکت پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند بروند طرف دولت
ایران بلامضایقه تذکرات راه بایشان بدهند و همچنین از طرف دولت علیه اروسیه نیز در ماده اهالی تجار
دولت ایران که از خاک ممالک اروسیه بجانب سایر ممالک پادشاهان که دوست اروسیه باشند
میروند معمول خواهد شد وقتی که یکی از رعایای دولت اروسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک
ایران فوت شد و اموال و املاک او در ایران بماند چون مال معرف او از مال رعایای متعلقه بدولت است لهذا
میباید اموال مفوت بموجب قبض الوصل شرعی رد و تسلیم بازماندگان اقوام مفوت کرده و نیز اذن خواهند
داد که املاک مفوت را اقوام او بفروشند چنانچه همین معنی در میان ممالک اروسیه نیز در ممالک پادشاهانه دیگر دستور
و عادت بوده متعلق به دو دولت که باشد مضایقه نمینمایند فصل نهم باج و گمرک اموال تجار طرف دولت
اروسیه که به بنادر و بلاد ایران بیاورند از یکتومان مبلغ پانصد دینار در یک بلده گرفته از آنجا با اموال
مذکور به ولایات ایران که بروند چیزی مطالبه نگردد و همچنین از اموالیکه از ممالک ایران ببرند و بیاورند آنقدر
زیاده بعنوان خرج و توجیه و تحمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه باشد و شلتاق مطالبه نشود و بهمین نحو
در یک بلده باج و گمرک تجار ایران که به بنادر بلاد و ممالک اروسیه می برند یا بیرون بیاورند بدستور گرفته اختلافی
بهیچوجه نداشته باشد فصل دهم بعد از نقل اموال تجار به بنادر در کنار دریا و آوردن از راه خشکی
ببلاد سرحدات طرفین اذن و اختیار بارباب تجار و معاملات طرفین داده شده که اموال و تنخواه خودشان را
داده اموال دیگر خریده یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و از مستأجرین طرفین اذن و دستوری نخواسته
باشند زیرا که بر ذمه امنای گمرک و مستأجرین لازم است که ملاحظه نمایند که معطلی و تأخیر در کار تجارت ارباب
معاملات وقوع نیابد باج خزانه را از بایع یا از مبتاع بهر نحو در میانه خودشان سازش نمایند حاصل و بازیافت
نمایند فصل یازدهم از تصدیق و خط گذاشتن در این شرطنامه وکلای مختار دولتین بلا تأخیر باطراف جانبین
اعلام و اخبار و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد این
شروط نامه اصالة که بخصوص استدامت مصالحه دائمی طرفین مستقر و دو قطعه مشروحه با ترجمان خط فارسی
مرقوم و محرر و از وکلای مختار مأمورین دولتین مزبوره بالاستصدیق و بمهر مختوم گردیده و مبادله
یکدیگر شده است میباید از طرف اعلیحضرت امپراطور روسیه و از جانب اعلیحضرت شاهنشاه ممالک
ایران با مضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلحنامه مشروحه مصدقه میباید از هر دو دولت
بوکلای مختار برسد لهذا دولتین علیتین در مدت سه ماه بلا مهلت وصول گردد و تحریراً فی معسکر اردو نوشته در ده خا

«۱۳۴» زیوه من محال گلستان متعلقه بولایات قراباغ بتاریخ بیست و نهم ماه شوال سنه یکهزار و دویست و بیست و هشت هجری و تاریخ دوازدهم ماه اکدبیر سنه یکهزار و هشتصد و سیزده عیسویه

صورت نوشته سردار روسیه نیکولای رەتیشوف

[illegible]

سپارنی اگرچون میان وکلای دو دولت پایدار عهدنامه قرار یافته بنابراین شد که بعد از اتمام مصالحه و دستخط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند لهذا ایلچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد به دولت بهیه روس میرود مطالبی که از شاه خود مأمور است برای حضرت امپراطور اعظم عرض و اظهار نماید سردار دولت بهیه روس تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید بجهة اعتماد خط گذاشته مهر نمودیم بتاریخ سیزدهم ماه اکدبیر بالجمله میرزا ابوالحسن خان بعد از اتمام امر مصالحه عزیمت رکاب ظفر انتساب را نموده از معسکر روسیه برآمد و در دار الخلافه بشرف تقبیل رکاب مظفر شد و این هنگام سرگور اوزلی ایلچی انگریز که بنیان قواعد مصالحت میان دولت ایران و روس همی نمود مراجعت انگلستان را تصمیم عزم داد و برای انجام کار مصالحه از اراضی روسیه آهنگ عبور کرد شهریارش اجازت داد و بعضی کاسات و آلات ذهب خالص که ضیافت ملوک را لایق بود او را اعطا فرمود و پادشاه انگریز را نیز مکتوبی از در حفاوت کرده او را سپرد و جواب نامه بانوی حرم پادشاه انگریز نیز از قبل خواتون حرم سرای سلطنت نگارش یافت

سفارت میرزا ابوالحسن خان بروسیه

بالجمله سرگور اوزلی نایب خود مستر موریه را در ایران گذاشته از راه تفلیس و پطرزبورغ رهسپار گشت و میرزا ابوالحسن خان شیرازی از قبل شهریار تاجدار مأمور بسفارت روس گشته از طهران بیرون شد و دو هزار تومان نقد کارداران حضرت تسلیم او نمودند و نیز خط دادند که اگر حاجت افتد چهل هزار تومان از تجار گیلان اخذ نماید و بصوابدید ایلچی انگریز کار مصالحت را چنان بپای برد که روسیان دست از اراضی ایران که در مدت منازعت مداخلت کرده اند باز دارند و هم در این سال بزرگان خراسان اعلان کلمهٔ عصیان کردند زیرا که شاهزاده محمد ولی میرزا که در آن ناحیت والی ولایت و راعی رعیت بود به فتوای جوانی و شریعت کامرانی تکبر و تمرد ملکهٔ او گشت چون از بزرگان خراسان تفرس عصیانی میفرمود در خاطرش حملی گران می افکند و در خشم میرفت و آغاز خشونت و غلظت میکرد و ایشان را بدشنام برمیشمرد و بسخنان زشت اسلاف و اخلاف آنجماعت را یاد میکرد سایره میرفت که صنادید آن اراضی خاطر رنجیده داشتند و کشف کدورت ضمیر نتوانستند کرد تا این هنگام که قصهٔ بیرون روسیه در اصلاح و طغیان کاشغری گوشزد مردمان شد اسحق خان سردار قرائی و دیگر بزرگان خراسان در بیابان گرگان انجمنی

عصیان خوانین خراسان

شوری افکندند و سخن بر آن نهادند که شاهزاده محمد ولی میرزا گرفته باز دارند و ممالک خراسان را در میان خویش بخش کنند و چون در عرض راه قوت آن نیافتند که کار بر مراد کنند هریک بهانه دیگر از رکاب شاهزاده رخصت انصراف یافتند و اسحق خان قرائی نیز از منزل بابا قدرت اجازت یافته بتربت حیدریه شتافت آنگاه بزرگان خراسان متفق الکلمه شده روز چهارشنبه بیست و هفتم شعبان لوای مخالفت برافراختند و در مراتع خیلهای شاهزاده را عرضهٔ نهب و غارت ساختند و طریق مشهد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مقدس بر گرفتند و در حوالی آن بلده ترکتازی دست گشودند شاهزاده چنان پنداشت که اسحق خان را از (۱۳۵)
طغیان ایشان خبری نیست فی الحال کس نزد یک او فرستاده او را برای دفع این فتنه طلب داشت اسحق خان
که مصدر آن داهیه بود با لشکر خود طریق مشهد گرفت و روز یکشنبه یازدهم رمضان که روز ورود او بمشهد بود
و شاهزاده یکباره از حیلت او غره و غافل بود بغیر مودتا محمد خان قاجار نایب خراسان باتفاق میرزا
رضاقلی نوائی وزیر خراسان باستقبالش بیرون شد اسحق خان چون ایشان را دیدار کرد هر دو تن را گرفته باز
داشت و بشاهزاده پیام داد که من از خشونت طبع و درشتی خوی شما ایمن نیستم اگر خواهی من بدرون شهر شوم
و بزرگان خراسان را دفع وهم بست و گشود ابواب بلده و حفظ و حراست برج و باره شهر بلید در تحت فرمان من باشد
شاهزاده ناچار بدین سخن رضا داده اسحق خان تفنگچیان قرائی ما برج و باره شهر فرستاده خود بدرون
آمده در چهار باغ فرود شد و شاهزاده را دست حکمرانی از کار باز ماند آنگاه اسحق خان پیام داد تا رضاقلیخان
کرد زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو حاکم بجنورد و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز و سعادت قلیخان بغایرلو حاکم
جام از اعیان مشهد در آمدند و مجلس مشاورت ساز داده میرزا هدایت الله پسر میرزا مهدی شهید ثالث را نیز
حاضر کردند و سخن در انداختند میرزا هدایت الله که در نهان با اسحق خان همداستان بود خوانین خراسان را
خطاب فرمود که مخالفت با سلاطین نامدار خاصه با فتحعلی شاه قاجار که در هر کشوری سپهری فرمان گذار دارد
کاری بنهایت دشوار است اکنون که شما در این بحر متلاطم در افتاده اید زمام کار را بدست یک تن باز دهید
و بفرمان یکتن گردن نهید باشد که روزی چند بپائید و اگرنه فرداست که از هر سوی لشکرها جنبش کنند و
خاک این اراضی بباد دهند خوانین خراسان متفق الکلمه گفتند امروز اسحق خان در چه شیخوخت دارد و
ما را بجای پدر تواند بود از صواب و صلاح او بیرون نخواهیم شد میرزا هدایت الله گفت کار بخرد دار است
نه بگفتار اگر این سخن از در صدق است در نزد اسحق جای او نشستن و عقد مواخات بستن رای نیست هم اکنون
برخیزید و در پیشگاه او ایستاده شوید خوانین خراسان از این سخن بر آشفتند و گفتند ما را حشمت حسب و شرافت
نسب از اسحق خان افزون است خادم او نخواهیم شد و از جای جنبش کرده دامن بر افشاندند و از مجلس
بدر شده هم در زمان از شهر بیرون تاختند اسحق خان چون تقدیر را با تدبیر خویش راست نیافت از کرده
پشیمان و چاره کار را با طاعت شاهزاده دانسته بقدم ضراعت بحضرت او شتافت و زمین ببوسید
و سرشک ندامت ببارید و روز عید فطر شاهزاده را بر وساده فرمانگذاری جا داد و میرزا
شمس الدین تفرشی را که امین خویش میدانست برای ارتفاع گناه از خود بدرگاه پادشاه فرستاد بالجمله
خبر مخالفت خوانین خراسان با شاهزاده نوزدهم رمضان در اوجان معروض افتاد و شهریار تاجدار
پنجشنبه دوازدهم شوال از چمن اوجان کوچ داده در قزوین میرزا شمس الدین برسید و خبر تمکن شاهزاده را
بر مسند ایالت برسانید در روز یکشنبه نهم ذیحجه موکب پادشاهی وارد طهران گشت و میرزا شمس الدین را
روز ورود طهران در عرض راه عارضه افتاد و هنگام احتضار میرزا شفیع صدر اعظم را بر سر او
جلودار رفته او را مواثیق خوانین خراسان و اتفاق ایشان را با اسحق خان در طغیان و عصیان شرح

[illegible]

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بر شمرده برد اما خوانین خراسان از آن موافقت که در مخالفت شاهزاده کرده بودند بنهایت هراسناک بودند
لاجرم فرمانگذار خوارزم را بسوی خویش دعوت کردند که روز رزم ایشانرا پشتوان باشد این هنگام
محمد رحیم خان پسر عوض ایناق بن محمد امین ایناق حکومت خیوق و خوارزم را داشت که بعد از برادرش
ایلتزر خان رایت فرماندهی افراشته بود و چون دعوت خراسانیان بشنید طمع و طلب خاطر او را جنبش داد
و با لشکر خود در قلب شتا از خوارزم راه خراسان برگرفت چون بارض دره جز رسید او را خوانین خراسان
بغارت و تاراج نواحی خراسان رغبت همیدادند محمد رحیم خان وخامت پایان کار و مخالفت شهریار ایران را
بیندیشید و ولایت دره جز را منهوب داشت و از همانجا عنان مراجعت فرو گذاشت و چون بخیوق رسید
عریضه بحضرت شهریار نگار داده بمصحوب یلکعلی نامی روانه فرموده و اغوای خوانین خراسان را در تحریک
خود باز نمود کارداران حضرت پاسخ او را نگاشته و لختی از بیم و امید سخن رانده فرستاده او را رخصت انصراف
دادند و هم در اینوقت حسینقلیخان پسر اسحق خان قرائی که یکچند مدت وزارت خراسان داشت حاضر درگاه
شد و در سرای میرزا شفیع صدر اعظم در آمد تا رفع گناه از پدر کند و سپاه بدفع خوانین خراسان برده و در
آنوقت که فصل زمستان بود مأمور بتوقف طهران شد و امیر حسن خان عرب عامری طبس که از در صدق طریق طاعت
میسپرد علینقیخان پسر خویش را با پیشکشی لایق گسیل درگاه پادشاه ساخت تا صدق عقیدت خود را آشکار
داشت و هم در اینسال بموجب فرمان حاجی محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی نظام الدوله لقب یافت
و مأمور بنظم فارس و عراق گردید و فرزندش عبدالله خان که بیگلربیگی اصفهان بود حاضر حضرت شده
ملقب بامین الدوله گشت و استیفای ممالک محروسه بدو تفویض یافت و هم در این سال امیر حیدر توره
فرمانگذار ماوراءالنهر نامه برسانید و قابی با سرپوش که از سنگ یشب بود و یاقوت و لعل مرصع کرده بودند
پیش داشت و رخصت یافته از طریق بغداد و راه روم برگرفت تا از سلطان روم که او را خلیفة الخلفا
میدانند استفتا کنند که در طریق سنت و جماعت اسیر گرفتن مردم شیعی مذهب و بیع و شری بر ایشان
جایز باشد یا روا نیست و هم در اینسال از والی اراضی یمن دو تن عرب طلیق اللسان برسالت برسید
و از جور سعود فرمانگذار ممالک نجد شکایت بدرگاه پادشاه آورد و هم در این سال سعود نیز چند تن
عرب برسالت فرستاد و یکقطعه زمرد صافی که بمقدار ترنجی بود پیشکش ساخت و خواستار شد که
حجاج عجم از راه اراضی نجد طریق کعبه معظمه سپرند و حکمران بحرین شیخعلی نامی را با چند رشته مروارید
و بعضی اشیاء نفیسه از هندوستان بحضرت فرستاد و پناهنده دولت ایران گشت زیرا که اعراب عتوبی
ساکن جزایر فارس پس از انقضای مدت نادرشاه بر ولایت بحرین دست یافتند و از تبعه ایشان قبیله
جواسم که در جزیره قشم جای دارند بسیار وقت بسرقت کشتیهای ایران و هندوستان دست گشودند
بعد از اتفاق دولت روم و انگریز مقرر شد که کارداران ایشان در قلع و قمع حاکم بحرین و طایفه
جواسم متحد باشند لاجرم حاکم بحرین دفع امید اهمیه را دست توسل بدامان کارداران ایران زد و حکم
رفت تا معتمد الدوله میرزا عبدالوهاب منشی الممالک بصوابدید کاربرداران مملکت جواب

[illegible]

محمد علیرضا نامی را رسول فرموده عریضه بحضرت پادشاه ایران نگاشته بود و بعد از ورود بطهران عریضه کمک ماوراءالنهر را

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مکاتیب سفیران را انکار داده مراجعت کرده‌اند و هم در این سال میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله اگرچه سالی (۳۷
بیست هزار تومان و بر زیادت از منال دیوانی مقرری داشت چون از کثرت کرم و شدت حیا هیچ
سائل را محروم نتوانست دید و رعایت درویشان و مساکین را بر خویش واجب میداشت معادل
سی هزار تومان مدیون گشت شاهنشاه قدردان حق‌شناس عفو فرمود تا از خزانهٔ خاص معادل سی هزار
تومان زر مسکوک خادمان حرم سرای حمل کرده تسلیم معتمدالدوله نمودند تا دیون خویش را بگذاشت
آنگاه شهریار تاجدار سفر قم و کاشان فرموده و حکم داد تا در قریهٔ فین که از نواحی کاشان است
بنیان عمارتی و گلگشتی کردند و روز یکشنبه هفتم ربیع الاول سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه
هجری مراجعت بطهران فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از تبریز بحضرت شتافت و تقبیل سدهٔ
سلطنت دریافت این هنگام شهریار جهاندار برای دفع فتنهٔ خراسان فرمان داد که اسمعیل خان دامغانی
با هر دو برادرش ذوالفقار خان و مطلب خان لشکرهای ساخته و نظام سمنانی و امان الله خان افشار
سرتیپ پیادهٔ بختیاری با سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی روز دوازدهم ربیع الاول بطرف خراسان
رهسپار شوند و حسین قلیخان پسر اسحق خان قرائی را نیز
رخصت مراجعت فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و بیست و نه هجری و تنبیه خوانین خراسان

روز دوشنبهٔ هشتم ربیع الاول در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و نه هجری چهار ساعت و پنج دقیقه از
روز گذشته خورشید تحویل شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون بساط نوروزی فرو گذاشت فرمان داد
تا لشکرهای رزم‌جوی از ممالک محروسه حاضر حضرت شوند تا باراضی فیروزکوه سفر کنند و کارداران درگاه
خراسان نگران باشند اسمعیل خان دامغانی چنانکه شرح رفت باتفاق سرداران سپاه راه خراسان برگرفت
و در شهر مشهد روزی چند بپائید آنگاه پنجشنبهٔ هفدهم ربیع الآخر لشکر خود را ساخته از آن بلده بیرون تاخت
و از آن سوی رضا قلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلیخان بغایرلو با
مردم خود پذیرهٔ جنگ شدند و شب شنبهٔ نوزدهم ربیع الآخر بلشکرگاه اسمعیل خان شبیخون آوردند
رزمی در میانه برفت و از مردم خراسان بسیار کس خسته و کشته گشت بامداد از هر دو سوی صف راست کردند
از سوی خراسانیان بیست هزار مرد در ده صف و از جانب اسمعیل خان پنجهزار کس بر زیادت نبود بالجمله
جنگ در انداختند رضا قلیخان و بیگلر خان جلادت کرده اسب برجهاندند و با لشکر خود بصف امان الله خان
افشار حمله بردند و آغاز کشش و کوشش نمودند سوارهٔ خواجه‌وند و عبدالملکی و پیادگان بختیاری چون
شیران نخجیر یافته بر ایشان تاختن بردند بانگ دار و گیر برخاست و خاک با خون آمیخته شد در پایان کار
خراسانیان پشت دادند و طریق هزیمت گرفتند و مردم عراق تا نواحی خبوشان از قفای ایشان برفتند
و مرد و مرکب گرفتند روز دیگر اسمعیل خان دامغانی بجانب مشهد مقدس باز شتافت و صورت این حال
در عشر اول جمادی الاولی در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما از سوی چون لشکرها در دار الخلافه طهران

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

(۱۲۰۸) انجمن شد شهریار تاجدار شنبه یازدهم ربیع الثانی از شهر بیرون شده در قصر قاجار خیمه زد و امیر محمد قاسمخان قوانلوی
قاجار و یوسفخان گرجی سپهدار عراق را و فرج الله خان آوخلوی افشار نسقچی باشی را و حسن خان سردار قاجار
قزوینی را با لشکری درخور و توپخانه لایق منقلای اردو روانه اراضی بسطام و چمن کالپوش داشت و خود با لشکری
بیرون حساب کوچ داده در چمن فیروزکوه نزول کرد و این هنگام خبر طغیان محمد زمان خان عزالدین لوی قاجار برسید
همانا محمد زمان خان چند از نیاکان مشمول عطوفت شاه شهید آقا محمد شاه بود و پس از او شهریار نامور فتحعلی شاه او را
بحکومت بسطام و کبود جامه خورسند میداشت و بعد از خمود فتنه خواجه کاشغری با ایالت استراباد و قبایل ترکمان
سربلند گشت با اینکه مهدیخان بالارستاقی میرزا شفیع صدر اعظم دعوی داری محمد زمان خان را نهی داشت شهریار
تاجدار در شریعت عدالت روا ندید که بی ظهور عصیانی او را از مکانت خود ساقط سازد تا این هنگام سر بطغیان برآورد
نخستین بعضی از بزرگان قاجار را که با کارداران دولت یار میدانست بدست ترکمانان خود داشت و با خوانین ایشان
بدستیاری مکاتیب عقود مصادقت و مصافات محکم نمود و امیرخان برادرش را بقلعه داران فرستاد آنگاه
سی هزار کس از ترکمانان یموت و گوکلان را با خود همدست و همداستان ساخته رایت مخالفت برافراخت و آهنگ
مقاتلت و تسخیر مملکت نمود هم در این هنگام یکتن از اسیران او در لشکرگاه گرفتار شد شهریار تاجدار او را به جان
امان داده و منشوری چند نگار داده او را سپرد که در نهان بزرگان و علما و کارفرمایان استراباد
برساند بدین شرح که محمد زمان خان را که دیوی دیوانه و از خرد بیگانه است اگر با خود داشتید و دست بسته
بحضرت فرستادید مورد عطوفت و ملاطفت خواهید بود و اگرنه روزی چند بر نگذرد که مردان آن دیار عرضه
دمار خواهند گشت و زنان و صبیان به سبی و اسر خواهند رفت جاسوس راه برگرفت و پادشاه از چمن
فیروزکوه کوچ داده در علی طاغ و اسفان فرود شد اما از آن سوی جاسوس در ظاهر شهر استراباد منشور
پادشاه را در میان عدلی از علف نهاده بر پشت ببست و بشهر دررفت در خانه آقا محسن شیخ الاسلام در آمد
و منشور شاه را بدو داد و شیخ الاسلام شب هنگام سادات و بزرگان شهر را در سرای خود انجمن کرده
بیم و امیدی که در منشور بود باز نمود و آن جماعت کار پادشاه را واجب شمرده دفع محمد زمان خان را هم
داستان شدند و بامداد غوغا برداشته گرد سرای او را فرو گرفتند مسموع افتاد که محمد زمان خان این هنگام
آهنگ حمام داشت چون طغیان اهل شهر و مکنون خاطر ایشان را بدانست چنان آشفته شد که بیرون کردن
جامه را فراموش کرد و با شلیته و دستار و کلاه تا آب گرم گرمابه دررفت بالجمله محمد زمان خان و مردم او
یکشب تا بامداد رزم دادند و خویشتن داری کردند در پایان کار سه تن از بزرگان ترکمانان مقتول گشت
و از بزرگان یموت آقا محمد حسین بخشی توچاق و آدینه حسن خان تاتار و جعفربای و نوروز خواجه و قوچاق صوفی
الغی و طغان نیاز خان بخمر و پسرعم قربان قلیچ و یکتن از خویشان ولی کافروجی گرفتار شدند و از این سوی
خلیل آقای سپانلوی قاجار با گلوله تفنگ محمد زمان خان مقتول شد بالجمله اهالی استراباد محمد زمان خان را نیز
گرفته بزندان خانه بازداشتند و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمودند شاهنشاه ایران میرزا یوسف
اشرفی نایب مستوفی الممالک را بضبط اموال او مأمور ساخت و میرزا محمد خان عرب بسطام یوزباشی غلامان

طغیان محمد زمانخان عزالدین لوی قاجار

[illegible]

سبی بردن و اسیر کردنش علی طاغ در ترکی یعنی چشمه علی

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حکم داد تا محمدزمان خان و هواخواهان او را مغلولاً حاضر حضرت کنند . . . اردوی پادشاهی در حرکت آمد پنجشنبه ششم (۱۲۳۹)
رجب چمن بمکه دامغان لشکرگاه شد و امیرخان برادر محمدزمان خان نیز در قلعه بادان بدست لطفعلی خان
کتول گرفتار گشت مع القصه هر دو برادر در چمن بمکه در پیشگاه پادشاه بموقف عتاب و عقاب ایستاده شدند پس
لختی بچوب و تازیانه عذاب دیدند آنگاه مردم سخره اش چون عروسان بسرخاب و خط و خال حلی و حلل کرده
وارونه بر خری ریش و پشت بر نشاندند و در لشکرگاه عبور دادند آنگاه فرمان رفت تا هر دو تن را از دیدگان
نابینا ساختند و محمدحسین آقای قاجار شامبیاتی و علیمردان و ملک عبدالحسین و مرتضی قلی استرابادی که
در این عصیان با او همداستان بودند حکم رفت تا جسد ایشان را بند از بند مقطوع داشتند همانا نواب
فتحعلی خان قاجار چنانکه مرقوم افتاد فضلعلی بیگ شامبیاتی را که جد این محمدحسین آقا بود بجرم خیانت مقتول
ساخت و پسر فضلعلی بیگ را نیز بکیفر گناه محمدحسن شاه تباه کرد و محمدتقی بیگ فرزند او را شاه شهید آقا محمدشاه بخشید
و با فتحعلی شاه که آن وقت ولیعهد دولت بود فرمود که اینک پسر محمدتقی بیگ که محمدحسین آقا نام دارد کودکی است
دانسته باش که چون با تو کسی از کین کمر بندد روی در رکاب او خواهد بود و بدست تو گرفتار خواهد گشت او را
زنده مگذار که قسمت تست مع القصه محمدحسین آقا را چندان دل قوی بود که تمامت بدن او را بند از بند از هم باز
کردند و او تا پایان کار آه نکرد و هیچ سخن نگفت جز اینکه هنگام قطع مفاصل او جلاد چنو بر روی او بخندید با جلاد درآشفت
و او را بر شمرد و گفت ترا حکم دادند که اعضای مرا از هم باز کنی نه اینکه حشمت مرا نگاه نداری بالجمله دویست تن
از ترکمانان نیز در نواحی استراباد دستگیر شدند و مدت طلوع و غروب محمدزمان خان سیزده روز برآمد آنگاه شهریار
ایالت استراباد را نیز شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران بازگذاشت و اردوی پادشاه در حرکت
آمده نوزدهم شهر رجب اراضی ارباع میدان جوق را مضرب خیام داشت اما از طرف خراسان ابراهیم خان
هزاره چون مخالفت خوانین را با شاهزاده محمدولی میرزا معاینه کرد در قریه ابدال آباد جام جای کرده با حاجی
فیروزالدین میرزای والی هرات ابواب مصافات باز داشت و او را بتسخیر قلعه غوریان برانگیخت و حاجی فیروز
پسر خود ملک قاسم میرزا را با لشکری لایق مأمور بتسخیر غوریان نمود و حاجی آقاخان هراتی وزیر خود را ملازم
خدمت او ساخت و ملک قاسم میرزا بر سر غوریان آمده محمدخان پسر اسحق خان قرائی را که حارس قلعه بود
بمحاصره انداخت اما از آنجانب دیگر چون محمدخان و اسحق خان پدرش عریضه نزدیک کامران میرزا فرمان
گذار قندهار نگاشته بودند و بر ظهر قرآن مجید خاتم نهاده و پیمان نهاده بودند که اگر با سپاه خویش آهنگ
خراسان کند بی کلفت آن ممالک را بوی سپارند کامران میرزا نیز بسخن ایشان فریفته شده با لشکری
جرار از قندهار بیرون شد و نخستین عبور او بر هرات افتاد حاجی فیروز چون جنبش کامران را بدانست از کرده
پشیمان شد و ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و چون نیروی جنگ کامران را نداشت مکتوبی
باسمعیل خان سردار دامغانی کرد بدین شرح که اگر بسوی هرات کوچ دهی و دفع کامران کنی هم در زمان
پنجاه هزار تومان زر مسکوک بحضرت شهریار ایران پیشکش دارم و همه ساله منال دیوانی هرات را بگذارم
و نام پادشاه را زینت سکه و خطبه دانم لاجرم اسمعیل خان برادران خود ذوالفقار خان و مطلب خان را

تسخیر غوریان
سپردن هرات
به کامران

با لشکری که حاضر داشت کوچ داده تا پل نقره سه فرسنگی هرات قطع مسافت کرده و بنه و آغروق را در آنجا گذاشته
یکمنزل به آنسوی هرات بتاخت و در پل مالان فرود شد کامران چون آهنگ اسمعیل خان را بدانست روانه ئی
که با کارداران ایران خصمی نکنند مکتوبی از در معذرت نگار داده مصحوب نصیر خان هزاره نزدیک اسمعیل خان
فرستاد از خصمی با شاهنشاه ایران برائت جست و از سه منزلی هرات مراجعت بقندهار نمود و حاجی فیروز شاد خاطر
شده اسمعیل خان و برادران او را بهرات در آورده بدانچه پیمان نهاده بود وفا کرد اسمعیل خان در نیمهٔ رجب
بمشهد مقدس مراجعت نمود و مژده فتح هرات در عشر اول شعبان در چمن میدان جوق معروض درگاه پادشاه
افتاد این هنگام شهریار تاجدار شاهزاده محمد ولی میرزا را در چمن میدان جوق طلب داشت و شاهزاده
حسینعلی میرزای حاکم طهران را نیز حاضر فرمود و در خاطر داشت که برای رفع وحشت خوانین خراسان محمد ولی میرزا را
امور بحکومت طهران فرماید و حسنعلی میرزا را بخراسان گسیل سازد و دانایان درگاه هر کس رائی زد در پایان امر سخن
بر آن مقرر شد که دیگر باره محمد ولی میرزا بحکومت خراسان بازشد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برای
استمالت خوانین خراسان ملازم خدمت او گشت و شاهزاده حسنعلی میرزا بحکومت طهران و بسطام بازشد
و فرمانگذاری بلدهٔ یزد نیز با او مفوض گشت از پس این وقایع چون ترکمان یموت و گوکلان کاهی با خواجه کاشغری
سر بطغیان بر آوردند و زمانی با محمد زمانخان طریق عصیان سپردند و برحسب فرمان الله یارخان قاجار دولو ایشیک
آقاسی و حاجی رضاقلیخان دولوی قاجار و عیسی خان دامغانی غلام پیشخدمت باشی مامور بتدمیر ترکمانان گشتند
و محمد قاسمخان قوانلو و یوسف خان سپهدار و فرج الله خان افشار نیز از چمن کالپوش جنبش نمودند اما چون ترکمانان
از کردار خود ایمن نبودند احمال و اثقال و زنان و فرزندان خود را کوچ داده در اقصای دشت
راندند چون قطع آن مسافت بعید برای عدم علف و آذوقه محال مینمود ناچار سرداران سپاه ساز مراجعت
کردند و شاهنشاه ایران در بیست و ششم شعبان از چمن میدان جوق کوچ داده از راه علی بلاغ دامغان
و فیروزکوه و لاریجان در عشر آخر شهر رمضان وارد طهران گشت و از بهر چهار تن شاهزادگان مجلس سور و عرس
بر آراست و دختر شاهزاده حسینقلی خان را که برادرزاده شاهنشاه بود بفرزند خود شاهزاده محمدرضا میرزا عقد
بست و دو تن از دختران محمد خان قاجار ایروانی را یکی بشاهزادهٔ امام ویردی میرزای ایلخانی و آن دیگر را
بشاهزادهٔ محمود سپرد و دختر مهرعلیخان بنی عم شهریار بهرهٔ شاهزادهٔ حیدرقلی میرزا افتاد از پس این سور
و سرور از قبل دولت انگلیس مردی که هنری الس نام داشت از راه اسلامبول بسفارت برسید از بهر آنکه
دو فصل از فصول عهدنامه که سرگور اوزلی بارونت در سنهٔ یکهزار و دویست و بیست و شش هجری با دولت
ایران عقد کرده بود تغییر دهد یکی آنکه نام ولیعهد در عهدنامه معین نشود و دیگر آنکه هر سال معادل دویست هزار
تومان که بر ذمت دولت انگلیس بود که تسلیم کارداران ایران کنند بشرط باشد و شرط اینست که چون جنگ
روسیان با ایران بصلاح پیوسته پادشاه ایران طلب این زر از انگلیس نکند و از این پس اگر ایرانیان بجنگ
روسیان مبادرت کنند هم مطالبت این زر نخواهند کرد و اگر روسیان اقدام جنگ ایران کنند دولت انگلیس این
پنجساله دویست هزار تومان تسلیم کند و سفرای انگلیس در میانه نگران باشند تا اگر سرحدداران طرفین از

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حدود خویش قدم پیش ننهند معاینه کنند و صورت عهدنامه سرگوراوزلی بارونت چون در اینوقت کمال یافت ۱۱

در اینجا نگارش رفت

صورت عهدنامه که در میان دولت ایران و انگلیس برنگار شده

الحمد لله الکافی الوافی اما بعد این خجسته اوراق دسته گلی است که از گلزار یکجهتی و وفاق رسته و بدست اتفاق وکلاء حضرتین سنیتین بهیتین برسم عهدنامهٔ مفصل برطبق صدق و خلوص پیوسته میگردد و چون قبل از اینکه عالیجاه زبدة السفراء سرهرفردجنس بارونت از جانب دولت بهیهٔ انگریز بجهة تمهید مقدمات یکجهتی دولتین علیتین وارد دربار سپهر اقتدار شهریاری شده بود عهدنامهٔ مجملی فیمابین وکلاء دولت علیهٔ ایران جناب میرزا محمد شفیع صدر اعظم بالقابه و حاجی محمد حسین خان مستوفی الممالک دیوان معظم باضافه بمشارالیه که وکیل و سفیر دولت بهیهٔ انگریز بود و شروط چند که تعیین آن بعهدنامهٔ مفصل رجوع شده مرقوم گردیده بود و عهدنامهٔ مزبوره علی شرایطها بتصدیق و امضای دولت انگلتره مصدق و ممضی آمد بعد که عالیجاه سرگوراوزلی بارونت بالقاب ایلچی بزرگ دولت مزبوره برای اتمام عهود و انجام مقصود حضرتین شرفیاب التزام درگاه خلایق پناه پادشاهی گردید از جانب فرخنده دو دولت وکیل و کفیل در باب یکجهتی بود وکلای این همایون حضرت قاهره بصلاح و صوابدید مشارالیه عهدنامهٔ مفصله مشتمله بر عهود و شروط معینه مرقوم و مشروح ساخته بعد از آنکه عهدنامهٔ یکجهتی و اتحاد منظور دولت بهیهٔ انگلتره گردید چند فصل از آنرا با تغییرات چند بمقتضای مراسم یکجهتی و اتحاد دولتین علیتین انسب دانسته عالیجاه هنری الس را روانه و درضمن نامهٔ دوستانه خواهشمند تغییرات مزبوره گردید لهذا جناب صدر معزی الیه و نایب الوزاره میرزا بزرگ قایم مقام و معتمد الدوله میرزا عبد الوهاب منشی الممالک وکلاء دولت علیهٔ ایران با عالیجاه مستر موریه بالقابه ایلچی جدید دولت بهیهٔ انگلتره و عالیجاه مشارالیه شروع در تفصیل شروط و عهود کرده مقاصد معاهده میمونه از قراری است که بعد از تغییرات مزبوره در فصول یازده گانه لاحقه شرح داده خواهد شد فصل اول اولیای دولت علیهٔ ایران بر خود لازم داشته‌اند که از تاریخ این عهدنامهٔ فیروز هر عهد و شرطی که بهر یک از دولتهای فرنگ که با دولت بهیهٔ انگلتره در حالت نزاع و دشمنی باشد بسته اند باطل و ساقط دانسته و لشکر سایر فرنگیان را از حدود و متعلقهٔ ممالک ایران راه عبور بسمت هندوستان و طرف بنادر هند ندهند واحدی از این طوایف را که قصد هندوستان و دشمنی با دولت بهیهٔ انگلتره است نگذارند که داخل مملکت ایران شود و اگر طوایف مزبوره خواهند که از راه خوارزم یا تاتارستان و بخارا و سمرقند و غیره عبور بمملکت هند نمایند شاهنشاه ایران حتی المقدور پادشاهان و والیان و اعیان آن ممالک را مانع شوند و از راه دادن طوایف مزبوره باز دارند خواه از راه تخویف و تهدید خواه از روی رفق و مدارا فصل دوم چون این عهد خجسته که در میان دو دولت ابد مدت بدست دوستی و صدق بسته آمده امید چنان است که بخواست خدای یگانه از هرگونه تغییر و تبدیل مصون و روز بروز طرز و ماده و مقتضیات یکجهتی و یگانگی در میانه افزون و پیوند موافقت و مواحدت میان این دو پادشاه جمجاه مملکت دستگاه و ولیعهد و شهزادگان عالیمقدار واعقاب و احفاد ایشان و وزراء و امراء و ولات

[illegible]

 و احکام ولایات و سرحدات مملکتین ابد الآباد برقرار و استوار باشد پادشاه والاجاه انگریز قرارداده میانه
که من بعد هر گاه امور داخله ایران فیمابین شاهزادگان یا امرا و سردارها مناقشتی روی دهد دولت
بهیّه انگریز را در آن میان کاری نیست تا شاه وقت خواهش نماید و احیاناً اگر احدی از مشارالیهم ولایتی
و جائی از خاک متعلقه ایران را با آن دولت بهیّه بدهند که بازاء آن کومک و اعانتی نمایند هرگز اولیای
دولت بهیّه انگریز باین اقبال نکرده پیرامون آن نگردند و دخل و تصرف در خاک متعلقه بدولت
ایران نخواهند کرد فصل سیم مقصود کلی ازین عهدنامه آن است که دو دولت قوی شوکت از
جانبین امداد و کومک بیکدیگر نمایند بشرطی که دشمنان در نزاع و جدال سبقت نمایند و منظور امنیت
که از امداد جانبین بیکدیگر هر دو دولت قوی و مستحکم گردند این عهدنامه محض از برای رفع سبقت نمودن
دشمنان در نزاع و جدال استقرار پذیرفته است و مراد از سبقت تجاوز نمودن از خاک متعلقه بخود و قصد
ملکت خارج از خود نمودن است و خاک متعلقه بهریک از دولتین ایران و روس از قراریست که باطلاع
وکلاء دولتین ایران و انگلتره و دولت روس بعد ازین معین و مشخص گردد فصل چهارم چون
در یک فصل از فصول عهدنامه مجمله که فیمابین دولتین علیّتین بسته شده قرارداد چنین است که اگر طایفه
از طوایف فرنگیان بممالک ایران بعزم دشمنی بیایند و دولت علیّه ایران از دولت بهیّه انگلیس
خواهش امداد نماید فرمانفرمای هندوستان از جانب دولت بهیّه انگلیس خواهش مزبور بعمل آورند و لشکر
بقدر خواهش و سردار و اساس جنگ از سمت هندوستان با ایران بفرستند و اگر فرستادن
لشکر امکان نداشته باشد بعوض آن از جانب دولت بهیّه انگلیس مبلغی وجه نقد که قدر آن
در عهدنامه مفصله که من بعد فیمابین دولتین قویتین بسته میشود معین خواهد شد الحال مقرر است که
مبلغ و مقدار آن دویست هزار تومان سالیانه باشد و اگر دولت علیّه ایران قصد ملکی خارج از خاک
خود نموده در نزاع و جنگ سبقت با طایفه از طوایف فرنگستان نمایند امداد مذکور از جانب دولت بهیّه
انگریز داده نخواهد شد چون وجوه نقد مذکور برای نگاهداشتن قشون است ایلچی بهیّه دولت انگریز را
لازم است که از رسیدن آن بقشون مستحضر و خاطر جمع شود و بداند که در خدمات مرجوعه صرف می شود
فصل پنجم هر گاه اولیای دولت علیّه ایران خواهند که برای تعلیم و تعلّم نظام فرنگ معلم بایران
بیاورند مختارند که از مملکتی از ممالک فرنگ که با دولت بهیّه انگلتر نزاع و جدال نداشته باشند معلم
بگیرند فصل ششم اگر کسی از طوایف فرنگ که در حالت مصالحه با دولت بهیّه انگریز میباشند نزاع
و جدال با دولت علیّه ایران نمایند پادشاه والاجاه انگلستان کمال سعی و دقت نمایند که فیمابین
دولت علیّه ایران و آن طایفه صلح واقع شود و اگر این سعی بجا نیفتد پادشاه ذیجاه انگلستان بنحو یقینی
که مرقوم شده از مملکت هند عسکر و سپاه بکومک ایران مامور کند یا آنکه دویست هزار تومان مقرره را
برای خرج عساکر و سپاه و غیره کارسازی دولت علیّه ایران نمایند و این اعانت و امدادها مادام
که جنگ فیمابین دولت علیّه ایران و آن طایفه باشد و اولیای دولت علیّه ایران صلح ننمایند مصالحه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

شود فصل هفتم چون قرارداد مملکت ایران نیست که مواجب قشون شش ماه بشش ماه داده میشود و قرارداد
خواهیکه بعوض عساکر از دولت بهیه انگریز داده میشود این شد که تنخواه مزبور را ایلچی آن دولت بهیه هرچه
ممکن شود زود و پیشتر مهم سازی نماید فصل هشتم هرگاه طایفه افاغنه را با دولت بهیه انگریز نزاع و جدالی
باشد اولیای دولت علیه ایران ازین طرف لشکر تعیین کرده بهجتی که مصلحت دولتین باشد بدولت بهیه
انگریز امداد و اعانت نمایند و وجه اخراجات آنرا از دولت بهیه انگریز بگیرند بقراری که اولیای دولتین
قطع و فصل نمایند فصل نهم اگر جنگ و نزاعی فیمابین دولت علیه ایران و افغان اتفاق افتد اولیای دولت بهیه
انگریز را در آن میانه کاری نیست و بهیچ طرف کومک و امدادی نخواهند کرد مگر اینکه بخواهش طرفین واسطه
صلح گردند فصل دهم اگر از رؤسای ایران کسی بخواهد دشمنی کند و یاغی بشود و فرار بولایت انگریز نماید
بمحض اشارت امنای دولت ایران آنکس را از ولایت مزبور بیرون نمایند و اگر بیرون نرود او را گرفته روانه
ایران نمایند و درصورتیکه پیش از رسیدن آنکس بولایات مزبوره اشاره از امنای دولت ایران درباره او بحکام
آن حدود برسد آنکس را رخصت فرود آمدن ندهند و بعد از ممانعت اگر آنکس فرود آید او را گرفته روانه ایران نمایند
و همچنین از جانب دولتین معلوم است که شرایط این فصل مذکور از طرفین استقرار پذیرفته فصل یازدهم اگر در بحر عجم
دولت علیه ایران را امدادی ضرور شود دولت بهیه انگریز بشرط امکان و فراغبال کشتی جنگ و قشون بدهند
و اخراجات آنرا موافق برآورد آنوقت قطع و فصل نموده بازیافت نمایند و کشتیهای مزبور بر آن خورها و
لنگرگاهها عبور کنند که امنای دولت علیه ایران نشان میدهند و از جاهای دیگر بی‌رخصت و ضرورتی عبور
نکنند خاتمه ما که وکلای حضرتین علیتین میباشیم این عهدنامه مفصله را که سابقاً فیمابین وکلای دولتین علیتین بفصول
دوازده گانه نگارش یافته حال بتغییرات چند که منافی دوستی و یکجهتی دولتین علیتین نبود و بصلاح حضرتین است
میبود در فصول یازده گانه تعیین و تقریر و تحریر کرده دستخط و مهر گذاشتیم بتاریخ بیست و پنجم ماه نوامبر سنه
یکهزار و هشتصد و چهارده عیسوی مطابق دوازدهم شهر ذیحجة الحرام سنه یکهزار و دویست و بیست و نه هجری مصطفوی
علی هاجرها السلام والتحیة تحریراً فی دارالخلافه طهران صانها الله تعالی عن طوارق الحدثان والسلام والاکرام
پس از انجام عهدنامه هنری الس مراجعت بانگلتره نمود و از پس آن میرزا رضای قزوینی منشی که بسفارت
اسلامبول شده بود در عشر آخر ذیحجه شاد خاطر و کامروا وارد طهران شد و هم در اینوقت احمد چلبی از قبل
اسعد پاشا وزیر بغداد برسید و عریضه اسعد پاشا را برسانید و پیشکش همه ساله بغداد را پیش داشت و مورد
اشفاق خسروانه گشته مراجعت کرد و هم در این سال الخوف گرجی از قبل نیکولای رتیشچوف سردار روسیه
با پیشکشی لایق به تهنیت مصالحهٔ دولتین علیتین ایران و روس برسید برحسب فرمان شهریار نصرالله خان قوری[illegible]
غلام پیشخدمت خاصه بمرافقت الخوف روانه تفلیس گشت و یکقطعه نشان مرصع شیر و خورشید که خاص دولت
ایران است و یک قبضه شمشیر و یک سر اسب بتشریف سردار روس برد و پس از مراجعت نصرالله خان دیگر
باره سردار روس پلکونیک پاولانیج وزیر عسکر را بشکرانه عواطف شهریار با پیشکشی لایق بپیشگاه دربار
فرستاد و در روز یکشنبه بیست و هفتم محرم سنه یکهزار و دویست و سی هجری حاجی آقاخان وزیر حاجی

(۱) والی هرات و ابراهیم خان بیگلربیگی قبایل هزاره بدرگاه شهریار آمدند و پیشکش خود پیش داشتند ابراهیم خان
چون اغوای فتنه غوریان کرده بود مأمور بتوقف طهران گشت و حکمرانی قبایل هزاره با آزاد خان پسر محمد خان
هزاره مفوض شد و حاجی آقاخان از قبل والی هرات خواستار شد که در مقاتلت با شاه محمود کارداران ایران
دست از رعایت او باز ندارند میرزا صادق وقایع نگار مروزی در دوم ربیع الاول بهمراه او مأمور بسفر هرات
گشت و اشفاق شاهنشاه ایران را بحاجی فیروز مکشوف داشت و هم در این وقت میرزا حمزه کلائی مازندرانی
وزیر محمد قلی میرزای ملک آرا برحسب فرمان معزول شد و مهدیقلیخان دولوی قاجار بنظم اراضی مازندران
مأمور گشت و هم در عشر آخر محرم حاجی ملا محمد زنجانی که در زاویه از زوایای مسجد دار الخلافه طهران نماز بجماعت
بجماعت میگذاشت و در کسب علوم نیز اندک بضاعت داشت روزی در عبور کوی و برزن با مستی دو چار شد
و در میان ایشان عربده برفت حاجی ملا محمد امینی را دست آویز کرده با جمعی از مریدان خود بی آگهی کارداران
دولت بسرای جماعت ارامنه که سکنه طهران اند در رفت و خمهای خمر و اوانی دیگر مسکرات هرچه یافت بشکست
و بعضی اموال ایشان نیز بدست عوام بغارت رفت شهریار نامدار فرمود این جماعت در پناه اسلامیان اند
و نیز از اهل ذمت شمرده شوند خسارت ایشان در شریعت ناپسندیده است و جسارت حاجی ملا محمد در ساحت
سلطنت سخت نکوهیده است پس فرمان داد تا او را و اهل او را هرکه بود از زن و فرزند از دار الخلافه طهران اخراج کردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی هجری و فتنه مردم ذلف آباد

در سنه یکهزار و دویست و سی ده ساعت و پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه نهم ربیع الثانی چون برگذشت آفتاب
بحمل تحویل داد و پادشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بپای برد در این سال نخستین فتنه ذلف آباد فراهان
پیش آمد همانا ابودلف که یکتن از امرای بنی عباس است چنانکه ذکرش در جای خود مسطور است در اراضی فراهان
بنام خود بنای شهری بکرد و آنرا دلف آباد نام نهاد که بفتح دال مهمله و لام مفتوح است در این زمان آنرا ذلف
بضم ذال معجمه و سکون لام خوانند و نیز بمحاذات این شهر زمین را حفر کرد و شهری در تحت ارض آراسته داشت
که همچنان مساجد و معابد و بازار و برزن و دور و قصور همه با روی زمین برابر بود و از هر خانه چاهی بخانه
زیرین حفر داده که بسبب تموج هوا و ضیاء خانه زیرین باشد و خط محیط این شهر که در تحت ارض است
از سه فرسنگ کمتر نباشد مردم ذلف آباد که چیزی جلادتی در نهاد داشتند جرأت ایشان را این معقل
منیع افزون کرد و امانی خان حاکم خویش را بیفرمان شدند و مال دیوانی را از گردن بیفشاندند آن گاه
روزها در شهر زیرین جایگاه میساختند و شبها بقتل و غارت کاروانیان می پرداختند یوسف خان سپهدار
عراق این قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت و برحسب فرمان عبد الله خان کرجی یوزباشی با غلامان
شاهیون و سواره خنزل و سربازان خلج و ساوه و فراهانی بدفع ایشان بیرون شدند مردم ذلف آباد چون تفنگچیان
خود را انجمن کرده بمیدان جنگ آمدند و باول حمله هزیمت شده بدان شهر زیرین در رفتند لشکریان اطراف
ذلف آباد را احصار دادند و طریق آب و آذوقه از آن جماعت مسدود داشتند پس از روزی چند
کار بر ایشان سخت شد ناچار امان طلبیدند و پناهنده شدند آنگاه از آن نقب ها بیرون شدند

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۴۵۰ هر چند تن بیکی از آبادانیهای عراق و آذربایجان وطن جستند پس شهر زرین بدست لشکر ویران گشت لکن
* شهر زرین همچنان بر حال خود باقیست و تخریب آن کاری عظیم سخت است از پس اینواقعه مکشوف شد
که دیگر باره خوانین خراسان باغوای اسحق خان قرائی طریق طغیان سپرده اند شهریار ایران اسمعیل خان دامغانی
سردار را با سپاهی جرار در عشر آخر جمادی الآخره به تنبیه ایشان و تسخیر قلعهٔ خبوشان مأمور داشت و شاهزاده محمد ولی
میرزا را طلب فرموده و خود روز شنبهٔ هفدهم شهر رجب از طهران نشده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه کرد اما اسمعیل
خان سردار از راه جاجرم و اسفراین قطع طریق کرده قلعه خبوشانرا حصار داد و خوانین بخویشتن داری پرداختند
و از آنسوی محمد خان قاجار دولوی نایب خراسان باتفاق اسحق خان قرائی از ارض اقدس بیرون شده قلعه
رادکان را محاصره گرفت قوجه خان کیوانلو حاکم رادکان و بیگلرخان چاپشلو حاکم اتک ساخته جنگ شده
از قلعه بیرون تاختند در میان فئتین اندک گیرودار برفت و خراسانیان هزیمت شدند بیگلرخان با راضیه
دره جز گریخت و توجه دیگر باره بقلعه شتافت اسحق خان قرائی چون قلع فتنه را روا میداشت محمد خانرا بسخنان
فریبنده از قلعه و تسخیر آن بازگذاشت و باتفاق او در ظاهر خبوشان بلشکرگاه اسمعیل خان پیوست و لشکریان
بیست و هشتم شهر شعبان فتح قلعه خبوشانرا یکدل شدند و پیادگان بختیاری از چارسوی یورش برده برج
قلعه خبوشان عروج کردند و جز سه قلعه را بتیغ بگذرانیدند و از آنجا آهنگ شهر نمودند این هنگام چون اسحق خان
دانست که خوانین خراسان را دیگر نیروی جنگ نیست در نزد سردار ضمانت کرد که آن جماعت را از در اطاعت
بدارد و خون جمعی بیگناه در میانه تباه نشود پس لشکریان دست از جنگ باز داشتند و امیر گونه خان زعفرانلو
رضا قلیخان پسر خود را و نجفعلی خان شادلو را در قلعهٔ شهر باز گذاشت و خود بلشکرگاه اسمعیل خان سردار آمد
و میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد ولدان میرزا مهدی شهید ثالث را از مشهد مقدس طلب نمود و ایشان
بلشکرگاه آمده او را و حسینقلی خان قرائی را برداشته از چمن خوش ییلاق بدرگاه شهریار آمدند و بشفاعت آن
دو سید قرشی نسب از عتاب و عقاب شهریار بر آسودند پس امیر گونه خان رخصت انصراف حاصل کرده بعد از
مراجعت بخبوشان رضا قلیخان و نجفعلی خان را از بهر گروگان بطهران فرستاد و خود کمر فرمانبرداری استوار کرد
آنگاه شاهنشاه ایران شاهزاده محمد ولی میرزا را بحکمرانی خراسان باز فرستاد و از چمن خوش ییلاق کوچ داده
روزی چند از بهر نخچیر در فیروزکوه ببود و چهارشنبهٔ بیست و دوم شوال وارد طهران گشت اما میرزا صادق
وقایع نگار چنانکه مذکور شد چون بهرات رسید و منشور عواطف پادشاه را برسانید حاجی فیروز را دل
قوی شد و بطمع و طلب قندهار و قهر و غلبه بر شاهزاده محمود میان بست و رشید خان درانی را باتفاق
وقایع نگار با پیشکشی شاهوار گسیل درگاه شهریار ساخت و او خواستار شد که از قبل شهریار برای دفع شاه
محمود سپاهی باعانت حاجی فیروز انگیخته شود بعد از ورود بطهران حکم رفت که یکچند رشید خان در سرای
میرزا شفیع صدر اعظم متوقف باشد آنگاه پادشاه در غرهٔ ربیع الاول سفر قم و بعضی اراضی عراق را تصمیم
عزم داده دوازدهم ربیع الثانی مراجعت فرمود این هنگام چنان افتاد که دو تن از ترکمانان یموت و کوکلان که یکتن
حسین و آن دیگر قربان نام داشت و این هر دو پیرکمتن از قاتلان شاهزاده حسینقلی خان پدر شهریار

[illegible]

جهاندار بودند بدست محمدتقی خان بیگلربیگی استراباد گرفتار شدند ایشان را در زنجیر کشید و خواست تا هر دو تن را بدرگاه شهریار فرستد شب هنگام قربان خود را هلاک کرد و حسین نیز خنجر کشیده بر گردن خویش فرود آورد و چون خبر بشهریار آمد و زندانبان بدانست و از آن پس نگذاشت تا بقتل خویش دست یابد و او را زنده بدرگاه آوردند شهریار فرمود تا هر دو چشمش را از بن برکندند و هم در این سال مصطفی خان طالش مریض شده از جهان بگذشت و پسرانش میر حسن خان و میر حسین و عباس بیگ با هم مخالفت آغاز کردند و از رونق و مکانت بیفتادند و از پس او جعفر قلیخان دنبلی وداع جهان گفت و او در پایان کار از کردار خود پشیمان بود و گاه و بیگاه در حضرت نایب السلطنه اظهار انفعال مینمود و بعد از وی مردم شکی سر از اطاعت پسرش اسمعیل خان برتافتند و کارداران وی را بمخالفین او را گرفته باراضی خود بشرط حبس فرستادند لاجرم اسمعیل خان در حکومت شکی قوت یافت و امیر اصلانخان برادر جعفر قلیخان با جمعی از خویشان خود بدرگاه نایب السلطنه آمد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری و فتنهٔ والی خوارزم

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و یک هجری بعد از چهار ساعت و چهل و سه دقیقه از شب پنجشنبه بیست و یکم ربیع الثانی خورشید بحمل شد و شهریار بقانون پار و پیرار جشن نوروزی بپای برد آنگاه بخواستاری شاهزاده محمد ولی میرزا برای دفع خوانین خراسان فرج الله خان افشار با ده هزار تن سواره و پیاده در عشر آخر جمادی الاولی مأمور بخراسان گشت و میرزا صادق وقایع نگار باتفاق رشید خان درانی با فرج الله خان همراه شدند که از خراسان بهرات شوند و بجهة مخالفت خوانین خراسان لشکر فرستادن بهرات و تسخیر قندهار را بوقت دیگر موقوف داشتند و از جانب دیگر قربان قلیچ خان یموت پشت با دولت ایران کرده بخوارزم شتافته و محمد رحیم خان اوزبک را باراضی گرگان و دشت اتک دعوت نمود و والی خوارزم نیز مردان رزم را انجمن کرده سفر گرگان را تصمیم عزم داد تا از ترکمانان گروگان گیرد و ایشان را مانند قبایل تکه ایل و الوس خویش دارد چون این خبر مسموع شهریار افتاد فرمان داد تا فرج الله خان با لشکر خود از اراضی بسطام طریق استراباد سپرد نیز با مردم خود با ایشان همدست شد محمد رحیم خان چون جنبش سپاه را بشنید نخستین از مردم خود را بنزدیک ذوالفقار خان سردار رسول فرستاد که من از بهر اخذ زکوة شرعی بمیان این قبایل تاخته ام و ساخته جنگ پادشاه نیستم ذوالفقار خان رسول او را بار نداد و چون شنیده بود که مردم خیوق سازی را که چگور مینامند نیکو مینوازند شب هنگام که بجامهٔ خواب در رفت فرستادهٔ محمد رحیم خان را طلب نموده حکم داد تا از بیرون سراپرده بنشست و تا بامداد چگور بنواخت صبحگاه نیز او را دیدار نداد و گوش بگفتار او نداد و بازش فرستاد با جمله والی خوارزم در حدود سیرک که از اراضی قندرسک است لشکری راست کرده بنشست و از سوی لشکریان راه نزدیک کردند لاجرم از هر دو سوی صفها راست شد و بانگ گیرودار بالا گرفت خوارزمیان را در حملهٔ اول پای ثبات بلغزید و بلشکر خویش گریختند و آن روز بیگاه شد بامداد دیگر سپاه ایران مانند شیران جنگجوی جنبش کردند و عرادهای توپ را پیش بردند و بره زدند محمد رحیم خان نیز از آنسوی با سی هزار مرد خوارزمی و ترکمان از لشکرگاه بیرون آمد و مردان خویش را نظم کرد

ذوالفقار خان و [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلیشاه قاجار

حرب زبانه زدن گرفت و آلات ضرب بچکاچاک افتاد امروز نیز در پایان رزم سپاه خوارزم پشت دادند و ابطال (۱۴۷
ایران دنبال ایشان برگرفتند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و بسیار کس دستگیر ساختند محمد رحیم خان
تا خیوق عنان باز نکشید و بنه و آغروق او یکباره بهرهٔ لشکر گشت چون مژده این فتح بحضرت شهریار آوردند
بفرمود فرج الله خان [illegible] با لشکر خود طریق خراسان سپرد و خود با لشکر کاردیده سه شنبه هفتم رجب
آهنگ چمن سلطانیه فرمود و نایب السلطنه عباس میرزا از آذربایجان بتعجیل بسدهٔ سلطنت شتافت و شاهزاده
محمد علی میرزا از کرمانشاهان و شجاع السلطنه حسنعلی میرزا از طهران نیز حاضر رکاب شدند اما از آنسوی شاهزاده
محمد ولی میرزا فرمانگذار خراسان محمد خان قاجار دولو نایب خراسان را بامور فتح قلعهٔ رادکان و تدمیر
توجه خان فرمود امیر قلیج خان تیموری و عبد الکریم خان عرب بسطامی را ملازم خدمت او ساخت
و خود با اسحق خان قرائی و سپاه سبزوار و نیشابور از شهر مشهد خیمه بیرون زد اما محمد خان نخستین دفع بیگلر خان
چاپشلو حاکم درهٔ جز را فرض شمرده بدو تاخت و بیگلر خان با مردم خود و جمعی از ترکمانان که بمدافعه پرداخت
باول حمله شکسته شد لشکریان از قفای او شتاب کردند و قلعهٔ عمارات را از حرسه او ستده اموال و اثقال
بیگلر خان را منهوب ساختند و او بدره جز گریخت آنگاه محمد خان باز شده قلعهٔ رادکان را حصار داد و اینوقت
امیر گونه خان زعفرانلو با مردم خود ملتزم لشکرگاه محمد خان بپیوست و اسحق خان قرائی نیز از دربغان میرفت و در
شبان تیره نهانی علف و آذوقه بقلعه کیان میفرستاد و امیر گونه خان را اغوا میکرد که اگر توانی رضا قلیخان
پسر خود را با نجفقلی خان آگهی ده تا نیمشبی براین لشکرگاه شبیخون آرند چون اینمعنی صعب مینمود سخن بر آن نهادند
که کس بحضرت شهریار فرستند و بیگلر خان را بزبان ضراعت شفاعت کنند فرستادگان ایشان بطهران آمد
و شهریار بصلاح وقت فرمان داد که شاهزاده دست از محاصرهٔ رادکان باز دارد و عباسقلیخان نوائی غلام پیشخدمت
این منشور را در شش روزه بارض اقدس برد و شاهزاده از رادکان دست باز داشته مراجعت بمشهد مقدس
فرمود در این هنگام اسحق خان قرائی پسر خود حسینعلی خان را بدربار شهریار فرستاد و عرضه داشت که خوانین
خراسان را از شاهزاده وحشتی در خاطر نشسته که ابدا برکاب او پیوسته نشوند اگر تمکین از ملکزادگان دیگر والی
این مملکت گردد روا باشد کارداران دولت پذیرفتن کلمات او را روا ندیدند و آزردگی خاطر او را یکباره
نیز نپسندیدند لاجرم منشور حکومت ترشیز را بافتخار حسینعلی خان صادر کرده او را سپردند حسینعلی خان
مراجعت کرد و لیکن آنگه شاهزاده را وقعی و مکانتی ننهد بترشیز رفت و بکار حکومت و حصانت قلعهٔ ترشیز پرداخت
اسحق خان نیز بدین اندیشهٔ ناهموار پسر را دستیار شد و حسن بیک قرائی را بشکایت و سعایت شاهزاده بدرگاه
پادشاه فرستاد شاهزاده محمد ولی میرزا در قتل او یکجهت گشت و منتظر فرصت بود که او را با پسرش یکپهلو
خواباند از قضا روزی که اسحق خان در پیشگاه شاهزاده بپای بود حسینعلی خان پسرش از راه برسید و درآمده
از دور برپا ایستاد شاهزاده او را پیش خواند و آغاز سخن کرد حسینعلی خان از آن خیلا که در دماغ داشت
با شاهزاده بخشونت سخن میگذاشت بالجمله چندان پاس ادب نکرد که شاهزاده را غضب بجنبید و بردباری
در فرمانگذاری و صلاح و صواب مملکت داری در چشمش خوار نمود و بیتوانی بفرمود تا غلامان درآمدند و طناب

[illegible]

[illegible]

جدول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

شادروان قطع کرده در گردن حسینعلی خان درانداختند و بکشیدند تا جان بداد از پس او اسحق خانرا اخوند داشتند
و با او نیز همین معاملت کردند و جسد هر دو تن را در میان میدان پیش سرای درافکندند و مردم ایشان را در حبس خانه
بند آختند و اموال هر دوان را مضبوط ساختند این حدیث در عشر آخر رمضان در چمن سلطانیه معروض درگاه
پادشاه افتاد و اردوی پادشاهی کوچ داده در عشر آخر شوال وارد طهران گشت اما از آنسوی شاهزاده محمد
ولی میرزا بعد از قتل اسحق خان قرائی و پسرش حسینعلی خان ولایت ترشیز و اراضی سرجام خاف را
بحت فرمان آورد اما محمد خان پسر اسحق خان برادر دیگرش حسینعلی خانرا بضبط تربت حیدریه گماشت
و خود در قلعه دولت آباد جای کرد محمد خان قاجار نایب خراسان و امیر قلیج خان تیموری بر حسب حکم شاهزاده
قلعه دولت آباد را احصار داده در این هنگام آزاد خان حاکم قبایل هزاره بدرود جهان کرد و اسکندر
خان بنی عم او بفرمان شاهزاده حکومت هزاره و ولایت جام دریافت و امارت غوریان نیز بدو تفویض
گشت در اینوقت شاهزاده را بیم آن افتاد که مبادا بازماندگان اسحق خان حاجی فیروز والی هرات را
بعصیان و طغیان اغوا کنند و تحریک دهند لاجرم میرزا عبد الکریم مستوفی خود را به سفارت هرات
گسیل ساخت اما ازین تدبیر کار حاجی فیروز بکاری نبود و در تسخیر غوریان بحجت گشت و فتحعلی خان
مروزی را که در قریه کشیبان سکون داشت با سیصد تن بر سر غوریان فرستاد و آن قلعه را مستخلص کرد شاهزاده
محمد ولی میرزا چون این بدانست اسکندر خان حاکم هزاره را بفرمود تا نواحی غوریان را منهوب ساخت آنگاه
طریق بیفرمانی گرفت و با بنیاد خان هزاره متفق شده چه بنیاد خان از قبایل هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی
فوجی برآورد و نصیر خان برادر خود را از قندهار بخواند و با حاجی فیروز نیز به پیوست و ساخته جنگ شده در غوریان
نشست محمد خان نایب خراسان چون این احادیث بشنید دست از محاصره قلعه دولت آباد باز داشته
آهنگ غوریان کرد چون در اینوقت میرزا صادق وقایع نگار متوقف در هرات بود حاجی فیروز حیلتی
اندیشید و بدروغ کوشید و وقایع نگار را ساخت که لشکری از هرات به شبیخون لشکرگاه محمد خان نایب مامورند
وقایع نگار این سخن را باور داشت و بدست آویز ملاقات محمد خان نایب و اصلاح ذات بین باردوی
محمد خان شتافت و او را ازین قصه آگهی داد و باز هرات شد اما محمد خانرا چون سپاهی در خور جنگ حاضر نبود
بیمناک شد و راه مشهد مقدس بر گرفت از قفای او حاجی فیروز آسوده خاطر ملک قاسم میرزا پسر خود را
بیاوری بغوریان فرستاد و بنیاد خان افغان دست بغارت اراضی خاف برگشود شاهزاده محمد ولی میرزا
دیگر باره محمد خان نایب را با دو هزار سواره و پیاده سواره افشار بیرون فرستاد و ایشان در نواحی غوریان
هیچ دقیقه از نهب و غارت فرو نگذاشتند و چون لشکر را از آن غنایم حملی گران نصیب افتاد هنگام مراجعت در تربت
شیخ جام غنیمت خود را قسمت کرده هر کس بتفاریق طریق مشهد گرفت و از آنسوی محمد خان قرائی و اسکندر خان
و بنیاد خان و نصیر خان چون دانستند که محمد خان نایب را از لشکریان جز قلیلی حاضر نیست در مقاتلت او
مسارعت کردند و گرد او بر زدند محمد خان نایب لابد بجنگ درآمد لختی بکوشید چون قوت جنگ نداشت
هزیمت شد و بجانب مشهد بگریخت مصطفی خان استرآبادی نیز در میانه بدست مردم قرائی اسیر شد

قتل اسحق خان قرائی و پسرش

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

محمد خان قرائی و خوانین خراسان بعد از این فتح دل قوی کرده کس بطلب حاجی فیروز فرستادند و حاجی (۱۴۹)
فیروز نیز این سخن ایشان را استوار داشته مدد خان افغان نایب هرات و حاجی آقا خان وزیر خود را و دوست
محمد خان ورآنی را با لشکری که توانست بیرون فرستاد و باندک جنبشی اراضی غوریان و جام و باخرز را بزیر فرمان
آورده بزرگان آن محال را بجهة گروگان کوچ داده در هرات نشیمن داد و میرزا عبدالکریم مستوفی شاهزاده را با پیل مقصود
باز فرستاد و میرزا صادق وقایع نگار را در حبس خانه باز داشت چون این اخبار در حضرت شهریار مکشوف افتاد
شاهنشاه ایران دانست که از آن پس خوانین خراسان از شاهزاده محمد ولی میرزا ایمن نتوانند بود و از بیم جان
تا توان دارند از خویشتن داری باز نخواهند نشست لاجرم شاهزاده حسنعلی میرزا را بحکومت خراسان فرمان
داد و بشجاع السلطنه ملقب فرمود و اسمعیل خان سردار دامغانی با لشکری در خور ملتزم رکاب او ساخت و محمد
ولی میرزا را بحضرت طلب داشت شجاع السلطنه نخستین ابراهیم خان هزاره را که در طهران محبوس بود
در حضرت پادشاه از در ضراعت شفاعت کرده رها ساخت و او را ملتزم خدمت خویش نمود و در هفدهم
محرم سنه هزار و دویست و سی و دو هجری وارد مشهد مقدس گشت خوانین خراسان دست از فتنه باز گرفتند
و طریق خدمت سپردند و حاجی فیروز نیز چون خبر ورود شاهزاده حسنعلی میرزا و لشکر پادشاه را بشنید پسر
خویش ملک قاسم میرزا را از غوریان باز خواند و رشید خان افغان را بتهنیت ورود شاهزاده فرستاد
و بنیاد خان هزاره بقلعه محمود آباد و جام گریخت اینوقت اسمعیل خان سردار دامغانی باستمالت محمد خان
قرائی برفت و او را از ارض تربت بحضرت شاهزاده آورد و شجاع السلطنه اموال منهوبه پدرش را از مردمان
استرداد نموده بدو سپرد و ده هزار خروار غله از مزارع ترشیز بانعام او مقرر کرد با اینهمه چون محمد خان رخصت
یافته باز تربت شد برادرش حسنعلی خان را گرفته محبوس نمود و در نهانی با بنیاد خان افغان و نصیر خان
هزاره که در محمود آباد بودند مواضعه نهاد و همچنان چون خوانین خراسان بعضی حاضر حضرت شاهزاده
نشدند اسمعیل خان سردار با لشکری جرار برفت و محال رادکان تا خبوشان را پی سپر سنابک ستوران نمود و خوانین
از در ضراعت بیرون شده قبول خدمت و طاعت کردند آنگاه شاهزاده رشید خان فرستاده حاجی فیروز را
رخصت مراجعت داده فرمود که با حاجی فیروز بگوی که اگر خراج هرات را تا بپایان بگذاری و سکه و خطبه از
نام پادشاه ایران بگردانی دست فرسود ندامت و پشیمانی خواهی بود بعد از رسیدن رشید خان حاجی فیروز
وقایع نگار را حاضر کرده به بذل مال بنواخت و گسیل ساخت و او بعد از آنکه نه ماه در هرات محبوس بود به مشهد
مقدس درآمد و متوقف گشت و هم در این سال نایب السلطنه عباس میرزا امیر خان قاجار خال خود را با انجوا استاری
بوداق خان حاکم مکری بتادیب قبایل ملباس مامور داشت و یوسف خان گرجی سرهنگ فوج بهادران را با او بیرون
فرستاد و ابراهیم خان سرتیپ و جعفر قلیخان مراغه با مردم خود و سپاه بوداق خان نیز ملتزم خدمت او شدند
و جماعت ملباس از آن سو پذیره جنگ شده رزمی سخت دادند چندانکه هزار تن از آن جماعت مقتول و بقیة السیف
هزیمت شدند و هر کس از آن قبایل بطرفی گریخت و اموال ایشان تماما عرضه غنیمت گشت و هم در این سال
شاهزاده محمد علی میرزا اسدالله خان بختیاری را مطیع فرمان کرد و این اسد خان مردی بنهایت

[illegible]

دلیر بود چنانکه وقتی دانسته بجنگ شیر کمر ببست و آن شیر را بیک ضرب شمشیر بجثت پیوسته در کوهسار بختیاری میزیست و هیچکس را فرمان برداری میکرد و در اخذ اموال کاروانیان هیچ خودداری نمی فرمود و آن ایام که حکومت بختیاری با شاهزاده محمد تقی میرزا بود میرزا علی کرایلی وزیر خود را باستمالت اسد خان برانگیخت و از شاهزاده محمد علی میرزا خواستار شد تا او نیز آقا قاسم صندوق دار خود را با میرزا علی رفیق راه ساخت بعد از ورود ایشان اسد خان هر دو تن را گرفته محبوس نمود در این وقت که مملکت بختیاری بر حسب فرمان شاهنشاه ایران مفوض شاهزاده محمد علی میرزا آمد با سپاه خویش بنظم بختیاری بیرون شد و نزدیک دزمیران که جایگاه اسد خان بود لشکرگاه کرد و دزمیران بر زبر کوهی رفیع است و جز از یکجانب راه آمد شدن ندارد و از آن راه نیز چون خواهند دز شوند از فراز قلعه طنابها فرو دارند و بمیان شخص بربندند و بسوی بالا برکشند بالجمله شاهزاده محمد علی میرزا میرزا محمد لواسانی وزیر خود را باستمالت اسد خان بقلعه فرستاد و خود نیز یکتنه بپای دز آمده بایستاد میرزا محمد نیز بعد از داستانهای فراوان سخن بر آن نهاد که اسد خان از دز فرود شده با شاهزاده دیدار کند که اگر ایمن شد ملتزم رکاب گردد و اگر نه باز بقلعه شود چون از قلعه بزیر آمد شاهزاده او را گرم پرسش نمود و سخن بنرمی در پیوست و سواران او یک یک و دو دو درآمدند ناگاه برگرد اسد خان پره زدند و دهان تفنگها بسوی او بداشتند چون اسد خان چنین دید ناچار طریق مسکنت گرفت و جبین مذلت بر خاک نهاد شاهزاده بروی ببخشود و فرمود باز قلعه خویش شو و بسیج راه کرده دو روز دیگر در لشکرگاه ما حاضر باش اسد خان چون این بدید دل قوی کرد و مراجعت بدز نموده ساختگی خویش کرد و پس از دو روز بحضرت شاهزاده آمد و همواره ملازم خدمت بود و هم در امسال حکومت دار الخلافه طهران را که پس از شجاع السلطنه مفوض بشاهزاده اسمعیل میرزا بود به برادر اعیانی نایب السلطنه علی خان شاهزاده مفوض آمد و او را ظل السلطان لقب داشته علیشاه خواندند و هم در امسال میرزا موسی رشتی وزیر شجاع السلطنه حسنعلی میرزا که مردی دانا و آزموده بود و حکومت یزد داشت بر حسب فرمان بوزارت خراسان نامزد شد و محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان نظام الدوله اصفهانی مأمور بحکومت یزد گشت و این هنگام میرزا ابو الحسن خان شیرازی از سفر روس مراجعت کرد همانا میرزا ابو الحسن خان چون رسول مملکت روسیه شد در هر ارضی و بلدی مکانتی تازه یافت و چون پادشاه روس برای جنگ ناپلیون در حدود مملکت خویش بود بعد از ورود میرزا ابو الحسن خان در ظاهر پطرزبورغ در باغ پادشاهی بیرون آن بلده منزل ساخت تا امپراطور روس مراجعت بتختگاه خویش کرد و پس نفر سوده سه فرسنگ راه را بزرگان درگاه باستقبال میرزا ابو الحسن خان بیرون شدند و او را بتعظیم عزت و حشمت به بشتند و از یک فرسنگ راه پنجاه هزار سالدات و دو هزار سوار و شصت عراده توپ از دو رو راه بر صف کردند و او را از میان رده بشهر درآوردند پس از چند روز که از زحمت راه بیاسود بحضرت امپراطور دست یافت و نواخت و نوازش فراوان دید و از کلمات امپراطور چنان معلوم میداشت که مملکت تفلیس و شیروان و دیگر اراضی که روسیه بتحت فرمان درآورده اند دست باز خواهند داشت و بکارداران ایران خواهند گذاشت آنگاه که ملک ناپلیون بنهایت شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد گشت خاطر امپراطور از قبل

نسخه [illegible]

دزمیران بکسر دال مهمله و سکون زای هوز یعنی قلعه است در طهران بامیم مکسور و ... شمیران

بسیج با سین مهمله یعنی تهیه و ساز

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

آسوده آمد روزی میرزا ابوالحسن خان در پیشگاه خویش حاضر فرمود و گفت ممالک گرجستان و آذربایجان را
هرگز از در عنف و تعدی بدست نکرده ایم بلکه اهالی این ممالک بقدم رضا پیش شده اند و پناهنده دولت ما
گشته اند از کیش مروت و آیین مملکت داری بعید است که پناهندگان دولت روسیه را دست بسته بکارداران
ایران بسپاریم با جمله مردم مملکت گرجستان و قرا باغ چون مذهب عیسی علیه السلام دارند نیکوتر آن است
که در تحت فرمان پادشاه روس باشد و مردم داغستان چون بسیار وقت باراضی گرجستان ترکتازی میکنند
و نهب و غارت میپردازند نیز واجب است که فرمان بردار روسیه باشد لاکن در اراضی شیروان و گنجه طالش
بکروه نمیدارم و مسترد میسازم این نیز وقتی است که ایلچی مختار ما که سرحد دار جدید گرجستان است بدان اراضی
درآید و رضای خاطر مردم باز داند سخن بر این نهاد و الکسندر یرملوف را سردار قفقاز نمود و ایلچی مختارش
لقب نهاده و باتفاق میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت یرملوف بعد از ورود
بتفلیس برای نظم آن اراضی متوقف گشت و میعاد نهاد که در مبدء بهار بحضرت پادشاه آید و چند تن از مردم
خود را با عریضه همراه میرزا ابوالحسن خان روانه درگاه شاهنشاه نمود و هم در این سال هنری الکت انگلیزی
لقب وکالت یافته مامور بتوقف ایران گشت و مستر موریه از حضرت شاهنشاه رخصت مراجعت یافته بانگلستان شتافت

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و دو هجری و ذکر شهامت و شجاعت شجاع السلطنه فرمان

در سنه یکهزار و دویست و سی و دو هجری ده ساعت و سی و سه دقیقه از شب جمعه دوم جمادی الاولی چون بگذشت
خورشید به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن جمشید بگذاشت این هنگام میرزا ابوالحسن خان
ایلچی از روس باز فرستادگان یرملوف برسیدند و عریضه سردار روس را باز نمودند شهریار تا جدار فرمود
که هنگام توقف در چمن سلطانیه حاضر درگاه شوند و عسکرخان ارومی افشار برحسب فرمان پادشاه و اختیار
ولیعهد دولت بمهمانداری او نامزد شد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را حکم رفت که روانه زنجان شده
چون ایلچی روس وارد شود او را در چمن ساماناحی که تا سلطانیه یکفرسنگ راه است فرود آورد و دولت
حضرت اردوی پادشاه کنون خاطر او را باز داند و میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی نیز مامور شد که آنچه
ایلچی روس را در خرج راه بکار باشد از منال دیوانی معلوم دارد و با خود دارند و بکار برند این جمله راه برگرفت
آنگاه فرمان رفت که از ممالک محروسه لشکرها برای کوچ دادن بسلطانیه در حرکت آیند اما از طرف
خراسان از این پیش مرقوم شد که حاجی فیروز برزگان جام را از بهر کوچ کردن بهرات کوچ داده در عیت
جام را در قلعه محمود آباد سکون فرمود و بنیاد خان قرائی از ایشان گشت بعد از رسیدن حسنعلی میرزا بخراسان
محمد خان قرائی بر گردن نهاد که هر وقت فرمان رود قلعه محمود آباد را از تصرف بنیاد خان انتزاع دهد
و از قبایل قرائی نیز جمعی در محمود آباد باز داشت این هنگام اسمعیل خان سردار بفرمان شاهزاده کس
فرستاد که بوعده وفا کن محمد خان جواب باز داد که چون شاهزاده بنظم جام کوچ دهد مضایقتی در سپردن
قلعه محمود آباد نخواهد رفت شجاع السلطنه در این وقت واجب دانست و در عشر اول جمادی الاولی با تفرقه
اندک صبحگاهی از ارض اقدس برنشست و بقدم عجل طی مسافت نموده در همان شب بشهر خبوشان آمد

و رضاقلیخان ایلخانی که پدر خویش امیرگونه خان را در حبس میداشت چون اینگونه دید و شاهزاده را بدست سر از پای نشناخته پذیره شد و جان و مال را برسم پیشکش پیش داشت صبحگاه که این خبر پراکنده شد نجفعلی خان شادلو حاکم بجنورد و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز و سعادتقلیخان بغایرلو حاکم جهان ارغیان و قوچه خان کیوانلو حاکم رادکان شتاب زده بحضرت شاهزاده شتافتند و جداگانه نواخت و نوازش یافتند چون خاطر ایشان را مطمئن ساخت همچنان بامداد دیگر برنشسته بناگاه بارض اقدس درآمد و خوانین خراسان پیشکشی لایق فراهم کرده با زن و فرزند طریق مشهد مقدس گرفتند تا بجنوردکان در آن بلده بگذارند و ده هزار سوار جرار نیز برکاب آوردند آنگاه شجاع السلطنه سه شنبه بیست و ششم جمادی الآخره تسخیر هرات را تصمیم عزم داده از شهر مشهد خیمه بیرون زد و چون در سنگ پشت جام فرود آمد محمد خان قرائی نیز بحضرت آمد و حسب الامر شاهزاده میرزا محمد خان تکلوی جامی باتفاق محمد خان قرائی شد که قلعه محمودآباد را از دست گیرد ایشان راه برگرفتند و شاهزاده از قفا رهسپار شد روز ورود بمحمودآباد محمد خان نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که بنیاد خان در بیرون قلعه بیفرمانی همی کند اینک لطفعلی خان برادرزاده خود را با پانصد تن هزاره بحراست قلعه بازداشته و خود با سپاهی کمینگاهی گرفته که اگر تواند گزندی باردوی شاهزاده رساند شجاع السلطنه چون این بشنید چون شیر غضبناک بکنار قلعه آمد و لشکر را حکم بیورش داد عبدالله خان ارحمندی و رستم خان قراگوزلو و مطلب خان و افغانی از چهار سوی بجنگ درآمدند و اسمعیل خان سردار توپهای آتشین را روی بقلعه بازداد و شاهزاده از پیش روی سپاه همه جا بیمین و شمال همی تاخت و لشکریان را تحریض داد بالجمله دلیران رزمجوی حمله ها متواتر کردند و اندک زمان از خندق عبره داده از برجهای قلعه صعود کردند و دست بقتل برگشادند لطفعلی خان با جمعی راه فرار برگرفت و شاهزاده با گروهی از قفای ایشان تاختن کرد و بسیار کس را با شمشیر خویشتن دو نیمه همی ساخت بالجمله در آن مصاف سیصد و پنجاه تن از مردم هزاره گرفتار شد و یکصد و بیست نیزه سر شمار آمد فرمان رفت تا گرفتاران را برخی بزمین با میخ آهنین بدوختند و بعضی را در آتش سوختند و جماعتی را سر با گرز نرم کردند و اعضای جمعی را با تیغ از هم باز گشادند آنگاه از سرهای ایشان در آن ارض مناره بنیان کردند و عددی بدرگاه پادشاه فرستاد و این قصه را عرضه داشت نمود بنیاد خان که این بشنید در طریق فرار از برق و باد شتابنده ترگشت آنگاه میرزا محمد خان تکلوی جامی را بحکومت جام بازگذاشته بجانب هرات جنبش کرد چون بتربت شیخ جام رسید عطا محمد افغان از قبل حاجی فیروز بدرگاه آمد و زمین ببوسید و معروض داشت که حاجی فیروز غوریان را بازگذارد و اطاعت دولت ایران را فرض شمارد بشرط آنکه شاهزاده از اراضی جام پیشی نجوید و هرات را که از احمدشاه بمیراث مانده از حاجی فیروز دریغ ندارد شجاع السلطنه سخن او را وقعی نگذاشت و بازش فرستاد و از تربت شیخ جام کوچ داده چون بمنزل کوسویه نزول کرد امیر حسن خان عرب حاکم طون و طبس با لشکر خود برکاب پیوست بالجمله شاهزاده طی مسافت نموده در پل نقره سه فرسنگی هرات لشکرگاه کرد از آنسوی حاجی فیروز گروهی از شیخالپیان را در مصلای هرات و تل بنگیان که معقلی منیع است بازداشت و خود در قلعه هرات نشیمن ساخت روز دیگر شاهزاده از پل نقره

مقاتله شجاع السلطنه با افغانان

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برنشسته با سپاه و توپخانه تا کنار آب انجیل آمد لشکر فیروزکوهی و مردم عرب در اول حمله تل بنگیان را فرو گرفتند
و جمعی از شمخالچیان را بکشتند و قلیلی بشهر گریخت روز دیگر قلعه هرات بمحاصره افتاد امیر حسن خان بدروازه درب
جوشن و امیر علم خان بدروازه قندهار و امیر قلیچ خان بدروازه قوطی چاق و محمد خان قرائی بدروازه
عراق و حسینقلی خان بیات نیشابوری بدروازه ملک مامور آمدند و سپاهیان بنهب و غارت نواحی
پرداختند روزی چند بر نیامد که حاجی فیروز کلید غوریان را با پنجاه هزار تومان نقد مسکوک بحضرت شاهزاده
فرستاد و نام پادشاه ایران را زینت سکه و خطبه نمود و خوانین خراسان نیز خواستار شدند تا شاهزاده از
حصار هرات دست باز داشت و خاطر بر دفع مردم هزاره و نظم بادغیسات گماشت زیرا که بعد از فتح محمود
آباد بنیاد خان و نصیر خان فرار کرده از اراضی بادغیس بگذشتند و در دره بام که بحفر سنگی رود مرغاب است
نشیمن ساختند و با بهرام خان فیروزکوهی خویشی نموده او را نیز نزدیک خود بردند و ابراهیم خان بیگلربیگی بعداوت
بنیاد خان امیر قلیچ خان تیموری و محمود خان جمشیدی را با خود متفق کرده بدرگاه شاهزاده آمد و تدبیر بنیاد
نهاده فرض و آسان شمرد و اسمعیل خان سردار نیز در این سخن همداستان شد لاجرم شاهزاده ابراهیم خان هزاره را
از پیاده و سوار برای استمالت قبایل از پیش بیرون فرستاد و از پی او اسمعیل خان سردار و امیر قلیچ خان
تیموری و مطلب خان دامغانی و عبدالله خان فیروزکوهی و رستم خان قراگوزلو و محمد نظرخان ماسنی و نگاهدار
خان چگنی را با سپاه ایشان بمنقلای لشکر روانه ساخت و خود بعد از دو روز از منزل کهدستان با امیر
حسن خان و امیر علم خان عرب و محمد خان قرائی و حسینقلی خان بیات نیشابوری و سواره کرد و
توپخانه کوچ داد و چون دو منزل بطرف بادغیس برفت راه صعب گشت و سنگلاخهای سخت پدید
آمد که بسیار اسبها را عقر کرد و مکشوف افتاد که ابراهیم خان هزاره بجانب حصن بنیاد خان صعوبت مسالک را
سهل نموده و مفاسد امر را مخفی داشته بالجمله چنان شد که بسیار وقت شاهزاده باتفاق ایلها خویشتن طناب
عراده های توپ ماده و بدوش حمل همی داد و نیز از تنگی علف و آذوقه بسیار دواب بمعرض هلاک درآمدند
و چون مراجعت از آنجا موجب جلادت دشمن بود روز بدینگونه قطع مسافت کرد روز یازدهم در قلعه نو
که مسکن قدیم قبیله هزاره بود فرود شد اما از آن سوی ابراهیم خان که از پیش روی تاخت باتفاق محمود
خان جمشیدی با نصیر خان برادر بنیاد خان دچار شد و رزمی سخت داد و هزیمت گشته نزدیک اسمعیل خان سردار
گریخت و سردار از منزل مرغ چمن سه فرسنگی دره بام حرکت کرد و از آن سوی بنیاد خان و نصیر خان
بیرون شده با قراولان سپاه باز خوردند و باندک ستیز و آویز شکسته شده بقلعه گریختند اسمعیل خان
با سپاه برسید و اطراف قلعه را فرو گرفت و بگشادن تفنگ و تواتر حمله بسیار از مردم هزاره هلاک شدند
بنیاد خان و نصیر خان ناچار از در خاکساری بیرون شده امان طلبیدند و مقرر شد که فردا بلشکرگاه
سردار آیند و اسمعیل خان حکم داد تا لشکریان دست از جنگ باز داشتند از قضا مردم بنیاد خان
از هر دو نزدیک بر سر او انجمن شدند و لشکری لایق جنگ فراهم گشت لاجرم بنیاد خان دل قوی کرده
از بهر مبارزت بیرون تاخت و در ظاهر دره بام سنگری کرده عباسقلی خان برادرزاده خود با گروهی

در آنجا باز داشت و خود با سپاهی بزرگ در جای دیگر کمین نهاد چون کار جنگ رواج یافت مطلب خان دامغانی برادر اسمعیل خان سردار با سربازان خود یورش برده لشکر ایشان را بجنبش و عباسقلی خان زا با مردم او عرضه تیغ ساخت لشکریان اینوقت باخذ غنیمت پرداختند ناگاه از طرفی بنیاد خان با سواران خود در رسید و در حمله اول کربلائی باقر ابزانی سرکرده پیادگان ابزانی استرابادی کشته شد و مردم او از جنگ هزیمت گرفتند و سواران هزاره بقفای ایشان از دنبال تاختند سواران سپاه سردار چون این بدیدند بیمناک شدند ولی گریختگان برنگاشتند چندانکه سردار کلاه برگرفت و افغان همی کرد سودی نبخشید ناچار خود نیز برنشست و بگریخت ناگاه گریختگان در منزل مرغ چوبین کمیک دود و بلشکرگاه شاهزاده رسیدند و قصه بگفتند شاهزاده بیستوانی امیرحسین خان عرب و اسمعیل خان قاجار شام بیاتی را بحراست اردو باز داشته خود برنشست و توپخانه را تحریک داده و شتاب کرد ناگاه بجماعتی که از دنبال هزیمتیان میتاختند دوچار شد و بانگ رعدآسای توپ بالا گرفت و خود نیز با نیزه خطی بدیشان حمله کرد و یکصد و سی تن از آن جماعت را دستگیر ساخت و دیگر بقلعه دره بام باز گریختند و در زمان حکم داد تا گرفتاران را با میخهای آهن بر زمین کوفتند و بمنزل مرغ چوبین باز آمد و کس فرستاده اسمعیل خان سردار را که بقلعه نو گریخته بود نیم شبی بلشکرگاه آوردند و بامداد آهنگ دره بام کرد خوانین خراسان معروض داشتند که چون یک نیمه لشکر بقلعه نو گریخته اند و آنمردم نیز بیمناک گشته اند انتقام اینکار بدیگر وقت مبارکتر است لاجرم مراجعت فرموده در منزل سنگبیان معروض افتاد که مدد خان درانی با جمعی از افغانان در قریه پشنگ جای دارد و میرزا صادق وقایع نگار را که ملازم اردو بود بتفحص حال بیرون فرستاد او برفت و مدد خان را بدرگاه شاهزاده آورد و مکشوف شد که از حاجی فیروز والی هرات و حاجی آقاخان وزیر او رنجیده و بملازمت شاهزاده شتافته لاجرم شجاع السلطنه او را بخلعت گرانبها و خنجر مرصع مفتخر ساخته ملازم رکابش فرمود و از سنگبیان بچمن پرنی آمد در آنجا عطا محمد خان افغان از قبل حاجی فیروز با عریضه و پیشکش شایسته برسید و مورد نواخت و نوازش شده باز هرات شد آنگاه امیر علم خان عرب و ابراهیم خان هزاره و امیر حسن خان حاکم طبس و دیگر سرکردگان را رخصت انصراف داده خود روز شنبه دهم رمضان وارد مشهد مقدس گشت و وقایع احوال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود و هم در اینسال روز پنجشنبه هفدهم شهر شعبان بر حسب فرمان شهریار تاجدار بساط عیش و عرس بگستردند و دو تن از دختران حسینقلی خان را که برادرزادگان شهریارند برای شاهزاده ظل سلطان و شاهزاده امامویردی میرزا عقد مزاوجت بستند و هم در اینسال شاه زمان افغان که بدست برادرش شاهزاده محمود نابینا گشت با یک پسر خود بدرگاه پادشاه آمد و آهنگ زیارت بیت الله داشت و مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت این هنگام وقت رسیدن الکسندر یرملوف ایلچی روس قریب افتاد و این یرملوف از قبل اودرنسب بجوجی خان بن چنگیز میرساند خوئی خشن و خاطری مستبد داشت پس از دو ماه که نظم مملکت تفلیس و قراباغ بداد در رجب میعاد آهنگ چمن سلطانیه کرد و عسکرخان افشار بفرمان نایب السلطنه از اوچ کلیسا مهمان پذیر گشت و در ایروان حسن خان برادر

آمدن یرملوف ایلچی روس

یرملوف با تحف و [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حسین خان سردار با پنجهزار کس از سواران مأمور باستقبال او شتافت و حسین خان که در شهر ایروان از بهر (۱۵۵)
مضیف سراپرده پنج سری برپای کرده بود وقت رسیدن ایلچی تا بیرون سراپرده پذیره شد و دست
او را بقانون اهالی یوروپ که علامت محبت نهاده اند فشار داد و بسراپرده آورد و او را با شرایط مهمان
نوازی از خاک ایران بگذرانید در روز ورود به تبریز بر حسب حکم نایب السلطنه از قریهٔ سهلان تا سرای دار
الاماره بیست و پنجهزار سوار و پانزده هزار سرباز و بیست هزار کس پیاده و چهل هزار کس از اهل حرفت و صنعت
با چهل عراده توپ از دو رویه صف بر کشیدند و همه تن چون تمثال دیوار از سخن خاموش و چشم بر ایلچی داشتند
بالجمله یرملوف بدین ساز و سامان درآمد و روز دیگر رخصت بار یافته بحضرت نایب السلطنه شتافت اما
از نایب السلطنه سخنی که تشیید قواعد مصالحت کند نشنود زیرا که خاطر او شیفتهٔ جنگ بود و آهنگ انتقام داشت
لاجرم یرملوف با کدورت ضمیر از آنجا کوچ داده بزنجان آمد و شاهزاده عبدالله میرزا او را عظیم بزرگ داشت
و هیچ دقیقه از پذیره دادن و مهمان پذیری فرو نگذاشت و برحسب امر شاهنشاه ایران او را در چمن سامان ارخی فرود
آورد و میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله با او طریق موافقت و مؤالفت سپرد و از بینوی شاهنشاه ایران روز پنجشنبه
بیست و هفتم شهر شعبان از دار الخلافه طهران حرکت فرموده جمعه هفدهم شهر رمضان وارد چمن سلطانیه گشت
و از توپخانه و زنبورکخانه و سواره و سرباز و شاهزادگان و امرا چندان انجمن بودند که کمتر وقت بدین ازدحام و
انتظام سپاهی با دید آمد یرملوف با پاسی دیگرگون از یک سوی بیرون شده نظارهٔ سپاه و رسیدن
پادشاه را بدان شوکت و حشمت همی کرد و بعد از ورود بچمن سلطانیه بفرمان شهریار اسبی با ساخت مرصع
بجواهر آبدار بنزدیک ایلچی بردند تا برنشسته بلشکرگاه آمد و امان الله خان والی کردستان با پنجهزار سواره
پذیرهٔ او شد و از سراپرده شاه تا دو میل راه سربازان و توپچیان و زنبورکچیان از دو رویه صف
راست کردند بالجمله یرملوف با این مکانت وارد شده در سراپرده میرزا شفیع صدر اعظم درآمد و محمود خان
دنبلی قوریساول باشی از قبل پادشاه بدانجا شده او را پرسشی بسزا نمود و روز دیگر هنگام بار عام که شاهنشاه
ایران بر تخت مرصع جای کرده و ادات و اوانی زر و گوهر که هر یک بالماس و یواقیت شاهوار ترصیع
داشت بکار شد و شاهزادگان با سلیحهای زرتار و جواهر آبدار حلی و حلل کرده در برابر پادشاه رده بستند
و بزرگان و امرای ایران در جای خویش بر صف شدند حکم باحضار ایلچی رفت و یرملوف با چهل تن
از مردم روسیه و دو تن ترجمان برنشسته لختی در کشیک خانه بیاسود و از آنجا بسراپردهٔ خسروانی درآمد و نسقچی
حاجب بار از هنگامی که پادشاه دیدار شد تا آنگاه که بنزدیک گاه درآمد چهار جای سر فرود داشت و شاهنشاه
ایران بدان قانون که با سفرای یوروپ کار همی کرد او را اجازت جلوس داد و یرملوف بر حسب امر نشست
و بیدرنگ برخاست و نامهٔ امپراطور را میرزا شفیع صدر اعظم از دست یرملوف اخذ نموده در پیش تخت
شهریار گذاشت پس از مطالعهٔ مکتوب و پرسش حال امپراطور روس همراهان یرملوف را احضار فرموده هر یک را
عطوفتی در خور فرمود و جمله را اجازت داد و بقانونی که درآمدند باز شدند روز سیم تحف امپراطور را از نظر
پادشاه بگذرانید و آن صورت فیلی از ذهب خالص بود که در پهلوی چپ آن صنعت ساعتی کرده بودند که هنگام

[illegible]

بدار آن ساعت تمامت اعضا و جوارح فیل مشابه کار طبیعت در حرکت بود و نغمه بقانون موسیقی می‌نواخت و سه (١٥٦)
قطعه آیینه نمائی که هر یک پنج ذراع طول و دو ذراع و مقداری برزیادت عرض و یک دست سحن داشت
و دیگر اشیاء نفیسه نیز پیشکش گذرانید برحسب فرمان آنها در کاخهای سلطنت که تمامت آن کاخها نیز از آیینه
بلور بود منصوب گشت و همچنان یرملوف از قبل امپراطور افسری مکلل بجواهر و بعضی اشیاء دیگر به میرزا شفیع
صدر اعظم عطا کرد و هر یک از بزرگان درگاه را هدیه جداگانه داد و اگرچه سفر یرملوف برای تشیید قواعد عهدنامه
سابق بود و لیکن پاره سخن از قبل امپراطور معروض داشت که بنیان مودت را متزلزل می‌ساخت نخستین
آن بود که پادشاه روس را با دولت عثمانی آهنگ مخاصمت است شاهنشاه ایران را بحکم اتحاد درین مخاصمت
اعانت روسیه لازم است و اگر نه اعانت روسیان نیز نفرماید شهریار تاجدار در پاسخ فرمودند عهد ما
با امپراطور همان است که در عهدنامه مسطور است دیگر عرض کرد که دشت خوارزم با اراضی دولت روسیه
پیوسته است و بازرگانان روس را پیوسته مردم خوارزم زحمت رسانند و اموال ایشان را بغارت
برگیرند شاهنشاه ایران یا خود لشکر بخوارزم فرستاده آن اراضی را در تحت فرمان خویش آرد یا اجازت دهد
که لشکر روسیه از دریای خزر باسترآباد شود و از آنجا یا از راه خراسان یا از طریق دشت به تنبیه خوارزمیان
عبور کنند شهریار فرمود که اگرچه در فصول یازده گانه عهدنامه این سخن مرقوم نیفتاده و لاکن در طریق محبت
مضایقت نمی‌رود اما عبور سپاه روسیه در خاک ایران روا نیست و از تسخیر خوارزم کارداران ایران را اکراهی
نباشد بشرط آنکه نخستین فتح بلخ و بخارا و هرات بدست شود آنگاه رزم خوارزم آسان گردد چنانکه نادرشاه
افشار نیز چنین کرد دیگر عرض کرد که اگر اجازت رود یکنفر بالیوز از دولت روسیه در گیلان متوقف
باشد و زشت و زیبای تجارت روسیه را بازداند امنای دولت بدین سخن وقعی ننهادند و اباکردند و دیگر
عرض کرد که برحسب عهدنامه مبارکه مؤتمنی معین شود که حدود طالش را بازنماید شهریار انجام این کار را
بصوابدید ولیعهد دولت عباس میرزا بازگذاشت دیگر عرض کرد توقف وکلای طرفین در سرحد دولتین
رفتن محمد علیخان خلج بسفارت روم
واجب است پاسخ رفت که پس از مراجعت بتفلیس معتمدی بدرگاه ما فرست تا با کارپردازان دولت ایران
اینکار ساخته کنند آنگاه یرملوف را بخلعت گران بها و شمشیر مرصع و اسب با ساخت و ستام مکلل بجواهر
و یکقطعه نشان شیر و خورشید الماس سرافراز فرموده همراهانش را جداگانه هر یک را بجبه قرین اعطا و اعزاز
داشت و رخصت مراجعت فرموده مهمانداری عسکرخان افشار بازشتافت از پس یرملوف پادشاه روشن
ضمیر را مکشوف افتاد که او از کاوش روم و خوارزم از پای نخواهد نشست و دور نباشد که وقتی بدولت ایران
نیز از وی زیانی رسد لاجرم محمد علی خان خلج حاکم ساوه را که مردی کهن سال بود با یک زنجیر فیل و چهار سر
اسب و چند رشته تسبیح مروارید و بعضی اشیاء دیگر بسفارت روم فرستاد و انهی داشت که اگر یرملوف
بجهه ایران یا روم وقتی دست تعدی دراز کند دولت عثمانی و ایران باتفاق دفع دهند محمد علی خان
در عشر آخر شوال از چمن سلطانیه طریق حضرت سلطان محمود خان ملک روم گرفت و شهریار تاجدار
راه دارالخلافه پیش داشت شنبه یازدهم ذیقعده وارد طهران گشت و هم در این سال میرزا شاه خلیل الله

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

مقتول گشت همانا میرزا شاه خلیل الله پسر سید ابوالحسن خان است و او از سادات اسمعیلیه می باشد ر ۱۵۷
هم اکنون جماعتی که طریقت اسمعیلیه دارند ایشان را امام خویش دانند چنانکه در ذیل مذاهب جهانیان طریقت
این جماعت را نیز بشرح باز خواهیم نمود بالجمله در مدت دولت زندیه سید ابوالحسن خان حکومت کرمان داشت
و چون عزل شد در محلات که محال قم است نشیمن گرفت و همچنان جماعت اسمعیلیه از هندوستان و ترکستان
زکوة خود را بحضرت او می آوردند و اگر نیروی سفر کردن نداشتند به آب دریا می افکندند و چنان
می پنداشتند که بدست امام میرسد و بسیار کس نذر میکردند که در حضرت امام حی مدتی معین مجاور باشند
و طی مسافت کرده در اراضی محلات و هر جا که امام را مسکن باشد حاضر میشدند و بجاروب کشی و دیگر
کارها می پرداختند بعد از سید ابوالحسن خان امامت قوم بشاه خلیل الله فرزند او رسید و او بعد از روزگاری
سفر یزد کرده دو سال توقف نمود روزی چنان افتاد که یک دو تن از ملازمان او در بازار یزد با اهل حرفت
منازعت کردند و زحمتی رسانیدند مضروبین شکایت بمیرزا محمد جعفر صدر الممالک بردند و او باحضار
ملازمان شاه خلیل الله حکم داد و ایشان هراسناک شده بسرای شاه خلیل الله گریختند و عوانان صدر الممالک
بی نیل مقصود باز شدند ملا حسین یزدی که مردی ادیب و فاضل بود چون این بدید خواست تا در نزد صدر
الممالک اظهار عقیدتی کند بیتوانی از مجلس جنبش کرده با جماعتی از عوام آهنگ سرای شاه خلیل الله کرد
و او از بهر دفاع در سرای بسته بر لب بام سنگری کرد و بعزم مدافعت بنشست مردمان بیورش اول در سرای
شکسته و شاه خلیل الله را با دو سه تن از مردم او پاره پاره کردند حاجی محمد زمان خان پسر حاجی محمد حسین خان
نظام الدوله که اینوقت حکومت یزد داشت ملا حسین و دیگر اشرار را که این کار کردند بگرفت و باز داشت
و صورت حال را عریضه نگاشت شهریار کس فرستاد تا صدر الممالک و ملا حسین و دیگر مردم گناهکار را
حاضر درگاه ساختند نواب صدر الممالک را سلطان خشن از مکانتی که داشت فرود کرد و ملا حسین را
در زندان بردند و در زنجیر کشیدند بشفاعت نظام الدوله ملا حسین بجان ایمن شد و عقاب او بزحمت
چوب معلق شد و صدر الممالک بعذر گناه پیشکشی لایق پیش کشید و مخذولا روانه یزد شد و چون قاتل معین
نبود دیت مقتول را از تمامت مرتکبین این کارها خواستند آنگاه شهریار تاجدار آقاخان ولد اکبرش را که
بجای پدر امام اسمعیلیه بود مورد عطوفت داشت و او را بمصاهرت خویش برکشید و حکومت سایر البلوک
قم و محلات را بدو گذاشت و هم در اینسال مردم بندر مغویه که در کنار دریای عمان است با جماعت جواسم
و قبایل عتوبی همداستان شده سر بطغیان برآوردند شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با جیشی
از شیراز بیرون شده تا ده منزلی بندر مغویه در اراضی بنج فال فرود آمد و از آنسوی پنجهزار کس از مردم
جواسم با کشتی برای امداد بکنار بندر مغویه آمدند شاهزاده محمد زکیخان نوری مازندرانی را که مردی صلابت
شعار بود در مملکت فارس سردار بود بدفع ایشان برانگیخت مردم مغویه چون قوت مقاتلت در خود ندیدند
بحصار در رفتند محمد زکیخان بمحاصره پرداخت و روز ششم حکم بیورش داده قلعه را فرو گرفت و آن جماعت را
عرضه تیغ ساخت و در کنار بحر از سرهای ایشان منارها برافراخت و باز تاخته در رکاب شاهزاده

[illegible]

[illegible]

مراجعت بشیراز نمود و مژده این فتح در غرهٔ ربیع الثانی معروض درگاه شاهنشاه افتاد آن گاه شهریار ایران
تماشای مازندران سفر کرد شاهزاده محمد قلی میرزا زمامگذار مازندران نیکو خدمتی نمود و محمد تقی خان دولو
قاجار حاکم استراباد با سرکردگان یموت و گوکلان در بلدهٔ اشرف برکاب پیوست و پیشکشی لایق پیش گذرانید
و شاهنشاه ساز مراجعت نهاده پنجشنبه پنجم جمادی الاولی وارد طهران گشت و هم در این سال فتح خان افغان
از قبل شاهزاده محمود فتح هرات کرد همانا شاهزاده محمود چنانکه بشرح رفت باعانت کارداران ایران بر
افغانستان غلبه جست فراه و هرات را با برادر حاجی فیروز گذاشت بعد از ورود شاهزاده حسنعلی میرزا بخراسان
حاجی فیروز را وحشتی در ضمیر نشست و ملک حسین پسر خود را با حسن خان ناظر روانه کابل نموده از برادر استمداد
لشکری کرد باشد که قوتی گیرد و غوریان را استرداد کند محمود شاه که تسخیر هرات را در ضمیر داشت این معنی را
بفال نیک گرفت و فتح خان وزیر خویش را با لشکری انبوه روانه هرات داشت تا هرات را بدست گیرد
و اگر تواند بخراسان نیز زحمتی رساند و این فتح خان مردی دلاور بود و بیست برادر داشت که هر یک در محلی
سرداری و فرمانگذاری بودند و حکومت او در وزارت محمود شاه از پادشاه برزیادت بود و نقش خاتم
چنین داشت بیت چه بخت و دولت محمود شه معظم شد غلام خاص فتح خان وزیر اعظم شد
بالجمله فتح خان با لشکر فراوان و توپخانه تا حدود فراه براند حاجی آقا خان وزیر حاجی فیروز صواب ندانست
که او را بشهر در آورد باستقبال او تا نواحی هرات استعجال کرد و تسخیر غوریان را بر ورود بهرات مقدم
داشته او را در بیرون شهر فرود آورد و فتح خان چند روزی ببود و در دل مردم همی با خویش کرد آنگاه
حاجی فیروز را بدست آویز مشورت به بیرون شهر دعوت کرد و پس از لحظهٔ گفت و شنود از نزد او بیرون شد
و حکم داد تا او را بزرگان دولت او در حبس باز داشتند و بشهر هرات در رفته خزاین و دفاین و احمال
و اثقال حاجی فیروز را مأخوذ داشت و ملک قاسم میرزای پسر حاجی فیروز را پس از چند جراحت دست
ببست و زنان و دختران را اسیر کرد و هم از تعرض با ایشان دست باز نداشت و حاجی آقا خان وزیر
و عبد الرشید خان درانی را مقتول ساخت آنگاه حاجی فیروز و زنان و فرزندان او را روانهٔ قندهار
نمود و خود در هرات بنشست و کهندل خان برادر خود را بتسخیر غوریان فرستاد و بمکاتیب و مواعید محمد خان
قرائی و ابراهیم خان و بنیاد خان هزاره و دیگر بزرگان جمشیدی و خراسانی را با خود بر سر مهر و عطوفت آورد
و با محمد رحیم خان قربان که از خوارزم نیز بهداستان گشت آنگاه عصیان با دولت ایران را بلند آوازه کرد
و دو روز قبل از نوروز این حدیث در حضرت شهریار انتشار یافت و فرمان رفت تا لشکرها انجمن شوند
و شجاع السلطنه تا رسیدن لشکر در حراست حدود خراسان استوار باشد

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و سه هجری و ذکر سفارت میرزا ابو الحسن با انگلیس

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و سه چون از روز سه شنبه سیزدهم جمادی الاولی چهار ساعت و بیست
دقیقه سپری شد خورشید بساط حمل سپرد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بآئین جمشید جشن نوروزی
در نوشت و نخستین نظم خراسان را تصمیم عزم داد و میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله را باستمالت خوانین

طغیان فتح خان افغان

فتح نقع ما
و کسرتهای فوقانی
و سکونهای

خراسان که با فتح خان افغان ابواب موالات مفتوح داشتند مأمور داشت و باتفاق ذوالفقار خان و
مطلب خان را با لشکر سمنانی و دامغانی در جمعه یازدهم جمادی الآخره بیرون فرستاد آنگاه میرزا
ابوالحسن خان شیرازی را بسفارت انگلتره مأمور فرمود تا پادشاه انگلستان را که صلح دولت ایران
و روس بتوسط کارداران او بود آگاه سازد که الکسندر یرملوف فرستاده امپراطور روس را دیگرگون یافتیم
از اطوار او چنان تفرس کردیم که زمانی دیر برنگذرد که عهد بشکند و اوراق عهدنامه را در نوردد و رقم معاقدات
بدست مسامحت محو سازد و دیگرباره کار بمقاتلت و مبارزت اندازد و همچنان از دویست هزار تومان
مسکوک که در ایام مقاتلت با روسیه همه ساله از دولت انگریز بدولت ایران حمل میشد و پس از مصالحه
پیشکاران انگریز از انفاذ یک نیمه آن ذهب و سیم باز داشته اند طلب کند و یک قبضه شمشیر و چند رشته مروارید
و قالی از سنگ یشب که تمثال شاهنشاه ایران بر آن رسم بود و بعضی اشیاء دیگر هدیه پادشاه انگلستان
مقرر شد و چون میرزا ابوالحسن خان از طریق اسلامبول رهسپار بود هم مکتوبی بسلطان محمود خان ملک روم مرقوم
افتاد و همچنان نامه با امپراطور نمسه و کتاب دیگر بپادشاه فرانسه رقم شد و هر یک را ارمغانی جداگانه فرمان رفت
و میرزا ابوالحسن خان در نیمه رجب راه برگرفت و شهریار نیز بسیار سپاه کرده در هیجدهم رجب خیمه بیرون زد
و تا اراضی فیروزکوه و نمکه براند و در آنجا اقامت جست تا خبر خراسان باز راند و کار بمصلحت وقت براند اما

لشکر کشیدن شجاع السلطنه بجنگ فتح خان افغان

از آنسوی شجاع السلطنه حسنعلی میرزا فرمانگذار خراسان محمد امین خان یازوکی کرده و امیر قلیج خان تیموری را
بحراست قلعه غوریان و حصن محمود آباد باز داشت و فوجی را بتاراج و نهب اراضی باخرز و تربت گماشت
و از طرف افغانستان بعد از نوروز فتح خان از مردم قزلباش کابل و افغانان قندهار و سکنه هرات
و بلوچستان و سیستان و قبایل جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی لشکری انبوه ساز داده با توپخانه و زنبورک خانه
آهنگ تسخیر خراسان از هرات بیرون شد و محمد رحیم خان فرمانگذار خوارزم نیز با مردان رزم آزمای سپاهی
تا اراضی سرخس تاختن کرد و از خوانین خراسان محمد خان قرائی و ابراهیم خان هزاره با لشکرگاه فتح خان پیوستند
و رضاقلیخان زعفرانلو و نجفقلی خان شادلو و بیگلر خان چاپشلو و سعادت قلیخان بغایرلو در حصارهای
خویش استوار نشستند و نگران شدند تا هر کرا نصرت یار شود بدو یار شوند شاهزاده شجاع السلطنه نخستین دفع
فتنه را واجب دانست و روز هشتم رجب با سپاهی جنگجوی راه هرات برگرفت میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله
باتفاق ذوالفقار خان و مطلب خان در منزل کال یاقوتی بدو پیوست و هم از آنجا کوچ داده در رباط کافر
قلعه کشوف افتاد که فتح خان با سی هزار مرد سپاهی در اراضی کوسویه ساخته جنگ است و مسافت او تا این
معسکر از دو فرسنگ بر زیادت نیست شجاع السلطنه چون این بشنید بنه و آغروق را در کافر قلعه
گذاشته با ده هزار تن سواره و پیاده و زنبورک خانه کار مقاتلت بیاراست و ایلغار کرده در اراضی کوسویه
تلاقی فریقین افتاد فتح خان چون سپاه شاهزاده را دیدار کرد تنی چند از افغانان رسول فرستاده پیام داد
که شاهزاده غوریان را بدولت افغان گذارد و محال تربت و باخرز را محمد خان و ابراهیم خان سپارد تا از اینجا
هر دو سپاه بی آنکه با هم آویخته شوند و خونها ریخته کرده مراجعت نمایند و اگر شاهزاده از جنگ نپرهیزد

با ما در آویزد چه داند که فتح و نصرت کرا باشد بعید نباشد که بتکبّر ملکزادکی و تمرّد و انی مملکت سلطانیّت متزلزل
کند شاهزاده در پاسخ گفت که مولای تو محمود را که پرورده نعمت پادشاه ایران است هرگز آن مکانت
نباشد که در میان ملوک سخن به نیک و بد کند و دم از خیر و شر زند ترا چه افتاده که دیر و زحشمت افغان سد و
زانی را گشتی و چشم از حقوق و لینعمت پوشیدی چندانکه با بانوان سرای ایشان نیز درآویختی و در آمیختی اینگونه
سخن از اینگونه مردم پسندیده نباشد اگر ایمنی خواهی آن چند تن ترائی و هزاره را دست بسته بسوی ما فرست
و اگر نه جنگ را ساخته باش چون سخن بپای رفت و سفیر فتح خان باز شد بازار مبارزت رواج گرفت شجاع السلطنه
صف راست کرده و میمنه لشکر را بمیرزا عبدالوهاب معتمد الدوله و فضلعلی خان توانلوی قاجار سپرده سواران
خواجه وند و عبد الملکی را در زیر رایت ایشان بداشت و پیادکان استرابادی را با یک عراده توپ از پیش
روی میمنه کرد و حسینقلی خان بیات نیشابوری را با پیادکان خراسانی بجناح میمنه فرستاد آنگاه ذو الفقار
خان حاکم سمنان را با سربازان سمنانی و سواره قراچورلو بطرف میسره بداشت و مطلب خان حاکم دامغان
و علی اصغر خان عجم بسطام و سربازان دامغانی را جناح میسره بداد و خود چون شیر نخجیر دیده با سواران مافی
و غلامان رکابی در قلب جای کرد و از آنسوی فتح خان شیردل خان برادر خود را با مردان سیستان و دلیران
فیروزکوهی و جمشیدی در میمنه بداشت و کهن دل خان برادر دیگر خود را با لشکر هراتی و تایمنی و درزی بمیسره
فرستاد و بنیاد خان را با سواران هزاره و چیکو در جناح میسره جای داد و محمد خان را با جماعت فراهی و سبزواری
در جناح میمنه بگماشت و خود با خیل قزلباش کابل و افاغنه قندهار و ابراهیم خان هزاره و محمد خان فرای
و توپخانه بقلبگاه درآمد و جمعی از لشکریان را نیز در ساقه و کمین جای ساختن فرمود اینوقت آتش حرب زبانه
زدن گرفت و آلات ضرب بکار افتاد و دهان توپها از طرفین گشاده شد و از گرد و دود رزمگاه جهان سیاه
گشت شیردل خان با جماعتی از سپاه افغانان بر میسره سپاه شاهزاده حمله افکند و سربازان سمنانی و
سواران قراچورلو بر ایشان درآمدند و بدستیاری تفنگ و دیگر آلات جنگ آنجماعت را چنان هزیمت کردند
که هر تن دیگر سوی همی رفت و بسیار کس از ایشان بخاک معرکه افتاد دیگر باره افغانان یک حمله دیگر انداختند
و ذو الفقار خان کار ایشان را بساخت اینوقت کهن دل خان با مردم سیستان و قبایل هرات چون پلنگ
خشمگین آهنگ میسره سپاه شاهزاده کرد سبک عنان شد پیادکان استرابادی حیلتی اندیشیدند و خواستند
تا آنجماعت را از لشکرگاه خود دور کنند و یکباره دستگیر سازند لاجرم لختی باز پس شدند و فرّی نمودند سواره
خواجه وند و عبد الملکی چون این بدیدند ایشان را هزیمت شدگان پنداشتند و چون تواني روی برکاستند و از
جانب دیگر بنیاد خان هزاره بدانجا که بنه و آغروق شاهزاده بود بتاخت و هنوز مردم او دست بچیزی
فراز نبرده بودند که سواران رکابی شاهزاده برسیدند و جنگ در پیوستند بنیاد خان را نیروی جنگ
ایشان نماند از پیش روی سواران بگریخت از قضا در هزیمت با سواران خواجه وند و عبد الملکی که ایشان
نیز از جنگ فرار کرده بودند هر دو سپاه گریخته در کنار میدان با هم درآویختند بعد از گیر و دار و کشش و
کوشش بسیار بنیاد خان بجانب کوسویه گریخت و جماعت خواجه وند و عبد الملکی طریق مشهد مقدس

مقاتله شجاع السلطنه با فتح خان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برداشت تا میدان رزمگاه از گرد و دود چون شب تار سیاه بود و هیچکس دوست از دشمن نمی‌شناخت شجاع السلطنه
در آن گیر و دار با چند تن از غلامان جان بر کف نهاده و کف بر لب آورده چون پیل مست قدم استوار داشت
و از یمین و شمال حمله می‌افکند در میانه چند تن از افغانان او را دریافتند و با تیغهای آخته بسوی او شتافتند
شاهزاده اسب برجهاند و مانند شیر خشمگین بر ایشان درآمد یکتن از افغانان که مردی دلاور بود پیش دستی را
تیغ بر فرق شاهزاده براند شاهزاده سر بدزدید و آن تیغ بر سر اسب آمده لختی جراحت کرد هم در آن حال
شاهزاده دیگرش مجال نداد و شمشیر بزد و او را دو نیمه ساخت و روی به کاشتند دیگر یرا از کمرگاه برد
و آن یک را سر برانید بالجمله چهار تن را شاهزاده پاره پاره ساخت و چند تن دیگر از افغانان چون این
جلادت مشاهدت کردند روی برتافتند و بسیاری کس از گریختگان سپاه ایران چون استواری و درنگ
شاهزاده را در جنگ بدانستند از دور و نزدیک انجمن شدند ذوالفقار خان سمنانی که در شهامت
و شجاعت نامور بود چنان دانست که سپاه ایران شکسته شد مردم خود را انجمن کرده در یک سوی میدان
در کنار رود هری جای کرد و مبارزت را پای داشت فتح خان در آن ظلمت جنگ گلوله از تفنگ برد
آمد و عظیم جراحت کرد ناچار پشت با جنگ داده با قزلباش کابلی و افغان قندهار بار اضی فراه و هزار گریخت
مع القصه در پایان کار افغانان یکباره هزیمت شدند و از میدان کارزار تا کنار سبزار که بیست فرسنگ
مسافت است همه جا کشته و افکنده و اسیر و دستگیر بود چنانکه هوای آن طریق چنان عفن گشت که یک
از مدت زمان عبور کاروانیان بصعوبت میرفت بالجمله میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله در تاریکی گردگاه
حیران بماند نمی‌دانست منصور کیست و مقهور کدام است بی آنکه راه بداند و جای بشناسد بارض کوسویه تاخت
از آنجا مسموع بداشت که شاهزاده در میدان کارزار استوار است بیتوانی عنان بر تافت و در کنار رود
هری جمعی از سواره و پیاده بکثرت که انجمن شده اند چنان دانست که اینک شاهزاده و سواران او
بسوی ایشان شتاب کرد و چون برسید او بنیاد خان بود معتمد الدوله را دستگیر ساختند هنگام آفتاب نخست
و روز کوتاه شد شاهزاده آن شب را در کافر قلعه فرود شد و بنیاد خان در رباط کوسویه منزل گزید معتمد الدوله
و محمد خان قرائی نیز با او بود و محمد خان بنیاد خان را می‌انگیخت که معتمد الدوله را بهرات فرستد و او
وخامت کار را می‌اندیشید و معتمد الدوله نیز او را بفریفت و روی دل او را با شاهزاده کرد و عفو گناه او را
خواستار آمد شاهزاده بشفاعت او حکومت غوریان و باخرز و کوسویه را بدو گذاشت و خط حکومت او را
با خلعتی گرانبها مصحوب میرزا علیرضای رشتی برادرزاده میرزا موسی وزیر خود بدو فرستاد و بنیاد خان
جمعی از بنی اعمام خود را برسم گروگان ملازم خدمت معتمد الدوله نموده روانه درگاه شاهزاده داشت
روز دیگر نخستین ذوالفقار خان بلشکرگاه فتح خان درآمده مردم او از غنیمت بهره عظیم یافتند و از پس
او شاهزاده و لشکر او درآمدند ایشان نیز از آن غنیمت بی بهره نبودند از پس این وقایع شجاع السلطنه مراجعت
کرده مژده این فتح را در حضرت شهریار عرضه داشت و شهریارش بعد در منشور ملاطفت مسرور و خرم نمود

صفر علی بیگ و مشهدی کاظم بیگ قهرمان و رستم بیگ شادلو که از غلامان رکاب بودند بکشتند افغانان ع

[illegible]

[illegible] معتمد الدوله

(۱۲۴۷) و هم از فیروزکوه حکم رفت که شجاع السلطنه از محاصره تربت دست باز ندارد و حسن خان قاجار قزوینی را با پنج هزار تن از ابطال رجال متسخر قلعهٔ صفی آباد و دفع سعادت قلیخان مقرر فرمود و شاهزاده محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری بمقاتلت و مبارزت محمد رحیمخان فرمانگذار خوارزم مامور گشت و مهدی قلیخان و محمد خان دولوی قاجار با ده هزار تن لشکر ملازم رکاب او شدند و فرمان شد که اگر محمد رحیمخان از اراضی درون و معین قدم فراتر نگذاشته دست از او باز دارند حصار ربز و بجزد را محصور دارند و نجفقلی خان شادلو را دستگیر نمایند شهریار تاجدار چون این احکام براند خویشتن نیز سفر خراسان را مقیم عزم داد و با لشکری از حوصلهٔ حساب افزون راه برگرفت و از شاهزادگان محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و همیون میرزا و حیدرقلی میرزا و الله وردی میرزا و امام وردی میرزا ملازم رکاب شدند و قاسم خان قوانلوی قاجار که بمصاهرت پادشاه مفاخرت داشت هم ره سپار آمد با تجمل اردوی پادشاهی از چمن میدان جوق جنبش کرده از راه جاجرم جهان نورد گشت در منزل اسفراین فرستادگان شجاع السلطنه برسیدند و نقاره خانه و توپخانه و زنبورک خانه فتح خان را بحضرت آوردند و روز سه شنبه سیم شهر رمضان اراضی بام که از محال جبان ارغیان است مضرب خیام شد و در آنجا مکشوف افتاد که سعادت قلیخان در قلعهٔ صفی آباد جای کرده و حراست قلعهٔ بام را بمرتضی قلیخان برادرش گذاشته بر حسب فرمان عبدالله خان ارجمندی و سربازان فیروزکوهی قلعهٔ بام را احصار دادند و هدف توپهای باره کوب ساختند روز سیم از قلعه گیان بانگ استغاثه بلند شد و مرتضی قلیخان با تیغ و کفن در بارهٔ بند پادشاه امن جست شهریار دیندار بروی ببخشود و در ازای غنیمتی که از مردم قلعه بهرهٔ لشکریان میشد معادل سه هزار تومان زر مسکوک از خویشتن بلشکر عطا کرد سعادت قلیخان در قلعهٔ صفی آباد چون اصغای این خبر نمود از در زاری بزراعت محمد قاسمخان قوانلو را بشفاعت انگیخت و بخواستاری تقبیل آستان پادشاهی شتافت و رقم عفو و عطوفت یافت و در این سفر چنان افتاد که روزی شهریار بگرد قلعهٔ بام بر میآمد و نظاره توپچیان و نظام ایشان میکرد محمد نام بعایری این بدید و بدانست و گستاخانه شمخال خویش را بسوی پادشاه بگشاد گلولهٔ شمخال خطا کرده و از پادشاه گذشته بر پیشانی یکتن از غلامان آمد مغز او را پراکنده ساخت بعد از فتح قلعهٔ بام چون شهریار را آن جنایت ببخشود و تیغ بخون آن خاین نیالود بعد از فتح بام میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله از نزد شجاع السلطنه بلشکرگاه آمد و معروض داشت که این هنگام که شاهزاده تربت حیدریه را احصار داده از قبل شاه محمود افغان و پسرش کامران میرزا ملاشمس مفتی هرات و خان ملاخان ملاباشی درانی بنزدیک شاهزاده آمده و او را در حضرت پادشاه شفیع ساخته اند که زلات ایشان بزلال عفو از جریدهٔ جهان شسته گردد و سخن بر این نهاده اند که ما را از جسارت فتح خان خبری نبوده و ما این کاوش نفرموده ایم و اگر اجازت رود و فرستادگان او در پیشگاه پادشاه حاضر سازیم تا کشف مسئول خویش پردازند شاهنشاه ایران فرمود که ایشان را نزد ما بار نباشد و پاسخ ایشان را شجاع السلطنه گذارد و بدینگونه پیام فرستد که اگر یکنفر از این جانب فتح خان را دست بسته بسوی ما فرستی با هرات و جهان بین او را از چشمخانه بیرون کنی دیگرباره با تو طریق ملاطفت و مصافات خواهیم سپرد و اگرنه ساخته عذاب و عقاب میباش چون سخن بپای رفت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

رفت معتمد الدوله باز شتافت و شهریار سه‌شنبه دهم رمضان از بام کوچ داده در منزل پیر شهباز فرود شد و در آنجا
معروض افتاد که محمد رحیم خان خوارزمی چون سفر پادشاه را بارض خراسان بدانست چنان هراسناک شد
که بنه و آغروق را بجا گذاشته شتاب زده بجانب خوارزم شتافت لاجرم محمد تقی میرزا که ساخته رزم او بود
بمحاصره بر و بجرد پرداخت و کار بر نجفقلی خان شادلو تنگ شده برادر خود محراب خان بیگ و شرف خان
بیگ و بیست تن از خویشاوندان و جماعتی از علما و سادات را نزدیک محمد تقی میرزا فرستاده او را در حضرت
پادشاه بشفاعت برانگیخت شاهزاده آن جماعت را بدرگاه پادشاه گسیل ساخت و بخواستاری او گناه ایشان معفو
گشت اما رضاقلیخان زعفرانلو باستمداد محمد خان قرائی راه تربت پیش گرفت و چون تربت را محصور یافت
باز شتافت لاجرم شهریار تاجدار فرمان داد که حسن خان قاجار قزوینی و عیسی خان امیر آخور با ده هزار پیاده
و سوار بمنقلای سپاه بطرف خبوشان بیرون شدند و خود دوشنبه شانزدهم رمضان کوچ داده در ظاهر
قلعه خبوشان لشکرگاه کرد حسن خان و عیسی خان در جانب جنوب قلعه سنگری برآوردند و یوسف خان سپهدار
و اسمعیل خان سردار بسوی مشرق شدند و سراپرده شهریار در برابر دروازه مشهد برپای شد و از آنسوی
وقتی رضاقلیخان از اراضی تربت باز شتافت و ازین جوش و جنبش آگاه شد و دست نیافت که بحصار
خبوشان دررود عظیم بترسید و اهمال و اثقال خود را ریخته بقلعه شیروان که ده فرسنگی خبوشان ست
گریخت چون این خبر بلشکرگاه سمر شد فرمان رفت تا شاهزاده محمد تقی میرزا از کنار ریز و بجنبرد برخاسته
در ظاهر قلعه شیروان نشست و راه آمد و شد بر قلعه گیان ببست اما از آنجانب دیگر چون امیر حسن خان
حاکم طبس برحسب حکم شاهزاده شجاع السلطنه یکچند از مدت زمان بتخریب قلاع تربت روز میگذاشت
و حصن دوغ آباد را که از محال محلات تربت بود با خاک پست کرد و محمد خان قرائی را در مملکت خراسان
معقلی محکم که باستظهار آن استوار تواند نشست نماند لاجرم از کارداران شجاع السلطنه خواستار آمد تا
میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله برفت و خاطر او را از کدورت وحشت و دهشت صافی داشته بحضرت
شاهزاده آورد و روز دیگر شجاع السلطنه در خانه او و خوان او میهمان شد و دل او را باز جای گذاشته
ملازم رکابش داشت و از خاک تربت بارض اقدس و مشهد مقدس کوچ داد آنگاه آهنگ درگاه شاهنشاه
ایران کرد و امیر حسن خان طبسی و محمد خان قرائی و امیر قلیچ خان تیموری و ابراهیم خان و کریم دادخان
تیموری و نذر محمد خان برادر بنیاد خان هزاره و مینک توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم
کلات و خوانین چاپشلو و منصور خان فرستاده کامران میرزای افغان و حکیم خان حاکم سرخس
و بزرگان و صنادید قبایل ترکمانان سالور و ساروق و سرخس و مرو و اعیان میر علی و علی ایلی و میچه و میمنه
و درون و نسا و ابیورد و آخال اینجمله در رکاب شجاع السلطنه شتافتند و چون قربت اردوی پادشاه یافتند
برحسب فرمان جماعتی از ملکزادگان و پیشکاران پیشگاه و قواد سپاه پذیره شدند و شجاع السلطنه را با تعظیم مکانی
بتقبیل سده سلطنت حاضر کردند شهریارش نوازش فرمود و ملازمان رکاب او را نیکو نواخت و خوانین خراسان
افغانستان و ترکمان را که از یکهزار تن بزیادت بودند نزدیک حاجی محمد حسین خان نظام الدوله مهمان فرستاد و نظام الدوله که در سال

در ظلمت لیل دو تن از سواران ترکمان از کنار خیام عبور دادند ناگاه بگوی که فضول میاه مطبخ او در میرفت
درآمدند چندانکه هیمه زدند و مرکب را تحریک دادند باشد که از آن آب عبره کنند در قوت بازوی ایشان نبود
ناچار دل بر مرگ نهادند و جان بدادند مع القصه بعد از این وقایع چون رضاقلیخان یکبارگی خوانین
خراسان و بزرگان افغان و ترکمان را بعضی مقهور و برخی را ملتزم خدمت پادشاه مجبور یافت
خویشتن را در طریق عصیان و طغیان گسسته دید از کارداران دولت خواستار آمد که اگر میرزا شفیع صدر
اعظم یک شب مرا میهمان آید و خاطر مرا از غضب پادشاه امین فرماید هیچ بهانه نجویم و بر طریق حضرت
پویم بر حسب فرمان شهریار صدر اعظم میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را و میرزا رضای قزوینی منشی
مؤلف تاریخ ذو القرنین که مشتمل بر آثار سلاطین قاجار است با خود برداشته در عشر آخر شهر رمضان راه
قلعهٔ رضاقلیخان را پیش گرفت چون با قلعه قریب شد رضاقلیخان با پانصد تن جزایرچی به استقبال
بیرون شد با پانصد تن جزایرچی با استقبال بیرون شد و از اسب بزیر آمده رکاب صدر اعظم را بوسه زد و
اجازت یافته برنشست و در رکاب او بقلعه درآمد گفته صدر اعظم باستمالت او دل بر روز گذاشت و امیرگونه
خان پدرش که هم در آن قلعه بدست پسر محبوس بود او را افزود که صواب آنست که صدر اعظم را ملتزم رکاب
شوی و بحضرت پادشاه شتاب گیری اگر با خون تو شمشیر آلاید نام دولت ایران بزشتی برآید و اگر
بر جان تو ببخشاید جاودانه امین خواهی زیست سخن پدر را نیز وقعی ننهاد روز هشتم شجاع السلطنه نیز تک تنه
بقلعه درآمد و یک شب ببود و هرچه دانست و توانست بفرمود و این همه سخن حکمت آمیز که حدت شمشیر
تیز داشت در دل رضاقلیخان راه نکرد و روز هشتم صدر اعظم رضاقلیخان را بجای خود گذاشته راه
برداشت بعد از ورود بدرگاه آتش خشم پادشاه افروخته گشت چون ایل و الوس رضاقلیخان و مواشی
ایشان را به سیغناق بود حکم رفت تا شاهزاده محمدولی میرزا با جماعتی به تسخیر سیغناق فارج و اسپیدجرد
جنبش کرد و شاهزاده امامویردی میرزا بسوی استاد خروه عنان بگذاشت و محمدخان قاجار دولو
از لشکرگاه شاهزاده محمدتقی میرزا آهنگ سیغناق راز و قوشخانه کرد و شاهزاده محمدرضا میرزا
و محمدقاسم خان قوانلو در نواحی خبوشان تاختن کردند سه روزه مدت بر زیادت نرفت که تمامت
مواشی و اثقال و اموال آن قبایل منهوب شد و از جانب دیگر لشکریان دیوار قلعهٔ شیروان و خبوشان را
با توپهای باره کوب رخنه و ثلمهٔ فراوان کردند و بزیر برج و باره بسیار نقب در بردند رضاقلیخان را
دیگر توان خویشتن داری نماند جماعتی از علما را بشفاعت برانگیخت و آلات حرب و ضرب خویش را
چندانکه خمپاره و زنبوره و شمخال و تفنگ داشت با شش عرادهٔ توپ بدرگاه پادشاه فرستاد و زن
و دختر و پسر خود را گروگان نهاد و استغاثت آورد که در این سفر چون آتش خشم پادشاه بر من تافته
است دل دیدار ندارم روا باشد که بر من ببخشاید و دیگر وقت حاضر حضرت فرماید شجاع السلطنه و خوانین
خراسان تا خون بیگناهان هدر نشود و قلعهٔ خبوشان پی سپر لشکر نگردد بدین سخن همداستان شدند و به
خواستاری در آستان پادشاه جبین بر خاک نهادند شهریار از ایشان بپذیرفت و زن و فرزند رضاقلیخان را

سیغناق
بترکی بکسر سین
مهمله و تحتانی
ساکن و غین معجمه
و نون و الف
و قاف جای
سخت و پناه
جای

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

بگروگان بدیوانه مشهد مقدس داشت و چون برحسب فرمان شاه محمود فتح خان فغانرا نابینا ساخت شهریار
فرستاده گان کامران میرزا را نوازش نواخت فرمود و رخصت انصراف داد و محمد تقیخان شقیقی شجاع السلطنه را
بسفارت هرات مأمور فرمود و از جهة کامران میرزا خلعتی گرانبها و کمرخنجری مرصع بجواهر ثمین انفاذ داشت
و امیر حسن خان حاکم طبس را وکیل خراسان لقب داد و هر یک از صنادید خراسان و بزرگان ترکمان را جداگانه
عطائی رفت آنگاه اردوی پادشاه در نیمه شوال با صد هزار کس از ابطال رجال بطرف مشهد مقدس کوچ
داد و شش روز در آن ارض اقدس توقف فرمود و هر بام و شام در آستان علی بن موسی علیه التحیة والثنا
چهره ضراعت بر خاک سود و میرزا موسی رشتی وزیر شاهزاده را معادل ده هزار تومان تسلیم کرد تا در پهلوی
روضه مقدسه صحنی جدید بنیان کند و از آنجا بجانب دار الخلافه طهران رهسپار گشت و روز پنجشنبه هفتم شهر
ذیحجه وارد آن بلده گشت اکنون بشرح گوئیم که فتح خان افغان را چگونه میل کشیدند همانا آن هنگام که
فتح خان رزم میداد شاه محمود با فرزند خود کامران از قندهار بیرون شد و کامران را بهرات فرستاده خود
در فراه توقف نمود آنگاه که فتح خان شکسته شد و شاهنشاه ایران حکم داد که کامران میرزا یا فتح خان را نزد ما
فرستد یا او را نابینا سازد کامران میرزا ناچار شد و بی آنکه پایان کار را بیندیشد فتح خانرا ماخوذ داشته از هر دو
چشم نابینا ساخت و او را با برادرش شیردل خان در حبس خانه انداخت این هنگام شاه محمود مراجعت بقندهار
نمود و از پس او پردل خان برادر دیگر فتح خان از هرات فرار کرده در قریه نادعلی از جماعت علیجانی
انجمنی کرد تا اگر تواند کامران را گزندی رساند و برادران خود را از زندان او برهاند کامران برادران او را رها
ساخت تا از کینه و کین او برآساید اما از آنسوی چون خبر نابینائی فتح خان سمر شد محمد عظیم خان برادر مهتر او
فرمانگذار کشمیر بود و برادر کهتر خود دوست محمد خان و یار محمد خان را بطلب شاهزاده ایوب باراضی پیشاور
فرستاد و او را بر تخت نشانده با شاه محمود نبرد آزمود و تا حدود جلال آباد را در تحت فرمان آورد و از طرف
دیگر محمد عظیم خان عبد الجبار خان برادر دیگر خود را باتفاق دوست محمد خان بتسخیر کابل مامور فرمود و همچنان
محمد زمان خان برادر دیگر را بهندوستان گسیل ساخت تا شجاع الملک پسر تیمور شاه را که پناهنده دولت
انگریز بود بیاورد و تا با سمندر خان حاکم دره مبارزت کرده او را هزیمت ساخت و محمد هاشم میرزا
و سلطان اسد میرزا در چنین هنگامه از نزدیک شاه محمود گریخته بشیردل خان پیوستند و با او همدست شدند
و در این وقت پردل خان در رکاب محمد هاشم میرزا و سلطان اسد میرزا بطلب منال دیوانی شکارپور راه
بلوچستان برداشت بالجمله تمامت افغانستان آشفته شد و جز حصار قندهار و هرات در حکم شاه محمود
و کامران باقی نماند لاجرم کامران میرزا روی ضراعت بدرگاه شاهنشاه ایران نهاد و خالق داد خان درانی را
با یک زنجیر فیل و پنجهزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیا بدرگاه فرستاد شهریار فرستاده او را بنواخت و بوعده
ملاطفت و اعانت نوید داد و رسول او را رخصت مراجعت فرمود اما رضا قلیخان بعد از حرکت اردوی
پادشاه از خاک خراسان بمشهد مقدس سفر کرد و حاضر درگاه شجاع السلطنه شد و مکانتی عظیم یافت
آنگاه اجازت مراجعت بستد تا بسبیج سفر کرده در رکاب شجاع السلطنه طریق سده سلطنت بسپارد و چون بخبوشان

 شد دیگر باره پیمان بشکست و دروازهٔ حصن بربست ناچار شجاع السلطنه او را باز گذاشت و طریق دار الخلافه بر داشت و در طهران مورد عطوفت شهریار گشت و برادر اعیانی خود حسنعلی میرزا که نیز حاضر درگاه بود دیدار کرد و هم در این سال حاجی محمد حسین خان عز الدین لوی قاجار مروزی پسر بیرام علیخان مریض شد و سه روز قبل از نوروز جهان را بدرود کرد و او مردی بزرگ نژاد و دانا و ل فضلی بکمال و فرهنگی بسزا داشت شهریار را در مجلس خاص مصاحب و در بار عام مخاطب بود و هم در این سال رجب پیمانی که در میان دولت ایران و روس رفت چنانکه مذکور شد بولکونیک مزاویچ از دولت روسیه بصوابدید الکسندر ایمپراطور بدرگاه پادشاه ایران آمد تا حدود طالش را معین کند و خود نیز در ایران توقف کند و کار تجارت روسیه را نگران باشد شاهنشاه ایران فرمود تا ولیعهد دولت عباس میرزا او را در مملکت آذربایجان جای نشیمن معین کند و یکتن از کارداران خود را از بهر تعیین حدود طالش با او همراه دارد و هم در اینسال میرزا عبد الحسین خان غلام پیشخدمت که باتفاق حاجی میرزا ابو الحسن خان شیرازی بسفارت فرنگستان مأمور بود و بصوابدید میرزا ابو الحسن خان مکتوب ایمپراطور عثمانی مصحوب او گشت جواب نامهٔ پادشاه ایران را از ایمپراطور گرفته با تحف و هدایای او برسانید و هم در این سال احمد خان بیگلربیگی آذربایجان در مراغه وداع جهان گفت و نایب السلطنه پسران او حسن آقا و نور الله خان و جعفر قلیخان را مورد نوازش داشته حکومت مراغه را بنور الله خان و سر ابـ...

مراغه به جعفر قلی خان سپرد

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار هجری

چون در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و چهار هجری دو ساعت و یازده دقیقه از روز چهارشنبهٔ بیست و چهارم جمادی الآخره برگذشت آفتاب به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بعد از انجام جشن نوروز به شاهزاده حسنعلی میرزا رخصت مراجعت بخراسان داد و اسمعیل خان سردار و ذو الفقار خان برادر او را با ده هزار پیاده و سوار جرار ملتزم رکاب او ساخت شجاع السلطنه در سلخ جمادی الآخره راه خراسان برگرفت و موکب پادشاهی روز پنجشنبهٔ بیست و هفتم شعبان از طهران حرکت کرده بعد از طی مسافت چمن سلطانیه لشکرگاه شد و در این سفر میرزا شفیع صدر اعظم در منزل سلیمانیه مریض گشت و ناچار در قزوین اقامت جست شهریار تاجدار از چمن سلطانیه میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی و حاجی آقا بزرگ منجم باشی گیلانی و محمود خان قوریساول باشی و سنبلی را از بهر معالجت و مصاحبت او مأمور داشت چون مدت او را پایان رسیده بود روز نوزدهم رمضان المبارک وداع زندگانی گفت شاهزاده علینقی میرزا حاکم قزوین جسد او را بمکانتی تمام به سلطانیه حمل داد و از آنجا بحسب فرمان بزمین کربلا برده در آستانه حسین بن علی علیهما السلام با خاک سپردند مدت زندگانی او از نه هفتاد سال برزیادت بود و یک دختر از وی بازماند و او مخطوبهٔ شاهزادهٔ همایون گشت و پس از وی وزارت اعظم بحاجی محمد حسین خان نظام الدوله مفوض گشت و پسرش عبد الله خان امین الدوله مستوفی الممالک آمد لفظ وزیر اعظم وفات میرزا شفیع و نصب حاجی محمد حسین خان را تاریخ گشت و هم در اینسال شاهزاده محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم بتادیب پاشای بغداد و سبکتگین (?) عنان گشت

مزاویچ نشیمن میم و رای مهمله سپس و رای واو الف و دال تحتانی و جیم

وفات میرزا شفیع صدر اعظم

وزارت حاجی محمد حسین خان اصفهانی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

همانا داود پاشا که از کرجی نژادگان بغداد است و دیوان افندی بود خاطر اسعد پاشا که وزارت بغداد (۱۲۳۷
داشت از او برنجید و از بغداد پس بیرون شدن فرمود و داود پاشا روزی چند از پاشایان کرکوک و موصل
و شهرزور استمداد کرد و کس او را نصرت نتوانست در پایان امر استغاثت بحضرت شاهزاده محمد علی میرزا
آورد و بر گردن نهاد که بعد از فتح بغداد معادل پنجاه هزار تومان نقد مسکوک تسلیم کارداران شاهزاده فرماید
لاجرم شاهزاده او را بازور لشکر مدد داد تا در بغداد بر وسادهٔ وزارت جای کرد چون اسب مراد و مرام را
یافت پیمان بشکست و از وفای وعده سر برتافت شاهزاده محمد علی میرزا که اسعد پاشا را عبد ذلیل می پنداشت
از این کردار خشمگین شد و لشکری انبوه کرده اراضی مندلیج و زهاب و بعقوبه را زیر قدم لشکریان در سپرد و از
درگاه پادشاه عیسی خان دامغانی امیر آخور با ده هزار تن مرد کار از ماهیدشت بسوی سپاه گشت و میرزا
صادق وقایع نگار رسول بغداد شد که اگر داود پاشا از کرده پشیمان گردد دین خویش بگذارد و لشکر را از
آسیب آن اراضی باز دارد آنگاه داود پاشا چون نزول این دواهی را مشاهدت کرد و خامت کار را معاینه فرمود
آقا احمد کرمانشاهانی را که عالمی نحریر بود و در بقعهٔ مطهرهٔ کربلا مجاورت داشت بشفاعت برگماشت و احمد چلبی را
با پیشکشی لایق حضرت و منالی که بر خویشتن نهاده بود نزد نایب شاهزاده گسیل ساخت لاجرم شاهزاده بفرمود
تا لشکر دست از غارت باز داشت و گناه او را نادیده انگاشت و صورت حال را در حضرت شهریار باز نمود و هم نیز
در چمن سلطانیه رعیت گیلان که در تحت حکومت خسرو خان گرجی بودند از جور و اعتساف حاکم خویش بنالیدند
پادشاه عدالت کیش دست او را از عمل باز داشت و شاهزاده محمد رضا میرزا را بحکومت گیلان گماشت و میرزا
عبدالوهاب معتمدالدوله را برای رفع حساب خسرو خان و گیلانیان مأمور فرمود و هم در چمن سلطانیه نایب السلطنه
عباس میرزا بتقبیل سدهٔ سلطنت شتافت و پس از روزی چند رخصت انصراف یافته بآذربایجان شد
و شهریار تاجدار از چمن سلطانیه کوچ داده جمعهٔ نوزدهم ذیقعده وارد طهران گشت و این هنگام ولیعهد
ثانی دولت شاهزاده محمد میرزا پسر ارشد و اکبر نایب السلطنه عباس میرزا را حاضر درگاه ساخت و از بهر او
مجلس سور و سرور بپای برد و دختر محمد قاسم خان قوانلو را که از سوی مادر نیز نسب بشاهنشاه ایران میرسانید
از بهر او بنکاح بست و آن دو فرزند زاده را در ساعتی نیکو از دیدار هم شادخوار ساخت گفته اند که شاه
شهید آقا محمد شاه روزی با فتحعلی شاه خطاب کرد که من جماعت قاجار دولو را با دولت خویش شریک
ساختم تو میباید دختر میرزا محمد خان قاجار دولو را با عباس میرزا که ولیعهد دولت است بشرط زناشوئی باز
گذاری و فرزند ایشان که از سوی مادر دولو و از جانب پدر قوانلو خواهد بود و نیز ولیعهد دولت خواهد گشت
چون بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده باشی از بهر او دختری از جماعت قوانلو تصحیح فرمای تا فرزند ایشان
از دو جانب نسب بقوانلو رساند و چون پادشاه باشد همه قوانلو باشد این بگفت و از کمال بهجت بر حالت
وجد و سماع در آمد و چند کرت بفرمود همه قوانلو باشد همانا بالهام دولت این سخن کرد و امروز برهان
آن سخن شاهنشاه جوان جهاندار ناصرالدین شاه است که در تخت سلطنت ایران جای دارد و او از جانب پدر
پسر محمد شاه است و محمد شاه پسر عباس میرزا و او پسر فتحعلی شاه باشد و مادرش نیز نبیرهٔ فتحعلی شاه است

مجلس جشن عروسی میرزا محمد

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

مدره ادریس امیر محمد قاسم خان پسر سلیمانخان قوانلو است پس از فرموده شاه شهید آقا محمد شاه همه قوانلو باشند و هم در امسال شاهنشاه ایران فتحعلی شاه دختر میرزا شفیع صدر اعظم را از بهر شاهزادهٔ همایون عقد بست و هم در اینوقت دختر شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران را بشرط زنی بسلیمان خان پسر امیر محمد قاسم خان سپرد و سلیمانخان ملقب بخان خانان است و با دختری که بولیعهد ثانی عقد بسته شد برادر اعیانی است لاجرم از سوی مادر نیز نبیرهٔ شهریار تاجدار است و هم در این هنگام محمد صادق خان قوانلو نبیرهٔ مرتضی قلی خان برادر آقا محمد شاه و علی محمد خان پسر محمد خان نایب دولو بمصاهرت شهریار تاجدار قرین مفاخرت آمدند و از طرف خراسان چنانکه مرقوم افتاد چون شجاع السلطنه و اسمعیل خان بدانجانب کوچ دادند خوانین خراسان دیگر باره بدست شفعا استغاثت آوردند و حاضر شدن بدرگاه را بدیگر وقت معلق ساختند کارداران دولت نیز از بهر آنکه مسلمانان بهدر نشوند در تاخیر تسخیر جنوشان مسامحت روا داشتند و حکم رفت تا لشکریان دست از محاصره باز داشتند از پس اینوقایع روز یکشنبهٔ دوازدهم جمادی الاولی سفر قم و کاشان را شهریار خیمه بیرون زد و جمعهٔ دوم جمادی الآخره مراجعت فرمود اینوقت از قبل سلطان محمود خان ملک روم سلیمان افندی بسفارت برسید و احمد چلبی فرستادهٔ داود پاشای وزیر بغداد نیز با او همراه بود برحسب فرمان میرزا صادق وقایع نگار پذیره شد و ایشان را در سرای حاجی محمد حسین خان صدر اعظم فرود آورد مکتوب و مهدای خویش را در حضرت پادشاه پیش داشتند و بخلاع گرانبها و کمر خنجر مرصع شادکام شده پاسخ دوستانه بگرفتند و در عشر آخر رجب مراجعت کردند

مهدی بکسر میم و سکون ها و دال مهمله و الف مقصوره الاناء
مهدی بفتح میم ظرف هدیه و تحفه

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و پنج هجری و رسیدن رسول امپراطور روسیه

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و پنج هجری بعد از چهار ساعت و یک دقیقه از شب سه شنبهٔ هشتم جمادی الآخره آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بساط عید بپای برد در اوایل امسال سرخای خان لکزی و مصطفی خان شیروانی و مهدیخان قراباغی از کارپردازان روسیه برنجیدند و جلای وطن اختیار کرده بحضرت نایب السلطنه پیوستند و مورد عطوفت و عنایت شدند و از پس آن عبد الصمد خان افغان از قبل شاه محمود و فرزندش کامران میرزا با پیشکش فراوان بدرگاه پادشاه آمد و از آشفتگی ممالک افغانستان و عصیان برادران فتح خان و ضعف شاه محمود بنالید شهریار پشتوانی او را بر ذمت شجاع السلطنه نهاد و عبد الصمد خان را پنجشنبهٔ بیست و ششم شعبان رخصت انصراف داد و خویشتن نیز از دار الخلافه خیمه بیرون زد و راه چمن سلطانیه برگرفت در منزل سلیمانیه فرستادگان امپراطور روس برسیدند و مکتوب مودت و حفاوت برسانیدند و تحف و هدایای امپراطور را پیش داشتند و آن حوضی مثمن از بلور صافی بود که از هر جانب تا جانب دیگر چهار ذراع بعد داشت و عمق آن دو ذراع بر میآمد و فواره در مرکزش منصوب بود و چند قطعه آئینه که هر یک را چهار ذراع و شش ذراع طول بود و همچنان قنادیل و چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء پیش داشتند شهریار تاجدار تحف امپراطور را بطهران فرستاد و فرستادگان او را کامروا اجازت انصراف داد و از سلیمانیه کوچ داده دوازدهم رمضان چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد نایب السلطنه از آذربایجان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ظل سلطان از طهران و در آنجا چنین شاهی شده سلطنت گشتند چون سورت ایام صیف بشکست در غرهٔ ۱۶
ذیقعده کوچ داده روز یازدهم ذیقعده مراجعت بطهران فرمود از آنسوی بعد از مراجعت عبد الصمد
خان افغان شاهزاده شجاع السلطنه ساز لشکر کرده از ارض اقدس بیرون تاخت و محال باخرز و شهر
نو را از تصرف ضیاء الدین خان مستخلص ساخت بر آن اراضی امیر قلیچ خان تیموری را فرمانروا داشت امیر حسن خان را
حاکم طبس و محمد خان قرائی در میان راه برکاب پیوستند و شجاع السلطنه را پیوسته در خاطر بود که محمد خان را
دستگیر سازد و شفاعت امیر حسن خان حایل میافتاد در تربت شیخ جام ناگاه امیر حسن خان بمرگ مفاجا درگذشت
شجاع السلطنه چون این بدید بتوانائی محمد خان را مأخوذ داشته زنجیر بر نهاده و در زمان بجانب تربت حیدریه
شتافت باز ماندگان محمد خان متحصن شدند و یک دو روز خویشتن داری کردند و چون دانستند که این کردار سبب
هلاک و دمار محمد خان خواهد گشت ناچار مادر محمد خان و دو پسر دیگر علیخان و محمد تقی خان را برداشته
با کلید قلعه تربت بحضرت شجاع السلطنه آمد اینوقت شاهزاده از فتوت فطری و مروت جبلی جنبش داد و محمد
خان را با مادر و برادران مورد نوازش داشته خلعت گرانبها داد و جمله را رخصت فرموده تا بتربت حیدریه شتافتند
و روز دیگر با چند تن از نزدیکان درگاه بسرای محمد خان میهمان شد و یکتن از خواهران او را در حبالهٔ نکاح
خویش در آورد و محمد خان را یکباره از وحشت ضمیر آسایش داد و صورت حال را در حضرت شهریار تاجدار عرضه
داشت نمود اما از آنسوی شاه محمود افغان را چون ساختن لشکر و کوچ دادن شجاع السلطنه مکشوف افتاد هراسناک
شد که مبادا در مملکت او تاختن کنند سید کریم خان افغان را با پیشکشی فراوان گسیل درگاه شاهنشاه ایران
داشت و او نخستین در تربت حیدریه بحضرت شجاع السلطنه پیوست و معروض داشت که جنبش این لشکر یکباره افغانان را
آشفته سازد و مردم را بر محمود شاه برشوراند اگر رعایت جانب او نزدیک کارداران ایران معتبر است
هم اکنون فرمائی تا این سپاه طریق مشهد سپارد و شجاع السلطنه بخواستاری او امیر قلیچ خان تیموری را
در محال خاف و باخرز باز داشته بمشهد مقدس مراجعت کرد و سید کریم خان طریق طهران برداشت و پیشکش
شاه محمود در پیشگاه گذرانید شهریار تاجدار فرمود مملکت خراسان سپردهٔ شجاع السلطنه است و کار حدود و ثغور
آن اراضی منوط بصوابدید اوست و سید کریم خان را با تشریف خسروانه و جواب نامه باز فرستاد و امیر
علی نقیخان پسر امیر حسن خان را منشور حکومت طبس و وکالت خراسان صادر گشت و هم در این سال
فقهای مملکت گیلان معروض داشتند که خدام حضرت شاهزاده محمد رضا میرزا و علی خان اصفهانی
وزیر او را با درویشان نعمت اللهی ارادتی بنهایت است و تسویلات ایشان نیز شاهزاده را از راه دست
کیشان درویشان است هم اکنون از بی قیدی اینجماعت کس نام از جمعه و جماعت نبرد و آیات شریعت
منهدم و مطموس باشد شاهنشاه ایران بدست آویز نخجیر کردن تا اراضی طارم شتافت و شاهزاده محمد
رضا میرزا و ملازمان حضرت او را حاضر کرده در معرض عتاب و عقاب بداشت و وزیر او را نیز از عمل
معزول کرد و حاجی محمد جعفر قراگوزلو که در قریهٔ کبودر آهنگ نشیمن داشت و در طریقت نعمت اللهی
خلیفهٔ عهد و مرشد وقت بود باتفاق سید حسن همدانی مورد سخط پادشاه شدند و بمصادرهٔ ده هزار تومان

شکایت فقهای گیلان از عرفای عهد

تسویل: آراستن چیزی

زر مسکوک گرفتار گشتند فاضل خان گروس امیر جار که فاضلی نامبردار و ادیبی کامکار بود با جماعتی از چاوشان باخذ آن مامور شد و عبدالله خان امین الدوله از بهر تفصیل حساب گیلان راه رشت در نوشت و شاهنشاه مراجعت بطهران کرد و امیر محمد قاسم خان قوانلو را از بهر نظام قبایل بختیاری روانه اصفهان داشت این وقت میرزا ابوالحسن خان شیرازی که بسفارت انگلتره رفته بود برسید و مکاتیب سلاطین روم و منه و فرانسه را که هنگام عبور دیدار کرده بود برسانید معادل صد هزار تومان زر مسکوک که کارداران انگلیس از تسلیم بکارپردازان ایران مضایقت کردند ماخوذ داشت و سبب انفاذ و علت امساک این زر دولت انگریز از پیش بشرح رفت و نیز خطی با مضای ولیعهدی نایب السلطنه مصحوب میرزا ابوالحسن خان بفرستاد و مدت سفارت میرزا ابوالحسن خان سه سال بود و هم در این سال میانه دولت روم و ایران که سالها طریق مودت گشاده بود ادوات خصومت آماده گشت نخستین از بهر آنکه سلیم پاشای حاکم بایزید و موش قاسم آقای حیدرانلو را با ایل و عشیرت از محال چالداران تحریک داده باراضی روم برد و قبایل سیپکی را نیز از ایران برکران داشت چندانکه حکمرانان خوی و ایروان در استرداد ایشان سخن کردند بمماطلت و مسامحت دفع داد دیگر آنکه چون داود پاشا سلیمان پاشا را مقهور کرد و وزارت بغداد را بگرفت صادق بیک پسر سلیمان پاشا فرار کرده پناهنده دولت ایران گشت حافظ محمد پاشای سرعسکر ارزن الروم از نایب السلطنه خواستار شفاعت شد تا خاطر او را امین کرده روانه ارزن الروم داشت بعد از ورود بدان اراضی باغوای داود پاشا او را مقتول ساخت و هنوز مکاتیب حافظ محمد سرعسکر بپاشای موش در تحریک قبایل سیپکی دستگیر شد و ملحوظ افتاد و کنون خاطر او مکشوف گشت که خون شیعیان اثنی عشریه را هدر داند و مال ایشان را مباح شمارد و دیگر آنکه والده شاهزاده علینقی میرزا بسیار زیارت بیت الله الحرام گشت و جماعتی از مردم ایران ملتزم خدمت خدام او گشتند بعد از ورود بظاهر ارزن الروم سرعسکر حکم داد که سراپرده او را فحص کنند تا مبادا اموال تجار را از جماعت عشار بنهانی حمل دهند چون اندیشه او مکشوف شد بفرموده حاجی علی رضا پسر ابراهیمخان شیرازی حاجی ربیع خان و حاجی علیخان گرازی با چهار هزار تن از مردم ایران اطراف سراپرده را پره زده ساخته جنگ شدند صبحگاهی که سرعسکر با دو هزار تن از مردم شهر بیرون شد بدانست که قوت مبارزت ندارد لاجرم با چند تن از نزدیکان خود پیش شده اظهار خضوع کرده مراجعت نمود و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه ایران نایب السلطنه عباس میرزا حاجی حیدرعلیخان صندوقدار خود را که برادرزاده حاجی ابراهیم خان شیرازی بود بسفارت مصر نزدیک محمد علی پاشا فرستاد و یک قبضه شمشیر که نیامش با جواهر ثمین ترصیع داشت از بهر او انفاذ نمود نموده بود و مکتوب کرد که در تدمیر جماعت وهابی و عبدالله بن سعود و تسخیر اراضی درعیه و نجد سعی جمیل مبذول دارد که ایشان در عصیان دولت روم و ایران و غارت اموال زایرین بیت الله الحرام هرگز خودداری نکنند بعد از ورود حاجی حیدرعلیخان بمصر و ابلاغ حکم شاهنشاه ایران محمد علی پاشا برادرزاده خود ابراهیم پاشا را با سپاهی رزمجوی مامور داشت تا مملکت نجد تاخته حصن درعیه را مفتوح ساخت و جماعت وهابی را مقتول نمود و عبدالله بن سعود را

عباس میرزا بیاورد و نیز یکقطعه خاتم الماس پادشاه انگریز به تهنیت ولیعهدی نایب السلطنه

تهییج فتنه در میان ایران و روم

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

معلولاً با سلامبول فرستاد و سلطان محمود خان فرمود سراز تبش درگرداند آنگاه حاجی حیدر علی خان (۱۴۱)
شادکام مراجعت نموده از طریق مکهٔ معظمه راه ایران داشت و در تبریز رسید

وقایع سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری و طغیان افغانان

در سنهٔ یکهزار و دویست و سی و شش هجری چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از شب چهارشنبه شانزدهم جمادی الآخره گذشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه چون جشن نوروز گذارد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله را مأمور بخراسان ~~همی فرمود تا خاطر خوانین خراسان~~ فرمود تا خاطر خوانین خراسان را از وحشت نزدوده کند و ایشانرا حاضر درگاه پادشاه سازد و معتمدالدوله در بیست و دوم رجب بیرون شد و شاهزاده شجاع السلطنه در عشر اول شعبان در آمد و طغیان و عصیان خوانین خراسان را باز نمود و نیز شاهزاده محمد علی میرزا بحضرت پادشاه بعرض داشت که چون محمود پاشا پسر عبدالرحمن پاشای بابان بجای پدر حاکم شهر زور شد با غوای داود پاشای بغداد سر از فرمان کارداران ایران برتافت با تعجیل شهریار تاجدار محمد علی میرزا را باز کرمانشاهان فرستاد و شجاع السلطنه را رخصت مراجعت بخراسان داد و نور محمد خان دولوی قاجار را با سپاهی آراسته ملازم رکاب او ساخت و موکب پادشاهی چهارشنبهٔ یازدهم شعبان در حرکت آمده در اراضی فیروزکوه و تکه عرض سپاه داده شد و از آنجا کوچ داده در چمن خوش ییلاق لشکرگاه افتاد اما از آنسوی معتمدالدوله طی مسافت کرده نخستین در خبوشان رضا قلیخانرا دیدار کرد آنگاه نجفعلی خان و محمد خان قرائی و امیر علم خان را ملاقات نموده و ایشانرا در طاعت پادشاه همداستان کرد و فرزندان ایشان را بشرط گروگان گسیل درگاه داشت لاجرم حسینقلی خان پسر رضا قلیخان زعفرانلو و علیمراد خان پسر نجفعلی خان شادلو و مهدی قلی خان برادر محمد خان قرائی و محمد صادق خان برادر امیر علینقی خان عرب زنگوئی و اسدالله خان پسر امیر علم خان عرب خزیمه در چمن خوش ییلاق حاضر حضرت شدند و از قبل شهریار مورد نواخت و نوازش گشته مأمور بتوقف طهران آمدند اما شجاع السلطنه چون بمشهد مقدس شتافت معلوم داشت که در مدت ذهاب و ایاب او بدار الخلافه طهران بنیاد خان افغان قلعهٔ شهر نو را بمحاصره انداخته و نواحی باخرز را منهوب ساخته لاجرم شجاع السلطنه دو تن از پسران خویش هلاکو میرزا و ارغون میرزا را ملازم رکاب ساخته با سپاهی لایق تدمیر بنیاد خانرا تصمیم عزم داده از مشهد مقدس بیرون شد و میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله در تربت حیدریه بحضرت او پیوست و خواستار آمد که یکتنه نزدیک بنیاد خان رفته او را اطمینان خاطر داده بحضرت آرد تا حکمت را پیش برد و راه برگرفت و برفت بنیاد خان بعد از ملاقات با معتمدالدوله دست از محاصرهٔ قلعهٔ نو باز داشته در محال باخرز بقلعهٔ کاریز شتافت و روا از درگاه شجاع السلطنه بر تافت شاهزاده انکار او را برخشم و کین بیفزود و با سه هزار تن مرد لشکری بجانب او جنبش کرد و از آن سوی بنیاد خان با ده هزار تن سوار جمشیدی و هزاره و فیروزکوهی پذیره جنگ شد روز جمعهٔ بیست و چهارم رمضان در بیرون قریهٔ کاریز هر دو لشکر تنگ در آمدند و صف جنگ راست کردند از بامداد تا نیمهٔ روز کار بستیز و آویز رفت ناگاه هلاکو میرزا که دل شیر و چنگ پلنگ داشت اسب برجهاند و با نیزهٔ خطی حمله گران افکند و چون باد و برق خویشتن را بر لشکر بنیاد خان

[illegible]

 زد بسیار مرد و مرکب بخاک انداخت و فراوان کس را جراحت کرده مطروح ساخت بنیاد خان را پای اصطبار
لغزش گرفته روی بهزیمت نهاد شجاع السلطنه با جمال و اثقال او سنگر بست و از قفای او تاختن کرد و بنیاد خان
با قریه کوسویه بشتافت و چون خصم را ترکتاز در قفا یافت هم در کوسویه نتوانست زیست کرد و از آنجا نیز عنان
زنان بمیان ارباع جمشیدی گریخت این هنگام اموال او در لشکرگاه و اندوخته او در کوسویه تمامت غنیمت
لشکریان شد و بسیار کس از مسلمانان را که در کوسویه محبوس داشت تا ترکمانان در معرض بیع و شری
در آورد رها گشتند بالجمله شجاع السلطنه ابراهیمخان هزاره را بحکومت شهر نو و باخرز باز داشت و عنان
بجانب هرات گذاشت در منزل پیرنی فرستادگان شاه محمود برسیدند و اظهار مسکنت و اطاعت کردند
لاجرم میرزا موسی گیلانی وزیر بهرات شد و تمسک ده هزار تومان خراج همه ساله را بستد و یکصد طاقه شال
با تقه کشمیر برسم پیشکش گرفته مراجعت نمود و در منزل پیرنی بلشکرگاه پیوست آنگاه شجاع السلطنه راه مشهد
مقدس برداشت و صورت قصه را در حضرت پادشاه عرضه داشت شهریار تاجدار هلاکو میرزا را که روز
جنگ آن جلادت کرده بود لقب بهادر جانی عطا کرد و از جانب دیگر چون ترکمانان بام و یورمه باغوایی
محمد رحیم خان در سال پار نواحی سبزوار را منهوب ساختند اگرچه علیمراد خان حاکم چون از دنبال
ایشان بتاخت و هفتاد نیزه سر و یکصد تن اسیر بگرفت لاکن کارداران دولت بدین قدر راضی
نبودند لاجرم برحسب فرمان ذوالفقار خان سمنانی و علیمراد خان افشار سرکرده سواران خمسه در رکاب
شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران راه دهشت برگرفتند و در منزل سنندر و چندی شاهزاده
اقامت جست و ذوالفقار خان و علیمراد خان بتاخت و تاراج قبایل بام و یورمه پرداختند بسیار کس
مقتول ساختند و زنان و پسران و دختران ایشان را اسیر گرفتند و اموال آن جماعت را غنیمت نموده
قسمت کردند و این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند و هم در این سال شهریار یکباب از زر خالص
مرصع بجواهر ثمین که ده هزار تومان بها داشت مصحوب عبدالله خان امین الدوله روانه مشهد مقدس
داشت و میرزا هدایت الله مجتهد آنرا در پای ضریح نقره در قبه علی بن موسی علیهما السلام نصب نمود و امین الدوله
مراجعت کرد و آغاز قتل اولیای دولت آل عثمان چنانکه بشرح رفت چون آن کردارهای ناستوده ظاهر گشت
و قبایل حیدرانلو و سیبکی را در اراضی خود نشیمن دادند چندانکه کارداران ایران امنای دولت روم
و سرعسکر ارزن الروم را مکتوب کردند و از نقض عهد و شکستن پیمان تحذیر نمودند سودی نبخشید لاجرم
برحسب فرمان نایب السلطنه حسن خان قاجار قزوینی با سپاهی گران از ایروان خیمه بیرون زد تا جماعت
حیدرانلو را باز جای آورد و چون لختی بجانب حیدرانلو کوچ داد و سلیم پاشا با لشکری ارزروم میان مغافصه برسر
حسن خان بتاخت و جنگ در انداخت با اینکه حسن خان ساخته رزم نبود و گمان نداشت که رومیان در شکستن
عهد تا بدین حد جهد کنند برنشست و چون پلنگ غضبان بجنگ اندر آمد هر دو لشکر لختی با هم بکشتند و از هم
بگسستند لاکن از هیچ سوی نصرت بدست نشد این هنگام خسرو محمد پاشا از اسلامبول بسرعسکری ارزن
الروم منصوب گشت و حافظ علی پاشا معزول شد و او نیز رعایت عهدنامه نکرد و در نگاهداری قبیله

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

حیدرانوشیکوتر به آمده و رسولی نیز نزدیک نایب السلطنه فرستاد و اراضی چپر را که از محال سلماس است (۱۷۳)
در تحت فرمان خویش خواست نایب السلطنه حاجی علی‌بیگ تبریزی را بهمراه فرستاده او مامور فرمود تا با
سرعسکر در رفع منازعت ذات البین سخن کند خسرو محمد پاشا حاجی علی‌بیگ را محبوس نمود و گفت تا چپر را بدست
نکنم ترا از دست نگذارم و حافظ علی پاشا را بحکومت قارص منصوب داشته با لشکری انبوه بحدود
ایروان مامور نمود تا در قرای ایروان تقدیم قتل و غارت کرد و صادق پاشای پسر سلیمان پاشای وزیر
بغداد که بدین دولت پناهنده بود و کارداران ایران برای تشیید اتحاد دولتین او را با معاهدار روانه
ارزروم کردند بعد از ورود بحکم سرعسکر صادق پاشا در حبس خانه افتاد و پس از روزی چند صادق پاشا را
با بیست تن از ملازمانش سر برگرفتند و سرهای ایشان را روانه اسلامبول داشت و معاهدار را بی پاسخ نامه باز
فرستاد لاجرم نایب السلطنه را آتش غیرت تحریک داد و لشکرها را انجمن کرد روز دوازدهم ذیحجه از تبریز خیمه بیرون
زد و تا بلده خوی بتاخت چون سرعسکر این بشنید احمد افندی و داتی را از در ضراعت بدرگاه نایب السلطنه فرستاد
باشد که آن سیل بر خانه را بنشاند چون این رسالت نیز از در حیلت بود پذیرفته نیفتاد و نایب السلطنه حسن خان را
مبقلای سپاه مامور ساخته خود نیز راه برگرفت و تا منزل چالدران براند تا حسن خان سپاه رومی را در هم شکست
و اسیر فراوان دستگیر نمود و توپخانه ایشان را بگرفت و از آنجا بجانب توپراق قلعه شتافت و بحکم یورش
مفتوح ساخت نایب السلطنه بعد از اصغای این خبر بسوی وان و بایزید کوچ داده و در سوی غربی
بایزید محکمه زنگ زور را بدست قراولان سپاه مفتوح ساخت مردم شهر بایزید هراسناک شده علما و
قضات خویش را بدرگاه فرستاده و امان طلبیدند و سر اطاعت پیش داشتند و مورد رافت گشتند
در اینوقت بهلول پاشا که از پیش در بایزید جای داشت و سرعسکر او را معزول و محبوس نمود بحراست قلعه
آق سرای مامور شد و بحکم سرعسکر باستخلاص زنگ زور میان بست و توپخانه خود را بدانجا برانداز روز دیگر
نایب السلطنه امیر اصلانخان دنبلی را با یوسف خان و فوج بهادران بر قلعه آق سرای که در فراز جبلی
شامخ استوار بود و حصار شهر بگماشت و بهلول پاشا را پیام داد که اگر سلامت خواهی در اینحضرت اقامت
جوی و اگرنه زود باشد که قرین ندامت باشی بهلول پاشا هراسنده شد و با اینکه برادر خویش را از دو سرعسکر
بگروگان باز داشته بود برادر دیگر را بدرگاه فرستاد نایب السلطنه بدین قدر رضا نداد ناچار بهلول پاشا
حاضر حضرت گشت و لشکریان بسیار منیع و حایطی بر بروج شهر عروج کردند و حصار آق سرا را زیر پای در آوردند
نایب السلطنه لشکر را از قتل و غارت باز داشت و حکومت بایزید را با پنج محال دیگر به بهلول پاشا گذاشت
و عبدالحمید پاشا را که یکتن از خویشاوندان او بود بنظم سپاه گذاشت و حسین خان سردار ایروان را باتفاق بهلول
پاشا و صنادید شهر بجامع بایزید فرستاد تا خطبه در منبر جامع بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه کردند و مردم
شهر را از وضیع و شریف ببذل تقدید و ظریف شاکر احسان ساخت حاجی حسن پاشای چپان اوغلی که با لشکری
انبوه بحراست حدود و ثغور آن ممالک مامور بود از شنیدن این اخبار متزلزل گشت لشکرش پراکنده شد
و خود در قلعه سنک که معقلی منیع بود متحصن آمد نایب السلطنه امیر اصلان خان را بدفع او فرستاده بعد از تقلب

بارزت حاجی حسن پاشا شکسته ناچار قلعه را بگذاشت و با رزن الروم گریخت و نایب السلطنه در تسخیر
ارزن الروم بتعجیل شد و لشکر همی براند در محال الشکرد معلوم گشت که سپاه عثمانلو که در حسن قلعه جای داشتند
بعد از اصغای فتح بایزید راه فرار برداشته اند بقرا حصار و معدن و تربیان که از آنسوی ارزن الروم است
در رفته اند نایب السلطنه محمد زمان خان قاجار و حسن خان و عبدالله خان دماوندی و رحمة الله خان را با هزار
تن سرباز و هزار کس تفنگچی و هشت هزار سوار کرد و عجم بر اثر ایشان بتاخت و خود از طریق ملاذکرد در شتاب
آمد در منزل خامور صدقی افندی مدرس ارزن الروم با جماعتی از علما از قبل اجاقلویان شهر و بزرگان قبایل
و سوباشیان محال بدرگاه نایب السلطنه آمدند و جبین ضراعت بر خاک مسکنت سودند و خسرو محمد پاشای
سرعسکر که در نارین قلعه متحصن گشته بود عریضه از در انکار و استغفار داده خواستار عفو گناه آمد و پیشکشی
بر گردن نهاد که همه ساله انفاذ داشته از طریق فرمانبرداری نگردد و هنوز این سخن در میان بود که معروض
افتاد که سلیم پاشای والی ارمنیه بفرمان سرعسکر با بیست هزار تن لشکر از حدود بولانق بیک ناگاه از دنبال
محمد زمانخان و حسن خان تاختن کرده اند نایب السلطنه چون این بشنید صدقی افندی و حاجی ملا باقر قاضی
عسکر را رخصت مراجعت بارزن الروم فرمود و در پاسخ سرعسکر پیامهای درشت و سخنان زهر آگین
فرستاد و از آنجا بجانب بولانق ایلغار کرد و لشکر روم چون جنبش این جیش را تفرس کردند بی آنکه با مردی
در آویزند و کروهی برانگیزند راه فرار برگرفته حسن خان و دیگر دلیران ایران تا حدود کلی سولمز که سه فرسنگی
ارزن الروم است از دنبال هزیمتیان برفتند و هم از آنجا نایب السلطنه ده هزار سواره و پیاده و دو
عراده توپ از قفای گریختگان و محض قتال حیدرانلو مامور نمودند و مردان کارزار چون سیل بی زنهار
پست و بلند زمین را در نوشته تا جنجوور و ترشور و ترجان که چهار فرسنگی دیار بکر است بشتافتند اگر چه ایل
حیدرانلو را در نیافتند لاکن تمامت آبادانیها و قریه های سپر سپاه گشت و جماعتی کثیر عرضه شمشیر آمد و پنجهزار
تن مرد و زن و دختر و پسر اسیر شد و دویست هزار سر مواشی و اغنام دستگیر افتاد و هفده عراده توپ
و فراوان از آلات ضرب و حرب و اموال و اثقال بهره لشکریان گشت چنان شد که سپاه نقل آن
احمال را بر نتابیدند و یک نیمه اموال منهوبه را برود فرات در انداختند سلیم پاشا چندانکه دانست
و توانست مرد و مال از آن اراضی بقلل جبال شامخه صعود داد و شهر و حومه را یکباره از مردم بپرداخت
و خود در شهری که شهر موش خوانند جای کرد و دیوار حصار را استوار داشت نایب السلطنه حسین خان
سردار را بدفع او فرستاد و او با ششهزار مرد لشکری کوچ داد آنگاه اسمعیل خان بیات را مامور بفتح قلعه ملازگرد
نمود اسمعیل خان برفت و آن حصنی که بغایت حصین بود بحکم یورش بگشود و توپخانه و صلاح جنگ هر چه یافت
برگرفت و در کنار قراسو حسین خان سردار بپیوست و سواران سپاه از بهر نهب و غارت بهر سوی پراکنده شدند
آنگاه جمعی از کردان یزیدی و حسنانلو و سواران چهار دولی و بزچلو کمین گشاده جنگ در پیوستند حسین خان
سردار چون این بدانست اسمعیل خان بیات و کریمخان کنگرلو و عسکرخان افشار را مدد فرستاد و از آن
سوی سلیم پاشا چندانکه در قلعه لشکر داشت بیرون فرستاد و جنگ عظیم گشت از آن روز تا چهار ساعت

جنگ حسین خان سردار ایروان با لشکر روم

از شب

زشب برفت حرب برپای بود آنگاه توپ و تفنگ را دست باز داشته با شمشیر و خنجر یکدیگر درآمدند و هفت ساعت دیگر رزم دادند اینوقت حسین خان سردار جمعی از سواران قراباغی را بفرمود تا هر کس یکتن از سربازان بمقدم را ردیف ساخته از آب عبره دادند چون سربازان بمصافگاه درآمدند طبل جنگ بزدند و تفنگها بگشادند مجال درنگ بر لشکر روم محال افتاد یکباره پشت با جنگ داده بقلعه گریختند روز دیگر آگهی بنایب السلطنه رسید و از منزل حسن سهل تا کنار قراسو بتاخت و بیدرنگ از آن آب را عبره کرده و عنان زنان تا کنار شهر براند و آن بلده را از سه سوی بمحاصره انداخت مردم شهر چون این صولت و جلادت مشاهدت کردند سادات و علمای شهر هر یک مصحفی بر کف نهاده بحضرت آمدند و از بهر شفاعت روی ضراعت بر خاک سودند نایب السلطنه بر ایشان ببخشود و چهارده ساعت میعاد نهاد که اگر سلیم پاشا طریق حضرت سپارد لشکریان را از قتل و غارت شهر بازدارد محمد حسین خان زنگنه را بطلب سلیم پاشا بشهر فرستاد و او بی مماطله و مسامحه سلیم پاشا را با تیغ و کفن بدرگاه آورد و در پاداش این خدمت محمد حسین خان که منصب نیابت داشت ایشیک آقاسی شد بالجمله روز دیگر میرزا ابو القاسم فراهانی وزیر در مسجد جامع تفلیس بر منبر خطبه بنام شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قرائت کرد و لشکریان روزی چند در آنجا ماندگی خویش را دفع دادند و نایب السلطنه محمد زمانخان و حسن خان را که برحسب فرمان قلعه خنوس را فتح کرده بودند بخواند و هفده عراده توپ هم از آنجا حمل داد و سلیم پاشا را بحکومت ارمنیه بازگذاشت و ده هزار تن سواره و پیاده از آن ممالک ملتزم رکاب ساخت و محمد بیک برادر سلیم پاشا را لقب خانی عطا فرموده بر آنجماعت سرهنگ نمود و چون سپاه را بسبب قلت آذوقه از یک راه کوچ دادن صعب مینمود نخستین حسین خان سردار را با هفت هزار کس از طریق خاک مورد بحمل ایروان ساخت و چهار هزار تن سوار شقاقی و شاهسون و قراداغی و قراباغی را از راه کوه سپهان بسوی خوی داشت و محمد خان را از طریق تفلیس و محمد باقر خان قاجار و حسن خان را از راه اخلاط روانه داشت و فرمود قلعه وان را نیز مسخر دارند سلیم پاشا تسخیر قلعه وانرا بر خویشتن نهاد و ایشانرا از محاصره بازداشت و نایب السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و خود از راه اردیش رهسپار گشت روز دوازدهم صفر قلعه ارجیش را که از سه سوی محاط آب است و از سوی دیگر و حلی صعب در پیش دارد بوفور مهابت و سورت سطوت مسخر داشت و دوازده عراده توپ برگرفت و محال بجری و بندماهی و محمودی نیز تحت فرمان آمد و چون این اراضی با خاک خوی پیوسته بود فتحعلی خان قاجار بیگلربیگی خوی تفویض یافت بالجمله در این سفر که دو ماه مدت بر زیاد نداشت بلاد و امصار و قرای بایزید و الشکرد و دیادین و ملاذگرد و تفلیس [illegible] و اخلاط و ملجواز و ارجیش و خنوس با تمامت محال و حدود و قبایل و رعیت و لشکری بزیر فرمان و در شمار ممالک سلطان ایران آمد و نایب السلطنه از آن همه غنیمت که میان سپاه قسمت شد بیرون چهل و هشت عراده توپ چیزی ماخوذ نداشت و هم در اینوقت معروض افتاد که بعضی از لشکریان که مامور بتسخیر حکاری بودند هیجده سنجاق حکاری را مسخر داشتند مع القصه نایب السلطنه در این سفر مانند یکتن از آحاد لشکر اهمی زیست و در خوردن و نوشیدن و پوشیدن بر همگنان فزونی نجست و چون عنان بازگذاشت مژده این فتح را در حضرت

پادشاه عرضه داشت اما چون این خبر در اسلامبول سمر گشت اولیای دولت عثمانی دو هزار تن لشکر و ده عراده توپ
نیز و کیت داود پاشای وزیر بغداد فرستادند و او را برانگیختند تا اگر تواند حدود ایران را با سنابک ستوران ویران
کند داود پاشا نخست محمود پاشای بابان را که بقوت کارداران ایران در شهرزور حکومت داشت با خود هم
داستان کرد و محمد آقای کهیا را با ده هزار کس مرد سپاهی و جماعت و لوباش روانه شهرزور داشت و محمود پاشای
بابان با سه هزار تن سوار در کنار آب سیروان بکهیا پیوست چون محمد علی میرزا فرمان گذار عراقین این بدانست
با پانزده هزار سواره و پیاده در عشر اول ذیحجه از کرمانشاهان خیمه بیرون زد و ده عراده توپ با لشکر براند و
حسن خان والی فیلی از پشت کوه لرستان با سه هزار کس مرد و پیوست این هنگام حسین پاشا خان خمسه و محمد
باقر خان مافی را از راه سنندج بفرستاد و خود عقبه چیانزار درنوشته در هیجدهم ذیحجه قریب بشهرزور لشکرگاه کرد و
محمد آقای کهیا و محمود پاشا در پای سین تپه که از سه جانب با آب پیوسته و از یک جانب با خلاب سنگری راست
کرده بنشست و پانزده عراده توپ در پیش سنگر بداشتند این هنگام محمود پاشا از در کذب و حیلت چند کس
بحضرت شاهزاده فرستاد که اگر گناه مرا معفو دارند و خاطر مرا ایمن فرمایند فردا که از دو جانب صف راست
شود با لشکر خود از کهیا بدانسوی گریزم و در زمان با کهیا درآویزم شاهزاده چون کلمات او را با صدق راست
ندانست پاسخی ملایم سؤال باز داد و فرستادگان او را باز فرستاد و آن شب را لی بنه و آغروق بپای
برد و روز دیگر که خورشید سر بر زد ساخته جنگ گشت و موسی وده معلم انگریز را با جماعتی از سرباز و سواره و
توپخانه و زنبورک خانه از میان دره چنانکه خصم ندیده و ندانست بفرستاد تا ناگاه از قفای دشمن درآیند
و نبرد آزمایند و خود لشکر را جنبش داده میمنه و میسره راست کرد و بر فراز تلی صعود کرده جبین بر خاک
نهاد و از کارساز بی‌نیاز طلب نصرت نمود و سخت بگریست آنگاه به میان سپاه آمد از دو سوی
گیرودار دلیران بالا گرفت و دهان توپ و تفنگ صاعقه بار آمد و از خون مردان خاک میدان گونه
لعل و مرجان گرفت رومیان را مجال درنگ نماند پشت با جنگ داده بیک بار روی برتافتند محمود پاشا
باتفاق کهیا عنان زنان بطرف کرکوک گریختند شاهزاده بی زحمتی در لشکرگاه کهیا فرود شد سراپرده
و خرگاه و توپخانه و هرچه رومیان را بود بدست لشکر ایران افتاد آنگاه شاهزاده مظفر و منصور
بسلیمانیه نزول فرمود کهیا چون این بدید و از مراجعت بغداد شرمگین بود مفافصه درباره ببند
شاهزاده پناهنده شد و از آسیب جان بسلامت نشست اینوقت شاهزاده عبدالله پاشای عم علی پاشا را
والی دیاربکر را که از پیش بدرگاه شاهزاده پناه جسته بود بحکومت شهرزور فرستاد و خود ایام محرم
در سلیمانیه بپای برد و صورت این قصه را بحضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت و در اول شهر صفر از
سلیمانیه خیمه بیرون زد تا حصار بغداد را بگشاید و نخستین زیارت روضه عسکریین را علیهما السلام
و تقبیل آستانه سرمن رای نمود آنگاه بطرف بغداد شتافت در منزل دولو عباس مزاجش از اعتدال
بگشت و سخت مریض شد و از آنسوی داود پاشا هراسناک گشت و شیخ موسی نجفی را که در میان
علمای اثنا عشریه نام بردار بود شفیع ساخت و بدرگاه فرستاد شاهزاده محمد علی میرزا را امکانت شیخ موسی

مفافصه یعنی ناگاه

سرمن رای یعنی شاد شد کسی که آنرا دید و از قدیم سامره من رای نام داشت آنگاه که معتصم عباسی بنیاد کرد سرمن رای نام گذاشت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و شدت مرض از تسخیر بغداد باز داشت و داود پاشا را بجای گذاشته بجانب کرمانشاهان کوچ داده در منزل طاق (۱۷۷)
گرا زحمت اسهال بر ضعف بدن بیفزود و ناچار در آنجا رحل اقامت انداخت و دانست ازین مرض جان بسلامت نبرد
حسن خان فیلی و اسد خان بختیاری را طلب کرد و فرمود دور نباشد که چون من نباشم ازین لشکرگاه نتوانید
بسلامت بیرون شد اکنون که مرا خشاشهٔ از جان بجاست طریق مامن خویش گیرید و برگذرید و شب شنبه
بیست و ششم شهر صفر در سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری هنگام سپیده دم رخت از این جهان بجنان
جاویدان کشید و در ششم ربیع الاول این خبر مسموع شاهنشاه ایران افتاد و در سوگواری پسری چونین اگرچه
با دل شکسته و خاطر خسته بود بتجربهای سلطنت و شریعت ملکداری اظهار حزن و فزع نفرمود و فرزند اکبر
ارشد او محمد حسین میرزا را بجای پدر نصب کرد و منشور فرمانگذاری عراقین عرب و عجم را بدو فرستاد و
او را حشمة الدوله لقب داد و با تجلیه جسد شاهزاده را در بیرون کرمانشاهان در میان روضهٔ که خود کرده
بود با خاک سپردند

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هفت هجری و ذکر فتنهٔ میان دولت ایران و روم

چون یکهزار و دویست و سی و هفت سال از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بر گذشت و سه ساعت و سی و پنج دقیقه
از روز پنجشنبه بیست ششم جمادی الآخره برفت آفتاب از حوت بحمل شتافت و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
جشن نوروزی بپای برد لشکرگاه لشکرها را انجمن کرد و در روز سه شنبه پنجم شوال خیمه بیرون زد و از طهران تا سلطانیه
براند و از آنجا میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله را بخواستاری شاهزاده حسنعلی میرزا از بهر استمالت خوانین بخراسان
فرستاد و خود از سلطانیه کوچ داده دوشنبه پانزدهم شوال چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد در انوقت
اولیای دولت آل عثمان در استرداد ممالکی که نایب السلطنه بدست کرده بود چنانکه بشرح رفت یکدل
و یکجهت گشتند و هر جا در ممالک عثمانیه تاجری ایرانی یافتند او را محبوس و اموالش را ماخوذ داشتند
و زایرین بیت الله الحرام را در مملکت بحبس خانه در انداختند و محمد رؤف پاشا را سرعسکر ساخته با رزن
الروم فرستادند از ینسوی نایب السلطنه نخستین حسن خان قاجار قشه وینی را بطرف قارص و نریمان و
فتح قلعه مغازبرد تاخت داد و در اول رکضت با سپاه روم دوچار شد و در جنگ آنجا عت مردانه بکوشید
و ایشانرا بشکست و بسیار کس بکشت و سعید آقای سیواسی را که سرهنگ آن قوم بود با هزار تن اسیر گرفت
و روانه درگاه نایب السلطنه داشت و از اینطرف نایب السلطنه در عشر آخر شعبان از تبریز بجانب
خوی کوچ داد بعد از ورود بخوی اسیران روم نیز در رسیدند نایب السلطنه اسیرانرا آزاد ساخت و سعید آقا
سیواسی را طلب داشته بسوی سرعسکر روم گسیل ساخت و پیام داد که اگر ازین جنگ و جوش دست باز
داری و در میان دولتین رفع ذات البین کنی بر طریق سلامت رفته باشی و اگر نه راه ندامت خواهی سپرد
بعد از مراجعت سعید آقا سرعسکر روم و دیگر پاشایان بر کشیدند و کین بیفزودند چندانکه یکباره ابواب مداهنه
و مهاونه مسدود شد و کار بر مقاتلت و مبارزت افتاد ناچار نایب السلطنه ساز لشکر کرده در نیمهٔ
شهر صیام از بلدهٔ خوی بیرون شد و نخستین جماعتی از سپاه را بطرف سلماس و البیاق و اراضی دان

روان کرد تا از آنسوی رزم دهد در اینوقت مسموع افتاد که جلال الدین محمد پاشا و حافظ علی پاشا و ابراهیم پاشا با
لشکری بیرون حساب توپراق قلعه را بمحاصره انداخته اند و در قلعه از ایرانیان یکصد تن سرباز و نوزده تفنگچی
خلج برزیادت نبود نایب السلطنه چون این بشنید لشکریان را از اراضی وان بخواند و از چالدران عنان بجانب
الشکرد گذاشت و در منزل اواجق لشکری که از بهر حراست قبایل نزد فتحعلی خان بیگلربیگی خوی بودند سواره
و پیاده کردان رومی و ولی باش و بیطار بر سر قبایل خضرلو و کوری که در اراضی توره و حاجی بیک جای داشتند
تاختن بردند و مواشی ایشانرا بنهب پیش راندند طایفه کوری در اینوقت با لشکرگاه کردان همداستان شد و با آن
جماعت کوچ داد از قضا این هنگام سهراب خان غلام خاصه با افواج سرباز و سواران مقدم که از دنبال اردو
کوچ میداد با مردم وان بازخورد و جنگی صعب در میانه برفت در پایان کار لشکر وان شکسته شد و گروهی
اسیر گشت مواشی منهوبه را استرداد کردند و طایفه کوری را باز جای آوردند و در منزل اواجق بحضرت نایب السلطنه
پیوستند و هم در اینوقت محمد زمانخان قاجار و فتحعلی خان بیگلربیگی خوی که بتاراج نواحی وان مأمور بودند
مظفر و منصور در آمدند اما از طرف دیگر خبر رسید که حافظ علی پاشا در محاصره توپراق قلعه سنگرها
نزدیک کرده و نقبها در پرده و بیم باشد که آن حصار را بگشاید و همچنان ارامنه که در آن اراضی
جای دارند باستظهار رومیان سر از خدمت برتافته اند و در هشت فرسنگی توپراق قلعه دو هزار خانوار
با آلات حرب و ضرب در قراکلیسا لشکری کرده اند نایب السلطنه بعد از اصغای این اخبار از اواجق
ایلغار کرده راه برداشت و نخستین بر قراکلیسا بگذشت جماعت ارامنه را که با سیل دمنده توان مقاومت
نبود کشیشانرا با خاج و انجیل پیش داشته از در استغاثت جبین ضراعت بر خاک نهادند نایب السلطنه
گناه ایشان را نادیده انگاشت لاکن فرمان داد که در یکجای انجمن نشوند و در محال و بادین سکون نمایند و آن
شب را در آنجا بپای برده صبحگاه برنشست و خواست تا لشکر را آسایش کوچ دهد از بهر آنکه ماندگی بیرون
کنند و جنگ را توانا باشند در میان راه مسموع افتاد که پاشایان از جنبش لشکر ایران آگاه شده اند و در
کوشش و یورش افزوده اند باشد که قبل از رسیدن لشکر فتح قلعه کنند نایب السلطنه ازین خبر آشفته خاطر گشت
و جوانی حسین خان سردار و حسن خان برادر او را با گروهی قلیل از لشکریان برداشته شتاب زده راه
بهم گرفت و از بهر آنکه میدان جنگ را بداند و جای حرب و نبرد را باز نماید تا قریب سنگر رومیان براند سپاه
آل عثمان از دیدار لشکر بیگانه بهم بر آمدند نخستین چهل و دو عراده توپ و چهار هزار مرد لشکری از قبایل و ولی
باش و بیطار فرا از تل راندند و دهان توپ و تفنگ را بسراشیب گشودند نایب السلطنه با غلام تفنگچیان
از دامان تل بجنگ در آمدند لختی سفیر گلوله در میان آمد و شد داد کار بدینگونه همی رفت تا سپاه ایران که یک
فرسنگ از دنبال بود با توپخانه برسید و این هنگام هر جا فراز تلی و معقلی بود لشکر آل عثمان بزیر داشتند و تپه ها را
بر فراز تپه ها جای بهده بود هنگامیکه سواره و پیاده ایران هشت فرسنگ راه سپرده بودند و اسبهای توپخانه در آن گرمگاه از طول مسافت

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

جنگی و تشنگی داشت نایب السلطنه بی ترس و بیم حسن خان قاجار را با سرباز و سوار ایروان و جوان و جوی جسم یورش داد و آنجماعت (۱۷۹۰)
چون شعله نیران بجانب بالا بال گرفتند و در اول حمله خود را بر فراز پشته رسانیده چند عراده توپ از رومیان بستدند بمساعدت
دلی باش و ایلطا چون پلنگ زخم خورده بجنگ درآمدند و هر دو لشکر درهم آمیختند و یکدیگر را با کارد و خنجر خون ریختند بعد از
دار و گیر فراوان غلبه رومیان را افتاد توپهای خویش را باز پس ستدند و ایرانیان را شکسته سراشیب براندند
نایب السلطنه چون این بدید جعفر قلیخان مرندی و قاسمخان ترکمان و محمد رضا خان باکوئی برادر ابراهیم
خان سرتیپ را با دو فوج سرباز تبریزی و مرندی بمدد هزیمت شدگان فرستاد حسن خان سردار که پیر
دبستان و شیر غنیان را مرد نمیداشت دیگر باره چون پلنگ غضبان و نهنگ دمان بجنگ درآمد و با دل تفته
و تن کفته و دهان پر کرده کف از میان صف بیرون شد و بسوی فراز در تک تاز آمد لشکریان چون این
بدیدند دل قوی کردند و از دنبال او بشتاب آمدند هم در این کرت رومیان چون شیران دیوانه گرد بر
انگیختند و مانند شیر و آب با ایرانیان درآمیختند سرهای دلیران در زیر نعل ستوران پخش گشت و خاک آن
پشته از خون کشته لعل بدخشان شد در این حمله شش عراده توپ و یک عراده خمپاره دلیران ایران بگرفتند
و از فراز کوه بزیر در انداختند صفهای لشکر روم که از دور و نزدیک بدان رزمگاه نظاره بودند دلهای ایشان
از این جلادت بجنبید و این هنگام جنگ بزرگ پیش آمد در آن رزمگاه سلیم پاشا با ده هزار تن سواره و پیاده
در برابر امیر خان قاجار جای داشت و با توپ و تفنگ کار همیکرد نایب السلطنه چند تن نسقچی بفرستاد
و حکم داد که امیر خان بر سلیم پاشا حمله افکند و یورش انداز د و خود نیز با میمنه و میسره و جناح و ساقه
از جای درآمد نخستین لطفعلی خان کتول با چند تن از غلامان بر سر توپخانه رومیان بتاخت و دو تن از
توپچیان را بخاک انداخت ناگاه گلوله توپ بر دهانش آمد و بر جای سرد شد نایب السلطنه بفرمود تا
اسکندر خان قاجار که امیر توپخانه بود توپها را تحریک داده مانند باران بهار گلوله ببارید و لشکریان
از دنبال دیگر حمله افکندند ناگاه پای اضطبار رومیان لغزش یافت یکباره روی از جنگ برتافتند نخستین
جلال الدین محمد پاشا که بچوپان اوقلی معروف بود بیست هزار سوار و پیاده با بیست عراده توپ در زیر
رایت داشت روی برگاشت از قفای او علی پاشا با ده هزار تن مرد لشکری از کنار توپراق قلعه
طریق هزیمت برگرفت غلامان رکابی و جماعتی از سوار در قفای گریختگان اسب برجهاندند ابراهیم پاشا
که با هشت هزار مرد بجراست سنگر چوپان اوقلی قیام داشت با شکستگان بیامیخت و سنگر بگذاشت نایب السلطنه
از بهر آنکه مبادا غلامان رکابی را از لشکر ابراهیم پاشا آسیبی رسد بفرمود تا حسین خان سردار سرباز و
توپخانه را برداشته بر سر سنگر راند و در حمله نخستین سنگر درربود و بیست و یک عراده توپ و خمپاره
و چهارده رایت بدست کرد رومیان را در سنگر نیز توان درنگ نماند لشکر ایشان نیز بتاریق پراکنده
گشت و امیر خان قاجار بر اثر سلیم پاشا راه برداشت و مرد و اسب فراوان دستگیر کرد و با جمله
توپخانه و قورخانه و خیمه و خرگاه ناطق و صامت تلید و طریف هرچه با آن لشکر بود آن لشکرگاه بود
غنیمت دلیران گشت و لشکر روم در این جرگاه دو چندان مردم ایران بودند زیرا که کتاب اجزای لشکر روم

ست شد پنجاه و یکهزار تن بشمار آمد و از جمله آنکس که جان بسلامت برده و در تن جراحتی نداشت افزون از ده هزار کس نبود و غنیمتی که خاصه دولت بود بیرون کتاب بهای قورخانه و گلوله توپ و باروط و جبه خانه و شصت هزار تومان بوست با جمله نایب السلطنه روز دیگر طریق مراجعت ایران سپرد و میرزا محمد تقی مستوفی را با رزن الروم رسول فرستاد و محمد رؤف پاشای سرعسکر را پیام داد که ما را امروز خاطر نبود که با دولت آل عثمان سیفی انداز یم بسبب این رکفت و باعث این جنبش پاشایان ناموجب شدند هم اکنون اگر از کرده پشیمان باشید و کار بصلاح و صواب اندیشید ما را از مداهنه و مهاونه مضایقت نخواهد رفت محمد رؤف پاشا در پاسخ عرضه داشت که تا این اراضی پی سپر لشکریان است کار مصالحت و مسالمت بپای نرود اگر فرمائی هر دو لشکر باز جاهای خویش شوند آنگاه مردان کار آزموده از طرفین مختار آیند و مبانی مصالحت راشید دارند و میرزا محمد تقی را باز فرستاد لاجرم نایب السلطنه از راه خوی به تبریز آمد و مژده این فتح را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت شاهنشاه تاجدار حسن خان قاجار را که در آن کارزار همه کاربردی کرد خویشتن او را بسیار بی اصلان لقب نهاد و از آن پس نام او را در مناشیر به مینان رقم کرده اند و دیگر صناديد سپاه را هر کس بقدر از رحمت مورد رحمت فرمود همانا هنگام مراجعت نایب السلطنه مرض وبا در لشکرگاه بالا گرفت بعد از ورود به تبریز در آن بلده نیز این بلا شایع افتاد روز بیست و پنجم ذیقعده میرزا بزرگ قایم مقام مریض شد و جهان را وداع گفت شهریار تاجدار چون این بشنید فرزند ارشد اکبرش میرزا ابوالقاسم وزیر نایب السلطنه را قایم مقام صدارت کبری فرمود و منصب وزارت را برادر دیگرش میرزا موسی خان عطا کرد مع القصه یک دو سال همی بود که مرض وبا پست و بلند جهان را درنوشت از بلاد چین و هندوستان بحدود ایران گذشت از شهر شیراز و یزد و اصفهان و کاشان و قزوین و تمامت عراق عجم و آذربایجان از صد هزار تن افزون بکشت و بسیار وقت بود که مردم ایران این مرض را مشاهدت نکرده بودند اکنون با سر داستان آئیم چون نایب السلطنه از ممالک آل عثمان بجانب ایران عطف عنان کرد مردم وان با جماعتی از کردان ساز سپاهی کرده گاه گاه در حدود سلماس تاختن بردند و جمعی از مردان و زنان را عرضه تیغ ساخته باز شتافتند چون نایب السلطنه این بدانست یوسف خان غلام خاصه خویش را با جماعت بهادران و تفنگچی سلمان بدفع ایشان فرستاد و چون یوسف خان از سلماس بیرون شد نصیر خان بیک پسر مصطفی خان هکاری که با پدر خویش نیز کار بخصومت و مبارات داشت باتفاق عثمان بیک هر توشی انجمنی از کردان کرده با سه هزار تن مرد جنگ آهنگ یوسف خان کرد وقتی برسید که یوسف خان افزون از دویست تن تفنگچی سلمان مرد لشکری نداشت با آن قلیل مردم صف برزد و رزمی مردانه بداد و کرد را بشکست عثمان بیک و نصیر خان بیک بصعوبت از آن رزمگاه طریق سلامت سپردند یوسف خان هزیمتیان را بگذاشت و بیتوانی به تسخیر قلعه باشقلان پرداخت نخستین برجی را که در برابر باشقلان بر زبر پشته بود حصار داد و سه ساعت از جانبین بگشادن توپ و تفنگ کار کردند در پایان امر بقوت بورش آن برج را مسخر داشته حرسه آنرا با تیغ بگذرانیدند فتح باشقلان در مضای آنکار صعب آسان گشت و حافظ و حارس آن حصن نیز عرضه تیغ شد آنگاه بحکم یوسف خان ابراهیم خان حاکم باشقلان را عسکر خان

سلماس با هر دو سین مهمله بر وزن انفاس

مراجعت نایب السلطنه بعد از فتح ممالک روم بسمت ایران

افشار بود داشته روانه درگاه نایب السلطنه گشت و همچنان یوسفخان قبایل آن اراضی را نظم کرده باز شتافت
و مصطفی خان هکاری که نسب بسلاطین بنی عباس میرساند بحضرت نایب السلطنه آمد و جبین اطاعت بر زمین سود
و مورد نواخت و نوازش شده تشریف گرانبها یافت و باز هکاری شتافت و نصیرخان بیک پسرش که در آن
درگاه پدر بود هم در اینوقت وداع جهان گفت آنگاه نایب السلطنه دویست تن از فوج بهادران را بحراست
قلعه باشقلان باز داشت و مصطفی خان هکاری دختر خود را ازبهر ولیعهد ثانی محمد میرزا نامزد کرده با ساز و
برگی شایسته بدرگاه نایب السلطنه فرستاد چون این وقایع معروض درگاه پادشاه افتاد شهریار تاجدار
بدانشد که از طرف بغداد و کرکوک و موصل نیز اراضی آل عثمان را آسیبی کند لاجرم حکم داد که محمد حسین میرزا فرمان
گذار عراقین عرب و عجم لشکر خود را جنبش داده با ده عراده توپ آهنگ بغداد کند و امیر محمد قاسم خان
قوانلو را با تفنگچیان استرابادی و هزار جریبی فرمان کرد تا بمحمد حسین میرزا پیوسته شود و عبدالله میرزا حاکم
خمسه را مامور بتسخیر شهرزور کرد و ذوالفقار خان سمنانی و مطلب خان برادر او با لشکر سمنان و دامغان ملازم
رکاب عبدالله میرزا شدند و فضلعلی خان قوانلوی قاجار و امان الله خان والی کردستان نیز بدو پیوستند
و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی از بهر تعیین علف و آذوقه سپاه با لشکریان کوچ داد بالجمله این جماعت
روز بیست و دوم ذیقعده از چمن سلطانیه بیرون شدند و شهریار تاجدار چهارشنبه سیم ذیحجه خیمه بیرون زد
و در محال اسفندآباد عید اضحی کرد و از آنجا بجانب چمن یارسینج کوچ داد اما از آنسوی نخستین محمد حسین میرزا
محال مندلیج و بدرائی و زرباطیه را بزیر قدم مردان کارفرسوده کرد و داود پاشای وزیر بغداد سید
عبدالله شهیر را بشفاعت برانگیخت و شاهزاده عبدالله میرزا قبایل بابان و شهرزور را کیفری بسزا کرد لکن در
این هنگام مرض وبا در لشکرگاه ایشان فراوان شد و بسیار از لشکریان را بکشت و مطلب خان دامغانی
نیز وداع زندگانی کرد ناچار سپاه طریق مراجعت سپرد و هرکس بطرفی گریخت و شاهزاده عبدالله میرزا
راه زنجان برداشت و این مرض بلشکرگاه شاهنشاه نیز شایع گشت و جعفرقلیخان نوائی توریاول باشی
و دوستعلیخان معیرالممالک و میرزا مقیم مازندرانی مستوفی را نابود ساخت ناچار شاهنشاه ایران سپاهیان را
رخصت انصراف داده خود با جمعی از خاصان درگاه روزی چند در دامان جبل الوند نشست و ایام محرم را
تا عاشورا در نهاوند بود و از آنجا بسوی بروجرد کوچ داد و راه طهران برگرفت روز چهارشنبه بیست و چهارم محرم
وارد دارالخلافه گشت اما از آنسوی چون محمود پاشا نیز از بیم بلای وبا بکرکوک در رفت و عبدالله پاشا در سلیمانیه
قرار گرفت چون سورت مرض وبا بشکست دیگر باره محمود پاشا آهنگ سلیمانیه کرد چون این قصه بعرض
شاهنشاه ایران رسید فرمان کرد که نایب السلطنه او را دفع دهد و حدود کردستان را نظم کند نایب السلطنه
محمد حسین خان ایشک آقاسی را با مکتوبی مشحون با بیم و وعید بدان اراضی گسیل ساخت تا در کرکوک
محمود پاشا را دیدار کرد و تبلیغ احکام بداشت محمود پاشا هراسناک شد و عثمان بیک برادر کهتر
خود را باتفاق محمد حسین خان بحضرت نایب السلطنه فرستاد و عفو گناه گشت و مورد ملاطفت افتاد و از آنسوی

جنگ محمد حسین میرزا در اراضی بغداد با رومی

[illegible]

عبدالله پاشای عم او پناهنده دولت آل عثمان شده حکومت شهرزور را از داود پاشا خط و خلعت گرفت لاجرم
نایب السلطنه تشریف حکومت شهرزور را مصحوب عثمان بیک محمود پاشا فرستاد و ابراهیم خان باکوئی را با دو فوج سرباز
تبریز و مراغه مأمور داشت که او را در جای خود مستولی دارد بعد از رسیدن ابراهیم خان عبدالله پاشا بیچاره گشت و بناچار
سر خویش گرفته پناهندهٔ دولت ایران گشت و محمود پاشا در میانه کوی و سلیمانیه نشسته داود پاشا چون این بدانست
در خشم شد محمد پاشا حاکم کوی را بفرمود تا اهل و مال محمود پاشا را از اربل کوچ داده بموصل آورد تا از آنجا او را
بغداد روانهٔ اسلامبول دارد نادر محمود پاشا صورت حال را بدست سرعی در حضرت نایب السلطنه عرضه
داشت ولیعهد بی توانی حکم با ابراهیم خان فرستاد که اگر در اخذ اهل و مال محمود پاشا تهاون ورزیی
مأخوذ بنکال خواهی گشت ابراهیم خان از سلیمانیه بر سر کرکوک براند و از چار سوی حصار داد و توپهای باره کوب را
دهن باز داشت بکر پاشای حاکم کرکوک از در خضوع بیرون شده فرمان برداری کرد و پیشکشی لایق بفرستاد
پس از آن از آنجا کوچ داده قلعه اربل را بمحاصره انداخت و کار بر قلعگیان سخت کرد تا فرزند و خویشاوندان برادر
محمود پاشا هر که در آنجا بود بگرفت و از آنجا بکنار آب موصل آمد و اطراف موصل را با لشکر پره زده و جنگ
در انداخت مردم موصل چون مقاتلت او را در قوت بازوی خود ندیدند نادر محمود پاشا و فرزندان او را
باردوی ابراهیم خان گسیل ساختند و آسیب او را از خود دفع دادند ابراهیم خان از آنجا بر سر کوی آمد و محمد
پاشا را در قلعه کوی بحصار انداخت و ساز مقاتلت و مبارزت بیاراست محمد پاشا جلادت ورزیده چهل و
پنجروز خویشتن داری کرد و همه روزه نبرد آزمود در پایان کار که پای اصطبارش از کار شد از در عجز
و ضراعت بیرون آمد و سخن بر آن نهاد که اگر او را بسلامت گذارند تا راه بغداد گیرد بی کلفت قلعه کوی را
باز گذارد ابراهیم خان این سخن را پذیرفتار گشت و او قلعه را گذاشته راه بغداد گرفت از پس او ابراهیم خان
بقلعه کوی در رفته عثمان بیک را حکومت باز داشت و چهارده عراده توپ با تمامت قورخانه بدست کرد و بفرمود
تا توپها را خرد درهم شکستند و قورخانه را حمل داده بدرگاه نایب السلطنه آمد و از دنبال او محمود پاشا نیز
حاضر حضرت شد و از نایب السلطنه اشفاق و الطاف ملکانه بدید و بخلعتی تازه بلند آوازه گشت و بسلیمانیه
شده بحکمرانی پرداخت

اربل بکسر همزه و سکون راء مهمله و باء موحده مکسوره و لام ساکن

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و هشت هجری و ذکر مصالحه میان دولتین روم و ایران

چون یکهزار و دویست و سی و هشت سال قمری از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله بگذشت در روز جمعه بیست و هشتم
رجب بعد از نه ساعت و بیست و هشت دقیقه آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ساز و
برگ نوروزی طراز داده جشن عید بر قانون کرد و در عنوان امروبه و سال نایب السلطنه عباس میرزا معروض
داشت که محمد رئوف پاشا سر عسکر ارزن الروم برحسب فرمان سلطان محمود خان ملک روم بدان سر است
که در میان دولت ایران و روم کار بمصالحت کند شهریار تاجدار انجام این امر را باختیار نایب السلطنه
باز داد و فرستاده او را باز فرستاد نایب السلطنه میرزا محمد علی مستوفی آشتیانی را روانه ارزن الروم
داشت تا با سر عسکر از هر در سخن کردند و دو عهدنامه یکی بزبان پارسی و آن دیگر بلغت ترکی نگار دادند در یکشنبه

روز دهم ذیقعده این سجل رقم شد میرزا محمدعلی باز ایران شد و از آن سوی عهدنامه را سرعسکر با سلامبول فرستاد
و قیصر روم خاتم برنهاد و در نیمهٔ شهر جمادی الآخره نجیب افندی که یکتن از صنادید دولت روم بود آن
عهدنامه را برداشته بطهران آورد بموجب فرمان میرزا ابوالقاسم مستوفی کاشی او را پذیره شده در سرای
عبدالله خان امین الدوله اقامت داد بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت مکتوب ملک روم را بسپرد و عهدنامه را
که قیصر خاتم برنهاده بود بداد بعضی از آن نگارش با مکنون خاطر شاهنشاه ایران راست نیامد لاجرم
میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا با نجیب افندی سخن کرده آن کلمات موافق ضمیر پادشاه داشت
و عهدنامه بنام میرزا محمدعلی و سرعسکر روم از نو نگاشت آنگاه قاسم خان سرهنگ تبریزی باتفاق نجیب
افندی سفیر روم شد و عهدنامهٔ جدید را بمهر سلطان محمود خان معتبر داشته مراجعت کرد و صورت

صورت عهدنامه مابین دولتین ایران و روم

عهدنامه این است غرض از تحریر این کتاب مستطاب آنکه در این چند سال بسبب وقوع بعضی از حوادث
میان دولتین علیتین اسلام روابط صلح و صفوت و ضوابط دوستی و الفت قدیمه مبدل بنقار و
خصومت و مودی بحرب و کدورت شده بود بمقتضای جهة جامعهٔ اسلامیهٔ اسلام و عدم رضای طرفین
بسفک دماء و وقوع اینگونه حوادث و اوضاع و اعادت سلم و مودت و تجدید دوستی و محبت از جانب
دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده و بموجب فرمان همایون اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران
بالقابه فتحعلی شاه قاجار خلد ملکه و اقباله و حکم مأموریت نامهٔ نواب ولیعهد دوران عباس میرزا با وصافه
این عبد مملوک و چاکر جان نثار بوکالت نامهٔ مباهی و مخصوص گشته از جانب دولت علیهٔ عثمانی نیز بامر
و فرمان اعلیحضرت سلطان غازی سلطان محمود خان تجدید وکالت نامه بجناب والی ولایت ارزن الروم
با جناب سرعسکر مشارالیه ملاقات و بعد از مبادله وکالت نامهای مبارکه عقد مجلس مکالمه کرده مصالحهٔ مبارکه
باین آیین ترتیب و تعیین یافت اساس از قراریکه در تاریخ یکهزار و یکصد و پنجاه و نه بموجب مصالحه و
عهدنامه واقعه گشته حدود و ثغور قدیمه و شرایط سابقه از امر حجاج و تجار و رد فراری و تخلیهٔ سبیل اسرا و
اقامت شخص معین در دولتین علیتین شرایط دوستی بمقتضای الفت و محبت ابداً در کار باشد بعد از این
شمشیر خلاف در غلاف بوده در میانه دو دولت معامله که مؤدی کدورت و برودت و منافی
سلم و صفوت باشد وقوع نیابد و آنچه داخل حدود قدیمه دولت علیهٔ عثمانی میباشد و در اثنای حرب
و قتال بدست دولت فخیمهٔ ایران آمده از جمله قری و اراضی و قلاع و فضا و قصبه حال تحریر از تاریخ
این مسک معتبره الی مدت شصت روز بطرف دولت عثمانی تماما تسلیم شود و نیز رعایت حرمت این مصالحه
خیریه گرفتاران طرفین را بلا کتم و اخفا تخلیهٔ سبیل کرده آنچه در اثنای راه محتاج الیه آنها باشد از ماکولات
و غیرها اعطا شود و بسرحدات طرفین ایصال نمایند ماده اول دولتین علیتین را در امور داخله یکدیگر
مداخله نیست فیما بعد از جانب بغداد و کردستان مداخله جایز نداشته از جمله محالی که از توجهات
و سنجاقات و کردستان داخل حدودی باشد سببا من الاسباب و وجها من الوجوه از
طرف دولت علیهٔ ایران مداخله و تجاوز و تعرض در متصرفین سابق و لاحق آنها جلب نشود

و در حوالی مذکوره اگر از اهالی طرفین به ییلاق و قشلاق عبور نمایند در باب مرسومات عادیه ییلاقیه
و قشلاقیه و سایر دعاوی که وقوع یابد با بین وکلای نواب ولیعهد ایران و وزیر بغداد مخابره شده رفع
نمایند که باعث کدورت در میان دو دولت نگردد ماده ثانیه از اهالی ایران کسانی که بکعبه معظمه و مدینه
مکرمه و سایر بلاد اسلامیه آمد و شد مینمایند مثل حجاج و زوار و تجار و مبتدئین اهالی بلاد اسلام رومیه
با آن جماعت مثل اهالی خودشان معامله نمایند و از ایشان دورمه و سایر وجوه خلاف قانون شرعیه
اصلا چیزی مطالبه نشود و کذلک از زوار عتبات عالیات با اموالیکه مال التجاره داشته باشند بر وفق
حساب گمرک مطالبه شود و زیاده طلب نمایند و از طرف دولت علیه ایران نیز با تجار طرف بهیه عثمانیه
و اهالی ایشان براین وجه معامله نمایند و بمقتضای شرایط سابقه فیما بعد در حق حجاج و تجار دولت
علیه ایران تنفیذ و اجرای شرایط قدیم از جانب وزرای عظام و امیر حاج و میرمیران کرام و سایر
ضابطان و حکام دولت علیه عثمانی کمال دقت و رعایت شود و از شام شریف الی حرمین محترمین و از آنجا
الی شام شریف از جانب امین صره همیون بمعرفت معتمدی متعین که در میان آنها نظارت نماید
و از مخدرات حرم شاهنشاهی و حرمهای شاهزادگان عظام و سایر اکابر دولت بهیه ایران که بمکه معظمه و
عتبات عالیات میروند فراخور مرتبه ایشان حرمت و اعزاز شود و کذلک در خصوص رسومات گمرک
تجار و اهالی دولت بهیه ایران مانند دولت علیه عثمانی معامله شود و از مال تجارت ایشان یکدفعه بتقریر
یکصد و چهار قروش گمرک گرفته و بدست ایشان تذکره داده و با اموالیکه از دست ایشان بدست دیگری
منتقل نشده مکرر از ایشان گمرک نگیرند تجار ایران لاجل التجاره چپوق شیراز که بدار السعاده می آورند در بیع
و شرای آن انحصار نباشد و هرکس که خواهند بیع نمایند و با تجار و تبعه و اهالی دولتین علیتین که بمملکتین جانبین
آمدوشد مینمایند بمقتضای جهت جامعه اسلامیه معامله دوستانه شده از هر ایذا و اضرار محفوظ باشند
ماده ثالثه آنچه از عشیره حیدرانلو و سیپکی متنازع فیها بوده و امروز در خاک دولت علیه عثمانی ساکن می باشند
مادامیکه در سمت آنهاست اگر بحدود ممالک ایران تجاوز کرده خسارت رسانند سرحدداران در منع و تربیت
ایشان دقت نمایند و اگر از تجاوز و خسارت دست برندارند و از جانب سرحددار منع ایشان نشود از تصاحب
ایشان دولت علیه عثمانی کف ید نماید و اگر ایشان برضا و اختیار خود بجانب ایران گذرند دولت عثمانیه
ایشانرا منع و تصاحب نکند و بعد از آنکه بطرف دولت بهیه ایران بگذرند بعد اگر بخاک عثمانی بیایند
قطعا تصاحب و قبول ایشان نشود و در صورتیکه ایشان بطرف ایران گذرند و آن وقت از حدود دولت
عثمانیه تجاوز کرده خسارت زنند سرحدنشینان دولت علیه ایران در منع و تجاوز ایشان دقت
نمایند ماده رابعه بموجب شرط قدیم قراری دولتین از طرفین تصاحب نشود و کذالک از جمله عشایر
و ایلات هرکسیکه بعد ازین تاریخ از دولت علیه عثمانی بدولت فخیمه ایران و از دولت بهیه ایران بدولت
علیه عثمانی گذرند مادامیکه آن گذشتگان تصاحب نشوند ماده خامسه آنچه از دار السلطنه و سایر ممالک دولت علیه

عثمانی اموال تجار ایران موافق شرع و دفتر محفوظ نگاهداشته شده است از تاریخ این تمسک در ظرف شصت روز (۱۸۵)
در هر محلی که باشد بموجب دفاتر مرقومه و معرفت شرع و معتمد دولت ایران بصاحبان آنها تسلیم شود و سوای
اموال محفوظه آنچه در اثنای وقوع عداوت از حجاج و تجار و سایر اهالی ایران که در ممالک عثمانی بالفعل ضابطان
جبراً از کسی گرفته باشند بعد از افاده و اظهار دولت علیهٔ ایران از دولت عثمانی فرمان بر طبق همان
افاده بعهده وکیل آنها در هر محل صادر شود و بعد از اثبات شرعی گرفته تسلیم نمایند مادهٔ سادسه در ممالک
دولت علیهٔ عثمانی از اهالی ممالک طرفین کسانیکه فوت میشود و اگر وارث و وصی شرعی نداشته باشند
مأمورین بیت المال ترکه همان متوفی را بمعرفت شرع دفتری کرده و به ثبت و سجل شرعی رسانند و آن مالها را
بعینه در محل امن تا مدت یکسال حفظ نمایند تا وارث و وکیل شرعی آن آمده بموجب ثبت و سجل شرعیه اشیای
متروکه تسلیم شود و رسوم عادیه و کرایهٔ محل آن اشیا را گرفته باشد و آن اشیا اگر در مدت مذکوره حریق
و تلف شود ادعای آن نشود و اگر در مدت مزبوره وارث و وصی نرسند ترکهٔ محفوظ را مأمورین بیت المال
باطلاع معتمد دولت علیهٔ ایران فروخته ثمن آنرا حفظ نمایند مادهٔ سابعه بموجب شرط سابقه برای تأیید و تأکید
دوستی و مودت در هر سه سال یکنفر از دولتین در طرفین علیتین معتکف و مقیم باشند و از تبعهٔ دولتین علیتین
که در اثنای حرب بطرفین گذشته اند در حق ایشان بنا بحرمت مصالحهٔ خیریه سیاست این اسارت نشود خاتمه
آنچه از اساس و شرایط و مواد که در فوق مذکور شد بر منوال محرره که بالمذاکره قرار داده شد و از طرفین قبول
گشته ادعای اموال منهوبه الضیعات و تضمن مصارف جزئیه از جانبین بعضی ما مضی گفته صرف نظر شود و از
جانبین دولتین علیتین بر وفق عادت تصدیق نامها مبادله شده بواسطهٔ سفرا از تاریخ این تمسک الی مدت شصت
روز در سرحدود دولتین یکدیگر ملاقات کرده باستانهٔ دولتین ایصال و تسلیم شود و باین وجه عقد و تجدید
این مصالحهٔ خیریه مبالمهٔ حقیقیه از تاریخ تمسک معتبره مرعی و معتبر گشته و از هر جهت نایرهٔ کدورت و خصومت
منطفی بوده و منافی دوستی و خلاف این عهود و شروط معقوده مربوطه از جانبین وضع و حرکتی و معامله
جایز ندارند و از جانب جناب وکیل مشارالیه نظر برخصت کامله از جانب دولت عثمانی در این تاریخ یکهزار و
دویست و سی و هشت یوم پنجشنبه نوزدهم شهر ذیقعدة الحرام این تمسک ممهور و ممضی شد الخاتمة بالخیر
و السعاده والحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً تحریراً فی اواخر شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دویست و سی و
نه در دار الخلافه طهران این عهدنامه مبارکه در حضور نجیب افندی سفیر دولت عثمانی تصحیح شد اما از جانب
دیگر داود پاشای وزیر بغداد جناب شیخ موسی نجفی را که از فحول فقهای اثناعشریه بود برای عفو گناه
خویش و استرداد قلعه سندلیج روانه درگاه پادشاه ایران داشت ولی آنگاه او رسالت خویش بگذارد
و خبری باز آرد مصرف افندی را با لشکری در مجوی تسخیر قلعه سندلیج فرستاد ایمانی خان فراهانی و مهدیخان
کلهر که حارس و حافظ قلعه بودند قوت دفع او نداشتند لاجرم ایمانی خان بگریخت و مهدیخان دستگیر
شد و سندلیج مفتوح گشت چون این خبر مسموع پادشاه ایران گشت فرمان رفت که محمدحسین میرزا این
کین بخواهد و داود پاشا را کیفر کند و خسرو خان گرجی را فرمود تا با لشکر بختیاری پیوسته شود و قبل از آنکه

[illegible]

خسرو خان طی مسافت کند محمد حسین میرزا جلادت ورزید با پنجهزار سوار و پنج عراده توپ از کرمانشاهان بیرون
شد و با یلغار تا مندلیج بتاخت و از گرد راه حکم یورش داد و مندلیج را بگشود و هشتصد تن از رومیان را
عرضه تیغ ساخت و در عشر آخر شوال این خبر بعرض شهریار رسید و در ازای این جلادت محمد حسین میرزا حشمة الدوله
لقب داد و حکم رفت تا او باز کرمانشاهان شود و خسرو خان در مندلیج متوقف گردد و اما داود پاشا از این
کردار سخت پشیمان گشت و عریضه از نو بنگاشت و شیخ موسی را بشفاعت برانگیخت شهریار جرمش را معفو داشت
و منشوری بنامش مسطور گشت و این شرایط در آن مرقوم افتاد نخست آنکه از خانقین تا بغداد از زوار
عجم باج نگیرند دوم آنکه خزانه نجف اشرف را که در فتنه وهابی بکاظمین علیهما السلام حمل داده اند بیارند
یکتن از دو پسران دولت ایران باز جای برند و طومار تفصیل آن اشیا را خدام عتبات عالیات خاتم بر نهاده
به خزانه دولت ایران بسپارند سیم آنکه در اراضی عراق عرب و عتبات زوار عجم را پاس حشمت بدارند
و دعوی شرعی عجم را بمجتهدین شیعه گذارند چهارم آنکه داود پاشا بر گردن نهاد و سجلی به مهر رسانید
آن اراضی بدره و قلعه مندلیج را بدو گذارند بعد از ورود وقایع نگار بغداد داود پاشا سر اطاعت و انقیاد
پیش داشت و میرزا صادق را کامروا باز فرستاد و هم در امسال خوانین خراسان در نهان بکارداران
ایران انهی کردند که شجاع السلطنه حسنعلی میرزا را اکنون ضمیر آنست که سر از ربقه اطاعت پادشاه بیرون
کند و بهوای سلطنت سر برکشد پادشاه کارآگاه بدین سخنان کذب و ترهات بی معنی وقعی ننهاد اما چون
شجاع السلطنه این قصه بشنید متوالی حاضر حضرت شد و با صرار و الحاح فرمان حکومت خراسان را
از گردن فرو گذاشت و برادر اعیانی خود حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس رخصت یافته تا باصفهان برفت
چون مزاجش از صحت بگشته بود در آنجا بمعالجت و مداوا مشغول شد و حسینعلی میرزا راه شیراز برگرفت از پس او
شهریار تاجدار شاهزاده علینقی میرزای حاکم قزوین را طلب داشته حجة السلطان لقب داد و بحکومت
خراسان فرستاد و میرزا ابو القاسم مستوفی اصفهان را بوزارت او برکشید و برادر اعیانی حجة السلطان
امام ویردی میرزا را که سرکشیکچی و ایلخانی ایل قاجار بود بحکومت قزوین فرستاد و خدمات ایلخانی را
بمیرزا اسد الله خان نوری که از بدو کار شاه شهید آغا محمد شاه تا اینوقت وزیر سپاه و امین درگاه بود
باز گذاشت و چون میرزا اسد الله خان بسبب وزارت لشکر و امور سپاه و نظم جزئی و کلی جنود پادشاه
خاطری بکمال مشغول داشت فرزند خود میرزا هدایت الله مستوفی را به نیابت خویش بخدمت سرکشیکچی
گذاشت و در اینوقت میرزا اسد الله خان وزیر لشکر نیز پاسبان باشی لقب یافت و هم در امسال شهریار
تاجدار سفر سلطانیه را ترک گفته در نواحی طهران در اذیال جبل البرز ییلاق فرمودند و هم
در این سال حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی مریض شد و صبح چهارشنبه سیزدهم صفر
وداع زندگانی گفت فرزند اکبرش عبد الله خان امین الدوله که مستوفی الممالک بود بجای پدر خدمت
وزارت اعظم نیز دریافت و هم در امسال شهریار تاجدار ملا محمد کاشانی و حاجی عبد الله اصفهانی
خواجه سرا را هر یک هزار تومان زر مسکوک بداد تا از قبل شهریار و نیابت والده پادشاه سفر مکه معظمه کرده

[حاشیه:] هر سال پنجهزار تومان مسکوک پیشکش نماید عفو گناه ... درگاه فرستد با جمله وقایع ... تا حضرت میرزا صادق ... روزی باتفاق جناب شیخ موسی روانه بغداد شد ... حکم رفت که اگر این شرایط ... داود پاشا

[حاشیه:] ... برادر اعیانی ... اینست که از پدر و مادر ... یکی باشند

زیارت بیت الله الحرام کنند و این شعر را شهریار نظم کرده بفرمود تا بر لوحی مرمر منقر نمودند و حاجی عبدالله حمل داده در مسجد الحرام بیادگار گذاشت تا از شهریار ایران تذکره باشد

بیت

محرمی باید که پیغامی برد — نزد جانان نام گمنامی برد

آنگاه در عشر اول جمادی الآخره بجانب قم سفر کرده و از آنجا بطهران آمد بر اریکه سلطنت متمکن گردید

وقایع سال یکهزار و دویست و سی و نه هجری

در سنه یکهزار و دویست و سی و نه هجری چون سه ساعت و هیجده دقیقه از شب یکشنبه نوزدهم رجب برگذشت خورشید به بیت الشرف شد و شهریار عجم فتحعلی شاه جشن نوروز بآیین جم بگذاشت و روز پنجشنبه دوازدهم شوال از طهران بنگارستان خیمه زد و پس از ده روز کوچ داده چهارشنبه دوم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و بخستین مردم گیلان بحضرت آمدند و از کارپردازان شاهزاده محمدرضا میرزا شکایت آوردند محمدرضا میرزا از حکومت آن اراضی دست باز داشت و برحسب فرمان شاهزاده یحیی میرزا حکمران گیلان گشت و منوچهرخان غلام ارمنی ایچ آقاسی باشی بنظم آن مملکت و تربیت شاهزاده مأمور گشت و شاهزاده علینقی میرزا که در سال پارین فرمان حکومت خراسان یافت و بجه السلطان ملقب آمد با خوانین خراسان و نفاق ایشان بر نتابید لاجرم دو اسبه بحضرت شتافت و از فرمانگذاری خراسان استعفا جست شهریار تاجدار دیگر باره او را بحکومت قزوین باز داشت و رکن الدوله لقب داد و هم در زمان کس بطلب شاهزاده حسنعلی میرزا شجاع السلطنه فرستاده او را حاضر درگاه فرمود و دیگر باره بحکومت خراسان منصوب نمود و این هنگام ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا برحسب فرمان بدرگاه آمد و بمعالجت و مداوای میرزا احمد طبیب احمدآبادی اصفهانی مزاجش که از صحت بگشته بود بهبودی داشت و فرزند اکبر نایب السلطنه شاهزاده محمد میرزا که ولیعهد ثانی دولت بود چون ملازمت رکاب پدر داشت مورد عنایت پادشاه گشت و ایالت اراضی قراگوزلو نیز بدو تفویض آمد و در رکاب نایب السلطنه باز تبریز گشت و شهریار تاجدار روز یکشنبه دوازدهم ذیحجه از سلطانیه کوچ داده بیست و دوم ذیحجه وارد طهران گشت و عبدالله خان امین الدوله اصفهانی را که حل و عقد امور دولت را کفیل بود بنظم اصفهان مأمور فرمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل هجری و ذکر سفر شاهنشاه ایران باصفهان

در سنه یکهزار و دویست و چهل چون نه ساعت و هشت دقیقه از شب دوشنبه غره شعبان سپری شد آفتاب راه سپر حمل گشت و شهریار تاجدار فتحعلی شاه بساط عید در نوشت دو روز بعد از نوروز از طهران خیمه بیرون زد و راه اصفهان پیش گذاشت و در ضمیر داشت که در این سفر بعضی از مردم اصفهان را که با زیردستان و رعایا طریق جور و اعتساف سپرده اند کیفری بسزا فرماید زیرا که از علمای اصفهان کتابی رسیده بود که حاجی هاشم خان در هتک حرمت مردم و اخذ مال ایشان هیچ دقیقه فرو نمیگذارد و این حاجی هاشم خان و قبایل او از طوایف بختیاری بوده اند و سالها در محله لنبان اصفهان نشیمن داشتند چنان افتاد که عبدالله خان

(۱۲۳۸) امین الدوله خواهر او را بشرط زنی بخانه آورد و این سبب تجرّد و تمرّد حاجی هاشم خان گشت و جماعتی از بخیارسیه که در شمار عشیرت او بودند دست بطغیان برآوردند و اهل حرفت و صنعت و تجار اصفهان را بسیار وقت می آزردند و اموال ایشان را بی محابا و سندی اخذ میکردند چندانکه حاجی محمد حسین خان اصفهانی زندگانی داشت جراحات این جماعت را بمرهم عطوفت و احسان التیام میداد و ایشان نیز چندان دراز دستی نمیکردند که پای اصطبار مردم بلغزد تا این هنگام که حکومت اصفهان بمیرزا علی محمد خان پسر امین الدوله مفوض گشت و او خواهرزاده حاجی هاشم خان بود یکباره سخنه لبنان سر بطغیان بر داشتند و بسیار افتاد که بخانه تجار در رفتند و اموال ایشان را باشکنجه بگرفتند چنان شد که نه حاجی هاشم خان را در پایان امر آن قوّت بود که جماعت خود را از آن دراز دستی منع کند و نه عبد الله خان امین الدوله بسبب زن و فرزند توانست حاجی هاشم خانرا دفع دهد ناچار خویشتن بحضرت شهریار زبان بسعایت باز کرد و از حاجی هاشم خان آغاز شکایت نمود لاجرم پادشاه عادل بعد از ورود باصفهان حاجی هاشم خانرا ماخوذ داشته از هر دو چشم نابینا ساخت و فرمود چون امین الدوله در تادیب حاجی هاشم خان مسامحت کرد اگر خواهد از محلّ خود ساقط نشود پنجاه هزار تومان زر مسکوک بخازنان حضرت بسپارد و امین الدوله از انفاذ این زر خویشتن داری کرد و این کار بر کبریای سلطنت راست نیامد لاجرم شاهزاده سلطان محمد میرزا را بحکومت اصفهان نصب کرد و او را سیف الدوله لقب داد و یوسف خان گرجی را که فرمان گذار عراق و سپهدار سپاه بود فرمان داد که در حضرت سیف الدوله شاغل خدمت باشد و کار اصفهان را نظم کند و دویست هزار تومان از منال و دیوانی حمل رعایای اصفهان را سبک ساخت و امین الدوله برحسب فرمان ملازم رکاب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس شد و حساب فارس را جزو بجزو و کلّی باز پرس کرده معادل سی هزار تومان از منال و دیوانی بتخفیف رعایا باز گذاشت و طریق حضرت شهریار بر داشت آنگاه در غرهٔ شوال پادشاه کوچ داده مراجعت بطهران فرمود و چون از امین الدوله آزرده بود وزارت اعظم را با الله یار خان دولوی قاجار که هم مصاهرت شهریار افتخار داشت تفویض داد و او را آصف الدوله ملقب فرمود و حسن خان پسر او را که دخترزادهٔ پادشاه بود امیر بار فرمود و سالار بار لقب داد آنگاه روز هشتم ذی قعده چمن سلطانیه لشکرگاه گشت این هنگام کارداران دولت روسیه را نصب خاطر گشت که با دولت ایران نقض عهد کنند و پیمان بشکنند پس سخن در انداختند که بعضی از اراضی کوکچه ایروان بحکم صلحنامه باید در تحت فرمان ما باشد و همچنان چون در صلحنامه مرقوم شد که هر یک از دولتین معتمدی معین فرمایند تا حدود طالش را باز نمایند در مدت چهارده سال که فیما بین دولتین ایران و روس کار بمصالحه و متارکه میرفت چون مردم روس از حق خود بر زیادت طلب میکردند انگار بپای نرفت این هنگام یکباره روسیان سر بر داشته و گفتند محال بالغلو و گوکچه و بخیر جزو مملکت ما باشد و اگر نه کار بمخاصمت خواهد رفت و ینارال یرملوف سردار گرجستان بولکونیک مزاویچ وکیل دولت روس را با شاهمیر خان ارمنی که ترجمان او بود روانه درگاه شاهنشاه ایران داشت تا این دعوی را بر مراد خویش کند و از آنسوی نایب السلطنه و حسن خان بهادری اصلان نیز حاضر حضرت شدند و برحسب فرمان روزی چند با مزاویچ سخن کردند

ظلم حاجی هاشم خان در اصفهان

[illegible]

از طهران بباغ نگارستان خیمه زد و منوچهر خان را بنظم گیلان فرستاد و موکب پادشاهی در حرکت آمده هیجدهم ذیقعده

بالغلو ببای موحده والف ولام مکسوره ونون معجمه

رسیدن ایلچی روس بایران

شرح سفارت ... [illegible]

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی و میرزا محمد علی آشتیانی که از تقریر عهد و تحریر عهدنامه آگهی داشتند نیز در ۱۸۹۱هـ
مجلس گفت و شنود حاضر بودند در پایان امر چون مزراویچ را با شرایط عهدنامه حقی نبود سخن بر این نهاد
که این اراضی را کارداران با ما برسم عطا باز گذارند و اگرنه کار ما با عمال نایب السلطنه راست نیاید و بیک
آغاز مقاتلت و مجادلت شود لاجرم شاهنشاه تبریز را صادق وقایع نگار را باتفاق مزراویچ سفارت تفلیس فرمود
تا با یرملوف سخن کند و آتش این فتنه را فرو نشاند آنگاه میرزا ابوالحسن خان شیرازی را بوزارت امور دول خارجه
منشور ساخت و شب پنجشنبه نوزدهم محرم سنه یکهزار و دویست و چهل و یک هجری راه طهران برگرفت و نایب
السلطنه برای نظم محال قراگوزلو و همدان بدان اراضی شتافت و شاهزاده یحیی میرزا باتفاق منوچهر خان
برحسب فرمان در قزوین برکاب پیوستند و بعضی از اشرار گیلان را بدرگاه آوردند شاهنشاه بعد از تادیب
آن جماعت را مامور بتوقف سمنان فرمود و معادل شصت هزار تومان تخفیف منال دیوانی گیلان مقرر
داشت و از آنجا بجد و دساوجبلاغ سفر کرده یکشنبه چهاردهم صفر وارد طهران گشت و از آنسوی وقایع نگار
باتفاق مزراویچ طی مسافت کرده بعد از ورود به تبریز مزراویچ سبقت جست و قبل از رسیدن وقایع نگار یر
ملوف را دیدار کرد و از طریق مرافقت و موافقت بگردانید و سخن بر این نهادند که باید قبل از رسیدن سفیر
ایران قریه بالغلو را مسخر داشت و فوجی سالدات با چند عراده توپ بحراست گذاشت اگر سردار ایروان
از بهر انتزاع میان بندد ناقض عهد و فاتح نزاع او خواهد بود و اگر سخن نکند بباشیم تا سفیر ایران برسد آنگاه
گوئیم که ما هرگز گمان نداشتیم که کارداران ایران از ارض بالغلو که در خور هیچ زرعی و حرثی نیست با دولت روسیه
دریغ دارند اکنون که کار بدینگونه رفت و صورت حال معروض امپراطور روس شد بی آنکه از دولت فرمانی
رسد نتوانیم دست از بالغلو باز داریم همانا کارپردازان ایران از بهر بالغلو ترک مصالحت نخواهند گفت و آغاز
مقاتلت نخواهند کرد بالجمله سخن بر این نهادند و گنیاز قراکلیسیا را حکم دادند تا برفت و قریه بالغلو را بگرفت
و یکتن ایور با دویست تن سالدات و دو عراده توپ در آنجا بگذاشت و از نیمه ی چون وقایع نگار بایروان
رسید گنیاز بحسین خان سردار پیام داد که سفیر ایران را در این سفر مقصود چیست اگر غرض تحدید
حدود دولتین است این منازعه و مناقشه برخاست و اگر دیدار یرملوف را طالب است او بجد و دحجن
سفر کرده پس بباشد تا یرملوف بتفلیس مراجعت کند وقایع نگار سخنان او را وقعی نگذاشت و از راه بالغلو
کوچ داده سه شنبه بیست و پنجم ربیع الاول وارد تفلیس گشت و روز ورود او را عظیم مکانت گذاشتند
و بسرا پذیره گشتند و یرملوف هنگام سفر ولیمنوف را از بهر گفت و شنید سفیر ایران بجای گذاشته
بود و او با وقایع نگار سخن در انداخت و جز از در عذر و حیلت حرفی بر زبان نراند و وقایع نگار گفت از
اینگونه سخن چیزی بدست نخواهد شد نیکو آن است که من حکم شاهنشاه ایران را بر لوحی رقم کنم و تو
پاسخ خود را در ذیل آن نگار دهی تا مراجعت باشد پس قلم برداشت و خلاصه حکم شاهنشاه را بر صفحه
بنگاشت بدین شرح که اکنون سال فراوان است که دولتین علیتین ایران و روس را موافقت است
بهتر آن است که کارداران دولت روسیه در تشیید قواعد اتحاد طرفین رنج برند تا لشکریه

ورعیت و دولتین بی کلفت خاطر زیست کنند اکنون که جماعت روسیه از حدود خویش قدم فراپیش نهاده اند
و قلعه بالغ لو را زیر دست کرده اند صواب آنست که از خلاف رای شاهنشاه ایران بپرهیزند و از آن اراضی
بیرون شوند تا این مسالمت بمخاصمت نپیوندد و این مصافات بمعادات بدل نشود و ولیمنوف در تحت این
کلمات نگاشت که ما قریه بالغ لو را بعض حدود خود دانسته ایم و زیر دست کرده ایم تا از قبل امپراطور فرمان
نرسد دست باز نداریم این هنگام الکسندر باولیچ امپراطور روس در بیست و یکم ربیع الاول سنه یکهزار و دویست و
چهل و یک از جهان رخت بدر برد و برادرش قسطنطین بهوای سلطنت سر برکشید چون او بغلظت طبع و شرارت خوی
شناخته بود اعیان دولت روسیه او را از فرمانگذاری نگذاشتند و برادر دیگرش نکولای
باولیچ را بسلطنت برداشتند چنانکه شرح حال ایشان در ذیل قصه سلاطین یوروپ مرقوم خواهد شد بالجمله
وقایع نگار را در چنین وقت مجال هیچ اندیشه نماند ناچار نگاشته ولیمنوف را برداشته روز بیست و هشتم
جمادی الآخره از تفلیس راه برگرفت و بعد از ورود بدار الخلافه طهران صورت حال را باز نمود و شاهنشاه
ایران کیفر کار روسیان را تصمیم عزم داد و هم در اینسال نایب السلطنه عباس میرزا دختر شاهزاده محمد قلی میرزا
از برای فرزند خود جهانگیر میرزا عقد بست و دختر خویش را بدیع الزمان میرزا پسر شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله بنکاح داد و هم در اینسال ظهیر الدوله ابراهیم خان والی کرمان که عمزاده شاهنشاه بود وداع
زندگانی گفت و فرزند ارشدش عباسقلی خان که دخترزاده شاهنشاه بود بجای پدر حاکم کرمان شد و هم در
اینسال امان الله خان والی کردستان رخت از جهان بیرون برد و حکمرانی کردستان بفرزندش خسرو خان
که شرف مصاهرت پادشاه داشت مفوض گشت و هم در اینسال محمد حسین خان قراگوزلو رخت بسرای
باقی کشید و رستم خان ولد اکبرش بجای پدر کارفرمای پیاده و سواره قراگوزلو گشت و ملازم خدمت ولیعهد
ثانی شاهزاده محمد میرزا شد و هم در اینسال یوسف خان گرجی سپهدار سپاه و حاکم عراق که بنظم اصفهان
مشغول بود در آن بلده مریض شد و چشم از جهان بربست و فرزندش غلامحسین خان که بمصاهرت شهریار
افتخار داشت و با اینکه سنین عمرش افزون از هفده نبود بسلامت فطرت و کرامت طبع و شهامت خاطر
امتیاز داشت جای پدر گرفت و خدمت وزارت شاهزاده سلطان محمد میرزا و نظم اصفهان بخسرو خان گرجی
مفوض گشت و هم در اینسال رحمن قلی توره خوارزمی تسخیر خراسان را در خاطر گرفت چون در اینسال محمد رحیم خان
والی خوارزم درگذشت فرزندش رحمن قلی توره بجای پدر برنشست و نخستین لشکری از قبایل اوزبک و ترکمان
و سالور و ساروق و تکه و یمرلی سکنه ابیورد و درون و مهنه انجمن کرده مغافصةً تا کنار شهر مشهد مقدس
براند و لشکرگاهی عظیم کرد شجاع السلطنه حسنعلی میرزا وقتی این بدانست که در حضرت او لشکری در خور رزم
خوارزمیان حاضر نبود از قضا هم در آن شب ابری عظیم متراکم گشت و برفی شگرف ببارید و صرصری
دم سرد بوزید و سورت سرما چنان شد که بیشتر از لشکر خوارزم جان بدادند و بارگیر ایشان نیز بمرد و رحمن
قلی توره بزحمت تمام از آن داهیه راه فرار پیش گرفت و با بعضی از مردم خود افتان و خیزان تا اراضی
سرخس برفت و صبحگاه مردم از شهر مشهد بیرون شده لشکرگاه او را از صامت و ناطق متصرف شدند

[illegible]

[illegible]

اما رحمن قلی توره بعد از ورود به جش کرنکان لشکر خود را انجمن ساخت و فوجی را بتاراج نواحی جام و سرجام مأمور فرمود از قضا شجاع السلطنه فرزند خود ارغون میرزا را از سبزوار طلب داشته بود و او در منزل شریف آباد با بعضی مردم رحمن قلی توره باز خورد. ارغون میرزا که خود کرده کارزار بود چون ایشانرا دیدار کرد با شمشیر آخته بمیان ایشان تاختن زمانی دیر بر نیامد که جمعی از آن قوم را دستگیر و برخی را عرضهٔ شمشیر ساخت و نیم دیگران لشکر او نیز در حدود جام با امیر نصر الله خان تیموری دوچار آمد که او نیز از سپاه حضرت شجاع السلطنه بود دلاوران تیموری دمار از آن جمع برآوردند چون این خبر برحمن قلی توره رسید سورت غضب در دماغ او اثر کرد دیگر باره دل بر کیفر نهاده و دیگر باره در تجهیز لشکر جدی بلیغ فرمود و سه هزار تن مرد مبارز را از قبایل اوزبک و نفرات و مردم قزاق لماق انجمن کرد و جمعی از سواران سالور و ساروق را با ایشان همدست نمود و قواد سپاه خویشرا مانند دولت نظر بی و عوض آیناق و رجب مهتر و دولت مراد پرواچی و مراد سردار و تراب بی و سعید نیاز خانرا با ایشان همراه ساخت تا بکنار مشهد مقدس برانند و چندانکه توانند از نهب و غارت خویشتن داری نکنند دو آنجماعت بشتاب شهاب و شیمت عقاب باراضی مشهد تاختن کردند و اینخبر روز چهارشنبه چهاردهم رجب معروض شجاع السلطنه افتاد شاهزاده در زمان لشکری را که حاضر رکاب داشت برداشته بیرون شتافت و همچنان بشتاب زده در دامان جبل اثر در کوه باباتخرده دوچار شده از دو روی مردان بر صف شدند و گروهان یکدیگر دار در آمدند بعد از آویختن و خونریختن ترکمانان پشت با جنگ دادند و خراسانیان در قفای ایشان بتک و تاز آمدند و هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر از آنجماعت بدست کرده باز شتافتند شجاع السلطنه هم در آنجا از سرهای ایشان منارها برافراشت و رحمن قلی توره بعد از این حدیث هولناک مجال توقف در اراضی سرخس محال یافت و بازه خوارزم شتافت و مژده این فتح روز نوروز معروض حضرت شهریار ایران افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و یک هجری و ابتدای نقض عهد روسیان با ایرانیان

در سنهٔ یکهزار و دویست و چهل و یک هجری چون دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه از روز سه شنبه دوازدهم شعبان مبلغت خورشید در خانهٔ شرف جای کرد و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط نوروزی بیاراست و فرمان داد تا نقش دینار و درهم را دیگرگونه کردند بر چهرهٔ درهم که معادل سی و شش نخود سیم بود این مصرع رسم شد مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو صاحبقران

و بر چهرهٔ دینار که هیجده نخود ذهب خالص میزان داشت این مصرع رسم شد مصرع

سکهٔ فتحعلی شه خسرو کشورستان

و نه درهم چنین را یک دینار بها نهادند و یک دینار را با چنین درهم یکتومان خواندند و هم در اینوقت در اراضی و دامین ری و جبال دامغان از زر و سیم مسکوک مقداری بدست شد که بعضی سکهٔ شاپور ذوالاکتاف و برخی سکهٔ خلفای بنی عباس و دیگر ملوک نقش داشت اینجمله را خازنان پادشاه مضبوط ساختند و این هنگام شاهنشاه ایران در کیفر جماعت روسیه بیخبیه شد چه از این پیش نقض عهد ایشان و در آمدن بقلعه بالغ لوی ایروان بشرح رفت و هم در اینمدت که در اراضی مسلمانان مسلط بودند از دراز دستی با زنان بیگانه و اخذ اموال مردم خودداری نمینمودند اینحدیث بدست بعضی از چاکران نایب السلطنه که از مصالحه نامه روسیان دلگران بودند گوشزد آقا سید محمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود گشت و او بکاردانان

(۱۹۲) درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده پادشاه اسلام را در این امر
رای برچگونه است شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته باندیشهٔ جهاد شاد بوده ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین
و رونق شریعت نهاده ایم جناب آقا سید محمد چون کنون خاطر پادشاه را اصغا فرمود و بتوانی از عتبات کوچ
داده راه دار الخلافه برگرفت و در عشر آخر شوال المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن
بلده جنابش را پذیره شدند و شهریارش عظیم گرامی بداشت و از اجرای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر
مسکوک از خزانهٔ خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر بکار شود پس آقا سید محمد دلشاد کرد و با هر یک از علمای ایران مکتوبی
نگار داد که بحضرت شهریار کر آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند و فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله
که این هنگام از خدمت وزارت معزول بود آقا سید محمد و دیگر علما را میهمان پذیر باشد و از جانب
دیگر میرزا ابوالقاسم مستوفی اصفهانی را بمیهمانداری جان کمدان لدکیر انگلیس مأمور فرمود که از قبل دولت
کمپنی هندوستان روانهٔ ایران بود که بجای هنری دلک وکیل دولت انگلیس در ایران مقیم باشد و این هنگام
آمده را بوشهر رانده بود بالجمله در اینوقت شاهزاده محمود میرزا که حکومت نهاوند داشت برحسب فرمان شهریار
فرمانگذار لرستان فیلی گشت و شاهزادهٔ همایون برادر اعیانی او حکومت نهاوند یافت آنگاه روز شنبه بیست و
ششم شوال شاهنشاه ایران از دار الخلافه طهران کوچ داده در سلطانیه فرود شد و پس از چهار روز راه برگرفته
دوشنبه ششم ذیقعده چمن سلطانیه را لشکرگاه کرد و جمعه دهم ذیقعده نایب السلطنه حاضر درگاه شد و از قبل
نیکولای امپراطور روس کینیاز منچکوف بسفارت ایران آمد و برحسب فرمان سه شنبه چهاردهم ذیقعده
خسروخان والی کردستان و فتح الله خان آق قویونلوی افشار او را استقبال کرده در سراپردهٔ آصف الدوله
الله یارخان وزیر اعظم فرود آوردند و میرزا ابوالقاسم قایم مقام و میرزا رحیم شیرازی طبیب که این وقت
منشی الممالک بود و میرزا تقی علی آبادی او را ملاقات کرده پرسش نمودند و شانزدهم ذیقعده در حضرت
شهریار بار جست و مکتوب امپراطور برسانید و تخت بلوری که هدیه داشت پیش گذرانید و این تخت را
الکساندر پاولیچ از بهر شاهنشاه ایران پرداخته بود چون او نماند برادرش نیکولای بعد از جلوس بر سریر
پادشاهی همان تخت را ارسال داشت و این تخت را سه ذرع طول و دو ذرع عرض باشد که از بلور بیضا
مرصع کرده اند و در آن از هر سوی سه شمره از بهر فوران آب جای داده و از پس پشت نشستگاه صورت
خورشیدی از بلور صافی پرداخته اند بالجمله بعد از تقبیل سدهٔ سلطنت سفیر روسیه مراجعت کرد و روز
جمعه هفدهم ذیقعده جناب آقا سید محمد و حاجی ملا محمد جعفر استرابادی و آقا سید نصرالله استرابادی
و حاجی سید محمد تقی قزوینی و سید عزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکرگاه گشتند و شاهزادگان
و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هیجدهم جناب حاجی ملا احمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثناعشریه
فضیلتش بر زیادت بود باتفاق حاجی ملا عبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملا محمد پسر حاجی
ملا احمد که او نیز قدوهٔ مجتهدین بود از راه برسید تمامت شاهزادگان و قاطبهٔ امرا و اعیان نیز باستقبال
بیرون شتافتند و جنابش را با تکبیر و تهلیل و مکانت و محلی جلیل فرود آوردند و انجمله مجتهدین که انجمن بودند

جان کمدانل کنسر
با جیم و الف و نون
و میم و کاف و دال
مهمله و الف و نون
و لام و دال مهمله
و کاف و نون و تحتانی
و رای مهمله هنری
و لک بضم هاییه
هوز و نون و رای
مهمله و تحتانی و واو
و لام و کاف

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

باتفاق فتوی راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند از اطاعت یزدان سر بر تافته متابعت شیطان (۱۹۳
برده باشد شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت از میانه معتمدالدوله میرزا
عبدالوهاب و حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه رزم روسیه را پسندیده نمیداشتند و رضا نمیدادند مجتهدین
ایشانرا پیامهای درشت فرستادند و گفتند همانا شما را در عقیدت و کیش خود فتوری است و اگرنه چگونه جهاد با کافرا
مکروه میشمارید لاجرم ایشان دم در بستند و از آنسوی سفیر روس چندان که سخن از در صلح راند و همی گفت پنبکخان
و او را نیز وقعی نگذاشتند و از قضا هم در اینوقت گینیاز و سرحدداران پنبک و قراکلیسا از حدود خود
بیرون شده تا آباران ایروان تاختن کردند این معنی یکباره علمای دین و اعیان دولت را در کار جهاد
یکجهت کرد و سفیر روس از گفت و شنود با کارداران دولت مأیوس شد و خواست تا مجتهدین را وادار کند
بلکه ایشانرا از اندیشه جدال فرود آورده خویشتن بر گردن نهد که دست روسیانرا از حدود ایران باز دارد مجتهدین
در پاسخ گفتند که در شریعت ما با کفار از در مهر و حفاوت سخن کردن گناهی بزرگ باشد اگرچه روسیان
از حدود ایران بیرون شوند هم جهاد با ایشانرا واجب دانیم در پایان کار شاهنشاه ایران سفیر روس را
طلب داشته فرمود اکنون کار بر حسب تشیید مبانی شریعت است و ما همواره قوام ملت را بر صلاح دولت
فضیلت نهاده ایم و او را رخصت انصراف داده یکهزار تومان زر مسکوک و بعضی از اشیاء دیگر او را
عطا فرمود و بر حسب فرمان میرزا اسمعیل منشی نایب السلطنه بمهمانداری او مأمور گشت و راه آذربایجان برداشت
از پس او شهریار تاجدار یکباره دل بر جهاد نهاد و نخستین شاهزاده اسمعیل میرزا را با تفنگچیان استرابادی
و هزارجریبی و فندرسکی بمنقلای سپاه مأمور فرمود و ایشان دوشنبه چهارم ذیحجه از سلطانیه راه
آذربایجان بر گرفتند و جمعه هشتم محمد قلیخان پسر آصف الدوله با جماعت خواجه وند و عبدالملکی و ماسینی
از قفای اسمعیل میرزا بیرون شد و نایب السلطنه دوشنبه یازدهم طریق تبریز گرفت و مجتهدین از بهر
تحریض مجاهدین پنجشنبه چهاردهم بر نشستند و حاجی محمد خان قاجار دولوی با جماعتی از لشکر بطرف طالش
در شتاب آمد و فرمان رفت که حسین خان سردار ایروان و برادرش حسنخان ساری اصلان حدود گوکچه و بالغ لو را
از روسیان پرداخته کنند و شهریار تاجدار در پنجشنبه بیست و یکم ذیحجه کوچ داده از راه مغان چای رهسپار
گشت و سه شنبه بیست و ششم ذیحجه اراضی اردبیل را لشکرگاه کرد اما از آنسوی حاجی محمد خان قاجار بمحال
اوجارود شتافت و با جماعت روسیه که در قریه گرمی جای داشتند جنگ در انداخت و حکم یورش
بدان قریه در رفته تیغ بر روسیان نهاد بیست تن اسیر و سی نیزه سر و دو عراده توپ از ایشان بگرفت
و روانه درگاه داشت و این جمله روز ورود پادشاه در اردبیل از پیشگاه حضور بگذشت و از
جانب دیگر چون حسین خان سردار ایروان از فرمان پادشاهی آگهی یافت اعداد کار کرده
پس از دو روز در جمعه بیست و دوم ذیحجه بر سر لشکرباش آباران تاختن برد و یکهزار تن سالدات
که در آنجا جای داشتند بجنگ در آمد و جمعی را بکشت و آن جماعت را که گینیاز با کرد [illegible]
از مردم خود فراز کرده در جنگستانها گریختند و سبحانقلی خان قاجار قزوینی هم در آن شب

[illegible]

مغان چای بضم میم
و عین معجمه والف و نون
و چای بجیم والف و تحتانی
اوجارود بضم همزه و سکون
واو و جیم والف بخش اباران
باباى موحده والف ساکن
معجمه والف و رای مهمله
والف و نون

 بالغلو تاخت و هزیمت آن سنکر را بکشت و دو عراده توپ بکرفت و حسن خان ساری اصلان از طریق
کمری بر سر قراکلیسا رفت و با چهار صد تن سالدات روسیه که در آنجا انجمن داشتند طریق مقاتلت
و مجادلت سپرد و بسیار کس از ایشان عرضهٔ هلاک و دمار ساخت و آن جماعت را هزیمت کرده دو عرادهٔ
توپ بکرفت و زنان و فرزندان ار امنه را اسیر ساخت و اراضی شوره کل را یکباره از روسیان بپرداخت
و بوداق سلطان آیرملو را با دیکر مسلمانان بحوزهٔ ایروان آورد و همچنان تقی خان بزچلو ساکن
کوکجه و بکیز از طرف دره چچک راه خمره چمنی بر کرفت و اسبان توپخانه کیناز را براند و زاعیان اسبها را
بکشت و صورت این فتوح از پی یکدیکر در حضرت پادشاه مکشوف کشت اما نایب السلطنه چون به تبریز
درآمد الکسندر میرزا والی کرجستان و مصطفی خان شیروانی و محمد حسین خان شکی را بمحال کرجستان
و شیروان و شکی مامور فرمود و حاجی محمد خان قراکوزلو را با فوجی از لشکر با مصطفی خان شیروانی
متفق ساخت و امیرخان سردار را باتفاق مهدیقلی خان جوانشیر از طریق مقری و اراضی برکشاط روانه داشت
و خویشتن روز پنجشنبهٔ بیست و دوم ذیحجه راه قراباغ پیش کرفت اما از آنسوی دو هزار تن سالدات که در
محال کروس و خنزیرک و چناقچی سکون داشتند طریق قلعه شوشی بر داشتند تا در آنجا اعداد کار کرده با دیکر
لشکرها ساخته جنک مسلمانان کردند در میان راه با شاهزادهٔ اسمعیل میرزا باز خوردند و آتش حرب افروخته
کشت حاجی آقالر بیک قراباغی با مردم خویش از قفای روسیان درآمد و رزم در داد و هم در این وقت
نایب السلطنه از راه دررسید و جنک به پیوست از چاشتکاه تا فروشدن آفتاب آتش حرب افروخته
بود در پایان کار روسیان در قید اسار و بوار درآمدند هزار تن اسیر و پانصد نیزه سر و چهار عراده توپ
بدست لشکر اسلام افتاد و از جمله چهارشنبهٔ یازدهم محرم در ظاهر اردبیل از نظر پادشاه بکذشت آنکاه
فرمان رفت تا در قلاع چناقچی و خنزیرک و کروس حافظ و حارس باز داشتند و علف و آزوقه بدادند
و حاجی محمد خان قاجار دولو بعد از فتح قریهٔ کرمی باتفاق میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش و آقا
سلیمان کیلانی سرهنک فوج شقاقی بر سر قلعه لنکران رفت و بقوت یورش فتح قلعه کرده هر چه ارز نمیند
و طریف یافت برکرفت شکفتی اینکه چهارده سال ازین پیش چنانکه ذکر شد این قلعه در شب عاشورا بدست
روسیان افتاد و اینوقت هم در شب تاسوعا مفتوح کشت بالجمله سه عرادهٔ توپ و دویست تن اسیر
از آنجماعت دستکیر شد و دوازدهم محرم حاضر درکاه شهریار آمد فرمان رفت تا قلعه لنکران را
با خاک پست کردند و از پس آن فتح قلعه سالیان افتاد و اموال و اثقال بهرهٔ لشکریان شد از جمله
یکصد هزار خروار آرد بدست کردند آنکاه برحسب فرمان میرحسن خان حکومت طالش یافت و شهریار
تا چهار عشر موکب تا از سرهای روسیان پنج مناره در کنار معبر شرقی اردبیل افراخته کردند و چهار صد
تن از اسیران روس با ده عرادهٔ توپ بشاهزاده سلطان محمد میرزا حاکم اصفهان سپرده آمد
و دیکر اسیران را روانهٔ طهران داشتند از پس اینوقایع نایب السلطنه اغورلو خان پسر جواد خان زیادلوی
قاجار حاکم کنجه را از خوی طلب نمود و او را با محمد ولیخان افشار ارومی متفق ساخت و علما و اعیان کنجه را

[illegible]

برکشاط بفتح بای موحده و سکون رای مهمله و کاف مضموم و شین معجمه و الف و طای مهمله خنزیرک بکسر خای معجمه و نون ساکن و زای معجمه مکسور و تحتانی ساکن و رای مهمله و کاف

۹۵ بمکتوبی مشعر بر تحریض جهاد با روسیه کرده بدیشان سپرد و کلید گنجه داشت و از رفقای ایشان علیقلی آقای برادر
و غورلو خان را از طریق آیروم بر سر قبایل قاجار و آیرملو و قزاق و شمس الدین لو فرستاد تا ایشان را بر
روسیان بشوراند اما مردم گنجه و قبایل و نواحی آن بلده چون از رسیدن اغورلو خان آگهی یافتند در عصیان
با روسیان یکجهت شدند و قبایل قزاق و شمس الدین لو ایل بیگی خود را که روسیان مقرر کرده بودند بکشتند
و سر بطغیان برداشته جماعت روس که در زور آباد گنجه سکون داشتند چون این بدیدند از بهر کیفر غوغا طلبان
و تسخیر گنجه بیرون شتافتند و مردم گنجه جنگ ایشانرا پذیره گشتند و در خان باغی گنجه با روسیان دوچار شدند
در میانه جنگی عظیم برفت هم در پایان روسیان شکسته شدند و جمعی کثیر از ایشان عرضهٔ شمشیر گشت و گروهی
اسیر شد و هشت عرادهٔ توپ دستگیر آمد از آنجماعت عددی اندک با یکعراده توپ بطرف شمکور گریختند اغورلو خان
جمعی از سوارانرا از قفای ایشان بتاخت تا در شمکور ایشانرا نابود ساخت آنگاه اغورلو خان بجای جد و پدر
در شهر گنجه بحکومت نشست و روز پنجشنبه یازدهم محرم سرهای روسیان و اسیران ایشان از پیشگاه پادشاه گذشت
و این هنگام نایب السلطنه فرمانداد تا امیرخان سردار نیز در گنجه متوقف باشد و عبدالله خان ماوندی و نوروز علی
خان سرهنگ سپاه سمنانی قلعه گنجه را حافظ و حارس کردند و از جانب دیگر مصطفی خان شیروانی تا نزدیک
شیروان براند و برحسب فرمان شهریار ابراهیمخان قاجار دولو با دو عراده توپ و حاجی محمد خان قاجار با جمعی
از لشکر به پشتوانی مصطفی خان از طریق سالیان راه گرفتند و تا منزل جواد براندند جماعت روسیه که در شکی و شیروان
جای داشتند چون این جنبش و جوش بدیدند بیدرنگ بجانب برگت که معقلی محکم بود فرار کردند لاجرم مصطفی خان
در شیروان و محمد حسین خان در شکی شاد خاطر بحکمرانی پرداختند و از جانب دیگر گیسیاز قراکلیسا چون
دستبرد حسن خان ساری اصلان را بدانست چندانکه احمال و اثقال و آذوقه و علف بذخیره داشت بر یکدیگر
هم نهاده آتش در زدند و بقلعه لوی گریخته در آنجا متحصن گشت مع القصه از جمعه بیست و دوم ذیحجه تا جمعه
بیستم محرم اینجمله بلدان و امصار مفتوح گشت آنگاه برحسب حکم شهریار شاهزاده شیخعلی میرزای حاکم طایر
با لشکری انبوه از لشکرگاه بعزم تسخیر قلاع قبه و باکویه راه برگرفت و شهریار تا جمعه بیست و یکم محرم آهنگ
قلعه شوشی از ظاهر اردبیل کوچ داده بیست و چهارم محرم در یکفرسنگی اهر در کنار رود طویله شامی فرود
شد و الله یار خان آصف الدوله را با بیست هزار تن لشکر و ده عراده توپ فرمانداد که برکاب نایب السلطنه
پیوسته شود و در فتح قلعه شوشی با او همدست گردد و صد هزار تومان زر مسکوک از بهر تجهیز لشکر مدد داد
و فرمود بعد از فتح شوشی به پشتوانی آهنگ تفلیس فرمایند و او بیست و هفتم محرم کوچ داده و دهم صفر در ظاهر
قلعه شوشی بلشکرگاه نایب السلطنه پیوست و چنان افتاد که در اینوقت سفیر دولت انگلیس جان
مکدانلد کیز مهمان داری میرزا ابوالقاسم مستوفی بیست و نهم محرم حاضر درگاه پادشاه شد و برحسب
امر شهریار محمد حسن خان دولوی نسقچی باشی و محمد ولیخان افشار او را پذیره کرده در آوردند و روز دیگر
میرزا صادق وقایع نگار و میرزا فضل الله علی آبادی او را بازپرسی بسزا کرده پنجشنبه چهارم صفر تقبیل
سدهٔ سلطنت حاصل کرده و مورد الطاف و اشفاق پادشاه شد مع القصه از آنسوی نایب السلطنه و شهید ثالثی

شاهزاده محمد میرزا را مأمور بحفظ و حراست شهر و قلعهٔ گنجه فرمود و محمد قلیخان قاجار را با جماعت خواجه‌وند و عبدالملکی
و نظر علیخان مرندی را با لشکر مرندی ملازم خدمت او ساخت و خود در فتح شوشی یکجهت گشت و حکم
داد تا لشکریان در اطراف قلعه سنگرها نزدیک بردند و کار بر مردم شوشی سخت کردند قلعگیان از در چاره
با لشکر اسلام بساز مداهنه طراز کردند و پیام دادند که اگر ما را در مال و جان زیانی نباشد از در آوردن سپاه
اسلام در این قلعه و متابعت پادشاه اکراهی نداریم روزی چند بدین مماطله و تسویف بپای بردند و از
آنسوی مددوف که در خدمت امپراطور روس سرداری نامبردار بود سپاهی از جماعت روسیه و ارامنه
و قزاق ساز داده با بیست عراده توپ معافصةً بجانب گنجه رهسپار گشت و از کار شوشی که هم آفت و محل
مخافت بود یاد نکرد ولیعهد ثانی محمد میرزا چون قصد مددوف را بدانست با اینکه لشکری در خور جنگ نداشت
جلادت ورزیده پذیرهٔ رزم او شد و قلعهٔ گنجه را بنظر علیخان مرندی سپرد و امیرخان سردار که جنگ را شیر
آهنین چنگ بود هم ملازم رکاب شاهزاده محمد میرزا گشت در اراضی شمکور هر دو لشکر با یکدیگر دیدار کردند
و جنگ استوار گشت بانگ گیر و دار برخاست و شرار توپ و تفنگ بالا گرفت امیرخان که در میان آن دود
و دم با دل تفته و لب کفته از چپ و راست رزم میداد ناگاه گلولهٔ تفنگ بر مقتل او آمده بیفتاد و رخت
بجهان جاوید برد و لشکر اسلام که هم از نخست با لشکر عدو قلت عدد داشتند چون سردار را کشته دیدند یکباره
روی برگاشتند و مددوف هم در آنروز که چهاردهم صفر بود از پس این ظفر بیدرنگ آهنگ قلعهٔ گنجه کرد
نظر علیخان مرندی چون این جلادت از مددوف بدانست تاب درنگ نیاورده قلعه را بگذاشت و طریق
فرار برداشت و لشکر روسیه بی‌مانعی و دافعی شهر و قلعه را فرو گرفتند از آنسوی چون خبر آهنگ مددوف
بطرف گنجه در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد نخستین دفع او را واجب شمرد و دست از محاصرهٔ شوشی
بازداشت و حکم داد که مهدیقلیخان جوانشیر ایل و الوسی که ساکن اراضی قراباغ اند بجانب قراچه داغ کوچ
دهد و خود بتوانائی سپاهی که حاضر حضرت بود برداشته از قفای مددوف تاختن کرد وقتی برسید که شهر و قلعهٔ
گنجه از لشکر روس آگنده بود ناچار فرود شده لشکرگاه راست کرد تا لختی سپاه از زحمت راه بیاسایند و از صبحگاه
ساز مقاتلت فرمایند از قضا هم در آن شب بسقاویچ که یکتن از جنرالان جنگجوی روسیه بود با چهار هزار تن
سالدات از طریق تفلیس برسید و با مددوف بپیوست و بامداد دوشنبه بیست و سیم صفر ساز مقاتلت طراز گشت
و نایب السلطنه ملازمان رکاب و سواران عبدالملکی و سربازان عراقی و بختیاری را در میمنه باز داشت و سپاهیان
استراباد و مازندران را بر میسره کرد و جهانگیر میرزا با دو تن دیگر از فرزندان خود در قلب جای داد و
و سوار آذربایجانی را در پیرامون ایشان بگماشت و خود با جماعتی از دلیران لشکر در میان درهٔ کمینگاه گرفت
و از آنسوی مددوف دیوار حصار را پشتوان ساخته لشکر خویش را بر صف کرد سواران قزاق را از چپ
راست بداشت و خود با سرباز و توپخانه در قلب بنشست نخستین تفنگچیان عراقی و مازندرانی ساز مبارزت کردند
و بیشهٔ که در آنجا گروهی از جماعت روسیه سنغاق کرده بودند یورش بردند و در اول حمله روسیان را
هزیمت دادند و پس از آن سواران ایران اسب برانگیختند و با گروه قزاق در آویختند سوار قزاق نیز تاب

شکست قشون مسلمانان از روسیان و کشته شدن امیرخان سردار

فتح گنجه بدست روسیه

۱۹۰۷ درنگ نیاورده و پشت با جنگ داده دوف چون این ‌کریت از قلعگاه جنبش کرد و حکم داد تا دهان توپهای دم
وازده خان و شراره مصافگاه چون شب قیرگون پرستاره گشت و گلوله توپ و تفنگ چون تگرگ مرگ بباریدم
نایب السلطنه و راندیشه رفت که مبادا فرزندان را که نوآموز کارزارند در آن ظلمت جنگ آسیبی رسد
کس شتاب فرستاد که ایشان را از کنار کارزار باز دارند نگاهبانان ایشان هم از نادانی و هم از دراشفتگی فرزندان
نایب السلطنه را در پیش چشم لشکریان از قلعگاه بیک سوی تاختند سرباز آذربایجانی چنان فهم کردند که ایشان
طریق فرار گرفتند لاجرم بی آنکه رزمی دهند و حمله افکنند بجمله سر برگاشتند و بارگیرهای لشکر عراقی و بختیاری را
که بکار جنگ بودند برنشسته راه فرار برداشتند جماعت ما زندرانی و عراقی چون این بدیدند نیروی جنگ از
ایشان برفت و از دنبال هزیمت شدگان برفتند از میان دو هزار و پانصد تن مردم عراق و بختیاری را که
اسب نبود بر پشته صعود کرده متحصن شدند و یکروز و یکشب با روسیان رزم دادند و در پایان کار بجمله اسیر
و دستگیر گشتند و چهار توپ از سپاه اسلام بدست روسیان افتاد و نایب السلطنه باتفاق آصف الدوله
ناچار دنبال هزیمتیان گرفتند و تا کنار رود ارس براندند چون شهریار تاجدار این قصه بدانست هر دوان را حاضر
حضرت ساخت و دیگر باره بساز لشکر پرداخت و فرمانداد که نایب السلطنه همچنان در کنار رود ارس ساخته
جنگ باشد از قضا در غره شهر ربیع الاول در طویله شامی که لشکرگاه پادشاه بود برفی چنان شگرف ببارید
که مجال درنگ در آنجا محال نمود ناچار کوچ داده از طریق اهر راه تبریز گرفت و در ظاهر آن بلده فرود شد
و مجتهدین را که در مدت مقاتلت در تبریز جای داشتند ملاقات نموده نواخت و نوازش فراوان فرمود
و بعد از سه روز بطرف دهخوارقان کوچ داد و شاهزاده شیخعلی میرزا و حاجی محمدخان دولو و ابراهیمخان قاجار
از اراضی قبه مراجعت کرده در آنجا حاضر درگاه شدند و بزرگان داغستان و جمن تقیل شده سلطنت شتافته
مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشتند و مهدیقلیخان جوانشیر شهراز خانوار ایل والوس قراباغ را کوچ داده
در اراضی قراچه داغ نشیمن فرمود و حسنخان ساری اصلان و مصطفی خان شیروانی و محمدحسین خان شکی
برحسب فرمان تا دو فرسنگی تفلیس را معرض نهب و غارت درآوردند و نایب السلطنه تا آغاز فصل بهار در کنار
ارس سکون فرمود و امیرحسن خان طالش را در اراضی خویش فرمانروا ساخت و شهریار تاجدار بیست و ششم
ربیع الاول از دهخوارقان کوچ داده دوم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت و آذامنوفی مدوف در عشر اول
جمادی الآخره از آب ارس عبور کرده بجد و دشکین شتافت از بهر آنکه قبایل قراباغ را باز جای برد و از
محال کنگرلو احمد بیک لو عبور کرده در کرمو لشکرگاه کرد چون این خبر در حضرت نایب السلطنه معروض افتاد
قاسمخان و حسین پاشای یوزباشی و رحمة الله خان سرتیپ فوج قراچه داغی و محمدرضا خان سرهنگ فوج دوم
تبریز را با سپاهی ساخته بدفع او فرستاد و از جانب دیگر شاهزاده عبدالله میرزا برحسب حکم شهریار تاجدار
با لشکری جرار روز سیزدهم جمادی الآخره روانه اردبیل گشت مدوف چون انجمن لشکریان را از جوانب بدانست
شتاب زده آهنگ مراجعت کرد و از اسبهای توپخانه و عرادهها ... که حمل آذوقه میداد فراوان
بهره لشکر اسلام گشت و در این هنگام جناب آقا سید محمد که در میان علمای ایران فحلی نامبردار بود مراجعش

شکست یافتن لشکر اسلام از روسیان

مراجعت پادشاه بسوی دار السلطنه ایران

از اعتدال بگشت و از تبریز بیرون شده در بین راه بمرض اسهال وداع جهان گفته در جنان جاویدان جای کرد و هم در این سال شاه محمود افغان از فرزند خود کامران میرزا تفرس عصیانی کرده بیمناک شد و از شهر هرات بیرون شده از قبایل فراه و سبزوار انجمنی کرده در دفع پسر بجهت گشت کامران میرزا بحضرت شجاع السلطنه که فرمانگذار خراسان بود پناهنده گشته استمداد فرمود شاهزاده محمد امین خان پازوکی را با پانصد سوار کسیل هرات ساخت و کامران را کامروا فرمود شاه محمود چون این بدانست باراضی میمنه و مرغاب و بادغیس و غرجستان بشتافت و از جماعت اوزبک و دیگر قبایل چهار هزار تن سوار پرخاشجوی ساز داده بقصد پسر بر تافت و از این سوی کامران میرزا پسر خود جهانگیر میرزا را بمدافعه پدر برانگیخت و محمد امین خان با سواره خراسانی در باغ شاه جای کرد اما شاه محمود از منزل سرچشمهٔ بادغیس ایلغار کرده از دامنهٔ معروف بکمر کلاغ سرآشیب شده بکنار هرات آمد و از گرد راه جماعتی را بدفع محمد امین خان و سوارهٔ خراسانی تاخت تا با هم در آویختند لاکن هیچ جانب را ظفر بدست نشد و شاه محمود خود بر سر فرزندزادهٔ خویش جهانگیر تاختن کرد و در حملهٔ اول او را بشکست و کامران را در قلعهٔ هرات حصار داد و این هنگام شاهزاده کامران بیم کرد که مبادا مردم شهر بروی بشورند و شاه محمود را بدرون آورند لاجرم صورت حال را در حضرت شجاع السلطنه معروض داشت و شاهزاده در عشر اول ذیحجه از نیشابور ایلغار کرده به پنج روز بکنار غوریان آمد و کامران میرزا دل قوی کرده با لشکر ساخته از بلدهٔ هرات بیرون شد با پدر ساز مقاتلت کرد بعد از کشش و کوشش شاه محمود شکسته شد و طریق فرار برگرفت از پس او شجاع السلطنه در چمن سنگ بست لشکرگاه کرد و کامران میرزا با امرای افغان حاضر حضرت شده از نواخت و نوازش شاهزاده کامروا گشت و شجاع السلطنه را برای خویش دعوت کرده بشهر در آورد و مفاتیح حصار شهر و خزاین خویش را پیش داشت و شجاع السلطنه از میان آن همه جواهر شاهوار یک انگشتری عقیق اختیار کرد و فرزند خود ارغون میرزا را با پنجهزار سوار در شهر هرات گذاشته در عشر اول محرم مراجعت بارض اقدس کرد و مژدهٔ این فتح در طویلهٔ شاهی معروض درگاه شهریار ایران افتاد

وفات آقا سید محمد مجتهد

رفتن شجاع السلطنه بهرات

لشکرکشی پادشاه خوارزم به خراسان

و هم در این سال الله قلی توره برادر رحمن قلی توره باغوای محمد خان قرائی با لشکری ساخته از خوارزم بیرون شد و در عشر اول شهر رجب از طریق مرو و سرخس باراضی جام رانده در کنار قلعهٔ محمودآباد لشکرگاه کرد و دست نهب و غارت برگشاد از قضا شبی نزدیک بسپیده دم چند سر اسب در لشکرگاه او افسار گسیخته در هم افتادند و پرستاران و ایغاقان ستوربانان برخاسته غوغا در انداختند و ندا در دادند که از دور و نزدیک مردم فراهم شده اسبها را دستگیر کنند غوغای ایشان سبب وحشت لشکریان گشت هر کس از خواب انگیخته شد چنان دانست که شجاع السلطنه با سپاهی ساخته آهنگ شبیخون تاخته یکباره لشکر خوارزم جنبش کرده طریق فرار پیش داشتند و الله قلی توره تا بسرخس عنان باز نتوانست کشید و از آنجا نیز بیدرنگ آهنگ خوارزم کرد و صبحگاه مردم جام بلشکرگاه او در آمده [illegible] و سیاه و سفید هرچه یافتند برگرفتند و مژدهٔ این فتح در عشر آخر شعبان در دار الخلافهٔ طهران معروض حضرت شهریار ایران افتاد

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

ذکر وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری و مقاتلت ایرانیان با روسیان در سر آذربایجان

در سال یکهزار و دویست و چهل و دو هجری چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از روز چهارشنبه بیست و دوم شعبان سپری گشت آفتاب به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه جشن نوروزی بگذاشت و از بهر مقاتلت با روسیه باحضار لشکرها منشور کرد و از آنسوی کارداران روس دو فروند کشتی جنگ از دریای خزر بجده و استراباد و مازندران براندند و جماعت ترکمان را که سکنهٔ سواحل بحر خزر بودند ببذل سیم و زر بفریفتند و بر فرمانگذاران دولت ایران بشورانیدند از میانه مردی که قیات نام داشت و در میان ال جعفربای حکمران بود ساختهٔ طغیان و عصیان گشت بدیع الزمان میرزای پسر شاهزاده محمد قلی میرزا که حکومت استراباد داشت مهدی خان و محمد تقی خان هزارجریبی و میرزا اسمعیل خان فندرسکی را ملازم رکاب ساخته تفنگچیان استراباد و مازندرانرا با یکهزار سوار گوکلان نیز برداشته شب پنجشنبه نوزدهم شعبان از آن پیش که سپیده بر زند خویشتن را بر مردم جعفربای زد و مردانرا خون بریخت و زنانرا برده گرفت و اموال و اثقال آنجماعت را حمل داده باستراباد مراجعت کرد روسیان چون این بدانستند بی نیل مرام کشتیهای خود را باز جای راندند شهریار تاجدار بعد از اصغای این خبر منوچهرخان ایچ آقاسی را فرمان کرد که بگیلان رفته فرضهٔ انزلی را حافظ و حارس باشد و عبدالله خان امین الدوله برحسب امر ملتزم خدمت شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان شد اما از آنجانب دولت روسیه کار دیگرگون گشت زیرا که معروض امپراطور افتاد که حدود مملکت ایرانرا که بروزگاری دراز از کارداران ایران پرداخته بود و از علف و آذوقه و آلات حرب و ضرب انباشته داشت بیک تاختن لشکر ایران دستفرسود خویش ساختند و این معنی در خاطر امپراطور ثقلی بزرگ انداخت لاجرم الکسندر یرملوف سردار گرجستان را از محل خود ساقط ساخت و ینارال بسقاویچ را بجای او نصب کرد و کینیاز مدوف را نیز از حکومت قراباغ و شیروان و شکی برگرفت و اجنوف را برگماشت و ایشان در فتح ممالک ایران یکجهه شدند نخستین بسقاویچ تصمیم عزم داد و ینارال دویچ را با ده هزار تن سالدات و بیست عراده توپ بتسخیر ایروان برانگیخت و اجنوف نیز با شش هزار تن سالدات و ده عرادهٔ توپ راه قراچه داغ گرفت در غرهٔ شوال دویچ در اوچ کلیسا و اجنوف در پل خداآفرین فرود شدند حسین خان سردار ایروان برادر خود حسن خان ساری اصلان را با پنج هزار سوار و هزار تن سرباز بتقبل دشمن از قلعه بیرون فرستاد و از آنسوی ینارال دویچ با سه فوج سرباز و هزار تن سوار قزاق و چهار عرادهٔ توپ بر سر قلعه سردارآباد که از مستحدثات حسین خان سردار ایروان بود تاختن کرد حسن خان ساری اصلان پذیرهٔ جنگ او کرده در کنار قراسو که میان طریق اوچ کلیسا و سردارآباد است او را دیدار کرد مانند شیر خشم کرده و پلنگ زخم خورده بر سر روسیان درآمد و در اول حمله یکصد و سی تن از آنجماعت را عرضهٔ شمشیر و دویست تن را زنده دستگیر نمود با اینهمه ینارال را دویچ را فتوری در عنصر جلادت پدید شد و لشکر خود را از آن مخافت بیرون آورده عنان زنان بر سر سردارآباد آمد و از نیمشب حکم یورش داد هر سه قلعه نیز بمدافعت برخاستند و تا بامداد در هم دادند دویچ چون فتح سردارآباد را

صعب دید از آنجا سر برتافته مانند دیو دیوانه بقصد قلعه تالین بشتافت و همچنان کر و فری کرده روی ظفر ندید ناچار طریق مراجعت گرفت آنگاه الخوف از کنار پل خدا آفرین جنبش کرده که از آب ارس عبور کند و بار اراضی قراجه داغ نهب و غارت افکند ولیعهد ثانی دولت ایران شاهزاده محمد میرزا با شش هزار سوار و چهار هزار تن سرباز و پنج عراده توپ در آن اراضی لشکرگاه داشت چون این بدانست مانند شیر آشفته بدیشان کمین نهاد و هنگام عبور از آب دهان توپها را بآن جماعت گشاده داد و از آن گلوله های آتشین بسیار کس در آب جان سپردند الخوف را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده سر خویش گرفت و این خبر در عشر آخر شوال معروض درگاه پادشاه افتاد و شهریار تاجدار این هنگام فرمان داد تا قندیلی از زر ناب کرده با جواهر خوشاب مرصع نمودند که در قیمت معادل پنجهزار تومان زر مسکوک برآمد و آنرا بر بقعه مطهره مضجعه موسی بن جعفر علیهما السلام موقوف داشته ببلده قم فرستاد و خود در روز سه شنبه هشتم شهر ذیحجه از دار الخلافه طهران خیمه بیرون زد و راه آذربایجان پیش داشت و از آنسوی کارداران روسیه نیارال مسکروف را باتفاق گینیاز سوار تیمز با چهار هزار تن سالدات و هزار سوار قزاق و چهار عراده توپ از اوج کلیسا برانگیختند تا بلشکرگاه حسن خان ساری اصلان شبیخون افکنند در نیمه راه قراولان سپاه ایشانرا دیدار کرده ساری اصلانرا آگاه ساختند در زمان برخاسته بنه و آغروق خویش را بگذاشت و در بیرون با چهار هزار سوار لشکر کمین گرفت این هنگام روسیان برسیدند و بیدرنگ بلشکرگاه درآمدند و از قفای ایشان ساری اصلان و مردم او با تیغهای آخته بتاختند و شمشیر در آنجماعت نهادند و جمعی کثیر را با تیغ بگذرانیدند نیارال مسکروف چون این بدید قوت مبارزت از نهاد او نماند ناچار توپخانه خویش را گذاشته راه فرار پیش گرفت گروهی از سواران دنبال ایشان گرفتند و هم در آن شب تا کنار رود ارس برفتند روسیان بعضی در آب غرقه شدند و برخی دستگیر گشتند ساری اصلان گرفتاران را سر برداشت و رؤس ایشانرا انفاذ درگاه پادشاه نمود و در منزل میانج پانصد نیزه سر از پیشگاه حضور بگذشت و برحسب فرمان این جمله را بدار الخلافه طهران حمل دادند تا مسلمین بدان شاد شوند آنگاه اردوی پادشاه از میانج بطرف تبریز کوچ بر کوچ شده اینوقت چنان افتاد که روسیان پانصد عراده آزوقه از بهر مردم خود از تفلیس بجانب ایروان حمل میدادند که در حصار ایروان بکار لشکر شود حسن خان ساری اصلان این بدانست و شب هنگام تاختن برده عراده های آزوقه را ماخوذ نمود و نگاهبانان را سر برگرفت و این خبر در تبریز مکشوف حضرت پادشاه و شهریار تاجدار از تبریز خیمه بیرون زده در چمن قسطله لشکرگاه کرد اما روسیان چون از حصار ایروان سود بدست نکردند دست باز داشته بجانب نخجوان شتافتند و قصد تسخیر قلعه عباس آباد که از مستحدثات نایب السلطنه عباس میرزاست نمودند نایب السلطنه این بدانست و از بلده خوی تا محال چورس بیامد و احسان خان پسر کلبعلی خانرا که از پیش حکومت نخجوان داشت با سپاه نخجوانی بحراست قلعه عباس آباد مأمور فرمود و محمد امین خان دولو قاجار را با گروهی از بختیاری با او همداستان کرد احسان خان چشم از احسان شهریار و حفظ بیضه اسلام پوشیده در نهان با نیارال پسقاویچ ابواب موالات باز داشت

سفر شاهنشاه ایران بآذربایجان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

داورا بمحاصره عباس آباد تحریص نمود و لشکر روس شتاب کرده عباس آباد را حصار دادند اینوقت شاهزاده ۲۰۱
علینقی میرزا بر حسب امر شهریار با پنجهزار سوار و پنجهزار پیاده بارض چورس آمده و پادشاه از چمن قپله کوچ داده
در ظاهر خوی فرود شد و نایب السلطنه حاضر حضرت آمده احکام پادشاه را اصغا نمود و پس از چهار روز
مراجعت فرمود الله یار خان آصف الدوله نیز با پنجهزار سوار و پیاده ملتزم رکاب نایب السلطنه شده روانه
چورس شد اینوقت محاصره عباس آباد مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه رکن الدوله و آصف الدوله را با شش هزار
سوار و دو عراده توپ بر داشته از چورس بیرون شد و حسن خان ساری اصلان را منشور فرستاد که با هنگ
جنگ روسیه راه بر گیر اینک من کمین نهاده ام چون روسیان لشکر ترا اندک بینند دست از محاصره عباس
آباد باز دارند و از سینغناق و لشکر خویش بیرون شده با تو در آویزند پس من کمین بگشایم و از قفای ایشان در آیم
و کار بکام کنم از قضا مکتوب از او امنه ایروان که در لشکر ساری اصلان بود این راز را بدانست و شب هنگام اسبی
از باره بند ساری اصلان بگشود و بر نشست و چون باد نزد یک بسقاویچ تاخت و او را ازین کید و کمین آگاه
ساخت لاجرم بسقاویچ با ساختگی تمام کوچ داد و ازین سوی چون نایب السلطنه رهسپر گشت کار بر آرزو نیافت
و در همین راه بسقاویچ را دیدار کرد و ناچار صف کارزار راست کرده جنگ پیوسته شد اگر چه زمانی دراز مردم
ایران پای اصطبار افشردند اما با قلت عده و عده روی ظفر نتوانستند دید و بسیار کس پشت با جنگ
دادند در میانه چهار تن از روسیان آهنگ نایب السلطنه تاختن کرد و خدمتش بخویشتن هر چهار را دفع داده
یک دو تن را با تیغ بزد و دیگری را با گلوله تفنگ انداخت و فضلعلی خان قوانلوی قاجار در آن رزمگاه از پس
اسبش از پای در آمد پیاده همی رزم داد تا از کثرت جراحت با کشتگان هم آغوش افتاد ملازمانش او را گرفته
بکنار آوردند چون بهبودی گرفت جان نثار دولت لقب یافت مع القصه ایرانیان بمجال چورس مراجعت
کردند و بسقاویچ علمی را که نشانه دولت ایران داشت بر افراشته از رود ارس عبور کرده و تا کنار عباس آباد
تاختن نمود احسان خان که از پیش با او مواضعه داشت چون این بدانست هر کس از حرسه قلعه را که دولتخواه
ایران میدانست گرفته بند بر نهاد و در بروی بسقاویچ بگشاد روز بیست و هفتم شهر ذیحجه بسقاویچ بعباس آباد در آمد
و محمد امین خان قاجار و عباس خان سرکرده فوج بختیاری و چند تن دیگر را ماخوذ داشته روانه تفلیس نمود
و احسان خان را بپاداش این خدمت حکومت نخجوان داد چون این خبر معروض درگاه شهریار تاجدار افتاد
حاجی محمد خان دولوی قاجار و اسفندیار خان نایب غلامحسین خان سپهدار با سربازان خلج و ساوه
و قم بحراست قلعه خوی مامور داشت و عبد الله خان فیروزکوهی بحفظ قلعه تبریز شتافت و شاهزاده محمد میرزا
ولیعهد ثانی دولت بنهب و غارت اراضی قراباغ بیرون تاخت و برادرش جهانگیر میرزا بجانب سالیان
کوچ داد و شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله بتوقف اراضی چورس مامور گشت و نایب السلطنه طریق
ایروان گرفت آنگاه شاهنشاه ایران از ظاهر خوی کوچ داده از راه چمن مرند و قریه النجق وارد چمن
جدبان گشت و از آنسوی بعد از ورود بسقاویچ در عباس آباد مرض وبا در لشکرگاه او در افتاد و هر روز سیصد
تن و زیاده همی پاره هلاک میگشت ناچار از آنجا کوچ داده راه قراباغ پیش گرفت و خواهرزاده خود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

میرزا آبادوف را نزد یک نایب السلطنه گسیل داشت و سخن از در مصالحه و مداهنه کرد سخنان او را بعرض شهریار تاجدار رسانید ناپسنده نداشت و فرمود سخنان بسقاویچ از در حیلت و نیرنگ است بدین ترهات وقعی نباید گذاشت لاجرم میرزا آبادوف بی نیل مرام از نزد نایب السلطنه مراجعت نمود و این هنگام شیخعلی خان برادر احسانخان کنگرلو که حکومت اردوباد و نخجوان داشت اقتفا برادر کرده قلعهٔ اردوباد را بروسیان سپرد و خدمت ایشان گرفت شهریار تاجدار فرمان داد تا ابراهیم خان قاجار دولو با افواج مقدم و قراگوزلو بطرف اردوباد تاختن کرده و از گرد راه بحکم یورش قلعه را باز ستدند و حرسهٔ آن قلعه را مقتول ساخته خود متوقف شدند و سرهای کشتگان را بر گرفته تنهای ایشانرا از بیرون دیوار باره سراشیب آویخته کردند و نیز شاهزاده محمد میرزا اراضی قراباغ را منهوب ساخت و جهانگیر میرزا سالیانرا ویران کرد و پاسبانان آن محال را مقتول ساخت و توپخانه ایشانرا که حمل و نقلش مشکل مینمود بدریای خزر انداخت و هفدهم شهر صفر این خبر در حضرت شهریار مکشوف افتاد اما نایب السلطنه چون ایام عاشورا را بپای برد شاهزاده رکن الدوله را در چورس گذاشته راه ایروان برداشت و بعد از ورود بایروان قاسمخان تبریزی سرهنگ فوج خاصه و جعفرقلیخان مقدم را و حاجی میرزا محمد خان مقصودلوی استرابادی و لطفعلی خان طایری را با لشکری کار آزموده و توپخانه و قورخانه بحراست قلعهٔ ایروان مأمور ساخت حسین خان سردار ایروانرا ملتزم رکاب فرمود و بقدم عجل شتافته قلعهٔ اوچ کلیسا را حصار داد و حرسهٔ قلعه از جماعت روسیان ساکن اباران بودند استمداد کردند و ایشان اجابت نمودند نایب السلطنه این بدانست و یوسف خان گرجی سرهنگ توپخانه و سهراب خان گرجی غلام پیشخدمت باشی را با چهار هزار تن لشکر بمحاصرهٔ اوچ کلیسا باز گذاشت و خود طریق اباران برداشت در قریه اشترک که از ارض ایروان است با جماعت روسیه که بمدد مردم اوچ کلیسا میآمدند دچار شد از هنگام چهره شدن مهر تا آنسوی زوال نیران قتال افروخته بود و مردان جنگ بهانه توپ و تفنگ حمله میبردند و رزم میدادند در پایان کار روسیان هزیمت شدند و توپخانه و آلات حرب و ضرب بریختند و بجانب اوچ کلیسا گریختند سواران سپاه از قفای ایشان تاختن کردند و از آنسوی لشکر ایران دست از محاصره باز داشته از پیش روی آنجماعت بیرون شدند و دست بقتل و اسر گشودند از آن جمع الاعدادی قلیل بسلامت نرست نایب السلطنه از پس آن فتح یکروز در لشکرگاه بماند و سرهای کشتگان را با اسیران بدست یحیی خان امیرآخور خویش روانه درگاه پادشاه داشت و خود مراجعت بایروان فرمود و از آنسوی بسقاویچ چون این بشنید ینارال ارستوف گرجی را بحفظ قلعهٔ عباس آباد گذاشته خود از منزل قراباباي نخجوان آهنگ ایروان کرد و شاهزاده رکن الدوله و حسن خان ساری اصلان نیز از ارض چورس کوچ داده طریق ایروان گرفتند و صحرانشینان ایروانرا که در کنار رود ارس نشیمن داشتند بر سیغناقهای محکم جای داده لشکری بحفظ ایشان بگماشتند و بعد از ورود ایشان بایروان نایب السلطنه از آنجا بیرون شده در دامن آقری داغ نزدیک بقریهٔ انجوره لشکرگاه کرد و بسقاویچ باوچ کلیسا شده مجروحان لشکر را روانه تفلیس داشت و خود خاطر بر فتح قلعهٔ سردار آباد گماشت نایب السلطنه ساری اصلانرا بحفظ قلعهٔ سردار آباد مأمور فرموده خود آهنگ عباس آباد کرد و ینارال ارستوف از عباس آباد پذیرهٔ جنگ شده بالشکری ساخته تا قریهٔ خوک نخجوان بتاخت در آنجا

مقاتلهٔ نایب السلطنه در قریهٔ اشترک با روسیان و ظفر یافتن او

آقری داغ بالف و قاف و رای مهمله و تحتانی و دال مهمله و الف و غین معجمه انجوره بالف و بای موحده و خای معجمه و واو مفتوحه و رای مهمله ...

هر دو لشکر صف راست کردند جنگی هولناک درانداختند نایب السلطنه پای اصطبار استوار کرد چندانکه ارستوف
شکسته شد و راه عباس آباد پیش داشت آنگاه نایب السلطنه بمنزل چشمه شاهی خوی فرود شده و پادشاه را از قصه
آگاه کرد شهریار تاجدار فرمان کرد که آصف الدوله در قلعه تبریز نشیمن سازد و عبدالله خان ارجمندی و طهماسب
قلیخان لاریجانی و ولیخان تنکابنی و حاجی حسن خان دامغانی و علینقی خان قراگوزلو و عبدالله خان
دماوندی با افواج خود ملتزم رکاب او باشند و معادل ده هزار تومان زر مسکوک از بهر نایب السلطنه عطا فرمود
آنگاه از چمن مهربان باراضی سراب خیمه زد و این هنگام یحیی خان برسید و دو هزار و سیصد نیزه سر و یکهزار و
پانصد تن اسیر و پنج عراده توپ از پیشگاه پادشاه بگذرانید شاهنشاه ایران یک فوج از اسیران را با دو
عراده توپ روانه اصفهان فرمود تا خاص شاهزاده سلطان محمد میرزا باشد و دیگر اسیران با آلات
حرب و ضرب چندانکه بود گسیل طهران نمود و خود نیز از سراب کوچ داده شنبه دوازدهم ربیع الاول وارد
دارالخلافه گشت بعد از بیرون شدن شهریار تاجدار از مملکت آذربایجان لشکر ایران از یکباره هول و هرب در خاطر
نشست و بسقاویچ را طمع و طلب زیادت شد این هنگام آصف الدوله افواج مازندرانی را روانه تبریز داشت
و گروهی از رجال را برداشته باتفاق میرزا ابوالقاسم قایم مقام از آب ارس عبور کرده بقریه الجق آمد و نایب السلطنه
روزی چند در ایروان و نخجوان بپای برده چون علف و آزوقه اندک بود باراضی چورس شتافت و از آنجا
ببلده خوی درآمده آصف الدوله و قایم مقام را طلب داشت و بسقاویچ در محاصره سردارآباد قدم اجتهاد
استوار کرد و حسن خان ساری اصلان چون استشمام هول و هرب از لشکر اسلام همی نمود در قوت بازوی خود
ندید که از در مدافعت بیرون شود و با روسیان رزم دهد لاجرم دیوار حصار را ثلمه کرد و از آنجا بدر شده بجانب
ایروان گریخت و بامداد که ارامنه سردارآباد از فرار او آگهی یافتند یکباره دل از خویشتن داری برگرفتند
و ابواب قلعه را گشوده روز دوشنبه نهم ربیع الاول بسقاویچ را با مردم او درآوردند و علف و آزوقه که انباشته داشتند
بروسیان گذاشتند و بسقاویچ از پس فتح سردارآباد آهنگ ایروان کرد و آن بلده را حصار داده دهان توپها را
بجانب قلعه بگشاد و پس از روزی چند که از جانبین کار بدینگونه رفت جعفرقلیخان مقدم و فوج مراغه هم از بیم جان
و هم از آرزوی که با احسان خان در نهان مواضعه داشت از قلعه فرود شده فرار کرد و آنگاه دیگر مردم که حارس
و حافظ قلعه بودند هراسناک شدند چنانکه دست ایشان از کار همی شد و از آنسوی شب جمعه چهاردهم ربیع الاول
هنگام سپیده دم بسقاویچ از طرف جامع ایروان چون تگرگ بلا گلوله توپ و تفنگ بباریده و فراز باره حصار را
از حرسه بپرداخت ساری اصلان چون این بدانست که دیگر از لشکر اسلام کار مبارزت ساخته نیست دست از
جنگ باز داشته در مسجدی که خود بنا کرده بود جای کرد پس اهل قلعه در فراز کردند و بسقاویچ درآمده و نخستین
کس فرستاده حسن خان ساری اصلان و حاجی محمد خان مقصودلو و حمزه خان انزالی و دیگر شناختگان
لشکر را بند برنهاده محبوساً روانه تفلیس داشت چون این خبر در بلده خوی معروض نایب السلطنه افتاد شاهزاده
رکن الدوله و اللهیار خان آصف الدوله را روانه تبریز نمود و رحمة الله خان قراهالی را با فوجی
مدد ورزگر گسیل ساخت که مبادا روسیان از آنجا عبور کرده آهنگ تبریز کنند و خود باراضی مرند که از توا

مراجعت شهریار به دارالخلافه

فتح قلعه سردارآباد و ایروان

نشیمن جست هم در اینوقت مسموع افتاد که سپارال ارستوف با لشکر فراوان و توپخانه در خوار از دره ورزگر عبور کرده بجانب
تبریز شتافت نایب السلطنه فتحعلی خان رشتی بیکلربیکی تبریز را نزدیک بسقاویچ رسول فرستاد و پیام داد که در اینوقت
اگرچه لشکر ایران در آذربایجان اندک است و این قلیل مردم نیز از جنگ دهشت زده و شکسته خاطرند
اما نیکو آنست که از این جنگ و جوش باز نشینی و از عاقبت کار بیندیشی که اگر صد هزار تن از روسیه یا دول دیگر
در بلدان و امصار ایران درآید هیچکس از در مدافعت بیرون نشود همان اهل صنعت و حرفت از در و بیداری
بر خود واجب کنند و بکشت چیان از وجود جمله بپردازند و خود دیگر باره مراجعت بخوی فرمود و حاجی محمد خان قاجار
و اسفندیار خان نایب سپهدار را باتفاق بهرام میرزا در آنجا گذاشته خود طریق تبریز گرفت در منزل طسوج معروض
افتاد که ارستوف در قریهٔ صوفیان جای کرده تا مردم تبریز را از بیم و بلا ایمنی داده آنگاه به فتح قلعه
پردازد نایب السلطنه متعجل آهنگ تبریز کرد و از آنسوی چون نظر علیخان یکانلوی حاکم مرند بجرم آنکه قلعه
گنجه را برحمت مقاتلت بروسیان گذاشت و هزیمت جست بفرمان نایب السلطنه عرضهٔ هلاک آمد اینوقت
که ارستوف نزدیک شد مردم مرند که رنجیده خاطر بودند بدو پیوستند از میان طلبهٔ تبریز پسر حاجی میرزا
یوسف مجتهد که میر فتاح نام داشت و جوانی نامجرب بود به تسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی چنان
داشت که اطاعت امپراطور روس مورث متابعت عوام الناس خواهد شد و محراب و منبر او در رونق
و رواج دیگر خواهد یافت پس بر منبر برآمد و دعای دولت امپراطور بگفت و مردم را بخدمت او دعوت
کرد و یکبار مردم بر شوریدند و غوغا در انداختند و حفظه و حرسهٔ برج و باره را بزیر انداختند چون رکن الدوله
و آصف الدوله نگاهبانان برج و باره را مقهور عامهٔ شهر یافتند از در چاره بیرون شدند رکن الدوله
از شهربند تبریز بدر شد و آصف الدوله زنان و پردگیان نایب السلطنه را از شهر بیرون فرستاد تا در قریه
باسمنج برکن الدوله پیوستند و خود در شهر بماند و چندانکه در اطفای نیران فساد جنبش کرده سفید نیفتاد
و از آنسوی چون بانگ توپ روسیه از ارض آجی چای که دو فرسخی تبریز است بلند آوازه شد میر فتاح علمی
افراشته کرد و مردم شهر را برداشته باستقبال روسیه رهسپر گشت روز جمعه ستیم شهر ربیع الثانی در سال
یکهزار و دویست و چهل و سه هجری جماعت روسیه را بارک شهر تبریز در آوردند و در حال آصف الدوله را ماخوذ
داشته بارک در بردند و بنگاهبانان سپردند اینهنگام نایب السلطنه که آهنگ تبریز ساخت چون بدو
فرسنگی شهر رسید این قصه بشنید قائم مقام را روانهٔ تبریز فرمود و خود ناچار سر بتافت و بجانب سلماس
شتافت اما ارستوف چون بر تبریز دست یافت فرمانگذاری تبریز و صواب و صلاح امور را برای و رویت
میر فتاح گذاشت و اینخبر بسپهبد دیگ بسقاویچ انهی کرد و از ایروان کوچ داده طریق تبریز گرفت در اراضی
نخجوان فتحعلی خان رشتی که از جانب نایب السلطنه رسول بود دیدار کرد و او را چنین وقعی نگذاشت
اما بعد از ورود به تبریز از دوراندیشی چنان صواب شمرد که مداخلت در امور مسلمین نفرماید تا مبادا دیگر باره
بر شورند و آن کنند که اصلاح نتوان کرد و آصف الدوله را دیداری از در مهر و حفاوت نمود و در معنی طریق
مسالمت و مصالحت سپرد و حکومت شهر را نیز همچنانکه بود تفویض بفتحعلی خان رشتی داشت و با او کار بوفق آرا

فتح شهر تبریز بدست روسیه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

کرد آنگاه بطلب فتح خوی برخاست و سپاهی بدانجانب مامور نمود نایب السلطنه چون چاره کار را در چنین هنگام جز در ۲۰۵
مصالحه نمیدانست رواندید که در سر خوی کار بمقاتلت و مخاصمت کند پیدرنگ لشکری که در خوی اقامت داشت
باآلات حرب و ضرب بسلماس آورد و حکومت آن ولایت را با میر اصلانخان دنبلی گذاشت و روسیه بی دافعی
و مانعی بشهر خوی در رفتند اینوقت قایم مقام در سلماس حاضر حضرت شد و نایب السلطنه از سلماس
بارومیه آمد و بیژن خان گرجی غلام پیشخدمت را نزدیک بسقاویچ فرستاده و بدو نگاشت که از
این غلبه که ناگاه ترا افتاده طریق تنمر مگیر و از حشمت شاهنشاه ایران و کثرت شاهزادگان و عدت سپاه
و شورش خاص و عام در حفظ بیضهٔ اسلام ایمن مباش و کار بر مداهنه و مهاونت مکن که سلامت طرفین و
رفاهیت جانبین در این است بالجمله بیژن خان نزدیک بسقاویچ شد و نامه بداد و پیام خویش بگذاشت
بسقاویچ سخنان او را با میزان عقل راست یافت و دانست که فتح بسیار بلاد و امصار از بهر سلاطین
بسهولت تواند بود اما بصعوبت نتوان نگاه داشت خاصه وقتی که مباینت مذهب در میان باشد و با اینکه
روسیه هنوز تصرف کلی در تبریز نکرده بودند و با مسلمانان مخالطت فراوان نداشتند بسیار کس از
سالدات ایشان در تبریز زن و بازار تبریز مفقود شد چه بازاریان و اهل صنعت و حرفت هر جا بدانجماعت
دست می یافتند نابود میساختند و چون بسقاویچ این معانی را فهم کرده بود در جواب بیژن خان
از قبول مصالحت و مسالمت سخن کرد و خواستار شد که با نایب السلطنه در یک مجلس دیدار کند و کلمه
و کار مصالحه استوار دارد و مجلس ملاقات را در هشت فرسنگی مراغه در اراضی دهخوارقان معین کرد
چون این خبر بنایب السلطنه رسید برای حفظ دماء مسلمین و حراست بیضهٔ اسلام سخن بسقاویچ را پذیرفتار
گشت و فرزند خود بهرام میرزا و خواتین قاجار و شکریان را از طریق ارومی و سلدوز بجقتو که اکنون نزحمت
آباد مشهور است فرستاد و خود با چندتن از ملازمان حضرت روانه لشکرگاه بسقاویچ گشت و از آنسوی
چون شاهزاده علینقی میرزا پدر کیان سرای نایب السلطنه را از یاسیج کوچ همی داد قبایل بکانلو و شقاقی
آهنگ نهب و غارت تا اراضی زنجان از قفای ایشان همی برفتند و علینقی میرزا با آن قلیل مردم ایشان را
دفع همیداد و بعد از ورود بزنجان پرده کیان را با تقدم حاجی علی اصغر خواجه سرای و عبدالله خان دماوندی
روانه شهر همدان فرمود و خود طریق قزوین گرفت و از آنسوی خبر غلبهٔ روسیه در آذربایجان روز
جمعه دهم ربیع الثانی معروض حضرت سلطان افتاد شاهنشاه ایران این هنگام میرزا عبدالوهاب
معتمد الدوله را که کار وزارت اعظم میکرد طلب داشت و حکم داد که بجمیع ممالک محروسه منشور کنند تا
لشکرها گرد آیند و اعداد جنگ نمایند چون بموجب امر معتمد الدوله مناشیر پادشاه را امیرداران سپاه
رسانید نخستین غلام حسین خان سپهدار عراق که در حضرت پادشاه مفاخرت مصاهرت داشت با دوازده
هزار سرباز و علف و آذوقه چهار ماهه روز پنجشنبهٔ چهاردهم جمادی الآخره در اراضی ساوه لشکرگاه
کرد و در عشر اول رجب شاهزاده ملک آرای مازندران و استراباد با ده هزار تن سوار کرایلی و اصانلو
و افغان و ساده استرابادی و دو هزار چریک برسید و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه با ششهزار

وقایع ... ایران ...

سوار با جلادت و سپاه افزون و پیاده بختیاری و سیلاخوری و توپخانه در عشر آخر رجب درآمد و شاهزاده جهانشاه
ز قبل شاهزاده محمود والی لرستان با لشکر فیلی برسید و شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه در مشهد مقدس
علم مبارک حضرت رضا علیه الصلوة والسلام را برافراشت و تمامت امرای خراسان و لشکریان آن اراضی را
در کرد علم انجمن کرده سپاهی بزرگ ساز داد و تقدم عمل تا دار الخلافه بتاخت مع القصه در زمانی قلیل لشکری افزون
از حوصلهٔ حساب در دار الخلافه طهران فراهم شد و همچنان شاهزادگان همه روزه از بلدان و امصار خود با لشکری
فراوان همی در میآمدند و چون بسقاویچ بنارال مرازن را با سپاهی بزرگ در میانج بخفاکوه بود که هم حفظ حد
آذربایجان کند و هم اگر تواند مردم زنجان را فریفتهٔ دولت روس گرداند شهریار تاجدار میرزا تقی علی
آبادی را که منشی حضرت بود بوزارت شاهزاده عبد الله میرزا روانه زنجان فرمود و شاهزاده شیخعلی میرزا را
نیز با لشکری درخور مأمور بتوقف زنجان فرمود اما از آن سوی چون بسقاویچ برای دیدار نایب السلطنه بده خوارقان
درآمد و نایب السلطنه نیز آهنگ و همخوار قاآن کرد روز ورود نایب السلطنه بسقاویچ و تمامت سرداران روسیه باستقبال
بیرون شدند و بقانون خویش خضوع نموده کلاه برگرفتند و نایب السلطنه ایشان را باندازهٔ محل او نفقتی خاص فرمود
و بسقاویچ بمیزبانی پرداخت و آصف الدوله را نیز از تبریز حاضر ساخت بعد از چهار روز که سخن از در مصالحت همی رفت
بسقاویچ سخن بر این نهاد که کارداران روسیه در مدت مصالحهٔ دولتین در اراضی و قلاع قراباغ و دیگر قلاع
و حدود آذربایجان که متصرف بودند از آذوقه و علف و توپخانه و آلات حرب و ضرب و اموال و اثقال لشکری
گنجینهها داشتند و لشکر ایران بیک تاختن جمله را منهوب ساختند و دیگر باره معادل بیست کرور زر مسکوک
امپراطور روسیه تجهیز لشکر کرد و بخت او مساعدت کرده مفاوضهٔ آذربایجان مفتوح شد اکنون که کار بمصالحت است
یا این بلدان و امصار را که مفتوح ساختهایم چندان بما گذارید که از منال دیوانی آن حقوق خویش را مأخوذ داریم
و اگر تفویض این بلاد را مکروه میدارید و استرداد میخواهید این زر که ما در اینکار نهادهایم بما باید داد بالجمله پانزده
کرور زر مسکوک بما بسپارید تا از تبریز و بلاد دیگر که مفتوح کردهایم بیرون شویم نایب السلطنه محمد علی خان رشتی را
بحضرت پادشاه فرستاد تا ابلاغ این خبر کند شهریار تاجدار بعد از اصغای این کلمات در خشم شد و فرمود ما یک پشیز
این زر را بتجهیز لشکر عطا کنیم و یک تن از روسیان را در آذربایجان زنده نگذاریم و فرمان کرد تا شاهزاده شجاع السلطنه
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و غلام حسین خان سپهدار با لشکری جرار از دار الخلافه کوچ داده در بلدهٔ قزوین
انجمن شدند چون بسقاویچ این بشنید از آن سورت و حدت که در خاطر داشت اندک فرو شد و دالگورکی را
که یکی از محرمان خویش بود سیدانست گسیل حضرت پادشاه داشت و قائم مقام نیز بر حسب امر نایب السلطنه رهسپار
شد تا باتفاق دالگورکی کار مصالحه را ساخته کنند و زیان دولت روسیه را کارداران دولت ایران حمل فرمایند
مال المصالحه را ده کرور زر مقرر کردند کارپردازان ایران معروض داشتند که اکنون مملکت آذربایجان
سپاه روسیه اندر است بعد از آنکه لشکر اسلام انجمن شوند و ایشان را راضی تاختن برند اگر چه آن مملکت را از روسیان
پرداخته کنند اما در میانه مردم فراوان مقتول خواهند گشت و همچنان زر و سیم بسیار بر سر اینکار خواهد شد و چون
روسیه مقهور شوند و از آذربایجان ساز سفر کنند از این مال المصالحه افزون از اموال و اثقال تجار و رعایا

غارت خواهد رفت صواب نزدیکتر آنست که شهریار تاجدار مال المصالحه را از خزانه عطا کند و بر جان و مال ۲۰۷
مسلمانان بخشایش آورد و چون پادشاه عاقل و دوراندیش بود آتش غضب را بزلال عقل و درویت فرونشاند
و این حمل را بر خویشتن نهاد چندانکه شاهزادگان و اعیان ایران و قواد سپاه و بزرگان درگاه غوغا برداشتند
و ندا در دادند که مملکت ایران بیشه شیران و خوابگاه دلیران است ما این عار بر خود نپسندیم جان و سر بر سر
اینکار بنهیم و رزم زنیم و روسیانرا با این شور و شورش که در سر داریم از تفلیس بدان سوی تر بریم شاهنشاه فرمود
که ما پشت و روی اینکار را دیده ایم و دانسته ایم که شما بر روسیان غلبه توانید کرد و آذربایجان را مسترد
توانید ساخت امّا تا ممکن است از تعمیر بلاد و ترفیه عباد چشم نتوان بست عاقل آنست که چون دو کار پیش آید
غرور جاهلانه و غیرت بیهنگام را نخست از خود عزل کند آنگاه حکومت فرماید پادشاهان که خزاین را به سیم و
زر و لآلی و دُرر انباشته کنند از بهر آنست که اگر روزی بکار بود بکار برند ما نیز امروز این زر بدهیم و باراقه
دماء عباد و تخریب بلاد راضی نشویم و فرمان کرد تا حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه
سفر دهخوارقان کرده قواعد مصالحه را ممهّد دارد و امّا از بیهوشی مردم دارالخلافه طهران چون شجاع السلطنه
حسنعلی میرزا با انبوه لشکر خراسان برسید و کلمات او را در اصرار جهاد با روسیه اصغا نمودند و تجلّد و تهوّر او را
در کار جنگ بدیدند با خود اندیشیدند که سزاوار آنست که شهریار تاجدار او را ولیعهد دولت کند و نایب
السلطنه را که مقهور روسیان گشته معزول فرماید اندک اندک این ترّهات چندان شایع گشت که نیار ال
دال جنکی باور داشت و چنان پنداشت که نایب السلطنه از ولایت عهد معزول است و ازین پس نایب
سلطنت شجاع السلطنه خواهد بود لاجرم بسقاویچ را نامه کرد که کارداران روس را سخن مصالحت
و مسالمت با نایب السلطنه بود و شرایط مواثیق عهدنامه با او محکم گشته از پس آنکه ولیعهد دولت ایران
شجاع السلطنه شد و او را جز کاوش با روسیان سخنی بر زبان نیست این رنج بردن و عقد مصالحه استوار
کردن باد بچنبر بستن است بسقاویچ چون این سخن بشنید میرزا ابوالحسن خان را وقعی نگذاشت و
آصف الدوله را بر داشته از دهخوارقان روانه تبریز شد نایب السلطنه نیز ناچار از طریق صاین قلعه
افشار و سامان گمری باراضی گروس شتافت و امیرزاده بهرام میرزا با جنبه و آغروق بدو پیوست
و میرزا ابوالحسن خان در زنجان اقامت کرده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه ایران که از این
گونه مصالحه در خاطر حملی گران داشت شاد خاطر شد و یکباره دل بر جهاد نهاد این هنگام مکدانلد ایلچی
مختار دولت انگلیس که متوقف تبریز بود از بهر عقد مصالحت میان دولتین ایران و روس میان
بست و نخستین بسقاویچ را دیدار نمود و گفت بعد از قلع و قمع ناپلیون کارداران دول فرنگستان
سخن بر این نهادند که اگر پادشاهی از اراضی خویشتن چیزی فزون جوید و بدولتی دیگر مداخلت کند دولتهای دیگر
همدست شوند و او را از پای درآورند تا مبادا قوّت زیادت کند و مانند ناپلیون مورث فتنه و تخریب
ممالک شود هم اکنون اگر کارداران روسیه دست از مملکت آذربایجان باز ندارند واجب افتد که
دولت انگلیس با دیگر دولتها همداستان گردد و دولت روس را از پای درآورند مع القصه بسقاویچ را

اینجا [illegible] ایران و روس

قرارداده امپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده تعهد کرد که نواب معزی الیه را از نتایج جلوس بر تخت
شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملک دانند فصل ششم کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هردو طرف
اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن بطریق سابق سیر کرده بکنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست
کشتی از هردو طرف امداد و اعانت خواهد شد در باب سفاین حربیه که علمهای عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن
تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند فصل هفتم وکلا و سفرا که
طرفین اعم از متوقفین و عابرین باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العمل
مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد فصل هشتم در باب امر تجارت هردو پادشاه والاجاه موافق معاهده
جداگانه که باین عهدنامه ملحق میگردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسلها و حامیان
تجارتی که از دولت روس کما فی السابق در هرجا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود متعهد میکند که
کونسلها و حامیان را که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند امپراطور روسیه
در باب کونسلها و حامیان تجارت ایران وعده میکند که بهمین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از
دولت ایران محققا شکایتی از کونسلها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگذار دولت
روس که در دربار دولت ایران متوقف است و اختیار کونسلها و حامیان تجارت با اوست اذن دهد
که امر مزبور را بعنوان جاریه بدیگری رجوع نماید فصل یازدهم همه امور و ادعاهای طرفین که بسبب جنگ
افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر
از خزانه داشته باشند بتعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد فصل دوازدهم دولتین علیتین معاهدتین بالاشتراک
منفعت تبعه جانبین قرار داد میکنند که برای اشخاصیکه مابین خود بسیاق واحد در دو جانب رود ارس املاک
دارند موعدی سه ساله مقرر نمایند تا بآزادی در بیع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند لاکن امپراطور
ممالک روسیه از منفعت این قرارداد در همه آن مقداریکه باو متعلق و واگذار میشود سردار سابق ایروان
حسین خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریمخان را مستثنی میسازد فصل سیزدهم اسرائی که
جنگ آخر و قبل از آن و تبعه که از هرمدت باسیری افتاده اند از هردو طرف قرار داد شد که در مدت چهار
با اخراجات راه بعباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مامور باین کار میباشند آنها را
باوطان خود برسانند و هرگاه در مدت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه
یا اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید فصل چهاردهم از هردو ظرف قرین الشرف تعهد
که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیرفراری که در حالت جنگ و قبل از آن بمملکت طرفین رفته اند
این بروند در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فسادی نباشد مطالبه نشود و لاکن اشخاص صاحب
شأن اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آنها که وجود ایشان در ممالک دو طرف
مکاتبات و مخابرات خفیه منشاء ضرر و مرارت در ممالک طرفین نگذارند و از حدود معینه در فصل
چهارم اخراج سازند فصل پانزدهم اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران باید از تقصیرات اهالی آذربایجان

(۲۱۱) از خاصه و عامه که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه در ولایات استرداد که مباشر جنایتی شده اند
درگذرند و هر یک خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدت یکسال با ایشان مهلت داده شود
که اموال و اثقال خود را با بیع یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود
و در باب بیع املاک پنجساله مهلت داده شود هرگاه در مدت یکساله مذکوره از احدی جنایتی تازه بظهور رسد
داخل در عفو و گذشت نیستند فصل شانزدهم بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین
دستورالعملهای لازمه بجد و در خور روانه سازند که ترک خصومت و تعدی بپردازند این مصالحه نامچه در دو نسخه
بیک مضمون ترقیم یافته و بدستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است باید بامضای آن
بتصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود
تحریرا در قریه ترکمان چای بتاریخ دهم شهر فیورال سنه یکهزار و هشتصد و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است
از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و دویست و چهل و سه هجری بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید بامضای
وزیر امور دول خارجه میرزا ابوالحسن خان رسید فصول عهدنامه تجارت چنانکه این عهدنامه میمونه نیز مشتمل
بر فصول تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که بعینه ایراد میگردد فصل اول چون دولتین علیتین متعاهدتین
تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فواید که از آزادی و رخصت تجارت حاصل میشود بهره مند دارند
لهذا باین تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک
ایران میتوانند تجارت کرد و کذلک بممالک مجاوره دولت مذکوره میتوانند رفت و بهمین نسبت اهالی
ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بمملکت روس میتوانند برده
معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتیکه در ممالک اعلیحضرت
امپراطوری باتباع کاملة الوداد دولتهای اروپا داده میشود بهره مند خواهند شد در حالتیکه یکی از اتباع
دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منقوله و غیر منقوله او چون متعلق بدولت روس است بدون
قصور باقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که باختیار تمام بنحویکه شایسته دانند معامله نمایند و در صورتیکه اقوام
و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال بوکیل یا کارگذار یا قونسولهای روسیه واگذار
میشود بدون اینکه هیچگونه ممانعتی از جانب حکام و ولایات ظاهر شود فصل دوم حجج و بروات و ضمانت نامها
و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین کم و بیش میگذرد نزد قونسول روسیه و حاکم ولایت
ثبت میشود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی بر طبق عدالت تحقیقات لازمه توانند کرد
اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه بنحو مذکور فوق تمسکات محرره و مصدقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است
در دست داشته باشد از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد این قبیل ادعاها و اینکه مدعی
علیه خود تصدیق بحقیقت آن نماید مقبول نخواهد شد همه معاملات منعقده که بصورت مذکوره مابین اهالی
جانبین واقع شده باشد با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت کرده از انجام آن بظهور رسد و باعث
ضرر یکی از طرفین گردد موجب تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد در صورتیکه یکی از تجار روس

در ایران مفلس و ورشکست شود حق ارباب طلب از امتعه و اموال او داده میشود اما اگر از وکیل یا کارگذار یا کونسول استعلام نمایند که مفلس مذکور مال ممکن التصرف که بکار استرضای تمام ارباب طلب بیاید در ولایت روس گذاشته است یا نه برای تحقیق کردن این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهند داشت این قرارداد که در این فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت میکنند مرعی خواهد شد فصل سیم برای اینکه تجارت تبعه جانبین منافعی را که ملتفت غائی شروط سابقة الذکر گشته اند محقق و مستحکم نمایند قرار داده شد که از هرگونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذلک از امتعه محصوله ایران که بتوسط تبعه آن دولت که بدریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران بولایت روس برده میشود و همچنین از امتعه روس که برعایای ایران با همان راهها بیرون میبرند کما فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو یکدفعه پنج از صد گمرک گرفته میشود و بعد از آن هیچگونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای مجدد قرارداد کند متعهد میشود که در اینحالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نمایند فصل چهارم اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانبین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود از خاک دولتین ملتیین معاهدتین عبور کرده بممالک دولت مزبوره ببرند فصل پنجم چون موافق عادتیکه در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود باجاره پیدا کنند لهذا بتبعه روس اذن داده میشود که خانه‌ها برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران بآن خانه‌ها و مکانها و انبارها عنفاً داخل نمیتوانند شد لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگذار و یا کونسل روسیه استرخاص میتوانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد فصل ششم چون وکیل و کارگذار دولت امپراطوری و صاحبمنصبان مأموره ایشان و کونسلها و ترجمانها در ایران امتعه که بکار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمیکنند لهذا میتوانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیا که خاصه بمصارف ایشان تعیین شده باشد بیاورند و کذلک این امتیازات تمامه درباره وکیل و کارگذار دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانیکه از اهل ایران برای خدمت ایلچی یا وکیل و کونسلها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره‌مند خواهند بود و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب جرمی شود که موافق قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد در آنصورت وزیر دولت علیه ایران یا حاکم و در جائیکه آنها نباشند بزرگ ولایت مجرم را بتوسط از ایلچی یا وکیل یا کونسل در نزد هر کدام باشد مطالبه میکنند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلائلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد فصل هفتم همه ادعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار بملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسلهای اعلیحضرت امپراطوری بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه مرجوع میشود و همچنین است منازعات

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و ادعاهاییکه مابین تبعه روس و تبعهٔ دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتی که طرفین بآن راضی شوند و منازعات ۲۱۳
و ادعاهائیکه مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محول میگردد و ملحوظ
و طی نمیشود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسلها چون اینگونه ادعاها که یکدفعه موافق قانون طی شده باشد
دوباره استعلام نمیتواند شد هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند بدون اینکه
وکیل یا کارگذار یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمیتواند شد: در اینحالت آن امر
استعلام و محکوم علیه نمیتواند گردید مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد کذلک در حضور
یکنفر ترجمان وکیل یا کونسل روسیه فصل هشتم کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که در میان خود
رعایای روسیه واقع شود تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل یا کونسل روسیه خواهد بود
بر وفق قوانین شرعیه که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است اگر یکی از تبعه روسیه بدعوی
جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد بهیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد مگر در صورتیکه شراکت او
بجرم ثابت و مدلل شود و در اینحالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه منفرد بجرمی متهم میشد حکام ولایت
نمیتوانند که تشخیص حکم جرم پردازند مگر در حضور گماشته از طرف وکیل یا کونسل روسیه اگر در اماکن صدور
جرم از کونسلها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را بجائیکه کونسل یا صاحب منصبی از دایرهٔ وکالت روسیه
در آنجا باشد روانه میکنند و استشهادنامه که در باب برائت و شغل ذمهٔ متهم بواسطهٔ حاکم و مفتی آن مکان
از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد و باین کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود
اینگونه استشهادنامها بند معتبر و مقبول ادعا خواهد شد مگر اینکه متهم عدم صحت آنرا علانیه ثابت نماید
و در صورتیکه متهم چنانکه باید ملزم گشته فتوی صریح حاصل شود مجرم را بوکیل یا کونسل روسیه تسلیم مینمایند
که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقررات مملکت روسیه بفرستند فصل نهم دولتین علیتین
معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت حکام و ولایات
و دیوان بیگیان و سایر روسای طرفین بهم از مواخذهٔ شدیده داشته باشند در هیچ حالت تخلف و
تجاوز نخواهند کرد بل در حالتی که تکرار تخلف چنانکه باید محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود
خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران
که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است
که همانروز در ترکمانچای اختتام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ بلفظ در خود
عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است منتظم و مقرر داشتیم لهذا این معاهدهٔ جداگانه که مشتمل بر دو
نسخه است بتوسط ما دستخط گذاشته بمهر ما رسیده و مبادله شد تحریراً در قریه ترکمانچای تاریخ دهم
شهر فیوریال سنه یکهزار و بیست و هشت مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه یکهزار و
دویست و چهل و سه هجریه چون از طرف روسیه کار مصالحه انجامید و لشکری در عین دولتین ایران
و روس بیارامید در اراضی کرمان و یزد فتنهٔ دیگر حدیث شد همانا چون ابراهیم خان قاجار عمزاده شهریار

تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شهنشاه بود در حکومت کرمان استقلال یافت زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت و هم بر حسب حکم ابراهیمخان محمد قاسمخان دامغانی وزارت او میکرد و این محمد قاسمخان مردی تندخوی و خشن طبع بود با آنکه خویش را از جمله درویشان میشمرد بنحوی ایشان نبود چنانکه از این پیش نیز با ابراهیمخان طریق تمرد سپرده و بقلعه بم گریخته با مردم میستان همداستان گشت و سر طغیان بر آورد و شهریار تاجدار آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمان کرد تا برفت و او را بتطمین خاطر ساخته بکرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خانش بسرداری و کارگذاری باز داشت و باز گشت و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان بنیابت گذاشت و محمد قاسمخان را بوزارت او باز داشت و رستم خان فرزند دیگرش را بحکومت بم فرستاد و ابو القاسم خان کردوس را ملازم خدمت او کرد و چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسمخان عباسقلی خان را که جوانی حدیث و نا مجرب بود بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته مفاجاة بقلعه بم در رفت و ابو القاسم خان کردوس را ماخوذ و مقتول نمود و مراجعت کرده برادر ابو القاسم خان را در کرمان عرضه هلاک فرمود و از کردار نابهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت بدست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند چون این خبر در دار الخلافه معروض سده سلطنت افتاد فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلائی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد بعد از ورود بکرمان بسبب استیلای محمد قاسمخان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت از پس او شهریار تاجدار خانلرخان پسر علیمراد خان زند را که از سوی مادر نیز نسب بمحمد حسن شاه قاجار میرسانید و در حضرت شهریار بغلام پیشخدمت خاصه بود بنظم کرمان مامور فرمود لاکن او نیز کاری بنظم نتوانست خاصه در مدتیکه مقاتله روسیان در میان بود محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بزیادت رنج همی برد خانلرخان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر بنشست و طریق طهران پیش داشت عباسقلی خان بصوابدید محمد قاسم خان یکتن از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسین نام داشت با چهل تن دیگر از مردم بی نام و نشان بفرستاد تا خانلرخان را در رباط قلعه باغین با یکتن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و سه هجری شهید کردند مردی دانشور بود شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت بالجمله بعد از قتل خانلرخان محمد قاسم خان یکباره طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل کارگزاران دولت باخذ منال دیوانی مشغول بود معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید هم از بهر آنکه گناه کاران دولت را کیفر دهد و هم حکومت کرمان را بدست کند در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید و با لشکری ساخته بسوی کرمان تاختن کند عبدالرضا خان یزدی پسر تقیخان بیگلربیگی یزد که اینوقت وزارت شاهزاده داشت و حل و عقد امور یزد برای او بدست

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسمخان دامغانی

قتل خانلرخان زند بحکم عباسقلیخان قاجار و محمد قاسمخان دامغانی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

او بود در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت اموال و اثقال (۱۲۱۵)
و خزاین و دفاین او را از طریف و تلید و سیاه و سفید ما خوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی
او را با زادی اندک بر بارگیر کری نشانده روانه دار الخلافه نمود و از این سوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت
شهریار رخصت انصراف حاصل کرده راه یزد پیش گرفت چون باراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان
بی ساز و برگ باز خورد و کردار عبدالرضاخان را بدانست ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویش را که قریب سیصد
تن بودند برداشته روانه دار الخلافه گشت و این هنگام محمد قاسمخان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را
استماع نمود با جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده در خدمت عباسقلی خان باهنگ تسخیر یزد از کرمان
بیرون شد در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و دوازده فرسنگ مسافت تا یزد داشت مردم کرمان سر از
خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسمخان برتافتند و از لشکرگاه او بهر جانب پراکنده شدند عباس
قلیخان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا
فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمد قلی میرزای
ملک آرا قرار گرفت و محمد حسنخان دامغانی روانه قلعه بم شد و کس راه نداده ناچار بطرف سیستان گریخت
اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد حکومت کرمان و یزد را بشاهزاده حسینعلی میرزا مفوض داشت
تا با همان لشکر خراسانیکه ملازم خدمتش بود آن ممالک را منظم کند و آقا محمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت
باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد و براند و در باغ دولت آباد فرود شده لشکرگاه کرد
و شهر یزد را حصار داده و مدتی کار بمبارزت و مقاتلت کرد علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و داهیه
قحط و غلا گرفتار بودند و در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از
محاصره یزد باز دارد و حکومت آن بلده با عبدالرضاخان تفویض آید شاهنشاه ایران صلاح وقت
مسئول ایشانرا با جابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آقا اسمعیل
پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبدالرضاخان استرداد کرده روانه دار
الخلافه گشت این هنگام فرمانگذاری یزد را شهریار تاجدار بشاهزاده علیخان ظل السلطان مفوض داشت و عبدالرضاخان
از قبل او در یزد حکمروا گشت اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود
شد و مردم شهر از فرمانبرداری او سر برتافتند و آقا علی نبیره تقی خان افغان درانی که از غوغاطلبی میراث
از جد خویش داشت سر بغوغا فرا آورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد و در آن مقاتله محمد حسین خان
قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبد الحجاب ماز ندرانی که هر دو تن در نزد ابراهیم خان
وزارت داشتند این هنگام با اهالی شهر هواخواه بوده بگلوله تفنگ نگاهبانان
باغ نظر را بود گشت با تجربه بعد از دوازده شبانروز نیران آن فتنه بزلال تدبیر آقا محمد حسن
پیشخدمت خاصه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه
در امان داشفاق و رافت آمدند روزگاری دراز بر نیامد که دیگر بار مردم کرمان آغاز شورش.

استرداد اموال شاهزاده محمد ولی میرزا از عبدالرضاخان — بیرون رفتن شجاع السلطنه [illegible]

کردند و شبی در خانهٔ شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده در مخالفت با شاهزاده رای همی زدند صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده کلبعلی خان را مقتول و هفت تن دیگر از بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان خود را بمیان چاهی در افکند و هم در آنجا جان بداد از پس این واقعه شجاع السلطنه کس بطلب محمد قاسم خان فرستاده او را تا بند پیر از سیستان بدرگاه آورد و از آنجا روانه دار الخلافه داشت شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند و هم در این سال آنگاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود میرزا آقاخان پسر میرزا اسدالله نوری را که وزیر لشکر بود و در دولت ایران یکتن از وزرای اربعه چنانکه مذکور گشت طلب فرموده ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت با اینکه هنوز سنین عمرش بعشرین نرسیده بود تفرس مکانت و الهام دولت کارنامه وزارت و طغرای صدارت در ناصیه احوالش مشاهده میفرمود چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است منصب صدارت کبری بوجودش بلند آوازه و خاطرهای پژمرده و دلهای افسرده بزلال احسانش طری و تازه است چنانکه انشاءالله عنقریب باز نموده خواهد شد مع القصه شهریار تاجدار خدمت لشکر را بمیرزا آقاخان مفوض داشت و میرزا اسدالله خان که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تا اینزمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود هم برای تربیت پسر هم بحفظ وقر شیخوخت تقبیل درگاه پادشاه گاه گاه همی کرد و سخن که در حل و عقد امور بکار بود بعرض رسانید و گاهی در بعضی از اراضی مازندران که بتیول و سیورغال او مقرر بود روزی چند آسایش فرمود و هم در اینسال میان

شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را

ابتدای ملازمت میرزا آقاخان نوری

شاهزاده حسام السلطنه محمد تقی میرزا فرمانگذار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود فرمانگذار لرستان فیلی کار بمبارزت کشید از نیروی که در میان قبیله ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول شد و این هر دو قبیله از بیم هراسناک شدند قبیله سکوند که در اراضی هرو ساکن بودند و با خاک بروجرد همسایگی داشتند پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه آمدند و کارداران او را بطمع و طلب اراضی هرو جنبش دادند چندانکه شاهزاده حسام السلطنه لشکری ساز کرده بخاک هرو آمد و سراپرده راست کرده و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو باز پس نشاند نگارنده این کتاب مبارک که این هنگام آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم اصلاح ذات البین را سفر هرو کردم و بحضرت شاهزاده حسام السلطنه پیوستم با آنکه ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفتگی باز توان آورد خدمتش را از اوج طلب و غضب هابط ساختم و چنانش با برادر بمهر و حفاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد بتاخت هر دو برادر یکدیگر را دیدار کرده روزی چند بشادکامی بپای بردند و حسام السلطنه مراجعت ببروجرد فرمود روزگاری دراز بر نیامد که باز فتنه خفته بیدار شد و سخنان مفسدین بازار گیرودار گرم گشت حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و پاپی احمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب چهارده هزار تن لشکری فراهم کرده آهنگ لرستان کرد

منازعهٔ شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود بر سر لرستان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و شاهزاده محمود از قبایل جسوند و کاکاوند و سالکی و چواری و بیژوند و جماعتی از قبایل پشت کوه که سپرده حسنخان ۲۱۷
والی فیلی بود دوازده هزار تن سپاهی انجمن کرده و در اراضی هرو لشکرگاه فرموده و شاهزاده جهانشاه را
که کهتر برادر اعیانیش بود با چهار هزار سوار و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاده و از قضا سواران سکوند
و جماعتی از لشکر حسام السلطنه با آنکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دوچار گشتند و جنگ پیوستند و در اول حمله
جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را
دریافتند و تفنگهای ایشان را گرفته مانند بار حطب بر هم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند
و پیاده بمنازل خویش ره سپر گشتند این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد دل لشکریان ضعیف گشت
و در اینوقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزرعی و مرتعی داشتند بدرگاه شاهزاده محمود
آمده معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را بچرا میدهند و آذوقه و اندوخته ما را بغارت میبرند
شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان نام داشت و حارس سراپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده
بود طلب داشت و فرمان داد که بمیان دیه و قریه این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان بازدارد
عباس خان برنشست و عنان زنان بمزارع آن جماعت شتافته بیارمید هم در اینوقت جمعی از لشکریان
بمیان دیه دررفتند و آغاز تعدی کردند چندانکه عباسخان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد
و هیچکس او را وقعی و مکانتی نگذاشت لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده
ایشان را مأمور کار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سر بدر کنید
و تفنگهای خویش را گشاده دهید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه دررسید
چون چنین کنید این لشکریان رم کنند و از این قریه بدر شوند مردم قریه سخن او را پسنده داشتند و در
زمان شتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند سخن درافتاد که لشکر حسام السلطنه
رسید و لشکریان از قریه بلشکرگاه گریختند در اینوقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و هایاهوی
اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگرگونه گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید روا ندید که
ولی نعمت را آگهی ندهد بر اسب خویش نشسته چون برق و باد در راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت
از قضا اینوقت نیمروز گرمگاه بود مردم در سایهٔ خیمهای خویش با کمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه
عباس خان از پیش روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را بیکدست برگرفته عنان زنان و فریاد
کنان همی آمد و همی گفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته اینک شصت هزار لشکر حسام السلطنه از راه دررسید
این همی بگفت و همی برفت و بنزدیک سراپرده شاهزاده نیز نه ایستاد همچنان سر به بیابان نهاده لشکریان
بعضی از خواب بجستند و برخی بند خیمه بگسستند کی بر اسب زین ناکرده نشست و کی پیاده بجست من
همی بودم و دیدم که میرزا رجبعلی نام حکیمباشی هر دو پای خویش را بیک پاچهٔ شلوار در میبرد و فریاد
میکرد که شلواربند مرا چه رسیده و میرزا قطرهٔ اصفهانی شتاب زده زین بر اسب زد و بر نشست
بی آنکه پای بند اسب را برگشاید مهمیز زد و تازیانه آزمود چون اسب نتوانست جنبش کرد فریاد برآورد

که اسب مراد چرسیده مع القصه شاهزاده محمود سوار شد و از دوازده هزار لشکر زیاده از پانصد تن بر سر او کس نه ایستاد و دیگر مردم فرار کردند چون چند ساعت برفت و معلوم افتاد که این خبر صدقی نبوده اندک اندک گریختگان فراهم شدند و بلشکرگاه باز آمدند و عباسخان نیز باز آمده بحراست سراپرده پرداخت اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود ناچار شاهزاده محمود بخیمه‌زل بازپس شد و هم از آنجا تا خرم آباد عنان نکشید و از آنسوی لشکر حسام السلطنه قوی دل گشته کوچ بر کوچ داده و فرسنگی خرم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده در اول حمله بشکستند و راه فرار بر گرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد و هم در قلعه آذوقه ده روزه نبود ناچار قلعه خرم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با یکصد سوار بیرون شد بامید آنکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر برهٔ حرد تاختن فرماید تا خاطر حسام السلطنه آشفته شود و از کنار خرم آباد باز آید اینکار نیز بکام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد ناچار راه دار الخلافه گرفت و بحضرت شهریار شتافت از پس او یکروز شاهزاده شیخعلی میرزا بحفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ بکار شد چون در اینجنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را بحسام السلطنه سپردند از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان بنام حسام السلطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دار الخلافه آمد و شیخعلی میرزا مراجعت بملایر فرمود و شاهزاده همایون میرزا بنهاوند رفت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و سه هجری و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت

در سال یکهزار و دویست و چهل و سه چون دو ساعت و پنج دقیقه از شب جمعه پنجم رمضان سپری شد آفتاب از حوت بحمل درآمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بقانون سلاطین عجم بگذاشت و چون اتمه بار خاطر آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اگر نه خلاف ظاهر ساحت ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بار باشد و عبدالله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگرباره کار وزارت را بدو تفویض فرمود و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت ینارال بسقاویچ بلده تبریز و خوی و ارومیه را بکارداران ایران سپرد اما ایروان و نخجوان را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن اینده مملکت بی اجازت امپراطور نتواند بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان میدانم که بر حسب امر شاهنشاه و لیعهد ثانی دولت محمد میرزا سفر بطرزبوغ کند و نیکولای پاولیچ را که تازه بر تخت امپراطوری بر آمده تهنیت گوید بی گمان امپراطور روسیه این ممالک را بپاریج شاهزاده تفویض فرماید بلکه معادل این زر که دولت ایران از زیان رسیده بهدیه و تحفه بذل کند نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات بسقاویچ خود بحضرت پادشاه شتافت تا بر حسب فرمان کار کند چهارشنبه بیست و ششم ذیحجه تقبیل سده سلطنت کرده روزی چند در انجمن بزرگان درگاه رای زدند در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که بصواب نزدیکتر آن است که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان چنونت مذهب دارند از در مهر و حفاوت باز ستاند کارداران آستان بدین سخن همه داستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

الله‌یارخان آصف‌الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده بجنبش ساعتی که در مکاوحت با روسیان ۲۱۹
کرده بود بدست خویش با چوبش تادیب فرمود و پس از آن از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکر
همدان شد تا آن اراضی را نظم کند اینوقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد بدینشرح که بعد از
انصراف شجاع‌السلطنه از دارالخلافه منشور فرمانگذاری خراسان را بنام فرزند خود هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر
ارغون میرزا را بحکمرانی سبزوار برگماشت و منکوقاآن فرزند دیگرش را کسیل ترشیز داشت و امیر علینقی خان
حاکم طبس را بوزارت او مقرر فرمود از اینواقعه سه ماه برزیادت نرفت که محمدخان قرائی حاکم تربت حیدریه
سر بطغیان برآورد و هلاکو میرزا که بهادرخان لقب داشت این معنی را برنتابید بتجهیز لشکر پرداخت و آهنگ
تربت فرمود و رضاقلیخان کرد زعفرانلو و نجفعلی‌خان و سید محمدخان جلایر حاکم کلات و بیگلرخان چاپشلو
حاکم دره جز که هریک جداگانه از محمدخان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده بر رکاب هلاکو میرزا
پیوستند و شاهزاده در نیمهٔ شهر رمضان از بلدهٔ مشهد خیمه بیرون زد و در منزل رباط سفید امیر علینقی خان عرب
نیز با سپاه خود برسید و بنیادخان هزاره با هفتصد سواره بلشکرگاه پیوست یار محمدخان نیز از قبل کامران میرزا
والی هرات با دو هزار سوار بغوریان آمد و منتظر فرمان بنشست با این عدّه و عُدّه هلاکو میرزا تا ظاهر تربت بتاخت
محمدخان قرائی چون کار بدینگونه دید از در حیلت و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده
داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده‌ام و سر از فرمان برتافته‌ام اگر شاهزاده صلحی
کند و خاتم بر نهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغا نفرماید و محل مرا از ایشان فرو نگذارد بحضرت شتابم و
پیشانی بر خاک گذارم هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرّب نبود سخن او را باور داشت و سجلی بر نگاشت
و کلماتی چند بازنمود که پسندهٔ خوانین خراسان نبود و نزدیک محمدخان فرستاد و محمدخان بیتوانی کلمات
آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد
صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود ناچار برنشست
و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره بتحریک رضاقلیخان در اطراف مشهد لختی نهب و غارت افکنده
مراجعت کردند آنگاه رضاقلیخان و یار محمدخان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته بارض اقدس
آمدند و در آنجا رضاقلیخان هلاکو میرزا را از فرمانگذاری خراسان دست باز داشته جمعی نگاهبانان و دیده‌بانان
بر او گماشته بخبوشان آورد و برادر کوچک او اباقاخان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی
آنرا نیز بتحت فرمان آورده داماد خود جعفرقلیخان پسر نجفعلی‌خان شادلو را بحکومت آن اراضی بازداشت
پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده هلاکو میرزا را کسیل ساخت و او تا شهر سبزوار نزدیک
برادرش ارغون میرزا تاخته صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود و شهریار تاجدار برای اطفای نیران
این فتنه شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد و نخست اسمعیل میرزا به
سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع‌السلطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن بشهر وارک ممنوع افتاد
ناچار از آنجا بمشهد مقدس شتافت و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع‌السلطنه در ارک مشهد جای داشتند

طغیان خوانین خراسان

و هیچ جانب نسبت بآن دیگر فرمان پذیر نبود کار مشکل افتاد و این خبر چنین در دار الخلافه سمر گشت این هنگام شهریار
تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری
اصلان مأمور بنظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمهٔ شهر صفر بارض اقدس مشهد
در آمدند و ارک مشهد را بتدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السلطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را
در سبزوار نافذ فرمان ساختند این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد زیرا که بعد از
دولت شاهزاده محمود افغان برادران فتح خان در آن ممالک بقوت شدند و هر کدام یکتن از اولاد
تیمور شاه افغان را بنام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند لاجرم
مردی از جماعت هنود از طایفهٔ سیکه مشهور بمریدان بابانک که رنجیده نام داشت بجانب کشمیر تاختن کرده
مملکت کشمیر را تحت فرمان کرد مردم کابل و پیشاور پناهندهٔ دولت ایران گشتند و عریضه نگار کرده بدست
حسینقلی خان جوانشیر انفاد حضور شاهنشاه ایران داشتند بدین شرح که هرگاه شهریار تاجدار یکتن از شاهزادگان
کامکار را با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مأمور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کند ما بندگان که قزلباشیه
از قدیم الدهر فرمانبردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را دست
بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب را بر حمت مفتوح داریم بعد از رسیدن حسینقلی خان جوانشیر شهریار
تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد گشت چه از بدو امر با دولت انکلیس طریق مودت و موالات می سپرد
و مأمور داشتن سپاه بآنحدود مورث آشفتگی هندوستان میگشت لاجرم روزی چند حسینقلی خان را موقوف
دار الخلافه فرمود آنگاه بر حسب خواستاری او منشوری بوالیان سند نگار فرموده او را سپرد و روانهٔ مملکت
سند داشت چنانکه بتفصیل آن مرقوم خواهد افتاد آنگاه شهریار تاجدار در نیمهٔ جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون
زده بدار الایمان قم شتافت در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی مؤلف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین
قاجار تقبیل سدهٔ سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همیون که فرمانگذار نهاوند است بپاداش و سابقه
خدمت وزارت این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود مصادره از من گرفت اینک با زن
و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام شهریار تاجدار او را بمواعید مرحمت استمالت فرموده رخصت داد
تا بدار الخلافه رود و روزی چند بیاساید تا شهریار مراجعت فرماید و شاهنشاه پس از چهار روز توقف در قم راه
سلطان آباد برگرفت غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان
ممتاز بود آوازهٔ جود دستش از عراق تا حجاز همیرفت و همواره در کاهش از مردم آرزومند آکنده و در زوار عرب
و عجم از حضرتش حمل دینار و درم میکرد چون آهنگ شهریار را بدانست بقدم عجل پذیره شده بجبین خاک راه سود
شاهنشاه را با تمامت سپاه برای خویش درآورد نخستین سر گنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لآلی
داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله که از مزارع و مراتع و دیه و قصبه و دور و قصور داشت
بر آن گنجهای زر گذاشت و برسم پیشکش پیش گذرانید آنگاه حکم داد که مردم سلطان آباد هر کرا از خوردنی
و آشامیدنی و دیگر اشیا نه از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشند خود از ابواب غلات و حبوبات و از وجه

رسیدن رسول قزلباش افغانستان بدرگاه شهریار ایران

سفر کردن شهریار بدار الایمان قم و سلطان آباد

ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

و علوفه فراز کرده و صلای عام در داد تا هر که بود و هر چه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و به لشکرگاه برده در
خیمه های خود بر زبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچکس از پای ننشست و گره بعد گره
مانند اهل غارات تاختن آورد و هر چه توانست برگرفت و ببرد و سپهدار به زیادت ازین هر یک از بزرگان درگاه را
و آحاد سپاه را هدیه در خور فرستاد و آقا شهریار تاجدار بدان زر و مال نگریست و انجمله را با سپهدار گذاشت و هر
ده و قریه که سجل آنرا حاضر کرده بود هم باو عطا فرمود و به زیادت منال و دیوانی آنرا بتیول و سیورغال وی
مقرر داشت و او را کدخدای عراق لقب داد و نشانی که تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و پنج عراده توپ
برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که برگرد قلعه نیز خندقی کند و خرج آنرا با کارداران دیوان
محسوب دارد آنگاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای
خویش حمل دادند و آنچه فزون بود ناچار بگذاشتند و بگذشتند چه در همه سلطان آباد و کزاز ممکن نبود که بتواند
از آن اشیاء یک حبه ابتیاع کند بعد از گذشتن شهریار کارگذاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه
روز بیست و هفتم شهر جمادی الآخره وارد دارالخلافه گشت این هنگام ینارال گریبایدوف خواهرزاده ینارال
پسکاویچ چون در ترکمان چای حاضر بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت سخت بدرگاه امپراطور شتافت
و صورت حال را باز نمود آنگاه کارداران دولت روس او را مأمور بسفارت ایران داشتند تا در دارالخلافه
اقامت جوید و شرایط مصالحه را بپای برد و نامه مودت و مصافات امپراطور با حمل چراغهای بلور و دیگر اشیاء
نفیسه مصحوب او انفاذ داشتند چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه نظرعلیخان افشار ارومی را
به مهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانی لایق در آورد و چون در عهدنامه مقرر بود که یکنفر کونسل از
دولت روس بجهت قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود گریبایدوف
یکتن از مردم خود را بعاریت روانه گیلان داشت و خود راه دارالخلافه پیش گرفت از دربار شهریار
محمدخان سرکرده سوار افشار بمهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دارالخلافه شد
و میرزا محمدعلیخان کاشانی وزیر ظل السلطان و محمدولیخان قاسم لوی افشار او را استقبال کرده فرود
آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و اللهقلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی و میرزا
فضل الله مازندرانی مستوفی بسرای او رفته حشمت ورود او را بجا داشتند و بعد از سه روز چنانکه قانون بود او را بحضرت
پادشاه آوردند گریبایدوف را تکبر و تمزی غیر معروف بود در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت
خضوعی که در خور چاکران است مرعی نداشت و قدم جرأت و جسارت همی زد و سخن بغلظت و خشونت همی گفت با اینکه
کبریای سلاطین همچنین امور را زیی البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد پادشاه عاقل تجرد را
کار داد و حملی در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا بسرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردارهای زشت
پیش گرفت سخت گفت که از شرایط عهدنامه آنست که هیچکس از اسرای ارامنه در ایران نماند اینک
دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید بمن سپرد هر چند امنای دولت ایران او را زاینده گفتند نفعی نداد
و این کنیزکان در خانه آصف الدوله زادولد بوده‌اند و کیش مسلمانان داشته‌اند بالجمله آصف الدوله چون در شکستن معاهده تجنبی

نخستین با روسیه و مسامحه در مقاتله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود بیم کرد که این کرت نیز قرعه نقض بنام
او برآید بنیجن آن کنیزکان را بسرای گریبایدوف فرستاده و ایشان در سرای او بتلاوت قرآن مشغول شدند
و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آقا یعقوب که تن از خصیان سرای سلطنت
بود و نسب با ارامنه ایروان میرسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمت او مشغول گشت از در چاره بسرای
گریبایدوف گریخت و نیارال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران را با او سخنی است باید قطع
سخن خویش را در دار الشرع روسیه کنند علمای اثنا عشریه تکلیف خویش را داشتند که کنیزکان گرجیه را
که سالها کیش مسلمانان داشتند از گریبایدوف بهر نحو که توانند استرداد فرمایند و مردم شهر نیز روز دو
شنبه دوم شعبان المعظم یکبار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجد حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت
بود این غوغا فزونی داشت اما رای علما در قتل ایلچی نبود بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد زنان
مسلمه بود اما عوام سر از انقیاد علما بدر کردند و یکبار نزدیک بصد هزار مرد و زن غوغا کنان روی بخانه
گریبایدوف نهادند این خبر در ارک گوشزد شهریار تاجدار گشت و در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان درگاه را
بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند مردم شهر با ملک زادگان سخن بخشونت کردند و گفتند
آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم اینک این تیغهای آخته را از بهر دشمنان
دین افراخته ایم اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغها بر شما برانیم شاهزادگان
چون این بدیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فسر بادکنان طریق خانه گریبایدوف پیش گرفتند
گریبایدوف چون کار را بدینگونه دید سخت هراسناک شد و آن دو کنیزک گرجیه را باتفاق آقا یعقوب از خانه بیرون
فرستاد و در سرای خویش ببست و از پس دیوارها بمدافعه بنشست و چون مسلمانان را با آهنگ سرای خویش
دید امر فرمود تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی چهارده ساله بزخم گلوله بیفتاد و جان بداد مسلمانان
چون این بدیدند یکبار برخروشیدند و نخست آقا یعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره پاره ساختند
آنگاه از در و دیوار خانه گریبایدوف صعود کرده بسرای او در رفتند و او را با سی و هفت تن از مردم او مقتول نمودند
و هرچه در آن سرای بود بغارت برگرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند هر کس بطرفی
رفت و راه خویش گرفت چنانکه قاتل شناخته بود نه غارت کننده معلوم گشت مع القصه از میانه ملسوف
نامی که نایب اول گریبایدوف بود بالکتین ملازم او خود را به پیغوله در برده زنده بماند چون مردم عامه پراکنده
این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس را فرستادند و او را پنهان از مردم بارک آوردند
شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه طهران بعاریت بنهشتند و ملسوف را مورد
عنایت و اشفاق فرمود و او بر جرم گریبایدوف یک یک اعتراف آورد آنگاه نظر علیخان قشار اروحی را
بمهمانداری ملسوف مامور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که گریبایدوف مردی
جسور و بی آزرم بود و دست بکاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود ناچار بشوریدند
و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند صورت

قتل گریبایدوف سفیر روسیه

اینحال را در نزد امپراطور روسیه مکشوف دارد تا چنان نداند که باجازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاده ۲۳
چون این منشور برفت و ملسوف بآذربایجان برسید نایب السلطنه بفرمود تا بقانون نظام قواد سپاه جامه سیاه در بر
کردند و سه روز سوک گربایدوف را بداشتند و ملسوف را نیز نواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و برگی
تمام روانه تفلیس داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه بنیارال پسقاویچ کرده عدم آگهی کارداران
دولت را ازاین عمل شنیع بازنمود و صورت نامه چنین بود نیارال گربایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعداً
ورود بدار الخلافه بجهت مبانی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست بپاره رفتارهای ناهنجار زد و
مباشر برخی از جسارتهای ناهموار شد همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امینان دیوان اعلی پندش آنچه
نصیحت نمودند فایده پذیر نگردید بالاخره دست بکاری زد که خلاف طریقه دین غرای اسلامیان بود و هیچیک
از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نشنیده در رفته رفته کار از مصلحت دولتداری گذشت و پیشوایان
دین مبین را بنا بر رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت بجهة رعایت دین
حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده ایلچی و همراهانش را بقتل آورد و هم
حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غرا و هجوم عوام سپرده پا موافق افتاد و ایلچی بهیه دولت روسیه بسبب جسارتهای
اتفاقیه جان خود و همراهانش را بر باد فنا داد نه اولیای دولت قاهره را ازین معنی خبری نه از وجود مباشر دفاع
توان سیاست نمود اثری همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع امینان دولت ابد مدت شهریاری دلیلی روشن است
و شهادت ملسوف صاحب نایب بر جسارتهای نیارال گربایدوف و شورش عامه ازغنی و ملهوف برهانی مبرهن
هرگاه امنای دولت روس رجوع بعقل خرده بین نمایند دانند که دولت علیه ایران بعد از ظهور موافقتی چنین از
خسارت گنجی شایگان مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفضیح است نخواهند شد و خود را در دولتهای بزرگ
بدنام نخواهند خواست اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود حضور داشته بنظر قبول
مینگرند اولیای دولت علیه نیز تلافی این امر خطیر را بوجه احسن بعمل خواهند آورد و آنچه از آن سردار با اقتدار
دستور العمل در رسد معمول خواهند کرد و هرگاه خدای نخواسته باز امر باشتباه است قرار کار بر کدورت و اکراه
خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف بحکم و شاهنشاه معظم بالجمله چون ملسوف به
تفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به پسقاویچ رسانید و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت پسقاویچ
دانست که این داهیه بی آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گربایدوف مورث این خسارت شده در زمان
ملسوف را بسفر پطرزبورغ فرمود تا خاطر امپراطور را از آلایش کدورت صافی کند و در جواب نامه نایب السلطنه
نیز عریضه نگار کرد که مکشوف افتاد از چنین امری امنای دولت آلوده نبوده و بقتل ایلچی و رسول رضا نمی بستند
اکنون که بحکم قضا این کار چنین برفت نیکو آنست که بتوانی تحکیم سفیر چرب زبان از دولت ... بر ...
بدرگاه امپراطور شود و هم در این کرم عذر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند
و بنیان اتحاد استوار بپاید و دیگر از آن فقها که در این غوغا همداستان بودند تمکین که مبین اقوال شافیه ترا
تمکن شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شود و بر زیادت امپراطور عظم ... خواهند داشت

۲۲ پس نایب السلطنه چون عریضهٔ پسقاویچ را از در خیرخواهی دانست و صوابدید او را با صلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری و تعیین ایلچی بروس برای عذرخواستن قتل گریبایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری هشت ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و تمنای پسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مامور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه امپراطور گسیل سازند روز شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون ملفوف بدرگاه امپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت امپراطور سفیر شود و عذر این داهیه بجوید تا در میان دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند پسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه بتوانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیهٔ نسب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لآلی منضود و بافتهای کشمیر برسم هدیهٔ امپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود که تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران را بامپراطور روسیه نگار داده بیاورد و بصحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شهریار ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا را فرموده سازد و برگ لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت ینارال دالغورکی که از نزدیک امپراطور بسفارت ایران مامور بود بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گریبایدوف معروض امپراطور افتاد نخستین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت

سفارت خسرو میرزا بروس

نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و پنج هجری از تبریز مراجعت بدار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گریبایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ بوده و آن با خسرو میرزا است آمد دوم از میان آن ازدحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضا قلی ملک پسر شاه ملک طالش که یکتن از قواد آن غوغا بوده و با تیغ خون آلوده از نهشم

۳۵ فرار کرده در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بر بخت بدست عوانان ظل سلطان گرفتار شده
و بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت بمعرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح
شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلباسی
خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح بر هم شدن دولتین و شرارت
و توانا بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفرا و تبعات بر قانون شرع مبین
خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمان را
مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مردمان
او را القا کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی ترا ماخوذ خواهند داشت و بروسیان خواهند
سپرد تا بجرم گربایدوف ترا مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
بتسویف و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بمسجد شده با زن و فرزند
و مردم شهر آغاز وداع نهاد از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد مردم شهر از دانی و قاصی
نزدیک او انجمن شده غوغا برداشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم
بقتل عام فرماید حاجی محمد ابراهیم کلباسی حاجی میرزا مسیح را بیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون
بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت
و فرمانبرداری سپردند اما رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و ارکا
کان و چناران را تسخیر فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسینخان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
کند با محمد خان قرائی که گریخته دولت و رانده حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز این معنی را
بفال گرفته با سردار در دفع رضاقلیخان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضاقلیخان چون این
معنی را تفرس کرد یکباره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش را آشکار ساخت در این هنگام ساری اصلان
باتفاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضاقلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده
کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضاقلی خان بالا گرفت
و در ارکان شوکت سردار فتوری بادید شد و بیم آن بود که رضاقلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را نیز
بدست گیرد اینوقت محمد خان فرصتی بدست کرده و دست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه
ارگ و بارهٔ مشهد را با ایشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برتق و فتق امور
پرداخت و روزی یکباره بانگ درآمده سردار را دیدار نکرده و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی
همی گفت و بسوء جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادره

۲۲ پس نایب السلطنه چون عریضهٔ بسقاویچ را از در خیرخواهی دانست و صواب دید او را با صلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری و تعیین ایلچی بروس برای عذرخواستن قتل گربایدوف

در سال یکهزار و دویست و چهل و چار هجری هشت ساعت و پنج و پنجاه دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت خورشید به بیت الشرف حمل شد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید بپای برد آنگاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و تمنای ژنرال بسقاویچ شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مامور بسفر تبریز فرمود و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رای زنند و سفیری بدرگاه امپراطور گسیل سازند یکشنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد اما از آنسوی چون مسیو فد بدرگاه امپراطور رسید و قصهٔ آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یکتن از شاهزادگان ایران بحضرت امپراطور سفیر شود و عذر اهینه بجوید تا در میان دو دولتهای یوروپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکنند بسقاویچ صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت و نایب السلطنه بتوانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه منصب داشت بملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لآلی منضود و با فتهای کشمیر برسم هدیهٔ امپراطور بدو سپرد و او را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت باهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامهٔ شاهنشاه ایران را که با امپراطور روسیه نگار داده بیاورد و بصحبت تو انفاذ یابد بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت شهریار ایران معادل صد هزار تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا را فرموده سازو برگی لایق از قفای او بتفلیس فرستاد آنگاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پطرزبورغ گشت و هم در اینوقت میار ال دالغورکی که از نزدیک امپراطور بسفارت ایران مامور بود بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت زیرا که چون قتل گربایدوف معروض امپراطور افتاد نخستین او را مامور ساخت که حقیقت اینحال را بداند و بعرض رساند در اینوقت که وارد تبریز گشت نایب السلطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پطرزبورغ متوقف تبریز باشد آنگاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد و شاهزاده رکن الدوله نیز شنبه دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و پنج هجری از تبریز مراجعت بدار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گربایدوف چنین معروض داشت که نخست سفارت یکتن از شاهزادگان بپطرزبورغ و آن بود که با خسرو میرزا است آمد دوم از میان آن از دحام عوام یکتن را که بشرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود سه دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا رضا قلی بیک میر پنجاه بیکت طالش که یکتن از قواد آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر

سفارت خسرو میرزا بروس

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

فرار کرده در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بدبخت بدست عوامان ظل سلطان گرفتار شده ۲۳۵
و بحکم شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت بمعرض هلاک و دمار رسید اما در کار حاجی میرزا مسیح
شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد حاجی محمد ابراهیم کلواسی
خراسانی که فاضلی نحریر بود معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح بر هم شدن دولتین مشهود است
و تواند بود که در توانی او دیگر باره فتنها انگیخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفرا و بعثات بر قانون شرع مبین
خواهد بود لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که بصلاح وقت یک چند مدت از زمانرا
مجاور عتبات عالیات باش چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه بسرای خویش شد بعضی از مردمان
او را القا کردند که چون از دروازهٔ طهران بیرون شوی ترا ماخوذ خواهند داشت و بروسیان خواهند
سپرد تا بجوان گریبایدوف ترا مقتول سازند وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را
بتعویق و مماطله گذاشت تا باصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر بمسجد شده با زن و فرزند
و مردم شهر آغاز وداع نهاد ازین کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد مردم شهر از دانی و قاصی
نزدیک او انجمن شده غوغا بر داشتند و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم
بقتل عام فرماید حاجی محمد ابراهیم کلواسی حاجی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی اینکار او را آگاه ساخت لاجرم میرزا
مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامهٔ دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت و مردم چون
بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را
مشاهدت کردند از کارپردازان ایران بنهایت شاد شدند اما از جانب خراسان چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار
ایروان و برادرش حسن خان ساری اصلان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت
و فرمان برداری سپردند اما رضاقلیخان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان نیشابور و راد
کان و چناران را تسخیر فرمان کرده بود سردار را وقعی و مکانتی نمیگذاشت حسینخان از بهر آنکه او را نرم کردن و فروتن
کند با محمد خان قرائی که گریخته دولت و رانده حضرت بود ابواب ملاطفت باز داشت و محمد خان نیز اینمعنی را
بفال گرفته با سردار در دفع رضاقلیخان و دیگر بزرگان خراسان همداستان گشت رضاقلیخان چون این
اینمعنی را تفرس کرد یکباره سر از طاعت بر تافت و عصیان خویش را آشکار ساخت این هنگام ساری اصلان
باتفاق محمد خان قرائی و هشت هزار تن مرد سپاهی بدفع رضاقلیخان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده
کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت بارض اقدس فرمود لاجرم کار رضاقلی خان بالا گرفت
و در ارکان شوکت سردار فتوری پدید شد و بیم آن بود که رضاقلیخان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را
بدست گیرد این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده بدست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه
ارک و بارهٔ مشهد را بدیشان سپرد لاجرم سردار یکباره از کار باز ماند و محمد خان در شهر برتق و فتق امور
پرداخت و روزی یکباره بارک در آمده سردار را دیدار کرد و قصهٔ شهر و حل و عقد امور را بی حاجبی
همی گفت و بموجبی جواب گرفت علما و سادات شهر مشهد عریضه بحضرت شهریار نگار کردند که مصادره

محمد خان قرائی در این بلده از مثال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون و رضاقلیخان بینیه
تا این بلا را از خود بگرداند و خیانت محمد خان را بازنماید دبیر خود میرزا رضای فراهانی را کسیل حضرت شهریار داشت
و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر
مشهد را از تصرف قرائی بازستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشت شاهزاده
احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برکشید
روز سه شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از
سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب میش مست که از پیش حاکم ترشیز بود و چند سال
محبوساً در دار الخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت انصراف
یافت بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلخانی
و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای
فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ راه سپار گشتند و
در یکفرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند صید محمد خان جلایر حاکم
کلات که در شهر مشهد با محمد خان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت
محمد خان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه
کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت
محمد خان قرائی از همه جنبه ابواب بلا را باز دید ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت
حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارک مشهد فرود شد و خوانین خراسان
و لشکریان را رخصت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت داده امیر
علی نقیخان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون
بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر تقبل اینهمه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد ناجرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند
و برادر کهترش محمد تقیخان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را
بازنمودند و از کارگذاران او خط رضا گرفتند و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار
و ساری اصلان روانه دار الخلافه گشتند در میان راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این
امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت
کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب نود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند نیز بحکومت
فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و
چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بمرض سل و دق درگذشت
و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی تفلیسی ملقب بمعتمد الدوله شد و بمنصب منشی الممالکی او بهره

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

میرزا خاطر مازندرانی پسر حاجی خانجان حلال خور ساکن بند پی گشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف دار الخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود گشت میرزا خاطر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت بدار الخلافه فرمود اما از آن سوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مامور گشت چنانکه مذکور شد امپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه زادگان است کوچ همی دادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند و عمال ولایات را بکار گذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کار آمدنیهای خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امپراطور کاری سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند روز ورود به پطرزبورغ امپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و شالدات که در دار الملک حاضر بود قریب یکفرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم میبرد و در ورود بشهر چندانکه امپراطور توپ عزت گشاده میداشتند از بهر شاهزاده نیز بگشادند با تحمل شاهزاده در سرای امپراطور فرود شده و هنگام شکستن ناهار و صرف غذای شبانه امپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرده و اقسام لهو و لعب پرداخته آوردند و دختران روس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با روئی روشن تر از خورشید و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان نشاط یکبار بدین خمرهای خوشگوار و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن درآمدند امپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین یوروپ راست گاه گاه دست یکتن از آن مهوشان گرفتی و با او رقصی و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته کدام شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرود نشد و دل بخط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمیگشود جز اینکه میرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه سخنی کرد امپراطور روسیه که با دختران رقاص بگرد مجلس بر میآمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت طیبت فرمود که از نظاره این مه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را دریوزه شدی خسرو میرزا حشمت امپراطور را بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را باهم الفت مواحدت دهم و غبار مخالفت را از میانه بدست موالفت بدهم اگر روزی چند که در این حضرت اقامت دارم هوش بر سر جام هم و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد امپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بشگفت که هرگز از قبل گربایدوف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر امپراطور بگذرانید و بزرگان دولت روسیه را هر یک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عهد مصالحه بر ده کرور زر تمسک بود و دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گربایدوف نامبرد یک کرور از آن زر را بپاس شاهزاده بذل کرد و کرور دیگر را پنجساله میعاد نهاد و هدیه و اشیاء

منشی الممالک شدن میرزا ... زیره وزیر ...

منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی

ورود خسرو میرزا به پطرزبورغ

محمد خان قرائی در این بدها از امثال و توالی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون و رضاقلیخان نیز نه
تا این بلایا از خود بگرداند و خیانت محمد خان را باز نماید دبیر خود میرزا رضای فراهانی را گسیل حضرت شهریار داشت
و خواستار شد که یکی از شاهزادگان بحکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر
مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند شهریار تاجدار مسئول اهالی خراسان را باجابت مقرون داشت شاهزاده
احمد علی میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود بوزارت او برگزید
روز سه شنبه سیم صفر در سنه یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از
سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان عرب میش مستی که از پیش حاکم ترشیز بود و چند سال
محبوس در دار الخلافه میزیست بخواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت انصراف
یافت بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلخانی
و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده ولایت نیشابور را بکارداران وی سپردند و برای
فتح قلعه مشهد و دفع قرائی بیست هزار سواره و پیاده انجمن کرده با شش عراده توپ راه سپار گشتند و
در یک فرسنگی مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند سعید محمد خان جلایر حاکم
کلات که در شهر مشهد با محمد خان همداستان بود چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت
محمد خان برتافت و بدرگاه شاهزاده شتافت و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه
کارداران دولت ایران را از خود شاد کند لشکری ساخته بنهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت
محمد خان قرائی از همه جهة ابواب بلا را باز دید ناچار ارک و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت
حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارک مشهد فرود شد و خوانین خراسان
و لشکریان را رخصت انصراف داد آنگاه مصطفی قلیخان عرب را بحکومت ترشیز رخصت داده امیر
علی نقیخان عرب را که حکومت طبس داشت باعانت و استقلال او برگماشت مصطفی قلیخان چون
بر مسند حکومت جای کرد کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد
مردم شهر تقبل این همه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد ناچار انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند
و برادر کهترش محمد تقیخان را بحکومت برداشتند و کس بحضرت شاهزاده فرستاده صورت حال را
باز نمودند و از گناهکاران او خط رضا گرفتند و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه حسین خان سردار
و ساری اصلان روانه دار الخلافه گشتند در میان راه حسن خان ساری اصلان چون از سوانح این
امر انفعال داشت راضی بدیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت
کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب بنود سال روزگار برده بود بحضرت شتافت و روزی چند نیز بحکومت
قزوین و چهار محال اصفهان پرداخت آنگاه وداع جهان گفت و هم در سال هزار و دویست و
چهل و چهار هجری روز دوشنبه پنجم ذیحجه میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله بمرض سل و دق درگذشت
و منوچهر خان ایچ آقاسی باشی بتفخیم لقب معتمد الدوله شد و منصب منشی الممالکی او بعهده

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۲۴۷ میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خانجان جلال خور ساکن بندپی بکشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف
دار الخلافه سفر ییلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران در افتاد و در طهران نیز قریب ده هزار تن نابود
گشت میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض رخت بجهان جاوید برد
و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک آقا محمد شاه منشی الممالک گشت و در نیمه ربیع الثانی
شهریار تاجدار مراجعت بدار الخلافه فرمود اما از آنسوی چون خسرو میرزا بسفارت روس مامور گشت چنانکه
مذکور شد امپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پطرزبورغ او را با حشمت و مکانتی که در خور پادشاه
زادگانست کوچ همیدادند و حکام هر بلد بقانونیکه سلاطین را پذیره شوند استقبال او همی کردند و پیشکش پیش
گذرانیدند و عمال و ولایات را بکارگذاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کار آمر و ناهی
خود باشند و در بیشتر از منازل از قبل امپراطور کاری سلطانی از بهر سواری شاهزاده میکشیدند روز ورود به
پطرزبورغ امپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سواره و شالدات که در دار الملک حاضر بود
قریب بیک فرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم میبرد و در ورود بشهر چندانکه امپراطور
توپ عزت گشاده میبودند از بهر شاهزاده نیز بگشادند با تجمل شاهزاده در سرای امپراطور فرود شده و بهنگام شکستن
ناهار و صرف غذای شبانه امپراطور بمجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی بکار همیداشت و شاهزاده را در
طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرده و اقسام
لهو و لعب پرداخته آوردی و دختران نورس که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه آسمان انگشت نهادی با روی
روشن تر از خورشید و خوی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان نشاط بکار بردن خمرهای خوشگوار و نواختن سازهای
موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن در آمدند امپراطور روسیه هم بقانونیکه سلاطین یوروپ
راست گاه گاه دست یکتن از آنمهوشان گرفتی و با او برقصیدی و در همان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته
گشود و فریفته گردد و شاهزاده نهادی عفیف و نژادی شریف داشت از علو مکانت و محل مناعت فرود
نمیشد و دل بخط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمیگشود جز اینکه پیرزالی را پیش خواند و گاهی با او بلغت فرانسه
سخنی کرد امپراطور روسیه که با دختران رقاص بجد مجلس بر میآمد این کرت چون بر شاهزاده گذشت طیبت
فرمود که از نظاره اینهمه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجوزه را برگزیده شدی خسرو میرزا حشمت امپراطور را
بر پای خواست و گفت من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را با هم الفت مواخدت دهم و خار
مخالفت را از میانه بدست موالفت بدر کنم اگر روزی چند که در انحضرت اقامت دارم هوش بر سر جام هم
و دل بدلارام دهم کار بکام کی توانم کرد امپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بنظر بعیت که هرگز از قبل
کریبایدوف یاد نکرد مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایائیکه از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر امپراطور بگذرانید
و بزرگان دولت روسیه را هر یک جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه بر ده کرور زر مسکوک بود
دو کرور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود امپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گریبایدوف
درگذشت یک کرور از آن زر را بپاس شاهزاده بذل کرد و کرور دیگر را پنجساله میعاد نهاده [illegible] و اشیا

منشی الممالک
رفتن خسرو میرزا
به پطرزبورغ

منشی الممالک [illegible]
شدن میرزا تقی
[illegible]

ورود خسرو میرزا
به پطرزبورغ

نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاده و محمد علی خان امیر نظام را نیز عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی چندانکه فرموده و دیگر همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد و خسرو میرزا در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج روز بیستم رمضان وارد تبریز گشت مدت سفارت او دو ماه و پانزده روز بود با جمله وقایع سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت و هم در این سال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت بعد از روزی چند بحکومت نهاوند مأمور شد و شاهزاده همایون متوقف دار الخلافه گشت بعد از ورود محمود میرزا بنهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمد تقی میرزا وحشتی در خاطر داشتند نزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیختند محمود میرزا که با حسام السلطنه خاطری کین توز بوده و در اغوای مردم لرستان همی روز برد در پایان امر فتنه بزرگ پدید آمد و دیگر باره با حسام السلطنه محمود میرزا کار بمقاتلت و مبارزت انجامید از جانبین ساز لشکر کردند حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا دو فرسخی نهاوند براند و از آنسوی از نهاوند و سواره خزل و قبیله حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و باستقبال جنگ بیرون شده در دو فرسنگی نهاوند تلاقی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه راه فرار برداشت و بر بادپائی که با او بود مسافت آن مقاعد میکشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید بیچ زرنسک از نهاوند آنسوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر بنهاوند مراجعت کرد با جمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد دیگر باره شاهزاده همایون میرزا بحکومت نهاوند منصوب فرموده و محمود میرزا را بدار الخلافه طلب داشت بعد از رسیدن همایون میرزا بنهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه سر برتافت از بهر آنکه در این مماطله و تسویف دوی ال امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری از نو بدست آرد در این مماطله بی فرمانی نام برآورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعاً ام کرهاً روانه دار الخلافه کنند اینوقت محمود میرزا در قلعه رویین دژ که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده متحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانهای شهر نزول کرد و لشکر حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر رویین دژ سنگر کردند و از طرفین بگشادو دادن توپ و تفنگ مشغول شدند این حرب تا چهار ماه بر پای بود و من بنده که در این هنگام در نهاوند بودم چندانکه محمود میرزا از این کار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول گشت هم عاقبت بحجتهای محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را ملزم کردن کردم و در میان او و حسام السلطنه پیوستگی دادم تا بر حمت و محنت تمام از قلعه بیرآمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و اثقال او را به بروجرد حمل دادم پس لشکریان باوطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند خاص همیون میرزا گشت و هم در این سال زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت همانا در سال هزار و دویست و چهارده هجری چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و برحسب فرمان شهریار بیگلرخان اقچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکر الله خان پسر میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر بسرکردگی آنجماعت منصوب آمده و چون شکر الله خان بسن کودکی فخر و بال بود محمد زکی خان

حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه

عزل محمد زکی خان نوری از وزارت فارس

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

برادر میرزا اسدالله خان نیز مأمور بخدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان
نوری را نیز بر تنگ و به مطلع کرد و مع القصه ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن
و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکیخان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود هر روز در حضرت
شاهزاده بر مدارج علیه ارتقا نمود تا از صنادید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس
بی رای و رویت او فیصل نمیگرفت چنانکه وزرای فارس باستیلای او استقلال نتوانستند یافت ناچار کار
وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذوالریاستین آمد و هم بر زیادت ازین خواهر فرمانفرما را بشرط زناشوئی بسرای آورد و مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد چون در این مدت دراز میان جماعت
نوری و مردم شیراز فتنهای بزرگ برخاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویخته و خون هم ریختند کار مبارات
و معادات بجائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در
اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دارالخلافه نمود و این هنگام مردم
فارس را از محمد زکیخان دهشت و وحشت افزون گشت ناچار او را نیز از مسند وزارت بزیر آورد و اخذ
منال دیوانی و رتق و فتق امور را بمیرزا محمد علی سررشته دار فارس مفوض داشت و این واقعه سبب
آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقده تعویق و تعطیل افتاد این هنگام شهریار تاجدار چنان
صواب شمرد که در اراضی فارس قشلاق کند و کار آن مملکت را نیز نظام آرد پس سفر فارس را تصمیم عزم داد
نخستین حاجی میرزا عبدالعظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظل سلطان را روانه یزد فرمود و عبدالرضا خان حاکم یزد را پیام
کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نکند مورد عتاب و عقاب خواهد بود
و حسینعلی خان معیرالممالک را مأمور باصفهان داشت که تا ورود موکب سلطانی منال دیوانرا مأخوذ دارد
و میرزا یوسف پیشخدمت خاصه را که مردی ادیب و لبیب و در روایت شعر شاگردان حضرت را طلیق اللسان بود
بکرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السلطنه را بدرگاه آورد و شاهزاده اللهوردی میرزا را بنظم قمشه و سمیرم بیرون
فرستاد و عبدالمجید خان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلام حسین خان سپهدار را فرمان کرد که با شش
هزار تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی باصفهان کوچ داده و شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله را مأموری میرزای ایلخانی سرکشیکچی باشی و شاهزاده عبدالله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه
و شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله فرمانگذار دامغان و سمنان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا
و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمد ولیخان
و محمد خان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمد حسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیده سبز کرده
حکم بر کوچ داد و نیز عبدالله خان فیروزکوهی و عبدالله خان دماوندی و مصطفی قلیخان سمنانی را با پیادگان جمعی
ایشان نظام کرد آنگاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبدالله خان امین الدوله در دارالخلافه متوقف باشد و باتفاق
ظل سلطان امور خراسان و طبرستان را اتمام کرده و الله یارخان آصف الدوله با میرزا بار و منوچهر خان
معتمدالدوله ایچ آقاسی و حاجی محمد خان دولوی قاجار و پسرش علیمحمد خان و محمد صادق خان نبی ملقب بار

سفر کردن
شاهنشاه ایران
بفارس

و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالار بار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملتزم رکاب شدند و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوائی منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل گرگانی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسایل ساز و برگ راه کردند و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست چهل و پنج هجری از دار الخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده دوم جمادی الآخره وارد کاشان شد میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی سزا کرده بنظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موکب سلطانی در حرکت آمده نهم جمادی الآخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگذار اصفهان دقیقه از خدمت فرو نگذاشت بعد از شش روز نیز از اصفهان کوچ داده غلام حسین خان سپهدار بمنقلای لشکر دو روزه از پیش همی شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شهریار داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس با بندگان آن اراضی تا منزل شولستان آباده پذیره کردند و روز سیم شهر رجب شهریار تاجدار در ظاهر شیراز بباغی که بفرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل دویست هزار تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه پیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را ده روزه بقانون ضیافت گذاشت اعلیحضرت شاهنشاه دویست هزار تومان زر را و ارتجای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس باز پرسی مبذول کرد و بیکیک و بهرکس را جزا داد و شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را بتقبیل سده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد برحسب فرمان محمد زکیخان نوری که از وزارت فارس معزول بود بوزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت آقا عبد الرضا خان یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی بیمناک بود میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر و برادر زادگان خویش و پیشکشی درخور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود بشفاعت میرزا سلیمان و عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخصت انصراف یافتند آنگاه فرمانفرما را مورد الطاف فرموده اعیان فارس را هریک نوازشی جداگانه کرد و میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی بقوام الملک ملقب گشت و در اینوقت معروض افتاد که نیازال دالغورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه بدرگاه آید این هنگام که خسرو میرزا باز شده بمهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب السلطنه تا اصفهان کوچ داده شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا باصفهان شده ایلچی را بطرف همدان کوچ دهد بدانسان که بعد از ورود موکب پادشاهی بهمدان حاضر آستان باشد نیز حکم رفت که نایب السلطنه خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان بدرگاه پیوندد و بعد از چهل روز از شیراز راه برگرفته طریق لرستان و خوزستان پیش داشته و شاهزاده حسن میرزای بهاء الدوله [illegible] نمود

وزارت محمد زکیخان نوری بمملکت کرمان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

تا بنه و آغروق و خزانه و مسند و قورخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دار الخلافه سپرد و مصطفی ۰۳۱
قلیخان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و غلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و قورخانه
حمل داده با سرباز عراقی از راه فهلیان طی مسافت کند و در بهبهان برکاب پیوسته شود و شاهنشاه در روز جمعه
یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا
کازرون براند از کثرت سیلان سحاب که هر چشمه ساری رود پهناوری شد مجال حرکت محال مینمود و در
توقف علف و آذوقه صعب بدست میشد ناچار اردوی پادشاهی بعد از نوروز بحرکت آمد و از رودهای
سترگ مردم بزحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان و شعب بوان که از جنات اربعهٔ جهان شمرده می شود
خیمه زدند و بقلعه سفید که در فراز کوهی صعب است نگران آمدند از قضا در این منزل چون هنگام نهار گشتن
رسید و خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند شهریار را رغبتی باکل اغذیه نرفت و بجائی از جلاب قناعت افتاد
ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان باز پس بردند و خویشتن بخوردند مزاجها دیگرگون شد و پنجاه تن
افزون مبتلا بقی و اسهال و بیهوشی گشت ابراهیم خان پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی که شرف
مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بزبان افتاده بود و میرزا حسین
حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمی در غذا تعبیه شده است و بعضی چنان فحص کردند که طباخان در منزل
سراب بهرام از چشمه که آب آن بسمیت معروفست آب برگرفته اند و نادانسته بکار برده اند بالجمله شاهزاده
حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار بمنزل سراب کوچ داد و همه روزه و همه شب
سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود سنگ شیر لشکریان بزحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل
مبت و خیرآباد گذشته رود خیرآباد را بهولی تمام بسپردند و طی مسافت کرده بکنار آب کردستان در ظاهر
شهر بهبهان خیمه زدند سپهدار با توپخانه در آنجا برکاب پیوست و از آنجا بمنزل کوه سیاه شتافته باز
عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن و نخجیر افکندن
گرد آن اراضی و دشت براند دو شیر نر از بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت و شاهزاده حسام
السلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در رسید و رسم پذیره بپای برد و شیخ مساور حاکم حبیب نیز
در آن منزل پیشکش خویش بگذرانید از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی بشوشتر سفر کرده در آنجا
لشکر عراقی را رخصت وطن دهد و خود منتظر موکب پادشاهی باشد آنگاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه
کوچ داده در ارض رام هرمز فرود شد مردمان گویند اگرچه استوار نباشد که درخت نارنجی نوشیروان عادل
در آن زمین بدست خویش غرس کرده و درختی را که همان دانند هنوز سبز و ریان و بارآور و طری است و مجوسان
بدان تقرب جویند مع القصه شهریار تاجدار جمعه نهم شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سدی
سدید که شاهزاده محمد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه شکستن آن سد و بستن آن
بدست والرین قیصر در عهد شاپور ذوالاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد بالجمله سدیکه شاهزاده
محمد علی میرزا کرده و در اینوقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این حروف تحدید کردم بیفند

پنجاه ذرع طول آن سد است و شصت ذرع قطر و سی ذرع ارتفاع دارد اما قطر آن که در نشیب آب شصت ذرع است چون بر فراز آب آید بیست ذرع شود با جمله شاهنشاه یکشنبه یازدهم رمضان از شوشتر بلده دزفول کوچ داد و بعد از پنج روز از آنجا بیرون شده بیست و سیم رمضان در قصبه خرم آباد فیلی فرود شد و در اینوقت بسیچ لشکریان از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرم آباد افتاد

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

در سال یکهزار و دویست و چهل و پنج هجری چون دو ساعت و چهار دقیقه از روز یکشنبه بیست و پنجم رمضان بر آمد آفتاب به بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم عید نوروز از خرم آباد و بروجرد سفر کرده از آنجا بملایر نزول فرمود و روز پنجم شوال وارد همدان گشت و ینارال دالغورکی ایلچی روسیه بمهمانداری میرزا مهدی ملک الکتاب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نایب السلطنه نیز با خسرو میرزا از راه برسید شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب یکتن او را به ضیافت طلب کردند و پذیرش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند آنگاه به تشریف پادشاه شادکام شده رخصت مراجعت یافت و اینوقت چون میرزا محمد علیخان کاشی وزیر ظل السلطان باتفاق دویست تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده جبین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که سی سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دارالخلافه طهران فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرم آباد گسترده شد در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر ییلاق در اراضی عراق توقف نفرماید بلکه طریق دارالخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آرد لاجرم شاهنشاه نایب السلطنه را فرمود تا در همدان متوقف شده حدود بغداد را نیز نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده هشتم ذیقعده وارد دارالخلافه گشت و در این هنگام در مملکت خراسان صید محمد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته باتفاق کریمخان زعفرانلو هزار تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی جاران و رادکان را بمعرض نهب و غارت در آورد و رضاقلیخان پسر بیگلرخان چاپشلو را که حکومت دره جز داشت هم با خود یار کرده با غزای والی خوارزم پرداخت و اللهقلی توره فریفته سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه و اوزبک تاراج خراسان را تصمیم عزم داده تا کنار رود طژن براند شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزم جوی فراهم کرده باستقبال جنگ تا بیابان الان دشت تاختن کرد والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی بجنوق نهاد لاجرم احمد علی میرزا با اراضی پشت کوه که در تصرف صید محمد خان بود تاختن برد و صید محمد خان روی به دره جز نهاد و با رضاقلیخان هم پشت گشت سلیمان آقای برادر رضاقلیخان چون از برادر خوفناک بود در قلعه محمد آباد دامن جست و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد و صید محمد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه بکنار قلعه محمد آباد آمده حمله افکند با گلوله تفنگی از قلعه گیان جان بداد و از

لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

۱۲۴۳ هلذا آنسوی محمدعلی میرزا در اراضی پشت کوه قلعه جفیر را بقوت توپهای باره کوب مفتوح ساخت و فتح دیگر
قلاع که در بیرون و درون قلعه کلات است سهل گشت با جمله آن اراضی را تحت فرمان کرده قبایل علایر را
بجمله کوچ داد و در ازای اسرای کرد چاپاران جعفرقلیخان شادلو سپرد و باز مشهد مقدس شد و خبر این فتح
در بنیه محرم در حضرت شهریار معروض افتاد و هم در این سال بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شاهنشاه
میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت و فرزندش میرزا محمدتقی بجای او منصوب گشت و محمدحسن خان دولوی قاجار
وداع جهان گفت و پسرش محمدامین خان بجای او ایشیک آقاسی باشی شد و هم در این سال بخواستاری مردم کرمانشاهان
دیگر باره شاهنشاه محمدحسین میرزای پسر شاهزاده محمدعلی میرزا را بحکومت کرمانشاهان منصوب داشت و
از رسیدن محمدحسین میرزا بآن اراضی مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فرمانروان در تحت
فرمان محمدعلی میرزا بودند و هم روی دل با فرزندان او داشتند روزی چند برنگذشت که حکومت شاهزاده
محمدتقی میرزای حسام السلطنه در آن ممالک لغزش یافت چند کرت اصلاح ذات البین را از جانبین رسل و رسایل
انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت بمغالبت کشید و از مصالحت بمناطحت انجامید محمدحسین میرزا از مردم کوران
و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده تا کنار قلعه خرم آباد براند و شاهزاده حسام السلطنه مدافعه او را تجهیز لشکر
پرداخت این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم و چون شاهزاده محمود نیز بحسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف
بود مرا نیز بفرمان حسام السلطنه از آن بلده بیرون شدن نمیگذاشتند تا مبادا برعایت شاهزاده محمود در حضرت
شاهنشاه سعایت کنم و شکایتی آغازم با محمدحسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم بالجمله حسام
السلطنه از جماعت بختیاری و باجلان و پیرانوند و یاراحمدی و سگوند و حسنوند لشکری فراهم کرده باستقبال جنگ
محمدحسین میرزا تا اراضی اشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همایون حاکم نهاوند را طلب فرموده نزد یک
محمدحسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن بصلاح کند و رسم منازعت را از میانه برگیرد و کارداران محمدحسین میرزا
معروض داشتند که شاهزاده همایون از بهر آن بدینجا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مفاجاة متحرز
کرمانشاهان تاختن برد لاجرم فرمان کرد تا همایون میرزا را بر اسبی کودن برنشاندند و بکرمانشاهان بردند و ملازمان
رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته رها دادند در اینوقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمد
حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق مودت و مصافات میسپرد فرصت بدست کرده از مردم ملایر و تویسرکان
که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرده و قبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند با سپاهی انبوه
بر سر بروجرد آمد نورمحمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود و بحفظ و حراست
آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بربست تفنگچیان جلادت پیشه در برج و باره بگماشت و شیخعلی میرزا
همچنانکه از گرد راه برسید توپهای باره کوب را بجانب شهر کشاده داد و لشکر او بسوی دروازه ها حمله افکندند
از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدینگونه رفت و در میانه میرزا احسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلوله تفنگ
زخمی برداشت از آنسوی شامگاه این خبر با حسام السلطنه بردند او بی توانی بنه و آغروق خود را در لشکرگاه خود گذاشته
عنان عقاب صید دیده شتاب گرفت و تا بامداد اسب براند صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شده حکم داد تا لشکر بر فراز

 پشته که در بیرون بلده بروجرد واست درآمدند و عراده‌های توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاهیان از چپ و راست رده شدند چون حسام السلطنه برسیدند نه توپخانه را وقعی نهادند و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ لشکر شیخعلی میرزا را بجانب نشیب یالی نتوانست بود لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد یکبار هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب بخاک انداختند و میرزا اسمعیل خان کلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود در هزیمت اسبش بوحل نشست و یکتن از مردم سکوند با گلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را برد و رحیمخان سکوند که مردی دلیر بود از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظرعلی میرزا را گرفت تا از اسب بزیر آرد شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه بجانب رحیمخان حمله برد رحیمخان از آن آهنگ او دست از نظرعلی میرزا باز داشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را برداشته بملایر گریخت و آقا سید مراد که یکتن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحر العلوم بود و رنجیده خاطر نزد شیخعلی میرزا روز میگذاشت با چند تن از بزرگان زندیه دستگیر گشت و حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامهای دیگرگون در بر کرده از میان بازار بروجرد با سخریگان عبور دادند و بند بر نهادند و خود با کبر و خیلای تمام درآمده در دار الایاله خویش جای کرد و لشکریانش او بنه و آغروق و احمال و اثقال لشکرگاه شیخعلی میرزا را بنهب و غارت برگرفته بمرابع و مساکن خویش شتافتند دیگرباره حسام السلطنه فرمان کرد تا سه روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و چهارده هزار تن عرض سپاه داده بدفع محمد حسین میرزا از بروجرد بیرون شد و از آنسوی محمد حسین میرزا که قلعه خرم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سربازه گوران و پیادگان را از پیش روی باز داشت و سواران را در قفای پیادگان جای کرده و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین و شمال همی شد بالجمله روز هشتم محرم سال هزار و دویست و چهل و شش هجری در بیرون خرم آباد تلاقی فریقین شد سواران پراوند و باجلان و بختیاری اسب برجهاندند و هم عنان حمله افکندند از میسوی سربازگوران و تفنگچیان کلهر و زنگنه یکبار دهان تفنگها بگشادند و آن جماعت را دفع دادند دیگرباره سواران حسام السلطنه گرد هم برآمدند و همداستان گشته حمله دیگر افکندند درین نوبت نیز با زخم گلوله باز پس نشستند در اینوقت نصرالله میرزا برادر محمد حسین میرزا که داماد حسام السلطنه بود و در لشکرگاه او میزیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده نزدیک برادر شتافت این نیز در لشکر حسام السلطنه ثلمه و رخنه افکند و با اینهمه سپاه او همدست و هم پشت شدند و در کرت سیم حمله انگیختند محمد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه بچپ و راست همی تاخت و لشکر را بصبر و سکون وصیت همی فرمود و بجنگ و آهنگ تحریض همی نمود این نوبت چون سواران حسام السلطنه از باران تفنگ پشت با جنگ دادند و دیگر نه ایستادند و راه فرار پیش داشتند این هنگام محمد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده در قفای هزیمتیان بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند حسام السلطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفته و پاسی چند از شب گذشته با یکه و تن بشهر بروجرد درآمد این هنگام

چون کارداران او را ضعفی پدیدار گشت و دوراندیشی در امور و حفظ حدود و ثغور فتور یافت برادران و فرزندان ۲۳۵
حاجی ملا اسدالله مجتهد بروجردی و ملا علی محمد مجتهد نگارنده این کتاب مبارک را از شهر بروجرد بیرون آورده
تا اراضی سربند که در تحت فرمان غلامحسین خان سپهدار بود بسلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده بدار الخلافه
سفر کردم با جمله مملکت لرستان بر کارداران محمد حسین میرزا مسلم گشت و هم در این سال جلال الدوله مهدی
علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لشکر ... بزیارت عتبات عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا
زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت بازه از کوچ همی داد در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان
تاختن آوردند و دویست تن از معتبرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و پانصد تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند اموال
و اثقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند در میانه معادل یکصد هزار تومان اموال مهدیعلیخان بغارت رفت
و خود نیز اسیر شد چون این خبر در حضرت پادشاه معروض افتاد رضاقلیخان زعفرانلو حاکم خبوشان را منشور
کرد که مهدیعلیخان را از ترکمانان بگذارد باز ستاند رضاقلیخان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون
مهدیعلیخان در میانه هدر شود کس بنا بر زکانی فرستاد تا او را از وجه شیخ ابراهیم جراحی که هم با سر برده
بود و ده هزار تومان زر مسکوک خریده روانه دار الخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ و ساز
داد آنگاه حاجی اسمعیل خان شنباتی را با جماعتی از لشکر بکیفر ترکمانان مأمور بخراسان فرمود و حاجی اسمعیل
خان مریض گشته در یک منزلی مشهد بدرود جهان کرد و هم در این هنگام منور خان افشار والی میمنه و شبرغان
عبدالرحمن یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر یکتن از
شاهزادگان بدین اراضی مأمور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلده بلخ را مفتوح ساخته
بکارداران حضرت سپاریم فرستاده او را طوقی سبز اکرده رخصت انصراف دادند و هم در این سال بهرام خان
ولد بنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل و الوس خود را فراهم کند
مردی از هزاره که با پدرش اندر خونخواهی بود فرصتی بدست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرائی وقت را
غنیمت شمرده با مردم خویش باراضی جام و باخرز تاخته یعقوب خان و آقا خان عمزادگان بهرام خان را با پنجاه
تن از عشیرت ایشان مقتول ساخته و آن مملکت را تحت فرمان کرده و هم در این سال چنانکه مذکور شد حسینعلی خان
جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمده و از شاهنشاه منشور ملاطفت گرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علی خان والی
سند خود را سفیر ایران نام نهاده و گوشزد نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه
بیکران بدان اراضی تاختن کنند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند والی سند
بیمناک شده و میرزا محمد علی شیرازی را با چند تن دیگر بسفارت ایران برگماشت و سه زنجیر فیل و سی بافته از نسیج
کشمیر برسم پیشکش انفاذ داشت میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه
سند به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و دو ماه قبل از رسولان سند بدرگاه آمد و میرزا محمد علی
یازدهم ربیع الآخر وارد طهران شد و تقبیل سده سلطنت کرده پیشکش خود را پیش داشت و خواستار
رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجیت سینگه پادشاه کشمیر مملکت سند محفوظ ماند شاهنشاه او را بنواخت و

ایرانیان ... برادرزاده آصف الدوله بدست ترکمانان

ایرانیان ... اسمعیل خان ...

ایرانیان ... هرات

معادل

و سعادل هزار تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظرعلیخان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را بسفارت
سند مأمور ساخته و جامهٔ لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مرادعلیخان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الآخره
او را باتفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود و هم در این سال عبدالرضاخان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک راور که
از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نموده و او را از فرمان برداری شجاع السلطنه فرمانگذار کرمان باز داشت

آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد

شجاع السلطنه در غضب شده از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را محاصره انداخت و تیمور میرزای
پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که این وقت در آباده سورمق متوقف بود هم نزدیک خویش طلب نمود
تا در تسخیر قلعه معاون باشد و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار اندیشید
که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند لاجرم سیف الدوله میرزا
پسر ظل سلطان را بحکومت یزد بیرون فرستاده باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام
بر زیادت شد و مدت نه ماه این کار بدراز کشید و گاه گاه عبدالرضاخان دستآویز اینکه حکومت یزد با

فوت محمد زکیخان نوری

ظل سلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متمکن است لشکری فراهم کرده
از دروازه بیرون میفرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم میداد و در این مدت محمد زکیخان نوری وزیر شاهزاده

فوت محمد کاظمخان نوری

مریض شده وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود بزخم گلوله مردم
عبدالرضاخان در پای ان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور خواهیم داشت نیکو
آنست که نخست قلعه یزد را بگشاید آنگاه بجانب خراسان شود و چون این منشور بنایب السلطنه رسید با ده
هزار تن سرباز و پست و پنج عراده توپ از اردبیل بیرون شده تا بزنجان بتاخت و از آنجا ولیعهد ثانی
محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابوالقاسم قایم مقام و معدودی
از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه یزد را
مفتوح سازد و عبدالرضاخان را بگیرد آنگاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین

سفر نایب السلطنه به یزد

محاصره اقدام نمود روانه درگاه دارد پس بسوی خراسان شود لاجرم نایب السلطنه بیست و چهارم شعبان
از دار الخلافه بیرون شده راه یزد را بر گرفت و چون در منزل عقدا برسید عبدالرضاخان و تمامت خویشاوندان
با تیغ و کفن بحضرت او شتافتند و روی ضراعت بخاک سودند و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در
عقدا استماع نمود بیتوانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه بشهر یزد در آمده کار آن
بلده را نظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت باز گذاشت و چون بعلت امتداد محاصره علف و
آذوقه اندک بود بعد از سه چهار روز روانه کرمان شد شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود
هلاکو میرزا را تا دو منزل باستقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شد خود نیز پذیره کرد و بخدمات ضیافت
پرداخت و چون شهریار تاجدار آقا محمد کریم پیشخدمت را باحضار شجاع السلطنه گسیل فرموده هم با نایب السلطنه
فرموده بود در بنا شد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن

بدرگاه تقاعدی ورزد یا تباعدی گیرد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا یکفوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد
زمان خان دولوی قاجار را با دویست سوار نیز ملازم رکاب او ساخت تا او را بدار الخلافه کوچ داد و هم درین سال
میرحسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه اسبق المجاهدین لقب یافته بود وداع زندگانی گفت
و این میرحسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس نزدیک بسقاویچ شتافت باشد که
حکومت طالش را بدست گیرد و چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده بدولت
روس پناه برد یا از روس با ایران آید او را باز فرستند نایب السلطنه برحسب فرمان شاهنشاه کس نزد بسقاویچ
فرستاده میرحسن خان را طلب کرد و بسقاویچ بیتوانی او را انقیاد نمود و نایب السلطنه میرحسن خان را بدست محمد
قلیخان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که چنانش بدارد که فرار نتواند کرد بعد از سفر نایب السلطنه بطرف عراق
و یزد میرحسن خان فرصت بدست کرده از خلخال بطالش گریخت و از آنجا لشکری فراهم کرده باراضی لنکران
و ارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی تسخیر فرمان کرد و چون
اینخبر به بسقاویچ رسید بکارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میرحسن خان باجازه شماست او گناهکار
هردو دولت است ما لشکری بدفع او همی گماریم شما نیز از آنجانب مدد کنید لاجرم نایب السلطنه افواج سپاهیه
اردبیل را بسوی طالش فرستاد و بسقاویچ نیز لشکری مامور کرد میرحسن خان در میانه بیچاره ماند لابد در عشر
آخر شوال با منزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و بدار الخلافه طهران آمد بسقاویچ بیمناک بود
که مبادا دیگرباره میرحسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد از کارداران ایران خواستار بود که او را
روانه تفلیس دارند از قضا میرحسن خان مریض گشت و بمرض استسقا درگذشت و هم درین سال دیگرباره
محمدخان قرائی و ملک توشخان برادر صید محمدخان جلایر حاکم کلات با اللهقلی توره پادشاه خوارزم
ساز ارادت و خلادت طراز کردند و باب رسل و رسائل باز داشتند و ملک توشخان نزدیک خان خوارزم
رفته مورد نوازش گشت و سردار سرحد ترکستان لقب یافت و ترکمانان ساروق را نهب و غارت
خراسان برانگیخت از سوی احمدعلی میرزا چون اینخبر بدانست لشکری انجمن کرده باستقبال جنگ تاختن
کرد در پل خاتون نزدیک سرخس با ترکمانان دوچار شده آنجماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را
عرضه شمشیر ساخت و در میانه رسولی را که خان خوارزم نزدیک محمدخان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد احمدعلی
میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و اللهقلی توره از این معنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده
اظهار مؤالفت و مواخدت همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و ساروق را بحضرت شاهزاده روانه فرمود تا
اظهار ایلی و خدمتگذاری کردند و پیشکشی لایق پیش کشیدند و اسیران خود را رها ساختند و هم وقت ملک توشخان و
محمدخان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عبودیت گرفتند و صورت این حال در حضرت شهریار مکشوف
افتاد و شاهنشاه ایران پنجشنبه ششم ذیحجه از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کره رود کوچ بکوچ
برفت شاهزاده حسام السلطنه و شیخعلی میرزا و محمدحسین میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان بحضرت
پیوستند و علیمحمد حسین خان سپهدار که فرمانگذار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی بازرگانان درگاه

فرار میرحسن خان طالشی [illegible]

شورش ترکمانان [illegible]

و علف وازوقه سپاه خود داری نکرد و بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند شهریار تاجدار شاهزادگان ٢٣٨
رخصت انصراف داده و از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرهٔ شهر محرم
سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن قمیز که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالله خان
امین الدوله را بجهة رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرموده او در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
فرمائی که بقصد تقبیل سدهٔ سلطنت می شتافت باز خورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند
این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد حسین خان سردار ایروان را بحکومت چار
محال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد
و هم در آنجا یکماه توقف فرمود و این هنگام ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در سبزوار
حکومت داشت اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما به تنمر ملکزادگی و سکره جوانی کردارهای ناپسندیده داشت
از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران
او بجان آمدند و برشوریدند ناچار از سبزوار به اصفهان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب پادشاه در باره بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب کرند را ملازمان رکاب نظاره کردند و در قریه ده کرد لشکرگاه
گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسفخان گرجی امیر توپخانه خود را در
کرمان گذاشت و سلیمانخان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریه ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع
بلالی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد
و ده هزار تومان بسربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی عمزاده قایم مقام
ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است
نظم کند پس نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان منشور کرد و خود فرمان
کرد که خسرو میرزا و یوسفخان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباشش کابل رسول بود چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضاخان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضاخان بر سم گروگان روانه آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریه ده کرد کوچ داده پنجروز در نجف آباد توقف فرموده هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضاخان یزدی
و شفیع خان که برادرش در کرمان بودند چون در طغیان و عصیان همداستان همی شدند در اینوقت که بر حسب

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان

شرح سلطنت و جهانگیری شیخعلی شاه قاجار

۱۲۳۹ برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند
و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضاخان در قلعه بافق جای کرده و شفیع خان بقلعه را در رفت و نایب
السلطنه در منزل قشه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسفخان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه
را در شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود در سر بافق تاختن برد با بحکم یوسفخان
بحکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه را در فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانه
اردبیل داشت و عبدالرضاخان در هنگامی که سربازان یورش بقلعه بافق میدادند با چند تن از بنی اعمام خود بجانب
طبس و قاینات گریخت در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان
و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد و هم در اینوقت رعیت طایر و تویسرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا برشوریدند و دست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشاند ناچار با چند تن از فرزندان خود
راه برگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد و اقفان
درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سخت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
بلد ما را که سنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد بسرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و در آمیخته
و گاه دست طلب بدامان مردی ناتجربت زده و بدو مخذوف را از دی مکشوف خواسته و سر مکتوم را از او
معلوم دانسته و بخاطر خویش از تحریک و تفصیل ماده ارض بیضا سپرده و بحجر مکرم و کیمیای اعظم رسیده
و گاه دیگر در بروی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی
مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تماماً
در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفته دیدار تو شده است با اینکه
چون حور بهشت و آفتاب اردیبهشت است بر دست نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر و نشیر کالنسا از او
برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دست بکش
کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای
او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لآلی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بستند و تا هفته چندانکه شاهزاده ذخایر و دفاین
بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی
پس گوش روا ندارد اینک بحرمانه شو و بدن را از موی زیبا و پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من برواق شده بسوختن بخور و خواندن
عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو
فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و برواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و دینه بود برگرفت

بازی شاه پریان شیخعلی میرزا در اصفهان

پادشاهی شیخعلی میرزا ...

وعلف واذوقه سپاه خود داری نکرد بعد از چهارده روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شد شهریار تاجدار شاهزادگان را
رخصت انصراف داده از آنجا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرموده یکشنبه غرهٔ شهر محرم
سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در چمن قمیشه که از اراضی چهار محال است فرود شد و از آنجا عبدالله خان
امین الدوله را بجهت رفع حساب مملکت فارس روانهٔ شیراز فرموده و در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمان
فرمائی که بقصد تقبیل سدهٔ سلطنت می شتافت باز خورد و شاهزاده را بجانب فارس مراجعت داد و شاهزاده
سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان بدرگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند
این هنگام که نایب السلطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروان را بحکومت چهار
محال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد
و هم در آنجا یکماه توقف فرموده و این هنگام ارغون میرزا پسر حسینعلی میرزای شجاع السلطنه که سالها در سبزوار
حکومت داشت اگر چه مردی مبارز و نامور بود اما به تنمر ملکزادگی و سکر جوانی کردارهای ناپسندیده داشت
از نهب و غارت مجاوران و کاردانیان مضایقت نمیکرد اینوقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او
بجان آمدند و بر شوریدند ناچار از سبزوار به اصفهان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم
عتاب و عقاب پادشاه در باره بند سلطانی پناه جست و بشفاعت عم و پدر گناهش معفو گشت آنگاه اردوی
سلطانی حرکت کرده سرچشمهٔ آب زنده رود و آب کرند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه ده کرد لشکرگاه

رسیدن نایب السلطنه بلشکرگاه پادشاه

گشت و نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در
کرمان گذاشت و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود
با سه فوج سرباز و شش عراده توپ غرهٔ شهر ربیع الثانی در قریه ده کرد حاضر درگاه شد و بیک قبضه شمشیر مرصع
بلآلی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهریارش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد
و ده هزار تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت و منشور شد که فرزند نایب السلطنه فریدون میرزا
از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق قمرهائی عمزاده قائم مقام
ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که از ممالک شرقی ایران است

فرار عبدالرضاخان یزدی و شفیع خان

نظم کند نیز نایب السلطنه فرمانگذاری کرمان را بنام سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان
کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان بیزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان
گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباشش کابل رسول بودند چنانکه مذکور شد ملتزم رکاب
ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علیخان پسر عبدالرضاخان یزدی را با اهل و عشیرت
عبدالرضاخان برسم گروگان روانه آذربایجان فرمود بعد از بیرون شدن نایب السلطنه شهریار تاجدار
از قریه ده کرد کوچ داده پنج روز در نجف آباد توقف فرموده و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه دوازدهم
ربیع الثانی وارد اصفهان گشت اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود عبدالرضاخان یزدی
و شفیع خان که هر دو در کرمان بودند چون در طغیان و عصیان بهم داستان همی شدند در اینوقت که

شرح سلطنت و جهانگیری شیخعلی شاه قاجار

۱۲۳۹ برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگرباره در مخالفت با دولت مواضعه نهادند
و از نزد خسرو میرزا فرار کرده عبدالرضاخان در قلعه بافق جای کرده و شفیع خان بقلعه رادررفت و نایب
السلطنه در منزل قشه این خبر شنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسفخان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه
راور شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقف یزد بود بر سر بافق تاختن برد بالجمله یوسفخان
بحکم یورش و ضرب گلوله توپ در سه ساعت قلعه راور را فتح کرده شفیع خان را با دو پسر برحسب امر روانه
اردبیل داشت و عبدالرضاخان در هنگامی که سربازان یورش بقلعه بافق میدادند با چندتن از بنی اعمام خود بجانب
طبس و قاینات گریخت و در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصه معروض درگاه افتاد و شاهنشاه یوسفخان
و سلیمانخان را با شمشیر مرصع و جامه گرانبها خلعت کرد و هم در این وقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده
شیخعلی میرزا برشوریدند و دست آن نداشت که آن فتنه برخاسته را بنشاند ناچار با چندتن از فرزندان خود
را دبرگرفته در اصفهان حاضر درگاه شد و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد داقفان
درگاه شد و همی گفتند شاهزاده چندان سخت مردم لوط را برخود فرض دانسته که شیخ الاسلام و نایب الصدر
بلد ما را که بسنین کهولت سپرده اند بجای پسران امرد بسرای خویش آورده و با ایشان درآویخته و در این نخجه
درگاه دست طلب بدامان مردی نامجرب زده و بد و مجذوف را از وی مکشوف خواسته و سر مکتوم را از او
معلوم دانسته و بخاطر خویش از تحریک و تقصیل ماده ارض بیضا سپرده و بحجر کرم و کیمیای اعظم رسیده
وگاه دیگر در روی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته و این سخن از آن در گفتند که وقتی
مردی جهانگرد که در کار حیلت و نیرنگ فرد بود بحضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن تمامت
در تحت حکومت من باشند اینک دختر پادشاه پریان واله رفتار و شیفته دیدار تو شده است با اینکه
چون حور بهشت و آفتاب اردی بهشت است بر دست تو نهاده که اگر با او هم بستر شوی و مهر و شیر کالنسا از او
برداری سلطنت اقالیم سبعه را با تو راست کند شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت
روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود که گاه در برابر دست بکش
کرده بایستاد و بضراعت و مسکنت طلب آرزو همیکرد مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای
او بود رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لآلی شاهوار
در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بستند و تا هفته چندانکه شاهزاده ذخایر و فایض
بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند چون شب زفاف پیش آمد فرمود که دختر پری با مردان موی
پس گوش روا ندارد اینک بگرمابه شو و بدن را از موی زیبا و پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای و خضاب
کرده ساخته زفاف باش و بفرمای تا طعام عرس را اینک معطر کنند که پری با عطر آموخته است چون شاهزاده
کار بفرمان کرد و از گرمابه بدر شد گفت اینک در سرای خویش باش تا من برواق شده ببوختن بخور و خواندن
عزایم دختر شاه پریان را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون هفت ساعت از شب سپری شود کس بطلب تو
فرستم و با پری هم بستر کنم این بگفت و برواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و دیبه بود برگرفت

و بیکتن ملازم خود و دو سر اسب حمل داده از برق و باد پیشی گرفت و شاهزاده که در شاهراه انتظار هر ساعتی سالی
بر او میرفت چون ساعت بهفت رسید و کس بطلب او نیامد لختی با اضطراب و التهاب بزیست آنگاه برخاسته
به پشت رواق آمد و چند کرت ندا در داد و جواب نشنید بیتوانی براق در رفت و صورت حال را باز
داشت افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه و طریقی میدانست صد سوار بیرون
فرستاد و چندانکه در دنبال او شتافتند نشان او را نیافتند مع القصه بعد از اصغای کلمات دادخواهان شاهنشاه
گیتی ستانی علامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که محال تویسرکان و ملایر را تحت فرمان خویش دارد تا در میان
شاهزاده و دادخواهان بازپرسی بسزا فرماید آنگاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مأمور فرمود تا رفت و
از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آنچه حاصل کرده بجز ارتن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ
داده بدرگاه آورد و اینجماعت یک نیمه با شاهزاده کار بموافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند شهریار
تاجدار فرمود تا کار اینجماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان باصفهان شوند و در
محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوه مجتهدین و افضل فضلای ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند
شاهزاده بقدم انابت و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و روی دل مردم را با خویش کرد
و هم بحکم استخاره فرمانگذاری او واجب افتاد لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را بکارداران دولت مرقوم
داشت و شهریار تاجدار دیگرباره شیخعلی میرزا را تشریف حکومت داد و میرزا بهاء الدین بهبهانی را با او
همراه کرد تا اگر بر مردم جوری کند بعرض رساند و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر ملا احمد خوانساری را از قبل
خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت پذیر گردد
و هم در اینوقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگذار سمنان و دامغان و خوار و چند تن
از صعالیک بلوچ و پانزده نیزه سر از آنجماعت که ملازمان او در حدود چندق گرفته بودند بدرگاه فرستاد
و حکم شد تا سه زندگان را نیز سر از تن دور کردند آنگاه معادل دویست هزار تومان از منال دیوانی مملکت
فارس بسبب آفت ملخ خوارگی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را رخصت

سفر کردن نایب السلطنه بخراسان

انصراف داد و پسران شجاع السلطنه هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقاخان میرزا و اوکتای قاآن میرزا را
ملازم رکاب او فرمود دوشنبه هشتم جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود
و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت و این هنگام شاهزاده ملک آرای مازندران و یحیی میرزا حاکم
گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از صد هزار تن افزون بمرض
طاعون درگذشت و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه سالها در کرمانشاهان و نهاوند و همدان
و بروجرد و آذربایجان سایر بود و یک نیمه مردم را از میان برداشت در طهران نیز زیانی اندک کرد و یزد و اصفهان
و کاشان و قم محفوظ بماند اما نایب السلطنه چنانکه بشرح رفت از راه اصفهان و کاشان طی کرده در اراضی
ورامین سه روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سواره و صالحو و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد
و تا بلده سبزوار براند و فرزند خود قهرمان میرزا را بحکومت آن بلده نصب کرده محمد رضاخان

شرح سلطنت جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

را بامانی بوزارت او برکشیدند و تسخیر قلعه سلطان میدان را که در تحت حکومت رضاقلیخان زعفرانلو
بود مصمم عزم داده از سبزوار بیرون شد و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه کرد و محمدحسین خان
زنگنه را که در حضرتش ایشیک آقاسی بود نزد رضاقلیخان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد
و اگر نه خاک خبوشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت و حکم رفت که قلعه سلطان میدان را سربازان لشکر بقوت
یورش فرو گیرند اسمعیل بیک میرانی که با فوجی شمخالچی از قبل رضاقلیخان نگاهبان قلعه بود سه روزه مهلت نهاد
و رضاقلیخان را آگهی داد و او میرزا محمدرضا معتمد خود را بتقبیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابوالقاسم قائم مقام
بخبوشان شده او را مطمئن خاطر سازد نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام باتفاق میرزا موسی رشتی که در
خراسان وزارت احمدعلی میرزا داشت بخبوشان شد و با رضاقلیخان چند روز سخن کردند و هم عاقبت
رضاقلیخان کار بر این نهاد که زن و فرزند بدرگاه [illegible] و هم لشکری که در تحت فرمان دارم در سفر هرات و خوارزم
ملازم رکاب سازم بشرط آنکه مرا از خبوشان به بیرون طلب نکنند و از حاضر شدن بحضرت معذور دارند و کس
فرستاده چهارشنبه نهم رجب قلعه سلطان میدان را بضبط کارداران نایب السلطنه داد و روز دیگر پسر خود
حسینقلی خان را باتفاق جعفرقلیخان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق بدرگاه فرستاد و پس از آن قلعه محمدآباد را
نیز تفویض کرد و نایب السلطنه آن قلعه را بمیرزا موسی رشتی بسیورغال عطا فرمود آنگاه محمدجعفرخان
باجلانلو را با یکصد تفر سرباز بحفظ قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت و محمدزمانخان
قاجار دولو را بحکومت نیشابور داد و خود در روز پنجشنبه هفدهم رجب وارد شهر مشهد گشت علیمرادخان جوینی
خوشناهی و ابراهیم خان کیوانلو و رستمخان چوله و محمدخان بغایری از پس یکدیگر بتقبیل حضرت پیوستند و ملک
توشخان جلایر حاکم کلات بیست و دوم رجب بدرگاه آمد و نایب السلطنه او را بسفارت خیوق مأمور داشت
و خوان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را گسیل سازی و دیگر
ساخته جنگ نباشی ملک توشخان چون بکلات آمد مریض شد و از خدمت سفارت باز ماند و نیز
شاهزاده احمدعلی میرزا چون مأمور بسفر دارالخلافه بود از خراسان کوچ داد و پنجشنبه سیزدهم رمضان وارد
طهران گشته و از آنسوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان بیزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ
شعبان وارد طبس گشت و میرعلینقی خان در میهمان پذیری نیکو خدمتی کرد و هم از آنجا خسرو میرزا
بفرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود از بهر آنکه محمدتقیخان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت
در تقبیل سده نایب السلطنه کار بتسویف و مماطله میگذاشت بالجمله خسرو میرزا از طبس نیز لشکر نخعی و لالوسی ستانی
و نکوئی را ملتزم رکاب ساخته هشتم رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعه سلطان آباد لشکرگاه کرد و محمدخان قرائی
با چهار هزار تن از مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعه سلطان آباد چیره شود
در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند نایب السلطنه کنون خاطر او را
تفرس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که بتوانی طریق تربت گیر که ما را بمدد تو حاجت نیست لاجرم محمد
خان باز شتافت و از سوی خسرو میرزا قلعه سلطان آباد در احصار داد و محمدتقیخان با مردم خود چند

کرّت از میان قلعه بیرون شده کرّی کرده و هزیمت گشت این وقت میرعلینقی خان حاکم طبس که هم از عرب بود استین طلب برزده بدرون قلعه رفت و محمدتقی خان را بیم و امید داده نزدیک خسرو میرزا آورد و جعفرقلیخان برادر کهتر او که هنوز در قلعه بود همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده در بست و اندر کارزار از پس دیوار نشست خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم یورش داد یوسف خانه امیر توپخانه و سربازان جلادت طراز از چارسو سنگرها پیش بردند و نقب و حفر ارض دست باز بردند و از دو خان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند در زمانی اندک چنان کار بر قلعگیان سخت شد که بستن و سپردن جعفرقلیخان را تصمیم عزم دادند و او این معنی را تفرّس نمود و سید رنگ باتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از گردن درآویخت و روی بدرگاه نهاد و شاهزاده بروی بخشود و هم در آن روز که هفدهم رمضان بود علی اصغرخان مجسم بسطام را با فوجی از لشکر بحفظ و حراست برج و بارهٔ آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد با جمله بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا با لشکر بقلعه درآمد و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت بدست کرده با آل خویش بمشهد مقدس گریخت و شجاع السلطنه بدان هنگام حکومت خراسان داشت مقدم او را بزرگ شمرد و چون کامران میرزا با پدرش شاهزاده محمود کار بمقاتلت کرد شاه پسندخان که یکتن از بزرگان افغان بود سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را بتحت حکومت بدارآرد بعد از سفر او بخراسان شاهزاده محمود ببلای وبا درگذشت این هنگام شاه پسندخان بدان سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته بهرات کوچ دهد و کامران را از میان برگیرد لاجرم حاجی فیروز را از تربت حیدریه کوچ داده بترشیز آورد تا از نایب السلطنه استمداد کرده روانه هرات شود این هنگام که خسرو میرزا با لشکر بقلعه سلطان آباد درآمد شبانگاه یکتن از ملازمان حاجی فیروز در طلب بسبب از منزل خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود بدست قراولان سپاه گرفتار گشت این خبر بحاجی فیروز بردند او شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند مع القصه بعد از فتح سلطان آباد خسرو میرزا فرمان داد تا محمدتقیخان و مصطفی قلیخان برادرش را که محبوس او بود با دیگر برادران و خویشاوندان روانهٔ مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر برکاب نایب السلطنه پیوست

قتل حاجی فیروز افغان در فرهان

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری و رسیدن سفرا بدرگاه پادشاه

فوت ایلچی انگلیس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری چون یکساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب چهارشنبه هفدهم شوال برگذشت آفتاب بخانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلیشاه قاجار بعد از انجام جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزا حاکم گرگان و ترکمان یموت و گوکلان با لشکر استراباد و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرده ملازم خدمت نایب السلطنه شده این هنگام جان مکدانلد کنیز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آنجهانی کرده مستر کمبل نایب دوم او بجای او منصوب شد و کارداران انگلیس او را بتوقف دارالخلافه حکم دادند پس از تبریز بطهران آمده مقیم گشت و نظرعلیخان قاجار

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قزوینی که بسفارت سند رفته بود مراجعت نمود میرزا علیخان والی سند مردی را که منشی مهرعلی نام داشت با تحف
و با پیشکشی لایق بدرگاه شاهنشاه فرستاد و بعد از ورود مورد عنایات پادشاه گشته مراجعت فرمود و هم
در اینسال شاهزاده بیک که تن از اکراد قبیله روانده و زاست و بقوت جلادت و غلبه بمیرزاده و زیانو
بود و پیغرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه کرکوک و وان سر طغیان برافراشت
و در محال لاهیجان ساوجبلاغ مکری تاختن کرده اموال و اثقال مردم را منهوب ساخت چون این خبر
معروض درگاه پادشاه افتاد منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه
نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکند در عشر آخر ذیحجه این
هر دو لشکر پیوسته شدند و بجانب میرزاده روان و سرعت نمودند او نیز با مردم خود پذیره جنگ شد بعد از
تلاقی فریقین قریب هزار تن از مردم میرزاده و زنده عرضه شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد میرزاده نیز
از میانه با جماعتی بسلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خذلان نشست و هم در اینسال دیگر باره
در میانه شاهزاده حسام السلطنه فرمانگذار بروجرد و بختیاری و حشمت الدوله محمد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان
و خوزستان کار بمقابله و مقاتله افتاد چه بعد از مقاتله نخستین کارداران دولت در میانه ایشان چنین حکومت
کردند که بعد از آنکه حشمت الدوله خوزستان و لرستان را بحکم فرمان واروزیان حسام السلطنه را در سر حکومت
این مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته بحسام السلطنه سپردند در اینوقت که هنگام رسید
حسام السلطنه مطالبه زر کرد حشمت الدوله روی بر تافت لاجرم حسام السلطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم
داد فرزند خود ابوالفتح میرزا را برای جمع لشکر بمیان بختیاری فرستاد و از جماعت چلان پیرانوند نیز لشکری کرد
سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرم آباد نمود ابوالفتح میرزا با لشکر بختیاری
در گردنه لاران بحضرت او پیوست با تعجیل تا کنار قلعه خرم آباد عنان نکشید نصرالله میرزا برادر حشمت الدوله
بیتوانی پنجهزار تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده بعزم دفع او شتاب گرفت
تا نهاوند بیامد و همیون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او بسامان
کرد اینوقت حشمت الدوله چنان صواب شمرد که نخستین بعزم تسخیر بروجرد پرداز و آنگاه با حسام السلطنه مصاف
دهد و آهنگ بروجرد کرد چون از این نیرنگ حسام السلطنه آگاه شد لابد از کنار خرم آباد برخاست و جنگ
حشمت الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد و در میان راه نخستین قراولان سپاه حشمت الدوله با ابوالفتح میرزا
که پیش تاز لشکر پدر بوده دچار آمدند و در هم افتادند ظفر ابوالفتح میرزا را بود قراولان حشمت الدوله را
هزیمت کرده هم در اینوقت هر دو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم در زمین مرند
میرزاد که میان خاکک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد مردان ندای جنگ در دادند
آلات حرب و ضرب بگشادند نخستین مردم بختیاری و با جلان جلادتی کردند و لشکر حشمت الدوله را
لختی باز پس بردند اینوقت مردم پیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند دودل حشمت الدوله
داشتند بیکبار جنبش کرده با لشکر حشمت الدوله پیوستند سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعف شدند

دیگر تاب درنگ نیاورده پشت با جنگ دادند ناچار حسام السلطنه فرار کرده یکتنه تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و بکنار بروجرد آمده آن بلده را بمحاصره انداخت ابوالفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزم همی داد و باز حصار شد بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دار الخلافه بسمع گشت شاهنشاه در خشم شده بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمدحسین میرزای حشمة الدوله را از کنار بروجرد بجانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمدتقی میرزای حسام السلطنه اگر بتکفیر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبادرت کرده معادل صد هزار تومان زر مسکوک تسلیم کند در حکومت بروجرد منصوب باشد و الا او را اسیر گسیل درگاه سازد و بضبط ملک و مال او پردازد سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را دو روزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با ششهزار تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و روز ورود او حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را باستقبال او مأمور داشت و حسام السلطنه از شهر فرزند خود کامران میرزا را پذیره فرستاد بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمدحسین میرزا بعد از آنکه چهل و پنج روز بروجرد را احصار داده بود بجانب خرم آباد جنبش داد و آنگاه شهر و قلعه رتق و فتق بروجرد و جاپلق و بختیاری را بکارگذاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل باز داشت و پس از روزی چند اصلاح امور حسام السلطنه را از حضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد و حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت بعد از چهار ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگر باره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را بحسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد چون راقم حروف مقاتلت شاهزادگان را در دو قصیده بنظم کردم اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی بنظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند لکن بجزئیات وقایع نپرداخته اند بلکه بهر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با یک قافیه دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و انکار جز در بحور مثنوی راست نیاید من بنده که در این کتاب مبارک هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود بالجمله یک قصیده در این کتاب تحریر کرده ام تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند

قصیدهٔ سوداوراق در شرح مقاتلهٔ شاهزادگان عراق

ز پور دستان تا چند دار و گیر سخن بداستان شهنشاه سخته گوی سخن

ز بهمن چگونه دلیران شوند در پرخاش ز بهمن چگونه بزرگان بوند در داشن

چگونه عزم جهان گرد ازین نورد و شتاب چگونه نظم جهان داد ازین فساد و فتن

سپرد در پی خنگی چنان فراز و فرود گرفت بانی خطی چنان زمین و زمن

ز حشمت شاه و تقی شه غازی فسانه گشت و شنیدی تو نیز یا مادر من

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی‌شاه قاجار

در این قصیده ... [illegible] قافیت گفتم ... هزار دستان ساز و ستاره زمن
... در این شمار گشتم که در درد ارا ... شدند کرد ملک زادکان مرد افکن
ستوده حشمت شاه و جهان‌کشا محمود ... همان تقی‌شه و شاپور شاه چیره‌سخن
کنون سه آیم کز آن سپس بدست قضا ... چه بر سر آمدشان و چه بودشان آیین
بدان و تیره محمود شاه از بد چرخ ... نهفته ماند بری همچو گنج در زیمن
هنوز دلش چو آهن میان نار جفا ... هنوز تنش چو سندان بزیر پتک محن
بهیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست ... ملک همیشه براوان آیین فسانه و فن
ولی چو شاپور از پادشاه دستوری ... گرفت و کرد بدار الشجاعه باز وطن
بدان هوا که هنوزش فراغ در سبکه ... بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن
ندیده بود که چون چیره قاید دوران ... ندیده بود که چون تیره اختر روشن
بجان نهفته شود مور و مار مرداوبار ... بهیت خفته بود هوم کوه ریم آهن
بلی زپای درآید کجا زبردستی ... بود بقمعش هر زیردست دستان زن
شدند گرد همه خلق و خواست غوغایی ... که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن
تمام یکدل گفتند کز بد شاپور ... توان نشستن تا چند که به بیت حزن
کهیش نعل در آتش که کیمیا جوید ... بدین امید همی آب سوده در هاون
ز بته جیوه همی جسته ره کشائی دل ... به طلق کشته همی دیده زندگانی تن
گهی به اعیه سلطنت برآرد سر ... که تاج شه را در خور نباشد الا من
ستبر سازد نای و خشن کند آوار ... همی زنینره ده بازو گرزه ده من
گهی چو دیو گرفته کند هوای پری ... پری پژوه دهد زیب و زینت مسکن
برای وصل پری شسته تن بگرمابه ... ستره موی زیاد از مغاکهای بدن
از این چنین کس آیین عدل و شیمه داد ... حدیث هست همون است و دیده در زن
پس این سخن بسر و دند و ره نوردشدند ... بسوی درکه دارا سپهر امن و امن
در اصفهان بزمین بوس شاه پیوستند ... خروش و ولوله برشد زکله اوکن
ملک بپاسخشان لب گشاد از در داد ... که دلپریش نباشید زار و آسیون
بحکم شرع میان شما حکم آیم ... که از نخستم این شیوه بود و سخن
سپس بخواست مدر بار چیره دل شاپور ... که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن
بکارخانه شرع محمد مختار ... هم شاه شهر و چه شهروزه در و برزن
اگر ز فخر امم پیشوای دین باقر ... که جز برایش نتوان شناخت فرض و سنن
یکی مثال بیاری که این گروه تورا ... بکذب و بهتان آلوده میکنند دامن

تو جادوانه بر این قوم حکمران باشی / مثال سنگ درآئی بخانه و با تن
ور این گروه ازاو آورند منشوری / که جز براستی ایدر نرانده اند سخن
بری درونت گذاریم جادوانه ترند / زمانه چنی هرگز بجز شکنج و شجن
بگفت و خواست سپس مهر مجد و مجور پاک / سپهبد آیت نیروی قادر ذوالمن
چه و سپرد بهمه ملک و مخزن شاپور / که خود تو زیور ملکی و زینت مخزن
کنون بگو که ازین دو که آورد منشور / که با دروغ قرین و که با فروغ قرن
گر این گروه بکذبند نایشان بقفا / وگر که فتنه ز شاپور بیخ او برکن
سپس جنابه روان زی جناب فخر امم / شدند و خواست ز درگاه شورش و شیون
بلابه گفتند ای پیشوای دین سپهر / کی بخشا به خستگان طلسم و محن
ز خوی و خصلت شاپور و کیش و ملت او / کنیم یک یک بر تو عیان تو چه حسن
اگر بدین صفت و شیمه لایق حکم است / نهاده ایم بحکمش چو بندگان گردن
وگرنه برهان اینمردم ذلیل ضعیف / ز چنگ ظالم غدار و جابر ریمن
گواه شیخ الاسلام و نایب الصدرات / که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
ز هم نداند ریش سفید و زلف سیاه / که بیا ز چه سرها دو چه بت ار من
ز شیرخواره نداند مرد صد ساله / کسی نماند که پستان بیار دستش بهن
حلال داند خون رزان و خون کسان / چو آب صافی شهریان کشیده دردی دن
کسی که سلوی و منّ کرد و سازخوان کردی / کنون نباشد قادر به برگ آویشن
کسیکه تنش همی بر حریر بود ازخارا / کنون بخاری هر شب نهد بخارا تن
نوا نخواهد در ما مگر بنای یتیم / ثمر نجوید از ما مگر که سیب ذقن
کسان ما نکند خواب جز بخاک مزار / زنان ما نبود امن جز ز مرد عنن
مبادا چنین سرودند تا وضیع و شریف / گریستند بر ایشان چو ابر در بهمن
ستوده فخر امم گفت شادمان باشید / که آید از پس تنگی و رنج نعمت و من
درست گشت که شاپور کافر است و لعین / گزیده است بیزدان پاک اهریمن
نگاشت کفر وی و پس بر آن نهاد نگین / سوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرگز نه از مسلمانیست / که بر مسلمانان باشد امیر سر و علن
بدین محاکمه شاپور یک ماند شگفت / که باید از پی این چاره جادوی چو زن
شفیع ساخت این شه و شبانگه نیز / بپای ماچان هر دو شدند راهزن
سرود این جیابان سپس بفخر امم / که گرچه فتنه شاپور بر تو شد روشن
دلی چو مرد پشیمانی آرد از عصیان / بتوبه بگذرد و از جرمش ایزد ذوالمن

کنون تو به گرائیده است چون شاپور ... ز عزم او بگذر شاخ دولتش مشکن
بدین و تیره دل سخت نرم گردندش ... به نکبت حیلت و نیرنگ کوفتند آهن
نگاه محضر ادهم گفت حکمران شاپور ... بدین گروه بدین سان بماند این رسن
دگر نماندی خلق چاره که بر او ... ز کم و کیف نیارست هیچکس لم و لن
دگر صلاح بناچار بار بربستند ... نژند گشته و مسکین بجانب مسکن
ز پی چو ضیغم غضبان بدیده شاپور ... رسیده بازش دارالشجاعه شد مکمن
هنوز هست بر آن زمره پس تخت سلطان ... هنوز هست بر آن کله پیشرو پازن
کنون نبرد تقی شه نیوشش حشمت شاه ... دو شیر مرد او باره دو مرد شیراوژن
تقی شه از در دارا چو یافت دستوری ... سوی دار و سرور آمد و نمود وطن
بجای عیش عنا دید و جای سیم سفال ... بجای مال وبال و بجای جشن حزن
نه غازیان که انگشش نگاه کوشش و کین ... نه مهوشان حفا جو بوقت شوخی و فن
نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان ... نه آن حسام یمانی نه آن پسیج یمن
چو دست خصم نیارست دید ثروت خویش ... ببرد و روزش آشوفت مغز کین کهن
یکی انجمن ز مهان کرد و گفت کای دادن ... یکی ببینید آخر بزند کاسه لیسن
عدو نکاشتن خلد اندرون بنگشت تراست ... فراخ کیهان بر من ز روی آن کلخن
ز گفته اند که هر از حسام برناید ... نهاده اند بتیغ زبان مرد فطن
شما چه چاره سگالید از پی این کار ... عیان کنید که من نیز بر زنم دامن
بپاسخش همه گفتند با زبان سنان ... همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن
بنوک تیر توان چنبر کرد در اعدا ... بتیغ تیز توان کینه خواست از دشمن
تقی شه آنگه ناچار عزم رزم نمود ... سران لشکر را خواست ز اسیر و امین
بگفت ای شده بد نام هر نبرد سوار ... از آن نبرد که پیرار کشتشان دیدن
بر شما را باید بجای جفت اجل ... تن شما را شاید بجای جامه کفن
ز جانوری چنین سوت اسود است او ... نه زندگی چنین مرگ احمر است احسن
چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران ... طپانچه گفتند از پاسخ ایدر یم الکن
گر کینه ز خصم عنود باز کشیم ... چراغ بخت نمانیم خالی از روغن
اگر ز ننگ نه بر رفته نام باز خریم ... ببفکنیم به آب و بآتش اندر تن
حلال بر تو باشند شیر مارا خون ... حرام بر ما بر سان نام مارا زن
ازین گرانه تقی شه دل استوار نمود ... بعزم رزم میان بست یکدل یک فن
بخواست فوج طلان و گشتن نمود سپاه ... که بود در خور این داوری سپاه شکن

سوی مرز لرستان خاک ارس رود
سکان بپای سپه وز گرفت بوک کند
بزد درون بر حضرت شه آگهی برد خبر
تقی شه است و دو بور سوار نیزه گذار
ازین فسانه چو آگاه گشت حضرت شاه
بگفت تا ز پی رشتاب نزد حشمت شاه
بگو چه نشسته آسوده خیزه رزم آرای
تقی شه است و فزون از ستاره مرد دلیر
اگر بسوی کنجی بسیج رنج نمایی
ره بود و نوند و بخواست پیک دگر
بپوشد و تقی شه ولی نگاه پیام
اگر نه زمی بر تافت رخ سپاس گذار
بگو که راه نشاید به ره بر گردون
گرفتم آنکه گشوده پر بر توان شکوه
چه سود زانکه نشانی نگاه داشتش
مگر فراش کردی نه حشمت شاه
مگر ندیدی آن سنگ هنگ در میدان
نه دیر گاه امید سیاه گرسنه شیر
بپای بود گر گون کند فراز و فرود
سپهدار سرور آورد چو پور پشنگ
اگر بمیدان زان اژدها سبق بردی
وگرنه بیهده این سختی و جای گیرش
طمع مکن که نه ما کله ایم و تو سرهان
سپس که آب سیه وز بوده از حیوان
چه زین تو را که بود بعل تاب بر بدهش
مبا که سر شده در توبه کله داری
سخن رسید به بن رسپار آمد پیک
گزین هوا بگذر [illegible]
تقی شه از سخن او بخشم رفت و سرود

سپه براند بحر و دار سیل بنیان کن
بکوه خار ار حسنه بحر ز خاره شکن
که بر دمیده ز گلزار خرمی راستن
گروهی باره کند بر تو پشت پالادن
بخواست پیکی گوینده و بدیع سخن
ولی بر فتن پای از پر عقاب شکن
فغان کوس بگزین از نوای اورامن
نه دیر گز بر ما تا بد اختر روشن
وگرنه ما را در کام اژدها مفکن
چه سود که بیدار مغفره باد و سمی اهن
ز آب و آتش انگنده گن فضای دمن
وگرنه برتن پوشش جامهای خشن
بگو که کوه نشاید کشید بر گردن
گرفتم آنکه سپر دیم به تو این مامن
نه داشتی و سپردی به تیز دم آهن
که خار داند پور پشنگ و رزم پشن
مگر ندیدی آن توشش و تاب در جوشن
نگاه کو به حرآشوبند بسم توسن
ببانگ کوس دگر سان کند زمین و زمن
جهان بروی تو سازد چو چاه بیژن
مسلم است ترا جاه دانه این مخزن
چو شیر غضبان هم لحظه بر مباکش
چه امپنز که نه تو آتشی و ما خرمن
سپس که خاک لرستان بود به از لادن
چه زین ترا که بود نغز بر بعدن
نگاه ارسنده تا از این هوس بتن
بر تقی شه و سبزه و باشناو سوسن
که این هوس [illegible] بفکن بیخ ما ز بن به کمن
که ما ان بود به حضرت شه و کو از من

...لطنت و جهانگیری محمدعلی شاه قاجار

کمان [illegible] که بود این حصار روئین دژ ... نه این سپاه بود هر تنی چو روئین تن
اگر چو ماهی سازی میان آب نهان ... وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وطن
همی درآیم و در قعر یم نهنگ آسا ... بسی برآیم بر روی چرخ عنقاوار
بگفت راند فرستاده را و گشت سوار ... بباره که فلک باور دارد آن گودن [?]
ز چارسوی سپه را بچرخ چاچی تیر ... ز برج و باره به پیکان کنند پرویزن
دو شب دو روز که تا شب نه شب نماند که ... نخست دیده ابطال آشنا بوسن [?]
نه تیر ماند بکیش و نه تاب ماند بچرخ ... نه هوش ماند بمغز و نه توش ماند به تن
ولی چگونه کسی جای سکند بفلک ... ولی چگونه کسی پای می‌نهد به پرن
برند راه بر افلاک کو فی از سلم [?] ... کنند رخنه در البرز کفی از سوزن
کسی که حمله برد بر در آن پلنگ سپهی ... که زی ستاره همی باز کرده جنگ و دهن
وگر خدنگی از دور ها شدی شگفتی ... شهاب آید از چرخ سوی اهرمن
تقی شه از پی اینداوری که سکی جست [?] ... [illegible] درآید و ره ... نمود دشمن
چه گفت گفت که دیدار بخت گشت سیاه ... چگفت گفت که پستان فشاند [illegible]
وگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه ... کشیده چرم فلک را چو پوست کهنه کفن
وگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش ... گسسته تار زمان را چو خار مایه رسن
بسم تازی مهر آورند قیر آگین ... ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن
ازین سخن که پردلان بهم شد راست ... که آن باین و گهی این بآن زدی ارژن [?]
تقی شه از پی آنکار ماند شگفت ... که زخم مار چرا [illegible] از خندن [?]
طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه ... بره نماند گفتی محیط از [illegible] کن
پذیره گشت با آهنگ رزم حشمت شاه ... وگر صباح چو خورشید سر زد از روزن
دو ابر آتش بارنده [illegible] طوفان ... دو گشن لشکر در هم شدند مرد اوژن
دگر ز جنبش شد پیکر زمین مموج ... وگر ز طوفان شد چاره فلک [illegible]
ز تیغ رفته بخون وز مرد خفته بخون ... هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن
بچشم گردان دل طفل [illegible] چون [illegible] ... ز دست ترکان سرکوی و تیغ چون مجن
مصاف لاله ستان شد چو باغ در اردی ... حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن
دل ز هشت در [illegible] در بد قبا ... فلک ز وحشت بر تن [illegible] برید کفن
سپس که جسم گوان طعمه کرد یوز و پلنگ ... سپس که مغز سران [illegible] ساخت زاغ و زغن
بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد ... چنانکه کله از گرگ باز کرده دهن
ولی چو شیر و شه آگاه تاخت حشمت شاه ... هزبر آمد و پلنگ اوژن و نهنگ اوژن

به تیر خدنگ همی ساخت توسن و راکب — به تیغ چار هم همی کرد راکب و توسن
تقی شه از دم آن اژدها بد ار سرور — کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن
نه دست آنکه ز فرار جسته باد افراه — نه جای آنکه بکردار کرده پاداشن
سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود — چه مور گشت فره شیر بر نهند گردن
به بست راه به شهر از چهار سوی کشید — ببرج و باره ز زنبورها سپه تنین تن
وگر صباح بکردار برق خرمن سوز — رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن
بپای باره همی ده چهار روز نشست — چو شیر گز پی طعمه چشیده طعم و سمن
نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون — بخلق کار بسی تنگ شد از این و بدن
نه کاروان بخشیدی دگر ز راه متاع — نه برزگر بجهادی دگر بکاو جولن
خبر رسید بشاه جهان که کار جهان — شگفت درهم و آشفته گشت آسیمون
بباد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق — سبک نشین و بر این آتش آبی اندر زن
ملک بخواست همه بخردان چاره سگال — بگفت ای ز شما تار چاره بر پرون
مراست ظن که بد بیکار خود شوم ناچار — برای چاره شما را چگونه باشد ظن
بپاسخ ملک آن را بخردان گفتند — که گفت شاه چو در میمنت بود به مثن
ز شاه آید پرداخت کارهای بزرگ — و یا کسیکه پس از شه بزرگ سر و علن
ملک سرو که گرما نه زهیار شویم — کسی که داند ایزد ساخت چون ارعن
بجز سپهبد ایران ندانم و او راست — کف کریم و دل باذل و سپاه کشن
نماز بردند آنگاه بخردان بر شاه — که رای شاه بحق بود قرین و قران
ملک به تخت کیان برشد و طلب فرمود — امیر دو بیکر دیو بند شیر شکن
همین سپهبد ایران نه بینه صهر ملک — خلاصه همه گیتی ستوده ذوالمنن
نبرد شاه خم آورد یال و شاه سرود — که ای برزم چو دوزخ ببزم چون گلشن
نبرد حشمت شاه و فساد مرز عراق — شنیده که فغان شد ز مصر تا لندن
کنون شناختن اندیشه این گره بگشای — بچاره از سپهی اینکار بر ببزن دامن
تبرگشا از بو تا به مرز دار سرور — ببین بر آتش این فتنه کیست باپرن
بران بخواری ز ان ملک فوج حشمت شاه — وزان بجان تقی شه منه هراس من
ازین شکست کراو داد صد هزار درست — بدست لطف مدل کن ز بول او عکن
وگرنه باز فرستش بری چو مرد گناه — ببزم و رزم مماتش بگزند و گر زن
بملک و مالش خود را بزرگ دان و امیر — طلب نمای ز سپهبد و زن تا به بهر امن
سخن رسید به بن داد خم سپهبد یال — چو یافت دستوری از شه زمین و رزمن

بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد | ز طور تافت همی نور وادی ایمن
ز مرزری و دشتبار وز ترکتازی گرد | بشهر سلطان آباد و ساخت پس مکمن
دو پنج گروه هزار از سوار نیزه گذار | کشان نیزه فتد در دل فلک روزن
دو روز ماند و گزین کرد و باز گشت برین | بزیر کام ندانست خار را از سمن
خبر رسید بحشمت شه دلیر که هان | شد آنکه که نروید ز خاک جز ز دین
رسید آنکه در اندیشه طایر تیرش | سپاه ما نبر باید چو مرغکان ارزن
نه او تقی شه و این فوج نه سپاه وی است | که در نبرد تو باشد به پیچ آبستن
سپهبد است و فلک در فلک سوار دلیر | سپهبد است و جهان در جهان سپاه‌کشن
شد این فسانه چو آتش دل به سیماب | غریو خواست و رخش و مراد یافت عرن
بجز اطاعت چاره ندید حشمت شاه | که از اطاعت اهرمن همی شود اهرن
پذیره را بجهان گسید شاه رخصت داد | که رو بنزد سپهبد ور صلاح بزن
ادب نما و سخن از در ادب به سگال | فروتنی کن و مسرای من من و سن سن
وزان طرف ز تقی شاه کامران شد گشت | پذیره و به نشاند زبانش چون سوسن
دو خصم خونخواره در یک انجمن بنشستند | نه زین تابش نه از آن تاب دستور رفتن
هزبر و گور به یک آغل اندرون غنوند | در آن سفینه که نامدشش کار فتنه سخن
براند باره سپهبد بپای باره شهر | میان هر دو گروه شد پیاده از توسن
نشان خم بر یاجوج فتنه سدی بست | که سد خم بر آن همچو برگ نسترون
ز هر دو لشکر زین داوری وضیع و شریف | بر آستانش پرستش گرفت همچو شمن
ذکر صباح بنزد تقی شه آمد و گفت | اگر چه خصم تو چون اژدهاست لا تحزن
ز باره مرد بخواه و در حصار گشای | گر این مصون همه پی اژدهاست این معدن
بدو سپرد تقی شه که این ز خرد است | که در کسی بخو دوست بر رخ دشمن
اگر که حشمت تا ختر بپای حصار | سگالد هم از فی کوهش بناسخ لن
بدو سپرد سپهبد که پنج حصن مبر | که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن
تو در گشاه و ز من خواه کار حشمت شاه | که من به پیرایم نیک خار ها ز چمن
مباش گفت تقی شه بسوی یعقوب | که دید یوسف خواهی نه در بیت حزن
چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد | همی بکوشش تقی شه چو آب در هاون
دژم نشست و برآشفت و روی تا شده مهر | که چند در بر معلق تو را سخن سنسن
کمان کنی که چو حشمت بشهم در آن هنگام | که رو بهان شده پنهان بزیر ابر بحمن
سپاه من نشناسند برجه و باره برو | به بحر و کوه برابر هنر ربع دو من

بجان کوه بر او اندرون زنند شرار
بکام بحر بکام اندرون کنند لجن

بگفت و خواست ز جا و طلب نمود سپاه
دل استوار بجز مایه شد که شوید تن

خبر بگشن سپه شد ز امر نافذ او
روان شدند بمانند سیل بنیان کن

یکی سپه که بگاه رماح نشناسند
ز برگ نسترون هیچ درع شستیهن

بمغفر روی اندر سپهر پروزه
بساعدی اندر مجمره اورنجن

بکار آهن خای و بجنگ کوه سای
به پویه تند رسان و بحمله شیر اوژن

نظام بسته بوقت نبرد همچو کلنگ
قطار گشته بپویه وری چو کبک افکن

نخورده خواب ز دهشت نهنگ سام سوار
نخفته امن ز وحشت گور پور پشن

سران فوج تقی شاه نیک دانستند
که نیستند به پرخاشش مرد اهریمن

اگر که در نگشایند این گروه آسند
که بر شوند بباره چو مرغکان بو کمن

ز برج و باره بزیر آمدند و بگشودند
در حصار و فکندند مغفر و جوشن

همه سپاه سپهبد بشهر در شد و کرد
ببرج و باره آن شهر ایمن و مسکن

دگر صباح بیامد بنزد حشمت شاه
نشست و گفت که بنیوش کید و نسخه سخن

کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش
سهیل ارغون مگزین بغنیمه ارغن

ستوده حشمت شه چون بشر برید بخرد بود
نمود خلعت اندر ز او طراز بدن

ببست رخت و برآمد بباره تا رسی
بهانه جوی بگشت و بجست حیلت و فن

سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت
که برفروخت چراغت ز زر طراز لگن

کنون بیار پی شاه صد هزار درشت
بمومیائی اشکسته مایه کن بشمن

که زر کند همه کار ساخته چون زر
ز زار و واره ازین قیل و قال و زغن غن

وگر نه زی در دارا بپوی و دل برگیر
از این همه حشر و مال و خانه و مخزن

تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت
که هست در همه احوال مبتلای محن

بگفت از پی اینکار چاره ساز که تو
صمد پرستی و منهم نه بنده ام بوثن

سپهبدش چو پریشیده دید گفت منال
هر آنچه منت سرایم بپیچ از آن گردن

بپو بملک ری و شاد زی بدرگه شاه
مترس از اینکه بمانی چو بیژن در زهمن

بشه نیاز برم تا ترا باز بفرستند
بسوی شکوه [illegible] او رشوی بمرز و برن

سپس تقی شه رزی در که ملک بشتافت
ولی تمام ز اندیشه و ز شجون به شجن

نیاز نامه اسپهبدش شفیع گشت
نکرد آن و هستش پادشاه پاداشن

ملک گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ
بداد باره خلاسنی و نسیج یمن

دگر رهش بهمان ملک کرد ملک خدای
ز شاه یافت نشان با هزار شادی و شن

شرح سلطنت وجهانگیری فتحعلی شاه قاجار

چو از دو ماه بدار السرور باز آمد — دو هفته ماه سزد پیش کوی پیراهن
چو شد بخانه خداوند شاه دار سرور — نشسته را و سپهبد بیاد پاتوسن
بشهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر — مظفر آمد و پهلوی ملک یافت سمن
پذیره رفت برون خلق شهر از که و مه — سران همه بسر و طفلکان بنفرقدن
بشهر در شد و بنشست با سماع و سرود — بخواست نوبت شادی زخانه و برزن
تبارک الله ازین نیکنامی و رادی — که از عراق گرفته است تا دیار و کن
نه از غذا شده دیدار خاطر تو کدر — نه از ریا شده دامان همت تو وسن
وبال باشد جز از در تو عرض سؤال — حرام باشد جز از پی تو مدح و ثنون
سخن اگر نه بمدح تو ورز بان هذیان — نظر اگر نه بدید تو در نکه درزن
بدشت رزم تو بهرام ترک ترکش کش — ببام قدر تو هندوی چرخ چوبک زان
منم که کلکم در مدحت تو خون کرد است — هزار مرتبه در ناف آهوان ختن
سپهر تاکی و تکرار قافیه تا چند — ببخش بر شنونده ازین دراز سخن
اگرچه رادان زینگونه پیش ازین گردند — بگفت خویش ازین پیش شیمه دیدن
تو لب ببند و دعا را دو دست بر بگشای — پی بقای شهنشه بدر که ذو المن
همیشه تاکه زماه مدینه هست مثل — که بوی دوست برانگیختی زنخم قرن
زراح لطفش دیدار یاورش گلگون — ز زخم گرزنش ستخوان دشمنش فرکن

بدین وتیره کسی در قصیده لب نگشود
بهوش باش که این شیوه ختم شد بر من

زین پیش مرقوم افتاد که عبد الرضا خان یزدی از باقی طریق فرار گرفت همانا بعد از فرار با ده تن از مردم خود راه هرات پیش داشت در میان قاین و هرات بعضی از صعالیک بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین، چندانکه با او بود بغارت بردند ناچار عبد الرضا خان مراجعت بقاین نمود و امیر اسد الله خان حاکم قاین او را بدو اشته بحضرت نایب السلطنه آورد و شفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه نهم شهر ذی قعدة الحرام نایب السلطنه با چهار هزار تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذیقعده محمد خان قرائی بر کاب پیوست و مورد نواخت و نوازش آمد نایب السلطنه پسر او را بشرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر یکتن از فرزندان خود خطبه نمود آنگاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را بنزدیک یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد و این هنگام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او

معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت رضاقلیخان یکدل و یکجهت است اگرچه میرزا
قربش را باتفاق میرزا محمد علی بدرگاه نایب السلطنه فرستاد ولکن مکنون خاطر او مکشوف بود بالجمله نایب السلطنه
محمد خان قرائی را روز غره شهر ذیحجه رخصت داد تا بتربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود
و از آنسوی رضاقلیخان زعفرانلو هراسناک شده و خواستار آمد که نایب السلطنه قائم مقام را بقلعه
امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضاقلیخان را اطمینان دهد لاجرم بر حسب
فرمان پانزدهم ذیحجه قائم مقام با در قلعه امیرآباد نجفعلیخان را دیدار کرد و چون لب آنکه رضاقلیخان حاضر
درگاه شود و تقبیل آستان کند مفقود بود سخن ایشان با هم راست نیامد نجفعلی خان با قائم مقام مواضعه
نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعه خبوشان کند ترک رضاقلیخان را گفته بحضرت پیوندد بعد از مراجعت قائم مقام
نایب السلطنه آماده سفر هرات را مصمم کرده روز دوازدهم محرم سال هزار و دویست و چهل و هشت هجری با لشکر ساخته
از شهر مشهد بیرون تاخت و شش روز در اولنگ یاقوتی که ده فرسنگی مشهد است توقف فرمود و از آنجا کوچ
داده در چمن قهقهه لشکرگاه کرد بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعه امیرآباد چناران سراپرده راست کرد و قلعه
امیرآباد از مستحدثات رضاقلیخان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آن نه ذرع ارتفاع بود و جمعی از مردم
چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسفخان تاتار با سیصد تن شمخالچی از قبیله زعفرانلو
بفرمان رضاقلیخان نیز پاسبان قلعه بودند بالجمله نایب السلطنه شنبه هشتم صفر یوسفخان گرجی امیر توپخانه را با جمعی
از قواد سپاه حاضر کرده حکم یورش داد و لشکریان از چارسو سنگرها پیش دادند و سربازان بحفر نقب ارض پرداختند
و قلعگیان چند کرت کم کم نقابان را اصغا نموده بمدافعه برخاستند و در میان نقبها مقاتله آراستند بالجمله یک
نقب را از زیر برج باره در برده با باروت انباشته کردند و آتش در زدند نهم شهر صفر آن برج بزیر آمد و یک نیمه آن
بطرف خندق فرو شده خندق را آکنده کرد و توپچیان آنهنگام مانند تگرگ گلوله توپ بباریدند و سربازان را از
علف و حشیش بارها بر زبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و بخندق در انداختند تا آن کنده را آکنده کردند و بحکم یورش
بر فراز باره همی عروج کردند یوسفخان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قوی دل ساخت
و دینار و درهم همی بذل کرد ناگاه گلوله یکی از شمخالچیان بر پیشانیش آمده برجای سرد شد نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود
بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده برجای یوسفخان بایستاد و همچنان مردم را با بیم و امید تحریض جنگ همیداد و یوسفخان
تاتار از این کردار یکباره متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سخته قلعه واغوثاه کنان روی بحضرت
نهاد و جبین بزراعت بر خاک سود و نایب السلطنه بر آنجماعت بخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از
غارت باز داشتند و چون لشکریان این قلعه بحکم یورش مفتوح ساختند و بحکم نظام اموال قلعه
گیان بهره ایشان بود نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تفویض داد و در بهای
آن معادل بیست هزار تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و بیرون مال رعیت سیصد
قبضه شمخال و سیصد سر اسب و پنج خروار سرب و باروت و ششصد خروار غله ماخوذ کارداران نایب السلطنه
شد و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را بالجیخان زعفرانلو برادرزاده ممش خان

کم کم یعنی که از آلت و مشقت نقب زننده بکوشش آگاه گشته خندق را آکنده آکنده یعنی پر شده و انباشته آگنده

فتح قلعه امیرآباد بدست نایب السلطنه

گذاشت و مژده این فتح بدست اسدالله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه قاجار
و شهریار جهاندار معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک و پنجاه ثوب خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرده پنجهزار تن سوار
و پیاده نیز ملازم حمزه خان پسر آصف الدوله فرمود تا بلشکرگاه نایب السلطنه پیوندند و شاهزاده ملک قاسم میرزا
نیز با ایشان کوچ داده پانزدهم ربیع الاول بحضرت نایب السلطنه پیوستند اما از آنسوی چون رضاقلیخان فتح قلعهٔ
امیرآباد را بدانست سخت بترسید و بفرمود تا لشکری و رعیت او از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ داده در شهر
خبوشان انجمن شدند و نجفعلی خان شادلو پسر خود جعفرقلیخان را که نیز داماد رضاقلیخان بود با یکهزار تن تفنگچی
شادلو بخبوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند و حسینقلی خان پسر رضاقلیخان با یکهزار تن سواره تفنگچی
بحفظ قلعهٔ شیروان بیرون شد که در ده فرسنگی خبوشان است اما نایب السلطنه دوم ربیع الاول از امیرآباد
بیرون شده براوکان آمد و ابراهیمخان کیوانلو را بحکومت رادکان گذاشته جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس تپه گشت
که تا خبوشان دو فرسنگ مسافت است نجفعلی خان شادلو بهمان مواضعه که با قائم مقام گذاشته بود در روز دوم ورود
برکاب پیوست و مورد نوازش گشت حسینقلی خان پسر رضاقلیخان یکدو کرت با جمعی از ترکمانان باندیشهٔ شبیخون
از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت
سپرد و روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت
برسید و مکتوب ایشانرا برسانید بدین شرح که اگر با رضاقلیخان کار بمداهنت و مسالمت خواهید کرد
ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود را زود تر فیصل دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضاقلیخان است
ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست نایب السلطنه فرستادهٔ او را هم در زمان باز فرستاد و پیام داد
که اگر رضاقلیخان طریق صدق سپرد هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطر نیست
حاضر درگاه شوید بعد از مراجعت رسول و آگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کثرت رجال و کثرت
ابطال دانست که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد لشکر خود را باز بهرات فرستاد و با یکصد تن از ملازمان
خویش بدرگاه آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هفتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استراباد
رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنهٔ سرخس اند پنجاه تن بزرگان بدرگاه آمدند و پیشکشی
لایق پیش داشتند نایب السلطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشانرا در مشهد مقدس بمطالبه بدارد و اگر آهنگ
سرخس کنند نگذارد مع القصه رضاقلیخان چند کرت ملا حسین کوچک سبزواری را از قلعهٔ خبوشان بدرگاه فرستاد
و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد نایب السلطنه در پاسخ فرمود اگر رضاقلیخان طریق سلامت جوید قلعهٔ
خبوشان را بسپارد و بحضرت ما پوید و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضهٔ دمار سازیم چون از آمد و شد سفیر
کاری بمراد نشد فرمان داد تا لشکر جنبش کردند و خبوشانرا حصار دادند سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر بر زدند و حسین
پاشای مقدم با فوج مراغه بسوی مغرب شد سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزمان میرزا
با ابطال رجال طریق شمال سپرد و از چهار سوی خبوشانرا فرو گرفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست
چنان تا لب خندق بردند که اگر ده تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشانرا

فتح خبوشان

و دیدار بگذرد همی در این وقت حسن خان سپهر آصف الدوله با پنجهزار تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه از راه برسید نایب السلطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون با لشکرگاه باز میشد از باره قلعه توپی بجانب او گشاده دادند این جرئت خدمتش را سخت غضبناک کرده حکم داد تا لشکر بقوت یورش قلعه را پست کنند سپاه از جای بجنبید و جهان از گرد قیرگون شد بانگ توپ و رعد خان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت رضا قلیخان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قائم مقام فرستاده و فتح الباب استیمان کرد قائم مقام پیام داد که جز در این درگاه تورا ملاذ و پناه نمیدانم بسیج خدمتی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار و فرزند خود میرزا علی رضا خبر نزدیک او فرستاد تا بی آسیبش بلشکرگاه آورد رضا قلیخان در زمان تیغ از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سراپرده قائم مقام فرود شد و قائم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را بحضرت نایب السلطنه آورد و از زبان جان امینی داد و نگاهبانان برگماشت که او را با مکانت قدر نگران باشند و روز دیگر نایب السلطنه بشهر خبوشان درآمده برج و باره را با لشکر خویش سپرده خود بگرمابه در رفت و دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضا قلیخان بود یک زرمه جامه شاهوار و ده سر اسب و سی نفر شتر به پیشکش گذرانید و بیست عراده توپ و دو هزار قبضه شمخال با رود فراوان و غله بسیار که انباشته رضا قلی خان بود ماخوذ گشت آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد و جهان ارغیان بنور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده این فتح را محمد طاهر خان قزوینی روز چهاردهم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه داشت مع القصه چون نایب السلطنه کار خبوشان را بنظم کرده بعضی اموال رضا قلیخان را ماخوذ داشت از میان مجره او مکتوبی بدست شد که صادق آقای برادر بیگلر خان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز میبرد بدو نوشته بود و او را بشبیخون تحریص داده بود نایب السلطنه بفرمود تا بکیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند آنگاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت بوطن داد و در نهان با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی بشهر مشهد مقدس درآمد بعد از سه روز رضا قلیخان ایلخانی بهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا بحمام مشهور بحمام معمار باشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام یکتن از ملازمان او تیغ و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمده راه فرار پیش گذاشت سه تن از نگاهبانان او بشتاب از در آمده لجام اسبش بگرفتند و او بیدرنگ یکتن را با گلوله تفنگ و آن دو دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند از اسب فرود شده پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید بعضی از لشکریان او را دیده گرد و در نیمه راه ماخوذ داشتند و موی زنخش را از بن برکندند و تنش را از جامه عریان نمودند و سر و مغزش را با سنگ و چوب بکوفتند و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردند خدمتش بروی ببخشود و ردای خویش را برگرفته او را عطا داد تا تن خویش بپوشید و پنجاه تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند آنگاه شهر

فرار
رضا قلیخان
بعفو او و
گرفتاری او

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

نهضت نایب السلطنه بعزم سرخس

سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است و آن جماعت خود را منسوب بتولی خان بن چنگیز خان میدانند و اورا ملقب بسالور خان میدانند و مکانت خود را از آن برتر میشمارند که بقتل و اسر پردازند از این روی ترکمانان تکه و ساروق و میرعلی و علی ایلی نزدیک ایشان رفته اسب و سلاح بعاریت گیرند و چون بتاراج مردم شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند اسیران را با اموال نزدیک ایشان برند و یک نیمه بدیشان بهره دهند بالجمله نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن در انداخت که بطرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت محمد حسن خان پسر ابراهیم خان بیگلربیگی هزاره نیز ملازم رکاب گشت زیرا که هنگام غلبه محمد خان قرائی در مشهد مقدس ابراهیم خان پدرش معادل هزار تومان اسب از سکنه سرخس بخرید و زوجه و پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده اش اورا دفع دادند و اسبها را نیز ماخوذ داشتند لاجرم تا کنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس بگروگان بودند این هنگام محمد حسن خان از بی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه گشت بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی الاولی در آق دربند فرود شد و عبدیتقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با سیصد تن سوار بلشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهیسون و خمسه و قراگوزلو بر سم منقلای بیرون کرد و خود با لشکر مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفر قلیخان پسر نجفعلی خان شادلو با دو هزار سوار خراسانی به پنج سنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان پنج سنگ بر قفای جعفر قلیخان بودند بدینگونه طی طریق همی کردند از قضا سیصد سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا دوچار شدند سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا با فوج جعفر قلیخان در آمدند از آنجا سوار جعفر قلیخان بدیشان در آمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و بحضرت نایب السلطنه آورد و برحسب فرمان سرازتن همگی دور کردند بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با دو هزار سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از ترکمان سالور دوچار شده جنگ در پیوست برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیة السیف فرار کرده بلشکرگاه پیوستند هم در آنحال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر برحسب فرمان او بدان گروه ترکمانان تاختن بردند و ایشان را هزیمت کردند روز دیگر نایب السلطنه سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم بیورش قلعه سرخس داد و لشکر از جای جنبش کرده دهان توپ و خمپاره بجانب برج و باره گشادند یافت سکنه سرخس از بیچارگی اسیران شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند آنگاه بالی محرم نهاده در سر اول باشی و آدینه توردت خان سالور زنانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد موقوف بودند برداشته بلشکرگاه آمدند و سه هزار تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند به اردوگاه و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند باشد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را در لشکرگاه بازداشتند

۲۵ و بالی محرم تکمیل قلعه ساخت فرمود تا این حصار را با کارداران او تفویض دارند از زمین طلبه و طیارهائی بجویند بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر از طاعت فرو داشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند این کرت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان یورش داد لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند از چهار سوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده درآمده تیغ بیدریغ در مردم نهادند و مدت یک ساعت هر کرا یافتند عرضه تیغ ساختند بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد آنگاه برحسب فرمان لشکر دست از قتل برداشت و بنهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل هزار تومان بهره نیافت و از آنجمله اموال سه هزار خانوار سالور و سیصد سر اسب خاص نایب السلطنه گشت پس بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و چهارصد و پنجاه تن از قبایل ترکمان برسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند در خیوق و دیگر بلدان ترکمانان میفروختند و نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند در اینوقت هزار و پانصد سوار سارق که از مرو بمدد مردم سرخس میآمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه را بشنیدند سر خویش گرفته از نیمه راه مراجعت کردند آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفرقلیخان شادلو و مصطفی قلیخان سمنانی با جماعتی از لشکر سه هزار خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با سه هزار اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات داده بودند بجانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود مردم سرخسی حمل داده بجانب مشهد فرستاد تا بهای غلات که در مشهد بالا گرفته بود بشکست مع القصه شانزدهم جمادی الآخره اسیران شیعی بدروازه شهر مشهد قریب شدند میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز جماعت بگذاشت و بر منبر برآمد و بشکرگذاری دولت ایران و سلامت شاهنشاه زبان بدعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند بعضی بهایهای گریه شادیانه کردند و برخی بهوی یا هوی از فرح و سرور افسانه نمودند بعد از ورود بشهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران ترکمان را بشیعیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده مصحوب حضرت قلیخان شاهسون روانه حضرت شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الآخره در دار الخلافه گوشزد مردمان شد اما نایب السلطنه در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم بصعوبت میرفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع یکباره مسدود بود بعد از ده روز از سرخس خیمه بیرون زد و هشت روز در آق دربند اقامت فرموده در آنجا بدیع الزمان میرزا را بمصاهرت خویش مفاخرت بخشید و بجانب استراباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده در عشر آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعه محمودآباد و دولت آباد و زاوه و سنگان را که محمدخان قرائی معقل خویش میدانست بی توانی مفتوح ساخت و مهدیقلیخان و محسن خان برادران محمدخان ناچار طریق خدمت سپردند محمدخان قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی داشت و در طریق صداقت تقاعد میورزید ناچار از تربت بیرون شده حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را بتربت حیدریه درآورده دقیقه از قانون مهمانداری

فروگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگذار هرات بود ۲۵۹
خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید مکاتیب محمدخان قرائی را که بدو کرده بود
به درگاه فرستاد بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست
بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی
کند و من نیز جمعی از قرائی را که با خود یکدل نمیدانم از خود دور کنم و بحفظ و حراست هرات فرستم بصواب نزدیک
باشد مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمدخان را قرائت کرد و محمدخان این معنی را تفرس نمود و هراسناک شده
آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند بر نهادند و
حکومت تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام را سهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم
خان هزاره را در بعضی ازین اراضی به نیابت او برگماشت آنگاه حسن خان سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدس
احضار کرده رخصت انصراف به دار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز باز فرستاده خود از آنجا کوچ داده
در نیمهٔ شعبان وارد مشهد گشت و رضاقلیخان زعفرانلو را با تفاق محمدخان در ارگ مشهد محبوساً باز داشت
و یار محمدخان افغان را چنانکه مذکور شد از روزی که به درگاه پیوست پنجاه تن سرباز او را نگران بود که بمحل خویش
مراجعت نکند تا کار هرات یکسره شود و شاه پسندخان افغان که با کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویش حیلتی اندیشید
و کس به درگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فرمانروائی بدست
کرده چنانکه مرا از عمل باز داشته اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و
یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاطفت دارید
و رخصت مراجعت دهید قلعه هرات را بی‌زحمت سپاه و آمد و شد لشکر بکارداران حضرت سپارم نایب السلطنه
حیلت ایشان را بدانست و در باز داشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا را
بی‌نیل مرام باز فرستاد و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش بجانب هرات مشکل مینمود و سرباز آذربایجان نیز
از زحمت سفر دو ساله بستوه بودند از آنجماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب
فرزند خود خسرو میرزا فرموده روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات و
افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود آنگاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت
فرمان سلاطین ایران بوده اند بعد از قتل نادرشاه افشار احمد شاه افغان سر بطغیان و خودسری برآورد
و کریم خان زند آن دست نیافت که او را بجای خود بنشاند لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند
و مدتی چند از زمان سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را
بسپارد و خود طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه بنام پادشاه ایران کند و منال
دیوان را بر گردن نهد و پسر و دختر خود را بگروگان فرستد تا آسوده باشد و اگرنه ما با سپاه ساخته سحاب
او تاختن خواهیم کرد و کیفر او را بکنار او خواهیم گذاشت یار محمد خان بعد از اصغای این قصه
یکتن از ملازمان خود را بسوی هرات گسیل نمود و صورت حال را بکامران میرزا مکتوب کرد و هم

خصمی داشت از سبزوار و فراه به درگاه آمده و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات مساعی می‌نمود و کامران میرزا

(۱۲۴۰ هـ)

در این ایام محمد علیخان فرمان گذار خوقند عبد الرحمن بیک ملازم خود را با تفاق قاضی خوقند سفارت روم فرمود و بسفارت ایشان معروض داشت که پادشاه ختا لشکر تاخته مملکت کاشغر را تحت فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد تا بتسخیر این کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان بپرداختیم جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم لاجرم مژده غلبه مسلمین را بر کفره در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السلطنه کرده از آنجا طریق دار الخلافه گرفتند در عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور گذرانیدند و رخصت یافته سفر روم کردند و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند اما نایب السلطنه بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگذاری جمیع مملکت خراسان را بنام ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قایم مقام را نیز ملازم رکاب او ساخت پس از آن شش فوج سرباز که بشمار چهار هزار و هشتصد تن است از بلدان و امصار خراسان اختیار فرموده معلمین برگماشت تا ایشان را کار نظم و نظام بیاموزند و چهار هزار سوار نیز از آن قبایل مملکت معین فرموده مرسوم و مواجب ایشان را از منال دیوانی خراسان مقرر داشت تا فرمانگذاران خراسان را منتظر فرمان باشند و میرزا موسی خان برادر کهتر قایم مقام را که مردی با امانت و دیانت بود بزهد و تقوی روز میسپرد در بقعه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام متولی فرمود تا امور خدمه آن آستان ملائک پاسبان را نظم دهد و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاص آنحضرت موقوف داشته اند مضبوط دارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدمتی بسزا کرد چنانکه نام او در جهان تذکره گشت و هم در این سال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علیخان ایلخانی قبایل قشقائی دست مواصلت و پیوند خویشاوندی زدند و با هم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که امروز میرزا محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند از آنسوی مشیر الملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگران نمود میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده بدستیاری پیشکش و سخنان فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد اما محمد علیخان ایلخانی برادر خود مرتضی قلیخان ایل بیگی را در نهان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده در اراضی فسا با برادر پیوست و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی را که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علیخان بود در مخالفت فرمانفرما با خود متفق کردند و بجانب کرمان شتاب گرفتند سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که این وقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت مقدم ایشان را بفال گرفته در اراضی بم و نرماشیر ییلاق و قشلاق آن جماعت را معین کرد و محمد علیخان ایلخانی برادرش مرتضی قلیخان را با تمامت ایل در آن اراضی ساکن نموده خود باتفاق میرزا محمد حسین فسائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلج بشهر کرمان

آمدن سفیر خوقند بدرگاه پادشاه

[illegible] نیابت السلطنه میرزا موسی [illegible] وزارت خراسان [illegible]

لشکر کشیدن مانعین فارس بکرمان

۱۲۴۱ در رفته بدرگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده بمصحوب
میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانه حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند از آن
سوی فرمانفرما ازین قصه آگاه شد و از شیراز باراضی نیریز و دارابجرد تاخت و شیخ عبدالرحمن حاکم ابوشهر را
رخصت مراجعت داد و در اراضی دشتستان جمعی بخونخواهی و طلب ثار سابق برادر تاختند و مشوش ساختند
آنگاه فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را باتفاق میرزا علی اکبر کلانتر به استمالت ایلخانی و قبیله
او روانه کرمان فرمود و خود در نیریز اقامت جست و نیز از بهر دلجوئی با آن جماعت مشیرالملک را از وزارت
معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده بدرگاه
شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیرالملک نبوده رضا
قلیخان سپانلوی قاجار را مامور داشت تا او را بدارالخلافه آرد بالجمله فرمانفرما خود چهل روز در نیریز
و دارابجرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد ناچار تجهیز لشکر کرده با ده هزار تن سواره
و پیاده بجانب کرمان کوچ داد و در نیمه ربیع الاول در ظاهر قصبه شهربابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا
شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام بدرگاه آمدند ضجیع ابراهیم خان ظهیرالدوله که حکومت کرمان داشت
چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهربابک نشیمن داشت بی کلفت در بروی برادر بگشود
و او را بضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود بسرای او نگاهبانان قلعه را که دویست تن بودند
ببذل اجری و مواجب مستمال فرموده روانه شیراز فرمود این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند
که اگر ایلخانی عزل مشیرالملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد لاجرم فرمانفرما مشیرالملک را
روانه شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضاخان قاجار که بطلب او شتافت او را دیدار کرد و
خواست تا بدارالخلافه کوچ دهد مشیرالملک بعذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت مع القصه بعد از بیرون
شدن مشیرالملک دیگرباره شیخ الاسلام بکرمان شتافت و ایلخانی را بدرگاه فرمانفرما آورد لکن سیف الملوک
میرزا بمراجعت ایل قشقائی رضا نمیداد ناچار فرمانفرما دوازده روز در شهربابک توقف فرمود و مردم
کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او بکتاب و پیام آغاز مودت و حفاوت
کردند چنانکه یکروز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد و نخجیر کردن از دروازه شهر بیرون شد چون
خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازه شهر بر روی ببستند سیف الملوک بیچاره ماند و بلشکرگاه
عم خویش فرمانفرما آمد روز دیگر مردم کرمان نیز بدرگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک نالیدند
در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار سیف الملوک را محبوساً بطرف فارس کوچ دهد و در نهان
او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او بشهر یزد گریخت بعد از این واقعه فرمانفرما بشهر
کرمان درآمد و مردم کرمان با طاعت و انقیاد او کمر استوار کردند زوجه سیف الملوک که دختر نایب
السلطنه بود این هنگام در باغ نظر میان ارک کرمان جای داشت دروازه قلعه ارک را بر روی عم خویش
ببست و ملتمس خان قراگوزلو با فوج همدانی که بفرمان نایب السلطنه متوقف کرمان بود بحفظ و حراست قلعه

نشست فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با یورش قلعه را فرو گیرند مصطفی قلیخان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ۲ ۱
ایل با دو هزار سوار قشقائی بلشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
وجمعی دیگر از لشکر بتسخیر قلعه کمر بستند و در اول حمله مصطفی قلیخان بزخم گلوله تفنگ درگذشت و ارغون میرزا که
در میان شجاعان لشکر بجلادت و شجاعت نامبردار بود یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بغلطید لشکریان
پیش شدند و جسد او را از خاک برگرفته در گلیمی بخفانیدند تا بجانب حمل دهند در همان حال که جز حشاشه از جان در تن
داشت گفت شمشیر مرا نیز در گلیم بپیچید و جان بداد فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و یکباره دل در فتح حصار
بنهاد پنجاه روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعگیان تنگ شده ناچار در حصار
بگشادند لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا ولی فرمانی علینقی خان قراگوزلو نزد دختر نایب السلطنه را
ملازمان خدمت او را روانه یزد نمود و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند دست سیف الملوک میرزا را از حکومت
آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که اینوقت حکومت یزد داشت
معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند پس عریضه چند نگار داده بحضرت او فرستادند و خواستار شدند
که با لشکر ساخته بطرف یزد کوچ دهد فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی
من شجاع السلطنه بود و لی بسببی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی نیست لاکن بی اجازت
کارگزاران دولت سفر یزد نتوانیم کرد آنگاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را بحکومت کرمان برگماشت
و میرزا حسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقاخان پسر دیگر شجاع السلطنه را که بجلادت مشهور بود با
لشکری شایسته برباط شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز
برگرفت و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نموده صورت حال را معروض داشت
و از چاکران نایب السلطنه لترجان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و اللهوردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمان
فرما را اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند اما از آنسوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خبوشان و محاصره
قلعه باغ نظر بود خبر رسید در زمان محمد نظرخان قائنی و بدرخان چلبیلو ندرا با پانصد تن تفنگچی نیشابوری و ترشیزی
بمدد قلعگیان فرستاد و ایشان چون بیزد رسیدند خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند اما مردم
یزد چون دانستند فرمانفرما مداخلت در کار یزد نخواهد کرد عریضه نگار داده انفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند
و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت
بحکومت یزد مامور فرمود و محمد رضا خان قراگوزلو را بوزارت او برکشید و ایشان در عشر آخر جمادی الآخره
وارد یزد شدند و سیف الدوله میرزا باتفاق سیف الملوک میرزا روانه دارالخلافه طهران گشتند و هم در این سال

آمدن ایلچی روسیه بدرگاه پادشاه

امپراطور روس نیارال یسقاویچ را از گرجستان حاضر درگاه کرده بسرحدداری حدود مملکت لیه مامور
ساخت و نیارال بارون رازن بجای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن بعد از ورود بگرجستان
میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان میزیست بدرگاه شاهنشاه ایران رسول
فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و در نیمه ربیع الاول

و طهران شده در سرای معتمدالدوله فرود شد و بعد از تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش بارون
ن را پیش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و بلقب خانی مفتخر آمد آنگاه شهریار تاجدار
رزا مهدی مستوفی پسر زکیخان نوری را برای تهنیت ورود بارون رازن بگرجستان باتفاق میرزا ابراهیم
ن روانه تفلیس داشت و چون معتمدالدوله این هنگام بنظم گیلان مشغول بود میرزا ابراهیم خان برادر
ه او بود باتفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دارالخلافه بیرون شده بگیلان آمد و از
نجا از راه طلخال دار و پل طرق تفلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده یک قطعه نشان
شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از بیست روز از تفلیس بیرون آمده
بیست و هفتم شوال وارد طهران گشت و هم در اینسال بسبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما
جائی غلا کار بر مردم ایران بصعوبت رفت شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده
یحیی میرزا فرمانگذار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند شاهنشاه عادل
معادل چهارصد هزار تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را
نیز تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دارالخلافه طهران انجمن شدند
شهریار بفرمود تا انبارشتهای غلات و حبوبات را سر بگشودند و هفت ماه تمام انبوه فقرا و مساکین را اجری داد
تا هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و با اوطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری و آمدن وزیر مختار روس

در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت هجری هفت ساعت و چهل و دو دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم
شوال چون برگذشت آفتاب ببرج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز بپای برد
در اینوقت خبر رسیدن گراف سیمانویچ از قبل امپراطور روسیه معروض افتاد چه از شرایط عهدنامه بود
که پیوسته یکتن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر
مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد
بالجمله چون سفارت گراف سیما شایع گشت برحسب فرمان نخست علیخان آدخلوی افشار نسقچی باشی
نایب السلطنه از تبریز او را پذیره کرد و مهمان پذیر شد و روز ورود بدارالخلافه که پانزدهم ذیقعده بود امان الله
خان افشار و سلیمانخان قاسملو تا یکفرسنگی او را استقبال کردند و در ارک سلطانی در سرائی شایسته فرود
آوردند و روز دیگر میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند
تهنیت ورود گفتند بعد از تقبیل سده سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید شهریار تاجدار پیشکش
او را پذیرفتار شد و معادل هزار تومان زر مسکوک و چهار با ثوب کشمیری و چهار نشان مرصع بجواهر آبدار
او را و همراهان او را عطا فرمود و او در غره ذیحجه راه آذربایجان گرفت و میرزا الکسندر ترجمان خود را
برای انفاذ نامه و هدیه امپراطور بحضرت نایب السلطنه بخراسان فرستاد و هم در اینسال الله قلی توره
پادشاه خوارزم عریضه نگارداده با نزدگان تکه و ساروق انفاذ درگاه نایب السلطنه نمود و معروض داشت

که اینک پنجهزار تن ترکمانان سالور در آن حضرت اسیر و دستگیرند و بدو عهد سرخس که نشیمن ایشان بود یکباره خراب
و بیاب است اگر مروت ملوکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پایندانی
کنم و ضامن باشم که از این پس ایشان جماعت در اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند بزرگان ترکمان
با عریضه خوان خوارزم بدرگاه نایب السلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل
پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و بتحویل کارداران دولت ایران سپردند بدین شرط اول آنکه
قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست باسر و نهب و غارت نگشایند دوم آنکه در حدود و شوارع
دیده‌بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند سیم
آنکه اگر معافصه ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بذمت ایشان است که خود استرداد کنند چهارم
آنکه بازرگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد از خویشتن
جبر کنند پنجم تجاری که ایران را بیع و شری کنند در اراضی خود بگذارند و خود بنده نخرند و نفروشند
ششم آنکه اگر فرمان کند از خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد ایشان نیز فرمان پذیر باشند
و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند بعد از این شرایط نایب السلطنه پنجهزار تن اسیر
سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و بجایگاه خویش شدند و از پس آن فرستاده یار محمد خان
افغان از هرات باز آمد و از آن سخنان که نایب السلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا
خبری بمراد باز نیاورد و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السلطنه با من همان
پیمان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد و در این سفر معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک
برسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد
و اگر از این بر زیادت طلبد و انصاف نکند ساخته مصاف شویم و رزم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت
دهد نایب السلطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را
دیگر باره بخراسان طلب فرموده و عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه
همدان و استراباد نیز طریق خراسان گیرند شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات
ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا نیک پسندیده است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار ترا اینک
خواستاریم و رضاقلیخان زعفرانلو و محمد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را که گناه کرده و دولت را
نیز با خود کوچ داده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند لاجرم نایب السلطنه بحسب فرمان شاهزاده محمد میرزا را
بگذاشت و پانزده هزار تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را
بوزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر سه تن را که شاه بنام خوانده بود با محمد تقی
خان عرب میش مست و مهدیقلیخان برادر محمد خان قرائی و جعفرقلیخان پسر نجفعلی خان شادلو مواظب
و ملازم رکاب ساخت و رضاقلیخان و محمد خان را دو روز قبل از ورود خود وارد دار الخلافه نمود
و خود شب بیست و دوم محرم بشهر طهران درآمده تقبیل سده سلطنت کرده مورد اشفاق بیکرانه آمد

سفر نایب السلطنه بجانب طهران

آنگاه حکم رفت تا رضاقلیخان و محمد خان را روانه آذربایجان نمود در منزل میانج رضاقلیخان مریض شده ۲۴۵
درگذشت و محمد خان بسلامت متوقف تبریز گشت اما عبدالرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود
مقداری افیون مج کرد تا که بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نه بیند اثر افیون
چندانکه از عاج روح کند بود و بسلامت بزیست اما از انسوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف
افتاد آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبدالرضا خان آن مکافات از بهر خویش نهاده که محمل بار بر یا
بر او گران افتاده چندانکه خویش را هلاک میکند تا در پیشگاه ما حاضر نشود لاجرم بفرمود تا بابند و زنجیرش حاضر
ساختند و او را همچنان بشاهزاده محمدولی میرزا سپرد و گفت اگر بجای آهن خزاین و دفاین که با تو زیان
کرده کالبدش را از روان بپرداخته کنی روا باشد مردان در حلقهٔ زنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون
شدند چون بکریاس درگاه رسید دست فرا برده کارد و یکتن از عوانان را از میان برکشید و بشکم خویش زد
هم بدان زخم نمرد و کارد را از او بگرفتند او را بخانه شاهزاده محمدولی میرزا بردند و سپردند دوشنبه بیست
هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان والی شاهزاده محمدولی میرزا که نزدیک بسیصد تن توانند بود
و انجمله بدست عبدالرضا خان منهوب و مخذول بودند چنانکه مذکور شد بر او تاختند از فرزندان شاهزاده چنگیز
میرزا و ناصرالدین میرزا و نصرالله میرزا و داماد شاهزاده امامقلی میرزا نبیره بیگجان از یک پیش دستی کرده
در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هرکس باندازه خویش جراحتی کرد و جسدش را بعد از دو روز
مدفون ساختند اما محمد تقیخان بیش بست حاکم ترشیز را شاهنشاه ببخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند
تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و دو پسر کوچک محمد خان قرائی را که در نزد پدر متوقف تبریز فرموده این
هنگام فرزند نایب السلطنه خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز رسیده در ظاهر دارالخلافه فرود شد
و پس از روزی چند برحسب فرمان پادشاه و صوابدید ولیعهد بجانب خراسان کوچ داد و از جانب دیگر
چنانکه مذکور شد چون فرزند نایب السلطنه قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و
نائین سپاهی ساز کرده با پانصد تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان
تصمیم عزم داد محمد نظرخان مافی و بهرخان چلیلوند نیز در رکاب او کوچ دادند اما قاآن پسر شجاع السلطنه
چون این بشنید لشکری آراسته کرد و پذیره جنگ شد در قلعه باغین کرمان هر دو سپاه یکدیگر را دیدار کردند
و بانگ گیر و دار بالا گرفت اما قاآن فروغ الدوله در آن جنگ جلادتی به نهایت کرد و با تیغ کشیده
از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت زمانی بر نیامد که دویست تن از لشکر خراسانی
و یزدی مقتول گشت و محمد نظرخان مافی با جماعتی اسیر شد بقیة السیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان باز
نکشیدند و اموال و اثقال ایشان منهوب گشت شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصه قهرمان میرزا بر آشفت که چرا
بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف
الدوله میرزا پسر ظل السلطان را منصب فرمود و حکومت کرمان را بنام هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه منشور
کرد از پس این وقایع محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السلطنه و میرزا بابای حکیم باشی مامور بسفارت

انکلیس و روس آمدند و میرزا محمدتقی علی‌آبادی منشی‌الممالک بجنایت آنکه وی بی‌رای فرمان پادشاه منشور کرده بسیورغال مردی داده بود معزول شد و میرزا تقی نوائی مازندرانی بجای او منشی‌الممالک گشت آنگاه نایب‌السلطنه معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع‌الاول بدانجانب شتافت اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت محمدقلی میرزا ملک آرای مازندران و حسام‌السلطنه فرمانگذار بروجرد و حشمة‌الدوله حکمران عراقین عرب و شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله حاکم سمنان و خوار از اشتداد بلای طاعون طریق حضرت گرفتند و در دارالخلافه انجمن شدند و هم در طهران نزدیک به بیست هزار تن بمرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از اشتداد بلای نوبه در ایران افزون از دویست هزار تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه نحبت و مدتی دراز به تب لرزه روز گذاشت بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد شجاع‌السلطنه را رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده بدستیاری برادر اراضی کوه کیلویه و دشتستان را نظم کرده سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگذار باشد اما از آن سوی چون نایب‌السلطنه راه خراسان گرفت برحسب فرمان سوار شاهسون و خمسه [illegible] ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلیخان با سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست در چمن کلپوش ده روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران و استرآباد برسیدند و از آنجا بطرف خبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمدمیرزا به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی‌توانی خیمه بیرون زد خسرو میرزا با لشکر آذربایجان و نجف علیخان شادلو و امیر علینقی خان عرب حاکم طبس و امیر اسدالله خان عرب حاکم قاینات و دیگر خوانین با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه‌پسند خان افغان که نیز کینه‌خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند و شاهزاده بجانب هرات سرعت گرفت و بعد از بیرون شدن او نایب‌السلطنه در عشر اول جمادی‌الاولی از خبوشان کوچ داده بشهر مشهد آمد و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمدمیرزا گسیل نمود اما شاهزاده محمدمیرزا نخستین باراضی کوسویه عبور فرمود اگرچه یار محمدخان افغان در مشهد مقدس محبوس بود لکن جماعتی که بحفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز داشتند و ابواب قلعه را بروی لشکریان فراز کردند شاهزاده حکم یورش داد ساعتی بر زیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند آنگاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را بحراست آن قلعه باز گذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه بفتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که سه فرسنگ تا هرات مسافت است براند از آن سوی نیز کامران میرزا پنج هزار سوار افغان را که از نجبات رجال بودند ساخته جنگ کرده بیرون فرستاد و در پل نقره هر دو لشکر با یکدیگر آمیختند بانگ گیرودار بالا گرفت و گرد سوار جانبازان تار کرد و زمانی باهم بکوشیدند و از هم بکشتند ناگاه توپچیان دهان توپها را بسوی افغانان گشاده دادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد لاجرم عنان برتافته بجانب هرات در تکتاز

مراجعت نایب‌السلطنه از طهران بخراسان

سفر ولیعهد ثانی محمدمیرزا بهرات

امدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازه آن بلده تاختن کردند از پس این فتح شاهزاده کوچ ۲۶۷
داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد و آقا قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده چون بغوریان
رسید دو هزار سواره و پیاده بمحاصره غوریان بازداشت و خود با دیگر لشکریان بلشکرگاه شاهزاده
پیوست کامران میرزا دیگرباره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده و کرتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود
و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز بهرات شدند و او در تنگنای محاصره افتاد اما چون حکم قضا
دیگرگون بود کار هرات بر حسب آرزو نیامد از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد
و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی بمداوای او ورزش می بردند و گاهگاه بهبودی حاصل میگشت
آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارل و جان مکنیل که دو طبیب نامبردار انگلیس بودند با جمعی
از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت موجب مزید حرارت شود این
ورم که از سر انگشتان پای تا پایان را فرو گرفته است سبب هلاکت خواهد گشت قایم مقام چون این معنی را
بدانست در نهان صورت حال را در حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد
که برای حفظ بدن اگر این سفر را بدیگر وقت مقرر داری روا باشد نایب السلطنه چون معلوم کرد که
سبب این پیام قایم مقام بوده بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر
تقاعدی ورزیده و خویشتن قایم مقام را انگیختن اینکلمات انگیخته از نیروی بر قایم خشم گرفته و سر و
مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت بعد از ورود بارض اقدس هر روز
مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد چون این خبر بپادشاه برداشتند معادل پنجهزار تومان
زر مسکوک بحکیم کارل انگریزی عطا فرمود و او را باتفاق میرزا علینقی رکن الملک آصف الدوله روانه
مشهد مقدس داشت از قضا حکیم کارل در منزل میامی بمرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی
درگذشت بعد از و کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیبی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود
برای معالجت گسیل مشهد سازند و او با این سفر رضا نداد چه دانسته بود که مرض نایب السلطنه مداوا نپذیرد و این
هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند او نیز بمرض نوبه گرفتار شد
و حرکت نتوانست کرد مع القصه اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد
مرض قوت گرفت ورم پاها بطریق صعود سپرد نایب السلطنه تفرس کرد که سفر آنجهانی در پیش است
میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شده و مرا سفری دیگر پیش آمد با رحمت خداوند غفار
امیدوارم اینک چهل و هفت سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر پیچیده نشده ام بیشتر وقت
با مردم روم و روس در دار و گوب بوده ام و رواج دین کرده ام و هم اکنون راز دل با خداوند
انجاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان
آلهند و فرزندان پادشاه و صبح پنجشنبه دهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و چهل و نه هجری دم
در بست و بملکوت یزدانی پیوست میرزا علینقی رکن در حال راه دار الخلافه بر گرفت و بیست و چهارم جمادی

الآخره وارد طهران گشت هیچکس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه ناعی آید عاقبت دو تن از شاهزادگان کوچک را که نوآموز سخن بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه بزبان راندند و شاه را بر شاه راه تیمار نشاندند شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم او اسباب دل اسفندیار داشت آن بسر آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم روئین تن روا بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم بدست قواصف بلا و عواصف عنا متزلزل شود شهریار تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن اصله و ثمر آن نخله و فروغ آن ماه و فرزند آن شاه است بجای او شناسند و فرمانش را لازم کردن و فروتن باشند آنگاه ظل سلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند و بانگ ناله و آه بماه بر بردند اما از آنسوی در مشهد مقدس چون نایب السلطنه بجهان جاوید خرامید محرمان درگاه و محرمان حضرت سه روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر شکسته شود و سرعتی که رفتن برق و باد را میدانست کیل لشکرگاه داشتند و بعد از سه روز جسد او را از ارک شهر مشهد بروضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام تحویل داده در مقامی ارجمند با خاک سپردند

مراجعت ولیعهد ثانی از هرات

اما چون قائم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار بمصالحت و مسالمت کنند لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کرد شادلو بشهر هرات در رفتند و کامران که در آرزوی چنین روز بود بشارت مصالحت داد و چندانکه میرزا موسی مراجعت بلشکرگاه کرد و نجفعلی خان برای انجام شرایط مصالحه در هرات متوقف گشت پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات کوچ داده طریق مراجعت گرفت و دویست خانوار سکنه کوسویه را با میر اسدالله خان عرب سپرد تا با خود ببرد و در عشر آخر جمادی الآخره وارد مشهد مقدس گشت و از پس چند روز نجفعلی خان شادلو با یکتن از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را برای ورود یارمحمد خان که در آنحضرت محبوس است باز گذاشت پس کارداران شاهزاده محمد میرزا یارمحمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه بنام شاهنشاه ایران کند و پانزده هزار تومان زر مسکوک با پنجاه زرع ترمه کشمیر برسم پیشکش بگذراند و کس نزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد پس کامران میرزا استیوانی یکتن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تهنیت کرد و آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده بگذرانید و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت روس یک کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران بجای ماند که بعد از مدت معین بتسلیم خازنان دولت روسیه دارند و این هنگام وقت ادای آن زر بود پس شهریار تاجدار میرزا ابوالحسن خان وزیر دول

خارجه را مأمور بسفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویفی اندازد و از نوسیعادی بهند و امغی پوشیده
بود که نایب السلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای زر را دو سال دیگر
مهلت نهاده مع القصه این خبر بشاهزاده محمد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود پس در حال عریضه
نگار داده بحضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی بجانب روس گسیل
نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که ادای این زر بر ذمت من است لاجرم شهریار
تاجدار شاد خاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را طلب داشت
تا حاضر درگاه شده در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب باشد اصغا نماید
و محمد باقر خان قاجار دولو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمد میرزا بود با کمتر بسته جامه
تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند از سوگواری
برآرند و میرزا محمد خان پسر آصف الدوله را نیز با یکصد دست جامه دیگر مأمور آذربایجان فرمود هم
در این سال مرتضی قلیخان ایل بیگی قبایل قشقائی سوردنکال و عقاب آمد همانا چون جماعت خلج از اراضی روم
بایران سفر کردند گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند مردم خلج این گروه را قاچقائی
گفتند که بمعنی گریخته است و این زمان به تغییر السنه به قشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و نسب
القاب ایشان را در قصه اغوزخان مرقوم داشت مع القصه بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او
برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکانتی تمام بدست کرده محمد علیخان لقب
ایلخانی یافت و مرتضی قلیخان ایل بیگی شد و چون محمد زکیخان سردار نوری از وزارت فارس معزول
گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد همه روزه این برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه بدست
کردند خاصه مرتضی قلیخان ایل بیگی که تمرد دیگر داشت و آرزوئی افزون از حوصله خویش می اندوخت
از شصت هزار خانوار ایل و الوس فارس دو هزار خانوار که بمال از دیگران افزون بودند گزیده کرد
و ایشان را علیه نام نهاد و از این خانوار نیز دو هزار سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی السلاح
ملازم خدمت او باشند و اکثر اوقات او را حلاً از وی جدا نشوند و ادوات و آلات ملوکانه از بهر خود راست
کرد چندانکه هنگام لهو و لعب و گساریدن عصیر عنب مردم طرب سلطانش خطاب کردند و هرگز طریق
شهربند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمیگشت و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را بفرمانبری
و او را بر داشته با هشت هزار مرد لشکری باراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان پسر امیر
امیر محمد قاسمخان قاجار را که از جانب مادر نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود و شاهرخ
میرزا را بجای او گذاشت چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که محمد زکیخان باصفهان
رسید معلوم داشت که مرتضی قلیخان با پنجهزار تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او میبرد تا بدو تاخته
و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمد زکیخان طریق مراجعت سپرد با جمله کردار او بر خاطر پادشاه
ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السلطنه را رخصت فارس و کرمان مقرر شد ... خاطر گماشته شد او را

۲ گفت که فرمانفرما را دربند میر مرتضی قلیخان تحریضی ده شجاع السلطنه بعد از ورود باصفهان فرزند خود آقاخان را
نیز در بند برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت لاجرم فرمانفرما آقا باباخان مازندرانی سردار فارس را مأمور به
اراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلیخان را بهر نحو توانی دستگیر کن و بسته بنزد ما فرست و خود در
شیراز محمد قلیخان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه بازداشت و فرزند خود
امامقلی میرزا را بخانه میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را باتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته
مغلولاً بدرگاه آورد و برحسب امر ایشان را نیز در زندانخانه ایلخانی و داماد وی محبوس داشتند اما از
آنسوی آقا باباخان طی مسافت کرده در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلیخان که در آن اراضی
سکون داشت و با کبر و خیلای تمام میزیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر او را
بیرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح با هم سخن کنند و کدورت مرتفع و نقره را صافی دارند
مرتضی قلیخان که هرگز هیچکس را زبردست خود نپنداشت با چهل تن از مردان رزم آزموده بیرون قلعه
آمد و با آقا باباخان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست چون لختی سخن کردند آقا باباخان منشور فرمانفرما را
بدو داد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان محترم و محبوس میتوانی دست فرابند ده ما تو را بی آسیب
بجانب شیراز کوچ دهیم مرتضی قلیخان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان بدشنام برگشاد و از جای
جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت گروهی از تفنگچیان که در بیرون دروازه قلعه
جای داشتند برحسب مواضعه آقا باباخان دهان تفنگها را بسوی او و مردمش گشاده داوند مرتضی قلیخان
چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند و در
دروازه قلعه را بروی خویش بر بستند تفنگچیان از روزن در و فراز بام گمرک گلوله بر ایشان باریدن گرفتند
و تا از آن چهل تن کس بجای بود مرتضی قلیخان را آسیب نرسید بعد از قتل آن جماعت یکپای مرتضی قلیخان
نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد آقا باباخان او را محبوساً بشیراز آورد و پس از روزی چند بهمان
زخم وداع جهان گفت آنگاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلج داماد ایلخانی را از هر دو چشم
نابینا کردند و اموال او را ماخوذ داشتند و هم در اینوقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون دروازه
کازرون معادل شصت هزار تومان زر مسکوک آشکار شده کارگذاران فرمانفرما مضبوط نمودند
مع القصه چون مرتضی قلیخان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت فرمانفرما ایلخانی و میرزا علی اکبر
و هم فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمود
و بر سر عمل باز داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و چهل و نه هجری چون یک ساعت و سی دقیقه از جمعه دهم ذیقعده سپری شد آفتاب
به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید در نوشت و پس از روزی چند کرنیل
با بیست و سه تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود از راه برسیدند و مستر لینسی

شرح سلطنت و جهانگیری فتحعلی شاه قاجار

قلم توپخانه با حملهای تفنگ انگلیسی وارد گشت همگان مورد نواخت و نوازش آمدند آنگاه شهریار دیدار
برای تقبیل آستان حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود و در آنجا میرزا علی محمد خان کاشی را که از وزارت
ل سلطان معزول و در آن بقعه زاویه خمول داشت حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره را از خشت زر کنده و از دره
تا بپای سنگ بلور رسم سازد و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم بکار بود نثار کرد و هم در آنجا سلطان محمد
میرزا فرمانگذار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب گشته روز عید غدیر در دار الخلافه فرود شد
و در اینوقت بفرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروان را درخور است
ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان شاهزاده
صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورک خانه هر یک با صبیه شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک
و سلیمان خان قاسملو سرهنگ هزاره افشار بمصاهرت شاهنشاه قرین مفاخرت گشتند بعد از انجام این سور
و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله با همدان شد و هم در اینسال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا
برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق دربند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود بهنگام مراجعت
بمشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان تکه دچار شد و رزمی صعب به پیوست و مردانه بکوشید و ایشانرا بشکست
برخی را بکشت و گروهی اسیر گرفت از این ظفر کبری تمام و تمری بزرگ در دماغش جای کرد و بعد از ورود بمشهد
مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بروی صعب نمود و راه فرار
برگرفته بیست و چهارم محرم با یکسوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظل السلطان فرود شد و بجهیز
این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت گشت و از پس این واقعه ترکمانان تکه باراضی ترشیز تاختن کردند
و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان بیغما بردند و چون طریق مراجعت گرفتند شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم
بسطام جماعتی از قفای ایشان بتاخت تا بدیشان در رسیدند و پانزده کس بکشتند و بیست تن اسیر کردند
و اموال منهوبه را استرداد نمودند و هم در اینوقت نیکولای پاولیچ امپراطور روسیه بعد از اصغای قضیه
وفات نایب السلطنه قانون سوگواری بگذاشت و درستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت
بحضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری وارد طهران گشت و حاضر حضرت
شده مکتوب امپراطور را بشاهنشاه ایران سپرد و آداب تسلیت و تعزیت بپای برد و از قبل امپراطور در
تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت آنگاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار
شده با پاسخ نامه امپراطور طریق مراجعت سپرد و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان
سفر کرده حاضر درگاه شود و اینوقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و بمرض نوبه و ذات الجنب و
ذات الصدر مدتی دراز انباز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت چندانکه جمعی از قبایل
بختیاری معادل بیست هزار تومان منال و دیوانی را که از اصفهان بطهران حمل میدادند بغارت
بردند و مجتازان و بازرگانان را از طرق و شوارع فارس زحمت بسیار کردند تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار
گشت و مردمان بر صراط مستقیم مستقر آمدند و از آنسوی چون شاهزاده محمد میرزا منشور احضار خویش را دریا

شهریار مطالعت کرد و برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را بحکومت خراسان بگذاشت و محمد رضا خان فراهانی را
بوزارت او باز داشت و میرزا ابوالقاسم قایم مقام را ملتزم رکاب ساخت روز شنبه ششم صفر سال یکهزار و
دویست و پنجاه هجری وارد دارالخلافه گشت شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه با
چهار عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبدالله خان امین الدوله و میرزا آقاخان وزیر لشکر با ده تن
از مستوفیان طریق استقبال سپردند و شاهزاده بعد از ورود بشهر بتقبیل سدهٔ سلطنت کرد و مورد الطاف
و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازهٔ طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا بمهمانداری
او معین گشت اما شاهزاده ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب السلطنه
منصب ولایت عهد بدو تفویض شود و کارداران دولت ایران دو گروه شدند مجلس مشاوره و محاوره
بپا داشتند الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمد میرزا بود باتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر
خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار در تشدید امر شاهزاده محمد میرزا و تفویض ولایت عهد او
رای همی زدند و عبدالله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظل السلطان را بنیابت سلطنت
می ستودند در پایان امر چون میراث پدر خاص فرزند است شهریار تاجدار شاهزاده محمد میرزا را به نیابت
سلطنت اختیار نمود و هم از نخست بفراستی که خاص پادشاهانست دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد
میرزا خواهد گشت چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب میفرمود
و او را اندرز میگفت و در نهان مژدهٔ سلطنت بدو میداد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای
سلطنت را بدو می سپرد و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد
خود در حضرت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان نشست و چشم همی بر شهریار داشت
و بر بازوبند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری میگماشت ناگاه پادشاه
چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند او را التفات فرمود که نگران چیستی این بازوبند بی زحمت این شاهزادگان
بهرهٔ تو خواهد بود و چند کرت زیر لب فرمود بتو میرسد محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد
و عرق خجلت بریخت مع القصه چون شهریار شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود خواست تا ظل
السلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی
از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد سلطان مجلسی کردند و منوچهر
خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون باتفاق محمد میرزا نزدیک ظل السلطان حاضر باش و در انجمن با او
بگوی برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای
دین و دولت کار بمبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و بجهات خزاین و دفاین و
نظم دارالخلافه روز همی بردی اینک محمد میرزا فرزند برادر تست اگر خواهی بنام و نشان پدر باشد
و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را بجای خود در دارالخلافه بگذار و خود بجای برادر باش و طریق
آذربایجان سپار ظل السلطان که اکنون خاطر پادشاه را دانسته بود عرض کرد که فرزند برادر من

تفویض ولایت عهد دولت ایران بشاهزاده جوانبخت محمد میرزا

بجای برادر من است صواب آنست که محمد میرزا بنام و نشان پدر باشد و منصب ولایت عهد بدو تفویض شود ٢٧٣
و در آذربایجان که خورد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده
که خود کرده حضرتم بجان سر بخاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم لاجرم شاهنشاه ایران بدین فرستاده
فرمان داد تا تمامت ملکزادگان و عبدالله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقاخان
وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند آنگاه بفرمان شاهنشاه
فرمان ولایت عهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر مکلل بلآلی شاهوار و کمر نشان شیر
و خورشید که خاص منصب ولایت عهد است و خلعتی درخور شاهزاده صاحبقران میرزا برداشته روز
پنجشنبه دوازدهم صفر بباغ نگارستان تحویل داد و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده بولایت
عهد نامبردار گشت و تمام مردم را با نثار درهم و دینار کامکار ساخت و با آن جماعت اشراف حاضر درگاه
پادشاه شد چهره شکرگذاری بر خاک سود و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده شانزدهم شهر صفر
راه برگرفت و در رجب فرمان میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر
ولیعهد خسرو میرزا را با شاهزاده امام ویردی میرزا برداشته نزدیک برادر برده و بدو سپرد مع القصه
بعد از ورود به آذربایجان مردم دیده بدیدار او روشن کردند و خاطر بخیال او گلشن ساختند اما برادران
ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یکتن دیگر که چهار تن یک مادر بودند باهم مواضعه نهادند
و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده
در قلعه اردبیل محبوس داشتند اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون
میشد قهرمان میرزا را بفرمانگذاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف الدوله سردار
خراسان را نیز در خدمت او باز داشت بعد از بیرون شدن ولیعهد رضا قلیخان چاپشلو حاکم دره جز را
که نایب السلطنه عباسقلی خانش نام نهاد و ملک توشخان حاکم جلایر حاکم کلات از طریق فرمان برداری
تقاعدی ورزیدند لاجرم نور محمد خان لشکری کرده باراضی دره جز تاختن کرد و عباسقلی خان مقاومت
با سردار را بیرون قوت خود یافت بچه توانی بدرگاه او شتافت بعد از ادای منال دیوان از فرزندان
خویشتن و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار بگروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویش مجموع
ساخت ملک توشخان چون این بدید با سردار همین معاملت کرد و بقدم ضراعت بلشکرگاه شتافته نیکو
خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته بار بکلات شد و نور محمد خان بمشهد مقدس مراجعت نمود و صورت
اینحال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد و هم در این سال شجاع الملک میرزای افغان
تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد و این شجاع الملک بعد از آنکه پدرش تیمور شاه بجهان دیگر شد چون با برادران
پهلو نتوانست زد پناهنده دولت انگلیس شده و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود آنگاه که
نایب السلطنه آهنگ هرات کرد و اینمعنی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد چه ایشان چنان در خاطر نهاده بودند
که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد در حکومت هندوستان خللی

 خواهد رفت لاجرم مستر مکنیل ایلچی انگلیس که متوقف دارالخلافه بود نایب اول خود جان مکنیل را روانه خراسان
نموده باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انگلیس
حجتی نبود بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگار نیافت که این کار به پای برد اما کارداران انگلیس
پسنده میداشتند که شجاع الملک بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدی دیگر
باشد لاجرم او را به هزار تن لشکر هندوستان مدد دادند رنجیت سنگه صوبه دار مملکت کشمیر و میر غلامعلی خان والی
سند بر ضاجوئی کارداران انگلیس از اعانت و رعایت او دست باز نداشتند و گروهی از افغانان نیز در گرد
او انجمن شدند بالجمله شجاع الملک با سی هزار مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رود خانه سند طی
مسافت کرده قندهار را حصار دادند برادران فتح خان افغان که هر یک در آن اراضی مکانتی جداگانه داشتند
تجهیز لشکر کرده در ظاهر قندهار با شجاع الملک رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند و هم در این سال چون منال
دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان میدادند
شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود چه روزگاری بود که بسبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون و وبا
و ناتندرستی پادشاه کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ منال دیوان توانند یا متجاوزان را
از حرکت صعالیک برهانند و نیز زیادت در مملکت فارس آفت ملخ خوارگی و زحمت زلزله سکنه را جوعان
و مساکن را ویران داشت و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد
و محمد تقی خان پسر علیجان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدانجا برگ و
سامان کرد که با هشت هزار لشکر بر سر شوشتر رفت و اسدالله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله
حاکم آن بلده بود چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مداهنت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان
از اراضی شوشتر و دزفول برام هرمز شتافت میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان
دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز کردند بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد

سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بطرف اصفهان

و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس
و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده شانزدهم
جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده بدار الایمان قم آمد و از آنجا امام وردی میرزای کشیکچی باشی
و صاحبقران میرزا امیر توپخانه و زنبورکخانه حکم داد تا با بنه و آغروق از راه جوشقان طی مسافت کرده
در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی
الاولی در قریه فین فرود شد و پس از هشت روز طریق اصفهان گرفت در منزل مورچه خورت بنه و آغروق در رسید
و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد به لشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم
اصفهان تا بدانجا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الآخره وارد اصفهان
شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکمن قبایل و صعالیک بختیاری را
نیک باز داند و باتفاق آصف الدوله به تقلع و قمع ایشان پردازد و روز دهم جمادی الآخره

ذکر سلطنت و جهانگیری شهنشاه قاجار

فرمانفرمای فارس بر سیه و تقبیل آستان خسروی نمود و شهریار تاجدار بعد بود تا محمدتقی میرزای حسام السلطنه ۲۷۵
باتفاق فرمانفرما بجانب فارس کوچ دهد و منال دیوانرا که از چهار سال پیش بجای مانده است ماخوذ دارد
و فرمان کرد که عبدالله خان امین الدوله با هفت هزار سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مفتش
حسن بکتبا میرزا که شمالی مبرا دید جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند لاجرم فرمانفرما و محمدتقی میرزا
سه‌شنبه پنجم شهر جمادی الآخره اجازت یافته بطرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله میرزا ابوالحسن خان و
دولت خواجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و در لسان الارض
تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان نیز گرد او انجمن شدند و سراپرده راست کردند اما کار دیگر
گون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود در اینوقت زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزگار
چاکران در بار تاریک گشت همانا شاهنشاه و انیحال از آن پیش که مرگش فرا رسد بفرموده در قم بیکسوی
از روضهٔ مطهرهٔ معصومه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره کردند و دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون
از سفر عتبات عالیات مراجعت میکرد پنجاه من تربت از مضجع شریف سید الشهدا علیه آلاف التحیة والثنا
با خود بیاورد و آنرا در مقبره خویش بگسترد و هم در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی
قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرذمه از آثار و صفات حضرتش تلفیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی
کاشانی بخط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرهاد پیشه منقر نمودند و این سنگ در سرای
سلطانی بود و در اینمدت که استادان رنج آن میبردند همه روزه شاهنشاه بزیارت آن سنگ میآمد و استادانرا
در انجام آن امر تعجیل میفرمود و یاد مرگ میفرمود و اینوقت که سفر اصفهان پیش آمد هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر
عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل شش هزار تومان بهای آنرا از خزانه خاص
بداد و میرزا هدایت الله مستوفی برادر میرزا آقاخان وزیر لشکر را باتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این
کار بگماشت و بجمله روی با حضرت آله داشت اما در اصفهان روز پانزدهم الآخره مزاجش از اعتدال بگشت
و بمرض ذات الجنب گرفتار شد چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند سودی نبود لاکن پادشاه غیور با
اینهمه رنج و عنا بر چاکران درگاه و قواد سپاه ظاهر نمیگشت تا مبادا مردمان ببیم مرگ پادشاه کنند
و ارزاه بجز دند روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره سال یکهزار و دویست و پنجاه مطابق یونت ئیل ترکی
سه ساعت قبل از فرو شدن آفتاب در رواق عزل آباغ هشت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد
و خواست تا تن را بجامه بیاراید و خویشتن را نیز بالشکر بنماید هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف
قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قراباغی که یکتن از خواجه سرایان بود تکیه داد و هم در آن
تکیه نفسی چند برآورد و دم فروبست شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه شهرت
مردم نشود لب از ناله و فغان و ملکت های فرو داشتند و جسد پادشاه را در همان سرای غسل و کفن کردند
و همانجا بگذاشتند نخستین شاهزاده محمدقلی میرزا از این خبر آگاه شد و ولیعهد جوانی بر نشست و مانند سحاب
همه راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بطرف خمسه که دار الحکومت او بود شتاب

گرفت مردم لشکرگاه بتفرس و تفحص از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فرو شدن آفتاب اگرچه از این در از
کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود و از لشکرگاه بمردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب درآمد
دروازهای شهر را بستند و هر کس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بگشادن
تفنگ دست بردند از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هیهای مردم بچرخ
همی رفت و مردم لشکرگاه نیز بر بو و بهره بودند لشکریان مازندرانی و قوشن رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت
آباد در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورکخانه در میان ایشان بود و از این سوی زاینده رود
سراپرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هر دو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان
توپها و زنبورکها را بسوی هم راست کرده داشتند و در میان ایشان و لشکر قنطره بر زاینده رود هم لشکریان کرده
بودند که زیاده از کمر و رفتن نتوانست آصف الدوله در این وقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده در سرا
پرده سپهدار درآمد محمود خان دنبلی توپچی‌باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدینگونه کردند آنگاه
شاهزادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان از در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند
در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدانسان که در زندگانی کوچ همی داد
با لشکری که در سعادت آباد جای دارند از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای
رکن الدوله که از دیگر ملکزادگان بزرگ بود کارفرمای لشکر باشد و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن یک نیمه
لشکر سپهدار با سپاه خود پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد بدروازه شهر اصفهان کوچ دهد و شاهزاده
سیف الدوله بسیار رود و خود از راه مورچه خورت و سه بکاشان سفر کند لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای
نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود اللهوردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد
و با خود حمل دهد آنگاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان
گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش نزدیک ما رهسپار شوی و آنچه بصلاح و صواب نزدیک دانستی
بیان فرمائی تا بمشاورت یکدیگر بکار بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله
و سپهدار او را در ولایت عهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدو رسانند لاجرم سران
لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی میدهم که شهریار تاجدار بدار القرار شتافت
و گردنها از حمل قلاده حکم او آزاد گشت اکنون گوئید تا بر چگونه اید و کار بر چه سان خواهید کرد ایشان
گفتند پادشاه ظل الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او بدست شد در زندگانی خویش حکم تو را بر ما
روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید بیتوانی سر از فرمان او بر تابیم و نابوده انگاریم
همچنان فرمان برداریم و حکم تو را چون وی و پذیره بر خود روان داریم چون امین الدوله از لشکر ایمنی
یافت رسول شاهزادگان را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم
که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حل و عقد امور ملکی سخن نکنم از این پس نفس را از هوا معزول
خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست و از آن سوی مسرعی که از برق جهنده تندتر بود از قفای

ذکر خاتمهٔ کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سبیل ساخت که چون توانی طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در گرد من
انجمن است ملازم رکاب تو خواهم چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد لشکرهای
فارس بیدرنگ بسوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان در رسد و ملکزادگان عراق
بیشتر بسوی تو آیند زیرا که برادر بزرگتری و بجای پدر توانی بود محمد میرزا که حال فرزندان ایشان است سرفرود داشتن
با برادرزاده که بجای فرزند است بر خاطر گران باشد با تجلد دیر نباشد که با صد هزار لشکر ساخته آهنگ طهران
کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت و غضب نداشت
که چنین هنر تواند کرد چنان دانست که اگر بشیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار بکام خواهد کرد لاجرم
شاهزاده حسام السلطنه را بطرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد امین الدوله چون این بدید
لشکر را رخصت مراجعت با ماکن و اوطان خود داده و خویشتن بشهر اصفهان در رفت و سلطان محمد میرزا که
کار فرمای اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده باراضی چهار محال سفر کرده و فوج جدید سرباز اصفهان را
که بسرهنگی مایور خان ارمنی منتظم کرده بود ملازم درگاه خویش ساخت اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست و نهم
جمادی الاخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان
و امرا از پس تخت رده بستند و لشکر از پس و پشت ایشان بر صف شد میمنه و میسره و قلب بیاراستند و مقدمه
ساقه برسامان گشت همدانگونه که پادشاه زنده بود قطع مسافت کردند و چون دروازهای اصفهان مسدود
بود از سعادت آباد برگرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ توپخانه فرود شدند بعد از بیرون شدن آنجماعت
غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را
که اینوقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود باتفاق ضجیع سلطان محمد میرزا و دیگر جواری و آغاجه حرم پادشاه
از سرای اندرون برآورده با احمال و اثقال ایشان بشهر اصفهان روانه فرمود و از دور به سرباز خلج نگاهبان
و نگران بود چندانکه از سعادت آباد بدروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کریاس دروازه
جای داشت بسپردند محمد قلیخان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت
او مقیم گشت آنگاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه
بباغ توپخانه در آمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آذوقه کار بر لشکر صعب میرفت چه بلای قحط و غلا
شایع بود و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هر چه بایسته بود بشهر در میشد و بدست
میکرد و هیچکس افزون از قوت یکشبه نمی جست چون دروازها بر بستند و بارگیرها را در بیابان بغارت بردند
و هر کس از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منهوب و مسلوب داشتند
و مردمان بیچاره ماندند هم بجان و هم هراسان بودند و هر کرا یک نیمه نان میسر گردی این هنگام از بیم جان و خوف
جوع بدو قرصه قناعت نمودی من بنده در شکستن نانها بر خوان سپهدار بودم آنا معدودی که با من بیکروز
بیک بخوردیم که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را با داعی بها و برخی را بغارت آورده بودند هر یک تن دو من
بوزن تبریز اکل گوشت کرده بوده این زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعها گزر برآوردند مع القصه رکن الدوله

از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای با مازندران را نگاهبان اثنا سلطنت کرد و در هر ده
و قریه و هر شهر و بلده عالم و عامی با سلب سیاه باستقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان بفلک ماه رسانیدند
روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دارالایمان قم گشته جمیع خادمان قبهٔ مطهرهٔ معصومه علیها السلام و تمامت علما و
عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را بشهر در برده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله
در روضهٔ خویش با خاک سپردند اعلی الله مقامه فی غرفات الجنان مدت زندگانیش در این جهان شصت و هفت
سال بوده از آنجمله سی و هشت سال منفرداً پادشاهی کرده و دوازده سال ولایت عهد داشت اما سپهدار
و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سر بند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت
حال را در عریضه نگار داده بدست سرعی سبک سیر روانهٔ حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در
شتاب کردن خدمتش بدارالملک ری الحاح فراوان نمودند من بنده نیز شعری چند انشاد کرده بدست
رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصهٔ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد مع القصه مردان از بعد از
این داهیه و هیاهای شنفته بدست شد و هر کس باندیشهٔ دیگر سر برآورد چنانکه تفصیل آنجمله در ذیل سلطنت شاهنشاه
حق پرست دیندار محمد شاه قاجار بشرح خواهد رفت اکنون بذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته
بپردازیم صفت عدل و عفت و جود و جودت و شهامت و شجاعت آنحضرت در نگاشتن وقایع سلطنت
مرقوم افتاد و دیگر از تکرار آن سخن باطناب رود اما از شمایل موزون و آفرینش او سطری نگار دهم که شنونده را
شگفتی آرد همانا خداوندش باندامی آفرید که اگر با صد هزار لشکری آمیخته رفتی و کسش از مسافتی که چشم ز رحمت سیاه
از سفید شناختی نظاره کردی بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدام است زیرا که ازین صد هزار مرد به خلقت
موزون و اندام متناسب فرد بود با کمرگاه باریک و سینهٔ فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته محاسن
شکنجش از میان بر همی گذشت عجبتر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از ده هزار تن
توانند بود در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات به بیند و بداند که این کس نسب بدان
پادشاه رساند و تعداد اولادش تا آنگاه که جهان را وداع گفت چنین بود از روزی که پادشاه بحد رشد
و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا آنوقت که بجهان دیگر شتافت از چهل و
هفت سال افزون نبود و در این مدت قلیل از صلب پاک او دو هزار تن فرزند و فرزندزاده بعرصهٔ شهود قدم نهادند
و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او بیست و یک سال سپری
شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شمار کنیم عجب نباشد که با ده هزار تن است آید لاکن
راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت بآن شهریار بطن سیم باشند نام نبرد
بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند نگارنده همانا دویست و شصت تن پسر
و دختر بیواسطه از پشت پادشاه پدید آمد و یکصد و پنجاه و نه تن از ایشان در زمان حیات بمردند و یکصد و یک تن
مخلف ماندند از آنجمله پنجاه و هفت تن پسر و چهل و شش تن دختر بود و از پسرزادگان پانصد و هشتاد و هشت تن
فرزند بجای ماند از آنجمله دویست و نود و شش تن پسر بوده و دویست و نود و دو تن دختر بود و از دخترزادگان بود و

مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضهٔ دارالامان قم

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

هفت تن بجای بود و از آنجمله چهل و هفت پسر و پنجاه تن دختر بود و پس معلوم شد که هنگام بیرون شدن از جهان آن پادشاه را هفتصد و هشتاد و شش تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت اکنون اسامی ایشان نگارد و هم پسران و دختران و فرزندان ایشان را هر که پسر باشد بنام رقم کنم و پسرکان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جویم و ذکر نام پسر و از هم پسران و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگارش شد و او روز چهارشنبه چهارم ذیحجه در سال یکهزار و دویست و سه هجری در محال نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار متولد با آنکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه در در خراسان و طوس رزم همیداد خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست اگرچه وی بحلیه شمسی پیش از شاهنشاه با آرامگاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گریز نبود و مع القصه از نایب السلطنه چهل و هشت تن فرزند بجای ماند بیست و دو تن دختر بودند نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد رقم نشود و بیست و شش تن پسران بود نخستین ایشان پادشاه جوانبخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم میشود و او در ششم ذیقعده در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار متولد شد دوم بهرام میرزا سیم جهانگیر میرزا چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانیست پنجم فریدون میرزا ملقب بفرمانفرما ششم اسکندر میرزا هفتم خسرو میرزا هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه از یک مادر است نهم اردشیر میرزا دهم احمد میرزا یازدهم جعفرقلی میرزا دوازدهم مصطفی قلی میرزا سیزدهم سلطان مراد میرزا ملقب بحسام السلطنه چهاردهم منوچهر میرزا پانزدهم فرهاد میرزا شانزدهم فیروز میرزا هفدهم خانلر میرزای احتشام الدوله هیجدهم بهادر میرزا نوزدهم محمد رحیم میرزا بیستم مهدیقلی میرزا بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا و بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا بیست و سیم لطف الله میرزا بیست و چهارم محمد کریم میرزا بیست و پنجم جعفرخان بیست و ششم عبدالله خان است پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزاست که متخلص بدولت بودی و دبدبه آنشاه لقب داشتی شب هفتم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را بیست و چهار فرزند بود ده تن پسران بودند و چهارده تن دختران اما پسران اول محمد حسین میرزای حشمة الدوله دوم طهماسب میرزای مؤید الدوله سیم نصرالله میرزا ملقب بوالی چهارم اسدالله میرزا پنجم فتح الله میرزا ششم عمادالدوله امامقلی میرزا هفتم نورالدهر میرزا هشتم جهانگیر میرزا نهم محمد رحیم میرزا دهم ابوالحسن میرزا پسر سیم فتحعلی شاه شاهزاده محمدقلی میرزاست که ملکآرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال هزار و دویست و سه هجری در قصبه نوا متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بودند بیست و سه تن پسران و بیست و سه تن دختران اما پسران اول محمد کاظم میرزا دوم تیمور میرزا سیم اسکندر میرزا چهارم بدیع الزمان میرزا پنجم نوذر میرزا ششم قهرمان میرزا هفتم اردشیر میرزا هشتم سلطان حسین میرزا نهم سلطان حسن میرزا دهم داراب میرزا یازدهم نصرالله میرزا دوازدهم نورالدهر میرزا سیزدهم شاپور میرزا چهاردهم بابر میرزا پانزدهم کیومرث میرزا شانزدهم سام میرزا هفدهم عبدالله میرزا هیجدهم ملک جمشید میرزا نوزدهم شاه منصور میرزا بیستم لطفعلی میرزا بیست و یکم

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بهادر میرزا چنت و دوم محمدرحیم میرزا چنت و سیم ملک بهمن میرزا پسر چهارم فتحعلی شاه شاهزاده محمدولی میرزاست
در جمعه غره شوال در سال یکهزار و دویست و سه هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان بود بیست
و شش تن پسران و بیست تن دختران اما پسران اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست دوم جهانگیر میرزا
سیم نصرالله میرزا مادرش دختر حسنقلی خان بیات حاکم نیشابور است چهارم محمد میرزا مادرش دختر محمدعلی خان برادر
محمدخان قاجار ایروانی است پنجم جعفرقلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائیست ششم رضاقلی میرزا هم مادرش
خراسانی است هفتم تیمورشاه میرزای برادر جهانگیر میرزاست هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضاقلی میرزا
نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است دهم جلال الدین میرزا مادرش از سادات قرشی است
یازدهم محمد طاهر میرزا دوازدهم محمد عظیم خان از مادر محمد میرزاست سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر جهانگیر
میرزاست چهاردهم حسن خان از مادر نصرالله میرزاست پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزاست
شانزدهم جعفرخان برادر اعیانی محمد طاهر میرزاست هفدهم محمدولی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین
میرزا هیجدهم شیرمحمدخان از مادر محمدولی میرزا نوزدهم امیرخان از مادر رضاقلی میرزا بیستم شاهرخ میرزا بیست و
یکم طهماسب قلی میرزا بیست و دوم مهدیقلی میرزا بیست و سیم عباسخان بیست و چهارم احمدخان بیست و پنجم
مسعود میرزا از مادر عباس خان است بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است پسر پنجم فتحعلی شاه
حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در سال یکهزار و دویست و سه هجری روز اضحی در قصبه نوا متولد شد
فرزندان او بیست و شش تن باشند نوزده تن پسران و هفت تن دختران اما پسران اول رضاقلی میرزا
از دختر محمدقلیخان افشار ارومی ملقب بنایب الایاله دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است
سیم نجفقلی میرزا ملقب بوالی مادرش از گرجیان است چهارم نصرالله میرزا از مادر امامقلی میرزاست پنجم
تیمور میرزا ملقب بحسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزاست ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزاست
هفتم جهانگیر میرزاست هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزاست نهم کیخسرو میرزا ملقب به سپهسالار
از دختر امیرگونه خان زعفرانلوست دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزاست یازدهم نادر میرزا از مادر
رضاقلی میرزاست چهاردهم کامران میرزا پانزدهم داراب میرزا شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا
از مادر کامران میرزاست هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر
میرزا همزاد و توامان است نوزدهم طهماسب قلی میرزا پسر ششم فتحعلی شاه حسنعلی میرزای شجاع السلطنه
برادر اعیانی فرمانفرماست جمعه غره ذیحجه سنه یکهزار و دویست و چهار هجری متولد شد و در اشعار
شکسته تخلص میفرمودی فرزندان او شانزده تن باشند هفت تن پسران و نه تن دختران اما پسران
اول هلاکو میرزا ملقب ببهادرخان دوم اباقاخان ملقب بفروغ الدوله سیم ارغون میرزا
چهارم منکوقاآن میرزا پنجم اوکتای قاآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلیخان
عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند ششم ابوسعید میرزا مادرش از مردم قم بود هفتم قهرمان میرزا
مادرش دختر اسحق خان قرائیست پسر هفتم فتحعلی شاه شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه است

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

بروز شنبه ششم شهر صفر سال هزار و دویست و شش هجری متولد شد در اشعار شوکت تخلص فرماید ۲۸۱
فرزندان او سی و دو تن باشند پانزده تن پسران و شانزده تن دختران اند اما پسران اول
ابو الفتح میرزا مادرش دختر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است دوم شجاع الملک
میرزا از مادر ابو الفتح میرزا است سیم اورنگ زیب میرزا مادرش از ترکانان است چهارم ابو سعید
میرزا پنجم طهمورث میرزا ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است هفتم محمد صفی میرزا
از دختر میرزا احمد خلیفه سلطانی است هشتم عالم گیر میرزا برادر اعیانی ابو الفتح میرزا است نهم جلال الدین میرزا
از مادر ابو سعید میرزا است دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین میرزا است یازدهم داراب میرزا دوازدهم امیر شیخ میرزا
سیزدهم اسحق میرزا چهاردهم کامران میرزا پانزدهم امیر حسین میرزا پسر هشتم فتحعلی شاه علینقی میرزای رکن الدوله
پنجشنبه نوزدهم شهر شوال در سال یکهزار و دویست و هفت هجری متولد شد فرزندان او اناثاً ذکوراً بیست و
هشت تن باشند یک نیمه پسر و نیم دیگر دختراند اما پسران اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب بسلطان
مادرش دختر مصطفی قلیخان عم پادشاه است دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است سیم جهانگیر
میرزا هم از مادر سلطان است چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلیخان پنجم اسحق میرزا مادر او از
جماعت بنی اسرائیل است ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است هفتم محمد کریم میرزا هشتم افراسیاب میرزا
نهم محمد رحیم میرزا دهم نصر الله میرزا یازدهم شکر الله میرزا مادرش از قاجار قزوین است دوازدهم حمزه میرزا
مادرش از مردم اصفهان است سیزدهم سیاوش میرزا چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است
پسر نهم فتحعلی شاه شاهزاده شیخعلی میرزا است ملقب بشیخ الملوک شب چهارشنبه چهاردهم رجب سال هزار و
دویست و ده هجری متولد شد و او را چهل و شش تن فرزندان باشد بیست و پنج تن پسران و بیست و یک تن دختران
اما پسران اول نظر علی میرزا مادرش نسب با نادر شاه افشار رساند دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد قاسم خان ترکمان
ساکن طایر است سیم آلب ارسلان میرزا الملقب بسالار مادرش از مردم گرجستان است چهارم قزل ارسلان
میرزا از مادر سالار است پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است
هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر دوشیخان ترکمان ساکن طایر است هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف
میرزا است نهم طغرل تکین میرزا وی نیز با سالار برادر اعیانی است دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکمان است
یازدهم محمد زمان میرزا دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است سیزدهم شاه مراد میرزا چهاردهم محمد کریم
میرزا از مادر احمد میرزا است پانزدهم امام قلی میرزا شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر احمد میرزا است هفدهم محمد طاهر میرزا
هم با احمد میرزا برادر اعیانیست هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است نوزدهم [illegible] میرزا
مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است بیست و یکم علیقلی میرزا
بیست و دوم عبد اللطیف میرزا مادرش دختر عبد اللطیف خان طایری است بیست و سیم عبد الرشید میرزا از مادر
عبد اللطیف میرزا است بیست و چهارم محمد صفی میرزا بیست و پنجم اسکندر میرزا پسر دهم فتحعلی شاه شاهزاده علیشاه ملقب بظل
السلطان است سه شنبه شهر شعبان سنه یکهزار و دویست و ده هجری متولد شده و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و بیست و دو تن

فرزندان وارو ده تن پسر و دوازده تن دختر اند اما پسران اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهارقلی میرزا
نسب بنادرشاه افشار رساند دوم محمدحسین میرزا سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است چهارم
محمدطاهر میرزا پنجم شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر سیف الملوک است ششم داود میرزا هفتم یعقوب میرزا هشتم
۱۱ شاهزاده عبدالله میرزا دارا
ابوالقاسم میرزا نهم ابوالحسن میرزا دهم ابوالفضل میرزا مادر این هر سه تن از مردم قم است پسر یازدهم فتحعلی شاه
شاهزاده عبدالله میرزا است که دارا تخلص فرمودی جمعه بیست و چهارم جمادی الاولی سال یکهزار و دویست و
یازده هجری متولد شد اورا سی فرزند بود که ده تن پسر و بیست تن دختر اند اما پسران اول محمدمحسن میرزا مادرش
دختر نظام الدوله سلیمانخان قاجار قوانلوست دوم اسحق میرزا سیم یعقوب میرزا است چهارم لطف الله میرزا پنجم
۱۲ شاهزاده امام وردی میرزا ایلخانی
خلیل الله میرزا ششم عبدالحمید میرزا هفتم عبدالمجید میرزا هشتم عبدالرشید میرزا برادر اعیانی عبدالحمید است
نهم انوشیروان میرزا دهم ابوسعید میرزا پسر دوازدهم فتحعلی شاه امام ویردی میرزا الملقب بالیخانی برادر اعیانی
رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال هزار و دویست و یازده هجری متولد شد اورا یازده تن
فرزند است سه پسر هشت دختر اما پسران اول اماموقلی میرزا از سوی مادر نسب بنادرشاه افشار میرساند دوم
محمدحسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار تاجدار است سیم علیمحمد میرزا مادرش از دهقانان است
۱۳ شاهزاده محمدرضا میرزا افسر
پسر سیزدهم فتحعلی شاه شاهزاده محمدرضا میرزا است در اشعار افسر تخلص کند روز دوشنبه سیم ذیقعده سال
هزار و دویست و یازده هجری متولد شد فرزندانش سیزده تن باشند ده تن پسر و سه تن دختر اما پسران اول
رضاقلی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمدخان دولو
قاجار است سیم محمدزمان میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا است چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علیخان
اصفهانی است پنجم محمدجعفر میرزا مادرش از مردم طهران است ششم محمدهاشم میرزا مادرش مازندرانی است
هفتم محمدباقر میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است هشتم محمداسمعیل میرزا هم از مادر محمدهاشم میرزا است نهم اکبر میرزا
مادرش از مردم گیلان است دهم جلال الدین میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است پسر چهاردهم فتحعلی شاه شاهزاده
۱۴ شاهزاده حیدرقلی میرزا
حیدرقلی میرزا است جمعه پانزدهم صفر سال هزار و دویست و چهارده هجری متولد شد در اشعار خاور
تخلص کند اورا یازده تن پسر و دختر است هشت تن پسر و سه تن دختر باشند اما پسران اول مرتضی قلی میرزا
ملقب بخان بابا مادرش دختر مهرعلیخان پسر مرتضی قلیخان عم شاهنشاه است دوم حاجی نصرالله میرزا برادر
اعیانی مرتضی قلی میرزا است سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است چهارم نورالله میرزا مادرش
دختر حاجی مصطفی قلیخان عم پادشاه است پنجم اسدالله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است ششم علی
محمد میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار رساند هفتم شکرالله میرزا از مادر امان الله میرزا است هشتم
۱۵ شاهزاده محمود میرزا
علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است پسر پانزدهم فتحعلی شاه محمود میرزا است دوشنبه دوازدهم صفر
سال هزار و دویست و چهارده متولد شد و در اشعار تخلص باسم فرماید فرزندانش سی و چهار تن باشند
یک نیمه پسر و نیم دیگر دختر اند اما پسران اول مسعود میرزا مادرش دختر محمدخان ایروانی است دوم
محمدزمان میرزا مادرش دختر علیمرادخان زند است سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است چهارم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

سلطان بخش میرزا از طرف مادر نسب بنادرشاه رساند پنجم سلطان جهان میرزا برادر اعیانی سلطان بخش است ۲۸۳
ششم کیان میرزاست بکاف فارسی مادرش از مردم قریهٔ کیان نهاوند است هفتم قاآن میرزا هشتم عبد الباقی
میرزا مادرش از مردم قزوین است نهم سبکتکین میرزا دهم خسرو میرزا یازدهم مبارک میرزا از مادر سلطان
بخش است دوازدهم شکرالله میرزا سیزدهم نعمة الله میرزا چهاردهم ملک توش میرزا پانزدهم عطاء الله میرزا
شانزدهم حیدر میرزا هفدهم محمد میرزا پسر شانزدهم فتحعلی شاه همایون میرزاست شب جمعه بیست و ششم جمادی
الآخره سال هزار و دویست و شانزده هجری متولد شد در اشعار حشمت تخلص کند او را بیست تن فرزند باشد
یازده تن پسر و نه تن دختر اما پسران اول محمد شفیع میرزا مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر
اعظم است دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلوست سیم جوانبخت میرزا چهارم محمد رحیم میرزا مادرش
دختر مرتضی قلیخان سپانلوی قاجار است پنجم سلطان سیامک میرزا ششم ابوالفیض میرزا هفتم فتحعلی میرزا هشتم
ابونصر الدین میرزا از مادر ابوالفیض میرزاست نهم حسن میرزا دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توأمان
زادند یازدهم نورالدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است پسر هفدهم فتحعلی شاه الله ویردی میرزاست
شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت هزار و دویست و شانزده بود در اشعار صفا
تخلص دارد و او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزاست و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار
تاجدار است پسر هیجدهم فتحعلی شاه اسمعیل میرزاست شب جمعه چهاردهم شعبان سال هزار و دویست و هفده
متولد شد او را چهارده تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمی دختر اما پسران اول سلطان اویس میرزا مادرش
از مردم خراسان است دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است سیم محمد میرزا چهارم غلامرضا میرزا او
نیز برادر اعیانی سلطان اویس است پنجم غلامحسین میرزا هم از مادر سلطان اویس است ششم ابوالقاسم میرزا
و هفتم اسدالله میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه احمد علی میرزاست روز جمعه ششم شوال هزار و دویست و هیجده متولد
شد برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار بنام خود تخلص کند و او را یازده تن فرزند است چهار تن پسر و هفت تن
دختران است اما پسران اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان
سوادکوهی است سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است چهارم خان کلدیخان مادرش از ترکمان است
پسر بیستم فتحعلی شاه علیرضا میرزا برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزاست شب سه شنبه ششم ذیقعده
هزار و دویست و هیجده هجری متولد شد و او را بجز یک دختر فرزند نباشد پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزاست
شب جمعه نوزدهم صفر سنه هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد شد و او را فرزند نخستین دختران باشند
پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزاست شب پنجشنبه ربیع الاول هزار و دویست و بیست و یک هجری متولد
شد او را پنج تن فرزند باشد سه تن پسران و دو تن دختران است اما پسران اول امیر اصلان میرزا مادرش
دختر امیر اصلانخان کرد دستانی است دوم شکرالله میرزا مادرش مازندرانی است سیم اسدالله میرزا
از مادر شکرالله میرزاست پسر بیست و سیم فتحعلی شاه شاپور میرزاست شب چهارشنبه سیزدهم صفر هزار و دویست
و بیست و دو هجری متولد شد او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش محمد تقی میرزاست مادر او دختر

 امیر اصلانخان کردستانیست پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه ملک ... م ... روز چهارشنبه دوم جمادی الآخره
سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شده و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده در خدمت
ولیعهد دولت نایب السلطنه می زیست پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه منوچهر میرزاست شب جمعه چهاردهم
جمادی الاخره متولد شد در سال هزار و دویست و بیست و دو هجری او را پنج پسر و دو دختر است اما پسران
اول اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار است دوم سلطان یوسف میرزا مادرش از مردم
گرجستان است سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسدالله میرزاست چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد
حسین بیک افشار است پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسدالله میرزاست پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزاست
شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و بیست و دو هجری متولد شد شش تن فرزندان دارد
چهار تن پسر و دو تن دختر اما پسران اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است دوم
فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است سیم نصرالله میرزا مادرش ترکمان است چهارم فتح الله میرزا با نصرالله
میرزا برادر اعیانی است پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه ایرج میرزاست پنجشنبه غرهٔ جمادی الآخره سال هزار و دویست و
بیست و دو هجری متولد شد او را ده تن فرزند است پنج تن پسر و پنج تن دختر اما پسران اول محمد حسن خان مادرش
آصفه دختر علی مراد خان زند است دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است سیم غلامحسین میرزا مادرش
دختر حسینعلی بیک پازوکی است چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزاست پنجم جعفر قلی میرزا هم برادر اعیانی
غلامحسین میرزاست پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه کیکاوس میرزاست روز جمعه بیست و هشتم شوال سنه هزار و دویست و
بیست و دو متولد شد فرزندان او هشت تن باشند پنج تن پسران و سه تن دختران اند اما پسران اول
شاهویردیخان مادرش دختر فضلعلی بیک جوانشیر است دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاهویردی
خان است سیم اسدالله میرزا مادرش دختر علینقی بیک قراچه داغی است چهارم اسمعیل میرزا هم از مادر
شاهویردی خان است پنجم ذوالفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیک است پسر بیست و نهم فتحعلی شاه شاه قلی
میرزاست چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و دویست و بیست و سه هجری متولد شد او را نه تن فرزندان
اند سه تن پسر و شش تن دختر باشد اما پسران اول اردشیر میرزاست مادرش دختر حسن خان داشلوی
قاجار است دوم محمد علیخان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است سیم خلیل الله میرزا مادرش از قبیله
زنجلو است پسر سیم فتحعلی شاه محمد مهدی میرزاست شب یکشنبه غرهٔ شوال سال هزار و دویست و سی و
هجری متولد شد او را نه تن فرزند است چهار تن پسر و پنج تن دختران اند اما پسران اول محمد کریم خان مادرش
دختر امیرخان عزالدینلوی قاجار است دوم محمد صادق خان مادرش از مردم طهران است سیم محمد رحیم
خان مادرش دختر مهدعلیخان قاجار قوانلوست چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است
پسر سی و یکم فتحعلی شاه کیخسرو میرزاست برادر اعیانی کیکاوس میرزا او را هشت فرزند است سه تن پسر
و پنج تن دختر اند اما پسران اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقرخان بیگلربیگی دار الخلافه است
[دوم] رستمی قلیخان سیم محمد حسین میرزا ... و برادر ... کیخسرو میرزا ... شب پنجشنبه ... دوم

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

صفر سنه یکهزار و دویست و بیست و چهار است پسر سی و دوم فتحعلی شاه کیومرث میرزای ایلخانی ملقب
به ابوالملوک است روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شده و را
شش تن فرزند است چهار تن پسر و دو دختر اند اما پسران اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است دوم سیامک
میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکرنویس مازندرانیست سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان دولوی
۳۳ جهانشاه میرزا
قاجار است چهارم ادریس میرزا برادر اعیانی هوشنگ میرزا است پسر سی و سیم فتحعلی شاه جهانشاه میرزا است
او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال یکهزار و دویست و بیست و چهار هجری متولد شد
او را نه تن فرزند است شش تن پسر و سه دختر است اما پسران اول عادلشاه میرزا دوم جهاندار میرزا سیم قنبر
۳۴ سلیمان میرزا
میرزا چهارم فاضلشاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزا است پنجم محمد حسین میرزا از مادر عادلشاه است ششم
محمد هاشم میرزا پسر سی و چهارم فتحعلی شاه سلیمان میرزا است سه شنبه چهاردهم محرم سال هزار و دویست و بیست و
پنج هجری متولد شد او را سه فرزند است یک پسر و دو دختر نام پسرش داود میرزا است و مادر او آغا بیگم
۳۵ فتح الله میرزا شجاع السلطنه
دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است پسر سی و پنجم فتحعلی شاه فتح الله میرزا است چهارشنبه نهم رجب
سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و ملقب بشجاع السلطنه است سه تن فرزند دارد که دو
تن پسر و یک دختر است اما پسران اول نورالدهر میرزا مادر او دختر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
۳۶ ملک منصور میرزا
دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نورالدهر است پسر سی و ششم فتحعلی شاه ملک منصور میرزا است برادر اعیانی
ملک قاسم میرزا سه شنبه بیست و دوم رجب سال هزار و دویست و بیست و شش هجری متولد شد و او را
در حیات پدر ولدی با دید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم بماند بیشتر وقت در نزد برادر روزگار بردی پسر سی و
۳۷ بهمن میرزا بهاء الدوله
هفتم فتحعلی شاه شاهزاده بهمن میرزا است ملقب به بهاءالدوله شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال سال هزار و
دویست و بیست و شش هجری متولد شد شش تن فرزند او است چهار تن پسر و دو دختر اما پسران اول
ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است دوم مهدیقلیخان مادرش دختر مهدیقلیخان دولوی قاجار
بیگلربیگی استراباد است سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است چهارم فریدون میرزا برادر
۳۸ سلطان محمد میرزا سیف الدوله
اعیانی مهدیقلیخان است پسر سی و هشتم فتحعلی شاه سلطان محمد میرزا ملقب بسیف الدوله است و او را فرزند
نباشد مادر او تاج الدوله بانوی حرمسرای پادشاه است میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی
الاولی سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری است پسر سی و نهم فتحعلی شاه سلطان سلیم میرزا است
۳۹ سلطان سلیم میرزا
شب پنجشنبه بیست و ششم شوال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد فرزندانش چهار تن باشند
دو پسر و دو تن دختر اما پسران اول آزادخان میرزا دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزادخان است
۴۰ سلطان مصطفی
پسر چهلم فتحعلی شاه سلطان مصطفی میرزا است جمعه یازدهم ذیقعده هزار و دویست و بیست و هشت هجری
متولد شد او را دو پسر باشد اول سلطان صیفور میرزا مادرش دختر خانلرخان پسر علیمرادخان زند است
۴۱ سلطان ابراهیم میرزا
دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان صیفور پسر چهل و یکم فتحعلی شاه سلطان ابراهیم میرزا است
شب شنبه نوزدهم جمادی الآخره سال هزار و دویست و بیست و هشت هجری متولد شد و او را چهار فرزند است

۲ یکتن پسر و سه دختر نام پسرش حسینعلی میرزا ، مادرش دختر حسینقلی خان قاجار دیوانی است پسر چهل و دوم فتحعلی شاه
سیف الدوله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله است سه شنبه چهاردهم رجب سنه یکهزار و دویست و پنج
و نه متولد شد او را چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم جهانبخش میرزا هر دو تن
برادر اعیانی و مادر ایشان از گرجیان است پسر چهل و سیم فتحعلی شاه یحیی میرزاست شب سه شنبه غره شهر محرم
سنه هزار و دویست و سی و سه هجری متولد شد او را پنجتن دختر باشد پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه ذکریا میرزاست
شب شنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه هزار و دویست و سی و چهار متولد شد برادر اعیانی یحیی میرزاست
او را فرزند نباشد پسر چهل و پنجم فتحعلی شاه محمد امین میرزاست روز دوشنبه دهم ربیع الثانی هزار و دویست و
سی و چهار متولد شد او را دو تن دختر باشد پسر چهل و ششم فتحعلی شاه سلطان حمزه میرزاست شب چهارشنبه بیست و
یکم رمضان سال هزار و دویست و سی و چهار هجری متولد شد او را فرزند نباشد پسر چهل و هفتم فتحعلی شاه
فرخ سیر میرزا برادر اعیانی سلطان محمد میرزا ملقب به نیر الدوله است پسر چهل و هشتم فتحعلی شاه سلطان احمد میرزاست
ملقب بعضد الدوله است جمعه نوزدهم شهر ذیقعده هزار و دویست و سی و چهار متولد شد او را فرزند نباشد
پسر چهل و نهم فتحعلی شاه صاحبقران میرزاست و او را یک پسر است که محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهیم
خان دولوی قاجار است پسر پنجاهم فتحعلی شاه طهمورث میرزاست جمعه هفدهم جمادی الاولی سنه هزار و دویست و
سی و پنج متولد شد او را فرزند نباشد پسر پنجاه و یکم فتحعلی شاه حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه برادر اعیانی
یحیی میرزاست او را فرزند نباشد پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه محمد هادی میرزاست برادر اعیانی محمد امین میرزاست
پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه پرویز میرزاست پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه علینقی میرزاست پسر پنجاه و پنجم
فتحعلی شاه عباسقلی میرزاست و او برادر اعیانی علینقی میرزاست پسر پنجاه و ششم فتحعلی شاه کامران میرزاست
پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه اورنگ زیب میرزاست پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سلطان جلال الدین میرزاست
پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه امان الله میرزاست پسر شصتم فتحعلی شاه سلطان حسین میرزاست اینجمله پسران شاهنشاه
ایران فتحعلی شاه بودند اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام درود شهریار تاجدار از جهان چند آنکه از فرزندانش زنده
باشند نامبردار شوند و پنج تن از ایشان هنگام وفات شهریار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک
در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و سه تن دیگر را
بدان نگاشت که عشره سادسه تکمله نشود و عدد با شصت راست آید اکنون دختران شهریار را نگار کنیم
از این چهل و هشت تن که رقم میشود دو تن قبل از رحلت شهریار به دیگر سرای تحویل دادند و شش تن
دوشیزگانند که هنوز بدیدار شوهر نگذرده اند و با کسی هم بستر نشده اند و چهل تن ضجیع شوهران و مادر دختران
و پسران اند نخستین همایون سلطان مشهور بخانم خانمان ازما در شاهزاده حسینعلی میرزاست و او ضجیع
ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود پنج تن فرزند آورد و دو تن از ایشان پسر است اول عباسقلی
میرزا دوم ابوالفتح میرزا دختر دوم شاهزاده بیگم جان همزاد فرمانفرما است در سرای امیر محمد قاسم خان
قوانلو بود یک پسر آورد مسمی بسلیمان خان ملقب بخان خانان و او را دو دختر بود که یکی با شاهنشاه کشورگش

اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

[illegible]

ذکر خاتمهٔ کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

محمد شاه قاجار عقد بست و اینک مادر فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصرالدین شاه که ملکش جاوید باد و صاحب
تخت و تاج و خداوند باج و خراج است دختر سیم سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد و هم از مادر فرمانفرما است
بحباله نکاح محمد زکیخان نوری سردار فارس درآمد و در سفر بیت الله الحرام بمرض وبا درگذشت دختر چهارم ام سلمه
مشهور بگلبین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزا نسخ خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگارداد و
در عتبات ائمهٔ دین علیهم السلام موقوف داشت ضجیع برادرزاده شهریار زین العابدین خان گشته و
دو تن دختر و یک پسر آورد و نام پسرش محمد جعفر میرزا است دختر پنجم مریم خانم از مادر حسام السلطنه ضجیع الله یار خان
آصف الدوله است او را هشت فرزند است چهار تن پسر و چهار تن دختر اما پسران اول حسن خان مشهور بسالار
دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی سیم محمد علیخان چهارم حسین خان دختر ششم فخر جهان خانم مشهور به فخر
الدوله از مادر شاهزاده شجاع السلطنه است روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار
بود و از وی جدائی جست او را فرزند نباشد اما زنیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است سفر بیت الله
الحرام کرده و بتقبیل آستان ائمهٔ هدی سلام الله علیهم فرموده دختر هفتم شاه بیگم مشهور بضیاء السلطنه است
از مادر شاهزاده محمود در سرای دردی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار
بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از او فرزندان آورد دختر هشتم سلطان بیگم هم از مادر
ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود در جوانی وداع جهان گفت و از او
یکدختر ماند دختر نهم گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است تخت در سرای محمد
امین خان قاجار نسقچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابوالقاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد دختر دهم
زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آرا است دو کرت سفر بیت الحرام کرده و ملقب بحاجی شاه شده
ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است از او ده تن فرزند یک پسر دارد و نام او احمد خان است
دختر یازدهم خدیجه خانم هم از مادر ملک آرا است ضجیع محمد باقر خان ملقب بمریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است
چهار فرزند دارد سه تن پسر است اول اسد الله خان دوم حسین خان سیم محمد حسن خان و دختری دارد دختر دوازدهم
طلیعان خانم است بحباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زایر بیت الحرام گشت او را نه فرزند
است پنج تن پسران باشند اول جعفر قلیخان دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است سیم محمد قلیخان چهارم
سلطان قلی خان پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت دختر سیزدهم عزت نساء خانم است
با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام
نمود و در پایان امر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگذار ایران درآمد چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد
و یک پسر از موسی خان نام پسرش الله قلی میرزای ایلخانی است دختر چهاردهم شمس بانو خانم ضجیع میرزا
میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قایم مقام شد دختر پانزدهم خدیجه سلطان مشهور بعصمة الدوله
ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است او را چهار فرزند باشد سه تن
پسر اول صدر الدوله دوم آصف الدوله سیم محمد باقر خان دختر شانزدهم فتحعلی شاه درخشنده گوهر خانم است

بنجم میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر حلال خور مازندرانی منشی الممالک با شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است
اورا چهار فرزند است دو پسر و دو دختر اما پسران اول نصرالله میرزا دوم میرزا [illegible] بدون دختر هفدهم گوهرشاه بیگم
در سرای علی محمد خان قاجار دولو است و دو دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است دختر هیجدهم شاه
سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلیخان عم شهریار است بعد از وفات شوهر زیارت بیت الله الحرام شد
و در عتبات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد از محمد صادق خان پسری
داد که نام او محمد زمان میرزاست دختر نوزدهم فتحعلی شاه گوهر خانم ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده
شهریار است چهار تن فرزند آورد سه تن پسرانند اول عبدالحسین خان دوم سهراب خان سیم رستم خان که بعد از
وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت دختر بیستم تاجی بیگم خانم از مادر شجاع السلطنه است و زوجه نصرالله خان
پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قوانلوست او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصرالله خان پنج فرزند آورده سه تن پسر است
اول ابراهیم خان دوم مهدیقلی خان سیم جلیل میرزا و دختر بیست و یکم حسن جهان خانم مشهور بوالیه و وی نیز از
مادر شجاع السلطنه است ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و شش تن فرزند آورد سه دختر و سه پسر اما
پسران اول رضاقلیخان ~~سیوم غلام شاه خان~~ دوم غلام شاه خان سیم احمد خان دختر بیست و دوم ماه بیگم خانم بحباله نکاح
غلامحسین سپهدار عراق درآمد اورا سه فرزند است دو نفر پسرانند اول یوسف خان دوم حسن خان دختر
بیست و سیم فتحعلی شاه سرو جهان خانم زوجه آقاخان حاکم محلات است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت
امام خویش دانند و میرزا آقاخان سه فرزند است دو دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد دختر بیست و چهارم
خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار خمسه است سه تن فرزند دارد یکتن پسر است مسمی
بولی محمد خان دختر بیست و پنجم سولو سلطان خانم زوجه رضاقلیخان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود از و
جدائی جست و بسرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت اورا فرزند نباشد
دختر بیست و ششم فتحعلی شاه عالیه سلطان خانم زوجه علیخان دامغانی میرآخور شهریار شد یکدختر و یک پسر
آورد نام پسرش عیسی خان است دختر بیست و هفتم زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلوست اورا یک پسر است
مسمی بمحمد حسین خان دختر بیست و هشتم خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله است ضجیع میرزا علی محمد خان
نظام الدوله پسر عبدالله خان امین الدوله گشت و سه فرزند آورد یکتن پسر باشد مسمی [illegible] خان دختر
بیست و نهم شیرین جان خانم هم از مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان ایشیک آقاسی باشی پسر
آصف الدوله است دختر سی و یکم قیصر خانم از مادر یحیی میرزاست زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد
دختر سی و سیم آقا بیگم زوجه میرزا علی اکبر هزار جریبی ملاباشی است یکتن دختر دارد دختر سی و چهارم شاه جهان
خانم مشهور بجان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم بعمه شاه مخاطب میشود زوجه میرزا عبدالباقی منجم باشی
گیلانی است اورا یک دختر است دختر سی و پنجم فرخ سلطان خانم از مادر شاپور میرزا است
زوجه میرزا غلامشاه پیشخدمت باشی است که نسب بمیرزا ابوالقاسم فندرسکی میرساند زیارت

ده پسر حسین خان سردار ایروانی است دختر سی ام مرصع خانم او نیز از مادر سیف الدوله است و در سرای محمد قلیخان

[illegible]

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

بیت الله الحرام کرده و از میرزا علاء شاه شش فرزند آمده دو تن پسر اند اول میرزا ابو القاسم ۲۸۹
دوم سید حسین میرزا و دختر سی و ششم ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است
یکدختر و یک پسر آورده نام پسرش داراب میرزاست و دختر سی و هفتم حسب نبات خانم از مادر محمد مهدی
میرزاست برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخر الدوله او را بحباله نکاح در آورد و او را
یکدختر باشد دختر سی و هشتم فتحعلی شاه پاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزاست زایر بیت الله الحرام گشت و بنکاح
سهراب خان گرجی خازن شهریار در آمد و دو پسر از او آورد اول اریکلی خان ملقب بوالی دوم محمد علیخان دختر سی و نهم
فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزاست زوجه حسینعلی خان معیر الممالک خزانه دار شهریار است او را یکدختر باشد
دختر چهلم فتحعلی شاه مه جهان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزاست بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان
پسر قاسمخان هزار جریبی تو للر آقاسی شد دختر چهل و یکم سلطان خانم از مادر ملک ایرج میرزاست زوجه محمد باقر خان
دولو بیگلربیگی دار الخلافه گشت او را یکتن دختر باشد دختر چهل و دوم فتحعلی شاه خاور سلطان بیگم از مادر
علیقلی میرزاست بعد از فوت شهریار بحباله نکاح میرزا نظر علی حکیمباشی قزوینی در آمد یکتن پسر آورد مسمی به
میرزا محمد خان دختر چهل و سیم فتحعلی شاه رخساره بیگم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شده
پس از او محمد علیخان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلو است از محمد خان یکدختر
دارد دختر چهل و چهارم خرم بهار خانم از مادر کامران میرزاست دختر چهل و پنجم بزم آرا خانم او نیز از مادر
کامران میرزاست دختر چهل و ششم ماه تابان خانم زوجه میرزا نبی خان از یک مادر است دختر چهل و هفتم
ملکزاده خانم است دختر چهل و هشتم فتحعلی شاه بدر جهان خانم ملقب بماه باجی است او نیز از مادر یحیی میرزاست
اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که اگر شمار کنند با هزار تن راست آید لکن در این کتاب
مبارک آنانکه در حشمت حسب و نسب تجمل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه
شناخته و نامبردار گشته اند بنام نگاشته میآید و آن جماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم میشود و بعد از
آن طبقه که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده میآید آنگاه آن جماعت را مرقوم داریم که
بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان مرده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده
بالجمله نخستین زوجات فتحعلی شاه آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولوی قاجار است و او مادر نایب السلطنه
عباس میرزا و ظل سلطان و گوهر ملک خانم است و دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده اند او را شاه شهید
آقا محمد شاه برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه هزار و دویست و بیست هجری وداع جهان گفت جسد او را
بعتبات عالیات حمل دادند زوجه دوم فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره
نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است نخست در سرای محمد تقیخان عم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیر الدوله را
از او آورد و از پس او بعقد دائمی شاهنشاه در آمد محمد قلی میرزا و ملک آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان
او هستند دو تن هم از وی وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت زوجه سیم فتحعلی شاه خیر النسا خانم
دختر مرتضی قلیخان عم شهریار است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر

حیدرقلی میرزا است و دو تن هم از وی بمرده است با پسر کلپایگان سفر کرده و در آنجا رخت بجهان دیگر برد و زوجه چهارم
فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزا است از وی سیزده تن فرزند وفات کرده با
پسر سفر ملایر کرده و از آنجا بزیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت بحرمسرای مقام کرد این چهار تن
که شمردیم زنان معقوده بوده‌اند و دیگران بمدت معین و صیغه مشخص در سلک پردگیان سرای سلطنت درآمدند
زوجه پنجم فتحعلی شاه بدر نسا خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عم شهریار است او را یک فرزند بیامد و بمرد و چندان
تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر بیت الله
الحرام کرده پس از مراجعت بدار الخلافه وداع زندگانی گفت جسدش را بعتبات عالیات حمل دادند زوجه
ششم فتحعلی شاه خدیجه خانم دختر محمد خان عزالدین لوی قاجار است یکفرزند آورد و بمرد او را جاریه از مردم
سبزوار بود وقتی از خاتون خویش خواستار شوهر گشت و مسئولش باجابت مقرون نیفتاد لاجرم خاتون
خود را زهر بخورانید و بکشت و شهریارش بکیفر این کار بفرمود تا بر دهن خمپاره ببستند و آتش در زدند زوجه هفتم
گوهر تاج خانم دختر میرزا محمد خان دولو بیگلربیگی طهران بود در جوانی بمرد و یکدختر بیادگار گذاشت که
نام او گوهر خانم است و زوجه رستمخان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله میباشد زوجه هشتم فتحعلی شاه ملک سلطان
خانم دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است یکدختر آورد و دیر روزگار نیافت زوجه نهم سلطان خانم دختر الله قلی
خان قاجار دولو والده امان الله میرزا است زوجه دهم بدرجهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام است
حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه و سه دختر از بطن اوست سه دختر هم از او وفات کرده زوجه یازدهم
فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را
برای شهریار خواستاری نمود و او یکفرزند آورد و بمرد و زوجه دوازدهم فتحعلی شاه آغا بیگم مشهور بآقا باجی دختر
ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والده ملک آرا بعقد دائمی شهریار درآمد و او را فرزند نیامد
در سال یکهزار و دویست و چهل و هشت در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت زوجه سیزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم
دختر صادق خان شقاقی است یکفرزند آورد و زنده نماند زوجه چهاردهم فتحعلی شاه طرلان خانم دختر اللهیار خان
قلیچه ایست از وی فرزند نیامد زوجه پانزدهم فتحعلی شاه بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا
و ملک منصور میرزا از بطن اوست و دو تن هم وفات کرده زوجه شانزدهم فتحعلی شاه قمرنسا بیگم دختر حسینقلی خان پسر امام
قلیخان افشار است یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و ساره سلطان و قیصر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم
وفات کرده زوجه هفدهم فتحعلی شاه زینب خانم دختر احمد خان مقدم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد زوجه هیجدهم
فتحعلی شاه خانم کوچک دختر محمد تقی خان نبیره کریمخان زند است زوجه نوزدهم فتحعلی شاه مریم بیگم خانم دختر
جعفر خان زند است او را فرزند نبوده زوجه بیستم فتحعلی شاه آقا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز
ولدی نبوده زوجه بیست و یکم خاتون جان خانم دختر محمد علیخان زند است و مادر شاه قلی میرزا و یکفرزندش وفات
کرده طواف خانه خدای نیز نموده است زوجه بیست و دوم فتحعلی شاه خیرالنسا خانم دختر مجنون خان پازوکی است
یکدختر آورده خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظرش عقد بست زوجه بیست و سیم فتحعلی شاه نوش

ذکر خاتمهٔ کار فتحعلی شاه اعلی الله مقامه

وش آفرین خانم دختر ... خان زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ... ماه تابان که بعد از شاه شاه
بنکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان درآمد دختران اویند زوجه بیست و چهارم فتحعلی شاه مهرنسا خانم همشیره
محمود خان قوریساولباشی دنبلی است و او تخت نامزد امیر سلیمان خان قوانلو از پس او به سرای سلطنت در آمده
دو فرزند آورد و دو کرت زایر بیت الحرام گشت اما فرزندان او نماند زوجه بیست و پنجم فتحعلی شاه خانم جان خانم دختر
محمد علیخان زند ولد کریم خان او را فرزند نبود زوجه بیست و ششم خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش
دو فرزند از و متولد شده و هر دو تن مرده اند زوجه بیست و هفتم فتحعلی شاه آغا بیگم خانم نسب بسلاطین صفویه میرساند
... فرزند نیاورد زوجه بیست و هشتم فتحعلی شاه نساء حاجی خانم از بزرگزادگان طالش است گوهرشاد خانم زوجه
علی محمد خان دولوی قاجار از بطن اوست زوجه بیست و نهم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر نذر قلی خان زند است او را فرزند
نباشد زوجه سی ام فتحعلی شاه بنات خانم دختر تقیخان قاجار است او را ولد نباشد زوجه سی و یکم فتحعلی شاه گوهر
خانم دختر فتحعلی خان ولد رضا قلیخان عم شهریار است فرزند ندارد زوجه سی و دوم فتحعلی شاه گوهر خانم دختر
خانبابا خان نانکلی است او را نیز ولد نباشد این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانند
اکنون زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم می شود
با جمله زوجه سی و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا و ام سلمه خانم از بطن اوست
و یکتن فرزندش نیز وفات کرده زوجه سی و چهارم فتحعلی شاه بی بی کوچک خانم همشیرهٔ صادقخان بروجردیست
شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از وست زوجه سی و پنجم زینب خانم همشیره علیخان بختیاری شاهزاده
محمد تقی میرزا از بطن اوست مریم خانم هم از وست دو تن فرزندش نیز مرده است زوجه سی و ششم بیگم جان
خانم دختر حاجی صادق قزوینی است رکن الدوله و امام ویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن اوست
زوجه سی و هفتم فتحعلی شاه مریم خانم از مردم گرجستان است محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن اوست سه تن هم
از فرزندانش مرده است زوجه سی و هشتم فتحعلی شاه مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است محمود میرزا و
همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهانشاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن اوست
پنج تن از فرزندانش نیز مرده است زوجه چهلم فتحعلی شاه فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی همشیره علی اکبر خان
راهوری از بلوک کرمان است شاهزاده شجاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن
اوست شش تن هم از فرزندانش وفات کرده زوجه چهل و یکم فتحعلی شاه گلبدن خانم ملقب بخازن الدوله از مردم
گرجستان شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش وفات کرده نخست در سرای
سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرد معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان
و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار را جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادوات سیم و زر
و آلات مرصع بجواهر و دررو زرهها و سپاه و سلیحهای زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود و امر گنج
محاسبی وا داره نگاری نداشت و علم او برا بینهم خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی بیشی
خردتر چیزی و ناچیزتر شیئی از آن خزاین طلب میکرد در شب تاریک دست میبرد و اول بار مطلوب را برمیآورد

بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت زوجهٔ چهل و دوم طاوس خانم ملقب بتاج الدوله از
مردم اصفهان شاهزاده سیف الدوله و نیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس
الدوله و مرصع خانم از بطن اوست شش تن از اولادش نیز مرده است چون ببرای سلطنت در آمد چنان
پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی جست همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه
کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را بتقویم رفت و بعد از وفات شهریار نقش نگین چنین کرد

خاک غم ریخت فلک بر سر تاج

زوجهٔ چهل و سیم فتحعلی شاه بنفشه بادام خانم از ارامنهٔ آذربایجان است شاهزاده الله وردی میرزا از بطن اوست
زوجهٔ چهل و چهارم فتحعلی شاه مشتری باجی از اهالی شیراز است و در علم موسیقی توقّی تمام دارد محمد مهدی میرزا
و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران حب نبات خانم و پاشا خانم و مهر جهان خانم و فرزانه خانم از
بطن اوست پنج تن از فرزندانش وفات نموده زوجهٔ چهل و پنجم زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است اسمعیل میرزا
از بطن اوست که حکومت بسطام داشت زوجهٔ چهل و ششم پریشاه خانم از مردم گرجستان است شاهزاده کیومرث
میرزا از بطن اوست و دو تن از فرزندانش مرده است سخت پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله
الحرام گشت و ملقب بحاجی شاه شد زوجهٔ چهل و هفتم شاه پری خانم ملقب بسردار در فن موسیقی نام بردار بود
نسب بقبیلهٔ مجوس رساند ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن
اوست زوجهٔ چهل و هشتم شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری بسزا دارد کیقباد میرزا و
کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست یکتن از اولادش نیز وفات کرده ۴ زوجهٔ پنجاهم فتحعلی شاه
حیران خانم از قبیلهٔ کوکلان ترکمان است سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن اوست
یکتن هم وفات کرده زوجهٔ پنجاه و یکم ستاره خانم از مردم اصفهان است والدهٔ منوچهر میرزاست زوجهٔ
پنجاه و دویم فتحعلی شاه گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است علیقلی میرزا و عباسقلی میرزا و نور الدهر میرزا
و از دختران خاور سلطان از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و سیم فتحعلی شاه زیبا چهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی
رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن اوست دو تن ولدش نیز وفات کرده
زوجهٔ پنجاه و چهارم ننه خانم همشیرهٔ محمد عمید(?) خان بارزواری متخلص بشحنه است طیقون خانم و عزّت نسا
خانم از بطن اوست زایر بیت الله الحرام نیز گشت زوجهٔ پنجاه و پنجم بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است
شاه سلطان خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و ششم حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیک اصفهانی است
شمس بانو خانم از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هفتم فتحعلی شاه خوش نما خانم از مردم گرجستان است ماه پیکر خانم
از بطن اوست زوجهٔ پنجاه و هشتم فاطی خانم از مردم شیراز است سرو جهان خانم از بطن اوست زوجهٔ
پنجاه و نهم خیر النسا خانم از مردم طباس است شاه جهان خانم ملقب بخان بی بی از بطن اوست زوجهٔ شصتم
ننه خانم ملقب بمهد علیا همشیرهٔ ملا عبدالله است از مردم ساری مازندران کامران میرزا و اورنگ زیب میرزا

زوجهٔ چهل و نهم فتحعلی شاه شکّر خانم است از مردم اصفهان بهرام و بهمن میرزا از بطن اوست یکتن از او نیز وفات کرده

ذکر خاتمه کار فتحعلی شاه اعلی الله مقامه

وازدختران بزم آرا خانم وخرم بهار خانم ازبطن اوست ویکتن از فرزندانش نیز مرده است زوجهٔ
شصت ویکم فتحعلی شاه هما خانم از قبیله کردجهان بیکلوست وجلال الدین میرزا ازبطن اوست زوجهٔ شصت و
دویم بیگم خانم دختر حاجی الیاس تجرتشی ازقرای طهران است پرویز میرزا ازبطن اوست دوتن از فرزندانش
نیز وفات کرده زوجهٔ شصت وسیم ماه آفرین خانم دختر کل محمدخان شیرازی است زبیده خانم ازبطن اوست
زوجهٔ شصت وچهارم شاه فراز خانم ازمردم بلباس است آقا بیگم ازبطن اوست زوجهٔ شصت وپنجم بکی خانم
الشهیر به الکز ازمردم قراباغ است سلطان حسین میرزا ازبطن اوست زوجهٔ شصت وششم ملک جهان خانم
ازاهالی شیراز است مولود سلطان خانم ازبطن اوست زوجهٔ شصت وهفتم فتحعلی شاه شهباز خانم ازمردم
قزوین است رخساره بیگم خانم ازبطن اوست زوجهٔ شصت وهشتم اله کز خانم ازمردم بسطام است صاحبقران میرزا
ازبطن اوست زوجهٔ شصت ونهم فتحعلی شاه شهربانو خانم ازقبیله خدابنده لوست وعالیه سلطان خانم ازبطن اوست
زوجهٔ شصت ونهم فتحعلی شاه شهربانو خانم ازقبیله خدابنده لوست وعالیه سلطان خانم ازبطن اوست اکنون
جماعتی اززوجات فتحعلی شاه رقم میشود که فرزندان ایشان بجمله وداع جهان گفته اند وهنگام رحلت پادشاه فرزند
نداشته اند زوجهٔ هفتادم خیرنسا خانم دختر ابوطالب بیک سنگسری دو فرزند ازو وفات کرده زوجهٔ هفتاد ویکم
حسن ملک خانم ازجماعت لکزیست یکفرزند ازو مرده است زوجهٔ هفتاد ودوم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دختر
صید نظر بیرانوند است یکتن ولدش وفات کرده زوجهٔ هفتاد وسیم حاجیه نبات خانم ازجماعت بنی اسرائیل است
دو فرزند ازو وفات کرده اونخست درسرای جعفر قلیخان عم شهریار بود وبعدازو بسرای سلطنت درآمد وبعدا
مرون فرزندانش شاهنشاه اورا طلاق گفت وبعدازانقضای مدت معلوم اورا با میرزا شفیع صدراعظم
عقد بست وبعدازوفات صدراعظم بزیارت بیت الله الحرام شتافت زوجهٔ هفتاد وچهارم دلارام خانم
ازمردم گرجستان است یکتن ولدش وفات نمود زوجهٔ هفتاد وپنجم طوطی خانم ازقبیله ارمنیه است یک فرزند
ازو وفات کرد زوجهٔ هفتاد وششم خدیجه خانم ازجماعت بنی اسرائیل است دو فرزند ازو مرده زوجهٔ هفتاد و
هفتم جان بیگم ازمردم قم است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هفتاد وهشتم گل بخت خانم ازقبیله ترکمان
یموت است سه تن فرزندش فوت شده زوجهٔ هفتاد ونهم حاجیه خانم ازمردم طالش است دوتن فرزندش
وفات کرده زوجهٔ هشتاد ویکم فتحعلی شاه شاه پرور خانم ازقبیله قراچورلوست دوتن فرزندش فوت شده
زوجهٔ هشتاد ودوم فتحعلی شاه سکینه خانم ازمردم طهران است یکتن فرزندش وفات کرده زوجهٔ هشتاد و
سیم سروناز خانم دوتن ولداو وفات کرده زوجهٔ هشتاد وچهارم فتحعلی شاه جهان افروز خانم دوتن ولد
او وفات کرده زوجهٔ هشتاد وششم فتحعلی شاه خاتون باجی ازمردم مازندران است یکتن
ولدش فوت شده ازین پس آنچه اززوجات فتحعلی شاه برنگار میشود درسرای سلطنت اولاد نیاورده
زوجهٔ هشتاد وهفتم میرزا مریم دختر محمد بیک استرابادی است زوجهٔ هشتاد وهشتم فتحعلی شاه سکینه خانم
ازترکمان است زوجهٔ هشتاد ونهم شیرین خانم ازجماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ نودم فتحعلی شاه شیرین
خانم ازمردم ارمنیه است زوجهٔ نود ویکم شاخ نبات خانم ازمردم گرجستان است زوجهٔ نود ودوم شاه نبات خانم

از مردم گنجه است زوجهٔ نود و سیم فتحعلی شاه جان جان خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ نود و چهارم فتحعلی شاه
شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است زوجهٔ نود و پنجم گل پری خانم از مردم گرجستان است زوجهٔ نود و ششم
فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ نود و هفتم فتحعلی شاه نرگس خانم از مردم گرجستان است
زوجهٔ نود و هشتم جواهر خانم از جماعت ترکمان است زوجهٔ نود و نهم فتحعلی شاه شکوفه خانم از مردم گرجستان
زوجهٔ صدم فتحعلی شاه غنچه دهان خانم از قبیله ترکمان گوکلان است زوجهٔ صد و یکم کربلائی مریم خانم از مردم
گرجستان است زوجهٔ صد و دوم معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و سیم نوبهار خانم از
مردم قرای طهران است زوجهٔ صد و چهارم دل افروز خانم از ترکمان گوکلان است زوجهٔ صد و پنجم فتحعلی شاه
دل افروز خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و ششم خیر النساء خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و هفتم
آرزو خانم از جماعت شاهیسون رزکر است زوجهٔ صد و هشتم منیژه خانم از مردم شیراز است زوجهٔ صد و نهم
فتحعلی شاه شهناز خانم از قبیله شقاقی است زوجهٔ صد و دهم فتحعلی شاه لولی خانم از جماعت ارمنیه است
زوجهٔ صد و یازدهم جانجان خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ صد و دوازدهم یاسمن خانم از مردم ارمنیه است
زوجهٔ صد و سیزدهم زیبا نظر خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و چهاردهم سید نسا خانم از سادات
کاشان است زوجهٔ صد و پانزدهم آهو خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و شانزدهم ماهی خانم از جماعت
بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و هفدهم ناز آفرین خانم از مردم شیراز است زوجهٔ صد و هیجدهم شیرین خانم
از مردم اصفهان است زوجهٔ صد و نوزدهم نور سلطان خانم از قبایل ترکمان است زوجهٔ صد و بیستم گلابی
خانم از جماعت زندیه است زوجهٔ صد و بیست و یکم شاه پسند خانم دختر رمضان بیک خمسه است زوجهٔ صد و بیست و
دوم جهان خانم از مردم باجلان است زوجهٔ صد و بیست و سیم نازک بدن خانم از مردم قراباغ است زوجهٔ صد و
بیست و چهارم مروارید خانم از قبیله برچلو است زوجهٔ صد و بیست و پنجم طوطی خانم از طایفه کارخانه زند است
زوجهٔ صد و بیست و ششم کوچک خانم از مردم بنی اسرائیل است زوجهٔ صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه کوچک خانم
از مردم شیراز است زوجهٔ صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه شاه صنم خانم از قبیله برچلو است زوجهٔ صد و بیست و
نهم گل صبا خانم از مردم ارمنیه است زوجهٔ صد و سی ام بیگم خانم از مردم ورامین است زوجهٔ صد و سی و یکم
مرال خانم از مردم ترکمان است زوجهٔ صد و سی و دوم شهربانو خانم از مردم مازندران است زوجهٔ صد و سی و
سیم فتحعلی شاه نسا خانم از مردم عرب است زوجهٔ صد و سی و چهارم پریزاد خانم از مردم قزوین است
زوجهٔ صد و سی و پنجم فتحعلی شاه شیرین خانم از مردم اصفهان است زوجهٔ صد و سی و ششم گلچین خانم از مردم اصفهان است
زوجهٔ صد و سی و هفتم سارا خانم از مردم دامغان است زوجهٔ صد و سی و هشتم ملک جهان خانم از مردم ارمنیه است
زوجهٔ صد و سی و نهم خوشه خانم همشیره ابوالقاسم خان طهرانی است زوجهٔ صد و چهلم شمشاد خانم از ترکمان یموت است
زوجهٔ صد و چهل و یکم صنوبر خانم از جماعت عمله الموات زوجهٔ صد و چهل و دوم فتحعلی شاه زینب خانم از مردم
مازندران است زوجهٔ صد و چهل و سیم مریم گلیک خانم از جماعت ارمنیه است زوجهٔ صد و چهل و چهارم
شرفت خانم از مردم خمسه است زوجهٔ صد و چهل و پنجم خانم جانی خانم از سادات مازندران است زوجهٔ صد و

ذکر خاتمهٔ کار فتحعلی شاه قاجار اعلی الله مقامه

چهل و ششم شاه ویردی خانم دختر استاد محمد رضای تارچی است. زوجه صد و چهل و هفتم زینب خانم از جماعت ارمنه است زوجه صد و چهل و هشتم نبات خانم از مردم قزوین است زوجه صد و چهل و نهم فخر جهان خانم دختر آقا محمد جعفر کاشی است زوجه صد و پنجاهم نبات خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی است زوجه صد و پنجاه و یکم نیاز خانم از مردم مجوس است زوجه صد و پنجاه و دوم شیرین خانم از مردم صفهان است زوجه صد و پنجاه و سیم گوهر خانم از طایفه کلیائی است زوجه صد و پنجاه و چهارم زینب باجی از مردم مازندران است زوجه صد و پنجاه و پنجم نرگس باجی از مردم ارمنیه است زوجه صد و پنجاه و ششم خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است زوجه صد و پنجاه و هفتم بارا خاتون از مردم صفهان است زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه سکینه خانم از جماعت ترکمان است الجمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردم اکنون بعضی از اعمام و عم‌زادگان شهریار را بر می‌نگارد همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریارند در خاتمهٔ احوال او نگاشته آمد اکنون نام اولاد بعضی از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگار میدهم مع القصه ذکر خاتمهٔ کار حسینقلی خان و نابینائی او در این کتاب مبارک مرقوم افتاد اما فرزندان او تمامت در ایام نابینائی او متولد شدند شش تن دختر و شش تن پسر بودند دختران را شش تن از شاهزادگان نکاح بستند اول ظل السلطان دوم الله ویردی میرزا سیم احمد علی میرزا چهارم اسمعیل پنجم علیرضا میرزا ششم منوچهر میرزا و نام شش تن پسران حسینقلی خان بدینگونه است اول میرزا محمد خان دوم زین العابدین خان سیم محمد صادق خان چهارم محمد باقر خان متخلص بمریخ شاه مادرش گوهر تاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از وفات شوهر بحبالهٔ نکاح شاهزاده محمود درآمد پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است ششم حسینقلی خان که بعد از فوت پدر متولد شده و نام پدر یافت اما مهدیقلی خان عم شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله از وی باز ماند و ابراهیم خان در سنه یکهزار و دویست و چهل هجری در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی بیست و یک تن دختر و بیست تن پسر بماند اما پسران اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسائی رکن آمد نایب احد است دوم نصر الله خان سیم رستم خان چهارم خسرو خان پنجم موسی خان ششم اسمعیل خان هفتم شاهرخ خان هشتم اسد الله خان نهم علی محمد خان دهم علیقلی خان یازدهم عیسی خان دوازدهم محمد تقی خان سیزدهم غلامحسین خان چهاردهم غلامعلی خان پانزدهم محمد حسن خان شانزدهم عبد الرحیم خان هفدهم علی اکبر خان هیجدهم بهرام خان و دو تن دیگر را از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد اول عباسقلی میرزا دوم ابو الفتح میرزا دیگر عم شهریار مرتضی قلیخان است که بطرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد او را هفت تن اولاد بود پنج تن دختران بودند اول بسرای شهزاده در رفت دوم بنکاح شاهزاده ملک آرا درآمد سیم را شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست چهارم معقوده شجاع السلطنه گشت پنجم را پسر عم او آقا خان پسر حاجی مصطفی قلیخان نکاح کرد اما دو تن پسرانش اول مهرعلیخان است که او را چهار پسر بود محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان پسر دومش محمد حسین خان است که او را پسر نخستین مسمی بمهدیخان است عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلیخان است و او برادر اعیانی مرتضی قلیخان است آنگاه که برادرش از اراضی روس بگیلان تاختن کرد بفرمان شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه بزرگ شود و او سخت دلیر بود چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در میبرد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران وحشی را با تیغ دو نیمه میساخت او را ده دختر و دوازده پسر است اما پسران اول محمد حسن خان ملقب بآقا خان وقتی چنان افتاد.

اسامی بعضی از اعمام و عم‌زادگان خاقان شهنشاه

اختتام جلد اول قاجاریه

که کیفیتش را از همراه او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که گذر شهریار بود توانست کرد با تفنگ ساخته بدست حارسان
و ارکان دولت گرفتار شد آقاخان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه فرار برداشت برحسب فرمان
اسمعیل خان دامغانی با یکتن دژخیم از قفای او بدار الخلافه رفته هر دو چشمش را تاریک کردند دوم محمد
ولیخان سیم حسینعلی خان چهارم محمد کاظمخان پنجم فضلعلی خان ششم عیسی خان هفتم باقرخان هشتم
احمد خان نهم امامقلی خان دهم الله ویردیخان یازدهم ذوالفقار خان دوازدهم بهرام خان با جمله
نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آنگاه که رخت بجنان جاویدان برد برنگاشتیم و
عشیرت حضرتش تا اینوقت که سال هجرت بر یکهزار و دویست و هفتاد و یک میرود دور نباشد که ده هزار تن باشند
همانا در این کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعه مرقوم گشت با آنکه بسیار پادشاهان را صد و دویست
پسران بودند گاهی پسران بر پدران بشوریدند و گاهی پدران بدفع پسران کوشیدند گاهی برادران از یک
دیگر روی برکاشتند و بقلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه
سلطانی نیافتیم که بدین عدت و عدد فرزندان آرد و ازین عجب تر آنکه اگر چه هر یکتن از ایشان در مملکتی
و شهری فرمانگذاری و شهریاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سرباز فراوان در گرد ایشان
انجمن بود هرگز سر از فرمان برنگاشتند بلکه قوت برکاشتن نیز نداشتند مع القصه اکنون که قصه
فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم میافتد آنگاه
بفرخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه ایران و خسرو خسروان سلطان بن السلطان بن السلطان
ناصرالدین شاه که دولتش مؤید و ملکش مخلد باد نگار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را
چند آنکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهان دار بر عدد و عدت
افزوده اند هر یک را بنام برخواهد نگاشت انشاء الله تعالی
و حسن توفیقه و منه تمام شد جلد اول تاریخ قاجاریه
از مجلدات ناسخ التواریخ از تألیفات عالیجاه
مقرب الخاقان میرزا محمد تقی مستوفی
ملقب بلسان الملک بتاریخ غره شهر شعبان
المعظم سال هزار و سیصد و چهارده
هجری بید این بنده فقیر حقیر اقل الحجاج
حاجی محمدرضای متخلص به صفا
و ملقب بسلطان الکتاب
لشکرنویس ابن مرحوم حاجی
میرزا حبیب الله قاآنی محلاتی
تحریر شد

هو الله

تعالی

شأنه

العزیز

این کتاب

مستطاب جلد

دوم تاریخ قاجاریه را از

مجلدات ناسخ التواریخ که از

تألیفات مرحوم مبرور خلد آشیان

میرزا تقی خان سپهر لسان الملک

مستوفی دیوان اعلی طاب ثراه

است در دار الطباعه

آقا سید مرتضی باهتمام سیمای استاد الماهر

آقا میرزا حسن

بحلیه

و زیور طبع

سمت انجام

پذیرفت

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله المهیمن المعبود و الصلوة علی محمد المحمود و علی وصیه و صهره و آله المستشرفین علی سره الذین هم صنایع الله و الناس صنایعهم ما دامت الشمس بازغه و الکواکب طارقه و بعد چنین می نگارد محمد تقی مستوفی لسان الملک که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار بپای رفت حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده بجای نخستین پیوسته میدارد بهمانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت نایب السلطنه عباس میرزاست و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانبخشا حسینقلی خان ملقب بجهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی بود و شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است عم فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است بالجمله شهنشاه غازی محمد شاه چون چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذیقعده سپری شد در سال یکهزار و دویست و بیست و دو هجری مطابق تخاقوی ئیل ترکی در بلده تبریز در ارک علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلربیگی دار الخلافه طهران و فراهم آورنده خراج ایران بود بالجمله چون از مادر متولد گشت برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بشیری روانه دار الخلافه شده این مژده بحضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آورد و شهریار شاد خاطر شده نایب السلطنه را منشوری کرد که بحکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و ولیعهد ثانی دولت شناس بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر و جد روز تا روز همی بالیده شد تا بحد رشد و بلوغ رسید پس

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بسیاری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و بفطرت پاک و نیت صافی و میان مردم
شناخته آمد هرگز دامان ورع و تقوی او بکدورت مناهی و ملاهی آلوده نشد و لغات عرب و صنعت ادب
و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبسیده هنری بکمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت در پیشه نقاشان
و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه رتبت برتری داشت و با اقتدار
سلطنت اظهار مسکنت همی کرد و دلش بسوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت و در طریقت
موحدین و عقیدت انجاعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانسته بود تاکنون در
سلاطین شیعی پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخوانده ام و نشنیده ام
شجاعت و جلادت که اندر سلاطین جز آن متوقع نیست هم در شخص او کمال ظهور داشت چنانکه شطری از آن
در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان آذربایجان و جنگ افغانستان خراسان مرقوم افتاد
و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السلطنه عباس میرزا محمد شاه را مأمور فرمود شکسته باز نیامد بالجمله آنگاه
که از سال میلادش دوازده عام برگذشت در سنه یکهزار و دویست و سی و چهار هجری برحسب فرمان خاقان
حضرت شهریار باجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد و هم در این وقت مهد علیا
دختر کبری دختر زاده خویش را که صبیه اعتضاد الدوله امیر محمد قاسمخان قاجار قوانلو بود با او نکاح بست
و سور و سرور پادشاهانه بپای برد و هم از این دو شهزاده شهریار مظفر منصور ناصرالدین شاه زیب و زینت
تاج و تخت گشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه از این پیش بشرح رفت که فتحعلی شاه روز
پنجشنبه دوازدهم صفر سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری شاهنشاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران
تشریف ولایت عهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود و هم در این سال خود سفر اصفهان کرده روز پنجشنبه
نوزدهم شهر جمادی الآخره بجهان جاویدان تحویل داد بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد خاطرها دیگرگون
گشت بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند نخستین شاهزاده حسینعلی میرزا که
فرمانفرمای فارس بود که دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف گرفته رهسپر شیراز گشت و شاهزاده
محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز بفرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنه
اراضی فارس با او همداستان باشد و روز دیگر عبدالله خان امین الدوله مأمور گشت که هفت هزار سواره و پیاده
از دنبال ایشان سفر شیراز کند و ششصد هزار تومان منال دیوانی فارس را که در عهده تعطیل افتاده با خود دارد
و حال رعیت فارس را بازپرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده اند
یا رعایا از خویش دفع داده اند چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد
اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود یک تیر پرتاب دور شد در تخت پولاد خیمه زد و شهریار تاجدار رخت از این جهان
بیرون برد و چون سالهای دراز میرفت که الله یارخان آصف الدوله و محمد حسین خان سپهدار را با امین الدوله
کار بر خصومت بود و بدانسان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هر روز بر زیادت میگشت از این روی
امین الدوله هرگز بدین امیر نیست و رضا نمیداد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند

دارالسوی چون آصف الدوله و سپهدار کنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و هم داشتند که مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد بعد از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود همداستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را بسوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت صواب آنست که نزدیک ما تحویل کنی تا کار بشوری کنیم و با هرچه پیش آید هم دست و هم همداستان باشیم و خواستند تا اگر امین الدوله بجانب ایشان فراز شود او را با خود داشته باز دارند اما چون این پیام با امین الدوله رسید نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت انجماعت هم دل و همزبان گشتند دیگر وزیر پیش نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و بفرمان برداری تو فرمان داده هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو بر نداریم امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام باز فرستاد که من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم موی سفید شد و قوی ضعیف گشت ازین پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویهٔ عزلت بیرون نخواهم شد شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد و عبدالله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند بر نگاشت و محسن بیک ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت بسرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر بشاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو این مکتوب را بده و بسپار و بگوی که کجا میروی اینک فتحعلی شاه را زمان برسید و بسرای دیگر کوچ داد چون این خبر اصغا کنی بتوانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار توئی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری چون این لشکر ترا ببینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و نزدیک تو انجمن شوند پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاث سلطنت که از معادل ده کرور زر مسکوک برزیادت است ماخوذ داری آنگاه ترا با سی هزار تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهم چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه با صفهان راه کرده خورد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوبهای دشت ارژن اعداد جنگ کرده پنجاه روز برنگذرد که پنجاه هزار تن در اصفهان حاضر رکاب شوند و از آنسوی برادر اعیانی تو شجاع السلطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهنده اند با یک چنین لشکر از کرمان و یزد در رسد و شاهزاده محمدتقی میرزای حسام السلطنه که با تفاق تست کلید عراق است او را با خود با صفهان کوچ ده تا لشکر بر انوند و با جلان و بختیاری و بار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگذارند مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همیون میرزای حاکم نهاوند و از آنسوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشهان همگی طریق حضرت تو گیرند چنان شود که مردم دارالخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا با صفهان ترا پذیره شوند و بی کلفت خاطر بدارالخلافه در آورند مع القصه امین الدوله ازینگونه سخن فراوان کرد و محسن بیک پست و بلند زمین را بقدم عجل در نوشت در سپاهان بشاهزاده حسینعلی میرزا رسید مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت شاهزاده حسینعلی میرزا

طلب نمودن عبدالله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را بتطمیع سلطنت ایران

زمان رسیدن یعنی مردن است

برادر اعیانی آنان اند که پدر و مادر یکی باشند

پژوهنده یعنی تفحص کننده است

پذیره یعنی استقبال است

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت
که تا چندین ترکتاز تواند کرد همی پنداشت که دور از شیراز مردی غریب و مسکین است لاجرم داشته ده و هراک
محسن بیک را نیز برداشت و از مهیار شتاب گرفته تا قمشه بتاخت و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را
وداع گفته او را روانه بروجرد نمود و خود بطرف شیراز در تختروان آمد و بعد از ورود بشیراز وقتی مسعود معین کرده
تاج بر سر نهاده و بتخت بر آمد و نام خویش را نقش بزرگ و زینت منبر ساخت و خود را سلطنت لقب آوازه فرمود
برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران بجهان جاویدان تحویل داد لشکری
از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده او را مامور به تسخیر یزد فرمود هلاکو میرزا
کوچ بر کوچ طریق یزد برداشت سیف الدوله میرزا پسر ظل سلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوک میرزا
حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا از طریق
حصانت عقل منحرف یافت لاجرم بی آنکه اسبی بمیدان تازد و رزمی سازد یزد را تسلیم داده با دو عراده توپ
و پانصد سوار که ملازم رکاب داشت طریق دارالخلافه طهران گرفت اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن
هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسوده بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاین
بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت اما از آنسوی امین الدوله
در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیک باز آمد
دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد پس از آنجا کوچ داده در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک سعادت
آباد سراپرده کرده چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را حمل دادند و لشکری که با امین الدوله بود اجازت
یافته با لشکر رکن الدوله پیوست در اینوقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده
بودند و هر کس اگر توانست دست غارت بدیگری فرا برد و علف و آزوقه نیز نایاب بود میرزا آقاخان وزیر لشکر
بدان تدبیر و رویت در میان انجماعت تیر و ندبیر گشت کار مردم متشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و همداستان
نمود بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همیکند
بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلی شاه این قصه بشرح رفت بتکرار نخواهیم پرداخت روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار
تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده در میان دروازه اصفهان با امین الدوله
سپرد چنانکه مرقوم شد و خود راه دارالخلافه برداشت امین الدوله پردگیان را برداشته بمیان شهر آورد
و در خانهای سلطانی جای داده و خود بسرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه شاهزاده سلطان
محمد میرزای حاکم اصفهان باراضی چهارمحال تاختن کرده با سرباز خویش پیوست چنانکه ذکر شد امین الدوله بعد از
ورود باصفهان کس بسوی او فرستاد که از چه روی جا در چهارمحال کرده میتوانی برخیز و طریق شهر گیر و کار
شهر را انتظام کن سلطان محمد میرزا روز سیم بسعادت آباد آمد و از درآمدن شهر بیمناک بود با امین الدوله مکتوب
کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا باصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی اینک شاهزاده سلطان میرزا را
بچه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من بشرط زناشوئی در سرای سلطان میرزا است

دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرما

اصفهان آمدن شجاع السلطنه

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهار محال باصفهان

در اینوقت که پادشاه از جهان برفت بارگیرهای او را از مراتع بغارت بردند اکنون در سرای من از بهر آن است
که بسیج راه کند و طریق دار الخلافه سپارد با جمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم
کرد که هرگزش از در خیانت بیرون نشود آنگاه سلطان محمد میرزا بشهر درآمد و امین الدوله بحضرت او رفته معروض
داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق میکن و مرا بگذار تا در سرای خویش بپاسایم و اگر خواهی
تا من همه روزه بحضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و بر آنچه حکم کردم
حکومت نفرمائی سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نکرد و اینوقت
امین الدوله نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار باسایش بردید و بعزت
زیستن کردید اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و بهواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ
و حراست فرمائید زمانی دیر بر نیاید که جان و مال مردم هدر شود مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای
ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و کماشتگان دیگر علما بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب
آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند ماخوذ داشتند و روز دیگر محمد علیخان اصفهانی
با جماعتی از سربازان نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند
بصوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته هر یکرا از چپ و راست
دست و پای قطع کردند لاجرم آن بلده منتظم شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت و اینوقت
سیف الدوله میرزا که از چهار محال بدست مایورخان منتظم کرده بود ملازم خدمت داشت و از مردم بلده
و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لنبان نشیمن داشتند ده هزار تن حاضر حضرت امین الدوله
بودند و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه میکرد که اگر چه از کنار اصفهان
سفر شیراز کردن پسندیده نبود با اینهمه از آن پیش که بختی در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و کار
سلطنت بدو استقرار یابد با لشکری ساخته بجانب اصفهان تاختن کن بلکه غلبه ترا افتد و اهمیتی را بیک بدان که
در ارک شیراز روز بردن و سکه و خطبه بنام خود کردن کس پادشاه ایران نشود و روزگاری دراز نرود که در همان
ارک شیراز ترا حصار دهند و بکلفت خاطر گرفتار کنند و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را وقعی
نمیگذاشت و همچنان در ارک شیراز نشیمن داشت اکنون بر سر داستان شویم در همان ساعت که فتحعلی شاه
چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضاقلی میرزا بر اسبهای تیزتک برنشسته با چندتن از ملا
زمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند
و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند و شاهزاده عبدالله میرزا نیز بی‌توانی برنشست و آهنگ
زنجان و اراضی خمسه نمود باشد که آنمحال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه
بیرون آورد و زمام ملک بدست گیرد چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگذار بود و بسیار ذخایر
و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت ولی آنگه خویشتن زر آن اراضی فرمانگذار آید از
کشف آن خزاین هراسناک بود اما آصف الدوله و سپهدار باتفاق از راه مورچه خورت طی طریق همی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند آنگاه که در دیه قهرود در سر بند عباسی فرود شدند عریضهٔ بحضرت شاهنشاه غازی محمد شاه نگار دادند که هر چه زودتر بجانب دار الخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را معطل مگذار تا مردم زیاده طلب از طلب و تعب باز نشینند و اهالی ایران را از جنگ و جوش باز دارند اینک منکه سپهدار عراقم با دوازده هزار تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم محمود خان دنبلی قوریساولباشی و میرزا مهدی ملک الکتّاب فراهانی نیز هر یک عریضه نگار دادند و عقیدتی بکار بستند نگارندهٔ این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود و از دیرباز استفتاح بنام شاهنشاه غازی می‌نمود اینچند شعر انشاد کردم و بدست رسول نهادم

بعشر دوم از دومین جمادی ماه ... ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه
بمانده یازده روز و برفته یازده روز ... بچه بشهر رجب هم زچه ز تشرین ماه
بروز پنجم هفته به هفتم آبان ... که مهر بود بمیزان در و بسرطان ماه
نهفت روی ز خلق و نمود در روی بخلق ... که ظلّ بار اله و که ظلّ بار اله
بخاست از سر تخت و نشست بر سر تخت ... گزیده فتحعلی شه گزین محمد شاه

بالجمله مکاتیب را فرستاده برگرفته بجانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله باتفاق سپهدار وارد کاشان شدند چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایبی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود در سلطان آباد متوقف گشت اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمهٔ قصه فتحعلی شاه بشرح رفت چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکر مازندرانی و توشن رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند و از آنسوی بامداد بیست و سیم جمادی الاخره صبرعلی از عبد الله خان امین الدوله نزدیک شاهزادهٔ علیخان ظل السلطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت و او باندیشهٔ سلطنت پرداخت

دعوی سلطنت شاهزاده ظل السلطان در دار الخلافه طهران

ظل السلطان که در طلب سلطنت میزیست و از آنروز که محمد شاه غازی ولایت عهد یافت چنانکه مرقوم شد دلگران بود این هنگام یکباره مکنون خاطر را مکشوف داشت و در چهارروز وقت نماز دیگر محمد باقرخان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود و دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرد و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود حاضران حضرت گفتند سالهای فراوان است که از پدران خویش بمیراث خدمت سلاطین قاجاریه بر ذمّت نهاده ایم اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او را فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم لاکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم آنگاه ظل السلطان کار شهر را بنظم و نسق کرده و از برای حفظ و حراست برج و باره شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت از پس آن مجلس را از بیگانه بپرداخت و محمد باقرخان بیگلربیگی را حاضر

ساخت و با او گفت اینک خواهرزادهٔ تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگرچه در قم
اقامت دارد با او همدل و همراه است اکنون گوی کار ما با تو چگونه خواهد رفت اگر حمایت خویشان خواهی جست
هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشتن آسوده فرمای بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقر خان قرآن مجید را
در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان علی در مملکت بدین فرمان گذار دارد از فرمان او برنگذرد و هرگز بجانب
خواهرزاده و برادر ننگرد آنگاه ظل السلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را با همخانان
با او گذاشت روز دیگر مسرعی از شاهزاده امامویردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح
که با لشکر ساخته جبه پادشاه را بدار الامان قم آوردیم و با خاک سپردیم اینک با همان سپاه براه دار الخلافه
اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و هرچه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود ظل السلطان نیک شاد
شد و در پاسخ فرا نگارد که با تمامت لشکر هرچه زودتر حاضر درگاه شو این سخن مردم فتنه‌جوی را دل قوی ساخت
گروهی نیز در نزد ظل السلطان انجمن شدند و گفتند بیدرنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن
تا مردم دور و نزدیک اندیشه ترا باز دانند و بدرگاه تو شتاب گیرند و اگر در اینکار تقاعد ورزی مردمان
ترا در طلب این امر ندانند هم آن میرود که اشرار دار الخلافه ناگاه برشورند و بارک سلطانی درفشند و سرای
سلطنت و خزانه پادشاهی را منهوب دارند و این همه ظل السلطان هم داشت که چون بر تخت سلطنت جلوس
کند سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند بحکم ولایت عهد و وصیت فتحعلی شاه
سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است در آنوقت میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا
ابوالقاسم قائم مقام دهشتی تمام در خاطر داشت و از نیروی سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت جواب
دول خارجه بر ذمت من است و نگاشته ظاهر ساخت که در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ بر قرار است
که وصیت شاهنشاه برگذشته در تعیین ولیعهد موقوف و منوط برضای جمهور است اگر مردمان راضی بسلطنت
ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است این نگاشته بسیار از مردم را بقوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان
که در طهران بودند جماعتی بحکم و گروهی بدلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که ما
سلطنت ولیعهد را همداستان نیستیم و ظل السلطان را بپادشاهی سلام داده‌ایم این هنگام امامویردی میرزا نیز
با لشکرها و اثاثه سلطنت برسید بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لآلی و اوانی سلطانی را
تسلیم کرد و پس ظل السلطان روز چهاردهم شهر رجب اثاثهٔ سلطنت را بر خود راست کرده رکن الدوله او را بدست
خود تاج کیانی بر سر نهاد و بر تخت سلطانی جای کرد و بزرگان ایران در خدمت او برصف شدند و او را تهنیت
و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادلشاه یاد کردند و بر سیم و زر علیشاه نقش نمودند رکن الدوله بدین نیکو
خدمتی ملقب بتاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگذاری گیلان و خمسه را منشور گرفت
و امامویردی میرزای کشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزند خویش امامقلی میرزا
ایشیک آقاسی گشت و چون ظل السلطان از این امور بپرداخت فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را بولایت
عهد برگماشت آنگاه بفرمود تا با امین الدوله منشور کردند که نخستین ترا از اینجا آگهی فرستادیم [illegible]

قدم در وادی الوان از آنچه در اصفهان نشیمن ساختی و بجانب یزد اختی نتوانی بجانب طهران برگیرد حل و عقد ۳۰۵
امور چنانکه بود بی باشش امین الدوله چون کار ظل سلطان را استوار نیافت و سلطنت او را امکانی نمیگذاشت
سر بفرمان او در نیاورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت بالجمله
چون محمد حسین میرزای حشمة الدوله با ظل سلطان افزون از برادرزادگی نسبت مصاهرت داشت نیز فرمانی بسوی
او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت و شاهزاده امامویردی میرزا نیز بحکومت قم منشور فرستاد و اسمعیل خان
پسر عبدالرزاق خان کاشی را در کاشان بازداشت و فرمان حکومت او را ابرام کرد از آن روز که بر تخت نشست
هر آنچه در گنجینهٔ شهریار تاجدار فتحعلیشاه برگرفت و معادل چهار صد هزار تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان
آن مرد که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آن جمع را که در طهران اقامت داشتند عطا نمود
و چون رکن الدوله و امامویردی میرزا و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر بزرگان سپاهیان از راه برسیدند قریب
چهار صد هزار تومان دیگر بر ایشان بذل فرمود رعیت و لشکری در دار الخلافه طهران خشنود شدند و ظل سلطان را
عادلشاه خواندند از نیروی که بعد از قتل نادرشاه عادلشاه خزانه او را پراکنده ساخت چنانکه در جای خود رقم
شد مع القصه اینوقت سیف الملوک میرزا پسر ظل سلطان در حضرت پدر معروض داشت که این همه درهم و دینار
که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو بکاری نیست پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند
نه با رضاجوئی حبشی پیرزن از این گنج که ناسنجیده بذل میفرمائی معادل صد هزار تومان مرا تسلیم کن این لشکر
همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از اینجا باراضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و گرمرود
خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدی سدید باشم چنانکه یکتن از مردم آذربایجان بدین سوی سفر نکند مرا اینکه
بطمع زر سر از اطاعت محمد شاه برتابد و در حضرت چنین ضراعت بر خاک نهند حبشی از حاضران درگاه با سخن او
همداستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند محمد جعفر خان کاشی که وزارت ظل سلطان داشت سالهای
فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات میگذاشت و سخت از وی هراسناک بود و با خود
می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظل سلطان راست آید و سیف الملوک میرزا بقوت شود دور نباشد
که قصد جان او کند چه ظل سلطان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکرانش را
از شر فرزندان حراست فرماید لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظل سلطان رضا نمیداد خاصه آنکه
که سیف الملوک میرزا اقدام میکرد و قواعد آن را منهدم میساخت هم در اینوقت رای ظل سلطان را که مسخر داشت
لاجرم اتفاق با پسر نکرد و اندیشه او را بجانب دیگر میرزا آقاخان وزیر لشکر که بخردی فرزانه بود و تدبیر صواب
اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمد شاه داشت
و کار سلطنت و دولت او میگذاشت در اینوقت هنگام یافت و در حضرت ظل سلطان معروض داشت
ممالکی
که اکنون زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشیان بر جای خود سرد شود خاصه آذربایجان که
سردسیر است و هم در این حال قوت برودت برزیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد گرفتم آنکه کارداران محمد شاه عدد را
توانند کرد و بسیج سفر توانند نمود از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند واجب نباشد که در چنین

بستن میرزا آقاخان [illegible]
بقتل
ظل سلطان

زمستان لشکری که هم اکنون رسیده مأمور گشته و زنجان فرمائی انتجاعت تا بدایت بهار چندان خسته مانده شوند
که هنگام برجستن با سپاهیان و رزم دادن با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه فرار
پیش گیرند و این لشکر را که ماندند از امن بیک شناختم ایشان بجاهی مانند که تا سر او بر سنگ نیاید از راه نگردد
هم اکنون انتجاعت ناچارند که سفر با زندان کنند و زنان و فرزندان خویش را پرسش نمایند چون نوروز سلطانی
فراز آید سفر بر ایشان سهل گردد به هر جا که بخوانی و هر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند ظل السلطان و حاضران حضرت
او که مردمی نیازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست بر پرسش در شهد صافی زهر
نقیع تعبیه کند این صورت را که در معنی تشتت شمل بود تمهید امر حمل دادند همدل و همزبان این رای را پسندیده
داشتند لاجرم وزیر لشکر کار بکام کرده و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را بطرف مراجع و مساکن خویش گسیل ساخت
و درگاه ظل السلطان را از لشکر پرداخته کرد و هم در این وقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مأمور توقف خراسان
بود با یک فوج سربازان شقاقی برسید شگفتی آنکه ظل السلطان هم او را تشریف خنجر الماس و عطای زر
و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت اما از آنسوی چنانکه مرقوم افتاد چون سیف الدوله
میرزا پسر دیگر ظل السلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان بر دو
شیمت و طریقت بودند گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم براه بودند و انتظار ورود
موکب او را بطهران میبردند از جمله ایشان میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان
ملک الشعرا و فرزندان و اتباع او بود و من بنده نیز چون از سفر اصفهان بکاشان آمدم دیگر باره روی بطهران
برگذشته فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا
ابوالحسن و اتباع خویش متفق بودم از آنسوی اسمعیل خان که از قبل ظل السلطان حکومت کاشان داشت با مردم
خویش و جماعتی از اهل آن بلده همداستان شده ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند چند گاه مساکن او را
با سنگرها در میان بود و جز گلوله تفنگ رسولی در میانه متردد نگشت تا این وقت که سیف الدوله میرزا از یزد
برسید اسمعیل خان او را پذیره شده و بچاپش با لشکر و توپخانه بشهر در آورد و از پی چاکران محمد شاه را
تضعیف کرد میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا احمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی محمد تقی پشت
مشهدی که در میان علمای اثناعشریه فاضلی نام بردار بود پناهنده گشتند هر چند من بنده ایشان را تحریض
بمدافعه دادم و گفتم با خصومت کارداران ظل السلطان نام بر آورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس بر ما
ابقا نکند صواب آنست که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم میرزا ابوالحسن در جواب گفت
هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او بدار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظل السلطان در تخت
سلطنت جای دارد و این میسر است که با توپ و لشکر با طریق مقاتلت می سپاریم [illegible]
گیرم تا او سفر طهران کند آنوقت اسمعیل خان دفع دهیم این بگفت و بخانه حاجی سید محمد تقی [illegible] و
اما از آنسوی اسمعیل خان خبر بوده سیف الدوله را با چند تن از ملازمان سیف الدوله بخانه حاجی سید
محمد تقی مشهدی شد [illegible] میرزا ابوالحسن و فرزندش میرزا احمد با همه [illegible] سوگند یاد کرده و

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

دریافت که مانند ابر بهاری بهابهای مکرمت ادرار و مدار کرده و بخشان محمد باقرخان را آشکارا داشت ظلّ سلطان و مو
هرگز با این کلمات خاطر من آسوده نشود و بیکان چون ازین سرای بدر شوم مرا مأخوذ دارند و از هر دو چشم نابینا
سازند درین وقت زنان حرم سرای بگرد او انجمن شدند و برو دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را بستند و
پافشند محمد باقرخان آنگاه حکم داد تا ظلّ سلطان را در رواق معروف بکلاه فرنگی آورده نشستن فرمودند و جماعتی
از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخته و فرمان شاهنشاه غازی را درین وقت بر مردمان مکشوف داشت اهل
وعشیرت محمد جعفرخان چون این بشنیدند بیتوانی بخانهٔ آقا محمود مجتهد در رفتند و محمد باقرخان کس فرستاد تا ابواب
سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه نگار داده بلشکرگاه فرستاد و ازین سوی میرزا
ابوالحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظلّ سلطان هم برو بود چنانکه مرقوم شد چون گرفتاری او را بدانست
فرار کرده در آستانهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک
زادگان به دولتخواهی ظلّ سلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز برداشت مدت سلطنت ظلّ سلطان و خود
سری او چهل روز بود مع القصه روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران
سپاه و اعیان درگاه بسلیمانیه آمد و از آنجا در قریهٔ طرشت ری منزل نموده روز دیگر آهنگ دارالخلافه
فرمود و سکنهٔ طهران خرد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان وارد
نگارستان که از بیرون قلعهٔ شهر است در او طاقی که معروف بدلگشای میباشد درآمد و از شهنشه خسرو
خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع بجواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامت اثاثهٔ
سلطنت را از کنوران ظلّ سلطان انتزاع نموده بحضرت آوردند و شهریار بدان اشیا تن بیاراست و در کرسی
مرصع معروف بتخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند برنشست و بار عام داد و تمامت شاهزادگان
و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف بر زدند و شاهنشاه را بسلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند
اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند در دارالخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا
بهاءالدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت روز بیست و یکم شهر شعبان با دو هزار تن سرباز
سمنانی و دامغانی و چهارصد تن سوارهٔ او صانلو بدرگاه آمد و در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد
بصوابدید قائم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود بسرهنگی مصطفی قلیخان سمنانی سفر سمنان کرده
و در آنجا بسیج راه کنند و بخراسان شوند و غلام حسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته بحضرت شتافت
و نوازش نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود تهنیت
جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت روز تا روز از دور و نزدیک سران سرهنگان
و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند محمد حسین خان فیروزکوهی عباسقلی خان لاریجانی و دیگر
سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند و پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان
وارد طهران شده بارگاه سلطانی درآمد این هنگام ظلّ سلطان را بر حسب فرمان از رواق کلاه فرنگی بیاورده
در خانهٔ خواهر او فخرالدوله جای دادند و محمد جعفرخان را بدست محمد باقرخان بیگلربیگی سپردند تا در

در سرای خویش باز داشت و چون محمد باقرخان دانسته بود که چهل بارگیر از اموال و اثقال او بقریه شاهزاده عبدالعظیم
تحویل یافته کس فرستاد و اینجمله را حمل داده در سرای سلطنت در او طاق نقاشی خانه بر زبر هم نهاد و پس از
ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت شاهنشاه با ذل فرمان داد که اموال محمد جعفرخان را
از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردم پس محمد باقرخان آن اموال را بخانه خویش آورد و در میان
آن احمال معادل پنجهزار تومان زر مسکوک بنقد یافت و دیگر اشیا نفیسه و جواهری که ماخوذ داشت با آن درهم
و دینار مسکوک بمیزان صد هزار تومان بر میرفت و از پس آن کس بخانه محمد جعفرخان فرستاده ابواب
سرای را مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت اینهنگام محمد جعفرخان کس نزدیک قائم مقام فرستاده معروض
داشت که از آن روز که ظل سلطان آغاز طغیان کرد و سر سلطنت در آورد من دانستم که اقامت در حضرت او
مورث وخامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشتن را چنانکه از وی زیانی نه بینیم بکناری کشیدم
ناچار حال اموال و اثقال من اینست که از شهر بیرون فرستادم تا خویشتن از دنبال فرار کنم از قضا دست
نیافتم و گرفتار شدم اکنون که محمد باقرخان بر تمامت اندوخته من دست یافت دیگر مرا چکند و محبس من در خانه
او چرا باشد قائم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیرالممالک و حاجی علیخان حاجب الدوله و آقا محمد حسن صندوقدار
برفتند و او را نزدیک وی آوردند بعد از گفت و شنود او را بمعیرالممالک سپرد تا در سرای خویش باز داشت
و چون قائم مقام نماند بچند از مدت سپرده حاجی قاسمخان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد چنانکه
جای خود مذکور خواهد شد اکنون بر سر سخن رویم بعد از ورود شاهنشاه غازی بطهران حاجی سید محمد تقی
که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت محلی ماثور بود بدرگاه پادشاه آمد و تهنیت جلوس
بگفت و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه
میزیست بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و بمؤید الدوله ملقب گشت و میرزا ابوالحسن وکیل الرعایای
کاشان که از فتنه سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد بوزارت او منصوب گشت و بر حسب
امر مبلغ پانصد تومان زر که مصادره سیف الدوله میرزا از وی ماخوذ داشته بود مسترد گشت جهانگیر میرزا
برادر کهتر مؤید الدوله مأمور بحکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون
از کاشان راه برگرفت و باراضی یزد نزدیک شد مردم آن بلده بر هلاکو میرزا که اینوقت یزد را بتحت فرمان
کرده بود چنانکه تفصیل آن در اینکتاب مرقوم است بشوریدند و او ناچار بجانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا
وارد یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبدالصمد خان
زرندی را با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد بعد از ورود بکاشان اسمعیل خان را
گرفته باز داشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبادا مغافصةً از فرمانفرمای فارس
و شجاع السلطنه سپاهی بدینجانب تاختن کند بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و در آمدن سرکردگان
مازندران بصوابدید میرزا ابوالقاسم قائم مقام شاهنشاه غازی میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را

فراوان باز نمود و بیتوانی سلب سیاه طلب کرده چند روز جامهٔ سوگواران در بر کرد آنگاه وزیر مختار دولت
روس و انگلیس باتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت بپای بردند آنگاه معروض داشتند که
تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن ازین بزیادت پسندیده نباشد بعید نیست که ساکت
در اینکار فتنه حدیث کند که بزحمت بسیار دفع آن باید کرد بزرگان حضرت نیز بدین سخن همداستان شدند

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه بتخت سلطنت در دار السلطنهٔ تبریز

میرزا ابو القاسم قایم مقام باستیاری ستاره‌شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم رجب سال یکهزار و
دویست و پنجاه هجری شش ساعت و پنجاه دقیقه از شب گذشته بطالع شانزدهم درجهٔ اسد شاهنشاه غازی
سلب سیاه را از بر دور کرده جامهٔ سلطانی در پوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد و
بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هر کس بدین
مبارکباد پیشکشی در خور خویش پیش گذرانیدند و تاریخ جلوس او را که در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری
بود با عدد حروف کلمهٔ ظهور الحق برابر یافتند آنگاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافهٔ طهران را تصمیم عزم داد
و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک بدست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس
چندانکه بکار باشد درهم و دینار بقرض ستانند و بعد از ورود بدار الخلافه دین خویش را گذارند پس قایم مقام
وزیر مختار انگلیس کمل را طلب کرد و ازین سخن پرده برگرفت کمل در پاسخ سخن بلیت و لعل میافکند و کار بمماطله
و تسویف میانداخت قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی
در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از حجرهٔ خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور
اوزلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلیشاه
ولیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر بکار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود
بدار الخلافه استرداد نمایند چون کمل این عهدنامه را بدید جای سخن از بهر او نماند معادل سی هزار تومان زر مسکوک
از بازرگانان تبریز بوام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و بکارگذاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند
نگاشت که دین بازرگانان را بکارگنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند و این هنگام قایم مقام
کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت
حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد و چون در میان پسران نایب السلطنه جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه
در ذیل تاریخ فتحعلیشاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در
در اردبیل محبوس بودند قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی بطهران خاصه اگر با مدعیان سلطنت
مقاتلتی افتد یا فتوری در کار در آید ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردمان را بر پادشاه بشورانند لاجرم
بصلاح و صوابدید او برحسب فرمان اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم درخیم روانه اردبیل گشت و هر دو
تن را از هر دو چشم نابینا ساخت و هم در اینوقت منصور خان فراهانی که با دو فوج سرباز قراجه داغی مأمور بود
که بخراسان رفته در آنجا اقامت کند شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصهٔ فتحعلیشاه او را از سفر خراسان

منع فرمود و حکم داد تا باتفاق لشکری انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی باوجان همه جا منقلای لشکر کوچ داده بر مقدمه سپاه برود و هم در اینوقت سلیمانخان کورانلو در تبریز بود از بهر آنکه محمدحسین میرزای حشمة الدوله فرمانگذار کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در مخالفت دانسته از هر دو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده تبریز گشت و دیگر میرزا هدایت الله کردستانی از قبل رضاقلیخان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از بهر [illegible] والی نکاح بندد در اینوقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که باراضی کرمانشاهان سفر کند و محمدحسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد آنگاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را بوزارت او منصوب فرمود و حکم داد تا سلیمانخان کورانلو و میرزا هدایت الله نیز ملازم رکاب او باشند چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاهند از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب بنایب الایاله فرموده بحکومت آذربایجان بازگذاشت و خویشتن یکدل و یکجهة آهنگ دارالخلافه نمود وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رای یکجهتی زدند

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز به طهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظل سلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بسیدون لده لشکرگاه کرد و هم در آنجا سه روزه کار لشکر بساخت و راه برگرفته در سعدآباد فرود شد و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد نذری و منصورخان که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سده سلطنت نمودند محمدخان امیرنظام با سوار و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا بلشکرگاه پیوست و صورت معاهده سرعسکر روم و قصه سفر خویش را معروض داشت از آنجا که محمدخان از غث و سمین امور آذربایجان نیک آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا بحل و عقد امور پردازد و حاجی حیدرعلیخان شیرازی نیز بر حسب فرمان حکومت ارومی یافت و هم در این منزل عیسی خان بیک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شد عریضه و پیشکش او را پیش داشت و بعرض رسانید که معتمدالدوله با چهل هزار تومان زر مسکوک و لشکر ساخته بشتاب تمام ملازم رکاب میشود و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شجاع السلطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحد خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد اما از آنسوی چنانکه مرقوم شد بعد از وفات فتحعلیشاه شاهزاده عبدالله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از کره و راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل و الوسی که در آن اراضی سکون داشتند سه هزار تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و ده روزه کار سپاه خویش راست کرده در یک فرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شجاع السلطنه مکتوبی کرد بدین شرح که سالها بفرمان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام چنان افتاد که

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

که روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار نمره ۱۱
و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود اکنون که پادشاه بجهان جاوید
تحویل داد صواب آنست که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا بمن گذاری و خود بحکومت کردستان قناعت
فرمائی و اگر اضعاف ذهبی و از در مخاصمت و مبارات بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت و شهر
زنجان را بمحاصره خواهم انداخت بیگمان این شهر بدست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی
شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است خاصه فتحعلی شاه را
در حق ما که از نفرت سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده همانا
در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمان گذارم ساخت چون این کار را من بفرمان پادشاه
بدست کردم در شریعت ملک روا نباشد که بفرمان پادشاهی از دست بگذارم اگر تو کار دیگر میکنی و از فرمان
پدر بدر میشوی مرا هیچ بیم نباشد از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و باستقبال جنگ بیرون خواهم تاخت
فرستاده شاهزاده عبدالله میرزا را رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده هزار و پانصد تن سوار
و هزار تن سرباز و پانصد تن غلام رکابی و دیگر مردم و چهار عراده توپ و یکصد زنبورک بساخت و صبحگاه
از دروازه شهر بیرون تاخت اما از آنسوی چون لشکر عبدالله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند و دانستند
که سهل و آسان غنیمتی بدست نمیشود و فردا نگاه باید حاضر جرگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ
نبرد آزمود تاب و درنگ نیاوردند دو ساعت از آن پیش که سپیده بر زند از لشکرگاه بیرون شدند و هر کس
بجانبی راه برگرفت شاهزاده عبدالله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار بطرف قزوین روی گذاشت
و چشم براه شاهنشاه غازی همی داشت و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت بشهر زنجان نمود و عریضه
نگار داده بدرگاه شهریار غازی فرستاد که اگر دو فوج از لشکر بدینجانب مأمور شود من قوتی بدست کنم
و در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدی سدید باشم
و برحسب خواستاری او فرمان شد تا لنزی صاحب انگریزی و منصورخان فراهانی با دویست توپچی و دو فوج
سرباز و شش عراده توپ بجانب زنجان شتافتند و بعد از ورود ایشان در آن اراضی بطرف شرقی شهر
سنگری راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا
با فوج بیگی مسلمان مأمور شد که از راه سرچم و بیک لی بزنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از هیجده روز
موکب شاهنشاه غازی برسید چنانکه مرقوم میشود اما از آنسوی این خبر در دارالخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه
غازی هم در این زمستان آهنگ دارالخلافه از تبریز بیرون شد و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت سرما
در عزم او لغزش نیفکند ظل السلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن بشوری
در افکند و گفت ما از آنگاه رای بر خطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت
خانه دادیم اکنون لشکری نیاز را چگونه توان از اوطان خویش بمیدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ
و تفنگ بداشت همانا میرزا آقاخان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد که حاضران

حضرت کشیدند افسوس بر گذشته بکاری نباشد اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید

فرستادن ظل السلطان رسول و نامه نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی بهدست و بهداستان شدند که با حضرت محمد شاه سفر کنیم و او را از اندیشه مقاتلت باز داریم ظل السلطان شاد شد از نواب شاهزاده بسیج سفر کرده و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که نزدیک چهل سال فتحعلی شاه که پدر ما بود سلطنت ایران داشت و فرزندان او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر اینک تو فرزند برادر من بلکه فرزند من باشی مانند پدر خویش ولیعهد من باش و مملکت آذربایجان را بتحت فرمان همی دار و برزیادت از این از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک بسوی تو حمل دهم تا بسعت عیش روز بری بیهوده چرا تجهیز لشکر باید کرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباه گردند و خون جمعی بیگناه ریخته شود و از این لشکر تاختن و جنگ ساختن سیصد تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تو اند آشفته خاطر شوند بر ایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من نپذیری و طریق مقاتلت بر گیری اگر لشکر من شکسته شود بفرمایم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و بمیدان جنگ در آیند و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام تو به ننگ بر آید و این اثاثه سلطنت که امروز بدست من است مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر ثمین و لآلی ثمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد در هم شکنم و جز این چیز هر چه بیابم بسوزم در آتش بشویم در آب بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه بر گرفتند و کارداران ظل السلطان چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده از قفای ایشان بیرون فرستند تا محمد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و با رکن الدوله کار بمدارا کند آنگاه از شهر و حومه قریب هفت هزار تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امام وردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را بر داشته در خدمت امام وردی میرزا کوچ دهد تا اگر کار بمصالحه بکران نرود و ساخته جنگ باشند بعد از بیرون شدن ایشان خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان قوم نیکتر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم او نیز بسیج راه کرده از شهر بیرون شد محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت میبرد که از شهر بند طهران سر بدر کند و خود را بلشکرگاه شاهنشاه غازی رساند در اینوقت با خسرو خان همراه شد این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و گروهی از مازندرانی بودند که حراست برج و باره میداشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلربیگی میزیستند مع القصه محمد شاه غازی از نواحی جان راه بر گرفت و طی مسافت بپیمود و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب برسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظل السلطان را باز گفتند شاهنشاه غازی در جواب فرمود که نخستین باید دانست که حضرت پادشاهان از خمیر مایه دیگر است و نفوس سلاطین از دیگر مردم جداست و خدای باری خوی سلاطین در ظل سلطان گذاشته است با اینکه تخت ملکت

جواب نامه ظل السلطان را شاهنشاه غازی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

خاص او نشده و مردم ایران او را بسلطنت سلام نداده اند خزانه دولت ایران را که سلاطین بهیچ جمعی نتوانسته
دست بدو برد و برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت و اکنون حزن و اندوه پدرکیان را بر من عرضه میدارد
و حمله مردان را با آه و ناله زنان وفع سیده و از شکستن جواهر مرا خسته خاطر میخواهم که من بی دریای نور و تاج ماه صاحب
تاج و کلاه نتوانم بود اگر کسی بچند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی کاهی نوبت ببازرگانان افتادی و اینکه میگوید
من بجای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزاف است زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او بهمه
فرزندان افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد امروز بحکم وصیت سلطنت میراث من است و مداخلت
دیگر کسی در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد صواب آنست که ظل سلطان حشمت خویش را نگاه دارد و از آنکه
حق او ست بر زیادت نجوید در پایان کار بتوسط میرزا ابوالقاسم قائم مقام مثال دیوانی شهر قم و کاشان را
بسیورغال ابدی ظل سلطان منشور کردند بشرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت دست
باز دارد و از میانج شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا باراضی زنجان آمد و در سمان ارسنه
که از جانب شرقی یکفرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد این هنگام شجاع السلطنه اسبی را که محجّبه
نام داشت و هشتصد تومان زر مسکوک خریده بود بنگاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و تاج زر برسر
زد و زین مرصع بجواهر بربست و با لشکریان باستقبال بیرون شد و همچنان هزار لوله تفنگ و شش عراده
توپ و صد لوله زنبورک و یکصد و سی سر اسب توپخانه و ده هزار دست جامه سرباز و دویست باب خیمه و هزار
تومان نقد و هزار خروار غله برسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق پادشاهانه گشت چاکران حضرت
اسب خجسته را بفال نیک گرفتند بالجمله برحسب فرمان محمدحسن خان قلخالی از سمان ارجی مامور شد که با هزار تن
لشکر در ارک زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر بدست شود یا فتوری در کار در افتد موکب پادشاهی در
آن زمستان ساکن زنجان باشد آنگاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از
آنجا میرزا یوسف همدانی را مامور بکرمانشاهان فرمود و خطی بمحمد حسین میرزای حشمة الدوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را
به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیرد آسوده همی باشد و هم در سلطانیه فرستاده معتمدالدوله منوچهرخان
برسید و معادل هزار تومان زر مسکوک تسلیم کارگذاران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته
و چهل هزار تومان زر معتمدالدوله رهسپار حضرت است بعید نیست که قبل از ورود بقزوین بلشکرگاه پیوسته شود و این خبر
نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلهارا قوی ساخت آنگاه شجاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده رخصت
انصراف داد و سیصد تن سرباز و دو عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته و راه برداشت چون هریک
از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظل سلطان متزلزل است دست
آویز مصالحه چون دولتین از طهران بیرون شده بدرگاه پادشاه غازی میشدند میرزا مهدی ملک الکتاب
و اسفندیار خان بیات قوللرآقاسی نیز تقبیل سدهٔ سلطنت کردند شاهزاده عبدالله میرزا نیز برسید و با چاکران
درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت برادر شهریار اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت
با فوج گروس برکاب پیوست و هم آنجا معروض داشت که شاهزاده امامویردی میرزا از قبل ظل سلطان

و توپخانه با آهنگ جنگ در تکتاز است و هم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با ده هزار تن سوار و جماعتی از تفنگچیان گیلانی و چهل تومان زر مسکوک بلشکرگاه پیوسته جبین ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش را بگذرانید و ملازم رکاب شد بعد از رسیدن این خبر کارداران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را از گردن فروگذاشتند بالجمله سالار پسر شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسید و عریضهٔ پیشکش پدر را برسانید میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین که وزارت محمد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه میسپارم و کارداران دولت را ممتحن میدارم اگر چنان فهم کردم که حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی رخصت انصراف خواهی یافت مکتوبی که با تو مینگارم در عنوان آن هو العزیز خواهم نگاشت چون بخوانی میتوانی طریق حضرت گیرد و اگر کار را دیگرگونه یافتم در عنوان هو الله تعالی مینویسم اینهنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت میفرمای و اگر نه بهر جانب که توانی طریق فرار بسپار و معقلی از برای خویش بدست کن با اینهمه مواضعه چون بدرگاه آمد و ما مولات محمد حسین میرزا را تباه دید در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته بمهالک صعبه انداخت چنانکه در جای خود مرقوم میشود

شکست یافتن لشکر ظل سلطان

بالجمله در اراضی ابهر بعرض رسید که شاهزاده امامموردی میرزا اراضی قزوین را درنوشته و با سپاه وهن که شش فرسنگ از سوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده گریز نموده اند و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی بسزا کرده قراولان لشکر امامموردی میرزا را تا لشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را ماخوذ داشته رها نمودند و از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امامموردی میرزا پراکنده شده و قوت درنگ از بهر ایشان نماند لاجرم راه را فرا پیش داشته اند و از قزوین نیز باز پس شده در اراضی قیشلاق نشیمن کرده اند اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد و از ابهر راه برگشته تا ظاهر قزوین براند سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویشتن داری نکردند لاجرم فرمان حکومت قزوین بنام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت بعد از دو روز از قزوین خیمه بیرون زده در خاک علی فرود شد و در آنجا الله یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت باتفاق میرزا تقی علی آبادی بدرگاه پیوست چون آصف الدوله بعد از آنکه رسید نیک پادشاه را اصغا نمود از قم راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز بفرمان ظل سلطان برای اصلاح ذات بین از طهران بیرون شده در عرض راه با آصف الدوله بازخورد و متفقاً تقبیل سدهٔ سلطنت نمودند خسرو خان گرجی و محمد حسین خان ملک الشعرا نیز ملحق شدند این هنگام مردمی که در لشکرگاه امامموردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امامموردی میرزا جدا شده بحضرت آمد و زمین بوسه زد از پس او سران و سرکردگان یکیک و دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند چندانکه یکباره لشکرگاه امامموردی میرزا شکسته شد شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبد العظیم فرار کرده روز ورود شهریار غازی بشهر طهران پذیره شد و محمد طاهر میرزا بطهران گریخت امامموردی میرزا بیچاره مانده بر جان خویش هراسناک گشت

ناچار کناری گرفته و کتابی برکن الدوله برادر اعیانی خود کرده او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد
که او را مطمئن خاطر ساخته بدرگاه پادشاه آورند لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نزدیک او
گسیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را بدو برد آنگاه امامویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب
پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هر گناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت
کرده اند باز پرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند ماخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امامویردی
میرزا آنچه در حیات فتحعلیشاه برقرار بود کاسته نشود پس امامویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد
که بدار الخلافه شده ظل سلطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران
پیش داشت از آن سوی سهراب خان گرجی با هجده عراده توپ و سیصد زنبورک و هزار تن تفنگچی بختیاری
بفرمان ظل سلطان مامور شد که از طهران بیرون شده باتفاق صاحبقران میرزا بلشکرگاه امامویردی میرزا پیوسته
شود و چون یکفرسنگ از طهران بیرون شد کارداران ظل سلطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند در بیم
شدند که مبادا سهراب خان بلشکرگاه محمد شاه پیوسته شود لاجرم محمدرضا خان پسر محمد باقر خان بیگلربیگی را با چهار
صد تن تفنگچی از قفای او مامور ساختند که سهراب خان را نگران باشند از آن سوی چون سهراب خان از شکستن لشکر امامویردی
میرزا آگهی یافت محمدرضا خان را ماخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه بسلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرمز میرزا را که
در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون یکساعت از شب
گذشت در عرض راه با امامویردی میرزا که اجازت یافته بطهران میشتافت بازخورده او را نیز ماخوذ داشت
و تقریب بقشلاق قزوین بلشکرگاه پیوست وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری امامویردی میرزا را اصغا نمود نزدیک
قائم مقام آغاز شکایت کرد پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده او و شفاعت شما آگهی میداشت هرگز بدین امر شنیع
مبادرت نمیکرد هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم بالجمله چون محمد باقر خان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه
غازی مانند سیل میان کن صعب و سهل زمین را در نوشته راه نزدیک کرد امامویردی میرزا نیز بدو پیوست
معلوم داشت که اختر ظل سلطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود لاجرم نزدیک او آمد و معروض داشت
که من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم دانسته باش که
محمدشاه با لشکری در رسید که دفع او در قوت بازوی ما نیست اینک راه نزدیک کرده و امامویردی میرزا را
نیز بدو پیوسته یکدو روز بر نگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی صواب آنست که هرچه توانی از زر و گوهر از این خزانه
دولت که امروز مفتاحش بدست تست برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای
کنی و اگر توانی بجای دیگر نیز توان رفت ظل سلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند
اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد و از این سخن رای محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت محمد باقر خان
جواب باز نداد و او فهم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمد باقر خان
از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه تقدیم خدمتی نکند در شمار پیوستگان ظل سلطان
برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب بخویشتن نگاشت بدینا

سنه ۱۲۵۰ شرح که قبل از ورود موکب پادشاه ظل سلطان و محمد جعفرخان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او
همداستان شده گرفته با غل و زنجیر محبوس داره اگر در اینکار بمدارا کنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمد خان پسر
مهدیقلی خان دولو را گرفته بجای مهر محمد شاه بدان منشور نهاد آنگاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بود مطلب نموده
چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقاخان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظل سلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند
و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آن جماعت را در گرفتن ظل سلطان
و محمد جعفرخان همداستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظل سلطان از محمد جعفرخان
رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او بطرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد ازین روی مرا حکم فرستاده که هم امشب
او را مأخوذ دارم چون ایشان را متفق ساخت بجماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای
خویش بدر شود خون او هدر گردد و در خانهای خویش باشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش
نفرمائید و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق میدانست حاضر کرده اما از آنسوی محمد جعفرخان
و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقرخان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه
روزه در آنجا تردد مینمایند لاجرم تفرس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است بعد از فرو شدن آفتاب
نزدیک ظل سلطان آمدند و هر دوان معروض داشتند که ما امشب از کین و کید محمد باقرخان آسوده نیستیم
و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمیدانیم صواب آنست که او را طلب فرموده یک امشب در نزد با مداد
کند و در این سخن الحاح فراوان نمودند در پایان امر ظل سلطان در پاسخ ایشان فرمود سخن دراز نکشید و در
جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقرخان زیاده از شماست چه او با من تاکنون ده کرت افزون
با قرآن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته نزدیک من آورده در اینوقت
سیف الملوک میرزا و محمد جعفرخان از حضرت او بازشدند و محمد جعفرخان بعادت همه شب در بالاخانه
کشیکخانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب شاد بخفت و آسوده خاطر بیارمید

گرفتاری ظل سلطان و محمد جعفرخان بدست محمد باقرخان بیگلربیگی

نیمه شب محمد باقرخان مردم خود را بر داشته باتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیده دم بدارالاماره سلطانی
درآمد و مفافصة ببالاخانه کشیکخانه صعود نمود و محمد جعفرخان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز مأخوذ
داشت بازوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود بدست خویش برگرفت و او را آورده در میان کشیکخانه
که در دهلیز سرای است باز داشت هم در اینوقت محمد رحیم خان را با ده تفنگچی فرستاد تا در میان شهر رفته
شاهزاده محمد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیم و دهشتی نیست تو را از بهر آن خواسته ام که پیام مرا
با ظل سلطان رسول باشی چون محمد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظل سلطان معروض دار که
ازین بیش هرچه گفتیم پذیرفتار نشدی اکنون برحسب فرمان پادشاه محمد جعفرخان را مأخوذ داشته و در حضرت تو
از طریق ادب بیرون نشوم اگر خواهی بهر جانب فرار میکن که ترا از مقصد باز نخواهم داشت محمد ولی میرزا
که خود نیز از ظل سلطان دل آزرده داشت بسرای درونی رفته در اطاق نمازخانه فتحعلی شاه ظل سلطان را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سلطان خاطر ساخته خبر و یکت سیف الدوله میرزا آوردند آنگاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله شاهزاده را
میل در کشند و ما چنان ساختیم؛ سیف الدوله پذیرفتار نگشت لاکن اموال ایشان را بغارت برگرفت و در میانه چند سر
اسب و چند سر استر نیز از بنده مؤلف بغارت رفت بالجمله هر دو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران
پیش داشت بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان بمه دست شده اسمعیل خان را دفع دادیم
اما از آن سوی چون سیف الدوله میرزا با راضی شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک
فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظل سلطان را اصغا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
اینوقت میرزا ابوالحسن و میرزا محمد رها شده بقعه شاهزاده عبد العظیم در رفتند اکنون با داستان شاهنشاه
غازی محمد شاه پردازیم و باز گوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغا فرمود و آهنگ دار الخلافه نمود

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه بشاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه شاهزاده رکن الدوله بشتابی تمام سرعتی بجانب دار الحکومه خود بلده قزوین روانه
فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و اثقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن
بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند فرستاده او سه روزه سیطی
مسافت کرده وارد قزوین شد در اینوقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ میشه که خواهرش بشرط زنی
در سرای نایب السلطنه بود در قزوین جای داشت و از نیروی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده
رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند هنوز اینکار بپای نبرده بود که فرستاده
رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه برسانید حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستاری و خطبه
ببست و بی‌توانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده سه روزه از قزوین با آذربایجان شد
و در بیست و ششم جمادی الآخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت جز اینکه بنزد یک میرزا
ابوالقاسم قایم مقام شده او را در پنهانی آگهی داد و قایم مقام بی‌توانی بحضرت شاهنشاه غازی رفته
این قصه باز گفت و معروض داشت که این راز پوشیده بفرمای تا کار سپاه بنظام کردد و از حضرت او
مراجعت نموده بسرای خویش در رفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در بروی آشنا و بیگانه
ببست و بحاضر شدن لشکرها فرمان کرد محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان تمام بود در اینوقت
در سرحد روم در غاز کلی جای داشت از بهر آنکه با سر عسکر دولت عثمانی و فرمانگذار ارزن الروم کار حدود و ثغور
مملکتین و تردد اهالی دولتین را بنظم کنند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بر طریق مصالحت و مسالمت
نرود از در مناجزت و مبارزت بیرون شود این هنگام قایم مقام نخستین بسوی او نامه کرد که کار دیگر گون
گشت و شهریار از جهان بیرون شد اگر سر عسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود لشکریان
دل شکسته شوند و مردم روم بر تجری و تمرد بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص
و عام گردد با سر عسکر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن بغلظت نکشد و امر
بمهاجرت منجر نگردد کار همی کن و بی‌توانی در میانه معاهده بهم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که دیگر رنگ

آهنگ دار الخلافه باید نمود محمد خان که مردی دانا و توانا بود و چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا اینکار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازی گل تا لشکرگاه سرعسکر هشت فرسنگ مسافت بود پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با اتحاد دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون بصواب نیست اکنون که شما بطلب ملاقات ما جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا بلشکرگاه شما خواهم شتافت و روز دیگر برنشسته بلشکرگاه سرعسکر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاک و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل یکصد و بیست هزار تومان اموال تجار ایران را بغارت بردند و از کارداران دولت ایران بسیار وقت با شما سخن رفت که اموال بازرگانان را مسترد سازید و کار بمسامحت گذرانید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان با آذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدینجانب تاخت و فرمان کرد که اگر انکار برفق و مدارا بپای نرود و فیصل این امر را باز با شمشیر حوالت کنم هم اکنون یا ورقی را بخط و خاتم خود نگار کرده بمن سپار که این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال بازرگانان را خود تسلیم فرمای بالجمله لختی ازینگونه سخن کرد و بغازی گل مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسکر بازدید محمد خان را تصمیم عزم داده سفر غازی گل کرد و در آن مجلس بر ذمت نهاد که معادل هشتاد هزار تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و بسجلی نگاشته سپرد و خواستار شد که روزی چند با محمد خان بپای برد تا از دیدار یکدیگر نیک برخوردار شوند محمد خان سخن او را پذیرفتار شد و چندان ببود که سرعسکر طریق منزل خویش گرفت پس بقدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون دو ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و نایهای کوچ دادن ساخته راه شدند و ندانستند بکجا خواهند شد بالجمله چنانکه نه سرعسکر بدانست و نه لشکر آگاه شد بجانب تبریز راه برگرفت و تمام در آن شب با سرباز و لشکر پیاده هیجده فرسنگ ایلغار همی فرمود اما از مینوی دو روز بعد از آنکه حاجی محمد خان به تبریز آمد خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید کپتن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و کلنل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت و از پس دو روز دیگر شاهزاده محمد قلی میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شدند تا شاهنشاه غازی را بسلطنت سلام گویند و او را بسفر دار الخلافه تحریض و تحریک دهند این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند اما هیچکس بر خلاف نظام جنبشی نمینمود الا آنکه این سخن را گوش بگوش سری همی تذکره کردند قائم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقتی ندارد میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضلا صدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هر که تواند بجای آورد و اگر نه بدعا زبان بر دوختن باید شاهنشاه را تعزیت گفت آنگاه تهنیت فرستاد و این خبر موحش را هر کس نتواند در آنحضرت مکشوف سازد شما که علمای دین و ناصحان امین میباشید همگی همگروه بحضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید پس علمای بلده مجتمعاً بدرگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جد خویش آگهی دادند شاهنشاه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و حزن و الم خویشتن را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

طلب عزم و فرمان کرده که سفر مازندران نموده شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد لاجرم میرزا فضل الله باتفاق عباس خان قاجار قوانلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده بیست و هفتم رمضان بشهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا غره نماید و سفر طهران فرماید میرزا فضل الله و عباسخان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ توانید بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد سرکشی شاید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد همان بزرگان مازندران شما را دست بگردن بسته بحضرت پادشاه برند ملک آرا این رای را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده پسر خود بدیع الزمان میرزای ملقب بصاحب اختیار را از استراباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران بیرون نتوانست جنبش کرد از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرد لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را باز دانند بعد از دو روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا فضل الله بشتاب برق و باد بدرگاه پادشاه آمد و ساحت ملک آرا را از این آلودگی صفا داشت و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که این وقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قائم مقام باستقبال ملک آرا بیرون شد و او را در عشر آخر شوال بشهر طهران در آورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از دو روز بحضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت و همچنان شاهنشاه غازی هر یک از اعمام خویش را که سن شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام بار گسستن نشستن میفرمود اما ظل سلطان اگرچه گروهی او را نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن بیم نگذاشتند لکن شهریار از دیدار خویش بی بهره روا نمیداشت او را بحضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد پادشاه نشست او را برپای خواست و ظل سلطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت چنان نشست که بر صدر مجلس بر آمد اگر نه از محمد شاه فروتر بود شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد این کرده خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد و چون مجلس بنهایت شد مردم محجوب با ظل سلطان گفتند اینگونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست هر کس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی بیشتر کند تقرب او افزون است پادشاه را که ظل الله گویند بدین معنی تشبیه کنند از اینجاست که سلاطین فرزند ندانسته و پدر و عم نشناسند هر که با ایشان از در طاعت و صداقت بیرون شد قربت یابد و بدین سخنان نگفت و مر ظل سلطان را از آن نخوت و تمرد فرود کرد تا روز ماه

دوره سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در عمارت الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند ظل السلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرده و او را بر تخت صعود داد و خود بازنشسته مصحف بایستاد و از آن سوی چون این خبر پراکنده شد که محمد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت در صفهان عبدالله خان امین الدوله کس نزدیک سلطان محمد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران معین یافت مرا دیگر در امور مملکت مداخلت نخواهد رفت این بگفت و از سرای خویش بخانه حاجی سید محمد باقر رشتی که افضل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست اینهنگام سیف الدوله نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی اندوز زر مسکوک که بنام شاهنشاه نقش کرده بود برسم پیشکش بدرگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان برسید اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را بحکومت اصفهان مامور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمد میرزا سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود کسیل طهران کن اما نگران باش که دیگر سوی جنبش نتواند کرد و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را بدارالخلافه کوچ دهد لاجرم خسرو خان با صفهان شتافته امراء آن بلد را منظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمد میرزا با عشیرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دارالخلافه شد

تدبیر نمودن اللهیار خان آصف الدوله و میرزا ابوالقاسم قائممقام در امر وزارت اعظم برای خود

از پس این وقایع اللهیار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت اینهنگام چنان میدانست که بی ذلتی و طلبی دیگر باره بدین منصب دست خواهد یافت از آنجانب میرزا ابوالقاسم قائممقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همه حاملان سیف و قلم مقهور عاملان قرطاس و قلم اند خاصه قائممقام که با صابت رای و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود. عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و بصلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگذار باشد چون اینرخصت از پادشاه بگرفت نزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت تویی اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایت عهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمیگشت هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر بدست تو مفتوح و مضبوط نشود از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود و چندان سپاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت آنگاه فرمود که من سفر شیراز به چند شرط توانم کرد نخستین آنکه صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند دیگر آنکه مرا سی و ده سر اسب جنیبت باید که با لگام و زین زرین مرصع بجواهر ثمین باشد اینجمله را از بارهبند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را بسیورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم منال دیوانی طلب نکنند قائممقام با دلی فسیح و جبینی گشاده معروض داشت که ما خود بسیج سفر شما را ازین بیش زیادت سنجیده ایم باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم آصف الدوله چون از قائممقام که وزیر اعظم و کارگذار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و همچنان دیگر باره نفس طمع را تحریک داده گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر باشد و پسر دیگرم محمد قلیخان چون یکچندی در صفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان بصیرتی بسزا دارد حکومت

اصفهان را بادی گذار نمودند و پسر دیگرش بیگلربیگی و محمدعلیخان را بحکومت بروجرد و همدان منصوب ساخت بالجمله از اینگونه سخن فراوان کرد قائم مقام بصواب دید او همه را بر صفحه رقم کرد تا بنزدیک پادشاه برده منشور کنند و از نزد آصف الدوله بیرون شده بحضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله خال و نیک سگالی نبوده امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مروت ظاهر ساخت زیرا که نام تخت و تاج نبرد و آن را طلب نفرموده و فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و بنام طلب نکند و فهرست سئوالات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت آنگاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد اینگونه سخن کند اگر رها شود و قوت بدست کند چه خواهد اندیشید این کلمات در نزدیک پادشاه آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را بحکومت خراسان مأمور فرمود و باتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن اراضی داشت آنگاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل و یکجهت گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را طلب فرموده بتسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلم توپخانه را با گروهی انبوه از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه طهران بیرون شد میرزا ابوالقاسم همدانی ملقب بذو الریاستین و محمد طاهر خان قزوینی را که از شناختگان ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشتن کوچ داد و لنزی صاحب را با سی عراده توپ و جماعتی از لشکریان بر سبیل منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بعد از ورود بقم الله وردی میرزا را که بحکم ظل السلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود و حکومت قم را بجای امیر اصلانخان قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت و از کاشان فیروز میرزا و معتمد الدوله با یک نیمه لشکر از راه اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را باتفاق لنزی صاحب بجانب اصفهان مأمور ساختند شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه سپاه را بساخت و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدرقلی میرزا و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه آهنگ اصفهان بیرون شده اند لاجرم شتاب زده با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و بطرف فارس رهسپار آمد و همچنان از آنسوی چون این خبر در مملکت فارس سمر گشت فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با ده هزار تن سوار و پنجهزار تن پیاده باستقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زنان کوچ دهید و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید بالجمله شجاع السلطنه آن لشکر ساخته از شیراز بیرون تاخت و پست و بلند زمین را در نوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه را دیدار کرد و لشکر از هم برآمدند و از دو سوی رده شده صف راست کردند لنزی صاحب فرمان داد

۳۲۲ تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها را بگشادند و سربازان از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند از گلولهٔ توپ
و تفنگ تگرگ مرگ بباریدند و میدان حرب از دخان و گرد چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود شجاع السلطنه
که آموختهٔ شجاعت و جلادت بود چون این بدید دانست که فارسیان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون
هزیمت شوند تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را بقوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند و هم ازینگونه
مبارزت سودی بدست نشد لشکر شیراز را نیروی درنگ نماند یکبار پشت با جنگ داده راه فرار پیش داشتند
چندانکه شجاع السلطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را بجنگ تحریض داد مفید نیفتاد ناچار خود نیز طریق فرار
برگرفت و از قفای لشکریان برفت و در عرض راه در میان کوه و دره سیقناقی بدست کرده از بهر آسایش اقامت
کردند لنزی صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگر باره نایرهٔ حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف
و برودت هوا فرار از حرب کار صعب مینمود ناچار درین کرت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند و تا فرو شدن
آفتاب رزم دادند چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز بدست نبود لنزی صاحب با غنیمتی که
از هزیمتیان بدست کرده بود بلشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان این معنی را فوزی بزرگ شمرده باتفاق لشکر
بازشتافتند و هیچکس تا در شیراز عنان باز نکشید لنزی صاحب از پس این فتح در منزل آباده بحضرت معتمد الدوله
پیوست و معتمد الدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفای هزیمت شدگان برفت اما لشکر فارس
از آن هول و هیبت که یافتند هم در شیراز نتوانستند اقامت کرد و هرکس بوطن خویش گریخت فرمانفرما و شجاع السلطنه
ناچار شهر را گذاشتند و در قلعهٔ ارگ متحصن گشتند و چون ساده دلان از بهر ورود معتمد الدوله مهماندار و میزبان
معین کردند و از آنسوی معتمد الدوله دو روز قبل از نوروز بشهر شیراز درآمده ابواب شهر و باره حصار را بمردم خویش
بسپرد و در تسخیر ارگ یکدل گشت چنانکه مرقوم میشود عنقریب و هم درین سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا
برحسب فرمان حکومت دارالخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جملهٔ خواجه سرایان بود بوزارت او منصوب
گشت و هم درین سال فرمان رفت که عبدالله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران
ملازم حضرت باشد میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرده از رأفت پادشاهش نوید داد و پیغام
مفید نیفتاد و همچنان در خانهٔ حاجی سید محمد باقر پناهنده بود و هم درین سال میرزا محمد علیخان وزیر دارالخلافه
پسر عبدالرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای
درگاه مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت بجهان جاوید برد و هم درین سال میرزا صادق مروزی
که وقایع نگار دولت و دارهٔ دفترخانهٔ پادشاهی بود و برای باقی تحویل داد اما از آنسوی چون بهرام میرزا
چنانکه مرقوم افتاد مأمور بحکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت نخستین در رکاب شاهنشاه غازی
از تبریز تا باسمنج کوچ داد بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه
نموده با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان گوران و میرزا هدایة الله امین کردستان راه برگرفت و دویست تن
سوار شقاقی و صد تن سوار قراپاپاق و یک فوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یک دو مرحله
برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانهٔ لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و [illegible]

کشت و در اراضی سنقر میرزا هدایت الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب ۳۲۳
کرده سلیمان خان را نیز مأمور فرمود که از پیش تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و ذهاب را
تحت فرمان دارد بعد از ورود سلیمانخان بذهاب نورالدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب
داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمانخان حکمروا گشت اما بهرام میرزا از قفای
ایشان طی مسافت همیکرد و در اراضی شهرزور محمد خان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و کار
فرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با چهار عراده توپ و دویست و پنجاه تن از سربازان مراغه بنزد نواب
بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود بکنار سیروان عبدالله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با چهار هزار تن
سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی
کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند روزی چند بر نگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از
منزل ابهر و خرم دره بجانب طهران برسید پس بهرام میرزا دل قوی کرده رود سیروان را عبره کرد و ازین
سوی اوتراق نمود و عبدالله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید
در اینوقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمة الدوله وارد شده
و حال پرسی بجای آورد و از قفای او ملک محمد سلطان خمسه سرهنگ که از جمله خدمتگذاران حشمة الدوله بود برسید
و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته از قائم مقام نیز باز نمود بشرح اینکه بصوابدید میرزا ابوالقاسم
ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان
خاص از برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مأمور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ
و حارس باشد اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد
چشم ازین مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با یکصد سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله را
پیام کرد که من از آمدن بکرمانشاهان ناچارم و اگر ترا حکومت این مملکت باید بی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی
و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار بکام نتوانی کرد و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همیرفت
و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و با او پیوستند سلیمانخان گوران با سپاه خود برسید
رضاقلیخان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود و میرزا هدایة الله امین کردستان و چهار هزار مرد
لشکری در منزل ماهی دشت لشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او بکرمانشاهان در رود
شاهزاده چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد میدانست رضاقلیخان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج الله
و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر
در قلعه که شاهزاده محمد علی میرزا بنیان کرده بود فرود شد و از آن سوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه سی تن
از راهزنان قبیله هره را دستگیر نموده بنزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان
وارد کرمانشاهان شد بفرمود تا آن جماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند اما از آن سوی چون میرزا ابوالقاسم
قائم مقام میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی بمصحوب ملازم خود

فتحعلی بیک حشمة الدوله نگاشت و او را بنوید حکومت کرمانشاهان لاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ۲۲۱
ابوالقاسم ذوالریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرده علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان
عریضه رقم کرد لاجرم حشمة الدوله در سفر دارالخلافه تعجیل گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار کند و از
محل حشمت خود خویش را ساقط نسازد لاجرم روز ورود بهرام میرزا بشهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده
راه طهران پیش داشت اما چون بهرام میرزا در دارالاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را انتظام کرد
فرزندان شاهزاده محمدعلی میرزا را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجری هر یک چون روزگار پدر برقرار
مقرر داشت آنگاه ملا عبدالعزیز کاشانی که مأمور بملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصرالله میرزا را
که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمدعلیخان کرمی ایشک
آقاسی شاهزاده محمدعلی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر حشمة الدوله
اسدالله میرزا را نیز از آنجا بکرمانشاهان فرستد و صورت حال را انگار کرده انفاذ درگاه شاهنشاه نگارشی
داشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را نیز وکیل او کسیل سازند تا در تقدیم خدمت بهرچه شایسته داند منصوب
دارد کارداران دولت او را بتشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل سه هزار تومان زر مسکوک
عطا کردند و هزار تومان میرزا تقی قوام الدوله را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه
حضرت او داشتند بعد از ورود او بکرمانشاهان بهرام میرزا او را بحکومت لرستان مأمور فرمود با جمله
مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد نصرالله میرزا والی و اسدالله
میرزا نیز وکیل او شدند و محمدحسین میرزای حشمة الدوله در عشر اول شوال وارد دارالخلافه گشت و در حضرت
شاهنشاه غازی حاضر شده زمین ببوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیت و شجاعت او را
از همه شاهزادگان افزون میدانست و هم در شهر ذیقعده شاهزاده محمود را کارداران دولت در لرستان
ناخوشنود داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او از اراضی لرستان با عددی قلیل طی مسافت کرده که بعتبات
عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرس کردند که همانا خاطر محمود میرزا آنست که
مردم لرستان را با خود همداستان کند و عصیان ورزد لاجرم گرفتار شد و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی
قراباغی مأمور بحکومت مازندران گشت و آن مملکت را انتظام کرده و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله
کمین گاه ساخته با سر و نهب مردم میپرداختند کیفر کرده هزیمت داد

ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک هجری مطابق یحی ئیل ترکی چون ده ساعت و بیست و نه دقیقه از روز یکشنبه
دوم شهر ذیحجه اجرام سپهری شد آفتاب در بیت الشرف جای کرده شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز
بپای برد و درین بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هر کس در جای خود بایستاد
شد ظل السلطان همان سلبی که فتحعلیشاه در اسلام میداد در رفت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج زر
که همه ساله تفاوتی داشت بر سر زد و از بیرون ایوان بر لب ایجه بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد

و بر حادیکه چاکران درگاه پادشاه هم را مخاطب سازند در گفت و شنود قربان خاکپای مبارکت شوم گفت اما ۴۲۵
شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا بدست آویز وجع پای و شیخوخت خویش درون ایوان شده سلام داد
وقتی دورتر از پایهٔ تخت پادشاه بنشست قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را نیز دیکت او رسول
فرستاد و پیام داد که ظل السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه
حشمت او را نگاه دارد و قدر او را رفیع سازد با اینهمه با تاج و خفتان خویش بر لب الجحر ایستاده تو را چه افتاده که
گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم بجای عنوان نگار میکنی کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است
و گاهی در پایهٔ سریر سلطنت جلوس میفرمائی از این پس در عنوان عریضه قربان خاکپای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه
پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نگار عرضهٔ ذمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی خست و در
این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و شاهزاده بهار الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله
و دیگرکسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان منتظم بود
و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و
همیون میرزا حاکم نهاوند از قفای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی همگروه تقبیل سده
سلطنت کردند اما از آنسوی معتمد الدوله چنانکه مرقوم افتاد بعد از ورود شیراز کس نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه
رسول فرستاد و پیام داد که از پیرامون ارک نشستن و در بروی خویش بستن و خود را عصیان پادشاه بلند
آوازه کردن پسند خردمند نباشد شما را که از حدود خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز
بود کدام کار بساز کردید که در تنگنای ارک شیراز توانید کرد همانا اگر در بربایند و در نگشایند به نیروی کوشش
و قوت یورش و گلوله های توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبهٔ جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک
یکسان گردد و اگر اجازت رود من یکتنه بحضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم فرمانفرما بدین سخن
رضا داد و سخن بر این نهاد اما از آنسوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آنست که چون بامداد معتمد الدوله بدینجا
حاضر شود و با ما سر سخن باز کند بکیفر زشتی که بروی ما آورده او را بیک ضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد
و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب
و ضرب را بدست کنم و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمد الدوله این لشکر در گرد ما انجمن شوند و از بهر ما
برای جنگ اعادی تازه باشند فرمانفرما فرمود این نیک رائی است اما بباش تا از من ایمائی رود قبل از
اشارت من بر اینکار جسارت مکن سخن بر این نهادند و روز دیگر معتمد الدوله با چند تن از شناختگان درگاه
بحضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارک کار فرمانفرما را استوار ندیدند نشستند از در آمدن مردم
بیگانه اظهار کراهتی میکردند لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان با ارک در رفتند و چون معتمد الدوله
با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت
اشارت نماند و در حال معتمد الدوله حکم راند که چند تن سربازان ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند بیرای
درونی و نزدیک بردگان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمیکنم و اولاد ایشان را زحمت

گرفتاری شجاع السلطنه
زنان فرمانفرما
معتمد الدوله به
انجام کار ایشان

میرزا سام لاجرم سلیمان میرزا و فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هر یک هر چه توانستند از مال پدر برگرفتند و بجانب بصره و بغداد فرار کردند آنگاه معتمدالدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را بمنصور خان سرتیپ فراهانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت چون ایشان را در قریهٔ کهریزک که سه فرسنگ تا طهران مسافت است فرود آوردند بصوابدید و صلاح و اصرار و الحاح قائم مقام شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم دژخیم ملازم محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه شده بدانجا سفر کردند شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام بود و پس از دو روز در سه شنبه پانزدهم هر دو تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما را در خانهٔ منوچهر خان معتمدالدوله منزل دادند و چون در این سال مرض وبا طغیان کرد چنانکه مذکور میشود فرمانفرما بمرض وبا گرفتار شد میرزا حسین حکیمباشی فتحعلیشاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی که بقیمت اندک بود تجویز نمود فرمانفرما گفت مداوا چنین که نه خادمی دارم که مهیا کند و نه درهمی که بها کنم میرزا حسین سخت شرمناک شد و چون زری لایق تحفه نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط گذاشت و برفت مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمهٔ فرمانفرما را بشمار کردند هیجده هزار برآمد و او را خزانهای اندوخته و بارهای مروارید بود بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو بجهان جاوید خرامید

اکنون حدیث معتمدالدوله در مملکت فارس بپای میرود بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السلطنه را روانهٔ دارالخلافه نمود اراضی فارس را تحت فرمان کرد و بدفع منافقین و مخالفین پرداخت نخستین محمدعلیخان ایلخانی قشقائی و میرزا محمد فسائی را گرفته روانهٔ طهران نمود اما ولیخان ممسنی که روزگاری دراز سر رفت که با فرمانگذاران فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود هم در اینوقت ده هزار تن سوار گرد خود انجمن کرده تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و تجاران را عرضهٔ نهب و غارت میگذاشت قلعهٔ گل و گلاب و قلعهٔ سفید که از زمان رستم دستان تاکنون باستحکام داستان است از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند و صعود کنند باندک جنبشی کوه پارهای چند زبر زیر شود و از فراز بفرود رود که هر لختی دویست مرد را با خاک یکسان سازد مع القصه معتمدالدوله یکتن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دور گرد مباش که در مملکتی چنین پادشاهی قهار طاذی و پناهی از بهر تو نخواهد بود ولیخان محمد باقرخان پسر خود را بنزدیک معتمدالدوله فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند معتمدالدوله محمد باقرخان را مورد ملاطفت و اشفاق داشت و تشریفات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا ولیخان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود هم اکنون تعجیل کن و با پدر بنزدیک من بشتاب محمد باقرخان برفت و قصه بگفت ولیخان با خود اندیشید که اگر یکتنه بشهر در رود و فرزندان و لشکریان او بدست نباشند معتمدالدوله هرگز او را فرو نگذارد پس اموال و اثقال خود را در قلعهٔ سفید جای داده نگاهبان برگماشت و اهل و عشیرت خود را باتفاق محمد باقرخان پسرش در قلعهٔ گل و گلاب سکون فرمود و خود بشهر درآمده نزدیک معتمدالدوله حاضر گشت مردمان از دیدار او عجب کردند

و در نزد معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیوپای بیابان گرد بپای خویشتن به بند آمده رها کردن او از خرد
بعید است لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را گرفته باز داشتند ولیخان چون خود را گرفتار دید از در زاری
و ضراعت بیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال مردم
بغارت و سرقت برده و چندانکه پیران فرمانفرما هنگام فرار ذخیرهٔ خود را نزد او بودیعت نهاده اند
بسپارد لاجرم معتمد الدوله محمد طاهر خان قزوینی را با دو هزار تن سواره و پیاده مأمور بفتح قلعه سفید
ساخت و سلیم خان سرکرده سوار چگنی و چنغلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت ولیخان را نیز
با ایشان سپرد و فرمود او را نگران باشند تا آنزمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد پس محمد طاهر خان
ولیخانرا برداشته تا بقلعه نورآباد که از مستحدثات ولیخان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد
و در آنجا ولیخان با وعده وفا کرده و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته بدست لشکریان سپرد و محمد طاهر خان فوجی
از سربازان زرندی را بحراست آنجا باز داشت و با ولیخان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند
ابتدا گفت از این سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعه های دیگر نیز سپرده آید
ولیخانرا از اصغای کلمات او از سپردن قلعه نیز پشیمان گشت و روزی چند کار بمماطله و مسامحه میگذاشت
تا یکشب که محمد طاهر خان را دل بطرف لهو و لعب رفت بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بگساریدن
کاسات عقار و اصغای موسیقار پرداخت ولیخان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تبخیر شراب پرتاب
دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانه و از خویش بیگانه یافت کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد
برآورده در کنار لشکرگاه ایشان را با خود همداستان ساخت و ناگاه بر مستان تاختن آورد و در حمله نخستین محمد طاهر خان
و رضاقلیخان و سلیم خان را مأخوذ داشته تا قلعهٔ نورآباد براند و بند بر نهاد و لشکر او را هزیمت کرد چنانکه تا شیراز
عنان نکشیدند و چون صبح برآمد کس بقلعه سفید فرستاد و سربازان زرندی را پیام کرد که هم اکنون از قلعه سفید بیرون
شوید و سر خویش گیرید و اگرنه سرکردگان شما را سر برگیرم سربازان زرندی در پاسخ گفتند ما فرمان بردار
پادشاهیم و از قتل صد تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه سخت کوش تر شدند اما از آنسوی
چون هزیمت شدگان بشهر شیراز در رفتند معتمد الدوله از این قصه آگاه شد و سخت تافته خاطر گشت
و در زمان لشکری از سوار و پیاده ساز کرده با توپخانه و قورخانه بملازمت شکرالله خان نوری
وشی صاحب اختیاری بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند ولیخان چون قوت مقاتله
و مقاتله نداشت عشیرت خود را کوچ داده با اموال و اثقال راه بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب
جبال و شکاف اراضی از این دره بآن دره همی شد محمد طاهر خان و دیگر سرکردگان را با خود محبوساً
همی برد از پس او لشکریان قلعه نورآباد را فرو گرفتند و در تفحص حال ولیخان همی روز شمردند یک دو ماه
کار بدینگونه رفت و این خبر در طهران معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد پادشاه را عرق غضب در حرکت
آمد و معتمد الدوله را فرمان کرد که چون این منشور بخوانی خویشتن از شیراز بیرون شو و ولیخانرا در هر جا که
باشد دستگیر کرده دست بسته بحضرت فرست چون این منشور بمعتمد الدوله رسید یکدل و یکجهت آهنگ

۳۲۰ ولیخان کرده از آنسوی چون ولیخان در حبس و بند محمد طاهرخان و دیگران سودی نیافت بلکه سبب تهییج فتنه
و جنبش لشکر دانست ایشان را رها ساخت تا بشیراز آمدند پس معتمدالدوله محمد طاهرخان را خود در شیراز گذاشته خود با
سپاهی بزرگ خیمه بیرون زده و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که اینوقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت
ولیخان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشتن را بقلعه گل و گلاب رساند و در آنجا متحصن گردد و خواجه حسین
گلالی که از پیش با او همداستان بود مقدم او را مبارک داشت و قلعه گل که در فراز قلعه گلاب واقع است بدو
سپرد و او باقرخان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با لرهای ممسنی اطراف بیابان گرفت
و هر روز در بهوله و دره روز همی گذاشت از ینسوی چون فیروز میرزا و معتمدالدوله با آن لشکر نامور باراضی بهبهان
رسیدند و خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگهی یافت دانست که از در ستیزه بیرون شدن پشیمانی بر سندان
زدن است لاجرم بیدرنگ بلشکرگاه فیروز میرزا درآمد و نخستین نزدیک معتمدالدوله آمده اظهار عقیدت و انقیاد
کرد و بتکلیف خاطر قلعه گلاب را هم تسلیم داشت معتمدالدوله حکم داد تا سیصد تن از سربازان در قلعه گلاب جای کردند
و چون قلعه گلاب بر قلعه گل مشرف بود سربازان دهان تفنگها را بدانطرف باقرخان و فرزندان و زنان ولیخان
گشاده داشتند زمانی دیر بر نیامد که قلعه مسخر گشت و لشکریان تاختن کرده باقرخان و عشیرت ولیخان را تمامت
دستگیر نمودند و دست بسته بلشکرگاه فرستادند در اینوقت نیز مکشوف افتاد که ولیخان در اراضی کازرون
گریخته است و در آنجا روزگار همی برد معتمدالدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با سیصد تن سوار از دنبال
او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولیخان در قریه خانه زنان که از قرای شیراز است پنهانی
زیستن کند لاجرم بشتاب برق و باد تاختن برده نیم شبی اطراف او را فرو گرفت و بی آنکه تیغی از نیام برآید
یا تیری از کمان گشاده شود او را گرفته و بسته بکازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمدالدوله
داشت و حکم رفت تا او را بشیراز کوچ داد بعد از ورود او بشیراز معتمدالدوله ولیخان را با کُنده و زنجیر روانه
دارالخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعالیک قبیله
او و دیگر قبایل چندان سر برید و از سرهای ایشان مناره‌ها برآورد که قاطعان طرق را یکباره دست طمع مقطوع گشت
چنانکه وقتی مسموع افتاد که یکتن از ملازمان معتمدالدوله را معادل هزار تومان زر مسکوک بر فتراک بسته بود و در
اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت بعد از دو روز که اسب خویش را بیافت همان زر
بر فتراک بسته داشت و هیچکس را از قبایل ممسنی آن دل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید لاجرم
کاروانیان و مجتازان در دامن امن و امان بزیستند و هم در اینسال شاهزاده اردشیر میرزا برحسب فرمان
شاهنشاه غازی مامور بنظم گرگان و استراباد شد و اسکندرخان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی
با دو فوج و مصطفی قلیخان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و دویست تن غلامان رکابی و دو هزار سوار
شاهسون و کرد و دوازده عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع
بجواهر ثمین تشریف یافته از دارالخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار
دیرین با نایب السلطنه مرحوم عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه میگذاشت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

[illegible] ند و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند اردشیر میرزا را ۲۲۹
گزندی رساند اما شاهزاده با لشکر جرار مانند آتش و آب پست و بلند زمین را بشتاب سحاب و شهاب
درنوشت و راه بدو نزدیک کرد لشکر او از چنین سیلی دمنده چون خس و خاشاک به هر سوی پراکنده شدند و
اسمعیل میرزا بیچاره ماند پیش شاهزاده اردشیر میرزا از گرد راه برسید و او را ماخوذ داشته بطهران فرستاد
و لشکری که با خود داشت مامور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند
و خود نیز تا مزینان برفت و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بسطام را بنظام کرد و طریق استراباد سپرد
و میتوانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده به دشت گرگان تاخت و چون این خبر بعرض کارداران دولت
رسید حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج سنگی سمنان و محمد تقی خان یوزباشی را با دویست
تن غلام رکابی و هزار تن سوار شاهسون و افشار بملازمت رکاب او گسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند
لاجرم از مردم یموت و گوکلان منال دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت
شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع بجواهر شاهوار تشریف فرمود از پس آن شاهزاده دیگر باره سفر
بسطام کرد و از آنجا بدار الخلافه آمد

گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام بفرمان شاهنشاه غازی و خاتمهٔ کار او

اکنون بوقایع دار الخلافه باز گردیم بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما بادید شد
شاهنشاه غازی از طهران بباغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمها افراشته
کردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد این هنگام
شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام عزیمت گشت چه از دیر باز از وی رنجیده خاطر بود با اینکه تشریف وزارت
خاص از بهر قایم مقام همی بود و عقدهای سخت را با سرانگشت تدبیر توانست گشود و فاضلی مهذب و ادیبی مجرب بود
آن کبری که با منصب همسازست و آن غفلتی که با دولت انباز گذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و کدورت
خاطرش را که بسالهای دراز متراکم بود بزداید چه از آن وقت که وزارت نایب السلطنه عباس میرزا داشت پیوسته
محمد شاه از روش او باکراه بود اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت و مشقت ادا نمی نمود و در حل و
عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمیفرمود در مملکت خراسان بحسب چنان افتاد که شاهزاده محمود در
سراپرده محمد شاه بمهمان حاضر شد شاهنشاه غازی قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده خورش
و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند در پاسخ گفت قانون شما آنست که هر شب با
در سر خوان نایب السلطنه کار اکل و شرب کنید خوان جداگانه بدست نشود و هم اکنون مهمان را عذر بده که باز بینید
و به اینجا کوچ دهید محمد شاه ازین سخن سخت آشفته شد و حشمت پدر مانع بود که قایم مقام را کیفر کند میرزا حسن
آشتیانی مستوفی الممالک که آنوقت در حضرت نایب السلطنه مستوفی بود این قصه بشنید و کار آن مجلس را باز
خورش و خوردنی ساخته کرد مع القصه ازین گونه کردارها فراوان افتاد که در هر یک پادشاه غفور قتل
قایم مقام را بر خویشتن واجب میداشت و بعد خاطر نهفته میکرد بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت

بدست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود این هنگام نیز بر عادتی که داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر میرفت و اگر حکمی از پادشاه میرسید و آنرا با صلاح دولت راست نمیدانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سؤال و جواب بر خلاف آن حکم فرمان میکرد و این همه بر غضب شاه افزوده میگشت و آن کین دیرینه نیز جوش میکرد و وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل پنج تومان زر بمردی با عنوان عطا فرمود قایم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بیتوانی شاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم الا آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از صد هزار تومان بر زیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود میکنی و هشتاد هزار تومان این زر ترا باشد و من با پنج هزار تومان کوچ دهم و اگر نه من مهمان دار شوم و ترا بیست هزار تومان قناعت فرمای پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرزه نهفته اند ازین کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد و از آنسوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود میدانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران یک مستولی نشود بر طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آنهنگام بدست وزرای مختار و دول خارجه و تدبیرهای دیگر سختی بنجام بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار بشرط ولایتعهد از پدر به پسر یادگار است هیچکس را روا نیست آن مقام بخشد و وزارت نیز بدینگونه باشد پادشاهان نتوانند او را و فرزندان او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرات نپاید بالجمله شاهنشاه غازی چون هنوز پسرهای فتحعلیشاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه میداشت که قایم مقام از مکنون خاطرش آگاه شود مبادا کیدی آغازد و خللی در کار ملک اندازد لاجرم با میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدبیر او همداستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش میدانست نیز آگاه کرد اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که بخانه میرزا محمد پسر میرزا احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عم او بود او را تسلیت و تعزیت گوید اینوقت از حضرت پادشاه کس با حضار او برسید و او را طلب فرمود و از آنسوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سر این کرده مسامحت نباید روا داشت قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد آنگاه الله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند با هر یک آلتی قتاله سپرده فرمود که بعد از درآمدن قایم مقام بنگارستان او را حکم باقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و سازنده اجابت کند بضرب گلوله اش از پای درآرید مع القصه قایم مقام بباغ نگارستان درآمد او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود الله ویردی بیک و میرزا رحیم حربهای خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد گفت من با چند تن میعاد نهاده ام که به تسلیه و دوستی رفته باشیم همانا چشم براه است میرزا تقی و میرزا موسی نیز در شاهزا...

انتظارند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود نهند فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم
گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار کند مراجعت نفرماید لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن
فرمود الله‌وردی بیک گفت فرمان این است که هم در اینجا باشید گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را
زیر سر نهاده ردای خویش را زبر پوشش کرد و بخفت و از آن سوی شاهنشاه اسد بیک فراشخلوت را نزدیک حاجی
قاسمخان سرتیپ فوج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را مأخوذ داشتم هم اکنون فوجی از سربازان را بحراست
اطراف باغ لاله‌زار پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را نگذارند از جائی بجائی متردد شوند حاجی
قاسم خان گفت هرگز من با پیام دل اینکار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند دیگر باره اسد
بیک برفت و خط پادشاه بیاورد لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی
و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله‌زار را فرو گرفتند و محمد رضا خان
فراهانی پسرعم قایم مقام را که از خراسان رسیده بود در پره سربازان اندر آختند و بعضی از اموال و اثقال و اسب
و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السلطنه عباس میرزا مأخوذ و مضبوط ساخت از این روی که محمد
رضا خان بعد از وفات نایب السلطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس
و مغلول سازد یحیی خان نیمشبی خویشتن را از باره شهر بزیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت
مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از
دست او بگیرید و اگر خواهد شرحی بمن نگارکند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان اوست که اگر
خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم پس برحسب فرمان عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه
دلگشا فرود آوردند و در حجره‌ای که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از شش روز در شب شنبه سلخ صفر او را
خفه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبدالعظیم رضی الله عنه با خاک سپردند از پس آن اموال و اثقال
و زینه و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت مأخوذ داشتند و فرزندانش را مأمور نمودند که در اراضی فراهان
در قرای خویش نشیمن کنند و عشیرت او هر که در آذربایجان بود هم مأمور باقامت فراهان گشت و هر یک اسیور عالی
از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در اینوقت در
آذربایجان وزارت فریدون میرزا داشت هم از آنجا بیرون شده در دار الامان قم اقامت کرد

فرستادن جمعی از شاهزادگان را بقلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم بحاجی میرزا آقاسی

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود و سورت گرما بقوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا
در میان مردم درافتاد و شاهنشاه ناچار بود از آنکه باراضی ییلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید
مینمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دار الخلافه بگذارد و از آنجا بیرون شود لاجرم
بفرمود تا حاجی خان قزاقلی و پرویز خان چاپه‌دولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول
شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علینقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه
و امام‌وردی میرزای کشیکچی باشی و شیخ علی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله

و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک با یکدو تن خادم روانهٔ اردبیل داشتند و در قلعهٔ اردبیل نگاهبانان
بر ایشان بگماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار سپه محمد قلی میرزای ملک آرا نیز بدانجا فرستاده شد
بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان بجانب امامه
کوچ داد و سراپرده برافراشت کرده دو ماه در آن اراضی اقامت فرمود و در این هنگام شاهزاده الله‌ویردی میرزا
و ابو الملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقاب گردند لاجرم
از قریهٔ دربند که محل اقامت ایشان بود و تا دار الخلافه دو فرسنگ مسافت داشت برنشسته بجانب بغداد
فرار کردند اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقاخان وزیر لشکر بود و هیچکس آرزوی آن محل
میکرد و در قوت بازوی خود نمیدید چه این صد هزار لشکر را بیشتر بنام و نشان و حسب و نسب میدانست و کمتر
وقت بود که اگر از اجری و مواجب یکتن از لشکریان پرسش میرفت او را بجریده و محاسبان و فرد نگارش لشکر
نویسان حاجت افتد مبلغ و مقدار هر یک را باز مینمود بلکه ستده و ناستده را میدانست لاکن در وزارت کبری
و صدارت عظمی بسیار کس نیازمند بودند بیچند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی باتفاق در
بعضی امور مداخلت مینمودند و میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که اینوقت در قریهٔ امامزاده قاسم سکون داشت
و هم بدین آرزو روز میبرد لاکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در ایام عهد او ملازم رکاب
بود و حل و عقد امور بدست او صورت می‌بست و پادشاه او را قطب فلک شریعت و طریقت میدانست
و با او بحسن عقیدت و صفای نیت میزیست و مصدر کشف و کرامت میشمرد و از قضا بسیار وقت از روزگار
مستقبل خبری میگفت که براستی می‌پیوست چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه
خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را با تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک
پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت بالجمله یا در زمان سیر و سلوک صفای بدست کرده بود یا گوئی که
او را بدین مقام برنشاند تربیت میفرمود و بر زبان و دست او آنچه او را بکار بود جاری میکرد بالجمله شاهنشاه
غازی باطراف ممالک فرمان کرد که قایم مقام را حبس مؤبد کردیم و تدبیر امور جمهور را بدست حاجی
میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خویش را
بتعلم و تعلیم برده بود و از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بیخبر بود میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان که
مردی ادیب و اریب بود و از اوارجه نگاران و مترسلان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد
امور و رتق و فتق مملکت بمشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی آن دارد
که مستوفی الممالک باشد و چون او را با محمد خان امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت بوده
جانب او را فرو و من نخواهم گذاشت لاجرم من بدین امر رضا نهم و شاغل این منصب مردی مجرب میباید
که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد امروز آن توئی میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا
حسن از عزا کاتبیم و او بهتر من روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده حشمت او را نتوانم فرو گذاشت
هم در میان خویشاوندان گردد از من نکوهیده گردد عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را

از کرمانشاهان طلب کنند این منصب را به و تفویض دارند لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را برحسب حکم پادشاه
به خدمت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مأمور داشتند و بخواستاری میرزا موسی فرهاد میرزا نیز با او
همراه شد و قرار رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد و از سوی دیگر چون حاجی میرزا آقاسی زشت میداشت
که کس او را وزیر خطاب کند یا صدراعظم خواند و رتبت خویش را از حضرت پادشاه برتر از این القاب می‌پنداشت
و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی بکمال باشد روزی
چند زحمت این خدمت بر خویش نهم و دامن تقوی خویشتن به پلیدیهای دنیوی آلوده میسازم تا محمد خان زنگنه
امیرنظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است
خاتم نمی‌نهاد اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه میدارد
او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیده داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی
بود و از شناختگان درگاه شمار میشد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود در ایام توقف نامه مهر
خویش را در پشت منشور پادشاه بجای مستوفی الممالک نهاد و چون منشور بدست حاجی میرزا آقاسی آمد
خاتم او را محو کرد و آن منشور را نزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است
اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن
یکشب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت در ازای آن ما این نان از او قطع نخواهیم کرد و شما نیز
بباید و این میرزا حسن را بر ذمت همت ما روا ندارید روی این شب ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم افتاد
بعد از مراجعت از ارامنه میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه یافت
و ضیاء السلطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه بنام بود از بهر خویش نکاح بست میرزا ابوالحسن خان
شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود و از بیم قائم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبدالعظیم پناهنده بود
از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده بشهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه
منخرط گشت این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را روانه اصفهان
فرمود و امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است سخت آنکه بی‌هول
و هرب طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا در اول ماه هشتم سفر کنی هر وقت
آسوده خاطر شدی راه طهران پیش دار امین الدوله و شش ماه تمام میرزا رحیم را بمماطله و تسویف بداشت آنگاه
شرحی بوزیر مختار انگلیس نگاشت و او را بشفاعت برانگیخت تا بر تکفیل ارکان دولت خواستار شد
تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری باراضی عراق
عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت بجهان دیگر برد چنانکه در جای
خود مرقوم میشود اما از آن سوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله طهران پیشی
داشت کار آن مملکت را منظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید شاهزاده بهرام میرزا نیز
خوزستان را مستقیم عزم داد و ساز سپاه کرده با چهار هزار سواره و پیاده و شش عراده توپ

[illegible]

تا جایدر براند و در آنجا با میرزا محمود جابلقی که از قبل کارداران دولت مأمور بود عرض سپاه داده
بجانب جلیلان کوچ داد و میرزا موسی باتفاق فرهاد میرزا در جلیلان لشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا
میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را بوزارت لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا
و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت و در اول اراضی خوزستان شفیع خان بختیاری از قبل محمد تقی خان
کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را از در فارس تا خاک
کاشان عرضه نهب و غارت میداشت نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که محمد تقی خان
از حاضر شدن در آنحضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن درگاه معفو داری در تقدیم خدمت
تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که محال است شاهنشاه غازی
صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده اکنون باید بی بهانه نزدیک حاضر شود و اگر نه
بقوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را باتفاق شفیع خان نزد محمد تقی خان گسیل
ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود بجانب دزفول نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از ده روز روانه شوشتر
گشت و در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند که محمد تقی خان را
چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند درآمد و شاهزاده بحکم آنکه
که بعد از نوروز لشکر بسازد و بقلع و قمع او بتازد چنانکه در جای خود مذکور می‌شود و دیگر در این سال چون
شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان برحسب فرمان معزول داشتند با محمد حسینی
لایق تر از آن برکار رند روزگار گذاری قائم مقام وارد دار الخلافه گشته در آن مدت که شاهنشاه غازی در اباقه
جای داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی بانسب بلند و حسب ارجمند
بحکومت کاشان مأمور فرمود و هم در اینسال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی وداع
جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان بمرض وبا درگذشت و هم در اینسال میرزا هدایت
پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر رخت بجهان جاوید برد و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقاسی
باشی زنجیره و حاجی اسفندیار خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی و میرزا
نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی بسرای جاوید تحویل دادند
و در ممالک ایران نزدیک به پنجاه هزار کس عرضه هلاک گشت و در این مدت که مرض وبا بالا گرفته بود برحسب
فرمان ظل السلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت بعد از مراجعت شاهنشاه
غازی از اباقه بدار الخلافه ظل السلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم
و کاشان را بسیورغال او تفویض دارند و خود در دار الملک قم نشیمن کند چون در آن مدت که در امامزاده
قاسم جای داشت یکصد تن از سرکردگان مازندران چندگرت اسب و بره حاضر کردند که ظل السلطان را
از امامزاده قاسم فرار دهند بطمع و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول این معنی
و ماحول را در عقده محال انداخت و پادشاه را از راز آگاه ساخت لاجرم کارداران دولت

کوچ دادن محمد تقی خان پسر اسد خان بختیاری ... [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

توقف ظل سلطان را در قم روا ندید لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند روز بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوسش بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذرماه بود با جمله ظل سلطان چون از شهر بدر شد ولیخان قلی ساخت کرد رجب فرمان چند سوار برفت و او را خود داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اراضی محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسید بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اهالی نظام باستقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام در آوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه یکباره دلگرد او انجمن شدند اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحبدیوان فرمود که من امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را بسوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کسی بطمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر چنین نکردم پیوسته مردمان بهوای او میزیستند و هیچ کاری بنظام نمی‌شد مع القصه پس از اندک روزها برحسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد و از جانب دیگر چون خبر کرفتاری قایم مقام در مملکت خراسان گوشزد اللهیارخان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری با حضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می‌پنداشت که این هنگام صدارت عظمی بسبب نسبتی که داشت بهره او خواهد بود بعد از ورود بطهران وی نیز کار بکام نتوانست کرد و پس از روزی چند فرمان شد تا هم از طریق خراسان برگیرد و مملکت خراسان را فرماگذار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مأمور آذربایجان گشت و این وقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد و هم در این سال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف تحیت دولت از دولت انگلیس بحضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را تشیید مبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد و هم در این سال همین میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دار السرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تویسرکان گشت و محمد باقر خان بیگلربیگی بجای او فرمانگذار دار الخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه خانلر میرزا مأمور بحکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقاخان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور شود

وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو و سفر کردن شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بکرکان بالغی قبایل یموت و گوکلان

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و دو شب سه‌شنبه سیزدهم شهر ذیحجة الحرام چون چهار ساعت و ربع ساعت از شب برآمد آفتاب به برج الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوی ئیل ترکان گشت شاهنشاه غازی محمد شاه بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرده مردم را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچگاه یاد نداشتند بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان امداد کار کرده در دار الخلافه ملتزم رکاب شوند و هم در این وقت فریدون میرزا از آذربایجان حسب الحکم حاضر حضرت شده و بهمان میرزا

 برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسید و منشور فرمانگذاری یافته روانه آذربایجان گشت آنگاه شاهنشاه غازی روز شنبه بیست و دوم شهر صفر از دار الخلافه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی گرد شدن گرفتند از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و پنج فوج سرباز و توپخانه و قورخانه در غره روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان مأمور بطرف بسطام و کالپوش فرمود و خود در روز یکشنبه هیجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و چهل روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسید و میرزا آقاخان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و بدست کردن علوفه و آزوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند و منوچهر خان معتمدالدوله مراجعت از فارس کرده هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت بی نهایت گشت چون بسیج سفر خراسان و هرات ساخته شد فرستاده اللهیار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسید و عریضه که او نگار کرده بود برسانید مشروح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است در شهر مشهد مقدس روزی دویست تن افزون بمرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب تلل جبل گریخته اند و هیچکس را اندیشه هیچکس نیست صواب آنست که شهریار غازی تسخیر هرات را بدیگر وقت اندازد پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و گوکلان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه تنبیه ترکمانان کمربست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در چهل روزه اوتراق فیروزکوه چهل و پنجهزار تن سواره و پیاده لشکر و بیست هزار تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان یک سنبله از مزرع رعیتی پی سپر ستور نگشت بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و گوکلان را منشور کرده بمحمد صالح خان کرد محلی سپرد و او را فرمود بمیان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو شما باج گذار سلاطین ایران بوده اید و قلاده فرمان برداری بر گردن داشته اید چه افتاده که یکسال بر افزون میرود که از طریق اطاعت و ضراعت بیکسو شده اید و سر بطغیان و عصیان بر آورده اید هم اکنون ادای ماضی باید کرد یا ساخته سفر و غزا باید بود روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال گورسفید بیارمیدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکو عنان نکشید در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و گوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند اما بیشتر از آن جماعت از طریق اطاعت بیکسوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و مضیقهای سخت که ایشان راست محال است چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار بمماطله و تسویف میکردند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت پنجهزار سوار دلیر از لشکر اختیار کرده تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشند و در آنجا گوش بر فرمان باشد این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکو کوچ داده از جن تپه و میدان اریسه را در نوشته بخرقان بسطام فرود شد روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

اما فریدون میرزا که روز قبل از ورود موکب پادشاهی محمد خان امیر تومان ایروانی و سهراب خان و حسن خان ۲۲۷
ساری اصلان را بره داشته با پنجهزار سوار و شش عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و از قضا چنان افتاد
که جمعی از ترکمانان که با اراضی سبزوار نهب و غارت تاخته بودند هنگام مراجعت رعیت تورتاش بر سر راه
ایشان بیرون شده جنگ بپیوستند و گروهی را از آن جماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر نمودند چند تن از
ترکمانان که جان بسلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده ورود پادشاه را بکالپوش و سفر فریدون میرزا را
بقاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساخته مقاتلت و مبارزت شدند و ده هزار تن سوار
جنگی انجمن کردند از سوی چون فریدون میرزا بظاهر قاری قلعه رسید بی‌درنگ گاه تنگ شده هر دو لشکر
درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند این هنگام توپچیان دهان توپها را گشاده و سربازان مانند باران
گلوله تفنگ بباریدند لشکر ترکمان از میدان جنگ یکسوی شد تا از آتش توپخانه گزند نبینند و چند کرت
از دور و نزدیک ترکتازی کرده حمله در افکندند چون دانست ازین رزم ساختن جز جان باختن کاری بدست
نشود ناچار پشت با جنگ داده روی بفرار نهاده و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشت لشکریان ساعتی
بعید از قفای ایشان بتاختند و از آن جماعت سیصد تن مقتول ساختند و دویست و پنجاه تن نیز اسیر شده و چندان
که اموال و اثقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زبر هم نهاده بودند بدست لشکریان افتاد پس فریدون میرزا
در قاری قلعه اتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان
گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است اگر فرمان رود نگاهبانان برگماریم که
در این حدود همیشه از بهر لشکر سیقناقی باشد شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله در قلعه گذاشتن
و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد چه ترکمانان درین دشت پهناور بهر جا که خواهند تحول کنند قاری قلعه را
با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و جو بابتی که در آن قلعه انبار کرده اند پانزده روز
اجری لشکر را برگیر و هر چه بماند با آب برده و خرد بریز و خود بکنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد
لاجرم فرمان فرما حسب فرمان قلعه را ویران کرده حبوبات را خورد ناهمان ساخت و خود آهنگ گرگان
کرد و از سوی شاهنشاه غازی سه‌شنبه بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده در منزل دشت شاه
نزول فرموده و از آنجا کوچ داده در ارض‌های قراول نزدیک بدامان جبل جای کرده و چون حمل دادن توپخانه و اثقال
از آن جبل صعب المسالک بزحمت بود چند روز اقامت رفت بعد از گذشتن توپخانه از پای قراول بیرون شده
از قراسنج و کنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل گوکلان نشیمن کرد بزرگان
قبایل دامان بر میان برزده آذوقه و علوفه سپاه بیامار بر پشت اسبهای سواری خود حمل داده بلشکرگاه بیاوردند
آنگاه حکم شد تا عباسخان قاجار بیگلربیگی استراباد پانصد تن از بزرگان آن قبایل را برسم گروگان گرفته همراه
امیر اسعد الله خان قندرسکی روانه دار الخلافه داشت چون کار گوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی بطرف
مراتع یموت در اهتزاز شد و بجانب بی‌بی شیروان لشکر بجنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خبر اموال و اثقال
خود را حمل داده بجانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند اتفاقا فریدون میرزا که از قاری قلعه حرکت

 پادشاه سپرد و در عرض راه با ایشان دوچار شد و بیدرنگ بجنگ درآمد و بیست کس از آن جماعت بکشت و سیصد اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند اسب و شتر و گاو و گوسفند آن جماعت با تمامت احمال و اثقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تصمیم داده بجانب دارالخلافه کوچ داد در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران وحشتی در خاطر نشسته چنانکه از در ستیز ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یکجانب با دیوار باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترک که شاه شهید آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از دو هزار تن افزون بوده و در برابر جماعت مردم ساری همگروه شده کار بمنازعت همی کنند شاهنشاه غازی نیز بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که با صفات عقل و اصابت رای بود مأمور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و بعرض رساند وقتی فرخ خان رسید که میان فضلعلیخان و مردم ساری هفت تن بزخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از در اطاعت نتوان داشت در سرای یکتن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرد و ترک را نزدیک خود طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری ریختن نزدیک کارداران دولت پسنده نباشد صواب آنست که شما از گرد او پراکنده شوید و بمراتع خویش روید تا فضلعلی خان یکتنه بماند و خون ریختن نتواند جماعت کرد و ترک این سخن را بصواب دانسته بخانهای خویش شتاب کردند چون فضلعلی خان چاره خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری لازم خدمت او داشته روانه دارالخلافه داشت و صورت حال را در عریضه نگاشت کارداران دولت منشور کردند که بموجب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را بنظام بدارد تا حکمران مازندران معلوم و مأمور گردد و هم در اینسال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت بهرام میرزا از شهر شوشتر بعزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقیخان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد و مال تهی ساخته در سیقفاق موکث که معقلی استوار است جای کرد و ایل و الوس خود را از مزارع و مراتع خود کوچ داده در اطراف خویش نشیمن فرموده چون بهرام میرزا سه منزل طی مسافت کرد و خسرو داد با توپخانه و لشکر متوازن گشت قبایل بختیاری که در کنار محمد تقیخان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن بلاو نیم افتاد محمد تقیخان دانست که اگر کار اینگونه رود دور نباشد که مردم برشورند و او را دست بسته بلشکرگاه فرستند لاجرم علینقی خان برادر خود را نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه یکسوی شود و محمد تقیخان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بجنباند و ملازم رکاب گرداند بهرام میرزا بصوابدید میرزا موسی نایب دوالسنن صاحب [illegible] آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی از لشکرگاه بنزدیک محمد تقیخان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با یکصد سوار از قفای او راه برگرفت و از آنسوی محمد تقی خان

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

باتفاق میرزا موسی با چهار تن سوار طی مسافت کرده نزدیک شاهزاده آمده و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرموده آنگاه برحسب ۲۳۹
آرزوی محمدتقیخان میرزا موسی را بحراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فضان آقای سرتیپ توپخانه و راولنسن
صاحب را برداشته با سی تن سوار روانه ییلاق مونگشت شد و محمدتقیخان را با شمشیر و جامه تشریف کرده بعد از سه
روز مسافت کوه مونگشت رسیده و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از آنسوی
که صعود توان کرد مینه پانزده ذرع راه را بی نردبان نتوان بر شد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی
هموار است بالجمله شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی بپای برد و زنان و فرزندان خود را حاضر کرده
تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند روز دیگر بهرام میرزا محمد
تقیخان را برداشته بقلعه تل آمد دو لوله توپ بی عراده در آنجا یافت فرمود تا بکرمانشاهان حمل دادند و از آنجا
محمدتقیخان را برداشته بلشکرگاه آورد و روز دیگر بطرف شوشتر کوچ داده بیست و دو روز محمدتقی خان را در
شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او و زن و فرزند علی نقی خان و شفیعخان بشرط گروگان در کرمانشاهان
نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و هزار تن سرباز از قبیله خود بصوابدید راولنسن صاحب نظام کرده
هم خویشتن بدرگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند بالجمله علینقی خان با گروگان که شلیکه مقرر
کرده بود برسید و محمدتقی خان رخصت یافته بییلاق خویش مراجعت نمود آنگاه چون از عرب بنی لام بعد از
وفات پادشاه مبرور فتحعلیشاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود بهرام میرزا بعهده نمود تا میرزا احمد خان
غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ بمیان آنجماعت رفته ایشان را کیفری بسزا کردند و حاکم آن گروه را
که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نغمه را بجای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد و زمین
بعد او نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته شیخ نغمه را خلعت فرستاد آنگاه شاهزاده اسمعیل خان قوانلوی
قاجار را بحکومت شوشتر گذاشته خود سازمراجعت کرد و یکماه در دزفول توقف نموده کار آن بلده را بانتظام فرمود
و از آنجا بخرم آباد فیلی سفر کرد فرهاد میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دارالخلافه طهران
شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی بتجهیز لشکر
کرده فوج گوران را که سپرده محمدولیخان پسر سلیمان خان بود مامور بفرمانبرداری راولنسن صاحب
انگریزی نموده فوج کرمانشاهانی را به نصرالله خان کلانتر سپرد و این جمله را روانه داشته در گرگان به لشکرگاه
شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و کندمان و اراضی
چهارمحال و نجف آباد همه جا سفر کرده و کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را انتظام کرده روز بیست و
پنجم شهر شعبان مراجعت بکرمانشاهان نمود و از آنسوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دارالخلافه
گشت چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان دیده شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده
خاطر و وحشت زده اند و نظم اینکار بدست او راست نیاید لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول
شده و روز چهاردهم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دارالخلافه طهران گشت و معتمدالدوله
منوچهرخان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مامور بنظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان.

۲ لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت بعد از ورود و تجربات شاهان قبایل کلهر و گوران همچنان بر طریق
عصیان میرفتند حیاتقلی و محمد ولیخان و مصطفی قلیخان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان همدست و
همداستان آمدند معتمدالدوله در اندک مدت در کارزار بر آنجماعت چیره شده ایشان را از در اطاعت باز داشت و شاهنشاه
غازی برای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد و معتمدالدوله حاجی
میرزا حسن رشتی طبیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد و هم
در اینسال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمدقلی میرزای ملک آرای مازندران مأمور توقف همدان
گشت اگرچه اقامت او در طهران موروث وخامتی نبود لکن بدست آویز شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاه را
نیکو نگاه نمیداشت لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان برادر میرزا آقاخان امیر دیوان او را برداشته روانه
همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود و هم در اینسال برادر کهتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم
عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم هنری بکمال داشت مأمور بحکومت مازندران گشت و میرزا
نصرالله خان نوائی بوزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور
بحکمرانی کرمان آمد آقاخان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان با اراضی بم سفر کرد و قلعه بم را
سیقناقی کرده بنشست و رایت خودسری فراخته کرد چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد و هم در اینسال چون
قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی بجانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت
آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و بحضرت پادشاه شتافته زبان بشکایت باز داشتند و بعرض کارداران
دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان نیکو کردار و گفتار ستوده صغار و کبار است لکن عمال او از شهر و ده
از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او بشریعت بذل و جود روا نمیدارد که ایشان را در معرض مؤاخذت
حاضر سازد لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده مأخوذ عمال او را
از مردم شهر و ده در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را بعرض رسانم من بنده بعد از آنکه بکاشان رفتم
و فرمان پادشاه بگفتم عمال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلیخان
و این بنده بشکایت و سعایت مکدر ساختند و این بود تا شاهنشاه غازی بدار الخلافه مراجعت فرمود و این هنگام
شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت بعد از ورود او جمع و خرج منال دیوان
من بنده جریده کرده بطهران آوردم و معروض درگاه داشتم و هم در اینسال سیف الله میرزا
حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمدخان ایروانی امیر تومان
حاکم عراق گشت و هم در اینسال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظل السلطان با بعضی از مردم در سپاهان زبان بنکوهش
کارداران دولت باز میداشت و بگمان خویش فتنه می انگیخت چون صورت حالش مکشوف گشت
برحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او گماشتند و هم در اینسال
میرزا جعفرخان مشیرالملک بنشان سفارت کبری مأمور توقف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در
ارزن الروم امر بیع و شرای بازرگانان ایران را بنظام کرد و از آنجا بیرون شده در اسلامبول

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

قبل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با یک تن از نایبان او روانهٔ عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی از ایران شاه متعدد را مکانت نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند بالجمله میرزا جعفرخان را در اسلامبول مکانتی بدست شد که ارامنه بندر ازمیر و دیگر مردم بسیار وقت نزدیک او پناهنده میرفتند و خود را در جار و جوار او میگرفتند و با دولت بلجیق و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهدهٔ تجارت ببست چنانکه در جایی خود مذکور می شود.

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق تیل ترکی چون ده ساعت و چهار دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سپری شد آفتاب از حوت بحمل جای کرد شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی بپای برد و چون یخرو زبعد از تحویل شمس ببرج حمل ماه محرم در رسد و سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار مرقوم میگردد بالجمله بعد از در نوشتن بساط عید شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا یکجهت گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده در دارالخلافه انبوه شدند و از آن سوی کامران میرزا با لشکری ساخته آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگذار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را بکارداران دولت نگاشت و از پس او میر دوست محمد خان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات را هر یک جداگانه رسولی و عریضه انفاد حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار بتسویف نهد و شاهنشاه غازی شاهزادگان ارا بنواخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد و هم از قفای ایشان قنبر علی خان مافی را نزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضهٔ آن با الماس مرصع بود تشریف او انفاد فرمود و هم در اینوقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش را برسانید و شرح آنچه در میان دو دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود بشرح میرود بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران بباغ نگارستان تحویل داد و حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده در پیرامون نگارستان سراپرده راست کردند و میرزا آقا خان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده بدست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه وارزاق چندان حسن رویت بکار داشت که شاهنشاهش هر زمان تحسین و تحیت فرستاد و از آنسوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود تدبیری اندیشیده رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسید و پنجاه طاقه بافتهٔ کشمیر و پانزده سر اسب برسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه پیش داشت بدین شرح که اگر شاهنشاه ایران این عهد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که از در کذب از این بنده بازنموده

ری در آید و هم یخرو از سال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود لاجرم
وقایع سال یکهزار و دویست و پنجاه و چهار

سکه و منبری دارد وجوه دنانیر و رءوس منابر را بنام و لقب پادشاه زینت بخشم و هرگز از طریق طاعت گام از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه درین اراضی واجب نباشد چون کارداران ایران کذب او را مجرب داشتند کلمات او را وقعی نگذاشتند و فرستاده او را بی نیل مرام باز فرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گزیر نیست اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید آنگاه بحسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمرانی کند و از پس او شاهنشاه غازی فرمان داد میرزا محمد باقرخان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسمخان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مأمور توقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را باتفاق حسن خان ساری اصلان و سی هزار تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور با لشکرگاه پیوسته شود و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهسون را بفرمود تا با شصت عراده توپ طریق محال خار گیرد و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل کوفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با شش هزار لشکر کار آزموده روانه چمن کندمان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کهکیلویه را بنظم درآورد و امیر اصلانخان قراگوزلو را ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را بحکومت قزوین مأمور فرمود و طهماسب قلیخان قزوینی را بوزارت او برکشید و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ برکوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت شاهزاده سیف الله میرزا که اینوقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آزوقه و علوفه لشکر را بنیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از هفت روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیام برافراخت و مدت پنج روز در آن اراضی اوتراق فرمود و در آنجا معروض افتاد که امپراطور ممالک روسیه نیکولای سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی بشاهنشاه غازی فرستاده که تا بدینجا سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فراگذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم و شادخوار باشیم نیک سزاوار است و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود اینکار بر آرزو نمیرفت

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران بجانب ایروان بحال پرسی امپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار بمهر و صفا بود واجب افتاد تا کسی که لایق حال پرسی امپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و نیر اعظم گردون خلافت ولیعهد دولت قوی آیت ناصرالدین میرزا که این هنگام هفت ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و امپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلماء و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند و محمد طاهر خان قزوینی را نیز پنجاه طاقه شال رضائی و سه رشته تسبیح مروارید و چهل اسب [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

ولیعهد پیوسته با جمله محمد خان امیرنظام بسیج راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد. قبل از آنکه امپراطور روسیه
درآید ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد کارداران دولت روسیه بحضرت او آمدند و معروض
داشتند که برحسب فرمان امپراطور در صحرای این بلد سرای شاهوار ترتیب کرده‌ایم تا ولیعهد نشیمن فرماید چرا در
ظل سراپرده روز باید گذاشت ولیعهد فرمود تا از خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار پسندیده‌تر
باشد و از آنسوی امپراطور از پای تخت دولت با هفت تن سوار که از خاصگان درگاه بودند کوچ اسبی داد
و هر منزل سواری دلیل راه میکرد و در منزل دیگر او را مراجعت میداد و دلیل دیگر ملازم رکاب
میساخت بدینگونه طی مسافت کرده یکروز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود دو پانزده
توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد نخستین بکلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را بذل
نیاز کرد و پس از آن بعیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر یک را پرسش و نوازشی جداگانه فرمود
آنگاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جباخانه را یک یک بازدید کرد و از آنجا بمنزل خویشتن رفت و پیوانی
بارن روزن را که وزیر اول بود بحضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود. پیام کرد
که عم تو میگوید من برای شما سرای شاهوار پرداخته کرده‌ام چرا در صحرا منزل ساختید ولیعهد همان
جواب نخستین باز داد که از برای خضارت و نضارت در چمن نشیمن کردیم و دیگر گفت عم تو میفرماید شنیده‌ام
بسبب ضعف بنیت در این سفر زحمت فراوان دیده‌اید در پاسخ فرمود شوق دیدار امپراطور چندان است
که من هنوز در طریق محبت یکقدم پیش برنداشته‌ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد بارون
روزن ازین سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تمجید فرستاد آنگاه معروض داشت که فردا چون
سه ساعت از روز برمی‌آید بدین حضرت حاضر میشوم و در رکاب ولیعهد خدمت عم او امپراطور خواهیم رفت
و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد و روز دیگر بهنگام برسید و کالسکه خاص امپراطور آورده ولیعهد را
برنشاند و خود باتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طی مسافت کرده او را در سرای امپراطور
فرود آورد و در اتاقی که بلید با ایوان امپراطور راه داشت نشیمن فرمود و زمانی دیر برنیامد که امپراطور خود
آن در را فراز کرده بدین اتاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید و هم از آن در با ایوان خویش شد و عیسی خان
خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت آنگاه دیگر باره در باز کردند و محمد خان امیرنظام و دیگر چاکران را طلب
نمودند محمد خان نظام العلما را از پیش روی خود از قفای روان شد و میرزا تقیخان از پس او و محمد طاهر خان
قزوینی و میرزا محمد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر در رفتند
امپراطور همچنان بر سرپای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هر چه میخواهی ازین عم بی
بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال امپراطور از طرف زیر
نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد آنگاه با محمد خان امیرنظام فرمود که وجع پای ترا شنیده‌ام از پای
منشین محمد خان از در ادب سر بفرمان در نیاورد و امپراطور خود دست بر کتف محمد خان نهاده او را بنشاند و در آنهنگام

۳ اجابت فرمان کرد و هم میتوانی برای خدمت آنگاه از حاجی ملا محمود نظام العلما پرسش نمود محمد خان معروض داشت
که از بزرگان علماست و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام تعلیم ولیعهدش مخصوص داشته امپراطور با نظام العلما
فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو همی باش تا اهل ایران در سایهٔ این درخت تا دور راحت کنند نظام العلما عرض کرد
که انبیا از اخبار آسمانی نقل کرده‌اند که قلوب ملوک مهبط الهام است بعد از آنکه دو پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت
دانستند انشاء الله کار بر حسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف دو پادشاه خواهم شد آنگاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت
او را باز دانست و میرزا تقیخان را بپرسید محمد خان عرض کرد که از پیش مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است
و آنکس است که در پطرزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت امپراطور کرده فرمود شکر خداوند را که
رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم پس بلسان ارمنی حال او را پرسش کرده پاسخ گرفت آنگاه میرزا احمد حکیم باشی را
فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیرنظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت نشانی که از بهر
تو فرستادم مبارکت باشد آنگاه با امیرنظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت
که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند امیرنظام ازین سخنان استشمام تحقیری کرد و نیکو
پاسخی داد عرض کرد که قلعهٔ هرات را آن حصانت و رصانت است بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون بدست
هیچ سلطانی مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان قوی همین مردم لکزیه
وارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو امپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند با اینکه شهربندی
و حصاری ندارند و افغانان از پس دیوار قلعه خویشتن داری کنند و هرگز بمیدان ایرانیان در نیابند
امپراطور ازین سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود جماعتی از ایران با راضی روسیه گریخته اند و برخی
گرفتار شده اند و همچنین از جماعت روسیه که در جنگها اسیر ایران گشته اینک دو فوج بیگی سلمان در حضرت
شاهنشاه ایرانند اگر از جانبین اسیران و گریختگان را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی
و یکجهتی محکمتر گردد امیرنظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد پس رخصت
انصراف داده بجمله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انفیه دان مرصعی با الماس
از برای امیرنظام فرستاد و در عرض راه برسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود بمنزل
انفیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقیخان و دو دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت
و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود عطا کرد و فرمود از بهر آنست
که محمد آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی با رأفت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیمباشی
و هر یک از چاکران را جداگانه بمقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از سه روز امپراطور راه گرجستان گرفت
و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره امپراطور تاجی مرصع به الماس
و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است بیاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت آنگاه ولیعهد صورت
حال عریضه نگار کرده مصحوب محمد طاهر خان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شهریار سخن امپراطور را در باز ساختن
دو فوج بیگی سلمان پذیرفتار گشت و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت

محمد طاهر خان را بجای اینخدمت وکیل الدوله لقب داده بوزارت مازندران برکشید و روانه فرمود

حرکت موکب پادشاهی از بسطام بجانب هرات و فتح قلعهٔ غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم مدت بیست روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود همه روزه سران و سرگروهان با لشکرهای خود از ممالک محروسه بلشکرگاه پیوسته میشدند و هم در آنجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگذار دولت ایران بودند با گروهی از تخته قاربی قلعه بجانب اتک کوچ داده از بهر آنکه در خوارزم جای دهد چون این خبر باصف بردند نجفقلیخان شادلو را با انبوهی از سواران مأمور داشت تا تاختن برده در کنار قلعه مهین بدان جماعت رسید لشکر خوارزم چون آن بدیدند نخستین بقلعه مهین در رفته خویشتن را ساخته جنگ کردند و از آنجا همگروه بیرون شده رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند نجفقلی خان سردار اسیر فراوان از آنجماعت گرفت و هزار و پانصد خانوار کوکلان را کوچ داده وارد بجنورد کرد و در آنجا سکون فرمود و هم در ینوقت الله یار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسید و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا اینوقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری بدست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ بدر نیامده اگر درین سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای بخریان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران دیگرسان آید صواب آنست که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید سرداران و سرگردگان را با لشکرهای کارآزموده برای فتح هرات و افغانستان گمارد اگر فتح کردند کار بکام شود و اگر در کرت شکسته شوند زیانی بناموس سلطنت نرسد شاهنشاه غازی فرمود اکنون که ما تا بدینجا تاخته ایم و سفر هرات را بلند آوازه ساخته ایم اگر در عزم فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دو چندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کند این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله بمشهد مقدس شده تجهیز لشکر خراسان کند و برکاب پیوسته شود و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و در هشتم جمادی الاخر از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد در آنجا یکتن از مردم شاهیون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد قورخانه چیانش را دست بسته بدرگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت بسلامت بجست و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدینگونه کرد و همچنین قورخانه چیانش بمحل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز باسجاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت از قضا روز ورود بسبزوار مردم شاهیون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگیخته ترکتازی طی مسافت میکرد و چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بستد و مرکب مرد شاهیون باز خورد لاجرم هر دو تن از پشت اسب جدا شده بچاه در افتادند و جان بدادند اکنون بر سر سخن باز شویم شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز کشید امیر توپخانه در آنجا برکاب پیوست و پس از چهار روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و چند روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از

از پیشگاه حضور رکیب شد و لیخان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید پس از آنجا خیمه بیرون زد و
در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه سه روزه رخصت زیارت قبهٔ منورهٔ حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام را حاصل کرده بدانکار رهسپار آمدند و شاهزاده عبدالله میرزا اجازت یافت یکماهه شهر صیام را
در مشهد مقدس مقام کند آنگاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار
گشت در آنجا الله یارخان آصف الدوله برسید و هم از آنجا اورا با دوازده هزار سوار کار آزموده و پیاده نظام
و نه عراده توپ مامور بفتح بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندرخان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران
و شمخالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد آنگاه از تربت شیخ جام باراضی سرجام نزول فرمود و پس از
هفت روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان
ایروانی که قراول سپاه بود دو چار شدند و رزم پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و بقلعه در گریختند عباس
قلیخان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر بحضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت
و مورد اشفاق خسروانی گشت مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لوا بود و در زمان ابراج
قلعه را فراز کرده و دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمخالچیان زبردست بر سر باره‌ها لشکری انبوه کرد
در این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد باز نشستن لایق
نباشد هم اکنون باید قلعه غوریان را نادیده انگاشت و رایات ظفر را بسوی هرات برافراشت میرزا آقاخان وزیر
لشکر فرمود این رای بصواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و بجانب هرات تاختن از شریعت
کشورستانی بعید است همانا از پس این اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کنند یا لشکریان را حمل
آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از زحمت افغانان چگونه بسلامت خواهند رست
شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر همداستان شدند حاجی میرزا
آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در دو ماه و سه ماه بدست نشود و چون این کار بدراز کشد صولت سلطنت
شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امروز در دل است برخیزد وزیر لشکر گفت اگر در رتق
و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را زودتر از هفته گشاده دارم حاجی میرزا آقاسی
غضب آلوده فرمود من از این کار دست باز داشتم تو باش و قلعه غوریان پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرموده
و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت اگرچه هرات را
حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی
حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را هر صفت کرده
کنیم و اگر همه بذل جان کرده ایم سخن ترا گذاریم هم بذل باشد پس آن لشکر جرار چون بحر امواج بجنبش آمد و قلعهٔ
غوریان را از چار سوی حصار دادند افغانان از فراز برج و باره شمخالها گشادند و از سوی توپچیان نیز توپها را گشاده
دادند و سربازان با سپرهای تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را بحفر کردن و کنده بریدن فرو گرفتند
یکدو روز بر زیادت نبود که کندها را بخندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده‌های چند از خاک

لشکرگاه کردن شیر محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان بس حافظت و حمایت غوریان

برافراشته و توپها را بر فراز آن تلها صعود دادند بانگ توپ و تفنگ و گرد و دخان جنگ جهان را دیگرگون کرد و پای ثبات قلعگیان برفت شیرمحمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمدحسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج ره نزدیک کند روا باشد محمدحسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج ینگی مسلمان که در برابر آن برج لشکر داشتند آواز او بشنیدند پس محمدحسین خان تا پای باره برفت و شیرمحمد خان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد آنگاه قلعگیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشاییم از مردم این قلعه نام و نشان نماند چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشفته بخیمه‌های خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشتن بحضرت پوییم و زینهار جوییم بالجمله روز سه‌شنبه چهاردهم شعبان شیرمحمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته باتفاق محمد سلیم خان و محمد طاهر خان بحضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و بشفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشند و مردمش از قتل و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که بحکم کامران میرزا از محال خاف و دیگر قریه‌ها در آنجا سکون جسته‌اند آسوده‌خاطر بهر جا که خواهند کوچ دهند آنگاه میرزا اسدالله خان قاینی را بفرمود تا با یک فوج لشکر خراسانی در قلعهٔ غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعهٔ هرات را

شاهنشاه بعد از ورود از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان باراضی هرات درآمده در جانب شمال قلعه قریب مصلا و مزار ابوالولید لشکرگاه کرد نخستین جماعتی از افغانان نزدیک هزار تن بفرمان کامران میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولیخان تنکابنی سرتیپ و فتح‌الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمهٔ سپاه بودند بعد از عبور از پل کبوترخان دچار آمدند و جنگ پیوسته کردند با اینکه فتح‌الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادت فتوری پدید نشده و مردانه رزم داد و محمد ولیخان که از نامداران شجعان بود خود علم برداشته حمله افکند سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و یافته‌خان چلبیانلو نیز بجنگ درآمدند و چون شیران رزم‌آزمای از چپ و راست تاختن کردند در آن رزمگاه باقرخان هشت زخم برداشت و از پای ننشست در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند لشکریان از قفای هزیمتیان تا به دروازهٔ هرات عنان نکشیدند و مرد و مرکب بخاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر سیصد تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یکتن از فیلبانان را با یک فیل بقتل آوردند چنداولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند هم در آن شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر شبیخون همداستان شده از شهر بیرون تاختند و بجانب مصطفی قلیخان سمنانی و سپاه او حمله بردند مصطفی قلیخان بستوانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش را به ایشان گشاد دادند لاجرم جمعی بخاک افتاد و برخی بشهر درگریخت روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده چه

سنگ سفید او تراق گشت هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده بجانب لشکرگاه ترکتازی همی کردند
حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرده در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد روز دیگر فرمان شد
تا قلعهٔ هرات را حصار دهند روز شنبه بیست و هفتم شعبان لشکرها از چهار سوی جنبش کرد محمد خان ماکوئی
امیر تومان بجانب شرقی قلعهٔ هرات شد در برابر دروازهٔ قندهار فرود آمد موسی سیمنوف مهندس فرانسه که در
علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد سنگرها راست کرد و سربازان را حفر کردن ماریچ
و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین بسوی
بسیج شد و جنرال پروسکی مهندس لشکر او گردید و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد
و میرزا رضای مهندس باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت ولیخان تنکابنی خواست تا برحسب فرمان ماریچ
خود را از سنگر حاجی خان بگذراند و بجانب راست شود چون سربازان قزوین بسنگر حاجی خان راه
نزدیک کردند سرباز شقاقی بمدافعه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سرباز سنگر
بر کردند که اینگونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند مردم افغان از برج خاکستری بیکبار دهان تفنگها
بگشادند و سی تن از مردم قزوین را مقتول ساختند در اینوقت هم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی
کار بمقاتله رود مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده حاجی خان را مورد عتاب بازداشت
و کیفر گناه او را بوقت دیگر گذاشت بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازهٔ عراق نشیمن جست حبیب الله خان
امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات بنام بود پیش داشت و توپهای باره کوب را بجانب
آن برج گشاده داد ناگاه توپی که برزبر آن برج بود با جمعی از حرسهٔ قلعه بیکبار زیر آمد و هولی بزرگ در دل قلعگیان
افکند مع القصه لشکریان از اطراف ماریچها از پیش بردند و سنگرها پیش دادند از میانه فوج محمد علی خان
راه با قلعه نزدیک کرده قریب بدروازهٔ قندهار یکصد و بیست تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند
شبانگاه پانصد تن از افغانان همدست و همداستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت
بدان مسجد خرابه یورش بردند در هر کرت با آموزگاری موسی سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند و
ایشان را باز پس بردند در کرت سیم بسیار کس از آن جماعت کشته شد ناچار پشت با جنگ داده بشهر در
گریختند و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شبخون بسر محمد ولیخان و حاجی محمد خان امیر بهادر جنگ
و صمصام خان میبردند و جان بر سر این جرأت میباختند و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و زخمی
میساختند بالجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا بقلعه
هرات یورش برم و همی خواهم که با هیچیک از افواج با من جنبش نکند شرط آنکه چون با مردم خود آنجا نهضت
بپای برم و شهر هرات را فرو گیرم غنیمتخانه در بلاد و امصار بنام من رود چندانکه شهریار فرمود کس بدینگونه
در چنین قلعه یورش نیفکند او بر الحاح بیفزود چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را
موجب رضا شناخته بلشکر خویش شتافت و ماریچ لشکر خود را بخندق شهر پیوسته کرد و سربازان
بمهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفته

و بهادر جنگ که از پیش روی سرباز همی رفت ناگاه با گلولهٔ تفنگ جراحتی یافت چنانکه از پشت او سر
اگر گاه پوست شکافته شد و یکماه مرهم کرد تا بهبودی یافت و اگرچه این همت بر خلاف فرمان بود ولکن
بدین جلادت یک قبضه شمشیر الماس پاداش یافت محمد ولیخان و جنرال پروسکی نیز باریچ اسکر خود را تا
بخندق بردند و همچنان صمصام خان و محمدعلی خان تا خندق راه کردند و محمدعلی خان را جراحتی بکتف رسید
و دیگر روز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هر کس بعلف چرد و داود ذات
مهدیخان قسمه ایاپاق و چند تن از غلام تفنگچیان بر ایشان تاخته بیست تن سر و اسیر گرفتند اینوقت چنان
افتاد که عمال طون و طبس معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر بجانب
لشکرگاه حمل میدادند دیده بانان این خبر بهرات بردند و جماعتی از افغانان نیم شبی بر ایشان تاخته سی تن از غلامان را
عرضهٔ تیغ ساختند و آن زر و مال را نیز گرفته بهرات در رفتند از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد
کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که از
بزرگان افغان و برادرزن کامران میرزا بود از یارمحمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده بحضرت
شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان میرزا جان مستوفی را
برداشته با جمعی از لشکر بقری و مزارع هرات رفته آذوقه و علوفه بلشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت با خود
میدارند از بابت منال دیوانی سند بسپارند و از سوی در شب پانزدهم رمضان یارمحمد خان افغان وقتی
که لشکر در جوش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود برفراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست
از جنگ باز دارید بامدادان کلید شهر قدم نهند و ما را از قتل پادشاه امان دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم
و طریق حضرت سپاریم این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه دو روز دست از جنگ بداشتند
و برحسب حکم عزیزخان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور سردار کل عساکر منصوره است
به بیرون هرات رفت و دو روز توقف نمود آنگاه با عریضهٔ شاهزاده کامران و یارمحمد خان و
جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف داشتند که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان
دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را بمواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات باز دارد
شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگرباره نیران حرب افروخته
گشت و چون برحسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان یک نیمهٔ قلعهٔ هرات را حصار دادند و نیم دیگر را
گشاده داشتند بسیار وقت افغانان از آن دروازها که در محاصره نبود بیرون شده بشب هنگام بر لشکرها
تاختن میکردند و با سربازان ساز مقاتلت و مبارزت طراز میدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر با حاجی
میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان
بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود میداشتند بلکه اگر توانستند جامه نامه را درون شدن و بیرون
شدن نمیگذاشتند اینگونه محاصره که شما فرمان کرده اید و سه دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف
داشته اید تا قیامت اینکار بخاتمت نرسد چه غلات و حبوبات بشهر در آورند و اگر لشکر

بعد از ایشان رسولی گفت شهر در بربندد و شبها نیز بر ما شبیخون آورند و چنان باشد که تا کار سنگر در رسد و از
تاریکی شب هنوز سرباز ندانند که ایشان دوستانند یا افغانند شاهزاده محمدرضا میرزا و میرزا نظرعلی حکیمباشی
و جمعی از سران سپاه بدین سخن همداستان گشتند حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نپنداشت و می فرمود
سه دروازه را حصار دهید و سه دیگر را مفتوح بگذارید عاقبت الحاح کردند و سر این سخن را پرسش نمودند در پاسخ
گفت چون اطراف شهر را تنگ حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش
تنگ بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما دراز کشد اما چون یکسوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است
چون لختی سختی ببیند شهر را بگذارد و راه فرار سپارد وزیر لشکر گفت که کار بدینگونه نیست آنکس که از تنگنای محاصره
خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود بلکه با چند پاره چوب قنطره از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود
شود و از راه ناشناخته فرار کند قواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست اگر کار بدینگونه در فتح
حصار بکار آید اینکار بدست ما راست نشود حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در
محاصره گیرند لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را اهمیت نهاد
اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حملی گران افکند و بیم داشت که یکباره روی دل پادشاه با او شود بالجمله لشکریان
جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد مسدود داشتند حاجی خان
امیر پنجباشی در جنب قراباغی با دو فوج شقاقی از جانب تل بنگی که بسوی ارک هرات است سنگر برده میانه دروازه قطبچاق
و دروازه ملک جای کردند و ولیخان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی
و دامغانی و سیصد تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی بجانب برج خاکستر سنگر کرد و صمصام خان
با افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملک کلبعلی خان افشار با جماعت افشار
و کنگاور و کلیائی و خدابنده لو بسوی برج فیلخانه شد و اسکندرخان قاجار دولو پسر فتحعلی خان با افواج قراچه داغی
و مراغه و قرائی و گروس میان دروازه خشک و برج شاه کرم بکار درآمد و نبی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج
همدانی در زیر برج خواجه عبد المصر بحفر کردن نقب و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر
دروازه قندهار نیران کین و دار برافروخت بدینگونه قواد سپاه با لشکرهای خویش اطراف هرات را دایره زدند اما از
آنسوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را باتفاق پسر ملا شمس قاضی هرات و باقرخان
ایشیک آقاسی و امیرآخور خود بطلب مدد و پشتوان نزد یک الله قلی توره فرمانگذار خوارزم و مصرابخان والی
میمنه و شیرمحمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات
فرموده و چنان ندانید که بعد از فتح هرات آسوده خواهید زیست زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر
آزادی اسیران شیعی است و این جماعت بیشتر در خیوق و میمنه میان قبایل پراکنده اند هم اکنون پایان کار را اگر خواهان
باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش
و کوشش را میان استوار کردند نخستین طایفه تایمنی دو هزار تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات
برگرفتند و در عرض راه با نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات

بلشکرگاه میکرد و باز خوردند و جنگ پیوسته شد بسیار کس از مردم تایمنی طعمهٔ شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت بقیة السیف سر ۳۵۱
خویش را گرفته تا مراتع و مساکن خود عنان باز نکشید اما چون سپه کامران میرزا پیام پدر را بخان خوارزم برده
الله قلی قازه هزار و پانصد تن سوار جرار گزیده ساخت و خلیفه عبدالرحمن ترکمان را که مردم آن اراضی خاک
مقدسش را بشفای مرضی میبردند بر آنجمله امیر ساخت و خلیفه عبدالرحمن نا در میرزای سپه کامران را با همراهان
او برداشته تا میمنه نزدیک مغفر انجان شد و از میمنه واندخود و شیرخان ششهزار سوار کاری فراهم کرد و شیر محمد
خان هزاره اگرچه همه روزه کمر بدرگاه پادشاه میفرستاد و بتقبیل سده سلطنت را میعاد مینهاد لکن سخن از در
کذب میکرد در اینوقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبدالرحمن را بشنید هم قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی چهار هزار
مرد رزم آزموده بمدد و فرستاد و او با ده هزار مرد ساخته نبرد گشت و از نیطرف چنانکه بدان اشارت شد
آصف الدوله با ده هزار مرد سپاهی و نه عراده توپ از تربت شیخ جام مامور گشت و از بیگونه سران و سرکردگان
ملازم رکاب او شدند نخستین برادرزادهٔ او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی دو هزار و
دویست تن بسیج راه کردند که یک نیمه را شیرخان عمزاده او سرهنگ بود و نیم دیگر را احمد آقا سرهنگی داشت و دو هزار تن مرد
داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملک افشار با فوج اخلاص و سوار کلیائی هزار و ششصد تن بساز کرد و دیگر نبی خان
قراگوزلو هزار تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبدالله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیک
با چهارصد تن سرباز گروس کوس رحیل بنواخت و نورالله خان شاهیسون با یکصد و پنجاه سوار جرار و جعفرقلیخان
کردشادلو با هزار تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و شمخالچی
کوهپایه مشهد مقدس اینجماعت نیز هزار و پانصد تن بشمار آمد پس آصف الدوله از تربت شیخ جام بمنزل
کاریز دار آمد از آنجا بکهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا بمنزل شکیبان که تا قلعه غوریان دو
فرسنگ مسافت است براند آنگاه منزل توشه را در نوشته در اراضی بادغیسات و یورت قبایل جمشیدی
فرود شد و در قراتپه خیمه بزد چون مردم آن اراضی را قوت مقاومت نبود علف و آذوقه که انباشته بودند
بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه شش هزار مرد جنگ داشت توان درنگ
و ورود قلیل کری نبود و در حمله نخستین دویست تن از لشکرش قتیل و دستگیر شدند ناچار طریق فرار برداشت
از پس او آصف الدوله سه روزه در قراتپه اوتراق کرد آنگاه راه قلعه نو برگرفت و بهر زمین که عبور میداد
مردم هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته بدیگر جای میرفتند و خانه های خود را آتش در میزدند و آصف الدوله
چنان از قفای ایشان میرفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را دیدار میکرد و حکم میداد تا لشکریان
بنشانند و خرابی روا نداشتند بالجمله تا قلعه نو براند و در آنجا ده روز اقامت کرد و از قبایل اوزبک و دیگر طوایف
که سکان سر اول و میمنه واندخود و شبرقان بود مخصی بسرا نمود آنگاه از آنجا کوچ داده بجانب بالامرغاب
شتاب گرفت از آن پیش که ارض چهره کج فرار سد زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه
پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرده بجنگ درآمدند از دو روبه صف قتال راست شد و ابطال
رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و از کثرت افغانان مردانه کوشیدند و مدتی چهار ساعت

رزم داد و در پایان امر دویست و پنجاه تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و یکبار هزیمت شدند و آصف الدوله بمنزل پده کج درآمد و از آنجا اسکندرخان مجاور زاده خود را با دو فوج سرباز مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه کوه و دره و پست و بلند فراوان بود اسکندرخان پیاده شد و از راه دیگر کوچ داده و لشکر طریق دیگر برداشت لاجرم اسکندرخان چون خواست از میان دره عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبچاق که از دو دره نزدیک بخزان او بودند ناگاه براو درآمدند و مجری آب را از آن دره مسدود ساختند و از دو جانب بر فراز کوه برآمده اسکندرخان و مردم او را که در نشیب دره بودند هدف گلوله شمخال و تفنگ ساختند و کار بر او صعب افتاد اما چون شیران جنگی بمدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار اسب نیز هلاک افتاد اسکندرخان با اینکه خود نیز زخم برداشت و بهای کشته و مردان بخون آغشته را اسکر کرد و همچنان مردانه رزم داد و از آنسوی چون آصف الدوله نزدیک بغروب شدن آفتاب بمنزل رسید و اسکندرخان را نیافت دانست که در راه پیاده شده است هم در این وقت ناگاه بانگ شمخال و تفنگ بر سینه و مکشوف افتاد که ترکان با اسکندرخان در آویخته اند لشکریان خواستند بمدد او بیرون شوند آصف الدوله رضا نداد و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندرخان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش کند و روز بیگاه شود بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند بالجمله آنشب تا بامداد بودند چون سپیده بزد جعفرقلیخان قراچه داغی و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفرقلیخان شادلو با سوار کردشادلو و سوار کلیائی بحکم آصف الدوله بمدد اسکندرخان بیرون شدند هنوز دو نیزه بالا آفتاب صعود نداده بود که بدان مکان برسیدند اسکندرخان همچنان از پس سنگر کشتگان رزم میداد و بعد از رسیدن لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت از دو روی لشکر بکوشش و کشش درآمدند مردم اسکندرخان نیز نیروی تازه بدست کردند و در پایان امر ترکان را شکستند و هزیمت دادند از قضا در این وقت سه هزار تن سوار به مدد ترکان رسید هزیمتیان چون این بدیدند دیگرباره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند جعفرقلیخان کرد شادلو و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند چون در میان هر دو لشکر حرب بر پای ایستاد و کار بصعوبت افتاد شیرخان سرهنگ با فوج قراچه داغی از قفای جعفرقلیخان برسید و جنگ بپیوست از دو سوی دلیرانه رزم دادند بیست تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آنسوی رحیمداد سلطان هزاره که یکتن از سرکردگان نامبردار بود جراحتی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتیل گشت لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان بلشکرگاه آصف الدوله مراجعت نمودند و در این هنگام آصف الدوله سفر بالامرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی بیک نام داشت و از نزد شیرمحمدخان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود دلیل راه کرد تا سپاه را رهنمائی کرده به بالامرغاب برد حاجی بیک که از برای چنین وقت انتهاز فرصت میداشت لشکر را بمیان دره عبور داد که از دو سوی جبال بارضه افراخته داشت چون لشکر بمیان دره درآمد ناگاه ترکان از عقب و قدام تاختن

و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور داده بودند تا مبادا دشمنان
مشرف بر آن دره شوند و کار بر لشکر سخت کنند قوت درنگ نیاوردند لاجرم لشکر ایران در تنگنای دره سخت بیچاره
ماندند چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی بازشدن در اینوقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند
از اسبها بزیر آمده دامن برزدند و بدان جبل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند و رزمی سخت بدادند و ترکان را
بشکستند اکنون چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان را
دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود جعفرقلیخان شادلو مقداری آجوهر لیمو با خود داشت اینوقت بر سربازان
قسمت کرده تا قوتی بدست کرده بازلشکرگاه شدند و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را اسکر
کردند فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انجمن این فتنه حاجی بیک هزاره مفقود شد چندانکه آصف الدوله
کس بطلب او فرستاد نشان او نیافت بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله اسکندرخان را با سواره قرائی
بر منقلای سپاه مأمور فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفرقلیخان را با سوار شادلو بجنه اول گذاشت و لشکر را کوچ
داده تا منزل خواجه کسه براند بعد از ورود بمنزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندرخان تاخته اند
و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند
و برنشستند نخستین دویست تن سوار بمدد قراولان رسید درین هنگام ناگاه سه هزار سوار هزاره از کمینگاه
بدر تاختند و جنگ در انداختند سواران خراسانی چون این بدیدند نه دانستند با عدد اندک توان نبرد
[illegible] رد و در زمان پیاده شده اسبها را اسکر ساختند و بخویشتن داری پرداختند از این طرف
اسکندر [illegible] جعفرقلیخان [illegible] تراجه داغی با سیصد سوار برسیدند و هم از قفای ایشان آصف الدوله
با انبوهی از لشکر [illegible] گروه سواره هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و متوالی پشت با جنگ داد پس
روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده بکنار آب شهررود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی دریایی
بالا مرغاب میخوانند و از آنجا قراولان سپاه چند هزار سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و بیست تن شبانان را
اسیر گرفتند و چون در اینمدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکمان صعب افتاده بود و در مراتع خویش زیستن نمی توانستند
[illegible] و هفتهزار خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبره کرده و در اراضی بالا مرغاب سبقداق
[illegible] شیرمحمد خان هزاره و زمانخان جمشیدی و شاه پسندخان فیروزکوهی سواران جنگی خود را
گزیده کرده بحضرت اسحق خان والی میمنه و خلیفه عبدالرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که بطلب مدد
بدان اراضی رفته بود پیوستند و مجلسی آراسته مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن
دارند از مبارزت و مناجزت دست بازندارند و این هنگام بیست هزار تن سوار رزم آزمای در گرد ایشان
انجمن بود بالجمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده بیست و چهار جای سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند
اما آصف الدوله بکنار رود شهرود همی طی مسافت کرد در اینوقت یکتن از اسیران شیعی که مجنون نام
داشت و پیشخدمت محمدخان هزاره بود شمشیر او را برگرفته بدرگاه آصف الدوله گریخت و صورت حال را
مکشوف داشت که اینک جماعت اوزبک و مردم سرپلی و اندخودی و شبرقانی و سواره [illegible]

ترکمان سالور و ساروق و قبایل چارا و یماق هشت هزار سوار و هزار و دو فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزار را
و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت برآوردند و مجاری آب را از لشکرگاه بسته و ساخته اند آصف الدوله
بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و اثقال و احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را
با دو هزار تن سواره و پیاده و دو عراده توپ بحراست باز داشت و لشکر را با هشت عراده توپ جنبش داد
سهل و صعب زمین را در نوردید چون راه سنگرهای ترکمان نزدیک شد جنگی بزرگ پیش آمد از دو روی صفها
راست کردند و دلیران دو روی برنشستند آتش توپها از بانگ زدن گرفت و از گرد و دخان روی جهان
قیرگون شد نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسره تاختن بردند جعفرقلیخان
سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلیخان و جعفر
قلیخان شاملو و دوستمحمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود یکبار از جای خود جنبش کرده
حمله بردند و از آن سوی ترکمان چون شیران غضبان بجنگ درآمدند و چهار کرت هم گروه حمله افکندند چنانکه با لشکر
ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کرت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند
و ایشان را باز پس بردند در کرت چهارم سوار ترکمان یکبار پشت داد این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان
تاختن کردند و سربازان سنگرها یورش بردند نورالله خان شاهسون با مردم خود در آن حربگاه جلادتی بکمال ظاهر
ساخت مع القصه هفتصد تن از ترکمان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و یکباره طریق
فرار برداشتند لشکر ایران تا سه فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند آنگاه خیمه و خرگاه خویش در سنگرهای
ایشان راست کرده سه روز اقامت کردند و اموال و اثقال آن جماعت را بتمامت ماخوذ داشتند اینوقت با فرمان
امیرآخور کامران میرزا که ملازم پرستش نادر میرزا بود مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی راهوار بر نشست
و چون برق جهنده طی طریق کرده بلشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت
و از یساقیان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوریک
کرده بمنزل چمکتو که اول آن اراضی است درآمد و از آنجا بمنزل آلتین خواجه کوچ داد همانا گروهی از آن جماعت
مرا حدیث کردند که آلتین خواجه غاریست که شش تن از مردگان را در آنجا بودیعت نهاده اند که در جسد ایشان
هیچ خللی راه نکرده و فساد و تباهی پدید نشده و جسد سگی و آهوئی در کنار ایشان افتاده که نیز بر صورت نخستین است
و زخم دندان سگ بر ران آهو نمایانست چنانکه هیچ نقصان نپذیرفته و موی بدن سگ و آهو را خللی نرسیده
و همچنان مرغی مانند حصار در افتاده است که یک پر آن را آسیبی نباشد و بعضی از مردم گمان کرده اند که ایشان
اصحاب کهفند و نگارنده این اوراق قصه اصحاب کهف و رقیم را در کتاب اول ناسخ التواریخ رقم کرده و بصواب
آن درست باشد اکنون بر سر سخن رویم آصف الدوله از آلتین خواجه بمنزل چهارشنبه و از آنجا بارض قیصار
فرود شد که تا میمنه دوازده فرسنگ مسافت داشت در این هنگام یکباره کار بر ترکمان صعب افتاد ناچار
بزرگان میمنه و سرپل و سرانخودی و شبرغانی و سرکردگان چهار اویماق و دیگر قبایل از در ضراعت
نزدیک آصف الدوله آمدند و سر انقیاد و اطاعت فرود داشتند که لشکر از قتال ایشان جنبش نکند و ابواب

کوشش و کشش نمودند و دارو الا آنکه آصف الدوله یکتن از مردم خویش را بمیمنه فرستد و هر چه خواهد فرمان پذیر شوند آصف الدوله مسئول ایشانرا باجابت مقرون داشت و جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه میمنه نمود جعفرقلیخان راه بر داشت در شش فرسنگی میمنه شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی با هزار سوار او را پذیره شدند و در قلعة المال بحکم بضیافتش نیکو خدمتها کردند و روز دیگر از طریق دو قوزکتل راه میمنه شدند و دو قوزکتل عبارت از دو کوه باشد که نادرشاه افشار از بهر عبور دادن توپ بمیمنه همه جا در سنگ خاره شارعی کرده بالجمله چون بمیمنه رسید خوانین تمامت قبایل با هزار سوار باستقبال او برسیدند و باتفاق او با میمنه برفتند مهراب خان والی مقدم جعفرقلیخان را عظیم گرامی داشت و او را شانزده روز مهمان پذیر بود و در فرمانبرداری و چاکری شاهنشاه غازی پیمانی محکم نهاد و آنگاه فرزند خود حکمت خان را بشرط گروگان مأمور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستمخان شیرغالی و شاه ولیخان اندخودی و سید ذوالفقار شیر سرپلی از قبیله او یکتن و شیرمحمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و دیگر سپاهیان همه گروگان قبایل هر یک یکتن از فرزندان خود را از بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و میرزا خان جمشیدی میر احمد خان عم زاده خود را بگروگان همراه داشت و یکصد سر اسب مغلانی و ترکمانی که رکاب حضرت را لایق بود از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضه‌ها نگاشتند و با تمت جعفرقلیخان برگرفته بلشکرگاه آصف الدوله آمد و آنوقت ترکمان قویدل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی و پوشیدنی حمل داده بلشکرگاه آوردند و لشکر را وسعت عیش و خصب نعمت بدست شد و عبدالله خان قپچاقی برادر شاه پسند خان نیز بنزدیک آصف الدوله شتافته قلاده طاعت برگردن نهاد و عفو عصیان خویشرا بزبان ضراعت خواستار آمد و دوازده هزار خانوار قبایل قپچاقی و مودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند از قیصار کوچ داده هشت فرسنگ باز پس آورد و در مساکن خویش جا بداد و همچنان از سوی دیگر مهراب خان برادرزاده خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا کار آصف الدوله بر فرمان مراجعت داد چنانکه در جای خود مرقوم می‌افتد

انگیختن علمای هرات افغانان را بجنگ شیعیان بنام جهاد.

چون این اخبار بکامران میرزا رسید و فرستادگانش بی‌نیل مقصود مراجعت کردند از بیچارگی با یار محمد خان وزیر خود سخن بشوری افکند و بصوابدید یار محمد خان ملا عبدالحق که از اجله علمای مملکت هرات بود مردم قریه پشتیکی که از جمله سادات شمرده میشدند شهر طلبید و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرد و پس از نماز جمعه ندا در داد که ای مردم اگر این سپاه در این شهر راه کنند جان و مال شما هدر شود و حفظ جان و مال واجب است و این بر زیادت مقاتلت با ایشان عنوان جهاد فی سبیل الله است که اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان بکشید هم بهشت شما را باشد مردم را این کلمات جنبش داده همی گروه گروه بگرمابه در رفتند و غسل کردند و تن پیچیدند و کفن پوشیدند و مردم پشتیکی از پیش روی و جماعتی از قفا آلات حرب و ضرب را گرفته از دروازه خشک آهنگ مقاتلت بیرون شدند و نخستین بقراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بپیوستند

دریده دیگر دو دار گلولهٔ تفنگی بر مقتل علیمحمد خان کردیچه آمد و بر جای سرد شد یکتن از افغانان بشتافت که سر از تن او
برگیرد علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و پنج تن از افغانان را عرضهٔ شمشیر ساخت و خود نیز
مجروح شد با همان جراحت علیمحمد خان را بر قرپوس زین حمل داده از آن معرکه بیرون برد در اینوقت جسر ترکمانان
ایشان در لشکرگاه پراکنده شد محمد ولیخان سرتیپ تنکابنی و محمدعلی خان خوئی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود
از جای جنبش کرده بر انجماعت حمله بردند در اول حمله سی و هشت تن از افغانان و چهار تن از سادات پشتکی
و یکتن از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و پنجاه و شش تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت افغانان از
پای اضطرار بلغزیده و پشت با جنگ داده بشهر در گریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت از پس
این جنگ برحسب فرمان جسد علیمحمد خان را بمشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او
بجای پدر منصوب گشت و هم دیگرباره یار محمد خان افغان بلشکر حاجی خان نداء در داد و طلب امان کرد
و بر حسب فرمان شاهنشاه غازی یکتن از یاورهای فوج شقاقی بشهر هرات در رفته و آغاز گفتگو و شنود کرد در
پایان کار سخن چنان برآمد که در کرت نخستین با عزیز خان کردند و هم در اینوقت محمدعلی خان قراباغی یوزباشی با صد تن
از غلام ارار دو بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه بجانب لشکرگاه
حمل دهد و دیگر چنان افتاد که اللهقلی توره با پنصد تن سوار از ترکمانان جنگ آور بمدد کامران میرزا گسیل هرات داشت
و از مینوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دارالخلافه می آوردند از لشکرگاه لختی پذیره شده
و در عرض راه سواران ترکمان را سی و چهار تن را سر برگرفت و پنجاه و شش کس را دستگیر نمود و یکصد و پنجاه سر اسب
با خود داشت بقیة السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فرار پیش داشتند هم از قفای هزیمتیان چهار فرسنگ
تاختن کرد و روز دیگر اسیران را از پیشگاه شاه بگذرانید و حکم رفت تا ایشان را نیز عرضهٔ تیغ ساختند و امیر توپخانه
و ملازمانش را بخلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند و نیز فرمان شد که مصطفی قلیخان معادل پنجهزار خروار غله
از محال بادغیس بلشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را وسعت و سعتی در امر معیشت با دید آید و در این هنگام چون فصل
خریف بود و زمستان از پی در میرسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ
و گل از بهر خویش خانها کنند روزی چند برگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جباخانه نیز
کارخانها برآوردند و بسعی اسمعیل خان فراشباشی توپهای بزرگ بریختند چنانکه کودکان مراهق بدرون آن
توانستند رفت و همچنان گلولهٔ توپ بریختند و باروت بساختند و فشنگ پرداختند در اینوقت برادرزاده والی میمنه
حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش میرزا خان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و طاعت کرد شاهنشاه
غازی رسول او را شاد خاطر باز فرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و او در عشر اول
ذیحجه از لشکرگاه بیرون شد و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و ایامینی را که گروگان آورده بود عرض داد
و ... خسروانه گشت و حکم شد تا الدکنا (؟) هرات راه خراسان گیرند و در حمل و نقل آذوقه و علوفه بلشکرگاه
... سعی ... و آن مردم که گروگان آورده بود بخلاع فاخره نواخت و نوازش
... خویش رخصت مراجعت داد و آصف الدوله خواستار آمد که پاره هرات شده

یار محمد خان را دیدار کند باشد که او را پند و موعظت از این غفلت و عطلت بر کنار آرد و بالجمله رخصت حاصل
کرده بپای بار رشد و یار محمد خان را طلب نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد مفید نیفتاد لاجرم بر
حسب فرمان طریق خراسان بر گرفت و هم در این وقت از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی
سیستان رنجید و سکه پادشاه پنجاب و بخارا و اته قلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف
و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسیدند و هر یک سور و نواخت و نوازش شدند و از ممالک ایران
منال و دیوانی و تنسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی بلشکرگاه حمل داد و هم در این سال خسرو خان
والی اصفهان از محمد ابراهیم در یکجا از کدخدایان محال لنجان بود رنجیده خاطر گشت و چنان دانست
که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان مختار باشد لاجرم او را ماخوذ داشته محبوس فرمود و چندانش
بداشت که هم در زندان جان بداد کردار او در خاطر مردم وحشتی انداخت اما هنوز فرمان پذیر بودند
چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود هم بزندانخانه در افکند
خویشاوندان او گفتند یکبار با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کردند انجمنی
کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را شفاعت بر انگیختند آقا میر محمد مهدی امام جمعه مکتوبی بخسرو خان
کرد و خواستار رهائی او گشت خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود لاجرم مردم بشوریدند
و غوغا بر داشتند و اوباش شهر بر خسرو خان بتاختند و او را در عمارت هفت دست محاصره انداختند روزی
چند کار بمقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود صورت این حال روز حرکت شاهنشاه
غازی بجانب هرات معروض درگاه افتاد شاهنشاه غازی بفرمود تا فرخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده
صورت حال را باز داند و بعرض رساند فرخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباسعلی خان
و یحیی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمد مهدی امام جمعه اصفهان آقا محمدعلی مذهب را
بنزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را بسرای خویش برند و با او متفق شدند و مردم شهر انجمن شده از دروازه
بیرون تاختند و با فرخ خان بشهر در رفته همی خواستند او را بسرای امام جمعه در برند فرخ خان گفتار هیچیک را
پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار باصلاح
نتوان کرد صورت حال را معروض درگاه داشت لاجرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه
درگاه سازد و خود بنظم شهر و اخذ خراج دیوانی بپردازد تا آنگاه که حاکمی نصب شود و از پس آن فضلعلی خان
باغی را مثال حکومت بدادند بعد از دو چهار ماه دیگر فرخ خان در اصفهان بود منال و دیوانی را
پرداخت و بعضی ادوات و آلات مرصع طلائی که مامور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در کار
خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود و چون یکچند دیگر از مدت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی
وزیر منال و دیوانی بود در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب لهو و لعب
و ساز و طرب بروز آورد و عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال
دیوان پرسش کند بدان سر شد که با جماعتی همداستان شده سفر هرات کند و دست او را از حکومت اصفهان

باز دارد و نسفعلی خان کنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاهش دستگیر ساخته جهان را از وجودش بپرداخت و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده از قفای لشکریان کوچ داده در اراضی هرات بدرگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود

فرار کردن ظل السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل بمملکت روسیه

و هم در این سال مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فرو گرفت چون هوای شهر تبریز بسلامت بود ظل السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل ببلده تبریز تحویل دادند چون بلای طاعون بنشست دیگر باره فرمان شد تا در اردبیل جای کنند ایشان ظل السلطان و علینقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزا حسام السلطنه و امام وردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند چون یکچند از مدت از زمان در قلعه اردبیل توقف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنگنای زندان فرار کنند و خواست تا از میان قلعه بیرون شهر نقبی حفر کند و از آنجا بدر شود پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد شاهزادگان را برانگیخت که باید درین قلعه گرمابه از بهر خویش کرد و از حاجت بمیان شهر رفتن و با مردم فرومایه نشستن و گفتن مستغنی گشت پس بصوابدید یکدیگر محمد حسین میرزا با محمد خان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که اگرچه ما باز داشته زندانیم اما ما و شاهزادگانیم و خود هر یک در شهری شهریاری بوده ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده ایم امروز درین قلعه گاه و بیگاه محتاج گرمابه شویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حمامها عریان شویم این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را تیره کند اگر تو از مال خویشتن معادل سیصد تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا درین قلعه بستان حمامی کنیم بسیار بجا باشد و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه چند رقم کردند و خاتم بر نهادند چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد سیصد تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حمام گشت صدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او میکرد اگرچه همه روزه بآن قلعه در میآمدند و شاهزادگان را باز پرس میکردند بسبب بنیان حمام از حیلت ایشان غافل ماندند بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادر زن خود را روانه قزوین کرد تا به بهانه حفر جای حمام دو تن مرد مقنی آورد و ایشان را رهنمود تا بکار در آمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از جای حمام نقبی به بیرون باره برند چنانکه از میان خندق سر برکنند و این خندق که همه ساله پرآب بود از قضا بسبب قلت باران خوشیده بود و نیستان فراوان داشت بالجمله مقنیان همه روزه جای حمام حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب ببستند و خاک آن را با خاک حمام برزبر هم کردند تا آنگاه که سر از میان خندق بیرون کردند و راهی بمیان نیزار شد پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از سوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب بیست ذرع بود چون کار نقب بپای رفت شاهزاد

محمود و محمد حسین میرزای حشمة الدوله از دور و نزدیک تفرّس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند و بیم بردند
که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را از جهت شکنجه رنجه بدارند لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را
گفتند روزی چند بر نگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت حاجی علی اصغر آشفته
خاطر شده چنانکه بسرای رکن الدوله شتافت و رکن الدوله از در و دیوار سخت بترسید و از برای پنهان
داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کند بزیر پای خویشتن گمان
نبرد بالجمله بساطی بگستردند و حاجی علی اصغر را بر نشاندند از قضا گربه بمیان نقب در رفته بود و چون نقب را تاریک
دید و دالان را نیافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرده خویشتن را بدان تخته پاره که بر سر نقب نصب
بود میکوفت و بانگ بر میآورد و رنگ در چهره رکن الدوله دیگرگون میشد و حاجی علی اصغر آن بانگ میشنید
و پرسش میکرد اما فهم نمیکرد که از کجاست و چون قضا بر این رفته بود این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی
از اندیشه فرار ایشان باز رفت و چند سخن کرد و رکن الدوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه
خویش گرفت دیگرباره رکن الدوله آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا بدست تجارت ده سر اسب بخرید و آنها را
در قریه کلهواران که نزدیک بقلعه ارک بود بپروار ببست و همی گفت چون فربه شوند در قزوین برده بفروشم
و سودی برم چون این کارها بپای رفت رکن الدوله خواست بداند که اگر شاهزادگان از این راز آگاه شوند با او همراه
خواهند شد یا بیمناک شده این راز از پرده بیرون خواهد افتاد با خویش اندیشید که در خلاصی از این بند با ایشان شورت
میکنم و ایشان را بکاری صعب و سهمناک مطلع میکنم اگر اجابت کردند بهانه از این نقب دل انگیختن خواهند داشت
و اگر نه این سرّ نیز از ایشان مستور دارم لاجرم شاهزادگان را در یک مجلس انجمن کرد و گفت تا چند در این بند
خواهیم زیست گفتند چه چاره توان کرد گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست گفتند آن چیست گفت
ما خود چند تن از شاهزادگانیم رزمها کرده ایم و جنگها دیده ایم هر یک شمشیری بدست کنیم و هم کرده بدین قراولها حمله آریم
و همه را تیغ بگذرانیم و از قلعه بدر شویم شاهزادگان گفتند سخن بمحال راندی ما معدودی باشیم چگونه توانیم بر اینجماعت
غلبه کرد همی مشتی جان بر سر اینکار بنهیم رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد چگونه از این زندان تواند جست و دیگر
سخن نکرد شاهزادگان برخاستند و هر کس بسرای خویش شد از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر آنچه
حکم کنم کردن نهی ازین بند رها شوی در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار را نشناسم با تو پیمان
نکنم و خود را بخطر نیفکنم او را نیز تسلیت کرد تا شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت چون شش
ساعت از شب سپری شد ظل السلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امام وردی میرزا را نیز آگهی داد و هر سه
تن بر سر نقب آمده سر آن باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند و از آنسوی چنانکه مواضعه رفته بود آقا محمد
ابراهیم با چهار تن چاکر و یکتن دلیل راه اسبها را برداشته نزدیک بکنار خندق بازداشت و از اینسوی چون شاهزادگان
خواستند بدرون نقب رفت زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا بگاه چون شما را نبینند فرزند من
نصرالله میرزا را سر بردارند رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصرالله میرزا با پدر پیوست و هر چهار تن بنقب
در رفتند میان خندق سر بدر کردند در این وقت ظل السلطان از هول و هیبت مدهوش شد رکن الدوله

بفرمود تا رسنی بر کمر او بسته از خندق بفراز بردند و بر اسبی سوار کرده و یکتن از پس پشت او نشست و او را بداشت
پس شتاب زده راه برگرفتند و در عرض راه بمیان درختستانی رفته یاوه شدند و لختی سرگردان در میان درختان
از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد پس راه بشناختند و بقدم عجل بتاختند
چون دو ساعت از روز سپری شد بقراولخانهٔ دولت روسیه رسیدند و از قلعهٔ اردبیل تا بدانجا ده میل مسافت
بر زیادت نبود با جماعهٔ قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران بسپاریم و نیز اجازت نداریم پیشتر
سفر کنید هم در اینجا بباشید تا صورت حال را بکپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم بهرچه حکم کند چنان
خواهیم کرد و لکن چون مسیو صاحب در اینوقت برحسب منشور امپراطور حکومت ارّان و طالش داشت
و این همان کس بود که بنیابت گریبایدوف ایلچی داشت و چون گریبایدوف در طهران بشورش عام مقتول گشت
چنانکه مرقوم شد مسیو بسعی ظل السلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت این هنگام در قراولخانهٔ روسیه
بپاداش آن نیکوئی سپاس خدمتی همی کرد با جمله این قصه را انکار کرده بکپیتان فرستادند اما از آنسوی چون روز
برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود بعادت همه روز بباز پرس حال شاهزادگان آمد و از آن چند تن
خبری نیافت در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتاب زده بیامد و صورت حال را باز دانست از غضب
پادشاه بر جان خویش بترسید نخستین زن رکن الدوله را بمقام عتاب و عقاب باز داشت و لختی با چوب
سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه بدر شدند مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را دستگیر
کنید و کیفر رسانید آنگاه شاهزادگانی که بجای بودند جمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و در یک زندان خانه
باز داشت این هنگام محمدتقی میرزا نیز برسید و سخت آشفته حال بود و همی بکردار درمی آمد تا مبادا دیگران
نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوند چون عبور او بر کنار زندانخانهٔ شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام السلطنه
فریاد برداشت که ای محمدتقی میرزا ما این ننگ از بهر کدام روا داشت ندانسته که عم بجای پدر باشد ما همه عم توایم
و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم اگر سه تن برادران ما گناهی کردند عصیانی بر ما نباشد پای ما را چرا
بر کنده نهاده اید و زنجیر بگردن افکنده اید این سخنان بر محمدتقی میرزا کارگر افتاد و بزندان خانه در رفته
کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند
اما حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاختند
و در قراولخانهٔ روس ایشان را دیدار کرده و از غایت سادگی خواست که بزاری و ضراعت آنجماعت را بحبس
خانه مراجعت دهد روی بر خاک نهاد و اشک بببارید و گفت اینکار که شما کردید اگر کس خبر بپادشاه برساند
مرا بتیغ بگذراند بر من رحم کنید و باز شوید شاهزادگان گفتند تو مردی حمق باشی زن و فرزندداری خویش و
پیوندت نباشد اگر ترسناکی همراه باش تا تو را با خویشتن کوچ دهیم گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و مربعی
که در ایران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام جمله مأخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پیرخسته ببخشید
و بزندانخانه مراجعت کنید مرا هیچ زیان نرسد و در انجاح این مسئلت همی الحاح کرد شاهزادگان در خشم شدند
و گفتند ای مرد گول احمق برخیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت

شرح سلطنت [illegible] محمد شاه قاجار

خصمی کرده‌ایم بعد از سه سال که از محبس گریخته‌ایم باز شویم و خود را عرضهٔ تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو مرد پیر ضعی ۳۴۱
ازوه فرع مربع و ده کری مزرع خود برخوردار باشی این قلیل بضاعت را از خون اتباعت افزون میدانی
داورا بانک زدند که برخیز ای پیر احمق و از پیش براندند ناچار حاجی علی اصغر بازار و بسیل شد و مهدی قلی میرزا
صورت حال را در عریضه نگار داده بدرگاه شهریار فرستاد و هم درامسال هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف
هرات برحسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود سواره و پیاده لشکر آذر
بایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا دو فوج سربازان خمسه را که از سفر هرات
بسبب تأخیر اجری تقاعد ورزیده بودند استمال ساخته با خود برداشت و در سمنان بلشکرگاه پیوست و
چهارده فوج سرباز و پنجهزار سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت نشان مرتبهٔ سرتیپی
و حمایل سرخ و یک قبضه خنجر مرصع بیافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود و چون مستر مکنیل وزیر مختار
انگلیس که مأمور بتوقف دار الخلافه بود از سفر کردن شاهنشاه غازی بطرف هرات و افغانستان
هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان
برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند و هم تواند بود که دولت روس و ایران همداستان
شوند و در کار هندوستان خللی اندازند بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هر روز مکتوبی
بدولت انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را بکدورات و بهمیات آلوده کند و نیز مکشوف افتاد که جارج ششم
پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که وکتوریا
نام داشت متصدی امر سلطنت گشت درینوقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری بسفر انگلستان فرمایند
که تهنیت جلوس او گوید و هم باصلاح ذات‌البین پردازد و شبهات مکنیل را مرتفع سازد و همچنان با دولت
فرانسه و نمسه ابواب صفاوت و مهربانی باز دارد و ساز مصادقت و موالفت فراز آرد از میانه حسین خان را
اختیار فرمودند و برحسب امر آجودان باشی تمامت عساکر و مشیر مشورتخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مأمور
بسفارت دول ثلاثه آمد و از منزل میامی رخصت یافته روانه تبریز گشت و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخره
از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریهٔ قراکند که سرحد
اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار رسید و محال بایزید را درنوشته بارزن
الروم آمد عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او بحشمت
تمام گذشته غرهٔ شعبان بشهر و اسکلهٔ طرابزان درآمد عثمان پاشا حاکم طرابزن نیز مهمان پذیر گشت روز
پنجشنبه دوازدهم شعبان بکشتی بخار سوار شده صد و شصت فرسنگ مسافت دریا را دو شبانروزه درنوردید
یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان باتفاق مستشار رونوری افندی و میرزا
جعفر خان مشیرالدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه
غازی محمد شاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد و بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت
فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد واما لارد پانصان ایلچی انگریز چنانچه با

۱ پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجاح نشود راه نیابی بالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول کوچ داده هفته دیگر بجزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده از طریق جزیره کارفو بمملکت نمسه فرود شد بعد از ورود بدار الملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد و او بعضی از مکاتیب مستر مکنیل را که از ایران بلندن فرستاده بود در آنجا بطبع در آورده پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت لختی از آشفته کاری ایران و تنفر شاهنشاه غازی بدان نگاشته بود حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران انگریز باز نمود چه در عهدنامه بتصریحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند دولت انگریز را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند پرنس مترنیخ گفت نیکو آن است که این کلمات را رقم کنی تا من بلندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل دولت انگریز را بنقض عهد شناخته خواهد داشت پس این سخنان از اثر جانی کرده انفاذ لندن داشت و از آنسوی ایلچی انگلیس که در نمسه بود حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بمخاصمت و معادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پالمرستان وزیر دول خارجه کس نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد دو کرور زر مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشتن برسانیم حسین خان صورت حال را عریضه کرده بدست فرستادهٔ خود فرج الله بیک روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود ادراک خدمت امپراطور نمسه کرده مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسید نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند عذر ایشان پذیرفته است بالجمله حسین خان بعد از پنجاه روز توقف در نمسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از امپراطور نمسه گرفته روز یازدهم محرم آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

قصه خرابی محمره بدست علی رضا پاشا وزیر بغداد

و هم در اینسال علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلال صافی بود بخس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت از بهر آنکه در شهر محمره بوانان حاکم و عشایر آن بنجابت بلند و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجار بیشتر حمل خود را بمحمره عبور داده میآوردند و از وجه عشاری بصره کاسته میشد و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی جا میکند و انتهاز فرصت همی برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده ناگاه برسر محمره تاختن آورد حاکم محمره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند چون این بشنیدند بقصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند لشکر دولت عثمانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیابانی و روستائی بشهر در رفته و مردانرا مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از
خانها و بازارها مأخوذ داشتند و بسوی بغداد کوچ دادند چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی
افتاد نخستین نفر مهود مکاتبی بکارداران دولت روم کردند و میرزا جعفرخان مشیرالدوله را که اینوقت سفیر کبیر و مقیم
اسلامبول بود منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشارا بدین
جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را استواری بادید نخواهد شد و اگرنه ما این کینه را باز خواهیم جست و از زیان محمره
باز خواهیم داد چون این منشور باسلامبول رفت میرزا جعفرخان وزرای دول خارجه را انجمن ساخته چند کرت
با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد ایشان چون در جواب بیچاره ماندند باغلوطه اندر شدند
و گفتند محمره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده میشود چون مدتی از زمان سر
بطغیان و عصیان برآوردند کیفر عمل ایشان فرض افتاد و با شریعت سلطنت انگیخت را کیفر کردیم شمارا چه افتاد
که بر سر رعیت ما طریق حمیت گرفته اید و از در منازعت بیرون شده اید این سخن وقتی توانید کرد که محمره در شمار
اراضی ایران باشد چون سخن بدینجا رسید وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش
شدند و میرزا جعفرخان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد ناچار دم فروبست تا سلطان محمود پادشاه
آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده
کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانیرا چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد بکارداران محمد علی پاشا سپرد
این هنگام میرزا جعفرخان سخن درانداخت که اولیای دولت ایران مرا چاپار راه بدارالخلافه طلب داشته اند
و برنشست و شتاب زده تا طهران بتاخت و صورت حال را بازنمود حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ابتدای دست
محمره شهر بغداد را مفتوح سازد و بمکافات عمل عمال روم را پردازد بدست آویز سفر اصفهان تجهیز لشکر پرداخت
چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد اما از آنسوی چون میرزا جعفرخان سفر ایران کرد امنای دولت روم را مکشوف افتاد
که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را بازنماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمره جنبش دهد و از این معنی
سخت بترسیدند و صارم افندیرا بسفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند و سلطان مجید خان خطی داد
که معادل سیصد هزار تومان زیان محمره را بر ذمت نهد و اینامر را بمسالمت و مصالحت بپای برد چون صارم
افندی وارد دارالخلافه گشت حاجی میرزا آقاسی او را وقعی ننهاد و از برای زیان محمره پنج کرور زر مسکوک
همی طلب کرد صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار
محمره بتاخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقیخان وزیر نظام مأمور سفر ارزنة الروم گشت چنانکه در جای خود مرقوم میشود
و هم دراینسال قیات نامی از قبیله جعفربای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است متصرف خویش
درآورد و این جزیره را شش فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده مع القصه قیات از تجارت
نفت و نمک آن جزیره در ساحل بحر برگ و سامانی بدست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر توانستند
از تجارت نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این جزیره
از بهر ایشان معقلی منیع بود شاهزاده اردشیر میرزا که ...

دفع ایشان را تصمیم عزم داد هزار تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و بکنار بحر آمده کشتی در آب افکند و شش فرسنگ راه بتاخت بجزیره عاشوراده که دوری آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد و در آنجا روزی چند استعداد کار کرده راه جزیره چرکن برداشت چون دو روز دیگر براند ریاح عاصفه بوزید و آب بحر از طغیان طوفان داد و کشتیبانان روزگار کشتیها را خطری هولناک پیش آمد بعد از سکون باد و آرامش بحر راه برگرفت و بجزیره چرکن در رفت ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هر که توانست بطرفی گریخت و جمعی کثیر عرضه شمشیر گشت و خانهائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند بعضی حریق و برخی غریق آمد اردشیر میرزا چون ازین کار باز پرداخت مراجعت کرد و صورت حال را نگاشته انفاذ حضرت پادشاه داشت شاهنشاه غازی یکقبضه شمشیر مرصع بجواهر آبدار و یک قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ بتشریف او فرستاد

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری و تشدید محاصره هرات

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون سه ساعت و چهل و یک دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد آفتاب از حوت بحمل شد و شاهنشاه غازی محمدشاه غازی در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جرار را بذل درهم و دینار فرمود و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هر کس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنه هرات صعب کردند و از آن سوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی بهرات روزگاری در دار الخلافه طهران روز گذاشت و چندانکه توانست بکارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد و چون سفر شاهنشاه بدراز کشید آهنگ هرات ساز راه کرد و در روز سیزدهم شهر ذیحجه از طهران بیرون شد و وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و برحسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و بلشکرگاه درآوردند و مقدمش را محتشم داشتند از پس ده روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز برسید او را همچنان استقبال کردند و در لشکرگاه فرود آوردند اما مستر مکنیل که در خاطر خجلت و ننگ نداشت بعد از تقبیل سده سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من درون هرات رفته کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته بحضرت آورم و شهری مانند هرات را خراب و بیاب نگذارم شاهنشاه غازی نظر بمرافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا بآن بلده در رفته کامران را دیدار کند ولی تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشاند پس مکنیل بدرون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت بپای نرفته است با اینهمه فرمانگذاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند و گردن بزیر حکومت کارداران ایران نهاده اند اگر قلعه هرات از میانه برخیزد و در حدود مملکت ایران

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۲۵۵ باراضی هندوستان هرچند چو توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان
انگلیس را از میان خود دفع دهند و این گمان کمپنیل بر خطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز
چون حسن جوار اتفاق میافتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند با جمله کمپنیل را در این
امر سوء ظن افتاده دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد لاجرم
کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز بمدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ
ضمانت کرد و ازین روی افغانان گمراه شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه کوشیدند چون ایشان را
در کار استوار کرد بجانب لشکرگاه مراجعت کرد و بعرض داشت که هرچند آنکه سخن از در بیم و امید راندم
مفید نبود کامران میرزا هرگز ازین حصار بیرون نشود و گردن با طاعت فرو نگذارد و ازین سخن آتش خشم
شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند و نیز حکم داد تا هرکرا در لشکرگاه از آلات
نحاس همراه بود ماخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب ریختند که هر یک را کودک
مراهق انسان بدرونش توانست رفت و در خور این توپها گلوله ها بکار بستند و مهندسان کارآگاه در
اطراف هرات نگران شده در سه موضع لایق سه باستیان برافراختند و توپها را بجر ثقیل بر فراز آن
پشتها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند و لوله در مردم افتاد و بسیاری دور و قصور با خاک
پست شد و در عشر اول شهر صفر از نزول بلا و شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل افتاد
مردی که از قری و حومه بشهر درآورده بودند انجمن شدند و در نزد یار محمد خان افغان برداشتند که ما را
قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای ازین شهر بدر شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت
نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند یار محمد خان چون بیچاره بود رخصت فرمود چهار روز جمله بامداد تا شامگاه
دوازده هزار تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی پرده و بی پروا همه یکسان و افغانان زنان
با چهره های معصفر و تنهای لاغر از شهر هرات بیرون شده بلشکرگاه در میامدند شاهنشاه غازی بر ایشان
بخشایش آورد و بفرمود چندروز از مطبخ خاص خویش همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا
کردند حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقاخان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر نیز بر ایشان بذل فرمودند
و بر حسب فرمان نشیمن آن جماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند در این وقت حاجی خان امیر بهادر
جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحتی داشت و نیز کسالت رنج او را از پرسش حال سپاه
نمیگذاشت لاجرم دو فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفته و بر زیادت
با جماعتی از افغانان ابواب مخالفت فراز کردند و آن جماعت ایشان را باظهار تشیع فریب داده بسیار روز
و شب بیاپی ببودند و با هم لهو و لعب پرداختند چون افغانان آنکار را ساختند یک شب باهم مواضعه نهادند که نیمه
در میان شقاقی بخوره مهر جای ساختند و نیم دیگر شبیخون ساختند آنگاه هر دو گروه متفق شده کمیده
پنجاه تن مهندسه با زنان شقاقی را سر بر کرده و بکتوب ایشان را با خود حمل داده بدرون شهر بردند و این
لشکرشکنی یکروزه که قدیما در جنگ باوید شد و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل

۳ بدگمان کشف اسرار و دیگر خیانتها سوء دستخط شهریاری آمده و جلادانش بچوب طناب خفه کردند مع القصه در اینوقت
کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را بهلاکت باید گذاشت
صواب آنست که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک بنهیم یار محمد
خان عرض کرد که نخست یکتن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوییم پس از عفو گناه طریق درگاه سپریم
پس کامران میرزا عریضه نگار کرد و در عنوان عریضه نگاشت   ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی
کاری به بلبلان کهن آشیان مدار   و خواستار شد که یکتن از ملازمان درگاه بدرون شهر شده او را مطمئن خاطر
کند و طریق حضرت سپرده بدست یکی از بزرگان افغان انفاذ داشت برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد
حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت مأمور شده بشهر در رفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد
مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی یکتن از مردم خود را بشهر فرستاده پیام کرد
که هرگز از شهر بیرون مشو و روزی چند استوار باش که من اینکار بکام تو خواهم کرد و از ین سوی بحضرت
شهریار غازی آمده و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان بدست شما سبب آشفتگی هندوستان است
نظر باتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آنست که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید
شاهنشاه غازی در خشم شده او را بانگ زد که تو سفیر بی آزموده بوده و صلاح دین و دولت ندانسته و از
پیش براند اما از آن سوی کامران میرزا بگفتار مکنیل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی
عبدالمحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل محمود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی نادر بیک
و صاحب نظر بیک و اسدالله بیک حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته گذاشتند و عریضه محمود خان و ابراهیم
خان را که مشعر بر اطاعت و فرمان برداری بود برسانیدند برحسب فرمان قلعه نوبادمیش بتیول ایشان مقرر
شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند و در اینوقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی
سخت و سفید در گورستان هرات بدست کرده گلوله توپ از آن بر آورد و چون در خور اینکار افتاد فرمان شد
تا یکصد تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره پرداختند هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت
نوروزی حکام ایران را بدیشان برند پس چند از پیشخدمتان خاصه مأمور بحمل خلاع شدند خلعت سیف الله
میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار
وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیک حامل
گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت خود ناصر خان حاکم بسطام را
بمیرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگذار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد بیک
فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت اینجمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داده
روانه مقصد شدند و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفرقلیخان سرتیپ قراجه داغی با قربان
کرد هراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده بنواحی کرخ تاختن بردند نخستین مواشی و دواب مردم قلعه
کرخ را در مراتع و مزارع منهوب ساختند و شصت سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای چرای اسب شده بودند

دستگیر نمودند این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار کهندل خان را در فرمان برداری
شاهنشاه ایران یکدل دانستند چند تن از علمای ایشان در رئوس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان به ملامت
بگشادند و بی خوف و وهم از آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در
راه دین باشد پس ششصد تن از آن جماعت بجانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را محاصره دیدند
و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده در قلعه که قریب بدین ارض است متحصن شده امیر
توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار
عرضه دمار خواهید شد آن جماعت سر بر تافتند و بخویشتن داری پرداختند لاجرم امیر توپخانه با سیصد سرباز و چند
سوار و دو عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا بگلوله توپ قلعه ایشان پست کردند
و بقوت یورش بر آن جماعت تاختند و پانصد و نود و نه تن از آن مردم را سر ببریدند و یک تن را زنده با سرهای کشتگان
بدرگاه پادشاه آوردند شاهنشاه غازی بفرمود او را رها کردند تا بقندهار شود و این خبر را بعلمای عامه رساند آنگاه
حکم کرد تا از آن سرها مناره ها کردند که دیگر کسان بدان نگرند و اندازه خویش گیرند و هم در این وقت قنبر علیخان کس بنزد
الله داد خان فرستاده که کهندل خان سفر قندهار کرده بودند و مراجعت نمود و چون بمطالعه لاش رسید شاه پسند
خان از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علیخان از جماعت افغان چخا سوری از نواحی سیستان نزدیک قنبر
علیخان آمده باتفاق او بلشکرگاه پیوسته تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند و همچنان
خداداد خان از قبل کهندل خان برسید روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و از در سر قبل پیشکش کند زینهار
و خواستار شد که برادر زاده کهندل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده بحضرت آرد شاهنشاه فرمود ما را
بلشکر حاجتی نباشد نیکو آن است که کهندل خان سپاه خود را برداشته بطرف فراه و اسفزار و غور کوچ دهد آن
محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت تحت فرمان آرد چون خداداد خان راه قندهار
برگرفت این خبر بکامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کند لاجرم سیصد
سوار بمدد پسر بیرون فرستاد و از پیش چون از پسر مدد خواسته بود پانصد سوار بفرمان جلال الدین میرزا
ره سپار هرات بودند در عرض راه نیم شبی این دو لشکر با هم دوچار شدند و هر دو گروه آن دیگر را لشکر قندهاری
دانست پس بیدرنگ در هم افتادند و تیغ در هم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت چون سپیده
بزد و تاریکی در گذشت دانستند که ناشناخته یکدیگر را آختند و پشیمانی سودی نداشت و در عشر آخر شهر صفر محمد عمر خان
پسر کهندل خان با چهار هزار سوار افغان بدرگاه آمده و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت
بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ
داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از کارگذاران دولت هر سال معادل بیست هزار تومان مواجب در وجه
او مقرر گشت باجمله محمد عمر خان مامور بدفع جلال الدین میرزا پسر کامران میرزا شد و بجانب فراه و اسفزار
کوچ داده و آن اراضی را تحت فرمان کرد جلال الدین بیچاره شده باتفاق اسمعیل خان کلانتر بدرگاه شاهنشاه
غازی پناهنده گشت بر حسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهماندار شد و او را محلی لایق فرود آورده بمکانی بزرگ بنهاد

در اینوقت کار بر قلعگیان هرات روز تا روز سخت‌تر و صعب‌تر همی‌شد چون لشکر ایران نیز از طول مدت عنا دادن هرات خاطر رنجیده داشتند در تخریب قلاع و بقاع و حومه شهر و قطع اشجار مده در فضا نهادند با عنا خود داری نمیکردند چند فرسنگ و سی فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و بیچارگان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه بسلامت بود بلکه در محلات بجای دور و قصور تلهای خاک بادید گشت با اینهمه شهریار غازی دل بر آن داشت که بزحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود و مردم هرات بخواهش مستر مکنیل با اینهمه زحمت خودداری میکردند و با اینکه زبردستی سپاه و توپچیان لشکرگاه را محجوب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری بر لب باره هرات می‌نشست و در زمان با گلوله توپ پست میشد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار میکردند و بمحض پیدا شدن با گلوله توپ بر باد میرفت

یقین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشیده کامران میرزا از گردنکشی سر فرود نداشت شاهنشاه غازی یکباره دل بر آن نهاد که بحکم یورش آن قلعه را مسخر دارد و پس از سراپرده بیرون شده بر اسبی تیزتک برنشست و بر تل بیگی صعود فرمود با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز آن تل میبارید میدان نگریست عراده‌های توپ را بدانجا که روا داشت بفرمود منصوب کردند و از آنگونه که بایست طریق یورش سربازان بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود و آنگاه برحسب حکم حبیب‌الله خان امیر توپخانه ده و ده دهان توپها را گشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و ثلمه انداخت از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمد رضا میرزا بسنگر اسکندر خان در رفت و سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله بسنگر ولیخان نگاهبانی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا بسنگر محمد خان سردار افواج عراق در آمد و برادر کهتر شهریار حمزه میرزا بسنگر کلبعلی خان افشار رفت تا جمله بگاه یورش حاضر باشند و هر فوج لشکری زیادت جلادت کنند عوض نیک از پادشاه پاداش برند و فرمان رفت که تا دو ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار شود لشکر بکار در آید مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده شتاب زده بدرگاه پادشاه آمد و از در ضراعت معروض داشت که سه روز این لشکر را از جنگ باز دارید تا من بیرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمد خان را بحضرت آرم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را باجابت مقرون کرد و حکم بشاهزاده محمد رضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و صدیقان مستر را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات در رود چون مکنیل بدرون شهر در رفت کار دیگرگونه کرد و نخستین کامران میرزا و یار محمد خان را برانگیخت که اینچند روز که طریق متارکت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه بادید شد تعمیر کنید و از خویشتن معادل ... هزار تومان نقد مسکوک بدیشان داد و ایشان را از بهر برج و باره برگماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شود آنگاه مردم ایرانیان را منشا کرده جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد چون از این کار بپرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و صدیقان را با پیغام مقصد بعرض رساند شاهنشاه غازی خشمگین شد و فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و ...

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

وحادثه دیگر اینکه حاجی خان بکتن از فرستادگان را نزد خود داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای دیگر
خود مسطور است طریق لندن برداشته و چون تا دارالخلافه سفر کرد ارکان دولت انگلیس منشوری نوشته بدو آوردند
که خود بجانب انگلیس سفر کن لکن لشکر شاهنشاه ایران بی کتن از صاحبمنصبان انگلیس نگذار لاجرم استقدرت نایب
ده هم خود را از آنجا روانه هرات داشت و خود بجانب لندن رهسپار گشت از پس او شاهنشاه بفرمود تا دو باستیان
از دو جانب برج خواجه عبد المصر سوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآوردند چندانکه از دیوار شهر برفراز
بود و چهار توپ که از اهل صنعت چنانکه مرقوم شد در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک هشتاد و دو پوند گلوله را که پوندی
نود و شش مثقال است اندازه داشتی و دو توپ را با آلات جر ثقیل بر سر دو باستیان بردند و توپ دیگر بر فراز
تل منکی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن بشهر باریدند کمتر خانه معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت
و هم در اینوقت محمد علی خان سرتیپ ماکوئی با یکفوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد تا در سنگر نبی خان قراگوزلو
جای کند و در این گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت بدست کرده مراتع اسبهای توپخانه را فحص نمود
و با هزار سوار تاختن برده ششصد سر اسب از چراگاه براند سلیمانخان افشار که با هزار تن سواره حارس و حافظ
بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت لاکن بدیشان دست نیافتند
و از پنجاه اسب بر زیادت باز نیاوردند و هم در اینوقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله
با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیا تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علیخان ماکوئی و فوج دوم تبریز
ملازم رکاب اوست و از مردم نگهبان این خبر بافغانان برده اند و ششصد سوار از آن جماعت بجانب او ره سپار
شده تا اگر توانند بدو کمینی بگشایند و از او چیزی بربایند شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر
توپخانه و محمد تقیخان سرتیپ بیات و مهدیخان قراپاپاغ و جهانگیرخان سرکرده نظام پسر قاسمخان قوللر
آقاسی را با پانصد سوار و دو عراده توپ بیرون فرستاد در حدود نگهبان با افغانان دوچار شدند و نایره گیرو
دار افروخته گشت با زحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان دویست و پنجاه تن از آن جماعت را سر
بریدند و یکصد و پنجاه کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤید الدوله که آموخته رزم و خوکرده کارزار بود بحضرت شهریار
کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب بازداشتند شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک
سازند شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود معروض داشت که دو تن از
این جماعت از بزرگان قبایل افغانند اگر پادشاه بر ایشان بخشایش آورد و ایشان را بر جان امان دهد هر یک
معادل پنجهزار تومان زر مسکوک پیشکش پیش گذرانند شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند که
دعای او باجابت نبود و همچنان بکار قتل آن جماعت مشغول بودند ناگاه از میان افغانان یکتن جدا شده چند گام
چنانکه استغاثت کند پیش شد آنگاه با خنجر کشیده بجانب شهریار در تک و تاز آمد نخستین یکی از دربانان
با خنجر بشش جراحت کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزدند شاهزاده علیقلی میرزا نیز
بر او شمشیری براند آنگاه بند از بندش را با تیغ باز کرده با آتش بسوختند از پس این قصه فرمانگذاری جماعت شاهسون
نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمد علیخان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر نبی خان قراگوزلو ساکن شود

آنگاه شاهنشاه یکروز قواد سپاه را حاضر داشته که مرا در خاطر چنان میرود که باید بقوت یورش این قلعه را پست کرده افغانان را کیفر کفران بچشانید اما سخت اینکار را با تجربت باید بسر برد آنگاه تقسیم داد چه نخستین از خندقی عمیق باید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر پنجاه ذرع عروج باید نمود و هم در عرض این راه سه فصیل است که آنرا نام شیرحاجی گویند و سه کنده دیگر اندر است و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمخال و تفنگ جای کرده اند چون اینجمله را قهر کنند و بگذرند آنگاه بپای قلعه در رسند و باید به برج و باره که ده ذرع افراخته است صعود نمایند مردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تجربت تقدیم نفرماید اکنون گوئید شما کدام یک جان عزیز را خاک میدارید و با ستحان بدین قلعه یورش میبرید تا بدانیم که سرباز ازین کنده ها و فصیلها تواند گذشت یا در عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت بر خاک نهاد و اینخدمت بر ذمت گرفت شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلیخان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرده دهان توپها گشاده داشت آنگاه میان استوار کرده باتفاق اسکندر خان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدانسوی شد و از سه شیرحاجی عبور کرده چهل شمخال و پنجاه تفنگ از افغانان بکف بربود و سی تن از جماعت افغان را سر برگرفت و در میان شیرحاجی سوم نشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که اگر شاهنشاه فرمان کند هم از اینجا بباره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر اینکار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستر را فرو گیرم شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا اینکار را ممتحن داریم هنوز هنگام نرسیده هم اکنون بلشکر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه بیکدست حمله افکنی سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندر خان هنگام باز شدن در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن تکاپو بقدم جلادت بیرون شتافت و بعد از دو روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توکل خان فرزند او بجای او منصوب شد چون مصطفی قلیخان بر جان خویش بترسید و از پس لشکر سر برنکرد فرمان رفت که جلادان سرش برگیرند بشفاعت حاجی میرزا آقاسی بجان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید

یورش بردن لشکر بقلعه هرات بفرمان شاهنشاه غازی

در اینوقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلم پرداختند و لشکر از افراز شیرحاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان ادعا کردند که نردبان شش پله پسنده باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان دوازده پله میبایست بالجمله نردبانهای شش پله راست کردند و ساخته کار شد پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبیده ایشان را تحریض بر جنگ داد و جملگی هم آهنگ آواز برداشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش همداستان شدند بروسکی صاحب فیر پادشاه مملکت لد که سالها چاکر حضرت بود بخواستاری خویش در لشکر صمصام خان جای کرد و سران و سرکردگان هر کس بلشکر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و باز آوردن خبر هر یک مأمور یافتند

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

سنگری شدند شاهزاده محمد رضا میرزا دیگرباره سنگر اسکندرخان در رفت و شاهزاده عیسیقلی میرزا مقیم
محمدخان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولیخان تنکابنی قرار گرفت اما باستیانی که در برابر برج
خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازهٔ قندهار و از طرف شمال به دروازهٔ خشک منتهی شود چهارده عراده
توپ استوار داشت و باستیانی دیگر را ده خمپاره بود و سه دیگر نیز ده توپ داشت و این هر سه باستیان را
تا لب خندق برده بودند و جنبش یورش نیز از اینجا میرفت فرخ خان غفاری پیشخدمت خاصه بود و بصدق
لهجه معروف بود و مأمور آمد که در این رزمگاه نگران باشد و لشکر را بیورش تحریض کند و جبن و جلادت
هر کس را معروض دارد و پس از این جایگاه اسکندرخان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفرقلیخان
سرهنگ امداد جنگ کرده و جعفرقلیخان قراچورلو سرتیپ دو فوج قراجه داغی با اتفاق شیرخان قراچورلو و
احمدبیگ قراجه داغی که هر دو تن منصب سرهنگی داشتند ساختهٔ کارزار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ
فوج ششم قراگوزلو و عبدالله خان یاور بکار درآمدند و محمدعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشیدخان قراگوزلو سرهنگ
فوج مخبران و فوج گروس و فوج سیم مراغه ازجمله از بهر یورش همدست و همداستان شدند مع القصه در تمام سنگرها
لشکرها اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ کوفتند و شیپورها بنواختند
و نخستین دهان توپها بگشادند و چهل هزار گلوله توپ در مدت پنج ساعت بر دیوار باره بباریدند و نیمی از دیوار
بزیر آوردند و هنوز لختی بدستیاری نردبان کس نتوانست بباره برآمد بالجمله پس از پنج ساعت از زوال آفتاب
توپچیان فشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند پس سپاه لشکر
جنبش کرده و بجانب قلعه در تک تاز آمده هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم شد با طبل و دف
شیپور پردهٔ گوشها همی دریده و دود تفنگ و دخان توپ سلب سوگواری همی بربست افغانان نیز از فراز برج و باره و میان
فصیل و کنده چون شیران خشم آلود کمین بگشادند و دیدار شدند و بکار درآمدند از دو روی جنگ پیوسته شد
صمصام خان ارس و دو فوج جنگی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات بخواستاری امپراطور
باراضی روسیه مأمور خواهند شد در کار مقاتلت مماطلت داشتند و مصطفی قلیخان تمامی با آن پیمان که بعد
تقاعد از یورش نخستین نهاده بود و جبن جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد و ولیخان تنکابنی
که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قائد لشکر را پشتوان خویش می پنداشت لاجرم از سنگر صمصام خان یورش
افکند و از آنجا تا لب خندق که از سه هزار گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه زخم گلوله و شمخال و تفنگ بر دوش
بجای که همی نبات و ندباک نداشت بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آن جماعت
همی بکشت تا پشت وادادند از خندق و خاکریز و فصیلها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیم نصب کرد
و چون مصطفی قلیخان و صمصام خان در قفای خود ندید و دانست که با این قلیل مردم که در نیمروز با جور استقامت
بعید می را با این گردد و دو پیموده اند بدین برج مرتفعه عروج نتوان کرد و لابد چند تن سرباز بجز در آسیب خویش
بازداشت و بازشد کار لشکرگاه جماعتی باعانت برد و هنگام مراجعت چون از خندق بدانسوی شد گلوله
از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف افغان

گشاده شد یا از سنگر ولیخان بود با جمله هم در این وقت برنگی صاحب بزخم گلوله از پای برفت سرخوش خان سرهنگ
که در جلادت حکم پلنگ داشت چون جسد ولیخان را در حوزهٔ میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که بیکسوی
آرید و ایشان از بیم گلوله و شتاب تفنگ تقدیم این مجال میسر نبودند سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا بضرب
تازیانه تادیبی کند از قضا گلوله بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار بشد سربازان جسد او را که حشاشهٔ جانی داشت
بکنار آوردند لاجرم فوج شقاقی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیپ و سالار قوت مقاتلت نماند و از
آهنگ برج خاکستر باز نشستند و از طرف فیلخانه کلبعلی خان افشار هم بکردار ولیخان حمله افکند و با اینکه بسیار از
شناختگان سپاهش بزخم گلوله بر خاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشتن داری نکرد و تا شیر حاجی سیم براند
و این فصیلها و خاکریزها چندان افراخته بود که چون یکتن سرباز زخمی بر میداشت با خاک میافتاد سکون او در هیچ
مقام ممکن نبود غلطان غلطان تا قعر خندق در میرفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بودند هشت
هزار تن افغان در میان این کندها و شیر حاجی ها رزم میداد و سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که بعد از
طی مسافتی دراز و گرد و دخان رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود
میکردند آنگاه خسته و نفس گسسته با افغان پیوسته میشدند و با چنین حالت مقاتلت میکردند بدین زحمت هشت هزار
افغان را هزیمت کردند و از آنسوی افغان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یکی در فرخ خان غفاری کاشانی
من بنده را حدیث کرد که خویشتن نگران بودم که دو تن از مردم افغان که افزون از یک پیراهن سلب در بر
نداشتند با شمشیر کشیده از یکسوی باره پدیدار شدند و آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بودند نمودند
سربازان دهان تفنگها بگشادند یکتن از ایشان زخمی برداشته روی بر گاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد
و تیغ خود را بر یکتن از سربازان فرود آورد و سر بر تافت که مراجعت کند سربازان با گلوله آتشش بخستند و او
جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست مع القصه کلبعلی خان حسام الملک چون بشیر حاجی سوم برسید
و دانست که سربازان از یورش برون برج خاکستری روی بر تافته اند طاقت درنگ نیاورده طریق مراجعت
گرفت و دیگر امیر بهادر جنگ حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود فرمان یورش داد
و لختی راه بپیمود و از آن پیش که بکنار خندق آید پشت با جنگ داد و دیگر اسکندر خان قاجار با دو فوج
قراچه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاکریز و هر سه شیر حاجی بگذشت لشکر او چنان
عطشان شدند که چون بهلاکت میرفت شیرخان سرهنگ را گفتند اگر یک سنگ آب بدست کنی تا ما هر یک
جرعهٔ بنوشیم چنان بر فراز این بروج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد شیرخان بیدرنگ
آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد بزخم گلولهٔ افغانان در خون خویش بغلطید و یکتن از افغانان جسته
سر او را بر گرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت عطش پای
اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار بر گرفتند و هنگام باز شدن جعفرقلیخان سرتیپ را نیز زخمی برسید و همچنان
با آن جراحت از مهلکه بیرون شتافت و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیگر سوی
حمله می بردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند آقا نبی خان قراگوزلو و محمدعلی خان و محمد علیخان

و کوئی که هر سه تن سرتیپ لشکر بودند از جانب برج خواجه عبدالمصر طبل جنگ کوفته و برفتند در میان خندق دلیران افغان سر راه بر ایشان گرفته دست و گریبان شدند اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محمدعلی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود فوج او نیز متابعت او مراجعت کردند آقاسی خان قراگوزلو که در نخجیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان نگریست خندق و خاکریز سه شیر حاجی را در نوشت چون از شیر حاجی سیم آهنگ برج و باره کرد معلوم داشت که نردبان شش پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که هنگام ساختن سلم بکار برند بیستوانی حکم کرد تا هر دو نردبان را سر بر هم نهاده استوار به بستند و با دویست تن سرباز از شیر حاجی سیم بیرون شده برج خواجه عبدالمصر را فرو گرفتند و نبیره فتح کوفتند و این مژده بحضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک بفروشدن شمس در این برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند افغانان همگروه بدانسوی شتافتند و در زمین صعب برف در میان گیرودار نبی خان بضرب گلوله تفنگ در افتاد و سربازان جدا افتاد که هنوز نفسی بر می‌آورد بر گرفتند و به طریق هزیمت برفتند و دیگر محمد خان سردار سپاه عراق مردانه قدم برتافتن بر دلاوری تا شیر حاجی سیم برفت جماعتی از لشکر او با دو تن از شاهزادگان عراق مقتول گشت و او را مجال درنگ محال افتاد بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ جعفرقلیخان قراچورلوی سرتیپ را گلوله بر شکم آمد و از آنسوی بدر شد اما بهبودی یافته بسلامت زیست و عبدالله خان قراگوزلو که در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی دو کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت از آنجا بمقام سرهنگی ارتقا نمود و هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته و همچنان یحیی از سربازان که شیر علی نام داشت از همان فوج قراگوزلو بزحمت فراوان سه مرتبه مردانه از برج عروج کرد و نصب رایت نمود و افغانان او را بصدمت سنگ و دیگر آلات جنگ بزیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی ارجمند یافت و از فوج مراغه دو تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند و از فوج مخبران رشید خان قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحتی رسید و بهبودی یافت و صمصام خان ارس را نیز سیاسی زخمی رسید هم جان بسلامت برد و همچنان اسمعیل خان ارس که داماد او بود گلوله بر سینه اش آمد و از پشت بجست او نیز از مردن برست و دیگر ناظر خان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندرخان سرهنگ فوج خمسه و ولیخان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشته و عبدالحسین بیک یاور فوج گروس گلوله بر شکمش آمد که از پشت بدر شده و گلوله دیگر سرش را جراحت کرد با اینهمه بهبودی گرفت و جان بسلامت برد و علیمراد خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحت برداشت و زنده بماند مهدیقلی خان سرهنگ شقاقی فوج شانزدهم پیرق بر فراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت باقرخان چلبیانلو سرکرده سواره سیم عرصه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باسلیان لختی از قورخانه آتش گرفت و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت باشد که لشکر این را مددی برساند بموجب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حرمگاه شدند و این هنگام جنگ بنهایت بعیده بود

 لشکرها بلشکرگاه مراجعت کردند نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحت از میدان جنگ بکنار
آوردند وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند میرزا آقاخان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا نهایت در نظم سپاه
و تحریض لشکر از یمین و شمال بشتافته بود و نام خرد و بزرگ را جریده داشت نیکو محض فرموده [illegible] صد تن
درین یورش مقتول شدند و صد تن زخمدار بودند و از طرف افغانان هزار و چهارصد و پنجاه تن بخاک هلاک
درافتاد مع القصه شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته بمشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که
ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر
ساخت و هر کس را باندازه زحمت نعمت داد سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند
که هرگز ازین شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد جز اینکه دیگرباره اجازت یورش رود و این قلعه بدست ما پست
شود شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از نیمه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در
جلادت ایشان پدید نشده پس باواز بلند فرمود که من درین کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد چه شما
برادر وهی من هستید و من خود را یکتن از شما دانم دیگرباره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان بشکر و ثنا برگشادند آنگاه
بر حسب وصیت نبی خان قراگوزلو فوج لشکر او بمحمود خان قراگوزلو و فوج دیگر بمهدی قلیخان قراگوزلو سپرده آمد
و منصب ولیخان شکاکی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت و علیخان برادر شیرخان قراچه داغی
جای برادر گرفت و حاجی عبدالرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت و فضلعلی خان
پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محمدعلی خان
ماکولی امیر تومان لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد آقا حاجی خان امیربها در جنگ که بسیار وقت
در کار لشکرکشی تفرس همی کرد خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را بهلاکت گذاشت
و مکتوب را بنهب افغانان از دست بداد و وجهی خواست تا معادل ده هزار تومان زر مسکوک با سر توپخانه برشوت
فرستد تا اولیای دولت را از نهب آن توپ آگهی ندهد و اینکار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که بکیفر عمل
اسیر اجل خواهد شد لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة والسلام پناهنده گشت چون کارگذاران
حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان بسیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل
فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجبست اما زن و فرزندان او عصیانی نکرده اند که قطع مرسوم
و مواجب کنیم و مصطفی قلیخان سمنانی چون شجاعت حاجی میرزا آقاسی از بیم قتل برست بکیفر آن جبن که
در کار جنگ کرد بر حسب فرمان موی زنخش را با ماست آلوده ساخته وارونه بر حماری برنشاندند و در بازار لشکرگاه
عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی بسید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلیخان سرتیپ قاجار پسر پیر قلیخان سپرده
آمد و در اینوقت معروض افتاد که مردم کرخ از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافات
سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند لاجرم حکم رفت تا محمد خان سرتیپ دار ایروانی با پنجهزار تن سوار
و پنج عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد و آنجماعت از در ضراعت بیرون شده با تیغ و کفن او را پذیره کردند
و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیشکش داشتند محمد خان چون ایشان را از در اطاعت

یافت و بلشکرگاه مراجعت کرد بعد از سه روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او
بفرزندش محمدحسن خان مخلف گشت

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس بجزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در اینوقت از شیراز و کرمان بسرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده سی خانوار مردمیرا که در خارک نشیمن داشتند ببذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرده و از برای اند و ضمن علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها میدهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر بفراهم کردن آذوقه مشغول اند شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان بجها کمیل سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان میدانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است من چنان داشته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران سالهای فراوان برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهن بود و اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز میدارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری بر میگمارم که همیشه جنگ انگلیس را بسنده باشند آنگاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس برکناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تاکنون بر خویشتن باز دانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند از آنسوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید دانست که درین کرت اگر یورش برند هرات را یکباره با خاک پست کنند این هنگام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاده ایم که چون پادشاه ایران آهنگ افغانستان کند سخن نکنیم لاکن بر شما حق دوستی داریم با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بیفرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار بمسامحت و مماطلت کنند بیگمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر بنافرمانی بر آرند و کارداران انگلیس را دفع دهند اکنون دولت انگلیس چاره که اگر شما مراجعت نکنید بمنازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ میدهم اگر از اینجا دست باز نمیدارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست از بیرون این بلده تا سی فرسنگ آبادی نمانده و از درون خانها تل خاک شده اهل صنعت و حرفت آن بلاد بعیده جلای وطن کرده قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب بجای مانده که از بیم جان بجان میکوشند بیگمان لشکریان فردا بگاه این قلعه را فتح خواهند کرد لکن سودی در این امر نباشد نخست آنکه گروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر بتعمیر آن حمل داد و دیگر آنکه این لشکر یکسال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که پنجاه سال هست کار بموافقت و موافقت رفته مقاتلت کنند اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند اما دوستی پنجاه ساله اگر خطائی کند عفو را مستحق [illegible] از آن گذشته [illegible] از شهر هرات [illegible]

بیرون شدند و جبین مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمان برداری این حضرت هرگز خویشتن داری ۲
نکند و هرچه فرمان رسد اطاعت فرماید لکن با اینهمه مقالت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه
شود و او را از طلب نمودن بحضرت کهند از مدت زمان معاف دارید و از قتل این قلیل مردم که در هرات بجای مانده
بگذرید و در عرض این ایام چنان افتاد که در شب شانزدهم جمادی الآخره جماعتی از افغانان فوج قره اگوزلو را
ببرج خواجه عبد الله درآوردند و مطیع فرمان شدند چون این قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه
غازی حکم داد تا سربازان از برج بزیر آیند و فرمود تا نخستین دفع فتنه انگلیس را از حدود فارس نکنم تسخیر
هرات نخواهم جست این بگفت و فرمان داد تا لشکر کوچ دهند و در یکشنبه هفدهم جمادی الآخره از ظاهر هرات
راه برگرفته در منزل سحرخیران فرود شد و از آنجا شیر محمد خان برادر یار محمد خان را رها فرمود تا باز هرات شد
و جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا معروض داشت که من از خدمت پدر روی برگاشتم و راه بدین حضرت
گذاشتم اکنون بسیار صعب باشد که با اهل و عشیرت کوچ دهم اگر اجازت رود روزی چند بمانم و بسیج سفر کرده با زن
و فرزند از قفای لشکر طی مسافت کنم مسئولش باجابت مقرون گشت محمد عمر خان پسر کهن دل خان و شمس الدین
خان سردار و جماعتی از بزرگان کابل و قندهار و هرات ملازم رکاب شدند و موکب پادشاهی از آنجا حرکت کرده
در منزل زنگ صبا که تا غوریان دو فرسنگ مسافت است فرود شده در آنجا فرمان رفت که امیر اسد الله خان
قاینی بارض قاین و بلده طون و طبس کوچ دهد و آن محال را حاکم باشد و محمد علیخان پسر آصف الدوله
و جعفر قلیخان شادلو با شش هزار تن لشکر مأمور بتوقف غوریان گشت آنگاه شاهنشاه غازی فرمان کرد
که نقض عهد دولت انگلیس را با ایران در دار الطباعه زینت طبع محلی داشته در تمامت دول خارجه پراکنده
سازند و همچنان با خط خویش منشوری نگاشت که تمامت سپاه و مردان شمشیر زن سلب نظام در برکنند و این منشور را
نیز بطبع برده در همه بلدان و امصار ایران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه بخط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیر زن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیر بند درین لباس باشند و منفعتهائی که منظور
میشود یکی اینکه همه مردم بصورت توحید میشوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می آیند در پوشیدن سبک است
و درآوردن آسان است خرجش کمتر است البته از قیمت یکدست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته میشود
اگر آن لباس قدیم پنجاه دوام میکرد در بدن تازه بود این یکسال دوام میکند البته دیگر در قیمت شال کشمیر
و هند میرفت و درصندوقخانه تنها هر سال سه هزار طاقه شال خریده میشود و همچنین مردم برای جبه و کمر بستن
و ارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف میکردند و پول از ایران بیرون میرفت حالا بجهت
لباس نظام اینهمه خرج از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست مردم متکبر متفرعن بشال و خز و لباسهای
بلند فخر میکردند و بر همشال و اقران تفوق میجستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب هم لازم میشدند
که لباسشان را آن طور کنند بایستی دویست تومان خرج نمایند تا جبه ترمه یا پوست بخارا تمام کنند و راه روند
و این لباس نظام همگی از قدک و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاهها

استعمال شود که پول بی جهت بخشیده‌اند برود و بهترین اصناف مردم سربازها بوده‌اند و بزرگان شبیه بایشان بودند
حالا که رخت سربازی متداول شده همه در لباس آن مردان غیور و یاران دولت و رواج دهندگان تربیت
شبیه شدند و حسن دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج گذار و تجار دارد و در رخت
قدیم ایران هم زی لباس نظام بود چنانکه در تخت جمشید در صور تماثیل سنگی سلاطین ایران و چاکران ایشان را
بآن لباس کشیده‌اند و صورت سنگی کشیده‌اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده‌اند مع القصه چون این منشور را
شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را بآیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمهٔ و ثیابک
فَطَهِّر را بعضی از مفسرین به ثیابک فَقَصِّر تعبیر کرده‌اند و همچنین لا تمش فی الارض مرحاً انک لَن تخرق الارض و لَن
تبلغ الجبال طولاً و دیگر و لباس التقوی ذلک خیرٌ اینهمه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه
موجب کبر شود و نه بپلیدیها آلوده گردد و با جمله لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه
برگرفت و طی طریق کرده در محمود آباد فرود شد و میرزا آقاخان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه بدست او
بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه که گنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد از پس آن شاهنشاه
ایران بخط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را بر ابطال لشکر فرو خوانند بدین شرح

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران
جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب بدانید از وقتی که بحکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد مبرور بخراسان آمدیم
نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیرفروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش من آمد
شدم به تنبیه هرات قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هرات اسیر
دزدی و هرزگی نشود ده ماه نکشید تا نقض عهد کردند متصل چاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش
خدا مقصر میدانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل میکردیم زحمت را بخود گوارا نمی
ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمیشدیم و گرنه نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام من بحث میکردند و خود
در پیش خود خجل بودم و مانعی هم بنظر نمیرسید چرا که از سند تا جیحون اگر جمیع بجنگ من میشدند بعد از
فضل خدا هیچ وجه آنها را مانع این همت نمیدانستم و حال آنکه سردار دوست محمد خان از کابل و سردار کهندل خان
از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلاً عریضه‌ها و آدمها فرستاده بودند آن مانع
هم بنظر نمیرسید خلاصه آمدیم و قشون بهمت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات
و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند
بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزکوهی و تیموری و جمشیدی و غیره آمدند از قشون نهایت رضامندی دارم در
سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا همه
این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و عشقهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان
نثارها کردند بشهر و اهالی ششصد مبارز زدند و در یک روز چهل هزار گلوله از توپها و خمپاره بشهر
انداختند از این صدمات امر شهر چنان پریشان شده که سی هزار نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند

و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها در حضور آمد که در اینوقت با اینکه ۳۷۱
سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچ چه رجوعی نباشد اعلام
جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست
و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیرهٔ خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان
قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامهٔ دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را
محکمتر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم میپنداشتیم در اینوقت قشون ما دو سال است که در سرحدات
جنگ با افغانان داد و ربات [?] که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب
ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن
هرات داشتم تغییر داده‌ام هرگز نخواستم اسیرهای [?] خاطر جمع شوند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد
و بفضل خدا همه هرات را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم
باز همه دار الخراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی توپهای آراسته
و قلعه‌گیر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است اگر مخاصمین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شان را
بهرات خواهند و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیر شکار و توپخانه
و عدهٔ شان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا آب صد هزار قشون را در یکساعت میدهند توپچیان مجلس [?]
و سربازان فدوی و سواران جرار بدانند که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال
زندگانی به بیعاری [?] و تملق است و بقوت اسد الله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای
دول خارجه تابدارتر بزحمت و غیورتر و بیدار و پاس آبروی دولت را نگاهدارتر میباشید و هرچه دارم برای
شما میخواهم نه در بند خانه و اطاقهای با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم همینقدر از خدا طالبم اذیتهائیکه
از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسیده پس بگیرم و ذلت هیچکس نکشم این منتهای لذت من است
همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر
علی حکیمباشی برای افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع در آورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند
از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول
دروازهٔ خیابان با دهی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم سود
و بدین شعر زبان بگشود شعر در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل سیم و زر غنی ساخت آنگاه طریق
دار الخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
مراد میرزا مأمور بچمن کسندمان [?] شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته بمنوچهر خان معتمد الدوله سپارد و حدود
اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون بر آید بنظام کند منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج
بز چلوه [?] فوج کمره و ترجیح [?] فراهانی و علیخان سرتیپ قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۲۷۹

وزین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از دیگر جماعت قزل چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بخدمت فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم بافت داد و با سلطان مرادمیرزا در کنده مان او تراق کرد و از مردم بختیاری گروگان بگرفت و امور آن اراضی را منتظم کرد و ... باکی میرزا بیگ برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه آن لشکر دید ... شد و آن اراضی را گذاشته بقلل باز خه فرار کرد و سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را ... مستمال خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و ... در کنار رود کرن محمد تقیخان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن نگذاشت پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقیخان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او بی سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علیتقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقیخان خود بدین درگاه نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رکضتی خواهد رفت محمد تقیخان چون این بدانست ... خان معتمدالدوله کشیشی طلبید و او سید عبدالحسین خان شوشتری را نیز وکیل شاهزاده رسول فرستاده که این هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقیخان را بجای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا در این ماه محرم که ... مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام را باتفاق بپا می بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و محمد تقیخان ... که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا بمعتمدالدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را ... چمن گنده مان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در ارض سمنان جا ... در کاه ... نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دارالخلافه طهران گشت افواج ینگی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با وطان خود افتاد و ... قلیخان سمنانی که دیانتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاءالدوله ملازم حضور ... شد و ... حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهش معفو شده حاکم محلات گشت و هم در اینوقت غراف ساویچ ایلچی روس که متوقف دارالخلافه بود بحسب امر کارداران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و خالل صاحب باتحف و هدایا برسید و بجای او سکون یافت و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده ملک قاسم میرزا مولف اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا هر یک با صبیه لایق عقد مزاوجت بستند و هم در این سال

تا ... ذکر آن رود
... شود ...
... [illegible]
... [illegible]
شاهزاده ...

شاهنشاه غازی برای زیارت بقعهٔ متبرکهٔ معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه بدار الامان قم سفر کرده فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیرهٔ خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند شحنهٔ بوشهر با جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را بقوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان دیگر باره بجزیرهٔ خارک مراجعت کردند بالجمله بعد از هفته پادشاه غازی مراجعت بدار الخلافه فرمود و از پس آن ولیعهد فلک مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصر الدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز بملازمت رکاب او برسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان بتقبیل سدهٔ سلطنت حاضر شدند و هم در این وقت قنبر علیخان مافی برحسب فرمان برسالت بغداد مأمور گشت تا علیرضا پاشا را بیاگاهاند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را بحکومت خوزستان و حدود و نظم عراقین عرب و عجم مأمور فرمود آنگاه شاهنشاه از دار الخلافه سفر ییلاق کرد و هنگام خریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را بمعرض عرض در آورد و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت و هم در این وقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز و توپچیان کار بخصومت رفته و از مناقشت بمقاتلت پیوسته فریدون میرزای فرمانفرمای فارس چندانکه خواست اصلاح ذات البین کند موفق نگشت لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک بجانبهای شهر گشاده داشته و بعضی از دور و قصور پست شد شاهنشاه غازی میرزا نبی خان امیر دیوانخانه را با یک فوج سوار شاهسون مأمور بحکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود و هم در این سال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت بجهان جاودان کشید و هم در این سال میرزا مسعود وزیر دول خارجه مأمور شد که بمشهد مقدس شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را باز پرس کند و از مردم انگلیس که بافغانستان شده اند کنون خاطر ایشان را بداند و بعرض رساند و میرزا رضای میران آقاسی مهندس باشی برسالت خوارزم مأمور گشت و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت و شاهزاده فرخ میرزای نیر الدوله فرمانگذار گلپایگان و خوانسار آمد و هم در این سال عبدالله پاشا سر از فرمان کارداران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند از دار الخلافه طهران حکم رفت که رضاقلیخان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود کوچ داده در شهرزور بجای عبدالله پاشا نصب کند لاجرم رضاقلیخان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام بجانب شهرزور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد بحکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهو و لعب گسترده و کار ساز و طرب بساخت عبدالله پاشا که مردی مجرب و تیغی سالخورده بود چون این بدانست لشکری کارآزموده عرض داد و با هشت عراده توپ باستقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچکس از وی نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد در میان دره کمین نهاد و هنگامیکه رضاقلیخان بگساریدن جام و برگرفتن

هزیمت شدن رضاقلیخان والی کردستان از عبدالله پاشای بابان

۳۸۱ کام مشغول بوده و لشکریش نیز هر کس با قنینه های باده به پغوله درافتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت هنوز رضاقلیخان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبدالله پاشا مرد و مرکب را از پای در آورد مع القصه رضاقلیخان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند عبدالله پاشا و سپاه او درآمدند و تمامت آن اموال و اثقال به غنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند و هم دراینسال آقاخان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعة دانند چون برحسب فرمان شاهنشاه غازی یکچند از مدت زمان را حکومت کرمان داشت و سر بطغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه این بود که حاجی عبدالمحمد محلاتی همهٔ ایام در محلات که دارالحکومهٔ نخستین آقاخان بود روز میگذاشت و مطیع فرمان آقاخان بود و بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض بحاجی میرزا آقاسی یافت حاجی عبدالمحمد بدست آویز طریقت درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد چون بدین مقام عالی رسید بر آقاخان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقاخان ثقلی عظیم افکند چندانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه برتافت و گناهکار حضرت گشت و اینهنگام در قلعهٔ بم متحصن آمد لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه بدفع او مأمور شده او را در قلعهٔ بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که اینوقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعهٔ بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت چون آقاخان از همه جهة خویش را درمانده دید قرآن مجید را با تیغی از گردن آویخته برکاب فیروز میرزا آمد شاهزاده او را بجان امان داد و صورت حال را معروض داشت

سبب طغیان آقاخان محلاتی در حضرت پادشاه

و هم در اینسال چنانکه بدان اشارت شد روز یازدهم شهر محرم حسین خان اجودان باشی از نمسه روانهٔ فرانسه گشت و از وینه که تا سرحد فرانسه سیصد و سی و چهار فرسنگ است بیرون شد از اراضی دولت ورتمبرک و اراضی باویر و اراضی باد گذشته بشهر استراسبرغ که اول خاک فرانسه است رسید از آنجا تا شهر پاریس صد و بیست فرسنگ مسافت حاکم استراسبرغ ورود حسین خان را در هیجده دقیقه بشهر پاریس رسانید بقانون نصب منارها که در راه کرده اند بدستیاری چرخ الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد با تجلد دوشنبه غرهٔ شهر صفر وارد پاریس گشت مسیو ژوامین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان فارسی میدانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود و شبانگاه او نیز بازدید آمد و روز سیم حسین خان بحضرت پادشاه فرانسه رفته بقانون ایران سه جای سر فرود داشت و چون خواست نامهٔ شاهنشاه غازی را بسپارد پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت و پس از زمانی بوزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد آنگاه حسین خان رخصت انصراف یافته نزد ملکه امپراطریس زن پادشاه رفت و هم در اینوقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا پسر برادر خود را بار دیگر دیده باشم با جمله از آن پس هدیهٔ پادشاه را که قبضهٔ شمشیر مرصع بجواهر شاداب و شانزده طاقه شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامهٔ فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیشکش گذرانید و آنهنگام

سفارت حسینخان اجودان باشی بجانب فرانسه

۳۷۲ و قریب هزار نفر از ساخلوی شهر بخدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه‌ها و خبر آمد که در اینوقت با آنکه
سه نفر ایلچی انگلیس در سه عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را با امر افغان هیچ جهه رجوعی نباشد اعلام
جنگ رسید باین مضمون که جنگ شما با هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند خواهد بود و دشمنی با ماست
و کشتیهای جنگی آنها بخاک ما که جزیره خارک باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما بفارس و کرمان
قشون میکشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را بهمان عهدنامه‌ها دولتی مضبوط میدانستیم آن عهدنامه را
محکمتر از صد قلعه و توپها که در بندر بسازیم میدانستیم در اینوقت قشون ما دو سال است که در سفرات
جنگ با افغانان و اوزبکیه که کومک افغان بود میکردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب
ندانستیم برگشتیم مردم ایران چنان تصور ننمایند که من از سفر و جنگ خسته شده یا نیتی که در پس گرفتن
اسرا داشتم تغییر دادم هرگز نخواستم اسیرها خاطر جمع شوند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد
و بفضل خدا همه اسرا را پس خواهم گرفت حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم
باز سرحدات خراسان با ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی توپهای آراسته
و قشونهای آراسته در غوریان که بیخ کلوی هرات است اگر بمجاورین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید فوراً خود شما را
بهرات خواهند و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانه
رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب صد هزار قشون را در یکساعت میدهند توپچیان مخلص
و سربازان فدوی و سواران جرار بدانند که مردن با غیرت و مردانگی بذات پاک احدیت بهتر از هزار سال
زندگانی بیعاری و تملق است و بقوت اسدالله الغالب من شما را چنین دانسته و میدانم که از همه قشونهای
دول خارجه نامدارتر بزحمت و غیورتر و دیندارتر و پاس آبروی دولت را بکارتر میباشید و هرچه دارم برای
شما میخواهم نه در بند خانه و اطاقهای با زینت و لذت و خوش گذرانی هستم همینقدر از خدا طالبم اذیتهائیکه
از همسایگان اوزبک و سایر ترکمان بخراسان رسید پس بگیرم و ذلت هیچکس نکشم این منتهای لذت من است
همانا شما برادران دینی و غیور من هستید تحریراً فی شهر جمادی الآخره مع القصه حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر
علی حکیمباشی میان افواج لشکر قرائت کرد و آنگاه بزینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند
از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول
دروازه خیابان با جمعی که در پای وی بودند پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم سود
و بدین شعر زبان بگشود شعر در محلی که خورشید اندر شمار ذره است   خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد
و مدت ده روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را ببذل سیم و زر غنی ساخت آنگاه طریق
دارالخلافه برگرفت همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی بطرف هرات شاهزاده سلطان
مراد میرزا مأمور بچمن گندمان شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته بمنوچهرخان معتمدالدوله بسپارد و حدود
اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید بنظام کند منصورخان سرتیپ فراهانی با فوج
بزچلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علیخان قراگوزلو با فوج همدانی و آقاخان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

۲۷۹ و زین العابدین خان شاهسون با هفتصد سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با سه عراده توپ و از جماعت خزل
چهارصد تن سوار ملازم رکاب او گشت بعد از ورود او بخدمت فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را
حاجت افتاد و فوج کلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته بشیراز برد و حکم باقامت داد و آقا سلطان میرزاده
در کندمان اوتراق کرده و از مردم بختیاری کرو کمان بگرفت و امور آن اراضی را منظم کرد و سپس راه جانکی سردسیر
برگرفت شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت چون طلیعه آن لشکر را بدید هراسناک
شد و آن اراضی را گذاشته بقلل بازفت فرار کرد و سه ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را آخر
مستمال خاطر ساخته نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران
ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه بزحمت تمام عبور داد و همی تا ساحل
در کنار رود کرن محمد تقیخان بختیاری با لشکری ساز کرده علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبره کردن
نگذاشت پانزده روز در میانه کار بمقاتلت و مبارزت میرفت در پایان کار محمد تقیخان بیچاره گشت و دانست
که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز بقلعه تل که او را
نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را بحضرت شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و
انقیاد کرده و خواستار شد که شاهزاده او را بدرگاه طلب نکند سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقیخان خود بدین درگاه نشود
خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را بجانب او رفتنی خواهد رفت محمد تقیخان چون این بدانست
خان معتمد الدوله کشایشی طلبیده او سید عبد الحسین خان شوشتری را نزد نایب شاهزاده رسول فرستاد که این
هنگام بصواب نزدیکتر است که محمد تقیخان را بجای بگذارید و طریق شوشتر برگیرید تا درین ماه محرم که روز
مصیبت سید الشهدا علیه الصلوة و السلام را باتفاق بپا می بریم لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان
که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا بمعتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان بشیراز شد
و بعد از پنجاه روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را در
چمن کندمان بجای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت در ارض سمنان حاضر درگاه شد و از برای
نظم بختیاری و نیکو خدمتیها پاداش بزرگ از پادشاه یافت نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت
و بهرام میرزا نیز از قزوین بحضرت آمد پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه
طهران گشت افواج ینگی مسلمان را بخواستاری امپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر با وطان خود افتاد و مصطفی
قلیخان سمنانی که دیانتش عفو گشت بحکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین
حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی بخواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهش
معفو شده حاکم محلات گشت و هم درین وقت غراف ساویچ ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود در حسب
امر کارگزاران دولت روسیه راه پطرزبورغ گرفت و خاطر صاحب باتحف و هدایا برسید و بجای او سکون
یافت و هم درین سال بر حسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده ملک قاسم میرزا مولف
اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با صبیه‌ای لایق عقد مزاوجت بستند و هم درین سال

[illegible]

تا ... آنچه فرمان رود ... بر قرار شود ... قشون ... و آنکه ... شاهزاده ...

چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ خود در سنه
مرقوم خواهد شد بعد از آنکه پادشاه به جهت بیرون شدن فرار کرده ایشان را که مقید محبوس داشت انجمن پاریس بسبب این خشم بود
خواست مقتول سازد و ما در آن مجلس نزد پادشاه رفته بنالیدیم آب چشم بدست پادشاه گفتیم در این وقت پادشاه او
از گذشت و حلمی بدینگونه نوشت که اگر چه آن مقصر قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق را باعث وجود دولت
لکن بدستی که ایشان را بنویسید قطره از آب چشم ما فرو افتاد و از آن دم دل صاحب اندیشه سست آمد چون ارکان دولت
و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و بدان قطره اشک او را بخشیدیم
و مرخص کردیم مع القصه چون سفارت حسین خان در دولت انگلیز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد اجمال و اثقال خود را
در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته بقانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا بندر
که هفتاد و یک فرسنگ است طی مسافت کرده بشهر کالی درآمد و از آنجا بکشتی تجارتی نشسته بجزیره درکه اول خاک
انگلیز است در رفت و روز دیگر وارد لندن شده خرگوز اولی که سفارت ایران کرده بود او را منزل نمود
و چهل روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارد پالمرستان وزیر دول خارجه نگاشت که پیشتر
میگذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ولیم چهارم و تهنیت جلوس ملکه
انگلستان مامورم و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر بجای او معین شود اکنون که سفارت من
پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن نامه را بفهماند
روا باشد چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد و با جمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان وزیر دول
خارجه را دیدار کرد بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس
دولت انگلیز مایوس شد و همچنان سفر شاهنشاه بهرات سبب آشفتگی هندوستان گشت و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر
ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر مواجب از دولت روس میبرند حسین خان گفت
اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت ایلچی شما بنماید کدام معلم روس در میان لشکر ایران است
و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا میدهد که چاکرانش مواجب خوار دولت روسیه باشند این سخنان کذب همه
از مکنیل است با اینکه کارداران ایران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر هندوستان کند اخبار جعلی
کرد و حاجی سید محمد باقر که افضل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت اما حسین خان چون راه مسالمت را
مسدود یافت صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس
آگهی یافتند و بحسب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته‌ایم مستر مکنیل در ایران نخست جوئی بوده که داشته
و چون فرمودی او را از بهر این کار اختیار کرده سوء سلوک او را دستور میداری در جواب گفت چنین است لکن
چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر دکت شکایت آورد و او معزول شد تاکنون سفرای ما
در ایران مکانتی نیاندوخته‌اند هم اکنون اگر مستر مکنیل را عزل کنم از این پس سفیر ما را چاکران دولت ایران خوار کنند
بود اما بسیار کس از بزرگان لندن و مستر الیس و سر جان کال و سرگور اوزلی گفتند مکنیل مردی نجیب نیست و در خور
سفارت ایران نبود و وزراء دولت ایران از زر و سیم فراوان داده‌ایم چه فایده شده و اکنون و چندان باید درراه

افغانستان بگذاریم دو کس از انگلستان شرحی نگاشت و زینت طبع آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن اینست ۳۸۴

گزارش دو کس از انگلستان مردم انگلیس در مخالفت با ایرانیان

از گزارش پارلمنت و نوشته‌های هندوستان چنین معلوم میشود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است سپاه هزار تن لشکر و بسیار بیکاران بولایتی بی آب و علف میروند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و هزاره با ششصد میل از سرحد انگلیس دور است ما سی سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار میلیان پوند خرج کردیم ایران برای ما قلعه بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانستند کرد و اکنون میگویند ایران معبر دولت روسیه شده میان دولت ایران و انگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند دولت انگلیس در میانه منفی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت ده هزار تن از ایرانی اسیر بردند شاهنشاه ایران لابد میرود و از لشکر کشیده و هرات را محاصره کرده با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما میآورد شما زحمت بدهید هیچ منع نبخشید اعانت هم نبخشید دولت انگلیز بیهوده هرزه درآئی کرده و مهندس بهرات فرستاده و جنگ با دولت ایران کرده و کشتی جنگی بجزیره خارک فرستاده قدری مملکت دوست خود را تصرف کرده و لشکر بزرگ بافغانستان فرستاد بخیال آنکه قسمی کند از آن افغانستان با دولت ایران دوستتر نباشند میگو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود میداند و خود چرا مداخلت مینمایند همانا دوستی دو دولت بشرایط عهدنامه است این سخن که اکنون میگویند که وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه را سبب فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد میداند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بدعهدیها مثل کارهای پونیک است که پادشاهی بود بدعهدی معروف و اینکه کارداران انگلیس میگویند هرات کلید هندوستان و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند بدست روس میافتد این سخن استوار نباشد اکنون پنجاه است سپاه ما قلیل مسافت میکند و هنوز از سرحد ما بجائی نرسیده است که یک گلوله بدشمن بیندازد و نمیدانیم کی خواهد رسید و معلوم میشود که دیگر بار سپاه باید فرستاد این کلید بسیار از دور است سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات بعد از پنجاه به سرحد هند برسد آنوقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحری نیست چگونه بر هندوستان دست مییابد در صورتیکه کپتن سرکرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ میکرد و کپتن کمیل سفارت در کابل بود و کپتن در قندهار و باصرار عهد می بستند که با دولت ایران خصومت اندازند بزرگان انگلیس هیچ اندیشه میکنند پیچ میگویند اینگونه کردار کار را مشکل خواهد کرد و بزحمت خواهیم افتاد و شاه شجاع که را انداخته افغانستان است و سی سال است مواجب خور ماست شایسته آن نیست که بجای دوست محمد خان که مردی عاقل است بنشیند و او از تنخواه دو صد تومان دو تومان نیم میگیرد و مملکت کابل را نظم داده و نیز افغانان قوت بسیار است و جنگ آورند و وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نموده و لشکرا سه کرت بیرق با خود بیرون شدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند شهر را آینده که ما

فرستاده‌ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مردم جنگ میدانند و بیچاره میکنند با همه
اینها یواری که بدست خود میخواهیم خراب کرد سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود اکنون بر سر داستان روم
اگرچه سخنان دوک ولنگتان همه از در حکمت بود ولکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بود
مفید نیفتاد اما حسین خان آجودان باشی دیگر باره از لندن بفرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب
نمود و کارداران فرانسه کونت سرسی را سفیر بزرگ نمودند و سه تن معلم توپچی و دو تن معلم سواره و پنجتن معلم سرباز را
حکم دادند که هشت سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ در افکند دست
از مقاتلت باز ندارند جنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از آن عزلت اختیار کرده بود
خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم
رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرده پنجم شوال وارد تبریز گشت و هم در این سال اشرار
دارالسلطنه اصفهان سر بطغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمیگذاشتند چه بسیار شبها که مردم فاجر بخانه
مرد تاجر در میرفتند زن و فرزندش را بفضیحت میکردند اموال و اثقالش را بغنیمت می بردند اگر او را بجان امان داده
و بامداد از در دادخواهی یاد از حدیث شبانه میکرد بیگمان شب دیگر سر از تنش بر میداشتند و بسیار وقت بود که اشرار
حدیثی که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل میدادند و شستن سیفر مینمودند و بدان فخر میکردند
لاجرم شاهنشاه غازی منوچهرخان ایچ آقاسی معتمدالدوله را بقلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مأمور ساخت و مصطفی
قلیخان سمنانی را از حکومت کاشان معزول ساخته شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را بجای او منصوب داشت
و مدتی دراز بر نیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده فرهاد میرزا را در طهران باز داشت و محمد باقرخان بیگلربیگی
و فرزندان او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبدالرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاجی یوسفخان
سرتیپ را با فوج خاصه بحراست دارالخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد
و تا کاشان براند و قریب پنجاه تن از اهل کاشان را که نیز بشرارت شناخته بودند ماخوذ داشته روانه استراباد فرمود
و حکم رفت که در استراباد مقیم و مجاور باشند و هم در کاشان عریضهٔ خانلر میرزا که مأمور بحکومت کرمان و حدود بلوچستان
بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق میکردند سرهای فراوان فرستاد و معتمدالدوله از اصفهان تا کاشان
پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصرالله خان کشیکچی
باشی را مأمور ساخت تا اشرار در هر جا باشند ماخوذ دارد و کمابیش پنجاه تن از مردم شریر پدید و در مدت اقامت
شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضهٔ دمار گشت و برخی را مأمور بتوقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه
امن گشت که بسیار شب بحکم معتمدالدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و بخانه‌های خویش می شدند
و آسوده می خفتند و هیچوقت فلوسی از اهل کس نابود نگشت و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم
از کیفر محرره بر حذر بود خاصه چون اصغا فرمود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده و کوچکی
با امپراطور دولت روسیه کرده و خواستار شد که در اصلاح ذات البین جنبشی کنند و او کتابی بلغت انگلیز حینی برای سفینی
کنسول حضرت شاهنشاه غازی داشت فورتت صاحب نایب و خانل صاحب ایلچی روسیه امپراطور را بنظر شاهنشاه

سفر کردن شاهنشاه غازی باصفهان و دفع دادن مردم شریر از آن بلده

خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

۳۸۵ رسانیده‌اند مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمره و رفع زیان آن سخن کنند چنانکه در جای خود مسطور شود

و هم در این وقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش بحضرت پادشاه فرستاد

شرح احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری مطابق سنه سیچقان ئیل ترکی چون نه ساعت و پنجاه دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصرالله خان سرکشیکچی باشی قاجار را بامور حکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی بمیرزا محمدخان برادر نصرالله خان مفوض آمد و هم در این وقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد کارداران دولت ایران گفتند ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ میشماریم و مکانت عظیم میگذاریم اما هر دو دولت که باهم طریق موافقت می سپارند عهدنامه درمیانه نگار میدهند و بدان کار میکنند آنگاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیر بسفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه نگار رفت هم اکنون با پادشاه فرانسه این عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دار الخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم کردم در اینجا نگارش میدهیم که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند

صورت عهدنامه که کارکنان دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده‌اند

چون در این اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلک جاه و سلطنت دستگاه امپراطور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت قضا سطوت خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم وارث تختگاه کسری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة المسالک ایران و عجم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته بجهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله یقین رخصت گذار فرموده از طرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر امپراطوری صاحب حمایل همیون و نشانهای دولت موسیو رهوک مامور گردیده و بنای عهد و شرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر اشتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار امیر قرین میرزا محمد رضا وزیر قزوین گذاشته بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یکدیگر مکالمه و محاوره و مجاهده نموده‌اند قرار شروح مسطوره ذیل مواد مرقومه بنا گذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضا نامه آنها را قبول و بمهر همیون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند ماده اول اینکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلک بارگاه ایران و جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح مؤبد بوده و من بعد با یکدیگر شرایط الفت و داد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره فیما بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد ماده دوم جناب امپراطور اعظم بمقتضی مراسم دوستی و موالفت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه

در خاک ایران نماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل در خاک ممالک ایران نماید جناب امپراطور اعظم با پادشاه سپهرخرگاه ایران موافقت بعمل آورده بدفع دشمن پرداخته حراست ممالک محروسه را نماید و بهیچوجه خودداری نخواهد نمود ماده سیم آنکه جناب امپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملک حلال موروثی پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطلب بر جناب امپراطور مشخص و معلوم است ماده چهارم جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده تا بالکلیه ترک حدود و کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده بطریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر ذمت همت خود واجب و لازم ساخته ماده پنجم آنکه از طرف قرین الشرف جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا یکنفر سفیر معتبر جهت گذار متعین آید و در آستان فلک بنیان اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ایران اقامت نموده بجهة سفارت گذاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند ماده ششم آنکه هرگاه رای صواب نمای جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده بضابطه قاعده فرنگ بگذارند جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد بصواب ایران ارسال و قیمت آنرا از قرار قیمت فرنگستان بسرکار جناب امپراطور اعظم داده شود ماده هفتم آنکه در دولت علیه ایران هرگاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنگ ساخته باشند و توپخانه بقاعده فرنگ و ترتیب عساکر پیاده بضابطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده از قبیل صاحبان معتبر حاضر شود جناب امپراطور فرانسه و پادشاه ایطالیا بنابراین مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نماید که آنجا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند ماده هشتم بنابر موافقت اینده دولت بهیه از جانب شوکت جوانب اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه جمجاه ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس کرده از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته بجهة دفع آنها عساکر روانه نمایند و برای مطلب ایلچی شوکت مدار پادشاهی که بجانب هند و انگلیس رفته بارجاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز و وکلای قرال انگلیس که در سواحل بنادر و ولایت ایران اقامت نموده باشند آنها را مسطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده تجارت ایشان را ابداً بحراً از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان پادشاهی در این خصوص از مصدر غرو شان صادر گردد و در اثنای این محاربات از طرف ایران و انگلیس بجهت سفارت یا بهانه دیگر هر گونه سفیری که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مسطرود نموده راه ندهند ماده نهم آنکه هرگاه در مستقبل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند دولتین نیز باتفاق یکدیگر بدفع آنها اقدام نموده از روی موا[…]ت و اتحاد بمخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند چنانچه بجانب یکی ازین دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دو[…]یتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده بدفع آنها پردازند و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت و موافقت و اعانت یکدیگر بهیچوجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و [مسا]هله اهمال جایز روا ندارند ماده دهم آنکه

[illegible]

اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آنجا تجهیز
سپاه و تهیهٔ جنود فرموده وقتی که مشخص شود و معین کرده بجهة تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر
و جنود منصوره پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند مادهٔ یازدهم
هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات
برای آنها در کار شود لازم گردد اهالی بنادر با ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را
معمول آورده اعانت نمایند مادهٔ دوازدهم آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش مینماید که من بعد هرگاه بجانب هندوستان
ارسال نمایند اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت با ایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای
شاهنشاهی اقتضا نماید آنها رخصت داده روانه هند شوند و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده با اتفاق
عزیمت تسخیر هند نمایند و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوف است بر آنکه مجدداً اولیای
دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده چنانکه رای عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید در رخصت عبور با ایشان عهد
نامه در این خصوص اظهار نموده فیمابین دولتین علیتین ایران و فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشد
و آنکه ذخایر و ضروریات ایشان را در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده
باشد همگی را قرارداد نموده با اذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جمجاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص
این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علیحده شود که کمترین بنده درگاه جسارت بتعهد این مطلب
ننموده مجدداً موقوف بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است مادهٔ سیزدهم آنکه
هرگاه بجهة کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته
شخواه را از فرانسه بازیافت نمایند و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرور شود
بنحوی که در مادهٔ سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه بعساکر آنها ضرور شود اهالی ایران با ایشان فروخته از قرار قیمت ایران
شخواه را بازیافت نمایند مادهٔ چهاردهم آنکه شروطی که در مادهٔ دوازدهم مرقوم شده مخصوص دولت فرانسه بوده با
دولت روسیه و انگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود و اذن و رخصت با ایشان راه عبور و مرور
ندهند مادهٔ پانزدهم آنکه بجهت آمد و رفت تجار بنا بانتفاع دولتین و امور متعلقه بتجارت در دار السلطنه طهران
بخاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده قرارداد بجهة امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامهٔ مجددی
درین خصوص مرقوم نمایند مادهٔ شانزدهم آنکه انشاءالله تعالی این عهدنامه در دار السلطنه طهران
بعد از چهار ماه از این تاریخ تبدیل شده رضانامه بمهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده
تسلیم اولیای دولت فرانسه و بمهر جناب امپراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهیه ایران شود
تحریراً در اردوی جناب امپراطور اعظم که محل فنکنستین بوده باشد فی شهر صفر سنه هزار و دویست و بیست
و دو هجری مع القصه کارداران ایران عهدنامهٔ ناپلیون را با ایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند اکنون پادشاهی
معظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواسته و او چون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت
سپرد بر این شرایط گردن نهاده و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند

[illegible]

[illegible]

سر باتفاق ناپلیون در نیاوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند قدر موافقت با دولت ایران را نیکو میشناختند ضراعت و مهربانی فراوان مینمودند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه بکار بود بهدیه میفرستادند اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و به بهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهدنامهٔ ایشان شرط است که سخن بکنند اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند در اینصورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامهٔ ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد و اگرنه دوستی بزبان جز زحمت سفرا ثمری نخواهد داشت ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران مینمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود لاجرم بعد از سه ماه جواب نامهٔ پادشاه فرانسه را گرفته با پاریس معاودت کرد و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کرجاکری استوار کرده متوقف گشتند و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت بدار الخلافه طهران فرمود و هم در اینسال در شب جمعه بیست و هشتم رجب نصرالله خان سرکشیکچی باشی در شیراز بدرود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم مدفون ساختند و شاهنشاه غازی فرمانفرمای مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابدآیت ناصرالدین شاه نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود نایب الایاله لقب داد و بمملکت فارس فرستاد و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را بوزارت او برگماشت فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعده وارد شیراز گشت و آن مملکت را انتظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار بمماطلت میکردند منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شریر را دستگیر کرده بشیراز فرستاد و میرزا قوما که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده بنزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت و هم در اینسال آنهنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که اینوقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمیگذارند شاهنشاه در خشم شده بر آن شد که جماعتی را بتدمیر اشرار آن بلده مأمور ساخته طایفه شجاعی و کلانتر و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند   بر افکنند کارداران حضرت از در ضراعت زبان بشفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار بمنازعت رفته است چون خانلر میرزا نصرت یابد بقوت حکومت روزگار دراز مردم را بنکال و عقاب خواهد داشت و اگر حکومت کرمان بدیگرکس مفوض شود بسلامت نزدیکتر باشد لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را بحکومت اختیار فرمود و او را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و سیصد سوار شاهسون روانه نمود بعد از ورود فضلعلی خان مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته دست از طغیان کوتاه کردند و خانلر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع حصین و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند

گرفتاری آقاخان محلاتی و در آمدن او بطهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او

وهم در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقاخان محلاتی در قلعهٔ بم دستگیر آمد او را روانهٔ درگاه شهریار داشتند روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود حاجی میرزا آقاسی حاجی عبدالمحمد محلاتی را که در صحبت آقاخان از تحمیلات او بار فرمان برداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد بشاهزاده عبدالعظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد آقاخان را اگرچه این امر بجهتی عظیم بود لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز بقانونی که آیین سادات قریش است بر سر بسته و باتفاق حاجی عبدالمحمد بخانهٔ حاجی میرزا آقاسی نزول کرده بشفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت و بعد از روزی چند رخصت یافته روانهٔ محلات شد و در خانه و قلعهٔ خویش نشیمن کرده و مزرع و مرتع خود را مالک آمد آنگاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند این مسئولش نیز باجابت مقرون گشت پس زنان و فرزندان و اموال و اثقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا و نجف نموده آنگاه در مدت سه ماه در هر جا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش نهانی فرستاده و ده چندان که سزا بود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات پانصد سر اسب تازی جنبده مضمار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز ببذل زر بفریفت و در عشر اول رجب یکشب از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت چه در کرمان جماعت عطاءاللهی تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقاخان را امام وقت پندارند خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر بخودسری برآورد و فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد بدین شرح که ما حکومت کرمان را تفویض با آقاخان نمودیم امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند و خود نیز باعیان کرمان آنگونه که رسم حکام است مکتوبها کرد و بحاجی سید جواد مجتهد کرمانی بدین شرح نامه کرد

نامهٔ آقاخان محلاتی بحاجی سید جواد

سفر کعبه کنم تا بخرابات رسم   زانکه سالک بحقیقت رسد از راه مجاز بنده درگاه عزم زیارت مکهٔ معظمه داشتم در عرض راه این احکام و فرامین رسید مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم مهمان پذیر باشید والسلام و از این سوی چون خبر بیرون شدن آقاخان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد حیلت سازی او را رقم کرده بدست مسرعان سبک سیر روانهٔ مملکت یزد و کرمان داشت مع القصه آقاخان همه جا بسرعت تمام طی مسافت کرده نخستین بکنار شهر یزد در رسید و چون جماعتی از قبایل عطاءاللهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد لاجرم میرزا حبیب‌الله دبیر خود را روز سیزدهم شهر رجب روانهٔ یزد نمود و عریضه از اردکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمن میرزای بهاءالدوله نمود بدین شرح که شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکهٔ معظمه فرمود تا از بندر عباس طریق مقصد سپرم و فرمانی از پادشاه نگاشته از جانب میرزا آقاسی تبلیغ نمود که آقاخان از راه بندر عباس روانهٔ مکهٔ معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و به هر جا پذیرهٔ او کرده مهمان پذیر باشند بهاءالدوله که فرمان گذار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه از بهر ورود او معین کردند و ساز و برگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز باستقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقاخان ساعت ورود خود را مشخص کرده او را بشهر درآورند

دیگر کمتر از پذیره شدگان آقاخان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقاخان از شهر یزد
بدانسوی عبور کرده و در قلعه نو که یکفرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده و هم در زمان چند تن از مردم
اقدانی درآمدند و معروض داشتند که آقاخان حکم داد تا مردم او هفتاد نفر از شتران ما را ماخوذ داشته با خود براندند شاهزاده
بهارالدوله یکتن را بنزد خود رابه و فرستاد که برای شتر خانه در شهر معین کرد ایم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را
از بهرچه راندید آقاخان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز دیگر بشهر در میآیم و در حضرت شاهزاده
برخوردار میشوم و این شتران را بکری گرفته ام وزیر کرمان میرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند میرزا حبیب الله
نیز بزد مت نهاده و خود نیز نزد آقاخان شد که وزیر کرمان او را بشهر درآورد و وزیر کرمان از شتر داران برساند و
گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاء اللهی در این محال نشیمن دارند برای دیدار
ایشان را قدغن کوتی که در میان آنجماعت برقرار است بدانجا شده بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقاخان
دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و بطرف کرمان تاخته و هنگام زوال آفتاب ... نزد دارالخلافه برسید
و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را بشاهزاده بهارالدوله سپرد بدین شرح که آقاخان از محلات فرار
کرده و شالی چند از پادشاه جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد چون او را بیابی ماخوذ دار
و مغلولا بطهران فرست شاهزاده بهارالدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقاخان چند و کشوف
داشت که برادرانش محمدباقرخان و میرزا ابوالحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و دویست
سوار کارآزموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب اوست و در یزد نیز جماعت عطاء اللهی با او پیوستند شاهزاده
بهارالدوله را در یزد و لشکری بدست نبود و یکصد تن از نگاهبانان قلعه ارک یزد را برداشته با پنجاه تن سوار
که حاضر بود آهنگ آقاخان کرد و بعضی از مردم مجرب گفتند این چه عزم است که تصمیم داده با این قلیل مردم پیاده
چگونه میتوان با سواران از جان گذشته درآویخت هم آنست که مردم شاه تهمت شوند و شاه دستگیر گردد و
نام دولت را پست کنید بهارالدوله از غضب افروخته گشت و گفت آقاخان و لشکر او را مکانت آن نیست که من
از و اندیشناک شوم اگر همه بخشه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست
و آن قلیل مردم را برداشته با تندی ضرغام غضبان رهسپار گشت چون سه فرسنگ طی مسافت کرده بمحمدآباد
رسید مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت بطهران مینماید و در یزد فرود میشود یکتن مطلب مدد
نزد ایشان فرستاده خود از قفای آقاخان طریق مهریز که تا شهر یزد پانزده فرسنگ است گرفت و نزدیک
سپیده دم وارد مهریز گشت آقاخان از آنجا کوچ داده بود و از آنسوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس بمدد
بیرون نشد در این وقت بهارالدوله خویشتن راه یزد بر داشت و در آنجا ابوالفتح خان سرهنگ شقاقی را
بکلمات عتاب آمیز خطاب کرده سیصد تن از سرباز شقاقی اختیار کرد و هم در زمان از دنبال آقاخان شتابان
گشت اما آقاخان در همه جا در بیابان دور از شارع قطع منازل میکرد تا آهنگ شهر بابک و سیرجان میداشت
و ده فرسنگ از آنسوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود آقاخان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام
زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد شاهزاده بهارالدوله با سیصد تن سرباز شقاقی و صد تن پیاده جنگی

برسیده و در آن گرمگاه روز قوت گرما چشمهٔ آب را در دست دشمن یافت ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کرد
دو رویه صف راست کردند سواران آقاخان و شمخالچیان جماعت عطاءاللهی بهدست و همدستان حمله درانداختند
شاهزاده بهاءالدوله که بحکم حسب و نسب آموختهٔ حرب و خوکردهٔ میدان بود چون این بدید اسب برجهانید
و از چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد ناگاه در گرمگاه میدان گلوله بر اسب او آمده و اسب از پای درافتاد
بهاءالدوله را ازین حدیث وحشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز از پی شتابان شد و لشکر را
تحریض بجنگ داد بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هر دو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابوالحسن خان برادر
آقاخان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد هشت تن از سربازان مقتول گشت و شانزده تن از مردم
آقاخان بخاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند چون شب تاریک شد آقاخان با سواران خود راه سیرجان گرفت
و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود بهاءالدوله را روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش
بدانسوی سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از قفای سواران تاختن نبود ناچار شبگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت
اما در کرمان دیگر روز از پس آنکه ضابطین محصول آقاخان را مردم شهر مطالبه کردند سرنخان سبک سیر از فرمان
پادشاه وارد کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند دیگر روز دارا او را در یزد دیر نهادند فضلعلی خان
حاکم کرمان باعداد کار بپرداخت و هم در آن وقت چنان افتاد که مهندل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او
و خوانین افغان چنانکه بشرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن بدربار شهریار برحسب فرمان ملوک شهربابک
بسیورغال ایشان مقرر شد و نشیمن از آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند بعضی
از مردم شهربابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند عاقبت کار بمقابله و مقاتله کشید
سه چهار هزار تن از مردم شهربابک و ایل عطاءاللهی و خراسانی همگروه شده آهنگ افغان کردند و حاجی محمدعلی
شهربابکی کارفرمای آن جماعت گشت افغانان چون قوت آن جمع نداشتند در قلعهٔ شهربابک متحصن گشتند و از جانبین
بازار محاربت رواج گرفت در میان این گیر و دار آقاخان برسید و این حدیث را از اقبال بخت دانست چه لشکری
ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعهٔ افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را ماخوذ دارد آنگاه
راه شهر کرمان سپارد پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت و از آنسوی محمدباقرخان برادر خود را در آن
سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقاخان آگاه کند و ایشان را با طاعت و انقیاد او بخواند محمدباقرخان
باراضی سیرجان شتافت و قلعهٔ زیدآباد را معقل خویش ساخته باغوای مردم بپرداخت و از جانب فضلعلی خان بعد از
آگهی از کار آقاخان مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز ورود محمدباقرخان را
به قلعهٔ زیدآباد اصغا نمود نخستین آهنگ او کرد و محمدباقرخان چون قوت مقاومت با او نداشت در قلعهٔ
زیدآباد متحصن گشت و برادر را ازین کار آگهی فرستاد و آقاخان جمعیتی از شهربابک و عطاءاللهی و خراسانی
سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت آنگاه که آفتاب سر بر زد بزیدآباد درسیده و هم از گرد راه جنگ در پیوست
تا بهنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته گشت و بسیار کس از جانبین بدرود جهان کردند در پایان امر
لشکر آقاخان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده باراضی اجدی و لار گریخت تفصیلی بعد ازین فتح از سیرجان

 شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد آنگاه
معلوم داشت که آقاخان دیگر باره راه عدی و لار و تجهیز لشکر کرده و بطرف اسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان
رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته اند و قلعه اسفندقه را که معقلی محکم است سیقناق خویش کرده و از
حبوبات و غلات انباشته ساخته فضلعلی خان مردم خویش را برداشته بدفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان
برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان سه فوج سرباز و دو عراده توپ طلب نموده با لشکر خویش
پیوسته کرد در اینوقت خبر رسید که آقاخان از اسفندقه بطرف گرمسیر سفر کرد فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را
مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیکوتر شمرد لاجرم مراجعت بکرمان کرد و هم در اینوقت قنبر
علیخان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا عبدالرزاق افندی کلید دار روضه کاظمین علیهما السلام
بدرگاه آمده و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زبان محمره را بر ذمت نهاد و خال صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان
حاضر حضرت گشت و هم در اینوقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان بکرمان طریق خدمت می سپرد چون بشهر
یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله در آویخت که ازین پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر از تو
سزاوارترم شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود و او را
دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت کارداران دولت مسرعی گسیل
ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند بشفاعت
حاجی میرزا آقاسی عصیانش منسی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره بحکومت یزد باز شتافت و هم در اینوقت
میرزا رضای ایشیک آقاسی از سفارت خوارزم باز آمد و از جانب اللهقلی توره نیز رسولی برسید چهل رأس اسب
ترکمانی پیشکش گذرانید آنگاه شاهنشاه غازی بعد از سه ماه و ده روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه
خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده بنهاوند و از آنجا بهمدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب
نموده حکومت قزوین را بطهماسب قلیخان تفویض داشت و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از
حکومت نیرالدوله فرخ سیر میرزا زحمت بودند زبان بسعایت باز داشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند
و بعرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقیخان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب
مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند لاجرم برحسب فرمان بخشعلی خان قراباغی
یوزباشی برفت و او را در قزوین بحضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت کذبی
بر او بسته اند لاجرم ملازم خدمت گشت مع القصه شاهنشاه غازی از همدان بقزوین براند در عرض راه عریضه فرخ
خان پیشخدمت خاصه که از منزل گردن مامور بتفحص حال مردم گیلان شد رسید و مکشوف افتاد که امان الله خان
افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزهد نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبات
گندم و ارزن در نگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگیرد جامه
پشمین پوشد و بر حصیر نشیند ازین روی مفصل امور بدست اهمال مانده و منال دیوانی ماخوذ نیفتاده لاجرم
فرمان شد که فرخ خان غفاری یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود بنظم شهر

شرح سلطنت وجهانگیری محمد شاه قاجار

و اخذ منال دیوانی پرداز لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده. در قزوین بر کاب پیوستند و محمد امین خان نسقچی باشی
بجای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان توقف کرده منال دیوانی را بجلد
با خود دارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که اینگونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان بخدمت پرداخته گرد
بعد از هشت ماه طریق درگاه برداشت بالجمله شاهنشاه بعد از این وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول
فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات بتقبیل سده سلطنت
رسیده جبین ضراعت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند و هم در این سال سلیمان
خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شده و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگذاری یافت و ملا عبد العزیز کاشانی
باتفاق عبد الرزاق افندی مامور سفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار رزدار و تجار ایران شحنگی کند
و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق سنه اودئیل ترکی چون سه ساعت و چهل دقیقه از شب شنبه
بیست و هفتم شهر محرم سپری شد آفتاب بحمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد
و چاکران درگاه را ببذل درهم و دینار شادخوار ساخت در اول بهار امینال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه
برسید که اگرچه آقاخان از این جنگ شکسته برفت لاکن از اندیشه خویش دست باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد
کار رزم کار برد اگر سپاهی در خور جنگ بدینجانب آهنگ کند روا باشد لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه
با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان پیش داشت و از آنسوی چنانکه بدان اشارت شد
آقاخان در گرمسیر میناب بتجهیز لشکر کرده و در آن چند ماه زمستان اعداد خویش را بپرداخته و با سواره و پیاده
انبوه و دو عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته بآهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت فضلعلی خان
حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر باستقبال جنگ او بیرون فرستاد
و از قفای او عبد الله خان سرتیپ با دو فوج ملایری و تویسرکانی و دو عراده توپ راه برگرفت و ولیمحمد خان
سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد نخستین در دشت آب اسفندیار خان با آقاخان
دوچار گشت از دو روی صف برکشیدند و جنگ در پیوستند بانگ گیر و دار بالا گرفت اسفندیار خان مردانه
بکوشید و از آنسوی آقاخان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند و در میانه اسفندیار خان چند زخم
گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند
آقاخان چون از کار اسفندیار خان بپرداخت هم در آن گرمی بر سر عبد الله خان تاختن آورد عبد الله خان اول
حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه زنجان متحصن گشت آقاخان در حصار دادن او
سودی نیافت او را بگذاشت و بی توانی آهنگ ولیمحمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بر وی بیخت
در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولیخان را دستگیر نمود آنگاه در هفت فرسنگی کرمان
در اراضی بر و میر بقلعه مشیز جای کرد و با اعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاده و ایشان را خواهش کرد که فضلعلی خان را

ـت بسته بمن فرستند درانوقت امیر توپخانه از گرد راه برسید و نخست آهنگ آقاخان کرد و او نیز بی خوف و
هراس در برابر امیر توپخانه ایستاد و صف راست کرده جنگ بپیوست آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ
جهان را قیرگون ساخت در پایان کار آقاخان شکسته شد و طریق فرار پیش داشت و باز گریز کرده در مشیز
جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور بشهر کرمان درآمد و فضلعلی خان از درد برادر و غلبهٔ آقاخان پوست
برتنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته با آقاخانش
سپارند ناچار بتجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی درخور جنگ برآورد و بخونخواهی برادر کمر بسته باتفاق امیر
توپخانه راه قلعهٔ مشیز برداشت آقاخان چون دید از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و اینک
مرد برادرکشته با لشکر ساخته در سر مصاف او را ایستاده نداشت و از قلعهٔ مشیز بیرون شد و بجانب بم و نرما
شیر کوچ داد فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان
و نرماشیر است به او رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند بعد از کشش و کوشش
فراوان لشکر آقاخان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند و هم درانوقت روز بیگاه شد
و تاریکی جهان را فروگرفت آقاخان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا
راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت بکرمان کرده صورت حال را
معروض درگاه شاهنشاه داشت و هم دراینسال در مملکت فارس میان قبیلهٔ قشقائی و ایل ممسنی خصمی افتاد و کار بمقاتلت
و مبارزت انجامید فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت میرزا فضل الله نصیر الملک را در آن بلده گذاشته بمیان قبایل
شتافت قلعهٔ طوس و قلعهٔ نوذر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن زیاری که شعب
ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلیخان ممسنی را با چند تن از اشرار ماخوذ داشته بر دهان
توپ بست و آتش درزد و خانعلیخان فرار کرده بجانب ماهور میلاتی گریخت آنگاه حاجی شکر الله خان برادر میرزا
آقاخان وزیر لشکر را بحکومت بهبهان بازداشت و از قبایل باوی و آجری و نوئی و بابا احمدی و دیگر قبایل
گروگان گرفته بحاجی شکر الله خان سپرد و مراجعت بشیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ
و سرباز در ممسنی بحکومت گذاشت و خود از راه خشت ببوشهر رفت و هم دراینسال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای
والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق بدرگاه پادشاه آمد و خواستار
عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان
پادشاه ایران گناهی بزرگ بود اینک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش
کرده ایم و خطبه بنام او می خوانیم

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او بدست مردم کرند

و هم دراینسال نور محمد خان سردار قاجار برحسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی
بفرمانگذاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مأمور گشت اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود
و نسب بسلیم خان شکی میبرد که بسیار وقت نامش در اینکتاب مسطور افتاده و از اهل سنت و جماعت بود

و در کیش خود متعصب و متنمر بود از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند و امیرالمؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا حاجی خان آن مردم را بامور که خلاف شریعت خویش میدانستند مأمور میفرمود و خاصه در قطع شارب ایشان کلمات او مضطرب بود عاقبت کار بخصومت رفت و در میان قبیله کرند آثار بیغرضانی پدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک بمیان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند نخست مردم کرند از در اطاعت و فرمان برداری بیرون شدند و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد از قضا یکتن از مردم او را برای اخذ آذوقه با مردی از شاخکان کرند کار از مناقشه بمبارزت انجامید و مقتول گشت حاجی خان چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کرند را از کنده و در زنجیر کشند و بجانب کرمانشاهان کوچ دهند و آن جماعت چون این بدیدند یکباره از در منازعت بیرون شده همدست و همداستان روی بسرای حاجی خان نهادند و او بهر مدافعت میان استوار کرد و چون سی شیر مرد بر فراز رواق خویش کمین گشاد و چهل تن از مردم کرند را هدف گلوله آتشین ساخت در پایان امر از اطراف آن خانه صعود کردند و آن رواق را بر سر او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاومت نداشت خویشتن داری همی کرد تا سپیده صبح سر برزد در این هنگام بمیان کاهدانی درگریخت و مقداری کاه بر زبر خود بریخت غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند و چون ساعتی بگذشت و آتش بکاهدان افتاد ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده بجانب او حمله بردند و تفنگها بگشادند یکباره چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمرد مردم کرند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده در اراضی بغداد نشیمن کردند چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد عبدالحسین خان جوانشیر را که نسب با ابراهیم خلیل خان میبرد بحکومت آن اراضی نصب فرمود و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته بدرگاه فرستد و هم در این سال یکتن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود بدرود جهان کرد و هم در این سال از قبل دولت انگلیس سر جان صاحب طبیب بدستاویز سیاحت از انگلند طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از مینوی سینه ندید شاد خاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد و هم در این سال هشتصد سوار از جماعت ترکمان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند و هم در عرض راه از قضا با محمد ولیخان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی سوار که در رفقه بود باز خوردند و او را نیز ماخوذ داشتند چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته با اراضی ترکمانان بتاخت بر و دوش ایشان را زحمت فراوان کرد و با اسیری محمد ولیخان را بیافت چه او را بجانب مرو تاخته بودند لاجرم باز مشهد مقدس شده صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی محمدعلیخان غفور را نیز که الله قلی توره فرمه

 خوارزم رسول فرستاد که اگر ایلغار ترکمانان بفرمان تو بوده ساخته جنگ باش و اگر نه اینجماعت را که طراز این منازعت کرده اند کیفر کن و محمد ولیخان و دیگر اسیران را بحضرت فرست

فتح بنفهل و بلوچستان بدست امیر توپخانه و حکومت عباسقلی خان و اسلی در کرمان

و هم در اینسال بعد از فرار آقاخان امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و پانزده منزل از آنسوی کرمان تاختن برد و قلعه بمپور را محصور داشت و مدت ده روز دیوار برج و باره را بگلوله توپ و خمپاره تخریب داد و مردم بمپور ضرعا در برداشتند و امان طلبیدند امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت از قضا یکروز که امیر توپخانه بشکارگاه رفته بود یکتن از سربازان دست جمیله را بگرفت و با او درآویخت و خواست با او درآمیخته شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ گذرانیده از پس آن رزم دهند تا تمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب بکار افتاد در اینوقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشاند نتوانست او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد و بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد پس از بمپور اسیران را با کنده و زنجیر با خود برد و تا مسافت پنج منزل بعضی را برفت و بسیار کس از متمردین را نابود ساخت آنگاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران روانه درگاه پادشاه داشت شاهنشاه غازی چنانچه تمام الماس تشریف او بفرستاد و دیگر سران را بهره کرد و کارکنان را خلعتهای گوناگون کرده و ایشان را حکم بمراجعت فرمود و در اینسال کمبل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دارالخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان سالار خوان بجای او منصوب گشت و از قبل امپراطور روسیه غراف مدن بدرگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب امپراطور پیش داشت و خاطر صاحب مراجعت به پطرزبورغ کرد و هم در اینسال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار بوزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا بحکومت بروجرد مأمور گشت و خانلر میرزا فرمانگذار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد و عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دارالخلافه راه برگرفت بعد از ورود بیزد در خاطر گرفت که اسیران بنفهل را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند بزور یا بزر از مردم باز ستاند و بمساکن خویش رساند تا دل مردم بلوچ را بسوی خویش کند و نام دولت را بعدالت بلند سازد پس ده روز در یزد اقامت کرد و معادل سه هزار تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری بدست شود خریده روانه کرمان دارد آنگاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود بکرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنفهل یافت بخرید و جمعی را نیز بقوت فرمانگذاری از سرای مردمان طلب داشت و اینجمله را از ذکور و اناث گرد کرده بتفاریق روانه بنفهل داشت و از برادرزاده محمد علی خان بنفهلی بنجلی رسید بتدارک صورت حال را در عریضه نگار داده روانه درگاه داشت شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بنفهل بدست شود روانه کرمان دارند بالجمله سه هزار و ششصد تن

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

امیران سنجبل بدست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و پسر آن جماعت را نیز مزد زراعت عطا کرد و ۱۲۵۷
محراب خان و دیگر بزرگان سنجبل را بخلعت و عطیت شاه کام ساخت و همچنان حاکم سیستان را بذل تقیید و ظرف
و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک تر پذیرای فرمان بود و طریق
تجارت بطرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت مع القصه عباسقلی خان والی کرمان و بلوچستان را نظم
کرده در اندک سال دیوانی با مردم برفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی بسرقت برند اگر از سارقین
ماخوذ نتواند از خویشتن برساند چنانکه بدین پیمان ده هزار تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حدود یزد و
اصفهانات بسرقت رفته بود بابلاغ امید و بیم استرداد کرده بخداوند مال تسلیم نمود و دیگر فتحعلی خان بسنی کرد در
آذربایجان محبوس بوده بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلیشاه فرار کرده بمیان قبایل بهنی و مجاز که در اسفنقه
و ساردو و جیرفت نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا این وقت بدو دست نیافتند عباسقلی خان چندانکه
خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و نزدیک خویش حاضر سازد نتوانست لاجرم میرزا اسدالله
خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافصةً بر سر او تاخت و فتحعلی خان بمیان ریگستان گریخت و لشکر از قفایش
بتاخت و او را در فراز تلی بمحاصره انداخت و بقوت یورش او را گرفته مغلولاً بکرمان آوردند و از آنجا روانه
طهران داشتند و دیگر قلعه بم را که از مرد و لشکر خراب و بیاب افتاده بود تعمیر کرد و علف و آذوقه چندین ساله
ذخیره نهاد و چاه آب آنرا که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا دوازده هزار صد توت غرس کردند
تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم بکار باشد و دیگر چنانکه مرقوم شد بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان برحسب
فرمان شهر بابک و از فارس بلوک هرات و مروست بتیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهندل خان
سردار افغان باتفاق رحیمدل خان و مهردل خان برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر
پسرها و سردارهای قندهار و پانصد تن ملازمان او در شهر بابک جای کردند بعد از حکومت عباسقلی خان والی
چون افغانان بمبارزت مردم انگلیس بیرون شد چند کرت کهندل خان سردار خواست تا راه قندهار گیرد
و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و حفاظت
گشاده بود والی بدین امر رضا نمیداد و چون لشکر انگلیس یکباره از افغانستان بیرون شد و دیگر جای
سخن نماند و نیز کهندل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را
دفع دهند لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد و از آن سوی
چون کهندل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیمدل خان را ناگاه بکرمان فرستاد
و صورت حال را باز نمود عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاده منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا حدود
و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جماز سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را
حکم فرستاد که صد شتر آذوقه با ایشان حمل دهد و چند تن مرد ستقی با خود ببرد که اگر حاجت افتد در عرض راه
حفر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق با ایشان همراه کند تا در قندهار ایمن شوند
بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی سپه خود لطفعلی خان را با سه هزار

سوار ملازم رکاب کهندل خان ساخت تا او را بقندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهندل خان
گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد بدین شرح که بر حسب امر کارگزاران دولت ایران لطفعلی خان با لشکر خود
طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده‌ام و او را حارس و حافظ قلعهٔ ارگ قندهار داشته‌ام
عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمدرضا خان
و لطفعلی خان انفاذ داشت و هم در این سال یکتن از مردم حیلت اندیش که در صورت بکیش درویشان بود
و در معنی خبر از خوی ایشان نداشت در اراضی گرگان بدعوی کرامت و وصول بمقام ولایت سر برکشید — فتنهٔ مخدومقلی ترکمان و لقب حضرت ایشان دادن
و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکمروا و مکانتی بسزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت
او نهادند و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را بنگاه داشت حشمت بر زبان نیارند او را حضرت
ایشان لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند محمد ناصرخان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت
استرآباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه بازنمود شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمدحسن خان سردار
ایروانی با ده هزار تن سوار و سرباز آهنگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری
در جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلیخان ایلخانی بر وجه تعجیل طریق گرگان گرفت و شش هزار سوار خراسانی
با خود کوچ داد و چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش
نماند مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و بجانب دشت طریق فرار
برداشت اردشیر میرزا بصوابدید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکستان این لشکر
مخلص نتوان جست اگر کوه سلامت جوئی حضرت ایشان را بحضرت ما فرست و زن و فرزند بزرگان ترکمان را
بدین جانب گسیل کن مخدومقلی خان چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا بسته دید ناچار
محمدخان پسر خود را باتفاق حضرت ایشان بدرگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها
با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر فرمان رود تا حضرهٔ خوارزم بروند و رزم دهند اردشیر میرزا
صورت حال را معروض درگاه داشت شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر کیما به در گرگان
اوتراق کند تا محمدعلی بن غفور از سفارت خوارزم بازشود و مکنون خاطر الله علی نوره مکشوف افتد و در ازای
این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبهٔ اول سرتیپی بتشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت
فرمود و هم در این سال معادل سی هزار تومان از منال دیوانی فارس را بر حسب فرمان پادشاه فرهاد میرزا
برای علف و آذوقهٔ سپاه امیر توپخانه بتیمور فرستاد

سفر کردن منوچهرخان معتمدالدوله بخوزستان و دفع فتنهٔ محمدتقی خان بختیاری

و هم در این سال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمدتقی خان کوزسی بختیاری مخل ممالک و قدوهٔ طاغیان بود
و اموال مختاران و کاروانیان خزاین برهم نهاده ده هزار سوار آماده فراهم داشت بعد از مراجعت شاهنشاه
غازی از اصفهان معتمدالدوله در قلع و قمع او تحجیت شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد
و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج

لرستان

لرستان و تفنگچی کلبادی و مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمانخان ارمنی ۳۹۹
بود با شش عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل میداد
و هر جا کوهستان و ییلاقها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد بفرمود تا با تبر و آلات دیگر یخ بشکستند
و توپها را تحویل دادند و از آنجا و سنگلاخها همه بدست توپچیان و سربازان عرادههای توپ را بکشیدند
و راه بسپردند علینقیخان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود برادر را از این درنگ و شتاب آگهی
فرستاد و پیام داد که چارهٔ خویش کن بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمیدانم لاجرم محمد تقیخان
برادر دیگر خود محمد کریم خان را با ارمغانی چند باستقبال فرستاد پس محمد کریمخان برسید و پیشکش و عریضه
برادر را برسانید و محمد تقیخان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل رمیر پذیره گشت و بملازمان معتمد الدوله
پیوست ملاطفت فراوان و تشریف گرانمایه یافت آنگاه از معتمد الدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل
بمیهمان او حاضر شود و مسئولش باجابت مقرون افتاد معتمد الدوله یکروز در آن قلعه بمیهمان او رفت هم
در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون
نوروز بگذرد و در اول بهار در شوشتر حاضر شوم هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه
تل جای کرد و معتمد الدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و بیستم محرم وارد شوشتر گشت اما چون نوروز سلطانی سپری شد
و زمان میعاد فراز آمد محمد تقیخان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن بدرگاه سر برتافت چندانکه او را بوعد
و وعید بیم و امید دادند مفید نیفتاد علینقیخان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقیخان بر خویشتن ترسناک است
و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند اگر اجازت رود علینقی خان بقلعهٔ تل سفر کند و در آنجا در حراست
عشیرت او بباشد تواند بود که راه حضرت گیرد معتمد الدوله محمد حسینخان قراگوزلو و علینقی را روانه قلعه تل نمود و
ایشان برفتند و او را مطمئن خاطر کرده تا صحرای لهبری که پنج فرسنگی شوشتر است بیاوردند هم در آنجا محمد تقیخان
خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نو پیمانی نهد و اطمینانی دهد بفرموده معتمد الدوله میرزا محمد خان
نیز برفت و باز کار بانجام نشد این کرت خواستار شد که معتمد الدوله خود بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند هرچند
شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت چون معتمد الدوله این
سخن بشنید گفت اگرچه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقیخان را دستگیر سازم لاکن چون از در استیمان تا بدینجا
سفر کرده او را اندیشه همی انگاریم بگذاریم تا بقلعه معاودت کند و آنچه سرنوشت اوست دیدار نماید پس محمد تقیخان
بقلعه تل شد و سرکردگان بمحل خویش عود کردند پس از آن معتمد الدوله بتجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل
هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند کلبعلی خان و جعفرقلیخان پسر اسد خان بختیاری
با مردم خود برسیدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقیخان مقتول ساخته بود با دلی پر کین و مردمی کینه جوی
حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلیخان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند آنگاه معتمد الدوله
از شوشتر کوچ داده در تحت قیصری فرود شد و سلیمانخان سرتیپ برادرزاده خود را بطلایه سپاه و نظم لشکر
اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت محمد تقیخان چون این بدید دانست که با سیل جنبان کوه نتوان

بسبب مجال اقامت محال یافت لاجرم اموال و اثقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال نزدیک
شیخ ثامرخان فرار کرده از قبایل چعب شتافت و با خود اندیشید که معتمدالدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد
و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبوریت و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس
خواهد بود در هر حال بیرون حکومت معتمدالدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره
پانزده هزار سوار جرار آماده داشت بالجمله محمدتقیخان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمدالدوله قلعه تل را
بعلیرضا خان مدکشته سپرد و خود عنان بجانب چعب بگردانید و نخستین شیخ ثامرخان را پیام کرد که بصواب
نزدیکتر آنست که محمدتقیخان را که گناه کرده دولت و در تحت حکومت من است بمن فرستی و فتنه خفته را
انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی شیخ ثامرخان پاسخ فرستاد که من و محمدتقی خان هر دو تن از
چاکران شاهنشاه غازی میباشیم لکن چون امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب
هدف سرزنش و شناعت باشم یکتن از شناختگان درگاه را بدینجا فرست تا محمدتقی خان را مطمئن خاطر
ساخته بدان حضرت آرد معتمدالدوله سلیمانخان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت
و او شیخ ثامرخان و محمدتقیخان را ایمنی داده باتفاق وارد لشکرگاه ساخت معتمدالدوله دیگرباره او را مورد
نوازش و نواخت داشته میرزا محمدخان کلبادی را بمهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند
تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامرخان بعد از مراجعت علی نقیخان و عشیرت محمدتقی خان را روانه
لشکرگاه دارد بعد از مراجعت شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار برفق و مدارا کرد و ایشان نیز
هر روز بمماطله و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقیخان در نهان اعداد لشکر همیکرد لاجرم معتمدالدوله سفر فلاحیه را
تصمیم عزم داد از میانه محمد شفیعخان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا بفلاحیه شوم و اهل محمدتقی خان را باتفاق
علی نقی خان بمینوی آرم و اجازت یافته بفلاحیه شد چون نتوانست علی نقی خان را بدستیاری پند و اندرز
بمینوی آورد و خود با او همداستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند یکشب که از تیرگی ستاره
دیدار نمیگشت باتفاق شیخ ثامرخان پانزده هزار سوار جرار که در اینمدت اعداد کرده بودند برداشته باردوی
معتمدالدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره وار در پره زدند و یکبار گلوله های آتشین بباریدند معتمدالدوله
که دل قوی و رای رزین بود از جای نرفت و سلیمانخان سرتیپ را حکم داد که هیچکس از لشکریان از جای خود جنبش نکند
همگان بر جای خود رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند بالجمله لشکر عرب و بختیاری یورش
آوردند و توپچیان دهان توپها بسوی ایشان بگشادند و آتش در دادند بسیار کس از آن جماعت نابود گشت و لختی
باز پس شدند دیگرباره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقیخان نزدیک بخیمه میرزا محمدخان کلبادی تاختن
آورده بانگ بر داد که ای برادر چه نشسته که وقت فرار است محمدتقیخان از جای جنبش کرد که خود را به
علینقی خان رساند میرزا محمد کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گرزی که در دست داشت بروی فرود
آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان بسراپرده معتمدالدوله رسانید و معروض داشت که شبیخون
این لشکر برای رهائی محمدتقیخان است بهتر آن است که در این سراپرده محبوس باشد معتمدالدوله فرمود

تا او را زنجیر گران برنهادند و نیک بداشتند با جمله جماعت از شب گذشته تا یک ساعت قبل از دمیده دم ۴۰۱
لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکندند و با گلوله توپ خسته شده باز پس نشستند چون صبح روشن
شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند چون در معابر رودلاخ فراوان بود
بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت مع القصه هشتصد تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان
زخمدار شدند و از لشکر معتمدالدوله هفت تن مقتول و سی و شش تن مجروح گشت مشایخ اعراب که سالها از
شیخ ثامر خان زحمت دیده بودند و خبر کردن نهاد و رنج بردن چاره نداشتند چون این خبر بشنیدند از دور و نزدیک
نزد معتمدالدوله شتافتند از داد خواهی غوغا برداشتند شیخ عبدالرضا که از صنادید قبایل چعب و با شیخ ثامر
خان نیز قرابتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد میزیست و آرزوی حکومت فلاحیه مینمود
این هنگام کسی بدرگاه معتمدالدوله فرستاد و بر حسب حکم او بلشکرگاه پیوست و همچنان قبیله باوی نیز بنزدیک
او شتافتند و بنوازش او کامیاب شدند و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده و بخلاع گوناگون
مفتخر آمدند و از آنسوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که اینوقت حکومت فارس داشت با
افواج خود برای اخذ منال دیوان مامور بسفر چعب بود و شیخ ثامر خان او را مکانتی نمیگذاشت ناچار در منزل ام صابی
نزدیک معتمدالدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور بنهر خرابات عبور نموده
بدانسوی آب لشکرگاه کرد و معتمدالدوله بفرمود تا بر نهر خرابین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره ببندند
تا لشکر را از آب عبره داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان بیچاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهای مجید بشفاعت
بیرون فرستاد معتمدالدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد نخستین آن هنگام که فرمان گذار فارس بودم
منال دیوانی چعب را نداده است آن مال را بمن فرستد و علینقی خان را با عشیرت محمدتقیخان بدینسوی گسیل سازد
سه دیگر آنکه با ستردین و بازرگانان شوشتر و دزفول بیکسر مهر و حفاوت ورزد علما بازشدند و شیخ ثامر خان
پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمدتقیخان طلب مهلتی نمود معتمدالدوله فرمود
از این نیز با تو دریغ ندارم بشرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش بگروگان روانه لشکرگاه داری
پس دو تن از اکابر چعب را که یکی فدعم و آن دیگر مزید نام داشت بگروگان گذاشت و معتمدالدوله بسا
مراجعت نمود و محمدتقیخان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همیداد در منزل قریه بکفقطه نشان تمثال پادشاه
مرصع بجواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمدالدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر گشت و قصه
شبیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت دیگر باره یک قبضه شمشیر و یک رشته حمایل سرخ
و سبز امیر تومانی با کل مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه
سلام بدو آورد معتمدالدوله بدان شکرگذاری جشنی بزرگ کرد و چهارصد و پنجاه دست خلعت از خویش
باعیان لشکری و رعیت فرستاد و هم در اینوقت محبعلی خان ماکوئی با شش عراده توپ و فوج
قدیم خوی و دو فوج قراجه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خسیج ساوه و فوج زرند بیات و سواره
بروجرد و کرمانشاهان بر حسب امر شاهنشاه غازی نزدیک معتمدالدوله آمد اما چون مدت میعاد

[illegible]

شیخ ثامر خان بپایان رسید و از فرستادن عشیرت محمد تقیخان حسنوی سر بتافت چنانکه آقا عباس
برادر کهتر محمد تقی خان بپای خویش بنزدیک معتمدالدوله آمد و امان یافت معتمدالدوله بدان سر شد
که دیگر باره لشکر بفلاحیه برد اما شیخ ثامر خان علی نقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی
حراست شما نیست صواب آنست که بدیگر جای تحویل دهید علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای
او زنان و فرزندان محمد تقیخان کوچ داده بدست آویز قرابتی که با خلیل خان بهبهانی داشتند بخانه
او شتافتند خلیل خان نیز چون توان انکار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از آنجا طریق
شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند از قضا در این آمد و شد با لشکر منصور خان
دوچار شدند و بجمله دستگیر آمدند چون خبر بمعتمدالدوله بردند صفر علیخان با جلالان را بلشکرگاه منصور
خان فرستاد تا ایشان را بشوشتر آورد و دیگر محمد کریمخان از فلاحیه بیرون شده بخانه خلیل خان بهبهانی
فرود شد و خلیل خان چتوانی کس بنزدیک علیرضا خان که از قبل معتمدالدوله در قلعه تل جای داشت فرستاد
و او را آگهی داد علیرضا خان جماعتی را بدستگیر نمودن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال شتاب گرفت از آنسوی
محمد کریمخان تفرس استعجال کرده از خانه خلیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دوچار شد از در
جنگ بیرون شتافتند و مردانه کوشیدند در میانه محمد کریم خان بزخم گلوله تفنگ از اسب در افتاد و جان بداد و از جانب
دیگر گروهی از سواران معتمدالدوله که برای گرفتن محمد کریمخان بیرون شده بودند ناگاه بمحمد شفیع خان ساکنی باز خوردند
در اراضی دینارانی او را گرفته در زنجیر کشیدند علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد از ملا محمد دینارانی استمداد
کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت از آنسوی علیرضا خان
این خبر بشنید که علی نقیخان با ملا محمد دینارانی محمد شفیعخان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدیشان
دررسید و جنگ بپیوست و در اول حمله ایشان را در هم شکست علینقی خان فرار کرده بر جبلی بلند صعود کرد
و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرده سر
ملا محمد را از تن دور کرده بنزدیک معتمدالدوله فرستاد در این وقت معتمدالدوله فرمود که شیخ ثامر خان در
ادای منال دیوان و فرستادن علی نقیخان نقض عهد کرده و گروگان او را از آن نکال برسید و حکم کرد تا قدیم
و مرید را در بازار شوشتر سر از تن برگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را بقتلگاه فرستاده چارمش
زن و فرزند هر دو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوکواری امر کرد بالجمله چون مردم شوشتر از حکم
معتمدالدوله آگاه شدند آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده بحضرت شتافت بشفاعت زبان باز
کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند پس بفرمود تا هر دو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند
و چتوانی آهنگ چپ فرمود و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشور برسید که فلاحیه و نواحی آن را از تحت
حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم
پس میرزا محسن خان شوشتری را بحکومت شوشتر باز گذاشته در هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت شیخ
ثامر خان چون این بدانست سخت در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر گماشت و باز اندیشید که قلعه

شرح سلطنت و جهانگیری محمدشاه قاجار

۴۰۳ فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد و پس اموال و اثقال و زن و فرزند خود را برداشته
روی بقلعه کوت شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی بنهایت حصین است چون فرار او مکشوف افتاد معتمدالدوله شیخ
مسلم را که حاضر بود فرمود که نزد برادر خویش شیخ عبدالرضا شتاب کن و او را از نقد او ملازم رکاب ساز که حکومت
فلاحیه خاص او است و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامرخان را بگوی که اگر هم اکنون
نزدیک ما شتابی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود آقا محمد زمان برفت
و بی نیل مرام باز آمد لاجرم معتمدالدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد مردم آن بلده قرآنها حمایل کرده استقبال
نمودند شیخ عبدالرضا نیز از راه برسید و بر حسب عهده حکومت فلاحیه یافت و محمدعلیخان شجاع الدوله ماکوئی را
که ملازم خدمت او بود از فلاحیه بحکومت بختیاری فرستاد و دو فوج قوی و دو عراده توپ و هزار تن سوار با او
همراه کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز بسازد و خراج پنجساله بختیاری را بستاند و از
بزرگان ایشان صد خانوار بشرط گروگان بسوی دارالخلافه کوچ دهد بخواستاری محمدعلی خان کلبعلی خان
و جعفرقلیخان از قبایل چهارلنگ و محمدمهدیخان و میرزا رضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمدالدوله
بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که جای آن اراضی اند شوری کند و محمدعلی خان راه بختیاری
برگرفت اما شیخ ثامرخان گمان داشت که بسبب حدت گرما و سورت تابستان معتمدالدوله را در آن اراضی
تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد چون مدتی از روزگار گذشت و استواری
قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا بکویت که اراضی حجاز است گریخت و مختفی زیست در این وقت
شیخ عبدالرضا که سالها بامید حکومت فلاحیه میزیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز
از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان قدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند چون
حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند لاجرم معتمدالدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگذاری عربستان
خوزستان بمولی فرج الله مفوض داشت و محمره را که بعضی بصریان خراب بود حکم بتعمیر و آبادانی کرد و حاجی
محمدعلی جمعی را بسفارت بصره نزد متسلم فرستاد و پیام داد که یا محمره بدست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون
محمره خراب میشود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از اینگونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که
باراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمره را باز جوید امنای دولت ایران چون توسط وزرای دول خارجه انگلیس
و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند لاجرم معتمدالدوله از چپ بشوشتر و از
آنجا بدزفول سفر کرد و محمدتقیخان را مغلولاً با پنجاه و نه عراده توپ و دو خمپاره و یک تفنگ و بسیار اسبان
تازی مصحوب فوج میرزا احمد خان کلیادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را
بحاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت مثبت کرد و فیلی
داد و محمدحسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مأمور شد
که پنجند از این در چپ متوقف باشد که مبادا شیخ ثامرخان بساز مراجعت فلاحیه کند در این وقت محمدعلی خان
از امور بختیاری نزدیک معتمدالدوله آمد و حساب خراج بختیاری را باز نمود و از وی بسجلی

برای سنه خویش گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم لشکری از قبایل بختیاری بساز کرده بود بعرض رسانید
و چون از طرف دیگر کارگزاران ایران مکشوف افتاده بود که عبد الحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان
در نظم آن ممالک قوتی بکمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده از دار الخلافه
منشوری بمعتمد الدوله آمد که در امور کرمانشاهان تفحصی کند و کار آن مملکت را منظم دارد لاجرم معتمد الدوله
محبعلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت عبد الحسین خان چون این بشنید بیم کرد که مبادا
محبعلیخان طمع در حکومت کرمانشاهان در بندد و در امر او خللی اندازد لاجرم در موافقت و مواضعت خوانین
کرمانشاهان بجهد شد نخستین بقلعه زنجیر رفته محمد ولیخان گوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده در دفع محبعلی خان
پیمان کرد و از آنجا باز کرمانشاهان شد در اینوقت مکتوب محبعلی خان بدو رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام
عبد الحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر فرمان ترا نخواهند شد و اگر بنده تحکمی و از اینجا مراجعت نکنی
دور نباشد که گناه کرده دولت شوند از قضا در اینوقت از دار الخلافه منشوری بمحبعلی خان می آوردند بدین شرح
که معتمد الدوله مامور داشتن ترا بکرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت همانا باید رنگ
قاتلان حاجی خان را دستگیر کنی و از تدمیر ایشان دست باز داری و اگر کسی از مردم آن مملکت مدد ایشان برخیزد
خون او بریز و این منشور بدست عبد الحسین خان افتاد و او برداشته دیگر باره بقلعه زنجیر رفت و مردم را انجمن
کرده از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا خطی بمحبعلی خان نوشت که بیدرنگ آهنگ مراجعت کن و اگرنه عرضه
هلاک و دمار خواهی شد محبعلی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته جنگ نمود و آهنگ عبد الحسین خان کرد
مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاوردند هر گروه طریق طرفی گرفت و عبد
الحسین خان لابد شهر کرمانشاهان کوچ داد و دیگر باره بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری
ساخته میکنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا باتفاق شبیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم این خط بدست
محبعلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانه دار الخلافه داشت کارداران دولت چون این بدیدند شایان محبعلی خان
فرستادند که عبد الحسین خان معزول است او را بسوی دار الخلافه گسیل سازد خود حاکم کرمانشاهان باش
ناچار عبد الحسین خان سفر دار الخلافه کرد و شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که حسب و نسب ترا دانسته ام
و همی دانم از خویشتن را مقهور محبعلی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از نیروی کردی اما ندانستی که این
چنین غوغا نام دولت را همی پست کند پس عوانان را بفرمود تا او را لختی با چوب ادب کردند از پس آن محبعلی خان
بحکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولیخان گوران بدست مصطفی قلیخان که از اقوام او بود مقتول گشت
و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محبعلی خان ماخوذ و روانه طهران داشت و بعد از این وقایع چون معروض افتاد
که عبد الله پاشا از شهرزور آهنگ کردستان نموده محبعلی خان مامور بدفع او گشت و با پانزده هزار لشکر از سرباز
و قبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد عبد الله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محبعلی خان نیز باز شده
در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت آنگاه از در نزول بخرم آباد و فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را نظم ساخت
و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت بیست و دوم شهر رجب

باصفهان درآمد و هم در امسال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت بصوابدید کارپردازان ۴۰۵
مفصل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند

صورت عهدنامهٔ تجارت که فیمابین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

[illegible]

چون بمیامن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزی که عهد دوستی و الفت مابین دو دولت قوی
شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت
در حدود عهد و اتحاد همگی اصول و فصول آنرا محفوظ و مرعی داشته متعلقان مملکتین را از فواید آن متمتع و محظوظ فرموده‌اند
مگر عهدنامهٔ تجارت که در دیباچهٔ عهدنامهٔ سال هزار و دویست و بیست و نه هجری اولیای دولتین علیتین وعدهٔ انعقاد
آن کرده‌اند و تاکنون بعضی از جهات در عهدهٔ تعویق باقی مانده لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهدهٔ میمونه
در این سال فرخنده فال اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رفعت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو
جم حشم غوث الاسلام و المسلمین عون الملة والدین شاهنشاه ممالک فسیح مسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه
جناب جلالت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی
میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه را بوکالت مطلقه سرافراز فرمودند و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید
رایت شهریار عادل کامکار خسرو باذل شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکته و دولته
جناب جلالتماب نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب عمدة السفراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه سرجان
مکنیل وزیر مختار را بوکالت کلیه مفتخر فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان
طرفین را فواید آن عاید گردد فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه ماذون و مرخص‌اند که هرگونه امتعه و اقمشه
خود را بمملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که خواهند مبایعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که میآورند
و میبرند در حین ورود یک مرتبه بطریقی که از تجار دولتهای کاملة الوداد و فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته میشود
از تجار رعیهٔ طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج یکمرتبه دیگر هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکتهای
جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین بهمین که بتجار
دولتهای کاملة الاتحاد و فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها بهره یاب خواهند گردید فصل دوم
چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره با مکن مشخصه تعیین شود لهذا
قرار داده شد که دو نفری وکیل التجاره از جانب دولت بهیهٔ انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت
داشته باشند فقط مشروط براینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد باختصاص بمنصب جنرال قونسول
سرافراز باشد لاغیر و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیهٔ انگلیس در بندر بوشهر متوقف است دولت
علیهٔ ایران اذن میدهند که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کذلک دو نفر وکیل التجاره از جانب
دولت علیهٔ ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه مبئی سکنی نمایند بهمان مراتب و امتیازات
که وکیل التجارهٔ دولت بهیهٔ انگلیس در مملکت ایران صانها الله عن الحدثان خواهد بود این عهدنامهٔ
تجارت که وکلای مختار دولتین بستیم در دار الخلافه طهران بتاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک

سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری مطابق بیست و هشتم ماه اکتبر سنه هزار و هشتصد و چهل و یک عیسوی بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفرخان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت باجازت کارداران دولت علیه ایران با دولت بلجیک که ذکر سلاطین و مملکت آن در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهد نامه در میان دولتین ایران و بلجیک نگارش یافت بدین شرح

صورت عهدنامه منعقده فیمابین دولت علیه ایران

و دولت بهیه بلجیک که در اسلامبول استقرار یافته است

حمد لمن ظهرت فی الاکوان حکمته تأسیس العهود و بدت فی العالم مشیته تمهید العقود بر خردمندان نکته سنج سخن نیوش پوشیده نیست که جناب رب العباد و انتظام امور معاش و معاد را بقبضه ارادت و اختیار سلاطین با عدل و داد داده کافه برایا در تحصیل آمال و انجاح مطالب و اسعاف مآرب طریق مهربانی و وداد سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نگردند تبیین این مقال آنکه اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سیرت بهرام سطوت خورشید شوکت ناهید بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران وارث تاج و تخت سلاطین کیان ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد الله ایام سلطنته الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت قضا آیت قدر رتبت پادشاه تمامی ممالک بلجیک لئوپولد ادام الله ایام سلطنته الی آخر الزمان هر دو علی التسویه چون مناسب دیدند که بجهة تأسیس قواعد دوستی و محبت و تمهید مراسم مهادنت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا مابین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفرخان مهندس باشی عساکر منصور و ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی در اینخصوص وکیل و مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه بلجیک از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه جناب برون فرانسوا جان [illegible] وزیر مختار دولت بهیه بلجیک مقیم اسلامبول صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمامت مملکت بلجیک و صاحب نشان آبرد عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را در اینباب مأذون و مختار ساخته لهذا مأمورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده بنهج آتیه دادند ماده اول فیما بعد مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیک و تبعه ایشان اساس دوستی مؤبد و برقرار باشد ماده دوم تبعه دولتین فخیمتین امنا و سالما بمملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هرکدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند مأذون باشند و از طرف مباشرین دیوان مخالفت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد

اصلاح و دوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید ماده سیم اشخاصی که از تبعهٔ دولتین بهیتین بعنوان تجارت یا سیاحت بممالک یکدیگر میروند یا توقف مینمایند در حق آنها لازمهٔ احترام مرعی میشود و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلجیق از امتعهٔ تبعهٔ دولتین بهیتین در یکجا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعهٔ تجار دولت علیهٔ ایران مثل تبعهٔ دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس بلا تفرقه رفتار کرده ماده چهارم از تبعهٔ دولت بلجیق اگر بطریق سیاحت یا تجارت بممالک دولت علیهٔ ایران تردد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیهٔ ایران احکام و مناشیر عموم مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند ماده پنجم دولت علیهٔ ایران ماذون نمایند که دو نفر شهبندر تجار از دولت بلجیق در تبریز و در دارالخلافه طهران مقیم شوند که بامور تبعهٔ خود وارسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیهٔ ایران بخواهند در شهرهای بروکسل و انورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند ماذون خواهند بود ماده ششم اگر مابین تبعهٔ جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود باستحضار رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در صورتیکه یکی از تبعهٔ دولتین مفلس و شکسته شود بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیمابین ارباب طلب بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعهٔ طرفین اموال و متروکات او برئیس تجار آن دولت تسلیم شود ماده هشتم انشاءالله این عهدنامه دوستی تجارت ابد الدهر با کمال صداقت و دقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد بهیچوجه خلل و نقصانی باجزای این ماده نخواهد یافت این عهدنامه دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و املا شده از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله کردند در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و پنجاه و هفت هجری باکمال بعد از انجام امر میرزا جعفرخان مشیرالدوله صورت عهدنامه را انفاذ دارالخلافه طهران داشت و حاجی میرزا آقاسی بپذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش برزد و از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرط نامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار از اینگونه کنند

شرطنامهٔ دولت بلجیق که تتمهٔ عهدنامهٔ دولتین ایران و بلجیق شده

نظر باظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق بگمرک تبعهٔ دولت علیه ایران و دولت بهیه بلجیقاست نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان نشده لهذا مامورین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقرهٔ مزبور را باین نحو دادند که تبعهٔ دولتین گمرک مال وقت ورود و خروج مملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس که این اوقات مابین دولت علیه ایران و دولت مشار الیها منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامه جداگانه انشاءالله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین فخیمتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همانقدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه که در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است لفظاً بلفظ مندرج شده بتاریخ پانزدهم شهر ذیحجة الحرام سنه هزار و دویست و پنجاه و هفت هجری در اسلامبول قسطنطنیه مبادله گردیده هم در اسلامبول بعهد جهانبانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده

۴۰۸ بدرود جهان فانی کرده جسد او را بدار الامان قم حمل داده در بقعهٔ مطهرهٔ حضرت معصومه با خاک سپردند و هم
در این سال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمه رمضان المبارک بسرای جاودانی تحویل داد

در بیان زیانی که مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس از روی جهل و نادانی به دولت ایران و انگلیس رسانید

همانا آن مردم که از سیر سلاطین متقدم و تاریخ اقالیم عالم آگهی دارند دانسته اند که دولت ایران از تمامت دول روی زمین در فضیلت تقدم دارد و دلیران ایران را شناخته اند که شجاعت شیران دارند و هنوز کار بدینگونه میرود چه مردان هیچ مملکت را با گردان ایران برابری نتواند بود و هم اینمعنی معلوم است که دولت انگریز بزرگترین دول روی زمین است و من بنده تاریخ سلاطین انگریز و حشمت دولت ایشان را در کتاب ناسخ التواریخ انشاء الله شرح خواهم داد و این هنگام که در ذیل تاریخ دولت شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار قصهٔ افغانستان و تاختن سپاه انگریز را در آن اراضی نگار میدهم از بهر آنست که خداوندان خرد بدانند که فتنه جویان مانند آتش اند و دانایان از این پیش گفته اند آتش سوزان را از بزرگ و کوچک نباشد زیرا که از شراره شهری افروخته شود و از حرفی خرمنی سوخته گردد چنانکه مستر مکنیل را خطائی افتاده دولت ایران و انگریز را خللی بزرگ کرد اما زیانی که به دولت ایران رسید آن بود که بعد از آنکه بفرمان شاهنشاه غازی آصف الدوله با ده هزار تن مرد سپاهی و ده عراده توپ بیکباره ترکستان و افغانستان را چنانکه بشرح رفت مسخر داشت و از طرف دیگر شهر هرات را که بدست هیچ پادشاه مفتوح نشد هنگام محاصره مردم ایران ویران کردند و اطراف هرات را تا بیست فرسنگ و سی فرسنگ خراب و یباب ساختند از میانه مستر مکنیل طریق بیخردی برداشت و کارداران انگریز را برگماشت تا از بهر حفظ هرات با دولت ایران اعلام جنگ کردند و شاهنشاه ایران دوستی چهل ساله دولت انگریز را بر فتح هرات رجحان نهاد و نقض عهد ایشان را باعلام گران سنگ خود حمل داد و از هرات بدار الملک خویش تحویل کرد اگرچه صغیر و کبیر مردم ایران و دیگر ممالک دانستند که مراجعت شاهنشاه نه از عجز در تسخیر هرات بود بلکه در اینجا رعایت مودت و موالات دولت انگریز رفت لکن با اینهمه دولت ایران را نقصانی بود که شاهنشاه شهر هرات را ناگشوده مراجعت فرماید و مستر مکنیل این خطا را از آن کرد که فتح افغانستان را خللی در ملک هندوستان می پنداشت و ندانسته بود که بعد از فتح افغانستان بدست پادشاه ایران ملک هندوستان بر انگریز محکمتر است باید از بهر آنکه دولت ایران و انگریز از در وداد و اتحاد بودند و افغانان که جار هندوستان اند با دولت انگریز همواره در خصومت باشند و همچنان مستر مکنیل با دولت انگریز دو زیان بزرگ کرد نخستین آنکه دولت انگریز را بنقض عهد و شکستن پیمان در میان دول خارجه مشهور ساخت از بهر آنکه در سه عهدنامه پیمان نهاده بودند که در لشکر تاختن پادشاه ایران با افغانستان مداخلت نکنند و این هنگام کشتی جنگی خود را از دریای عمان بجزیرهٔ خارک راندند و اعلام جنگ دادند زیان دیگر آن بود که برکاران انگریز واجب افتاد تا خزانهٔ بزرگ بذل کردند و لشکری بزرگ با افغانستان آوردند آن خزانه بهبا رفت و آن لشکر تباه شد و نام دولت انگریز که بزرگترین دولتهاست پست شد اگرچه نگارنده این دفتر در ذکر سلاطین و اخبار دول روی زمین با هیچکس سازش همی نیفکند و شناعتی نکند بلکه خبر ایشان را

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

براستی و درستی رقم زند در اینجا چون سلاطین ایران را با دولت انگریز همواره کار به وحدت رفته اگر سطری چند ۴۰۹
مکنون خاطر خویش را برنگارد و در نزد اولیای دولتین معذور باشد همانا من بنده چنان دانسته ام که سران و سرداران
انگریز با آن حکمت و فطنت که ایشان راست و لشکر انگریز با آن کثرت و قورخانه و توپخانه و خزانه که با ایشان بود
بدست افغانان چنین سهل و ذلیل و زبون شدند از بهر آن است که هر لشکر که از دولت جمهوریه مأمور بجنگ شود
نیکو رزم ندهد چه در دولتی که جمعی کثیر از بلدان و امصار بعیده فراهم شوند و همگان خود را آزاد دانند هرگز در کاری
متفق نشوند چه ما کمتر دیده ایم که دو کس و در از نفاق با هم اتفاق کنند چگونه تواند شد که هزار تن در یک سخن متفق
شوند ناچار هر امر که پیش آید یک نیمه مردم فعل آنرا واجب خواهند داشت و نیم دیگر ترک آن را لازم خواهند
دانست لاجرم چون بکاری درآیند آن نیمه که بر خلاف باشند در تخریب آن امر رنج خواهند برد تا سخن خویش را
راست کنند و هیچکس از مردمان عقل خود را از دیگران کمتر نداند ازین در است که هیچکس بر عقل کس حسد نبرد چه
خود را عاقل‌تر داند دیگر آنکه مردم مشورتخانه فرزندان و خویشاوندان دارند و بیشتر از ایشان در میان سپاه
منصبی و نشانی گرفته اند بلکه خود نیز صاحب لوا و منصب باشند و مردمان بطبع خویش را دوستدارند و فرزندان
و خویشان خود را دوست میدارند چندانکه ممکن است چراغ خود و ایشان را بکشتن نپسندند اینگونه مردم در کار
حرفت و صنعت و سود و تجارت که ادات آسایش و راحت است توانا خواهند شد و از کار مقاتلت و مبارزت
که باختیار خویش خود را بهلاکت افکندن است باز خواهند ماند و ما سنجیده ایم که هر لشکر بحکم پادشاه قاهر رزم
دهد هر یک مرد برابر پنجاه مرد است که از دولت جمهوریه بر جنبند زیرا که پادشاه قادر است مطلق هر کس را بخواهد درجه
امارت برکشد و نیز اگر بخواهد بکشد پس روی لها همه با کین باشد اما در دولت جمهوریه چه وقت هزار تن متفق خواهند
شد که کسی را برفرازند یا از محل خود ساقط سازند کس از هزار تن نتواند بیم و امید بود چنانکه از پیش رقم شد
که فتح خان افغان با چهار هزار تن سوار دلیر چند کرت بر سر ذوالفقار خان سمنانی یورش افکند ذوالفقار خان
با چهار هزار تن او را بشکست و مردم او را فراوان بکشت و بنه و آذوق او را تمامت برگرفت و در افغانستان
سی هزار تن از لشکر انگریز با توپخانه و قورخانه بزرگ درآمدند و بدست ده هزار تن افغانان یکباره مقتول شدند
و از آن جماعت یکتن بسلامت بیرون شد پس اگر گوئیم یکتن مرد ایرانی با پنجاه تن لشکر جمهوریه برابر است بر خطا نباشد
و این از آن بود که لشکر انگریز خود را آزاد دانند و خوی با جنگ نکرده اند و در هیچ جنگ با هم متفق نشوند و در هزیمت
شدن بیم از پادشاه ندارند و اگر خود را بمهالک اندازند هم ایشان را امید بسیار نباشد و من بنده قصه لشکرکشی انگریز را
با افغانستان بر می نگارم تا صدق گفتار من درست شود و از برای اولیای آن دولت نصیحتی باشد تا دیگر چنین
مردم نامجرب را استوار ندارند و با دولت ایران که حفظ هندوستان را از بهر ایشان آهنین دیوار است نیکوتر باشند
مع القصه از این پیش مدان اشارت شد که شجاع الملک از بیم خویش کامران میرزا والی هرات رنجیده خاطر
شده پناهنده دولت انگریز گشت و در مملکت هندوستان نزیست و از کارداران دولت انگریز خانه
و جایگی گرفت و چون شاهنشاه ایران از هرات مراجعت فرمود روی دل کامران میرزا نیز با انگریزان گشته شد
و همچنان مردم کابل و قندهار از فرمانگذاران خود آزردگی داشتند و از نیروی افغانستان آشفتگی داشتند و چون

[illegible]

این اخبار در پای تخت لندن اشتهار یافت اولیای دولت در تسخیر افغانستان همداستان شدند و فرمانفرمای هندوستان را
فرمان کردند که در تسخیر افغانستان خویشتن داری روا مدار لاجرم فرمانفرمای هند جماعتی از سران و سرکردگان
سپاه انگریز و بیست هزار تن مرد لشکری ملازم رکاب شجاع الملک ساخته او را با راضی افغانستان تاختن داد شجاع
الملک از طریق سیستان راه برگرفت و چون در آن منازل آب و علف کمیاب بود بسیار کس از مردم او عرضهٔ
هلاک گشت چنانکه تفصیل مبارزت ایشان در عرض راه و غلبه با افغانستان در ذیل تاریخ انگلستان مرقوم خواهد شد
بالجمله نخستین مردم انگلیس قصد قندهار کردند کهندل خان سردار که در حضرت شاهنشاه ایران فرمان بردار بود
چون افغانان را در مدافعت با دشمنان متفق ندانست با برادران و فرزندان و پانصد تن سوار از مردم خود بجانب
دار الخلافه طهران گریخت و شاهنشاه غازی از محال فارس و کرمان او را تیول مقرر کرد چنانکه در جای خود رقم
میشود بالجمله تا وصاحب انگریز بجای او والی قندهار گشت آنگاه لشکر بکابل راندند و آن اراضی را تحت فرمان آوردند
امیر دوست محمد خان را چون قوت مقاومت و منازعت نبود سر اطاعت پیش داشت چنانکه او را مأخوذ داشته بند
بر نهادند و بهندوستان فرستادند و میجر پاتنجر که یکتن از اعیان انگریز بود بر حسب حکم شجاع الملک حکومت
کابل یافت و از پس آن پاتنجر که با بیست تن سوار از اعیان انگریز مأمور هرات شد و در آن بلده در آمده کامران
میرزا مواضعه چند نهاد و معادل هفتصد هزار تومان زر مسکوک بداد تا در تعمیر خرابیهای برج و باره هرات
و خرابی خانها بکار برد چه بعد از مراجعت شاهنشاه غازی بیرون و درون هرات خراب و بیاب بود اما یار محمد خان
با او حیلتی اندیشید و آن زر بگرفت و برج و باره را دیگر باره تعمیر داد و از پس آن صاحبان مناصب انگریزی را
از شهر هرات بیرون شدن فرمود و راه لشکر انگریز را از مملکت خویش سد و داشت اکنون بر سر سخن رویم
و مکشوف سازیم که این افغانان که مقهور دلیران ایران بودند چنانکه یکسال و اند ماه شاهنشاه غازی در کنار
هرات او تراق کرده تمامت افغانستان بجنگ و جوش بر خاستند و همواره قلیل لشکری از ایران آنجماعت را شکسته
میساخت و در پایان امر از بیم تا قندهار مطیع فرمان شدند و از آنسوی کارداران انگلیس نخستین شجاع الملک را
که از پادشاه زادگان افغان بود بسلطنت برکشیدند و این در فتح افغانستان قوتی عظیم بود و آن لشکر که در تحت
لوای شجاع الملک کوچ دادند در عدت و عدت کمتر از لشکر ایران نبود و صد چندان ایرانیان زر و سیم
بکار بردند با اینهمه یکباره بدست افغانان شکست و تباه شدند و این خسران از سو تدبیر هواخواهی مستر مکنیل بود
که بزرگترین دول جهانیان را خوار کرد بالجمله من بنده این قصه را از نسخهٔ لیفتنت ایری صاحب منصب توپخانه
و قورخانه چی باشی که خود در سفر افغانستان همه جا حاضر بوده در نظر خود و گفته خود نگار داده و ترجمانی میکنم
خلاصه سخنش این است که میگوید این جنگ که در افغانستان دولت انگریز را افتاده هرگز در مملکت آسیا هیچکس را
روی نداده زیرا که شش فوج پیاده نظام و سه دسته قدر انداز و جماعتی از توپچیان یورپ و یکفوج سواره نظام
و چهار فوج سواره بی نظام و دوازده هزار تن بنه لشکر نظام تمام در دست افغانان مقتول گشت و چهار کرور
تومان ایران خزانه دولت منهوب شد و یکصد و چهار تن از بزرگان و اعیان دولت انگریز عرضه تیغ آمدند
بدینشرح که کارداران دولت انگریز سرولیم مکنکین را که سفیر کابلستان و حکومت هندوستان مأمور ساخته

[illegible]

و الکسندر برنس را بجای او نصب کرده با سپاه افغانستان توقف جلال آباد حکم دادند و فوج جنرال سیل را
نیز با ایشان همراه داشتند و در آنوقت کارداران انگلستان مملکت افغانان را خاص خویش میدانستند
و میجر پاتنجر وکیل انگریز در کابل آسوده حکمرانی میکرد تا ماه جمادی الآخره برسید یکتن از مردم افغان بارکزی
که ملا مومن نام داشت باتفاق مردمی دیگر بر حسب حکم شجاع الملک برای اخذ منال دیوانی بمحال حوالی کابل شتافت
مردم آن محال سر از فرمان برتافتند و تفنگ بر ایشان گشاد داده از پیش براندند چون این خبر مکشوف افتاد
گروهی از سپاه بدفع ایشان بیرون تاختند آنجماعت چون قوت منازعت نداشتند بقلل جبال گریختند و
این فتنه نخستین بود و چون ماه رجب پیش آمد سه تن از بزرگان قبیله غلجائی از کابل بیرون شده بغارت قوافل
و نهب کاروانیان و سد طرق و شوارع پرداختند و در سه فرسنگی کابل ستیغاقی کردند لاجرم طریق آمد شدن
از هندوستان بکابل مسدود گشت و هم در آنوقت محمد اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان که بعد از گرفتاری پدر
در کوه و کمر بگریخت با جماعتی از مردم خود بتقریبی با میان در آمد و با رهزنان غلجائی بپیوستند و جمعی دیگر از
غلجائی که در اراضی شرقی کابل جای داشتند و لارد اکلند فرمانفرمای هندوستان از مبلغی که در وجه ایشان
مقرر داشته کاسته بود با محمد اکبر خان متفق شدند و بر شوریدند کمشتکین باتفاق منتیس جماعتی از لشکر برداشته
بدفع ایشان بیرون شتافتند و چون سه فرسنگ از کابل بعید افتادند گروهی از افغانان شبانگاهی
بر ایشان تاختند سی و پنج تن از آن مردم را مقتول ساختند لشکر انگریز ناچار متوقف گشت و بخویشتن داری پرداخت
جنرال سیل فوج سیزدهم را از کابل برداشته بمنتیس پیوست و روز دیگر بقصد مبارزت با محمد اکبر خان
راه بر گرفت اما از تاختن و تاز افغانان ایمن نبود و بر خویشتن ترسان بود شب هشتم رجب دیگر باره سپاهی
از کابل بمنتیس پیوست و همگروه دو روز دیگر با افغانان رزم زنان تا ترق که کمین محمد اکبر خان بود در راه نزدیک
کردند و قوت مبارزت نیافتند چه از طرف دیگر شجاع الملک از حمزه خان غلجائی بدگمان شد و او را با خود
داشت و از نیروی خوانین افغان بیم کردند که مبادا ایشان را یکیک گرفته محبوساً بلندن فرستند بر شورش و
غوغا بیفزودند و سه هزار تن از افغانان غلجائی یکباره سد طرق نمودند و از جانب دیگر میجر گریفس با لشکر خود
بیست و دوم رجب تا ظاهر کابل براند مع القصه روز غره شعبان شهر کابل یکباره آشفته گشت مردم شهر دکاکین
و حجرات خویش را استوار در بستند و همگروه بر الکسندر برنس تاختن برده او را بکشتند و خزانه دولتی را که سپرده
جانسن بود بغارت بردند شجاع الملک که در بالا حصار شهر جای داشت یکتن از پسران خود را با گروهی
از افغانان با دو عراده توپ بآرامش ایشان حکم داد سودی با دید نشد اما لشکر انگریز سنگری که هزار
ذرع طول و ششصد ذرع عرض داشت اوتراق داشتند و استیانی محکم افراخته بودند و قلعه جداگانه
داشتند که علف و آذوقه در آنجا انباشته و جماعتی حافظ و حارس گماشته بودند و هم در این روز کیرها
بال و همچنان ویر و دیگر اتزرنایب میجر مقتول شدند روز چهارم شعبان افغانان باغ شاه را فرو گرفتند
و نیز قلعه محمد شریف را که در برابر بازار بود مسخر داشته جمعی تفنگچی نگاهبان گذاشتند تا راه لشکر انگریز
با قلعه که آذوقه انباشته بود مسدود افتاد آنگاه قلعه آذوقه را حصار دادند و از کارداران انگریز خطائی بزرگ

دیگر حمله دادند بالجمله در حمله سیم وقتی مردم خود رسیده‌اند که از شجاعت بجز لفتنت برود یکتن از سپاهیان دیگر کس بجای نبود این دو تن زخمی مردانه دادند چه سی تن از افغانان را در این جنگ با گلوله تفنگ پست کردند از انگریزیان دویست تن مقتول گشت اما در این گیر و دار قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار و دو قلعه کوچک دیگر که مقداری گندم انباشته داشت بدست انگریزان افتاد و سپاه انگریز در زمان بحمل گندم بپرداختند و یک نیمه آن گندم را بلشکرگاه آوردند تا آن هنگام که روز تاریک شد افغانان چون شیران جنگی بزیر قلعه ریکاباشی و قلعه ذوالفقار نقب بردند و آتش درزدند و دیگرباره آن قلاع را بدست کردند و روز سیزدهم شعبان جماعتی

گرفتن افغانان قلعه ریکاباشی را

از افغانان از طرف غربی لشکرگاه سه عراده توپ بر پشته عروج داده لشکر بگشادند وزیر مختار در دفع ایشان استوار گشت شلتان بفرمود تا میجر تین جماعتی را برداشته دلیرانه بجانب ایشان تاختن برد و چنان برفت که بین الفریقین افزون از دوازده ذرع مسافت نماند با اینهمه پیاده افغانان چون کوه پاینده قدم استوار داشتند و بگشادن توپ و تفنگ جماعتی از انگریزان را مجروح و مطروح ساختند و این هنگام سوار افغان از جنگ روی برتافت و روی پیادگان را جبراً برگاشت سپاه انگریز در اینوقت فرصتی بدست کرده پیش شد و با نیزه پیش جمعی از پیادگان افغان را که بعد از گذشتن سوار بجای بودند هزیمت کردند و یک عراده را شکسته توپ آنرا بخاک افکندند و دو عراده دیگر را برگرفته بلشکر خویش آوردند و بعد از این فتح اندک آسایشی برای انگریزان بدست شد و لفتنت واکر با گروهی از سواران بی‌نظام در شبها از بالاحصار توانست حمل آذوقه بلشکر کند اما از بیم زمستان و آمدن برف و سد طرق بترسنده بودند وزیر مختار بر آن بود که لشکر را پرداخته ببالاحصار کوچ دهد و شلتان این رای را استوار نمیداشت و هم در اینوقت از جلال آباد جنرال سیل خبر فرستاد که در این زمستان هرگز مارا آن قدرت نباشد که مدد شما لشکر فرستیم و اینخبر مردم لشکر را دل شکسته کرد و بزرگان لشکر دل بر آن نهادند که بر لشکر محمدخان که میان لشکر انگریزان و بالاحصار است یورش برند و او را دفع دهند تا در عرض راه بالاحصار مانعی و دافعی نباشد استورت مهندس گفت لشکر انگریز را قوت مقاتلت نیست و این رای را بگردانید و چون از قریه بیماره همه روزه انگریزان آذوقه بلشکر می‌آوردند و از افغانان زحمت فراوان میدیدند بدان شدند که آن قریه را فرو گیرند و آسوده خاطر شوند میجر سوین از فوج پنجم هندی با جماعتی بفتح آن قریه مأمور شد وقتی برسید که افغانان بدانجا تاخته آن قریه را تحت فرمان داشتند میجر سوین بی‌نیل مرام مراجعت داد و در میانه لفتنت ایری نیز جراحتی برداشت و روز بیست و دوم شعبان محمد اکبرخان از بامیان بکابل درآمد و افغانان در گردا و انجمن شدند و از اینطرف انگریزان بطلب آذوقه روز دیگر در تسخیر قلعه بیماره یکدل گشتند وزیر مختار نیز شلتان را تحریض داد چه بعد از تسخیر قلعه افزون بر تحصیل آذوقه پشتهای چند که افراشته بر لشکر بود بدست میشد و از شر دشمن ایمنی حاصل میگشت بالجمله چون دو ساعت از نیم روز برفت پنج دسته از فوج چهل و چهارم و شش دسته از فوج پنجم هندی و شش دسته از فوج سی و هفتم هندی و صد تن از فوج مهندس و دو دسته بزیادت نیم دسته از سواره نظام با یک عراده توپ بر جبلی که مشرف بدان قلعه بود عروج کردند و در قلعه افزون از چهل تن کس نبود پس دهان توپ و تفنگ گشاده شد میجر سوین باتفاق میجر کرشا که مأمور بفتح قلعه بودند دروازه قلعه را نشانه ساخته

و ازراهی که با چوب و تخته کرده بودند یورش بردند لاجرم میجر سوین مجروح و جمعی از سپاهش مطروح گشت و هزیمت 415
شده باز تاختند آنگاه سه دسته از فوج پیاده سی و هفتم هندی را با میجر کرشاه و صدتن سالدات مهندس بپرداختن
سنگر مامور ساخت تا مبادا وقت هنگام افغانان آسیبی بسپاه رسانند اما ایشان بساختن سنگر دست نیافتند
و کاری که چندین واجب بود مواظب نشدند و ده هزار تن از افغانان کابل و جبل دیگر بیک تیر تاب مسافت جای
داشتند پس آهنگ ایشان نمودند درینوقت بصوابدید کورنل اولیور انگریزان بصورت قلعه بر صف شدند
و سواران نظام در قفای ایشان رده راست کردند اما سواران افغان از میمنه ایشان حمله افکنده پیغنست اکرا
حصار دادند شرب آتش از میانه جلادتی کرده عبدالله خان افغان را که پیش آهنگ بود بضرب گلوله جراحتی
کرد لاکن افغانان از سه جانب چنان حمله بردند که لشکر انگریز را مجال جدال نماند از غلبه دشمن و غلیان عطش تاب
و توان گذشته هزیمت کنان مقتول همی شدند و افغانان بر سر توپخانه تاختن آوردند سواران نظام را حکم بمدافعه
رفت و ایشان بی فرمانی کرده روی برگاشتند توپ انگریزان و قورخانه بدست افغانان افتاد و دراینوقت چون
بسبب جراحت عبدالله خان جماعت افغانان طریق شهر برداشتند سپاه انگریز فرصتی بدست کرده دیگرباره توپ
خود را استرداد نمود و از توپ و قورخانه از سنگر بجایگاه رسانیدند و دهان توپها را بر روی افغانان بگشودند جماعت
افغانان چون این بدیدند دیگرباره انجمن شدند و سر برتافته چون شیران صید دیده بر سر توپخانه حمله افکندند و
تمامت توپچیان را با تیغ بگذرانیدند و با شمشیرهای کشیده به نظام پیادگان در تاختند و ایشان را پراکنده ساختند
که دو کس با هم نمیتوانست بود لاجرم هزیمتیان بهزار زحمت بسنگر خویش درگریختند و سواران افغان تا کنار سنگر
تبرکنان درآمدند میجر کرشا با معدودی خود را بسنگر برد و فوج پنجم شاهی و جزایرچیان از پیش روی افغانان درآمدند
و بمزیادت از آن چیرگی بر ایشان نگذاشتند از آنجا افغانان باز پس شدند عثمان خان با مردم خود نیز در دفع افغانان
جلادتی بسزا کرد لاکن در این جنگ توپخانه و قورخانه بدست افغانان افتاد و همچنان هروی من و دیگر و اگر جراحت یافتند
کورنل اولیور و جمعی از سرداران چون قوت آن نداشتند که با هزیمت شدگان خود را بسنگر دربرند افغانان
هنگام مراجعت از کنار سنگر ایشان را با تیغ پاره پاره کردند و همچنان واماندگان و گریختگان را که پراکنده بودند
از حفرها برآورده سر برگرفتند از پس این جنگ دیگر انگریزان را قوت مقاتلت نماند و سخن از در مصالحت و
مسالمت همیکردند عجب آنکه مردم انگریز با آن رای صایب که در دولت عالم دارند در افغانستان چندان آشفته خاطر
بودند که در هر قدمی کاری ناصواب بدست ایشان میرفت چنانکه در این جنگ چندین خطا کردند اول آنکه در چنین
جنگی خطیر چگونه از یک عراده توپ بزیادت بمیدان نیاوردند دوم آنکه در طلب تسخیر این قلعه شب هنگام
بیرون نشدند و در روز یورش دادند سیم آنکه با یکصد تن مهندس که برای بستن سنگر بردند چرا وقت ضرورت
سنگر نکردند چهارم آنکه چرا با اینکه سواره بدان کوه نمیتوانست حمله برد پیادگان را بصورت قلعه بر صف کردند
و آنگاه بصورت دو قلعه برآمدند پنجم سواره خود را در جائی منتظم کردند که نه خود را توانستند حفظ کنند و نه با خصم
درآویزند ششم آنکه وقت هزیمت و مراجعت بسنگر چرا چندان توانی حرکت کردند که یکباره تباه گشتند می بایست
بسرعت بسنگر درروند تا کمتر مقتول شوند مع القصه از هول و هراس در مردم انگلیس یکتن مرد با هوش و خرد

خطاهای سپاه
انگریزان در جنگ
با افغانان

باقی بود در این وقت کپتن کنسلی از بالاحصار نگاشت و شجاع الملک و دیگر سران هم سخن بر این گذاشتند که
چنانکه بالاحصار کوچ دهید و سنگر را بگذارید هنوز شلتان این رای را صواب نمی‌شمرد در پایان امر انگریزان
طلب مصالحه بیرون شد عثمان خان بارکزائی که از خویشاوندان شجاع الملک بود پیام فرستاد که محمد
زمانخان که نیکخواه دولت انگریز است و افغانان را از درآمدن سنگر دفع داد و همچنان طلب کپتن آوز کاری همان
حراست نمود سخن بر این نهاده که افغانان میگویند لشکر انگریز میباید یکباره از مملکت ما بیرون شود و ما در کار خویش
چنانکه هرکرا خواهیم بر خود پادشاه خواهیم ساخت مع القصه روز بیست و هفتم شعبان وزیر مختار با دو تن از افغانان
به مصالحه دیدار کرد و سخنی چند از در ملاینت و مهاونت بگفت افغانان بر طریق تکبر و تنمر رفتند و بیرون طاقت از زوایا چند
بجستند و چون وزیر مختار اجابت نتوانست کرد از جای بجستند و گفتند کار ما در میدان جنگ یکسره خواهد شد
وزیر مختار گفت قیامت نزدیک است زود باشد که همگان یکدیگر را دیدار کنیم و زشت از زیبا آشکار شود
پس از یکدیگر جدا شدند و چون سه روز بر این بگذشت در غره رمضان هنگام سپیده صبح گروهی از افغانان ببالا
حصار یورش بردند میجر ایوارت که حکمران نظام بود لشکر را بمدافعت برانگیخت و افغانان را شکسته کرده
مراجعت داد و روز چهارم رمضان افغانان بر جبل بیماره صعود کردند و چند توپ بسنگر بگشادند و چون شب درآمد
بر سنگر محمد شریف یورش آوردند اما فتح ناکرده بازشدند و روز دیگر هنگام سپیده دم قنطره که بر رود کابل بسته
بود خراب کردند و روز ششم رمضان سنگر محمد شریف را بقوت یورش فرو گرفتند و فوج چهل و چهارم را
از آنجا هزیمت دادند

تحریض دادن سران سپاه انگلستان وزیر مختار را در مصالحه با افغانان و تکذیب حماقت افغانان با ایشان

روز هفتم رمضان بزرگان انگلستان وزیر مختار را در کار مصالحه تحریض کردند در صوابدید این امر سجلی نگاشتند
شلتان باتفاق ونکل و دیگر چمبرز بر آن سجل خط نهادند و خاتم بر زدند روز یازدهم رمضان وزیر مختار کپتن
لارنس را باتفاق ترور و دیگر کنزی را برداشته با معدودی از مردم خود از سنگر بیرون شد و در برابر جبل
سیاه سنگ که لختی از سنگر دور بود متوقف گشت و چند تن از بزرگان افغان نیز حاضر شده با یکدیگر مجلسی کردند
و بنشستند و نخستین وزیر مختار آغاز سخن کرد و گفت بزرگان انگریز با امیر دوست محمد خان بر طریق مهر و حفاوت
رفتند و در هر محل او را اسکانی تعظیم نهند آنگاه معاهده جدیده را که نگار داده بود بر ایشان خواندن گرفت بدین شرح
که سپاه انگریز از قندهار و غزنین و کابل و جلال آباد و سایر بلاد افغانستان بیرون شوند بشرط آنکه کپتن از
بزرگان افغان نزد ایشان بگروگان باشد تا خوردنی و بارگیر از انگریزان بازنگیرند و بتوانند بسلامت از آن اراضی
بیرون شوند بعد از بیرون شدن از افغانستان امیر دوست محمد خان را باز فرستند و شجاع الملک را خواه در کابل و خواه در
لودیانه بماند سالی یک لک روپیه افغانان از بهر معاشش تسلیم او کنند و اگر شجاع الملک بلودیانه رود افغانان
بارگیر و علوفه او را نیز برسانند و دیگر هر که در ایام مقاتله و مقابله گناهی کرده معفو باشد و از این پس سپاه انگریز
بافغانستان عبور نکنند مگر آنکه بزرگان افغان ایشان را بخواهند چه در میانه بنای دوستی است و این دوستی
بر زیادت خواهد بود با جمله صورت این معاهده را نزدیک محمد اکبر خان بردند و لختی جرح و تعدیل کرد و آنگاه

مقرر داشت که همه روزه آذوقه انگریزان را برسانند و ایشان سه روزه لشکرگاه را پرداخته بسپارند در این وقت انگریزان
بکار نقل و تحویل پرداختند و چنان هولناک بودند که سر از پای نمی‌شناختند سپاهی که در بالاحصار بود بزحمت و ذلت
بسیار بلشکرگاه آوردند تا باتفاق کوچ دهند اما محمد اکبرخان ایشان را علف و آذوقه نفرستاد و گفت تا تمام قلاع و لشکرها
که انگریزان تحت فرمان دارند پرداخته نکنند و تسلیم ننمایند دل‌آگاهی نمیدهم که ایشان را خورش و خوردنی فرستم
یا بارگیر از بهر حمل ایشان حاضر کنم روز هیجدهم رمضان برفی عظیم بباریدن گرفت مردم انگریز یکباره پریشان شدند ناچار
روز دیگر حکم فرستادند تا غزنین را نیز تسلیم کنند و انگریزان از آنجا بیرون شوند روز بیستم رمضان وزیر مختار
مجلسی کرده با افغانان دیدار کرد او را گفتند یک نیمه قورخانه و توپخانه که در لشکرگاه دارید بجا گذارید وزیر مختار
از کمال عجز و ناچاری پذیرفتار شد استورت مهندس برپای خاست و گفت تا چند این ذلت بر خود خواهیم
گذاشت باید همه کرد و روانه جلال‌آباد شد تا هرچه مقدر شده بظهور رسد کس سخن او را وقعی نگذاشت و دیگر باره
وزیر مختار محمد اکبرخان و عثمان خان را دیدار کرد و کپتن کابلی و دیگر کپتن ایری را نیز نزد ایشان گروگان
فرستاد و کالسکه کپتن گرانت را با اسبان کالسکه و اسب عربی او و بعضی اشیاء دیگر بر حسب خواهش محمد اکبر
خان تفویض او کرد در روز بیست و دوم رمضان مستر اسکنر که در مدت مقاتله اسیر شده و در خانه محمد اکبر
خان محبوس بود بلشکر آمده با وزیر مختار گفت محمد اکبرخان شما را پیامی صعب فرستاده وزیر مختار چنان آشفته شد
که زبانش از کار رفت بالجمله اسکنر با وزیر مختار گفت که اکنون خاطر محمد اکبرخان آنست که فردا وزیر مختار
با جمعی از سران سپاه انگریز باید ما را ملاقات کنند و جماعتی از غلجائی نیز حاضر خواهند شد تا عهد و پیمان
استوار شود و گروهی از سپاه انگریز را اعداد کنند تا اگر جماعت غلجائی بخواهند تسخیر قلعه محمد خان کرد
ایشان نیز در تسخیر قلعه اتفاق کنند و هم در آن مجلس محمد صدیق خان گفت بعد از فتح قلعه محمد خان باکی
نیست که انگریزان هشت ماه دیگر در افغانستان بمانند تا پرده ایشان دریده نشود آنگاه چنان بیرون شوند
که گوئی برغبت خویشتن میروند و شجاع الملک در این مدت بنام پادشاه باشد و محمد اکبرخان وزارت او کند
بشرط آنکه در ازای این خدمت دولت انگریزی سی لک روپیه بمحمد اکبرخان بذل کند و از آن پس نیز هر سالی
چهار لک روپیه برقرار دارد وزیر مختار این سخنان را در کمال بیچارگی اصغا میکرد و هر شرط با افغانان مینهاد هم از
بیم و هم از خجلت با انگریزان پوشیده میداشت بالجمله این مجلس به هیچگونه بپای رفت و با اینکه ترور لارنس
و جمعی دیگر تفرس کردند که باز افغانان ترکتازی خواهند کرد سر از سخن محمد اکبرخان نتوانستند بر تافت پس
سخن بر این نهادند که جنرال الفینستون فوج پنجاه و چهارم که در تحت فرمان میجر یوارت میباشد ساخته جنگ
شود و فوج ششم شاهی با دو عراده توپ اعداد کار کنند و سر ولیم مکنکتن با سپاه قراول که پانصد ذرع
دور از لشکرگاه جای داشت بر صف شده منتظر ورود محمد اکبرخان باشند بالقصه بر کمیوی سپاه در
پشته انگریزان بساطی بگستردند وزیر مختار و جمعی از بزرگان لشکر و محمد اکبرخان و خوانین افغان جلوس کردند
در این وقت محمد اکبرخان وزیر مختار را مخاطب ساخت که آیا بر عهد خویش استوار خواهید بود او در جواب تمهید
عهد و تشیید معاهده سخن همی کرد و هر یک از خوانین یک تن از سرکردگان انگریز را با خویشتن مشغول کردند

سواران افغان یک یک و دو دو درآمدند و اطراف انگریزان را فرو گرفتند و خوانین افغان بفرمان محمد اکبرخان هر یک بازوی یکتن از سرکردگان انگریز را گرفته از فراز پشته بزیر در بردند و سر بر گرفتند وزیر مختار را نیز کشان کشان بمیان خشند واو فریاد و اغوثاه بلند ساخت پس با ضرب شمشیر نخستین دستش را از پیکر باز کردند آنگاه سرش را برگرفتند لیفتننت که قصه افغانستان از نگارش او بما رسیده در این هنگام بدست محی الدین افغان اسیر شد وی نگذاشت خون او بریزند واو را ردیف خود کرده از آن مهلکه بدر برد و از آن پس نزدیک محمد اکبرخان آورد و محمد اکبرخان با چشمی پر خشم بدو نگریست و گفت شما بودید که طمع در مملکت ما بستید هم اکنون از کیفر کار خویش برخوردار باشید اما از قتل او دست باز داشت و بملا مؤمن افغانش بسپرد بالجمله سر وزیر مختار را در بازارها عبور دادند و جسد تن او را از طاق بازار بیاویختند و اسکینر را محبوس کردند و بسیار کس را مقتول ساختند و روز بیست و دوم رمضان باز مردم انگریز و افغانان از نو بنیان مصالحه کردند میجر پاتنجر که بجای وزیر مختار بود با افغانان دیدار کرد ایشان را گفتند نخستین باید توپخانه خویش را با ما تسلیم کنید و افزون از شش عراده توپ با خود حمل ندهید دوم آنکه چندانکه زر و سیم و اموال و اثقال خزانه دارید با ما گذارید و بگذرید سیم آنکه جماعتی از بزرگان خود را بگروگان بسپارید و هم واجب است که ایشان با زن و فرزند بگروگان باشند چهارم آنکه چهارده لک روپیه بر حسب ادعای افغانان وزیر مختار بر ذمت نهاده بود چون او مقتول گشت شما باید دین او را بگذارید اگرچه این سخنها بر میجر پاتنجر صعب بود اما مجال سر بر تافتن نداشت این هنگام با جنرال الفنستون از بهر مشورت مجلسی کرد و گفت بر عهد و پیمان افغانان وثوقی نباشد اگر بعد از این همه تکلیف شاق در تشیید میثاق نباشند و ما را امان دهند سهل باشد اما چون دانسته ایم که پیمان ایشان استوار نیست چرا باید چندین حمل گران بر گردن دولت گذاشت یا باید در همین بالا حصار و کابل اقامت داشت و رزم داد و اگرنه راه جلال آباد بر گرفت و هر چه پیش آید گردن نهاد و نام دولت را پست نکرد اگرچه این سخنان از حصافت عقل و سورت خاطر بود هیچ نیست که اگر کار بدینگونه میکردند بر افغانان چیره میشدند اما جبن و بددلی عقل را تباه کند و روز روشن را سیاه سازد لشکر انگریز از هول و هرب روز از شب نشناختند و صواب از خطا نمی دانستند در پاسخ گفتند ما را در این زمستان قوت مقاتلت با افغانان نیست بلکه هیچ وقت ما مرد ایشان نبوده ایم بود و آورد ایشان نتوانیم ساخت پس نخست عزت خویش را بگذاشتند و ذلت بر داشتند و هم در ذلت روی سلامت ندیدند و جان بذلت سپردند مع القصه روز بیست و نهم رمضان اول کپتن درم مند دوم کپتن واپس سیم کپتن واربرتن چهارم کپتن وب را با زنان و فرزندان بگروگان نهادند و ایشان را در خانه نواب خان برده و بپهلوی کپتن کونلی و کپتن ایری جای دادند و لیفتننت هاکتان مرضی را و زخمداران را بشهر کابل در برد که در پناه یکتن از بزرگان افغانان مداوا کنند و پنج عراده توپ شاهی را تسلیم افغانان کردند و طلبهای افواج را نزد مرضی گذاشتند و بسیج راه کردند و روز پنجم شوال برفی بزرگ ببارید و افغانان نیز در کوچ دادن ایشان دست در معاذیر زدند بالجمله روز دیگر سپاه انگریز راه بر گرفت و از کثرت برف دست همه کار بر ایشان سخت و صعب بود و ایشان دوازده هزار شتر بارکش حمل زنان و مردان و اطفال خورد و بزرگ

میداد و با قلت علف و آذوقه رهسپار شدند و چهار هزار و پانصد تن سپاه نظام نه عراده توپ حمل داده
تا کنار رودخانه طی مسافت کردند در آنجا چون پل استوار بر آب نبود تا شامگاه بحمل شتر و بارگیر مشغول بودند
و افغانان ایشان را دشنام می گفتند و سخره می کردند حرکت چنداول سپاه تا شامگاه کشید و پنجاه تن از مردم هندوستانی
تن بر سر برف مردند و سایر لشکریان نیز از نظم نظام بیرون شدند و بسیار کس از لشکر هندی مردند و با اینهمه زحمت
یک فرسنگ و نیم طی مسافت کرده بمنزل بگرام رسیدند هم در آن شب جماعتی از سورت سرما جان بدادند
در روز هفتم شوال از آنجا کوچ دادند و یک نیمه سپاه هند از شدت برودت و ضعف بنیت نتوانستند
با لشکر طی مسافت کنند و افغانان چون گرگان گرسنه که بمیان گوسفندان در روند از قفای انگریزان
بیراندند و تا میان صف در میرفتند و احمال و اثقال ایشان را در میربودند و همچنان یکعراده توپ نیز
گرفته نزد محمد اکبرخان بردند و او حکم داد تا شش تن دیگر از بزرگان انگریز را بگروگان گرفتند و مردم انگریز
از نو پیمان دادند که تفنگ کس گشاده نشود بشرط آنکه حطب و علوفه ایشان را باز نگیرند با این ذلت و هیبت تا
منزل تیب خاک آمدند روز هشتم شوال باز افغانان آغاز باریدن گلوله شمخال و تفنگ کردند سیمور شین فوج جبل و چهارم
با پیادگان آهنگ مدافعه کرد ولکن مفید نبود همچنان محمد اکبرخان چند تن دیگر بگروگان بگرفت و کار بدینگونه
رفت تا براهی که خورد کابل نام دارد برسیدند در آنجا دره ایست که پنج میل طول آن است و در نشیب آن
دره رودی میگذرد و بر کمرگاه آن جبل رفیع جاده ایست که تا کنار رود شصت ذرع سراشیب است
و از آنسوی تا فراز جبل مسافتی بعید باشد در چنین تنگنا افغانان بگشادن تفنگ و سد طریق درآمدند و جماعتی
از پسران و دختران سرکردگان را اسیر گرفتند و یکعراده توپ را باز ماخوذ داشتند و توپچیانش را بکشتند بالجمله
تا لشکر انگریز بخورد کابل در میرفت سه هزار تن از ایشان مقتول بود و بنه و آغروق ایشان یکباره منهوب
گشت در آن منزل نیز برفی بشدت ببارید و در همه لشکرگاه چهار خیمه بیش نبود یکی جنرال داشت و دو از بهر
زنان و اطفال بود و سه دیگر زخمداران داشتند و بسیار از جراحت یافتگان در آنجا بمردند روز نهم
شوال که زندگان آرزو بمردگان می بردند چون خواستند کوچ دهند جنرال سیل گفت بباشید که محمد اکبرخان
از نو سخنی آورده میگوید که کوچ دادن زنان او را باشد و زخمداران بمانند و با زنان کوچ دهند و این زنان از
کابل تا بدینجا خوردنی اندک می یافتند و بسیار کس از ایشان را اطفال شیرخوار بود و بسیار کس حامله بودند چه شوهران
و چاکران ایشان را کشته بودند و اگر نه گریخته بودند و جز آن جامه که در بر داشتند اموال ایشان نهب و غارت
شده بود و با اینهمه بسخنان محمد اکبرخان و ملازمت او دلخوش بودند باشد که زنده بمانند روز دهم شوال لشکر انگریز
همه در طپش و طلب بودند که از پیش روی کوچ دهند چه غارت افغانان از دنبال بود و این هنگام سپاه
یوروپ اندک توانا بودند و بیشتر مردم هند را دست و پای از برف و برودت از کار بمانده بود و افغانان
بر فراز جبال برآمده و طرق و شوارع را بهمه جا مسدود داشته بگشادن تفنگ مشغول بودند و مردم هند
تفنگها را انداخته هزیمت میساختند در اینوقت افغانان بر سپاه انگریز تاختن کردند و با تیغ کشیده بسیار کس
بکشتند بالجمله در اینجا سپاه هند تمام کشته شدند خزانه و بنه و سلب و ثروت یکباره بدست افغانان

افتاد چون لشکر انگریز بقبر جبار رسیدند جمیع سپاه پنجاه سوار توپخانه یکعراده توپ دوازده پوند و هفتاد پیاده از فوج چهل و چهارم پادشاهی و یکصد و پنجاه سوار ماندند تمامت سپاه انگریز معدودی از تا بعین منزل رسیدند و دیگر هر که بود مقتول گشت و هرچه بود منهوب شد و تمام معبر هفت کتل از کشته پشته افتاد و در دامان جبل فرو ماندند خدامان و بیماران همی بر میرفت همانا از روزی که از لشکرگاه بیرون شدند تا این منزل پنجاه تن از سرکردگان بزرگ یوروپ نابود گشت و دوازده هزار تن مرد لشکری از لشکرگاه انگریز مقتول افتاد و با اینحال شکایت نزد محمد اکبر خان بردند در پاسخ گفت منع جماعت غلجائی در قوت بازوی من نیست هم در اینجا افغانان از گشادن تفنگ دست باز نمیداشتند لکن بواسطه ظلمت شب انگریزان کمتر زیان دیدند در پایان کار آن یک توپ که بدست مردم انگریز مانده بود هم بجا نهادند و داکتر کردیو را باتفاق داکتر دف ماخوذ داشته با خود بردند روز یازدهم شوال از منزل کتر سنگ کوچ داده روانه جگدلک شدند و شلتان با برخی از ابطال رجال چنداول سپاه گشت و همه را بکار مدافعت بود و افغانان بقتل و اسر مشغول بودند هنگام نماز دیگر انگریزان به جگدلک رسیدند و بر پشته رفیعی در آمده در آنجا صف راست کرده باشد که خود را بکثرت و جلادت نمایند و افغانان کمتر بقتل ایشان مبادرت کنند و ایشان را سه گوساله بود بکشتند و گوشت آنرا خام همی بلعیدند اما افغانان بر پشته های افراخته تاخته ایشان را هدف گلولها ساختند در اینوقت محمد اکبر خان اسکینر را طلب داشت و آن بیچاره بامید چاره اطاعت کرد و پس از ساعتی مراجعت نمود با جنرال گفت محمد اکبر خان سخن بر این وارد که میباید شلتان و جان سنج را نیز بگروگان بگذارید و بجلال آباد در شوید اینوقت بانگ تفنگی بر آمد و معلوم شد که اسکینر را بکشتند و سپاه انگریز مرضی و مجروحین را گذاشته سفرمان روانه جلال آباد شدند اما از آن سوی چون راه تنگی و صعبی در پیش بود و افغانان خاربنها را در آنجا تعبیه کرده بودند تا چون انگریزان عبور داوند بدان خاربنها گرفتار شدند و تا معبر خویش را پرداخته میکردند افغانان برسیدند و بقتل عامه پرداختند و در اینجا افزون از تنگ خورد کابل از آن جماعت بکشتند و دوازده تن از سرکردگان نامور انگریز مقتول گشت صبح سیزدهم شوال عدد انگریزان چنان اندک بود که جماعت غلجائی را هراس از ایشان همی بخاطر در نمیرفت پس یکباره بدیشان حمله افکندند سپاه انگریز از بهر فرار بر بلندیهای جبل عروج میکرد و افغانان یک یک و دو دو را بدست آورده ماخوذ میداشتند و مقتول میساختند چون مدتی در ایشان نماند و بیشتر زخمدار و مانده شدند افغانان یکباره تیغ بیدریغ بدیشان آزمودند سوتر و سه چهار تن از مردم او را که زخمی بودند هم اسیر گرفتند دیگر تمامت آن سپاه مقتول گشت از میانه یکتن بجلال آباد در رفت و آن داکتر برایدون بود بعد از قتل چنان لشکری بزرگ محمد اکبر خان مراجعت بکابل فرمود و گروگانها را در حبس خانه باز داشت و زنان انگریز را در بازارها برقص کردن حکم داد و این بود تا این زنان بدولت انگلیس استغاثت بردند و کارداران انگلستان امیر دوست محمد خان را رخصت داده باز بکابل فرستادند و اسیران خود را بگرفتند

شرح حال فرخنده مآل شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق سنه بارس ئیل ترکی چون نه ساعت و چهل و چهار دقیقه ۴۲۱
از شب دوشنبه هشتم شهر صفر سپری گشت خورشید به بیت الشرف شد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در
دار الخلافه طهران بساط عیدی بپای برد و حکام ممالک محروسه را طلب داشته در امور رعایا پرسش بسیار فرمود
و دفع دزدان و راهزنان و رفاه حال تجار و کاروانیان را بر حکام بلدان واجب داشت و چون هنگام زندگانی
نایب السلطنه عباس میرزا وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی لشکر بجانب کرمان کوچ میداد ناگاه
که از نایین به نه گنبد سفر کرد آب باندازه مردم و دواب بدست نشد شصت سر اسب و پنجاه تن سرباز از تشنگی
جان بداد چه از نایین تا عقدا که بیست فرسنگ مسافت است جز در منزل نه گنبد که رباطی است و آبگیری
که جز چشم سحاب چشمه ندارد هیچ آبادانی و آب نباشد لاجرم شاهنشاه غازی حکومت یزد را با حسین خان
آجودان باشی مفوض داشت و فرمان کرد که در نه گنبد چشمه آبی احداث کند و چاپاقی از بهر حفظ طرق و شوارع
بکار رود تا مجتازان از شربت آب و زحمت صعالیک بلوچ آسوده خاطر گذرند حسین خان بعد از ورود یزد چندان
در آن اراضی حفر آبار کرد و آب نیافت و مردمانش گفتند سلاطین ماضی در آن اراضی بسیار حفر آبار کرده اند
محض آب نبوده اند بلی آرزو و ترک گفته اند در این هنگام تمکین از پرهیزکاران را در خواب القا کردند که حسین خان
بگوی از تلی که در کنار گنبد است آب توان جاری ساخت و آن تل را سبند نام است حسین خان بعد
اصغای این قصه تا از کان بر آید کس فرستاد و در آنجا چاه کمانه کرد و بعد از بیست ذرع حفر چاه شش قدم
آب بر جوشید و انبار گشت لاجرم حفر دو قنات کرد یکی را خضر آباد و آن دیگر را حاجی آباد نام گذاشت
و سی چهل خانوار رعیت بدانجا کوچ داده از بهر ایشان خانه و حمام و مسجد بساخت تا در آنجا سکون کرده
مترددین باشند و از نه گنبد تا عقدا را نیز در میان راه قنات دیگر کرد و حسین آباد نامید و در شهر یزد
یکی از قنات شهرستان را که خالصه دیوان است پیشکشی لایق داده از اولیای دولت بملکیت گرفت
و بر مردم شهر موقوف داشت و مجرای آن را از سه فرسنگ مسافت حفر کرده از میان شهر جاری ساخت
و هم در این سال فرهاد میرزا چون از بوشهر مراجعت بشیراز همی کرد حسن خان کلهداری و شیخ جبارخان کنگانی
و شیخ ظلفان علوه را که از اشرار اراضی گرمسیر بودند مغلولاً با خود کوچ داد و قلعه شهریار را در عشر آخر صفر مفتوح
ساخت و آن قلعه را بر فراز کوهی کرده اند و چاهی از میان قلعه تا آب رودخانه که به جانب آن کوه را محیط است
بر سنگ خاره حفر نموده فرهاد میرزا بفرمود تا با سنگهای گران آن چاه را انباشته کردند و دیوار قلعه را پست
نمود که مأمن دزدان نباشد و پنجشنبه نهم ربیع الاول وارد شیراز گشت این هنگام بزرگان شیراز و صنادید
مملکت فارس بعرض کارداران دولت رسانیدند که فرهاد میرزای نایب الایاله فارس را در قدم
صداقت لغزشی افتاده و بخیالات بعیده و مقالات ناپسندیده هر روز دل بدیگر دولتی داده و اکنون
چنان دانسته که اگر با دولت انگلیس پیوسته شود کارها بکام خواهد کرد اگرچه با اتحاد دولت ایران و انگلیس
و هیچگونه آلایش زلال صدق و صفا را مکدر نساخت لکن حاجی میرزا آقاسی دفع او را صواب نزدیک
تر دانست تا مبادا در میان دولتین خشونتی اندازد لاجرم برحسب فرمان فرخ خان غفاری کاشانی

پیشخدمت خاصه روانه فارس شد تا یکصد هزار تومان از منال دیوانی را مأخوذ دارد و صورت حال را باز دانسته بعرض رساند و میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی وزیر فارس نیز احضار درگاه شد و از آنسوی خان علیخان ممسنی که در ماهور میلاتی گریخته بود و پوشیده از مردم بشیراز آمده پناهنده توپخانه گشت فرهاد میرزا او را مطمئن ساخته حکومت ممسنی داد و او شاد خاطر بمیان قبیله خویش رفت و علینقی خان بختیاری برادر محمد تقیخان که از منوچهر خان معتمد الدوله گریخته بود نزدیک فرهاد میرزا آمد او را نیز روانه دار الخلافه نمود در اینوقت فرخ خان از دار الخلافه برسید و بعضی سخنان که مردم فارس بسعایت و شکایت میکردند بعرض رسانید کارداران دولت چنان صواب شمردند که فرهاد میرزا حاضر درگاه شود او را طلب نمودند و حکم رفت که فرخ خان در شیراز اقامت نماید و خراج مملکت فارس را فراهم کند تا آنگاه که فرمانگذاری بدان اراضی مامور گردد و این بود تا میرزا نبی خان امیر دیوان مامور بحکومت فارس گشت و فرخ خان با منال دیوان طریق درگاه شاهنشاه گرفت و هم در این سال میان دولت علیه ایران و دولت اسپانیول قواعد دوستی و اتحاد مشید گشت و میرزا جعفر خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت با وزیر مختار دولت اسپانیول بفرمان کارداران دولتین عهدنامه بشرح نگاشتند و خاتم برزدند بدینگونه

صورت عهدنامه دولت علیه ایران با دولت بهیه اسپانیول

الحمد لله رب العالمین اما بعد دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول بجهت ملاحظه صرفه و صلاح تجار و عموم رعیت مملکتین و ترقی و وسعت دادن بصنعت تجارت و تشویق و ترغیب این امر مهم که از مصالح معظمه دولت است چنین یافته که هیچ مقدمه مانند انعقاد عهدنامه باین مهم جسیم معین و مفید نخواهد شد لهذا هر دو علی السویه مناسب دیدند که من بعد مابین دولتین بهیتین و تبعه آنها اساس دوستی و آمد و شد موافق عهدنامه مبارکه دوستی و تجارتی که بزیور حقانیت و عدالت آراسته است برقرار و پایدار باشد برای انجام این مرام اعلیحضرت فلک رفعت شمس برج جلالت نخبه سلاطین زمان وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه ممالک وسیع المسالک ایران ظل الله فی الارضین کهف الاسلام و المسلمین السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان محمد شاه قاجار اید الله ایام سلطنته از طرف قرین الشرف خود عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصوره ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان مهر تمثال صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید مرصع و صاحب دو حمایل سبز و سرخ و نشان درجه اول افتخار دولت عثمانیه را در ضمن اختیارنامه جداگانه در اینخصوص وکیل مطلق و مختار نمود و همچنین در منیرا اعلیحضرت آفتاب درخشان سلطنت شکوفه نونهال بوستان جلالت السلطان دونا ایزابل ثانی که بنام نایبه ایشان در ایام صغر سن امر سلطنت بلقب ولیعهدی بحضرت بالدومرو اجسپرتره و صاحب اختیار مملکت و یک قرار و برپا محول است از طرف خود مسیو آن توفی لویفی دکارودنا صاحب نشان مشهور ممتاز چارلس سیم پادشاه ممالک اسپانیول و صاحب نشان امریقان سلطان ایزابل کتلیک و صاحب نشان عیسوی پورتقال و صاحب نشان صوار دولت یونان و صاحب نشان جلیل که مقدس بیت المقدس و صاحب

زنت د

نشان اول امتیاز دولت علیهٔ عثمانیه اجزای مشورتخانهٔ سلطان ایدپل کتانک زینه و خاص پادشاهی
وزیر مختار دولت مشارالیها در آستانه علیه روم از قرار نوشته وکیل مطلق و مختار نام کرده مامورین مزبورین بعد از
نشان دادن و ملاحظه نمودن اختیارنامهٔ یکدیگر همه را موافق رسم و ضابطه یافتند قرار عهدنامه مبارکه را در ضمن
هفت مادهٔ آتیه باین نهج دادند مادهٔ اول بعد الیوم مابین دولت علیه ایران و دولت بهیه اسپانیول و تبعهٔ طرفین
الی ماشاءالله تعالی اساس دوستی صادقانه و محبت و موالات دائمه باقی و برقرار باشد مادهٔ دوم تبعهٔ دولتین
علیتین ماذون باشند که بآزادی تمام و امنیت بممالک یکدیگر آمد و شد نمایند و معامله تجارت و سیاحت کنند
و خانه و دکان و حجره و انبار بقدر ضرورت خود کرایه نمایند و از طرف مباشرین و دیوان بهیچوجه ممانعت نشود
بلکه پیوسته احوال ایشان را مراعات نموده دقت کنند که بسیاحان و تجار طرفین خوش رفتاری شود و بقدر مقدور
باستراحت و آرام آنها بیفزایند و در وقت ضرورت احکام و مناشیر عبور بآنها مرحمت شود که کسی مانع نشده حمایت
از آنها کنند مادهٔ سیم در حق تبعهٔ دولتین بهیتین که بعنوان معامله و تجارت و سیاحت بممالک یکدیگر تردد نمایند
از وقت ورود الی وقت خروج لازمهٔ احترام مرعی شود و از آنها هیچ اسم و رسم عوارض مطالبه نگردد و دیگر اگر از
امتعهٔ آنها مثل دول متحابه گمرک گرفته شود مادهٔ چهارم دولتین علیتین بجهة آسایش و اطمینان تبعهٔ خودشان
که بممالک یکدیگر آمد و شد خواهند کرد ماذون خواهند بود که در دو محل مناسب وکیل تجار اقامت کند دولت علیهٔ ایران
ماذون خواهند ساخت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت بهیه اسپانیول در دارالخلافه طهران و یکنفر دیگر در
دارالسلطنه تبریز مقیم شود و همچنین دولت بهیه اسپانیول راضی خواهند گشت که یکنفر وکیل تجار از طرف دولت
علیه ایران در مدرید پای تخت دولت مزبور و یکنفر دیگر در بندر برصلون و یا بعوض محل ثانی در یک بندر دیگر که
دولت ایران مناسب داند وکیل تجارت نصب نماید مادهٔ پنجم هر وقت که در خصوص معامله و داد و ستد
مابین دولتین معاهدتین گفتگو و نزاعی اتفاق افتد آن نزاع باید موافق عادت و شریعت مملکت
باستحضار وکیل تجار آن دولت قطع و فصل شود و هرگاه یکی از تبعهٔ دولتین مفلس و ورشکست شود میباید بعد از ملاحظه
دفتر ارسال و مرسول و طلب و تنخواه آن اموال و اسباب را فیمابین ارباب طلب بطور غرما تقسیم کرده و اگر یکی از تبعه
طرفین وفات کند مخلفات او باید بوکیل تجار آن دولت تسلیم شود مادهٔ ششم اگر یکی از دولتین معاهدتین با دولت
دیگر جنگ و محاربه داشته باشد باید از این رهگذر بدوستی ابدی دولت علیهٔ ایران و دولت بهیه اسپانیول با
بهیچوجه خلل و قصور نرسد مادهٔ هفتم این عهدنامه دوستی و تجارت که فیمابین دولتین معاهدتین جمیع مواد او
دایم مرعی و استوار بهیچوجه بارکان آن خلل نخواهند رسانید و انشاءالله در مدت پنجاه روز یا کمتر عهدنامه مزبور با امضا
و مهر امنای دولتین علیتین رسیده در اسلامبول مابین وکلای دولتین مبادله خواهد شد خاتمه این هفت ماده
که بتصدیق وکلای طرفین در دو نسخه بسیاق واحد انجام پذیرفته بعد از مهر و امضای طرفین در دارالخلافه
اسلامبول بتاریخ نهم برج مطابق بیستم محرم الحرام سال یکهزار و دویست و پنجاه و هشت هجری مطابق یکهزار
هشتصد و چهل و دو عیسوی عوض و مبادله گردید و هم در این سال حبیب الله خان امیر توپخانه
بعد از مراجعت از سفر بلوچستان و فتح بمپور و نهب و غارتی که از سفر بلوچستان افغانستان

بدست کرده بود و برگ و سازی ملکانه طراز داشت هم در این هنگام در دارالخلافه طهران بساط عیش و عرس بگسترده دختر آقاخان را که از بزرگان قبیلهٔ شاهسون بود و در طراوت رخسار و حلاوت گفتار در مملکت آذربایجان نامبردار بود از بهر خویش نکاح بست و جماعتی انبوه از صاحبان مناصب توپخانه را بفرستاد تا او را از خانهٔ پدر با هودج زر کوچ دادند و تا قریهٔ کن که سه فرسنگ کم و بیش تا طهران مسافت دارد بیاوردند و بزرگان اهل نظام پذیره او شدند و از این طرف امیر توپخانه بساط شاهانه گسترده کرده از خوردنی و آشامیدنی چندانکه در حوصلهٔ حساب نگنجد حاضر ساخت و چندانکه داشت و توانست از جانوران مواشی و نخجیران وحشی و ماهیان بحری و مرغان بری ذبح کرد که کس از آن پیش نشان نمیداد و روز چهارشنبه نهم رجب که بهار عیش و طرب و نهار لهو و لعب بود هنگام نماز دیگر که امیر توپخانه آن غیرت ماه را چشم براه بود ناگاه زمانش برسید و آهی سرد برآورد و همچنان بر جای خویش سرد گشت حلاوت مغنیان بتلاوت مقریان تحویل کرد و سخنان تهنیت بکلمات تعزیت تبدیل یافت پذیرندگان هودج زرین عروس را بسلب سیاه محفوف داشتند و از بیرون طهران آن اختر تابناک را بجانب آذربایجان راجع ساختند میرزا جعفر وقایع نگار پسر میرزا صادق مروزی که ذکر او درین کتاب بتکرار رفت مرا حدیث کرد که مردی قرشی نسب از سادات سنجبل سفر دارالخلافه کرده بسرای من آمد و بهزارگونه ضراعت مرا بشفاعت برانگیخت که از جماعت اسیران که امیر توپخانه از سنجبل با خود کوچ داده یکتن دختریست که بشرط زنی در سرای پسر من بوده من برای رهانیدن او بدینجا منزل تاخته ام و اینک حل این عقده بسرانگشت تدبیر تو شناخته ام وقایع نگار بر زحمت او رحمت آورده این معنی با امیر توپخانه یاد کرد در پاسخ گفت پست ترین توپچی بجای کرده ام تا اگر این مرد را بدست کند سر از پیکرش برگیرند وقایع نگار باز شد و این راز با او باز گفت و مرد خواهنده در بیغوله پناهنده گشت و روز دیگر امیر توپخانه درگذشت

قصهٔ عروسی میرزا حبیب الله خان امیر توپخانه

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری

سال یکهزار و دویست و پنجاه و نه هجری مطابق سنه توشقان ئیل ترکی چون سه ساعت و دوازده دقیقه از روز سه شنبه نوزدهم شهر صفر برآمد آفتاب بحمل شد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن عید بپای برده حکام و عمال مملکت را طلب داشته در نظم ولایت و رفاه رعیت و تشیید مبانی عدل و داد هر یک را جداگانه فرمان کرد و چون در میان بازرگانان بسیار کس دیده میشد که خویشتن را بدروغ مفلس میخواندند و دین وام خواهان را نمیگذاشت خاصه رعایای تبعهٔ دولت روسیه بیشتر این خدیعت میساختند و ادای دیون مردم را بتسویف و مماطله می انداختند کارداران دولت ایران و روس برای دفع اینگونه حیلت سازی از بهر امور تجارت عهدنامه کردند و خاتم بر نهادند بدین شرح

صورت قرارنامهٔ تجارتی فیمابین دولتین بهیتین ایران و روس

تدبیر اینکه برای منع افلاس حیلی و رفع حیله جات ورشکسته ها عهدنامه لازم است که از قرار تفصیل ذیل است

فقرهٔ اول جمیع مستندات طرفین و فروخت و تمسکات و غیره من بعد باید در دیوانخانهٔ معتبره در دفتر مخصوص

[illegible] ۴۲۵

که حاکم هر ولایت مختوم بمهر دولت رسیده ثبت بکند در دفتر بزرگ کل مطالبات از روی تاریخ و نمره باید ثبت کرده صاحب تاریخ و نمره دفتر باید بر روی مستندات نوشته شود و اوراق دفتر نمره داشته باشد حکاک و قلم زده نباشد فقره دوم مستنداتی که در دفتر بزرگ معتبر شده و باز باید جداگانه در دیوانخانه با اسامی معاهدین نوشته شود و نمره در دفتر بزرگ نوشته شود فقره سیم چنانچه بعضی مطالبه نخواهد و تمسک که در دیوانخانه معتبر شده است بر خیر نه اگر ثبت دیوانخانه اش قدیم تر است اول وصول خواهد شد این قرارداد مبطل قواعد قرما که هنگام افلاس جاریست نخواهد بود فقره چهارم ثبت مستندات چیزی نیست واجب مگر مخصوص مستنداتی که موافق قاعده مستندات که در دیوانخانه معتبر شده است و این نوع مستندات خارجی را میتوانند در مدت یکسال به دیوانخانه آورده معتبر نمایند فقره پنجم هر که مال غیر منقول را بخواهد بفروشد بایع و مشروط که ندارد باید قباله و بنچاق را بدست مشتری دهد و چنانچه سر موعده نخواهد ماند هیچ لزوم خواهد رسانید و دیوانخانه قبل از ثبت و معتبر نمودن چنان سند خرید و فروخت باید مشخص نماید که قباله و بنچاق آن بدست مشتری داده شده است و پیش از آن مال غیر منقول بغیر فروخته نشده باشد و نزد کسی بشرط و گرو نباشد فقره ششم ادای تمسکی ثابت نخواهد بود مگر اینکه طلبکار و بدهکار هر دو مهر و خط خود بر روی تمسک نوشته باشند که نخواهد کار رسید و الا عند الضروره با قامه شهود و بیاد قسم ادای قرض ثابت شود فقره هفتم بعد از وفات بدهکاری طلبکاران حق مطالبه خود را از ورثه مردم قبل از انقضای وعده خواهند داشت که ورثه اموال مرحوم را رد نمایند فقره هشتم هر یک از ورثه کسبه و تجار دعوی افلاس نمایند باید قسم یاد نمایند که از اموالش چیزی پنهان نکرده است فقره نهم از این نوع ورشکسته ها دست برمیدارند تا خلاص تن حاضر کنند دیوانیان اموال آن شکسته و اموال اولاد و زن او را ضبط خواهند کرد در صورتیکه ثابت شود که بعد از ظهور ورشکستگی او صاحب آن اموال گشته اند آنچه از اقوامشان که بهیچ وجه دخلی با مور شکسته نداشته باشند بارث بایشان رسیده باشد یا اینکه حاصل کاسبی جداگانه باشد مع جهاز دختران شوهر رفته از ضبط محفوظ خواهد بود فقره دهم چنانچه باعث افلاس از سرقت اتفاقی و از غرق کشتی و از غارت دشمنان باشد در این صورت بهر دو بدادن ضامن منیت فقره یازدهم سزای مفلس حیلی همان سزای دزد و سزای شخص کاذب خواهد بود و اما تخفیف سزای آن در باره موارد استثنائی منحصر باعلیحضرت قدر قدرت شهریاری خواهد بود مفلس حیلی باید مدت طول مرافعش در حبس باشد و با احدی هم نباید مرافعه نماید جمیع اموالش ضبط خواهد شد و دوباره تجارت نمیتواند نمود و مباشر شغلی نمیتواند شد همین سزا برای رفقای او و برای اشخاصی که اموال نهان داشته اند باقی خواهد ماند فقره دوازدهم شرطنامجات شخص مفلس که بعد از افلاس نامه اش واقع شده است باطل است و همچنین شرطنامجات و بخشش ها که بعد از ظهور افلاس نموده است باطل است فقره سیزدهم تقسیم اموال ورشکسته فیما بین طلبکاران بعد از چهارده ماه خواهد بود اگر اجناس ورشکسته از قبیل چیزهائی است که زود ضایع و تلف می شود مثل چارپا و آذوقه و سایر بلاد در گمرک نقد نمایند و مال التجاره که بعد از اشتهار افلاس بدست مفلس میفرستند باید در گمرک ضبط شود و بدیوانخانه فرستاده و همچنین

[illegible]

و موسی از چوب عصا اژدهای دمنده ساخت عیسی مرده هفتصد ساله را از گور بیرون تاخت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله که خاتم انبیاست از جمله فزونی حجت و بیرون عالم ناسوت در اجرام فلکی و عوالم ملکوتی کار کرد چنانکه قصهٔ معراج
و حدیث شق قمر تاکنون سمر است در پاسخ گفت برهان کمالات من مقالات من است از این افزون کدام معجزه
تواند بود که من روزی هزار بیت مناجات سخن کنم و با خامهٔ خویش نگارش دهم مع القصه بعضی از مردم که طلا دستانی
داشتند به سوی او سر نهادند و گروهی را که کیاستی بود با امید ریاست بدو پیوستند و این جماعت قواعد اصول و فروع
دین را دیگرگونه نهادند و چون زنان جاهلیت بجای سلام یکدیگر را ترحیب کردند و مرحبا گفتند و ایام روزه داشتن
شهر رمضان را نوزده روز فرض شمرده اند از اینگونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت فراچندان افکندند که از
حوصله نگارش افزون است و نیز در بیع پیروان او رضا دادند از بهر آنکه مردم شریعه دانان را با خود متفق
کنند گفتند مادام که سلطنت باب در تمامت روی زمین ظاهر گشته و تمامت ادیان را واحد و متحد نساخته
ایام فترت است و هیچ تکلیفی بر مردم واجب نیفتاده اگرچه در شریعت باب یکزن را نه تن شوهر تواند بود
لکن اکنون اگر برافزون نخواهد سخنی نباشد و این جماعت هر یک نامی از انبیای کبار و ائمهٔ اطهار را بر خویش مینهادند
و زنان و دختران خویش را بنام و نشان زنان خانوادهٔ طهارت میخواندند آنگاه در هر خانه که انجمن میشدند
شرب خمر و منهیات شرعیه را ارتکاب مینمودند و زنان خویش را فرمان میدادند تا بی پرده به مجلس
بیگانگان درآمده و بکنار ایشان بکاسات عقار مشغول میشد و سقایت مردان مجلس میکرد مع القصه چون باب
تاسیس چنین بنیانی نهاد و برحسب میعاد راه کعبه معظمه بر داخت و در سفر که از مریدان خویش انبوهی نتوانست
فراهم دارد تا بوعده وفا کند و با شمشیرهای کشیده خروج نماید لاجرم راه بحر داشت و سفر فارس را تصمیم عزم
داده از بندر بوشهر سر بدر کرد و چند تن از مردان خود را بشهر شیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت کنند
و منشئات خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فروخوانند و مردمان بجای
قرآن مجید و صحیفهٔ سجادیه آن کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسین خان اجودانباشی عساکر ایران
که ملقب بنظام الدوله بود و حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر محل اقامت انداخته
و فرستادگان او در این شهر باغوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چند تن از غلامان را برگماشت تا
فرستادگان او را دستبسته حاضر ساختند و حکم داد تا پی توانی عصبی که بدان مشی توانستند کرد از پای
ایشان قطع نمودند روز دوم شعبان این امر را بانجام برد و روز شانزدهم شعبان چند تن سوار بفرستاد
تا در بوشهر باب را ماخوذ داشتند و از آنجا کوچ داده شب نوزدهم شهر رمضان ببلده شیراز درآوردند
و در خانه که از پدر بمیراث داشت جای دادند اینوقت حسین خان تدبیری اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه
پرداخته کرد و باب را نزدیک خود طلبید و سر معذرت پیش داشت و گفت بر من روشن شد که سخن تو از در
صدق است و طریقت تو پسندیده باشد همانا دوش در خواب دیدم که تو بر من درآمدی و با سرانگشت پای
مرا از جای برانگیختی و گفتی ای ناپاک حسین خان در جبین تو نور ایمان مشاهده کرده ام و از اینجاست که در ارسال
فرستادگان خود ترا هلاک نساختم برخیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را باور داشت و گفت

تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که ببالین تو آمدم و چنان کردم حسین خان از در خضوع
پیش شده دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این توپخانه و سرباز که در شیراز اکنون
تحت فرمان من است بحکم تو کوچ دهم و با دشمنان تو نبرد آزمایم باب در جواب گفت چون با من بکردیدی
و از در مطاوعت و متابعت بیرون شدی چون جان را تسخیر کردم سلطنت روم را با تو خواهم گذاشت
حسین خان عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم همه آرزوی من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی
جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسین خان خاطر باب را از وحشت و انقلاب آسایش داد مجلسی بیاراست
و علمای بلده را انجمن کرد و باب را گفت حجت خویش را بر این مردم تمام باید کرد آنگاه که علما طریق تو گیرند
کار عامه سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما درآمد و سید یحیی پسر سید جعفر دارابی ملقب
بکشاف که از مریدان باب بود نیز حاضر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیم باب سر برداشت و گفت چگونه
شما از اطاعت من سر بیکسوی همی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از آن پیغمبر که شریعت آن دارید در میان شما
جز قرآن ودیعتی ندارد اینک قرآنی فصیح تر از آن قرآن شما و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شماست
بی آنکه تیغها آهیخته گردد و خون شما ریخته شود حفظ جان و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید
چون سخن بدینجا آورد علمای مجلس بدان مواضعه که با حسین خان نهاده بودند در پاسخ او سخن نکردند اما حسین خان
سر برداشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر از این آنست که شرایع خود را در صفحه نگار کنی تا هر کس خواهد بدان نگرد و
بنگرد پس قلم بگرفت و سطری چند نگارد علمای مجلس چون بدان نگریستند از قانون عربیت بیرون
یافتند و غلطات آن را یک یک باز نمودند این هنگام حسین خان روی بدو کرد و گفت با اینکه هنوز لفظی چند را
نتوانی تلفیق کرد این چه یاوه درآئی است که خویشتن را بر خاتم الانبیا فضیلت نهی و ترهات خود را بر کلمات
خدای باری تفضیل دهی و بفرمود تا عوانان درآمدند و هر دو پای او را استوار بربستند و با چوبش زحمت فراوان
کردند همی فریاد برآورد و توبت و انابت جست و در استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار ندامت
و پشیمانی کرد آنگاه حکم داد تا باشیاء اسود چهره او را سیاه گون کردند و بمسجدی که شیخ ابو تراب بجماعت
نماز میگذاشت در بردند تا دست و پای او را بوسه زد و بر کردار خویش لعنت فرستاد و مدت شش ماه
محبوس بود چون خبر او در اصفهان سمر گشت چند تن از مردم عامه بی آنکه پشت و روی اینکار را دیده باشند
روی دل بجانب او کردند منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله که اینوقت حکومت اصفهان داشت گمان کرد
که تواند بود میرزا علی محمد نیز یکی از بزرگان دین باشد و هر کس نشنیده بود که او میگوید من صاحب الامرم
یا قرآن آورده ام با خود می اندیشید که اگر مردی باب معرفت الله باشد زیادتی در دین نخواهد بود و زبان
از لعن او کوتاه میداشتند و معتمد الدوله از آنجا که نه مردم بود خواست او را دیدار کند پس چند تن سوار بفرستاد
که اگر توانند او را از بند برهانند و پوشیده از مردم با صفهان برسانند وقتی سوارهای معتمد الدوله بفارس
رسیدند از قضا بلای وبا بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته با صفهان آوردند
و معتمد الدوله او را بمکانتی تمام فرود آورد و بعد از و حسین خان بسید یحیی پیام فرستاد که دیگر در مملکت فارس

شیخ عزیز بن شیخ شریف نجفی که اینک با نگارندهٔ این کتاب مبارک انیس سرای و رفیق حجره است در جواب او گفت

احساعدو الله ان نجیبکم — سلک الضلال فی العمی متردد

ولئن به ذکب البسیطة دنست — فالبشر لطهرها الملیک محمد

ونیز حاجی ملا محمود تبریزی ملقب بنظام العلما که در حضرت ولیعهد دولت پادشاهزاده شیرصولت شاه شیران وچراغ ایران ناصرالدین شاه ملاباشی بود این بیتها انشا کرد

احساعدو الله کل نجیبکم — کیز تیکم شرب الدماء تعوّدوا

هابین هند والمدینة والدم — المهراق فیها والنبی محمد

وهم حاجی ملا محمود انشا کرده است

تبا لاشقی الاشقیاء نجیبکم — نصب الحسین وفی لظی یتجلد

لا تعجبوا مما اتی اوفقد اتی — بصحیفة ملعونة یتقلد

سفارت میرزا تقیخان وزیر نظام بارزن الروم و شورش اهل این بلده بروی

بعد از قتل اهل کربلا که این صورت زشت بدست نجیب پاشا دیدار شد و خبر آن در ایران سمرگشت شاهنشاه غازی در کیفر اینکار قدم استوار کرد و آن بخش که از بهر محمره و تخریب آن بلده در خاطر داشت دو چندان گشت وزرای مختار دولت روس و انگلیس که در نهانی پشتوان دولت عثمانی بودند دانستند که کار ایران با روم بمحاربه شود و دولت روم را از آن ضعفی که بدست محمدعلی پاشای مصری عارض شده قوت مقاتلت نخواهد داشت پس بقانون میانجی خود را بمیان افکندند و گفت و شنود فراوان کردند و عاقبت سخن بر آن نهادند که دول اربعه ایران و روم و روس و انگلیس هر یک از بزرگان وکیلی معین کنند و انجمله در یک انجمن نشسته با هم سخن کنند و دولت ایران را راضی داشته اصلاح ذات بین فرمایند لاجرم بصوابدید حاجی میرزا آقاسی آقا میرزا جعفرخان مشیرالدوله که از روم بسرعت تمام سفر ایران کرده سفیر کبیر دولت بود چنانکه مذکور شد هم دیگر باره مأمور گشت و مقرر شد که این مجلس در ارزن الروم آراسته شود و وکلای اربعه حاضر شوند چون میرزا جعفرخان از طهران سفر کرده وارد تبریز گشت مزاجش از صحت بعید افتاده و در بستر ناتوانی بخفت لاجرم حاجی میرزا آقاسی میرزا تقیخان وزیر نظام را بجای او اختیار کرد و حکم داد تا سفر ارزن الروم کند لاجرم بسیج سفر کرده دویست تن از شناختگان توپچیان و قواد سربازان برای حشمت خویش با خود برداشت و طریق ارزن الروم گرفت در منزل قزل دیزج که سرحد خاک روم است یکتن یوزباشی با پنجاه سوار از قبل دولت عثمانی پذیرهٔ او کرد و خواست تا بفرمان پاشای ارزن الروم مهمان پذیر شود و خرج خوانسالار و علوفه سوار بر ذمت نهد میرزا تقیخان نپذیرفت و گفت با اتحاد دولتین ما خویشتن را مهمان ندانیم که پذیرای میزبان باشیم و هنگام ورود بارزن الروم جماعتی از لشکریان با قواد خویش استقبال او کردند و او را در سرائی نیکو فرود آوردند و در رواق نشیمن او دویست تومان زر مسکوک نهادند و پاشای ارزن الروم پیام کرد که این زر وکیل خرج برگیرد و هر روز و هر ماه آنچه بخواهد فرمان دهد همچنان میرزا تقیخان آن زر باز فرستاد و از پس سه روز پاشا را دیدار کرد و او روز دیگر بسرای وی آمد و در این آمد و شد

بر عادت رومیان هر یک بیست تومان بهای قهوه دادند بالجمله میرزا تقی‌خان در ارزن الروم اقامت کرد
و چون ایلچی دولت عثمانی در آن بلده درگذشت بعد از سه ماه انور افندی از اسلامبول رسید برای انجام مصالح
و مسائل آغاز مکالمه گشت و سخن بر آن نهادند که هر روز در منزل یکتن از وکلای اربعه انجمن شوند بدینگونه که یکروز در
سرای انور افندی میرزا تقی‌خان حاضر شود و از مقصود خویش سخن کند کرونل ولیمن فرستاده دولت انگلیس
و کرونل ونیز فرستاده دولت روسیه نیز حاضر باشند و مقالات او را رقم کنند و دیگر روز در سرای دیگری
درآیند و کار از اینگونه کنند تا این مکالمت بخاتمت رسد و هر دو روز که انور افندی و میرزا تقی‌خان جواب و سؤال
خویش را نگار همی دادند انفاذ پای تخت دولتین علیتین تمهید داشتند تا کارداران جانبین ملاحظه کرده خبری
باز دادند بدینگونه هیجده مجلس از بهر گفت و شنید آراسته گشت و شرح مقالات آن مجالس را نگاشتن
از قانون تاریخ نگاران بیرون است مع القصه چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزن الروم را
در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اخلوطه در جبر کسر محمره سودی خواهد داشت
یکروز کودکی را که سنین عمرش از سه سال و چهار سال بر زیادت نبود دست آویز فتنه کردند و گفتند یکتن
از ملازمان میرزا تقی‌خان با او درآویخته و بدین جرم جمعی از عامه شهر خانه و کوی نگذاشتند و غوغا برداشتند
اسعد پاشا یکتن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان نزد میرزا تقی‌خان رسول فرستاده و پیام داد که بی‌بهانه آن مرد
که این گناه کرده بما فرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرونشانیم میرزا تقی‌خان گفت منت خدای را که ما هر دو
از مسلمانانیم و در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد هم اکنون بفرمای تا هر که این نسبت بملازمان
من کند در محضر یکتن از علمای بلد حاضر شود و چراغعلی خان ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان
دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و بهرچه حکم شرع بر آید اطاعت کنم کهیا بازشد و این پیام باز برد
و سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می‌کنیم تو فردا بگاه در محضر شرع حاضر میشوم
و هم در ساعت اسعد پاشا و انور افندی را دیدار کردند و این حکومت را بمحکمه قاضی مقرر داشتند لکن هم در آن شب
اعیان شهر در سرای پاشا انجمن شدند و مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سر برزند ابواب حجرات بازارها را
استوار ببندند و صغیر و کبیر شهر برشورند و هر کرا از مردم ایران در ارزن الروم بدست کنند سر از تن برگیرند همچنان
که میرزا تقی‌خان چنان می‌پنداشت که کس بخانه قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصغا نمود و هنوز
مجال فحص حال نکرده بود که خانه او را حصار دادند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و آن وقت
ملازمان میرزا تقی‌خان افزون از سی تن نبود بفرمود تا در سرای بربستند و از پس دیوارها نشستند و حکم داد
که تفنگهای خویش را گشاده دهید تا مردم بیم کنند و گستاخ بسرای ما درنیایند لکن هیچکس از مردم ارزن الروم را
هدف گلوله سازید چه اگر کسی از ایشان را بقتل آورید یکتن از مردم ایران را زنده نگذارند و از سوی مردم
شهر مجرای آب را از خانه میرزا تقی‌خان مسدود داشتند و در سرای او راهی آتش در زدند و نردبانها
اطراف خانه نصب کرده تخریب دیوارها در مشغول شدند یکتن از مردم میرزا تقی‌خان که میرزا احسن نام
داشت از کثرت دهشت و وحشت خود را از بام بزیر افکند باشد که بجائی فرار کند جمعی از پی او تاختند

داود را گرفته در بازار قصابان بردند و مقتول ساختند و گروهی که از نردبانها بر بام برآمده بودند در قهوه‌خانهٔ میرزا
تقیخان را بشکستند و بکتین را بعد از جراحت گلوله و خنجر بر بام سرا بردند و پاره پاره کرده و اعضای او را به بیرون خانه بیرون
افکندند چراغعلی خان و بعضی دیگر از آن مردم که در سرای بودند بزخم گلوله و دیگر آلات حرب جراحت یافتند میرزا تقیخان
نیز بزخم سنگ جراحتی چند یافت این هنگام میرزا تقیخان دید که کار از مدارا بیرون شد بفرمود تا بزخم گلوله مردم را آسیب
کردند مردم عامه چون این بدیدند از بام سرای بفرود کوی در رفتند این هنگام اسعد پاشا باتفاق مفتی
رسیده در سرای میرزا تقیخان آمد و پیام کرد که در بگشایید تا ما نزدیک میرزا تقیخان بنشینیم و او را از آسیب مردم
عامه حراست کنیم میرزا تقیخان چراغعلی خان را پاسخ فرستاد که اگر شما بر مردم عامه روانیست نخست ایشان را
پراکنده سازید آنگاه درآیید اگرنه چون در بگشاییم نخست این مردم غوغا طلب درآیند و ما را تباه کنند
و شما این گناه بر مردم عامه بندید اسعد پاشا از این کلمات برنجید و باز شد و کوشش مردم بر زیادت شد
از آن سوی در یکفرسخی شهر این خبر به بحری پاشا رسید که بمنصب فریق بوده و فریق آن را گویند که
ده هزار تن مرد لشکری در تحت فرمان او باشد و در ایران این چنین کس را امیر تومان گویند با جمله چون
فریق خبر این غائله بشنید نخست آلات حرب ده فوج از لشکر خود را که از مردم ارزن الروم بودند بگرفت تا مبادا
با مردم شهر پیوسته شوند و بشتاب راه شهر پیش داشت و چهار فوج از لشکر خود که مردم عربستان بودند
با توپچیان فرمان کرد که از دنبال او سرعت کنند و نخستین خود با سیصد تن سرباز بشهر نزدیک کرد و بانگ
شیپور بلند آوازه شد مردم شهر چنان دانستند که سپاه دولت مدد ایشان همی آید دل قوی کردند و بر کوشش
و پویش بیفزودند میرزا تقیخان چون این بدید فرمان کرد که از زر و مال هرچه در این سرای داریم اینهمه
با مهاکوی و برزن بریزید باشد که مردم شهر بأخذ غارت پردازند و لختی ما را بسلامت گذارند تا آنگاه که
فریق درآید و در تفریق این مردم تدبیری فرماید و اگر سخن او نیز بزرگی نپذیرد یا از در نیرنگ برآید ناچار
جنگ باید کرد و بخون خویش از شجاعت بسیار باید گشت مع القصه در اینوقت فریق برسید و نخست
چند کس از مردم خود را در گرد سرای میرزا تقی خان باز داشت آنگاه بانگ درداد که ای مردم صواب
آنست که از این جنگ و جوش دست باز دارید و زمام این کار بمن گذارید اگر قتل این مردم واجب باشد
یکتن را از ایشان زنده نگذارم و اگرنه چرا هموجی سفیر ایران را باید کشت و دولت آل عثمان را در میان دول
خارجه بنقض عهد مشهور کرد مردم شهر چون از قاضی بلد و اسعد پاشا در آن غوغا اجازت داشتند فریق را
محلی و مکانتی نمیگذاشتند و از این سخنان در کشیدند و کین بر زیادت شدند و بر صلابت بیفزودند چون مردم
فریق اندک بود کاری بر فریق همیکرد و در میانه چند جراحت برداشت در کرمگاه این گیر و دار ناگاه عبدالله بیک
توپچی باشی با چهار فوج از لشکر فریق برسید و پیش روی سرای میرزا تقیخان برصف شد این هنگام
فریق را با توپچی دست شد و آن مردم که به تخریب جدران خانه مشغول بودند دور کرد و نردبانها را از گرد
سرای برگرفت و خود نزدیک میرزا تقیخان آمده او را قوی دل ساخت و گفت من و نه فوج لشکر که در تحت
فرمان حاضر دارم تا مقتول نگردم تو را زیان نرسد و از آن سوی با اسعد پاشا پیام کرد که حکومت این شهر

خاص از بهر تو بوده است چون است که این مردم را دفع نمیدهی و نام دولت عثمانی را در میان دول زشت میکنی
یا این جماعت را پراکنده کن و اگر نتوانی سخنی با من فرست که در قوت بازوی من هست آن هنگام این جماعت
لشکر را بهلاکت میاندازم یا بنیان این شهر را با گلوله توپ پست میکنم اسعد پاشا در پاسخ او تقاعد ورزید
فریق چون چنین دید به میان لشکر خود آمده و فریاد بر داد که ای لشکر شما رضا میدهید که پنجاه هزار تن مردم
شریر ارزن الروم برشورند و ایلچی دولت ایران را با سی تن از همراهان او مقتول سازند و نام دولت عثمانی را
پست کنند لشکریان همدل و همزبان گفتند ما بحکم دولت تو را فرمان برداریم هر چه حکم کنی چنان خواهیم کرد
پس بفرمود تا ساخته جنگ شوند و تفنگها را با گلوله و باروت انباشته کنند اسعد پاشا چون این بشنید قاضی
شهر را نزد او رسول فرستاد باشد که بزبان ملامت فسخ عزیمت او کنند فریق با قاضی گفت سخن در باز کشش
فرمان کن تا هم اکنون این مردم باز خانهای خویش شوند و اگرنه خبر دارم تا این توپها و تفنگها بسوی ایشان بگشایند
قاضی چون چنان دید ناچار بمیان مردم آمده آن جماعت را بیک اشارت از پراکنده ساخت چنانکه یک تن
بجای نماند و این هنگام نه ساعت مدت داشت با جمله چون این غوغا بنهایت شد اسعد پاشا و قاضی
و سفرای دولت انگلیس و روس و جماعتی از بزرگان شهر چند تن مردم معالج برای جراحت با همکاران بهم آمده
بسرای میرزا تقیخان درآمدند اما میرزا تقیخان جراحات خود را پوشیده همی داشت و چون اکثر سفرا در ضمنی
آن سرای دیگر در خور نشستن نبود فریق پاشا گفت من سفیر ایران را بلشکرگاه خود میبرم تا از بهر او
خانه لایق معین شود اسعد پاشا گفت نیکو باشد لکن صواب آنست که این جماعت جامه رومی در پوشند
و از میان این شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند میرزا تقیخان گفت
باز چه اندیشیده من مردم خویش را از مقاتلت منع کردم و اگرنه کس نتوانست چنین سهل و آسان در تخریب
این خانه دست بیازد و من هرگز نام ایران را به ننگ آلوده نمیکنم و با جامه عثمانی بهیئت جادوانی نمیروم
اگر خواهی هم اکنون با این چند تن مردم مجروح که مراست سوار میشوم و از میان شهر عبور میدهم
اجازت کنید تا همه مردم ببازرگت بیرون شوند و مردم ایران جمله شیر را بدانند با جمله در پایان امر فریق پاشا
چند عراده حاضر ساخت مردم مجروح و جسد مقتولین را حمل داده و میرزا تقیخان را برنشاندند و دو فوج لشکر از پیش
روی او و دو فوج از پس پشت او باز داشت و با اینهمه کودکان از در و بام خار و خاشاک بر ایشان نثار
همیکردند تا از شهر بیرون شده در لشکرگاه فریق پاشا فرود شدند اسعد پاشا پیام کرد که من امشب
بسوال پرسی ایلچی ایران خواهم شتافت فریق پاشا با میرزا تقیخان مواضعه نهادند که او را بار ندهند لاجرم
چون دو ساعت از شب سپری شد و مشعل اسعد پاشا پدیدار گشت میرزا تقیخان چراغهای سراپرده خویش را
بکشتند و چون پاشا برسید اعلام دادند که سفیر ایران در جامه خواب است و او را بیدار نتوانیم ساخت پاشا
ناچار بسراپرده فریق شد و پس از ساعتی خسته خاطر مراجعت کرد بعد از این وقایع میرزا تقیخان بعد از چند روز کتابی
خود بسفیر دولت انگلیس و روس پیام فرستاد که مرا مجال زیستن از این بیش در ارزن الروم محال افتاده بیان
با همه مقتول و مجروح گشت و اموال همه مطروح و منهوب شد ایشان متعهد اصفای این سخن نتوانی

میرزا تقی خان را بشتافتند و گفتند هرگز نارضا نه ایم که تو مراجعت بایران کنی و بکارداران دولت خویش اعلام میداریم تا دولت آل عثمان را در جبران این کسر که با شما کرده اند مجبور دارند بعد از گفت و شنید فراوان سفیران دولتین روس و انگلیس تعلیقی سپردند و خاتم بر نهادند که پس از مدت چند روز اگر اموال منهوبه و دیت مقتولین را کارداران دولت عثمانی نرسانند از خویشتن داد فرمایند و مسرعی روانه اسلامبول داشتند لاجرم میرزا تقیخان دیگر باره بشهر ارزن الروم در آمده در سرای میسکو جای کرد از آنسوی کارداران دولت عثمانی چون این خبر بشنیدند عارف پاشای ایچ آقاسی را که حارس حضرت سلطان بود و او را صورت سلطان مینامیدند بشتاب تمام تا ارزن الروم بتاختند تا نزدیک میرزا تقیخان آمده از قبل سلطان عذر این گناه بجست و معادل پانزده هزار تومان بهای اموال منهوبه را بصحبت یوسف بیک یاور حرب انفاذ داشتند و اشتله در ارزن الروم میان سی طبق حمل داده از بازارها بسرای میرزا تقیخان آوردند و تسلیم دادند و از پس آن اسعد پاشا را از حکومت ارزن الروم معزول کردند و این منصب را نیز با فریق پاشا مفوض داشتند و هم منشوری از دولت روم برای ماخوذ داشتن مردم غوغا طلب با دو فوج سرباز در رسید یک فوج لشکر در گرد سرای میرزا تقیخان بحراست گذاشتند و ندا در دادند که اگر مردم بعد غوغا طلبان جنبشی کنند چشم از ارزن الروم پوشیده خواهیم داشت و یکباره ویران خواهیم گذاشت و سیصد تن مردم فتنه جوی را دستگیر نموده در حبس خانه افکندند برخی در محبس بمردند و جماعتی را باسلامبول بردند و پس از یکماه دیگر چند فوج لشکر از اسلامبول برای توقف ارزن الروم برسید فریق پاشا از بهر بازدید آن لشکر از شهر بیرون شد و در عرض راه تفنگی گشاد یافت و گلوله آن بر مقتل فریق آمد و درگذشت و هیچکس ندانست قاتل کیست جز اینکه گفتند از رجال دولت کسی اغوای یکتن از لشکریان کرده تا ارتکاب این کار ناهموار نمود و از پس این وقایع ارکان عمدان دولتین ایران و روم اجازت رسید که عقد مصالحه بدست وکلای دول اربعه استوار شود و صورت معاهده را نگار دهند چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

تبه ای جلالت و رفعت منزلت اللهقلی میرزای ایلخانی

و هم در این سال اللهقلی میرزای ایلخانی ربیب حاجی میرزا آقاسی مکانتی بزرگ بدست کرد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او بکران میرفت چه تمامت امور ملک و مملکت مفوض بحاجی میرزا آقاسی بود و شاهنشاه غازی امانت و دیانت بر زیادت او را صاحب کشف و کرامت میدانست و ایلخانی ربیب و پسرخوانده او و مادرش دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه و ضجیع حاجی میرزا آقاسی بود لاجرم کارها بمراد او میرفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون او ایلخانی قبیله قاجار بود همه روزه شاهزادگان و دیگر بزرگان قاجار در مجلس او انجمن میگشتند و هر گفتار ناهنجار که بر زبان میراند گروهی از بیم و جماعتی از بهر حاجت مهملات او را بکلمات آسمانی و حکمتهای لقمانی تعبیر میکردند و این همه بر کبر و خیلای او افزوده میگشت محمدقلیخان ایشیک آقاسی و جمعی دیگر از بزرگان درگاه که از زخم زبان حاجی میرزا آقاسی مجروح و مطروح بودند و میدانستند که در حضرت پادشاه شکایت و سعایت از او بردن باد بچنبر بستن و کوه بناخن خستن است با یکدیگر مواضعه کردند که امروز ایلخانی شیفته نادانی و جوانی است

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بیشتر وقت مست ولی خویشتن است اورا باید در حضرت شهریار آلوده عصیان و طغیان ساخت و چون ۴۳۷
پشت با دولت کند و رانده حضرت کرد و حاجی میرزا آقاسی نتواند خویش را بر کنار داشت و ما توانیم گفت
شاه جز بفرمان او نیست همانا این تاج و کاه را از بهر ایلخانی خواهد تا در مملکت ایران یکباره سلطانی کند
اینوقت شاهنشاه غازی در قتل ایلخانی ناچار شود و حاجی میرزا آقاسی را اگر در معرض هلاک ...
از محل خویش ساقط سازد پس همگی سخن بر این نهادند و هر شب که ایلخانی بساط لهو و لعب گسترده ...
نان شباره و پسران به درگاه به پیمودن کاسات عقار و نواختن موسیقار در میآمدند سرود و هزار دستان
هو یا هوی مستان از مجلس ایلخانی تا نیم شب بدر میرفت اینوقت یکتن از مجلسیان او را خطاب میکرد
با این دل دانا و بازوی توانا و روی درخشنده و کف بخشنده که تو راست این تاج و دیهیم مر دیگران را
... عظیم است و دیگر کس معروض میداشت که اگر فرمان کنی من فردا بگاه پادشاه را گزندی بجان رسانم
... را برگاه نشانم و تمامت مردم ایران بدین آرزویند و از دل و جان ترا میجویند ایلخانی که عبید طالع
... ست طالع بود بدین سخنان مایل و بال فراغ میافت و بکشف مهملات خاطر گستاخ میشد از اینسو
... بجگاه بحضرت پادشاه می‌آمدند و سخنان شبانه را معروض درگاه میداشتند شاهنشاه غازی چون حفظ
حاجی میرزا آقاسی را واجب میدانست و مانند ایلخانی و کلمات او را از صد یک چیزی نمی‌شمرد و مکافات
... را تا بخیری افکند و چون خواست اینگونه سخن در دار الملک کمتر بزبان رود و پانزده هزار تومان زر مسکوک
... وی پیشکش بست و او را مامور بحکومت بروجرد ساخت و چون محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا مردی
... فاضل بود و از کمالات بهره کامل داشت و هم از ارتکاب معاصی پرهیزکار بود حاجی میرزا آقاسی او را
... وزارت ایلخانی منصوب داشت باشد که ایلخانی بمصاحبت او از مواظبت محذورات پرهیز داد
... بیمه فصل خریف از دار الخلافه بیرون شد و بعد ... بروجرد آن ولایت را بنظم و نسق کرد و
... چند ماه در آنجا اقامت داشت و چون نوروز سلطانی نزدیک شد برای تقبیل سده سلطنت و بساط بوسی
حضرت آهنگ دار الخلافه کرد و میرزا محمد خان عم خود را بنیابت در بروجرد گذاشت و راه طهران
برداشت چنانکه شرح حالش در جای خود مذکور می‌شود

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و یک هجری
... یکهزار و دویست و شصت و یک هجری مطابق سنه ییلان ئیل ترکی دو ساعت و پنجاه و شش دقیقه
... شب جمعه دوازدهم شهر ربیع الاول چون برگذشت آفتاب در حمل الشرف شد و شاهنشاه غازی
... محمد شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت همانا بعد از خرابی محمره بدستیاری اشرار بصره و قتلی که در کربلای
... معلی بدست نجیب پاشا واقع شد و کارپردازان دولت عثمانی در کیفر این امر مماطله کردند و شرایط
... عهدی که در میان دولتین ایران و روم رفته بود از پس پشت انداختند این نقض عهد در خاطر بزرگان
... ایران حملی افکند و مکافات این امور را لختی شده تجهیز لشکر پرداختند و وزرای مختار دولت انگلیس و روس
... ت ... بین را کمر بستند و مردم روم نیز ایشان را از پی مسالمت برانگیختند و بر ذمت نهادند که چون ...

بی لعنت انجام خبر کسره مضی کنند و کارداران ایران بوزرای دولت و سفرای انگلیس و روس شرحی نگار کردند که دولت عثمانی هرگاه این شرایط را بزحمت نهند کار مصالحت و مسالمت بپای نرود و اگر فیصل این امر در میانه بشمشیر خواهد رفت

خلاصهٔ فقرات نگاشته که در شهر جمادی الاولی اولیای دولت ایران
بوزرای مختار دولتین علیتین روس و انگلیس نگار دادند

فقرهٔ اول هرچند این املاک متنازع فیه دولت علیهٔ ایران و دولت علیهٔ عثمانی بشهادت تواریخ و کتب جغرافیا که اکثر دولتهای بزرگ دارند و میدانند مختص دولت علیهٔ ایران است لکن بنا بتوسط اولیای دولتین فخیمتین قرار چنین میدهند که محمره و ... و آنچه در لنگرگاه تعلق بدولت ایران دارد و کشتیهای اینه دولت علیه بآزادی از آنجا گرفته الی موضع الحاق حدود ایران و روم تردد کنند فقرهٔ دویم قرار میدهند زهاب تقسیم شود یعنی قسمت کوهستان آن تعلق بدولت ایران دارد و جلگه متعلق بدولت عثمانی خواهد بود که بعد تشخیص خواهند نمود فقرهٔ سیم اولیای دولت عثمانی ردّ خسارات مظلومین کربلای معلا را نمایند همان حکم زهاب را دولت علیهٔ ایران تصاحب خواهند نمود فقرهٔ چهارم رسوم عادیه ییلاقیه را از سالی که نرسانیده اند ما بعد اولیای دولت عثمانی از قرار تصدیق و غوررسی وکلائی که مأمور خواهند شد کارسازی کنند فقرهٔ پنجم از سمت خوی و وان و بایزید وغیره الی دهنهٔ شط العرب مهندسین دو دولت واسطه و دولت اسلام خط سرحدات جانبین را تشخیص دهند فقرهٔ ششم دولتین علیتین بهمدیگر تعهد خواهند کرد که بجهت رفع سرقت ایلات سرحد خویشتن در سرحدات قراولخانه ها خواهند گذاشت فقرهٔ هفتم دولتین علیتین از عهده بر خواهند آمد و تا زیکه از ایلات با همدیگر تجاوز یکدیگر روی دهد خواهند برآمد و با ایلات و احشامات که در قطور و اباقیه و محمودی سکنی دارند آزار و اذیت ننمایند فقرهٔ هشتم فراریان طرفین را از بزرگ و کوچک و ایل و عشایر و رعایا و کسبه عموماً رد نموده تصاحب نکنند الا اولاد خاقان مغفور را که بسمت بروسه برند و مانع از مراوده و مکاتبه و مقاوله آنها باشند فقرهٔ نهم بغیر از دو فقره یعنی ردّ خسارات مظلومین کربلای معلی و رسوم عادیه ییلاقیه همه خسارات نقدیه دیگر از طرفین موقوف و متروک خواهد بود و جمیع فقرات عهدنامهٔ ارزن الروم که تغییر داده نشده لفظاً بلفظ برقرار خواهد بود

ذکر مجلس سور و سرور ولیعهد دولت ایران
السلطان ناصرالدین شاه بفرمان شاهنشاه غازی

و هم در امسال شاهنشاه غازی فرمان کرد که چراغ خاندان شرافت و خورشید آسمان خلافت ولیعهد گردون مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه را مجلس سور و سرور گسترده کنند و ماهی که چنین شاهی را لایق باشد برواق آرند و زینت وثاق سازند بصوابدید حاجی میرزا آقاسی میرزا نبی خان امیر دیوان را که از حکومت فارس معزول و دوستش با منال دیوانی مشغول بود حکم رفت که اگر این خدمت را نیکو بپای برد از زیادتی محصول بقایا نقول از تقاضای بقیه و خراج دیوانی را مسامحت پادشاه در وجه او باحت فرماید لاجرم میرزا نبی خان دامن برزد و آستین برچید بر یکسوی باغ نگارستان ساحتی را که نیم شهری بمساحت بود بدستیاری

شرح سلطنت [illegible] و وفات او

صنعت کرده‌اند و ختایی [illegible] [illegible] اصفهانی [illegible] و تمامت [illegible]
به بناهای زربفت [illegible] در کشیده [illegible] داشت سراپرده‌های [illegible]
چند شکارگاهی افزوده عمارات خیش [illegible] [illegible] و [illegible]
پای کوهان انجمنی بزرگ ساخته نگاه [illegible] که این [illegible]
هرکه [illegible] اکنون وقت آمدن [illegible] شاهزادگان [illegible] سرور [illegible]
شاهنشاه [illegible] ییلاق طهران جای داشت [illegible] و حدت هوا [illegible]
آتش [illegible] پیشه باکیان نیم برشت میشد ناچار بر شاهنشاه [illegible] با [illegible]
طهران صعب میشود و چون از تخت روز حاجی میرزا آقاسی را که از مردان مستجاب الدعوه شمرده
بود خطی به وی نوشت که اگر توانی از خداوند قادر جبار خواستار باش تا این هوای تفته سرد و برد شود و سفر ما
به طهران سهل و آسان گردد و مستدعی از حضرت پادشاه این خط بیاورد و به حاجی میرزا آقاسی سپرده او برگشود و
نظاره کرد و در جواب او بگفت که در حضرت شهریار معروض دار که انشاءالله چنین خواهد بود چون مستدعی از مجلس
بیرون شد [illegible] با مجالسیان کرد و گفت [illegible] پادشاه ما را سلیمان دانسته است و نسیم صبا را در تحت فرمان
فهمیده است که میفرماید هوا سرد و برد کنم من مردی فقیر [illegible] هستم از من [illegible] کاری توانم کرد و این حکایت
روز دیگر شاهنشاه [illegible] پردگیان سرای سلطنت [illegible] درآمدند مدت یک هفته که در شهر اقامت داشت
چنان بادی خنک بوزید که مردم را برودت هوا زحمت میکرد و آن روز که مجلس سور برپای رفت و شاهنشاه
بیرون [illegible] باز تنور گرما [illegible] مع القصه ساعتی گذشت [illegible] شناسان [illegible] کردند بطهران شاهنشاه [illegible]
در عمارت خورشید هنگام نماز دیگر روز شنبه هشتم جمادی الآخره دختر شاهزاده احمدعلی میرزا را از بهر
ولیعهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه عقد بستند و شب جمعه هفتم جمادی الآخره شاهنشاه
به دارالخلافه آمد و مبتدای نشاط و زینت بساط گشت و یک هفته بزم مهمانی و بذل خلاع خسروانی و انفاق
درهم و دینار و افضال جواهر شاهوار بود و شب جمعه پنجم رجب جماعت شاهزادگان و تمامت بزرگان [illegible]
برادر کهتر ولیعهد دولت عباس میرزا [illegible] بسرای عروس رفته با هودج زرین و محمل گوهرآگین [illegible]
ولیعهد کردند [illegible] و در [illegible] سرای سلطانی [illegible] جای دادند و هم در این سال چون شهر
رمضان برسید و ایام صوم فرارسید مزاج پادشاه از صحت بگشت و [illegible] که غذای [illegible] طبیعت بود [illegible]
شاه ضعیف شد و مرض روز تا روز قوت گرفت چندانکه توان خاستن و نشستن برفت و ملازم بستر گشت
و مردمان را بیم رفت و بحق بود که شاهنشاه در این مرض وداع تاج و گاه گوید ناچار مغزها آشفته گشت
و خبر ناتندرستی شهریار در بلدان واسعه پراکنده شد مردم صعالیک و قطاع الطریق از [illegible]
آشفته شوارع و مسالک را مخافت و مهالک ساختند مردم دارالخلافه [illegible] چاکران درگاه در حیات پادشاه
بگمان شدند این بود تا روز [illegible] [illegible] کارداران دولت شوری کردند و گفتند اگر [illegible] پادشاه
بر فرودگاه [illegible] [illegible] این شهر و تمامت شهرهای ایران آشفته خواهد شد [illegible]

۱۲۵۰ روی ایوان شهریار فرو هشته و شاهزادگان و بزرگان درگاه و قوّاد سپاه و جماعتی از لشکریان را حاضر درگاه ساختند و این جماعت صف بر صف و رده بر رده بایستاده شدند آنگاه شاهنشاه را از بستر ناتوانی برداشته همچنان بر زبر دست با ایوان شاهانه درآوردند و بر تخت جای دادند و شادروان ایوان را برکشیدند مردان شهریار را دیدار کردند حمد اله و حشمت پادشاه را بیکبار جبینها بر خاک نهادند و تحیت و تهنیت فرستادند من بنده را چون این عید فرا رسید بر حسب فرمان قصیده بایدم انشا کرد هم در این عید صیام چنین یادالا علی قصیده انشا کردم لمؤلفه

مبارکست رخ شاه در مبارک ماه   که ماه دیده شود در رخ مبارک شاه
جهانگشای محمد شه آنکه از شاهان   جهانگشای نیامد چو او یک از پنجاه
مدار فتح و ظفر بر طریق لشکر اوست   همی برایت منصور او کنند نگاه
اگر که خاک درش را بباد و آب دهند   صور کنند همه رسم خدا و نقش جباه
اگرچه دست خیال از فلک گذشته تر است   بود هنوز ز دامان قدر او کوتاه
وگر بخت روزی بشام می سپرد   که [illegible] ز تو نیکو روز دیده است نگاه
در آن زمان که درآید به لجّه هامون   میان موج مخالف سپاه پیش سپاه
ز گرد تیره یکی ابر سیاه برخیزد   سنان و خنجر بارد همی ز ابر سیاه
زمین چو لجه سیماب رفته جای بجای   اجل چو ضیغم کین توز خفته گاه بگاه
چنان ز دهشت آشفته مغز گردد مرد   که سر به تیغ سپرد است و نیست تن آگاه
مدد ز نگاه تو الماس ریزه برچینند   اگر کنند به نگاه گاو و ماهی راه
کسی که بر زبر کشتها سپر گذرد   ز سر نیفتد از آسیب آسمانش کلاه
بخواب در همه شب روی اژدها بیند   هر آنکه حمله تو دید روز بادافراه
اگر نهنگ شناور نبود اسب ملک   هزار بار چنان شد ز بحر خون شناه
تو دوست داری تن داشتن بجامه جنگ   شهان اگرچه بپوشند اطلس و دیباه
وگر نوید خور تیر در تیغ خون آلود   از آن زمین که ترا بوده است لشکرگاه
تو بشکنند بدو عالم سپاه چیره سوئی   بدین سخن دل شمشیر تو بس است گواه
جهان بگیری ازین دست بی تعب بخشی   نه آن باستمداد و نه این به استکراه
بوقت لطف جهانی کنی بجود طراز   بگاه خشم جهانی کنی به تیغ تباه
سحاب دست تو گر قطره بر زمین بارد   نهال قند ز زمین بردمد بجای گیاه
تو انتقام به مرد گناه می بخشی   که آسمان نرود با تو بر طریق گناه
ز کبر باره گر سایه افکند بر شیر   اگر بسایه اسب تو بگذرد روباه
ز خیمه تو بن خیمه است روی زمین است   که خلق از نظر فرش آفتاب خوانده و ماه

همیشه تا ز سپهر بلند هست به مهر — یکی به بنگه ماه و یکی به برج و جباه
به درگه تو بپا از سپهر مدحت خوان — همیشه پشت سپهر بلند باد دو تاه

حاضران حضرت هنوز گمان نداشتند که این پادشاه است و بر تخت نشسته است و بیشتر مردم می پنداشتند که کارداران دولت تدبیری اندیشیده اند و تعبیه ساخته اند و این دیگر کس است که بجای شاه برگاه نشانده اند تا مبادا فتنهای خفته بیدار شود و مملکت آشفته گردد و همه تن چشم و گوش بودند که از شهریار سخنی اصغا نمایند ناگاه شاهنشاه غازی که خدایش در جهان جاوید و هر لحظه نعمت تربیت بر مزید کند لب باز کرد و سخن آغاز کرد و این بندهٔ ضعیف را مورد الطاف شاهانه داشت و در نظم و نثر فراوان بستود و لختی از ناسخ التواریخ تحسین و تجلیل کرد و همچنین سلوک این بنده را در مسالک چاکری و دولتخواهی ترحیب و ترحیب فرمود و این کلمات را همی بر زیادت کرده اعادت کرد تا مردمان را رخصت انصراف فرمود همانا من بنده که تاکنون پانصد هزار بیت نظم و نثر در دولت او فراهم کرده ام شکر نعمت او را نتوانم پادشاهی با این عظمت و چندین نقاهت در هنگامی که چندین هزار کس بشنیدن کلمه از دهن او حاضر باشند گشاده زبان در تکریم این بنده بیان فرمودها چندانکه از این پس زنده باشم و او را ستایش گویم بلکه فرزندان من تا پنجاه پشت چندانکه بیایند و بگذرند و بر روان او درود فرستند ادای شکر این مجلس نکرده باشند بالجمله شاهنشاه غازی نیرومند شد و آن مردم که در این واهیه بر طریق عصیان رفتند پایمال عتاب و عقاب ساخت و هم در دنبال اللهقلی میرزای ایلخانی قاجار که شرح حالش مرقوم شد در مدتی که شاهنشاه غازی مریض بود باغوای شیاطین انس و معاشران ناجنس و کثیف اباطیل خود را در خور سریر و اکلیل می پنداشت و این راز را گاه گاه با همگنان در میان میگذاشت این هنگام از میان ارک دار الخلافه بیرون شده در باغ بهارستان که در ظاهر قصبه طهران خود بنا کرده بود جای کرد و از قورخانه پادشاهی هر روز خطی فرستاد و مقداری حرب و باروت به باغ بهارستان حمل داد و قورخانه چیان را قوت آن نبود که سر از فرمان او برتابند چه بیم آن را از نزد حاجی میرزا آقاسی آلوده عصیان کند و مورد عتابی و عقابی سازد بالجمله از ملازمان خویش و مردم صعلوک و درویش نزدیک به پانصد تن تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و همه شب در ایام شهر صیام بزرگان درگاه و چاکران پادشاه را دست آویز ضیافت حاضر مجلس خویش میساخت و کمال مهر و حفاوت مرعی میداشت از بهر آنکه بزرگان در خدمت او نرم گردن شوند و ملازمت او را گردن نهند و همه روزی با معدودی از مردم خود بشهر درمیآمد و بعد از دیدار حاجی میرزا آقاسی به دربار پادشاه میرفت و از پشت در روی کار آگاه میشد و چنان می پنداشت که اگر روزی صاحب تاج و تخت بجهان دیگر رخت کشد حاضر خواهد بود و بی کلفت خاطر بر ضبط ملک قادر خواهد گشت از جانب دیگر میرزا نظر علی حکیم باشی و محمد طاهر خان وکیل قزوینی و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن دیگر از اعیان دولت چون با حاجی میرزا آقاسی از در خصومت بودند همه روز و همه شب مواضعه مینهادند که اگر روزگار پادشاه کوتاه شود دیگری بر تخت ملک شاه گردد منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را شتاب زده بطهران آرند و صدارت آن ملک و امارت کبری را بدو گذارند و از

یکسوی دیگر محمد قلیخان ایلیک آقاسی پسر آصف الدوله جماعتی از اعوان را شوری دیگر ساز کرده گفت چون پادشاه در این زندگانی تباه شود و ولیعهد دولت صاحب تاج و کلاه گردد فرزندان امیر محمد قاسمخان قوانلو که خالان ولیعهد هر اوج ماه فرزند دوست را از دامان دولت کوتاه سازند نیکو آن است که بعد از پادشاه چندان بباشیم که الله قلیخان ایلخانی نخستین بتازد و عصیانی سازد آنگاه بروی درآییم و او را بجرم گناه او تباه سازیم و حاجی میرزا آقاسی را نیز زنده نگذاریم چون این کار را بپای بریم سرعی نزدیک بهمن میرزا فرستاده او را بسرعت تمام بدار الخلافه کشیم و بر تخت ملک نشانیم و بدین اندیشه دویست تن مردم تفنگچی از دور و نزدیک انجمن کرده در سرای خویش پنهانی همی داشتند و چون میرزا آقاخان وزیر لشکر در اعداد امر و مدت اتباع و بسط خاطر از همه افزون بود هر یک از شجاعت در اسعاف مرام خویش دست توسل بدامان او میزدند و او را پشتوان و ظهیر خویش میخواستند از نیروی میرزا آقاخان که از بدو دولت آقا محمد شاه شهید تا بدین وقت پدر بر پدر از نیک و بد آگاه و طرف شور پادشاه بود اکنون خاطر اینجمله را تفرس کرده روز تا روز بر سر بالین پادشاه حاضر شده او را از کارهای امور آگهی همی داد شاهنشاه غازی بصبر و سکونی که جز از پادشاهان نیاید کار ایشان را نادیده می انگاشت و کیفر کفران هیچیک را فرمان نمیکرد تا آنگاه که خداوندش بهبودی داده و مزاجش باستقامت و سلامت پیوست و هم در این وقت با اینکه میرزا آقاخان وزیر لشکر مکشوف داشت که الله قلیخان ایلخانی آرزوی تاج کیانی همی کند و هوای تخت سلطانی روز بروز چنید اگر در باغ بهارستان در هنگام [illegible] پادشاه خطاب کند و شاه از جواب بشنوند شاهنشاه غازی حشمت حاجی میرزا آقاسی را فرو نگذاشت و هیچ از اینگونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد که ایلخانی طریق بروجرد سپرده آن ولایت که تحت فرمان او است نظم کند چه در این وقت حکومت بروجرد و گلپایگان و محلات و محال خوار او را مفوض بود لاجرم ایلخانی بسیج سفر کرده شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا و پسران علینقی میرزای رکن الدوله حمزه میرزا و محمد کریم میرزا و امان الله میرزا و دیگر ابوالفتح میرزای پسر شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه و دیگر عم او میرزا احمد خان پسر حسینقلی خان ملک الشعرا که شرح حالش مرقوم شد چون بحکم حاجی میرزا آقاسی وزیر او بود بایست با او کوچ دهد و چون کردار ناهنجار ایلخانی مکشوف بود ملک الشعرا هراسناک شد از بیم حاجی میرزا آقاسی پسر را منع از سفر نتوانست کرد و از سوی دیگر استشمام گناهی با دولت پادشاه میرفت عاقبت با این بنده شوری کرده باتفاق نزد حاجی میرزا آقاسی شتافتیم و شرحی نگاشته و سپردیم که بیک شصت سال است هواخواه این دولت و پرورده نعمتیم امروز مردمان ایلخانی را گناهکار دولت و رانده حضرت خوانند اگر این سخن استوار است سفر محمود خان سزاوار نباشد بر فراز آن مکتوب بخط خویش نگاشت که مردمان این سخنان از در بهتان کنند بر حسب حکم پادشاه محمود خان بایست بسر همراه باشد و اگر از این سفر خطری بادید آید بر من است نه بر شما بالجمله الله قلیخان ایلخانی روز هشتم ذیقعده از دار الخلافه بیرون شده طریق بروجرد بر گرفت اما چون حاجی میرزا آقا ایلخانی را از طهران بیرون تاخت دل از آلایش او بپرداخت در قلع و قمع

تقدیم خدمت میرزا آقاخان وزیر لشکر دولت ایران

بیرون کردن حاجی میرزا آقاسی جمعی از بزرگان درگاه را از طهران

اعدای خویش تصمیم عزم داده از شهر طهران بیرون شده در قلعه عباس آباد که خود بنیان کرده بود
جای کرد و در حضرت شهریار معروض داشت که ده سال افزون است زحمت ایران بر ذمت
نهاده ام و با این ضعف شیخوخت تن بهزار گونه صعوبت داده ام اکنون جمعی خائن دولت در کارها
مداخلت افکنده اند و در حل و عقد مملکت داخل شده اند اینجماعت را باید بمحل خویش مراجعت داد و اگر
مرا رخصت فرمای تا در عتبات عالیات گوشه عزلت گیرم و زحمت کارداران دولت نکنم چندانکه شاهنشاه
غازی خواست او را از در دیگر راضی دارد سر در نیاورد و عاقبت الامر فرمان کرد که ملک قاسم میرزا سفر
آذربایجان کند و میرزا نظر علی حکیم باشی را هزار تومان مصادره ماخوذ داشته با او همراه کنند و این هر دو
روز بیستم ذیقعده از دار الخلافه بیرون شدند ملک قاسم میرزا طریق آذربایجان گرفت و میرزا نظر علی
در دار الامان قم اقامت کرد اما میرزا آقاخان وزیر لشکر که شاه را از غث و سمین امور آگاه ساخت و ولیعهد
دولت را از مکیدت دشمنان حارس و حافظ بود مورد اشفاق ملکانه و الطاف خسروانه گشت و در دل
پادشاه و بیجاب او همی بود و همچنان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه چون نیکو خدمتهای او را دانسته
و معلوم داشت که کین و کید دشمنان را بحسن تدبیر عظیم وقایه بود و سهام نیرنگ ایشان را بهشیاری و فرهنگ
خفا می گشته او را بحضرت خویش حاضر ساخت و نیکو بنواخت و بدست خویش خطی نگاشته بدو سپرد که از
کلمات آن این معنی مستفاد بود یعنی آن هنگام که تخت و تاج مرا باشد و افسر و تاج بهره من گردد وزیر لشکر را
بمقامی رفیع تر از این بزرگ کنم و او را پاداشی پادشاهانه کنم و رفیعتر از آن بمقام که وزیر لشکر داشت صدارت
کبری بود و در معنی او را وعده صدارت اعظم داد و امروز بشرط آن پیمان در مسند صدارت و چار بالش
امارت جای دارد و چه گفته اند که مرد کریم بوعده وفا کند اما از آن سوی حاجی میرزا آقاسی چون قربت وزیر لشکر را
در حضرت پادشاه بدانست و مواضعه او را با ولیعهد دولت نیز تفرس کرد سخت هراسناک گشت با خویش
اندیشید که در چنین هنگامه صواب آنست که کاری کنم دیگر و از بیم عزلت و ذلت یکباره برآسایم و در حضرت
پادشاه معروض داشت که از قدیم گفته اند دو پادشاه بر سر یک کاه نروند و دو حسام بیک نیام نشود امروز
میرزا آقاخان وزیر لشکر در مملکت وزیری دیگر است توانم گفت که مردمان مکانت او را افزون از من دارند
و مقام او را رفیع تر از من شمارند یا او را از مداخلت دولت بازدار یا مرا بزاویه عزلت گذار چندانکه پادشاه خواست
این قصه کوتاه کند و در میان ایشان میانجی شود مفید نیفتاد و چون بیشتر وقت حضرتش مریض و علیل بود
و حاجی میرزا آقاسی حل و عقد امور را از کثیر و قلیل وکیل و کفیل بود بهشت خلع او را از مسند وزارت در کار مملکت
خللی بزرگ می پنداشت پس بصواب نزدیکتر چنان دانست که فرمان کند تا روزی چند وزیر لشکر کناری
گیرد و چون مقتضی وقت باز آید لاجرم وزیر لشکر رتق و فتق سپاه را با برادر خود میرزا فتح الله گذاشت
و خود طریق کاشان برداشت برادر دیگرش میرزا فضل الله امیر دیوانخانه نیز با وزیر لشکر همراه شد
و در کاشان نزدیک برادر اقامت کرد و مردم کاشان از وضیع و شریف و قوی و ضعیف چون
عبد مملوک در طریق اطاعت او سیر و سلوک کردند خاصه من بنده که ملازمت ایشان [illegible] داشت

و انقیاد فزونی جستیم چنانکه و شاه سخن چین نزد حاجی میرزا آقاسی زبان بسعایت گشودند و این کردار را بر من جنایتی کردند چنانکه در جای خود مرقوم میشود و هم درین سال چون از جانب امپراطور روسیه جنرال ورانضوف بفرمانگذاری مملکت قفقاز و گرجستان نامبردار شده جانشین گشت شاهنشاه غازی یک قطعه نشان تمثال پادشاهی و یک رشته تسبیح مروارید به تشریف او مبذول داشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مأمور گشت تا تشریف شاهنشاه ایران را بفرمانگذار گرجستان برد و او تقدیم خدمت کرده مراجعت نمود و یکروز قبل از نوروز سلطانی بحضرت سلطان پیوست

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری مطابق سنه یونت ئیل ترکی چون هشت ساعت و چهل و پنج دقیقه از شب سه‌شنبه بیست و سیم ربیع‌الاول برگذشت خورشید در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار جشن عیدی بپای برد و درین سال چنان افتاد که کارداران دولت با اللهیارخان آصف‌الدوله فرمانگذار مملکت خراسان دل دیگرگون کردند از نیروی که محمدقلیخان پسر آصف‌الدوله در حضرت شهریار حاجب و ایشیک آقاسی بود و مکانتی بسزا داشت و از آنجا که اللهقلی میرزا پسرزاده حسینعلی خان برادر فتحعلی شاه که از طرف مادر هم نسب با فتحعلی شاه داشت ربیب حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم بود چه مادر او بعد از مرگ شوهر بحباله نکاح حاجی میرزا آقاسی درآمد و چون بسن رشد و بلوغ رسید ایل قاجار را ایلخانی گشت و چنانکه مذکور شد مراتب علیا را تقاضا نمود و باقتضای جوانی و نادانی سبب فتنهای بزرگ گشت و هرکس خدمت او را گردن نمی‌نهاد و با اندیشه‌های ناصواب او متفق نمی‌گشت دامن او را بخصومت حاجی میرزا آقاسی آلوده میساخت و چندان سعایت میکرد که حاجی میرزا آقاسی را با او بعضی برمی‌انگیخت و هیچکس را آن نیرو نبود که با حاجی میرزا آقاسی برزند از نیروی بر بسیار مردم کار صعب افتاد و محمدقلیخان نیز از آن مردم بود که دل آزرده داشت و همواره با آصف‌الدوله از کارداران دولت کتابت بسعایت و شکایت میگماشت و بازمی‌نمود که سلطنت پادشاه را بسوء تدبیر حاجی میرزا آقاسی مداری و استقراری نمانده رعیت دل رنجیده دارد و لشکری با خاطر آزرده روز میگذارد سالی و ماهی میرود که سربازان آهنگ طغیان سازند و اولیای دولت را باخذ مواجب بمحاصره نشینند از تنگی و از آسودگی چون این سخنان در خراسان سمر گشت و حسن خان سالار پسر دیگر آصف‌الدوله اصغا مینمود چنان می‌پنداشت که اگر تجهیز لشکری کند و آهنگ دارالخلافه فرماید مردمان چنان از پادشاه رنجیده‌اند که بیزحمت جنگ تاج و اورنگ را از بهر او خواهند نهاد و او را بسلطنت سلام خواهند داد و این شعر فردوسی را بسیار وقت با نزدیکان خویش میسرود بیت مرا عار آید ازین زندگی که سالار باشم کنم بندگی لاجرم در پذیرفتن فرمان و اطاعت سلطان کار بمماطلت و مسامحت نهاد و با جعفرقلیخان پسر نجفعلی خان بجنوردی نیز پیوند کرد و دختر خویش را بشرط زنی بسرای او فرستاد و خواهر او را از بهر خود نکاح بست از اینسوی چون حاجی میرزا آقاسی این قصه بدانست و طغیان جعفرقلیخان نیز در حضرت پادشاه مکشوف بود و از حاضر شدن درگاه اکراه داشت از قبل شاهنشاه غازی منشوری بآصف‌الدوله فرستاد که بتوانی جعفرقلیخان را بحضرت فرست و آصف‌الدوله [illegible] که نقض

آغاز فتنه [illegible]

عهد کند و جعفرقلیخان را سفر دار الخلافه فرماید و حسن خان سالار نیز هرگز بدین حکم گردن ننهاد و ازین روی کار بمماطله کردند و پاسخ منشور را بمعاذیر ناپسند کار داده بدرگاه فرستادند با جمله چند کرت با حضار جعفرقلیخان منشور رفت و این حکم بنفاذ نشد لاجرم حاجی میرزا آقاسی در بی فرمانی آصف الدوله و فرزندش تحکیم شده صورت حال را بسعایت الله قلی میرزا بلیغتر سخنی در حضرت پادشاه معروض داشت و سخن بر آن گذاشت که می باید یکتن مرد دانادل کار آگاه که جز طریق صداقت نسپرده باشد بحکومت بسطام فرستاد تا حقیقت حال را باز داند و بعرض رساند از میانه سلیمانخان قجر که زینت حسب با حلیه نسب انباز داشت مختار افتاد لاجرم در شهر جمادی الآخره منشور حکومت شاهرود و بسطام بنام او رقم شد و تشریف شاهانه مبذول افتاد و او چنانکه توانائی فرزند خویش مهدیقلیخان را از پیش بشرط نیابت روانه شاهرود و بسطام داشت و خاطر بر بسیج سفر گماشت بعد از اعداد کار حاجی میرزا آقاسی او را طلب فرمود و اندرز کرد که کنون خاطر ما از بیرون فرستادن مانند تو مجرب کسی نه نظام بسطام بود و بس بلکه از طرف خراسان چنان مسموع رفته که آصف الدوله با پادشاه دل بد کرده و پسر او حسن خان سالار باندیشه خودسری و عصیان سر بر آورده و از خوی پادشاه عادل بعید است که بقدم عجل طریق مکافات گیرد و شتاب را که شیمت شیطان است در کیفر مردمان پیشه سازد تا مبادا بسعایت شیاطین انس در مهلکه غوایت افتد و بهواجس نفسانی شکنجه بیند پس صواب چنان نمود که چون سفر شاهرود و بسطام کنی همه روزه عیون و جواسیس خویش را با راضی خراسان گسیل سازی و کنون خاطر در پرده را تفرس فرمائی و روز تا روز اندیشه ایشان را باز نمائی تا اگر واجب افتد ایشان را دفع دهیم و از محل و مکانتی که دارند فرود آوریم پس سلیمانخان فرمان او را بقدم قبول تلقی کرده از حضرت انصراف یافت و از آنجا حاضر حضرت پادشاه گشت شاهنشاه غازی نیز با او سخن همه از اینگونه کرد و او را از سفر فرمود پس سلیمانخان اعداد کار کرده راه برگرفت و در منزل فیروزکوه او را مسموع افتاد که با غوایت جعفرقلیخان کرد شادلو و حسن خان سالار ترکمانان گوکلان سر بعصیان بر آورده اند و سلیمانخان ملقب بنجات خان حاکم استراباد که از سوی مادر نسب با فتحعلیشاه داشت فریب داده فریب بمراتع خویش برده اند او نیز برای اخذ منال و دیوانی بمیان آنجماعت شتافته و ایشان بر شوریده اند و مغافصة بر لشکرگاه او تاختن برده اموال و اثقالش را عرضه نهب و غارت ساخته اند در میانه نوشیروان خان پسرش نیز اسیر گشته لاجرم صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه پادشاه داشت و از فیروزکوه بمنزل چاردهکلاته کوچ داد هم در آنجا معلوم داشت که جعفرقلیخان بر سر نردین غارت برده و اراضی نردین را جرم با تحت فرمان آورده و زن و فرزند محمدحسن خان نردینی را که از خدام دولت بود اسیر گرفته از میانه محمدحسن خان یکتنه بر اسبی برنشسته و تا بسطام عنان نکشیده بعد از ورود به بسطام مهدیقلیخان پسر سلیمانخان او را سازوبرگ کرده روانه طهران داشت اما سلیمانخان چون وارد بسطام گشت و آن طبده را با نظام کرد چند تن مرد جاسوس اختیار نموده یکتن باستراباد گسیل داشت و دو کس بخراسان و بروجرد فرستاد تا تفحص حال کرده کنون خاطر سالار و جعفرقلیخان را مکشوف داشتند و باز نمودند که ایشان را غوایتی

ترکمانان و دیگر قبایل شمار و از حیلتهای انگیزند تا جمیع قبایل را خائن دولت و گناهکرده حضرت
سازند تا از پادشاه هراسناک گردند و در عصیان دولت همداستان شوند و دیگر در خاطر دارند
که از بزرگان خراسان کرد و کانی گرفته در قلعهٔ کلات باز دارند و چون این کارها بپای برند عصیان خویش
آشکار کنند و هنوز آصف الدوله در این امر تعامدی داشت و اهمال میداند چه آصف الدوله در خاطر
بود که بعد از شاهنشاه غازی نگذارند چشم از ولیعهد دولت که خدایش خاص سلطنت آفریده بود
بپوشد و همین میرزای برادر اعیانی محمد شاه را بپادشاهی بردارد بالجمله سلیمانخان این اخبار را کتابی
کرده نزد میرزا شفیع صاحبدیوان که معضلات دولت را مستشار و محرم اسرار بود فرستاد تا
اینجمله را در حضرت پادشاه و جناب حاجی میرزا آقاسی آشکار ساخت و خود با ترکمانان فرکت فارسیان
و جیاشنک که بسیار آغاز موافقت و سازش مرافقت نهاد و با ایشان مواضعه کرده میثاق اتفاق استوار
داشت تا اگر بتحریک سالار و جعفرقلیخان ترکمانان گوکلان و یموت آهنگ شاهرود و بسطام کنند
او را آگهی دهند و بدین تدبیر ایام زمستان را بسلامت گذاشت و هرگاه ترکمانان آهنگ اراضی او کردند
آگاه شده مردمان را بحفظ و حراست خویش مامور داشت و از زحمت دشمن آسوده زیست و هم در این سال
حاجی میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام که متولی روضهٔ مقدسهٔ رضویه علی ساکنها آلاف
التحیة بود وداع زندگانی گفت و چندانکه متصدی این امر شریف بود نیکو خدمتی کرده موقوفات بقعهٔ مبارکه را
در تمامت ایران منتظم داشت و دارالشفای بجوار آن را آبادان فرموده هرگز در کار معالج و مداوا مسامحت
نرفت و پیوسته اطعمه و اشربه فقرا و مساکین از کارخانهٔ خاصه و مطبخ خاص حضرت رضا علیه السلام بی کلفت
میرفت و مکتب خانهٔ اطفال را چنان بر رونق کرد که کودکان مردم تنگدست در تحصیل علوم از بزرگ زادگان
کار سهلتر کردند و زایران آن سده سنیه را هر که بیزاد و راحله بود اسعاف حاجت او فرمود و هر شب
انجماعت از خدام را که در آستانهٔ مبارکه دیده بان بودند از مطبخ خاص طعام داد و در تعمیر ابنیه مساعی جمیله
مبذول داشت بالجمله چون از جهان رخت بدر برد حسب فرمان شاهنشاه غازی و صوابدید حاجی میرزا آقاسی
حاجی میرزا عبدالله خوئی که از جملهٔ منشیان خاصه درگاه بود متولی بقعهٔ متبرکه گشت و هم در این سال شاهنشاه
غازی فرمان کرد که حسین خان نظام الدوله حاکم فارس آب شش پیر را که منبع آن در کوهستان ممسنی و بلوک
اردکان است و از آنجا برود خلیلان پیوسته میشود و بدریای عمان میرود نهری حفر کند و بهری بشهر شیراز
رساند و از منبع آن آب تا بشیراز هیجده فرسنگ مسافت است بسیار وقت سلاطین متقدم این
عزم را تصمیم داده و تقدیم نکردند بالجمله شاهنشاه غازی حکم براند که اگر معادل یک کرور تومان زر مسکوک
از خراج فارس بخرج مقصود رود مقبول است لاجرم حسین خان دامن همت بر میان استوار کرده دوازده
هزار مزدور را انجمن کرد و از این مسافت دراز نهری که ده ذرع عرض و پنج ذرع عمق داشت حفر کرد
و هر زمین که افتاده بود چاه کرد و با سنگ و ساروج مجری آب را استوار داشت و آب را بشهر شیراز
آورد خرد و بزرگ شادمانه بیرون شتافته و شکر خداوند و احسان پادشاه گذاشتند و هم در این سال

وفات حاجی میرزا موسی خان متولی مشهد مقدس و تفویض امر او بحاجی میرزا عبدالله

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

چنانکه ازین پیش مرقوم شد الله‌قلی میرزای ایلخانی برحسب فرمان سلطانی سفر بروجرد کرد بعد از ورود بدان بلده جماعتی که نسب با خاندان سلطنت داشتند در حضرت او مواظبت و ملازمت می‌نمودند برای اختلال و رفاه حال او را باظهار کلمهٔ عصیان تحریض میدادند و هرشب که بساط لهو و لعب گسترده میشد و مجلس خمر و قمار آراسته میگشت خاصه آن هنگام که بخار این ایاغها دماغها آشفته میگشت و از غایت بی‌خویشتنی ناگفتنیها گفته میشد همگنان همدست و همدل زبان بستایش و نیایش او می‌گشودند و او را بارتقای مراتب سلطنت و ضبط حوزهٔ مملکت ترغیب میدادند ایلخانی نیز بهواجس نفسانی این تخیلات شیطانی را پسندیده میداشت و با بدان که زیر دست حکومت سنگی میشد اشجاعت در برابر او ایستاده و بر صف میشدند و او را ترهیب و تخویف ملکان میفرستادند و همچنان عم او میرزا محمد خان که در غیبت ایلخانی به نشان نیابت حکومت بروجرد داشت و اینوقت از حساب اخذ خراج و بازپرس منال دیوان خوش داشت که ایلخانی طریق طغیان سپرد و خویش را خاین دولت و رانده حضرت سازد و بزشت و زیبای امر او نپردازد لاجرم از کیفر او را انگیختهٔ عصیان میساخت و از جانب دیگر سیئات اعمال او را به چندان نگار داده به دارالخلافه میفرستاد و بتوسط محمدقلی خان ایشیک آقاسی بلحوظ پادشاه می‌افتاد شاهنشاه غازی چون هیچ امر از حاجی میرزا آقاسی مستور نمیداشت هر گاه بدین سخن میرسید حاجی میرزا آقاسی معروض میداشت که این سخنان همه از در کذب و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کیفر این گناه بر میتافت بالجمله یک دو ماه کار بدینگونه رفت و این کبر و خیلا در دماغ ایلخانی تقویت شد و از آنسوی منوچهر خان معتمدالدوله و جماعتی از بزرگان ایران که با حاجی میرزا آقاسی دل بد داشتند و او را نزد پادشاه زیانی نمیتوانستند در اغوای ایلخانی الحاح فراوان مینمودند تا او پشت با دولت کند و بجرم او حاجی میرزا آقاسی آلوده جنایت گردد در پایان امر با اسپهبد بزرنج و طلسم زدیده و عمّ ایلخانی در حسم حبل موالفت و رفع رایت مخالفت یکجهه شد و چون او را مالی بذخیره و گنجی اندوخته نبود چندانکه از بهر خورش و خوردنی یکروزه و یکشبه خوان سالارش در تکاپوی برزن و بازار بود ناچار بدان سر شد که یک نیمه از خراج سال آینده را از مردم بروجرد ماخوذ دارد و بدان مایه خروج کند در اینوقت محمود خان پسر محمد حسین خان ملک الشعرا که برحسب امر پادشاه بوزارت او منصوب بود دیکتکریت که اندک اندک سخنان بیهوده مستانه و کلمات بیمعنی شبانه دیر نباشد که در میان مردم افسانه شود و دولتی را که پدر بر پدر پرورده نعمت بوده بکفران احسان سمر شود پس از پی چاره گری میان استوار کرد و نخستین میرزا محمود مجتهد را که نسب با سید بحرالعلوم میبرد و میرزا صادق امام جمعه بروجرد را که حافظ شریعت و سالک طریقت است دیدار کرد و گفت اگر من مخالفت ایلخانی کنم از این جانی بیمناکم و اگر سخن نگویم تا او سفاهتی آغازد و فتنه انگیزد روزی چند بر نگذرد که من و بر زیادت شما هر که در این شهر است بهرهٔ هلاک و دمار گردد مستعجلاً چاره این است که در زمان حال این بلد را بیاموزید که چون کارداران ایلخانی در طلب منال دیوانی بر آیند رعیت را بر شورانند تا از خراج سال آینده چیزی بر ذمت نگیرند چون ایلخانی را سیم و زر نباشد جنبش نتواند کرد این گفتار را ایشان پذیرفتار شدند و بکار بستند اما محمود خان چون ازینکار بپرداخت چنانکه صورت حال را نگار داده مت

مسرعی پوینده‌تر از برق و باد نزدیک محمدحسین خان ملک الشعرا فرستاد و چون او بر مکتوب وی توقف یافت عظیم دهشت زده گشت و با محمدقاسم خان برادر خود و این بنده سخن بشوری افکند در پایان امر سخن بر آن نهادیم که اگر ما فوده حدیث ایلخانی را در حضرت پادشاه معروض داریم از حاجی میرزا آقاسی پوشیده ندارد و او بی‌شک ما را تکذیب نسبت کند و از در حضومت بیرون شود و بر زیادت محمود خان بدست ایلخانی مقتول گردد و اگر این راز را پوشیده داریم عاقبت در حضرت پادشاه آلوده گناه شویم و افزون بر کفران نعمت تباه گردیم نیکو آن است که صورت ایلخان بدست حاجی میرزا آقاسی معروض افتد و چون او در نزد او این راز را از پرده بیرون افکنیم تواند مستور داشت ناچار در حضرت شهریار مکشوف دارد پس من بنده قلم و قرطاس برداشتم و این قصه را تا بخاتمه برنگاشتم و باتفاق ملک الشعرا بسرای حاجی میرزا آقاسی برفتیم و مکتوب بدادم و قصه بگفتیم او را دیگر مجال پوشیدن این راز نماند و در زمان یکتن از پیشخدمتان پادشاه را طلب داشته این مکتوب را بحضرت فرستاد و از آن سوی چون ایلخانی از اخذ منال دیوانی بی‌بهره ماند و از بهر معاش خویش بیچاره گشت ناچار در شهر ربیع الاول طریق دارالخلافه برداشت در عرض راه مکتوب حاجی میرزا آقاسی و نامه مادرش که صبیه حاجی میرزا آقاسی و دختر شهریار تاجدار فتحعلی شاه بود بدو برسید که چه نشسته و از در نادانی و جهل جوانی خویشتن را بدهان شیر عرین باز داده همانا قصه مخالفت و اندیشه طغیان تو را محمود خان نگار داده بطهران فرستاد و مکشوف حضرت شهریار افتاد ایلخانی از این حدیث هراسناک شد و طی طریق دارالخلافه را بر عجل و شتاب بیفزود و باشد که زحمت خویش را از اشتغال این عصیان بیرون کند و هم خطی بخسرو خان بختیاری رسیده سرا که نگاشت که محمود خان مرا در حضرت پادشاه آلوده عصیان و گناه ساخت و بیک از برود و بیرون خواهد تاخت اگر توانی چند تن سوار بر گمار تا او را در عرض راه مقتول سازد اما محمود خان چون راه بگذاشت و از طرف کنگاور بدار الامان قم سفر کرد بسلامت زیست بالجمله بعد از اخبار حاجی میرزا آقاسی از طغیان ایلخانی روزی چند بر نگذشت که آهنگ سفر او بدار الخلافه مسموع پادشاه افتاد پس در زمان فرمان کرد تا حاجی فرامرز بیک فراش خلوت بجانب او تاختن برده هر جا او را دیدار کند از در آمدن بدار الخلافه دست باز دارد حاجی فرامرز بیک سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول راه برگرفت و در منزل حوض سلطان با او دچار شد و این وقت با پانصد سوار بجانب طهران رهسپار بود مع القصه حکم شاهنشاه غازی را با او القا کرد و او را مراجعت داده بدار الامان قم آورد و از پس آن بصوابدید حاجی میرزا آقاسی شاهزاده کیومرث میرزا سفر قم کرد و خط شاه را با ایلخانی سپرده بدین شرح که هیچگونه خاطر ما را از قبل تو کدورتی در بخشی نیست الا آنکه جناب حاجی میرزا آقاسی چنین خواسته که یکچند روزگار خویش را در عتبات عالیات بپای بری و از آلایش معاصی و پلیدیهای بیفزایی پاک شوی چون ایلخانی این منشور بخواند باتفاق شاهزاده کیومرث میرزا شب پنجشنبه دوازدهم ربیع الثانی از قم بیرون شده طریق عتبات عالیات برداشت و بعد از وصول بدان ارض مقدس شاهزاده کیومرث میرزا مراجعت بدار الخلافه فرمود و از این طرف بعد از مأمور داشتن شاهنشاه غازی ایلخانی را بعتبات عالیات برادر کهتر خود نجفقلی میرزا را مأمور بحکومت بروجرد فرمود و شاهزاده

آگاه شدن شاهنشاه از کار الله‌قلی میرزا و مأمور داشتن او را بسفر عتبات عالیات

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بعد از ورود بروجرد آشفتگیهای ایلخانی را منظم کرد و محمد کریم میرزای سپه رکن الدوله را که برادرزن ایلخانی و حافظ زنان و بازماندگان او بود مأخوذ داشته بضرب چوب کیفری بسزا کرد

شرح واردات احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری مطابق سنه توی ئیل ترکی بعد از دو ساعت و سی و چهار دقیقه از روز یکشنبه چهارم ربیع الثانی بگذشت آفتاب به حمل تحویل داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید بنظام برد و این هنگام نزدیکان حضرت پادشاه را عصیان سالار آشکار بود و شاهنشاه غازی دفع او را واجب میشمرد و از آن طرف سالار در اظهار کلمه عصیان اصرار میداشت و آصف الدوله رضا میداد و سخن بر این داشت که مردم ایران بسلطنت ما متفق نخواهند گشت چه ما از خاندان سلطنت نبوده ایم و اگر مردم ایران از پادشاه و حاجی میرزا آقاسی رنجیده خاطر باشند از دودمان سلطنت بزرگان بسیار اند که بر ما فزونی دارند بیگمان دیگری را اختیار کنند و ما را از این محل که امروز داریم نیز فرود آرند هم اکنون بفرمان برداری مردم خراسان و سخنان ایشان فریفته نشوید که نیروی ما بقوت دولت و منشور پادشاهی است ما را چندان دل دهند که از پادشاه روی بگردانیم چون کار یکسره کنیم ما را چون بره در دهان گرگ گذارند و بگذرند پس صواب آنست که یکتن از خاندان سلطنت را برانگیزیم و بدست او محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی را از بن براندازیم و امروز آنکس جز همین میرزا برادر اعیانی محمد شاه نیست که فرمانگذار آذربایجان است بکثرت ذخایر و خزاین نامبردار است و از آذربایجان لشکر بزرگ تواند انگیخت چون او را با خود همداستان کنیم مردم خراسان دیگر عصیان ما نکنند و مردم عراق با سپاه این دو مملکت برنتابند اکنون بر آنچه در ضمیر نهفته اند پرده بر مدرانید تا من بدستیاری رسل و رسایل همین میرزا را با خود همدست کنم آنگاه دست بدین کار بیازم و روزی چند برنگذرد که او را بر تخت جای دهیم و زمام ملک و مملکت بدست گیریم سالار که پسر و خیلای سروری در سر داشت در جواب پدر گفت اینک از خویشاوندان ما که در دار الخلافه جای دارند پشت و روی این کار دیده و دانسته اند همه روزه مکتوب رسد که بدرنگ آهنگ دار الخلافه کنید و دانسته باشید که تاج و اورنگ بی زحمت جوشش و جنگ بهره شما خواهد گشت زیرا که حاجی میرزا آقاسی مردمان را چندان زخم زبان کرده که التیام آن جراحات هیچ مرهم فراهم نشود و مکاتیب محمد قلیخان نیز گواه مقالات ایشان است اکنون که ما خود قوت و مکانت انکار داریم چرا باید بسلطنت همین میرزا سر فرود آریم این بگفت و در تهییج فتنه و بسیج امر یکجهته گشت و در خاطر نهاد که اگر تواند گنج اندوخته پدر را برگیرد و بر لشکر قسمت کند آصف الدوله این معنی را تفرس کرده با پسر برفق و مدارا پیش داشت و گفت اکنون که کار بدینگونه میرود اینقدر مرا زمان دهید که معادل صد هزار تومان نقد مسکوک برداشته بطهران شوم اکرام سلطنت را پوشیده دیدم و مردم را در دفع وزیر و خلع پادشاه یکجهته شناختم من نیز ایشان را تحریض کنم و دوستان قدیم را دیدار نمایم و ببذل زر و مال متفق الکلمه سازم و همچنان همین میرزا را از آذربایجان برشورانم آنگاه شما را آگهی فرستم تا جنبش کنید و کار برآرزو و دارید و اگر این سخنان را وقعی و ثباتی نیست و مردم پادشاه

۴ از در مخالفت هستند با حاجی میرزا آقاسی طریق موافقت سپرم و این زر که با خود حمل میدهم پیشکش پادشاه
و چیزی او پیش گذرانم و حکومت مملکت قومس و استرآباد را با خراسان توأم سازم و منال دیوانی یکساله آن
مملکت را نقد تسلیم کنم و با تشریف پادشاه و منشور حکومت فراز آیم و بستوانی از این ممالک نیز لشکر فراوان
انجمن سازم و چون زمستان بپای رود در اول بهار با لشکرهای ساخته جنبش کنم و آرزوهای دیرینه برآیم
با محمد خان خویش را بدین تمویهات آرایش کرد و سالار را آرامش داد آنگاه از سیم و زر و حلی و زیور و حلیه
و طریف و ودایع و شریف هر چه در خراسان اندوخته داشت حمل داده و طریق طهران برگرفت و طی طریق را نیز
بقدم عجل و شتاب میکرد که مبادا حسن خان سالار باز سفاهتی آغاز نهد و از دنبال بتازد مع القصه از منزل
میامی کس فرستاد و سلیمان خان حاکم بسطام را از ورود خویش آگهی داد و سلیمان خان او را پذیره شد و آصف الدوله
در قلعه آصفیه که خود بنا کرده بود و قریب به بسطام فرود شد این هنگام چون سلیمان خان بتفحص حال او مامور بود
گفتن از نزدیکان آصف الدوله را بطریقت و مخالفت او و فرزند او حسن خان سالار را پرسش نمود و عصیان
ایشان را بر انس و کشوف داشت که آصف الدوله بیست و دو بار کیر صندوق حمل داده که بیشتر آکنده بزر
مسکوک است و از جواهر آلات و ادوات سیم و زر بر زیادت چهارصد هزار تومان زر مسکوک خزانه میرود این
قلعه را نیز معروض درگاه پادشاه داشت اما آصف الدوله روز دیگر از قلعه آصفیه کوچ داد و از برای فریفتن دول
شیفتن سرهنگان عرب و عجم را با خویشتن تا دامغان کوچ داد و از آنجا رخصت انصراف فرموده خود روانه
طهران گشت بعد از ورود بطهران و تقبیل سده سلطنت چون آنچه گمان داشت نصرت نیافت سر از فاجعت
و ضراعت پیش داشته و نخستین منشوری بنام حسن خان سالار صادر کرد که متولی بقعه متبرکه حضرت رضا
علیه الصلوة والسلام باشد و از پس آن منشوری دیگر بنام فرزند دیگر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی گرفت که
به نیابت آصف الدوله در خراسان حکمرانی کند و حکم دیگر بنام سلیمان خان حاکم بسطام صادر کرد که پانصد تن
تفنگچی و صد تن سواره و دو عراده توپ از بسطام تا منزل مزینان ملازم خدمت میرزا محمد خان سازد و از این
حکم در خاطر داشت که این توپ و لشکر نیز با سپاه حسن خان سالار پیوسته شود و هم فتح بسطام از برای او
آسان باشد و از آنسوی حاجی میرزا آقاسی چنان دانست که نیابت میرزا محمد خان در خراسان سبب
فتور کار سالار خواهد گشت و میان برادران کار بخصمی خواهد رفت از نیروی نیابت او را در خراسان پذیرفتار گشت
و او را بی کلفت بیرون فرستاد و بعد از رسیدن میرزا محمد خان به بسطام سلیمان خان که از مکنون خاطر او آگاه
بود و فتنه جوئی او را امید است ده روز بمماطله و تسویف او را بداشت و صورت حال را عریضه نگار داده
بدرگاه پادشاه فرستاد و نمود که من چنان دانسته ام و از کلمات میرزا محمد خان چنان فهم نموده ام
که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بخراسان بیتوقف با سالار همدست و همداستان شود و با جماعت
خراسانی و ترکان طریق مراجعت گیرد حاجی میرزا آقاسی در پاسخ نگاشت که مبادا ذره ای پذیرا گر توانی
توپخانه را از وی باز دار وقتی این حکم برسید که میرزا محمد خان توپ و سپاه را با خود برده بود اما چون
بمزینان رسید سالار را آگهی فرستاد که اینک توپ و سپاه بسطام را با خود کوچ داده ام اگر فرصتی

نخستین ایشان را بملازمت خدمت دعوت کنم چنانکه پذیرفتند نیکوکاری باشد و اگر نه جلد را اسیر کنیم و با ترکمانان جفر وشیم و یا آنکه آلات حرب و ضرب که در دست دارند مأخوذ داریم و برهنه تن رها سازیم حسن خان سالار پاسخ فرستاد که هنوز هنگام اظهار و اعلان کلمهٔ عصیان نیست بگذار تا باز چه پیش شود لاجرم آن توپخانه و لشکر سلامت باز بسطام شد آثار مینوی عیون و جواسیس سلیمانخان همه روزه برسید و باز نمود که بعد از رسیدن میرزا محمد خان بیگلربیگی بخراسان با سالار متفق شد و افزون از پیش در تحریض سالار و تحریک فتنه رنج برد تا از آنچه می نهفتند پرده برگرفتند .

ذکر ظهور عصیان و طغیان حسن خان سالار و فتح قلعهٔ کلات بدست او

حسن خان سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو چون ساز مخالفت را طبل آوازه خواستند نخستین بدان سر شدند که کلات را از لشکر بیگانه پرداخته کنند و از بهر خویش معقلی محکم بدست کرده ذخایر اندوخته بدانجا نهند و اگر کار صعب افتد بدانجا پناهنده شوند و در اینوقت محمد ولیخان قاجار و مصطفی قلیخان همدانی با سرباز قراگوزلو و آقاجان بیک سرهنگ فوج صمصام خان برای حفظ و حراست در کلات اقامت داشتند پس حسن خان سالار خطی بمردم کلات نگاشت که با سپاه پادشاهی کار بخیره کنید و ایشان را دست بگردن بسته دارید و از جانبی محمد خان آقای چلائی را مأمور ساخت که با مردم خود اعداد کار کرده دروازهٔ کلات را که مشهور بدروازه ارغون شاه بود مفتوح دارند و امیر اصلانخان پسرش با جعفرقلیخان بوبجردی دروازهٔ نفته را فروگیرند سلیمانخان دره جزی از دروازه دوم دررود جعفرقلیخان بوبجردی نیز با امیر اصلانخان همراه شد و این مردم یکبار جنبش کرده دروازهای کلات را فروگرفتند سپاه پادشاهی که هرگز با سالار این گمان نداشتند چون صورت حال را باز دانستند ناچار بقلعهٔ گک گنبد که محکمهٔ کلات است در گریخته متحصن شدند سپاه سالار ایشان را پیام کردند که در تنگنای این حصار رحل اقامت انداختن و بر آینکار جان باختن در شریعت عقل روا نباشد کس را با شما کاری نیست ازین حصار برآیید و راه خویش گیرید سربازان چون طرق و شوارع را مسدود یافتند سخن ایشان را استوار داشته از قلعه بدر شدند سواران خراسانی بیتوانی بر ایشان تاختند نخستین آلات حرب و ضرب ایشان را مأخوذ ساختند آنگاه محمد خان آقا و آقا رضا خان کوارشکی را مأمور کردند که اینجماعت را تا خبوشان کوچ دهند و از آنجا مردم خبوشان تا بجنورد برسانند و از آنجا بمردم ترکمان بشرط بیع بسپارند و آقاجان بیک سرهنگ را باقاسی خان قوری سپردند که او را بمشهد برد آقاسی خان او را بسرای خود پنهان کرد و نگذاشت تا عبد ترکمانان گردد و مردم خبوشان نیز سربازان را بخانهای خود برده حراست نمودند و بدست مردم بجنورد نسپردند چون اینخبر بسالار رسید با مردم خبوشان دل بد کرد و پیمان نهاد که بعد از مراجعت از سفر عراق ایشان را کیفر کند و لشکر ترک بساز کرده بجانب عراق در گذار آمد و یزدان قلیخان برادر جعفرقلیخان را با سیصد خانوار کرد شادلو بکلات فرستاد تا در آنجا حافظ و حارس باشد و ازینطرف چون این خبر پراکنده شد سلیمانخان در زمان صورت حال را در عریضه نگار کرده روانهٔ دار الخلافه داشت و طغیان سالار در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد از مینوی آصف الدوله

چون دانست که دیگر کار سالار تمشیت نتواند کرد از خویشتن بیمناک شد پس خواهر خود را که دختر شاهنشاه غازی بود
برای زیارت کعبهٔ معظمه برانگیخت و خود نیز خواست راه ملازمت او را اختیار کرد و یک نیمه از آن زر که از خراسان
با خود حمل داده بود و نزد بعضی از مردم که شناخته امانت بودند بودیعت نهاده در خدمت خواهر بسیج سفر
کرد و از راه آذربایجان و شطر طریق مکهٔ معظمه برگرفت و در آن سفر بر زیادت از آنچه مادر پادشاه بذل
سیم و زر فرمود آصف الدوله از مال خاص خویش معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک بکار برد و همه روز
و همه شب تمامت زائران و حجاج را از مطبخ خود خورش و خوردنی فرستاد و بدان مکانت و حشمت همی بود که
پاشای شام در موسم اولی جسارت از پای نمی نشست و بزرگان دولت عثمانی در امضای بسیج امر رضای
او جنبش نمیکردند و سخایم کرامت و بذلهای گران او مفتخر و شاد خاطر بودند بدین فر و شکوه سفر مکه معظمه
بپای برد و هنگام مراجعت در عتبات عالیات جای کرد و مادر شاهنشاه روانه دار الخلافه گشت اما محمد
قلیخان پسر آصف الدوله که در حضرت شهریار ایشیک آقاسی بود چون عصیان سالار از پرده بیرون افتاد
در حضرت شاهنشاه غازی معروض داشت که اگر چه هرگز چشم از حقوق آنحضرت نپوشم و بی باک در خاک پدر و برادر
کوشم لکن بزرگان دربار این سخن از من استوار ندارند و عاقبت در این درگاه آلوده گناه شوم و تباه شوم
بصواب نزدیکتر آن است که اجازت رود تا در خطهٔ آذربایجان رانم و در مراغه نزد فتحعلیخان بیگلربیکی عم خویش
بکار و کار باشم تا آنگاه که کار سالار یکسره شود چه فتحعلیخان با آصف الدوله از در معادات بود بالجمله شهریار
این سخن را پسنده داشت و او را با سواری چند به مراغه فرستاد و در اینوقت که مادر شاهنشاه از مکه معظمه مراجعت
کرده به تبریز رسید محمد قلیخان دست آویز استقبال عمه و دیدار او از مراغه به تبریز آمد و از آنجا هنگام
مراجعت بطرف عتبات عالیات گریخته به نزد پدر خود اقامت جست اکنون بر سر سخن رویم چون
شاهنشاه از آهنگ حسن خان سالار آگاه شد بصوابدید حاجی میرزا آقاسی بفرمود تا ابراهیم خلیل خان
سرتیپ سلماسی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز افشار و سواره خواجه وند و عبد الملکی و سواره
افشار صاین قلعه و بکری مامور فرمود تا از طهران بیرون شده غرهٔ شهر رمضان وارد بسطام گشت
و از آنسوی سالار تا سبزوار تاخته کلمهٔ عصیان را بلند آوازه ساخت و جعفر قلیخان کرد شادلو را با
دوازده هزار سوار بر مقدمهٔ سپاه بیرون فرستاد و جعفر قلیخان انداه کلاته خج بقریهٔ قنیج آمد و آنجا اوتراق
کرد و میان هر دو لشکر از یکفرسنگ و نیم بر زیادت نبود و روزی چند از دور نگران یکدیگر بودند
و چون این خبر معروض کارداران دولت افتاد حاجی میرزا آقاسی بیم کرد که مبادا بسبب قلت سپاه در اول
مقاتلت ابراهیم خلیل خان شکسته شود و نام دولت پست گردد پس فرمان کرد و سلیمان خان نزد ابراهیم
خلیل خان فرستاد که اگر سپاه شما درخور این جنگ نباشد هرگز اقدام بمبارزت نکنند و مراجعت بسمنان
نمایند تا لشکری ساخته با شما پیوسته شود سلیمان خان چون نیک نظر کرد سودی در مراجعت ندانست
و با خود اندیشید که اگر این سپاه که بیشتر پیاده اند طریق مراجعت گیرند خصم دل قوی کند و در عرض
راه ایشان را محاصره افکند و حمله را از میان برگیرد و آنگاه مردم این اراضی که بیشتر در نهان با سالار

۱۲۵۴ مواضعه دارند بی ترس و بیم با او پیوسته شوند و کار بصعوبت شود لاجرم با ابراهیم خلیل خان سخن بشورای
درانداخت او نیز بدین سخن همداستان شد آنگاه گفت اگر خواهی تو در ارگ بسطام نشیمن کنی و قلعه را نیکو
داری تا من با این سپاه پذیره خصم شوم و رزم دهم و اگر نه حراست قلعه را با من گذار و طریق مبارزت
بسپار اگر خدایت نصرت داد شاد و شادکام باش و هرگاه شکسته شدی از رزمگاه بقلعه قاسم آباد در گریز
و از آنجا تا قلعه ارگ بسطام تکمیل مسافت پر زیادت نبود همانا در آنجا روزی چند خویشتن داری توانی کرد
تا از دارالخلافه مدد برسد و نیروی ستیز و آویز بدست شود و هم در این وقت گفتن از جواسیس سلیمان خان
برسید و باز نمود که چهار تن از جماعت کوداری که در قریه ابر بسطام سکون دارند با جعفرقلیخان مواضعه نهاده‌اند
که اگر توانند قورخانه را آتش در زنند چون مردم کوداری و سپاه عرب و عجم در تحت فرمان مهدی قلیخان بود
سلیمان خان با پسر این سخن را نهی کرد و او چهار تن را با خود داشته زنجیر و کند در بر نهاد مع القصه روز دیگر ابراهیم
خلیل خان گفت شاهنشاه این سپاه را محکوم حکم من ساخته و مرا بدین رزمگاه تاخته هرگز نپسندد حصاری گزینم
شد این بگفت و فرمان داد تا سربازان خیمه‌های خویش را فرود کردند و اداسته و آلاتی که حمل آن صعب
بود بقلعه ارگ در برده ساخته جنگ شدند چون لختی طی مسافت کرده از کنار شهر بعید افتادند ابراهیم
خلیل خان سرهنگان و سربازان را پیش خواند و با ایشان گفت همانا دانسته اید که پادشاه ما را از پی
جنگ بدین راه تاخته نیز دانسته باشید که این جماعت که با ما سر منازعت دارند ترکمانان سواره و مردان
جنگ بارها اند و ما همه پیاده کاینه اگر از ایشان هزیمت شویم گفتن بسلامت بیرون نتوانیم رفت بجمله طعمه
شمشیر و اگر نه اسیر گردیم اکنون با من از در صدق سخن کنید اگر اندیشه نام و ننگ کرده اید و دل بر جنگ
نهاده اید نیکو کاری باشد از پس آنکه خدای نصرت دهد هر کس باندازه جرأت و جلادت از کارداران
دولت عطوفت و رأفت خواهید یافت و نامبردار خواهید شد و اگر طریق فرار خواهید برداشت و مرا در میدان
جنگ خواهید گذاشت هم اکنون کنون خاطر را مکشوف دارید تا پیش از آنکه شکست بینید و نام دولت
نپت کرد و من آهنگ جنگ نکنم و شما را مراجعت داده در قلعه ارگ جای دهم و بباشیم تا لشکری انبوه
از طهران برسد و با ما پیوسته شود لشکریان یکدل و یکزبان گفتند که هرگز مباد که ما روی بباز پس نهیم
و تا جان در بدن داریم رزم دهیم لاجرم ابراهیم خلیل خان دل استوار کرده حکم داد تا سربازان افشار
بصورت قلعه بر صف شدند و توپها را در چهار زاویه قلعه جای داده جماعت عرب و عجم را از پیش روی قلعه
بر صف کرده سواران را در میان قلعه داشت این هنگام هفتصد تن از سربازان افشار پیمان نهادند
که با جنگ دشمن را پسنده باشیم و چنان بکوشیم که نام ما آویزه گوش دلیران آفاق گردد و همچنان از
میان دو هزار تن سپاه عرب و عجم چهارصد کس بقدم جلادت پیش شد و خاتمه این مبارزت را مواضعه
نهاد ابراهیم خلیل خان این جمله را نوافت و نوازش نموده دل استوار کرده طبل جنگ کوفت و لشکر را بدان
صورت که قلعه کرده بود بهم جنبش داد اما از آن سوی چون جعفرقلیخان بدانست که لشکر ابراهیم خلیل خان خیمه‌های
خویش را فرود کردند چنان فهم کرد که آهنگ فرار کرده اند حفر بود تا لشکریان بر نشستند و بسوی دشمن بشتافتند

مقاتله ابراهیم خلیل خان با سلیمان خان افشار

۴۵ عنان گشت بالجمله چون طرفین لختی طی مسافت کردند ناگاه سیصد سوار که بر مقدمهٔ جیش جعفرقلیخان میرفت
پدیدار گشت چون چشم سربازان بیک ناگاه بر سوار افتاد بعضی از ایشان را دل بجنبید و در سوخ قلعه سربازان
از بیم لختی بهم برآمدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید در خشم شد و بانگ برایشان زد و گفت من نخست با
شما پیمان نهادم و شما بدین جنگ پیمان دادید چه شد که از سیصد سوار بیمناک شدید و درهم افتادید
اکنون که این بیابان گوش تا گوش بسواران جرار آگنده خواهد گشت شما کار بر چگونه خواهید کرد این بگفت
و حکم داد تا چند توپ را سر برتافته و با ایشان روی در روی کردند و توپچیان آتش زنه‌های افروخته را
فرا داشتند تا بحکم ثانی آتش در زنند سربازان چون این بدیدند از در انابت بیرون شدند و سر اطاعت
پیش داشتند و دیگر باره بر ذمت نهادند که اگر دریای لشکر در جنبش آید دست از کوشش باز ندارند هنوز
این سخن در میانه بود که سواران جعفرقلیخان پدیدار گشت جهان از گرد قیرگون شد و زمین جنگ تنگ آمد
جعفرقلیخان سپاه خویش را چهار بهره کرد و هر بهری سه هزار تن بود و بر چهار صف بداشت و ابراهیم خلیل خان
چنانکه رقم شد لشکر خویش را بر صورت قلعه همی پیش داد و ببود تا سواران تنگ نزدیک شدند آنگاه
فرمان کرد تا توپچیان دهان توپها بگشادند و سواران از پیش روی توپ هزیمت شدند و دو بهره گشته
از دو سوی قلعهٔ سرباز چنان برمی‌آمدند که از آسیب گلوله توپ محفوظ بودند و ساعتی چند کار بدینگونه
رفت چون روز از نیمه بگذشت ابراهیم خلیل خان حکم داد تا یک نیمهٔ قلعه همچنان بر جای بزیست و نیم دیگر
بر صف شد و بجانب سواران ره سپار آمد و چون لختی راه نزدیک کرد بفرمود تا توپچیان توپها بگشادند و
سربازان تفنگها گشاده داشتند مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت و ترکمانان را جای پشت پای
فشاردن نماند لاجرم روی برتافتند و هزیمت کنان بلشکرگاه خویش شتافتند و توپچی و سرباز از کنار
قاسم آباد که مصافگاه بود تا حسین آباد از قفای هزیمتیان در تگتاز آمد و سواران عراقی از پس پشت
سرباز بیرون شده باتفاق ابراهیم خلیل خان سبک عنان گشتند توپچیان چون دانستند که با سواران
نتوان هم تک بود اسبهای عراده را بر زیادت کردند و هر عراده را با هشت اسب همی جنبش دادند بالجمله
جعفرقلیخان با مردم خود تا لشکرگاه خویش بگریخت و هم در آنجا نتوانست اقامت جست از آنجا نیز آنسوی
برفت اما ابراهیم خلیل خان چون بکنار خیمه و خرگاه او رسید آفتاب بگشت و روز تاریک شد لاجرم در بیرون
حصار حسین آباد و لذا اسب بزیر آمده و آن شب را در آنجا بامداد کرد و صبحگاه طبل جنگ بکوفت و لشکر را باز
کرده آهنگ لشکرگاه جعفرقلیخان کرد و بر گرد خیمه و خرگاه او توپها را بجا داد و مکشوف افتاد که در لشکرگاه
او هیچکس نمانده است با سربازان گفت تواند بود که جعفرقلیخان نشیمن خود را پرداخته و در کناری کمینگاه
ساخته باشد تا چون بطمع مال دست از هم باز دارید و بدین لشکرگاه فرا شوید از کمینگاه بیرون تازد
و جهان را از وجود شما بپردازد لاجرم لشکر را از کسب غارت و اخذ غنیمت باز داشت و تا نیمه روز
در کنار آن لشکرگاه زمان بگذاشت و چون از لشکر خراسانی هیچکس مبارزت را مبادرت نکرد ناچار
بلشکرگاه خویش مراجعت نمود در این دو روز چون سربازان پیادگان بودند و سواران ترکان خراسان

از هم گلوله توپ و تفنگ زمین جنگ نزدیک میکردند با اینهمه جوش و جنبش هیچکس از طرفین مقتول نگشت ۴۵۵
جز اینکه محمدتقی خان پسر سلیمانخان دو تن از مردم ترکان را اسیر گرفت و اسب مجیدخان نگری با زخم
گلوله با خاک افتاد با گلوله دوروزه دیگر نیز هردو لشکر در برابر هم آسوده نشستند و نگران یکدیگر بودند در پنجم جعفرقلیخان
بدان سر شد که با لشکر خویش در قلعه آصف آباد که معقلی محکم است جای کند و بیاسود تا حسن خان سالار
با لشکرهای گران در رسد پس بفرمود تا لشکریان خیمه و خرگاه خویش فرو کردند و بر اسبهای خود برنشستند
از منوی ابراهیم خلیل خان چنان دانست که او بجنگ در میاید چون اینوقت مریض بود بفرمود تا غفاربیک
سرهنگ افشار با دویست تن سرباز و دو عراده توپ استقبال جنگ کند هنگام عبور جعفرقلیخان جنگ
پیوسته شد و شمخالچیان او از فراز تپه که در کنار راه بود یکتن سرباز را بزخم گلوله مقتول ساختند و از منوی نیز پنج
تن شمخالچی به تیرباران توپ نابود گشت بالجمله جعفرقلیخان خویشتن را بقلعه آصف آباد در برده با شطار سالار
نشیمن نموده و در این هنگام خبر برسید که سالار با پنج هزار سوار و پیاده خراسانی تا منزل مزینان
برانده است و از آنجا محمدخان بغایری و جهانگیرخان را با هزار سوار بمدد جعفرقلیخان فرستاد و خبر جنبش
او را بداد در اینوقت جعفرقلیخان آهنگ خدمت سالار کرد و محمدخان و جهانگیرخان و سلیمانخان دره گزی
و محمدرحیم خان برادر سلیمانخان را در لشکرگاه بگذاشت و خود راه برداشت چون نزدیک سالار آمد و مقتضیات
خویش را معروض داشت سالار با او خطاب کرد که جلادت ترا از این زیادت می پنداشتم ابراهیم خلیل خان
کیست و محل او چیست که خار راه لشکر ما شد و تا چندین با شما رزم دهد جعفرقلیخان عرض کرد که این سخن از
صدق و صواب است همانا عمداً کار او را متوقف انداختم و در مصالحت با او مسامحت ساختم از بهر آنکه سالار
خود برسد و نظاره این گیرودار کند و نیز این فتح بنام او باشد اما از این سوی بعد از رفتن جعفرقلیخان نیز
محمدعلیخان ماکوئی که بفرمان شاهنشاه غازی مامور بسفر خراسان بود طی مسافت کرده این هنگام با ده
عراده توپ و چهار فوج سرباز از دامغان بیرون شده وارد قریه ده ملا گشت و ابراهیم خلیل خان چون
این بدانست با افواج افشار و محمدتقیخان پسر سلیمانخان و دو فوج عرب و عجم و جماعت سواره بسطام
در خاطر نهاد که با محمدعلیخان پیوسته شود و نیز او را مسموع افتاده بود که سواران خراسانی از رسیدن محمد
علیخان آگهی یافتند و آهنگ شبیخون او کرده اند لاجرم از بسطام بیرون شده در رفتن شتاب گرفت
که زودتر خود را بمحمدعلیخان برسانند و او را از کید شبیخون برهانند اما سواران خراسانی پیشدستی کرده در تاریکی
شب تا قریب بقریه ده ملا براندند و در آنجا از پس تلی کمین ساختند هنگام بامداد که محمدعلیخان آهنگ
کوچ داد بقانون اهل نظام بفرمود تا توپچیان اعداد کار کرده از چهار سوی لشکرگاه دهان
توپها را بجانب بیگانه راست کردند و آتش زنه ها را فراز داشتند تا اگر ناگاه دشمنان از جانبی در آیند
دفع دهند و سربازان به بربستن احمال و حمل دادن اثقال مشغول شدند این هنگام سواران خراسانی
که انتهاز فرصت می بردند سربازان را مشغول یافته از کمینگاه بیرون شتافتند و مانند سیل غلیان کنان
حمله افکندند محمدعلیخان در زمان حکم داد تا توپها را آتش در زدند تا لختی سواره باز پس شد آنگاه جنگ

جنگ بکوفت و سرباز دو دست کرد و بجانب سواران رو برگرفت و توپچیان نیز عراده را جنبش داده همه راه تگرگ مرگ بباریدند از آن پیش که بیک تیر پرتاب قطع مسافت شود دوازده هزار سوار خراسانی هزیمت شدند و ترکمانان هنگام هزیمت نزدیک کلاته خان را یغما برگرفتند و برفتند اما از آنسوی ابراهیم خلیل خان همی به شتاب راه طی طریق مینمود چون دو فرسنگ راه بپیمود بانگ توپ بشنید و دانست که لشکر خراسان با محمد علیخان جنگ در پیوسته اند پس بر سرعت سیر بیفزود و برفتن شتاب گرفت چون لختی دیگر برفت از دور لشکر خراسان را دیدار کرد که بهزیمت طی مسافت می کنند و چون هزیمتیان ابراهیم خلیل خان را نیز دیدند که ساخته جنگ تاختن همی برد بر ترس و بیم بیفزودند و یکباره دل بر فرار نهاده خیمه های خویش را نیز آورده و بستونی بر بارگیرها حمل داده راه میامی پیش داشتند و ابراهیم خلیل خان با مردم خود در قریه ده ملا بمحمد علیخان پیوسته شد و آن روز و شب را در آنجا بگذاشت

رسیدن شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله
و مقاتلت او با سالار و فرار سالار بدشت ترکمان

روز دیگر نواب شاهنشاه غازی حمزه میرزا که او نیز برحسب فرمان از مولقستی خراسان بود با چهارپاره عراده توپ و پنجهزار سرباز از راه برسید و این هنگام هر دو لشکر با هم پیوسته انجمن شدند و فحص حال سالار را نموده معلوم داشتند که با پنج و شش هزار سوار و پیاده در میامی اوتراق کرده و محمد خان بخارایی و جهانگیر خان نیز دوازده هزار تن بهزیمت شده راه بر بودند اینک ساخته جنگ نشسته است حمزه میرزا رزم او را انگیخته گشت و از طریق ارمیان که از دیگر طرق آب و علف بزیادت داشت آهنگ او کرد و از آنسوی سالار چون این بدانست ابطال سپاه خود را گزیده کرده بمقابلت سپاه بیرون فرستاد و از نیروی که نصرت خویش را ضعیف میشمرد پوشیده از لشگریان چهارده سر اسب جنیبت خویش را با چهارده تن از خاصگان خود بسپرد تا برنشستند و چندانکه توانستند از زر مسکوک حمل گران بر فتراکها ببستند تا اگر کار دیگرگون شود طریق فرار سپرد بالجمله چون از یکدیگر پرداخت توپخانه و قورخانه را بیزدان بخش خان فرزند خود سپرده و بمیر اصلانخان سپرد دیگر سراسر سواران فرمود و حکم داد تا لشکر جنبش کرد و در اراضی ارمیان کلاته فریمتین افتاد و از دو روبه صفها راست گشت نخستین توپچیان بجنگ در آمدند چون چند گلوله توپ در میانه سفر کرد ناگاه لشکر خراسان بهم بر آمدند و لختی باز پس شدند جماعتی از ایشان هنوز بیک سوی کارزار از صف بودند و شاهزاده چنان دانست که ایشان ساخته جنگ اند پس با توپخانه آهنگ ایشان کرد ناگاه یکتن از آن صف جدا شده کلاه خویش را بر سنان نیزه کرده بر افراخت و این از جهة زنهار جستن علامتی بود پس با آسیب نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که اینک کریم داد خان هزاره و ابراهیم خان زوکانی و حسین خان پیش آمده با سوار خراسانی و هزاران تقبیل حضرت را رخصت همی طلبند لاجرم حمزه میرزا علی اکبر خان سرهنگ قاجار را بدیشان فرستاد تا آن جماعت را سخن ناظر کرده و کرده گروه برکاب پیوستند و دیگر قاجاری نیشابوری و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه که تاکنون

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

مجبوس سالار بوده به درگاه شاهزاده آمدند مع القصه بیشتر از لشکر خراسان فوج فوج بحضرت شاهزاده حمزه میرزا
آمده جبین ضراعت بر خاک نهادند و سر اطاعت پیش داشتند پسرهای سالار و بعضی از مردم او از میانه فرار
کرده این خبر به سالار بردند و او بتوانی سپه های خود را برداشته باتفاق جعفرقلیخان و سواره کردستان و سلیمانخان
دره جزی و شاهرخ خان قاجار طریق فرار برداشت همانا شاهرخ خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است
که حکومت کرمان داشت و نام او در این کتاب بسیار وقت مرقوم افتاد و این شاهرخ خان بعد از حکومت
قزوین و استرآباد چنانکه از وی یاد شد در دارالخلافه طهران اقامت داشت و چون دخل او با خرج راست نبود

قصه شاهرخ خان قاجار

اسیر وام خواهان گشت و دیگر و از جماعت وام خواهان پیره زالی که زبانش از سنان پیرزال گزنده تر و دهانش
از خنجره دیو سفید گشاده تر بود در آمد و او را در طلب زر و سیمی که بوام داده بود برشمرد و سخنان ناهموار بسیار زد
و شاهرخ خان از بیم شحنه عدل پادشاه او را بچیزی گزندی نتوانست کرد و نیز زر نداشت که بدو دهد از شکنج او برهد
از غایت حزن و اندوه از دارالخلافه بیرون شده بر اسبی رهوار برنشست و دو منزل یک منزل پیموده
بسالار پیوست و خاتمه کار او در جای خود مرقوم خواهد گشت اکنون بر سر سخن رویم حسن خان سالار با مردم
خود طریق فرار گرفته بجانب جوین و سبزوار آمد و در آن اراضی در قلعه جغتای فرود شده رحل اقامت انداخت
چون شب تاریک جهان را فرو گرفت سلیمانخان دره جزی برنشسته بدرگاه شاهزاده حمزه میرزا رفت
و چون حاضر درگاه شد معروض داشت که سالار و جعفرقلیخان در خاطر دارند که خویشتن را بقلعه کلات
در افکنند و متحصن گردند اگر فرمان رود من طریق دره جز سپارم و ایشان را از وصول مقصود باز دارم شاهزاده
او را اجازت کرد و بدین دست آویز سلیمانخان باز خانه خویش شد اما سالار نیز برین بود که اگر تواند خود را بحصن
کلات رساند پس از جوین امیر اصلانخان را از سیم و زر حملی گران داد و فرمود از جماعت شادلو گردی با توقف
کلات باز گذاشته ایم و دروازه های کلات را بجانم علی یوزباشی سپرده ایم تا باتفاق ششصد تن لچیان و [illegible]
از پیاده و سواره نگاهبان باشند هم اکنون این سیم و زر برگیر و در کلات شده متوقف مباش اینک
من و جعفرقلیخان در صدد و خراسان گرد برمی آییم و با ترکان و افغان و هزاره همداستان شده جنگ را ساخته
میشویم و هر جانب تاختن میبریم اگر کار بر مراد کردیم رها باشد و اگر نه در قلعه کلات جای کنیم که حصنی حصین
و معقلی متین است پس امیر اصلانخان بفرمان پدر راه کلات برگرفت و از آنسوی مردم کلات چون از سوء
سلوک جماعت شادلو در رنج و شکنج بودند آنگاه که خبر شکستن سالار را اصغا نمودند یکباره بشوریدند و مردم
شادلو را ما خود داشته آلات حرب و ضرب ایشان را استده از جامه و سلب نیز عریان کردند و دست
تصرف جانم علی یوزباشی را نیز از دروازه ها کوتاه داشتند وقتی امیر اصلانخان باتفاق یزدان قلی خان
برادر جعفرقلیخان برسید و این بشنید و دانست که در کلات راه نتواند کرد ناچار در کنار دروازه دهچه کلات
رحل سفر فرو گذاشت و چشم براه پدر همی داشت اما سالار بعد از آنکه پسر را بسوی کلات گسیل کرد باتفاق جعفرقلیخان
از جوین نابره بگرد تاخت و چنان صواب شمرد که در ایام زمستان در بجنورد متحصن شود و اگر حمزه میرزا بجانب
او روی نهد باتفاق مردم بجنورد رزم دهد پس جعفرقلیخان مردم شهر و بزرگان شادلو را انجمن کرده ایشان را

مردم تحریض نمودند و گفت سالهاست پدران ما در میان شما فرمانگذار بوده اند و زشت و زیبای شما را از خویش
دانسته اند و اینک حسن خان سالار است که سالها در خراسان حکمران بوده و امروز نزدیک با میهمان رسیده اگر
همه جان بر سر اینکار نهاده ایم سهل باید داشت و جانب او را فرو گذاشت مردم بجنورد گفتند اینقدر راست گفتی
و سخن ترا در صدق تشکیکی نکنیم لاکن این سر نیز از شما پوشیده نباشد که حمزه میرزا برادر شاهنشاه غازی است و اینک
با حسامی که گرد میدان را توتیای دیده دانند و شراب شریان اصحاب را لاله گون شمارند از راه در میرسد
و میدان تو هاکه ترکمانان را پراکنده ساخت بر ما تنگ مرگ میسپارد و ناچار درین شکنای حصار ما عرضهٔ دمار
و شما گرفتار میشوید نیکو آن است که پیش از رسیدن دشمن شما طریق سلامت سپرید و باره اطاعت و حراست
گیرید جعفرقلیخان دانست که مردم بجنورد با او همداستان نشوند و هنگام سختی جانبش را فرو گذارند
ناچار زن و فرزند خود را برداشته در خدمت سالار از بجنورد بیرون شتافت و چون در قصبهٔ راز
رسیدند که سرحد بجنورد و مبدای اراضی ترکمان بود عشیرت جعفرقلیخان را جای دادند آنگاه سالار
چهل هزار تومان زر مسکوک با خود حمل داده باتفاق جعفرقلیخان جماعتی از سواران خود طریق آتقال برداشت — گریختن سالار بآتقال
و بخانهٔ قراوقلان آن بیکی که در میان قبایل توقمش ترکمان نافذفرمان بود پناهنده گشت قراوقلان
قدم او را مبارک شمرده و شناختگان قبیلهٔ توقمش نیز از ورود او شاد خاطر شدند چه دانسته بودند از حمایت
و از خدمت او اخذ سیم و زر توان کرد اما از آن سوی حمزه میرزا با سرعت سحاب و سورت شهاب از دنبال
سالار رهسپار گشت و مانند ضیغم غضبان تا بجنورد بتاخت و چون از سالار و جعفرقلیخان نشانی ندانست چند
روز در بجنورد اقامت کرد درین وقت مکشوف افتاد که جماعت توپچی و سربازی که از بیم سالار در تحت
قبهٔ حضرت رضا علیه الصلوة والسلام پناهنده بودند بعد از فرار او و منصب محمد ولیخان نایب بیرون شده
بمکافات عمل اشرار شهر کمر استوار کردند و کار بمخالفت انجامیده بیست تن توپچی و سرباز مقتول گشت
ناچار لشکریان بعلت قلت عدد بارک شهر مشهد گریخته باتفاق محمد ولیخان نایب محصور شدند لاجرم شاهزاده
ابراهیم خلیل خان را با چهار عراده توپ و سرباز و سوار افشار باراضی تربت و ترشیز مامور داشت بعد از
ورود ابراهیم خلیل خان در آن محال محمد علیخان سپه آصف الدوله که فرمانگذار آن اراضی بود بطرف
هرات گریخت بالجمله چون شاهزاده از کار ابراهیم خلیل خان بپرداخت محمد حسینخان ماکوئی را مامور بتوقف
بجنورد کرد و حکومت آن بلده را بدو گذاشت و دو فوج سرباز ماکوئی و یکفوج سرباز بیات را با چهار عراده
توپ در بجنورد موقوف داشت و خود با سران لشکر و جماعت لشکریان راه مشهد مقدس بر گرفت و روز
هفدهم ذیقعدة الحرام وارد مشهد مقدس شده بنظم آن بلده پرداخت بعد از بیرون شدن حمزه میرزا
از بجنورد محمد حسینخان امر آن بلده را انتظام کرد و فوج بیات را بقلعهٔ کرمخان که از محال بجنورد است فرستاد
تا در آنجا نشیمن ساخته حافظ و حارس باشند و هم بر سر راه سالار و ترکمانان دیده بانی کنند آنگاه دست
تعدی از آستین برآورد و در اخذ اموال رعیت بجنورد هیچ دقیقه فرو نگذاشت و از تعرض اهل و عشیرت
مردم هیچ نداشت و از آنجا که مردم ماکو خویشتن را با حاجی میرزا آقاسی نسبت میکردند از هیچگونه ظلم و ستم

پرده پرهیز مسفر نمودند و نزدیکان حضرت پادشاه را نیروی آن نبود که کردار ناهموار ایشان را معروض درگاه دارند و برزیادت ازین در خدمت حاجی میرزا آقاسی نیز پرده از کردار ایشان بر می گرفتند و معایب شاهزادگان مجالس بازی می نمودند با جمله سرباز ماکوئی اقتضا محمد علیخان گروه گروه هر یک جداگانه در اموال و اثقال و دختران و پسران مردم طمع می بستند و چندانکه توانستند بهوای نفس کار کردند و کام راندند مردم یزد و کرمان آمده و بهادانگی یکدیگر را دیدار کردند و مواضعه نهادند و مکتوبها نگاشته بجانب جعفر قلیخان فرستادند که زندگی بر ما عار افتاد و جان عزیز در چشم ما خار شد چه آسوده در آن محال نشسته و ما را با جبال ها آبسته برخیز و به یجانب قدمی بزن تا ما نیز بر شوریم و این جماعت بی شرم را از خویش دفع دهیم سالار و جعفر قلیخان چون ازین قصه آگاه شدند بخت شاد خاطر گشتند و سران ترکان را نیز آگهی دادند تا دل قوی ساخته بر سر ایشان انجمن شدند با جمله لشکری ساخته جنگ بر آوردند با دو هزار سوار از آن محال بیرون تاختند قرا اوغلان آن یکی خود نیز با ایشان کوچ همیداد در منزل میان کوه سالار با چند سوار توقف کرد جعفر قلیخان و قرا اوغلان و تکتاز آمدند فوج بیات که صد و ده نه (?) و سلمقان را نگران بودند چون از رسیدن لشکر بیگانه آگهی یافتند از قلعه بیرون شتافتند در دشت کرمان با دشمن ره در روی شدند و از دو سوی صفهای جنگ راست شد سواران ترکمان از نهیب گلوله سرباز یک تیر پرتاب بر کنار شده در اطراف سربازان پره زدند و از هر جانب حمله در افکندند و از سوی سرباز گشادن تفنگ ایشان را دفع همیداد و چندانکه دویست تن از طرفین عرضه هلاک و دمار گشت این هنگام چون سربازان را در مقاتلت ضعفی پدید گشت همچنان رزم کنان خویشتن را بر فراز تلی که در کنار مصاف بود صعود دادند و سواران در گرد آن تل پره زدند و ولیه ای حمله افکندند چندانکه سرباز بیچاره گشت و در پایان کار گرفتار آمد و یکصد تن سرباز و صاحب منصب اسیر و دستگیر شد برادر محمد مرادخان بیات نیز از جمله اسیران بود و برخی از آن جماعت خویشتن را بقلعه کرم خان در برده متحصن شدند و به دستیاری توپها که در قلعه داشتند بسلامت زیستند

ایلغار کردن جعفر قلیخان و قرا اوغلان بشهر
یزد و قتل محمد علیخان ماکوئی

جعفر قلیخان و قرا اوغلان بعد ازین فتح دیگر کار رزمه آن قلیل مردم نپرداختند و با دل قوی و سر گرم خویش بطرف یزد تاختن بردند و شبانه نزدیک بحصار شدند و مردم شهر را از رسیدن خویش آگهی فرستادند اهل آن بلده چون این مژده شنیدند مانند دیوانه بجوش شدند و آلات حرب و ضرب بر خویشتن راست کرده از جای در آمدند و نخستین بجانب دروازه ها تاختن بردند و هر کس از لشکریان که حافظ دروازه و حارس باره بود با تیغ و خنجر پاره پاره کردند و بروج شهر را از مردم خود نگاهبان نهادند و جعفر قلیخان با سواران ترکمان و قرا اوغلان بشهر در آوردند و هم در آن هنگام آهنگ تسخیر قلعه ارگ ساخته در انسوی (?) جستند محمد علیخان چون این بدانست توپها را بر سر باره و دروازه ارگ استوار بداشت و فرمان کرد تا توپچیان بجانب شهر دهان توپها بگشادند و سربازان مانند باران بهاری گلوله بباریدند از مردم یزد و جماعت ترکانان

گروه گروه بجنگ راه در میان افتادند و جان میدادند با اینهمه دست بازنمیداشتند و سر بر نمیکاشتند در اینوقت
محمد علیخان بر سر مردم توپچی ایستاده فرمان جنگ همیداد از تابش آتش ما شه در تاریکی شب دیدار شد
یکتن از تفنگچیان بی توانی بجانب او تفنگی گشاد داده او را زخمی منکر بزد و صاحبان منصب حیدرش از باره بزیر آورده
و زخمش را مرهم کردند سودی نبخشید و در آن شب در گذشت و دیگر جان بداد اما لشکریان قتل او را پوشیده داشتند
و هیچ از مناجزت و مبارزت فرو نگذاشتند و از شام تا بام و صباح تا رواح مردانه رزم دادند مدت پانزده
روز این جنگ و جوش بدراز کشید تا این خبر در شهر مشهد سمر گشت شاهزاده حمزه میرزا ازین قصه سخت
خشمگین گشت و نخستین منشوری بیزدانوردی خان زعفرانلو پسر رضا قلیخان ایلخانی نوشت که اگر چه ایالت
خویشان ترا مداخلت نداده اند لکن قبایل زعفرانلو و مردم خویشان از فرمان تو بیرون نشوند هم اکنون
از سواره و پیاده چندانکه توانی آماده دار و طریق بجنورد برگیر تا مبادا مردم ترکمان بر محصورین قلعه منصور گردند
و ایشان را عرضه هلاک و دمار سازند اینک من جماعتی از مقلای لشکر بیرون میفرستم تا با شما همدست شوند
و خود نیز از دنبال با لشکری بزرگ خواهم شتافت و محمد ولیخان قاجار را با دو فوج سرباز و دو عراده
توپ و گروهی از سواران بر مقدمه سپاه بیرون فرستاد چون یزدانوردی خان منشور شاهزاده بر
خواند در زمان بزرگان قبایل زعفرانلو و اعیان خویشان را طلب نموده انجمنی کرده گفت امروز که کار آشفته
است و گروهی طریق طغیان گرفته است خدمت دولت باید کرد تا کارداران درگاه پادشاه را از امتحان
صافی برآئیم و ازین پس آسوده زیستن کنیم مردم شهر و بزرگان قبیله سخن او را استوار داشتند و با او همدست
و همداستان شدند پس با لشکری ساخته جنگ با یلغار راه بجنورد برگرفت و سربازان محصور ارک مکتوبی کرده
بدست یکتن از مردم خود گسیل داشت بدین شرح که من اینک باتفاق محمد ولیخان با لشکری لایق بمدد شما
در میرسم مبادا بیمناک شوید و از حراست قلعه باز مانید این مکتوب بفرستاد و خود باتفاق محمد ولیخان
طی مسافت همیکرد چون تا بجنورد راه نزدیک کرد جعفر قلیخان را دیگر مجال درنگ نماند آهنگ فرار کرد
و سواران ترکمان چندانکه توانستند از مردم شادلو اسیر کردند و مواشی و اموال ایشان را نیز منهوب ساخته
طریق مراجعت پیش داشتند هم در اینوقت شاهزاده حمزه میرزا با سپاه سواره و پیاده و قورخانه و توپخانه برسید
و معلوم داشت که جعفر قلیخان بطرف آقتخال گریخت و هرچه توانست از قبیله شادلو کوچ داده با خود برد لاجرم
بعد از ورود به بجنورد مردم آن بلده را که سبب این فتنه بودند معاتب و معاقب داشت و هرکس را باندازه
گناه کیفر کرد و بسیار کس از بیم عذاب و عقاب از شهر فرار کرده بکوه و بیابان گریخت از قضا درین هنگام که
ابتدای فصل زمستان بود برفی چنان بشدت بارید که کس از آن پیش نشان نمیداد و بادی چنان سرد بوزید
که هیچ تن یاد نداشت و از آن مردم که از شهر بیرون شده بودند کمتر کس جان بسلامت برد و حمزه میرزا ناچار در آن
اراضی اقامت بایست کرد پس جسد محمد علیخان را بارض مشهد مقدس فرستاد تا با خاک سپردند و خود بارض [illegible]
و سملقان کوچ داده شش ماه در آن اراضی قشلاق کرد و چون خبر توقف او در آقتخال گوشزد سالار و جعفر قلی خان
شد در خاطر نهادند که اگر توانند لشکرگاه او را شبیخون اندازند پس دیگر باره از مردم ترکمان حشری کرده

[illegible]

جعفرقلیخان با ده هزار سوار از آخال بیرون شتافت و طی مسافت کرده قریب بلشکرگاه حمزه میرزا کمین نهاد ۱۲۶۱
و روزی چند پوشیده همی بود تا یکروز چنان افتاد که حمزه میرزا آهنگ شکار کرد و با چند تن از نزدیکان خود برنشست
و در اطراف لشکرگاه بکار نخچیر درآمد جعفرقلیخان چون این بدانست مغافصة از کمینگاه بیرون تاخته
بجانب حمزه میرزا حمله برد و چون شاهزاده بدیشان نگریست دانست که با آن جماعت طریق مدافعت نتواند سپرد
روی برتافت و بجانب لشکرگاه چون برق و باد همی بشتافت سواران ترکمان از قفای او عنان زنان
همی برفتند و چنان راه نزدیک کردند که یک نیزه بالا بیش مسافت نماند و در این وقت شاهزاده بکنار لشکرگاه
رسید و لشکریان قصه بدانستند و توپچیان دهان توپها را بسوی ایشان گشاده داشتند و لشکر از جای
جنبش کرد جعفرقلیخان لی‌نیل مقصود باز پس شد و طریق فرار برداشت این وقت سواران خراسانی
برنشسته از دنبال او تاختن بردند عداده به نزدیک کرده اسب جنیبت و یکتن از نزدیکان او را دستگیر نموده مراجعت
بلشکرگاه کردند اما جعفرقلیخان همچنان مردم خود را فراهم آورده دیگرباره در پستیهای زمین کمین نهاد و از پس او
شاهزاده لطفعلی خان بغایری را با جماعتی مأمور ساخت تا قلعه خان که از محال ماذراست رفته نشیمن کنند
و نگران آن طریق باشند از بهر آنکه سواران ترکمان از آن راه توانند عبور کرد و تعجب از آن بود که جعفرقلیخان
جمعی از سواران خود را در آن قلعه باز داشته و خود نیز کمینی نهاده بالجمله لطفعلی خان از لشکرگاه مسافتی بعید پیمود
ناگاه قراولان سپاه جعفرقلیخان او را دیدار کرده از جای جنبش کردند و سوارانی که در قلعه جای داشتند
نیز بیرون تاختند و در اطراف او پره زده حمله در انداختند و بزحمتی اندک او با مردم او را اسیر کردند و بعد از این
فتح راه اتک برداشته روانه آخال گشتند بعد از این سفر سالار و جعفرقلیخان یکدل در آن اراضی ساکن شدند
و با قبیله ترکمان ابواب بذل وجود مفتوح داشتند تا مبادا پایمال نهب و غارت ایشان کردند از
آنسوی قبیله اوتمش چون این بدیدند بنزدیک قرااوغلان پیام کردند که چند از مدت زمان سالار و جعفر
قلیخان را میزبان شدید و سود فراوان برگرفتید صواب آنست که ایشان را روزی چند به میهمان دارید
تا ما نیز بهره بدست کنیم چون مسئول ایشان اجابت نیافت رنجیده خاطر شدند و اندک اندک
طریق مخاصمت و اندیشه مبارزت پیش داشتند سالار بیمناک شد که مبادا این دو قبیله با هم از در مقاتله
و مقاتله بیرون شوند و در اصلاح ذات البین جان و مال او بهدر شود لاجرم سفر کلات را تصمیم عزم
داده از آخال کوچ داده و چون بار در حدود خبوشان قراولان یزدانقوردی خان زعفرانلو جای داشتند
راه بگردانیدند و قرااوغلان را با هزار تن سواره از جماعت توقتمش برداشته اند و در جر آهنگ کلات
کردند چون تلخی را ده پیمودند گروهی از طایفه اوتمش بر ایشان درآمدند و حمله افکندند و ساعتی با هم بکشتند
و درهم گشتند چون قبیله اوتمش دانستند که بر ایشان ظفر نتوانند جست دست از مبارزت کشیده داشتند
و مراجعت کردند از پس این واقعه سالار کس فرستاده از کارگزار کلات و حال امیر اصلانخان پرسشی کرده
معلوم داشت که کلات را از تحت تصرف او بیرون کرده اند ناچار بطرف سرخس شتاب گرفت و بعد
از ورود به سرخس در خانه ادراض خان که آق سقال و فرمانگذار مردم سرخس بود فرود شده پناهنده

گشت و امیر اصلانخان چون خبر پدر بدانست با عشیرت خود از دروازهٔ دهچهٔ کلات برنشسته بقدم عجل خویشرا
بسرخس رسانید و دیگر چند مدت از روزگار چون سپری شد و سالار بدانست که در کار خراسان خللی نتواند کرد
امیر اصلانخان و شاهرخ خان قاجار و لطفعلی خان بغایری را بجانب امیر بخارا رسول فرستاد و سرشتهٔ
نگاشت که اگر مددی بمن رسانی تا فتح خراسان کنم چندانکه زنده باشم سر از فرمان تو بیرون نخواهم کرد و پاداش
این نیکو خدمتی را چندان خواهم گذاشت امیر بخارا در پاسخ گفت نخست آنکه مرا در حضرت پادشاه ایران ارادتی
بکمال است و خویشتن را از جمله فرمانبرداران آنحضرت میدانم و دیگر آنکه شما پرورده نعمت پادشاه ایرانید
و امروز بر پادشاه اسلام و ولی نعمت خویش برشوریده اید بکسی که با خداوند نعمت از خیانت پرهیز نکند امانت او را
در خاطر خواهم داشت تا حمایت اینگونه مردم را رعایت نخواهم کرد و در اینوقت شاهرخ خان که از سالار نیز
خاطر آزرده داشت و با اینهمه عنا و عذاب که در رکاب او دید هرگز نزالی و نوالی نیافت از امیر بخارا خواستار شد
که او را فرمانبردار باشد و در حضرت او اقامت جوید مسئول باجابت مقرون افتاد و در بخارا متوقف گشت
امیر اصلانخان و لطفعلی خان بغایری بی نیل مقصود با سرخس مراجعت کردند و هم در امسال میرزا تقیخان
وزیر نظام که سه سال و چند ماه در ارزن الروم اقامت داشت چنانکه شرح سفارت او از این پیش مرقوم گشت
در پایان امر بصلح و مشورت سفرای روس و انگلیس عقد مصالحت و مسالمت در میان دولت ایران
و روم استوار کرده و عهدنامه در میانه بدین شرح نگار دادند

صورت عهدنامه که میرزا تقیخان امیر نظام میان دولتین ایران و دولت آل عثمان در ارزن الروم نگار داد

غرض از ترقیم و نگارش اینکلمات خجسته دلالات آنکه از مدتی باینطرف چون فیمابین سلطنت جاویدآیت سنیه
و دولت دوران مدت علیه ابد الدوام با دولت علیه عثمانیه بعضی عوارض و مشکلات حدوث و وقوع یافته بود
بمقتضای التیام اساس دوستی و الفت و ضوابط سلم و صفوت و جهت جامعهٔ اسلامیه که دولتین علیتین بدان
متصف میباشند بالسویه اینگونه مواد نزاعیه را بوجهه موافق و مناسب فیمابین دولتین علیتین تجدید تأکید بنیان
صلح و مسالمت و تشیید ارکان موالات و مودت از جانب دولتین علیتین اظهار رغبت و موافقت شده
برای تنظیم و مذاکره مواد متعارضه و تحریر و تسطیر اسناد مقتضیه بموجب فرمان همایون اعلیحضرت قدر قدرت کیوان حشمت
مملکت مدار فلک کمر آرایش تاج و سریر جلال الاسلام و المسلمین جلال الدنیا و الدین غیاث الحق و الیقین قهرمان
الماء و الطین ظل الله الممدود فی الارضین حافظ حوزهٔ مسلمانی داور جمشید جاه دارای دستگاه انجم سپاه اسلام
پناه زیب بخش تخت کیان افتخار ملوک جهان خدیو دریادل کامران شاهنشاه ممالک ایران السلطان بن
السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان محمد شاه ادام الله تعالی ایام سلطنته فی فلک
الاجلال و زین فلک قدره بمصابیح کواکب الاقبال بندهٔ درگاه آسمان جاه میرزا محمد تقیخان وزیر عساکر
منصوره نظام و غیرنظام که حامل نشان شیر و خورشید مرتبهٔ اول سرتیپی و حمایل افتخار سزاوار است بوکالت
مخصوص و مباهی گشته و نیز از طرف اعلیحضرت کیوان منزلت شمس فلک تاجداری بدر افق شهریاری پادشاه
اسلام پناه سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ذو الشوکة و الشهامة السلطان بن السلطان

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بن السلطان عبدالمجید خان جناب مجدت مآب عزت نصاب انوری زاده السید محمد انوری سعدالله افندی
که از اعاظم رجال دولت علیه عثمانیه و حائز صنف اول از رتبه اولی و حامل نشان مخصوص آن رتبه است مرخص و معین
شده بر وجه اصول عادیه بعد از نشان دادن و ملاحظه و مبادله وکالت نامهای مبارکه انعقاد معاهده مبارکه
در ضمن نه فقره آتیه قرار داده شده که در این کتاب مستطاب بیان و در مجلس منعقده ارزن الروم مبادله میشود فقره
اول دولتین اسلام قرار میدهند که مطالبات نقدیه طرفین را که تا حال از یکدیگر ادعا میکردند کلها ترک کنند و لکن
با این قرار بمقاولات تسویه مخصوصه مندرجه در فقره چهارم خللی نیاید بفقره دوم دولت ایران تعهد میکند که جمیع
اراضی بسیطه ولایت زهاب یعنی تمام اراضی جانب غربی آن را بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند
که جانب شرقی زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیه آنرا مع دره کرند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد میکند
که در حق شهر و ولایت سلیمانیه از هرگونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکوره دارد
وقتا من الاوقات یک طور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الخضر
و لنگرگاه و هم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه معروفه ایران است
بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بآزادی تمام از محلی که
بجر منصب میشود تا موضع الحاق حدود طرفین در نهر مذکور آمد و رفت نمایند فقره سیم طرفین متعاهدتین تعهد میکنند
که باین معاهده حاضره سایر ادعاهای خودشان را در حق اراضی ترک کرده از دو جانب بلاتأخیر مهندسین و مأمورین را
تعیین نموده برای اینکه مطابق ماده سابقه حدود مابین دولتین را قطع نماید فقره چهارم طرفین قرار داده‌اند
که خسارتیکه بعد از وصول اخطارات دوستانه دو دولت بزرگ واسطه که در شهر جمادی الاولی سنه یکهزار و دویست و
شصت و یک هجری مبلغ و تحریر شده بطرفین واقع شده و هم رسومات مراعی از سالی که تأخیر افتاده برای اینکه مسائل
آنها از روی عدالت و احقاق حق شود و از دو جانب بلاتأخیر مأمورین را تعیین نمایند فقره پنجم دولت عثمانی
وعده میکند که شاهزادگان فراری ایران را در بروسا اقامت داده و غیبت آنها را از محل مذکور و مراوده مخفیانه آنها
با ایران رخصت ندهد و از طرفین دولتین علیتین تعهد میشود که سایر فراری بموجب معاهده سابقه ارزن الروم
رد شوند فقره ششم تجار ایران رسم گمرک اموال تجارت خود را موافق قیمت حالیه جاریه اموال مذکوره نقداً یا جنساً بوجهی که
در عهدنامه منعقده ارزن الروم در سنه ۱۲۳۸ در ماده ششم که در باب تجارت است مسطور شده ادا کنند و از مبلغی که
در عهدنامه مذکوره تعیین شده زیاده وجهی مطالبه نشود فقره هفتم دولت عثمانی وعده میکند که بموجب عهد
نامهای سابقه امتیازاتیکه لازم باشد در حق زوار ایرانی اجرا دارد تا از هر نوع تعدیات بری بوده بتوانند کمال امنیت
محلهای مبارکه را که کائن در ممالک دولت عثمانیست زیارت نمایند و همچنین تعهد میکنند که برای استحکام و تأکید روابط
دوستی و اتحاد که لازم است فیمابین دو دولت اسلام و تبعه طرفین برقرار باشد مناسب‌ترین وسائل را استحصال
نمایند تا چنانکه زوار ایرانیه در ممالک دولت عثمانیه بجمیع امتیازات نائل میباشند سایر تبعه ایرانیه نیز از امتیازات
مذکوره بهره‌ور بوده خواه در تجارت و خواه در مواد سایره از هر نوع ظلم و تعدی و بی‌حرمتی محفوظ باشند
و علاوه بر این بالیوزهائیکه از طرف دولت ایران برای منافع تجارت و حمایت تبعه و تجار ایرانیه بجمیع محلهای ممالک

عثمانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود بغیر از مکه مکرمه و مدینه منوره دولت عثمانیه قبول مینماید و وعده میکند که کافه امتیازاتی که شایسته منصب و مأموریت بالیوزهای مذکوره باشد در حق قونسولهای سایر دول متحابه جاری میشود در حق آنها نیز جاری میشود و نیز دولت ایران تعهد مینماید که بالیوزهائیکه از طرف دولت عثمانیه بجهة محلهای ممالک ایرانیه که لازم باشد نصب و تعیین شود و در حق آنها و در حق تبعه و تجار دولت عثمانیه که در ممالک ایران آمد و شد میکنند معامله متقابله کاملا جاری دارد فقره هشتم دولتین علیتین اسلام تعهد میکنند که برای دفع و رفع و منع غارت و سرقت عشایر و قبایلی که در سرحد میباشند تدابیر لازمه اتخاذ و اجرا کنند و بهمین خصوص در محلهای مناسب عسکر اقامت خواهند داد و دولتین علیتین تعهد میکنند که از عهده هر نوع حرکات تجاوزیه مثل غصب و غارت و قتل که در اراضی یکدیگر وقوع پیدا نماید برآیند قرار داده اند عشایریکه متنازع فیه باشد و صاحب آنها معلوم نیست بخصوص انتخاب و تعیین کردن محلی که بعد از این دائما اقامت خواهند کرد یکدفعه باراده و اختیار خودشان حواله شود و عشایریکه تبعیت آنها معلوم است جبرا باراضی دولت متبوعه آنها داخل شوند فقره نهم جمیع موارد و فصول معاهدات سابقه خصوص معاهده که در سنه ۱۲۳۸ در ارزن الروم منعقد شده که بخصوصه این معاهده حاضره الغا و تغییر نشده مثل اینکه کلمه بکلمه درین صحیفه مندرج شده باشد کافه احکام و قوت آن ابقا شده است و فیما بین دو دولت علیه قرار داده شده است که از مبادله این معاهده در ظرف دو ماه یا کمتر مدتی از جانب دولتین قبول و امضا شده تصدیق نامهای آن را مبادله خواهند کرد و کان ذلک فی یوم سادس عشر من شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۶۳ و هم درین سال آقا میر محمد مهدی امام جمعه و جماعت دار الخلافه طهران که در تمامت ایران بپاکی طینت و صفای طویت موصوف بود از جهان فانی بجهان جاودانی تحول کرد و همچنان منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله فرمانگذار اصفهان و خوزستان و لرستان وداع زندگانی گفت میرزا گرگین خان که یکتن از خویشاوندان او بود معادل صد هزار تومان زر مسکوک پیشکش بر ذمت نهاد و حکومت اصفهان یافت و هم درینسال میرزا محمد تقی نوری که از فقهای مشهور معروف بود رخت بسرای باقی کشید و همچنان حاجی میرزا مسیح مجتهد طهرانی که ایلچی دولت روسیه بفتوای او در دار الخلافه مقتول گشت چنانکه مرقوم شد در عتبات عالیات بشرفات جنان سفر کرد و دیگر عبد الله خان امین الدوله در کربلای معلی بجهان جاوید خرامید و دیگر شاهزاده شیخعلی میرزا در تبریز درگذشت و شاهزاده عبد الله میرزای دارا در طهران وداع اینجهان گفت اگرچه بعضی احوال ایشان در ذیل این کتاب مبارک بشرح رفته لکن تفصیل حال هریک در ذیل نام ایشان انشاء الله تعالی در جای خود مسطور خواهد شد

سفارت میرزا محمد علیخان نایب وزیر دول خارجه بمملکت فرانسه و دولت آل عثمان

و هم درینسال میرزا محمد علیخان نایب اول وزیر دول خارجه مأمور بسفارت مملکت فرانسه گشت و در روز پنجم ربیع الثانی از دار الخلافه بیرون شد مسیو دال که از قبل کارداران فرانسه مأمور توقف طهران بود با او همراه گشت بعد از طی مسافت و سپردن اراضی تبریز و خوی بمحال دولت آل عثمان نزدیک شد و در ارض اوزجی خلیفه قسیسیان ارز او استقبال کرده در عرض راه قرا کلیسا و ملاسلیمان با میرزا تقی خان وزیر نظام بازخورد و او بعد از انجام عهدنامه روم با ایران چنانکه ازین پیش مرقوم افتاد از ارزن الروم مراجعت میکرد

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

با جمله یکدیگر را دیدار کرده و از مردم بلدهٔ ارزن الروم پرسش نموده با جمله از بایزید و طرابزن با کشتی دودی دریا را
عبور کرده و از آنجا با کشتی بخار نشسته روانه اسلامبول گشت و چون از آب بیرون شد محمد خان مصلحت‌گذار
با جماعت بازرگانان ایران او را پذیره شدند بعد از ورود باسلامبول رشید پاشا که این هنگام در دولت آل عثمان صدر
اعظم بود رضا بیک باش کاتبی را نزدیک او فرستاده پرسشی بسزا نمود و خانهٔ خاص او معین کرده مهمان گرفت و بعد از
دو روز عالی پاشا که وزیر دول خارجه مستشار خود در اینحال بود پرسش اکمل ساخت و روز پنجم صدر اعظم مکتوبی بدو فرستاده بسرای
خویش دعوت کرد و از اتحاد دولت ایران و روم سخنان فرمود و گفت از پس آن موسیو دی توف وزیر مختار روسیه
و ژنرال لارد کولی وزیر مختار انگلیس و همچنان وزیر مختار فرانسه را دیدار کرده هر یک را جداگانه ضیافت کرد و هم
وزیر مختار روس و انگلیس از وی خواستار شدند که دو ماه در اسلامبول متوقف باشد از بهر آنکه سفارت فرانسه بر
ایشان ناگوار بود رضا نمیدادند که دولت ایران را با فرانسه از در اتفاق و مهربانی باشند و طریق تجارت قرار کنند
و از فرانسه سفیری در ایران متوقف باشد و از یک دو در میان دو دولت سخن کند و توقف میرزا محمد علیخان را در
اسلامبول از پی آن میجستند که تدبیری اندیشند باشد که از اولیای دولت ایران حکمی بمنع وزارت او [illegible]
میرزا محمد علیخان سخن ایشان را پذیرفتار نگشت و هم در اینوقت کشتی دولت فرانسه برسید و آهنگ راه کرد وزیر مختار
روس و انگلیس چون این بشنیدند خطی بدو نوشتند که تاکنون از قبل خود خواستار بودیم و پذیرفتار نشد هم اینک
از قبل دولت خواهش میکنیم که دو ماه در اسلامبول توقف کنی میرزا محمد علیخان در جواب گفت که شما رضا
نمیدهید که من حکم دولت خویش را فرو گذارم و مورد عتاب و عقاب شوم روز دیگر کار بر آن نهادند که در سرای موسیو [illegible]
انجمن شوند و در این امر سخن کنند روز دیگر که مجلس آراسته گشت میرزا محمد علیخان احکامی که از کارداران دولت داشت
ظاهر ساخت و مکشوف افتاد که جز سفارت فرانسه داخل هیچ امری نتوان شد چون این احکام بدیدند دیگر سخن
نکردند پس میرزا محمد علیخان بعد از بیست و هفت روز از اسلامبول کشتی در آب راند و طی مسافت کرده به بندر طولون
که از محال فرانسه است درآمد حاکم شهر او را بمکانتی تمام درآورد و بفرمود تا طبل سلام کوفتند و توپهای جنگی را
آتش درزدند و در عرض راه سه کالسکه حاضر داشت و از دو طرف راه سربازان را صف کرد و در منزلی نیکو
فرود آورد و بعد از ورود او صاحبان منصب با جامهای نظام بدیدار او آمدند و شب دیگر حاکم شهر او را بتماشاخانه دعوت
کرد و در آن شهر کارخانهای فراوان بود که در آنها اهل صنعت بپرداختن توپ و دیگر آلات حرب مشغول بودند
با جمله از آنجا میرزا محمد علیخان بر کالسکه سوار شده بشهر لیان کوچ داد و از لیان روانه پاریس گشت در اینوقت
لوی فیلیب که پادشاه مملکت فرانسه بود پنجاه فرسنگ از آنسوی پاریس جایی در ییلاق داشت لاجرم کارداران
دولت فرانسه سفیر ایران را در منزلی نیکو فرود آوردند و دو کالسکه و دو تن خادم ملازم خدمت او نمودند پس تا
روزی چند موسیو گیزو مکتوبی بدو کرد که سفر پادشاه در ییلاق بدرازا خواهد کشید بر حسب فرمان شما باید سفر ییلاق [illegible]
لاجرم میرزا محمد علیخان هدایای خویش را برداشته بر کالسکه بخار سوار شد و در مدت پنج ساعت پنجاه فرسنگ مسافت را ۵۰
قطع نموده در کمپین که محل اقامت پادشاه بود فرود شد او را منزلی در سرای سلطنت دادند و خورش او را [illegible]
روزانه و شبانه از مطبخ پادشاه نهادند اگرچه از منزل او تا ایوان پادشاه مسافتی بعید نبود برای حفظ حشمت او روزی [illegible]

و کالسکه که هر یک را هشت اسب حمل میداد حاضر ساختند یکی را میرزا محمد علیخان نامه و نشان و تمثال شاهنشاه غازی را سنه ۱۲۳۶
جای داده و خود نیز نشست و آن دیگر را اتباع او جای کردند بعد از ورود سرای خاص سلطانی آنها که بزرگان
دولت فرانسه نشیمن داشتند درآمد موسیو گیرد که شخص اول فرانسه بود باتفاق وزیر جنگ و دیگر بزرگان برخاسته
او را پذیره شدند و لایق مکانت او مکانی نشیمن دادند و موسیو گیرد کلمه چند از میل خاطر پادشاه بدو ادا کرد و بگفت
محمد علیخان در پاسخ گفت که هرگاه ما در پیشگاه شاهنشاه ایران حاضر میشویم جامه درمی پوشیم که آن خاص حضور است
و چون میان دولتین اتحاد حاصل است در حضرت نیز بآنجامه حاضر خواهم شد دیگر آنکه کنت سرتیج ایلچی فرانسه
که در ایران اقامت دارد در حضرت پادشاه رخصت جلوس دارد مرا نیز اجازت نشستن میباید موسیو گیرد نیم
ساعت مهلت نهاد و پادشاه خویش را دیدار کرده بازآمد و پاسخ چنین آورد که لوی فیلیپ میفرماید که سفیر
ایران در مجلس نخستین چنان با ما درآید که با پادشاه ایران درمی آید و از این پس در هر مجلس اجازت نشستن از بهر اوست
میرزا محمد علیخان عرض کرد امروز با دیگر روزها چه فرقی ندارد اگر امروز مرا اذن جلوس نیست هیچ روز نخواهم
نشست دیگر باره موسیو گیرد بدرگاه رفته اذن جلوس او بیاورد و پس میرزا محمد علیخان با اتباع خود نزد
لوی فیلیپ رفت و مترجم باشی عرض کرد که میرزا محمد علیخان نایب اول وزارت امور خارجه بامور سفارت
فرانسه وارد پیشگاه اریکه سلطنت گشته است پادشاه فرمود بسیار مشعوف شدم از سفیر پادشاه ایران امیدست
که باعث استحکام مودت شود آنگاه خود بسبب ماموریت خود را عرض کرد و نامه شاهنشاه غازی را
خویشتن بدست لوی فیلیپ نهاد و سخنی چند که مشعر بر تشیید قواعد محبت و تمهید مبانی الفت بود به تلفظ سامی
معروض درگاه داشت و زلال مودت را میان دولتین از شوائب تمویهات خس و خاشاک و ریب صافی نمود و پادشاه
نامه را گرفته بر سر نهاد آنگاه بموسیو گیرد سپرد و از پس آن تمثال شاهنشاه را بدو سپرد لوی فیلیپ از تخت خویشتن برخاست
و تمثال را گرفته نظاره کرد و بحضور نخستین فرستاد و هم بدست موسیو گیرد داد آنگاه سفیر ایران را رخصت انصراف داد
و میرزا محمد علیخان از آنجا بیرون شده بایوان زن پادشاه رفت و ولیعهد دولت فرانسه کند پاریرا در آنجا دیدار
کرد و تسبیحهای مروارید و شالهای رضائی و بعضی اشیاء دیگر که هدیه برده بود هم در آنجا تقسیم کرده بهر کس را
انفاذ داشت و بمنزل خویش مراجعت کرد و شب دیگر بحسب فرمان پادشاه را میهمان گشت و در آن مجلس
با پادشاه جماعتی زنان حاضر بودند و پس از دو روز دیگر سفیر ایران را بتماشای سپاه نظام طلب داشت و سی هزار
تن مرد لشکری در آن ییلاق حاضر بود بعد از صف شدن و رده بستن و قوانین اهل نظام را نموده فوج فوج رخصت
یافته همی عبور کردند و هنگام گذشتن فریادها همی برآوردند که پادشاه بسلامت باشد و از پس آن دیگر باره فریاد کردند
که سفیر دولت ایران بسلامت باشد و گذشتند بعد از عبورشان پسر پادشاه که کار سپاه با او بود حاضر شد جبه
نشانهای بسیار پدید اشت و پادشاه بر پشت اسب بروی گذشت و عارضی بآواز بلند ندا درداد که ای فلان
پسر فلان و آن کس حاضر همی شد و شمشیر خویش را از دست فرو گذاشت و بقانون نظام خضوع می کرد و پادشاه
دست در جبه برده نشانی لایق او برمیاورد و بدست خویش او را عطا میکرد و او دست پادشاه را بوسه داده نشان را
اخذ میکرد و شمشیر خود را برگرفته و براه خویش میرفت آنگاه دیگر کس پیش میشد بدینگونه انجام یافت آنگاه میرزا محمد علیخان را

۴۶۷ رخصت داد تا بمنزل خویش شده و شب دیگرش بتماشاخانه طلب کرد و با پادشاه روانه پاریس داشت و چون روزی چند پادشاه نیز طریق پاریس سپرد و صدر اعظم شاه میرزا محمد علیخان را با جواب نامه پادشاه ایران و مواثیق دوستانه میان دولتین رخصت مراجعت داد و او تا شهر مرسلیه که بندر دولت فرانسه است طی مسافت کرده از آنجا بکشتی سوار شد و تا اسلامبول براند و در آنجا میرزا جواد غلام پیشخدمت شاهنشاه ایران بدو پیوست و عهدنامه که میرزا تقیخان وزیر نظام در ارزن الروم با دولت آل عثمان کرده بود بدو سپرد که با کارداران دولت روم مبادله نماید و نگارنده حروف صورت عهدنامه و سفارت میرزا تقیخان را در جای دیگر نگار کرده همانا چون میرزا تقیخان از حدود ایران و تقسیم سلاطین باستان خبری استوار نداشت هنگام نگارش عهدنامه کارگذاران دولت حیلتی اندیشیدند و محمره را که از اراضی ایرانست با مملکت روم پیوسته کردند و در عهدنامه نگاشتند که دولت عثمانیه محمره و لنگرگاه و عبادان و جزیره الخضر را ملکیه بدولت ایران واگذار نماید میرزا تقیخان که از این معنی غافل بود و گمان میداشت که این اراضی جزو مملکت ایران شده و دیگر کارکنان دولت روم را در مملکت محمره مداخلت نخواهد بود و وکیل دولت روم خوشدل بود که پادشاه ایران از پس در تخریب محمره و اموالی که از آنجا بغارت رفته سخن نکرد چون وکلای اربعه چنانکه مذکور شد از ارزن الروم پراکنده شدند و صورت عهدنامه در دار الخلافه طهران ملحوظ نظر حاجی میرزا آقاسی گشت هم از آن در که وی را نیز در تعیین حدود بصیرت کافی نبود و هم از بهر آنکه آن خطائی که سخت او را در کار محمره افتاد پوشیده دارد در مجلس عامه سخن در افکند و آغاز فخر و مباهات نمود که اینک معادل ده کرور تومان ملک از دولت عثمانیه مأخوذ داشته ام و از پادشاه منشور گرفت و بسجود فرستاده فرمان کرد که در محمره قلعه محکم بنیان کنند و فرمود طریق مکه معظمه را از طرف نجد و جبل خواهم کرد و در عرض راه قلاع محکم و رباطهای استوار خواهم نهاد و در همه جا فوجی از لشکر بحراست باز خواهم داشت و همه ساله امیر حاج از ایران بر خواهم گماشت تا ایرانیان را بکوچ دهد و مولی فرج الله را فرمانگذار خوزستان کرد و از اینگونه سخنان بالا القا نمود کارداران دولت عثمانیه از این کلمات بیمناک شدند و این هنگام که میرزا محمد علیخان برحسب فرمان خواست عهدنامه که در ارزن الروم نگار شده بود مبادله کند کارداران روم گفتند که بعضی از فصول عهدنامه در لباس ابهام است باستصواب وزرای مختار دولت روس و انگلیس توضیح آن ابهامات بچهار فقره نگار یافته هرگاه می پذیرید و تحمل می سپارید مبادله خواهیم کرد و اگر نه بریخ سپهر دهیم میرزا محمد علیخان گفت من اجازت ندارم که تحمل بسپارم و بی اجازت دولت تحمل مرا چه محل خواهد بود کارداران روم وندمای دولت روس و انگلیس را برانگیختند و ایشان میرزا محمد علیخان را اطمینان خاطر دادند که ما حاجی میرزا آقاسی را بدین توضیحات راضی کنیم و از قبل سلطان روم چهار هزار تومان جایزه که قدغن شده بود او را دادند و تحمل از او گرفته آنگاه عهدنامه را مبادله کردند و معنی مبادله اینست که صورت عهدنامه را از برای سنه طرفین دو نسخه کرده باشند یکی را کارداران ایران تحمل کنند و خاتم برنهند و بدولت روم سپارند و آن دیگر را کارپردازان روم تحمل کنند و بدولت ایران سپارند تا از برای دولتین هنگام حاجت سندی باشد اما توضیحاتی که اینوقت کردند در ضمن چهار مسئله جواب داده میشود سؤال اول

رجال دولت عثمانی بموجب شرط فقره قرارنامه تصور میکنند که ترک کردن شهر و بندر و لنگرگاه
و همچنین جزیره محمره بایران این ترتیب نمیتواند احاطه کند اراضی دولت عثمانیرا که بیرون از شهر محمره است
و سایر بنادر دولت عثمانیرا که واقع است در آنجا جواب سفیران دولت روس و انگریز مامورین دولتین
واسطه میگویند که لنگرگاه محمره در محلی است که واقع شده است در محاذی شهر داخل در مرداب حفار لهذا
الراتب ممکن نیست نتیجه بعضی دیگر بدهد مامورین واسطه علاوه بر آن قبول میکنند رای رجال دولت عثمانیرا
که واگذار کردن بایران محلی را که در آن سوال کرده بودند شهر و بندر و لنگرگاه محمره و جزیره الخضر است بالطبیعی
ترک نکرده است و این محل نه زمین دیگر و نه بندر دیگر را که در آنجا واقع شده باشد سوال دوم دولت عثمانی
سوال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند
نصف آنها در خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در اینحالت میتواند ایران آن خاک عثمانیرا متصرف شود
و آنها نقل بدهد و چیزی بکند و دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود جواب سفیران مامورین دولت
ایران بهیچ بهانه نمیتواند بدست بیاورد مملکتی را که در سمت یمین شط العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است
و متعلق بدولت عثمانیست اگرچه عشایر آن نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که متعلق
بعثمانی وارد سکنی کرده باشند سوال سیم دولت عثمانی در باب فقره اول و چهارم سوال میکند اگر
دولت ایران مطالبات خسارت دولتی را میتواند در میان مطالبات شخصی مطالبه دولتی بکند در حالتی که ترک
کرده است و نیز دولت عثمانی تصور میکند که این دعاوی داخل بکند به تنها که حق دعاوی ییلاقیه و بعضی خسارات که
فیمابین تبعه دولتین ایران و عثمانی رسیده مثلاً بواسطه سارقین طرفین یا خود چیزی مثل آن جواب سفیران سیمی
اول و چهارم عهدنامه که دولت ایران میتواند درین باب ادعا بکند و هر طریقه که باشد ترک میشود و البته باید
ترک شود و بنا علیه هیچکس نمیتواند درین باب حرفی بزند طلب اشخاصی که طرفین میتوانند آن اشخاص را ...
بجهة تشخیص صحیح این مطالبه نشان خواهد داد و همچنانکه قبول شده است مامورین مخصوصه که یقین خواهد شد علامه
چیزی که ملاحظه شده است در باب طلب اشخاصی میتوانند آن ماموریت نماید سوال چهارم دولت عثمانی سوال
میکند اگر دولت ایران گفتگوئی که در باب قلعه شده است قبول کرده است که علاوه شده بود در فقره دوم و همچنین
فقره که از فصل هفتم که در سواد وکلای طرفین نوشته شده بود جواب سفیران روس و انگلیس مامورین اعتقاد
دارند میتوانند جواب بدهند که دولت علیه ایران قبول کرده اند همراه خوشوقتی که علاوه کنند در فقره هفتم در باب
مقابله داشتن امتیازات که در باب حجاج و تجار نوشته شده است و توضیح لهاو در باب سوال قلعه مامورین اختلافی
مایل هستند که مامورین دولتین واسطه تاکید نمایند که اجرای خواهش دولت عثمانی را نمایند بخصوص این مطلب
و امید دارند که بهره یاب شوند مع القصه کار دولت ایران و دولت روم بدینگونه با غلطه در کار بماند و میرزا محمد علیخان
طریق مراجعت بایران گرفت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد چون از دولت ایران رخصت هیچگونه امور نداشت
در نزد اولیای دولت جسارت در تغییرات او در عهدنامه پذیرفته نشد و کبریاء پسند و مستقل او نشد کیفیت

آغاز فتنه شاهزاده بهمن میرزا فرمانفرمای مملکت آذربایجان

۴۶۵ و هم در این سال در نزد کارداران دولت مکشوف افتاد که بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی که حکومت آذربایجان داشت زلال صدق و صفا را با لایش نفاق مکدر ساخته چه از آن روز که آصف الدوله و سالار خواستند طریق طغیان گرفت واجب دانستند که یکتن از شاهزادگان را به پشتوانی خود انگیخته کنند از میانه آصف الدوله بهمن میرزا را که نیز دختر خواهرزاده او بود و مملکت آذربایجان را در تحت فرمان داشت او را اغوا کرد که حاجی میرزا آقاسی به تدبیرهای شنیع است و سخنان کند همی آنست که قائمه سلطنت را بلغزاند از برای حفظ دولت و تمهید قواعد سلطنت چنان دانسته ام که امروز در خاندان ملک صاحب تخت و تاج تو میتوانی بود زیرا که مملکتی مانند آذربایجان را فرمانگذاری و نیز کهین اخوه داری و لیکن مملکت خراسان که زیر فرمان من است از حکومت تو سر نتواند برتافت و اگر روزی چند برادر چهره تشویش و با او کار بکشد هیچ تخمی از این کم مباش که بعد از برادر تو باشی و اگر نه ولیعهد دولت ناصرالدین شاه چون صاحب افسر و کلاه شود نخستین خالان و خویشان او را پراکنده و پریشان کنند مع القصه آصف الدوله با بهمن میرزا فراوان از اینگونه سخن کرد تا روی دل او را از برادر بگردانید و مردم روزگار که هنگام سعایت شبهی را سخاوت و شتابان آفتابی خواهند اکنون خاطر او را در حضرت پادشاه یک برده زدند و باز نمودند که رضا قلیخان والی کردستان که از سوی مادر با خاقان مغفور فتحعلیشاه نسب میرساند هم در نهانی با آذربایجان شده و با بهمن میرزا مواضعه نهاد شاهنشاه غازی را مخالفت برادر در خاطر حمل گران افکند و خطی نگاشته بخسرو خان گرجی سپرد و فرمود چنانکه کس نداند این خط را نخواند ده اسبه و تازیانه با آذربایجان تاختن کن و بهمن میرزا را محبوسا حاضر درگاه ساز و منشوری دیگر نگاشت که از بیرون دروازه طهران تا آذربایجان هر کس از حکام و لشکریان و دیگر مردمان سر از فرمان خسرو خان بیرون کند بکیفر سر بر سر این کار خواهد کرد حاجی میرزا آقاسی نیز بدین شرح مکتوبی کرده بدو سپرد لاجرم خسرو خان راه برگرفت و از بیرون دروازه طهران بفراهم کردن سپاه پرداخت و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده وارد خمسه گشت و هم در آنجا امیر اصلانخان خمسه برادر حسینقلی خان که نسب به ذوالفقار خان خمسه میبرد و دیگر اعیان خمسه و لشکریان گرد او انجمن شدند و این هنگام هشت هزار سواره و پیاده نزدیک او آماده گشت و از آنطرف اگر چه این راز مستور بود و کس آگهی نداشت که خسرو خان بکجا شد و از بهر چه راه شد اما بعضی از چاکران بهمن میرزا که اقامت طهران داشتند این معنی را تفرس کرده و سرعی چون برق و باد نزدیک او گسیل نمودند که چه آسوده نشسته که ناگاه بدست خسرو خان محبوس و مغلول خواهی گشت بهمن میرزا چون این بدانست از در چاره بیرون شد با معدودی از ملازمان خود آهنگ دار الخلافه شتاب گرفت و از راه و بیراه چنانکه خسرو خان را دیدار نکند بجانب طهران طی طریق همی کرد و کارداران دولت چون دانستند که بهمن میرزا از آذربایجان بیرون شد سفر خسرو خان در آن اراضی روا ندیدند و چون والی کردستان نیز آلوده عصیان بود کیفر او را واجب شمردند پس منشوری بدو فرستادند که همچنان از خمسه راه کردستان برگیرد و در آن اراضی حاکم و فرمانگذار باشد پس خسرو خان آن لشکر که گرد کرده بود بطرف کردستان کوچ داد و از آنسوی رضا قلیخان والی را صفا نبود که لشکری انبوه بمملکت او در آمد چنان دانست که غلامشاه خان برادرش که با او طریق مخالفت داشت از حضرت پادشاه منشور حکومت یافته و بجانب مقصد شتافته. رضا قلیخان سخت هراسناک شده هفتصد سوار از مردم خود برداشته از شهر

 سنندج پیروز تاخت و والی جبلی را گرفته لشی صعود کرده و از آنجا از بهر خویش سیقناقی بساخت و چشم براه و گوش بخبر فراز
کرد اما خسرو خان حیلتی اندیشید و میرزا علینقی و پسر خود را نزد والی رسول فرستاد و پیام داد که من حسب فرمان پادشاه
مامورم که در همه ممالک و تمامت حدود و ثغور سفر کنم و اگر حاکمی را بظلم دانم بعرض رسانم ملکه خود معزول کنم لکن حسن
و خدمات مرا با خود دانسته و نیز میدانی که گنج و ذخیره مرا کس انباز ندارد همانا معادل پنجاه هزار تومان زر مسکوک
از گنج خاص خویش از بهر تو ایثار کنم و ترا بر مسند حکومت استوار بدارم چون میرزا علینقی تبلیغ رسالت کرد رضا
قلیخان این کلمات را باور داشت و شبانگاه بر نشسته با سیصد سوار طریق لشکرگاه خسرو خان گرفت و صبحگاه درآمد
خسرو خان نخست از بهر او سراپرده راست کرده او را مکانتی نهاد و روز دیگر چون رضا قلیخان نزدیک او آمد
و بر بساط او نشست ناگاه روی با او کرد و گفت همانا تو از بهر قتل من نزد من آمده و اگر نه شمشیر و خنجر از بهر چه بر کمر
داری این گفت و برخاسته بسراپرده دیگر شد و بزرگان کردستان را گفت هم اکنون نزد او شوید و آلات حرب
او را باز کشید مردم کردستان گفتند ما هرگز با خاندان والیان این نکنیم اگر همه بمعرض هلاک و دمار درآئیم پس
اصلانخان را فرمان کرد تا برفت و آلات حرب والی را اخذ کرد آنگاه حکم داد تا عباسقلی خان پسر علیقلیخان کرد
والی را بر اسبی کودن و پالانی بر نشاند و دستش را از قفا ببست و با پانصد سوار راه طهران بر گرفت و آن سیصد سوار
که با والی بودند بدست لشکر برهنه و عریان تن شدند از قضا هم در اینوقت آن چهارصد سوار دیگر را که والی در سیقناق
گذاشته بود خبر رسیدند و همچنان بدست لشکریان خود گشتند و نیز ایشان پیرهن از ازار بجای نماند همه عریان بطریق
دشت و بیابان گرفتند و خسرو خان با خاطر آسوده وارد شهر شده بر مسند ایالت متمکن گشت و لشکر را رخصت
خانه خود داد جز اینکه علیخان سرتیپ قراگوزلو را با فوج خود بداشت و از سوی دیگر رضا قلیخان والی بعد از ورود بطهران
در خانه میرزا نبی خان امیر دیوان فرود شده و از آنجا بحسب فرمان او را بدست چند تن از توپچیان سپردند تا در توپخانه
باز دارند و نگران او باشند اکنون بحدیث بهمن میرزا شویم از آذربایجان تا طهران را بسرعت صبا و سحاب در نوشت و در آخر
شوال وقتی بظاهر طهران رسید نخستین جا است تا نزدیک حاجی میرزا آقاسی شده او را باستشفاعت برانگیزد و چه آشفتگی امر خویش را
از وی میپنداشت و این هنگام حاجی میرزا آقاسی بیرون دروازه طهران در قلعه عباس آباد که خود برگزیده جای داشت و شاهنشاه
غازی شکارگاه قریه کن سفر کرده بود بالجمله بهمن میرزا نخست راه عباس آباد بر گرفت و هنوز یک تیر پرتاب تا قلعه مسافت
داشت که یکتن از غلامان حاجی میرزا آقاسی برسید و گفت اجازت نیست که از اینجا گامی فراتر نهی چه حاجی میرزا آقاسی
میفرماید که تو بد خواه پادشاهی و آنکس که دل با پادشاه بد دارد با ما راه نکند ناچار بهمن میرزا راه بگردانید و با اینکه بر جان
و تن خویش ترسان بود بطرف کن رهسپار گشت و بعد از ورود در خانه یکی از رعیت فرود شد و نخستین از پی دیگران سرای
سلطنت را بشفاعت برانگیخت شاهنشاه غازی شبانگاه او را طلب داشت اگرچه از عصیان او هیچ سخن نکرد و لکن در خاطر
ثقلی عظیم می انداخت و مجلس ملکانه سفته میساخت بالجمله بعد از مراجعت شاهنشاه بدار الخلافه بهمن میرزا بحسب فرمان بیرون
دروازه شهر در باغ لاله زار سکون فرمود و از آنجا بعد از روزی چند بمیان شهر آمده در سرای میرزا آقاخان وزیر لشکر
فرود شد و چون در اینوقت چنانکه بدان اشارت شد وزیر لشکر متوقف در کاشان بود همی خواست تا سرای او را
از بهر خویشتن خرید شاهنشاه غازی چون بدانست فرمود تا هنوز نام وزیر لشکر را از لوح ضمیر نشسته ایم که خانه او خالی

دیگری کرده و حکم داد تا بهمن میرزا از آن سرای بیرون نشود چون این خبر با بهمن میرزا بردند بر دهشت خاطر بفزود و هم بعضی از شیاطین ناسخ خاطر او را از خوف و هراس آکنده تر ساختند تا بدانجا رسید که دیگر مجال شکیب نداشت پس صبحگاهی که آهنگ حضرت پادشاه داشت چنانکه هیچکس از چاکران او نیز ندانست چون به عرضخانه در سرای وزیر مختار روسیه بگذشت ناگاه از اسب بزیر آمده بدرون سرای رفت و گفت از بیم عقاب و عتاب شاهنشاه ایران پناهنده امپراطور روسیه شده ام دالغورکی وزیر مختار روسیه بتوانی حاضر حضرت پادشاه شد و در ضراعت زبان بشفاعت او گشوده و نیز معروض داشت که بهمن میرزا هرگز در حضرت پادشاه گناهی نورزیده بلکه حاجی میرزا آقاسی چون او را خواهرزاده آصف الدوله میداند با او طریق معادات و مبارات سپارد و این قصه ساخته و پرداخته اندیشه اوست صواب آنست شاهنشاه وزیر مختار را رخصت مراجعت داده میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را حاضر کرده فرمود بجانب وزیر مختار شو و گناه بهمن میرزا را در محضر او یکیک شماره کن نخستین اگر با سالار و آصف الدوله در طریق طغیان همداستان گشت و از رسول و رسایل چنین امری مکشوف گشت دیگر آنکه با والی کردستان و حکام دیگر بلدان و امصار چندانکه توانست در تهییج فتنه و فساد مواضعه نهاده و دیگر آنکه با استحکام دوستی ایران و روس چنان با کارداران روسیه موافقت و مرافقت انداخته و چنان باز نموده که اتفاق این دو دولت از در نفاق است اگر کار از اینگونه مبالغت عنقریب موالفت این دو دولت را بمخالفت مبادلت و قونسلی که از قبل دولت روس در گیلان اقامت دارد چنان بفریفت بکارهای ناهنجار تحریض میداد که هم نزدیکی مرحوم گیلانرا تقبل او انگیخته میکرد با جمله از اینگونه گناه بزرگ برشمرد و میرزا فضل الله بجانب وزیر مختار شده این جمله را مکشوف داشت و با اینهمه چون میان دولت ایران و روس رشته عهد و مصافات محکم بود کارداران ایران بجبران این گناه طریق تحمل سپردند و عصیان او را بشفاعت اولیای دولت روسیه بسیلاب نسیان محو کردند و گفتند اکنون اقامت او در ایران از در خیبت کدورت و خاطر باشد بهتر آنست که آنچه از خراج آذربایجان مأخوذ داشته حساب آن را پرداخته کند و از ایران بیرون شده در ممالک روسیه نشیمن فرماید پس بهمن میرزا مدتی چند در محضر دبیران حضرت و مستوفیان دولت حاضر شده حساب منال دیوانی را پرداخت و از کارداران دولت رخصت یافت از طریق گیلان بتفلیس شتافت و زن و فرزند و اموال و اثقال خویش را نیز با خود حمل نموده بعد از سه سال که از تفلیس توقف آن اراضی دل آزرده گشت بمملکت قراباغ تحویل کرد و تاکنون که سال بر یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری منتهی شده در آن اراضی روزگار میبرد

ذکر سفر کردن ولیعهد دولت ایران ناصرالدین شاه برای نظم مملکت آذربایجان

چون کار بهمن میرزا بنهایت شد و مملکت آذربایجان فرمانگذاری شایسته میبایست برحسب فرمان شاهنشاه غازی و خواهش کارداران دولت این قرعه بنام درخشنده آفتاب فلک سلطنت و تابنده گوهر خلافت ولیعهد کیوان مهد دولت ایران السلطان ناصرالدین شاه برآمده آنگاه برحسب فرمان میرزا فضل الله مستوفی علی آبادی بوزارت او منصوب گشت و عباسقلیخان جوانشیر امیر دیوانخانه آذربایجان گشت و میرزا جعفرخان مشیرالدوله برای نظم امور دول خارجه تعیین آمد و میرزا جعفر قلی بنگارش رقعات [illegible] و میرزا موسی تفرشی مستوفی

۴۲۳ برای جمع و خرج منال دیوانی مامور گشت و عبدالصمد خان قورخانچی قائل قورخانه شد و حمزه خان انزانی استرابادی را
از پی پاسبانی و حفظ قلعهٔ تبریز منشور گرفت و جماعتی از چاکران درگاه شاهنشاه غازی مامور بملازمت رکاب حضرت
ولیعهد آمدند اما عباسقلی خان جوانشیر دیگرباره بصوابدید اولیای دولت مامور باقامت گشت و میرزا موسی مستوفی تفرش
کوچ نداد این هنگام ولیعهد بسیج راه فرموده و چاکران خویش را نیز فرمان کرد تا اعداد کار کردند و روز نوزدهم صفر از
دارالخلافه طهران خیمه بیرون زده نخستین در قریهٔ کن منزل فرموده و از آنجا راه آذربایجان پیش داشت و از کثرت برف و
برودت هوا از طهران تا تبریز را چهل و پنج روز طی مسافت فرموده و مردم آذربایجان چنانکه تن پذیره جان کنند صغیر و کبیر طریق
استقبال برداشتند و شادخوار و کامیاب آمدند و میرزا جعفر خان مشیرالدوله خادمان سرای و پردگیان حضرتش را از دنبال کوچ
داده به تبریز برده حضرت ولیعهد بعد از ورود به تبریز از آن خوی سلطنت که فدای در نهادش نهاده بود و آن جود که در طبیعت
بودیعت داشت معادل دویست هزار تومان از منال دیوان با خرج صندوقدار و خوانسالار و امیرآخور بسر برکرد و از خراج
آنچه از این خرج برزیادت آمد از بهر عطای درویشان و اجرای دیگر چاکران باز گذاشت و هم تازه یک فوج لشکر بنظام کرد و فوج
ناصریه نام نهاد تا برکت این نسبت همیشه منصور باشند اما میرزا فضل الله وزیر بر حسب فرمان از ملازمت رکاب ولیعهد بجای
ماند تا جمع و خرج خراج آذربایجان را با هم راست کند چون اینکار را بپرداخت ملقب بنصیرالملک گشت و در روز بیست و هفتم
جمادی الاولی از طهران بیرون شد و شانزدهم جمادی الآخره در ظاهر تبریز فرود شد و در روز ورود از این پیش جنبان افتاده بود
شغب در میان مسلمانان و جماعت ارمنی که در تبریز سکون دارند منافقتی برفت از بهر آنکه سگی معلم از قنسل دولت روسیه که مقیم
تبریز بود ناپدید شد و این قصه را بمحمد خان بیگلربیگی انهی کرده و محمد خان چند تن از مردم شهر را که گمان این سرقت بدیشان میبرد
گرفته بند بر نهاد و مردم شهر از این حدیث بهم برآمدند و گفتند ما هرگز سر بدین حکومت فرو نخواهیم داشت که از بهر سگ کمتر کافر
چند کس مسلمان را در حبس خانه بنشانند و پایمال عقاب و نکال سازند لاجرم مردم حرفت و اهل سوق که بی سببی غوغا طلب اند
و بی حاجتی در طلب لجاجت در بازارها ابواب حجرات خویش را فراز کردند و بتکتاز درآمدند و همدست و همداستان
بخانه ارامنه در رفتند هرچه یافتند بغارت برگرفتند چون این خبر در حضرت ولیعهد معروض افتاد در خشم شد و هم آن
بود که بقتل آن جماعت فرمان دهد بزرگان درگاه زبان بشفاعت باز کردند و نیز حلم پادشاهانه و تایید ملکانه جنبش کرده
و آتش غضب را بزلال عفو خاموش نمود و پس بفرمود تا نصیرالملک بشهر درآید و در اصلاح ذات بین جهد نماید لاجرم نصیرالملک
نیران آن فتنه را بزلال تدبیر بنشاند و مردم را بسر حرفت و صنعت خویش بازداشت و چون آشوبی اینچنین در دارالخلافه بردند
کارداران دولت احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی را بحراست ایالت آذربایجان فرمودند بعد از ورود
به تبریز بفرمان ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه اموال ارامنه را از مسلمانان استرده ساختند از این پیش رقم افتاد
که بعد از وفات منوچهر خان معتمدالدوله میرزا علیمحمد باب را بر حسب فرمان از اصفهان بآذربایجان بردند و در قلعهٔ
چهریق محبوس داشتند این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد و حاجی میرزا آقاسی نیز عریضه بحضرت ولیعهد نگاشت که
بعضی از مردم نادان که یک سال زیاده بر پنجاه از صد بند و بند برزیادت از این بر مرد با کمال نباشد و کار حرفت و صناعت
نیز بسته بند و در راه دین تحصیل یقین نکرده بود در طلب فتنه و غوغا باشد و سببی جوید که کار دین و دنیا دیگرگون شود بلکه
در میانه نوائی برسد و هیچگونه مردم از دور و نزدیک عریضه میرزا علیمحمد باب شده اند و ابواب اغوا و ضلالت باز داشته اند هم اکنون

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

بفرمای تا او را از چهریق به درگاه آرند و علمای آن بلده را انجمن کن تا سخن او را اصغا فرمایند و کنون فحاوی او را باز دهند چون منشور شهریار ملحوظ ولیعهد دولت قاهره گشت وقت را فراخ نکرد و بفرمود تا باب را از چهریق به تبریز تحویل دادند و در سرای کاظم خان فراشباشی باز داشت و روز دیگر حاجی ملا محمود نظام العلماء و ملا محمد ممقانی و جماعتی از علمای شهر را انجمن کرد و حکم رفت تا باب نیز در آن مجلس علما بنشست چون آغاز مجادلت طراز شد نخستین نظام العلماء سخن کرد و روی با باب کرد و گفت این کتابها که بقانون قرآن مجید و صحایف سماویه بنام شما در بلدان و امصار ایران پراکنده است آیا از مقالات شماست یا شما را افترا کرده اند باب در جواب گفت این کلمات از خداست نظام العلماء گفت سخن بلغز و معما کردن در این مجلس و انجمن بکار نخواهد بود چه سخنان تو جمعی را در خراسان براه عصیان همی برد و گروهی در مازندران طریق طغیان دارند سخن بی پرده گوی و خود از پرده بیرون شو باب از این کلمات برآشفت و گفت آری اینها مقالات من است نظام العلماء گفت همانا تو خود را شجره طور نامیده و این سخن کشف آن کند که هر چه بر زبان تو میرود خدای فرماید گفت خدای تو را رخصت کند سخن جز این نیست نظام العلماء گفت آیا شما رضا داده اید که مردمان ترا باب نام کرده اند گفت این نام مردمان بمن بسته اند آری بلکه خدای مرا بدین نام خوانده همانا من باب علم ام وقت ولیعهد فرمود من پیمان نهاده ام که اگر تو باب علم باشی من از این مسند فرود آیم و ترا بر نشانم نظام العلماء گفت نیکو سخن گفتی امیرالمؤمنین علیه السلام که باب علم بود سلونی قبل ان تفقدونی میفرمود و از طبقات ارض و صفحات سموات اگر کسی پرسشی میکرد در حسب آرزو جواب میگرفت اکنون که تو باب علمی مرا مشکلات خویش را در علوم با تو عرضه خواهم داشت نخستین از علم طب سؤالی کنم گفت من طب نخوانده ام فرمود از علم دین پرسشی کنم و علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و غیره ذلک نشود و نخست سخنی از علم صرف بمیان انداخت در پاسخ گفت علم صرف در کودکی تلمذ کرده ام و اینک در نزد من حاضر نیست نظام العلماء گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید بنمای که میفرماید هو الذی یریکم البرق خوفاً و طمعاً و هم گوی که با علم نحو چه ترکیب دارد و هم گوی شان نزول سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این سوره چه باشد لختی تفکر گشت و در بیان آن مهلت خواست باز نظام العلماء بسخن آمد و گفت معنی این حدیث گوی که در میان مأمون خلیفه عباسی با حضرت امام ثامن رضا علیه السلام افتاد و قال مأمون ما الدلیل علی خلافة جدک علی بن ابیطالب قال آیة انفسنا قال لولا نسائنا قال لولا ابنائنا فسکت مأمون گفت این حدیث نیست علمای مجلس گفتند همانا حدیث باشد نظام العلماء گفت گرفتم حدیث نیست آخر مقالتی از عرب است معنی آن را بفارسی گوی همچنان مهلت طلبید و دیگر باره نظام العلماء گفت شرح این حدیث کن که میفرماید لعن الله العیون فانها ظلمت العیون او اخذه باز لختی دراز سر فرود کرد و گفت اکنون چیزی ندانم و دیگر باره پرسش کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و همچنان تعریف کن فصاحت و بلاغت را و گوی در میان اینها از نسب اربعه چه نسبت است آخر تو کرامت خویش بر فصاحت باز بسته و گوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است جواب هیچیک را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلماء گفت یک سخن دیگر باقی است هم آنرا با تو عرضه میکنم همانا این علوم چه قیل و قال است و ما اینها را بچشم ببینیم هر که بدینگونه دعوی بود شود معجزه و کرامتی پدید کند از بهر هیچکس جای سخن باقی نماند و هر کس به نکوهش کلام او کرد و این هنگام باب سر بر داشت و دلیرانه پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاهنشاه غازی را صحت مزاجی بده و هیچ خواهم که دفع آن درد کنی گفت این نتوان کرد و ولیعهد فرمود نظام العلماء از آن کمال و شکوه حضرت ما ضعف پیری

دوران ملازمت کتاب باز دارد اگر توانی او را جوان کنی تا همه وقت با کوچ دهد گفت این کار نیز توانم نظام العلما گفت
این مرد از همه علوم بیگانه است و با کشف کرامت نیز آشنا نیست باب چون این سخن بشنید بر آشفت گفت من آنکسم که
هزار سال است انتظار او را میبرید نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر نوعی بوده یا شخصی
میباشی گفت صاحب الامر شخصی میباشم نظام العلما گفت نام تو چیست اسم پدر و مادر تو چه چیست و مسقط الراس شما کجا است
و سالیان شما چند است گفت نام من علیمحمد است و مادر من خدیجه است و اسم پدر من میرزا رضای بزاز است و مسقط الراس
شیراز است از زندگانیم سی و پنجسال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر محمد است و پدرش حسن و مادرش نرجس
نامیده میشود و مسقط الراس آنحضرت سر من رآه و عمر مبارکش از هزار سال افزون است گفت هم اکنون کرامتی
از خویش گویم که بشنیدن مرا باور دارید گفتند نیکو کاری باشد بگوی آن کدام است گفت من روزی هزار بیت کتابت میکنم
گفتند گرفتیم که این سخن بصدق باشد نگارندگان بسیارند که ازین افزون نویسند و این معجز نباشد این وقت ملا محمد ممقانی گفت
تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن بی نور محمد و علی است چگونه خویشتن را از ایشان برتر و بهتر دانی زمانی متفکر گشت و خموش
شد و دیگری از علما گفت که خدای در آیه خمس فرموده فان لله خمسه شما ثلاثه فرموده اید از کجا این نسخ شده است گفت
گفت ثلث نصف خمس است حاضران بخندیدند ملا محمد گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است شما چرا حکم بر ثلث میکنید
و حال آنکه خدای خمس فرموده لختی خیره خیره نگریست و پاسخ نداد و گفت که دانسته اند که من از تکلم خطبه فصیح تکلم کنم و تو بنویسم
و بخواند که الحمد لله الذی رفع السموات والارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام ولیعهد با آنکه هنوز
از عمر مبارکش شانزده سال افزون نرفته بود بتائید خدای و الهام دولت فرمود بیت و ما تیا و الف قد جمعا
یجسر فی النصب فی الجر معا و روی با باب کرده فرمود این سخنان بیهوده چیند و مردم عامه را اغوا کنی و بضلالت افکنی
و چرا خویشتن را صاحب الامر خوانی ائمه ما علیهم السلام آن هنگام که بحکمتهای یزدانی باید مظلوم باشند همچنان صابر و شاکر
بودند و یکیک بدست بنی امیه و بنی عباس شهید شدند اگر صاحب الامر هم چنان است مظلوم و مغلوب بود و غیبت اختیار نمود
این غیبت از بهر آنست که چون ظاهر شود معجزه تمام انبیا با او باشد و بجاه و بر همه عالمیان غلبه فرماید و همه دینها و آئینها را یکی
کند و هیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد هزار سال از بهر آن غیبت نفرموده که چون آشکار شود گاهی چون حسینخان نظام الدوله ترا
با چوب ادب کند و گاهی در محبس چهریق در تعب باشد همانا دانسته ام که در تسخیر آفتاب کوشش کردی و در تابستان شهر بوشهر گرمای
صیفیات در برابر آفتاب با سر برهنه روز بشب بردی چندانکه دماغ خویش را آشفته کردی و چون مردی دیوانه بوده حکم بقتل تو نمیرانم
لکن با چوب رنجه و شکنجه میفرمایم که این مردم عوام بدانند تو صاحب الامر نیستی و هیچکس بدین جرات با آنحضرت عجل الله فرجه نتواند
چیره شد این بگفت و اعوانان و فراشان را بفرمود تا حملی از چوب درآمدند و هر دو پای باب را استوار ببستند و با چوب مضروب داشتند
باب فریاد برداشت و باستغاثت و انابت همی اظهار ضراعت نمود نظام العلما یکتن از مردم خود را بر سر او بداشت و همی
تلقین کرد که بگو پلیدی سگ و خوک خوردم و دیگر چنین سخن نگویم و او بدینگونه همی باز گفت بعد از این وقایع دیگر باره ایشان
بچهریق بردند و محبوس نمودند و هم درین سال میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که شرح حال او در ذیل نام او مرقوم
خواهد شد وداع زندگانی گفت و بجهان جاودانی شتافت فرزندش میرزا یوسف که در زمان زندگی پدر بر دیوان حساب
ممالک نیابت او داشت بر حسب منشور پادشاه استیفای ممالک محروسه بدو مفوض شد و خط و خاتم بجای پدر بنهاد

وفات میرزا حسن مستوفی الممالک

و هم در این سال علی اشرف خان ماکوئی که حکومت زنجان داشت با مردم آن بلده از در اجحاف و تعدی بیرون رفت و بر ۴۷۵
زیادت هزینه اموال مشروع میطلبید که در فرمان‌روائی علت غائیت خود میشمرد و وقتی چنان افتاد که یکی از مردم آن
بلده را بیست گرده بکشت تا با مادر او باشد و با او شرط مزاوجت با او طریق مضاجعت گذاشت صبحگاه آن زن بمیان بازار آمد
و قصهٔ شب دوشین بتکرار کرد و آنگاه معجر از سر برگرفت و بمیان مردم افکنده گفت با این غیرت و حمیت معجر زنان بر سر کنید
و با زنان بسر برید مردم از کلمات او بجوش آمدند و بخروشیدند و انجمنی بزرگ کرده غوغا برداشتند و بهدست و بهتان
بسرای علی اشرف خان تاختند و او را بمحاصره انداختند و هم زمانی دیر بر نیامد که از در و بام بخانه او رفته او را بچنگ آوردند
مویش را بچند جای جراحت کردند و رختش بیاراستند چون هم قتل او میرفت چند کس او را حمایت کردند و او را مصحوب
از شهر بیرون بتاختند و او در میان قریه در گریخت و صورت حال را معروض داشت شاهنشاه غازی احمد خان نوائی نایب
ایشیک آقاسی را مأمور فرمود که بدان بلده تاخته علی اشرف خان را روانه درگاه دارد و تفحص کند که سبب طغیان کدام بوده و آن
دهر که آلوده عصیان است خود داشته بحضرت فرستد احمد خان برفت و علی اشرف خان را هم از کرده‌ها روانه داشت و از
آن قصه بازپرسی بسزا کرد و معروض داشت که اگر مرد گناهکار کیفر باید کرد تمامت این شهر را تباه باید ساخت چه این غائله
سر بسر زاده و تمامت مردم این شهر در این امر متفق بوده‌اند پس شهریار مردمان را از تعذیب معذور و بسلامت داشت

وقایع سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری و خاتمه امر شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار

در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون هشت ساعت و بیست و سه دقیقه از روز دوشنبه چهاردهم شهر ربیع
الثانی سپری شد مطابق سنه پیچی ئیل ترکی آفتاب به برج الشرف تحویل داد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بآئین جم و
ملوک عجم جشن عیدی بپای برد و در این سال شاهزاده حمزه میرزا از ارض اقدس چنانکه بر آن اشارت شد بحکمرانی بدانجا
آمده در آنجا مکشوف افتاد که ملاحسین بشرویه بشهر مشهد درآمده و مردم را بکیش میرزا علی محمد باب دعوت میکند و جمعی او را پیروی
و از جانب دیگر علمای شهر از بهر دفع او انجمنی کرده‌اند و کار بمقاتلت افتاده لاجرم شاهزاده چند تن بطلب او فرستاده
و او را بلشکرگاه آورده و بازداشت چنانکه شرح حال او از این پس مرقوم خواهد شد و هم در این سال آنچه که از مرض نقرس
ده سال بر افزون بود که با بدن مبارکش ملازمت داشت بر زیادت گشت چه این پادشاه را که جوادی و خیری بود
در کار غزو و جهاد جدی تمام داشت این مرض مزمن او را نمیگذاشت بیشتر وقت ملازم بستر بود و آنگاه که بهبودی
حاصل میکرد نه آن بود که از وجع پای و الم دست آسوده شود چنانکه خود میفرمود هنگامی که مردمان مرا صحیح انگارند چندان
بود که گمان کنم اگر آن درد را چند تن قسمت کنند همه فریاد و افغان بر دارند عجب آنکه با چندین درد و محنت و قوت سلطنت
هرگز با زیردستان سخن بخشونت نکرده و این مرض سبب ضیق صدر و شراست خلق او نگشت و همواره با رخی چون
گل بر بار و خلقی چون بهشت بهار مبارک دیدار و خوب گفتار و هرگز پناهنده را محروم و خواهنده را مأیوس نگذاشت
چندانکه تمامت خراج ایران را در وجه چاکران درگاه و رزمجویان سپاه و علمای بلدان و امصار و مساکین هر شهر و دیار
به تیول و سیورغال و اجری و مواجب بذل کرده و هنوز هرکس از او مسئلتی کرده و حاجتی جسته کالا و جواهر شاهنشاه
چنان بود که سؤال نگذاشت لاجرم هر آنچه سائل خواسته بود فرمان با جابت میکرد و کار بدینگونه رفت تا معادل
بود میگذشت که خرج و داد او از دخل ایران بر زیادت گشت بعضی از مردم بخل چنان دانستند که شاهنشاه جواد این بذل

۴۷۶ برکنار رفته است و اینک دهستانی جز از کفایت و درایت رفته است اندکی از این سخنان که شرح پادشاه شد خاطر
جهانگشایش ثقلی عظیم افکند فرمود درهم و دینار تا از خاک کوی و بازار افزون خواهم آمد جلال ما و دنیا از سنگ خاره بیرون
بیدریغ از آنچه احسان کرده ام پشیمان نیستم جز اینکه روزگار حسن سلقی زده که چرا باندازه آبروی برافشاندم زر و دل توانا
و همچنان بفرمود تا صفحه را رقم کردند و مطبوع ساخته در بلاد ایران پراکنده بدین شرح که مردم چنان دانسته اند که ما در ضبط اموال
نیستیم بلکه بعد از وفات شهید تا جد ما فتحعلی شاه قاجار اندوخته شاهزادگان و ذخیره ایشان را نگاه میداشتیم و اگر این تحفت را
از سند حکومت داریم از بهر آنکه در کار سلطنت و امر مملکت خللی بادید نشود اما معادل شانزده کرور تومان زر مسکوک اندوخته
ایشان را از در دانش و علم بر زنان و فرزندان ایشان باز گذاشتیم و نیم بردیم و اگر و چندان بود هم نه دهیم انگاشتیم زیرا که ما
چشم بر تخت و تاج است نه بر باج و خراج مع القصه این چنین پادشاه را وفود امراض و اقتحام اسقام از کشورگشائی و ملک
چنانکه میخواست باز داشت و همه ساله از این پیش بود که هنگام تابستان سورت گرما از طهران بگیرد و از سنگ بیرون شود و در
ییلاقات اوتراق فرماید و هنگام خریف بدار الملک مراجعت نماید این هنگام بصوابدید حاجی میرزا آقاسی فرمان رفت
که بر فراز تپه تجریش بنیان قلعه استوار کنند که هر سال پادشاه از بهر ییلاق بدانجا سفر کند و اقامت جوید لاجرم
بنیان از سنگ و ساروج دیواری عظیم و عریض بنیان کردند و برج و باره استوار نهادند و با اینکه این بنا بر سنگ
خاره بود خندقی عمیق بر سنگ خاره حفر کردند و بعضی دور و قصور در میان قلعه پرداخته شد با اینکه نیمه کار قلعه هنوز
راست نبود معادل صد هزار تومان زر مسکوک بکار رفت و چون هنگام تابستان برسید شاهنشاه غازی بدانجا کوچ
داد و همچنان بنایان دیوارگران در عمارت قلعه بکار بودند و نیز یک تیر پرتاب دورتر از این قلعه حاجی میرزا آقاسی از بهر
سکون خویش قلعه دیگر بنیان کرد و معقلی متین برآورد و قلعه نخستین را بنام شاهنشاه قصر محمدیه نام نهادند و آن جای حاجی
میرزا آقاسی را بنام او عباسیه خواندند و چون شهر رمضان برسید وجع نقرس در دست و پای پادشاه فزونی گرفت
و حضرتش را علیل و ملازم بستر ساخت و این هنگام برخم زبان حاجی میرزا آقاسی بسیار از مردم ایران رنجیده خاطر
بودند و همچنان مردم ماکوئی که خود را منسوب بحاجی میرزا آقاسی میداشتند و بعضی از ایشان قواد سپاه و حکام بلدان
و امصار بودند هیچ دقیقه از مراتب جور و اجحاف فرو نمیگذاشتند و جماعتی که از ایروانی و ماکوئی در طهران اقامت داشتند
و از جمله سواران سپاه بشمار میشدند هم با مردم دار الخلافه بشرارت خلق و خشونت طبع میرفتند و حاجی میرزا آقاسی چون
این مردم را منسوب بخویش میدانست و چنان می پنداشت که اگر وقتی روزگار آشفته شود ایشان ملازمت خدمت او
خواهند کرد و دشمنان او را دفع خواهند داد لاجرم کیفر کردار ایشان را نابا خبری افکند و صغیره و کبیره مملکت را رنجیده خاطر
میساخت و هیچکس از بیم حاجی میرزا آقاسی نیروی آن نداشت که این سخنان را در حضرت پادشاه معروض دارد
و پادشاه را نیز بسبب اقتحام امراض قوت تفحص این امور نبود در پایان کار این پریشانی همه مملکت سرایت کرد و چون
میرزا آقاخان وزیر لشکر که از نیک و بد سپاه آگاه بود و هر یک از لشکریان را از وهمی و امیدی دیگر میرفت چنانکه
مذکور شد مأمور بتوقف کاشان بود امر لشکر نیز پریشان شد اگرچه مردم ایران از لشکری و رعیت جز بسلطنت
پادشاهان قاجار گردن نمی نهادند اما این هنگام کار را از نظام بیرون بود چنانکه از بهر اخذ اجری و مواجب بسیار
وقت سربازان سپاه زعمای درگاه را حصار میدادند و حکام بلاد و داد اقطاع مثال دیوان کار باجمال و اهمال

همیکوشید و بسیار کس از بندگان از زندان رها حاضر شدن به درگاه تعاهد همی ورزیدند و جماعتی از پسران میرزا علی محمد باب در مملکت مازندران در بقعه شیخ طبرسی انجمن شده فتنه دیگر بود و کار خراسان نیز آشفته بود و چنانکه تفصیل آن در جای خود بشرح خواهد رفت مع القصه در قصر محمدیه علّت شاهنشاه غازی هر روز بقوت شد و قوای طبیعی ضعیف گشت چون عید صیام نزدیک شد و پادشاه از آزار عام ناچار بود تا مردمان از حیات او بگمان نشوند و سر از طغیان برنیاورند عیسی خان پسر امیر محمد قاسم خان قوانلو را که آنوقت ایشیک آقاسی بود فرمان رفت که بامداد عید چاکران حضرت را در پیشگاه حضور انجمن کند تا شاه را دیدار کنند و زود القای رخصت انصراف ایشان نماید تا با از طول اقامت آنجماعت پادشاه تعب و زحمت افتد بالجمله صبحگاه عید مردمان در پیش روی پادشاه بر صف شدند بزرگان درگاه در حاشیه ایوان بر دو بسته و من بنده در جائیکه بود سخنی چند در تهنیت راندم ضعف مزاج مبارک مجال نگذاشت که مجلس بکمال آید چند قرآن کرد تا شاه دروان ایوان را فرو گذاشتند و حضرتش از فراز تخت فرود آمد و بر بستر حمل دادند

وصایای شاهنشاه غازی بهنگام وداع زندگانی با ستر کبری و مهد علیا.

در آنوقت بانوی سرای سلطنت مهد علیا والده ولیعهد دولت السلطان ناصرالدین شاه را از قصر نیاوران که مسکن داشت طلب کرده و فرمود افسوس همی خورم که چرا ولیعهد دولت را در این قلیل مدت امور آذربایجان ساختم و اینک هنگام که روز من بکران میرود و وداع جهان میگویم بر بالین من حاضر نیست چشم من از دیدار او و گوش من از گفتار او بی بهره ماند و هم بیم آن میرود که این مردم که حاضر دارالملک اند بعد از من در هم آویزند و فتنه انگیزند و پای تخت که سرّ قلب مملکت دارد چون آشفته شود بعید نباشد که این پریشانی در تمامی بلدان و امصار سرایت کند و کار ولیعهد بزحمت و صعوبت افتد اکنون رای آنست که اگر توانی پس از من تو خود این جمله را نظم کنی و زمام دولت را از دست نگذاری و خزانه دولت و اثاثه سلطنت را حفظ و حراست فرمائی تو اکنون دختر پادشاه و بانوی سرای پادشاهی کم از آن مباش که روزی چند تخت و تاج را بداری تا صاحب تخت و تاج در آید و هم از من با فرزند من بگوی که این جهان را بقا نباشد و با هیچکس ابقا نکند با عدل و داد و تعمیر جهان باقی کن و با مردمان نکوئی فرمای رسول خدای پیغمبر اید خیر الناس من ینفع الناس یعنی بهترین مردم آنکس باشد که سود او با مردم بیشتر باشد و فرمود پادشاهی که در ازای خدمتی نعمتی و در کار بزرگی انعامی کند مرد جواد و جوانمرد آنکس باشد که بجای جرم و خطا بذل و عطا کند و فرمود لیس الشدید بالصرعة انما الشدید یملک نفسه عند الغضب رسول عجم و عرب پیغمبر اید توانا آنکس نیست که در کشتی گرفتن توانا باشد بلکه توانای قادر آنکس است که در غضب تملک کند و عنان نفس را بکف دارد و دیگر فرمود رسول خدا فرماید المستشار مؤتمن از بهر مشورت مردم با دیانت و امانت اختیار کن خسیسان بد اندیش را با خویش آشنا مساز و مردم نا مجرب را در حضرت خود مقرب مفرمای زیرا که پادشاهان محروس حشمت خویش اند جز با تن چند کس کم باره دیده اند با آنکس محاورت و مشاورت نتوانند و ایشان به هواجس نفسانی و وساوس شیطانی بسیار باشد که با هم متفق شوند و کسی را بکذب و سعایت آلوده جنایت کنند و پادشاه قادر فاجر آن بیگناه را تباه کند پس پادشاه باید صابر باشد و چون کوه پا بر جا بر باد هر جنبشی نکند و در عقاب مردم شتاب نه ورزد و بکمال دل استعجال نفرماید بلکه عفو سیئات مانند مکافات دوست دارد چه اگر از عفو گناهی پشیمانی چند بهتر از آن داشت که به تعجیل عقوبت قرین ندامت گردد و چون سخن پادشاه بپایان رفت اوراد ولیعهد بجای بلی بجگر بسته

۲۷۰۱ و این سخنان برفت نماز رخصت انصراف یافت و بقصر نیاوران مراجعت کرد و روز دیگر از وجع نقرس که زیادت
مزاج مبارکش بضعف روی بشدت شد و هم در این ایام یکتن از مزدوران دیوارگران که در قصر محمدیه بکار بود
در خواب چنان دید که شاهنشاه سلبی سیاه در بر کرده بر منبری برآمد و بپاکی که سکان جمیع بلاد و امصار اصغا نمودند
مرثیه انشاد فرمود بامدادان همچنانکه در رسته مزدوران میگذشت و شاه نگران بود ناگاه زمین بوسید و قصه خواب
دوشینه باز گذاشت شاهنشاه غازی تعبیر این خواب بدانست و فهم کرد که خبر مرگ اوست که بلاد و امصار را فرو گیرد و همه عجم
وارسه لکن بالقای دین حنیفی و علم الهی هیچگونه دیگرگون نشد و آن مزدور را بنواخت و نوازش فرمود و حکم
داد تا او را سیم و زر بذل کردند بالجمله یکشنبه چهارم شوال چون حاجی میرزا آقاسی از قلعه عباسیه بر عادت هر روز
عیادت پادشاه را تصمیم عزم داد چون بدروازه قصر محمدیه رسید سهراب خان گرجی از سر بالین شاهنشاه
کناری گرفته نزدیک او شتافت و در گوش او گفت که روز پادشاه امروز و اگر نه امشب شبانگاه رسد حاجی میرزا آقاسی
بهراسید و وهم کرد که اگر بیرون قلعه آید چون حال پادشاه را تباه دانند دشمنان او را ماخوذ دارند لاجرم از بیرون
دروازه بقلعه عباسیه مراجعت کرد و در آنجا با مردم خویش نگران نشست که کار بر چگونه شود و شب سه شنبه ششم شوال
شاه را چنان شد که از جان در بدن نبود هم در آنحال چنانکه توانست نماز خویش را بگذاشت و خدای را بوحدانیت بستود
چه مردی موحد بود و چون دو ساعت و سی و پنج دقیقه از شب بگذشت تهلیل کنان تاج و تخت بگذاشت و بجهان جاودانه
خرامید اللهم البسه حلل الایمان وارفع مقامه فی فرادیس الجنان هم در آن شب گروهی از مردم استشمام این اخبار کردند
و بامدادان این خبر موحش سمر گشت جسد همایونش را هم در قصر محمدیه غسل و کفن دادند و بخوشبوئیها محفوف ساخته در محفه
نهادند مهد علیا ستر کبری والده ولیعهد در قصر نیاوران این قصه بشنید و مویه کنان بشتافت و تا در شاهنشاه گذشته
که چند ساعت قبل از مرگ پسر را عیادت کرد و بقصری که در امامزاده قاسم داشت مراجعت کرد و از این قضا سوگی بکند
چاکران درگاه از دور و نزدیک ویله کنان انجمن شدند و آقا محمود مجتهد را که این هنگام در قریه تجریش مقام داشت حاضر کردند
تا بر جنازه او نماز گذاشت و اینوقت از شناختگان چاکران که اقتدا با آقا محمود نمودند حسینعلی خان معیر الممالک و آقا محمد حسن
مهردار و محمد علی بیک ناظر بود و این بنده نگارنده نیز حاضر بودم روز هفتم شوال تمامت شاهزادگان و بزرگان درگاه و سران سپاه
انجمن شدند و علمهای سیاه افراخته کردند و جسد پادشاه را بدان آیین که در زندگی کوچ دهند حمل دادند شاهزاده عباس میرزا
نیز از قفای جنازه در پیش روی صف ... ی کرد و پردگیان سرای سلطنت بر قانون خویش راه بر گرفتند و آن انبوهی مردم
دار الخلافه از عامی و عاقل و جاهل باستقبال بیرون شدند بدان آیین جسد مبارکش را تا ظاهر دروازه طهران آوردند و در باغ
لاله زار بعاریت نهادند و مجالس تعزیت بپای کردند و با عطای سائلان و طعام زائران پرداختند این خبر تا شاهنشاه منصور
در آذربایجان برسید دیگر هر حادثه که بعد از وفات شاهنشاه مبرور حدیث شد و اختلاف کلمه که در میان بزرگان درگاه
بادید گشت در کتاب تاریخ شاهنشاه جوانبخت فرازنده تاج و تخت السلطان ناصر الدین شاه بشرح خواهد رفت انشاء الله تعالی بحوله و قوته

ذکر اخلاق ستوده و صفات حمیده شاهنشاه غازی

این پادشاه پاک طینت صافی طویت هرگز دست بمنکری نیازید و لب بمسکری نیالود تابع شریعت اشرف انبیا
و سالک طریقت سر حلقه اولیا بود تمامت چاکران حضرت را رخصت کرد که ایام جمعه حاضر درگاه نشوند و در مساجد بجمع

شرح سلطنت و جهانگیری محمد شاه قاجار

و ساجد باشند علف و آذوقه لشکریان را که در حمل رعایا بود معادل پانصد هزار تومان بر می آمد بفرمود تا هنگام ضر
سند برعیت بسپارند و دیگران حضرت در ازای منال و دیوانی محسوب دارند و هر مزرع و رقبه که در عهد دولت نادر
پادشاه افشار و پیش از آن کارداران دیوان مضبوط و مخالصه داشته بودند فرمان کرد تا مردمان وارثه مالکان بحل
خویش بیاورند و هر کدام در محضر شرع شریف معتبر گشت مسترد ساخت و در زمان سلطنت او چندان صنایع
و بدایع بدست استادان چرب دست بانجام شد که حکمای دول خارجه در ملاحظه هر یک بحیرتی جاکانه فرستادند بانداز
نیم شهری جبابخانه و قورخانه بنیان شد و بفرمان شهریار چهار توپ قلعه کوب از نو بریختند و بفتند و برعراده ها
کردند و لایق این امداد خمپاره و گلوله بمثل و گلوله توپ و تفنگ سربازان و فشنگ جنگیان و قورخانه آماده کردند
و حاتم خان جبادارباشی کرد و ساختن فشنگ جدیدی و رومی بکار برد ملقب بشهاب الملک گشت و نیز حاجی میرزا آقاسی
بزبان داشت که مدت سلطنت شاهنشاه غازی سی کرور تومان زر مسکوک بکار توپخانه و قورخانه رفته است و دیگران
حضرت برحسب فرمان فحص و تفحص کردند معادل ده کرور تومان برآمد و هم در این سال از آن پیش که روز شاهنشاه
کوتاه شود هر دیه و هر مزرعه و مرتع و مستغلی که در ایران حاجی میرزا آقاسی بدست کرده بود بر طریقت شریعت فراهم
کرده شاهنشاه غازی هبه نمود و آنچه در صحیفه اداره نگاران و مستوفیان دیوان بنگار رفت چهارصد و سی و هشت قریه و ده
و مزرعه بشمار آمد و این کار از بهر آن کرد که بزرگان درگاه که با او دل بد داشتند و گاه گاه در حضرت پادشاه راه میکردند
و بکنایات و استعارات مکشوف میداشتند که حاجی میرزا آقاسی معادل ده کرور تومان دیه و قریه از بهر خود کرده است
و هر سال یک کرور تومان منافع آنرا خود میدارد و چون از هیچ راه کسی را در وزارت او فرصت قدح و تهمه نبود حاجی میرزا
آقاسی خواست تا از این پس زبان مردم را ببرد و دارد تا مبادا روزی شاهنشاه بخیال او رود بست امداد او مایل کند و
شناخته بود که او زر و سیم ذخیره ننهد و جز آب و خاک اندوخته نکند پس این املاک را و آنچه در دست داشت بپادشاه ببخشید
دیگر آثاری که از شهریار ببا و کار رفته فراوان بود از جمله ضریح روضه عباس بن علی بن ابیطالب علیهما السلام را که خاقان مغفور
فتحعلیشاه فرمان کرده و بپای نبرده شاهنشاه غازی بپای رسانید و بجای خود نصب کرد و دیگر بر سر قبر شیخ محمود صاحب
گلشن راز در شبستر تبریز بقعه در خور بنیان کرد و قبر شیخ فریدالدین عطار را در نیشابور قبه بساخت و مزار شیخ ابوالحسن را در خرقان
بنظام عمارت کرد و قبر حاجی محمد حسن را در بلده نائین بقعه رفیع بپرداخت و زیارتگاهی ساخته و قبر حاجی ملارضای همدانی را
در کرمان گنبدی بلند برآورد و در طریق خراسان در منزل میاندشت و دیگر جایگاه حفر قنوات نمود و بنیاد رباطات
فرمود و در اصفهان هر عمارت که از سلاطین صفویه بجای بود مرمت کرد و خود نیز خانه آسیا نهاد و در طهران
عمارات نیکو بپرداخت و قورخانه و جبابخانه و سربازخانه باندازه شهری عمارت کرد و دیگر وزرای درگاه
و امرای پیشگاه و قواد سپاه و بسیار کس را بدرجات عالیه ارتقا داد که نام بعضی از ایشان در این کتاب مبارک رقم
افتاد و چون الحمدلله در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است و در ذیل احوال اعیان ممالک جهان ذکر هر یک
شرح میرود و علما و حکما و دیگر بزرگان که در این وقت بوده اند هر یک جداگانه مسطور میشود و ذکر حال
ایشان را در اینجا نگاردادن کاری مکرر کردن است لاجرم از این اطناب دست باز داشتم و نام مبارک
فرزندان این پادشاه را نگاشتم.

جلد دوم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

ذکر اولاد امجاد شاهنشاه غازی محمدشاه قاجار

شمار فرزندان شاهنشاه غازی پسران و دختران هنگام وفات او نه تن بود پنج تن از ایشان پسران اند اول چراغ خاندان سلطنت و فروغ دودمان دولت ولیعهد گردون مهد السلطان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه که امروز خسرو آفاق و پادشاه گردون رواق است همانا چون از پس این اوراق کتاب تاریخ این پادشاه ناصر و منصور مسطور میشود در این ضیق مجال بشرح حال او که محال مینمود نپرداخت دوم شاهزاده عباس میرزا که با جد خویش همنام است در سال یکهزار و دویست و پنجاه و پنج هجری در ماه رجب متولد گشت و مادر او خواهرزن خان چهریقی است و ایشان نسب با خلفای بنی عباس میرسانند سیم شاهزاده عبدالصمد میرزا مادر او نیز دختر ترکمانان است و این نام بخواستاری حاجی میرزا آقاسی بر وی افتاد چون در طریقت موحدین ملا عبدالصمد همدانی مراد حاجی میرزا آقاسی بود نام مراد خود را بر شاهزاده نهاد چهارم شاهزاده محمدتقی میرزا مادر او از اعیان کردان ارومیه است پنجم شاهزاده ابراهیم میرزا مادر وی نیز از ترکمانان است اما دختران شاهنشاه غازی هنگام وفات او چهار تن بود نخستین ملکزاده عزالدوله است و مادر او دختر امیر محمدقاسم خان قوانلو است و با شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه خلد الله ملکه از صلب خلافت زاده و شاخه مبارک و مصحف شرافت را سوره یسین تبارک اند دوم ستیه خانم مادر او دختر شاهزاده امام ویردی میرزاست سیم عذرا خانم و او با شاهزاده محمدتقی میرزا از یک مادر است چهارم زهرا خانم مادر او کنیزی از خاصان سرای سلطنت و اولاد و احوال این شاهزادگان هر یک در کتاب سیم تاریخ قاجاریه در ذیل قصه ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه برنگار میشود و هم اکنون عنان قلم را کشیده خواهم داشت و تاریخ دولت شاهنشاه منصور را که از آفت عین الکمال دور باد خواهم نگاشت از آنحضرت که مطاف حاجت و منیت است چنین تمنا میرود که این بنده ضعیف را در میان وضیع و شریف چنان بدارد که در نگارش کتابی چون ناسخ التواریخ هر روز صبح سرگشاده تر باشد چه از مفاخرت این بنده در میان چاکران حضرت طبع را طراوتی دیگر و کلمات را طلاوتی دیگر پدید شود همانا چاکران را در تقدیم خدمات اگر مددی از اشفاق پادشاه نرسد تل کاه نتوانند کرد و اگر از پادشاه نیروئی بدست کنند کوه را بر کنند بیت

ما همه شیران ولی شیر علم   حمله مان از باد باشد دمبدم
حمله مان پیدا و ناپیداست باد   جان فدای آنکه ناپیداست باد

خدایا از تو خواهنده ایم که این
پادشاه را که ملجای پناهنده است بر آرزوها مظفر و منصور
بداری و دشمنان او را مخذول و مقهور فرمائی
و دین اسلام را با شمشیر او بقوام کنی و خزاین آفاق را بدست جود او
ختام بخشی بحق محمد و آله الامجاد کتبه العبد الفقیر
حاجی محمدرضای متخلص بصفا والملقب بسلطان الکتاب [illegible]

هو الله تعالی

جلد
سیم قاجاریه
تاریخ دولت شاهنشاه ایران
خداوند تاج و تخت کیان السلطان ناصرالدین
پادشاه ازاکاذیب بیشانه بری است چه من بنده
نگارنده را بسیار وقت حاضر فرموده و فرمان کرده‌اند
که از وقایع احوال آنچه دیده و دانسته حرفی بزیاده و نقصان
مکن فتح را فتح و شکست را شکست بنویس و همچنین هر حدیث که در
موارد ملک و مداخل مملکت تقریر یافت بی فضول تحریف و تصرف
تحریر دار پس اگر در مطالعه این قصص و روایات حدوث قصه
یا نزول حادثه را بر خلاف عقیدت قائلی پسند خداوندان خرد را
بر من بنده خرده نگیرند چه این اختلاف از خلاف روات است
و سخت صعب است که از لشکرگاهی جماعتی
باز آیند و قصه آن جنگ
بی اختلاف کلمه باز
گویند
والله
اعلم بحقایق
الامور

هو

شرح سلطنت
و جهانگیری
ناصرالدین شاه
قاجار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ذی المنّ و الطَول و فاعل ما یشاء بالقوة و الحول الاول الذی لا یُعرف بدایته والآخر لا یوصف بنهایته الظاهر من تشریفات صنوبیّته والباطن فی ظهورات عظمته تفرّد بتقدیره من مخلوقاته و توحّد بحکمته من مبدعاته والصلوة علی مصباح الظلم و مفتاح الحکم سند الخافقین سید الثقلین محمد خیرة المصطفین و علی وصیه و آل بیته و قاضی دَینه و حامی دینه شمس العجائب بحر المواهب اسد الله الغالب علی بن ابیطالب و علی الائمة من ولده الذین هم حجج الله و کلماته التامات و آیاته فی السموات و علاماته فی الارضین علیهم آلاف الصلوات و التحیات و بعد چنین نگارد بنده حضرت یزدانی و چاکر درگاه سلطانی محمد تقی سپهر مستوفی لسان الملک که چون در سیر سلاطین قاجاریه کتاب اول و ثانی بنهایت شد کتاب سیم را بزینت سیر و مفاخر خسرو فخر السلاطین و فخار الخواقین ضرغام کنام سلطنت صمصام نیام همت طلعه تاج و تخت رونق تاج و تخت نمودار دیدار او و خورشید یادگار فریدون و جمشید هو غیث الکرم و لیث الامم ملک الملوک عجم السلطان ناصرالدین شاه قاجار لازالت رایات دولته مرفوعة و آیات نصرته مطبوعة نگار میدهد و تواریخ سلف را بدین شرف تاریخ میبندد همانا ملک ناصر شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه ملک عجم را قوام مملکت و رکن اشد و محمد شاه را ولیعهد دولت و فرزند ارشد است و نام پدران این شاهنشاه منصور که هفت تن سلاطین سرورند از این پیش برنگار کرده و جستناب از اطناب را اینجا بتکرار نپرداخت مع القصه این شاهنشاه منصور که چشم بد از دولتش دور باد در سال یکهزار و دویست و چهل و هفت هجری موافق ... در دارالسلطنه تبریز چون چهار ساعت و ربع ساعت از غروب آفتاب سپری شد در شب یکشنبه ششم شهر صفر المظفر متولد گشت و مادرش مهد علیا است کبری دختر زاده فتحعلی شاه و فرزند امیر محمد قاسمخان بن سلیمانخان قوانلوی قاجار است که بسیار وقت در کتاب تاریخ قاجاریه نام ایشان مسطور شد پس شاهنشاه منصور از سوی پدر و جانب مادر نسب با فتحعلی شاه رساند و کمتر از پادشاهان را نسبی بدین فخامت و شرافت افتاده این شگفت حکایت که از این پیش نیز بدان اشارت شد همانا روزی شاه شهید آقا محمد شاه با فتحعلی شاه فرمود که سالها در میان قبایل قاجار قوانلو و دولو کار بمعاداوت و مخاصمت میرفت من چنان این خصومت را از میانه برانداختم و جماعت دولو را با دولت خود شریک و سهیم ساختم و از بهر اینکه این معنی لطف و پیوستگی را محکم کنم دختر فتحعلیخان دولو را با تو نکاح بستم هم اکنون عباس میرزا را که از دختر دولو داری بولایت عهد خویش اختیار کن تا

دول انگلیس و روس را با خود استوار فرمای و چون بعد از من تاج و تخت خاص تو گردد و عباس میرزا بحد رشد و بلوغ رسد
دختر میرزا محمد خان دولو را که اینک بیگلربیگی دارالملک طهران و گیرنده خراج ایران است از بهر او نکاح کن و پسری که از این هر دو
پدید آید محمد شاه بخوان تا بنام من باشد و او ولیعهد ثانی دولت تست و چون محمد شاه بسن رشد و بلوغ رسد همچنان تو زنده
خواهی بود و سلطنت در خاندان قوانلو قوامی عظیم خواهد داشت این هنگام دختری از خویشتن بپسر سلیمان خان تزویج ده
و دختری که از وی آید نیز عقد کن تا چون فرزند او بتخت سلطنت جای کند از دو سوی نسب بقوانلو رساند چون سخن بدینجا
رسید آقا محمد شاه را سرور و طربی عجب روی نمود و از جای خویش بپای خاست و از شدت وجد و سرور بهر طرف متمایل
همی گشت و چند کرت فرمود همه اش تو نوشت همه اش تو نوشت و بسیار افتاده است که پادشاهان بالهام دولت اینگونه
سخن کرده اند اکنون بر سر سخن رویم چون شاهنشاه منصور متولد شد پدر او محمد شاه و جد او نایب السلطنه عباس شاه و جد
نایب السلطنه فتحعلی شاه هر سه تن زنده بودند و وصیت آقا محمد شاه را نیز بیاد داشتند و بدین مولود بنظر عظمت می نگریستند و مخایل
اقبال عظیم و مکارم بزرگ از جبین او مطالعه میکردند و در تربیت او روز میگذاشتند تا سه سال و چهار ماه و چهار روز از روزگار
او برآمد و روزگار فتحعلی شاه بپایان رفت و شاهنشاه غازی محمد شاه بدار الخلافه طهران بشتافت و تاج و تخت سلطانی
بیافت چنانکه از این پیش بشرح رفت بالجمله محمد شاه چون صاحب تاج و گاه شد بتعیین ولیعهد دولت واجب افتاد برادران
شاهنشاه غازی خاصه برادران اعیانی در خاطر داشتند که بدین محل رفیع و مقام منیع ارتقا جویند و با یکدیگر همی گفتند که
طفل سه ساله که هنوز در خور مهد است لایق نیست که در دول خارجه بولایت عهد نامبردار شود مادر محمد شاه که دختر میرزا
محمد خان دولو قاجار است نیز فرزندان خود را از میرزا که هنوز کودکی بود دوستتر میداشت و این مقام را از بهر قهرمان میرزا و
بهمن میرزا خواستار بود و خالوی محمد شاه مانند محمد باقرخان بیگلربیگی دارالخلافه و اللهیارخان آصف الدوله و محمد خان
سردار و دیگر برادران و فرزندان ایشان تمامت ولایت عهد شاهنشاه منصور را رضا نمیدادند و این منصب را از بهر
زادگان خود قهرمان میرزا و بهمن میرزا می جستند که عرق سلطنت از خاندان دولو منقطع نشود و یکباره کار بر قوانلو فرود
نیاید میرزا ابوالقاسم قایم مقام چون این بدانست و لغزش آصف الدوله را نیز در هر کار واجب میشمرد در تقدیم این امر تصمیم
عزم داده و شاهنشاه غازی را تحریص همیکرد تا منشور ولایت عهد بنام السلطان ناصرالدین شاه رقم شد و وزرای
دول خارجه از قصه آگاه گشتند پس آن منشور را نفاذ آذربایجان نمودند تا حضرت ولیعهد با برادر کهتر شاهنشاه
غازی قهرمان میرزا که این هنگام نایب الایاله آذربایجان بود چون آن منشور را ملحوظ داشت گفت این منصب برای
من انسب بود و اکنون که بنام ناصرالدین شاه برآمد هم مرا اکراهی نیست بالجمله بفرمود تا بساط جشن شاهانه گسترده
کردند سران سپاه و بزرگان درگاه انجمن شدند و منشور پادشاه را مطالعه نمودند و حضرت ولیعهد در دو کتف فرمانداری
مع القصه این شاهنشاه منصور از هنگام مهد ولایت عهد یافت و هم در آن خرد سالی حشمت پادشاهی داشت چنانکه
در سلاطین قاجاریه هیچیک از ولیعهد [illegible] دولت آن مکانت و منزلت نبود زیرا که ولیعهد دولت فتحعلی شاه نایب السلطنه
عباس میرزا بود و در روزگار جد با حشمت اسکندر و عزم افراسیاب شناخته هر کشور بود و سالهای فراوان در آذربایجان
و خراسان طلیعه هیبت او بمشرق و مغرب میرفت با اینهمه برادران او محمد علی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم و محمد ولی
میرزا حکمران خراسان [illegible]

حسنعلی میرزا حاکم طهران بود دیگر بلدان و امصار چون نزدیک امیر فرستند برادرانه سلام میداد و نایب السلطنه حشمت ایشان را بر پای میخواست و ایشان را علی حسب حیثیت سخن فرمود و همچنان محمد شاه غازی آن هنگام که ولیعهد دولت بود در مجالس و محافل انشاء کلام خود فروتر می‌نشست و ایشان را توقیر بجای میداد اما ناصرالدین شاه که خدایش جز ناصر و معین مباد از گاهی که ولایت عهد یافت که در آن آستانه گذشت عهد گشت هیچیک از شاهزادگان و شاهنشاه ایران را در حضرت او رخصت جلوس نبود او را تحیت پادشاهان کردند و بچشمت پادشاهی در او نگریستند و حضرتش روز تا روز بالیده همی شد تا در سال یکهزار و دویست و پنجاه و سه هجری که امپراطور ممالک روسیه سفر ارمنستان کرد و محمد شاه غازی آهنگ هرات میداشت حضرت ولیعهد بجای پدر طریق ایروان سپرد و امپراطور روسیه را دیدار کرد و چون یکهزار و دویست و شصت و یک سال از هجرت پیغمبر قرشی سپری شد بفرمان محمد شاه غازی ولیعهد خورشید مهد دولت ایران که این هنگام چهارده ساله بود مجلس جشن و عرس بگستردند دختر شاهزاده احمد علی میرزا را از بهر او نکاح کردند در این وقت کار رزم و بزم نیکو آموخته داشت و در ایوان خورشید سای زرافشان و در میدان جمشیدی سرافشان بود در پشت اسب تازی شیر میان و پر دستان بازی گرفتی و در بذل بدره و صره فقه قرآن و حدیث حاتم را بسخره شمردی و هم بفرمان محمد شاه غازی در سال یکهزار و دویست و شصت و سه هجری سفر آذربایجان فرمود و کار آن مملکت و حدود و ثغور آن اراضی را انتظام کرد و شرح این وقایع بتمامت در تاریخ محمد شاه مرقوم افتاد مع القصه حضرت ولیعهد در مملکت آذربایجان نافذ فرمان بود تا در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چنانکه مذکور شد شاهنشاه غازی محمد شاه در شب ششم شوال ازین سرای پرملال بجهان جاویدان بشتافت و دولت بی زوال یافت و سلطنت ایرانرا بفرزند خویش ودیعت کرد

اختلاف کلمه امرای ایران در دار الخلافه طهران و تدبیر فرمودن مهد علیا مستر کبری در آن داهیه دهیا

چون شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در قصر محمدیه رخت بدار القرار برد ملازمان حضرت هم در آن شب عریضه نگار کرده بنزدیک مهد علیا مستر کبری والده شاهنشاه منصور السلطان ناصرالدین شاه انفاذ داشتند حضرتش نخستین قصه این حادثه را بفرزند خویش مکتوب کرده بدست مسرعی سبک سیر سپرده بآذربایجان روان داشت و خود چون سپیده صبح سر بزد در هودجی زرین جای کرده از قصر نیاوران بقصر محمدیه کوچ داد و چون در اطراف قصر محمدیه و در شهر سواران مافی و شاهسون بنهب و غارت مجاوران و مترددین کمر استوار داشتند جماعتی را بدفع ایشان برگماشت آنگاه چون اختلاف کلمه و تشتت آرای بزرگان ایران و چاکران سلطان را نیک میدانست و همچنان از شورش مردم کرمان و فتنه خراسان آگهی داشت بر سلطنت فرزند هراسان بود پس بتدبیری که هیچ وزیر کارآگاه تصور آن نتوان کرد و حکمتی که هیچ عاقل دانا بوصول آن توانا نتواند بود بحفظ حوزه مملکت و تقویم قوام سلطنت پرداخت اگرچه برادرانش مانند سلیمانخان خانان و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی حاضر حضرت بودند و در تقدیم خدمت شاهنشاه ایران در بذل سر و جان افسوس نداشتند لیکن مهد علیا بیمناک بود که مبادا بعضی از امرای دربار طریق مرافقت و موافقت بپایند و جانب برخی را فرو گذارند همی خواست تا چاکران دربار که سالها بحضرت شهریار کمر خدمت بسته و بمقامی رفیع و مکانتی منیع پیوسته اند بسلامت مانند و هیچیک را آسیب نتوانند لاجرم اختیار کسی واجب افتاد که با حصافت عقل و اصابت رای خیرخواه پادشاه و نیک اندیش رعیت و سپاه باشد

تا اگر بدست او در میان سرای و پس پرده فرمانی رود هوای دل خویش نخواهد و بر آن حکم نفرماید و نگاه از میان
نگزاردگان شاهزاده علیقلی میرزا که زینت فضل و ادب را با شرافت حسب و نسب توأم داشت بوزارت خویش اختیار
کرد و بصلاح و صوابدید او تمامت بزرگان درگاه را که همگان خواهان این شغل بودند و دو تن از ایشان بیکسوی و یک راه نبودند
چنان با هم داشت که هیچ خطری را خطری بیشتاه و هیچ خاشی را خراشی نرسید و این چنان خطبی خطیر بود که پادشاهی
با سپاهی دیگر آن توانست کرد چنانکه بشرح رسیده همانا چون شاهنشاه غازی بسرای جاوید تحول داد حاجی
میرزا آقاسی چنانکه مرقوم شد بر خویشتن هراسناک گشته در سکرات موت بر بالین شاهنشاه فراز آمده بعد از فوت
بر جسد پاکش نماز گذاشت بزرگان درگاه که روزگاری دراز از خشونت طبع او در تعب بودند چون از وی این هول
و هرب دیدند دل قوی کردند و در مخالفت او عقد مؤالفت بستند و هم در آن شب میرزا یوسف مستوفی الممالک و حسینعلی
خان اجودان باشی دالغورکی وزیر مختار دولت روس و فرنت صاحب شارژدافر دولت انگلیس را دیدار کردند
و گفتند تمامت قواد سپاه و بزرگان درگاه از وزارت و امارت حاجی میرزا آقاسی قرین زحمت و منفور اند
و در عزل و عزلت او همدست و همداستان شده اند اگر از این پس در کار دولت مداخلت کند بعید نیست که کار
بمقاتلت انجامد صواب آنست که شما او را بیاگاهانید تا خود کناری گیرد و از این کار کناره جوید وزرای مختار در پاسخ
گفتند شما نتوانید او را از امارت خویش دفع دهید و از مسند وزارت خلع کنید زیرا که شما او را این حکومت نداده اید
و بدین منصب طلب نفرموده اید او را پادشاهی این مکانت داده و پادشاهی تواند اهانت کرد ایشان را این
سخنان ناگوار افتاد و مراجعت کرده دوستان خود را دیدار کردند و مواضعه از نو استوار نمودند و اینوقت میرزا یوسف
مستوفی الممالک و میرزا نصرالله صدرالممالک و عباسقلی خان جوانشیر و میرزا احمد خان کشیکچی باشی و محمد حسن خان
سردار ایروانی و حسینعلی خان معیرالممالک و آقا بهرام امیر دیوانخانه و آقا محمد حسن مهردار و محمد علی ناظر و میرزا موسی
مستوفی و حسینعلی خان اجودانباشی و بخشعلی خان قراباغی و چند تن دیگر از اعیان حضرت با هم حلیف گشتند و پیمان نهادند که
چندانکه در تن جان دارند بوزارت حاجی میرزا آقاسی گردن نگذارند و هر کار پیش آید با هم یار باشند سلیمان خان افشار
و عیسی خان ایشیک آقاسی باشی نیز با ایشان طریق رفق و مدارا داشتند بالجمله این جماعت عریضه نگاشته بشاهزاده
علیقلی میرزا سپردند تا بحضرت مهد علیا برد بدین شرح که ما را از زخم زبان و درشتی خوی حاجی میرزا آقاسی قوت مقاومت
نمانده است اگر از این پس خدمت وزارت او را مفوض خواهد بود نام ما را از جریده چاکران محو فرماید اما شاهنشاه
منصور چون روی اینکار را نیک بیندیشید دانست که اگر حاجی میرزا آقاسی را دفع ندهد این جماعت بمبادرت اظهار
منازعت با او هرگز قدرت اقامت نخواهند داشت ناچار چندتن از بزرگان چاکران و صناديد بزرگان کرد و بر
بریکتن یک گروه تومان بکار رفته بمقابل صعب پناهنده خواهند شد و باراضی بعیده پراکنده خواهند گشت پس
با شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که هیچ دانسته که چرا فرمانگذاران بعضی اقالیم را پادشاه خوانند و سلطنت ممتد او
ایشان را دولت نام کنند همانا این نام و این حشمت از برای گروه سواران و پیادگان نیست زیرا که در دشت کاران
سواران و دیوان بسیارند و در قبایل عرب شجعان و فرسان فراوان باشند و هرگز در میان ایشان کس سلطنت
نامه نگذرد و مملکت ایشان بدولت نامیده نشود پس قوام دولت و سلطنت با آنست بر و جهت که ...

۴۸۶ بجوال آب سیه هند و چشمها را در تحریر رسایل بر آب می‌بندند وقتی شنیدم یکی از وزرای ما روی با مردی دانا
کرده گفت ترا هر سال از دولت پادشاه ده هزار و سه هزار تومان نقد مسکوک چرا باید داد با اینکه یکتن سرباز ده کس
مانند ترا بس باشد من این مقدار تو باز گیرم و بجای تو دویست و سیصد تن سرباز فراز آرم آنها ندانسته بود که چون روز گیر و دار
پیش آید یکتن از این مردم نقیبه ده هزار و سه هزار تن این سربازان ما چون گوسفندان برانند اگر بخواهند چنان کنند که بر تیغ
تیزشان نتوان گذاشت و اگر بخواهند چنان کنند که با تیغ تیزشان نتوان داشت ما چنان میکنیم که با شجاعت بکاری
نبینند با اینهمه حشمت دولت و شکوه سلطنت در بین مردم لاغر تن ضعیف بنیت است که هر سال از خزانه دولت زر شایگان
برایگان بستانند و هر روز بر اسب خویش لگام زر و زین زرین ببندند و با ملازمان خود در حضرت پادشاه حاضر شوند
و هر جا جلوس کنند سخنهای سنجیده بتوانند گفت و رای ستوده توانند زد همانا هر جا مردان از شاهزادگان بزرگان
و امیران کرده کرده ببینند رخش آن شجاعت را پادشاه خوانند و ملک او را دولت نامند و نیز نه چنین که پادشاه یکتن با
کفایت و درایتی که خدای او را داده در میان چندین کرور مردم هر کرا بخواهد ببخشد این سخن با فردوسی نیکو فرماید
چه یکمرد جنگی چه یک دشت مرد مساوی بود روز ننگ و نبرد ما برضای یکتن پنجاه کس مرد دانسته را از حضرت پادشاه
پراکنده نخواهیم داشت مع القصه چون پادشاهنشاه سخن بدینجا آورد شاهزاده علیقلی میرزا فرمود که امرای درگاه را
از من بگوی که سواد خاطر را در خدمت پادشاه بآتش تخیلات نفسانی کدر مدارید که من حاجی میرزا آقاسی را از مسند
وزارت فرود کنم و شر او را از شما بگردانم لاجرم امرا بعد از اصغای این کلمات دل قوی کردند و سحرگاهان در قصر
محمدیه سراپرده افراخته بسوگواری و تعزیت پرداختند از آن سوی حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد که خود بنیان
کرده بود جای داشت و از چاکران دولت جز سهراب خان گرجی و حاتم خان شهاب الملک کس با او آمد شد نبود
و آن جماعت ماکوئی که بابسته لهما را و بیشتر از ممالک ایران را ویران کردند خاصه آن گروه که در دار الخلافه جای داشتند
و شبها با چراغ بخانه ها در میرفتند و اموال مردم را بسرقت برمیگرفتند چون هرگز خاطر با بود که حاجی میرزا آقاسی مشغول
ایشان است اگرچه پادشاه بخیار رضا نمیداد اما هیچکس را آن نیرو نبود که از مردم ماکو سخنی نالایق بر زبان راند و هر ظلم و تعدی از ایشان
که با مردم روا میداشتند اگر وقتی اندکی از بسیار گوشزد شهریار میشد شحنه شهر و عسس بازار و کلانتر بلد کردار ناهنجار
بهدار پرده مستور مینمودند و چندان کذب خود را در شعار راستی بجلوه میدادند که دیگر باره آن مرد مظلوم بدست کارداران
دولت پایمال غضب و سخط میگشت مختصر آنکه با حاجی میرزا آقاسی نیز بتمویه سخن میکردند کردار کریه ایشان را پوشیده میداشتند
لاجرم این گروه چندان از در جسارت بتجارت خلق دلیر شدند که بسیار وقت یکتن از ایشان در میان برزن و بازار
با خنجر کشیده صد کس را حمله میبرد و خود را بصد مرد میدانست زیرا که هیچکس را با او جرأت نبرد نبود و دو روز قبل از
وفات شاهنشاه غازی چند کس از این مردم در چاشتگاه روز بسرای میرزا محمد تقی خان معمارباشی تاختند و بکمال تعنیف سرای
او را تاراج کردند و طریق فرار سپردند از حضرت پادشاه فرمان رفت که یکفوج سرباز از محمدیه بشهر در آمده ایشان را مأخوذ دارند
تا مکافات کردار خویش را معاینه کنند شدت مرض پادشاه این حکم را نیز تعطیل داد تا آن هنگام که شاهنشاه وداع
تاج و گاه گفت و حاجی میرزا آقاسی در قلعه عباس آباد پناه جست سپاه ماکوئی نخستین کفران نعمت او کردند و ازو
کناره جستند جماعتی که نزدیک هزار تن در شهر طهران جای داشتند و هر یک خود را در جلادت و شجاعت شهره دهر میدانستند

می پنداشتند اینوقت چند تن از مردم بازاری بقصد ایشان بیرون تاختند و هر بیست تن و سی تن از آنجماعت را بگیرند ۴۸۷
کمان مرا دنبال بتاختند آمده و شمشیر و خنجر و کمرگاه ایشان باز میکردند و بعد از اخذ ثروت و سلب با نواع زحمت سفر مو رکیده و
ساعت پیش برنیامد که در تمامت شهر یکتن از ایشان بجای نبود بالجمله چون آنجماعت بدین ذلت و صغوت از شهر اخراج
شدند در باغ محمد حسن خان سردار که بدانسوی خندق شهر خود بنا کرده بود پناه جستند و در پناه او زیستند اما حاجی میرزا
آقاسی چون در قلعه عباس آباد خویشتن را بی یار دید بیم کرد که مبادا ناگاه دشمنان با او در آویزند و خونش بریزند
از بهر حراست خویش تدبیری اندیشید و کس نزد مهد علیا مادر شاهزاده عباس میرزا فرستاده و پیام داد که عباس میرزا را نزد
من فرست تا در عباس آباد نشیمن کند و چندانکه شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان نرسیده باشد
بنیابت برادر نظم دارالخلافه کوشد و خزانه دولت و سرای سلطنت را حارس و حافظ کرده مادر عباس میرزا در پاسخ
گفت فرزند من هنوز کودکیست و او را از زشت و زیبای هیچ امر آگهی نیست بیم دارم که او را بمیان جماعت فرستم
مبادا قرین شین و شناعت کردم چون حاجی میرزا آقاسی بدین تدبیر نیز دفع نفس نتوانست کرد مکتوبی بر جال دولت فرستاد
بدین شرح که چون شاه جمجاه بر حمت خدای پیوسته شد و حق نعمت او بر ذمت این بندگان ثابت است پس واجب میشود
که طریق اتفاق سپریم و از نفاق بر حذر باشیم و خزانه و اسباب سلطنت را حراست کنیم تا شاهنشاه ایران از آذربایجان
بدارالخلافه طهران کوچ دهد و سید اسحاق خان کرجی نیز از قبل او بمجلس تعزیت حاضر شده و در تحویل مهد مبارک پادشاه
سخنی چند بگرد و فرهاد میرزا که هم در آنروز از شهر طهران بمجلس تعزیت تاخته بود و موافقت امرا سود می شناختند در پاسخ
گفت هنوز حاجی میرزا آقاسی از فرمان کردن و حکم راندن دست باز نمیدارد و او را گوی تو گناری کیرگه کار دولت را
دولت آنچه صلاح دانسته چنان خواهند کرد که تیمور پاشا و محمود پاشا و یکدو تن دیگر از اعیان ما گوکه هنوز پشت
با حاجی میرزا آقاسی نکرده بودند چون این کلمات را اصغا نمودند و مواضعه امرا در قلع و قمع او تفرس کردند میوانی
مراجعت بعباس آباد نموده او را آگاه ساختند و خود نیز از آنجا برنشسته بباغ محمد حسن خان سردار تاختند اما از آنسوی
چون مکتوب حاجی میرزا آقاسی در مجلس امرا قرائت شد در میان ایشان سخن طول و تطویل افتاد چه شاهزاده
فریدون میرزا و بهرام میرزا دل بجانب او داشتند در میان میرزا محمد خان کشیکچی باشی و شاهزاده بهرام میرزا
کار از مناقشه بمکاوحت و مناطحت نزدیک افتاد و کشیکچی باشی چندکرت از بهر کاوش و کوشش جنبش همی کرد
و از سوی دیگر وزرای مختار روس و انگلیس نیز بدیک امرا پیام کردند که شما سلب وزارت بحاجی میرزا آقاسی نتوانید
که امروز سلب توانید کرد باشید تا شاهنشاه ایران برسد هر چه حکم کند روا خواهد بود و ما از قبل دولت خود بلاغ
این سخن میکنیم و هر که بدین سخن گردن ننهد با دولت ما ساخته جنگ باید بود چون کار بدینجا انجامید مهد علیا بیمناک شد
که مبادا فتنه انگیخته گردد که خون جمعی ریخته شود پس قلمی برگرفت و بحاجی میرزا آقاسی رقمی نوشت که با آنهمه رافت و رحمت
که از شاهنشاه غازی دیده تو کشت و بخدمت و ثمره سکرات او را عیادت نکردی امروز دیگر از اظهار جلادت چگونگی
با خود حفظ خانه و خزانه صاحب تخت و تاج توانیم کرد و بسو تدبیر شما محتاج نخواهیم بود پس امرا رقم مهد علیا را بستدند
و بدان وزیر مختار روس و انگلیس را پاسخ فرستادند و گفتند چندانکه شاهنشاه ایران بدین شهر در نیامده مهد علیا مأمور
فرمان است ما خود حاجی میرزا آقاسی را عزل و عزلت نفرمودیم بلکه این فرمان مهد علیا است و در این وقت

تسلیم شدن سربازان بطرف شهر و عبور دادن صدراعظم را از دروازه شمیران

۴۸۸ وزرای مختار روس و انگلیس بحضرت مهد علیا شتافته و در امر حاجی میرزا آقاسی فراوان سخن کردند و چندان از در
حکمت و نصفت پاسخ گرفتند که خود ایشان خیره بماندند و همی گفتند تا چهارده سال است در ایران هیچ مردی
سخن بدین پیراستگی و نمکی نشنیده ایم و ازین کار کناره گرفتند و حاجی میرزا آقاسی یکباره بیچاره گشت پس از
عباس آباد برنشسته راه شهر پیش داشت و بمیان ارک طهران در رفته بخانهٔ خویش فرود شده و بر زبان داشت
که من در اینجا از بهر حراست خانه و خزانهٔ پادشاه در آمده ام فضلعلی آقای سرتیپ توپخانه بدو پیام کرد که من توانا نیستم
و از حکم مهد علیا و صوابدید امرا بیرون نتوانم شد اگر در تقدیم خدمتی بازنگردی نتوانم جان بسلامت برم حاجی
میرزا آقاسی را در اینوقت مجال اقامت محال افتاد و با معدودی از ملازمان خود برنشست و از دروازهٔ ارک بیرون
شد نخستین قصد کرد که بجانب آذربایجان راه برگیرد و شاهنشاه را پذیره شود پس بطرف قریهٔ یافت آباد که خود بنیان
کرده بود شتافتن گرفت و از قضا وزیر مختار روس از قریهٔ زرگنده بنزدیک او بسرعت میکرد تا در سرای او باعانت او اقامت
کند وقتی بجانب شهر رسید که حاجی میرزا آقاسی یک تیر پرتاب طریق فرا سپرده بود بالجمله مانند سحاب و شهاب طی
مسافت کرده در تاریکی شب بدروازهٔ قلعهٔ یافت آباد رسید رعیت قلعه که در پناه رعایت او بودند در بکشودند و

فرار نمودن حاجی میرزا آقاسی به بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم

تفنگی بجانب او بگشادند حاجی میرزا آقاسی دانست که روزش تاریک شده و حساب بخت باریک گشت از آهنگ
آذربایجان عنان برتافت و بجانب بقعهٔ شاهزاده عبدالعظیم شتافت چون صبح روشن شد نوراللّه خان شاهسون
که با چند تن از مردم خود بطلب او تاختن میداشت او را دیدار کرده بجانب او در تاختن آمد هر دو گروه عنان گشاده
و اسبها را بمهمیز برجهاندند نزدیک بدروازهٔ شاهزاده عبدالعظیم نوراللّه خان شاهسون راه بدو نزدیک کرد
و نوراللّه خان طالش که اینک در میان چاکران مهد علیا یوزباشی است ملازم رکاب حاجی میرزا آقاسی بود
عنان برتافت و تفنگ خویش را بجانب نوراللّه خان شاهسون گشاده داد و یک اسب از مردم او بزخم گلوله پست
کرد نوراللّه خان شاهسون و مردم او لختی باز پس شدند و حاجی میرزا آقاسی بجست و در حضرت عبدالعظیم در رفته
استوار بنشست و از جانب دیگر شاهزاده محمدتقی میرزا چون بدانست حاجی میرزا آقاسی از میانه بیرون گریخت
با ملازمان خود بعباس آباد تاختن کرده اشیائی که بعد از غارت دیگران بجای بود او برگرفت و برفت اما حاجی
میرزا آقاسی همچنان در کنف آن قبهٔ شریفه خاطر آشفته داشت و اندیشه وزیر مختار روس و انگلیس را در حق خود
مکشوف میخواست پس از شاهزاده عبدالعظیم مکتوبی بمن بنده فرستاد و در عنوان آن نگاشت فدای تو گردم
خدای رحمت کند بر پدر و مادر که ترا پرورد که من در تمامت ایران بصدق و صفای تو کس نیافته ام و ازین روی
این نامه از بهر تو کرده ام همی خواهم که اکنون خاطر وزیر مختار روس و انگلیس را مکشوف داری و بمن نویسی اگر اینکار
بپایان بری چنان دان که مرا زنده کرده باشی روا نیست که کس بر من خورده گیرد که در اینجا خویشتن را بصدق و صفا
ستوده ام چه من سخن او میگویم و هنوز آن مکتوب در نزد من بنده حاضر است بالجمله در همان روز محض اینحال کرده
اندیشهٔ ایشان را در حق او معلوم داشتم که در حفظ جان و مال او خویشتن داری نکنند اما در منصب وزارت
طمع نخواهند داشت پس عریضه نگاشته بنزدیک او فرستادم و او را آگهی دادم چون ازین راز آگاه شد بکار
فتنه جوئی مبادرت نکند و همت بدان گماشت که بر حسب فرمان مهد علیا عتبات عالیات برداشت چنانکه مذکور می‌شود

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و از آن سوی امرای درگاه روز نهم جسد شاهنشاه غازی را حمل داده بباغ لاله‌زار آوردند چنانکه از این پیش رقم شد و خود بشهر آمدند و آن جماعت که با یکدیگر حلیف بودند سخن بر آن نهادند که میان سرای سلطانی در بالاخانه کشیکخانه مجلس کنند و متوقف شوند و هیچ روز و هیچ شب بخانهای خود در نروند تا آنگاه که شاهنشاه ایران از آذربایجان در رسد پس در آن بالاخانه انجمن شدند و چنان کردند که مبادا در ممالک محروسه فتنه و فتوری حادث شود چنان صواب شمردند که مهد علیا بشهر و بلد فرمان کند که حکام و عمال دست از خدمت خویش باز نگیرند و هیچ حکمی که از سابق رفته دیگرگون نکنند تا آنگاه که صاحب تاج و گاه بدار الملک آید پس این احکام بصلاح و صوابدید شاهزاده علیقلی میرزا انجام یافت و پشت هر رقم را امرای درگاه خط نهادند و خاتم بر زدند و هر تیول و هر سیورغال که مردم را بود بدین ارقام تجدید احکام کردند و معادل صد هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت برگرفتند و بهر کار که خود صواب دانستند بکار بردند و حاجی علیخان را که این هنگام فراشباشی و ملقب به حاجب الدوله است برای وصول منال دیوان روانه گیلان داشتند و عباسقلی خان جوانشیر بضبط قرای خالصه پرداخت تا مبادا گندم و جو و دیگر حبوبات که در مزارع و قری انباشته کرده اند مردم بیگانه پراکنده کنند و بعد از ورود موکب پادشاهی لشکریان را علف و آذوقه تنگیاب شود و چون شاهزاده عباسقلی میرزا برادر اعیانی علیقلی میرزا از اصفهان سفر طهران میکرد میرزا نبی خان که حکومت اصفهان داشت منال دیوانی را خزانه کرده انفاذ دار الخلافه نمود و خواستار شد که شاهزاده نیز نگران باشد تا مبادا راهزنان زیانی رسانند از سوی چون این خبر بدار الخلافه رسید مهد علیا جعفرقلیخان قراجه داغی را با یکصد و پنجاه سوار بیرون فرستاد تا همه جا خزانه را دیدار کند بی آسیب بطهران رساند و جعفرقلیخان تا کاشان برفت و با خزانه باز طهران شد و این احکام چون در میان امرا و خلفا چند تن آرزوی وزارت اعظم روز میگذاشتند و دندانه خاطر با یکدیگر نفاق داشتند در پایان امر بوزارت میرزا نصرالله صدر الممالک گردن نهادند و او بتصدیق ایشان خود را صدر اعظم ایران همی دانست و خواستار شد که سرای حاجی میرزا آقاسی را از بهر او پرداخته کنند تا بدانجا تحویل کند پس بصوابدید امرا عیسی خان ایشیک آقاسی باشی و آقا بهرام امیر دیوانخانه و میرزا موسی مستوفی و یکدو تن دیگر از تبعه ایشان بسرای حاجی میرزا آقاسی در شدند و ابواب مقفل بگشودند و اموال او را جریده کردند و از آنجا نقل و تحویل دادند لکن صدر الممالک را آن فرصت بدست نشد که در آن سرای جای کند تا این که شاهنشاه ایران برسید و میرزا تقیخان در تخت [illegible] فرود شد چنانکه مرقوم می‌افتد مع القصه آن جماعت که [illegible] بودند کار را نیکو داشتند و در ارک دار الخلافه روز میگذاشتند اما در میان بلد غلامحسین خان سپهدار چون قبل از وفات شهریار از کار دولت دست داشتن امر محمد حسن خان سردار ایروانی داشت کار او را در حکومت [illegible] پریشان کرد و مردم را به بسیاری قتل و سیاست بر عبدالله خان پسر سردار که نایب الحکومه بود بشورانید چندانکه تا خشنود و او را از مسند حکمرانی باطل ساختند آنگاه پسر خود را که نیز سردار لقب داشت بعراق فرستاد که حکومت [illegible] فرمانروا کرد و جمعی از سربازان عراق را بدار الخلافه [illegible] داشت تا باستقبال شاهنشاه ایران روانه آذربایجان داده و ایشان ملازمت موکب پادشاهی کوچ دهند تا از طهران شوند عیسی خان و دو سه تن دیگر که [illegible] دار الخلافه بود و میرزا مسعود وزیر دول خارجه و میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان و حاجی [illegible] بسپهدار

متفق بودند ایشان نیز انجمنی شدند و چنانکه امرا در ارک استیلا داشتند ایشان در شهر مستولی بودند و چون میان سپهدار و سردار کار بر مخاصمت میرفت و آن حلیف امرای ارک میبود و این حریف زعمای شهر لاجرم کار معادات و مبارات میان این هر دو گروه افتاد و هر دو قبیله گاه و بیگاه بحضرت شهریار عریضها نگار میکردند و از یکدیگر سعایت و شکایت زبان میگشودند امرای ارک همی گفتند ایشان تهییج فتنه همی خواهند کرد و اگر نه عراقیه را از چه روی آشفته نمودند و سرباز عراق را از چه در لیل امر پادشاه طلب کردند و ایشان همی گفتند در سلطنت ایران که پنجهزار سال است فتوری نیافته اینک امرا خللی خواهند کرد و بر آن سرند که بنیان دولت را بر جمهور مقرر کنند و خود از ارکان مشورتخانه باشند و اگر نه لاجرم پادشاه خزانه دولت را چرا برگرفتند و بخانه حاجی میرزا آقاسی در رفتند و همچنان خویشتن تفویض منصب کنند و صدر اعظم بنشانند تا کار بدانجا رفت که یکدیگر را بهدیه مبارزت همیدادند ساکنین ارک سخن بر این نهادند که توپهای باره کوب را از برج و باره ارک بجانبهای شما گشاده خواهیم داشت و قاطنین شهر همی گفتند که زنان و فرزندان شما که در شهر سکون دارند آسیب خواهیم زد و در ارک کار بر شما صعب خواهیم ساخت و چون هنگام حیات شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی فوج مراغه را از حسین پاشای پسر احمدخان گرفته بعباسقلیخان پسر محمد رحیمخان نوری سپرده و درین ایام قدرت حسین پاشا در میان آن فوج فتنه انگیخت و چون پدر بر پدر مردم مراغه حکومت داشت آن فوج را از تحت فرمان عباسقلیخان بیرون کرده خود بر ایشان فرمانفرما گشته و خود فرمانپذیر امرا بود در اینوقت خبر رسید که یکفوج سرباز عراقی بحکم سپهدار بسیج سفر کرده اینک بیک منزلی طهران رسیده اند امرا برضاجوئی محمد حسین خان سردار حسین پاشا را مأمور نمودند تا نیم شبی بر سربازان عراقی تاختن کرده اموال آنجماعت را ماخوذ داشته تفنگ و دیگر آلات حرب ایشان را بستدند و در خلال این احوال میرزا آقاخان وزیر لشکر و برادر او میرزا فضل الله امیر دیوان که متوقف کاشان بودند اصغا نمودند که حرکت شاهنشاه ایران از آذربایجان بطهران قریب افتاده و در میان امرا و اعیان درگاه اختلاف کلمه روی داده و سران و سرکردگان مازندران از حاضر شدن بدار الخلافه کراهتی دارند و تقاعد میورزند وزیر لشکر با خود اندیشید که سفر طهران کند و در اصلاح این امور رنج برد و قبل از ورود پادشاه تقدیم خدمتی فرماید پس باتفاق میرزا فضل الله و معدودی از ملازمان خود برنشسته آهنگ طهران کرده روز سه شنبه بیستم شهر شوال وارد طهران گشت و از روز خروج او از دار الخلافه که چهاردهم محرم سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری بود چنانکه مذکور شد تا کنون دو سال و هشت ماه و بیست و چهار روز مدت سفر او برآمد بالجمله روز ورود او بدار الخلافه مردم شهر که روز و شب قرین رنج و تعب بودند رسیدن او را غنیمتی بزرگ شمردند و یک نیمه مردم باستقبال او بیرون شدند اما ورود او بر امرا و بزرگان درگاه حملی گران بود زیرا که چند کس از ایشان بامید وزارت و آرزوی صدارت بودند و رتق در امر لشکر و کشور را علت میجستند و دانسته بودند که با بودن او کس را امکانی نماند و مرجع حاجتی نخواهد و وزیر لشکر که مکنون خاطر ایشان را مکشوف داشت در خاطر گرفت که اگر چه بکثرت قبایل و عشایر و هم دستان و فرمان برداران بر دیگران غلبه توانم کرد اما در تقدیم خدمت پادشاه خیانتی باشد و من همانا از کاشان بدینجهت آنره پیما شدم که حوزه دار الملک را از فتنه جاهلان محفوظ بدارم نه اینکه موجب فتنه شوم پس چنان صواب شمرد که نخستین بار [illegible]

آمدن میرزا آقاخان وزیر لشکر از کاشان بدار الخلافه طهران

دولت انگلیس را بیدار کند و از آنجا به دربار شود تا اراده انند که اگر با او طریق مخاصمت سپرند دولت انگریز بخصمی پریشان ۹۱ م
جنبش خواهد کرد پس با پذیره شدگان از دروازه دارالخلافه در آمده شارژ دفرا ملاقات کرد و از آن سوی مهد علیا و
سترگی که آموزگار روزنامه این روزگار توانند بود و بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا عمی بوزیر لشکر فرستاد که از بدو دولت
شاه شهید آقا محمد شاه تا کنون پدران و اعمام و عشیرت تو همیشه دویست تن مرد شناخته در میان ایشان بوده همه حاضر خدمت
بوده اند و تقویم دولت کرده اند پادشاه حق شناس هرگز شما را آلوده عصیان نسازد و مذمت شمار السیلات نسبان مجوز
نفرماید هم اکنون طریق حضرت گیر و بهمان عقیدت که از کاشان جنبش کردی با بر زیادت آماده خدمت باش لاجرم وزیر لشکر
سلطانی در آمده بفرمان مهد علیا در عمارت خورشید فرود شد و کارگذاران مهد علیا او را مهمان پذیر شدند و مجلس او را
خورش و خوردنی از مطبخ خاص نهادند بزرگان دولت و اعیان حضرت همه روزه و همه شب نزدیک او انجمن میشدند
در اینوقت از محفل خلفای ارک و مجالس کار شهر خدمت او را قوت بر زیادت بود و اقتحام مردم در نزد او هر ساعت بر افزون
میشد اما صدر الممالک بشورت او وزارت اعظم را خاص خویش می پنداشت

در ذکر طغیان و عصیان سیف الملوک میرزا و گرفتاری و حبس و بفرمان مهد علیا بدست سلیمانخان افشار

چون بعد از فوت شاهنشاه غازی قبایلی که در نواحی دارالخلافه نشیمن داشتند ترکتازی برخاستند مسالک را بر مترددین
مهالک کردند و از معابر متعابر ساختند مهد علیا بصوابدید شاهزاده علیقلی میرزا فرمان کرد تا سلیمانخان افشار با جماعتی
از لشکر جرار از دارالخلافه بیرون سفر کند و طاغیان کافر نعمت را کیفر نماید سلیمانخان با چهار صد تن سواره افشار
راه برگرفته تا حدود قزوین براند و بیشتر قبایل راهزنان را از قوافل بکرد و دست ایشان را کوتاه داشت و راه کاروانیان را گشاده داشت
در اینوقت فتنه سیف الملوک میرزا ظاهر گشت همانا سیف الملوک پسر ارشد و اکبر ظل السلطان است و سیزده سال
از ظل السلطان روزگار کمتر برده و این شگفت نباشد چه بسیار افتاده است که شاهزادگان قوی بنیت که با سعت عیش
روزگار برند در دوازده و اگر نه در سیزده سالگی خواب بینند و ببلوغ حلم کامیاب شوند بالجمله قتل السلطان فرزند خود
سیف الملوک را هنوز کودکی بود که روانه آذربایجان داشت و بملازمت خدمت عم خود نایب السلطنه عباس میرزا
بگماشت و نایب السلطنه او را مانند دیگر فرزندان خود تربیت همیکرد و دختر خود را که هم خواهر بطنی شاهنشاه غازی محمد شاه
بود با او عقد بست و از وی فرزندان آورد و بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد چون سیف الملوک و بعضی
محمد شاه غازی با پدر خود ظل السلطان موافقت کرد اگرچه محمد شاه بر قتل او قادر بود قطع رحم و حسم قرابت روا نداشت
و فرمان کرد تا او را با مادر فتنه دین به جای دادند و چند تن نگران شدند که از دروازه شهر بیرون نشود و زن و فرزند
او که خواهر و خواهرزادگان پادشاه بودند در دارالخلافه نشیمن داشتند و روزگار خود را با لطاف پادشاه بنیکو
میکذاشتند چنانکه اسدالله میرزا که فرزند اکبر سیف الملوک میرزا بود و بکمال فطانت و درایت آراستگی داشت برحسب
فرمان شاهنشاه غازی حکومت سمنان و دامغان یافت و هم در آنجا بود تا شاهنشاه وداع تاج و گاه گفت اکنون
با سر داستان آئیم در اینوقت که سلیمانخان افشار در محال ساوجبلاغ بنظم طرق و شوارع مشغول بود سیف الملوک
فرصتی بدست کرده از دروازه شهر بیرون گریخت و بمیان قبایل قزوین که در نواحی شهر سکون داشتند فرود شد
و در هر تکیه مجلس قزوین بود از آن زر و سیمی که محمد شاه باجری او مقرر کرده بود معادل سه هزار تومان اندوخته

داشت این مبلغ را نیز با خود حمل داده و میان قبایل آورده و بدین خزانه هفتصد هشتصد تن سوار و پیاده بر سر خود انجمن
کرده خیالات سودائی که در زاویهٔ تنهائی لازم هر کس شود و مجلس چهارده ساله چنانش در دماغ استحکام کرده بود که
هیچگونه عقل و دور اندیشش از در صلاح و صواب راه نتوانست کرد پس چنانکه سرمایهٔ سلطنت برداشت و قلم
و قرطاسی بدست کرده سران و سرکردگان سپاه مناشیر شاهانه نگاشت و بر سر هر منشور چون پادشاهان طغرا بنهاد
و فرمان پادشاهانه داد و بدین شتاب که میباید در رکاب ما حاضر شوید و از کین ساختن و سر باختن خویشتن داری
کنید تا عنایت ملوکانه بسینه داد که بخط پادشاهانه خواهید یافت و یک چنین حکم نیز بسلیمانخان افشار فرستاد و از
قضا در اینوقت یکتن از مردم وزیر مختار روس که چهار هزار دینار بر قزاق بسته داشت و طریق دار الخلافه میکرد اتفاقا
عبورش بر سیف الملوک میرزا افتاد بفرمود او را حاضر کردند و آن زر را از وی بگرفت و بمردم خود قسمت کرد و خطی
بدو داد که چون بتخت سلطنت جای کنم این زر را از خزانه دولت برسانم و با او گفت وزیر مختار را بگوی که من این زر
از تو بقرض بردم چه امروز مرا فرض افتاد و مع القصه سلیمانخان کتاب او را جواب باز نداد و مکتوبی چند
بسرکردگان افشار فرستاد تا بسوی او شتاب کردند و هشتصد سوار فراهم شدند این هنگام سلیمانخان دل قوی
کرده مکتوبی چند بسران قبایل قزوین و مردمی که با سیف الملوک بیعت و سلوک میدادند نگاشت و ایشان را از وعید
سپاه و سخط پادشاه تهدید و تخویف کرد و خود بایلغار بجانب او تاختن نمود و در بقعه امامزاده که بکاررسنگ نامیده
میشود سیف الملوک را دریافت مردمی که در کنار او بودند و زر و سیم او را میبردند چون لشکر بیگانه را دیدار کردند
بی آنکه آغاز جنگی کنند یا تفنگی بگشایند سیف الملوک را بگذاشتند و طریق فرار برداشتند سیف الملوک چون این
بدید وحشتی عظیم یافت و از بهر فرار برنشسته طریق جبلی که در آن حوالی بود پیش گرفت تا کوه را مضیقی رساند آنگاه
ملازمان سوار افشار بکردار ستاره شهاب از دنبال او شتاب کردند و او را با چند تن از خاصان او دریافت
ماخوذ داشتند و بازشناختند و هم در اینوقت چون بفرمان مهد علیا اسمعیل خان یوزباشی و نور الله خان شقاقی
روانه درگاه شاهنشاه ایران بودند سلیمانخان صورت حال را عریضه کرده مصحوب ایشان انفاذ حضرت پادشاه
داشت و آن شب را در بقعه امامزاده بپای برده بامدادان سیف الملوک میرزا با قید و بند بقریه چندار آورد و این
قصه را نیز بحضرت مهد علیا و امرای دربار معروض داشت لاجرم مهد علیا که در اینوقت سلیمانخان خان خانان را
بدفع سیف الملوک برانگیخته بود آسوده خاطر شد و فرمان کرد تا او را مغلولا بدار الخلافه کوچ دهند پس سلیمانخان
افشار بعد از سه روز او را برداشته از دروازه دولت بارک سلطانی درآورد و محبس جاودانی در انداخت و از بهر
نظم طرق و شوارع همدان اراضی باز تاخت و در آن محال تربیت تا موکب شاهنشاه ایران برسید پس پذیره
راه شده نیز همان کار رسنگ بتقبیل سدهٔ سلطنت پرداخت و مورد نواخت و نوازش شاهانه گشت اما مهد
علیا بعد از حبس سیف الملوک میرزا حکومت فرزند او اسد الله میرزا را در سمنان در شریعت سلطنت نکرده داشت
و رقم عزل او را بدو فرستاده حاضر طهرانش ساخت مع القصه اگر چه در تمامت ایران هیچکس لایق تخت و تاج
نتوانست بود و اخذ خراج نتوانست کرد اما آمدن سلطنت ناصر الدین شاه تمامت بلدان و امصار ایران آشفتگی داشت
شاهنشاه آب شمشیر این آلودگیها را بشست شهر کاشان یک چند آسایش و آرامش مردم گویا کوهی خاموشان است.

۱۲۶۴

شورش مردم بروجرد بر جمشید خان ماکوئی

هم در این وقت در میان اعیان ایشان کار مخالفت و مبارزت میرفت چنانکه در ایام توقف جعفرقلیخان قراباغی که از پی
حمل خزانه بدان بلده سفر کرده بود همچنان این مقابله و مقاتله برقرار بود و تا ورود شاهنشاه ایران بطهران هیچکس
نیاسوده و شهر بروجرد که در تحت حکومت جمشید خان ماکوئی بود از خبر وفات شاهنشاه غازی آشفته گشت و چون مردم ایران
از جماعت ماکوئی خاطر رنجیده داشتند مردم بروجرد نیز بکین و کید جمشید خان برخاستند و این هنگام جمشید خان بیرون
بروجرد در محال سیلاخور و اراضی بختیاری تابع بروجرد سکون داشت و با سراپرده و سرباز و ثروتی که امرای بزرگ را
گرامی کند روز میگذاشت پیش از آنکه کس او را آگاه سازد مردم آن اراضی از وفات شاهنشاه آگهی شدند و ناگاه بروی
تاختن کردند مرد و مال او را بچنگ درآوردند و در پایان امر جمشید خان از آن مهلکه با تن عریان نجات یافت و بسلامت
جان شاد خاطر بود پس بهزار تعب و ضیق سلب دو شبانه در پوشید و کودنی کرجی گرفته برنشست و بدینگونه یک تنه
بطهران کوچ داد و او نیز بباغ محمد حسن خان سردار ایروانی فرود شد و دیگر محبعلی خان ماکوئی که این هنگام امیر
پنجه است حکومت کرمانشاهان داشت مردم آن بلده نیز از وی دلتنگ بودند چون خبر فوت شاهنشاه غازی را
اصغا کردند بروی بشوریدند و بسیار کس از مردم او را مأخوذ داشته سلب و ثروت بگرفتند محبعلی خان با جمعی
از آنجا هزیمت شده راه آذربایجان برداشت و در عرض راه بموکب شاهنشاه منصور پیوست چنانکه در جای خود مذکور
میشود و دیگر چنانکه از این پیش بشرح رفت که خسروخان گرجی بموجب فرمان شاهنشاه غازی سفر کردستان کرده و

شورش مردم کرمانشاهان بر محبعلی خان ماکوئی

رضاقلیخان والی را محبوس بدارالخلافه فرستاد و بصوابدید کارداران دولت اهل توپخانه باز داشتند و چند تن
از توپچیان بحراست او بگماشتند بعد از وفات محمد شاه که هر کس گرفتار خاطر خویش بود فرصتی بدست کرده از
میان توپخانه بیرون گریخت و بفوج سربازان گروس که در ظاهر قلعه محمدیه اطراق داشتند پیوسته شد و ایشان را
بدمدمه و وسوسه با خود متفق ساخته راه کردستان پیش داشت و در عرض راه از تعدی سرباز و تعرض ایشان با مردم
نیز پرهیز نکرد مع القصه سربازان را بتکمیل گروه گروس گسیل کرده و خود بکردستان رفته مردم را بجمله در خویش انجمن کرد
و معقصد خسروخان لشکری کرده بسر او تاختن برد و علی خان سرتیپ قراگوزلو که متوقف کردستان و در تحت رایت
خسروخان بودند استمدادی کردند اما ایشان را قوت مقاتلت با رضاقلیخان نبود لاجرم در قلعه سنندج محصور شدند
و بنگاهداشتن خویشتن دل بر نهادند تا آنگاه که خبر ایشان در آذربایجان سمر گشت و از آنجا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه
فرمان کرد تا خسروخان و علیخان با مردم خود راه برگرفته در زنجان بلشکرگاه پادشاه پیوسته شدند و از آن پس
فرمان رفت تا رضاقلیخان را نیز مأخوذ داشته بطهران آوردند چنانکه در جای خود مذکور میشود

ذکر آشفتگی مملکت فارس و شورش مردم شیراز بر حسین خان نظام الدوله و خاتمه امور ایشان

چون شب سه شنبه ششم شوال شاهنشاه غازی از این سرای فانی رخت بیرون برد این خبر موحش را روز جمعه
یازدهم شوال بشیراز بردند حسین خان آجودانباشی ملقب بنظام الدوله که این هنگام حکومت مملکت فارس داشت
سودی در اخفای این خبر ندانست روز دیگر بزرگان فارس را انجمن کرده گفت شاهنشاهی مریض رخت بست
و شاهنشاهی جوان تخت نشست آن روز را بتعزیت بگذاشت و شب هنگام نام السلطان ناصرالدین شاه را بر سیم و زر
نقش بزد و دیگر روز مجلس تهنیت کرده نثار نقد و سیم بنام شاهنشاه فرو ریخت و حکم باتفاق حضرت

شاهنشاه ایران داشت و آن اشیا و مال را صحیح حاضر کرده و چون میرزا تقیخان امیر نظام اینوقت امور جمهور را
نظام داشت و با حسین خان بمخاصمت دیرینه در طلب انتقام بود خدمت او را از محل قبول ساقط فرمود و فرستاده او را
بی پاسخ و جواب بجانب شیراز بشتاب داد مردم شیراز که مخاصمت حسین خان را در خاطر نهفته داشتند چون دانستند
که او را در نزد کارداران دولت منزلتی نیست یکباره در دفع او همدست و همداستان شدند و این وقت صد تن
توپچی و شانزده عراده توپ و دو فوج سرباز آذربایجانی حاضر بود و عزیز خان مکری سرهنگ سرباز که این هنگام
در حضرت شاهنشاه منصور و سردار کل عساکر منصوره است هم در شیراز اقامت داشت و قبل از این چنانکه رقم شد سیصد تن
سرباز و دو عراده توپ و بعضی قورخانه بحکم حسین خان با اراضی فسا سفر کرده تا آن اراضی را منظم کنند و صد تن
سرباز نیز در حدود داراب بود مع القصه نخستین محمد قلیخان ایلبیگی شقاقی سیصد تن سرباز را گرفته محبوس نمود و آلات
حرب ایشان را با آن دو توپ و قورخانه ماخوذ داشت و آن سرباز که در حدود داراب بود نیز بی برگ و ساز بازآمد
حاجی قوام کلانتر شهر شیراز که سالها با ایلبیگی طریق مخاصمت می‌سپردند اینوقت در مخالفت حسین خان سر
موالفت پیش کردند پس ایلبیگی از مردم قشقائی و دیگر قبایل قریب پانزده هزار کس انجمن کرده در یک
فرسنگی شهر اوتاق کرد و آن سیصد تن سرباز را محبوس با خود کوچ میداد و قوام الملک نیز در شهر و دیگر چنین
مردم فراهم کرده خود بیرون نشد و ایلبیگی را دیدار ننمود و در دفع دادن حسین خان معاهدت و مشاورت
بپای برد آنهنگام مراجعت کرده حسین خان را پیام کرد که اعیان شهر و بزرگان قبایل در بیرون این بلده
انجمنی کرده‌اند تا در حرکت و سکون شما تعمیمی کنند و رای صواب را از خطا بازدانند واجب است که شما نیز در این
مجلس شوری از خویشتن کس بگذارید تا فرجام کار را بدانید و کار را بانجام رسانید عزیز خان سرهنگ و میرزا
عبدالله منشی حاضر آن مجلس شدند و در پایان امر بزرگان فارس سخن بر این نهادند که آن پادشاه که
حسین خان را بحکومت ما فرستاده وداع تاج و گاه گفت و ما چه دانیم که شاهنشاه ایران بعد از ورود بطهران
باز حسین خان را بفرمانفرمائی ما خواهد کرد صواب آنست که حسین خان طریق دار الخلافه برگیرد و ما را بحال
خود بازگذارد و بعد از جلوس سلطان و صدور فرمان بهرچه حکم رود اطاعت خواهیم کرد ایلبیگی گفت اگر
حسین خان جز این کند او و مردم او مقتول خواهند گشت قوام الملک در آن مجلس سخن نکرده چون بشهر مراجعت
نمود با حسین خان پیام فرستاد که من بخیانت دولت آلوده نمی‌شوم و اگر خواهی بارک در بیایم و بحراست قلعه
ارک کمر استوار بربندم اگر توانی ایلخانی را دفع دهی حسین خان را آن لشکر نبود که با سی هزار کس مقاتلت کند
و هم داشت که برخلاف کارداران دولت طریق حضرت سپرد پس از سخن بتوریه و تقیه در افکنده پیام کرد که من بسیج
راه میکنم و این شرط نخستین آن سیصد تن سرباز را که منهوب ساخته و محبوس انداخته اید آلات و ادوات ایشان را
مسترد سازید و من فرستید دیگر آنکه چون توپخانه را که من بازمیگیرم مردمان در عرض راه ما را علف و آذوقه
نه دهند سه ماهه اجری سرباز را تسلیم کنید تا جان بسلامت توانند برد و دویست نفر شتر مرا که رانده اید هم بازدهید
و نیمه آذوقه خویش را حمل دهم تا کار هشت روزه مرا مهلت بگذارید تا بسیج راه کرده کوچ دهم عزیز خان شتران

۴۹۵ بدین توضیح که دو ماه اکنون دو جانب است تو را تشبیهی کم داده و حاجت اینکار را پاک کرده هیچ توانی این جنگ و جوش
در هر چه کنی صاحب حقی با که گفتی بر کرد تم آنکه در این مقامات غلبه تو را اتفاق افتاد در این جنبش اتفاق وقع کرده ای هیچ ندانسته که بکرّ و فرّ
انبوه مردم شاهنشاه ایمان نجیز و خانه آن تو بجز این گناه ویران کرده اهل پسکی با این سخنان از مستی غفلت بهوش
کرد سربازان ... نصیحت را ساخته آلات حرب و ضرب باز داد و دست از توپخانه و قورخانه باز داشت و عزیز خان
آن شب را با پایان آورد و جمله کاران توپخانه و قورخانه را برداشته با خطا جری سه با چهار سرباز مراجعت شیراز کرده و باتفاق
حسین خان بحفظ و حراست قلعه پرداخت و سربازان را ... و ... و در مسافت روز هشتم که سپاه برسید
و کوچ داده حسین خان را وقت فرا آمد و خلف وعده او مکشوف اهالی شیراز گشت نیران فتنه افروخته آمد و روز دیگر
اهل پسکی بمنزل سعدیه تحویل کرده مردم شهر پیش از آنکه آفتاب سر زند بطلب آن افتادند نخستین سه هزار تن تفنگچی
مسجد وکیل هدف ... دو تن سلطان فیروزکوهی و یکتن مرد ستارا که در آن مسجد ... بودند با تیغ پاره پاره
کردند و ارگ را محاصره گرفتند و بازار وکیل را معرض غارت در آوردند و سربازان ... ساختند در این وقت گرفتار

محاصره دادن
مردم شیراز
حسین خان نظام الدوله

تب لرزه و مرض نوبه بود عزیز خان در کمال شجاعت و جلادت کار مدافعت را استوار کرده و حکم داده تا توپچیان
در مسجدها با گلوله توپ شکستند و سربازان را پیش برده مسجد را از مردم شیراز پرداختند و سنگر تفنگچیان شیراز بر بام مسجد راست
کردند و در این مبارزت سه تن از سربازان و چند تن از مردم شهر مقتول گشت و از این واقعه چون چهار روز بگذشت ...
پنجهزار تن از مردم شهر بازار وکیل را که در جنب باغ و پهلوی ارگ است فرو گرفتند و همی خواستند تا در بام بازار سنگر کنند
عزیز خان با فوج شقاقی مجهزان و فوج چهارم تبریزی ببام بازار رفته کار را ... و مردم شهر را بقوت جلادت ... کرد
و بر بام بازار نیز سنگری کرده و دو عراده توپ بدانجا نقل کرد و در این جنگ سه تن از سرباز و سی تن از مردم شهر
... و ... گشت در این وقت زین العابدین خان پسر قاسم خان قوللر آقاسی که یوزباشی غلامان بود با جمعیت مردم
فارس ... گشت و بدان سر شد که سرای خویش را که مشرف بر عمارت حسین خان و عزیز خان بود بمردم شهر
سپارد تا از آنجا ... عزیز خان بدین معنی وقوف یافته شامگاهی با پنجاه تن سرباز بدانجا شتافت و آن خانه را
فرو گرفته نگاهبانان برگماشت زین العابدین خان بمیان شهر در رفته پناهنده شهریان گشت مع القصه در اطراف
ارگ و باغ مردم شیراز چهل و پنج سنگر فراز کردند و چهل روز بین الفریقین حرب قایم بود و بیشتر این سنگرها
با سنگر سرباز افزون از سه ذرع و چهار ذرع مسافت نداشت یکروز چنان اتفاق افتاد که مردم شهر خواستار شدند که عزیز خان
در حافظیه حاضر شده سخن ایشان را ... کنند و این جنگ و جوش را فراموش نمایند تا آنگاه که از شاهنشاه ایران
منشوری برسد پس هر چه فرمان کند فرمان پذیر باشند و پیمان نهادند که از جانبین افزون از دویست تن کس حاضر
نشود پس عزیز خان با دویست تن سرباز ... شده و چون مردم فارس در خاطر داشتند که او را با خود ...
این شرط مقصود خویش فایز نمایند ... بعد از بیرون شدن عزیز خان جنگ در انداخته لشکرش را حمله
دادند حسین خان فرمان کرده تا در آن توپها بگشادند چنانکه چهل تن مطروح افتاده و صد تن مجروح گشت و ...
آشوبی چون بانگ توپ و تفنگ گوشزد عزیز خان گشت بتوالی بجانب ارگ شتاب گرفت مع القصه چون ...
این فتنه در نزد کارگزاران دولت ... گشت ... فارس ... نمودند و ...

امیر اصلانخان چشم بربست آنگاه که شاهنشاه منصور از جنب بجانب دارالخلافه کوچ میداد آن حضرت معا گرفته ۴۹۶
بسوی شیراز درنگ ننمود و بعد از ورود موکب پادشاهی به دارالخلافه احمد خان نوائی نایب ایشیک آقاسی باشی
مأمور شد که بشیراز سفر کرده پشت و روی این کار را نیک بپاید و صحیح این قصه را بداند بعد از ورود احمد خان چون
اعیان فارس بدانند احکام شاهنشاه آگاه شدند از جنگ و جوش باز نشستند پس احمد خان چندان که در آن بلده اقامت جست
مردم را بچشم امید آسایش و آرامش داد تا آن ایالت که بحکام فارس مأمور شدند و حسین خان را بر حسب امر
محبوس داشتند چنانکه مرقوم میشود

ذکر آشفتگی مملکت کرمان و مقاتله فضلعلی خان بیگلربیگی با عبدالله خان صارم الدوله

فضلعلی خان بیگلربیگی کرمان در عشر آخر رمضان عزیمت آنجانب بلوچستان تاختن کند و از قبایل بلوچ زیان
و راهزنان را که زحمت بندگان میکنند فوجی اسیر و قتیل کرده و ازین تاختن و مردم ساختن هم در خاطر داشت که در
نزد کارداران دولت معروض دارد که حکومت یزد نیز مرا میباید زیرا که من باید یزد را منظم کنم و راه کاروانیان
از کرمان بعراق گشاده دارم چگونه با عدل پادشاه راست آید که زحمت مرا باشد و نعمت حاکم یزد برد بالجمله
فضلعلی خان پسر خود محمدعلیخان را که سرتیپ فوج قراجه داغی بود به نیابت خویش در کرمان بگذاشت و میرزا اسمعیل
شیرازی را بوزارت او باز داشت و خود بجد و جهد راه بر گرفت بیست و زبر زیادت در پست و بلند بیابان بکاست جلادت
بنه کرده و کمین مبانت گشاده داد و بسی کس از مردم بلوچ را دیدار نکرد ناچار عنان بجانب کرمان برتافت و در آن وقت
خبر فوت شاهنشاه غازی محمد شاه در بلوک رفسنجان سرگشت و تحقیق یک حال آن بلوک مسرعی نزد محمدعلیخان فضلعلیخان
گسیل داشت تا او را ازین قضیه آگهی دهد قبل از ورود فضلعلی خان این راز در کرمان مکشوف شد چند تن از پسرهای
ابراهیم خان که باتفاق عبدالله خان صارم الدوله و میرزا اسمعیل وزیر عزل فضلعلی خان را انتظار می‌بردند
در این وقت بهم استقبال شدند که اگر مراجعت کند او را از دخول کرمان ممانعت فرمایند و از جانب دیگر نوائی خان
که سرهنگ فوج قراجه داغی بوده و محمدعلیخان سرتیپ او را ازین منصب بی نصیب داشت در خاطر گرفت که سرباز آن
با خود انباز کند و محمدعلیخان را از مداخلت در امر ایشان دفع دهد و سرباز قراجه داغی به بعضی از محمدعلیخان خاطر
رنجیده داشتند دفع او را می‌طلبیدند و برخی که ازین شورش و غوغا امید نهب و غارت بودند با نوائی خان
همداستان شدند و با خود گفتند نخستین باید دو فوج طایری و قراگوزلو را که در تحت فرمان صارم الدوله است
مقهور داشت آنگاه بمراد خویش منصور گشت و بر بادگیرهای باغ نظر و دیگر بامها بر آمدند و سنگر کردند و مردم
صارم الدوله را هدف گلوله ساختند و بسیار کس را هلاک و را انداختند فوج طایری و سرباز قراگوزلو
چون بی خبر از کین و کید ایشان بودند قریب افتاد که پریشان شوند صارم الدوله چون این بدید پیشتر بزد
لشکر خود را انجمن کرده بدفع دشمن برگماشت و مردم او چون خدنگ با جمله قانه بودند نخستین قورخانه را
بدست کردند و دانستند که با تفنگ چخماق قراجه داغی مقاومت نتوانستند برد همانجا بارو که برابر باد
گیرهای افراخته و سنگرها پرداخته ایشان روی با روی کرده آتش فشاندند سرباز قراجه داغی را
قوت اقامت برفت ناچار از فراز بادگیرها فرود شدند باشد که از بهر مبارزت از خود دیگر چه چاره نشوند

چون دانستند که توپخانه بدست بیگانه افتاده دیگر مجال جنگ نیاوردند و پشت با جنگ دادند و هزیمت شدند ۴۹۷
پس عبدالله خان صارم الدوله دست یافت و محمدعلیخان پسر فضلعلی خان و نوائی خان سرهنگ و صاحبان مناصب
افواج ایشان را گرفته بازداشت و فوجی قراول بر ایشان بگماشت و چون از این کار بپرداخت سربازان بجانب خانه
فضلعلی خان تاختند و از اسباب سفید و ظریف و تلید هرچه در آنخانه بود برگرفتند و برفتند از آنسوی فضلعلی خان
که مراجعت کرمان میداد چون به فرسنگی آن بلده برسید از هزیمت لشکر و حبس پسر و غلبه بیگانه و غارت خانه آگاه
شد و دانست که در چنین وقت اگر از در چاره بکوشد هم از این شربت بنوشد پس از همانجا عنان برتافت و تا کوره
خان که هیجده فرسنگ مسافت بود بایلغار بشتافت و در باغی که بفرمان شاهنشاه غازی خود بنیان کرده بود
فرود شد و در آنجا بسیج راه کرده طریق دارالخلافه برگرفت و دژ مینوی ارک سلطانی بر صارم الدوله مسلم گشت
و در بلده کرمان موسی خان پسر ابراهیم خان و میرزا اسمعیل وزیر نافذ فرمان شدند و این هردو با صارم الدوله
طریق موافقت می‌سپردند و او نیز با ایشان براه مرافقت میرفت تا باد اختلاف وزیدن گرفت [?] از دو یار کیند [?] و در حصار
ارک کار او دشوار افتد این ببود تا آنگاه که صارم الدوله کاه و جو و دیگر چیزها که بایسته داشت بخط حواله میرزا
اسمعیل بقلعه ارک در برده انباشته کرد در خلال این احوال غلامحسین خان پسر ابراهیم خان که جماعتی از اشرار
با او یار بودند یکشب در مجلس لهو و لعب وقتی که صافی ایاغ در دماغش اثر کرد بر زبان آورد که اگر حکومت این شهر
به اولاد ابراهیم خان تواند بود من از برادرم موسی خان لایق ترم همگنان آشوب طلب بطلب بال زدند و هم در حشمت [?]
مجلس خمر او را آفرین فرستادند و بدین سخن همدست و همداستان شدند و روز یازدهم ذیقعده با آلات حرب و ادوات
ضرب برشوریدند و بخانه میرزا اسمعیل تاختن بردند تا او را و موسی خان را دستگیر و عرضه تیغ و تیر سازند میرزا اسمعیل که
اینوقت در خانه موسی خان جای داشت چون این قصه بشنید سخت بهراسید و موسی خان نیز بیمناک شده هر دو تن
باتفاق بمیان ارک دررفتند و در جوار عبدالله خان صارم الدوله پناه گرفتند غلامحسین خان خانه میرزا اسمعیل را عرضه
غارت ساخت و از آنجا با جماعت اشرار بمیدان گنجعلی خان تاخته رحل اقامت انداخت و دار حکومت را در آنجا مقرر کرد
و روزی چند گاه بدینگونه رفت اما از آنسوی فضلعلی خان که بجانب دارالخلافه می‌شتافت چون باردکان نزدیک رسید
مسرعی از برادرش نجفعلی خان بدو آمد و خطی از میرزا تقیخان امیرنظام بدو داد بدین شرح که بحسب امر شاهنشاه ایران
ناصرالدین پادشاه در حکومت کرمان نافذفرمان باش و اینک موکب همایون از خمسه بسپار دارالخلافه است
بعد از ورود بطهران انتظار منشور شاهانه میدار فضلعلی خان از این حکم تعویل [?] ساخت و مراجعت بکرمان را تصمیم عزم داد
از قضا در اینوقت محمد ناصرخان ایشیک آقاسی باشی قاجار که مأمور توقف کرمان بود وارد کاشان گشت همانا
در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی سعایت دو گونه مردم معتبر بود یکی آنکه نهانی در گوش او میگفت که فلان و بهمان
در کیش [?] انجمنی کردند و مخاصمت تو مواضعه نهادند دیگر آنکس که شبیه خط و خاتم مردم را کتوبی [?] میکرد و بر اندیشه [?] بر کسی
بهتان و کتابی بدو می‌بست و آن مکتوب را نزد حاجی میرزا آقاسی میآورد و بسیار وقت بود که بی فحص و پرسش
گمرکاهش [?] استوار میکرد و بی آنکه از کسی بپرسد این سخنان گفتار تست یا این نامه نگارش تست تا آن بیچاره دست
خویش را از تهمت بری کند او را از اوج جاه بحضیض چاه می‌افکند و گناه خویش را مینداخت [?] و این بزرگ تمسکی [?] بود

از کرم یزدانی و رحمت ربانی معتقد بود که چون زیادتی داشت و متابعت شریعت میخواست از خونریزی پرهیز
میکرد و متجمع مردم ... رضامندی او و اگر نه با آن استیلا که در دولت و مملکت او داشت و آن مردم که ممنیت را
در حضرت او بزرگ غنیمت می پنداشتند عجب بود اگر اعیان ایران تمامت خون ریخته باشند و اگر نیز گریخته باشند
اکنون بر سر سخن رویم چون در زمان دولت شاهنشاه غازی حاجی میرزا آقاسی وزیر بود میرزا محمدخان کشیکچی باشی
بکرد و بصوابدید او شاهنشاه فرمان عزل او را براند و بجای او محمدناصرخان بیشترکار کردند و مانند خاتم او نقشی بر زدند و او را
بخیانات دولت و مودت دشمن مملکت متهم ساختند و این نامه را چنان تعبیه کردند که چون حاجی میرزا آقاسی آن را
برگرفت و برخواند آورنده را بشناخت اما این خیانت را بر محمدناصرخان راست پنداشته و بی توانی نجفعلی خان را
بفرمود تا او را بیرون دروازه طهران طلب داشته از غلامان رکابی که در تحت فرمان او بودند چند تن برگماشت
تا او را بکرمان برده و در آن اراضی اقامت فرمودند در اینوقت که کارداران دولت سلطان ناصرالدین شاه را
و فصل حق از باطل بشناختند و توانا سیدانست تفصیل شده سلطنت را تصمیم عزم داد و از کرمان تا اردکان براند
اما فضلعلی خان چون این بدانست بروی تاخته دیگرباره او را ماخوذ ساخت و از ملازمانش اسب و استر و سلب
و ثروت بگرفت و با جانب کرمان از برق جهنده تر برفت و از آنطرف در کرمان فتنه دیگر حدیث شد اسمعیل خان
برادر کهتر موسی خان در رفسنجان جای داشت چون منهوب و محصور شدن موسی خان و میرزا اسمعیل را دانست
گروهی از مردم رفسنجان را با خود متفق کرده آهنگ کرمان کرد و با صارم الدوله موسی خان کتوبی فرستاد که ایشان
سر بدفع غلامحسین خان و میرزا سلیم شما نیز مردم خود را ساخته جنگ بدارید صارم الدوله نیز آماده کارزار کرد و از دو
جانب بر سر غلامحسین خان که اینوقت در بیرون آن بلده مزار میرزا حسین خان را معقل خویش کرده بود بتاختند
مردم غلامحسین خان چون نگران این جوش و جنبش شدند بی آنکه رزم دهند هراسنده گشتند و پراکنده آمدند
غلامحسین خان بمیان شهر در گریخته بخانه حاجی سید جواد پناهنده گشت و هم از آنجا بوی سلامت نیافت و بخانه
برادر خویش حاجی محمد کریمخان شتافت اگرچه این هنگام حاجی محمد کریمخان در بلده یزد روز میگذاشت اما خانه او
ایمنی داشت چون روزی چند غلامحسین خان در آنجا بپای برد خبر رسیدن فضلعلی خان و مراجعت او بکرمان
مکشوف شد دیگرباره مخالف و موالف متفق شدند و دفع او را از هر کار واجب تر شمردند صارم الدوله و توپخانه
و سرباز را با موسی خان سپرد و او را با چند تن برادران و جماعتی از مردم شهر بمبارزت فضلعلی خان بیرون فرستاد
چون فضلعلی خان این لشکر را دیدار کرد و دانست که با چنین سپاه حکومت این شهر برقرار نماند پس عنان برتافت و طریق
مراجعت گرفت و در اینوقت سرعی برسید و مکشوف داشت که خسرو خان پسر ابراهیم خان و اسمعیل خان یوزباشی
که اکنون سرهنگ فوج کرمانی است بموجب فرمان بنظم کرمان در میرسند و مکتوب چند از ایشان باعیان شهر آورد
و جمله اسمعیل خان نگارشی بمیرزا اسمعیل فرستاد که فلان غلام با من کیدی اندیشیده او را ماخوذ و محبوس بدار تا من
برسم و گناه او را کیفر کنم میرزا اسمعیل انجام این امر را باشحنه شهر بشرح کرد و آن غلام تفرس کرده بخانه ملاعلی اعجمی
که یکتن از علمای آن بلده است پناهنده گشت و شحنه شهر از طلب او باز نمی نشست پسر ملاعلی نزد پدر رفت و فغان برداشت
که از این پس اقامت ما در این شهر موجب مذلت است زیرا که شحنه شهر بحکم میرزا اسمعیل مرد پناهنده را از خانه مجتهد بلد

نصب گشت و قلیل مدتی بر این برگذشت نجفعلی خان قراباغی با چند تن از دوستان او نامه شبیه بخط محمدناصرخان

خواهنده است این گفت و مردم کوی و بازار را برای خود خواندن گرفت و انجمنی بزرگ برساخت و این پدر و پسر ۴۹۹
در خاطر داشتند که با فضلعلی خان تقدیم خدمتی کرده باشند چه گمان آن میرفت که بر حسب فرمان کارداران دولت
دیگرباره در کرمان حکومت کند بالجمله ملا حسین پسر ملا علی مردم شهر را به تسخیر ارگ برشورانید و حاجی سید جواد را نیز
با خود متفق ساخت چون این خبر بصارم الدوله رسید و اینوقت توپخانه و سرباز او بجنگ فضلعلی خان بیرون شده بود
بیم کرد که مبادا مردم شهر بر ارگ یورش افکنند و چیره شوند پس از در معذرت و استمالت مکتوبی چند بشهر فرستاد
و هیچ مفید نبود آن شب را مستوفیان ارگ در کار جنگ و هراس بصبح کردند بامدادان چنان رای زدند که میرزا
اسمعیل بخانه ملا علی رفته از در ضراعت معذرت خواه شود و توبت و انابت جوید پس بامدادان میرزا
ملا علی در رفت و اینوقت نیمه شهر در آنجا انجمن بودند پسر ملا علی آغاز پرخاش نمود و سخنهای دلخراش همی گفت
میرزا اسمعیل چندانکه پوزش و نیایش نمود کس عذر او نپذیرفت و انابت او را اجابت نکرد سخن از مناقشه بمخاصمه
انجامید میرزا اسمعیل گفت آخر این غوغای عام از برای کشتن غلام است که بدین خانه پناهنده شد من آن غلام
کمترینم و بدینخانه پناه آورده ام چرا دست من بگیرید و عذر من نمی پذیرید این سخن در گوش ملا علی و پسرش باد
در چنبر بود بالجمله اشرار بجوشیدند و خنجرها بکشیدند و نخستین حاجی زین العابدین برادر میرزا اسمعیل را جراحت
فراوان کردند و چنان دانستند که جان بداد اما او جان بسلامت برد از پس آن میرزا اسمعیل را با کارد و خنجر
پاره پاره کردند و ملا علی و پسرش نظاره کردند آنگاه حکم دادند تا جسد او را در نمدی پیچیده کشان کشان بمیدان
گنجعلی خان برده در انداختند و اشرار سلب او را از تن مسلوب داشته عریان بگذاشتند تا سطح نظاره صغیر و
کبیر گشت بپایان امر چند تن از طایفه شیخیه بیامدند و او را تکفین و تجهیز کرده با خاک سپردند از پس آن بر حسب
امر کارداران دولت حاتم خان شهاب الملک مأمور با صلاح کار فضلعلی خان شده بکرمان آمد و نیز بعد از
ورود این حکومت را از بهر خویشتن همی خواست و در امر فضلعلی خان خلل همی انداخت چون این قصه معروض
درگاه شاهنشاه ایران افتاد شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله منشور حکومت کرمان یافت چنانکه مذکور میشود

در ذکر آشفتگی شهر یزد و طغیان اشرار آن بلده و غلبه محمد عبدالله بر آن جماعت

هنگام دولت شاهنشاه غازی حسینعلی خان معیرالممالک حکومت یزد داشت و چون خود ملازمت رکاب
بر ذمت نهاده بود دوستعلی خان پیشخدمت خاصه شاهنشاه بنیابت پدر در یزد اقامت داشت و کار
حکومت میگذاشت کارداران دولت بجهت استحکام امر حکمرانان آن بلده میرزا علیرضای صدر و میرزا
علی محمد و ابراهیم خان پسر عبدالرضا خان یزدی و چند تن دیگر از اعیان را طلب داشتند بعد از ورود آن
جماعت بطهران روزی چند برگذشت که شاهنشاه وداع جهان گفت و این خبر در یزد سمر گشت و آن مردم
که قوت رد و منع اشرار داشتند چون ساخته نبودند جماعتی از اهالی یزد که آرزوی چنین روزی می بردند انجمنی
کردند و نخستین بدروازه های شهر تاخته سربازی را که از بهر حراست بود از فراز برج بزیر آوردند و تفنگ
و دیگر ادوات ایشان را بستدند و از آنجا بدر سرای دوستعلی خان رفته حصار دادند و از جانبین آنگه
کس راه گلوله کند تفنگی چند گشاده دادند و در این غوغا چند سر اسب از دوستعلی خان بغارت بردند

۵۰۰ و صبوری از کار ابوالقاسم خان سرهنگ داده و ندی باز کردند همگنان و دیگر جماعتی از عشیرت تفنگچیان یزدی
و اولاد عبدالرضاخان به پشتوانی و استظهار دوستعلی خان حاضر شده گفتند ما از نزدیک تو دور نشویم
تا شاهنشاه منصور ناصرالدین شاه بر تخت مملکت جای کند و منشور او بدین بلد برسد دوستعلی خان که خاطری
آزرده داشت اجابت این مسئلت نکرد و راه دارالخلافه برگرفت و ابوالقاسم خان سرهنگ نیز از قفای او
آهنگ کرد در اینوقت اشرار شهر یکباره جنبش کردند و بهر اخذ اموال مردم شورش کردند و در هر محلت یکتن
از آن مردم شریر بر دیگران امیر گشت در محله کاهدکاه محمد نامی را که در میان اشرار سخت بازو و توانا بود
رئیس کردند و این محمد خود در زیارت جاها به بیع و شرای شمع کار معاش راست میکرد و پدرش عبدالله دلیربان
کاروانسرای تجارت بود بالجمله نخستین محمد از یکتن تاجر مجوس ششصد تومان زر مسکوک بقهر و غلبه ماخوذ داشت
و بر جماعت اشرار قسمت کرد آنگاه حکم داد که دست از غارت و غنیمت باز دارند و در حفظ و حراست اموال
مردم خویشتن داری کنند از نیروی مردمان دوستدار او شدند و او بر جمیع اشرار غلبه جست و تمامت محلات
شهر را تحت فرمان کرد و اینوقت تاجران و مالداران برضای خود هر کس به سیم و زر هدیه میفرستاد و او
با اشرار بذل میکرد و در امر خویش استوار میزیست اینوقت شاهنشاه ایران وارد دارالخلافه طهران شد
و حاجی میرزا نبی خان حکومت یزد یافت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد افتاد

ذکر جلوس شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه در تبریز و سفر کردن بطهران و وقایع بعد از ورود بدارالخلافه

چون شب پنجشنبه ششم شوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بدارالقرار سفر کرد ارکان دولت و شناختگان
مملکت که در دارالملک طهران اقامت داشت همدل و همزبان ولیعهد گردون مهد سلطان ناصرالدین شاه را
چشم براه نشستند مهد علیا مادر کبری والده شاهنشاه نخستین بجانب فرزند مکتوبی فرستاد و آگهی داد و وزرای
مختار دولت روس و انگلیس نیز هر یک بقونسول خویش نامه کردند تا شاهنشاه را فورا از قصه آگاه کنند بالجمله
نخست نامه دالغورکی وزیر مختار روس بانیکوف که در تبریز قونسول بود رسید بدین شرح که محمد شاه سخت
مریض است و مرض او چنان صعب افتاده که طبیبان دانشمند از مداوا و معالجت او دست باز داشتند
انیکوف که اینوقت در نعمت آباد از بهر ییلاق اوتراق داشت چون این مکتوب برخواند بر اسبی رهوار برنشسته
شتاب کنان بتبریز آمد و در شش ساعت از شب یازدهم شوال بسرای سلطان ناصرالدین شاه حاضر شده و بیتابی
دربان و حاجب معروض داشت که مرا امری واجب افتاده که در این نیمشب خویشتن را بدین رنج و تعب انداخته
و تا بدینجا تاخته ام لاجرم شاهنشاه اجازت کرد تا حاضر پیشگاه شد پس مجلس را از بیگانه بپرداخت و انیکوف
مضمون نامه را مکشوف ساخت شاهنشاه ایران که آیت یزدان بود چون کوه پا برجای بود هیچ آشفته رای نگشت
و انیکوف را رخصت انصراف داد و از پس آن کس بطلب میرزا فضل الله نصیرالملک که این هنگام منصب
وزارت داشت فرستاد و او را حاضر کرده قصه این حادثه را با او حدیث کرد نصیرالملک از اصغای این خبر بی
از سر بدانست بیخواست دیوانه شود و اگرنه از هوش بیگانه گردد و شاهنشاه بانگ بر او زد که با خویش باش
و دلهای خویش تیره مکن این هنری نباشد که روز آسایش خرد مردم را آزمایش کنند مرد عاقل آنست که

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

درممالک پرآفت و مسالک مخافت مقتل خویش را پوشیده نسازد و از طریق حزم و رویت بیچاره پرواز اگر در ۵۰۱
مصیبت پدری مانند محمد شاه هرگاه مدت تمامت عمر را تعزیت گویند و تسلیت فرستند هنوز اندک باشد اما نتوان طریق
سوگواری برداشت و نام ملک و مملکت را از کف فرو گذاشت تا بندگان خدای را قصد و ایج بود و پایمال هرج و مرج
شود و اگر چه مرا آن قدرت است که یکتنه بر اسب خویش برنشینم و تا دارالخلافه برانم و بر تخت ملک جای کنم چه مردم ایران
خاطر بخیال من کاشن است و چشم بموکب من روشن اما اینگونه حرکت حشمت سلطنت را نقصانی باشد باید با قورخانه
و توپخانه و لشکری لایق بدارالخلافه کوچ داد و اگر چه خراج آذربایجان را من تمامت بذل کردم اما هنوز معادل
سی هزار تومان نقد مسکوک در نزد گنجور من ذخیرت است آنرا نیز برگیر و امداد لشکر و بسیج سفر کن نصیرالملک زمین خدمت
ببوسید و بازخانه خویش شد و میرزا تقیخان وزیر نظام که شرح حال او و سفارت او بارزن الروم در کتاب تاریخ
شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم شد هم در اینوقت برحسب فرمان بخانه نصیرالملک آمد و امیر دیوان یعنی پسر قاسمعلی
خان که یاور توپخانه بود با خود بیاورد و لی و اینکه دیگر مردم را از این اندیشه آگهی . بهند با مداد لشکر و بسیج سفر پرداختند
نخستین هفتصد تن ترکی چهار را که در دهخوارقان مسکون و مشتغل بودند طلب نمودند و کار شانزده عراده توپ با قورخانه
راست کردند و فرمان کردند تا از سربازان فوج مراغه و فوج ناصریه و فوج مرندی برگ و ساز خود را کرده فراز
درگاه آیند و این کارها را در روز یازدهم شوال بساز کردند و هیچکس را آگاه از این راز نساختند شب دوازدهم
مسرعی که وزیر مختار انگلیس بقونسول خویش فرستاده بود برسید و او نیز نوشته بود شاهنشاه غازی را مرضی صعب
طاری شده و واجب افتاده که سلطان ناصرالدین شاه بقدم عجل و شتاب راه برگیرد و همچنان حاجی میرزا
آقاسی کمتوبعلی خان ماکوئی که اینوقت سردار کل عساکر منصوره بود فرستاد و او نیز از شدت مرض شاهنشاه
و سرعت سیر سلطان ناصرالدین پادشاه شرحی بلیغ رانده بود و واصل و اصلی نایب سفارتخانه روسیه دانست
صاحب نایب سفارت انگلیس نیز برسیدند و از شدت مرض شاهنشاه خبر آوردند عصر روز دوازدهم شوال
مسرعی دیگر برسید و از ستر کبری و مهد علیا و سلیمانخان خانان مکتوبی آورد و در آن کتاب بوفات
شاهنشاه غازی تصریح شده بود و این خبر نیز در شهر تبریز پراکنده شد در اینوقت سفرای دول خارجه بدرگاه آمدند
و چنین همی زدند که شاهنشاه ایران اگر به با صد تن غلام رکابی باشد باید دو اسبه سفر طهران فرمایند
شاهنشاه گفتار ایشانرا پذیرفتار نشد و فرمان کرد تا فوج چهارم و فوج مخبران شقاقی حاضر شوند و چهار هزار
سوار از جماعت طالش و شاهسون نیز انجمن کرده بفرمود تا هزار و پانصد باب خیمه در مدت هفت روز از بهر
سپاه مهیا ساختند چون از اینکارها بپرداخت بصوابدید ستاره شناسان ساعتی فرخنده و مبارک اختیار کرده
در سال یکهزار و دویست و شصت و چهار هجری چون چهار ساعت از شب چهاردهم شوال سپری شد در دارالسلطنه
تبریز بر تخت سلطنت جای کرد و تاج پادشاهی بسر برنهاد قاطبه علما و فضلای آن بلد و تمامت امرا و بزرگان
آن اراضی در پیشگاه سلطانی حاضر شدند و جلوس مبارکش را تهنیت درود فرستادند و از شاهزادگان بزرگ
حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و محمد تقی میرزای حسام السلطنه بتقبیل آستانه شاهانه شاکر و شادمانه گشته بودند
و دیگر میرزا تقیخان وزیر نظام و میرزا جعفرخان مشیرالدوله مستوفی از وزرا هم از بزرگان نوام گرفته و تجهیز لشکر

کردند و فرمان رفت که میرزا جعفرخان متوقف در تبریز بوده امور دولتی مقدمه حسبه تحقیق نیک و بد باشد در اینوقت
کارداران حضرت معروض داشتند که بزرگان ماکوئی در مدت صدارت حاجی میرزا آقاسی امارت ایلات و اعمال
داشتند و از طریق اجحاف و اعتساف اموال فراوان فراهم کرده بجانب ماکو حمل داده و گنجینها نهاده صواب
آنست که علیخان ماکوئی را ماخوذ داشته فرمان رود تا اندوخته ایشان را مصادره و اخذ کنند چه جماعت افزون
از قدری بارعیت تحکم و اوارجه نگاران عملی کرده اند از منال دیوان ماخوذ ساخته و کس بجمع و خرج ایشان نپرداخته
شاهنشاه دریادل عفو سوء ایشان را چشم برگشودن نداد و فتح ساکنات تدبیری نه حساب نمود و خرد نگرفت و علیخان
رخصت کرد تا مراجعت بماکو کرده در سرای خویش اقامت کند و حاجی علیخان را دو ماه از این پیش شاهنشاه غازی
بصوابدید حاجی میرزا آقاسی سپهسالاری کل عساکر منصوره فرمان فرستاده و او را شمشیری که قبضه آن مرصع بالماس
بود و شاید مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرده و میرزا تقیخان وزیر نظام بمباشرت کار او این محل و منصب در تبریز سالها
در خور بگذشته طوی لایق بجا و مع القصه روز نوزدهم شوال ده هزار تن از ابطال رجال سواره و پیاده ملتزم
رکاب آماده شدند و شاهنشاه ایران از تبریز بیرون شده در باسمنج فرود آمد و فرمان کرد که در همراه چهار
عراده توپهای بارهکوب را با قورخانه از پیش روی لشکر عبور دهند و دو عراده توپ که بوزن ثقیل باشد با بهای
جنیبت جنبش دهند با جمله در باسمنج از امرای ایران و صنادید مملکت عرایض و ذرایع متوالی گشت که ما همه
بندگانیم خسروپرست چشم براه گشاده است و جانها بجز نثار آمده هرچه زودتر آئی هنوز دیر است و هرچه شتاب
گیری بصواب باشد و قصه کرابیت خویش را از حاجی میرزا آقاسی و وزارت شاهزاده عبدالعظیم نیز معروض داشتند
و خروج سیف الملوک را یاد ... و سلوک او را تا بر در انجمن هم بنگاشتند پس شاهنشاه ایران روز دیگر از باسمنج
کوچ داده بسعدآباد و براند و از آنجا باوجان آمد و یکروز در اوتراق فرمود تا سواره طالش اسحق یافت و از آنجا
تا چمن توپچی طی مسافت فرمود و هم در آنجا یکروز لشکرگاه کرد و احمدخان نوائی نایب ایشیک آقاسی را مامور کرد
تا از پیش روی سفر کند و در هر منزل علف و آذوقه سواره و پیاده را آماده دارد و سپاه خمسه را نیز حاضر کند تا بعد
از ورود موکب پادشاهی بزنجان ملتزم رکاب شوند و در اینوقت چون محمدخان زنگنه امیرنظام جای بجهان
جاوید داشت و علیخان ماکوئی نیز روی بوطن گذاشت هیچکس بر تمامت سپاه ایران نافذ فرمان نبود میرزا
تقیخان وزیر نظام که هم در این سفر در تهیه لشکر تقدیم خدمتی کرده بود وقت را غنیمت شمرد و از کارداران دربار
خواستار شد تا منصب و لقب محمدخان زنگنه با او تفویض شود و در آن منزل منصب جلیل امیرنظامی یافت و بدین
نام بزرگ نامی گشت و در اینجا شاهنشاه را کاری بزرگ پیش آمد زیرا که حاجی میرزا آقاسی در وزارت شاهنشاه غازی
محمدشاه خراج ایران را چنان بذل کرده و مبتول ... انعام و اکرام و افضال مردم مقرر داشت که هر ساله ده کرور
تومان خرج ایران از دخل ایران بر زیادت بود نه سال تا ... را در این امر از کثرت جود و بخشش میرفت و در
سفره راه ایکار گواهی بود و در این هنگام سلطان ناصرالدین شاه با خود همی گفت که اگر کار چنین دولت را می کنم
مردم ایران از مقرری خویش ناراضی باشند و اگر بر خرج ایران بیفزایم و دخل هیئت را کم کنم در یوم معلوم
صاحب چه جواب خواهم گفت پس صواب آنست که از سیاد مردم ایران بکاهم که بجزو نه خلق و خشونت خلق

و صورت خوبی و ملکت طبع بر هر کس افتخار کند اختیار کنم که از لطف جوانان شکوه چند و نه بر ضعف پیران ۵۰۳
اندوه خورد و حشمت امیران و نعمت فقیران را بیک میزان سنجه کند و چند لبنان ما با ناله یتیمان بیک استماع آیند
آرد تا چون قطع مرسوم شاهزاده جلیل کند طبعش علیل نشود و چون بر تیول مردی دبیر خط ترقین کشد از دبیراه
خاطرش ملول نگردد و بلکه تا آنگاه که جمع و خرج ایران را برابر نکند رحم بر برادر و برادرزاده نکند در میان همه مردم ایران
این هنر را در ناصیه استعداد میرزا تقیخان امیر نظام مطالعه فرمود عجب آنکه اگر در میان بزرگان ایران صد کس هم از بهر
وزارت نامزد میکردند هنوز نوبت بدو نمیافتاد و این نبود جز از کیاست طبع و فراست خاطر شاهنشاه چه گفته اند دل
پادشاه را با ملکوت خدائی راه باشد و در باب دول دیگر بیشتر کم هم باشد بالجمله شاهنشاه ایران دل بر آن نهاد که
صدارت اعظم را بمیرزا تقیخان مفوض دارد و این از فتح اقلیمی و کشودن کشوری نامبردارتر بود چه مهد علیا و ستر کبری
و تمامت شاهزادگان و قاطبه اعیان و بزرگان و جمهور قواد سپاه و صنادید درگاه جز این میخواستند و خواستار
جز این بودند با اینکه شاهنشاه ایران هنوز هفده و اگر نه هیجده ساله بود هر آنچه خواست کرد و همان اراده درست بود
ابیچکس را از مکنون خاطر آگهی نداد اکنون با سر سخن رویم نجفعلی خان یوزباشی قشه ابائی بفرمان مهد علیا
و صوابدید امرا با دو عراده توپ و هزار و پانصد تن سوار از دارالخلافه تا چمن توپچی راه بریده و پیوسته لشکرگاه
گشت و میرزا نظرعلی حکیمباشی قزوینی چنانکه تفصیل آن در تاریخ محمد شاه مرقوم شد بعد از آن منزلت و
تقرب در حضرت مامور باقامت در قم گشت و تاکنون در بلده قم روزگار میگذاشت این هنگام حرکت موکب
پادشاهی را از آذربایجان بدانست از قم بقزوین براند و در آنجا ششصد تن سوار افشار قزوین را تحریض داد و
با خود برداشت و او نیز در چمن توپچی بلشکرگاه آمد شاهنشاه فرمود میرزا نظرعلی را که گفته بود پیغمبرانی کند و از قم
بدین حضرت راه برگیرد و پس حسن خان پسر حاجی شرف خان را که غلامان تفنگچی در تحت حکم او بودند بفرمود که
نصیرالملک را گو تا منشوری صادر کند و بدان حکم چند تن غلام تفنگچی میرزا نظرعلی را برداشته تا بارض قم کوچ
دهند و در آنجا سکون فرمایند لاجرم چند تن از غلامان تفنگچی ان بسیج سفر و ثروت میرزا نظرعلی حکیمباشی را با خود
داشته او را بدارالامان قم تحویل دادند چون در اینوقت خبر رسید میرزا آقاخان وزیر لشکر بدارالخلافه معروض
افتاد و امرای درگاه باتفاق از ورود او اظهار وحشت و دهشت کرده بودند شاهنشاه نمیخواست که تا ورود
موکب پادشاهی امرا از خشیت و تباهی آسوده خاطر باشند هم خطی بدارالخلافه فرستاد که میرزا آقاخان وزیر لشکر
دیگرباره سفر کاشان کرده بماند تا شاهنشاه بعد از ورود بطهران او را بخواند چون این حکم را بدارالخلافه
آوردند وزیر لشکر گفت من از این آمدن بدین خاطر بودم که تسکین فتنه را مددی کنم و نگذارم دست امرائی
ایران که در طهران اقامت دارند کاری افتد که موروث مذمت باشد منت خدایرا که بر این هر دو آرزو فایز
شدم و اکنون که شاهنشاه در میرسد از این دو غایة قلب مبارکش را هیچ اکراه نخواهد بود پس وقت باشد که
اطاعت فرمان سلطانی کنم و مراجعت بکاشان گیرم چون کار بدینجا پیوست صاحبان مناصب سفارتخانه‌ها
بمیان ارگ سلطانی درآمدند و در خدمت مهد علیا و ستر کبری معروض داشتند که سالهاست دولت انگلیس و ایران
باهم از در مودت و موالات شده و سود یکدیگر را از دست نگذارند ما از قبل دولت خود ابلاغ این خبر میکنیم که هرگز رضا

نخواهیم داد که این مانند وزیرشان از نیدر دور باشد و از آنسوی کارداران مهد علیا نیز مراجعت او را راضی نبودند
وزیر لشکر چون در میان بوک و کرا افتاد و هم کرد که از مراجعت او دولت انگلیس رنجیده شود و از اقامت او امرا
زبان ملامت باز دارند و لاجرم چون اجازت طریق حضرت گرفت پس تدبیری نیکو بیندیشید در هنگامیکه صاحبان
مناصب سفارتخانهٔ انگلیس و تمامت امرائی که در ارک جای داشتند و همچنان خادمان حضرت مهد علیا همه انجمن
بودند روی با جماعت کرد که اینک جنگ و جوش بگذارید این اختلاف کلمه از آن در است که من سفیران همبند
آمده ام و این رای بر خطا باشد همانا من بسفیران آمده ام و دست در گریبان برده دستخط مبارک شاهنشاه را
که در ایام ولایت عهد بدو داده و محل منیع امارت سپاه نهاد چنانکه شرح آن در تاریخ محمد شاه رقم شد بیرون کرد
و گفت من بحکم این منشور تا بدینجا تاخته ام و هم اکنون بسرای خویش خواهم رفت و استوار خواهم نشست تا آنگاه
سر شاهنشاه فرا آید که بکشد حاکم است و بنوازد رواست دوست و دشمن چون آن خط بدیدند زبان بکام در کشیدند
پس وزیر لشکر از ارک سلطانی بسرای خویش در رفت و برادر او میرزا فضل الله این دیوان هم در خانه خویش جای
گرفت اکنون بداستان خویش باز شویم از چمن توپچی موکب سلطانی کوچ بر کوچ تا سلطانیه طی مسافت کرده در میان
زنجان و سلطانیه خسرو خان گرجی باتفاق علیخان سرتیپ قراگوزلو دو فوج سرباز تقبیل سدهٔ سلطنت چهرهٔ
مسکنت بر خاک نهادند چه از آذربایجان فرمان شده که خسرو خان کرمانشاهان را برضاقلیخان بگذارد و طریق
حضرت بردارد با تجمله روز ورود شاهنشاه بزنجان دو فوج قدیم و جدید خمسه با هزار و پانصد تن سوار پیوسته
رکاب شدند هزار و پانصد سوار شاهسون نیز از راه برسید و شاهنشاه ایران در سلطانیه یکروز لشکرگاه کرده
عرض سپاه داده توپخانه و قورخانه و تمامت سواره و پیاده را از پیشگاه حضور عبور داد هم در اراضی خمسه محمدعلی خان
ماکوئی چنانکه مذکور شد از کرمانشاهان بدرگاه پیوست بی فرمان برکردن و بی حکم طلب بحضرت آمدن او موجب سخط
و غضب گشت فرمان رفت تا او را خوار داشته بند بر نهادند و ادات حشمت و ثروت او را باز گرفتند آنگاه
فوج خمسه را مامور بتوقف زنجان فرمود و افواج قراگوزلو را اجازت بجانب خانه داد تا خویشتن را برگ و ساز کرده
ساخته سفر خراسان باشند و عم خویش عبدالله میرزا را بحکومت خمسه باز گذاشت و میرزا شفیع تویسرکانی را
بوزارت او بداشت آنگاه از اراضی خمسه رهسپار قزوین گشت فوج افشار قزوینی و سوار ایل و الوسی
که در نواحی قزوین سکون دارند تمامت حاضر رکاب شدند و چون ایشان را ملازمت رکاب واجب
نبود مامور بتوقف در قزوین آمدند و هم از آنجا طریق دار الخلافه برداشت مردم طهران تمامت
شاهزادگان و جمهور امرا و قاطبهٔ اعیان استقبال شاهنشاه را راه برگرفتند جز محمد حسن خان سردار
ایروانی که در عرض راه از دربار سلطانی بدو خطی آمد که ما را مسموع افتاد که بیرون قانون چاکری
جنبشی همی کنی اگر از این پس سر از سرای خود بدر کرده بفرمائیم تا سرت برگیرند لاجرم محمد حسن خان
ملازم سرای خویش بود و دیگر مردم فوج از پس فوج شتاب میکردند و در عرض راه برکاب
می پیوستند من بنده باتفاق میرزا شفیع صاحب دیوان بدانسوی سلطانیه تاختیم و خاک پی اسب
سلیمان بزمان [illegible] را توتیای دیده ساختیم و بعواطف شاهانه قرین مفاخرت پیکر افتادیم مع القصه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۵۰۵ کوکب پادشاهی بدین شکوه و فری از سلیمانیه بقریهٔ یافت آباد نزول فرمود و سراپرده سلطنت
افراخته گشت امرائی که در ارک جای داشتند بدین بخت که ارک سلطانی را نتوانستیم تهی گذاشت تا
بموقت پذیره سلطان نکرده بودند در یافت آباد زمین بوس درگاه کردند میرزا نصرالله صدرالممالک
هنوز خود را صدر اعظم می پنداشت و آرزوی اقامت در سرای حاجی میرزا آقاسی داشت در یافت آباد که رسی
امر و نهی پادشاه با میرزا تقیخان امیرنظام گشت و سرای حاجی میرزا آقاسی برای مقام او تعیین یافت مردمان
تفرس کردند که امارت نظام و صدارت عظمی خاص او خواهد بود صدرالممالک و جماعتی دیگر از بزرگان
در تخریب این امر از قدرت خویش بزیادت جنبش کردند و کوشش ایشان را با تشدید حکم پادشاه مخالفت
کوه و کاه بود و درین منزل چون صدق نیت و حسن طویت میرزا سعید خان که اکنون وزیر دول خارجه است
مکشوف افتاد و مکانت او را در فضل و ادب و استقرای نظم و نثر عجم و عرب و استیفای چندگونه خط و
استقصای چندگونه لغت باز دانستند شاهنشاه ایران باصلاح و صوابدید میرزا تقیخان تحریر رسایل خاصه
و ترقیم اسرار مکتومه را با او مفوض داشت با جمله روز دیگر که جمعه بیست و یکم شهر ذیقعده الحرام بود شاهنشاه
ایران از یافت آباد بشهر طهران درآمد و میرزا تقیخان را هر ساعت برأفتی دیگر ملتفت کرده و تمام بزرگان و اشراف را
خبردار کردند که شب شنبه بیست و دوم ذیقعده میان سرای سلطنت پیش روی عمارت کلاه فرنگی حاضر
شوند و بحکم ارصاد ستاره شناسان در صدد آن چون هفت ساعت و بیست دقیقه از شب سپری شد
شاهنشاه جوانبخت بر تخت سلطنت که از هفت پدر بمیراث داشت طلب فرمود و تاج کیانی را که چهار مرو
بمیزان اند یاقوت رمانی و دیگر جواهر شاهوار ترصیع یافته بر سر نهاد و بازوبندهای دریای نور و تاج
ماه را که بعضی از جواهرش را از تحدید قیمت بیرون نهاده اند بربست و رشته های لآلی منضود را که
دانه با بیضه کبوتر در برابری توان داد در حمایل کرد و شمشیر الماس را که در دست چنین پادشاهی جهان
گشاید بر میان بست و بر تختی مرصع و مکلل برنشست حاضران حضرت رده بستند و رکعا سجده تهنیت
و تهنیت گفتند من بنده نیز چون کرمک شبتاب بر دیدار آفتاب نگران بودم و بر آن جلوس مبارک
یاسین و تبارک میسرودم و هم در آنشب میرزا تقیخان امیرنظام را بسیاحه که داشتی آن تا از مردان
آمده از تنصید داشت خلعت شاهوار رسید و نام اتابکی و صدارت اعظم با امیرنظام توام گشت و
رتق و فتق تمامت امور بخط و خاتم او مسلم آمد و از پس آن روز دوشنبه بیست و چهارم ذیقعده الحرام
شاهنشاه ایران بار عام در داده در سرای فسیح سلطانی و ایوان بزرگ جهانبانی بر تخت مرمر با تاج کیانی
جلوس فرموده و صنادید امرا شربت جلاب و شیلان کامیاب و شیرین روان شدند و از پس آن
میرزا تقیخان بر وساده وزارت جای ساخت و بنظم مملکت و تقویم امور سلطنت پرداخت محمدحسن خان
سردار را خواستار شد تا شاهنشاه گناهش را معفو داشته از طاعات در کاهش ساخت آنگاه بزرگان
ایران را یک یک و دو دو در محضر خویش طلب داشته با ایشان سخن در انداخت و گفت نخست بگوئید
آیا مرا بوزارت اعظم پذیرفته اید تا آنچه حکم کنم کردن نهاده اید یا اراده مخالف خواهید نواخت

ایشان چون دیدند اکنون اینکار براو استوار گشته و بر مسند حکمرانی کامکار نشسته ناچار بحکم قضا رضا
دادند و با طاعت و متابعت او مواضعه نهادند میرزا تقیخان از آنجماعت خاطر آسوده کرده حفظ امور جمهور
و نظم حدود و ثغور را وجهه همت ساخت و چون بیشتر در آذربایجان روزگار برده بود بر امور عراق و مملکت
ایران احاطتی لایق نداشت و از پیش شناخته بود که در کار کشور و امر لشکر هیچکس چون میرزا آقاخان وزیر
لشکر دانا و بینا نباشد چه از زمان پیش که مستوفی لشکر یا وزیر نظام بود در تحت فرمان وزیر لشکر کار میپرداخت
و هنر او را در هر کار نیکو میشناخت و این هنگام دانسته بود که عقدهای درهم بافته و برهم تافته امور ایران را
جز بسر انگشت تدبیر وزیر لشکر نتواند گشود ناچار با او طریق موافقت و مرافقت گرفت و شرط وداد و پیمان

تدبیر کردن میرزا تقیخان امیر نظام با میرزا آقاخان وزیر لشکر در جمع و خرج ایران

استوار محکم کرد و در جزوی و کلی امور مشورت او را مقدم داشت و بدست او مشکلات مملکت و معضلات
دولت را سهل دانست و زبان او را مفتاح ابواب بسته دول خارجه شمرد و در اینوقت بنیان امور خویشرا
ترصیص این قواعد و تشیید این مبانی استوار یافت و با دل قوی دبیران حضرت و مستوفیان درگاه را
طلب نموده جریده جمع و خرج حساب ایران را از ایشان بجست و دو کرور تومان خرج را بر جمع افزون
یافت پس طبقات شاهزادگان بزرگ را تا چاکران خورد نام هرکس را از مستوفیان درگاه و عارضان
سپاه همی بخواست و از مرسوم و مواجب ایشان لختی بکاست و در این امر وضیع و شریف و قوی و ضعیف را
بیکدست بدو فرستاد تا هیچکس را بکس نخره نباشد و مرا بنده با اینکه در حضرت شاهنشاه منصب استیفا
فخری بزرگ داشتم و در انشاء قصاید لالی فراید نثار حضرت مینمودم و تاریخ اقالیم سبعه جهان و اقسام خمسه اعلی
زمین را از ده زبان ترجمانی کرده نگار میدادم و روایت عرایض قریب و بعید را در بار عام هر چه بی ادا
بدان ذلاقت و طلاقت میکردم که مورد تحسین پادشاه میافتاد و وقت آمد که دو هزار کس در پیشگاه حضور انجمن
شده و حال فحشانه رسید من بنده قرطاسی بیاض برگرفتم و بی لکنت زبان تا آخر رفتم با جمله تقدیم چنین خدمت
میرزا تقیخان معادل ده هزار تومان زر مسکوک از مرسوم و مواجب من بنده بکاست الا آنکه میعاد نهاد که چون
اینکار بر میزان نهم با تو دو چندان دهم و وزیر لشکر نیز آنچه وی بر ذمت نهاد ضمانت کرد مع القصه کار بنیکوئی کرد
چنانکه جمع و خرج خراج ایران را با هم برابر داشت از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخت بصوابدید شاهنشاه
ایران فرمان کرد تا اسکندر میرزا بحکومت قزوین بیرون شد و میرزا موسی مستوفی تفرشی وزارت قزوین یافت و ایشان
در عشر آخر ذیحجه بجانب مقصد شتافتند و شاهرخ میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مأمور بحکومت کاشان گشت
و محمد کاظمخان پسر محمد حسینخان کاشی بوزارت او نامبردار آمد و در خدمت او طریق کاشان گرفت

ذکر شورش مردم خراسان بر شاهزاده حمزه میرزا و قتل حاجی میرزا عبدالله متولی باشی و جمعی از سربازان

از این پیش در ذیل تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه قصه خراسان و تاختن شاهزاده حمزه میرزا بدان اراضی و هزیمت
شدن حسن خان سالار تا بدانجا که سالار و جعفرقلیخان کرد شادلو بسرخس گریختند و شاهرخ خان قاجار در بخارا
جای کرد مرقوم شد هم اکنون این سخن را از آنجا که باز شد فرو می آید آنگاه که شاهزاده حمزه میرزا بعون محمد ولیخان
اردوی از مشهد مقدس بجانب نرنجد کوچ میداد و صمصام خان را با یک فوج سرباز بر مدار که مشهد باگذاشت و نیابت

حکومت

۵۰۷

دست خویش داده و تفویض کرده داد با مردم آن جمله کار به عدل و نصفت همی کرد سرکردگان لشکر چون دیگر پاکران خزلین و کینه یکدیگر را بجویند و در حضرت خزیره هم سخن گویند بر صمصام خان حسد بردند چون حمزه میرزا از بجره مراجعت کرده به جهت عزارت میاه و نضارت گیاه چهل روزه در چمن کاوباغ اتراق کرده وقت یافته زبان بشکایت و سعایت صمصام خان گشودند چندانکه حمزه میرزا او را از خدمت سافته مصطفی قلیخان سرتیپ همدانی را بر فوج سرتیپ همدانی و افشار بجای او نصب کرده چندان دوروداو بمشهد سرباز افشار و همدانی سرباز فوالی برآوردند دست تعدی باموال و اثقال رعیت شهر دراز کردند تا بدانجاکه مردم خرمنهای اندوخته و حیات انباشته در بیرون شهر که داشتند و حراست زنان و فرزندان خود را مقدم داشته بخانهای خود در رفتند و حمزه میرزا چون بر سران سپاه حکمی که طریق بود روان نداشت جمله از اصفهانی ایخیز کار مسامحت گذاشت و از آن سوی مردم لشکرگاه از جهة علف و آذوقه بعد دیه و قصبه در سیر رفتند اهل غارت و یغما هر چه بیافتند بر کشیدند لاجرم مردم خراسان یکباره در رنجیده و خاطر شدند و از طرف دیگر میرزا محمد خان پسر آصف الدوله قشالار در بقعه شریفه حضرت رضا علیه الصلوة و السلام پناهنده گشته و اکنون در آنجا بنشست و در اینوقت فرصتی بدست کرده مردم شهر را یک دوره در تحت قبه مبارکه دیدار همی کرد و دو فتنه و شورش موافقه همی نهاد و از قضا هم درین هنگام در چمن کاوباغ خبر بحمزه میرزا بردند که حسن خان سالار و جعفر قلیخان پسر شاه و لشکری انبوه از ترکمانان برداشته از سرخس تا آق دربند تاخته اند و امیر خان سرخسی نیز با ایشان کوچ کرده باشد که در نواحی مشهد غارتی برند و غنیمتی گیرند حمزه میرزا بعد از اصفهانی اینخبر نخستین جمعی از سواران عراقی را فرمان کرد تا باراضی کال یاقوتی رفته حد و خراسان را از شر دشمن نگران باشند و از قفای ایشان ابراهیم خلیل خان را با بعضی از توپخانه و سرباز و سوار خراسانی بتاخت و این هر دو لشکر در کال یاقوتی با هم پیوستند و ایشان را آگهی آمد که جعفر قلیخان و سالار تا بارض منظریه پیا شده اند و را و نزدیک کرده اند لاجرم سواران عراقی و خراسانی باستقبال جنگ ایشان استعجال کردند جعفر قلیخان چون اینمعنی بدیدند لشکر خویش را در کمینگاهی باز داشت و خود را با معدودی در پیش روی لشکر نمودار کرد چون سوار عراقی و خراسانی او را دیدار کردند و اسب برجهانیدند و از دنبال ایشان براندند جعفر قلیخان گاهی بستیزیدند و گاهی گریزند و سواران را از میانه توپخانه و سرباز مسافتی بعید دور افکنده آنگاه مردم او کمین بگشادند و سواران عراقی و خراسانی را در میان گرفته خویش اشکستند و از چارسوی رزم دادند و عبدالله خان صاین قلعه با دو برادر زاده بضرب گلوله تفنگ از اسب در افتادند جماعتی از سواران صاین قلعه و شاهسون و دیگر قبایل مقتول شدند و جمعی اسیر گشتند بقیة السیف هزیمت شده تا بمیان سرباز و توپخانه عنان کشیدند ابراهیم خلیل خان چون این بدید سران سپاه خراسان را خطاب کرد که شما را با سالار مواضعه در میان است و این تباهی که در سپاه ما افتاده چندانکه جمعی سر بدادند و گروهی پشت با جنگ کردند همه از حیلت و نیرنگ شما بوده و هم اکنون از میان لشکر آذربایجان و عراق بیگانه شوید و جداگانه اوتراق کنید و محمد حسینخان هزاره را با پانصد تن سواره و دیگر سواران خراسان را از لشکرگاه خویش دور نگذاشت مردم خراسان یکباره دل آزرده شده سخن بر آن نهادند که هنگام فرصت طریق مخالفت

۵۰۸ بقیه و این خبر بشهر مشهد فرستادند مردم آن بلده در کار عصیان و طغیان قوی دل شدند و بزد آمیزی چون خبر
قتل عبد الله خان صاین قلعه و هزیمت لشکر با حمزه میرزا بدانست ناچار از چمن کوتاغ کوچ داده تا کال یاقوتی
تعجیل طی مسافت کرد در اینوقت حاجی بیگلربیگی از تحت قبه مبارکه اعلان کلمه عصیان بتعمیم عزم داد
و چند تن از اشرار شهر را با خود متفق کرده رجب مردی را نیز طلب نمود و این رجب از جمله غلامان رکابی بود
که رجب حکم حمزه میرزا در تحت فرمان جعفرقلی میرزا پسر محمد ولی میرزا میزیست هنگام توقف حمزه میرزا در چمن
کاو باغ آلوده عصیانی گشت و جعفرقلی میرزا بزخم چوبش زحمت فراوان کرد لاجرم رجب بشهر مشهد گریخته
بصحن قبه مبارکه پناه برد و این هنگام با حاجی میرزا محمد خان بیگلربیگی بپیوست بالجمله رجب مردی با پنجاه تن از
اشرار بلد شمشیرها از غلاف برآهیختند و برقعها از چهره درآویختند و باغوای بیگلربیگی در شب بیست و نهم شهر رمضان
از صحن مقدس رضوی علیه السلام بیرون تاختند و تخت راه بازار را پیش داشته مطلب شحنه شهر پیش شتافتند
و او را در جای نشست خود نیافتند چه ابراهیم سلطان که از قبل حمزه میرزا شحنگی شهر داشت باتفاق حاجی میرزا هاشم
مجتهد و چند کس دیگر از بزرگان علما در سرای یکتن از اعیان مشهد بمهمانی بود لاجرم جماعت اشرار فحص حال
او را کرده ناگاه مانند ضیغمان قتالگاه درآمده با نقابهای آویخته و حربهای آهیخته بمجلس دررفتند و ابراهیم سلطان را
از کنار علما بمیان مجلس کشیده و پاره پاره کردند و هر شقی او را بیک دروازه بیاویختند و میرزا کاظم سمنانی را
نیز مقتول ساختند و از آنجا بخانه حاجی میرزا عبد الله متولی باشی شتافتند و بسرای او درفتند و او را از میان جامه
خواب با خود داشتند و کشان کشان تا مسجد گوهرشاد آوردند و میرزا محمد خان بیگلربیگی که در آنجا نیز آتش فتنه را
دامن میزد و چون چشمش بر حاجی میرزا عبد الله افتاد از در خشم با آن جماعت گفت که هنوز او را زنده نگاه میدارید لاجرم او را بیک سوی کشیده در دهلیز مسجد سرش از تن برگرفتند و هم در آن شب در هر خانه و هر محله که تن
منزل سربازی داشتند برفتند و هر کس از جماعت سربازان ازین مهلکه بیرون جست در صحن قبه مبارکه پناه جستند
و در آنجا بر بام صحن مقدس سنگر کردند و بمدافعت نشستند هم بر ایشان کسی رحمت نیاورد و بیگلربیگی حکم داد
[۱] تا ابواب صحن مقدس را مسدود داشتند و چند روز ایشان را بی آب و نان گذاشتند تا ناچار بقتل و اسر
رضا دادند و از آنجا بیرون شدند بس بفرمود تا جماعتی را سر بریدند و برخی را با ترکمانان بفروختند و گروهی
در حمام خیابان سفلی جوعان و عطشان محبوس نمودند و چون این کارها برداخت سرعتی از برق و باد
جهنده تر نیز نزد یک سالار فرستاد که دیگر از بهر چه نشسته بر خیز و طریق شهر برگیر که کار بر مراد رفت و علمای
شهر نیز بدو نوشتند که ما از این پس اطاعت مردم آذربایجان را نخواهیم کرد چه ایشان را از شهر بعد تا مشهد
بیرون میدانیم از بهر آنکه سربازان بحمام زنان درفتند و با زنان مردم زنا کردند بالجمله در این فتنه ابراهیم
خلیل خان بجهت امداد کار لشکر در شهر مشهد جای داشت و قبل از آنکه مردم شهر بدو دست یابند خود را
بمیان ارک مشهد در برد و باتفاق مصطفی خان همدانی محصور و متحصن گشت و صورت حال را بجمله مکتوب
کرده نیز نزد یک شاهزاده فرستاد اما شاهزاده حمزه میرزا چون در کال یاقوتی خبر برشوریدن مردم شهر و قتل
و نهب سربازان را اصغا فرمود بیتوانی بطرف شهر راه برگرفت و مردم شهر چون این بدانستند سپاهی

[۱] بدست آوردند بکشتند و نیز دیده‌بانان برج و باره و حرس دروازه‌ها را جماعت دستگیر نمودند و مقتول ساختند گروهی از سربازان

509 از سواره و پیاده انجمن کرده از شهر باستقبال جنگ بیرون تاختند و در کمال بیش تاختن لشکر شاهزاده
بردند و چند نفر شتر توپخانه را دستگیر ساخته مراجعت بشهر نمودند و از این نصرت مردم شهر در جنگ شاهزاده
دلیر گشتند و از آنسوی چون حمزه میرزا ابواب شهر را بر خویش مسدود یافت راه بگردانید و از دامن کوه سنگی
طی طریق کرده بقلعه ارگ مشهد در رفت و خود با جماعتی در ارگ جای گرفت و دیگر لشکریان در بیرون دروازه
ارگ لشکرگاه کردند و سنگری از پیش روی سپاه برآوردند مردم شهر که بفتوی بعضی از علمای خود این جنگ را
جهاد می پنداشتند از دروازه نوغان بیرون تاختند و جنگ در انداختند حاجی میرزا هاشم نیز در پای
باره شهر بکران این جنگ در جوش بود ناگاه بزخم گلوله توپ خشتی از فراز باره بازشده بر سر حاجی میرزا هاشم
فرود شد و جماعتی موی زبانیده شهریان بشکسته شدند و او را برداشته بشهر در بردند از پس آن بفرموده حمزه
میرزا مصطفی قلیخان سرتیپ با جماعتی از سربازان برای حمل علوفه و آذوقه از لشکرگاه بیرون شد مردم شهر
این بدانستند و از دنبال او شتافته او را دریافتند و جنگی صعب بپیوستند مصطفی قلیخان چون مردان
رزم دیده بکار درآمد و با اینکه زخم گلوله بر ران یافت از بهر آنکه مردم او دل شکسته نشوند جراحت خود را پوشیده
داشت و چندان کوشید که دشمنان را هزیمت کرده مراجعت بلشکرگاه نمود و در اینوقت حمزه میرزا چند تن
کرت رسول بشهر فرستاده و مردم شهر را بیم و امید پیام داده باشد که بی زحمت مقاتلت مردم طریق اطاعت
و انقیاد گیرند هیچکس او را اجابت نکرد بلکه فرستادگان او را اجازت مراجعت ندادند ناچار روز دیگر
فرمان یورش بلشکر داد و سربازان از محلتی که مشهور بسر شور است تاختن برده بشهر در رفتند و آن محلت را
تا بازار و حمام شاه فرو گرفتند و بی توقف تا آنجا را که مالک بودند بمعرض نهب و غارت درآوردند و احترام
هیچ مرد و زن را اجابت ننمودند رعایای شهر چون این بدیدند از بهر حفظ زن و فرزند و اموال و اثقال خویش
با جماعت اشرار و اهل بغی و فساد متفق شدند و از فراز بامها و پس دیوارها بمدافعت و مبارزت قدم استوار
کردند و جمعی از سربازان را مقتول ساخته ایشان را هزیمت دادند و تا درون قلعه ارگ براندند و از بهر آنکه از آن
پس سربازان را قوت یورش نباشد خندقی در میان شهر و قلعه ارگ حفر کردند و سنگری محکم برآوردند شاهزاده
حمزه میرزا در خشم شد و حکم داد تا توپها را بجانب شهر فرو کردند و چند روز و چند شب چون باران بهار
تگرگ مرگ بر آن شهر ببارید اما از آنطرف حسن خان سالار چون مقاتلت با حمزه میرزا را در قوت بازوی
مردم سرخس دانست جعفرقلیخان کرد شادلو را روانه هرات نمود تا از یار محمد خان والی هرات استمداد
کند و لشکری در خور جنگ حمزه میرزا با خود بیاورد بعد از فرستادن جعفرقلیخان رسول بکلربیکی برسید
و خبر آشفتن مشهد را برسانید لاجرم شاد خاطر گشت و ترکمانان را نیز قوی دل و دلیر کرد و بیدر بیگ
قراولخان که در میان قبایل آخال آن یکی است و اراض خان و دیگر توشید خان را که در طوایف
سرخس حکمروا بودند برداشته با دو هزار سوار ترکمان آهنگ عقاب و شتاب شهاب تا بشهر مشهد براند
معسکر درود داد و مردم مشهد را جلادت بر زیادت گشت چون شهر را نیز تحت فرمان خویش کردند و حمزه میرزا
و لشکرگاه او را یکباره حصار دادند و در اینوقت از برای آذوقه و علوفه کار بر لشکریان صعوبت میگرفت که تا

با توپخانه و سرباز بقلاع و قرای مشهد در رفته و قوت چند روزه بدست کرده مراجعت بارک همی نمودند و هر روزه
با مردم شهر هم جنگ میدادند و از جانب دیگر سواره هزاره در اطراف لشکرگاه از ترکتازی باز نمی نشستند اگر
از سپاهیان کسی بطلب آذوقه پا از پایدان دامن خود بیرون نهادی اسیر گشتی و هم در این روز دیگر حسن خان
زعفرانلو فرصتی بدست کرده با جماعتی بجانب لشکرگاه یورش برده و بزخم گلوله توپ با خاک پست شده مردمش
هزیمت گشتند در این وقت مسرعی که مکاتیب کارداران دولت را از طهران بخراسان میسپرد تا حمزه میرزا
از وفات شاهنشاه غازی آگهی دهد گرفتار مردم سالار گشت حسن خان سالار شادخاطر شده مکتوبی را بلشکرگاه
حمزه میرزا فرستاد و پیام داد که این جنگ و جوش از بهر چیست و از برای کیست پادشاه ایشان را وداع گفت
روا آنست که شما نیز جنگ را وداع گوئید روز دیگر سید هاشم ندیم خود را نزد حمزه میرزا رسول کرد و گفت با
شاهزاده بگوی که این سپاه را بی پادشاه چرا با تیغ مبارزت دادی و بشکنج مشاجرت انداختی صواب آنست
که این منازعت گذاری و طریق مراجعت برداری اگر از این پس تاج و تخت ایران بهره من گشت و اخذ
خراج نصیب من افتاد ترا و این لشکر که در رکاب تو چندین مصابرت کردند و مردانه رزم دادند پاداشی
پادشاهانه خواهم کرد شاهزاده حمزه میرزا در پاسخ گفت سالار را بگوی اندازه خویش گیر و بیرون اندازه خود
سخن مکن که ما را در هیچ وقت با رعایت تو حاجت نخواهد [illegible] در میان چنین داهیه بزرگ خبر وفات
شاهنشاه غازی محمد شاه در شهر مشهد [illegible] طلیعه اقبال دانست و مردم خراسان در
تقدیم خدمت او یکی بود و چندان شدند و هم در این وقت مکشوف افتاد که جعفرقلیخان کرد شادلو یارمحمد خان
والی هرات را با لشکر جرار جنبش داده بمدد سالار کوچ میدهد این خبر نیز خاطر لشکر عراق را شکسته کرد و حمزه میرزا یکباره
در تنگنای حصار گرفتار گشت و علف و آذوقه چنان نایاب شد که سربازان بیشتر وقت گوشت اسب و استر
قوت کردند و مواشی را چنان علوفه فراوان نبود در فصلی که بردند و هوای قلعه بشدت عفن گشت اما یارمحمد خان
بی آگهی جعفرقلیخان ملازم خود میرزا بزرگ خان قرائی نزدیک حمزه میرزا فرستاد و معروض داشت که مرا در
حضرت تو جز سر اطاعت و انقیاد نیست اینک با لشکری ساخته بدرگاه تو خواهم تاخت و بهر چه فرمان کنی فرمان
پذیر خواهم بود مع القصه یارمحمد خان باتفاق جعفرقلیخان تا باراضی جام طی مسافت کرد و از آنجا دیگر باره
چنانکه جعفرقلیخان ندانست مکتوبی نزدیک شاهزاده حمزه میرزا فرستاد که چنان مدانی که من بمدد سالار
آمده ام بلکه بحضرت تو خواهم پیوست و در راه دولت رزم خواهم داد و از آنجانب مکتوبی با سالار کرد که من فردا
بشهر مشهد در میآیم بفرمائی تا از بهر من سرائی در میان شهر معین بدارند تا فرود شوم حسن خان سالار چهار باغ
مشهد را در میان شهر تعیین داد و بفرمود تا یزدان بخش میرزا با اشراف علما و سادات و اعیان شهر بامدادان
از دروازه شهر بیرون شوند و یارمحمد خان را پذیره کنند و چون تفرس کرده بود که با حمزه میرزا نیز تقربی
کرده است روز دیگر علما و اعیان را با لشکر لایق بیرون فرستاده و لشکریان را بفرمود که چون یارمحمد خان در آمد
گرد بگردان باشید اگر بشهر در نیاید در تکریم مقدم او خویشتن داری کنید اگر با جانب قلعه ارک ماه بر کشید
با او در آویزید و اگر توانید خونش بریزید مع القصه روز دیگر مردم شهر بیرون شدند و راه بر گرفتند اما یارمحمد خان

511 با جعفرقلیخان گفت من نخست باید بقلعه ارک در شوم و ارک را فروگیرم آنگاه آسوده بشهر خواهیم شد جعفرقلیخان
اگرچه این سخن را از در صدق نمیدانست اما قدرت مخالفت نداشت و در معنی با خود برد بالجمله یارمحمدخان قطع
مسافت کرد تا آنجا که راه ارک از طریق شهر بود راه شد عنان بجانب ارک برتافت و از دروازه ارک نیز ابراهیم
خلیل خان و عبدالعلیخان با سرباز و توپخانه باستقبال او را بیرون شدند مردم شهر چون این بدیدند بجانب او
حمله برده جنگ در انداختند یارمحمدخان مردم زنان از دامن کوه سنگی بسوی ارک همیرفت تا توپخانه و سرباز با او پیوسته
شد اینوقت مردم شهر را دست از مقاتلت او کوتاه گشت و یارمحمدخان بارک درآمد و در حضرت حمزه میرزا طریق اطاعت
و انقیاد کرد و جعفرقلیخان نیز مجبور شاد خود همیداشت و برگیسوی اردوی حمزه میرزا جداگانه لشکرگاهی کرده چون
یکدو روز برین برگذشت و از بهر آذوقه کار بصعوبت میرفت یارمحمدخان سواره افغان را برداشته بقلعه گلستان رفت
و مقداری علوفه و آذوقه حمل داده بمحصورین قلعه آورد و این هنگام مردم شهر دانستند که دیگر یارمحمدخان با ایشان
یار نخواهد گشت و بر کین و کید او یکجهه شدند و چند روز دیگر چون یارمحمدخان از ارک بیرون شده باشد که از غلات
و حبوبات چیزی بارک رساند سالار از مردم شهر لشکری ساز کرده آهنگ جنگ او ساخت و هر دو لشکر یکدیگر را دیدار
کرده بگیرودار درآمدند و در میان ایشان رزمی صعب رفت بعد از کشش و کوشش بسیار نصرت با مردم شهر افتاد
یارمحمدخان و افغانان چنان هزیمت شدند که توپخانه خود را گذاشته راه ارک برداشتند حمزه میرزا چون این بشنید
باز در نشست بفرمود تا از میان ارک توپچی و سرباز شتاب زده بیرون شتافتند و یارمحمدخان را دریافته او را با افغانان
بارک همی آوردند اینوقت اقامت لشکریان در کنار مشهد مشکل افتاد یارمحمدخان در حضرت شاهزاده معروض داشت
که صواب آنست که از اینجا بجانب هرات رهسپار شویم و زمستان را در آن اراضی بپای بریم علوفه و آذوقه لشکر را از
من از خویش کفایت کنم تا آنگاه که شاهنشاه ایران در تخت ملک جای کند و زمستان بپای رود و پس با سپاهی
ساخته از بهر جنگ باز شویم و کار بمراد کنیم شاهزاده درین سخن با او همداستان گشت و بفرمود تا اسبهای
توپخانه را شماره کردند و چندانکه بارگیر داشتند توپها را از بهر حمل و نقل بجای گذاشتند و آنرا که اسب برده بود
جبه قوران توپچیان خورد و درهم شکستند و خرده آنرا آب بر فشاندند تا از پس ایشان دشمن نتواند بکار بست جعفر
قلیخان کرد شادلو در اینوقت تدبیری اندیشید و چنان نهاد که او را کسیل سازند تا بشهر دررود و پانصد نفر
شتر با حمل آذوقه و یکصد سر اسب و یکصد استر در خدمت ایشان فرستد تا بسیج سفر هرات کنند و شاهزاده او را برحسب
خواستاری یارمحمدخان و ابراهیم خلیل خان او را خلعتی نیکو بداد تا بشهر مشهد در رفت لکن وفا بعهد نتوانست
کرد چه سالار و مردم مشهد پیمان او را پذیرفتار نشدند پس از یکدو روز دیگر چون مکر جعفرقلیخان از وفای بعهد
مکشوف افتاد و حمزه میرزا و یارمحمدخان چندانکه توانستند عمارت ارک را ویران کردند و بیرون شده و از آنجا کوچ
داده طریق هرات برگرفتند حسنخان سالار و جعفرقلیخان نیز با لشکر خراسانی و ترکمان از دنبال ایشان
رهسپار بودند تا اگر بتوانند لشکرگاه ایشان را تاختن کنند چون حمزه میرزا از اراضی تربت جام بسوی هرات شد سالار
بجانب نیشابور عنان بگردانید و در نیشابور با لشکرهای خود اطراق کرد و این هنگام بیشتر محال خراسان
تحت فرمان سالار بود و نیز میر اصلانخان پسر خود را با جمعی از سواره خراسان بچناران فرستاد تا آن

 اراضی مافر گرفت و از آنجا با لشکری لایق بخبوشان رفت و آن محال را نیز تحت فرمان کرد

فرار کردن سام خان ایلخانی از طهران و تقدیم خدمات او بدولت ایران

سام خان ایلخانی پسر رضاقلیخان زعفرانلو با ابوالفیض خان برادر خود برحسب فرمان مأمور بتوقف طهران بود میکرد. بعد از وفات شاهنشاه غازی سام خان با خویش اندیشید که اگر همچنانکه متوقف طهران باشم تا شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه از آذربایجان فراز آید و بر تخت ملک جای کند کارداران دولت چنان خواهند دانست که من محبوس در این شهر بوده ام لاجرم تا زنده باشم رهائی نخواهم یافت پس صواب آنست که بمشهد خراسان سفر کنم و تقدیم خدمتی کرده بپای خویش باز آیم تا عقیدت کارداران حضرت در صدق نیت من صافی گردد و لاجرم ابوالفیض خان را برداشته از بیرون قصر محمدیه راه برگرفت و شش روزه تا کنار سبزوار براند و در آنجا فتنه خراسان و استیلای سالار را در آن مملکت اصغا نموده بیم کرد که مبادا بدست مردم سالار گرفتار شود سخن در انداخت که شاهنشاه غازی رخت از جهان بیرون برد و اینک من نزدیک سالار این خبر برده خواهم برد و جماعتی از دیه بانان سالار که حاضر بودند وافند و حبس سام خان فرار کرده بطرف محمد حسن خان نردینی راه برگرفت تا روزی چند برآساید و اعداد کار فرماید و ندانسته بود که محمد حسن خان را که از قبل کارداران دولت حکومت جاجرم داشت خویشاوندان جعفرقلیخان کرد شادلو بجانب نردین فرار داده و اموالش ببردند چون سام خان بدان اراضی رسید و پرسش حال محمد حسن خان کرد کمتین از مردم آن محال او را اغلوطه داده بدرون قلعه دلالت کرد و سام خان و ابوالفیض خان و کمتین ملازم او چون بدرون قلعه شدند در قلعه در بستند و سنگی از پس در استوار کردند و بیدرنگ آنکس که ملازم سام خان بود از اسب بزیر آوردند و باخذ سلب و ثروت او مشغول شدند و جماعتی قصد ایلخانی کردند سام خان عنان بگردانید و تفنگ خویش را بمیان آن مردم گشاد داد تا از طریق دروازه بیکسوی گریختند و اسب برجهاند و همچنان از پشت اسب دست فرا برده علاقه دروازه را بکشید چنانکه سنگ را جنبش داد و در فراز شد پس باتفاق برادر خود ابوالفیض خان اسب برجهاند و تا نردین شتاب زده براند و بعد از ورود نردین دوازده روز در خانه محمد حسن خان اقامت کرد تا از کار خراسان بینشی حاصل کند و در آنجا مکشوف افتاد که قبایل زعفرانلو بایزدان و بردیخان برادر سام خان طریق طاعت و انقیاد سپرده اند و دست تصرف امیر اصلانخان پسر سالار را از خبوشان باز داشته اند و امیر اصلانخان از چناران بجانب خبوشان نتواند شد و نیز معلوم شد که سلیمان آقای جوینی بفرموده سالار محال جاجرم را فرو گرفت و همچنان حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو حکومت اسفراین یافته و با سپاهی از مشهد تا اسفراین شتافته و بدان سر است که هم آن محال را تشادی کند و بوزنجرد را فرو گیرد و این هنگام کاظم خان خلج با ده عراده توپ و فوج خلج بفرمان کارداران دولت در بوزنجرد متوقف بود با جمله سام خان ایلخانی از پشت دروی این امور آگهی یافت از نردین برنشسته از محال جاجرم بگردانید تا مبادا گرفتار شود و از بامداد تا نیمه شب سی و پنج فرسنگ راه بریده بکنار اراضی اسفراین آمد و از آنجا بمیان قبیله سیلاخور که از جمله

[illegible]

جماعت زعفرانلو است در رفت و این هنگام آسوده خاطر شد پس آدینه محمد را از میان مردم خود اختیار کرده پنهانی
روانه بجنورد کرد و مکتوبی بکاظم‌خان خلج فرستاد که از این گروه هر یک که با حیدرقلیخان الحق شده دم تیغ
و او را مردانه مدافعت باش که چندانکه از مرد و مرکب و علف و آذوقه بکار باشد بسوی تو حمل میدهم کاظم‌خان
پاسخ فرستاد که خاطر خویش را از قبل من مشوش مدار که هرگز لشکر من از جنگ سیر نشوند و آذوقه‌شان را نیز بذمه
دارم اگر توانی تقدیم خدمتی از بهر حمزه میرزا ممکن کن که در ارک شهر محصور و متحصن است پس سامخان از آنجا بشیروان
آمد که از محال خبوشان است و لشکری فراهم کرده بخبوشان درآمد و چون سلیمان خان در حسیری با سا
پوستکی نداشت کس فرستاده او را بخبوشان دعوت کرد و سلیمانخان اجابت نموده با مردم خویش بجانب
خبوشان تاخت و هر دو باتفاق آهنگ خدمت حمزه میرزا را تصمیم عزم داده و بعلی آباد که سه فرسنگی خبوشان است
کوچ دادند و از آنجا نیز بکمیزل بسوی مشهد پیش راندند و رسولی نزدیک حمزه میرزا فرستادند و پیام دادند که
آهنگ کوش بر فرمائیم و بر هر چه کوئی چنانیم و از آنسوی چنان افتاد که حیدرقلیخان برادر جعفرقلیخان شادلو
روزی چند کاظم‌خان خلج را در بجنورد حصار داد و هم در آن محاصره او را فریفته احسان و افضال
ساخت چندانکه در پایان کار با فوج خلج و دو عراده توپ از قلعه بیرون شد و باتفاق حیدرقلیخان و جماعتی
از قبایل شادلو آهنگ خدمت سالار در سپار آمدند و چون باراضی پائین ولایت خبوشان رسیدند سامخان
ایلخانی این بدانست با لشکر خود راه بدیشان نزدیک کرد و کاظم‌خان را پیام فرستاد که جماعت شادلو شقاوت
با دولت ایران کرده اند و با سالار پیوسته هرگز ایشان را از اراضی خبوشان عبور نگذارم تو نیز اگر با این جماعت
یار شده‌ئی از ما برکنار باش و اگر نه حیدرقلیخان را بگذار و نزدیک ما شتاب گیر تا بدانچه روا باشد چنان کنیم کاظم‌خان
وقعی بسخنان سامخان نگذاشت و آهنگ خدمت سالار میداشت لاجرم سامخان اعداد لشکر کرده و در اطراف
لشکرگاه حیدرقلیخان و کاظم‌خان پره زد و ایشان را محاصره انداخت و ایشان چون راه بآن جایگاه نداشتند
سخت بیچاره گشته کاظم‌خان خلج رضا داد که از حیدرقلیخان کناره جوید اگر بدین شرایط پیمان استوار
شود نخست آنکه کس زحمت حیدرقلیخان را نکند و بگذارند تا او بسلامت بجانب بجنورد مراجعت کند
و اگر سامخان و سلیمانخان بجانب مشهد راه برگیرند کاظم‌خان با ایشان طی مسافت کند و چون بچناران
درآید باختیار خویش خواهد بود پس اگر بخواهد نزد حمزه میرزا میرود و اگر نه نزدیک سالار خواهد شد سامخان
چون جدا شدن او را از حیدرقلیخان بنقد سودی میدانست بدین شرایط پیمان نهاده و سوگند یاد کرد لاجرم
کاظم‌خان با توپ و سرباز خود تا چناران ترک کار کرد و حیدرقلیخان نیز باراضی بام نغاری و سرولایت نیشابور راه سپرد
در چناران با کاظم‌خان پیوست و از آنجا کس نزدیک سالار فرستادند که کردی نزدیک ما فرست تا باتفاق
طریق خدمت سپریم مبادا در عرض راه از حمزه میرزا و یار محمدخان افغان ما را زیانی رسد لاجرم سالار میرزا
محمدخان بیگلربیگی و محمدخان نغایری را با پانصد سوار روانه چناران کرد تا ایشان را بمشهد کوچ دهند و از آنسوی
حمزه میرزا محمد باقرخان برادر کاظم‌خان را با پانصد سوار افغان بطلب کاظم‌خان بیرون فرستاد و چندانکه
در ورود بیگلربیگی محمد باقرخان بتر رسید کاظم‌خان دستآویز آنکه برادر خود را دیدار خواهم کرد تمسک ...

[illegible]

خاطر خواهر شه محمد باقر خان را بنزدیک خویش آورد و او را با خود متفق ساخت و در این هنگام بجانب افغانان ۱۲۶۵ ه
بگشاد سواران افغان نیز باز مراجعت کردند و ایشان بنزدیک سالار شدند هم در آنسوی حاجی بیگلربیگی و محمد خان
بجایری ملحق باو در آنجا باشند کرده آنگاه سامخان ایلخانی و سلیمانخان بنزدیک سالار کوچ دادند و بیگلربیگی
هم این وقت دیگر گذشتن نهاده با سامخان گفت که من چاره جز اطاعت سالار کردن نه دانم زیرا که قوت دفاع
نداشتم اگر شما با من همداستان شوید و بشهر مشهد در آئید بی کلفت خاطر سالار را از مشهد دفع میدهم و تقدیم خدمت
دولت میکنم سامخان پاسخ داد که مرا بدین اعلوطه بنزدیک سالار نتوان بود اگر خواهی نخست او را بیرون
شدن فرمای آنگاه از پس او در آئیم و هم در این وقت خبر کوچ دادن شاهزاده باتفاق یار محمد خان بسوی هرات
پراکنده شده و سامخان ناچار برای حفظ خبوشان بخانه خویش مراجعت کرد و پس از کوچ دادن حمزه میرزا
بیگلربیگی و میرزا صلاحخان و محمد خان بجایری برای تسخیر سبزوار از راه سر ولایت نیشابور بشتاب کرفته و خواستند
از هشت فرسنگی خبوشان عبور دهند سامخان ایلخانی چون بر این معنی وقوف یافت برادر خود یزدانویردی خان
را لشکر ساخته بدفع ایشان بیرون تاخت بیگلربیگی بشتافت او را در چنین وقت روا نداشت عنان بکشید و از
دیگر جای راه برگرفت لشکر پیاده سر ولایت ملازم رکاب او بود و منقوله و اثقال تن از آنجاست باتفاق چند تن
از اعیان ایشان بدست یزدانویردی خان دستگیر شده با خود بخبوشان آورد و سر ولایت نیشابور تحت حکم
سالار بیرون شده و از این هنگام که پانزدهم ذیحجه الحرام بود تا ورود سلطان مراد میرزا بسبزوار سامخان در خبوشان
روز گذاشت

[illegible] حاجی نور محمد خان سردار و سلیمانخان افشار بخراسان برای استمالت سالار و جعفرقلیخان

روز شنبه ذیحجه الحرام خبر عصیان مردم خراسان و اتفاق ایشان با حسن خان سالار و جعفرقلیخان که در شاد
معروض کارداران دولت افتاد و میرزا تقیخان امیر نظام حاجی نور محمد خان عم سالار و سلیمانخان افشار را
از برای اطمینان مردم خراسان و استمالت سالار و جعفرقلیخان اختیار کرد و بصلاح و صوابدید او شاهنشاه
ایران فرمان کرد تا ایشان طریق خراسان برگرفته و همه جا طی مسافت کرده تا بسبزوار براندند و از آنجا مکتوبی
مشحون بعواطف خسروانه و عطوفت ملکانه شاهنشاه ایران نگار داده به سالار و جعفرقلیخان فرستادند و رسول
ایشان در سبزوار بود وقتی که سالار و جعفرقلیخان از قفای حمزه میرزا و یار محمد خان بجانب هرات شدند رسول ایشان
برسید حسن خان سالار خاصه در وقتی که حمزه میرزا در اراضی خراسان زیستن نتوانست داشت و ایالت خراسان
خاص خویش می پنداشت اینگونه رسل و رسایل را وقعی نگذاشت اما جعفرقلیخان را جنبشی در خاطر افتاد که اگر اندوهی داشت
از هشت بیرون شود طریق دارالخلافه برگیرد با جمله سالار برای نظم حدود تربت حیدریه بآن اراضی سفر کرد
و جعفرقلیخان بجانب نیشابور در رباط عباسی جای داشتند چون خبر ورود جعفرقلیخان را اصغا نمودند
سلیمانخان او را پذیره کرد و سخنان دلپذیر از لطف و قهر شاهنشاه القا نمود چندانکه پسند افتاد و ملول
بود خاطرش را نرم کرد و پیمان نهاد که طریق حضرت گیرد و عریضه نگارد و بدان دولت نگار کرده بسلیمانخان
سپرد تا او مکتوب خود را نیز بدرگاه پادشاه داشت اما این رفتار از سالار مستور نمیشد و چند از سر ره دیگر

سلطنت بر اسفراین رسیده و با دو فوج سرباز و دو هزار تن سوار و پیاده و شمخالچی کوچ نمود او خلیفه سلطان آقا پسر بیگلربیگی
با چهار عراده توپ که پیشتر به دولت ایران کرده بود و خزانه دولت اسباب او میکرد مع القصه چند روز در بهار
نور محمد خان و سلیمانخان را مدافعه کرده و چنانکه نوشتند خاصه نور محمد خان برادرزاده سالار چند آگهیت
و بپایان امر سخن براین نهاد که چون فرزندان خود را با عریضه از در معذرت چند بار بشهر رکیس فرستادم و در خیر
داشت که کارداران دولت اراضی خراسان را به وی گذارند و از وی بیقدر راضی باشند و اگر کرش حاضر حضرت
نخواهند گشت و از دوران این گفت و شنود به درازا کشید تا خبر رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
بخراسان مکشوف افتاد سالار به دانست که کارداران دولت این مملکت را بروی مسلم نخواهند داشت دل دیگرگون
کرد و چون دانست که مردم سبزوار در برابر حسام السلطنه بستیزند چنانکه مرقوم میشود بر جلادت بیفزود و چون
خبر رسید که فتح نکرده سبزوار را بگذاشت و بگذشت با سپاهی که داشت آهنگ سبزوار نمود جعفرقلیخان که مدت
مخالفت او بود با چاره بر انقیاد او را در برگرفت نور محمد خان و سلیمانخان در نیشابور بجای ماندند اما مردم سبزوار
چون عصیان کارداران دولت کرده بودند مقدم سالار را مغتنم شمردند او را استقبال کرده بشهر در آوردند
در این وقت نور محمد خان و سلیمانخان از نیشابور بجانب ولایت سفر کرده چهارشنبه سلخ صفر المظفر لشکرگاه
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه پیوستند و در این وقت حسام السلطنه چنانکه مذکور میشود در تخریب اسفراین و تسخیر
بجنورد اقامت عزم داده و چون این خبر جعفرقلیخان بر وی آشفته خاطر گشت و با لشکری لایق از نزد یک سالار
به بستان رو نهاد و خط خانه خود بیرون شد و تا میانه اسفراین و بجنورد تاختن کرده در منزل روئین فرود شد
سلیمانخان افشار چون این بدانست از لشکرگاه حسام السلطنه نزدیک او شتافت و از آنجا با تفاق او تا بجنورد
برفت جعفرقلیخان در سفر در اختلاف یکجهت شد و بسیج راه کرده با تفاق سلیمانخان و پنجاه تن سوار از جانب
شادلو روز جمعه غره ربیع الاول روانه طهران گشت چند از وی در دار الخلافه مورد نوازش و نوازش شاهانه
گشت و جنایات او به زلال عنایت شسته آمد و مرجع و مرتع او نقریب مراکب محفوظ ماند

ذکر مأمور شدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بخراسان و وقایع آن اراضی

روز پنجم ذیحجه الحرام برحسب فرمان شاهنشاه ایران شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از دار الخلافه
بیرون شد تا نظم مملکت خراسان پردازد و حسنخان سالار را عرضه هلاک و دمار سازد و اسکندرخان قاجار
عمزاده سالار مصحوب میرزا تقیخان امیر نظام ملازم خدمت شاهزاده و سردار سوار و پیاده گشت و بدین شرح
سپاه با او همراه گشت فوج پنجم نصرت مراغه سپرده جعفرقلیخان پسر اسکندرخان سردار هشتصد تن کوچ داده
و فوج پنجم مراغه شقاقی سپرده قاسمخان سرتیپ یکهزار و سیصد و سیزده تن برآمدند فوج مراغه سپرده
حسین پاشا هفتصد تن شمار آمد و فوج قراجه داغی سپرده محمد علیخان سرتیپ نیز هفتصد تن بود فوج ؟ سپرده
سپاه جمهور پاشای سرهنگ هشتصد تن ساندا کرده و سواره ؟ سپرده صفر علیخان شاهسون هفتصد تن
و سواره قورت بیگلو سیصد تن و سواره شاهسون سپرده محمد باقرخان افشار هشتصد تن و سواره پرویز
خان قاجار دولو سیصد تن و سواره شاهسون بغدادی سپرده علیخان هفتصد تن و سواره شاطرانلو

سپرده جعفرقلیخان چهار تن سوار و پیاده گشتن و اردوی سپاه جعفرقلیخان شبانروزی یکسره تا قصبه قدمگاه
عراقی هفتاد تن انجمن اجماع هزار و سیصد و سی نفر پیاده و سه هزار و بیست تن سوار شماره شد پس حسام السلطنه
این لشکر را با چهار عراده توپ و یکصد و ده بادلیچ برداشته طریق خراسان پیش داشت و طی مسافت کرده
تا شاهرود براند چند روزی در شاهرود از نور محمدخان سردار که این وقت در شاهرود جای داشت مکتوبی برسید
که حمزه میرزا گفته اند در ارک مشهد تاب درنگ نیاورده طریق هرات برگرفت و کارداران دولت پذیرش
سرگفته اند که اگر حمزه میرزا با هزیمت شده یا قتیل شما را آگهی فرستم تا پیش از آنکه خراسان او تراق کنید و کوشش بر
فرمان ... حسام السلطنه حیلت کرد و این سخن را وقعی نگذاشت شتابزده راه برداشت و بقدم عجل
تا مزینان براند مردم مزینان را فرصت خویشتن داری درست نشد ناچار پذیره شدند و دو روزه علف
و آذوقه سپاه را حاضر کردند پس یکروز از آنجا کوچ داده غره شهر محرم الحرام در یک فرسخی سبزوار
سراپرده راست کرد مردم شهر او را پذیره نشدند و ابواب شهر را استوار بربسته تفنگچی و شمخالچی بر فراز
برج و باره نشستند حسام السلطنه مکتوبی چند بعلمای شهر و اعیان بلده رقم کرد مشحون بجمیع بیعت در تقدیم
خدمت پادشاه و اجتناب از عصیان و گناه مصحوب ملاحسن قاضی بشهر فرستاد امیر اصلانخان پسر سالار
از قصه آگاه شده ملاحسن را مأخوذ داشته با یکدست از شاخ چنار چهارصد ... و یازده چوب زحمت فراوان
کرد اما حسام السلطنه چون از ملاحسن خبر باز نیامد روز نهم محرم از جانب غربی سبزوار کوچ داده از طرف
شرقی در زمین ... لشکرگاه کرد و از آنجا تا شهر سه هزار ذراع مسافت بود دیگرباره مکتوبی نگاشت و در سوی
بشهر گسیل نمود باشد که مردمش طریق مسالمت سپرند و از مخاصمت بگردند این نوبت خلقی مجهول بود فرستاد
که مردم خراسان از لشکر آذربایجان نه چندان هراسانند که بدین مکاتیب رفع وحشت توانند کرد الا آنکه
از کنار سبزوار کوچ دهید عجب نباشد که از قفای شما چند کس از علمای شهر و اعیان بلد با شما پیوسته گردد
حسام السلطنه از این پیام در خشم شد و بفرمود تا لشکریان سبزوار را حصار دادند و سنگرها برکشیدند و از چهار
طرف کردند و دهان توپهای آتشبار گشاده داشتند در این وقت عریضه سام خان ایلخانی برسید که اینک تفصیل خدمت را
تصمیم عزم داده ام هر چه فرمان کنی چنان کنم شاهزاده شاد خاطر شد و رسول او را شاد کرده باز فرستاد
و پیام داد که هر چه زودتر حاضر حضرت باش لاجرم سام خان روز ششم محرم از جنوشان بیرون شده سه روزه
راه بپیمود و روز نهم بلشکرگاه پیوست ششصد سوار زعفرانلو ملازم خدمت داشت لطفعلیخان ...
و ... یارخان و میرحیدرخان طالش نیز با او کوچ دادند و کوچک آقای برادرزاده سلیمانخان درجزی را
نیز با چهارصد سوار همراه آورد و حسام السلطنه ایشان را مورد نوازش فرمود و نوازش فراوان فرموده و بالطاف
... شاهنشاه ایران استمالت ساخت و چون این هنگام علف و آذوقه کمیاب بود و چاره ای می بایست
گروهی از لشکر تا سبزوار شش فرسنگ مسافت دست یافت ... علوفه و آذوقه چند روزه سپاه ... استوار
از قلت آذوقه و کثرت برف و شدت برودت هوا کار بسختی می رفت ... محرم ... سام خان در خدمت
حسام السلطنه عرضه داشت که ... سالار و جعفرقلیخان ... شاهزاده ... خراسان ...

نه کردن که تا شهر نیشابور بیست فرسنگ مسافت داشت او ترک کرده کار اجازت داده جماعتی از این لشکر کرده
کم و با دو عراده توپ ایلغار کنان برای تاختن بردم و نیمشبی در داورزن که آن سالار حسام السلطنه شاد شده
و گروهی از لشکر را ملازم خدمت او ساخت و سام خان راه برگرفت لشکر آذربایجان و عراق که تاکنون فرمان
پذیر سام خان بوده اند که ایلغار چادر ایشان کردند با مردم بسوی سه فرسنگی تا لشکرگاه سالار مسافت بود
که آفتاب بدمید که مهر بزد و ناچار مراجعت کردند و در عرض راه با قسید بوچ که در محال نیشابور نشیمن دارند باز
خوردند و ایشان را بعرض نهب و غارت درآوردند و مواشی و گوسفند و شتر و خوردنی هرچه یافتند
برگرفته و باز لشکرگاه شده و بر لشکریان قسمت کردند بعد از ورود سام خان سه شب دیگر از پی هم چنان برف
بارید که مردم لشکری از این خیمه بدان خیمه بزحمت توانست رفت این هنگام سران سپاه سخن بر آن نهادند
که در چنین وقت حصار دادن سبزوار دوری از شریعت عقل و مروت است صواب آن است که از اینجا کوچ داده
به شاهرود مراجعت کنیم و باشیم تا زمستان بگذرد و در اول بهار تسخیر خراسان بر ما آسان شود و هم در این وقت
میرزا محمد خان بیگلربیگی و محمد خان قراچه داغی با چهار صد تن تفنگچی بمدد مردم سبزوار برسید و بیان شهر رفت
بجهت حصار سبزوار نیست این نیز لشکر را از فتح قلعه یأس دیگر بود با جمله چون سران سپاه در کوچ دادن
از کنار سبزوار یکجهت شدند سام خان ایلخانی قدم پیش گذاشت و گفت این چه رای ناصواب است اگر این
لشکر از اراضی خراسان باز پس شود خراسانی چنان دلیر شود که هیچ سپاه برایشان چیره نتواند شد و دیگر
آنکه اگر شاه مراجعت کنید در این مسافت بعید و بیشکی طریق اطاعت نخواهد سپرد و علف دار تو خدیو لشکر
نخواهد آورد و سپاه و سالار و لیران از قفای شما خواهند تاخت و این سواره و پیاده مستمال آنها خواهند ساخت
سرکردگان سپاه گفتند که ما فهمیم که این سخنان از در صدق گفتی لکن بیندیش که فتح این قلعه در چنین برف
و برودت با علت خوراکی و نقصان ادوات معیشت در قوت بازوی ما نیست و این سپاه و ما در این
زمستان از تحصیل قوت و قوت دست و تحویل گریز نباشد سام خان گفت اگر باید از اینجا کوچ داد و شما
بجوشان و سیر و نیک نیز جنبش شان را از در بشکر پرداخته میدانم تا آن هنگام که آفتاب در حیث الشرف
جای کند قامت اینان پیوده با خوش و خوراک میرسانم و اگر این کلمات از من پذیرفته نیست بنزد کار آن
حضرت بنویسید که با این همه سخن سام خان را پذیرفتار نشدیم و از کنار سبزوار به شاهرود مراجعت
کردیم و در پایان امر حسام السلطنه رای سام خان را استوار داشت و از کنار سبزوار کوچ داده طریق سرولایت
نیشابور و جوشان را پیش داشت محمد خان قراچه داغی چون این بدانست با چهار صد تفنگچی تا قصبه سلطان
تاخت چه آن قصبه در دو منزلی سبزوار بر سر راه لشکر بود و نسبت به محمد خان قراچه داغی داشت با جمله چون
عبور لشکر به آنجا افتاد مردم قلعه در ببستند و از فراز باره و برجها لشکریان را از زخم گلوله از پای درآوردند حسام السلطنه
چون این بدید دل بر تسخیر قلعه نهاد و تدبیر قلعه گیران گذاشت و فرمان کرد تا سه ساعت از آن پیش که آفتاب
فرو شود آنگاه که شش ساعت از شب سپری شد توپچیان با گلوله توپ گرگ مرگ بر آن قلعه بباریدند
سام خان قلعه بند حضرت بود و دیگر سپاهیان هیچ دقیقه از کوشش فرو نگذاشتند محمد خان قراچه داغی

فتح قلعه سبزوار

چون کار بدینگونه دیده بگرمی مال و منال نیافت با چند تن تفنگچیان مغاربی از قلعه بیرون شده و عیال و اموال و جان اعیان را گریخت و مردم قلعه فریاد استغاثه شدند و استیمان بردند حسام السلطنه بر جان ایشان ببخشود و آن جماعت را فرمان کرد تا از قلعه بیرون شدند و هرچه داشتند و چندانکه در آنجا انباشته داشتند برگرفتند فرمود و بعد از فتح آن قلعه که حصنی محکم بود مردم آن اراضی بدان استظهار تمام داشتند کس به اجرات بیغرانی نماند پس اعیان آن محال و شناختگان سرولایت جبانه تقدیم خدمت شاهزاده را بتقدیم عزم دادند و بهمگروه بحضرت وی آمده مورد نوازش و نوازش شدند و از آنجا حسام السلطنه بجانب صفی آباد کوچ داده این اراضی را تحت فرمان کرد لطفعلی خان مغاربی که از پیش حکومت صفی آباد داشت این هنگام در خدمت حسام السلطنه کوچ سپاه و مردم صفی آباد را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آورد و محمد خان مغاربی از این فرار آشفته خاطر گشت و بیم آن داشت که این لشکر با نقام او تا بام نیز سفر کنند لاجرم بسامخان ایلخانی ضراعت برد و او را شفاعت برانگیخت پس بفرموده حسام السلطنه سامخان ایلخانی و جعفر قلیخان از راه مراجعه داعی و طالب یک تفنگدار با مرغیه و محمد خان را مطمئن خاطر ساخته بلشکرگاه آوردند و او سر ضراعت و ملازم خدمت گشت و در رکاب حسام السلطنه بار صفی اسفراین کوچ داد حیدر قلیخان برادر جعفر قلیخان شادلو در قلعه میان آباد جای داشت چون از رسیدن سپاه آگاه شد قلعه میان آباد را که داشته طریق فرار همی ورزید برداشت و با برادر خود جعفر قلیخان پیوست و این هنگام جعفر قلیخان با دو هزار سوار در روئین در روز کار میگذاشت حسام السلطنه یکباره تمام در اسفراین اتراق کرد و از روئین در تا لشکرگاه او فزون نبود از سه فرسنگ مسافت نبود لکن چون دوری جعفر قلیخان با کارداران دولت بود در اینمدت بر ضرر لشکر کوشش نکرد الا آنکه برادر خود حیدر قلیخان را با جماعتی از سواران ترکان و شادلو بقریه زیارت که از محال شیروان و خبوشان است فرستاد تا آن دیه را منهوب داشتند و دویست تن مرد و زن اسیر گرفتند بالجمله حسام السلطنه از اسفراین عباسقلی خان میرپنج کرد جهان بیگلو را با شمال جعفر قلیخان بروئین در فرستاده و حقیقی کرد طالب یک تفنگدار با طغیان او از کارداران دولت آورده بود هم به وی بردند و سلیمانخان میرپنج افشار نیز از لشکرگاه بسوی او راه برگرفت و بدان شرح که مرقوم شد او را به اطاعت ضبط بردند مع القصه در ایام توقف حسام السلطنه در میان آباد و نیز و انور و نیحان برادر سامخان ایلخانی بصوف و از هرگونه خوردنی همه روزه از خبوشان بلشکرگاه حمل میداد و لشکر را بضیق معاش نمیگذاشت در اینوقت حسام السلطنه آهنگ تسخیر محال جوین و قلعه جغتای کرد و سلیمان آقای قلیچی نبیره اسد یار خان که حکومت جوین داشت باستظهار سالار طریق بیغرانی گرفت و سیصد تن از فوج ترشیزی را نیز از سالار بمدد گرفت قلعه جغتای را استوار داشت از این سوی حسام السلطنه در نیم فرسنگی جغتای سراپرده راست کرد و سالار از آنسوی در سه فرسنگی جای داشت و شاهزاده را از سالار آگهی بود هر روزه دیگر بفرمود تا جماعتی از سواره و سرباز و دو عراده توپ برداشته در مزارع و مراتع جوین مطلب علوفه بیرون شدند و در قرای جوین سواران بهرسوی پراکنده شدند تا به اخذ آذوقه از کار تقدیم کرده و بانگ سالار محاصره کرده که سواران عراقی بهرسوی پراکنده اند و اینک سیصد تن ...

از سرباز هزار تن با دو عراده توپ بجای آسوده اند یعنی عرب الاحمد و دو هزار سواره پیوست
و سواران نخستین بر سرباز ترکمانان آوردند و از نیروی ترکمان را بجنبانیدند و جنگ پیوسته گشت سواران و
چون بانگ توپ بشنیدند از هر جانب بلشکر خویش پیوستند و از آنطرف چون بانگ توپ گوشزد
سالار شد فرمان کرد تا لشکر از پی یکدیگر بر دو سوم او تاختن بردند و خود نیز بر نشست و بتافت
و این قلیل سرباز از امداد او تا ششم ساعت با این سپاه گران رزم زدند که قریب شد قورخانه پرداخته شود
پس یکتن از سواران بلشکرگاه تاخت و لشکریان را قصه آگاه ساخت حسام السلطنه بفرمود تا از سوار
و پیاده و سرباز و توپخانه لشکری لایق این جنگ راه برگرفتند و خود نیز بر نشسته اسب برانگیخت و از پیش
روی لشکر تا در بیلاو بتاخت مردم خود را قوی دل ساخت چنانکه پای اصطبار استوار کردند و مردانه کوشیدند
تا لشکر برسید نخستین یورش بردند و قرار از طغاة و شکیب از ترکمان و تفنگچی یکباره پرداخته کردند و جنگی صعب
پیوستند و در این حربگاه دویست تن از مردم سالار که فارس عرصه پیکار بودند کشته گشت و او را نیروی در
نماند تا پای ثبات بجنگ داد و روی بهزیمت نهاد و از لشکرگاه خویش چهار فرسنگ آنسوی تر گریخت
و حسام السلطنه مراجعت کرده قلعه جغتای را بگذاشت و بجانب آق قلعه راه برداشت و این قلعه چنانکه
که بر فراز دیواران دو عراده توپ با هم جنگ توان نمود و از فوج ترشیزی پانصد کس نیز در آنجا حافظ
و حارس بود بالجمله شاهزاده آن قلعه را حصار داده لکن گلوله توپ را با دیوار آن زیانی نبود اما چون
مردم قلعه را خورش و خوردنی در دست نبود و سرب و باروت نیز اندک داشتند پس از یکهفته بتوبت و انابت
گرائیدند و امان طلبیدند حسام السلطنه بر قلعگیان ببخشایش فرمود و سرباز ترشیزی را از قلعه خاطر ساخته
بلشکرگاه آورد و ملازم رکاب ساخت سربازان ترشیزی که در قلعه جغتای جای داشتند چون این بشنیدند
کس بطلب امان فرستادند و از شاهزاده آسوده شده قلعه جغتای را نیز بگشودند و سلیمان آقای قلیچی از آنجا
فرار کرده بسالار پیوست بالجمله چون از لشکرگاه پرداخته شد حسام السلطنه محمد ابراهیم خان قاجار را با فوج
یکه مهتا آنجا باز داشت و خود تسخیر سبزوار را در ضمیر گرفت اما سالار چند تن بفرستاد و راه سبزوار پیش و
بعد از ورود به سبزوار برادر خود میرزا محمد خان بیگلربیگی و پسر خود امیر اصلانخان را در سبزوار بگذاشت و خود با
سپاه ابریشم سبزواری و چند تن از اعیان آن بلده بکردکان پذیره شتافت و خود برداشته بجانب نیشابور کوچ داد حسام السلطنه
بجانب سبزوار سپار گشته قصد حصار او کرد که چهار فرسنگ تا شهر مسافت است لشکرگاه فرمود و دو روز در
آنجا بنشست بعد روزه میرزا محمد خان بیگلربیگی و امیر اصلانخان و شاهزاده محمد یوسف هراتی و سلیمان آقای قلیچی
و جمعی دیگر از اعیان سبزوار با سواران جرار بیرون شده با قراولان سپاه رزم ساز کردند و شاهزاده ... شنیده
و امیر قاسم بیگ خان تبریزی با سوار گیلانی و سه عراده توپ چهار دسته و چند و سه هزار تومان قند و شکر از
طهران برسید و در لشکرگاه بدان دولت ساختن ... انشاء از سیرقی مرصع آورده و مهر که بدو وزراء کان
کار تقدیم خدمتی که بود ... بستر چی چه آنکه ... ساخت و هم امیر قاسم آقا خان حاکم ترشیز
... ترشیزی که در لشکرگاه بودند بکاتب چند ... گشت که از فرمان شاهزاده ولی ... شده

و هم در این وقت رسولی از تربت آمد که یعقوبعلیخان تربتی را مردم تربت محاصره کردند و خواستار شده که لشکری فرستند
سپاه قاجار را که از این پیش حکومت آن داشت بسوی او فرست تا شهر را بدو سپارم حسام‌السلطنه این مسئلت را
اجابت کرد و سردار را با شش عراده توپ و جماعتی از سرباز و سوار گسیل تربت داشت و راه بر گرفته نخستین منزل
ترشیز کوچ داده و مردم ترشیز که در طلب امان بودند او را پذیره کردند اسکندرخان جماعتی از سربازان مراغه را
بنگاهبانی باز گذاشت و آنگاه که حسام‌السلطنه بترشیز آمد سرباز مراغه را بر گرفته یکصد و پنجاه تن پیاده عرب
و عجم را در آنجا ساکن فرموده با جمله اسکندرخان از ترشیز بطرف تربت رهسپار گشت و جعفرقلیخان ترشیزی را
با خود کوچ داد و بعد از رسیدن اسکندرخان بتربت یعقوبعلی خان که از بیم سردار از ترشیز بتربت فرار کرده بود
هم از آنجا بمحولات گریخت و اسکندرخان سردار بعد از نظم تربت با جعفرقلیخان ترشیزی بمحولات شتافت
و یعقوبعلیخان را مطمئن خاطر ساخته با خود باز آورده و از پس حسام‌السلطنه از خسروگرد کوچ داده بکنار سبزوار
آمده دروازه های شهر را بر لشکر قسمت کرد و فرمان داد تا لشکر بر آوردند و از چهار جانب حمله کردند و در ارک سبزوار
مصطفی‌قلیخان تربتی با دویست تن سرباز بصره و سالار حافظ و حارس بود این هنگام که یعقوبعلیخان
برادر او در تربت طریق خدمت سپرده اسکندرخان سردار را در تربت دریافت مکتوبی بمصطفی‌قلیخان فرستاد که من
طریق خدمت گرفتم تو نیز ترهات سالار را از خاطر محو کن و قلعه ارک را بمردم حسام‌السلطنه سپار مصطفی
قلیخان چون مکتوب برادر را برخواند خود نیز عریضه نگار داده با مکتوب یعقوبعلیخان نزد حسام‌السلطنه
فرستاد و عرض کرد که لشکری بمن فرست تا ارک را بدو سپارم حسام‌السلطنه بی توانی فرج‌الله خان سرکرده
فوج عرب را با مردم او مأمور فرمود تا شتاب زده برفتند و روز چهاردهم ربیع الثانی ارک را فرو گرفتند این هنگام
مردم شهر چنان آشفته بودند که هیچکس از خویشتن خبر باز نمیداد و امیراصلانخان پسر سالار با چند سوار از
مردم خود از بیم آنکه مردمان با خلوطه دهند تا گرفتار نشود در میان کوی و بازار اسب میتاخت و فریاد برمیکشید
که ای امیر دم و دلیرانه بکوشید و دشمن را دفع دهید از اینگونه بهی فریاد کرد تا پس دروازه شهر آمد دروازه
عراق را بسته و سپاه خصم را از پس در نشسته یافت از آنجا عنان بگردانید و بدروازه دیگر شتافت همچنان آن
در را بسته یافت در کمال جلادت از اسب بزیر آمد و بزخم تبرزین قفل دروازه بشکست و در بگشود و در نشست
و بجانب نیشابور اسب برجهاند سامخان ایلخانی با جمعی از سواران بفرمان حسام‌السلطنه از دنبال او ده فرسنگ
بشتافتند و گرد او نیافتند امیرزا محمدخان بیگلربیگی و شاهزاده محمد یوسف و سلیمان آقای قیلیجی و جماعتی دیگر
از اعیان سبزوار بمیان مسجدی رفته بنشستند و لشکریان ایشان را دست بسته بحضرت حسام‌السلطنه
آوردند شاهزاده آنجماعت را بیحیی خان تبریزی سپرده تا بکند و زنجیر بدارالخلافه آورده و عنوان شاهنشاه
ایران سپرده اما حسام‌السلطنه بعد از فتح سبزوار بیستم ربیع الثانی بجانب نیشابور رهسپار آمد [illegible]
بیاید ما که ابتدای آشفتگی خراسان حشمت‌الدوله بحکومت نیشابور باز داشته بود هنوز حکومت نیشابور داشت
و مردم سالارالدوله را از آن بلده دست کوتاه نگذاشت با اینکه سالار دو عراده توپ با چهار عراده با تربی که حبیب
سلطان نزدیک او برده بود بنیشابور فرستاده و امیر محمدخان را بسیار بیم داده و سپه تنها را بجنگ

فتح سبزوار و گرفتار شدن بیگلربیگی برادر سالار

چون حسام السلطنه بمنزل نشابور رسید امیر و دیگران باستقبال آمده خواستار شدند تا پای بنشابور نهد
برده شهر را بسپارد حسام السلطنه او را فراوان بنواخت و از جماعت قراچه داغی گروهی را بحراست نشابور گذاشت و
حکم داد تا توپهای جسیمهٔ سلطانی را بلشکرگاه آوردند و در شب عید غدیر سلطانی شهر نشابور نیز مستخلص شد
و دیگر قصبات خراسان در جای خود مسطور میشود و هم در این سال حکم سلطانی صادر گشت که میرزا جعفرخان

مأمور شدن مشیرالدوله ببغداد

مشیرالدوله سفر بغداد کند باتفاق وکلای ثلثهٔ دولت روس و دولت انگلیس بحدود شود و موافق عهدنامهٔ
ارزنة الروم حدود اراضی دولتین را تعیین دارد روز چهارم شهر ... که از تبریز بیرون شده و چهار ماه سفر
او بدراز کشید و درویش پاشا وکیل دولت آل عثمان بخیرخواهی دولت خویش از طریق انصاف انحراف
جست و با ... چپ پرداخت و ایشان را بنزاعی در قولی تحریض داد که خویشتن را از بندگان دولت آل
عثمان بخوانید تا ده ساله منال دیوانی از شما طلب نکنیم با اینکه مشیرالدوله ده هزار تومان بر سنجق ایشان
بیفزود و آن جماعت بدین شناعت رضا ندادند و از کذب مدعیات ... و همچنان شهرزور ... تومان بر
ویژه خراج نهاده هزار و دویست ... و قریه که درویش پاشا دروغ منسوب باراضی دولت آل عثمان میداشت
کذب او را مدلل کرده مسجل داشت وکیل دولت روس چریکوف و انگریز ولیمس نیز مسجل کردند و خط و خاتم
بر نهادند و هم در این سال حاجی میرزا خان که پیشخدمتان سدهٔ سلطانی را ریاست داشت بر حسب فرمان
حکومت یزد یافت چه از دو در پیش بدو چنان دانست که بقوت محمد عبدالله که شرح حالش از این پیش
گذشت حکومت یزد را بیست کند لاجرم او را طلب داشته رئیس خوانین خویش کرده و هیچ امری بی اشارت
و استشارت او بپای نتوانست بر دستور داده کار به نیکوئی نرفت تا کارداران دولت از آشفتگی امر یزد آگهی
یافته او را معزول ساختند و هم در این سال کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزا را که حکومت مازندران داشت

قصهٔ قرة العین

طلب نموده بحکمگذاری بروجرد فرستادند و حکمرانی مازندران بشاهزاده مهدیقلی میرزا سپرده گشت
و هم در این سال قصهٔ قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج نام داشت و دختر حاجی ملا صالح قزوینی است
پدرش یکتن از اجلهٔ علما بود و شوهرش ملا محمد تقی عمزادهٔ او بود که او نیز فضلی بکمال داشت و عمش ملا محمد تقی
مجتهدیست که صیت فضل و تقوای او در همه بلدان و امصار پراکنده است و این دختر با اینکه زنی بود چون قرة العین
چون ... از فزونی در علوم عربیه و حفظ احادیث و تاویل آیات قرآنی بهرهٔ وافی داشت بود از ...
شنیده کلمات میرزا علیمحمد باب گشت و از جملهٔ اصحاب او شد و اندک اندک طریقت او را گسترده ناسخ شریعت
بود چه دانست حجاب زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را بنکاح نه مرد فرض و مستحب کرد
اصحاب میرزا علیمحمد باب که از زن و فرزند خویش دو پیوند آزاده بودند بدو کمال سبقت هر چه پیدا داشتند
پا ... بر ساقی عاشقانه شمع او را پروانه گشتند گاهی او را بدرالدجی و وقتی شمس الضحی نام نهادند
و عاقبت بقرة العین لقب یافت مجلس خود را چون مجلس عروس پیراسته میکرد و تن را چون ... داشت
... داشت و ... بروی ایشان در میآمد نخست بر فنون شتی سخن میکرد
چون در علوم شتی ... احادیث و آیات شرحی بکمال میراند آنگاه میگفت ای ...

می‌کنند سورت آتش دوزخ بروی چهره نکرد و مستمعین بر پای شدند و بپای منبر رفتند و عبای او را که
متبرک دانستند افسون میکردند و بوسه میزدند و بپاسخهای او اگر بر نار بستان حدیث بجز دو چهره چیده‌اند قاطعه
عمر او بوت کردار [illegible] تعرض کرده‌اند در هر دو منبر پروردن شد قرة العین که بر مجتهدین و علمای دین را
واجب القتل میدانست بر قتل عم خویش نیز فتوی داد و اصحاب او هنگام سپیده‌دم بر او تاختند و در مسجد میان
نماز و نیاز مقتولش ساختند حال زنده [illegible] که در بود در میان جماعتی از مردم بشهید ثالث ملقب گشت
اما قرة العین از پدر و شوهر هر دو رستند [illegible] حرکت کرد و طریق مخالفت گرفت و از قزوین بیرون سفر کرده
با اصحاب خویش [illegible] بدانجا که فردای خود را که بر خواهد شد و هم در این سال میرزا
احمد شاملو که چند گونه خط را نیکو نوشتی در مشهد رضوی علیه الصلوة والسلام درگذشت و کلمه قدمات
بعد والخط تاریخ وفات او گشت

ذکر حکومت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله در بروجرد و سیلاخور

دو ماه قبل از آنکه شاهنشاه غازی وداع جهان گوید کارداران دولت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله
را که در وقت حکومت همدان داشت طلب نموده مامور بعضی از کارگزاری مازندران نمودند و در مدتی قلیل آن
مملکت را انتظام کرده و چون روز نهم شوال خبر ارتحال شاهنشاه غازی از جهان فانی بدو بردند بزرگان
مازندران را حاضر ساخت و گفت آگاه باشید که شاهنشاه از جهان رخت بربست و پادشاهی جوان بجای او
نشست اینک از آذربایجان بجانب دار الخلافه شتاب گرفته و مرا بالتزام رکاب فرمان داده و من از این
سفر بر آن سرم که ساحت شما را از آلایش عصیان صافی بدارم چه در زمان شاهنشاه غازی و حکومت
شاهزاده اردشیر میرزا بیرون قانون چاکری از حاضر شدن بحضرت پادشاه و تقدیم خدمت پادشاهزاده
تقاعدی ورزیده‌اند بزرگان مازندران بدین سخن شادمان شدند و هر یک جداگانه عذر گناه را عریضه بدرگاه
شاهنشاه نگاشتند احتشام الدوله این جمله را گرفته ایلغار کنان تا بدار الخلافه طهران براند و از آنجا پذیره موکب
شاهنشاه را بر گرفت و در منزل اسپیاوه بیرون قزوین تقبیل سده سلطنت قرین بهروزی و تهنیت گشت
و ملازمت رکاب تا منزل کرج کوچ داد و از آنجا بر حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت بروجرد یافت
ولی [illegible] طهران درآمد بجانب بروجرد شتافت و بصوابدید کارداران دولت یکصد تن سوار چپاول
وی سوارقه ملازم خدمت او شد بعد از ورود بروجرد چند روزی آن بلده در باغ شاه فرود آمد روز سیم
از قبیله جستن خیلی جماعتی بقریه خیال که تا باغ شاه بر زیادت مسافت ندارد بتاختند و مواشی
مردم [illegible] منهوب ساختند از وقوع این حادثه جهان در چشم احتشام الدوله تاریک شده جلو انداخت
با معدودی از مردم خود که حاضر بودند برنشست و چون برق و باد شتافته جماعت جستن را دریافت و هم از آن
گروه تنی چند را بر رسید پنج تن از ایشان را بزخم گلوله بخاک پست کرد مردم جستن چون این کشته
[illegible] یکباره طریق فرار برداشتند و هم در پی ایشان از آن پس دست تعرض [illegible]
کوتاه [illegible] از جانب دیگر [illegible] قبایل [illegible] هر جا [illegible]

٥٢٣ سپرده، بوقت که خبر ورود احتشام الدوله را شنیدند در قلعهٔ ده کرد اسپیلا که معقل متین الجایی کرده اند

از شاهزاده به بزرگ چند تنگ احتشام الدوله کاندر رق و ملاکرد بر انجام و استنکاف ایشان افزوده گشت

ناچار و متحیر قلعه ده کرد را پریشان بمحاصره وانداختند و راه برگرفته و ایلخان سرتیپ را نیز با جمعی از سرباز

لازم بکار باب ساخت و طی مسافت کرده قلعه ده کرد را محاصره داد و نصرالله خان نیز از بیرون قلعه

فتح قلعه ده کرد

لشکری چند گرد و مدافعت بیرون شد و شاهزاده بی توانی فرمان یورش داد و سرباز ان حمله کردند و توپچیان

از کار لشکر او دور شدند و او را دستگیر ساختند و درین جنگ جمعی از سرباز مقتول و گروهی مجروح گشت و بعد از

گرفتاری قاسمخان و نصرالله خان قلعه گیان را پای اطاعت بلغزید و آن دروازه که در اردو لشکرگاه بود بگشودند

و بجانب جبل گریختند پس شاهزاده به قلعه دررفت و روز دیگر قاسمخان و نصرالله خان را باکنده و زنجیر بشهر آورد

و از پس آن جمعی از مردم به فرمان حسینعلی خان پیرانه بوده در محال بروجرد نهب و تاراج نمودند

بنه کاران روز سپردند احتشام الدوله جماعتی را به دفع ایشان بفرستاد جمعیتی از آن قاعدان طرق شورید

دستگیر ساخته بشهر بروجرد آوردند پس جرم دو تن از ایشان را عرضه هلاک ساختند و دیگران را رها کردند

و همچنان چون افراسیاب خان با جلال بعد از وفات شاهنشاه غازی در محال بروجرد آغاز ترکتازی نهاده

بسیار شرارت و شقاوت بود و بزرگان بختیاری نیز موافقت و موافقت داشت احتشام الدوله بعد از

ورود بند و کرد او را از اوراه اندیشی دور داشت تا جرم او را بحکومت با جلال فرمان کرده تشریف داد و با قرقان

را سه خان و علیمحمد خان را نیز بحکومت بختیاری فرستاد و ایشان بعد از بیرون شدن از شهر بر جسارت و شرارت

بیفزودند زیرا که اخذ خلعت و اجازت مراجعت را از ضعف حال شاهزاده شمردند از نیروی یکبارگی کار و پیش

آشفته گشت و این آشفتگی خاطر شهریان را نیز از بد رفتند بر شوراند حاجی رحمن که یکی از خویشاوندان حاجی

حاجی اسدالله مجتهد بود جمعی از اشرار شهر را بگرد خود انجمن ساخت و در میان کوی و بازار مردمان را بر مخالفت

شاهزاده و تحریض همیکرد و شحنهٔ شهر را فرو داشته محبوس نمود و بعضی از منازل دیوان را از عمال احتشام الدوله

بگرفت و بر مردم غوغا طلب قسمت کرد شاهزاده که مردی مجرب بود آتش سخط و غضب را بزلال صبر تسکین

بنشاند و دفع غوغای ایشان را با آلات حرب و ضرب دست نبرد تا هر زمان چون آفتاب مغرب در رفت مردم حاجی

پراکنده شدند و بجانب خویش در رفتند و آن جماعت که آتش این فتنه را دامن همی زدند معاینه کردند که شاهزاده

درین بزرگست و حیلت آلوده مبادرت و مسابقت نخست تا بار مسجدگاه عذر گناه خویش آمدند و چندان

پوزش و نیایش آوردند که مورد بخشایش گشتند

ازین پیش مرقوم افتاد که جشن مبارک شاهنشاه غازی را کارداران دولت از قصر محمدیه حمل داده در باغ لاله زار

بقانون شریعت نهادند چون شاهنشاه منصور به دارالخلافه درآمد و برخی از امور مهم را انتظام کرد روز دوم از شهر

دیگر بجوار خویشتن بباغ لاله زار در رفت و بزرگان ایران و اعیان چاکران حاضر حضرت گشتند آنگاه شاهنشاه

بفرمود تا جسد مبارک محمد شاه را بندگان درگاه برگرفته بر سر دوش حمل نمودند و اشک همی باریدند من

توانم گفت که بر زیادت از دیگر مردمان خسته خاطر بودم چه شکر نعمت او را بتصنیف چند کتاب و تألیف

[illegible]

چنین واجب نمودند که انگشت بحکم شاهنشاه منصور تشییع جنازه جد میکرد تا از باغ دلگشا بمسجد شد آنگاه تپه کرد و ساسی
بسیار کوچ و در آن جسد مبارک را بدار الامان قم تحویل کرده در روز چهارشنبه بیست و چهارم ذیحجه در جوار فاطمه معصومه
موسی بن جعفر علیهما السلام آیین سلطنت و قوانین شریعت بتمامت سپردند و اهل شعر از این تعزیت اشعار ساختند
نیل کرده رحمهم الله جعل الجنة مثواه و سلطانه فی حظایر القدس و هم در این سال بموجب فرمان شاهنشاه ایران
سلیمان خان خان خانان نیز با میرزا عبد الحسین بود از نیروی کاردانی که از کارداران دولت شمالی بیست بود
در فرمانبرداری خان خانان خضوعی بزیادت داشت و از جانب دیگر میرزا عبد الوهاب که وزارت اصفهان
از شاهنشاه منصور منشور داشت بی ثقلت سر در نیاورد و پایان در میان ایشان کار بمعاتبه و مقاتله رفت
و اندازه جانب مردم خویش را انجمن کرده با هم او جنگ نمودند چون این قصه معروض درگاه پادشاه افتاد
بصوابدید میرزا آقاسی اعتصام الدوله نظام چراغعلی خان زنگنه را مأمور فرمود که سفر اصفهان کرده میرزا عبد الوهاب را از
خدمت وزارت معزول کند و میرزا عبد الحسین را بدرگاه آرد چون چراغعلی خان وارد اصفهان گشت میرزا
مردم شهر که بجنگ و کشاورز تفنگ مشغول بودند و اهل حرفت و صنعت و بازرگانان تجارات خویش را از
بسته بمیان در کردند میرزا عبد الحسین و هم دیگر نزدیک میرزا عبد الوهاب انجمن بودند چراغعلی خان با خود اندیشید
که اگر حکم احضار میرزا عبد الحسین را امضا کنم چون بی اجازت کارداران دولت در این امر مبادرت نموده
بیمناک شود و یکباره این شهر را برشورانند و واجب شود که سپاهی بر ثبت مأمور شده جماعتی را تباه سازد
لاجرم خبر و کیفیت خان خانان و آقا سید محمد امام جمعه اصفهان چنین مکشوف داشت که کارداران دولت قرار
کرده‌اند که میرزا عبد الحسین بکار وزارت قیام کند و میرزا عبد الوهاب راه دار الخلافه برگیرد و روز دیگر مردم
در عمارت چهل ستون اصفهان انجمن ساخته این حکم را بر ایشان القا کرد و اهالی آن شهر را آسایش و آرامش
داده و بعد از هفته سرای امام جمعه رفته میرزا عبد الوهاب را بجانب دار الخلافه کوچ داد و هم در این سال چون
خبر آشفتگی کرمان و پریشانی فضلعلی خان چنانکه بدان اشارت شد معروض کارداران دولت افتاد
حاتم خان شهاب الملک را باتفاق علیخان و ابراهیم خان پسرهای عبد الرضا خان یزدی مأمور بنظم کرمان
فرمودند شهاب الملک بعد از ورود بکرمان بتخریب امر فضلعلی خان پرداخت از بهر آنکه حکومت کرمان را از بهر
خویش میخواست چون این خبر بعرض اولیای دولت رسید بر آن شدند که او را بخوانند و حاکمی دیگر از بهر کرمان
برنشانند پس منشور احضار او برفت و تا سه منزل کاشان براند و در آنجا منشور پادشاه بدو رسید که بنفاق
علیخان و ابراهیم خان که در آن شهر بدو پیوسته بود چنگال درشت از پیش روی تاختن کرد و بسیار کس از اشرار
گرفته محبوس داشت محمد عبد الله چون قوت و بنگاه داشت بخانه حاجی محمد کریم خان پسر ظهیر الدوله ابراهیم خان
قاجار که از فحول علمای شیعه است گریخته پناهنده گشت و از پس آن نیز شهاب الملک نیز برسید و هم در یزد
نظام مملکت را خرابی حکومت و نیش سامانی پدید آمد و از نظام آن بلده چشم بر بسته و با صلاح امارت خویش
روزگار میبرد و این معنی نیز معروض کارداران دولت افتاد و او را بدار الخلافه طلب کردند و بدین گناه و دیگر
عصیانها مبلغی نه هزار تومان بسیم بعیار تسلیم داد و هم در این سال بحسب فرمان شاهزاده اردشیر میرزا برادر کهتر

ذکر حکومت خان خانان باصفهان

وزارت آن بعهده میرزا ... میرزا عبد الوهاب از وزارت معزول شد ... خان خانان

مأمور شدن حاتم خان بنظم کرمان

با جلالت ابنا و فضل با بذل جهانداشت مأمور بحکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و نظم نواحی حسب ۵۲۵
فرمان همایون گشت و سلیمانخان کرجی برادرزاده منوچهرخان معتمدالدوله که ملقب بسهام الدوله بود بوزارت و
سرداری سپاه منصوب شد پس بسیج سفر کرده با دو فوج سرباز گروس و گلپایگان و دو فوج لشکر لرستان و
یکفوج سرباز فریدن و چهار محال و چهارصد تن سوار شاهسون و چهارصد سوار چکنی قزوینی و جماعتی از
غلامان رکابی و دویست تن توپچی و هشت عراده توپ و قورخانه لایق در عشر آخر ربیع الاول از دار الخلافه
طهران بیرون شد و نخستین اراضی گروس و گلپایگان و خوانسار و چهار محال و فریدن عبور کرده و هر فتنه که ایلات
بختیاری در آن محال روی داده بود بتسلیم و تیغ فرو نشاند مردم شریر را دستگیر ساخته برخی را خود عرضه هلاک
داشت و جماعتی را بکنده و زنجیر بدرگاه شاهنشاه فرستاد و هر قلعه و کنگره که اشرار از بهر خود معقل ساخته بودند
با خاک پست کرده و قلعه را و جن را که در حواشی خاک بختیاری محمد تقی حسینی بود نیز ویران نمود با جمله شاه حسن
سبکباران و قیمیره لشکرگاه کرده از نظم آن اراضی بپرداخت و از آنجا آهنگ لرستان ساخت چنانکه
در جای خود مذکور خواهد شد و هم در این سال شاهزاده بهرام میرزا که در ایوان عالی نظر و در سیدان شیروانی
وزیر بود مأمور بحکومت فارس گشت و میرزا فضل الله نصیرالملک وزارت فارس یافت و میرزا محمدعلی
مستوفی نوری پسر محمد زکیخان سردار نیز بموجب حکم بسیج سفر شیراز کرد و چون محمد علیخان ایلخانی قشقائی
سالی چند میرفت که مأمور بتوقف طهران بود و رخصت مراجعت بخانه خویش نداشت این هنگام شاهزاده
بهرام میرزا از کارداران دولت رخصت او را خواستار آمد و بشفاعت او ایلخانی را اجازت مراجعت حاصل شد
پس شاهزاده با یکصد تن سوار در طالش روز بیست و چهارم ذیحجه الحرام از دار الخلافه طهران راه برگرفت
و بعد از ورود باصفهان خلقی چند با عیان و عمال فارس نگاشته هر کس را جداگانه بکاری باز داشت و
روز چهاردهم محرم از اصفهان بیرون شده کوچ بر کوچ تا مشهد مرغاب براند و در آنجا محمدقلی بیکی قشقائی برادر
ایلخانی و جماعتی از مردم فارس پذیره رسیدند و از این منزل تا شیراز از کثرت گل و لای و شدت برف
و صورت برودت هوا بزحمت فراوان طی مسافت کردند و روز پنجم شهر صفر المظفر شاهزاده بهرام میرزا وارد
شیراز گشت و رایت نظم آن مملکت برافراخت و از هر کس مالی و ثقالی بنهب و غارت رفته بود باسترداد
پرداخت و میرزا نعیم پسر محمد زکیخان سردار نوری را که منصب لشکرنویسی فارس داشت نامزد بود فرمان کرد تا
لشکریکه در شیراز اقامت داشت عرض داد و در این وقت عزیزخان کرکی که اکنون سردار کل عساکر منصوره است
با فوج چهارم تبریز در شیراز بود بموجب فرمان روانه طهران گشت و محمد اسمعیل خان سرهنگ با فوج شقاقی
جهرمی و محمد صالح خان سرهنگ زنجانی با یکصد و پنجاه تن توپچی و عزیز بیک یاور سمنانی با جماعتی از سربازان
سمنان و دوازده عراده توپ و قورخانه حاضر بود شاهزاده بهرام میرزا خواستار شد که کارداران دولت
ایشانرا تا فیروز سلطانی در شیراز رخصت اقامت دهند مسئول او باجابت مقرون افتاد و هم فرمان
برسید که حسین خان نظام الدوله در سرای خود بنشیند و قراول بگمارند که جز بشهر شیراز بجمله سرای خود
بیرون نشود و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که در نظم بلدان همدان میدان [illegible]

حکومت شاهزاده بهرام میرزا در فارس

بیاض

ایران بود و در کشف مشکلات علوم و معضلات حکم بر فضلای عهد فزونی داشت، و میرزا جعفر خان گندمانی کرمانی هم
و عبدالله وداد و با آن بد خشم را کرده که حاجی حسین پسر حاجی علی اکبر که مصدر فتنه و شر بود چنانکه مرقوم افتاد در آن شهر
نماند و بسیار کس از اشرار را نیز دستگیر ساخته بعضی را مقتول نمود و جمعی را در کنده و زنجیر کشید و پس از نظم
شهر شوارع و طرق را نیز از دزدان و راهزنان بپرداخت و طریق کاروانیان را در تمامت اراضی بلوچستان
و سیستان باز داشت و چندانکه در آن مملکت فرمانگذار بود منال دیوانی و حقوق سلطانی را نیکوتر و بیشتر
ادا نمود و رعیت را شاد و خاطر را آسوده بداشت و اهل حرفت و صنعت را نیک تربیت کرد چندانکه شال کرمانی را
که از بافته کشمیر بزیادت قیمت یافت و هم در این سال چون روزی چند از جلوس شاهنشاه ایران سپری
شد و کار صدارت عظمی بر میرزا تقیخان امیر نظام راست بایستاد ملک الملوک ایران را همی خواست تا قواد
سپاه و بزرگان درگاه بی اکراه خاطر امر و نهی میرزا تقیخان را حاضر باشند لاجرم او را بشرف مصاهرت
قرین مفاخرت ساخت و خواهر خویش را روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول با او عقد بست و شب چهارشنبه
چهارم ربیع الثانی او را بسرای میرزا تقیخان فرستاد بدین انتساب که با خانواده سلطنت حاصل کرد تمامت
شاهزادگان او را نرم گردن و فروتن شدند

شورش سربازان بر میرزا تقی خان و رفتن او بخانه اعتماد الدوله

و هم در این سال چون میرزا حسن خان برادر امیر نظام متوقف در آذربایجان بود و رتق و فتق لشکر آذربایجان
خاص خویش میدانست با استظهار برادر بتجبر و تنمر کار بر سر داشت لشکریان از خشونت طبع و سورت خوی او
رنجه و شکنجه بودند و چشم داشتند که در نزد امیر نظام از برادر او شکایت آورند تا مبادا قرین غرامت و نکایت
گردند و این سخن را در دل می نهفتند و نمی گفتند در این وقت که فوج قهرمانیه و فوج ششم تبریز و فوج خاصه
شقاقی و فوج قراجه داغی هم در دارالخلافه میان سربازخانه ارک جای داشتند چند تن از ناشناختگان درگاه
که با امیر نظام در خصومت بودند سربازان را در عصیان با او همداستان ساختند تا متفق الکلمه سر از فرمان
برتافتند و نخستین صاحبان مناصب مانند سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان را از میان خود بیکسو
کردند آنگاه برشوریدند و گفتند شاهنشاه ایران میرزا تقیخان را از وزارت خلع فرماید یا نام ما را از جریده
چاکران محو نماید و هم آواز در میان سربازخانه غوغا برداشتند و فریاد و استغاثت برافراشتند میرزا تقیخان
چون این بدانست با آن کبر و خیلا که در دماغ او بود حمل این جسارت نتوانست کرد چند کس از قفای یکدیگر
به پیش ایشان فرستاد و آن جماعت را بتفتیش و عتاب و سر تهدید کرد سربازان از کلمات او بیکباره چیره شدند
و چنان دانستند که اگر از یکدیگر کناره گیرند یکتن زنده نخواهند بود از بهر جان در اتفاق افزونتر کردند
روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی اعلان کلمه عصیان نمودند آنگاه هول و بیکباره غوغا برداشتند و گفتند تا
میرزا تقی خان را از مسند وزارت فرود نکشیم از پای ننشینیم و از قورخانه چند حمل گران سرب و
تحویل دادند و از آذوقه و علوفه فراوان نیز فراهم نمودند و روز دیگر از بامداد تصمیم عزم دادند که میرزا تقیخان
را نظام خویش دفع دهند کله اگر توانند هر خانه که ویران سازند میرزا تقیخان را با سرب و باروت

نپنداشتند و گفتند هرگز شاهنشاه ایران چندین هزار کس که در راه دولت از بذل جان مضایقت نکنند
با یکتن برابر نخواهد گذاشت اکنون که کار دو روع به دین گفتن در ب افتاده بهتر آن است که میرزا تقی‌خان را
مقتول سازیم و بدست پادشاه کشته شود این بگفتند و از سربازخانه بجانب خانهٔ میرزا تقی‌خان دویدند و برگرفته
از منزل میرزا تقی‌خان چون مردم از جان گذشته را دشمن جان خویش یافت هراسناک گشت و بفرمود تا مردم او
در سرای و بام خانه را بحراست بایستادند و چون سربازان راه نزدیک کردند دو تن را بزخم گلوله از پای درآوردند
اما سربازان اگرچه قوت آن داشتند که سرای میرزا تقی‌خان در هم شکنند اما حشمت خواهر پادشاه را که در سرای او بود
نگاه داشته از بیرون سرای بایستادند و فریاد و های‌های آغاز کردند از بهر آنکه شاه بشنود و بر ایشان ببخشاید
میرزا تقی‌خان را از عمل عزل فرماید و بعضی از مردم که حسن تقدیم امور را از او ندانسته با میرزا تقی‌خان دشمن
بودند بر این آتش فتنه دامن زدن گرفتند و جماعتی بحضرت پادشاه آمده معروض داشتند که از برای
میرزا تقی‌خان لشکری بزرگ را مقتول نتوان ساخت صواب آن است که او را معزول سازید و آتش این
فتنه را بنشانید ملک‌الملوک عجم در خشم شد و فرمود ما مردمی آزموده بوده‌ایم و دانسته‌ایم که اگر امروز من
بخواستاری سربازان میرزا تقی‌خان را از مکانت خویش ساقط سازم خویشتن را از اوج سلطنت ساقط کرده
باشم پس هر روز عزل و نصب چاکران من با خواست لشکریان خواهد بود ما جهان را از وجود چنین لشکری خواهم
پرداخت و دامان حشمت خویش را آلوده چنین ضعف نخواهم ساخت در این وقت میرزا آقاخان اعتمادالدوله
که خیرخواه پادشاه و نیک‌اندیش رعیت و سپاه بود معاینه کرد که اگر میرزا تقی‌خان در این سبیل موافقت
رسد بر پادشاه واجب افتد که چندین هزار کس را تیغ گذارد و اگر از حضرت خلافت منشوری بر عزل میرزا
تقی‌خان صادر شود از حشمت سلطنت چیزی بکاهد لاجرم هم در آن شب که شب سه‌شنبه شانزدهم ربیع‌الثانی
بود جمعی از مردم خود را با آلات حرب و ضرب ساخته جنگ کرده بحفظ و حراست میرزا تقی‌خان برگماشته
و او را برداشته بسرای خویش آورد و مردم شهر را اعلام نمود تا وضیع و شریف و عالم و عامی انجمن شدند
و خویشان و عشیرت شاه حاضر آمدند و آن شب را بحفظ و حراست او بپای بردند بامدادان که تمامت بزرگان
حاضر او را آنجا انجمن بودند سخن بر این نهادند که این سربازان چون گوسفنداند روا باشد که به پاداش این
بی‌حیائی که کرده‌اند کیفر ببینند و مورد سخط و غضب پادشاه گردند در شریعت کرم همان صواب است
که خاطر هراسان ایشان از وحشت و دهشت باز آریم و ملازم حضرت بداریم و اینک مداکسی تواند سبب فتنه گردد
طریق خردمندان بود و سخن سنجیده براند تا این مردم هراسنده را سخن او پسندیده افتد این قرعه بنام
عباسقلی‌خان والی که نسب با ابراهیم خلیل‌خان قراباغی می‌رساند برآمد پس عباسقلی‌خان حاجی سلیمان
واجب آمد و میرزا مصطفی مستوفی و محمدقلی‌خان دنبلی را برداشته بسربازخانه در رفت سربازان در او
انجمن شدند و غوغا برداشتند عباسقلی‌خان با ایشان گفت که هرگز روا نباشد که یکتن با چندین کس بیچاره سخن کند
صواب آنست که از هر فوج چند تن گزیده گیرید و نزد من بنشانید تا سخنان مرا اصغا نمایند و سنجیده پاسخ
گویند لاجرم جماعتی از میان ایشان نزد او صف برزدند عباسقلی‌خان گفت هیچ دانسته‌اید که مردم آمده یکجا

دولت سلاطین قاجاریه چه جانبازیها داده‌اند همانا پنجاه هزار کس افزون در جنگ روسیان و غیره خراسان و
افغانستان بذل جان کرده‌اند تا نام خویش را در تمامت امصار و بلدان بلند ساخته‌اند اکنون که شما ده
بی‌جیره مهربانی شده‌اید بر پادشاه واجب میشود که شما را عرضه تیغ سازد و چنین بداند و وجود شما پرداز و [illegible]
مهربان میرزا آقاخان اعتمادالدوله از مردم دارالخلافه و عراق پنجاه هزار کس انگیخته شده و در دفع شما همت
و جهد ستانند زمانی دیر بکشد که شما تا مست شربت هلاکت بنوشید و زنان و فرزندان شما جفا و عذاب فرو دادند
و نام ننگ آذربایجانی تا ابد با سپاسی شما پست شود و مردم عراق حق‌شناسی بلند آوازه کرده‌اند سربازان گفتند ما چه
بر چه در راه دولت جان داده‌ایم و هم اکنون در راه پادشاه جان خویش بر کف نهاده‌ایم اما نتوانیم بر سخط و غضب
میرزا تقی‌خان زیستن کنیم و آن زحمت و محنت که از برادر او دیده‌ایم ظاهر سازیم زیرا که هرگز جانب برادر خود را فرو
نخواهد گذاشت و سوی با آخران نخواهد شد عباسعلی‌خان گفت این رای بصواب نیست همانا خدیوی را که خدای
باری بر مردم چنین کلفت خداوندی داده هرگز وزیری جسته بلکه که برادر و فرزند خود را بیگانگان بی
مهمی نفرستد و از شما از این در هراسناک مباشید و زخمی که از میرزا حسن‌خان دیده‌اید باز نمائید بر ذمت
من است که حمل او را از پشت شما فرو نهند و داد شما را بدهد با جمله سربازان را مطمئن خاطر ساخت تا جنبش
کرده و شیپور برزدند و همگروه تبرزک میرزا تقی‌خان را بر داشتند و در سرای میرزا آقاخان اعتمادالدوله
آمده بر صف شدند و نخستین اعتمادالدوله بمیان ایشان آمد از در بیم و امید سخنی چند بگفت و آنگاه میرزا تقی‌خان
در سرای آمده ایشان را دیدار کرد و سربازان بار در عذر و پوزش بیرون شده آغاز زاری و ضراعت نمودند
میرزا تقی‌خان عذر ایشان پذیرفت و گناه ایشان را معفو داشت از پس آن میرزا تقی‌خان روانه ارک
سلطانی شده در حضرت سلطان گناه سربازان را شفاعت خواه گشت و این هنگام روز پنجشنبه نوزدهم
ربیع الثانی بود و قوت و حشمت اعتمادالدوله در حراست میرزا تقی‌خان و حضور و نیران چنین فتنه بزرگ در نزد
وضیع و شریف سخت عظیم گشت و عظمت او در تمامت بلدان و امصار ایران شایع افتاد و این خبر بزرگ
نزدیک اهالی دول خارجه و مردم ممالک بعیده کیاست طبع و حصافت عقل او بر اهالی استوار گشت با جمله
مجملا بود و میرزا تقی‌خان برای خویش سیتوانی خواستار آمد تا شاهنشاه ایران فرمان کرد و اسمعیل‌خان فراشباشی را
که در تهییج این فتنه بیدار فتنت بود ماخوذ داشتند و معادل پنجاه هزار تومان از وی بعد از رفع حساب اخذ نمودند
و از پس آن بر حسب فرمان آقا بهرام امیر دیوانخانه را بدست چند تن از جوانان داده روانه کرمانشاهان نمودند
و حکم به توقف آن بلده فرمودند و میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک را که این هنگام در قم زیستن داشت
و آرزوی صدارت اعظم در کار میگذاشت هم فرمان رفت تا او را از قم بکرمانشاهان تحویل داده و [illegible]

شرح حال ملا حسین بشرویه و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان

ملا حسین یکتن از مردم بشرویه است و در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه از صرف و نحو و فقه و اصول روزگار
گذاشته و آن نیرو نداشت که در تحصیل علم با علمای عهد انباز شود و با سایر خود را مباهات کند لاجرم از پی چاره
بهره وری [illegible] و حیلتی همی بجست در این وقت او را مسموع افتاد که میرزا علی‌محمد باب از شهر شیراز سفر کرده

و دیانتی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه ساخته پس پنهانی از خراسان طریق شیراز برگرفت و
به شیراز آمد و جان بنده پنهانی میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حسین خان نظام الدوله مامور بود که در سرای
خود نشیمن کند و در بروی آشنا و بیگانه فرو بندد و اما با اینهمه آسوده نزیست و از قبل خود به هر شهر و دیار مردمان
خود را گسیل میساخت و مردم را به کیش خویش دعوت میفرمود و طلب بیعت میکرد ملا حسین را چون بکشاده روی آمد
بجای خود و در کار خویش استوار شناخت او را بطرف عراق و خراسان سفر کردن مامور نمود تا بهر شهر
و دیه ها مردم را بسوی او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام خود انشا
کرده بود بدو سپرد و همچنان تفسیر سوره یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده هم بدو داد تا بر مردمان بخواند
و فصاحت باب را همچنان آن کلمات بر کمالات او حجت سازد ملا حسین با این برگ و ساز از شیراز ره تک و تاز آغاز
و طی مسافت نموده وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که یکتن از فقها بود بفریفت و او را یکی
از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن همی کرد و او را به نیابت امام
ثانی عشر علیه الصلوة والسلام ستایش مینمود و همچنان منوچهر خان معتمد الدوله که این وقت حکومت اصفهان
داشت بکلمات ملا حسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب را وی نایب باشد
بالجمله ملا حسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی که یکتن از بازرگانان کاشان بود
هم در عقیدت وی درآمد و بپیوست آنگاه به نزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز در علم
و عمل از تمامت فضلای ایران برتری دارد عبور کرد و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت
در نزد او گذاشت و او را بقبول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را بر خواند و غلطات آن را
باز نمود ملا حسین گفت باب میفرماید که نحو گناهی کرده بود او را تاکنون مقید و محبوس داشتند من عفو
او را پرداختم و او را از قید و بند آزاد ساختم اکنون اگر مرفوعی را منصوب یا منصوبی را مجرور خوانند معذور
باشند حاجی ملا محمد بانگ بر او زد که چندین بیهوده سخن مکن نخست آنکه بر مردم عجم تلفیق کلمات عربیه را حجت
آوردن کاری بافلوطه کردن است و دیگر آنکه هر که بیرون این قانون کلمات سخن کند او را حجتی روشن نه
در این مزخرفات لاطایل و ترهات بیحاصل بنیابت مرام واصل نتوان شد ملا حسین را از پیش براند و فتوی
هنوز دعوت او از نیابت باب بر زیادت نبود افسردن از این بر جمع او فتوی کرد بالجمله ملا حسین از
کاشان به آهنگ طهران سفر کرد و روزی چند در طهران متوقف گشت و در دل چند تن از عامه را
که منزلت هیچ از علم و دانش نداشتند جای کرد و کتابی از باب بشاهنشاه مبرور محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی داده بود
بشفیع که اگر حل بیعت مرا بر کردن و متابعت مرا واجب شمارید این سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و دول
خارجه را تحت فرمان شما خواهم داشت ملا حسین کتاب باب را اظهار ساخت و دعوت او را اظهار کرد
کار مقدار این دولت اعتنا نمود و فرستادند که از بیهوده ترهات لب ببندد و اگر سلامت جان خواهی اقامت
در این شهر را بگذار ملا حسین چون کار بمراد نیافت طی حاجی ملا محمد علی بارفروشی فرستاده مکتوبی
... ملا حسین که هر دو تن را بخراسان طلب داشت تا از آنجا دعوت خویش آشکار کند و خود

آغاز فتنهٔ ملا حسین بشرویه در خراسان

بشرویه‌ئی از طهران راه برگرفت و از آنجا سفر خراسان کرد و بعد از ورود بمشهد مقدس در پا خیابان منزل ساخت
و باغوای مردم پرداخت ملا عبدالخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد احسائی بود و در توحیدخانهٔ صحن مقدس صاحب
محراب و منبر بود باغوای او از اتباع باب گشت و در فراز منبر سخنی چند که با شرع او دیگرگونی داشت بگفت
و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که هم بر طریقت شیخ احمد بود بمکاتبه و ملاقات ملا حسین راه برفت و در
مسجد نیشابور بگفتار ناسزاوار پرداخت این خبر نیز در مشهد مقدس سمر گشت علمای مشهد بجنبش آمدند و غوغا
برداشتند و صورت حال را بشاهزاده حمزه میرزا نگاشتند حمزه میرزا این هنگام در چمن رادکان بود چون این خبر
بشنید فرمان کرد که ملا حسین را از شهر مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هرکس از مردم مشهد که متابعت او کرده و چنانچه
ازو تبری نجوید و باب را لعن نفرستد قرین عنا و عذاب دارند لاجرم ملا علی اصغر را از نیشابور بمشهد آوردند
و او بایوانی مسجد درآمد و بر منبر صعود کرده بر میرزا علی محمد باب و اصحاب او لعنت فرستاد و آسوده گشت
و همچنان چند تن دیگر طریق سلامت جستند و در لعن باب با او موافقت کردند اما ملا عبدالخالق سر برکرد
و گفت من هرگز از این راه برنگردم مگر آنکه علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند عمال شاهزاده
چون این کلمات بشنیدند او را از نماز جمعه و جماعت منع فرمودند حکم دادند تا در سرای خویش اقامت کند و این
عزلت را موجب سلامت شمارد و ملا حسین را برداشته بلشکرگاه حمزه میرزا بردند شاهزاده بفرمود تا او را
در خیمه باز داشتند و چند تن قراول بگماشتند تا کس طریق مخالطه و مراوده نسپارد و این بود تا آنگاه که مردم
مشهد برشوریدند چنانکه مذکور افتاد پس از لشکرگاه رها شده راه مشهد برگرفت و در باغ قدرت که بیک سوی
شهر مشهد است فرود شد مردم آن بلده او را از ورود بمشهد دفع دادند ناچار بجانب نیشابور سفر کرد و در آنجا مردم
جاهل را همی با خود یار کرد و راه سبزوار برداشت و در سبزوار میرزا تقی جوینی که مردی دیرداوره نکار بود بدو پیوست
و دخل و خرج اصحاب او را بحساب گرفت و چند تن دیگر را نیز از سبزوار بفریفت و بطرف میامی رهسپار گشت
نخستین بقصبهٔ یار جمند رسید آقا سید محمد که در یار جمند با جلالت میگذاشت او را با اصحاب او در سرای
خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون درآمدند و در مجلس او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت خانه
قلیان و قهوه درآوردند ملا حسین دامن درچید و حکم بحرمت قلیان و قهوه براند از اینجا خبر بمردم
درافتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت ملا حسین در طریقت او مکشوف گشت آقا سید محمد خشمگین شد و گفت
من شما را بجنس دوستی میدانستم و پرهیز از مجالست شما را واجب میشمارم و ایشان را از سرای خود بیرون کردن
فرمود ناچار ملا حسین راه برگرفته در ده فرسنگی یار جمند بقریهٔ خان خودی درآمد و از آنجا ملا حسن و ملا علی با او رفیق
شدند و طریقت او را حق دانستند پس از آنجا بمیامی سفر کرد و روزی چند در آن بلده توقف نموده سی تن از
مردم میامی را با خود متفق ساخت و باعلان کلمهٔ دعوت پرداخت مردم میامی چون این بدیدند جماعتی
و با او از در مقالت و مبارزت بیرون شدند و از ایذای ملا حسین را نیز چون مدلی و مهدی بود و بیعت
برخاست و چند تن از اصحاب او مقتول گشت پس ناچار راه شاهرود پیش داشت و چون بدانجا رسید
به سرای ملا محمد کاظم مجتهد شاهرود درآمد و او را بجنبش خویش فرمان کرد ملا محمد کاظم از اصحاب

کلمات او که با شریعت جدید منافی تمام داشت برآشفت و زبان به دشنام او باز کرد و عصائی که در دست داشت
فرا برد و بر سر او فرود آورد و بفرمود تا او را و اصحاب او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر
فوت شاهنشاه غازی در ساحات اراضی پراکنده گشت و از این خبر ملاحسین قوتی دیگر بدست کرده از مشهد
سفر بسطام نمود علمای بسطام چون از رسیدن او آگاه شدند کس فرستاده او را از درآمدن بشهر ممنوع داشتند
ملاحسین چون چاره ندید بشهر بسطام را سپرده و در ده فرسنگی آن به قریه حسین آباد درآمد و ملا مصطفی
حسین آبادی را نیز فریفته خویش کرده او را با خود یار کرده بجانب مازندران رهسپار گشت

رسیدن ملاحسین بشرویه بمازندران و فریفتن مردمان را از بهر عصیان و طغیان

حاجی ملا محمدعلی بارفروشی هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمدعلی مجتهد مازندرانی بود و چون بحد رشد و بلوغ
رسید تکیه در کار خویش را به تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپای برد و نیز زمانی چند
بسر رفت که زیارت مکه معظمه که بر وی واجب افتاد سفر مکه پیش داشت از قضا در عرض راه با میرزا علی محمد
باب دچار گشت و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان امر دل بدو داد و از پیروان او
گشت و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه مازندران شده در بارفروش سکون اختیار کرد و از آن سوی چون ملاحسین
در خراسان از قبل باب داعی شد مکتوبی بحاجی محمدعلی فرستاد که با قدم عجل طریق خراسان برگیر تا در انتشار
دعوت همدست شویم و کار بر مراد کنیم حاجی محمدعلی بی توانی سفر خراسان را تصمیم عزم داد و بعد از ورود به مشهد
باتفاق ملاحسین کار همی کرد تا آن هنگام که کار ملاحسین آشفته شد چنانکه مرقوم افتاد آهنگ عراق کرد و حاجی
محمدعلی از پیش روی روانه گشت و از آن سوی قرة العین که شرح حالش از پیش بشرح رفت بعد از اراقت دم
و قتل عم و مخالفت پدر و بی فرمانی شوهر از قزوین با فوجی عاشق و دلباخته آهنگ خراسان بیرون تاخت چون
در منزل بدشت که یک فرسنگی بسطام است مقام کرد حاجی محمدعلی هم از خراسان برسید و با قرة العین یکدیگر را
دیدار کردند و چند کرت مجلسها از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رواج دین میرزا علی محمد باب رای
زدند و عاقبت پرده از کار برگرفتند و قرة العین منبری در انجمن اصحاب نصب کرده بی پرده بر منبر
صعود کرده برقع از رخ برکشیده و چهره تابنده را که چون خورشید درخشنده بود با مردمان بنمود و گفت هان ای اصحاب
این روزگار را از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است و این صوم و صلوة
و ثنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب اقالیم سبعه را فرو گیرد و این ادیان مختلفه را
یکی کند شریعتی تازه خواهد آورد و قرآن خویش را در میان امت ودیعت خواهد نهاد و هر تکلیف که
از نو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز زحمت بیهوده بر خویشتن منهید و زنان
خویش را در مضاجعت طریق مشارکت بسپارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که این امور شما را
عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپای برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند سر بگریبان فرو بردند
و جماعتی که در شریعت محمدیه و طریقت اثنا عشریه عقیدتی ثابت داشتند از ارادت باب روی برتافتند
و یکباره بیرون شدند و سر خویش گرفتند و طریق مساکن خویش پیش داشتند و جماعتی که بدین کیش بماندند

و مال و ثروت و عیال و ضیعتی نیز نداشتند از این سخنان شاد خاطر شده بیچاره هر چه بیع پذیر بود آورده و حمل
شرایع را انکار کردن فرو نهادند آنگاه حاجی محمدعلی باتفاق قرة العین راه مازندران برگرفت چون با بابی‌های هزار جریب
رسیدند اندک دل در قرة العین بست او را نیز هوسی بود عاقبت کار بدانجا پیوست که این هر دو تن در یک محمل
می‌نشستند و آن ساربانی که مهار شتر را داشت شعری چند انشاد میکرد بدین شرح که اجتماع شمسین و اقتران قمرین است
و این اشعار را بآهنگ حدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قرة العین بحمام رفت
و با او هم بستر شد و طریق مراقبت سپرد مردم هزار جریب چون این بدانستند دل از عقیدت و کیش ایشان بگسستند
یافته جماعتی ساخته کار شده بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد از این
واقعه میان حاجی محمدعلی و قرة العین جدائی افتاد حاجی محمدعلی طریق بارفروش گرفت و قرة العین در [illegible]
مازندران با جمعی از دل باختگان خویش دیه بدیه همی عبور کرده و در اغوای مردم چندانکه توانست همی رنج برد اما
حاجی محمدعلی بعد از ورود ببارفروش خبر رسید که ملا حسین از خراسان [illegible] نموده و دوستان خود را آگهی داد
و انجمن کرده پس از روزی چند ملا حسین از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شد
و بدعوت مردم پرداخت هنوز هفته بر نگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت بابیه گرفته و طریق
او را صواب شمردند از حدیث عموم خلق ماده فتنه و هیجان عام را خاطر راه کرده خبر آن جماعت در افواه سیار
گشت سعید العلماء و دیگر علمای مازندران که کیدت ایشان را از بهر خود بزیادت میدانستند جمعی از
تفنگچیان بحفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را بکارداران دولت و سرکردگان مازندران
بنگاشتند شاهزاده خانلر میرزا که هنوز حکومت مازندران داشت ایشان را وقعی نگذاشت و کارگذاران او نیز
در این امر مسامحتی کردند و جماعت بابیه از بارفروش بیرون شده در سواد کوه جای کردند بعد از کوچ دادن خانلر میرزا
از مازندران بدار الخلافه دیگر باره مراجعت ببارفروش نمودند سعید العلماء در هم شد و بعباسقلی خان سردار
لاریجانی مکتوبی کرده چون مکتوب سعید العلماء بسید محمد بیک یاور رسید با سیصد تن تفنگچی لاریجانی بدفع ایشان بیرون
فرستاد محمد بیک بقدم تعجیل و شتاب طی مسافت گرفته بعد از ورود بدان بلده بمنازعت آن جماعت
روی برکشیدند با یکدیگر در سر میدان بارفروش نیران جنگ و جوش اشتعال یافت و بازار قتال و جدال رواجی
گرفت از دو روی بجنگ در آمدند و آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه دوازده تن از اصحاب بابیه شربت
هلاک چشیدند و جماعتی نیز از مردم لاریجانی جراحت یافت چون ملا حسین و حاجی محمدعلی مقاومت در میان شهر را از
بهر خویش بزیان کار نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان بکاروانسرای سبزه میدان
در رفتند و از آنجا از بهر مدافعت سنگر بارات کرده متحصن گشتند در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی که
صورت حال را معاینه کرده و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داده اما ملا حسین چون [illegible] عباسقلی را بدانست
و مکشوف داشت که با عدد اندک و عدد اندک رزم او را نتواند ساخته کرد و دیگر تنگنای بارفروش محل این جنگ
و جوشش نتواند داد حیلتی اندیشیده و نزدیک او پیام فرستاد که ما بدین شهر و دیگر جا رفته‌ایم چنین چرا زیرا شریعت
گفته‌ایم و دانسته بودیم مردم را بسوی باب میخوانیم همی خواهیم که ایشان را از عذاب و عقاب برهانیم اکنون که مردم

مقاتلت جماعت بابیه در بارفروش

در پی مسلم و فتح بنیه جان و مال ما حسب رسید ایشان را و قیه خدا را ن و امین بکشیم و صب
و صل دیگر ما در نوشته جواب و دیگر بکشیم عباسقلی خان در پاسخ گفت که این سخن صواب است لیکن
آنست که نخستین چون بابیان دعوت خویش آغاز کنند و امر خدا را سنا نمایند آنگاه ما در این اراضی بازشود
و حاجی مصطفی خان تفنگچیان ... بگماشت که نجات از علی آباد کوچ داده تا آنجا اعانت کنند لاجرم ملا حسین و حاجی
محمد علی و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده و برگرفته تفنگچیان نیز از علی آباد برفتند و بعد از
مراجعت جماعت تفنگچی خسرو بیک قادی کلائی علی آبادی که جمعی را با خود یار کرده بطمع و نهب اموال از دنبال
ملا حسین و اصحاب او شتاب گرفت و ناگاه بر سر ایشان آمد و جنگ پیوست ملا حسین خواست تا او را بی محاربت
و مخالفت مراجعت دهد خسرو بیک رضا نداد و طمع در اسب ملا حسین بست همی بر خاطر ملا حسین شاق بود که کشته
و ساخته کارزار گشت و او مردی دلیر بود و شمشیری نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون بفرق آمد
و جنگ کرده غرق شد با جمله ملا حسین اسب بر زد و بمیدان تاخت و مردم او جنگ بر ساختند و با او ل حمله خسرو را
با تیغ بکشتند و مردم او را ... سخت هلاک ساختند ... از این فتح دل قوی کرد و از بیرون شدن بارفروش
پشیمان گشت و در حال عنان برتافت و تا مسجد شیخ طبرسی بشتافت و همی خواست در آن اراضی مسکن سازد
و مقتل طرازی کند از قضا چنان افتاد که این هنگام بزرگان مازندران بر حسب فرمان سفر طهران کردند تا طلوع شاهنشاه
ایران بر تخت کیان مبارکباد گویند و روز غره محرم ... سنه سلطنت قرین ... گشتند

قلعه ساختن ملا حسین بشرویه با تفاق حاجی محمد علی بارفروشی و جماعت بابیه در مزار شیخ طبرسی

ملا حسین بشرویه سفر کردن بزرگان مازندران را بدرگاه شاهنشاه ایران بفال مبارک گرفت و آسوده خاطر
در مزار شیخ طبرسی بساختن قلعه پرداخت حصنی حصین بنیان کرد و بروج آن را دو ... ارتفاع داد و در زوایای
بنیان دیگر ... درختهای بزرگ بیاوردند و شبها ... نمودند و خندقی عمیق حفر کردند و از بیرون فصیل قلعه خاکریزی
چنان برافراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه مرتبه در جدار ان و بروج قلعه از بهر تفنگچی نشیمن مقرر کردند
و از قلعه بجای ... هجوم چند بگشادند و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کردند چنانکه دو هزار تن مردم بابیه
که در قلعه حاضر بودند در آن خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان دیوار قلعه و خاکریز
هر چند گام چاه کرده بودند و در بن هر چاه نیزها و خنجرها از چوب و آهن نصب کردند و سر آن را با خار و خاشاک
بپوشیدند تا اگر وقتی لشکری بر آن قلعه یورش برد و بدرون شود بچاه در افتند و تباه شوند آنگاه از هر قریه
و قریه که قریب بود علف و آذوقه و گوسفند فراهم کرده بدان قلعه حمل دادند و بر زبر هم نهادند چون ملا حسین
از این کار بپرداخت بانگ دعوت خویش را بلند آوازه ساخت و مردمان بسیار دل بدو نهادند و گروهی که ساکن
... که با ... بیگانه ... کرده ... تقیم ... آنگاه ... گشت
... لباس ... کلمات ... مردم ...
... چند تن ... آنگاه حاجی محمد علی
... بابیه ... مردم ... او را

شرح فتنه [illegible]

و شصت سوار و زنان [illegible] خاطر نشان کرد [illegible] واقعه که حاجی محمد علی بکرد [illegible] باشند و [illegible]
شاهزاده این بیرون شده به جانب قریه خویش [illegible] که قریب هفتصد [illegible] و جماعت بابیه [illegible]
زمین هم گل [illegible] بود چون او را [illegible] بیکباره بر زمین در افتادند و در میان آن گل [illegible]
و ایشان از حضرت [illegible] سر برهنه [illegible] با جماعه ملا حسین اصحاب خویش را هر یک بنامی و لقبی خواند یکی را گفت حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام باشی و امام رضا [illegible] و دیگری را سید سجاد [illegible] بگونه نام انبیا و ائمه [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله [illegible] مردم [illegible] و ایشان را وعده داد که هر کدام در جنگ کشته شود
پس از چهل روز [illegible] زنده شود [illegible] قیامت [illegible]
شاه هر یک پادشاه ملکی و حاکم ولایتی خواهید شد و بعضی از ایشان به سلطنت چین و [illegible] حکومت روم [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] که [illegible] مازندران [illegible] کریم [illegible]
کرد کنار شاهزاده عبدالعظیم است [illegible] هزار تن از مردم [illegible]
باب به ایشان فرستاده بود بر مردم حدیث میکرد یخرجون من جزیرة الخضراء الی سفح جبل الزوراء و یقتلون [illegible]
[illegible] و از جزیره خضرا [illegible] مازندران [illegible] و از جبل زوراء کوهی که در کنار قریه شاهزاده عبدالعظیم است
حدیث [illegible] با جماعت [illegible] مردم [illegible] چنان [illegible] ساخت که بی ترس [illegible] شمشیر
[illegible] و برگ حیات [illegible] ساختند

[illegible] شاهنشاه ایران بزرگان مازندران را به دفع ملا حسین و جماعت بابیه

چون خبر [illegible] جماعت بابیه در شیخ طبرسی و دراز دستی ایشان در نهب و غارت سکان مازندران گوشزد
کارگزاران شاهنشاه ایران گشت فرمان رفت که بزرگان مازندران تجهیز لشکر کرده بر ایشان بتازند و جماعت
[illegible] بپردازند بزرگان مازندران که حاضر حضرت بودند بر ذمت نهادند که هر چه زودتر این فتنه
بپای برند و هر یک بخویشان خود مکتوب کردند حاجی مصطفی خان برادر خود آقا عبدالله [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] سوادکوهی [illegible] هزار جریب [illegible] فرستادند [illegible]
بابیه تحریض میکردند و کارداران دولت نیز میرزا آقاسی [illegible] مازندران و سعید العلماء [illegible]
[illegible] منشور کردند [illegible] این احکام نخستین آقا عبدالله برادر حاجی مصطفی خان هزار جریبی
تا [illegible] تن از مردم هزارجریب [illegible] ساخت پس [illegible]
[illegible] ساری [illegible] میرزا آقا [illegible] ساری [illegible] کرده [illegible]
[illegible] مردم [illegible] جماعت [illegible] آقا عبدالله آن لشکر [illegible]
[illegible] خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر سر گروه ها براندند و ایشان را عرضه شمشیر ساخت و در میان کمر داد و بر
پای بابیه جماعت کرد و در بانگ تفنگ که شیرزاد آقا عبدالله شد و مردم خود را برداشته شتاب کنان راه برگرفت همچنان
بلند کرده تفنگهای خویش را بجانب جماعت بابیه گشاده داشتند ملاحسین که این وقت از قتل گروه ها بپرداخته بود
بی ترس و باک بجانب ایشان بتاخت از میان مردم آقا عبدالله جوانی افغان که مردی تنومند و دلیر بود سر راه
بر ملاحسین بگرفت هر دو بجنگ درآمدند و زمانی دیر باز با تیغ و سپر با هم بکوشیدند ناگاه پای اسب افغان بلغزید
و در افتاد و از پشت اسب بروی زمین آمد و ملاحسین در زمان تندی که داشت شمشیری بر وی براند و او را
بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه با آقا عبدالله تاختند و بدین صعب در آویختند و در میانه سی تن مردم آقا
عبدالله از یک پای لنگ بوده بسرعت طی مسافت نمیتوانست خود را بدهقانان در برد و با آهنگ کرد آن
دهقانان را حفری کرده بودند ملاحسین چشم نکرد و چون برق خاطف خویشتن را با آقا عبدالله برزد و او را
با تیغ دو نیمه کرد و مردم او راه قریه فراپیش داشتند و اصحاب ملاحسین پیاده و سواره از دنبال ایشان
شتاب گرفتند و همچنان از گرد راه بقریه فرا در رفتند و نخستین تفنگچیان را عرضه تیغ ساختند پس بکار اهل
قریه پرداختند بر کودک شیرخواره و زنان بیچاره و پیرمردان فرتوت رحم نکردند اناثاً و ذکوراً صغاراً و کباراً تمامت
جانداران آن قریه را با شمشیر خونخوار پاره پاره کردند آنگاه آتش در قریه زدند و تمامت خانه و سرای و باغ و بستان
بسوختند و دیوارها را با خاک پست کردند و اموال و اثقال ساکنان را بنهب و غارت برگرفتند و برفتند و
چون خبر این جسارت از جماعت بابیه در اراضی مازندران پراکنده شد و طنین چنین شد به قتل شیخ از
ایشان سرگشت و دلهای لشکریان ضعیف شد و هر جماعت در هر جا که اقامت داشت و دیگر میرزا [illegible]
محمد سلطان یاور لاریجانی در بارفروش بار فرو نهاد و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده پرداخت
و میرزا آقا دستیاری خویشتن را [illegible] کرد

سفر کردن شاهزاده مهدیقلی میرزا بمازندران بفرمان شاهنشاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قلع و قمع جماعت بابیه

چون خبر قتل آقا عبدالله و غارت قراد حضرت ملک الملوک را مکشوف افتاد نیران غضب شاهنشاه ایران
زبانه گرفت و شاهزاده مهدیقلی میرزا را طلب نمود و فرمان کرد که بهر توانی طریق مازندران سپارد و بجنگ جماعت
بابیه زنده نگذارد و آنگاه بفرمود تا نام مقتولین مازندران را جریده کردند و بازماندگان ایشان را هر یک
عطای عظیم ساخت و محال پشت کوه هزار جریب را بحاجی مصطفی خان تفویض داد با جمله مهدیقلی میرزا با [illegible]
جاقی [illegible] مازندران مسلح شده [illegible] طریق سوادکوه را برداشت و عباسقلی خان
لاریجانی را مکتوب شد که از راه دامنه لاریجان بطرف آمل کوچ دهد و در آنجا تجهیز لشکر کرده با شاهزاده
حاضر گردد [illegible] شاهزاده [illegible] سوادکوه گروهی از تفنگچیان هزار جریب و جاقی کرده [illegible]
[illegible] قریه [illegible] در سرای [illegible] فرود شده روزی چند [illegible]
[illegible] وکمانی [illegible] ایشان [illegible] خویش [illegible]
[illegible] ابری بزرگ متراکم گشت و برفی عظیم باریدن [illegible]

ازتفنگچی و ساحاری [illegible] مقتول گشت و دیگران هزیمت شدند چون آقا عبدالله [illegible]

شبیخون ساختن ملاحسین بشرویه و هزیمت شدن مهدی قلی میرزا

بروی نهفته فراز گشت لشکریان شاهزاده را نیز هم چنین جواد قاینی با هر کس پیوند در قریه بلند دشت
بیارمید ملاحسین و حاجی محمدعلی که انتظار چنین وقت میبردند از این حدیث آگهی یافتند پس ملاحسین چون پلنگ
غضبان آماده جنگ گشت و چون یک پاس از شب پانزدهم شهر صفر سپری شد باتفاق سیصد تن مردم جنگی
که نشسته فرق سقات ... نوشت و ناگاه چون برق خاطف و صرصر عاصف بسیاری خیمهای شهزادگان
برده خانه را در چنین سرما جبره کرده و در تربت قریه و دیگر کس پناه آنگاه چند کس را از پیش روی خود بمیدان آهنگ
تا با هر کس از لشکر شاهزاده باز خوردند همی گفتند ما مردم عباسقلی خان سردار لاریجانی هستیم و اینک عباسقلی خان
که از قفای ما در میرسد این همی گفتند و همی رفتند و ملاحسین با اصحاب خود از قفای ایشان رهسپار بود چندانکه
بقریه بلند دشت و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند حارسان سرای ندا در دادند که کیستید و از کجا میآئید گفتند
ما مردم سردار لاریجانی و اینک سردار ماست که از قفای ما در میرسد هنوز این سخن در میان بود که ملاحسین
در رسید و نخستین چند تن از مردم خود را بر سر کوچها بگماشت تا اگر کسی از لشکریان بمدد شاهزاده آید دفع دهند
آنگاه اصحاب خود را گفت چون بسرای شاهزاده در رفتیم فریاد برآورید و ناله بلند کنید که دردا و دریغا شاهزاده
کشته شد تا هر کس از مردم او این ندا بشنوند ناچار هراسناک شود و راه فرار پیش گیرد این بگفت و بسرای شاهزاده
آمده بفرمود تا با تبر در سرای را بشکستند و باندرون خانه در رفته و با شمشیرهای کشیده با حافظان سرای در آویختند
و خون بسیار کس بریختند و آتش بسرای در زدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را
که از بهر تعزیت سیدالشهدا علیه السلام کرده بودند هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا جای داشتند برخی را
بسوختند و بعضی را بکشتند و از پس آن جسد ایشان را بآتش افکندند با جماعتی از تفنگچیان سوادکوهی که
در سرای بیرونی شاهزاده جای داشتند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند
سلطان حسین میرزا پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه و داود میرزا پسر ظل السلطان هم در آنجا مقتول شدند
و جسد هر دو تن سوخته گشت و میرزا عبدالباقی مستوفی نیز بقتل رسید اما ملاحسین و مردم از پس این قتل و حرق
آهنگ سرای درونی و قتل مهدیقلی میرزا کردند و شاهزاده بخویشتن داری پرداخت و یکتن از مردم بابیه که
از دیوار صعود کرده بود با گلوله تفنگ بزیر انداخت و یکتن دیگر را که از در سرای جمعدان رفت هم هدف
گلوله ساخت لکن معلوم داشت که با این جماعت رزم نتواند داد از جانب دیگر سرای راه فرار پیش گرفت
و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد تنها بجانب بیابان همی گریخت جماعت بابیه هر چه در سرای او
بیافتند برگرفتند و بجانب محلات آن قریه تاختن بردند و بانگ صیحه و فریاد ایشان کوه و دشت را
پای و دست لشکر شاهزاده از هول بعضی بی هیچ پیرایه و هیچ جامه در بر نداشتند و مجال پوشیدن جامه نکردند سر و
پای برهنه بجانب قلل جبال و مغاکهای صحاری پراکنده شدند در میان این لشکر چند تن از مردم اشرفی
دیواری را سنگر کرده بخویشتن داری مشغول بودند حاجی محمدعلی با چند تن از بابیه آهنگ ایشان کرده
مردم اشرفی تفنگها بگشادند و از قضا گلوله بر دهان حاجی محمدعلی آمد و چراغی ... [illegible]
از جنگ برگاشت مردم اشرفی دیگر باره از قفای ایشان تفنگها گشاده [illegible]

با چند تن از کسان ... بدین وقت آنگاه که سپیده بردمید و روز روشن شد پس سرکردگان لشکریان تدبیر
آن بکردند که در قلعه جهان فرود شوند و دشمن را دفع دهند که از در بی‌مبالاتی بودند و جماعت بابیه با آن
قلیل مردم مال و مواشی آن قریه و اموال و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی براندند و طریق قلعه
شیخ طبرسی گرفتند از قضا شصت تن از لشکر شاهزاده بر سر راه ایشان همی بود چون دانستند که آن جماعت را
هنگام مراجعت است بی آنکه ساز جنگی آماده کنند و تفنگی بگشایند سر خویش از ... دیگر کشیدند و ملاحسین و اصحاب
او چاشتگاه روز از مسافت طریق بپرداخته در قلعه خویش جای ساختند اما مهدیقلی میرزا بعد از فرار
نیم فرسنگ در آن کوهها و برف پیاده طی مسافت کرده در این وقت یکتن از مردم ... که با اسب
پالانی ... همی بود ... بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا برنشست و او را در کاروانسرای ...
نشیمن داد و خود هم بر آن برآمد و از چپ و راست برفت و هر کس از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده خبر
داده مردم را فوج فوج بحضرت او آورد اما چون شاهزاده را دیگر وقت جنگ نبود از کاروانسرای سواره شد و آن شب را
در قادی کلای ... و روز دیگر بجانب ساری شتافت و این قضیه چنان هول و هربی در مردم مازندران افکند
که ... زن و فرزندان خود را برداشته ... کردند لکن مهدیقلی میرزا دیگر باره بفراهم
کردن سپاه پرداخت و سران و سرکردگان را حاضر ساخت و ... ایشان ... لشکر
... از سوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه شیخ طبرسی بتاختند و جماعت بابیه را
بمحاصره انداخت و صورت حال را معروض حضرت شاهزاده داشت که اینک من ... ایشان را محاصره داده‌ام
حاجتی بمدد و معین ندارم اگر شما را تماشای این جنگ و نظاره این حربگاه پسند خاطر است بدین جانب کوچ دهید
شاهزاده چون این بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود و او را از بابیه آسیبی رسد بفرمود تا محسن خان
سورتی با مردم خود و جمعی ... و محمد کریمخان اشرفی ... بدان جانب کوچ دهند و نیز مقرر کرد که خلیل خان سوادکوهی
و مردم قادی کلا با او پیوسته کردند و ایشان چون ... بابیه را محاصره کرده بودند بعد از طی مسافت
عباسقلی خان را گفتند ... لکن ... لشکری ... اگر کنیم غره نتوانیم کرد ...
قلیخان گفت ... هیچ لشکر ... نخواهیم کرد ... مردم لاریجان تنها ایشان است ... در این وقت
مردم بابیه ... جماعت ... خواب ... چنان ... که پنداری در قلعه شیخ طبرسی
هیچکس ... و گاه گاه ... قرائت ... طلب ... چون ...
بگذشت شب دهم شهر ربیع الاول سه ساعت از آن پیش که سپیده صبح سر برزند ملاحسین چهارصد تن
پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود برگزیده ساخت و از قلعه شیخ طبرسی بیرون تاخت و ... دیوانه‌وار ...
... لشکرگاه ... و خود با چند سوار ... لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق فرار گیرد ...
... در این وقت مردم لشکرگاه آسوده ... دشمن ... خواب ... جامه‌های ...
کنار لشکرگاه جماعت بابیه ... لشکر ...
... سیاه ...

[illegible]

حمل کردند تمامت این افواج را چون گوسفند که از گرگان رمیده باشند همکرده بسنگر لاریجانی بردند و گریخته
و خانها که مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند تا ظلمت شب را بروز روشن کرده دستبرد دشمن را دیده
و از بانگ صیحه و نعره گیرودار جماعت بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس خبر نبود چنانکه یکدیگر را هدف
میساختند عباسقلیخان سردار نیز نزدیک افتاد که وداع جان و جهان گوید هم از جهت طریق سلامت بدست
کرده بیک سوی لشکرگاه گریخت و در آنجا گاهگاه تفنگی همیگشاد و محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه فریاد همی زد تا
مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد در اینوقت جمعی از اصحاب ملاحسین در رسیدند و او گمان داشت
که لشکر شاهزاده اند بانگ بر ایشان زد که از بهر جنگ قدم استوار کنید و این مردم چون این مأخذ دادند سازش
هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و او را با تیغ پاره پاره کردند و در این گیرودار هشتاد تن از جماعت بابیه نیز
مقتول گشت از پس این وقایع ملاحسین که بر سر راه هزیمتیان کمین نهاده بود بمیان لشکرگاه در آمد میرزا کریمخان
اشرفی و آقا محمد حسن لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود کرده مواظب بوده
که چندانکه زنده باشند هزیمت نشوند و از آتشی که جماعت بابیه کرده بودند فضای معرکه روشن بود در این وقت
ملاحسین را با اصحاب او دیدار شدند میرزا کریمخان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سوار را که دستار سبز
بر سر دارد نگران باش این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و این خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ
دست بر سینهٔ خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینهٔ او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را بگشاد
و این گلوله نیز بر شکم او آمد و با این دو جراحت صعب از اسب نیفتاد و بشتاب طریق فرار گرفت الا آنکه اصحاب
خود را امر بمراجعت داد و با اینکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلولهای باریدند جماعتی از اصحاب او را سنگهای
افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته آهسته همی راه بریده تا بقلعه شیخ طبرسی رسید با اینهمه لشکر شاهزاده تاب درنگ
نیاوردند هر کس بطرفی گریخت الا آنکه عباسقلی خان لاریجانی با پنجاه تن و عبدالله خان افغان با سه تن
و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بودند چون صبح طالع شد میرزا کریمخان اشرفی بر سر
بلندی برآمده بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فراهم شود و عباسقلیخان
و چند تن دیگر که منتهز فرصت بودند چون از صفحات بانگ اذان بلشکرگاه در آمدند و از سر نعش اقران قتل ملاحسین
و امثال و کشتگان و بازپرس کارداران دولت آشفته خاطر بودند بالجمله مقتولین را دفن ساختند و شتاب بشرویه در
تن کشتگان بابیه را سر برگرفته و سرهای ایشان را با جبار فروش و دیگر بلدان مازندران فرستادند که هول میان کارزار
و هیبت مردم از آن جماعت اندک شود و آنگاه عباسقلیخان صورت حال را بمصحوب عبدالله خان افغان بشاهزاده
فرستاد و تصمیم عزم داد که دیگر باره اعداد لشکر کرده بحضرت شاهزاده در رود اما از آن سوی ملاحسین چون در
قلعه شیخ طبرسی چنان برفت که از اصحاب او کس ندانست او را جراحتی رسیده در میان در آمده از اسب
در افتاد او را برگرفتند و نزدیک حاجی محمد علی حمل دادند پس ملاحسین بر حسب زبان باز کرده گفت ای مردم چنان مپندارید
که من مرده ام چه بعد از چند زنده خواهم شد و سر از قبر بر خواهم کرد در این آیین کشته شدن را آموخته ام باز نگردید و دست
از جنگ باز مدارید و در سخن حضرت اعلی را که ما به گفته اند حاجی محمد علی باشد را گم کنید و آنگاه مردم را از خود دور کرده

با چند تن از خاصان خویش و لختی نعش‌ها را بازشناختن گرفت که هیچکس از قلعگیان زنده از این کیفیت و سبب فرو بست پس چند او را
بدین حیله از مردم قلعه شیخ طبرسی با چوب و شمشیر با خاک سپردند و سی تن دیگر از جراحت افگنان بابیه هم در قلعه بردند
ایشان را نیز در خون ساختند و آنگاه از قلعه بیرون شده به لشکرگاه آمدند و معاینه کردند که مردم ایشان را
سر بریده داشته‌اند پس متوالی بجنازه‌ها پرداختند هر کس از لشکریان در خون بود از خاک برآوردند و سرهای بریده
و سرهای ایشان را بر سر چوبهای دراز بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنهای ایشان را
در بیابان افکندند و کشتگان خود را در خون ساختند و مراجعت بقلعه نموده در جای خویش آرام گرفتند

لشکر راندن شاهزاده مهدیقلی میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده مهدیقلی میرزا قبل از آنکه از شبیخون جماعت بابیه و کشتن عباسقلی خان و لشکریان آگاه شود با لشکری ساخته
از شهر ساری بیرون تاخت و آهنگ قلعه شیخ طبرسی راه برنهاد و در سرخه کلای جای کرد و روز دیگر از آنجا کوچ داده
[illegible] مکتوب عباسقلی خان با چند نیزه سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان از بیم آنکه مبادا لشکریان
هراسناک شوند و از گرد او پراکنده گردند هیچ از جلادت بابیه و هزیمت خود یاد نکرد لاجرم شاهزاده از مطالعه مکتوب
آن سردار چنان دانست که فتح قلعه شیخ طبرسی و قلع طایفه بابیه بسیار سهل است و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا
فتح قلعه و قمع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و [illegible] و چون [illegible] براند و در آنجا عبدالله خان افغان
از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت و این هر دو تن باتفاق شاهزاده را [illegible]
پرده از راز برگرفتند مهدیقلی میرزا بر جای سرد شده و کارها دیگرگون یافت و نخست کس فرستاده بنه و آذوقه و لشکر را
که از پیش روی میرفت سر برتافت پس سران سپاه را یک یک و دو دو حاضر کرده ایشان را از قلعه [illegible] کرده
کیاکلا آمده [illegible] بزرگان سپاه بعضی اقامت را بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت میفرمودند
سخن بر این نهادند که این لشکر از جماعت بابیه هراسناک شده‌اند اگر این کرت حمله افکنند لشکر را در هم شکسته
خاطر [illegible] لاجرم با لشکری در خور جنگ آهنگ ایشان باید کرد پس شاهزاده چهار روز
در کیاکلا اوتراق کرد و کار لشکر بساخت و روز پنجم از آنجا کوچ داده با سپاه سواره و پیاده بجانب قلعه شیخ طبرسی آمد
و بدنهای کشتگان را سوخته و بعضی را نیمخورده جانوران معاینه کرد و سرهای ایشان را بر سر چوبها [illegible]
قلعه چون کوهستانی پدیدار بود هولی عظیم در دل او جای کرد و روی ندانست که بی لشکری و جنگی در کنار آن قلعه
کند لاجرم از آنجا عبور کرده [illegible] از آنسوی تر بقریه کاشت [illegible] آمد و در آنجا دو ساعت از شب گذشته با عباسقلی
[illegible] روز در آنجا توقف نموده بفراهم کردن سپاه پرداخت و جماعتی از پی جماعتی بدو پیوست آنگاه
[illegible] لشکری حکم داد که برابر قلعه شیخ طبرسی [illegible] و روز چهارم با لشکری [illegible]
[illegible] سپرده [illegible] و میرزا عبدالله نوائی [illegible] لشکر [illegible]
خان لاریجانی و مصطفی خان [illegible] حاجی مصطفی خان [illegible] اشرفی و سوادکوهی [illegible]
[illegible]
[illegible]

افاضه کردند چنانکه از فرط آن بروج ساحت قلعه با سیر اطراف گلوله ها ساخته شد و چنانکه مردم در میان قلعه بشمار رفتا
چون کار بدینجا رسید حاجی محمدعلی حکم داد تا در شبهای تاریک خاکریزهای پس دیوار قلعه را چنان مرتفع کردند که
دیگر ساحت قلعه دیدار نشد و اصحاب او آسوده در میان قلعه به کشمکش شتاب بودند در این وقت شاهزاده از کارگذاران
دولت خواستار آمد تا ده عراده توپ و دو عراده خمپاره و دو خانه قاپق بدو فرستادند و یکتن از مردم هرات آتشی انبار را
تعبیه کرد که از آتش زده بجانب قلعه روان میداشت و هفتصد ذراع مسافت را قطع کرده بمیان قلعه فرود می‌آمد
و خانه‌هائی که جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بودند آتشش در میزد و بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود
سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و خمپاره در میان قلعه مرگ را گرک میبارید حاجی محمدعلی چون این بدید از قلعه
شیخ طبرسی که نشیمن داشت بیرون شد و در میان خاکریز قلعه منزل کرد و اصحاب او در نقبهائی که کرده بودند جای
کردند چنانکه هیچکس را از توپ و خمپاره آسیبی نبود در این وقت جعفرقلیخان بالارستاقی هزارجریبی بلشکرگاه آمد
بر حسب امر شاهزاده جانب غربی شیخ طبرسی را نزدیک قلعه بنیان برجی کرد و در مدت سه روز برجی عظیم برآورد
چنانکه لشکریان در سه ماه مانند آن نکرده بودند روز چهارم هنگام بامداد که مردم او از کار سنگر بلشکرگاه مراجعت
کردند تا لختی بیاسایند شاهزاده فرمان کرد که هم اکنون باز شوید و کار سنگر بپای برید هر چند قواد سپاه و جنگ دیدگان
محجوب کشتند که این سربازان از اول شب تا سپیده صبح لحظه نغنوده اند و لب بنج از کول و مشروبی نیالوده اند
چندان مهلت فرمای که تازه نفسی راز مانی اندر آسایش و آرامش باشند و کار خوردنی و نوشش بسازند آنگاه
مراجعت کنند شاهزاده از آن محبه که در طبع داشت پذیرفتار نشد و فرمان داد که هم اکنون باید راه سنگر گیرند
سربازان را لاجرم نیروی بازپس شدن نبود و هر کس گوشه سنگری گرفت و بیهشانه بیچاره و خاره نهاده بخواب رفت
جعفرقلیخان و میرزا عبدالله نیز بجهت فراوانی ماندگی و پنجاه تن سرباز از لشکرگاه روانه سنگر شدند و هر یک در برج
خود جای کردند و سربازان ایشان نیز چند تن از دو برج هر کس به پشت افتاده بخفت و جماعت بابیه که از دور و
نزدیک نگران بودند چون قلت مردم و غفلت ایشان را تفرس کردند دویست تن مرد کارآزموده از راه خندق بیرون
شده ناگاه صیحه زنان یورش افکندند میرزا عبدالله که هنوز دست فرسوده خواب بود حالی تفنگ خویش گشوده دو تن
از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگردانیدند و حمله کرده بجانب برج جعفرقلیخان حمله بردند و از گرد راه چون بپای برج
رسیدند جعفرقلیخان از جای برآمد و دو تن را با گلوله بخاک افکند و دو تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه هم
نگردیدند و با شمشیرهای کشیده بیامدند و چند زخم شمشیر بروی فرود آوردند جعفرقلیخان را دیگر مجال مجادله نماند و در
میان خندق برج اندراخت جماعت بابیه از پس او آهنگ سربازان او و طهماسب قلیخان کردند و یکباره سرباز او را
از تیغ بگذرانیدند و در این گیرودار اصحاب حاجی محمدعلی از قلعه دیدار بسلامت نشدند و گلوله ها را بیاریدند تا از لشکرگاه کسی
بمدد ایشان نیاید با جمله چند تن از طهماسب قلیخان و جماعت جعفرقلیخان مردم بابیه از برج بیرون [illegible] خویش
برگشتند و وقت عبور جعفرقلیخان با [illegible] میان خندق [illegible] و از زخم تیر [illegible] هنگام گذشتن ایشان
میرزا عبدالله [illegible] از برج [illegible] و یکتن [illegible] مقتول [illegible]
[illegible]

سرهم کرده بعد از دو روز او را بجانب ساری کوچ دادند تا در آنجا یک ماه واکستند مهدیقلی میرزا چون این پیغام بشنید در خشم شد ۵۴۱
و گفت چرا بی اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت دادند از این سخن و آمدن
زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت

خشم گرفتن شاهنشاه ایران با بزرگان مازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه و تدمیر بابیه

چون مدت محاصره قلعه شیخ طبرسی بچهار ماه کشید و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مناجزت معروض
کارداران دولت افتاد آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و فرمود ما چنان دانسته بودیم که سپاه مالی اگر
بمیان آتش و آب شتاب گیرند و از حدت نهنگ و نبرد شیر هراسناک نشوند اینک روزگاری دراز است که با جماعتی
نامساز طریق مماطلت می سپارند و در این مماطلت روز بباطلت میکذرانند همانا بزرگان مازندران مقاتلی این فتنه
و فترت را موجب قربت حضرت شاه دانسته و از بهر قوام خویشتن آتش این حادثه را دامن زنند از این پس چنان
می انگارم که خدای مملکت مازندران نیاورده است و یکسره مسامحتی که در این ستیزه و آویز رفته است تمامت
مردم مازندران را با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز خواهم داشت مقربان درگاه از بهر شفاعت جبین ضراعت
بر خاک نهادند و از جانب قواد سپاه فتح قلعه و قلع بابیه را ضمانت کردند این هنگام شاهنشاه ایران سلیمانخان
افشار را فرمان کرد تا بجانب مازندران رهسپار شود و فحص حال کند و بداند که لشکریان در کار جنگ مسامحت
روا نگاه میسپرند یا جماعت بابیه در کار بیدار استوار می باشند مع القصه بعد از ورود سلیمانخان بمازندران لشکریان
ترک سر و جان گفتند و اطراف قلعه را دایره کردار فرو گرفتند و از دو سوی حفر کردن زمین و نقب در بردن
بقلعه در آمدند و با یکدیگر مواضعه کردند که چون نقبها را از خاکریز و خندق بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمامت
لشکر یکباره یورش برند پس بعد از طرف غربی یک نقب را بزیر برج و خاکریز در برده آتش زدند چنانکه یکجا فروغ
مسافت ما بین برج و خندق و خاکریز را بخاک پست شد و نقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون با برج و خاکریز
نارسائی داشت بعد از افروخته شدن زیانی شناخته نیاورد و اما لشکریان بشیپور جنگ بتاختند و از چارسوی
یورش در دادند جماعت بابیه از آنجانب که برج و باره بزیر آمد انجمن شدند و هرکس از لشکر نزدیک شد بزخم
گلوله و ضرب تیغ دفع همیدادند میرزا کریمخان اشرفی با جمعی از مردم اشرف بجانب قلعه حمله برد و علمدار او را بزخم
گلوله بخاک افکندند میرزا کریمخان دست بیازید و خود علم برداشت و برافراشت و دلیرانه تا پای برج برفت
و هیچ از باران گلوله بیم نکرد و یکتن از بابیه سر تفنگ را از نقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد
میرزا کریمخان دست فرا برده گلوگاه تفنگ را بگرفت و از چنگ او برآورد و بر آن برج صعود کرده علم را
بر سر برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفرقلیخان با چند
تن بالارستاقی خود را بپای برج برسانید اما مهدیقلی میرزا چون در این یورش بسیار کس از لشکر را بمعرض
هلاک می نگریست بفرمود تا طبل مراجعت بنواختند میرزا کریمخان و محمد صالح خان نیز بازپس شدند اما چون
اینکار بانجام نرفت سران سپاه شرم زده بودند و واجب کردند که روز دیگر اینکار بکام کنند و دیگرباره یورش
بقلعه برند در این وقت مکشوف افتاد که علوفه و آذوقه قلعه گیان نایاب شده است و کار بر ایشان سخت افتاده

درو زمی چند بر کنند که آن جماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر نه به پناه آیند پس ترک اندیشه گفتند و در تقویه
محاصره کوشش نمودند و از آنسوی نیز چون هر خبر که حاجی محمدعلی آورده بود کذب و دروغ برآمد عقیدت اصحاب
او را فتوری بادید شد و از آن تعب و طلب که داشتند سستی گرفتند اما با اینهمه هیچکس یارای نبود چه اگر از کسی
مخالفتی اظهار میرفت بحکم حاجی محمدعلی سر او بریده یا زبان بریده میگشت لاجرم جماعت بابیه بجان آمدند و در نهان
از بیچارگی دامن برزدند نخستین آقا رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشتن سی تن مرد جنگی داشت
از شاهزاده امان طلبید و محمدتقی میرزا او را زینهار داد و پس از قلعه بیرون شده بلشکرگاه شد و مطمئن خاطر
گشته باز قلعه شد و بتوانی مردم خود را برداشته روانه لشکرگاه گشت چون راه نزدیک کرد یکتن از مردم لاریجانی
بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و سنجاک در انداخت و دیگر تفنگچیان بسوی مردم او تفنگها گشادند
و جمعی را مقتول ساختند چند تن که زنده ماندند بسوی قلعه مراجعت کردند جماعت بابیه گفتند شما مرتد شدید و بجانب
دشمن شتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را با تیغ بگذرانیدند از پس این واقعه رضاخان پسر محمدخان امیرآخور
شاهنشاه مبرور که بجماعت بابیه پیوسته بود هم زینهارجوی گشت و از شاهزاده امان یافته با دو سه تن از مردم خود
بلشکرگاه درآمد شاهزاده او را بهادرخان نوری سپرد تا در نزد خویش بدارد و جمعی دیگر از بابیه با لشکریکه در سنگرها
بودند طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت حاصل کرده از قلعه بیرون شده و طریق فرار برداشتند و بمرابع
و مساکن خویش گریختند و هم در این ایام چنان افتاد که شاهزاده و عباسقلی خان در یکی از برجها که با قلعه قریب بود
در رفتند و جماعت بابیه تفرس کردند پس بجانب آن برج چون باران بهار گلوله باریدند از قضا گلوله از شکاف تنه
درختی بگذشت و بر شانه عباسقلی خان لاریجانی آمده جراحتی کرد اما هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض
لشکر و تهیه سنگر استوار بود از پس این واقعه علف و آذوقه جماعت بابیه یکباره بنهایت شد و راه چرا بسته شد
بسته بود نخست علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چندانکه درخت در قلعه بود پوست و برگ آنرا قوت کردند و چند
آلات و ادوات چرم داشتند نرم پوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان در قلعه بود بسوختند و با آب صلایه کرده بنوشیدند
و اسب طاحین را که بزخم گلوله مرده بود و از برای حشمت طاحین آنرا با خاک سپرده بودند برآوردند و گوشت گندیده
آنرا با استخوان بقسمت بردند و با اینهمه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند چنانکه لشکریان که در طرف غربی قلعه
شیخ طبرسی از بهر خود قلعه کرده بودند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت و دو سه جا خشت
عبور بر خندق آن قنطره بسته بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از سرباز بندپی و جماعت اشرفی و بالارستاقی
در آن قلعه جای داشتند یکشب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول نماز بودند و هنوز قنطره بر
خندق بود ناگاه دو تن از بابیه بقلعه درآمدند و شمشیرزنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر بیرون شده
میرزا عبدالله این بدید و دست بزد و برخاست و نخستین آن دو تن را در خندق بکشت و بدید و میان خندق
جماعت بابیه چون ... باز شدند اما این سه تن که میان قلعه بودند با شمشیرها بکشیدند و بجنگ ...
بسی از تفنگچیان را جراحت کردند و یکتن از ایشان از نهانی به برج ... عروج کرده و ...
کرده اگر فرصت یافتندی قلعه ... جماعت بابیه از بیرون قلعه ... افکندند ...

تنگی علف و آذوقه در میان بابیه

ترکتازی جماعت بابیه بلشکرگاه ایشان

و همچنین از تفنگچیان اشرفی نیز هدف گلوله ساخته و از آن جماعت نیز چند تن بزخم گلوله جان بداد اما آن یکتن که بر فراز برج
کمین داشت بنوده هر که قدم صعود میکرد با شمشیر در هم میساخت در پایان کار تن از مردم طالش شتاب کرده بجانب
او کرده و بدو دست یافته از پایش درآورده و دو تن دیگر را که در میان قلعه بودند هم بقتل آوردند از پس این واقعه دیگر در قلعه
شیخ طبرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و چرم همه پرداخته شد و راه فرار مسدود گشت ناچار جماعت بابیه از در [illegible]
بیرون شده و زینهار طلبیدند محمد تقی میرزا عهدنامه بدیشان رقم کرد که چون توبت و انابت کنند و از مذهب جماعت [illegible]
بیکسوی شوند از مال و جان در امان خواهند بود و خاتم بر آن رقم نهاد و سران سپاه نیز خاتم برزدند و [illegible]
و اسبی نیز از برای حاجی محمد علی بفرستاد و بفرمود تا بیکسوی لشکرگاه در [illegible] منزل ایشان خیمه چند برافراختند حاجی محمد
با تنگ [illegible] بنوده سواری [illegible] بر سر بسته و اهل مذهب [illegible] با جمله از قلعه بیرون شده و بر شاهزاده درآمد
و دویست و چهارده تن از جماعت بابیه که باقی مانده بودند با شمشیرهای کشیده در رکاب او طی مسافت نموده در خیمه‌ها
برای ایشان کرده بودند فرود شدند و آن شب را بصبح آوردند روز دیگر شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از بزرگان
ایشان را از لشکرگاه طلب داشت بعد از درآمدن ایشان مجلس و نشستن [illegible] سخن از مذهب بمیان آمد تا آنکه بعضی عقاید را
می‌نهفتند آنچه بر زبان ایشان میرفت مرتد شرعی و واجب القتل بودند اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان [illegible]
اما لشکریان و سران سپاه از بس رنج برده بودند و مردم ایشان عرضه تیغ گشته بود و همچنان بیم آن بود که هر یک [illegible]
فتنه مردم را اغوا کنند دل بر قتل ایشان نهادند و [illegible] انجمن شده آهنگ خیمه‌های ایشان کردند و با موافقت محمد تقی
میرزا نیز چون پشت و روی این کار را نگریست حکم شریعت و پیشوائی دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آن
جماعت را حاضر کرده بر صف بداشتند و فرمان کرد تا یک یک را شکم بدریدند و بسیار کس بود که از شکم او [illegible]
فرو میریخت با جمله تمامت آن جماعت مقتول شد الا معدودی قلیل که [illegible] ساده گریختند رضاخان پسر محمدخان
میرآخور و چند تن دیگر که در منزل [illegible] بردند هم بدست تفنگچیان [illegible] و لاریجانی تباه گشتند و بعضی
دیگر از جماعت بابیه که از پیش [illegible] در لشکرگاه جای داشتند هم جان بسلامت نبردند پسر ملا [illegible] نیز
هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد علی و چند تن از سران را با او محبوس داشت و خود بر قلعه شیخ طبرسی آمد و [illegible]
[illegible] که در استحکام قلعه بکار برده بودند [illegible] گرفت و آن برج و خاکریزها و چاهها [illegible] معاینه کرد و آن
خندق و اموال [illegible] که در آن قلعه انباشته بودند برگرفت و هرچه [illegible] بود [illegible] ساخت و آنچه از خانه [illegible]
بوده بود [illegible] نجات رفته بود بدست کرده و هرچه مجهول [illegible]
ساخت [illegible] سعید العلماء و دیگر اهل شرع بر قتل حاجی محمد علی [illegible] فتوی [illegible]
[illegible] شریعت مقبول نباشد پس علماء و طلاب علوم [illegible] انجمن شده و ایشان [illegible]
مقتول ساختند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کمسه‌ای پنجاه سوار ملازم خدمت او داشت و در روز سه‌شنبه سیم ذیحجة الحرام از قریهٔ شاهزاده عبدالعظیم رضی‌الله عنه بیرون شده و از اراضی مقدسه [illegible] مشرف گشت و هم در این سال میرزا احمد مجتهد تبریزی که بزرگ شاگردان شیخ احمد احسائی و جماعت فرقه اند فرمان کرد که ایشان بیرون از تمام مسلمین نبوده و مردم طاعت ایشان را [illegible] بپرهیزند لاجرم چنان افتاد که کینی از جماعت شیخیه خواست که با [illegible] مردم [illegible] طرد و منع بر آید و کار به منازعت و مناقشت افتاد چون تبعهٔ شیخیه را نیز صدقی و کثرتی بود از دو جانب جماعتی بزرگ انبوه شدند و اهل حرفت و صنعت کارخانه و کسب را دربسته اعداد حرب و ضرب کردند شاهزاده ملک قاسم میرزا که این هنگام فرمانگذار آن مملکت بود به زلال پند و اندرز آن آتش فتنه را بنشاند و در میان ایشان کار به مصالحت و مسالمت انداخت و هم در این سال میرزا ابوالحسن خان مصلحت‌گذار سفارت دولت ایران بر حسب فرمان سفر دارالسلام بغداد کرده و اقامت آن بلده گشت تا در کار تجار و زوار و دیگر مجاوران ایران که بدان اراضی سفر کنند نگران باشد و میان دولتین اسلام کار بر تشیید مودت کنند

ذکر وقایع سال دوم جلوس شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار مطابق سنهٔ یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و پنج هجری مطابق تنگوزئیل ترکی چون دو ساعت و دوازده دقیقه از شب چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الثانی برگذشت آفتاب از حوت به حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عید به پای برد و این هنگام کارداران دولت چشم بر کار خراسان داشتند با اینکه از این پیش مرقوم افتاد که حمزه میرزای حشمة الدوله از ارض مشهد مقدس آهنگ سفر هرات کرد و بعد از بیرون شدن از ارک با اتفاق یار محمد خان راه برگرفت و تا اراضی جام براند چون هنگام آمدن یار محمد خان به خراسان چند تن از لشکر او را مردم بهادر خان در اراضی جام اسیر گرفته بودند این وقت لشکر حشمة الدوله و افغانان بهادر خان را با یکصد تن تفنگچی در قلعهٔ فرمون حصار دادند و هشتم روز دیگر بدانجا در آمدند و زیر و زبر کردند بهادر خان زنهار طلبید و لشکریان [illegible] امان یافت در این منزل قربانعلی بیک ملازم وزیر مختار انگلیس که به صوابدید کارداران دولت منشور شاهنشاه ایران را به حمزه میرزا آورده به دست مردم سالار گرفتار شد او را محبوس داشتند و هر نامه که با او بود گرفتند جز منشور پادشاه را که در میان جامهٔ خود نهفته داشت بالجمله قربانعلی ناگاه از حبس بگریخت و خط شاهنشاه را به حمزه میرزا آورد و لشکریان آن خط را مشاهده کردند و از جلوس پادشاه بر تخت ملک آگاه شدند و شادخاطر آمدند آنگاه حشمة الدوله آهنگ هرات کرد و در میان لشکر ایران کار به یک دیگر افتاد و فوج گرازی و فراهانی سر به بی‌فرمانی بر آوردند و گفتند ما هرگز سفر هرات نخواهیم کرد و چهار عراده توپ برداشتند و شتابزده به جانب عراق رهسپار شدند حشمة الدوله در چنین هنگام مقاتلت با لشکر خود را از طریق صواب بعید دانست لاجرم ایشان را با مجال خویش گذاشت و با فوج خاصه و فوج بهادران و دو فوج [illegible] و دو فوج افشار [illegible] جانب هرات تصمیم عزم داد و میرزا موسی آشتیانی برادرزادهٔ صاحب دیوان که وزارت او داشت نیز در رکاب او کوچ داد و شاهزاده [illegible] مشهد آمده چند روز [illegible] اگر جنگ [illegible] بر آید طریق فرار سپرند و سواری ایشان [illegible] لشکریان گشته و چند [illegible] توپ [illegible] بسته [illegible] شب [illegible] پیاده [illegible] سرهنگ [illegible] شاهزاده [illegible]

میرزا نبیه کنان قسمت اعظم جانب یار محمد خان مأمور سفر دارالخلافه شده صورت حال معروض داشت که چون ۵۴۵
داشتند و شاهزاده باتفاق یار محمد خان طریق هرات پیش گذاشت بالجمله طریقه اتفاق پیش گذاشت بسبب کمال
شده دو روز در سنگی غوریان در اراضی شبش فرود شدند و چون شبش با درختستان و بیشه پیوسته است از هر طرف
هشیار کرده تا لشکریان در آن زمستان در وقت حطب در تعب نباشند و حشمة الدوله از نیمه محرم تا آخر ربیع الثانی در شبش
اوتراق کرده و یار محمد خان معادل پنجهزار تومان نزد سنگک و چهار هزار خروار غله بعنوان قرض باردوی لشکرگاه حشمة الدوله
فرستاد تا لشکریان بدان معاش کردند اینوقت خبر مأمور شدن سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر مملکت
خراسان مسموع افتاد پس حمزه میرزا مراجعت بخراسان را تصمیم عزم داد و یار محمد خان جبار خان را با هزار سوار ملازم
رکاب او ساخت و شاهزاده از شبش کوچ داده به تربت حیدریه آمد و از آنجا در روده حسام السلطنه بنیشابور بازداشت
در راه نیشابور برداشت روز یازدهم جمادی الاولی وارد نیشابور شده دو روز با برادر خود حسام السلطنه بوده و در اینوقت
حاجی میرزا عیسی خان خوئی از دارالخلافه طهران برسید و منشور طلب داشتن حمزه میرزا و لشکر او را بدارالخلافه رسانید
و همچنان تشریف حکمرانی خراسان را بنام سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بیاورد لاجرم حشمة الدوله از نیشابور
بسبزوار آمد و از آنجا کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در غره رجب وارد دارالخلافه طهران گشت و بعد از روزی چند بحسب
امر کارداران دولت مأمور بحکومت آذربایجان گشت و میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی قوام الدوله که اکنون ملقب به
مأمور است بوزارت آذربایجان مختار افتاده ملتزم رکاب او گشت و شاهزاده در این هنگام ملقب بحشمة الدوله گشت و
نشان تمثال و حمایل امیر تومانی یافت و بعد از ورود به تبریز مملکت آذربایجان را منظم کرده فرضی خان ایل بیگی
شاهسون را که در تقدیم خدمت تقاعدی داشت از منصب معزول نموده و چون بعد از عزل سر بشرارت برزد کاظم خان پسر
شاهزاده با دویست تن سرباز و چابک سواران بدانجانب تاخت و فرضی خان و شاه پسند خان و روشن خان و سلیمان خان را
دوشت محبوسا به تبریز فرستاده قلاع ایشان را با خاک پست کرده

مأمور شدن چراغعلی خان بمملکت خراسان برای استمالت حسن خان سالار و مراجعت وی بی مرام شیرازی
کارداران دولت چنان صواب شمردند که یکتن از بزرگان دانا بمشهد مقدس رسول فرستند تا با سالار و اعیان
آن بلده سخن کند و ایشان را از طریق طغیان و عصیان بگرداند تا در میانه جان و مال جماعتی یکباره تباه نشود و میرزا تقی خان
امیر نظام چراغعلی خان زنگنه را با یکتن ملازم خود و یکتن مردم معتبر قشقاییان گروه شاهسون آهنگ راه کرده و فرمان رفت که
حشمة الدوله دو چار شود و او را بلشکرگاه حسام السلطنه مراجعت دهد تا باتفاق یکدیگر مملکت خراسان را مسخر دارند و همچنان
سالار را مطمئن خاطر کرده بدربار آرد و نیز حکمی بمرتضی قلی خان حاکم شاهرود رقم شد که بعد از ورود چراغعلی خان با پنجاه
سی تن سوار با او همراه کند تا سلامت طریق خراسان سپارد بالجمله چراغعلیخان شتاب کنان تا شاهرود براند
و چون مرتضی قلیخان در امضای حکم کارداران دولت مسامحت کرد و از حکومت شاهرود رقم عزل یافت و چراغعلی
خان بی آنجا رهسپار شده بسبزوار آمد و حشمة الدوله را به سبزوار دیده کرده معروض داشت که برحسب فرمان لشکرگاه
حسام السلطنه مراجعت کرد و هم در قبل حسام السلطنه اسکندر خان کاشی باشد که سپاهیان مازندران باز بدالما
لشکریان چون در توقف خراسان و نواحی هرات زحمت فراوان برده بودند طریق نافرمانی گرفتند و سپاه

سفر کردن حسام السلطنه از نیشابور بمشهد

رحیل داده بود و در مخالفت پیش داشتند و حمزه میرزا نیز از آنجا راه برگرفت و چراغعلیخان با اتفاق اسکندرخان سردار روانه نیشابور شده و بحضرت حسام السلطنه پیوسته اند حسام السلطنه سلیمانخان جوینی را رخصت کرد که باراضی خود رفته بسیج راه کند و بجانب کلات رهسپار شود و خود از راه سر ولایت نیشابور بجانب مشهد مقدس کوچ داد و در عرض راه از جانب یار محمد خان افغان عبدالجبار خان با هزار سوار افغان و همراه نیز در حسام السلطنه شتافت و لازم رکاب شد با جمله چند از بر و دیگر یاران که تا شهر مشهد هشت فرسنگ مسافت است مکشوف افتاد که سواران محال تربت و اراضی قسرانی را معرض غارت در آورده اند با چهار هزار و دویست تن فوج قرائی که در لشکرگاه بودند برای حفظ اهل و مال خود رخصت یافته روانه تربت گشته کوچ دادن اجماعت بتربت و بیرون شدن حشمة الدوله از خراسان سالار را دل مشهد را در طریق طغیان تو دل ساخت با جمله حسام السلطنه بصوابدید خوانین خراسان مکتوبی بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن که از علمای مشهد بودند فرستاد که اگر چراغعلیخان از زحمت اشرار آسوده خواهد بود او را روانه مشهد دارم تا انجام کار دارالدولت را بشما گذارد و ایشان دستوری دادند و چراغعلیخان ۱۸ جمادی الاولی با پنج تن سوار روانه مشهد شد چون بنیم فرسنگی شهر رسید پنجهزار تن سواره و پنجهزار تن پیاده و دو عراده توپ باستقبال او بیرون شد و مردم مشهد از بیم پر و شوکت خویش را نمودار کردند و چراغعلیخان بشهر درآورده در سرای سالار جای دادند روز دیگر سالار او را طلب داشته مجلس را از مردم پرداخت و با او گفت میرزا تقیخان با من مکتوب کرده که سخن چراغعلیخان سخن من است اکنون مکنون خاطر او را بگوی چراغعلیخان عرض کرد که امیر نظام پیغام داده دودمان دیرینه خود را بباد مده بی هول و هرب بنشین و طریق درگاه شاهنشاه گیر و دو هزار تومان ایلک از دولت ایران در وجه خویشاوندان و عشیرت شما برقرار است بی کم و کاست مقرر میدارم و برزیادت از این پسرهای شما را هر یک بمنصبی معین و مرسومی معلوم نامبردار میسازم اما شما نخستین باید بسفر مکه کوچ دهی بعد از مراجعت از مکه معظمه الا آنکه حکومت خراسان با تو تفویض نخواهد شد در یکی از بلدان و امصار ایران فرمانگذار توانی گشت و اگر این سخنان را از من پذیرفتار نشوی آل و تبار خویش را در معرض هلاک و دمار خواهی داشت سالار در جواب گفت که من از این جنگ و جوشش هرگز آرزوی سلطنت نبوده ام بلکه خواستم با لشکر خراسان طهران را دست یابم و حاجی میرزا آقاسی را که مهیج این فتنه بود با سیاست بکیفر کنم آنگاه شمشیری از گردن در آویزم و قرآن مجید بدست کرده بحضرت شاهنشاه شتابم اگر بکشد یا ببخشد روا باشد اکنون که بدان آرزو فیروز نشدم و کارها دیگرگون شد از خدمت شاهنشاه ایران و مودت با میرزا تقیخان اگرچه امیدوارم لکن نمیتوانم بجانب طهران کوچ داد چه اندیشه دارم که از بد امیدی بر سر من انجمن شده اند روا نباشد که دست این لشکر کنارم و بگذرم تا مرا بچنگ برآیند و زن و فرزندان ایشان همواره مرا بدیاد کنند و دیگر آنکه چون ایمن بودم بدانند که من ایشان را نگذاشتم و راه ادبار برداشتم نخستین مرا پاره پاره کنند آنگاه زن و فرزند مرا دستبازید ترکمانان بمعرض بیع و شری در آورند پس صواب آنست که کارگذاران دولت قدغن کرده کار ایشان بگیرند و حکومت خراسان را بمن گذارند چون یکسال سپری شود بحضرت شهریار بهسپار شوم و اگر میرزا تقیخان بدین سخن رضا نداد هم کار بعبادت خواهم رفت هر آنچه خواهد ساخته خواهد بود پس پیام داده بحاجی میرزا هاشم و حاجی میرزا حسن را نیز طلب کرده با چراغعلیخان گفت پیام خویش را بهر ایشان بگذار چراغعلیخان آن سخنان را تکرار کرد و ایشان چنانکه از سالار شنیده بودند پاسخ دادند و دیگر

۵۴۷ [illegible] فتح قلعه [illegible] شاهان در دست حسام السلطنه

جمعی از مردم خراسان قصد قتل جعفرقلیخان کرده و بخوابگاه او تاختن آوردند رجب مروی که جلودار او بود از آن
چاره بیرون شده با رجب مروی گفت که اگر سالار چند سر اسب از بهر پیشکش بحضرت شهریار انفاذ دهد و عریضه های
نیکو نگارد کند من این لشکر را از چاپاران بجانب خبوشان کوچ دهم و خواستار شوم تا کارداران دولت یکساله آن
مملکت را با سالار گذارند و از پس یکسال او را احضار به دربار فرمایند رجب مروی این سخن را باور داشت و هم در آن شب
سالار را دیدار کرده آگهی داد و صبحگاهی چند کس از سران قبایل و پانزده تن سوار جعفرقلی خان را [illegible] سلامت
در آن جلده بیرون شدند و بعد از گذشتن سنگ شکافته مراجعت نمودند جعفرقلی خان گمین از ملازمان سالار را با لشکرگاه
با خود برده و از آنجا خطی به سالار نوشته بدو سپرد که من بازوی کذب سخن نگفتم با صبحگاه از این اراضی لشکر کوچ خواهم داد تا
شهر مشهد میرسد شما ساخته جنگ باشید اما از آن سوی حسام السلطنه روز دیگر بمن کوچ اتراق کرده باشد که مردم قلعه شاهان
در اطمینان خاطر ساخته به درگاه آیند [illegible] بسیار قلعه [illegible] مردم بیرون شده با اینجا سیغناق گرفته بودند و از جانب سالار
یوزباشی هادی طرقبه ای و یوزباشی حسن شاهان [illegible] با چهار هزار تفنگچی و شمخالچی حارس و حافظ بودند حسام السلطنه مردی مسمّی
نام [illegible] شاهان از در رسول فرستاد باشد که ایشان را استمالت دهد و مردم شاهان در فرمان بکشند و حسین [illegible] کشتند
و سر او را از برای سالار بمشهد فرستادند روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا جعفرقلیخان سرتیپ پسر [illegible] خان سردار
با فوج نصرت و سه عراده توپ و سواره [illegible] برنشستند و پیادگان [illegible] سواران ساخته تا کار قلعه شاهان
[illegible] گیرد و [illegible] چهارصد تن از مردم شاهان در [illegible] و صد تن سرباز مقتول شد آنگاه مردم شاهان در برج
شده و لشکریان از سنگرهای ایشان گذشته بکنار برجی که مشرف بقلعه و در ظاهر قلعه بود برسیدند و آن برج را یورش
گرفته و شش تن شمخالچی که حارس آن برج بود مقتول ساختند و از آنجا دهان توپها را بقلعه گشادند قلعه گیان
پای اصطبار از کار شده [illegible] جعفرقلیخان آمده خواستار شدند که او را با صد تن سرباز [illegible] قلعه را
بسپارند [illegible] باغوای مفسدین پشیمان شده دیگر باره در ببستند این هنگام حسام السلطنه لشکر را از محاصره
قلعه باز داشت و خود بلشکرگاه شد و چون یک نیمه از آن شب که شب سیم رجب بود سپری شد مردم از قلعه
بیرون شده بکوهی برفتند و اموال و اثقال ایشان بهره لشکریان گشت یوزباشی حسن خان شاهان [illegible]
و یوزباشی هادی سرکرده شمخالچیها که در آن گیرودار گرفتار شدند حسام السلطنه [illegible] تا بدهن توپ بسته آتش زدند
و از آنجا لشکر را جنبش داده بچمن [illegible] در آنجا فرستاده سلیمانخان [illegible] برسید و معروض داشت که
سلیمانخان چون برحسب فرمان سفر کلات پیش داشت در عرض راه [illegible] افتاد که بعضی از بزرگان کلات با سالار
مواضعه نهاده اند که [illegible] محمد علیخان پسر محمد علیخان کلاتی را [illegible] و کلات را با مردم سالار بسپارند سلیمانخان [illegible]
بطرف کلات تاختن برده با [illegible] گرگی از قلاع کلات [illegible] محمد علیخان چون این بشنید شاد خاطر شده
نزدیک سلیمانخان آمده بزرگان کلات را نیز استمالت ساخته نزد او آورد و دویست تن از مردم سلیمانخان [illegible]
برده کلات را تسلیم داده [illegible] کلات [illegible] فرستاد و سلیمانخان چون کلات را
مفتوح داشت از مردم خود حافظ و حارس در آنجا گذاشت و خود مراجعت کرده [illegible] حسام السلطنه رسول او را
شاد خاطر ساخته باز فرستاده و فرمان کرد که سلیمانخان در ظاهر مشهد حاضر لشکرگاه شود و جعفرقلی خان را از آنجا.

 روز دیگر جبه‌خانه را سالم نگاه نمود و خود با لشکر از چمن قصبه حرکت کرده تا کنار مشهد براند مردم شهر چون این بدیدند چندانکه لشکر سواره و پیاده حاضر بود ساخته جنگ شده از دروازه بیرون تاختند از جنوبی شش صد تن سرباز از فوج مخبران و هشتاد تن سوار و دو عراده توپ که بر مقدمه لشکر بودند با مردم شهر روی در روی شدند و جنگ بپیوستند حسام السلطنه چون کار بدینگونه دید بفرمود تا دو عراده توپ دیگر بر کار انداختند و از چهار ساعت این مقاتلت دیر کشید و در پایان سرانجام بهر گروه حمله دادند و لشکر شهری را که افزون از ده هزار سواره و پیاده بود هزیمت کردند و از قفای ایشان همی تاختند و بسیار تباه ساختند که بسیار مردم از ایشان با خندق شهر در افتادند و مجال آن نبود که دروازه شهر را استوار کنند زمانی دراز دروازه بالاخیابان فراز بود و چون لشکریان اندک بودند سواره ندانستند که بشهر در شوند با جمله دویست تن تفنگچی از مردم شهر در آن هنگام بدست لشکریان اسیر شد حسام السلطنه از بیم آنکه وحشت خاطر شهریان را ترفیع کند بفرمود تا تفنگ ایشان را مأخوذ داشته آن جماعت را بسلامت رخصت مراجعت بشهر دادند

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه و محاصره نمودن شهر مشهد مقدس را و مقاتلت با سالار و مردم آن بلده

چون حسام السلطنه لشکر ترکمان و سپاه شهری را هزیمت کرد از کنار باغ قنات در صحرای مشهد کوچ داده در خواجه ربیع که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است فرود شد و میانه شمال و مغرب شهر اطراق کرد و در برابر دروازه خیابان و دروازه سراب لشکریان سنگری محکم برآوردند فوج مخبران و فوج ماکویی با چهار عراده توپ بر دروازه خیابان جای کردند و جعفرقلی خان سرتیپ پسر محمد خان سردار با فوج قراچه داغی و فوج مراغه و چهار عراده توپ بدروازه نوغان رفت و در سیصد ذراعی دروازه سنگری راست کرده ساخته جنگ نشست اما مردم شهر همه روزه از شهر بیرون شده مصاف میدادند و روزهای دراز نبرد میکردند گاهی قراولان لشکر را هزیمت میکردند و گاهی شکسته شده باز پس میشدند چون چندی روزگار بدینگونه رفت در غره شهر شعبان سه هزار تن سوار جرار از ترکمان بمدد سالار برسیده بشهر در آمدند هم در آن روز سپاه شهری چندانکه سواره و پیاده بودند با اتفاق سواران ترکمان از دروازه پایین خیابان بیرون شده بجانب شرقی سنگر سامخان تاختن بردند ابوالحسن خان برادر سامخان و میرمحسن خان تیموری که سنگر سامخان را قراول بودند با جلادت ترکمان دوچار شدند و بیکدیگر در افتادند سالار چون قراولان را با ترکمانان مشغول داشت با تمامت سپاه شهری بجانب سنگر سامخان راه برگرفت و سواران سپاه را بفرمود تا از اسب بزیر آمده با اتفاق پیادگان با شمشیرهای کشیده حمله درافکندند و از سر برج و باروی شهر توپچی و شمخالچی و تفنگچی چون باران بهار آتش آهن میباریدند با جمله سالار چون پلنگ غضبان نخستین بسنگر فوج ترشیزی حمله افکند و در اول یورش فوج ترشیزی را از میان سنگر هزیمت کرد سامخان ایلخانی که از سیصد ذراع مسافت در سنگر خود نظاره بود چون فرار فوج ترشیزی را معاینه کرد تیغ برکشیده با تنی چند گسسته بسرباز فوج ترشیزی آمد باشد که ایشان را بسنگر خود مراجعت دهد مردم سنگر ایلخانی از بیرون تاختن او چنان فهم کردند که راه فرار برگرفت آشفته خاطر شدند و یکباره آهنگ فرار و کار فرار پرداختند و توپچی نیز هراسناک گشت و از غایت دهشت بسمت برج و باروی شهر توپ در انداخت و هم در آن وقت سالار از کار فوج ترشیزی پرداخته بسنگر سامخان حمله آورد و توپچیان چندانکه آتش بنهادند آتش در زدند پنج توپ گشاده شد لاجرم سنگر سامخان نیز پایمال حمله سالار گشت و پنج عراده توپ لشکر بدست مردم شهر افتاد همچنان صدتن

[illegible]

فرار دادن
ایلخانی سامخان

هذا

از فوج ترشیزی و سمنانی و خوافی و چند [illegible] مردم سالار اسیر گرفته با دو عراده توپ بجانب شهر مراجعت کردند ۵۴۹
در آن سوی چون سالار [illegible] از این فتح آگاه شد لشکری [illegible] جمعی از سواران نامدار و فوج مراغه و چند عراده توپ شتاب [illegible]
راه برگرفت و وقتی رسید که کار لشکر [illegible] پرداخته بودند [illegible] سوی لشکرگاه سپاه شهری [illegible] منهزم
شده و هزیمت لشکرگاه [illegible] حسام السلطنه دو عراده توپ و یک [illegible] لشکر [illegible] سالار
[illegible] مردم [illegible] مراجعت لشکرگاه کرده و آن شب [illegible] طلایه صبح [illegible] و چون آفتاب سر از مشرق بر زد سالار
دیگرباره آهنگ کارزار کرده و مردم شهر از نصرت روز پیش چنان دلیر شدند که [illegible] زن و مرد [illegible] بازار هر یک کار
[illegible] کرده [illegible] سالار [illegible] شهر بیرون [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] شتاب گرفت [illegible] تفنگ [illegible] و چون [illegible] نزدیک کرد [illegible] لشکر [illegible]
مردم [illegible] جنگ [illegible] و چون [illegible] زیستند و هیچ توپ و تفنگ [illegible] تا آنگاه که سالار
با [illegible] لشکر [illegible] مسافت برسید این هنگام [illegible] توپ و تفنگها را
گشاده [illegible] لشکر شهری [illegible] مردم شهر [illegible]
پس لشکر [illegible] بیرون شده [illegible] ایشان [illegible] شتافته [illegible] بعد این
هزیمت مردم شهر [illegible] بیرون [illegible] چون شب [illegible] شهر [illegible] سالار با لشکری ساخته
آهنگ شبیخون [illegible] سلطان [illegible] از لشکر حسام السلطنه [illegible]
خبری [illegible] لشکرگاه [illegible] بگشادند نخستین
[illegible] سالار [illegible] این [illegible]
با لشکرگاه [illegible] و دیگر [illegible] آنگاه [illegible] شهری [illegible] از [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] توپ [illegible]
[illegible] شهر بیرون شده [illegible] لشکرگاه [illegible] شدن آفتاب چون [illegible]
آشفته [illegible] توپ و تفنگ [illegible] هنگام فرو شدن آفتاب سالار هزیمت شده
بجانب شهر شتاب گرفت [illegible] آهنگ [illegible] از شهر [illegible] همچنان [illegible]
[illegible] سالار [illegible]
از دو سوی [illegible] جنگ [illegible] خاک و خون [illegible] چنان [illegible]
[illegible] لشکرگاه [illegible] حسام السلطنه [illegible] لشکرگاه [illegible]
سالار فرمان کرد تا سپاه [illegible] از جانب جنوب و طرف مشرق لشکرگاه از میان [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] حسام السلطنه [illegible] سوار و پیاده با پیاده [illegible]
[illegible] کردند [illegible] لشکر سالار [illegible]
[illegible] شهری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] شهری [illegible] هنگام غروب آفتاب سپاه سالار [illegible]

دلیران او قفای ایشان شتافته پانصد تن اسیر گرفتند و مراجعت بلشکرگاه کردند همانا در این هنگام هم در آن شب حسام السلطنه فرمود
تا حسین پاشاخان با فوجی سرباز در کمین نشستند ... شهر عسکری بیامدند ... اسب و ... عطا داد و پیاده و عراده توپ
در آنجا بنشستند ... چون روشن شد ... سالار با سپاه از شهر بیرون شد ... لشکرگاه ... پیش ...
حسین پاشاخان از لشکر خویش توپی گشاده و گلوله توپ ... او را با خاک پست کرد سالار چون بر سپاه لشکری
... از آهنگ ... نتیجه هزیمت داده باز بشهر شد ... شهر بر بسیار بر جای ...
... و وقت ... علف ... لشکر ... در گرفت که موقوفات حضرت رضوی
علیه الصلوة والسلام و خزاین و دفاینی که در آن صحن مبارک سلاطین سلف و بزرگان متقدم ودیعت نهاده بودند
با خود ... مشهد ... بزرگ ... سالار ... [illegible]
نصب داشت و ... از مردم ... صحن مبارک ... گفت که در خزانه
حرم ... تا آنچه ... جواب گفت که ... این جسارت
نتوانم کرد و ضمانت دو جهان نتوانم ... خنجر کشیده ... جای
کرده چنان بر سینه آن مرد ... که از پشتش سر بدر کرد ... جان بداد آنگاه باب خزانه شتاب گرفت
و با پاسبانی ... خزانه ... و هرچه در آنجا یافت برگرفت در صحن مقدس بیرون شده ...
آنگاه از لشکر حسام السلطنه توپی گشاده یافته گلوله توپ بر سینه وی آمد چنانکه ...
با زخم ... که بر سینه ... خویش ... یک ... افتاد ... سالار با چنین کرامتی ...
... خدام ... و علمای بزرگ آن بلده ... حاجی میرزا عسکری امام جمعه ... حسام السلطنه
فرستاده رسول او بدست مردم سالار گرفتار شد او را بکاویدند و مکتوب او را ماخوذ داشته نزد سالار بردند ...
سالار ... بعضی از اعیان را ... امام جمعه را ماخوذ داشتند ... بعضی از لشکریان ...
... چهار هزار تومان ... حاجی میرزا هاشم ...
باز داشت و میرزا صادق ناظر حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام و حاجی میرزا عبدالوهاب مشرف و حاجی میرزا کریم ...
و میرزا محمد تقی متولی را ... محبوس داشت و چون ... جمعی دیگر از علمای ...
آمده با ایشان خطاب کرد که من خویشتن را بدین هول و حرب در انداخته‌ام و ... رنج و تعب بر خود روا ساخته‌ام ...
آسایش مردم این شهر است اکنون که مرا ... از برای تجهیز لشکر بدست نیست اگر از خزانه موقوفه چیزی بوام خواهم ...
در چنین وقت این ودیعت را بقرض برگرفتن در شریعت ... باید دانست اگر نه ...
و طریق سلامت سپرم علمای بلده ... سخن او را صواب شمردند ... جواب نبود لاجرم سالار ...
و جوهرات ... لشکر بذل کرده قنادیل ذهب و فضه و دیگر ادوات ... زرین و سیمین را برگرفته ...
فرستاد و بنام السلطان ناصرالدین شاه ... نقش کرده ... مردم اجری و مواجب کرد
اگرچه ... هزار تومان ... جسارت ...
شده ... این ... کشت ...

تصرف سالار در خزانهٔ حضرت رضوی علیه الصلوة والسلام

علمای مجتهدین [illegible] ایشان [illegible] نجاتی جسته [illegible] به خدای سپرده

[illegible] کار مسلمین دولت ایران [illegible] حسام السلطنه برای فتح خراسان

چون خبر [illegible] لشکر سام‌خان ایلخانی معروض درگاه سلطانی افتاد شاهنشاه ایران فرمان کرد

تا لشکری [illegible] از دارالخلافه راه برگیرد و به لشکرگاه حسام السلطنه پیوسته شود لاجرم [illegible] میرپنجه

عباسقلی‌خان [illegible] سپاه [illegible] با فوج خوی و [illegible] با فوج همدانی و حسینعلی‌خان سرتیپ گروسی با فوج

گروس و جماعتی از سواره [illegible] و عبدالعلیخان سرتیپ توپخانه و چهار عراده

توپ و [illegible] خمپاره با ایشان راه برگرفت و فرمان شد که [illegible] سام‌خان سرتیپ طی مسافت کنند

و همچنان [illegible] با این سپاه [illegible] در خراسان [illegible] شدند و [illegible]

[illegible] جنگ [illegible] کار کرده [illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] دارالخلافه راه خراسان پیش داشتند تا منزل عباس‌آباد کوچ بر کوچ برفتند و در آن اراضی [illegible]

[illegible] از ترکمانان [illegible] پیش [illegible] تاخته‌اند و مردم قافله را اسیر ساختند

و شتران [illegible] اسیران [illegible] عباس‌آباد [illegible] آن شتران [illegible] لشکرگاه آورده غنیمت لشکریان

سپاه [illegible] راه برگرفتند و طی مسافت کرده در چمن [illegible] فرود شدند و [illegible] حسام السلطنه [illegible]

[illegible] شهر [illegible] کردند و [illegible] سالار با مردم خود در شهر [illegible]

خویشتن [illegible] شهر [illegible] کرده و پس از چند روز دیگر که سام‌خان

با لشکریان [illegible] در برابر دروازه [illegible] فرود شدند حسن‌خان سالار مجال نگذاشت که ایشان

[illegible] توپ [illegible] دروازه [illegible] بیرون شده [illegible]

[illegible] صف راست کرده [illegible] توپ [illegible] بر ایشان [illegible] چنان بود که [illegible]

حسام السلطنه [illegible] ایشان [illegible] دنبال [illegible] لشکریان [illegible]

کوشیدند [illegible] ساعت از شب [illegible] لشکر خراسان [illegible]

[illegible] دنبال ایشان [illegible] خندق [illegible] آن شب [illegible] لشکر حسام السلطنه

پیوسته شدند و [illegible] لشکرگاه [illegible] کردند [illegible] سالار [illegible]

[illegible] پیاده شهری [illegible] بیرون شده [illegible] لشکر حسام السلطنه [illegible]

[illegible] خندق شهر [illegible]

شهری [illegible] مشهد بیرون شده [illegible] برگرفتند تا [illegible] قریه [illegible]

فرمان حسام السلطنه [illegible]

[illegible] شب [illegible] حسام السلطنه [illegible] شاهزاده [illegible]

[illegible] لشکرگاه [illegible] دنبال ایشان [illegible] برگرفتند [illegible]

[illegible] سام‌خان [illegible]

مثل چون پلنگ خشم کرده بهم افتادند و چشم و چهره را با خاک و خون آغار دادند زمین کارزار از گرد سواره تا سپهر
بشتافت بر انگیخت و هوای معرکه از شمشیر مردان آتش آبه‌ور برانگیخت بعد از کشش و کوشش فراوان هزیمت ساختگی
افتاد و سپاه سالار پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند و چنان متفرق شدند که ده تن متفق نتوانستند گرد یک جا آمدن
اسیران چندان ... ساخت و هفتصد تن از مردم شهر و دویست تن از ترکمانان را اسیر گرفت و ایشان را برده داشته
به لشکرگاه حسام السلطنه آورد و شاهزاده بفرمود تا آلات حرب و ضرب سواران شهر را گرفته رها ساختند و حکم داد تا
دویست ترکمان را در پیش روی او سر برگرفتند و از پس این فتح دیگر سلمان سالار را مجال بیرون شدن از شهر
و رزم دادن با سپاه حسام السلطنه بدست نشد لاکن از پس دیوار قلعه عسکر سپاه حسام السلطنه هدف گلوله توپ و تفنگ
میساختند و گاه‌گاه تا آهنگ جنگ بر سر عسکر ها میتاختند و با سربازان در می آویختند و خون یکدیگر میریختند سالار
با مردم خویش یکسال بهم بر زیادت از این گونه جلادت همی کرد و همه روزه فنون ساخت و ساز آماده همی داشت
مع القصه این وقت حسام السلطنه و سران سپاه سخن بر آن نهادند که عسکر را پیش برده و از چهار گوشه با شهر قریب
افکندند نخستین حسام خان را فرمان رفت تا شب هنگام با مردم خود در برابر دروازه نوقان نشیمن عسکری کرده هم در آن شب
لشکر ساختن عسکر پرداخت صبحگاه که مردم شهر این بدانستند جماعتی از مردان دلیر جنگاور از شهر بیرون شتافته بر سر عسکر
حمله بردند از آن سوی حسام السلطنه با ده هزار سواره و جماعتی از سربازان و چهار عراده توپ برسید و لشکری که در عسکر بود نیز
با مردم شهر آغاز مبارزت کرده مردم شهر را هزیمت دادند روز دیگر همچنان از صبحگاه سپاه سالار از شهر بیرون شتافته و تا شبانگاه
با تیغ و تیر و توپ و تفنگ بکار جنگ بودند بیست ساعت پس از افول مهر با شهر مراجعت کردند و دیگر روز نیز مردانه کوشیدند
و کاری نتوانستند بر انجام کرد این هنگام از ترتیب عسکر مأیوس شدند و با تمنی شکوه در شهر جای گرفتند پس حسام السلطنه
بفرمود آن عسکر را استوار کردند و حسین پاشا خان را با فوج مراغه در آنجا جای داد و حسام خان و عباسعلی خان
و لشکری که از طهران رسیده بود بفرمود تا از کنار لشکرگاه و میان عسکر حرکت کرده و قریب دروازه پایین خیابان
فرود شدند و عبدالعلی خان با شش عراده توپ با ایشان اتفاق کرده و چون از منزل ایشان تا لشکرگاه حسام السلطنه
دو میل مسافت بود گاه‌گاه سواران شهر این لشکرگاه را سواران سالار کمین بگشادند و رخنه میدادند حسام السلطنه
حکم کرد از دروازه بالا خیابان تا پایین خیابان جابجای برج ها بساختند و هر برجی را جمعی از تفنگچی خراسانی نشیمن داده
تا بر ابدال سالار ترکتاز مجال افتاد و هم در این وقت از میر محمد خان ... سرپرستی شتاب زده در رسید و مکشوف داشت
که سه چهار هزار سواره از ترکمانان مرو به مدد سالار و مردم مشهد در میرسند و اینک از قراء و نواحی عرض راه عبور کرده
در ارض پل ایاز گرفتار شده تا شهر مشهد سه فرسنگ مسافت است جای دارند حسام السلطنه بعد از ... این قصه
عباسعلی خان سرتیپ را با شش عراده توپ و دو هزار تن سرباز ... برده مأمور داشت و ... خان ایلخانی را
با سواران زعفرانلو و سواره عراقی و آذربایجانی نیز بگماشت تا در زمان بجانب پل ایاز ترکتاز کردند و آن شب را
رسیدند و بامداد روز دیگر با لشکرگاه با سواران ترکمان دوچار شدند و آغاز گیر و دار کردند و ... آمدند و ...
از بانگ توپ و تفنگ زلزله گرفت و کوشش سپاه ... جنگ پرداخته شد بعد از دو ساعت ... محمد خان
و ترکمانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ دادند ... خان و دیگر لشکریان ... صد تن ... گرفتند

شکستن سالارخان اتباع ترکمانان را

تا نجات سالار گرد لشکرگاه مراجعت نمودند حسام السلطنه این قصه را عرضه کرده با سیصد و پنجاه سر از
ترکمانان مصحوب محمدتقی بیک تفنگدار بدرگاه پادشاه داشت شاهنشاه ایران محمدتقی بیک را لقب خانی بلند
ساخت و حسام السلطنه با سران سپاه مورد الطاف سلطانی فرموده فرمان کرد تا حاجی پسندخان سرتیپ فوج عراقی
و توکل خان سرهنگ با فوج خود چهارصد تن سواره کلیائی و سه عراده توپ و پانصد بار قورخانه طریق خراسان
وطی مسافت کرده لشکرگاه حسام السلطنه پیوستند شاهزاده بفرمود تا در میان لشکرگاه و لشکر افغان نیز از دو
جانب سنگری کردند و باستیانی ... برآوردند چنانکه میان کوی و بازار شهر جدیده بود و کوچه بکوچه بود بر فراز
باستیان ... تا در هنگام کار باشند و از آنسوی سالار مقرر داشت که برای ... خندق شده در برابر
سنگر بر کنار خندق سنگرها ساخت کردند و تفنگچیان زبردست نشیمن ساختند دیگر روز حسن خان سالار و
پسرش امیراصلانخان کشانی حسن و اسفندیار بودند از دیگر کنار بیرون شدند و با لشکر حسام السلطنه از دو سمت
مصاف برافزودند رزم دادند و بیشتر وقت از بامداد تا شامگاه دلیران سپاه بکار حرب و ضرب بودند و یکدیگر را
با کمان و کمند می بستند و می خستند این وقت حسام السلطنه بدان شد که کار محاصره را تنگ تر استوار کند تا
مردم شهر هیچ جانب بیرون نتوانند شد پس پنجاه تن از تفنگچیان محمدتقی خان برادر محمد خان قرائی را با
از ... بانان کردی و همدانی و قوچانی مامور داشت تا قلعه خضربیک را که نیز سنگ آمده بود پائین خیابان
مسافت داشت فرو گرفتند و در آنجا نشیمن کردند دیگر روز فرمان کرد تا میرزا افضل خان و عبدالعلی خان سرهنگ
توپخانه و دو فوج سرباز کار آزموده بردند و پائین خیابان را و قلعه دیگر که پیش داشتند و حسام السلطنه ...
کوه سنگی را برگرفت سالار چون این جماعت توپ و تفنگچی و شمخالچی خود را برداشتند شهید شد و چون ...
سرباه بر حسام السلطنه ببست و جنگ بپیوست روی بدشت ... کرده ... خان چنان گشت که دست ... دشمن
پدید بود در این وقت میرزا افضل خان و عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه و دو فوج سرباز ناگاه از قفای سپاه سالار
سر بدر کردند و از دهان توپ و تفنگ تگرگ مرگ بر ایشان بباریدند و عبدالعلیخان سرهنگ با صولت پلنگ
آهنگ جنگ همی کرد چنانکه در میان جنگ آوران نامبردار گشت مع القصه چون سالار خویشتن را در میان دو لشکر
یافت ناچار بیرون ارگ گریخت و حسام السلطنه بی دامی دامنه قلعه لشکر برداشت و در آنجا عبدالباقی خان
افغان پسر شمس الدین خان سردار را با چهارصد تن سواره و دویست تن سرباز قرائی بحراست بازداشت و با ...
حکم داد تا از چهار سوی محاصره شهر اسب و سخت کردند محال سرجن و سرجام و ... تحت فرمان
و تصرف درآمد و لشکرگاه ... و حمام و ... و باغ و دیوار ... بنیان کردند و چون غره محرم رسید از بهر سوگواری شهادت
حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام انده و درد ... مرثیه خوانان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار
همی کرد و پانزدهم محرم ششصد تن سوار افغان بحکم یار محمد خان والی هرات بخراسان شرقی برسید و لشکرگاه
حسام السلطنه اجازت کرد ... افغان که در پیش ملازمت ... کامیاب رسیده بودند مراجعت
کنند ... و چون حسام السلطنه با اسکندر خان قاجار ... لشکر ... سپاه و پیشکار خراسان
خاطری آسوده داشت ... بدان ... و دولت ... مراجعت بحسب فرمان شاهنشاه ایران

سمت ... از قفای او کشت و بجای او محمدناصرخان قاجار قوانلو که ایشیک آقاسی باشی ... بود سپهسالار خراسان شد و با سربازان قزوین و فوج ششم تبریزی و ... توپ و ... جنگ و دو بیست تن سوار ... مأمور ... بسیج سپاه شده ... سرحد ... قلعه عسکریه ... بود ... هم صفر ... اما حسام السلطنه ... ... و ... ... کرده ... ... اوتراق کرد و لشکر از ... ... روز ... هم هفتم ... ... [illegible] ... لشکرگاه ... ... وقتی که محمدناصرخان ... تسبیح ... کرده کوچ ... ... سلطان جلال الدین ثانی بود که ... ... قلعه عسکریه ... ... محمدناصرخان قاجار ... ... لشکر ... ... سرتیپ ... ... سوار ... ... فوج تبریزی ساخته مصاف ... ... توپ ... ... حسام السلطنه لشکرگاه ... ... توپ ... ... حال ... ... حسام السلطنه ... ... استقبال کرده ... ... ضرب ... ... آتش ... ... لشکر سالار ... ... توپ و تفنگ ... ... سپهسالار ... ... لشکر حسام السلطنه مظفر و منصور گشته ... سپاه سالار ... ... شاهزاده ... محمدناصرخان ... قلعه عسکریه ... ... لشکرگاه ... ... مراجعت ... ... حکومت ... ... سپاه آن ... ... لشکرگاه محمدناصرخان ... ... محمدناصرخان ... عسکریه کوچ داده ... ... سالار ... ... توپ و تفنگ ... ... محمدناصرخان ... لشکرگاه ...

طلب داشت و عباسقلی خان سرتیپ ... ... گذاشت

ذکر فتنه بابیه در زنجان و عصیان ملا محمد علی حجت زنجانی و خاتمت کار او

ملا محمد علی زنجانی ... شریف العلمای مازندرانی بود و سالی چند در مجلس ... حاضر شده ... سال ... ...

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

[illegible] کرده اند چون در مسائل شرعیه هر حکمی که خلاف مشهور و مخالف احتیاط بود [illegible] و در بیان
ماه [illegible] چنانکه وقتی به حدیث که شهر رمضان تمام [illegible] تصحیح حدیث [illegible] آن را
تاویل و تعبیرات کرده هر سال شهر رمضان سی روز شمار میگرفت و ازین روی [illegible]
[illegible] روزه گرفتن مردم [illegible] فتوی کرده که در شریعت اثنا عشریه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] محمد شاه غازی [illegible]
[illegible]
[illegible] از دین و دولت
[illegible] شریعت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسافت [illegible] قریب [illegible]
مردم [illegible]
[illegible]
[illegible] شریعه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسافت [illegible]

 امیر اصلان خان را با آنکه با یکدیگر طریق نیکی بسپردی او رفت و هر گاه مذکور می‌خواستند خبر با مراتب مسئول

امیر اصلان خان با قوت گفتار بود و بکار بردن حیله کار به پیش گرفت

آغاز فتنهٔ ملا محمد علی زنجانی و مخالفت او با سپاه سلطانی

گروه زنجان اتفاق کردند از پیروان ملا محمد علی از اهل و دیوان هم بی آنکه ... امیر اصلان خان حضرت بود تا او را از خود بهشت

بجستی دانستند ملا محمد علی چون حکایت به دست کس نیز ... و فرستاده پیام داد که اینجا دیگر جای از بوستان بهشت

ستوالی او را این فرصت امیر اصلان خان در پاسخ گفت من از چه ترسم که مردم گناه کرده دارم اینگونه خیال

تکلفات به بازوی هم تا این شهر تعداد ... و خیال بر این نشستن نشود شاه را آنگونه مردم سپاه نیز در حمایت سایشه

نه دانش نهمت کشی نیک که ... بس بر نفت تو خواهد بود ملا محمد علی این سخن بشنید و متکی شد و حکم داد تا مردم

احتشامی کسند و متوالی آن زن و نیز دفعه سازند از آن طرف امیر اصلان خان نیز ... گاه شد و تحمیز

پرداخت و هر دو مردم ... که به طریقت ملا محمد علی بودند ... در خواست کردند و هر کس از مردم زنجان را

که بر کیش ایشان نبود دست ... و تاراج دادند و آتش اتفاق نمودند ... ایشان ... و جمعی

از سپاه و جمعی چون ... برگرفتند و ... آغاز مخالفت کردند و آتش در زدند ... و ... کردند و دیگر

خود چند تن لشکر ... و زنده با جمله ملا محمد علی مردم را ... جنگ ساخت و ... مقتول ... حاجی

حاجی احمد زنجانی را بجانب خویش ... کرد و حاجی ... و حاجی ... و خود

... ساخت ... میرزا ... کرد و ... و ... سلطان که ... بر

... و ... حاجی کاظم ... و ... چند

با جمله ملا محمد علی ... و ... جنگ حاضر داشت و فرمان داد مردم

جنگ روان بود چنانکه اگر ... با شمشیر ... کس ... بود ... چند ... شد ... از

دو ... مخالفت کرده و جنگ ... و ... جمل تن از طرفین مجروح و مقتول

گشت اسدالله غلام کرجی امیر اصلان خان ... امیرزاده ...

تاجر ... سید حسن شیخ الاسلام طارمی ... مقتول گشت ... ملا محمد علی مرد ... نام

... ساخت ... و لشکر گشت ... سید محمد و حاجی میرزا ابو القاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلان خان

... با حکم شریعت مقتول ساخت و ... ملا محمد علی میرزا رضای ... و میر صالح سرهنگ

... و ... ساخت و این ... در میان شهر زنجان ... محکم بود با جمله ... بیش

... مفتوح ساخته از ... و ... نوشتن ... تا ... ملا محمد علی

... با اتفاق فوج گروس مفتوح و منصوب ساخت ... بعد از فتح ... و ... ملا محمد

... قوی کرده و میر صالح سرهنگ ... کرد که ... امیر اصلان خان ... را کرده ...

... با جاهای ... جدال ... و ... میر صالح ... و ... بر سر خانه ...

... اصلان خان ... سرهنگ ... و ... خان و ... خان

(حاشیه:) دارالسلطنه ... اصحاب ... ملا محمد علی ... زنجانی

۵۵۲ حمله و یورش کردن لشکریان با مردم خود و جماعتی از قزلباشان [illegible] بیرون شده در [illegible]
برفت آنگاه میدانه جنگ [illegible] کلانتران و [illegible] جای کرده [illegible]
جماعت [illegible] قتل و غارت تمام [illegible] مراجعت کرده و این جنگ [illegible]
مجروح و مطروح گشت [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] داشتند و خاطر [illegible]
میرزا تقی [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] محمد حسین [illegible]
[illegible] باقرخان سرکرده افشار محمد خان [illegible] توپچی [illegible]
توپ [illegible] پنجم شعبان [illegible] لشکر میرزا [illegible]
لشکر [illegible] جنگ نشستند [illegible] پنجم شعبان میرزا [illegible]
لشکر [illegible] امیر [illegible] خان و میرزا [illegible] خان [illegible]
و محمد [illegible] لشکریان [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] مقتول گشت [illegible] لشکر مغلوب شده [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] داشتند
چون این [illegible] دولت [illegible] مصطفی خان [illegible] لشکری با [illegible]
[illegible] شقاقی [illegible]
[illegible] مصطفی خان [illegible] لشکر [illegible]
لشکر [illegible]
خان [illegible] شقاقی [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible] سرداران [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
پنجم شعبان مصطفی خان [illegible] شقاقی [illegible]
[illegible] فوج [illegible] محمد [illegible]
و جماعتی [illegible] هنگام [illegible] لشکر [illegible]

و بیشکرچی و نشیمن توپ باشی و خمپاره و قورخانه یک فوج ... و در شب ... شعبان در زمستان ...
اکراد از آن قبیله حمله آوردند و لشکر ایران جز اندکی جای درنگ ندیدند بازگشت در پایان کار ملا محمد
نیز بمقابله در رسید صفی شمرده تا چاره نکرده بازگشتند ... لشکر ایران چون این خطا کردند
مردم نخجوان از جنگ دست باز داشتند و ... بازگشتند و جماعتی مراجعت کرده در نخجوان
و مقام سنگر برده ... بیستم شوال محمد خان بیگلربیگی ایروان که اکنون در منصب ... داشت
با سه هزار تن از شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره با اتفاق قاسم که ... فضلعلی خان
قراباغی ... نخجوان ... در ماه رجب ... ایروان ... نخجوان گشت و مردم
... از جانب ... فوج ... شقاقی ... پیش برد و فوج
ناصریه ... کرد و جماعت ... محمد علی ... در میان
کیش ... فوج ... مشغول ... جماعت ... کرده ... دست
از سربازان ... لشکریان ... سنگر خویش ... محمد علی ... اهل
سنگر ... از لشکر ... محمد علی ... کرده
... جانب جنگ ... لشکری دست
... سنگر ... هزیمت ... میان سنگر
... محمد خان بیگلربیگی خواست ...
جنگ ... حرب ... روزی چند ...
و مصالحت ... محمد علی ...
و هم در این وقت عزیز خان ...
چنانکه بشرح ... نخجوان گشت ... مخالفت و مناظره ... و
مصالحت ... محمد علی ... لشکرگاه ... محمد علی ...
... میرزا حسن خان ... میرزا ...
طریق طهران ... نخجوان گشت ... محمد علی ...
کرد ... لاجرم ... گرفت ...
... عزیز خان ...
... محمد علی ... فوج ناصریه ...
شقاقی ... فوج ... سنگر ...
... عزیز خان ... فوج ...
و فوج ناصریه ... عزیز خان ...
... فوج ...

سبب آمدن محمد خان بیگلربیگی حاکم ایروان بدارالخلافه طهران

۵۵۹ شقاوت [illegible] خان و [illegible] زنجان چون [illegible] سید [illegible] فرزند [illegible] مصطفی خان قاجار
[illegible] فوج [illegible] دولت [illegible] حاضر شده و [illegible] معزول [illegible]
[illegible] با فوج [illegible] خان تبریزی تفویض نموده و فوج [illegible] چهارم [illegible]
زنجان [illegible] شده [illegible] خان [illegible] و [illegible] نشست
و [illegible] جنگ [illegible] عزیز خان [illegible] سرهنگ فوج چهارم تبریز با فوج
خویش [illegible] مصطفی خان [illegible] با فوج [illegible] خان [illegible] با فوج [illegible] رسیده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شما [illegible] داشتند [illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شدند [illegible] کردند [illegible] شدند [illegible] جان [illegible] کرده [illegible]
[illegible] جان [illegible] و آلات ضرب [illegible] مردم [illegible]
[illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible] وقت [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible] شدند [illegible]
[illegible] مسموع شده [illegible]
[illegible] لشکری [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible] رسید
[illegible] شنیده [illegible] این [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible] دیگر [illegible] این [illegible]
[illegible] ملا محمد علی [illegible] خان [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible] شده [illegible] گفت [illegible]
[illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible] این [illegible]
چون جان خویش [illegible] این [illegible] فرخ خان [illegible]
[illegible] این [illegible] خان [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible]
[illegible] کشته [illegible]
[illegible] فرخ خان [illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible] ملا محمد علی [illegible]
[illegible]

رسیدن فرخ خان [illegible] بزنجان و قتل او بدست [illegible]

۵۱ صدای ملا محمد علی بگوشش رسید آنوقت فرخ خان را پیشانی بر سر زده فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند آن تن
چند صیاد آتش افکنده کردند و با صد گونه کیفر جای بجای بدن او را زحمت کردند و کشته تا صباح
همی با کردند آنگاه سر خسرو خان و سر اسمعیل بیک و کوچک سلطان تن را گرد کرده و بیاد امیر اصلانخان و محمد خان
بیگلربیگی به میان لشکرگاه انداختند و در آن جنگ خانبابا خان یاور فوج خاصه نیز زخم کاری برداشته چند تن
دیگر از میان آسیب تفنگ را در افتاده و دلاوری محکم کرده و جمعی ایشان را با آتش بسوختند

مأمور شدن گروهی سپاهیان در زنجان بفرمان پادشاه ایران بجای وقعه ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شده
فرمان کرد تا بیک یاور با دو عراده توپ ... و چهار عراده توپ و ... و جماعتی از صاحبان مناصب
توپخانه را بزنجان پیش داشتند و حسب حکم کارداران دولت رزم جماعت بابیه را تصمیم عزم دادند و منزل
کوچ بر کوچ طی مسافت نموده وارد زنجان شدند ... لشکر از هر سوی جنبش
همی کرد جانب ... سرای ملا محمد علی ... فوج گروس ... که متعلق بحکومت
شد و فوج چهارم ... که قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر ... یک طرف سنگرها
گرفته و آن هنگام که آفتاب سر بر کشید ... آتش جدال افروخته بود
و ... میان ... گرفت و ... فوج گروس بقوت
... مردم مغایرت ... لشکریان غنیمت بردند
و فوج چهارم نیز ... فوج خاصه جانب ...
بکار ... که محکم استوار ... اگر چه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مطروح
و مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه میدان کارزار ... آن جنگ بیست تن از دلیران
اصحاب ملا محمد علی زنده دستگیر شده ایشان را بحکم امیر اصلانخان ... خان سر برگرفته
... لشکر ملا محمد علی ضعف شده و در همان شب ... ابواب ملا محمد
از جانب ... طریق فرار برداشتند از جمله ایشان ... میر ... کاظم ... که
... ساخت و دیگر ... دو ... داشت و دیگر ...
... داشت ... تن از ... مردم ... نشستند ...
... و ... متفق شده و ... زنجان ... امیر اصلانخان و سران
سپاه ... ملا ... آوردند و دیگران ... تا آنگاه که بر ...
مردم او ... آن هنگام حکم دادند ... سربازان نیزه ... کردند ... کار بر
ملا محمد علی صعب افتاد ... سلاح جنگ بر ... مردم ...
... افتاد که لشکریان ... یورش ... محمد ... مردان کامل ...
... محاصره ... سپاه ... جنگ ...

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۶۵ محصورین ساده‌دل هم گمان‌های صادقانه و غیر ملتفت باز شده که زنان به بازوی ملا محمد علی آمده و فرود
بهم شکست و صاحب او جنبش کرده و مانند خاکی که گرفته بمیان سرای او برده و جراحت او را از جمله مردم
پوشیده داشتند و همچنان بکار مقاتلت و مبارزت استوار بودند تا آنگاه که ملا محمد علی بزخم کاری [illegible]
و جنبانه با خاک پست شد لشکریان نتوانستند [illegible] ملا محمد علی با آنکه [illegible] هیچ اقدامی [illegible]
کرده آن زخم [illegible] دیگر خواست رفت مردم خود را انجمن کرده و گفت من بدین زخم از جهان خواهم رفت شما هم ناچار
پریشان خاطر مباشید و با دشمن استوار [illegible] پس از چهل روز زندگی از سر او برگرفت و سر او را
بیرون خانه کرده جماعت چون جان داد او را با جامه که در بر داشت با خاک سپردند و شمشیر او را در کنار او نهادند چنانکه
کشته او میرزا رضای سردار او و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که مجروح بوده [illegible]
سلیمان [illegible] که وزیر ملا محمد علی بود و [illegible] لقب بود و حاجی کاظم [illegible]
با میرزا اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی نگاشته کرد اگر ما بجان امان دهید دست از این جنگ باز
داریم و نزدیک شما شتابیم امیر اصلانخان [illegible] اندیشه کرد که اگر [illegible] کوشش این جماعت غلبه جوید
کرده [illegible] و همچنان در شریعت قتل این جماعت [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان خاطر [illegible] ایشان [illegible]
بیرون شد و بلشکرگاه آمدند [illegible] ملا محمد علی برده [illegible]
[illegible] امیر اصلانخان و محمد خان و سران سپاه [illegible] سرای او [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شهر زنجان [illegible]
[illegible] که از مردم [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] حاضر باشند [illegible] سربازان حاضر شده صف برکشیده [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] حاجی کاظم [illegible] و مشهدی سلیمان [illegible]
چون [illegible] شاهنشاه [illegible] زنجان [illegible]
سران سپاه [illegible] محمد خان بیگلربیگی [illegible]
امیر اصلانخان [illegible] میرزا رضای [illegible] حاجی محمد علی و حاجی محسن [illegible]
[illegible] ایشان را با خود [illegible]
[illegible] حاجی محمد علی و حاجی محسن [illegible] دیگران [illegible] کشته [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] باید [illegible] گرفت [illegible] شرح [illegible]
شهر تبریز [illegible] صاحب [illegible]
[illegible]
[illegible] تبریز [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] سلیمان [illegible] شرح [illegible]

فدائیان معروض گشت که آن وقت فرخ خان را پیشتاز بر شمرده قربان کردند و آتشی بزرگ برافروختند و آن تن
چند ساعت در آتش انداختند و بدینگونه کینه دیرینه را باز جستند و حرکت کلی دادند و کشته آن جماعت را
همی باز کردند آنگاه مصطفی خان و سرهنگ قربان علی بیک و گروهی از سپاه بتاختند و دو کروه پیاده امیر اصلان خان و محمد خان
بیگلربیگی نیز از میان لشکرگاه درآمدند و در آن جنگ خانباباخان یاور فوج خاصه نیز زخم کاری یافت و کشته شد و چند تن
دیگر از میان سپاه بی‌باک درافتادند و ملا محمد علی حکم داد تا جسد ایشان را با آتش بسوختند

ذکر کشته شدن گروهی از سپاهیان در زنجان و فرستادن سپاه بیشتر برای قلع ملا محمد علی و اصحاب او

چون خبر قتل فرخ خان و جلادت جماعت بابیه معروض درگاه شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شده
فرمان کرد تا یک فوج با دو عراده توپ جبه و چهار عراده توپ دیگر و خمپاره و جماعتی از صاحبان منصب
توپخانه بدانجانب پیش داشتند و برحسب حکم کارداران دولت مردم جماعت بابیه را تعقیب دادند و مهدی خان
کوچ بر کوچ قطع مسافت نموده وارد زنجان شدند و چون این سپاه به زنجان پیوست لشکر از هر سو یورش جنبش
همی کردند و از اطراف سرای ملا محمد علی را محاصره دادند فوج گروس از سوی سنگر عبدالله خان که متعلق بگروس بود سنگر
شدند و فوج چهارم از جانب خانه آقا عزیز که قریب سرای ملا محمد علی بود حمله افکندند و دیگر فوج از یک طرف سنگر
گرفتند و در آن هنگام که آفتاب سر برکشید تا آنگاه که در سه ساعت از روز آتش جدال افروخته بود و از گرد
دود فضا چنان تیرگی داشت که جهان بگرفت و از اول روز تا آن زمان نخستین فوج گروس سنگر یورش
بردند و سنگر بگرفتند و اموال که از مردم بغارت برده و در آنجا انباشته داشتند لشکریان بغنیمت بردند
و فوج چهارم نیز خانه آقا عزیز را بجنبش درآوردند و با خاک پست کردند و دیگر فوج خاصه از جانب خود درآمد و جهد
بکار داد و سرای سنگر که محکم بسته بود یورش دادند اگر چه سلطان فوج و بسیار کس از سربازان مقتول
و مجروح افتادند لکن از پای ننشستند چندانکه در آن کار دو سرای بدست یافتند و در آن جنگ بیست تن از دلیران
اصحاب ملا محمد علی زنده و دستگیر شدند و ایشان را بحکم امیر اصلان خان ورکنا برج ذوالفقار خان سر برگرفتند
بدین نسق لشکر ملا محمد علی ضعیف شده و در میان شب بیست و پنج تن از شناختگان اصحاب ملا محمد علی
از جانب دروازه قزوین طریق فرار برداشتند از جمله ایشان بخششعلی پسر حاجی کاظم آهنگر بود که در توپ
اندازی مهارت داشت و دیگر میرزا حسین نقال بود که در دلیری در میان سپاه برابری داشت و دیگر فتحعلی شکارچی
و میرزا حسین بیک میرپیاده لقب داشت با محمد بیک و پنج تن از مردم ناحیه ارم بگریختند و آنجا بر
پنج ده از مردم مرتفع شدند و ایشان را فرو داشت زنجان آوردند امیر اصلان خان و سرهنگ
سپاه فتحعلی شکارچی و بخششعلی آهنگر را بقتل آوردند و دیگران را بحبس خانه درانداختند آنگاه که بر ملا محمد علی
و مردم او تنگ جستند آن هنگام حکم دادند تا لشکریان نیز سربازان تیره پیش کردند و پس از این واقعه کار بر
ملا محمد علی صعب افتاد و از فرط مردم و سلاح جنگ بر خود ساخت کرد و باتفاق مردم خود در میدان
چنان افتاد که لشکریان بجهد و جهد بردند و در پیش میدان و ملا محمد علی چون مردان کار بخرد و یک
ساعت همی داشت مردم را ساخت و بدین درگاه بحکم یکسان ساختند و چون بیامد جنگ کاری بکشت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۱۲۶۶ معروف بسیار بود بزخم گلوله [illegible] فرنگی باز شده گلوله [illegible] به بازوی ملا محمد علی آمد و خرد
در هم شکست اصحاب او جنبش کرده ملا محمد علی را گرفته به میان سرای خود بردند و جراحت او را از عامه مردم
پوشیده داشتند و بابیان بکار مخالفت و مبارزت مستعد بودند از آنکه ملا محمد علی بزخم گلوله توپ
از جهان بازگشت شد لشکریان نتوانستند با بابیان [illegible] ملا محمد علی با خود [illegible] سپس [illegible]
کرده [illegible] بابیان بیکبار [illegible] مردم خود را [illegible] گفت من [illegible] از جهان [illegible]
پریشان خاطر مباشید [illegible] دشمن [illegible] پس از چند روز یکی از سرداران [illegible]
[illegible] که ملا [illegible] جان داد او را [illegible] بر دوش [illegible] شمشیر [illegible]
چاک [illegible] میرزا رضای سردار و حاجی محمد علی و حاجی علی شیرازی که [illegible] گذشت
سلیمان [illegible] که وزیر ملا محمد علی بود [illegible] که میرزا [illegible] لقب بود و حاجی کاظم [illegible]
با میر اصلانخان و محمد خان بیگلربیگی [illegible] که اگر بابیان امان [illegible] دست از جنگ [illegible]
[illegible] میر اصلانخان [illegible] اگر [illegible] بر جماعت [illegible]
گروهی از سران [illegible] سرانجام [illegible] و بابیان [illegible] آن جماعت [illegible] واجب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان خاطر [illegible] ایشان [illegible]
بیرون شد و [illegible] کشف [illegible] که ملا محمد علی [illegible] سرای [illegible]
[illegible] میر اصلانخان و محمد خان و سران سپاه [illegible] سرای او [illegible] از خاک
بر آوردند [illegible] شهر زنجان [illegible]
[illegible] مردم [illegible] سرای او [illegible] لشکریان [illegible]
[illegible] حاضر [illegible] حاضر شده [illegible] جماعت [illegible]
[illegible] مقتول ساختند حاجی کاظم [illegible] و مشهدی سلیمان [illegible] بابیان [illegible]
چون [illegible] شاهنشاه [illegible] زنجان [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] محمد خان بیگلربیگی [illegible] اجازت [illegible]
[illegible] میر اصلانخان [illegible] میرزا رضای [illegible] حاجی محمد علی و حاجی محسن [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حاجی محمد علی و حاجی محسن [illegible] چاک [illegible] دیگران [illegible] کشتند و [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] گرفت [illegible]
شهر تبریز [illegible] صاحب [illegible] میدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میدان [illegible] شرح [illegible]

در تاریخ دولت قاجاریه مرقوم افتاد و ما نیز چنان متعهد گردیدیم که در ایام دولت این پادشاه قدم در حکومت
گذاشتند در هر دوران شهریاری به جمله عزل آن بقعه سپرده و اسعاف حاجت و قربانی در وحشی کردند این جمله
تا این هنگام چنان افتاد که گاهی مرد قصاب گاوی به ذبح کردن همی آن کرد و او ده بود تا ذبح کرده باشد
چون قصد بستن گاو کرد آن گاو از آن کار رمیدن گرفت و خویش را به بابی آن بقعه افکند مرد قصاب به طمع صنعت
عدالت بیخت مرد قصاب نیز شتاب گرفت و خواست در میان جان و تیغ خون گاو بریزد چون دست
بازید گاو از پای در افتاد و چند قطره خون از بینی او برفت و جان بداد و چنان گاو از آسیب خود کرد
بخانه میرزا حسن متولی آن بقعه درافت مردمان از این حدیث شگفت بماندند کرده آمدند و نظاره و گروه که در جمع
رفت این شهر بود در این مقام جمع آمدند و روزی چند کرت بی حرمتی خواستند و حاجت بردند و جمعی از آن
حیث کرده و چراغ و اجرای نور افروخته داشتند و بزرگان شهر از قبل و نیاز در جامه بالی گاه و خیمه
خود داری نکردند و از جمله پیشکش و قربان و نذر که به جد زیارت آن مقام زن و مرد با جنود
چنان فرد بر خاست که عقلای بلد از ازدحام عام و انتظام عوام در آن مقام در هم شدند که مبادا این جنبش شورش
فتنه حدیث شود که اصلاح آن نتوان کرد محمد رضا خان قراپاپاق که این هنگام در خدمت آمده بود این داستان بشنید
چند تن از اعیان شهر مردم را از آن فرقه باز نشاندند هم در وقت سلیمان خان افشار حسب حکم کارداران دولت
ایران برای انجام امر میرزا عبدالوهاب و سید چنانکه در جای خود مذکور میشود اندیشه مردم دیگرگون گشت
و از این طلب و حسب و حسب باز داشتند

سفر کردن عزیز خان سردار کل عساکر منصوره به فرمان شاهنشاه منصور به زیارت امپراطور دولت بهیه
روسیه دولت روسیه انگلیسیه میرزا ملطوب آقا ملک که نیکولای برای نظر حدود مقتضی مملکت گرجستان سفر به روس
کرده و چون این خبر به حضرت شاهنشاه ایران سمر گشت کارداران دولت چنان صواب شمردند که به مقتضای اتحاد
دولتین و موالفت جانبین یکتن از نشناختگان درگاه را به خدمت امپراطور ارسال دارند تا به تشیید مبانی محبت تجدید
نظری کند و قرار مصادقت و صفا را استوار نماید و چون این خدمت را بر میرزا تقی خان امیر نظام بود این کار بر عزیز خان
جوانشیر که این زمان سردار کل عساکر منصوره است نهاده آمد و امپراطور کشته شد آن تمام امیر ان
که اسباب ساختگی و ترتیب نه الاسباب و شتاب و شتاب بازگشت حاجی آقا سان که ابن کرخ میرزا و لایت
همه است بشریف سیه دوست و سیه باپرده و منشوری خزانه در معرفی مقامات به جمیع داشته بود
و فرمان کرد تا بسیج سفر کرده و اسباب سفر برگیرد و نیز چند تن که تقدیم مهمات سفارت را بصاعت کرد با او همراه داشت
و اسمعیل خان خزانه دار نظام دیوان خبره ... شده و مال و پیه و تحف میرزا تقی ... برای طغرا ... سفر را
مملکت گرجستان گشت چیه القیصه عزیز خان از دار الخلافه طهران بیرون شد و تا به زنجان در آمد و در آنجا
روزی چند برای دفع خستگی ... چنانکه رسم افتاده در شهر زنجان کوچ بر کوچ تا تبریز راه مسافت ... بسیار
مسافت کرده و چون در تبریز ... وقت مسیب که بیهوده کوتاه بود فرمان مقام ... نظام ... عده
مرحب کارداران و سیه صاحبه عزیز خان بجا ... و ... تشریف که ... دولت

به هیئت [illegible] شهر ما چند برگشت کلام [illegible] اعتماد که مدعی [illegible] یکباره گشته بیچ و پنج تا از
[illegible] گشته اند که [illegible] کرده [illegible] قبل از [illegible]
[illegible] گشته [illegible] به اتفاق صاحبان مناصب نظام [illegible] عزیز خان [illegible]
[illegible] عزیز خان [illegible] خویش [illegible] ضیافت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شده [illegible] میرزا تقی خان [illegible] آن [illegible]
[illegible] مراجعت کرده [illegible] عزیز خان [illegible] باشی [illegible]
[illegible] خود [illegible] عزیز خان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خویش [illegible] این [illegible] داشت [illegible]
عزیز خان [illegible] باشی [illegible] مراجعت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اشخاص [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] باشی [illegible] سفارت [illegible]
[illegible] تبریز [illegible] حال [illegible]
[illegible] فوج [illegible] گشت [illegible]
[illegible] تقسیم [illegible] سلطنت [illegible] گشت

قتل [illegible] تبریز به دست [illegible] دولت و فتوای علمای شریعت

[illegible] میرزا تقی خان امیر نظام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

۵۵۴

دیگر جناب کرامت ... صلح نیست میرزا تقی خان امیر عزم کرد که حضرت را در این بیت که شاهنشاه ... بقتل رسانند حکم بتبریز
و وحدت و ... شد و اسم جناب ... تیغ ... بدست ... نیز به
نواب حمزه میرزا و سلیمان خان افشار ... بیان ... باز نوشت که حمزه میرزا حکم فرستاده اند که دیگر
بحکومت آذربایجان ... باب را از چهریق آورده و سام خان ... سلیمان خان افشار نیز
حمزه میرزا کس بشتاب فرستاده باب را از چهریق در آن شهر آورده و میرزا حسن وزیر نظام ...
وارد ... بیان ... سید حسین یزدی که ... باب ... چهریق ...
نیز ... دیگر ملا محمد علی ... سید علی ... که ... آقا ...
... گفت که این عقیده ...
... باب ... سید حسین ... آن وقت ... شد ... باب ...
علما ... گفته ... حقیقت ... باب ... حاضر ...
... اند ... کراهت خاطر ... شب ... باب را حاضر مجلس ...
میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی ... حاجی میرزا مسعود و سلیمان خان افشار را نیز طلب داشته در مجلس
حاجی میرزا علی ... معضلات احادیث ... پرسیده باب ... جواب ... گرفت آنگاه گفته اند گفت
شنیده ام که تو خاطر ... آسمانی ... و قرآنی ... قرائت کنی اگر چنین است ...
این ... آیات ... شود میرزا علی محمد باب ... آیات ...
... مجلس ... خوانده ... آن کلمات ... آنگاه باب ... گفت
این آیات وحی آسمانی ... گفت ... خاطر ... گفت چنین باشد ...
... قرائت کرد ... دیگر ... اگر ... مقتول ...
... چنان ... کرده است ... دیگر ... ظاهر ...
... حوات ... اند ... چنان ...
در میان شهر ... سید ... آقا ... جمعی از ... حمزه میرزا
میرزا علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید حسین ... حاجی میرزا ... آورده ... خلق ...
... باب ... عقیدت ... شده ... ملا محمد ... بوده ...
باب ... داشت ... ملا محمد ... گفت ... حقیقت ... پس ...
... سید ... آن وقت سید حسین ...
... باب ... چنان کرده ...
و دیگر ... سلیمان خان ... آنگاه ...
... ملا محمد علی ... عقیدت ...
... شده ... آن ...

٥٥٥ شده به یکدیگر چنان ... به یکدیگر ... پیش ... میان ... تیر ... در ... دست
چند ... شهرها ... با تفاق ... محمد علی ... میرزا ... شان ... سرداران ... باده
که ... بیشتر ... حکم ... ... سردار ... لشکر ... سرداران ... اصحاب
در ... بودند ... قتل ... اکثری ... داشتند و تنگنای ... افزوده ... شده ... و
شال ... چنان ... کشته ... مدینه ... محمد علی ... مقتول شده ... داده ... باسیاه از
... جراحت یافته ... گفت ... القصه ... قضا ... کاری
... شده ... به ... خواست ... شده ... که ... کشتن ... سرداران ...
... گرفتن ... از روی شریعت ... زیرا که چون کار ... میان ... افتاده ... گشت ... اگر ... کشته
... بیداد ... که ... سرداران ... مردمان ... گرفت ... دیگر ... کار ... فکر ... و ...
... ساخت ... بیکس ... کرده ... میان زنان و مردان ... گردد ... شده ...
... خواست ... که ... این ... مردم ... ... سرداران ...
... نشسته ... دانستند ... نباشد ... جمال ... قوم ... گرفتند ... سرتا
پس ... سلطان ... خاطر ... داد ... نمود ... قضا ... و
نشان ... داشت ... کرده ... ساختند ... چند ... در میان شهر
... کشیده ... مردان ... جستند ... ساختند ... محمد حسن خان
سردار ... حکومت ... آقاخان ایروانی که ... بود به نیابت حکومت ... پیش
یزد فرستاده ... آقاخان ... از ... پیش ... مرقوم شد ... محمد ابراهیم خان
... اشرار ... آقاخان ... نمودند ... این احکام ... محمد ...
... حاجی محمد کریم خان ... که ... کرده ... اشرار ... کرده ... کرده ...
... آقاخان نایب ... حسین خان ... محمد ... ناظر ... نایب ...
... آقاخان ... حسین ... حاضر کرده ... حکم ... کرده ...
... این ... آقاخان ... نایب ...
... میان ... کرده ... بیک ... مرده ...
آقاخان ... دولت ...
... آقاخان ... محمد ...
... شهر ... آقاخان ...
... داده ...
... شدند ... اطراف
... شد ...

ذکر حکومت
محمد حسن خان سردار
ایروانی
در یزد

خدمتی گشت و چنان بود که قاسم بیگی [illegible] ملکش متقرب [illegible] کرده و پیشتر [illegible] طهران [illegible] آورده [illegible]
[illegible] محمد [illegible] گشت از دولت محمد [illegible] بیرون شده و [illegible] و دیگر باره [illegible] باب حکومت
مصاف داده و [illegible] اسبان [illegible] و [illegible] تکین [illegible] مردم [illegible] و بجای
[illegible] با کوشش [illegible] مردم [illegible] کرمان [illegible] و [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] چون کار [illegible] جنگ [illegible] محمد [illegible] کرفت [illegible]
بحکومت [illegible] شد و [illegible] محمد [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] خواست [illegible] بمحمد [illegible] خویش [illegible] کرد [illegible]
بمنزل خویش [illegible] و [illegible] نشستن [illegible] که [illegible]
[illegible] و پیشانه [illegible] خویش را [illegible] و جان [illegible]
[illegible] کار [illegible] منظم شد و مردمان [illegible] و هم در این سال حاجی میرزا آقاسی شب جمعه [illegible]
شهر رمضان در عتبات عالیات از این سرای فانی بجهان جاودانی سفر کرد و چنانکه از این پیش [illegible]
که مردمان [illegible] خویش [illegible] و [illegible] آمد [illegible]
[illegible] بیاید [illegible] ایران [illegible] انگلستان که این [illegible] اصفهان [illegible] کرده

وفات حاجی میرزا آقاسی در عتبات عالیات

ذکر حکومت غلام حسین خان سپهدار در اصفهان و فتنه [illegible] از آن بلده و دفع ایشان

چون کارداران دولت [illegible] اصفهان را بیرون [illegible] سلیمان خان [illegible] خان [illegible]
حسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اصفهان با غلام حسین خان سپهدار تفویض یافت و او محمد حسین خان [illegible]
به نیابت خویش [illegible] چهاردهم شهر رمضان
وارد اصفهان شد و آن بلده را منظم کرد [illegible] از قضا میرزا سید محمد که امام جمعه
و جماعت اصفهان بود [illegible] با مسجد بازار
آغاز [illegible] که از جانبین [illegible]
[illegible] کشت [illegible] امام جمعه [illegible] از مسجد [illegible]
تا آتش فتنه را [illegible] مردم [illegible] عصیان [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible] سپهدار [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible] خویش [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible] دولت [illegible]
[illegible] مسجد [illegible]
[illegible] امام جمعه [illegible]

[illegible] شاه قاجار

نیفتاده و اهالی خلوت [illegible] زبان [illegible] چون این خبر گوش زد سپهسالار رسید محمد حسین خان
قاجار [illegible] داشت [illegible] سبب این شورش [illegible] از این جهت سپهسالار [illegible]
محمد حسین خان [illegible] برون شده [illegible] داشت [illegible] میرزا [illegible] شهر [illegible]
حکم بقتل [illegible] محمد حسین خان با تیغ و تفنگ [illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible]
[illegible] خویشان [illegible] سپهسالار کس فرستاده [illegible]
[illegible] محمد میرزا که قتل محمد حسین خان [illegible] میرزا عبد الحسین [illegible]
خان [illegible] سپهسالار [illegible]
آقای [illegible] محمد میرزا [illegible]
[illegible] کشت [illegible]
[illegible] محمد میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible] میرزا عبد الحسین [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible]
منزل خویش [illegible] کرده [illegible]
[illegible] آتش [illegible] شاه [illegible]
گذاشت [illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible] میرزا [illegible]
شهر [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible] خان [illegible]
[illegible] محمد [illegible] محمد حسین خان [illegible]
عبد الحسین [illegible] حسین بیگ [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible] تفنگ [illegible]
[illegible] توپ [illegible]
[illegible] سپهسالار [illegible]
[illegible] توپ [illegible]

۵۶۸ و میرزا باقر و حاجی محمد حسین نیز از میان ایشان بسیج سپاه گشت و آقا ولی و آقا محمد باقر و آقا محمد از قزلباش [illegible]
و چند تن دیگر مانند و چون گماشتگان سپهدار که چهار هزار کس گرد کرده بودند میرزا عبدالحسین بشنیدند و آنگاه با ایشان پیوستند
فرو گرفت و شیخ علیخان بسر درخانه و در کوچه [illegible] انجمن کرده و [illegible] آغاز نهاد و از جانب شهر در [illegible] بامداد و [illegible]
محمد رضا خان و [illegible] گشت [illegible] محمد رضا خان [illegible] و جماعت سربازان از هر جانب و جهت
بیرون شدند و شیخ علیخان با این تن سربازان و میرزا عبدالحسین [illegible] چون این خبر گوشزد میرزا [illegible]
سر دفتر حاجی سید محمد [illegible] و میرزا محمد حسین و محمد مهدی را پناه خویش ساخت [illegible] بر وی صعب افتاد گفت
اگر [illegible] کسی [illegible] حکم شریعت واجب القتل اند و خون ایشان فرض است آنگاه سپه خود آقا [illegible]
با محمد میرزا و [illegible] جماعتی از تفنگچیان [illegible] میرزا عبدالحسین فرستاد و ایشان بیکدیگر
از چارسوی آنجا شتافتند شیخ علیخان [illegible] کرد و [illegible] تن از سربازان مقتول [illegible] و دیگر مردم
و مسجد [illegible] حاجی سید محمد [illegible] میرزا [illegible] چون کار [illegible] سپهسالار [illegible] از
برگرفت و صورت حال [illegible] دولت [illegible] شاهنشاه ایران [illegible] تا فوج [illegible] و سواره [illegible]
و [illegible] سید محسن خان با فوج [illegible] و [illegible] تفنگچی [illegible] از سواره [illegible] رضا قلیخان
[illegible] از [illegible] و [illegible] طریق اصفهان گرفته و [illegible] خان [illegible] باشی [illegible]
[illegible] بر حسب حکم [illegible] اصفهان [illegible] آقا سید [illegible] کردند [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] خواستند [illegible] دولت [illegible] با اصفهان فرمود و چند [illegible]
این [illegible] اسبابی که [illegible] و [illegible] چون روزی چند بگذشت
[illegible] کرده [illegible] و [illegible] لشکر [illegible] شهر [illegible]
فرو [illegible] گشت و سپه [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] با [illegible] خان [illegible] و [illegible] توپ [illegible]
[illegible] خیابان [illegible] برگرفت و [illegible] خان [illegible] فوج [illegible] و [illegible] سید محسن خان با فوج [illegible]
[illegible] قصر شمس آباد [illegible] گشت و توپ [illegible] تفنگچی [illegible] آتش حرب [illegible] گشت [illegible]
[illegible] لشکریان [illegible] قصر [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] لشکر [illegible] میان خیابان [illegible] لشکر [illegible] برگرفته [illegible]
شب [illegible] میان خیابان [illegible] چهار سوی [illegible] سید [illegible] شهر [illegible] کشته [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] از فوج [illegible] تن مقتول [illegible] تن مجروح گشت و [illegible] خان سرهنگ با فوج [illegible]
[illegible] سید محسن خان با فوج [illegible] قصر شمس آباد [illegible] قصر [illegible] کرده
هفت ساعت [illegible] و [illegible] توپ و تفنگ [illegible] سپهسالار چون خبر [illegible]
[illegible] و [illegible] خان [illegible] حکم [illegible] و [illegible] سید [illegible] حاجی [illegible]
[illegible] توپ [illegible] سید محسن خان [illegible] فرمان [illegible] شهر [illegible]
[illegible] قصر شمس آباد [illegible] سید محسن خان [illegible]

٥٦٩ تشریف فرستاده سربازان را عطا به او نمودند چهاردهم شهر صفر امام جمعه حاجی میرزا که از مستوفیان شهر بود گرفته
به نقاره‌خانه شهر در محوطه نزدیک سپه‌سالار است و الکه رفت تا او را به آن توپ بسته آتش زدند و روز دیگر لطفعلی
سرهنگ را با شهرداری صاحب پیش آمده به پیش در میدان جنگ زخم کاری تفنگ یافت هیچ در آن جنگ بیست و قدم
استوار کرده سی و دو تن از شهر را از رضا هلاک ساختند و یک عده دیگر نگه داشتند تن مقتول شش کس را
جراحت کرده پس یک بار آن جماعت منهزم شدند و چند چهار تن مجروح و مطروح بر جای گذاشت نزدیک میرزا عبدالحسین
برده و چون میرزا عبدالحسین میرزا و برادرانش هزیمت شده بقیه از یاران یک سپهدار شناخت
بر نجیب شده از اصول همین طریق طاعت سپرده و متوسل ایشان را به مصون شده خیال داشتند که
لشکریان در کار جنگ و حزم و غافل افتاده اند پس اشرار را متفق ساخته آگاه بر لشکر تاخته نخستین از لشکر
ولیخان سرتیپ از جنبش کرده چند تن را کالای تفنگ انداختند تا به جانب میدان شاه فرار ساختند و بهم پیوسته
که هم آن جا بود میدان را سربازان پرداخته کشتند سپس آقا سردار در جانب خیابان به جمعیت لشکر میدان را
که در پی ایشان فراموش نکرده گذاشت آنگاه که در امان خواستند بخشیده و جمعی را اخراج کرده و بهر سمت و در
فضای بیشان آنکه سپه آمده برفته و چند لشکر ایشان را بگرفت روز دیگر که نهم شهر صفر و شب
سپهسالار حکم داد که تن شب نشینان در هم چند آتش گشایند امیر میرزا حشمت آن شب در
در این سلطنت را فرصتی شمرده هنگام فرو شدن آفتاب آگاه با جمعی از مردم بر سر لشکر ولیخان تاختن آورد
و جنگ درپیوست چند سرباز از این میان مقتول و سه تن مجروح ساختند لشکریان نیز هم برآمده چند
و قدم استوار کرده پانزده کس را بکشتند و بقیت السیف را هزیمت دادند و از طرف شش‌تابه نیز سید محمد خان
سرتیپ حمله ساخت و جماعتی را بکشت و هلاک ساخته روز دیگر که بر بام مسجد بر منبر برآمده و مردم را
خطاب کرده که هر کس پیرو این اشرار باشد در دنیا و عقبی شمشیر آید در صحبت ساکنان دار لحد و آخرت که فرمان
حضرت پادشاه اسلام را بر خود فرض دانسته و [illegible] این شهر را [illegible] امام حسین
علی بن موسی بر بام مسجد حاجی سید محمد [illegible] و در میان مردم مشهد ساخت که این جنگ جهاد است
[illegible] ساخت [illegible] لشکر ولیخان
و سید محسن [illegible] توپچیان [illegible] سربازان
[illegible] اشرار [illegible] مجروح و برخی مطروح بودند این هنگام میرزا
و میرزا عبدالحسین دانستند که از این پس طریق نجات مسدود است
نزدیک آقا محمد مهدی مجتهد رفته [illegible] آقا محمد مهدی گفت [illegible] سپهسالار
[illegible]
[illegible] آقا سید اسدالله [illegible]
[illegible]
و شفاعت [illegible] پس آقا محمد مهدی نزدیک سپهسالار [illegible] شفاعت [illegible] داشت و سپهدار

برای آنکه مردم آن نگران گشته شوند بدین سخن رضا دادند و فرود شدند که اگر در میان شهر شوند [illegible]
بر ایشان [illegible] بهتر آنست که [illegible] چون [illegible] شهر بیرون شد [illegible]
ایشان [illegible] بیرون نشوند و دستگیر سازند [illegible] حاجی [illegible] میرزا شاهزاده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] اگر این سخن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالحسین [illegible] میرزا [illegible] میرزا محمد علی [illegible]
[illegible] ایشان بیرون شد [illegible]
بیرون شد [illegible] محمد حسن [illegible] اصفهان [illegible]
گرفته [illegible] دست [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] میرزا [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] شد [illegible]
[illegible] میرزا احمد [illegible] میرزا عبدالحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] مردم اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا محمد حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
[illegible] محمد حسین خان [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] میرزا عبدالحسین [illegible] کاشان [illegible]
[illegible] کاشان [illegible]
[illegible]
[illegible] میرزا عبدالحسین [illegible] کاشان

شقاوت قاده
سعدی [illegible]
اصفهان و [illegible]
کاشان

با صد هزار فغان کرده تا میرزا فضل‌الله نوری حاکم قم گردید این حکم و منظم ... شده و در قم کاشان ... مجلس جلیل ۵۷۱
او را مستوجب گشت میرزا عبدالحسین چون این بدید دیگر باره راه اصفهان برگرفت و ... برفت و در خانه ...
که هم در آنجا به وقوف و شهود رسید ... بیاسود و ... خدمت در آن وقت ... صورت حال را نگاشته نزد ...
فرستاد که لیکن میرزا عبدالحسین ... برای این خدمت کسی ... را ... و ... آتش ...
ساخت ... اگر ... که ... چنان ... بشنید ...
... را گرفته ... بشهر آورده ... در حبس خانه ... داشت و صورت حال ...
دولت نگاشته پس ... چند ... قتل ... نوبت ... شد ...
و حکم ... میرزا عبدالحسین ... و ... کرده ... آن ...

کار اصفهان [illegible]

سفر کردن شاهزاده خانلر میرزای احتشام‌الدوله با اعیان بختیاری و دفع اشرار ایشان

از پس آنکه شاهزاده خانلر میرزای احتشام‌الدوله با اقرخان(?) و اسد خان حکومت بختیاری یافتند ...
و ... برآورده ... بستر ... هیچکس نکردن ... اسد خان ...
شبیخون ... بسیار کس از مردمان ... برگرفته زنان و فرزندان
خود ... نگذاشت ...
... بشنید ...
... کردن اسب ... دیگر ... سرداران سپاه ...
... دیگر ... خان ... اصفهان ...
... احتشام‌الدوله ...
خان ... بختیاری ...
... بختیاری ... خسرو خان ...
کرد ... احتشام‌الدوله ...
... لشکرگاه احتشام‌الدوله ...
... خسرو خان ... احتشام‌الدوله
... لشکرگاه ... احتشام‌الدوله ...
خسرو خان ...
... خسرو خان ...
...
... اسد خان ... بختیاری ...
... احتشام‌الدوله ...

گرفتاری اسد خان بختیاری

با صد تن سرباز و یکعراده توپ بیرون شده پانزده فرسنگ مسافت در دو روز و یک هنگام بامداد بقلعه او را حصار دادند
قلعه مذکوره بسیار محکم بود و خندقی عمیق داشت و از بیرون قلعه سه برج افراشته بود و صد تن تفنگچی نگاهبانی آن برجها
روز سپرد بالجمله چون لشکر احتشام الدوله لختی از رنج راه آسوده گشت فرمان یورش داد سربازان حمله بردند و هر سه
برج را فروگرفتند و در این حمله پنج تن از سرباز مقتول گشت و هم در آن گرمی بجانب قلعه یورش دادند و در این یورش
جواد خان سرهنگ بزخم گلوله از پای درآمد و هیجده تن سرباز مقتول گشت با اینهمه دست از کوشش باز نداشتند و چون
مرغان پرنده بر بام و در صعود کردند و قلعه را فروگرفتند هانجان خان چون این بدید از جانب دیگر خود را از فراز
باره بزیر انداخت و طریق فرار برداشت و مردم او گرفتار عقاب و نکال گشتند آنگاه احتشام الدوله بفرمود تا
قلعه او را ویران کردند و گرفتاران را روانه دارالخلافه فرموده خود بعلی آباد مراجعت کرد در این وقت شاهزاده
اردشیر میرزا که مأمور بحکومت لرستان و خوزستان بود از راه برسید و احتشام الدوله را دیدار کرده بعد از سه روز
طریق لرستان پیش داشت از پس او بعرض احتشام الدوله رسید که قبیله بسحق چنان شریر و بی باک اند که وقتی باراضی
جاپلق دست یافته بقریه دررفتند و چهل و پنج تن مرد و زن را در آن دیه گردن بزدند و اطفال شیرخواره
ایشان را با شمشیر دست آزمون همی کردند احتشام الدوله از علی آباد برای دفع ایشان تاختن برد و سوار و سرباز را
در عرض راه بگذاشت و بگذشت و شتاب کنان با هفده تن آنجماعت را دریافت و این وقتی بود که قبیله بسحق بسیج سفر
قشلاق کرده و بنه و آغروق را حمل داده و سواران ایشان آماده بودند پس در زمان سواران روی برکاشتند و رایت
مقاتلت و مبارزت برافراشتند احتشام الدوله با آن چند تن اندک از هنگام ظهر تا زوال آفتاب رزم داد و از مردم او پنج تن
مقتول گشت و همچنان استوار بایستاد و با دوازده سوار بکر و فر برآمد تا سرباز و سوار او از قفا برسید پس در حمله نخستین
آنجماعت را بشکست و شصت تن از ایشان را دستگیر و عرضه شمشیر ساخت بقیة السیف بقلل جبال شامخه گریختند و مواشی
ایشان را لشکریان براندند احتشام الدوله مال و ثروت آنجماعت را در ازای اموال منهوبه بمردم گلپایگان تسلیم داد و در روز
نهم شهر ذیحجة الحرام مراجعت بشهر بروجرد نمود و هم در این سال عباسقلی خان والی جوانشیر پسرزاده ابراهیم خلیل خان قراباغی
برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت اردبیل و مشکین و قراداغ یافت و نیز فرمان رفت که حدود و ثغور مملکت را که
با اراضی روسیه پیوسته در گریبان است از دزدان و قاطعان طریق پرداخته کند چه بعد از فوت شاهنشاه غازی محمد شاه
تا این وقت ثغور مملکتین را از راهزنان فتوری بافراوان بود بالجمله عباسقلی خان روز پانزدهم شعبان از دارالخلافه راه
برگرفت و در عرض راه با حمزه میرزای حشمة الدوله که بحکومت آذربایجان میرفت متفق گشت بعد از ورود بزنجان او را
آگهی دادند که طایفه حاجی خواجه لو و قبیله دمرچلو با یکدیگر از در مخاصمت بیرون شدند و صف قتال راست کرده در
افتادند و در میانه بیست و دو تن مقتول گشت عباسقلیخان که از کارداران دولت بتدبیر ایشان و حفظ اسکندرخان
پسر شکورخان شاهسون و شاه پسند و برادرانش که از شاهسون مشکین بودند و حاجی محمدعلی که شاهسون اردبیل بود
و در این وقت خلیل پسر جعفرقلیخان قراچورلو و بزرگان شاهسون و محمدخان و حسینعلی خان چلبیانلو فرستاد
لشکری کرده قبیله حاجی خواجه لو را معرض قتل و اسر و نهب برآوردند بعد از رسیدن حکم اخجلو سازش ساز کرد
بمردم حاجی خواجه لو تاختند و زن و مرد ایشان را بعد از نهب و غارت در یکی از قلاع محبوس ساختند و صورت

حال را معروض داشتند چون حکم بر قتل ایشان رفته بود گروهی از سپاهیان آن اراضی بشفاعت زحمت فراوان بردند
تا ایشان را بجان امان گرفتند و همچنان بعد از ورود به تبریز اعیان قراداغ را حکم فرستاد که اسکندر خان را با خود داشته باشند
و در جهت تحصیل تبریز دارند و ایشان پانصد سوار جمع او برگماشتند اسکندر خان چون خویشتن را در دهان بلا دید از
قراداغ فرار کرده عنان زنان تا بلده تبریز بشتافت و در مضجع سید حمزه رضی الله عنه پناهنده گشت بالجمله عباسقلی خان
والی در شهر ذیقعدة الحرام روانه قراداغ گشت و در مشکین فرود شد و در آنجا ملا مومن که در شمار فضلا و یکی از سران
اشرار بود چنانکه بعد از فوت شاهنشاه غازی نام خود را بر زر و سیم نقش کرده بود بشرح این کلمات لا اله الا الله مومن
شاه هم انشاء الله بجد و در روس گریخت و در آن اراضی بصورتی دیگر گون در آمده و در میان مردم شیعی مذهب بذکر مصاب
حضرت سید الشهدا حسین بن علی علیه السلام روزگار میگذاشت بعد از سالی مراجعت بقراداغ کرد والی چون
این بدانست او را طلب کرد و گفت من خوی ترا دانسته ام و کردار ترا شنیده ام و با آنکه گذشت نپرسانم و گناه
گذشته را معفو میدارم لکن باید سجلی بنگاری و بسپاری که اگر از این پس آلوده گناهی شوی بدست خواتین من تباه
شوی و دانسته باشی که از این پس عصیان تو بآب نسیان محو نشود ملا مومن ناچار چنین سجلی رقم کرده خاتم برزد و بعد از این
واقعه چند تن از بازرگانان ایرانی در اراضی روسیه نزدیک بباکو به کالسکه از مرسوم روس بحری داشتند و در آن کالسکه
هشتصد امپریال که معادل هزار و دویست تومان چیزی برزیادت است و بیست و دو هزار منات که هفت هزار و هفتصد
تومان ایران است حمل میدادند روز بیست و هفتم شعبان دوازده سوار بر ایشان تاختند و دو تن قزاق را زخمی ساختند
تجار را نیز زحمت فراوان کرده و از ثروت و سلب عریان نمودند و آن زر و مال را بر گرفتند و برفتند چون این قضا در
خاک روسیه برفت و بحکم عهدنامه این تاوان بر دولت روسیه فرود میشد کارداران دولت روسیه از عباسقلی خان
والی استمداد همی جستند والی نیز استاری فراوان در فحص این امر بدست میخواستند از این سوی روز دوم شهر رمضان
این خبر بوالی آوردند و او بیتوانی شحنه شهر و عسس بازار و بازرگانان بلد را حاضر کرده در نهانی مواضعه نهاد که هر کس در این شهر
در بیع و شری زر منات بخرج دهد او را خود داشته نزدیک من حاضر سازید از قضا روز هفتم ماه مبارک سه تن را با منات
دستگیر ساخته نزد او آوردند و ایشان سه تن مردم شیروان بودند که ده سال از این پیش از بیم فرار کردند و بر چنین
یکتن که زبیل نام داشت نشان بسیر مایان بود در اینوقت معلوم شد که پنج سوار ایشان شیروانی و تبعه روسیه بوده اند
و هفت تن از قبیله شاهجار و تبعه ایرانند پس والی بفرمود این سه تن را تا بدر کتخانه با بند داشتند و کس بمنزل ایشان فرستاد
آنچه ایشان را حمل دادند و ششهزار منات از میان بنه بر آمد آنرا بملا آقا جان مجتهد و ملک التجار ودیعت کرد تا از بهر صاحب
آن بدارند بعد از چند روز سادات خامنه تبریز که خداوندان ایشان بودند آگهی یافته بمشکین شتافتند و از بهر روی
قبر ناظر حاکم قراباغ و لنگران و دیگر صاحبان مناصب روسیه همه روزه نزدیک والی مکاتیب شکر گذاری کردند
آن سه تن که در حبس خانه بودند یکصد امپریال در زیر جامه پوشیده میداشتند در شب عید فطر آن زر را برشوت
بازداشتگان سپردند و فرار کردند عباسقلی خان والی زندانبانان را کیفر گناه بداد و شاه پلنگ خان شاهسون را
با گروهی از سواران مامور داشت از قضا سواران بر دزدان ظفر یافته و از ده تن را دستگیر نمودند و روز هیجدهم
نزد والی آوردند پس بجانب اردبیل فرستاد تا در آنجا محبوس باشند در اینوقت ملا مومن جعلی بدستان خویش فرستاده

تا ابراهیم خلیل خان را که ذکر حالش بیاید وقت دیدن کتاب مبارک مرقوم افتاد و از دار الخلافه طهران بار و بنیل کوچ داد

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و شش هجری مطابق سنه ایت ئیل ترکی چون هشت ساعت و یک دقیقه از شب پنجشنبه ششم شهر جمادی الاولی برگذشت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران سلطان ناصرالدین شاه قاجار نوروز سلطانی را بقانون سلاطین عجم بپای برد کارداران دولت این هنگام همه کوشش بر کار خراسان داشتند و از آنسوی چنانکه مذکور شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در تدبیر سالار و تسخیر خراسان روز و شب نگذاشت و همه روزه در حصار دادن شهر مشهد و پیش بردن سنگر و حفر کردن نقب رنج میبرد در اینوقت بفرمود تا محمد ناصر خان سردار و عباسقلی خان سرتیپ لشکر خود را از کوه سنگی کوچ داده یک تیر پرتاب دور از دروازه ارک سنگر بندی کردند و با سه عراده توپ در آنجا نشیمن ساختند از آنطرف سالار حکم داد تا لشکر شهری در میانه سنگر سراب و سنگر ارک دو سنگر از خاک برآوردند و شمخالچی بنشاندند تا لشکر عراقی سنگر یکدیگر متبرد نتوانند بود مع القصه مردم شهر در برابر سنگر حسین پاشا خان سرتیپ افواج مراغه نیز سنگری کردند و همچنین در پیش روی افواج خوئی و گروسی و همدانی سنگری برآوردند و دیگر در برابر جعفر قلیخان قراچه داغی و جعفر قلیخان قاجار و افواج قراچه داغی و مراغه و دیگر پیش روی حیدر علیخان و فوج ششم تبریز سنگر کردند و بکار مدافعت و منازعت پرداختند در اینوقت بعضی از مردم شهر بحسام السلطنه مکتوب کردند که درین بلده بلای غلا بالا گرفته و از قلت غلات و حبوبات بسی کار بر مردمان صعب افتاده اگر این لشکر در پیش دادن سنگر روزی چند استوار باشند یکان یکان مردم شهر از در شورش درآیند و دروازه ها را بگشایند حسام السلطنه چون این بشنید فرمان کرد تا سپاهیان یکباره دل بر جنگ نهادند و دهان توپ و تفنگ بگشادند از دو سوی آتش حرب بالا زدن گرفت لشکر آذربایجانی و عراقی همدست و همداستان جنبش کرده بر سنگرهای دشمن یورش بردند و مردم سالار را هزیمت کرده بقلعه شهر در بردند و بعضی از خندق شهر را انباشته کردند این هنگام کار بر لشکر سالار و مردم شهر دشوار افتاد و سران سپاه و اعیان آن بلده خواستار شدند که حسین پاشا خان را دیدار کنند و از بهر اطمینان مردم شهر با او پیمانی نهند شاهزاده سه روزه جنگ برداشت و حسین پاشا را رسول فرستاد تا سخن مردم شهر با او راست نیاید ولی بنیل مرام مراجعت کرد حسام السلطنه را آتش خشم افروخته گشت و حسین پاشا خان را فرمان کرد که هم امشب این دو سنگر خاکی که در برابر سنگر تو ساخته اند از تو میخواهم که مسخر داری و مردم شهر را مقهور سازی حسین پاشا چون ستاره شهاب شتاب گرفت و نیم ساعت پس از غروب آفتاب هر دو سنگر را مسخر داشت و یکصد و پنجاه تن از شمخالچیان سالار در آن دو سنگر بودند بصورت جلادت و سرعت در مبارزت او آویزه گوش ابطال رجال گشت حسام السلطنه دویست تومان زر مسکوک و یکسر اسب ... بعضی از اشیا و دیگر او بذل کرد و چهار صد نشان سیم و زر که علامت جلادت است بمردان او عطا کرد مع القصه بعد از تسخیر سنگر نوبتی دیگر لشکر شهر دفع حسین پاشا خان سپه کشیدند و از سوی محمد ناصر خان سردار با جماعتی از لشکر کاه بیرون شدند و حسین پاشا خان ... و آن شب را در سنگر توقف نمودند آورد و چون جلادت و تهیج جرات او لشکر و سران سپاه را کرده و هر یک جداگانه تیر زدمی داده اند و مبارزتی نمودند چنانکه ... ایشان در گاه سالار را پای اصطبار دل لغزید و دلها ایشان خواب ضعیف آقا بابای فراشباشی سالار

رسالت حسین پاشا خان از جانب حسام السلطنه بنزدیک سالار

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷ و بهادرخان جامی و مصطفی قلیخان افشار و عیسی بیگ سکلی هزاره و دیگر بزرگان قبایل عباسقلی خان درجزی را دیدار کرده با او مواضعه نهادند که روی از سالار برتافته نزدیک حسام‌السلطنه رهسپار شوند سالار از مواضعه ایشان آگاه شد خاصه بر عباسقلی خان بدگمان گشت اما اینوقت قوت زیان او نداشت

فتح قلعه مشهد مقدس بدست شاهزاده حسام‌السلطنه و گرفتاری سالار و خاتمه کار او

عباسقلیخان درجزی بسامخان ایلخانی مکتوبی فرستاد که اگر مردم شهر از زیان آویختن و خون ریختن ایمن باشند ابواب این حصار را بر حسام‌السلطنه مفتوح داریم سامخان ایلخانی برحسب حکم شاهزاده میرزا اسمعیل پسر خود را نزد عباسقلی خان فرستاد تا خاطر او را از این آشفتگی صافی داشت و روز دیگر میرزا ایلخانی خویشتن با دروازه نوقان برفت و عباسقلی خان را دیدار کرده و دل او را مستظهر ساخت و همچنان صبحگاه دیگر سامخان ایلخانی و سمسام خان و چراغعلی خان کرد و جهان بیگلو و حسین پاشاخان باتفاق تا دروازه شهر برفتند و از آنسوی عباسقلی خان درجزی و بهادرخان جامی و آقا بابای فراشباشی و کریم داد خان هزاره و راض خان سرحدی و دیگر بزرگان بدروازه نوقان حاضر شدند و مجلسی از بهر مواضعه و معاهده کردند و نخست از جانبین لختی بخشونت سخن گفتند در پایان امر مردم شهر سخن بر این نهادند که چگونه ما را استوار افتد که بعد از این همه گیرودار و قتل و اسر این دو لشکر با یکدیگر مهربان شوند و بعد از گشودن دروازه‌ها مردم شهر از زیان جان و مال ایمن باشند و دیگر از طریق فتوت و مروت بیرون است که از پس اینهمه پایمردی و رنجی که از بهر او برده‌ایم سالار را دست بسته بشما سپاریم و نام خود را به ننگ آریم بزرگان لشکر گفتند ما حمل این رنج و محنت را از شما برداریم نخست آنکه سالار اگر رضا دهد نیکوتر آنست که بی کلفت خاطر سوار شده طریق حضرت شهریار گیرد و بیگمان عصیانش را عفو فرماید و مورد عنایت و عطوفت آید و اگر بجانب هرات کوچ دهد و یار محمدخان را که والی اراضی شرقی خراسان و از چاکران نامبردار شاهنشاه ایران است شفاعت خویش برانگیزد ما نیز از این داهیه دهیارهائی یابد دیگر آنکه بهر جانب که خواهد راه برگیرد ما زحمت او نخواهیم کرد اما زنان و فرزندان او را که با خاندان سلطنت خویشاوندان اند با او نگذاریم تا شهر بشهر کوچ دهند و نام دولت ایران را پست کنند اما از بهر مردم شهر هرگز دهشتی در دل راه نکنید که این مردم رعیت شاهنشاه ایران و خراج گذار دولت اند چگونه سپاه را این اجازت رود که رعیت پادشاه را تباه کند چون سخن بدینجا رسید بزرگان شهر قرآن مجید را حاضر مجلس ساخته امرای سپاه بدین سخنان سوگند یاد کردند و پیشکشی فرستاده از حسام‌السلطنه بر تشیید این معاهده نقلی کردند آنگاه باتفاق روانه درگاه حسام‌السلطنه شدند شاهزاده بزرگان شهر را بنواخت و نوازش فراوان فرمود و یک یک را خلعتی درخور بداد و ایشان باشهر مراجعت کردند سالار که در این مصالحت و مسالمت از بهر خویش سودی گمان داشت در اینوقت از خوانین خراسان بدگمان شد و در جنب مردمی نیز با جمعی از اشرار بر آتش دامن همی زد تا دیگرباره خاطرها را از مصالحت بسوی مخاصمت برتافت و لهذا از جانب مودت و موالات بطرف معادات و مبارات بگردانید چون یک دو روز بپای رفت چون ظلمت شب جهان را فرو گرفت عباسقلیخان درجزی غلامرضا بیک ملازم خود را نزد چراغعلی خان فرستاده که فردا بامدادان باتفاق سمسام خان با چند عراده توپ و دو فوج سرباز بجانب شهر شتاب گیرند تا دروازه نوقان را باشما تسلیم دادم لاجرم برحسب حکم حسام‌السلطنه صبحگاه سمسام خان و چراغعلی خان تا پای باره شهر برفتند و عباسقلی خان درجزی از زبر باره بزیر آمده ایشان را بشهر درآورد و دروازه نوقان را تسلیم او داد

سرباز عراقی در آمده و بر فراز دروازه جای کرد و صد تن از تفنگچیان سام خان ایلخانی نیز بر کنار دروازه صف راست کرد و روی توپها را که از فراز باره بسوی لشکرگاه بود بجانب شهر بتافتند و عباسقلی خان دیرجزی سام خان را بر داشته از فراز باره بجانب دروازه خیابان برد که هم آن دروازه را باوی بسپارد و سام خان ایلخانی و چراغعلی خان باتفاق آقا بابا خان فراشباشی سالار راه دروازه پایین خیابان گرفت ناگاه رجب مردی با دویست تن تفنگچی با ایشان باز خورد و رضا آقا از سخن نمود که من نیز در حضرت شاهنشاه ایران تقدیم خدمتی کرده ام اینک سالار را در رواقی گذاشته چندین تفنگچی بر او گماشته ام سام خان ایلخانی او را مطمئن خاطر ساخته یکطاق شیخ کشمیرش خلعت کرد و با خود بلشکرگاه شاهزاده آورده در جنب سراپرده خود از بهر او خیمه راست کرد و این روز که فتح شهر مشهد بدست شد و سالار مقهور گشت روز یکشنبه نهم جمادی الاولی سه روز زیادت نوروز بود مع القصه صبحگاه دیگر کمتر کسی از مردم شهر از بهر دیدار سام خان ایلخانی بلشکرگاه آمد و چون از کنار خیمه رجب مردی عبور میداد چشمش بر او افتاد و خشم گرفته نام او را بدشنام بر شمرد و گفت اینک نزد ایلخانی میروم که اموال منهوبه مرا از رجب طلب کند و مسترد سازد رجب مردی چون اصغای این سخن کرد گفت بسیار از مردم اند که مال ایشان بدست من عرضه نهب و غارت گشته من هرگز نخواهم نشست که از هر یک از اینگونه سخن گوش کنم این بگفت و پشتوی که در کمر داشت بر آورد و با سرب و باروت انباشته کرد و دهان پشتو را بزیر زنخ خویش نهاده آتش در زد چنانکه چانه و عارض متفرق گشت چون بانگ تفنگ گوشزد مردم ایلخانی شد بشتافتند و او را مرده یافتند لاجرم جسد او را حمل داده بیرون لشکرگاه افکندند چون این خبر بشهر رسید بعضی از جوانان نزدیک او تاختند رشته بر پای او محکم ساختند و کشان کشان بشهر برده کیفیته کوی و بازار بکشیدند آنگاه که عفن گشت بکنار شهرش انداختند و خورد سگانش ساختند اکنون بر سر سخن باز گردیم چون لشکر دروازه نوقان و بالاخیابان را فرو گرفتند و سالار ازین قصه آگهی یافت دانست که دفع اینکار از قوت بازوی او بیرون است و نیز طریق فرار نتوانست سپرد زیرا که شهر از چارسوی محصور سپاه منصور بود ناچار با برادر و پسر و رجب مردی که شرح حالش مذکور شد و جماعتی از ملازمان خود بصحن مقدس رضوی علیه الصلوة والسلام گریخت و پناهنده آن روضه مبارکه گشت رجب مردی چون خاتمت کار او را بوخامت نزدیک یافت او را بگذاشت و با جماعتی از تفنگچیان بیرون شد و دیگر ملازمانش نیز هر یک بجانبی گریختند انوقت شاخکان آن بقعه شریفه و علمای شهر مجلس او در رفتند و گفتند خاک خراسان از آتش فتنه تو بر باد رفت و بنیاد آبادیها آب رسید دیگر درین مکان شریف کمر بساختن و از نو طرح فتنه انداختن از بهر چیست تو کدام وقت حرم این حرم را از بهر کس پاس گذاشتی که امروز راه آن بر داشتی اینک جماعتی از سرباران شیعی را از حضرت بیرون بردی و بضجرت کشتی امروز شرمنده نیستی که خویشتن پناهنده میشوی برخیز و سر و ریش بگیر و طریق درگاه پادشاه پیش دار تا اگر بکشد حکم عدل است و اگر ببخشد از در فضل سالار از اصغای اینکلمات غضبناک شد و لختی سخنان ناهموار گفت میرزا عسکری امام جمعه بر آشفت و گفت هرزه درائی مکن که هرگز ترا درین درگاه پناهی نخواهد بود و از جای جنبش کرد و با علمای بلد از نزد او بیرون شد امیر اصلانخان با پدر گفت دوشب ازین پیش گفتم بیا ازین اقامت ما درین شهر مورث وخامت است اکنون که پای فرار داریم جای قرار نیست نپذیرفته نشد امروز چه توان کرد که روز ما تاریک و حساب ما باریک است و علمای این بلده چنانکه معاینه کردی اگر بپای خود ازین آستانه بدر نشویم دست ما را بر بندند و بملازمان حسام السلطنه سپارند و از آنسوی حسام السلطنه عبد العلی خان سرهنگ توپخانه را فرمان کرد تا هر توپ که در فراز برج و باره شهر بود

کشتن رجب مردی خویشتن را

بلشکرگاه جلو داده چراغعلی خان را با چند کس بطلب سالار فرستاد چراغعلی خان بنزدیک سالار آمد و گفت بیهوده در
هیچ جا مباش که تو حشمت پناهنده گان این قبه مبارکه را نگاه نداشتی و امروز بکیفر آن جسارت بدین خسارت [illegible]
و چهارصد اسب کودن حاضر کرده حسنخان سالار و برادرش محمد علیخان و دو پسرش امیر اصلانخان و یزدان بخش میرزا را بر نشاند
بلشکرگاه برده وارسی چاپار و حسام السلطنه فرمان کرد تا حسین پاشا خان ایشانرا بمنزل خود برده باز داشت و جماعتی از لشکریان را
بحراست برگماشت اینوقت شاهزاده فرمان کرد تا سپاهیان دست از محاصره بداشتند و مردم لشکر را پانصد تومان
زر سکه عطا داده و بشهر مشهد در آمده بتقبیل آستان ملایک پاسبان حضرت رضا علیه السلام کامروا گشت و پنجگانه
چهره بخاک آن آستان بسوده و چون عمارات ارگ مشهد ویران بود باغ آصف الدوله را نشیمن ساخت و بعمارات ارگ
پرداخت و عباسقلی خان سرتیپ با کوره با جماعتی از لشکر فرمان کرد تا در کوی و بازار نگهبان باشند و مردم شهر را از آسیب
لشکریان محفوظ بدارد و افواج خوئی و گروسی و همدانی نیز محکوم اوامر و نواهی او گشت و بعد از یکماه بفرمود تا لشکریان
شهر در سه هر کوی و محلت کرده بودند ویران ساختند و اشرار آن بلده را که بر این آتش فتنه دامن همیزدند یک یک را
بدست آورده کیفر کرد و هفتصد خانوار مردمی که در اینوقت در شهر مشهد جای داشت بفرمود تا سیصد خانوار را
سام خان ایلخانی کوچ داده در خبوشان نشیمن فرماید و دویست خانوار را محمد تقیخان قرائی در تربت جای دهد
و دویست خانوار دیگر در اراضی خراسان پراکنده شدند

ذکر حبس و بند حسن خان سالار و هلاکت او و قتل فرزند و برادر او بدست عوانان دژخیم

و از آنسوی چون شرح اینوقایع معروض درگاه پادشاه فتاد شاهنشاه ایران همیخواست تا کیفر اعمال سالار را
بحبس مؤبد فرمان دهد و چون از سوی مادر نسب با فتحعلیشاه داشت او را با تیغ تباه نسازد و میرزا تقیخان امیر نظام
زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که اگرچه عفو گناه از مثل تو پادشاه پسندیده است اما در حق سالار سزاوار نیست
و قتل او را که شرری قلیل است از برای نفع کثیر واجب باید داشت نخست آنکه تو شهریار دیندار و شیعی حق پرستی اگر کسی
حشمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را نگاه ندارد و در روضه مطهره او جماعتی از شیعیان را عرضه هلاک و دمار سازد
چگونه زنده میگذاری در شریعت احمدی تاخیر قتل چنین کس مورث عقاب و نکال است و در شریعت سلطنت نیز قتل او
فرض باشد از بهر آنکه تو امروز بحکم ولایت عهد و نظام دولت ایران صاحب تاج و تختی و در حضرت تو مانند سالار
هزار تن چاکرانند بلکه سالار از جانب مادر نسب بسلاطین میرساند و دیگران شاهزادگانند که پدر بر پدر پادشاه بوده اند
و هیچیک سالار را برد نمی شمارند و از خبث او ننگ دارند و با اینهمه خاک این درگاه را زیب جباه میشمارند و اندیشه
هیچ گناه را بخاطر نمیگذرانند چگونه رضا میدهند که سالار چنین جسارت کند و با جان خسارت نبیند و دیگر اگر مردم
خراسان که سالها از جفای او هراسان بوده اند و زیان مال و جان دیده اند و همچنان لشکر عراق و آذربایجان که چند هزار
تن از ایشان بر سر اینکار عرضه هلاک و دمار گشته چگونه دست از دامن عدل پادشاه باز دارند و اینهمه زیان و خسران
دیده انگارند با جمله شاهنشاه ایران را از این کلمات خاموش ساخت و منشوری از دیوان سلطنت بحسام السلطنه نگاشت
که سالار را بکیفر گناه تباه باید ساخت چون از دیدن این منشور حسام السلطنه حسین پاشا خان را با مصطفی [illegible]
مامور داشت تا عوانان دژخیم را بفرمود تا بخیمه که سالار و دو برادرش و دو پسر نشیمن داشتند بکین تباه

 آستین محمد علیخان برادر سالار را گرفت که برخیز کسی از پس این خیمه ترا طلب میکند و با تو سخنی خواهد گفت او را بیرون خیمه کشان
دیگرش فرستاد و دیگر باره درآمد و دست امیر اصلانخان را بگرفت وی روی با چرکرد و گفت ای بدتخم و تباه نیت ترک نعمت
منزلت دین را فرو گذاشتی و از دولت روی برگاشتی اکنون سید انی مرا کجا میبرند سالار چون اصغای این گفتار کرد
از هول و هراس چنگ کاو خراس فریاد برداشت و دست فرابرده سوی تیغ شد درا تمام برکند و چنگ برزده یک چشم
خویش را تیره ساخت مع القصه بعد از امیر اصلانخان سالار را نیز عرضه هلاک و دمار داشتند و یزدانبخش سرباز او را
گذاشتند و این واقعه در شب دوشنبه شانزدهم شهر جمادی الآخره بود و برادر دیگر سالار میرزا محمد خان بیگلربیگی که او را از
دارالخلافه آوردند چنانکه مذکور شد در شب چهارشنبه نهم رجب پایمال اعمال خویش گشت آنگاه شاهنشاه ایران
هر یک از سران سپاه را که در فتح خراسان رنجی بردند و تقدیم خدمتی کردند ببذل نعمتی شادمانه ساخت شاهزاده
سلطان مراد میرزا را این هنگام ملقب بحسام السلطنه فرمود و نشان تمثال مبارک و شمشیر مرصع عنایت کرد و محمد ناصر خان
بنشان الماس بهره مند گشت عبدالعلی خان نشان مرصع یافت عباسقلی خان و صمصام خان و تیمور پاشا نشان
سرتیپی یافتند قاسمخان سرتیپ حمایل سرتیپی گرفت محمد ابراهیمخان سرهنگ و حیدر علیخان سرهنگ بنشان سرهنگی
مفتخر شدند و سامخان ایلخانی مورد الطاف خسروانه آمد و بنشان مرصع قرین افتخار گشت و دیگر بزرگان و اعیان
خراسان تشریف ملوکانه یافتند این تشریفات بر حسب فرمان شاهنشاه الله قلی خان نکری بخراسان آورد آنوقت
حسام السلطنه بر حسب امر کارداران دولت دو فوج از سربازان قهستان و فوج ششم تبریز و چند عراده توپ و دیگر
لشکریان سواره و پیاده با توپخانه گسیل دارالخلافه نمود و چراغعلی خان را نیز رخصت مراجعت داد و او بعد از ورود
بدارالخلافه قوللر آقاسی غلامان گشت و نشان سرهنگی یافت

ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی در نیریز و دعوت او مردم را بشریعت میرزا علی محمد باب

آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارابی است که ملقب بکشاف است آقا سید جعفر مردی از اجله علما بود و پیروی طریقت شیخ احمد
احسائی و قانون صدرالدین شیرازی روشی داشت و در تفسیر قرآن مجید و تأویل احادیث با فقهای عصر خالی از خصومتی
نبود و بسیار وقت از وی مسموع میرفت که در فلان سفر با خضر علیه السلام همراه بودم و هفتاد بطن قرآن را کشف نمودم
علمای عصر ازین کلمات متعجب او از در عبارات بیرون میشدند چه او از شیخوختی بنهایت و از ما دلی بکمال و فضیلتی بسزا او
و کتب مؤلفات او در نزد فضلای ممالک مکانتی تمام داشت اما پسر او آقا سید یحیی که در کسب علوم بضاعتی مزجات داشت و در طلب
جاه و مال ارتقای بمقامات رفیعه میجست از خدمت پدر بدارالخلافه سفر کرد و روزی چند با امنای دولت طریق
مصاحبت سپرد و فتح بابی بدست نکرد و در پایان امر بجانب میرزا علیمحمد باب شتاب گرفت و از دو اعیان شریعت او گشت
و دیگر باره بدارالخلافه شتافت و نیز رونقی در کار نیافت و از کشف اباطیل خویش ترسناک بود لاجرم از دارالخلافه بیرون شد
و تا بلده یزد برفت بعد از ورود یزد چنانکه بدان اشارت شد پرده از راز برگرفت و اظهار دعوت را آغاز کرد و روزی چند
با آقاخان نایب الحکومه طریق مبارزت و مشاجرت سپرد و هم ازین فتنه و فساد کاری برمراد نرفت پس بستوانی آهنگ فارس
کرد و نخستین بلده فسا درآمد و مردم را بکیش باب خواندن گرفت و این واقعه در وقتی بود که شاهزاده بهرام میرزا از حکومت
فارس معزول شده و در دارالخلافه طهران جای داشت و فیروز میرزای نصرة الدوله که بجای برادر حکومت فارس یافت

۵۰۰ هنوز بشیراز در نیامده بود رتق و فتق مملکت بعهدهٔ کفایت میرزا فضل الله نصیرالملک بود که این هنگام وزارت فارس داشت بالجمله بزرگان فسا بنصیرالملک مکتوبی فرستادند که اینک آقا سید یحیی بدین بلده درآمده از اغوای مردم دقیقه فرو نگذارد از نصیرالملک خطی بدو نوشت که از مانند تو مردی اما این کردارها پذیرفته نیست توانی ترک این اندیشه گفته نزدیک من سفر کن تا روزی چند با هم بگوییم و بشنویم و خوش بخرامیم و بغنویم آقا سید یحیی در جواب او رقم کرد که این سخنان گزافه بهتان است چرا این اکاذیب را استوار میداری و با چون من دوستی ناهموار میگذاری هم اکنون نزدیک تو سفر خواهم کرد و این تهمت را بدر خواهم داد نصیرالملک بدین کلمات آسوده خاطر شده و روزی چند بر نگذشت که دیگر باره از فسا خبر آوردند که چه آسوده نشسته اینک پانصد تن مرد از جان گذشته در گرد آقا سید یحیی انجمن است و عنقریب فتنهٔ بزرگ حادث خواهد شد نصیرالملک این هنگامه بدانست و تجدید نامه پرداخت و از در رسولی بسوی او گسیل ساخت وقتی فرستادهٔ او برسید که سید یحیی از فسا آهنگ نیریز بیرون شده یک نیمه راه را درنوشته بود و با جمعی از اصحاب خویش بقدم عجل و شتاب راه می برید بالجمله فرستادهٔ نصیرالملک را وقعی ننهاد و او را بی پیام باز فرستاد و از قضا این هنگام مردم نیریز بر زین العابدین خان که حکومت ایشان داشت بشوریدند و رسیدن سید یحیی را بفال مبارک گرفتند گروهی فریفتهٔ او شده از در عقیدت و ارادت سر بفرمان او نهادند و جماعتی برای دفع زین العابدین خان اطاعت او را واجب شمردند بالجمله سید یحیی پیکسوی نیریز با سیصد تن از اصحاب خود در قلعهٔ خرابی فرود شد و بعمارت قلعه و استواری برج و باره پرداخت و نیز روی دل مردم نیریز بسوی او بود زین العابدین خان چون این بدید دو هزار تن از مردم نیریز را با خود متفق ساخته در بلدهٔ نیریز بخویشتن داری پرداخت و صورت حال را بنصیرالملک نگاشت هم در کرت سیم نصیرالملک بدو نوشت که از بهر چه واجب داشته که آتشی برافروزی و خویشتن را بسوزی از آن پیش که این آتش خود بزرگ شود و جهان را فرو گیرد بزلال خرد فرو نشان و نزدیک من شتاب گیر چون کتاب نصیرالملک بدو رسید در جواب نوشت که اینک در پیرامون من جماعتی انجمن شده اند و بنافرمانی دولت سر برآورده اند عجب نیست که چون ایشان را بگذارم و بگذرم در عرض راه مرا آسیبی زنند اگر خواهی گروهی بجانب من فرست تا بتوانند مرا ازین بلا برهانند و تندرست بشیراز رسانند این بگفت و رسول نصیرالملک را باز فرستاد و هم در آن شب ساختهٔ جنگ شده چون ظلمت جهان را فرو گرفت بر زین العابدین خان شبیخون آورد و اصحاب او صیحه کنان و نعره زنان با شمشیرهای کشیده به نیریز درآمدند و تیغ تیز در مرد و زن نهادند و علی عسکرخان برادر مهتر زین العابدین خان را با جماعتی از عشیرت او و گروهی از اعیان نیریز عرضهٔ تیغ تیز ساختند و سه تن پسران علی عسکرخان را دستگیر ساخته اسیروار ببردند زین العابدین خان بزحمت فراوان از میان آن گیرودار فرار کرده دوازده فرسنگ بگریخت و از آنجا حطبی چند بر زبر هم نهاده برافروخت و بدستیاری فروغ نار صورت حال را انگاره داده نزدیک نصیرالملک فرستاد اما از آن سوی از پس این فتح مردم نیریز همگروه نزدیک سید یحیی آمدند و دل بعقیدت و ارادت او نهادند اموال و اثقال علی عسکرخان و زین العابدین خان نیز غنیمت اصحاب او گشت و او را صدقی و قوتی تازه بدست شد و مرد جنگی از ده هزار تن افزون آماده ساخت در این وقت فیروز میرزای نصرة الدوله که از دارالخلافه طریق فارس می سپرد چهار منزل از این سوی شیراز این خبر بدو پذیره بردند و شاهزاده بتوانی خطی چند نگاشته بدست سرعی سبک سیر بشیراز فرستاد که بعجوله بنصیرالملک و محمد علیخان نوری دیوان بیگی فارس که این هنگام

ورود آقا سید یحیی در نیریز

ملقب بشجاع الملک است باتفاق مصطفی قلیخان سرتیپ دو فوج قدیم و جدید فسا و کورلو بیرون شوند و سید یحیی را دفع دهند بعد از رسیدن فرستادهٔ شاهزاده بشیراز نصیر الملک مهرعلیخان را با صد سوار بیرون فرستاد و زین العابدین خان نیز مکتوبی کرد که چندانکه تواند از مردم کوهستان و محال آن اراضی لشکری انجمن کند و بمهرعلیخان بپیوندد و مصطفی قلیخان قراکورلو را از قفای او با سرباز و دو عراده توپ و قورخانهٔ لایق بیرون فرستاد و این هر سه لشکر در عرض راه با هم پیوسته شدند و طریق نیریز برگرفتند از قضا کلیدر رنگه سید یحیی خیمهٔ که از زین العابدین خان بغارت برده بود در کنار قلعهٔ خویش افراخته داشت و اصحاب او با تیغهای کشیده در برابر او بر صف بودند و چشم و گوش بر خطاب او نهاده داشتند و سید یحیی سخن میکرد که هرگز از توپ و تفنگ خصم هراسناک مباشید و از هیچ لشکر در بیم نشوید که چون من فرمان کنم توپ گشاده نشود و گلولهٔ تفنگ بجدا وندان باز گردد و در این سخن بود که از دو گرد لشکر پدیدار شد مهرعلیخان و مصطفی قلیخان و توپچیان برسیدند و از گرد راه گلولهٔ توپی بسوی خیمهٔ سید یحیی رها دادند و آن بر ستون خیمه آمد و از آن گذشته سواری را در کنار خیمه برد و خیمه بر سر سید یحیی فرود آمد مکشوف افتاد که گلولهٔ توپ بفرمان سید یحیی نیست با لشکریان هنگام ورود از نیریز باد جنگ را پنده نداشتند و در آنجا فرود شده لشکرگاه کردند و بکار لشکر پرداختند و از آن سوی سید یحیی چون توپ را بی فرمان یافت بمیان قلعه شتافت و اطراف بروج و جدران را استوار کرد مدت پنج روز هر دو لشکر نگران یکدیگر بودند و در این ایام مصطفی قلیخان چندانکه رسل و رسایل رنج برد که این جنگ و جوش را بمصالحت و مسالمت بپای برد مفید نیفتاد شب ششم سید یحیی کلماتی چند بر کاغذپارها رقم کرده از گردن اصحاب خود بیاویخت و گفت با این ادعیه شما را از بلاهای زمینی و آسمانی زیانی نباشد آنگاه سیصد تن از آن جماعت از بهر شبیخون مواضعه کردند و برخی با تیغهای کشیده و گروهی با گرزهای چوبین از قلعه بیرون تاختند و صیحه زنان روی بلشکر نهادند و از نیمه شب تا سپیده صبح رزم دادند و بلشکر داخل شدند که مصطفی قلیخان را با صدمت چوب زحمت فراوان دادند در آن رزمگاه یکصد و پنجاه تن از ایشان مقتول گشت بامدادان کشتگان خود را برگرفته باز قلعه شدند و بدانستند که آن کاغذپارها بکاری نباشد و سپر گلولهٔ توپ و تفنگ نشود و با این همه جلادت از لشکریان چهار تن بر زیادت کشته نشد و پنج تن را بر افزون جراحت نخورد بالجمله سید یحیی بغرور تا هم در آن شب کشتگان را از پس دیوار قلعه بخاک سپردند تا سپاه دشمن عدد ایشان نداند و دل قوی نکند اما مردم نیریز چون کذب سید یحیی را معاینه کردند و حیلت او را باز دانستند یک یک و دو دو از کنار او فرار کرده بجاهای خویش همی شدند چون سه روز از این واقعه سپری شد یکبار دیگر اصحاب سید یحیی از بهر شبیخون شتاب کردند و تا کنار لشکرگاه یورش بردند مهرعلیخان و مصطفی قلیخان بکار در آمدند و مردانه بکوشیدند و فرمان کردند تا دهان توپها و تفنگها را بجانب ایشان بگشادند آن جماعت را قوت درنگ نماند و پشت با جنگ کرده روی بقلعه نهادند

از آن سوی چون شاهزاده فیروز میرزا وارد شیراز شد ولیخان سیلاخوری با فوجی که در تحت فرمان او بود بلشکر بیرون فرستاد و لکن قبل از رسیدن ولیخان چون سید یحیی وخامت عمل خویش را معاینه کرد و فتوری که در عقاید اصحاب راه کرده بود بدانست سر مداهنه و مهادنه پیش داشت و مصطفی قلیخان نیز ابواب رسل و رسایل فراز کرد و چندانکه سید یحیی صحبت او را بسلامت نزدیکتر دانست و اصحاب خود را معهود کرد که هنوز بجای بوده پراکنده ساخت و آسوده خاطر بمنزل او شتافت و مصطفی قلیخان نیز بدیدار او نیاز برده و از قفای او کمینه جماعت بگذاشت آنگاه گفت شما را که

در نیز از ملک خویشتن خانه ایست صواب آنست که شب در سرای خویش شوید و آسوده بغنوید تا مردمان چون ایشان ۵۸۳
بپسندند یکباره از جنگ و جوش بنشینند و هر کس بکار خویش درآید و ازین فتنه بیاساید سید یحیی طوعاً او کرهاً گفتار او را
پذیرفتار شد و شامگاه با یک تن ملازم او طریق سرای خویش گرفت در عرض راه پسرهای علی عسکرخان و جماعتی دیگر
از محبوسین که بعد از بیرون شدن سید یحیی از قلعه رها شده بودند بر سر او تاختند و او را عرضهٔ تیغ و خنجر ساختند بعد از قتل او
مهرعلیخان و مصطفی قلیخان ده پسر او را با سی تن از اصحاب او دستگیر نموده با کند و زنجیر بشیراز آوردند نصرة الدوله
بر پسرهای او ببخشود و ایشان را بحفظ حشمت سیادت رها ساخت و اصحاب او را معرض عقاب درآورد و جهان را از وجود ایشان بپرداخت

ذکر عصیان شیخ حسین خان در بندر ابوشهر و هزیمت او بدست لشکر نصرة الدوله

شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله بشکایت و سعایت اهالی فارس از شیخ نصر خان پسر شیخ عبدالرسول خان دریابیگی
رنجیده خاطر گشت و او را در شیراز حاضر داشته از حکومت بندر ابوشهر معزول نمود و چند تن قراول بر او گماشته روانه طهرانش
داشت و حکومت بندر ابوشهر را بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک مفوض فرمود و نظم حدود
دشتستان و اراضی تابعهٔ آن را نیز بعهدهٔ کفایت او گذاشت میرزا حسنعلی خان برحسب فرمان با مردم خود طریق بوشهر برگرفت
چون این خبر بشیخ حسین خان عم شیخ نصر خان رسید چنان دانست که کارداران دولت چشم از خانوادهٔ او پوشیده یکباره
در قلع قبایل خواهند کوشید و ازین معنی سخت بترسید و از اعراب آن نواحی سپاهی فراهم کرده از در مدافعت باستوار بایستاد
و بعمارت برج و باره بندر ابوشهر فرمان داد و از در دوراندیشی نیز چند کشتی در کنار بندر بداشت تا اگر کار بروی صعب افتد
از راه بحر طریق فرار گیرد لاجرم آن هنگام که میرزا حسنعلی خان برسید او را از درآمدن بشهر دفع داد میرزا حسنعلی خان از بیرون
شهر اطراق کرده صورت حال معروض حضرت نصرة الدوله نمود و شاهزاده مصطفی قلیخان قراگوزلو را با افواجی که
در تحت فرمان او بود مأمور فرمود تا با توپخانه و قورخانه بدانجانب روانه شد و چون بکنار بندر ابوشهر رسید و عصیان شیخ
حسین خان و طرد و منع لشکر را از دخول بشهر معاینه کرد و بدانست اینکار جز بکشش و یورش و نهیب و غارت راست
نخواهد شد چنان صواب شمرد که آتش در جنگ تیز نزند و مجرم را با منقاد بیکدست کیفر نکند پس مکتوبی ببازرگانان
و تبعهٔ دول خارجه و قاطنین شهر ابوشهر نوشت که چون در شریعت سلطنت و تقویم مملکت تسخیر این قلعه و تدمیر
طاغیان واجب افتاده ساکنین این بلده را آگهی میرسانم که نخستین بحکم عهدنامه تبعهٔ دول متحابه با اموال و اثقال
از این شهر بیکسوی شوند و سکنهٔ این بلده نیز بهر دیه و قریه که خواهند کوچ دهند و اگر نه خطی نگاشته خاتم بر زنند که بعد از
فتح این حصار هر کس عرضهٔ هلاک ... شود هیچ خونخواهی را نرسد که از حال وی باز پرسد چه آنگاه که این لشکر کینه توز
مانند برق خرمن سوز در این شهر درآید از باز پرس کس نهراسد و دوست از دشمن نشناسد چون این مکتوب بشهر دررفت
و صورت حال را عارف و عامی معاینه کردند وحشتی و دهشتی حدیث شد و تشتت خیالی در خورد و بزرگ افتاد
شیخ حسین خان چون مردم شهر را دیگرگون یافت و بدانست که در تنگنای حصار گرفتار خواهد شد لاجرم عشاران را
حاضر نموده آن زر که از بهر عمال دیوان بر ذمت نهاده بودند از ایشان مأخوذ داشت و با زن و فرزند و خویش
و پیوند و احمال و اثقال بر زورقها دررفته بادبان برکشید و کشتیها براند روز دیگر مردم شهر مصطفی قلیخان را از فرار او
آگهی دادند و او را اندر ره نشده بحشمت تمام بشهر درآوردند مصطفی قلیخان در معبر بازار و برزن و فراز برج و باره نگاهبانان

و آن بلده را بنظام کرد و میرزا حسنعلی خان دریابیگی را در حکومت خویش استوار بداشت و صورت حالرا معروض کارداران ۵۸۴
دولت نمود شاهنشاه ایران در پاداش این نیکوخدمتی او را بمنصب میرپنجی و حمایل مفتخر و شاد خاطر فرمود

ذکر حکومت شاهزاده اردشیر میرزا در لرستان و خوزستان و ظهور فتنه میرزا قوام الدین و دفع او

میرزا قوام الدین از سادات طباطبا شمرده میشود و پدران او پیوسته حکومت کوهکیلویه و آن اراضی داشته اند و بکمال استبداد و استقلال میزیسته اند میرزا قوام الدین که اکنون بمیرزا قوام مشهور است چون جلادتی بسزا داشت و حکمرانان فارس را مکانتی بواجب نمیگذاشت در اول شباب او را از حکومت کوهکیلویه دفع دادند بلکه از مال و خانه خلیع ساختند لاجرم نزدیک بسی سال نزد عبدالله خان امین الدوله و منوچهرخان معتمدالدوله روز همی شمرد چون نوبت حکومت فارس با شاهزاده بهرام میرزا رسید و محمدکریمخان قاجار در کوه کیلویه فرمان گذار شد امور آن اراضی روی باشفتگی گذاشت میرزا قوام الدین که انتظار چنین وقتی داشت چون این خبر باز دانست بر اسبی راهوار برنشسته عنان زنان بدان اراضی شتافت و عصابت حصار بازرانت معقلها بپرداخت و از غلات و حبوبات در هر جا انباشته ساخت و بخویشاوندی خویش پیوند با مشایخ با اعراب مستظهر گشت و سر بخودسری برآورد و از قتل و اسر کاروانیان و نهب و غارت مترددین دقیقه فرو نگذاشت این ببود تا آن هنگام که شاهزاده اردشیر میرزا که در ایوان ثانی صافی و سحبان است و در میدان همسر سپهدستان بموجب فرمان شاهنشاه ایران فرمانگذار مملکت لرستان و خوزستان گشت و بعد از نظم کلیائی و کلهر و خوانسار و فریدن و چهار محال چنانکه بدان اشارت شد از راه بروجرد روانه لرستان و خوزستان گشت و اشرار قبایل و سکوند و دیگر طوایف را ماخوذ داشته بصحبت نگاهبانان روانه دارالخلافه فرمود و از لرستان بدزفول و شوشتر سفر کرد و آن اراضی را نیز بنظام بداشت و مردم فتنه جوی را دستگیر نموده بحضرت دارالخلافه فرستاد چون از نظم لرستان و خوزستان بپرداخت سلیمانخان سهام الدوله را که سردار سپاه و هم در خدمت او رتبت وزارت داشت بفرمود تا با پنجهزار تن سواره و پیاده و شش عراده توپ طریق رامهرمز گرفت تا آن اراضی را بنظام کند و مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوام الدین طریق موافقت می سپارند کیفر دهد و منال دیوانرا رامهرمز و بهبهان و فلاحیه چپ را ارتفاع دهد با جمله سلیمانخان را با لشکر از پیش روی بفرستاد و خود از دنبال راه برگرفت که اگر وقتی واجب افتد خود نیز با او پیوسته شود بعد از رسیدن سلیمانخان سهام الدوله برامهرمز بزرگان آن اراضی و مشایخ اعراب او را مکانتی لایق نهادند و چنان نمودند که چندانکه میرزا قوام الدین در این اراضی است نتوانیم و را از خویش راضی نداریم نخستین دفع او باید کرد آنگاه از ما اطاعت و انقیاد جست لاجرم سهام الدوله لشکر خویش را ساخته جنگ کرده نخست در اراضی بهبهان بر سر قلعه چم طلا آمد و این قلعه در دامان جبلی است و از دو جانب جبل رودی عظیم میگذرد که بی کشتی و مراکب بحری از آن عبره نتوان کرد سهام الدوله در کمر سنگی آن قلعه لشکرگاه کرد و چون در آن حال این خبر سمر گشت نخستین شیخ حاکم و حداد شاه و شیخ جابر و شیخ قادر و شیخ عبدالله خان که هر یک در میان مشایخ اعراب نامور بودند سپاه خود را برداشته تا کنار لشکرگاه سهام الدوله براندند و در آنجا اوتراق کردند و روز دیگر میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین هم با لشکری نامور تا دو فرسنگی لشکرگاه سهام الدوله تاختن آورد و در مقامی مرتفع منزل کرد و در معنی سهام الدوله را حصار دادند چون این خبر بشاهزاده اردشیر میرزا رسید لختی راه نزدیک کرد و شیخ سلمان را بمیان مشایخ اعراب برسول فرستاد

وهر یک را بلغت عرب با خط خویش کتابی کرده و از قهر و لطف شاهنشاه ایران بیم و امید داده در زمانی رویت و حسن تدبیر ۵۸۵
شاهزاده با تقدیر مطابقتی کرده و اول کس شیخ مذکور که از اجله مشایخ بود بحضرت وی آمده بر اطاعت شاهزاده بیعت
داد و از جامه خانه وی خلعتی چند با خود داشته بمیان مشایخ اعراب بازگشت نمود و هر یک را به تشریفی جداگانه بنواخت
و روی دل ایشان را با جانب شاهزاده ساخت لاجرم مشایخ اعراب بتفاریق بمساکن خویش شتاب گرفتند و از اعانت میرزا
قوام کناره جستند لکن از حاضر شدن بحضرت شاهزاده نیز با واستنکاف عبور زیدند سهام الدوله چون این بدانست
بعد از پراکنده شدن ایشان با فوجی از سربازان برای اثر آنجماعت برفت و در عرض راه صداد شاه و شیخ حاکم و شیخ جابر را
دستگیر نموده نزدیک شاهزاده فرستاد و فرمان رفت تا ایشان را با کنده و سلاسل بشوشتر برده در قلعه سلاسل باز داشتند
و بعد از آنکاه روانه دار الخلافه نمود و چون هنوز در تدبیر میرزا قوام الدین و تسخیر قلاع او ارکان دولت فرمان نداشت
سهام الدوله را مامور بتوقف آن محال فرمود و صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه نمود در این هنگام چون در امر
میرزا قوام الدین فتوری عارض گشت میرزا سلطان محمد خان که برادرزاده و داماد او بود هم بروی تعرضی آورده گفت
این زر و مال که از رعیت ماخوذ میداری صواب آنست که نزدیک فرمانگذار فارس انفاذ داری و آسوده خاطر در جای خود
بشرط حکومت زیستن کنی چه واجب است که این زر بر لشکر چریک پراکنی و عاقبت خود را از جان و مال بی بهره کنی
میرزا قوام الدین که بجلادت و شجاعت خویش مغرور بود سر بدین سخنان در نیاورد و همچنان با عداد کار رنج میداشت
این سود تا منشور مقاتلت و قلع و قمع او برسید و شاهزاده سهام الدوله را بفتح قلعه جم ملا فرمان کرد و پس سهام الدوله
نخستین با میرزا رضای پسر میرزا قوام الدین رزمی سخت بداد و او را بشکست میرزا قوام الدین چون این بدانست لشکری
انبوه بمدد پسر از قلعه بزیر آمد و با میرزا رضا بپیوست از سوی سهام الدوله بموجب فرمان شاهزاده آهنگ شبیخون
نمود و از اول شب علیرضا خان بختیاری و توشمال خان فیلی را با هشتصد تن مرد دلاور از آب عبره داد و آنگاه با
جمعی در آب بجهان و دیگر شتاب گرفتند لشکر بدان سنگربست و از رود بدان سوی شده بکنار قلعه آمدند و قلعه گیان
نیز بمدافعت کمر بستند و نه تن از لشکریان از زخم گلوله از پای در انداختند و پت و دو کس را مجروح ساختند با این همه
سپاه را فتوری در خاطر راه نکرد و بحکم یورش قلعه را فرو گرفتند و برج و باره اش را با خاک پست کردند و چند عراده
توپ کوچک آنجا بدست کردند و توپی بزرگ که از زمان نادرشاه افشار در آنجا بجای بود و مجالش در آن هنگام صعب
مینمود بفرمان شاهزاده خرد در هم شکستند از پس این میرزا قوام الدین را قوت درنگ نماند و از هر بکاه بقلعه بهبهان
گریخت و میرزا رضای پسرش بمیان قبایل ممسنی فرار کرد لاجرم برحسب فرمان شاهزاده سهام الدوله غضنفر خان را که
با میرزا قوام الدین خصمی داشت بحکومت آن محال باز گذاشت و خود طریق قلعه بهبهان بر داشت و چهار ماه آن قلعه را
حصار داد و در پایان امر میرزا سلطان محمد خان و میرزا کمال که برادرزادگان میرزا قوام الدین بودند و در میان شهر
سکون داشتند بدست لشکریان گرفتار شدند بعد از گرفتاری ایشان مردم شهر در تسخیر قلعه با سهام الدوله همداستان
گشتند و از نیروی کار بر میرزا قوام الدین صعب افتاده و از زخم گلوله توپ و تخریب قلعه درهم شده و با چند تن از مردم شهر
مواضعه نهاده شبی با جماعتی از عشیرت خود از فراز قلعه بزیر آمده طریق فرار بر داشت و در چهار فرسنگی بهبهان
بقلعه گل و گلاب گریخت بعد از فرار او سهام الدوله قلعه بهبهان را ویران نمود و همچنان از دنبال او بجانب قلعه

فتح قلعهٔ کل و کلاب

کل و کلاب شتاب گرفت و آن قلعه را بمحاصره انداخت از قضا مراد علی که یکتن از خویشاوندان میرزا قوام الدین و قائد ۵۸
حرسهٔ قلعه بود بمیان قبایل ممسنی سفر کرده این هنگام مراجعت مینمود در عرض راه چند تن از سواران سپاه اورا دیدار کردند
و مأخوذ داشته نزدیک سهام الدوله آوردند سهام الدوله اورا خطاب کرد که فتح کل و کلاب ترا از عقاب و نکال
رهائی تواند داد و اگر نه ترک سرکوبی و دست از جان بشوی مراد علی تقدیم اینخدمت را بر ذمت نهاد و کس فرستاد تا
اهل و عشیرت اورا بلشکرگاه آورده بشرط گروگان باز داشت و خود بدرون قلعه رفت و سهام الدوله بصوابدید
منشی میرزا سلطان محمد خان را با گروهی از تفنگچیان و دو عراده توپ و پانصد تن سوار جرار بجانب قلعهٔ کل فرستاد
و مراد علی بهمنوائی در بگشاد و لشکریان بی کلفت خاطر بقلعه درآمدند اما میرزا قوام الدین چون این بدید از قلعهٔ کل بحصن
کلاب گریخت و در اینوقت شاهزاده فیروز میرزای نصرة الدوله که فرمانگذار فارس بود عباسقلی خان سردار لاریجانی را
مأمور بنظم بهبهان و دفع میرزا قوام الدین فرمود اما از میسوی چون از قلعهٔ کل آب بقلعهٔ کلاب باید رفت چون سه روز
میرزا قوام الدین در قلعهٔ کلاب روز بردبی آب ماند ناچار از قلعه بزیر آمده با دو تن از مردم خود پیاده از قلل شامخه و شوامخ
جبال طریق فرار برداشت در عرض راه مردم عباسقلی خان لاریجانی اورا دستگیر ساختند و نزدیک نصرة الدوله
گسیل داشتند چون این خبر بنصرة الدوله آوردند از دوراندیشی علی سلطان قراگوزلو را با جماعتی از سرباز و دو عراده
توپ تا میان قبایل ممسنی باستقبال او بیرون فرستاده تا مبادا اشرار قبایل اورا از بند رهائی دهند و دیگرباره
فتنه آغاز نهد لاجرم اورا مغلولاً بشیراز آوردند و صورت حال را معروض حضرت دار الخلافه داشتند و از آنسوی بعد از
فرار میرزا قوام الدین و فتح قلعهٔ کل و کلاب سهام الدوله آن اراضی را بعهدهٔ کفایت عباسقلی خان گذاشته خود
طریق خدمت شاهزاده اردشیر میرزا برداشت و مورد نوازش شاهزاده گشت و از پس چنان حسن رویت
و ظهور جلادت مملکت خوزستان و لرستان را شاهزاده بنظام داشت که کس از آن پیش نشان نمیداد چون این معنی
در حضرت شاهنشاه ایران مکشوف افتاد شاهزاده را مورد نواخت و نوازش شاهانه فرمود و اورا از بهر حکومت دار الخلافه
طلب داشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد و هم در اینسال شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله را منشور بردند که

سفر کردن احتشام الدوله ببعضی از بلدان عراق و نظم آن اراضی

سفر گلپایگان و خوانسار کرده آن محال را بنظام کند لاجرم شاهزاده بجانب گلپایگان و خوانسار کوچ داد و آن اراضی را
از اشرار بپرداخت و از آنجا سفر جاپلق کرده ولیخان سرتیپ و محمد امین سلطان را با سرباز سیلاخور روانهٔ اصفهان نمود
و آقا سید اسد الله پسر حاجی سید محمد باقر مجتهد را که رنجیده خاطر از اصفهان بجانب عتبات عالیات میرفت چنانکه بدان
اشارت شد تقدیم معذرت نموده با جمعی از مردم خود مراجعت باصفهان داد و خود باز بروجرد شد و هم در این سال
حکومت گلپایگان و خوانسار برحسب فرمان شاهنشاه ایران اورا تفویض گشت و حاجی رحمن را که از منسوبان
حاجی ملا اسد الله مجتهد بود و در بروجرد مورث فتنه های بزرگ میگشت مأخوذ داشته به تبریز فرستاده تا در آنجا
مقیم باشد و خود سفر نیزار و ظلجستان نموده در شکارگاه نیزار بتقبیل سدهٔ سلطنت قرین فرخی و میمنت گشت و بعد از
رخصت انصراف قلاع مردم سرک را که در حوالی محلات بنیان کرده بودند و قاطعان طریق را معقل و مأمنی بود
همه را با خاک پست کرده و از آنجا بفریدن تاختن برده چند قلعه از جماعت بختیاری ویران نموده آنگاه مراجعت بروجرد
فرمود و از مردم توانا یک فوج سرباز جدید گزیده و ساخته بنظام بداشت و هم در اینسال شاهنشاه ایران بجای زیارت

شرح سلطنت جهانگیری ناصر الدین شاه قاجار

سدهٔ سنیه و تقبیل عتبه عالیه حضرت معصومه بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام سفر دار الامان قم فرمود و ایوان قبه مقدسه
که شاهنشاه مبرور محمد شاه غازی فرمان کرده بود که از زر ناب کنند و بانجام نرفت بفرمود تا بپای برند و چندانکه بایست
از زر ناب دریغ نداشت و در آنجا حاجی ملا محمد پسر حاجی ملا احمد نراقی که امروز اعظم و اجل علمای ایران اوست بحضرت
شاهنشاه تقرب جست و بخواستاری او جمل رعایای کاشان از منال دیوانی تخفیف یافت آنگاه موکب پادشاهی از راه
نیزار و ساوه و بهیار آمد و شاهنشاه ایران بدار الخلافه طهران مراجعت فرمود و هم درینسال عباسقلی خان لاریجانی که حکومت
بهبهان و دشت چنانکه مذکور شد اشارت شد میرزا قوام الدین را محبوساً بشیراز فرستاد و فیروز میرزای نصرة الدوله او را گسیل
طهران ساخت بیست و دوم شهر ربیع الثانی وارد طهران گشت و همچنان محمد باقر خان نوئی که از جماعت ایلوار پشت کوه است با
عباسقلیخان طریق عصیان سپرد و در پشت کوه باستظهار قلعه که حصانتی بکمال داشت عباسقلی خان را مکانتی نمیگذاشت لاجرم
عباسقلیخان گروهی از سربازان لاریجانی را بدفع او فرستاده او را در پشت کوه حصار دادند و بقوت یورش آن قلعه را گرفته
او را مغلولاً تا بهبهان آوردند و بمعرض عقاب و نکال بازداشتند و هم درینسال محمد امین خان والی خیوق آتانیاز محرم را
که یکی از مقربان حضرتش بود بسفارت ایران مامور داشت او روز یکشنبه هفتم ربیع الثانی وارد دار الخلافه گشت و در بیست و
یکم بتقبیل سده سلطنت حاضر نمود و چند سر اسب و چند بهله قوش که از خان خیوق آورده بود پیشکش کشید و عریضه او را از نظرش گذاشت
و هم درینسال شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله که فرمانگذار مملکت کرمان بود عبدالله خان صارم الدوله را با افواج قراگوزلو
طاهری و تویسرکانی و لشکر جیان زری و سیستانی و افشار بنظم گرمسیر و بلده بمپور مامور داشت و او را توپخانه لایق بسپرد و
عبدالله خان بدانجانب کوچ داده آن اراضی را انتظام کرد و قلعه ایرنه کان را از تحت تصرف محمد علیخان بلوچ بیرون کرده
بمحمد خان سپرد از پس آن محمد علیخان از در ضراعت دوستمحمد خان عم خود را بشفاعت برانگیخت و مؤید الدوله برحسب فرمان
کارداران دولت او را مطمئن خاطر ساخته ملتزم خدمت گشت و هم درینسال مجار جنرال سرهنری بوطون که در ایران مشهور
لنزی صاحب است و بسیار وقت در تاریخ قاجاریه نام او مرقوم شد چهارشنبه هفدهم ربیع الثانی در دار الخلافه رخت بجهان
دیگر برد و او از مردم اسکاتلند است و هم درینسال سام خان ایلخانی و عباسقلیخان میرپنج و میرزا عبد الباقی متولی باشی
برحسب فرمان راه خراسان برداشته پنجم ربیع الثانی بشهر مشهد مقدس درآمدند و حکم شاهنشاه ایران را ابلاغ دادند
لاجرم حسام السلطنه برحسب فرمان قراولخانهای شهر مشهد را بدیشان کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد چنانکه در جای خود
مذکور خواهد شد و هم درینسال سلیمانخان دنبلی منشور حکومت تربت یافت و محمد تقیخان جوانشیر بجای مرتضی قلیخان
حاکم شاهرود و بسطام گشت و محمد رضا خان قاجار دولو بحکومت ازدل ممتاز شد و محمد حسن خان قوزی کارپرداز مشکین آمد
و قاسمخان جارچی باشی حکومت قراجه داغ یافت و مصطفی قلی میرزا حاکم ارومی شد و محمد علی خان ماکوئی منصب میرپنجگی
گرفت و هم درینسال شفیع خان نایب اول اجودان باشی مامور بسفر لندن شد تا بنام مصلحت گذاری در آنجا مقیم باشد
و هم درینسال برحسب فرمان پادشاه ایران در دار الخلافه طهران در هر معبر و برزنی قراولخانه بنیان کردند و گروهی از سرباز
برگماشتند تا شب و روز در آنجا اقامت کرده نگران وارد و صادر باشند تا هیچکس با هیچکس جور و ظلم نتواند کرد و بحسب فرمان
نیز در تبریز بنیان قراولخانها نمودند

ذکر وقایع حال شاهنشاه ایران ناصر الدین پادشاه در سال یکهزار و دویست و شصت و هفت هجرت نبوی

۱۲۶۸ چون یکهزار و دویست و شصت و هفت سال از هجرت نبوی علیه آلاف الثناء والتحیه سپری شد سطان بن سنه تنگوزئیل ترکیه
از روز جمعه هفدهم جمادی الاولی چون یکساعت و پنجاه دقیقه برگذشت آفتاب از حوت بحمل تحویل داد و ملک الملوک عجم
ناصر الدین پادشاه خلد الله سلطانه بآئین فریدون و جم جشن نوروزی بپای برد و بعد از سپردن بساط عید و بذل تشریف و طرایف
بوضیع و شریف فرمان رفت تا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه ترکمانان سرخس را که از ترکتاز محال مشهد مقدس
دست باز نگیرند کیفری بسزا کند لاجرم حسام السلطنه بصلاح و صوابدید سام خان ایلخانی و عباسقلی خان جهان بیگلو که منصب
میر پنجگی داشت باعداد کار پرداخت و لشکر را از دور و نزدیک خواندن گرفت و از دار الخلافه طهران نیز فوج قراجه داغی
و شقاقی و سواره شاهسون و بیرانوند و مافی بر اثر یکدیگر برسیدند بالجمله چون دو ماه از عید نوروز سپری شد حسام السلطنه
نخست بفرمود ترکمانانی که در شهر مشهد بودند گرفته بند بر نهادند تا بسرخس کس خبر باز نبرد آنگاه از شهر مشهد خیمه بیرون
زد و لشکر کوچ داده از دهنه مزدوران راه برگرفت و این راهی بنهایت صعب است و از کوه مزدوران تا اراضی
شوریق که چهار فرسنگ است هوردهی و مشربی بدست نشود و هم در شوریق جز آبی شور نیست مع القصه حسام السلطنه
تا شوریق براند و در آنجا بنه و آغروق کرده از دنبال کوچ دهند و پنجهزار و پانصد تن سواره و پیاده از لشکرگاه گزیده
کرد و از شوریق تا بسرخس که پانزده فرسنگ مسافت بود ایلغارکنان راه برگرفت و شش فرسنگ راه را شبانه ببرید
آنگاه که روز برآمد و آفتاب بتافت لشکریان را سورت گرمی با هوا و حرارت حرکت همدست شده بسیار کس از پای درآورد
چنانکه از شدت عطش بروی در افتادند شاهزاده بفرمود ایشان را بر بارگیرها حمل داده براندند و معدودی از سربازان
که در کنار گز و خار بیابان از رنج و خستگی پناه جسته بودند بعد از عبور لشکر بدست ترکمانان اسیر و مقتول شدند بالجمله
حسام السلطنه با این تعب و زحمت طی مسافت کرده نماز دیگر بدو فرسنگی سرخس فرود شد و در زمان لشکر سیراب شده
از رنج عطش برآسودند و جماعتی از سواران برنشستند و هم در آنجا از یکصد تن زن و مرد از مردم سرخس در حومه بلده اسیر
کرده بلشکرگاه آوردند و سواران خراسانی که از پست و بلند آن اراضی آگهی داشتند تاختند و هزار نفر شتر براندند و روز
دیگر باتفاق سوار تیموری و سرحدی تا ارض شیر تپه که دو منزل از آن سوی سرخس است ایلغار کردند و صد هزار گوسفند تا
شتروران و آق دربند براندند و هرکس بهره و نصیبهٔ خویش برگرفت و چون ازین نهب و غارت هول و هراسی بزرگ در خاطر
ترکمانان افتاد و حسام السلطنه بفرمود تا لشکر برنشسته طریق سرخس پیش داشتند و چون با قلعه سرخس یک تیر پرتاب پیش نماند ترکمانان
پیاده و سواره گروه گروه از شهر بیرون تاختند و لختی بمبارزت پرداخته سودی نبردند ناچار مراجعت نموده متحصن شدند و شاهزاده
در ظاهر سرخس اوتراق کرده چهارده روز ایشان را حصار داد و در این وقت مکشوف افتاد که محمد امین خان فرمانگذار خوارزم
با سپاهی [illegible] عزم سفر مرو کرده و هرگز از اعانت مردم سرخس دست باز نخواهد داشت و از جنبوی بزرگان سرخس بحضرت
شاهزاده آمده اظهار عقیدت و انقیاد کردند و بر ذمت نهادند که هرگز پیرامون عصیان نگردند و در اراضی خراسان دست
بنهب و غارت نگشایند لاجرم حسام السلطنه از دور اندیشی و اقتضای وقت طریق مراجعت پیش داشت و تا منزل پس کمر باز نیامد
و در آنجا اوتراق فرموده بزرگان سرخس نیز ملازمت رکاب داشتند لکن از توقف شاهزاده در پس کمر بیمناک شدند که مبادا دیگر
باره آهنگ سرخس کند پس کس بمرو فرستاده از خان خیوق طلب مدد کردند و او دو هزار سوار بمدد ایشان گسیل
داشت و سواران او تا نزدیک بلشکرگاه حسام السلطنه آمده کمین نهادند از قضا سواران ... که طلایه لشکر بودند

[illegible]

با ایشان بازخورده و رزم پیوستند زمانی دراز برنیامد که سواران یاقی شکسته شدند و خبر هزیمت ایشان بلشکرگاه رسید حسام السلطنه ٥٨٩
گروهی از سواران را بمدد ایشان بیرون فرستاد ولکن چندانکه شتافتند گرد سوار ترکمان را نیافتند و از این واقعه سپاه خوارزم و
لشکر سرخس را قوتی بدست شد چنانکه هم دست و هم پشت همه روزه در اطراف لشکرگاه تاختن میکردند و گاه گاه لشکریان را
اسیر میکردند حسام السلطنه ناچار از آنجا کوچ داده تا اراضی مشهد مقدس براند و در کال یاقوتی لشکرگاه کرده و از آنسوی
خان خوارزم تا یک منزلی سرخس کوچ بر کوچ برفت و در آنجا با مردم سرخس برای نهب و غارت محال مشهد مواضعه نهاد
و پنجهزار سوار از مردم خوارزم و مردم سرخس گزیده ساخته فرمان داد تا باراضی تربت تاختن برده دو قلعه محکم مفتوح
ساختند و زن و مرد را اسیر گرفته با اموال و اثقال ببردند از این طرف چون خبر ورود ترکمان در محال مشهد گوشزد
حسام السلطنه شد سام خان ایلخانی و عباسقلیخان میرپنج را با فوج ترتیبی و ترشیزی و دو هزار سوار و شش عراده توپ
بیرون فرستاد و ایشان از کال یاقوتی تا کوهستان هرات دو روزه ایلغارکنان برفتند وقتی برسیدند که ترکمانان با
اسیران و اموال از راه کوهستان و غوریان بجانب سرخس میشتافتند لشکریان از گرد راه اسب بزدند و سر راه بر ترکمانان
تنگ ببستند لختی از هر دو سوی کار بمقاتلت برفت ناگاه ترکمانان گرد توپ و سرباز را بدیدند که هم اکنون از راه در رسند
از برای ایشان دیگر قوت درنگ نماند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند و دست از اموال و اسیران باز داشتند
اما لشکریان بدین قدر قناعت نکردند و از دنبال ایشان برفتند و از آن جماعت سیصد تن اسیر و چهارصد سر اسب بگرفتند
و اسیران ترکمان را برداشته بلشکرگاه آمدند بر زیادت از این جماعتی از ترکمانان که هنگام هزیمت اسب رونده نداشتند
در شعاب جبال در میان درختستانها پنهان شدند و هفته بیش یا کم مردم تربت و اهالی سرجام بمیان درختستانها رفته
یک یک و دو دو اسب و مرد گرفته بمرابع خویش باز میشدند بعد از این نتیجه خان خوارزم بجانب خیوق کوچ داد و مردم
سرخس را وحشتی عظیم بگرفت چنانکه یکباره از آن بلده بیرون شده پانزده فرسنگ براندند و در شوره کال رحل اقامت
انداختند و از آنجا بسیار کس از در ضراعت شفاعت برانگیختند و خواستار شدند که شاهزاده از قبل خویش حاکمی
بر ایشان بگمارد و ایشان را در شمار رعیت خویش بدارد حسام السلطنه پذیرش ایشان را پذیرفتار شد و عباسقلیخان میرپنج را
بحکومت آن جماعت فرستاد بعد از رسیدن عباسقلیخان نیز مدت سه ماه در شوره کال رتق و فتق امور آن جماعت را
بر ذمت داشت ترکمانان از آن نفاق که در جبلت دارند با عباسقلیخان از در صدق و صفا نبودند لاجرم آنگاه
که حسام السلطنه مراجعت بمشهد مقدس نمود با امیر احمد خان جمشیدی که از قبل خان خیوق در میان قبایل روزگار میگذاشت
در نهانی مواضعه کردند که سر بطغیان برآورند و عباسقلیخان را دستگیر سازند عباسقلیخان بحجره فراست اندیشه ایشان را
باز دانست و صبحگاهی دست آویز شکار کردن و نخجیر افکندن برنشست و از میان قبیله بیرون تاخت و تا مشهد مقدس
عنان باز نکشید از پس او مردم سرخس سر بشوریدگی برافراشتند و هرگاه توانستند دست از نهب و غارت مردم مشهد باز
نداشتند و هم در این سال غلامحسین خان سپهدار که حکومت اصفهان داشت حاضر درگاه گشت و بموجب فرمان
چراغعلی خان زنگنه قوللرآقاسی مأمور بنظم اصفهان گشت و چون ایامی چند منقضی شد بنشان نیابت بحکومت اصفهان
فرمان یافت و بعد از نظم آن بلده بعضی از اشرار را که از خوانین سپهدار فرار جسته بودند دستگیر ساخته با کنده و زنجیر
کسیل دارالخلافه داشت و همچنان کریم اردهنی را که مردی راهزن بود و در اردهن حصنی حصین و معقلی متین داشت

در بیان [illegible] سرخس [illegible]

در بیان [illegible] چراغعلی خان [illegible] اصفهان

مطمئن خاطر ساخته حاضر مجلس نمود پس با خود داشته سر برنهاد آنگاه محمد رضا خان نایب چهار محال را حکم داد تا با چهار
تن تفنگچی قلعه او را حصار داده و مردم او و چون که هیچوقت از شر او ایمن نبودند نیز بدو کردند تا بغلبه قلعه او را فرو گرفتند و
در میانه چند کس مجروح و مطروح افتاد و بالجمله بعد از فتح قلعه اعوان و عشیرت او را بتمامت با خود داشته با کنده و زنجیر باصفهان
آوردند و در زندان کردند بعد از عبور شاهنشاه مغفور باصفهان چنانکه مذکور خواهد شد بکیفر اعمال ایشان پرداخت و مردم
آن اراضی را از زحمت آن جماعت آسوده ساخت و دیگر آقا محمد کندمانی و علی میرزا خان فریدنی که از تعدی و راهزنی خودداری
نتوانستند دفع ایشان بر چراغعلیخان واجب گشت پس ابوالقاسمخان سرهنگ فوج دماوندی را با سربازان او و تفنگچی
سلطان را با سه عراده توپ برداشته تا نجف آباد براند و از آنجا خطی به آقا محمد کندمانی نوشت که تفنگچی خود را برداشته
با ما پیوسته شود خود باستعجال تا چهار محال برفت و در آنجا آقا محمد کندمانی با پسر خود جعفرقلی و بیست تن از خویشاوندان او
حاضر شدند لکن از دور و نزدیک نگران خویشتن همی بودند چراغعلی خان ایشان را مطمئن خاطر ساخت و بعد از اطمینان
فرصتی بدست کرده آن جماعت را بتمامت بگرفت و با کنده و زنجیر باصفهان فرستاد و خود بجانب فریدن کوچ داد علی میرزا
خان چون رسیدن او را اصغا نمود بجراءت خویش بپرداخت و در قلعه خود متحصن گشت چراغعلی خان بدو نوشت
که اگر تو را از من دهشتی است نخستین پسر خود را نزد من فرست تا خاطر او را از وحشت بیرون کنم علی میرزا خان برحسب
حکم پسر را بفرستاد و چراغعلی خان او را خلعتی کرده مراجعت داد و پیام کرد که من فردا شب بی آنکه سپاهی و لشکری با خود
کوچ دهم مهمان علی میرزا خان خواهم شد و روز دیگر با چهل سوار بقلعه او رفت و او مهمان پذیر گشت بعد از ورود بقلعه از در
مهربانی و ملاطفت بیرون شد و گفت اگر خواهی نام تو در نزد کارداران دولت زشت نباشد برج و باره این قلعه را
پست کن تا گویند سر بطغیان نداری علی میرزا خان مردم خود را برانگیخت تا برج و باره را خراب کردند آنگاه در میان
او و برادران او فتنه برانگیخت تا در سر میراث پدر با هم از در مخاصمت بیرون شدند چون خویش و پیوند علی میرزا خان
گزند او را میان بستند و او را نیز قلعه و معقلی نماند چراغعلی خان دست یافت و حکم داد تا او را و پسرش را گرفته بند
بر نهادند و باصفهان فرستادند و دیگر در ایام حکومت او در اصفهان چنان افتاد که جماعتی از پیروان میرزا علی محمد باب
با هم انجمنی کردند و دوازده تن از میان خود اختیار کرده نام ائمه اثنا عشریه را بر ایشان نهادند و تصمیم عزم دادند که دستی
برشوند و فتنه برانگیزند چراغعلی خان آگاه شد و ناگاه گروهی بر آن جماعت تاخته ایشان را دستگیر نمود و علمای بلد را
حاضر ساخت تا با ایشان سخن در انداختند و هیچ تصرفی در عقاید ایشان نتوانستند کرد لاجرم فتوی بر قتل جماعت دادند
و عوانان و دیوان ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان برده مقتول ساختند و دیگر زین العابدین رئیس معماران مشهدی
علی که حب ریاست معمار داشت بیمناک شد که مبادا دیوانیان خدمت معماری را با او تفویض دهند مشهدی علی را بخانه
خویش دعوت کرده او را خبه کرد آنگاه سرش برگرفت و تنش را با خاک بسپرد چون چراغعلی خان این معنی را مکشوف داشت
زین العابدین را با بستگان مشهدی علی سپرد تا بکیفر خون او را هلاک کنند پسران را آن قوت و غلظت در طبع نبود که قاتل
پدر را بتوانند کشت لاجرم دختر مشهدی علی بدون پروا پیش تاخته نخست زین العابدین را با طناب خبه کردند آنگاه سرش را بریده
و تنش را با خاک ره افکندند و دیگر در ایام نیابت خویش برحسب فرمان شاهنشاه ایران در قبه عمارت هشت بهشت اصفهان
هشتاد خانه رفیع و بسیار کرد و آن را بنا ساخته بود و شرافت داد و همچنان آن بنا را که پادشاهان کهن اهتمام و انجام داده عمارت کرد

۵۹۱ وهم درامیسال رضاقلیخان ناظم مدرسه دارالفنون که درفنون نظم ونثر بلاغتی بکمال داشت مامور بسفارت خوارزم گشت
وبرحسب فرمان شاهنشاه ایران سه شنبه پنجم شهر جمادی الآخره از دارالخلافه طهران بیرون شده راه برگرفت واتانیاز
محرم فرستاده والی خوارزم که از پیش ذکر او رفت باوی همراه گشت بالجمله رضاقلیخان صعب وسهل مسالک را درنوشت و
چهارم جمادی الآخره وارد استراباد شده پس از شانزده روز اقامت طبل رحیل بزد وباتفاق قراخان اتابای ترکمان و
چند تن سوار دیگر از قبیله یموت که دلیل راه توانستند بود راه برداشت واز لب رود گرگان آب وآذوقه بیست منزل راه را
که همه بیابان بی گیاه وبی آب بود حمل داده وهم شهر رجب کوچ داد وسلخ رجب نشان آبادی خوارزم دیدار گشت واتانیاز محرم
ایلچی از پیش براند ودر قرا قلاع منزل بساخت وبکار میزبانی پرداخت اما از آنسوی چون محمد امین خان والی خوارزم هفته قبل
از ورود رضاقلیخان سفر مرو کرد واز رسیدن سفیر ایران آگهی داشت در تکریم مقدم وتعیین منزل وتقدیم پذیره او
فرمان کرده بود لاجرم یوسف آقا بسر کرده سواران قزلباش در غره شعبان باستقبال رضاقلیخان در قرا قلاع برسید
واز آنجا باتفاق طریق خیوق سپرده روز دیگر در ظاهر آن بلده در آمدند وبصوابدید یعقوب بن یوسف وزیر خان خیوق
که مهتر آقا لقب دارد رضاقلیخان را در باغ وعمارت محمد رحیم خان فرود آوردند وملا مختار هراتی مهماندار او گشت
وهم در اینوقت از قبل خان خوقند خدایار خان بسفارت خیوق برسید وچون والی خوارزم سفر مرو کرده بود او نیز مانند
رضاقلیخان اقامت خیوق اختیار کرد واز طرف دیگر چنان افتاد که نور مهدی سفیر امیر نصرالله امیر بخارا که بسفارت
روم رفته بود واز سلطان روم انفیه دانی مرصع بجواهر ثمین با میر بخارا میبرد بدست غلامان والی خوارزم اسیر شد واورا نیز
بخیوق آورده باز داشتند اگرچه نسب محمد امین خان وامیر نصرالله هر دو باوزبک خان منتهی میشود لکن در میان
ایشان کار بمقاتلت ومبارزت میرود وهر یک آن دیگر را تات همی خوانند چنانکه خوانین خوارزم رعیت خود را اینجاری نام
نهاده کنایت از اینکه اینقوم بخاری فرمان بردارمنند مع القصه رضاقلیخان متوقف خیوق گشت واسیران ایران
در آن بلده بسیار بودند وحسن خبوشانی که چهار سال اسیر بود وسید محمود توره اورا بغلامی داشت ونام خود را پسر میرزا
نهاده خویشتن را پسر شاهنشاه تاجدار فتحعلیشاه میخواند رضاقلیخان چون این حدیث بشنید برای حفظ حشمت دولت
پرده او را چاک زد وکذب او را از پرده بیرون انداخت بالجمله چون مقرر است که در روز هر عید تمامت اسیران را رخصت دهند تا
بشهر خیوق در آمده یکدیگر را دیدار کنند واگر پدری وبرادری دارند دریابند چون عید صیام پیش آمد واسیران بشهر در آمدند واز ورود
سفیر دولت ایران آگهی یافتند بسیار کس نزدیک رضاقلیخان شتافتند واز تعب وزحمت اسیری بنالیدند چنان شد که بیم آن
میرفت که اسیران بر مردم خیوق بشورند چه ایشان بعدد وعدت فزونتر از مرد خیوق بباشند ملا مختار صورت اینحال را مکتوب
کرده بخان خیوق فرستاد واز جانب دیگر مسموع داشت که محمد ولیخان دولوی قاجار وجعفرقلیخان میرپنج قراچه داغی
بجانب گرگان سفر کرده اند واین حدیث خان خیوق را آشفته خاطر کرد لاجرم متوالی طریق مراجعت گرفته روز دهم شوال
وارد خیوق گشت وروز ورود اسب خود را بکردار سلاطین زیور کرده وچون پادشاهان ایران تاج زر بسر بر زده عاقبت بکیفر
این جسارت لشکریان آن سر را با تاج زر بدار الخلافه حمل داده در قدم ملک الملوک عجم انداختند چنانکه در جای خود مذکور می شود
بالجمله روزی چند رضاقلیخان را با اتانیاز محرم طلب نمود واز هر در سخن کرده واز عدت سپاه ایران پرسیدن گرفت رضاقلیخان
گفت اینک یکصد وبیست هزار پیاده نظام وصد هزار سوار ویکهزار ودویست عراده توپ جنگ را ساخته وپرداخته است

سفارت رضاقلیخان لله باشی بخوارزم

و همواره دوازده هزار تن سرباز در میدان پیشگاه سرای سلطانی بنظام است و هر سر ماه این جماعت را بمساکن خویش رخصت مراجعت دهند و بدین شماره از لشکریان بجای ایشان برگمارند و همچنان در معظمات بلدان ایران قرار اول خانها بنیان کرده اند که همیشه گروهی از سربازان در هر یک اقامت کرده نگران باشند تا در هیچ شهری دو تن با هم بمناقشه و مناظره نتوانند سخن کرد تا بمکاوحت و مناطحت چه رسد و همچنان از ممالکات شاهنشاه ایران و معارف آن حضرت لختی براند در اینوقت خان خوارزم گفت من آن نامه محرم را از در صدق و صفا بحضرت شاهنشاه رسول فرستادم و از آنسوی نیز تو بدینجانب بسفارت رسیده و با اینهمه لشکر ایران بگرگان تاختن و از طرفی جنگ سرخس ساختن بیرون طریق مهر و صفاوت بود رضاقلیخان گفت مردم خوارزم با آنکه شیمت مسلمانی دارند با مسلمانان طریق مخاصمت سپارند همانا در هر بلدی مؤمن و کافر باهمی زیستن کند و در شهر شما مسلمانان را اسیر گیرند خان خوارزم در پاسخ گفت مردم ایران ابوبکر و عمر را که ما خلیفهٔ رسول خدای دانیم سب کنند و دشنام گویند لاجرم علمای ما ایشان را کافران دانسته اند و بر اسر و قتل ایشان فتوی رانده اند رضاقلیخان گفت این لعن و سب در روزگار سلاطین صفویه بود اکنون اگر نادانی چنین سخن کند شاهنشاه ایرانش کیفر فرماید و علمای ایران نیز رد و منع چنین کس را واجب شمارند با اینهمه بعید باشد که مردم خوارزم مسلمانان را اسیر گرفته معرض بیع و شری در آورند اکنون اگر شاهنشاه ایران از خود شما خاطر خواهی هیچ هدیه بزرگتر از آن نیست که اسیران را بدان حضرت تحمیل سازی محمدامین خان گفت انجام این امر در قوت بازوی من نیست چه مردم خوارزم این اسیران را بزر خریده اند آزادی ایشان مردم خوارزم را زیانی بزرگ باشد اگر من بدینکار فرمان کنم عجب نیست که عصیان ورزند و فتنه آغاز نهند باجمله سخن را بپای آورد و رضاقلیخان از جانب پس از روزی چند او را تشریفی کرد و مبلغی زر بفرستاد و جواب منشور شاهنشاه ایران را نیز باز داد لاجرم رضاقلیخان روز پنجشنبه شانزدهم ذیقعده طریق مراجعت برداشت و بیست و پنجم از ارگنج کهنه بیرون شده بغاتقرآمده و ملامختار را که همچنان بمهربانی انجا آمده از آنجا مراجعت داده و راه بیابان پیش داشت چون بمنزل قومیت آتا رسید مکشوف افتاد که قبایل یموت با محمد ولیخان بیگلربیگی استراباد ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و هزار نفر شتر یموت را جماعت گوکلان پیش رانده و بیست هزار سر گوسفند ایشان را مردم بیگلربیگی برده اند لاجرم مسالک ترجمهٔ مهالک گشت و معابر تنگ گره مقابر شد و رضاقلیخان ناچار تا منزل کنگ منار و مشهد مصریان برفت و چون از آنجا بیرون شد در عرض راه جماعتی از ترکمانان بر ایشان تاختند و بعضی از بنه و آغروق منهوب ساختند مردم رضاقلیخان و ملازمان محمد شریف بای ... زاده خان خیوق و جماعتی از مردم قافله بمدافعت برخاسته خویشتن داری همی کردند و همان شب را بپای آوردند در اینوقت قاضی یموت که اصغای این قصه کرده بود برسید و صورت حال ایشان را معاینه کرد و کس نزدیک خواهر مهتر اتا خان که ضجیع نقدعلیخان یموت بود فرستاد و او را آگهی داد و با آنکه این هنگام قراخان بدست بیگلربیگی محبوس بود خواهر او دست از حمایت و رعایت فرستادهٔ شاهنشاه ایران باز نداشت و گروهی از سواران یموت را مأمور داشت تا ایشان را از زحمت راهزنان رهائی داده بخانه او در آوردند روز دیگر رضاقلیخان میرزا علینقی طبیب فوج رفتار را که از اسیری خیوق رها ساخته با خود آورده بود نزدیک محمد ولیخان بیگلربیگی فرستاد و او را از کار خویش آگهی داد بیگلربیگی قلیخان و قلیچ خان را مأمور ساخت تا ایشان را کوچ دادند و بعضی از خوانین آتابای و آق قلعه تا قریب گرگان با ایشان مرافقت کردند باجمله رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای و سید احمد نقیب خواجه مجاهد ...

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

عمزاده امیر بخارا و صید میرانشاه قندهاری و خواجه رحمة الله خوقندی و چند تن از اسیران را که با خود کوچ داده بودند ۵۹۳
مانند حاجی زمان و حاجی محمد و اسمعیل بیک و فتح الله و عبدالله از سد گرگان طی مسافت کرده باستراباد در آمدند
و از آنجا راه برگرفته هیجدهم شهر محرم وارد دارالخلافه گشتند کارداران دولت محمد شریف بای رسول خان خوارزم را
باتفاق صید احمد خواجه منزل و میزبان مقرر کردند و بعد از چند روز رضاقلیخان باتفاق محمد شریف بای تقبیل سده
سلطنت کرد و بعضی اشیا که خان خوارزم انفاذ حضرت داشته بود فرستاده او پیش گذارید و بعد از روزی چند
کارداران دولت جواب مکتوب او را منشور کرده باز دادند و او را گسیل ساختند و نیز صید احمد نقیب خواجه پیشکشی پیش داشته
تشریف یافت و رخصت حاصل نموده بجانب مکه معظمه شتافت و هم در اینسال محمد ولیخان حاکم استراباد برحسب فرمان
شاهنشاه سد گرگان را اساس نهاد و چندماه روزی هزار مرد مزدور بکار بداشت تا روز بیست و ششم شهر شوال آن
بنیان را بپایان برده سدی سدید برکشیدند و خود با سه هزار تن سواره و پیاده در کنار قلعه سلطان آباد که هم بامر
پادشاه بنا کرده بود لشکرگاه کرد و ترکمانان لشکر برآورده از بیست و یکم شهر ذیقعده اطراف لشکرگاه را فرو گرفتند
و رزمهای صعب دادند و در همه شکسته شدند و از کنار لشکرگاه باز پس نشستند در اینوقت چون علوفه و آذوقه در لشکرگاه
اندک بود جعفرقلیخان میرپنج با جماعتی از لشکریان بجانب آق قلعه کوچ داد و ترکمانان چون این بدانستند بر سر راه
او آمده از بامداد تا زوال آفتاب بجنبش و کوشش مشغول بودند از پس آنکه دویست مرد و اسب از ترکمانان تباه شد
آنگاه طریق فرار برداشتند و دیگر باره لشکری بزرگ انجمن کرده در غره ذیحجه بر سر لشکرگاه آمدند و نخستین بلشکر سیاه بالا
یورش بردند مردم لشکر پای سخت کرده مردانه بکوشیدند و جماعتی از لشکرگاه نیز بمدد رسید و نه تن از بزرگان
ترکمان در این گیرودار گرفتار شد و دیگر مردم طریق فرار گرفتند و لشکر از قفای هزیمتیان تاختن کرده اسب و آلات
فراوان دستگیر ساختند و از پس اینواقعه روز نهم ذیحجه محمد ولیخان و جعفرقلیخان انبوهی از لشکر و دو عراده توپ
برداشته از دنبال قبایل ترکمانان بشتافتند و کرت دیگر آن جماعت ناچار شده بجنگ درآمدند و در آن جنگ یکتن
از بزرگان آن قوم که ذوالنون نام داشت مقتول گشت ترکمانان چون این بدیدند بنه و آغروق بگذاشته هزیمت شدند
و از بنگاه ایشان غلات و حبوبات فراوان بدست لشکریان افتاد آنگاه محمد ولیخان مراجعت نمود و در کنار نهر
گرگان در برابر مساکن طایفه یموت در چند جای برجهای محکم برآورده جمعی از قراولان را بر گماشت تا اگر از مردم
یموت بجانب استراباد آهنگ کنند هدف گلوله تفنگ شوند و هم در اینسال در نوزدهم شهر رمضان میرزا محمد علیخان
نایب اول وزیر دول خارجه منصب وزارت دول خارجه یافت و شاهزاده احمد میرزا حاکم گلپایگان و خونسار
گشت و هم در اینسال امام ویردیخان نیشابوری به پشتوانی قلعه حسین آباد و قلعه تونده جان که دو قلعه متین و حصن
حصین است آغاز طغیان و عصیان نهاد و اللهقلی خان حاکم نیشابور سرباز خلج را که حارس ارک آن بلده بودند مأمور
کرد تا برفتند و قلعه‌های ایشان را فرو گرفتند و چهار پسر امام ویردیخان را دست بگردن بسته به نیشابور آوردند و دیگر چنان
افتاد که جماعتی از زایران از مشهد مقدس مراجعت کرده بجانب عراق سفر میکردند در عرض راه هفتاد سوار
ترکمان بر ایشان تاختن کردند محمد باقر بیک شاهسون غلام چاپار که در میان زوار بود اسب خود را جنبش داده
بیکسوی شد و از آنجا بجنبه سیاسب سواران حمله افکند و از گرد راه سه کرده سه تن از ترکمانان را بزخم گلوله تفنگ از اسب

بنیان سد گرگان بفرمان شاهنشاه ایران

درانداخت ترکمانان چون گرد قضا را نگریستند رزم او را مقرون بصواب ندانستند و دانستند چند کس بدست این سوار
مقتول خواهند شد تا عاقبت فتح کرا باشد لاجرم دست از قافله بازداشته لختی باز پس شدند از قضا دو تن از زایرین
که وامانده قافله بودند از قفای کاروانیان میآمدند ترکمانان بدان شدند که هر دو تن را اسیر کنند و بجانب ایشان
شتاب گرفتند محمد باقر بیک نیز از پی بدوید و اسب برجهاند و چون راه نزدیک کرد تفنگی بسوی ترکمانان گشاد داد تا سواران
لختی بهم برآمدند و محمد باقر بیک را فرصتی بدست شد یک تن از زایران را ردیف خویش ساخته بکنار کاروان رسانید و هم
بتوانی عنان برتافت و ولیه کنان بر روی سواران ترکمان درآمده تفنگی دیگر بگشاد و آن یک زایر را نیز برگرفته بمیان قافله
آورد و آن جماعت را بی آسیب بمنزل رسانید و هم در اینحال جمعی از زوار که از کرمان بمشهد مقدس میشدند در عرض راه گروهی از

لشکر فرستادن طهماسب میرزای مؤیدالدوله بحکم اولیای دولت بنظم بلوچستان

بلوچ بدیشان کمین گشادند حاجی بیک لختی که برحسب فرمان شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله حارس زوار بود با تفنگچیان
خود بجنگ درآمد و مدت شش ساعت بازار قتل و مبارزت رواج داشت در میانه سی تن از جماعت بلوچ و نه تن
از تفنگچیان و دو تن از زایرین مقتول گشت در پایان امر مردم بلوچ شکسته شدند و زایرین بسلامت عبور کردند
از پس آن مؤیدالدوله خاطر بنظم بلوچستان نهاد و احمد میرزا را بسفر بمپور و قلعه سرباز و حصن بسکن مأمور داشت و امیر
اولیاخان چاپنی و امیر احمدخان لاشاری که هم باستمالت احمد میرزا حاضر خدمت بودند و از بلوچستان نزد مؤیدالدوله
سفر کرده بودند هم با او کوچ دادند و از لشکریان جعفرقلیخان سرهنگ با سرباز خدابندلو و کریمخان سلطان برادر جعفرقلیخان
و عبدالله بیک یاور و محمد تقیخان بمی و محمد تقیخان سرکرده سوار کرمانی و سید علیخان و شاه پسندخان و سالار مهدیخان
و جمعی از بزرگان بلوچ ملازم رکاب احمد میرزا شدند و او کوچ بر کوچ تا بمپور براند و از آنجا بجانب اراضی سرباز طی طریق
کرده در یکفرسنگی بسکن فرود شد و چنان خاطر داشت که امیر دراخان که در قلعه سرباز جای دارد و طریق نافرمانی
می سپارد دستگیر سازد در اینوقت امیر دل مراد که در نهانی با امیر دراخان موافقت داشت از قلعه بسکن باستقبال آمد
و مورد الطاف احمد میرزا گردید و چون رخصت مراجعت بقلعه نمود طریق مخالفت گرفت و بابداد جنگ و گشادن تفنگ
و حراست قلعه پرداخت احمد میرزا چون این بدید کریمخان سلطان را باتفاق محمد تقیخان و گروهی از لشکر مأمور ساخت
تا بقوت یورش قلعه بسکن را فرو گرفتند و امیر دل مراد را با بیست تن از مردم او دستگیر نمودند و قلعه را با خاک پست
کردند و جماعتی از قلعگیان فرار کرده بهر جانب پراکنده شدند بعد از فتح قلعه بسکن احمد میرزا بسوی قلعه سرباز کوچ داد
و سه روز در کنار قلعه نشیمن کرد و همیخواست تا بدست رسل و رسایل مردم قلعه را مطیع فرمان کند چندانکه در این کار رنج برد
مفید نیفتاد لاجرم روز چهارم حکم یورش داد و توپچیان دهان توپها بگشادند و سرباز خدابندلو و لشکر بمی و نرماشیری
و سیستانی و سالفی و بلوچ را فرمان کرد تا اطراف قلعه را فرو گرفتند و آن قلعه در فراز کوهی واقع بود و سه دیوار از پس
یکدیگر داشت و ابواب قلعه را استوار بسته از پس هر در سنگ و لای انباشته بودند لشکریان بدان سنگر بتیغه و از چار سوی
صعود کردند و بهر در رسیدند با آلات حدید کندن گرفتند و قلعگیان نیز بگشادن تفنگ و شمخال مشغول بودند و سربازان
با اینهمه پای سخت کرده از دو دروازه عبور کردند و چون بدروازه سیم رسیدند امیر دراخان را دیگر تاب درنگ نماند
آتش بارک در زد و خود را با یکتن از مردم خویش از باره بزیر انداخته فرار کرد و قلعه سرباز بدست سربازان مفتوح شد
از پس آن مؤیدالدوله سفر بم و نرماشیر پیش داشت و بزرگان بلوچ مانند محمد تقیخان ضابط بمپور و شهدوست خان

سرکرده بابادی و اعظم خان ضابط قشنوج و سیف الدین خان ضابط بخش و رشید خان ضابط سرحد و سالار مهدیخان
ضابط پشته و تسوج بحضرت او شتافته سر اطاعت و انقیاد پیش داشتند و خلعت یافتند از پس اینوقایع
عبدالله خان صارم الدوله که ملازم خدمت مؤید الدوله بود برحسب فرمان مراجعت بطهران نمود و در نزد شاهنشاه
ایران مورد الطاف و اشفاق گشته فوج خداوندلو نیز تحت فرمان او در آمده و هم در اینسال جماعتی از مردم لار آغاز
سفاهت کردند و در قلعه بهده که در قله جبلی بنیان شده که ششصد ذراع ارتفاع دارد متحصن شدند فیروز میرزای
نصرة الدوله که این هنگام حکومت فارس داشت جمعی از لشکریان را برگماشت تا بدانجا شده ایشان را محاصره دادند
و با اینکه در میان لشکر علف و آذوقه چنان نایاب بود که مردم از بیخ گیاه قوت میکردند پای مصابرت استوار
نمودند بالجمله روز بیست و هفتم ربیع الثانی فوج سیلاخوری بقوت یورش قلعه را مفتوح داشتند و قلعه گیان را
کیفر کردند و از پس آن قلعه شهریاری را مسخر داشته با خاک پست کردند آنگاه فیروز میرزا خود آهنگ گرمسیر فارس
نمود و فضل الله خان میرپنجه و جعفرقلی بیک یاور اول توپخانه را با سه عراده توپ و پانصد تن سرباز و سه هزار
سوار از پیش بفرستاد و خود روز هیجدهم ربیع الآخر با سه عراده توپ و دویست تن سرباز و چهارصد سوار از دنبال
کوچ داده قلعه سفید را مسخر داشت و کار آن اراضی را انتظام کرده مراجعت بشیراز فرمود و هم در اینسال فرمان رفت
تا در همه منازل و مسالک ممالک محروسه که از آن پیش از بهر چاپاران منزلی لایق و بارهبندی شایسته نبود چاپار
خانها بنیان کنند از بهر آنکه ملازمان دولت بی کلفت خاطر در طی مسافت سارعت توانند کرد و بر زیادت ازین اگر
مردم رعیت را کاری افتد و در انجام امر سرعت سیر لازم شود از چاپارخانه اسب کری گیرند و با اسب چاپار قطع طریق نمایند
و همچنان در صفهان قراولخانها بنا شد و قراول چند بگماشتند تا آشفتگی شهر و پریشان کارهای اشرار را دفع دهند

سفر کردن شاهنشاه ایران در بعضی از بلاد عراق و شهر اصفهان و مراجعت بدار الخلافه طهران

چون در سنت سلطنت مقرر است که سلاطین نامدار از بهر آنکه ملازمان درگاه را بسیج سفر از دست نشود و غلامان کارآگاه را
از اعتیاد کوچ دادن باز نمانند اگرچه واجب نباشد گاهی سفر اختیار نمایند ازین روی شاهنشاه ایران سفر صفهان را
تصمیم عزم داد و روز غره شهر رجب از دار الخلافه خیمه بیرون زد و میرزا تقیخان که وزیر اعظم بود باتفاق میرزا آقاخان
اعتماد الدوله ملتزم رکاب گشت و همچنان برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا و علیقلی میرزای وزیر مهد علیا والده شاهنشاه
و شاهزاده محمدرضا میرزا و کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله و امامقلی میرزا و محسن میرزا
و صاحبقران میرزا کوچ دادند و دیگر از اشراف چاکران میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا شفیع صاحبدیوان و محمد
حسن خان سردار و حسینعلی خان معیر الممالک و میرزا زین العابدین ملک الکتاب و چند تن دیگر از مستوفیان راه
برگرفتند و از لشکریان فضلعلی خان بیگلربیگی میرپنج و محمد خان بیگلربیگی میرپنج و فوج ناصریه و فوج گروس و الله وردی
خان سرهنگ با توپخانه و نصرالله خان با زنبورک خانه و دیگر ملازمان چند که واجب مینمود ملازم رکاب شدند و فرمان شد
تا شاهزاده بهرام میرزا در دار الخلافه طهران فرمانگذار باشد و عزیزخان آجودان باشی بنظم بلده و حفظ ارک طهران
قیام نماید و فضلعلی آقای سرتیپ با توپچیان و توپخانه و علیخان سرهنگ با فوج چهارم تبریز و پاشاخان با افواج سمنانی
و دامغانی و حیات قلیخان با فوج کرند و محمدحسن خان با فوج کلهر و مهدیخان با فوج خرقان و سلیمان خان افشار

جنگ کلرنگ ساخت ایلخانی چون این بدید بعباسقلی خان میرپنج مکتوبی کرد که کهندل با هرات نزدیکتر باش و عباسقلی خان کوچ داده بیکفرسنگی غوریان فرود شد کهندل خان چون این بشنید و معلوم داشت که کارداران ایران دست تصرف او را از هرات باز میدارند و خلعت حکومت هرات را میرزا احمد خان خاص از بهر صید محمد خان آورده بتوانی از کنار هرات راه مراجعت گرفت و عریضه بحضرت دارالخلافه فرستاد که من از بندگی درگاه روی برتافته ام و خویشتن را کمتر چاکری از حضرت اعلی بشمار آورده ام و چنان دانستم که این مکنت در تسخیر هرات برضای کارداران دولت است اکنون که کار را دیگرگونه یافتم باز جای بشتافتم از پس او عباسقلی خان میرپنج مراجعت بمشهد مقدس نمود و سامخان ایلخانی باتفاق میرزا احمد خان چند ماه از اقامت هرات و اعانت صید محمد خان دست باز نداشتند آنگاه صید محمد خان بی آنکه از حسینعلی خان معیرالممالک نقش زر و سیم گیرد بنام شاهنشاه ایران مسکوک زر و سیم مسکوک داشته با چند حمل بسته با فیلهای کشمیر مصحوب گروهی از صنادید اعیان و جمعی از بزرگان هرات گسیل درگاه داشت و ایشان هنگام بار عام در پیشگاه پادشاه بر صف شدند و عریضه صید محمد خان را راقم این حروف بین یدی الاعلی بعرض رسانیده و از حسن طلاقت لسان و ذلاقت بیان مورد تحسین و تشریف شدم و هم درین سال روز اول ماه رجب در دارالامان قم نوری از گنبد مطهر بقعه موسی بن جعفر علیهم السلام ساطع شد و با تابش نور خورشید پیدا و آشکار بود و چندانکه چشم قوت دیدار داشت صعود آنرا بجانب آسمان نگران بود و مدت یکساعت بلکه بر زیادت زنان و مرد و صغیر و کبیر مات از شگفت نظاره بود و این نخست کرامت از آن بقعه شریفه نیست بلکه هر سال چند کرت بدینگونه معاینه شده است و صد هزار کس یا افزون مشاهده رفته و هم درین سال حاجی میرزا مهدی مجتهد مشهد مقدس در عشر اول ذیحجه وفات یافت و هم درین سال میرزا محمد حسین قزوینی که در دیوانخانه عدالت منصب صدارت داشت بسفارت مخصوصه پطرزبورغ مأمور شد و بسیج سفر راست کرد شاهنشاه او را بیک قطعه نشان شیر و خورشید مرتبه اول مرتبتی تشریف فرمود و فرمان رفت تا محمود خان نایب آجودان باشی نایب اول سفارت گشت و یحیی خان یاور مترجم شد و میرزا بزرگ همدانی منشی سفارت آمد آنگاه پرنس دالغورکی وزیر مختار روسیه را روز هشتم ذیحجه دیدار کرده و او نیز برسم روز دیگر باز دید نمود و سفیر مخصوص روز دهم ذیحجه راه برگرفته از قزوین و زنجان تا تبریز طی مسافت کرد حمزه میرزای حشمة الدوله بعضی از تجار شهر و اهالی بلد را باستقبال او بیرون فرستاد جنرال قونسول دولت روسیه نیز در تبریز با او مراودتی نمود و سفیر مخصوص پانزدهم محرم از تبریز راه برگرفت و برحسب فرمان تا کنار رود ارس سی تن فراش و چهل تن غلام و دویست تن سوار و هشت اسب جنیبت با او همراه بودند رستمعلی خان یوزباشی و غلام ورود او را بسرحد روسیه از پیش براند بالجمله چون رود ارس را عبره کرد کمیسیر و پنجاه تن سوار قزاق و سیصد تن سرباز بفرمان کارداران روسیه او را پذیره شدند و در قراولخانه فرود آوردند و چهار دستگاه کالسکه و سه عراده بارکش برای حمل بنه حاضر کردند آنگاه سواران ایران را رخصت انصراف داده پنج سر اسب جنیبت و ده تن غلام و ده فراش با خود برداشت و راه برگرفته بنخجوان راند و در آنجا کپیتان و افسیر و حاکم شهر و بزرگان بلد او را استقبال کردند فرستاده جانشین گرجستان نیز برسید و سخن او را برسانید که اینک فرستاده آمده است که در تمامت اراضی قفقاز مهمان ما باشد و علف و آذوقه و نان خورش چندانکه بکار باشد مردم او تقدیم خدمت کنند میرزا محمد حسین سفیر مخصوص در تاریخ

سفارت میرزا محمد حسین صدر دیوانخانه به پطرزبورغ

سن در هر شهر افزون از یکشب میهمان حاکم آن بلد نخواهم بود بالجمله در نخجوان یکشب بضیافت حاکم بلد حاضر شده چون دست
از خوان خورش باز داشت جامی بسلامت شاهنشاه ایران و جامی دیگر بسلامتی امپراطور روسیه بر قانون ایشان
تقدیم کرد و روز دیگر ملازمان ایرانی را رخصت مراجعت داده با تبعه سفارت که همه هیجده تن بودند تصمیم عزم داده از نخجوان
بایروان سفر کرد و جنرال لاروف حاکم ایروان باتفاق پلوک باشی و جمعی از مردم شهر پذیره شدند و بعد از ورود حاکم شهر
از برای حشمت سفیر ایران خود بازوی او را گرفته از کالسکه بزیر آورد و در مدت توقف ایروان بتماشای اوچ کلیسا سفر کرد
پرسین خلیفه در نزد او فراوان بشکر دولت ایران علیه رطب اللسان آمد از بهر آنکه آن هنگام که عباس میرزای نایب السلطنه
با مدوف و لشکر روسیه مقاتلت داشت سپاه روسیه هزیمت شدند و شش هزار تن سرباز ایشان باوچ کلیسا پناهنده گشتند
نایب السلطنه حشمت دین ایشان را نگشت و حکم بتخریب اوچ کلیسا نفرمود و ایشان را بجان امان داد و بشرط آنکه اسلحه
جنگ را بگذارند و بگذرند پس آن شش هزار قبضه تفنگ و دوازده عراده توپ و بعضی دیگر از اسلحه حربیه بسپردند و بسلامت
طریق لشکرگاه مدوف را پیش داشتند مع القصه سفیر مخصوص از ایروان طریق تفلیس برگرفت بعد از ورود بتفلیس
احمدخان نوائی کارپرداز اول دولت ایران که مأمور توقف تفلیس بود تا سه فرسنگ پذیره شد و پرنس بهبدوف
نایب پرنس وارنصوف جانشین تفلیس جمعی از صاحبان مناصب را باستقبال مأمور ساخت و کالسکه خاص جانشین را
نیز بیرون فرستاد تا سفیر مخصوص ایران سوار شده باتفاق پذیره شدگان بشهر درآمد فراطور که حکومت شهر داشت و للی
صاحب که امور خارجه قفقاز مفوض باو بود قبل از ورود سفیر در منزل او جای کردند در ایوانی که سفیر را نشیمن بود آینهای بزرگ
و شمعدانهای مطلا و دیگر آلات زرین و سیمین مرآیین نهادند در این وقت چون جانشین بجنگ جماعت لگزیه شتافته بود
پرنس بهبدوف نایب او بقانون مملکت خود خواستار شد که نخستین سفیر ایران او را دیدار کند و سپس او شود و او
باز دید فرماید و در ازای این چون جانشین وارد شود بدیدار سفیر سبقت خواهد گرفت لاجرم سفیر ایران او را بسرای رفته
ملاقات نمود زن و دخترش نیز حاضر شده تکریم قدم سفیر را اظهار مهر و حفاوت کردند و هنگام مراجعت نایب جانشین
سفیر را مشایعت کرده تا منزل او طی طریق فرمود و او را بازدید کرد و از آنسوی روز سیم جانشین از جنگ لگزیه باز آمده
او هنگام بامداد بشهر درآمد و چون قادم بود هم در آن روز وقت نماز دیگر باتفاق للی صاحب بمنزل سفیر مخصوص آمده او را
دیدار کرد و هم در آن شب سفیر بباز دید او شتافت و پس از روزی چند که ششم شهر صفر و عید مولود شاهنشاه ایران بود
سفیر مخصوص جشنی شاهوار برآراست آنگاه از تفلیس کوچ داده راه پطرزبرغ برگرفت و پانزده سوار قزاق ملازم رکاب او
گشت و از اراضی قاضی بیک و لارس و بعضی منازل دیگر از بیم جماعت لگزیه بزحمت تمام عبور کرده تا شهر طول براند و از آنجا
تا کنار مسقو برفت و در باغ امپراطور فرود آمد روز دیگر از شهر پذیرندگان بیرون شدند و کالسکه دولتی پیش کشیدند
و تبعه سفارت را جداگانه کالسکه آوردند و رتبت هر که نازلتر بود از پیش میداشتند و کالسکه سفیر را از قفای آن جمله میبردند
چه رسم ورود سفرای بزرگ را بدینگونه مینهادند بالجمله اناث و ذکور شهر تا یکفرسنگ او را پذیره شدند و او را در خانه
بیگلربیگی مسقو فرود آوردند و چون دیگر شهرها مقدم او را گرامی داشتند بعد از ملاقات بیگلربیگی مسقو مراوده داده باز
طریق پطرزبورغ برگرفت و بعد از طی مسافت و درآمدن بدار الملک روسیه بار یافتن سفیر مخصوص ایران را حضرت امپراطور
بدینگونه تشریف نهادند نخست آنکه روز با نایب ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص و تبعه سفارت را بسرای پادشاهی

طلب دارد و کالسکهٔ چهار اسبه آورده مترجم وزارت دول خارجه و مهماندار و دو تن از دفترخانهٔ تشریفات جای کنند دوم آنکه دو تن شاطر پادشاهی پیاده و دو تن چاپار سواره حاضر باشند سیم آنکه کالسکهٔ شش اسبهٔ پادشاهی از بهر سفیر مخصوص حاضر کنند و چهار تن از چاکران امپراطور از چپ و راست کالسکه بروند و یکتن از نایبان امیرآخور از پیش روی کالسکه باشد چهارم آنکه کالسکهٔ چهار اسبه از برای محمود خان نایب اول سفارت و یحیی خان مترجم و میرزا بزرگ منشی حاضر کنند پنجم آنکه سه تن چاپار پادشاهی از قفای کالسکهٔ تبعهٔ سفارت باشند و چون سفیر مخصوص بعمارت پادشاهی داخل شود یکتن پیشخدمت از پیش روی او دلیل خواهد بود و در پیشگوی ارباب طرب ایشیک آقاسی باشی و سراپرده‌دار باشی او را پذیره خواهند شد و از آنجا ایشیک آقاسی باشی سفیر مخصوص را با مترجم وزارت دول خارجه بحضرت امپراطور خواهد برد و سیناوین وزیر دول خارجه نیز حضور خواهد داشت از بهر آنکه نامهٔ شاهنشاه را از دست امپراطور ماخوذ دارد و بعد از انجام امر سفیر مخصوص ایشیک آقاسی باشی تبعهٔ سفارت را یک یک در نزد امپراطور شناخته خواهد داشت آنگاه از نزد امپراطور رخصت مراجعت یافته بهمان قانون تقدیم خدمت امپراطریس که خاتون امپراطور است خواهند نمود و از آنجا بحضرت ولیعهد دولت روسیه خواهند شتافت از پس او برادران ولیعهد را دیدار کرده مراجعت خواهند نمود مع القصه این شرح که مرقوم شد سفیر مخصوص بخدمت امپراطور رسیده در تشیید اتحاد دولتین و مصافات جانبین سخنان دلپذیر بعرض رسانید و کلمات مهرانگیز اصغا نمود و هنگام مراجعت بایران غراف نسلرود وزیر اعظم باز از مکنون خاطر آگهی داد و چون در اینوقت امپراطور در پطرهوف جای داشت وزیر اعظم صورت حال را بعرض رسانید و امپراطور سفیر مخصوص را روز یکشنبه بیست و نهم ذیقعده طلب داشت و او باتفاق جنرال و میران و مهماندار و میرزا بزرگ و داود خان مترجم اول دولت بکشتی بخار نشسته بحضرت امپراطور شتافت و بعد از بار یافتن مورد الطاف شاهانه گشت و جواب نامهٔ شاهنشاه ایران را که مشحون بتشیید مبانی محبت و تمهید قواعد مودت بود باز دادند و سفیر مخصوص و تبعهٔ سفارت را رخصت انصراف فرموده هر کس را تشریفی لایق فرستاد یک قطعه نشان مرصع بالماس و یک رشته حمایل خاص از بهر سفیر مخصوص از قبل امپراطور غراف نسلرود وزیر اعظم فرستاد و یک قوطی انفیه مرصع بالماس سیناوین وزیر دول خارجه از برای محمود خان نایب اول سفارت انفاذ داشت و دو قطعه نشان مرصع از برای داود خان و یحیی خان عطا کردند و یک حلقه انگشتری زمرد که بالماس ترصیع یافته بود میرزا بزرگ را دادند و دو دستگاه ساعت قاب طلا و نقره با زنجیر زر عطای تبعهٔ سفارت شد و سفیر مخصوص غرهٔ ذیحجه از پطرهوف مراجعت بپطربورغ کرده پانزدهم ذیحجه از آنجا مراجعت ایران را تصمیم عزم داد و بهمان قانون همه جا طی مسافت کرده وارد دارالخلافه گشت چنانکه مذکور خواهد شد و هم در اینسال شاهنشاه ایران جماعتی از توپچیان را در گشادن توپ ممتحن همی داشت در یک دقیقه از یک توپ ده گلوله گشاد دادند و هم در اینسال مصطفی قلی میرزا حکومت ارومی یافت و محمد تقی خان جوانشیر پسر ابوالفتح خان بدرود جهان کرد

ذکر عزل میرزا تقی خان امیر نظام از صدارت اعظم و احتجاج شاهنشاه ایران در امر او

شاهنشاه کارآگاه چنانکه از این پیش رقم شد میرزا تقیخان امیر نظام را بصدارت اعظم باز داشت و حل و عقد امور مملکت را بکف کفایت او گذاشت و روز تا روز تقویم عظمت و حشمت او را تقدیم کرد و چون میرزا تقیخان را اصلی

منیف و محتدی شریف نبود الطاف و اشفاق پادشاه را تحمل نتوانست داد چه این لقمه از اندازهٔ حوصلهٔ او
افزون و این دو دستگانی از بر تافتن دماغ او بیرون بود همانا مرد چون دریا باید بود که چندانکه رودهای عظیم بدان
در رود و سرشار نشود نه مانند جوی که چون آب آن زیادت چندان کف فریاد بر دارد و از هر جانب سر بیرون
شو گذارد و میرزا تقیخان چون حشمت وزارت یافت و در مسند امارت جای کرد آن تنمر و تجبر بدست کرد که گسیختن
عقل و دور اندیش را پشت پای زد کوه گران تسمنگ را وزن کاهی نهاد و خرمن ماه را حشمت خاک راه میگذاشت
شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترگ را که سالها سهل و صعب جهان را آزموده و جان و تن را با متحانات ایام فرسوده
شهد و شرنگ کشیده و تلخ و شیرین چشیده و خدمتها کرده و نعمتها برده چندانکه توانست مخذول کرده و در زوایای
خمول باز داشت و مردم بیرو پا در نشناخته و در دیبای باخته را اختیار همیکرد و بکارهای بزرگ خصیمانه همیداد و اینکار
از بهر آن داشت که دانسته بود مردم بزرگ که او را انجومی دیده اند و فرود خویش نگریسته اند امروز صعب است که او را
در خاطر بر خویش بزرگ شمارند بلکه اگر توانند در حضرت پادشاهش بزبان سعایت از محل خویش فرود آرند اما این مردم
پست پایه که بدولت او کامکار و بقوت او نامبردارند هرگز از دعای او نکاهند و جز بقای او نخواهند با جمله کار از اینگونه
کرد تا اعیان ایران را پوست بر تن زندان و موی بر پیکر پیکان گشت و هیچکس آن نیرو نداشت که در حضرت پادشاه
نام او بر زبان راند چه جای آنکه پرده او بر دارند چون کار تا بدینجا استوار کرد و بر مراد خویش کامکار گشت این هنگام
اظهار سختی که در حضرت سلطنت واجب افتاده کاستن گرفت و خضوعی که در قربت پادشاه فرض گشته خوار
همیداشت شاهنشاه کارآگاه مخاطرات زشت او را همه روزه از جبین او مطالعه میفرمود و بحدت ذکا و حسن کیاست
کردار او را بمیزان فراست می سنجید و بصبر و سکونی که خدای در طبیعت پادشاهان بودیعت نهاده است حمل آن ثقل میداد
و از زحمت این مصابرت بچنین مضاجرت بر جبین نمینهاد این ببود تا شهر اصفهان بپایان رفت و از اصفهان
بکاشان کوچ داد و از آنجا به دار الامان قم فرود شد چون در این سفر برادر کهتر شاهنشاه عباس میرزا باتفاق مادر
خویش ملازم رکاب بود و مادر او در طلب فزونی جاه و منصب فرزند کارداران دولت را بزبان الحاح گزند میکرد
شاهنشاه ایران همیخواست که از وسوسه چند تن از بزرگان درگاه که با عباس میرزا راه دارند باز رهد و نیز از مقدار
و مکانت برادر بکاهد در خاطر گرفت که او را بحکومت قم بگذارد و بگذرد و از آنسوی میرزا تقیخان که بسوء جبلت و فضول
فطرت بر خویش واجب کرده بود که هرچه پادشاه بخواهد از خواست او بکاهد و هرچه بگوید خلاف آن بجوید و عذر این
جسارت را در حضرت سلطنت چنین بعرض میرسانید که اگر یکروز پادشاه بی صلاح و صوابدید من در امری فرمان
دهد و سخن مرا وقعی ننهد پرده ملک بدرد و کس فرمان من نبرد با جمله بی آنکه تمویه این تدبیر پردازد هم کنون خاطر را در حضرت
پادشاه مکشوف بسازد رخصت کرد تا مادر عباس میرزا بنه و آغروق پسر را بجانب دار الخلافه حمل داد و یک تیر پرتاب
از قم بیرون فرستاد چون این خبر بپادشاه بردند شهریار را نایره غضب ملتهب گشت و فرمان کرد تا بنه و آغروق او را
باز قم آوردند و حکومت آن بلده را بعباس میرزا تفویض داشت و میرزا لطفعلی پیشخدمت را به پیشکاری او برگماشت
و این اول غبار زین بندی بود که در دل میرزا تقیخان از شاه رخ نمود اما میرزا تقیخان با همه شرارت سرشت و
خشونت خاطر و غلظت طبع مردی جبان و جبنی عظیم در جبلت داشت لاجرم از این معنی استشمام رایحه سخط پادشاهی نمود

۶۰۳

مشورت میرزا تقی خان در امر خود با میرزا آقاخان اعتمادالدوله

وسخت هراسناک شد پس میرزا آقاخان اعتمادالدوله را طلب ساخت و مجلس را از بیگانه بپرداخت و گفت تاکنون هیچ
آهنگ ننواخته ام که شهریار پرده مخالف ساخته باشد از آن میترسم که این قطره را نهری و این دجله را بحری باشد چه هر جنبش
از آتشی مقتبس و هر شرر با نیرانی هم نفس است اعتمادالدوله گفت نیکو فحصی فرموده و خوب تفرسی کرده هر که در حضرت پادشاه
خاضع و خاشع نشود ستاره بخت خویش را هابط و راجع دارد نه بینی که من اطاعت سلطان را چون طاعت یزدان تن در داده ام
و حکم پادشاه را چون فرمان اله گردن نهاده ام از اینجاست که چون تو بر مسند امارت و منزلت صدارت جای کردی با اینکه در
تمامت ایران مطاعی سرکش بودم تو را مطیعی سلس گشتم و اگر چه همیشه بر تو حکومت داشتم تقدیم خدمت نمودم و در مشکلات
مسائل مملکت و معضلات غوائل دولت از کنار تو کناره نکردم و دامن از پی چاره بر زدم چنانکه در شورش سربازان و دیگر
کارها مرا بارها مجرب داشتی و حل هر عقده که بس صعب مینمود بسر انگشت تدبیر من گذاشتی و اینهمه در فرمانبرداری پادشاه کردم
چه اگر شهریار خربنده را بر من خداوند کند از بندگی او دل برنبندم و از فرمانبرداری او خرسند نشوم اما تو بر قانون چاکری
قدم نزنی و رضای پادشاه را بهوای خاطر خویش اختیار نکنی و این ندانسته که بر طبع غیور پادشاه ثقل انداختن و بی مراد او
لوای حکومت افراختن پلک پلنگ خاریدن و ناب نهنگ کاویدن و دم شیر گرفتن و بدهان اژدها رفتن است مگر نشنیده که
بزرگترین گناه در حضرت اله تجبر و انانیت و خودپسندی و خویشتن بینی است نه آخر پادشاه ظل الله است هرگز این خودپسندی
تو بر خویشتن نپسندد و بکیفر این کبر و خیلا روزی ترا مبتلا سازد مع القصه اینهمه اندرز و نصیحت اعتمادالدوله که صدف خرد را
لآلی غلطان و معدن دانش را جواهر رخشان بود در گوش میرزا تقی خان چون خار در خارا و قطره در صخره صما اثری ننمود
و پیداست که پند ناصح در گوش مست طافح راه نکند خاصه مست مال و جاه که هزار میخانه شراب به یک پیمانه سراب آن
برابر نباشد لاجرم اعتمادالدوله دست از سخن باز داشت و شاهنشاه پای در رکاب کرد پس هر دو تن برنشستند و موکب
پادشاه پیوستند بعد از ورود بدارالخلافه میرزا تقی خان همچنان در رتق و فتق ترک و تازیک و حل و عقد دور و نزدیک
روز میگذاشت و خویش را مستحق این مقام و مکانت می پنداشت تا روز پنجشنبه بیستم محرم که اختر اقبال را خار ادبار در پای
خلید و بخت سحرخیز را خواب ناهنگام عنان ریز کرد از بامداد بدارالاماره آمده در مسند وزارت جای کرد و بقانون همه
روزه بزرگان ایران بحضرت او شتاب گرفتند تا مجلس خاص باصحاب شد و بر عادت بود که شاهنشاه ایران همه روزه
هنگام زوال آفتاب او را بحضرت خویش دعوت میفرمود و از مهمات مملکت و معظمات دولت تنبیهی میکرد تا آن روز و
آن شب و گاهی که باز طلب شود در اجرای احکام و حکومت خاص و عام دانا باشد امروز که زوال جاه و آب او زوال
آفتاب برسید و از پادشاه کامیاب کس بطلب او نیامد در اینوقت میرزا تقی خان را ضجرتی فرو گرفت و گویا قضا بر زبان او راند
که سر بر داشت و گفت از بهر چه اینجا نشسته ایم همانا مارا هیچکار نباشد حدود و ثغور مملکت را بلشکریان تفویض داشته ام و لایق
هر مقام حافظ و حارسی گذاشته ام ارتفاع منال دیوان در امصار و بلدان بر ذمت حکام و تفریع جمع و خرج ایشان با مستوفیان
عظام است و اگر در ممالک محروسه دو تن را با هم مکافحتی افتد یا مناطحتی رود بدرگاه پادشاه شتاب گیرند امرای دیوانخانه
احتساب کنند دیگر از من بهر چه در این انجمن نشسته باشم و خاطر خویش خسته دارم این بگفت و بپای خاست و طریق خانه
خویش پیش داشت و این خانه همان بود که حاجی میرزا آقاسی عمارت کرده و سالها او را دارالامارت بوده و از قضا در اینوقت
حاجی شاهزاده دختر شاهنشاه ماضی فتحعلیشاه که در حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی بود در سرای حاجی نزدیک میرزا تقی خان شتافته در ایوان او

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

جای داشت مرا از او حدیث آمد که بعد از ورود میرزا تقیخان بخانهٔ خویش اظهار حاجت میکردم و از پریشانی کار خود شکایت بسیار میکردم و
خودنمائی چند بکنم و او بپاسخ من سر در نیاورد و مرا وقعی و مکانتی نمیگذاشت و من از بیرونی سخت رنجیده خاطر و محزون بودم
و بخاطر آوردم وقتی را که حاجی میرزا آقاسی با من اندرز میکرد و میگفت معاینه میبینم روزی را که در این سرای نزد ما کسی آمده اظهار
حاجت میکنی و مسئول تو با جابت مقرون نگردد مع القصه بعد از آنکه میرزا تقیخان در سرای خود جای کرد از قفای او شاهنشاه
ایران خلعتی بدو فرستاد که ما ترا از محلی شنیع بمقامی منیع برکشیدیم و بست و گشود ممالک محروسه را بدست تو باز دادیم که در تعمیر بلاد و
عباد و رعایت رعیت و لشکر و حمایت حدود و کشور هیچ دقیقه مهمل نگذاری احرار و عبید را با بیم و امید کوچ دهی و شقی و سعید را
با وعد و وعید انباز داری پیغمبران که فرستادگان خداوند قاهر غالب اند بندگان را گاهی بهول دوزخ بیم دهند و زمانی
بامید بهشت شاد کنند تو که در میانه سایهٔ خدای با خلق واسطه افتادی چرا باب امید را یکباره بر مردم ببستی و قلوب دوستان
دولت را بشکستی اینهمه غلظت و خشونت و شرارت و شکاست چه بود که اینک در همهٔ ایران یکدل شاد نه بینم و یک خاطر آزاد
ندانم اگرچه در ازای این کیفر و جزا که تو آوردی واجب بود که بهزار عنا و عذابت مبتلا سازیم لکن ما ممکن است نمیخواهیم که برداشته
خویشتن را پست بکنیم و صنیع دولت را از دست بگذاریم همانا تو از روز نخست از این شغل نخستین که امیر نظام باشی امروز
این منصب از تو باز نگیریم همچنان امیر نظام میباش و کار بر مراد و مرام میکن و در امور وزارت اعظم و صدارت کبری
دخل مکن و از همراه شمشیری مرصع و نشانی مکلل بجواهر شاهوار تشریف کرد که معادل دوازده هزار تومان زر سرخ
بها داشت و فرمان کرد که این خلعت برگیر و فردا بگاه چون بار دهیم در مقام امیر نظام ایستاده باش اما از آن سوی چون
خط پادشاه بمیرزا تقی خان رسید جهان در چشمش سیاه شد و برخاست از ایوان خویش بزیر آمد و در ساحت سرای خود
همی بهیانه از میسوی بدان سوی رفت و با اینهمه چون بخت از و برتافته بود هم بدین منصب سر در نیاورد و در خانهٔ خویش
سکون اختیار کرد و در کیفر این عزلت و عزل از مقربان درگاه از گناه خویش پرسش گرفت و شاهنشاه کار آگاه عصیان
و طغیان او را در مدت وزارت در صفحه نگاشته و بدست میرزا آقا خان اعتمادالدوله بدو فرستاد و اعتمادالدوله بعد آن
دیدار او گناهان او را یک یک براو برشمرد و چنان معاینه کرد و مسجل بداشت که سر از آن نتوانست برتافت ناچار خطها
و خلل خویش را بدست خود مسجل کرد و خط و خاتم بر نهاد و این بزرگ خدمتی بود که اعتمادالدوله تقدیم کرد تا اهالی دول
خارجه گمان نکنند که ملک الملوک عجم هرگز ستم آغازد و چاکری را بی‌موجبی از محل خویش ساقط سازد از پس آن میرزا تقیخان
خواستار شد که کرت دیگر در حضرت شهریار بار یابد و پادشاه را دیدار کند و مشافهه کنون خاطر را مکشوف دارد هم این
شاهنشاه را اکراه نیامد و او را حاضر درگاه داشت با اینهمه هول و هرب هنوز میرزا تقیخان از مستی منصب تنبه نیافته بود
در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرده بجدالی که در حضرت سلاطین پسندیده نیست بعرض رسانید که این مملکت را من
منظم کرده ام و اینهمه کارهای صعب را انجام آورده ام این دیوان و دفترخانه از من آراسته گشت و این لشکر و قورخانه
از من پیراسته شد اگر من نباشم کیست که از بلدان ایران منال و دیوان بارتفاع دهد و در انحای حدود و اقصای
ثغور حراست قلاع و بقاع کند من بودم که متمردین درگاه را تباه کردم و از برای هیچکس در ایران ملجأ و پناه نگذاشتم
امروز بجای پاداش پادشاه مرا کیفر مرد گناه نباید کرد و کار مملکت را تباه نباید داشت شاهنشاه را این سخنان که
بیرون شریعت ادب بود نایرهٔ غضب جنبش داد و فرمود کلمات ترا با شیطان رجیم که در حضرت سلطان کریم

در ترک سجده القا میکرد و شباهتی تمام است تخت گوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیردست بودی این قوت
و قدرت از کجا یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی چرا چندین بیهوده سخن فروشی و این کالا که از ما یافته بما میفروشی و دیگر آنکه
اینک هفت پشت پدر بر پدر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو یکتن مرد رعیت گیتی که دولت پادشاهی
بنظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه میگوئی در ایران ملجأ و پناهی نگذاشتم این نیز خیانتی است که در دین و
دولت کرده و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری نخستین آنکه علمای اثناعشریه که در شعار شریعت
غرا و نعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناهندگان ایشان را خار توان گرفت و بر زیادت از این
از پیشین زمان مردمان دانند و رسم پناهنده نهاده اند که مردم هراسناک در مأمنی نشیمن کنند تا امنای دولت
از در عدل و نصفت حقیقت حال ایشان را باز دانند و بحق حکم رانند و از اینجاست که چون پادشاه از سفری پیش آمد و در
عرض راه آستانه امامی یا خانه هامی بدست بود که مردم خایف بدانجا گریزند در زوایای کار آگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند
که باره بند پادشاه مردم خایف را ملجأ و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او
ترسناک باشد بممالک خارجه خارج نشود بلکه بباره بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد و همچنان اگر کسی در
لشکرگاه آلوده گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت بباره بند سلطان تواند گریخت و اگرنه دور نیست
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ زند و مرتکب خطبی عظیم گردد که عقل از تدارک آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین حاضران حضرت چون این کلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانست از این
پس تمویهات او را پادشاه نپذیرد و افسون او در پادشاه نگیرد آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت برگرفت و
بسرای خویش شد آنگاه شاهنشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منشور کنند و او بتوقف کاشان مأمور باشد
این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزا تقیخان تنگ آمد
عرصه کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلا چگونه بر خواهد تافت با جمله این سخن مکشوف است که شیر ژیان
که میدان مرغزار در نوردیده در خانه مور نگنجد و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصنعی را بر نسنجد میرزا
تقیخان از تقدیم این خدمت و اقدام چنین حکومت تقاعد ورزید و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچکس را
در ایران یارای یاوری او نداشت چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه مرا حدیث کرد که در
سرای او رفتم و او را گفتم اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را بکردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را از خویش
گزنده شکنجه داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آزاده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بسوی تو بمهر گراید در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در بیاوردم امروز هیچکس را در حق من قدرت
شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچکس از نیروی شفاعت نتواند رفت مع القصه از آنسوی چون شاهنشاه نگریست که
میرزا تقیخان در حکومت کاشان فرمان سلطان را از در بی فرمانی سر برگردانید یکباره دل از او برگرفت و فرمود تا جلیل خان
جلیلوند با یکصد سوار او را برداشته بجانب کاشان کوچ دهد و در قریه فین نشیمن فرماید و چنان بدارد که او را و
مردم کمتر ببینند و مردم با او کمتر نشینند و تمامت زر و مال و احمال و اثقال و گنجینه و دفینه و مزارع و مراتع و اموال

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و مرا بیم که در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرده و شاهنشاه دریادل نام از هیچ یک نبرد و از این پیش من نخوانده ام و نشنیده ام که پادشاهی وزیری را از مقام خویش هابط و ساقط سازد و اموال او را بمصادره ضابط نشود و این از آن در بود که چون سلاطین وزیری را حکم اعتزال میدادند از وی در کار مملکت بیم اختلال داشتند و دیگر آنکه مجال نمیگذاشت چشم از اموال او در پوشید لاجرم جان و مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صد تن مانند میرزا تقیخان را در ظل ملک بچیزی نمیشمرد و گنج خانه جهان را مقدار شیری نمینهاد نه قاصد جان او شد نه راصد مال او گشت اکنون بر سر سخن رویم برحسب فرمان شاهنشاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمامت اموال و اثقال برداشته طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزة الدوله که در سرای او بود بوفائی که چنان پادشاه زاده را زیبنده است از کنار او کناره نگرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا دعوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت یک اربعین که میرزا تقیخان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول درگذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده جسد او را با آئین بزرگان حمل دادند و در پشت مشهد در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آنگاه که شاهزاده عزة الدوله راه دار الخلافه برگرفت پس از چند ماه دیگر باره فرمان کرد تا جسد او را از پشت مشهد بعتبات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و بخاک سپردند

ذکر تفویض وزارت اعظم بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله و اصلاح او ممالک محروسه را از امر داخل و خارج

حکمای دانشمند براهین عقلیه بازنموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضد و ند نتواند بود بمقتضای لطف بعثت پیغمبران واجب داشته تا از جهتی که قرب حضرت وارد و اخذ معارف حقه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق معیشت و تربیت می سپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید چون صورت را با معنی ارتباطی و ظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان که ظل الله اند ~~چنانکه ظل الله اند~~ چنانکه ظل را با ذی ظل تعلقی بود ایشان را با اخلاق الله تخلقی باشد لاجرم چون ملک الملوک عجم میرزا تقیخان را از مسند وزارت دفع داده خلعت امارت را از وی خلع کرد از وزیری ناگزیر بود تا او را بقربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجلس خاص با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد درین وقت بالهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا نصر الله خان نوری المدعو بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر مأمور بود اختیار فرمود که بزینت حسب و شرف نسب و جمال جود و کمال وجود و صفای نیت و رزانت رویت و روی گشاده و خوی آزاده در میان همه مردم منفرد و متفرد بود زیراکه از ایامش با وزارت ناف بریده و دایه روزگارش با امارت بیک پستان شیر داده و از عهد مهد و سن کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تنسیق کشور سخنی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلم جز رعایت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مساکین حرفی استماع نکرده اجداد والانژاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسد الله خان وزیر لشکر با دویست تن عشیرت و تبار در سلطنت محمد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنا هذا هر یک سپهسالار لشکری و فرمانگذار کشوری بوده اند چنانکه بعضی از ایشان بنام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاده مع القصه معلوم توان داشت

در ترک سجده القا میکرد مشابهتی تمام است سخت گوی که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیر دست بودی این قدرت
و قدرت از کجا یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی چرا چندین بیهوده سخن فروشی و این کالا که از ما یافته بما میفروشی دیگر آنکه
اینک هفت پشت پدر بر پدر میرود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستارند تو نخستین مرد رعیتی گیتی که دولت پادشاهانرا
نظام آری و قواعد سلطنت را بقوام کنی و اینکه نیکوئی در ایران ملجاء و پناهی نگذاشتم این نیرنگ خیانتی است که در دین و
دولت کرده و امروز از طغیان جهل و نقصان عقل تقدیم خدمتی پنداری نخستین آنکه علمای اثنا عشریه که در شعار شریعت
غرا و دعیت انبیا علیهم السلام اند چگونه خار توان داشت و پناهندگان ایشانرا خار توان گرفت و بر زیادت ازین
از پیشین زمان مردمان دانشمند رسم پناهنده نهاده اند که مردم هراسناک در ماهی نشیمن کنند تا امنای دولت
از در عدل و نصفت حقیقت حال ایشانرا باز دانند و بحق حکم رانند و از اینجاست که چون پادشاه از سفری پیش آید و در
عرض راه آستانه امامی یا خانه امامی مدت بود که مردم خایف بدانجا گریزند وزرای کار آگاه و حکمای درگاه مقرر داشتند
که باره بند پادشاه مردم خایف را ملجاء و پناه باشد و این از بهر آن کردند که اگر از بلدان بعیده کسی را طلب کنند و او
ترسناک باشد بممالک خارجه خارج نشود بلکه بباره بند پادشاه گریزد و از آنجا شفیعی برانگیزد و همچنان اگر کسی در
لشکرگاه آلوده گناه گردد و چنان داند که خون او خواهند ریخت بباره بند سلطان تواند گریخت و اگرنه دور نیست
که مرد از جان گذشته دست بکاری بزرگ زند و مرتکب خطبی عظیم گردد که عقل از تدارک آن عقیم باشد این حکمت
بزرگان پیش بین است نه حرمت دواب و سرگین چاکران حضرت چون این کلمات حکمت آمیز را از شهریار عالم عادل
اصغا کردند زمین خدمت بوسیده و درود و تحیت فرستادند و میرزا تقیخان ازین سخنان شگفتی گرفت و دانست ازین
پس تمویهات او را پادشاه نپذیرد و افسونها در پادشاه نگیرد آب چشمش بر چهره بدوید و طریق مراجعت بر گرفت و
بسرای خویش شد آنگاه شاهنشاه فرمود که حکومت کاشان را از بهر میرزا تقیخان منشور کنند و او توقف کاشان را مأمور باشد به
این هنگام در انجمن امرای دربار بر زبان من بنده رفت که مملکت ایران با آن ساحت فسیح بر کبریای میرزا تقیخان تنگ اند
عرصهٔ کاشان که وادی خاموشان است با آن کبر و خیلا چگونه بر خواهد تافت بالجمله این معنی مکشوف است که شیر ژیان
که میدان مرغزار در نوردیده در خانه مور نگنجد و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده بن آب مصفی را بر نسنجد میرزا
تقیخان از تقدیم این خدمت و اقدام چنین حکومت تقاعد ورزید و از دور و نزدیک یار و یاور طلبید و هیچکس را
در ایران یارای یاوری او نداشت چنانکه میرزا یعقوب خان مترجم اول دولت روسیه مرا حدیث کرد که در
بسرای او رفتم و او را گفتم اکنون که خاطر شاهنشاه ایران را به کردار زشت رنجه کرده و قلوب ایرانیان را بخوی
گزنده شکنجه داده روزی چند در تحت قبه امامزاده یا آستانه آزاده پناه گیر تا پادشاه ازین خشم باز آید و باشد که
بسوی تو بمهر گراید در پاسخ گفت که من لوای حشمت کدام عالم بود که از پای در بیاورد امروز هیچکس را در حق من قدرت
شفاعت نتواند بود و مرا نیز با هیچکس از نیروی شفاعت نتوانند گفت مع القصه از آنسوی چون شاهنشاه نگریست که همچنان
میرزا تقیخان در حکومت کاشان فرمان سلطان را از در بی فرمانی سر بر گردانید یکباره دل از او برگرفت و فرمود تا جلیل خان
بیات جلیلوند با یکصد سوار او را برداشته بجانب کاشان کوچ دهد و در قریه فین نشیمن فرماید و چنان بدارد که او را
مردم کمتر ببینند و مردم با او کمتر نشینند و تمامت زر و مال و احمال و اثقال و گنجینه و دفینه و مزارع و مراتع و اسباب

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و مرا یقین که در مدت وزارت اندوخته بود با او سپرده شاهنشاه جز یاول نام از هیچیک نبرده و از این پیش من نخوانده ام و نشنیده ام که پادشاهی وزیری را از مقام خویش نابود و ساقط سازد و اموال او را مصادره ضابط نشود و این از آن در بود که چون سلاطین وزیر را حکم انعزال میدادند از وی در کار مملکت بیم اختلال داشتند و دیگر آنکه چون مال می‌گذاشت چشم از اموال او در پوشید لاجرم جان و مال او را مقبوض میداشتند این شهریار شیردل که صد تن مانند میرزا تقیخان را در ظل ملک بچیزی نمیشمرد و گنج خانه جهان را مقدار پشیزی نمی‌نهاد نه قاصد جان او شدند نه قاصد مال او گشت اکنون بر سر سخن رویم برحسب فرمان شاهنشاه جلیل خان میرزا تقیخان را با تمامت اموال و اثقال برداشته طریق کاشان پیش داشت شاهزاده عزة الدوله که در سرای او بود بوفائی که چنان پادشاه زاده را زیبنده است از کنار او کناره نگرفت و او را در کالسکه خویش نشیمن داد تا مبادا اعوانان شاهنشاه در عرض راه او را آسیبی کنند بدینگونه طی مسافت کرده تا در قریه فین کاشان فرود شدند و در آنجا متوقف آمدند پس از مدت یک اربعین که میرزا تقیخان در قریه فین روز گذاشت از اقتحام حزن و ملال مزاجش از اعتدال بگشت سقیم و علیل افتاد و از فرود انگشتان پای تا فراز شکم رهین ورم گشت و شب دوشنبه هیجدهم ربیع الاول در گذشت صبحگاهان اعیان کاشان در آنجا حاضر شده جسد او را با آئین بزرگان حمل دادند و در پشت مشهد در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و آنگاه که شاهزاده عزة الدوله راه دار الخلافه برگرفت پس از چند ماه دیگر باره فرمان کرد تا جسد او را از پشت مشهد بعتبات عالیات و مشاهد مقدسه حمل دادند و بخاک سپردند

ذکر تفویض وزارت اعظم بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله و صلاح امور ممالک محروسه از امور داخل و خارج

حکمای دانشمند براهین عقلیه بازنموده اند که خداوند فرد واحد را که هیچ ضد و ند نتواند بود بمقتضای لطف بعثت پیغمبران واجب داشته تا از جهتی که قرب حضرت دارد اخذ معارف حقه و تکالیف شرعیه نماید و از جانبی که طریق بعثت در می‌سپارد مردم محجوب را تنبیهی فرماید چون صورت را با معنی ارتباطی و ظاهر را با باطن اختلاطی است پس پادشاهان ظل الله اند ~~ظل الله~~ چنانکه ذل را با ذی ظل تعلقی بود ایشان را با اخلاق الله تخلقی باشد لاجرم چون ملک الملوک عجم میرزا تقیخان را از مسند وزارت دفع داده خلعت امارت را از وی خلع کرد از وزیری ناگزیر بود تا او را بقربت خویش اختصاص دهد و اسرار مملکت را در مجلس خاص با او القا فرماید تا او در میان پادشاه و چاکران درگاه میانجی باشد در این وقت با لهام ملکی و القای ملکوتی از میان تمامت مردم ایران میرزا نصرالله خان نوری المدعو بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله را که در اعوام ماضیه بوزیر لشکر مأمور بود اختیار فرمود که بزینت حسب و شرف نسب و جمال جود و کمال وجود و صفای نیت و رزانت رویت و روی گشاده و خوی آزاده در میان همه مردم منفرد و متفرد بود چه اگر او را آیا شش با وزارت ناف بریده و دایه روزگارش با امارت بیک پستان شیر داده و از عهد مهد و کن کودکی جز تدبیر ملک و تسخیر مملکت و تجهیز لشکر و تنسیق کشور سخنی اصغا نفرموده و در دبستان تعلیم و دبیرستان تعلم جز رصانت بقاع و حصانت قلاع و حراست مساکن و سیاست مداین حرفی استماع نکرده اجداد و الا نژاد و والد فرخنده نهادش میرزا اسدالله خان وزیر لشکر با دویست تن عشیرت و تبار در سلطنت محمد حسن شاه قاجار و شاه شهید آقا محمد شاه و شهریار تاجدار فتحعلی شاه و شاهنشاه غازی محمد شاه الی یومنا هذا هر یک سپهسالار لشکری و فرمانگذار کشوری بوده اند چنانکه بعضی سیر ایشان بنام و نشان در این کتاب مبارک مرقوم افتاده مع القصه معلوم توان

 که از چنین خانواده چون مهدی آزاده با جودت جبلت و فطانت فطرت میان بند و خدایش در فتق و رتق کارهای بسته و جبر کارهای شکسته موفق بدارد روا است که ابن یقطین را حشمت یقطین دهد و شمس الدین را برابر بهاء نهند بالجمله چون راقم حروف ذکر پیوستن نسب اعتماد الدوله را با ابو الصلت هروی و قبیله خواجگان که از آن وقت تاکنون در مازندران پدر بر پدر خواجگی داشتند و هر یک با مناصب رفیعه و مقامات منیعه روزگار گذاشتند در کتاب ناسخ التواریخ در جریده وزرای سلاطین جهان در ذیل نام اعتماد الدوله مرقوم خواهد داشت و آثار عشیرت و تبار و سیر و سلوک و نام و نشان هر یک را جداگانه بشرح خواهد نگاشت در این وقت اجتناب از تکرار و اطناب را بر زیادت از این ذکر احوال اعتماد الدوله نپرداخت اکنون بر سر سخن رویم بعد از خلع میرزا تقیخان شاهنشاه ایران اعتماد الدوله را طلب داشت و فرمود دانسته ام شهریار تاجدار فتحعلی شاه که در میان سلاطین باستان و اماثل از و کس نشان نداده اند ترا از هفده و هیجده سالگی از میان امرای کامکار و وزرای نامدار اختیار همی کرد و صلاح و صوابدید ترا در کار مملکت بر رای و رویت الله یارخان آصف الدوله و عبدالله خان امین الدوله ترجیح نهاد و من نیز از نخست روز منصب وزارت را خاص تو میدانستم و اینکه چند روزی میرزا تقی خان را بدین امر گماشتم از بهر آن بود که آن خلل و خطائی که حاجی میرزا آقاسی در مملکت ایران انداخته و خراج ایران را انکاره بر وضیع و شریف پراکنده ساخته بود جز بدست میرزا تقیخان مجموع نمیگشت زیرا که خواستاری و شفاعت را مقبول نمیداشت و از سرزنش و شناعت ملول نمیشد تو را که آب و گل از شرم و حیا عجین گشته و خدایت خمیرمایه فطرت از فضل و عطیت سرشته نخواستم که مردم ایران از تو دل شکسته شوند و خاطرهای ایشان از تو خسته گردد امروز که کارها بر مراد و مرام و امور مملکت بقوام و نظام است زمام مملکت را بدست تو باز داده ام و حل و عقد امور را بکف کفایت تو نهاده ام تا بحصافت عقل و افاضت عدل رعیت و سپاه را بر طریق اقتصاد مداری و قواد لشکر و اعیان درگاه را از در اعتماد باشی و روز یکشنبه بیست و دوم محرم چهار ساعت و نیم پیش از اول آفتاب او را بخلعت وزارت کبری و صدارت عظمی تشریف کرد و بصدر اعظم و شخص اول ملقب داشت و جبه که شمسه آن مرصع بالماس و مکلل بیاقوت بود خلعت فرمود و مردم ایران که چنین روز را انتظار میبردند شاد و شادخوار شدند و از سوء ظن و سرعت انتقام و قلت اغماض و کثرت اعتراض میرزا تقیخان باز رستند تمامت شاهزادگان و بزرگان ایران در حضرت صدر اعظم انجمن شده زبان تحیت و تهنیت گشودند و شاهنشاه ایران را در ازای این نعمت و خدای را بازای این موهبت هزارگونه درود فرستادند بسیار کس که از بیم گزند میرزا تقیخان همه شب چون مردم مارگزیده در شکنج و تعب بود پهلو بر بستر استراحت نهاده آسوده و ایمن بغنود و جماعتی که چون مردم گناه کرده خائف و مستشعر هر بامداد طریق درگاه شاهنشاه می پیمودند همه بدان شادی و خرمی بدربار شهریار رهسپار آمدند که گروه مستان بتماشای گلستان روند تو گفتی که عاقبت مردم ایران یکباره از زحمتی عظیم بنعمتی جسیم پیوستند و از ضجرت علتی بصحت عیش راه جستند و شاهزاده امام قلی میرزای عماد الدوله فرمانگذار عراقین عرب و عجم این دو بیت تازی به تهنیت انشاد کرد

وکانت عن صدور الناس حزنا   فلوهم نفورا فی الدهور

ولما صرت بالاقبال صدرا   تراجعت القلوب الی الصدور

مع القصه صدر اعظم با جبین گشاده و طبع آزاده در مسند وزارت جای گرفت و وضیع و شریف را بنواخت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ذکر تمهید قواعد و قوانین امور دول خارجه با وزرای مختار نیز صلاح و صوابدید صدراعظم

و صوارتش شهرها را امیدوار ساخت و دلهای حزین را شاد و خاطرهای خراب را آباد فرمود و چون از نظم مملکت و تقویم دولت بپرداخت و فرمانگذاران امصار و بلدان را بر حسب مصلحت عزل و نصب فرمود در امور دول خارجه در دربار مملکت ایران بهوای نفس خویش کاری چند پیش نهاد خاطر کرده بودند که موروث ضجرت قلوب کاردانان دولت و نفرت طبع پیشوایان ملت بود و انجمله را بمقتضای عهدنامه و براهین عاقلانه از میان برگرفت تا دول متحابه را هرگز خصومتی عارض نشود نخست آنکه چون ایلچیان سابقه بدولت خویش یکتن از بزرگان درگاه را آلوده گناه می یافتند ارکان دولت ایران عزل و نفی ایشان را خواستار میگشتند و بسیار وقت کیفر چنین مردم را از جهت چوب معلق میداشتند صدراعظم مقرر داشت که بمکافات این مردم را بر وتنی چند که در صبحخانه بمانند کافی دانند و دیگر آنکه منشیان سفارتخانه که بیشتر از مردم ایران بودند ملازم خدمت وزیر ایران میفرمودند و منیات و مکنونات خاطر خود را بتوسط ایشان ابلاغ میکردند و بسیار وقت بود که این مردم اغراض خویشتن را با مشغول ایلچی توام میساختند و در اظهار حاجت آغاز لجاجت مینمودند چندانکه نتیجه این مقدمات مایه رنجش وزرای دول خارجه میگشت لاجرم صدراعظم فرمان کرد که دیگر منشیان سفارت بدارالامارت حاضر نشوند و ایلچیان عرض مطالب خویش را بارسال مکاتیب و یا پیغام دوستانه بتوسط صاحب مناصب از اهالی اروپا مقصور دارند دیگر آنکه در مجالس تعزیت و سوگواری سیدالشهدا علیه السلام که در میان مردم شیعی مذهب شرافت خانه کعبه متبرکه و مسجد مدینه معظمه دارد و پادشاه ایران که بر روایت جمهور و صوابدید صناوید نزدیک و دور نافذ فرمان و از نیروی سلطنت شناخته تر از سلاطین جهانست بمجلس تعزیت که خاص دولت است بنفس خویش تشریف حضور میفرمود و از بهر آنکه در این مجالس چون دیگر سوگواران طریق خضوع و خشوع سپارد و مردم را بوجوب حشمت سلطنت بر پای بدارد در پس ستری می نشست و لالی عبرات را از دیده می گسست در چنین مجالس گاهی وزرای دول خارجه و تبعه سفارت حاضر میشدند و با کبر و خیلای تمام هنگام عبور مردم بدست دور باشان بر پای میداشتند و این مجالس را چون تماشاخانهای اروپا محل بهجت و حبور می پنداشتند و بعضی از ایشان آیه نشاط و سرور بکار میبردند و چون این طریقت با شریعت ایشان مطابقتی نداشت کردار سوگواران را از سفاهت طبع و بیرون حصافت عقل میشمردند و این معنی بر طبع علمای عصر ثقلی عظیم می انداخت و بعید نبود که روزی عامه عوام برشورند و فتنه بزرگ حدیث شود لاجرم صدراعظم رقم کرد که دیگر سفرا و ایلچیان در مجالس تعزیت حاضر نشوند دیگر آنکه وزرای مختار و قونسولهای دول خارجه که متوقف دارالخلافه و ممالک محروسه ایران بودند چون در عزل و نصب خویش بیمی و هراسی از کارداران دولت ایران نداشتند مسئول محال میجستند و سخنان حشو میکردند و بعید نبود که در طرد و منع ایشان دول متحابه رنجیده خاطر شوند صدراعظم تدبیری اندیشید که آن عقاید راسخه از خاطر ایشان سترده شود و بنیاد کند که این بنیانی را که سخت استوار دانند لغزش تواند یافت ازیرا که از روی کارداران روس و انگلیس حکم عزل دو کس ... وزیر مختار روس مقیم دارالخلافه و آیوانیفسکی قونسول روس از گیلان و استیونس قونسول انگلیس از تبریز که بیحکمی کردار میکرده اشتند صادر گشت و باصابت این تدبیر اتحاد میان دول متحابه را استحکام داد دیگر آنکه چنانکه مرقوم شد در عهود سالفه چنان رسم بوده بود که سلاطین ایران بجانب سلطانیه سفر میفرمودند چه از ایشان موروث افتتاح حدود ممالک روسیه است نخجوان افتاد که بیست و چهار سال ساحت سلطانیه مخیم پادشاه ایران شد این هنگام که سلطان

رمیان

[illegible]

هجری نیز به تابعیت سلطانیه واداشت جناب اشرف صدراعظم از بدو آنکه این ریب و شک را از قلوب دوست و دشمن حک فرمود

و طریقتی سترک را مسلوک داشت و بنیکوتر وجهی بسیج این سفر کرد و شاهنشاه ایران با سپاهی گران در ییلاق سلطانیه ارتراق

فرمودند چنانکه مذکور خواهد شد دیگر آنکه معاهده با دولت فرانسه را با جد و جهدیکه در عهد شاهنشاه تاجدار فتحعلی شاه قاجار با ناپلیون

امپراطور ممالک فرانسه و در عهد شاهنشاه غازی محمد شاه و دولت جمهوریه فرانسه مبذول میفرمودند هرگز انعقاد نیافت

صدراعظم این معاهده را باستوارتر بنیانی محکم کرد و عهدنامه شریف را در دارالملک دولتین بخط و خاتم مسجل فرمود

چنانکه فواید این عهدنامه در جای خود بشرح خواهد رفت دیگر آنکه فرستادگان دولت عثمانی برآن شدند که در دارالملک

سلطانی بیرق دولتی افراشته کنند صدراعظم شرطی چند در استقرار این امر نهاد و آن تقاضاهای شرطیه را از محکمات حکم واسطه

انگیخت که نتیجه مأمول ایشان بمغالطه افتاد و این جمله شرحی مبسوط است که ان شاء الله عنقریب مسطور میشود و دیگر آنکه کارداران

دولت روسیه وقت میرفت که بیرون قواعد معموله بدان سر میشدند که کشتیهای جنگی و تجارتی خود را بمرداب انزلی درآورند

و اهالی روس بدین فزونی طلبی خطی بی اجازت پادشاه از حاجی میرزا آقاسی مینمودند چون حدیث این امر موجب مفسده چند

می افتاد صدراعظم مقرر داشت که چون خطی بی اجازت پادشاه بود کشتی ایشان از حد و سابقه مسابقت نجوید و بر خطی

که از حاجی میرزا آقاسی مینمودند خط بطلان کشید و دیگر آنکه بعضی از مردم خاین که از کارداران دولت خایف میشدند در سفارت

خانهای دول خارجه پناهنده میگشتند و صنادید دولت ایران بکفالت حشمت سفرای دول خارجه و حصانت مکانت ایشان چندانکه

در کار ملک و ملت خبطی عظیم حدیث نشود عصیان اینگونه مردم را معفو میداشتند این مسامحت کار بدانجا برد که اولیای

دول خارجه چنان دانستند که در رعایت سپاهی و رعیت و حمایت گریختگان از دین و دولت حقی بر ذمت واجب کرده اند

و سالها بر طریق این عادت میرفتند و بزرگان ایران با ضجرت قلب و ضیق صدر حمل این ثقل میدادند و چاره نمیدانستند

جناب اشرف صدراعظم بجودت ضمیر و حدت ذکا براهینی چند بر بطلان عقاید ایشان اقامت کرد و این روش را که

پایانش هرج و وخامت بود از میانه برانداخت و مقرر شد که اینگونه مردم را بسفارت خانه راه نگذارند و بیار قوانین این

تدبیر روابط و علایق این عقاید را هم داد و چنانکه بحکم این قانون حسین خان نظام الدوله و عباسقلی خان لاریجانی را که

بخانه سفارت پناه جسته بودند بی آنکه رعایت حمایت سفرا کنند از در سفارت خارج نمودند دیگر آنکه کارداران دولت انگلیس

بیرون شرایط چهارم عهدنامه که هریک بشرح در این کتاب مبارک مسطور گشت با مردم هرات آغاز مراوده و مخالطه نهادند

و این معنی سبب ضجرت قلوب بزرگان ملت و خلاف قانون اعیان دولت بود صدراعظم مقرر داشت که اهالی انگلیس با

مردم هرات باب مراوده و مصافات مسدود دارند و بشرط عهدنامه این مخالطت را با مردم ایران گذارند دیگر آنکه

تبعه دول خارجه در مملکت ایران چون بازرگانان ایرانی کار تجارت میکردند و اشیائیکه در بلدان و امصار ایران

بمعرض بیع و شری درمیآوردند در همان بلده عشاران را زری که معین بود تسلیم میدادند و خط جواز اخذ مینمودند

و از آن پس در هیچ بلده عشاران را با ایشان کاری نبود فی المثل در بلاد شرقی ایران اشیائی بیع میکردند و حمل داده در

ممالک غربی فرود میآوردند و بفروش میرسانیدند و از رنج تجارت بی تعطیل مشتری و کساد کالا برخوردار میشدند

و مصادره کاران و بازرگانان ایران که در هر بلده علیحده قسمت عشاران بهره میدادند نتوانستند کالای خویش را با میزان ایشان

بفروش رسانند و از این روی بیشتر کالای تجار ایرانی کاسد و امر ایشان در کار تجارت فاسد بود لاجرم صدراعظم

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مقرر داشت که تجار دول خارجه از تجارت داخله در مملکت ایران بپرهیزند و کالائی که از بهر تجارت ابتیاع مینمایند یا از خود
ایران بیکسوی حمل دهند و اگر نه چون تجار ایران در همه بلدان و امصار وجوه تجارت را تسلیم دارند و غفلت پیشکاران
ماضی را از بهر خود تقریر حقی ندانند دیگر آنکه وزرا و ایلچیان دول خارجه در مملکت ایران از مردم ایرانی ملازم و خدم
همی گرفتند و هر یک از ایشان را جمعی از خویشاوندان بود و هرگاه عصیانی از خویشان صادر میگشت وزرا و ایلچیان
انجماعت را نیز از جمله خدم خویش میشمردند و بسیار می‌افتاد که خویشان ایشان را از اقارب بود و اقارب با جماعتی دیگر
متقارب میگشت و از اینگونه بر خلاف حکمای فلاسفه اثبات دور و تسلسل میکردند تا کار از خانه بمحلت و از محلت
به بلد و از بلد به مملکت میافتاد آنگاه عفو گناه ایشانرا خواستار میشدند و هر وقت کارداران دولت تحدید خدم
ایشانرا خواستند سفرا سر در نمیآوردند صدر اعظم بفرمود تا نام ملازمان ایشان را جریده کنند و سفرا از حشم و خدم
خود بر زیادت سخن نکنند و نام از خویشاوندان ایشان نبرند و دیگر آنکه مقرر داشت که تبعه دول خارجه در مملکت
ایران بخلاف عهدنامه ملک و مستقل ابتیاع نکنند و در طلب عقار و ضیاع نباشند مگر وقتی که مالک ملک و دیگر
زارعین آن مزرع رضا دهند و از پس آن شاهنشاه ممالک ایران خاصه اجازت فرماید و اگر نه هیچکس از تبعه
دول خارجه چندانکه یک بدست زمین نتوانند شد دیگر آنکه چون تمامت رودها که در حدود ایران بدریا در میرود
و در آنها صید ماهی میشود خاص دولت ایران است و گاهی از دول خارجه بعضی مردم در آنها راه کرده در صید
ماهی مداخلتی میافکندند صدر اعظم حکم داد که از این پس هیچ بیگانه را در این امر راه نگذارند دیگر آنکه قونسولهای
ایران را در ممالک خارجه مضبوط الید ساختند که در تبعه دولت ایران نافذ حکم باشند دیگر آنکه جماعتی از کشیشان
مذهب کتلیک در شهر ارومی درآمده و بساط تعلیم گسترده بودند و مردم ارامنه ایران را بمذهب کتلیک و پرتستان
دعوت همیکردند و حاصل اینکار در پایان کار بدانجا میکشید که ارامنه ایران بتحت حکومت بیگانه در میرفت صدر اعظم
کشیشان را از این اندیشه باز داشت و ایشانرا از کار تعلیم و تعلم که منتهی بفساد ملک و مملکت میشد دفع داد و دیگر آنکه
در این هنگام که میان دولت روس و دولت فرانسه و انگلیس و روم در سرحد سوستاپول کار بمقاتلت و مبارزت
میرفت کارداران روس وثیقه کردند که اگر در میان احمال بازرگانان ایران سلاح جنگ ظاهر شود یا علف و آذوقه
مکشوف افتد که از بهر بیع و شری بلشکرگاه دولت عثمانی حمل میدهند اموال آن کاروان را بتمامت ماخوذ دارند
از قضا جماعتی از جهال قوم در میان کاروان بازرگانان که معادل چهار کرور تومان کالای تجارت حمل میدادند
سلاح جنگ و آذوقه لشکر نهفته میبردند ناگاه در اراضی روم بدست لشکر روس گرفتار شدند و اینمعنی معلوم شد پس بحکم
وثیقه فرمان رفت تا تمامت آن اموال را بایروان حمل داده باز داشتند و از پس آن چنانکه بهیچ بازرگان پشیزی
نرسید صدر اعظم آن اشیا را بخداوندان مال مسترد داشت دیگر آنکه قریب یک کرور تومان زر از مبلغی که در مصالحه
میان دولت ایران و روس مقرر شد بر ذمت دولت ایران بمانده بود کارداران روس از روزگار شاهنشاه
تاجدار فتحعلی شاه در طلب بودند و در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه مبلغی ماخوذ داشتند در اینوقت صدر اعظم
تشیید مبانی محبت و تقویم قواعد مهر و حفاوت را چنان نمود که امپراطور ممالک روسیه تا مبلغ آن زر را تمام
حضرت شاهنشاه ایران ساخت و تحمل رسید آن را بحضرت دارالخلافه فرستاد و دیگر آنکه مادر شاهزاده

عباس میرزا آهنگ سفر لندن کرد تا بدار المملکه انگلیس پناهنده شود و در مملکت ایران فتنه حدیث کند و از دار السلام بغداد ۱۰ ع
برنشسته تا مرز ممالک عثمان زمان برفت صدر اعظم چون این بدانست با سفرای انگلیس مواضعه انداخت که او را از سرحد انگلیس باز
تاختند و او بی نیل مرام باز بغداد شد دیگر آنکه مجتازان و مسافران ایران از عمال دولت بشرط تعیین مدت خط جواز گرفته در
ممالک روسیه سفر میکردند و چون مدت معلوم منقضی میشد کارگذاران دولت روس طلب خطی جدید از بهر جواز میکردند
و واجب بود که جواز جدید را از دیوانخانهای روس مأخوذ دارند و زری معین در بها بسپارند و در هر انقضای مدت این
بذل زر در بهای جواز فرض می افتاد و اگر در اجرای این امر کار بتاخیر و تسویف میرفت مرد مسافر مأخوذ و محبوس میگشت
صدر اعظم تجدید خط جواز را بدست قونسول ایران باز گذاشت و مسافران را از زیان مال و کرند حبس آسوده داشت دیگر
آنکه اولیای دولت انگلیس حمایت شاهزاده فرهاد میرزا را از بهر خویش حقی نهاده بودند و عم شاهنشاه ایران را اعتصام
بذیل دول خارجه زشت مینمود لاجرم صدر اعظم چنین تدبیر تعبیه انگیخت که هم کارکنان انگلیس دست از حمایت و رعایت او باز
داشتند و هم شاهزاده فرهاد میرزا خویشتن بعقیدت صافی طریقت دیگر چاکران گرفت و مانند دیگر رعیت ایران گوش
بر فرمان نشست و اطمینان از جان و مال یافت دیگر آنکه صاحبان مناصب دولت ایران را بر عادت بود که از تجار تبعه دول
خارجه هنگام حاجت از حطب خسیس تا سلب نفیس بوام مأخوذ میداشتند و مدیون ایشان میگشتند و بسیار وقت صاحب منصبی را
تقدیم خدمتی واجب می افتاد و چون فرمان می یافت و تصمیم عزم میداد وام خواهان عنان او بر می تافتند و اکراه وی دین
نمیتوانست کرد بحکم عهدنامه خواستار حبس او میشدند چنانکه مانند سلیمانخان خان خانان و بسیار کس از اعیان دولت را
قضای بدینگونه بسر رفت از نیروی صدر اعظم فرمان کرد که تجار دول خارجه با شناختگان دولت ایران هیچ شیء را جز
بازر نقد بیع و شری نبندند دیگر آنکه نوشیروان میرزا بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازت یابد از ممالک روسیه
راه بر گرفته ناگاه بحضرت دار الخلافه درآمد و در بارنده پادشاه پناهنده گشت بیفرمانی و سبکسری او بر اولیای
حضرت سلطانی ثقیل افتاد صدر اعظم سفیران سفارتخانه روس را ببراهین عقلیه ملتزم داشت تا او را بی تغییر و شناعت
مجبور بمراجعت نمودند دیگر آنکه محمد حسن خان ایروانی که در شمار رعایای دولت روسیه میرفت و حق کارداران روس
در حمایت و رعایت او ثابت میافتاد از قضا در حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه قربتی بدست کرد و محل امیر تومان منصب یافت
و بیرون از اندازه گشت و این سکانت را بشرف مصاهرت متظاهر کرد و خواهر پادشاه را بشرط زناشوئی بسرای آورد
و از پس آن فرمان حکومت بعضی از اراضی عراق یافت و افواج لشکر عراقی را تحت فرمان کرد آنگاه همه ساله جریده اسامی
لشکر را با داره نگاران دیوان و دفتر آورده و خط اجرای مرسوم و مواجب ایشان را مأخوذ میداشت و از آنسوی درو جه
لشکریان مبذول نمیداد و بر زیادت سند رسید از ایشان میگرفت بجمله کار از اینگونه میکرد تا سیصد هزار تومان
زر مسکوک فراهم داشت و آنزا بر ذمت دولت دینی افکند و حاجی میرزا آقاسی اگرچه از مراتب علم و حکمت بیگانه بود اما
با امور مملکت و زیبا و زشت دولت آشنائی کم داشت و نیز مهاجرین ایروان و ماکو را انصار خویش می پنداشت
با امیر محمد حسنخان سردار ایروان نخلی نبند و نحلی ارجمند گشت و اگر روزی کارداران دولت را بوجه عبوس تحریت با ستطعام
دولت روس می پرداخت و هر بیست بزر سیصد هزار تومان محل محمول خویش را طلب کردی دین بود تا شاهنشاه منصور ناصر الدین
پادشاه که چشم بد از دولتش دور باد بتخت ملک جای کرد و میرزا تقیخان زمام وزارت و عنان امارت بگرفت

[illegible] میرزا

و با آن تجربه و تجزیه که او داشت کرده او سردار را به هیچ طاقت و چاره نمی‌دانست چند کرت هجوم است تا آن زد به و از جای او بر به ۱۱ع
هیچ اندیشه بدست نیافت تا این هنگام که سردار از جهان جای پرداخته و تفوق جوئی او در دولت روس بوجهی معتبر
در میان آورده انداخته بود و جناب اشرف صدر اعظم بحسن تدبیر که شرح هر یک را کتابی بتحریر باید چنانکه نه عصیانی با اولاد
او بست و نه زیانی بخزانه دولت پیوست ایشان را از رعایت روسیه باز گرفت و در شمار رعیت ایران باز داد و دیگر آنکه
حاجی عبدالکریم قندهاری که امروز بکان مضاربه کاران ایران خداوند پنج کرور تومان تنگ دستمایان است چون تمامت
این اموال را با بیع ربا و ضبط جمیع شرطیه و تقلب در احکام شرعیه و خیانت در جواهر مرهون و خیانت در حقوق مغبون
از بانوان خانواده دولت و پردگیان سرای سلطنت شاهنشاه تا جد از فتحعلی شاه اندوخته بود چنانکه وقت ستدن
لعلی را بهای لعلی نمی‌نهاد و هنگام بازدادن بهره وزن را بجای فیروزه میداد و بالجمله بحیله و ز معامله کرده که از بهرای شاهانه
پنج کرور تومان خزانه نهاده است لاجرم خوفناک شد که مبادا روزی کارداران دولت باز پرسی آغاز کنند و این دفینه را
که در معنی گنجینه دولت است باز گیرند پس حیلتی اندیشید و مولد خود را در سرکار پور از ممالک هندوستان باز نمود و
بدین وسیلت در شمار رعیت انگلیس درآمد و سفرا نیز او را در حوزه حمایت خویش جار دادند و چنان افتاد که وقتی بدستیاری
سنجلی که آن را نیز بانواع حیل پرداخته بود خواست سرای شمین شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را مضبوط سازد
و او را با یکفوج فرزندان سرگشته وار در بازار و برزن بتازد شاهزاده تقدیم این حکومت را تسلیم نداده و حاجی عبدالکریم
در امضای امر چند تن از چاکران سفارتخانه انگلیس را برانگیخت تا آنکه شاهزاده براند و کسی را از پی اعانت بخواند متفقه
بخانه او در رفتند و بقدم جسارت آهنگ سرای درونی کردند تا پردگیان او را بیرون کنند جواری اندرونی و کنیزکان
مطبخی چون این آهنگ بدیدند با کفچه سکبا و سنگ هرجل و کلوخ و دیگدان و هیزم افروخته و چوب نیم سوخته سر و مغز
ایشان را درهم کوفته برهم شکستند و از خانه دفع داده در سرای ببستند صورت این قصه بر طامسن جناب شارژ دفر
دولت انگلیس حمل شد و با کارداران دولت ابواب مکاتبت و مخاطبت فراز کرد و در اسعاف حاجت حاجی عبد
الکریم جواز جست و چون در اجابت مسئول او که بیرون قوانین دولت و ملت بود مسامحت رفت علم دولت انگلیس را
فرود آورد تا مبین دولتین ابواب مراودت را مسدود دارد و طریق معاندت سپارد و صدر اعظم سبحان سنجیده
و نه این را پسندیده او را از وصول این معنی و حصول این تمنی باز داشت و آن سرای را همچنان بشاهزاده شعاع السلطنه باز گذاشت
و لابد به آنکه حشمت دوستی دولت انگلیس را از دست فرو نگذارد و علم آن دولت را افراشته دارد حاجی عبدالکریم را
ناچار بتبعیت دولت انگلیس باز گذاشت و طامسن صاحب را شاد خاطر فرمود و آنگاه تدبیری کرد که مسئله خرابی دست
رسیدن صورتی برانگیخت که حاجی عبدالکریم بی اکراه خاطر و اجبار طبع بخط و خاتم خویش سجلی کرد که من پناهنده دولت انگلیس
نیستم بلکه یکتن از رعایای ایرانم و کارداران ایران بمال و جان من حکومت دارند و نگارشی چند که از وزرای دولت
انگلیس داشت خود بوزارت خانه ایران آورد که موافق جهد و حظ سفرای انگلیس از مردم قندهار و رعیت ایران است
و دیگر آنکه سفرای انگلیس چنان می‌پنداشتند که اگر هودی از دستبرد او به بیرون شوند کشتی جنگی ایشان تهدید در ایران
[illegible] کند مردم ایران چاهی بلا هم جان [illegible] و گروهی بطلب [illegible] و زر ایشان را پذیره خواهند گشت و حرب
جهان کنند خواهند رفت و مملکت ایران [illegible] طیش [illegible] دولت انگلیس خواهد رفت

پس هر روز بهانه طراز کردند تا در معادات و مبارات فراز نمودند و بیرق دولتی را فشرده و کروه با ایران بدرود فرمودند
از پس ایشان چون فرخ خان امین الملک سفر پاریس را سفیر کبیر گشت و در دار السعاده اسلامبول با وزیر مختار انگلیس لارد
کلیف از در مخالطت بیرون شد و خواست این مخاصمت را بمسالمت تحویل دهد و این مناطحت را بمصالحت تبدیل سازد
چون بر قانون است که در ممالک یوروپ سفارت کبری مرآت وجود کارداران پادشاه دانند سفیر کبیر انگلیس از بیم
آنکه نخستین هرچند توانست بر تکبر و تنمر بیفزود و امین الملک چندانکه توانست خضوع و خشوع نمود چون فهم کرد که امین الملک را
در تمالک کلمه مقرون ساخته و دست و دلش را از کلال و هشت و وحشت از کار انداخته بفریب آنکه در قبالت باب مصالحه
خواهم کرد موافق آرزوهای خود بخط و خاتم او سجلی بگرفت که هر یک از آن تمنیات با اجابت پیوسته میشد شیرازه دولت
ایران گسسته میگشت سفیر کبیر انگلیس هم بدین قدر قناعت نکرد و از یکسوی سفیر کبیر ایران را بسخنان صلح آمیز مغرور داشت و از
جانب دیگر لشکر خود را مطمئن خاطر ساخت که اینک کارداران ایران را مشغول مصالحه ساخته ام و لشکر انگلیس دل قوی کرده
مغافصة با اراضی بوشهر تاختند و قلعه بوشهر را مسخر ساختند از سوی چون خبر سفیر کبیر بصدر اعظم آمد معاینه کرد که صید از بند
بجست و تیر از زه برست سخن گفته شد و در شفته گشت ازین حدیث پوست بر تنش زندان آمد و موی بر پیکرش پیکان
شد نه سفیر را توانست معزول کرد تا گویند کر سخت سنجیده نداشتی نه از سخنان او توانست سر برتافت چه کلمات سفیر را
با سخن پادشاه برابر گذارند روزی چند بزرگان ایران را بمجلس شوری انجمن کرده هیچ زبانی را مفتاح فتوح نیافت
بلکه باستعارات گوناگون زحمت روح همیکردند خدای داند چه رنج یافت و چه شکنج دید که این کار نابسامان را بسامان آرد و
آب رفته را بجوی باز آورد و از یکسوی سرعی که شتاب از ستاره شهاب باستعارت یافته و بال استعجال از عقاب تیزپر بعاریت
گرفته بجانب امین الملک گسیل ساخت و او را تنبیه داد که لارد کلیف سفیر کبیر انگریز ترا بسخنان صلح انگیز بفریفت و عهدی
چند که بیرون اجازت تو بود بخط و خاتم از تو بگرفت آنگاه لشکر انگلیس را نهی داشت که ناگاه بوشهر در رفتند اکنون
این خدیعت را از اقبال دولت شاهنشاه ایران بحساب بگیر زیرا که او نخست در سجل معاهده خط ترقین کشید تو نیز بر بطلان
معاهدات خود خطی نگار کن و این حمل ثقیل را که بر گردن دولت نهاده فروگیر لاجرم امین الملک چنانکه بر بطلان سجل خویشتن
شرحی بنگاشت و وزرای مختار فرانسه و روس و دیگر دول را گواه گرفت مع القصه هم ازین پس صدر اعظم بتقویت
امین الملک پرداخت و او را هر ساعت قوی دل ساخت و در هر گفتار و هر کردار آموزگاری کرد چنان بود که پنداشتی از
حضرت دار الخلافه رشته باسلامبول و پاریس گسیل داشته و زبان امین الملک را بدان رشته مهار کرده تا اگر خواهد در
القای کلمه فرو گذارد و اگر نه کشیده دارد و از جانب دیگر صد هزار مرد لشکری بدان قدرت و استیلا گسیل حدود
ثغور مملکت داشت که در حضرت دار الخلافه کسی را آگهی نرفت که این لشکر از کجا آمدند و بکجا شدند و چنان این سپاه را
براند که در هیچ مزرع و مرتع حبه بزیر پی نسپردند و خوشه گرسنی نبردند و در چنین گیر و دار قریب بیکرور تومان از [illegible] ایران
بنام صرف جهاد [illegible] ماخوذ داشت و یکصد و چهارده هزار تومان از حکام بلدان پیشکش بگرفت و در بوشهر جنگ
پیوسته کرد و چنان مردم ایران را برانگیخت که اگر خود از در طرد و منع بیرون نشدی زن و مرد ایرانی [illegible]
از بهر جهاد و نزاع بیرون میشدند و هیچ بلد نماند و او داع نگفتند تا مردم انگریز بدانستند که ایرانیان بطلب نزد ما
و ایشان بر میآیند بلکه جان و سر نیز بر سر این لشکر میکنند لاجرم از آن کبر و خیلا فرود شدند و بدانجمله مدارا

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و اگر آن آشفتگی تخت دار اسلامبول فرو نمی‌گشت پیداست که اینکار نیکوتر ازین بساز میشد ~~چنانچه شرح این مصالحه~~ و چون
شرح این مصالحه و مبارزت در جای خود نگارش خواهد یافت درین مقام بر زیادت ازین باطناب نپرداخت همانا مردم کار آزموده
مجرب دانسته‌اند که در تقویت ملت و نظام مملکت صدر اعظم را چندین حکمت و مصلحت رفت و اگر نه این امور مستحدثه در پایان
کار میان دول متحابه حدیث خصومت میکرد و این وداد و اتحاد بفساد و عناد منتهی میگشت بالجمله تحدید خدمات او در
دولت ایران از حوصله تحریر افزون است کاهی درین کتاب مبارک قلیلی از کثیر تذکره میکردد چنانکه قتل [illegible] خوارزم
و فتح مملکت هرات در جای خود مسطور میشود و همچنان بعد از هزیمت مردم امام مسقط در بندر عباس آن هول و هراس
در خاطر او انداخت که منال دیوان بندر عباس را نه چندان بر ذمت نهاد و در طریق عقیدت و ضراعت از دیگر چاکران
دولت پیشی گرفت چنانکه قصه آن بشرح خواهد رفت لاجرم شاهنشاه حق شناس که در برابر رنجی خرد گنجی بزرگ عطا کند و در
ازای زحمتی قلیل نعمتی کثیر مبذول فرماید روز تا روز حشمت صدر اعظم را بیفزود و جلالت قدر او را افزونی داد و چون روز دوم
شهر صفر رسید از سرای سلطنت تا خانه او بنام ضیافت طی مسافت فرمود برادران و برادرزادگان و خویشاوندان او
و پیوستگان صدر اعظم هر یک جداگانه تقبیل آستان جستند و پیشکشی لایق پیش کشیدند و در روز ششم ماه صفر که روز میلاد
شاهنشاه است و ایرانیان این روز را عیدی بزرگ گیرند و شهریار تاجدار نیز بار عام دهد تا بزرگان چاکران و اعیان
ایران او را بسلطنت سلام دهند در چنین روز مبارک عصائی بالماس تابناک مکلل و جبه که شمسه آن با جواهر شاداب
مرصع و سند کاغذی که علاقه آن مروارید منضود بود صدر اعظم را تشریف فرمود و میرزا کاظمخان پسر صدر اعظم را
که در نظم مملکت و نظام ملک نیز پسر آن پدر و لمعه آن قمر و شعشعه آن اختر بود ملقب بنظام الملک فرمود و بخلعتی که از
ردای زرتار خورشید ترجمانی میکرد او را مورد الطاف سلطانی داشت و از پس روزی چند میرزا فضل الله برادر صدر
اعظم را که هنگام ویرانی سیل بنیان کن و وقت آبادانی گنج باد آورد است ملقب بوزیر نظام فرمود و او را از حکومت دار
الامان قم باز داشته روز نهم ربیع الاول روانه آذربایجان داشت و او برحسب فرمان طی مسافت کرده بعد از ورود
به تبریز امور لشکر و کار نظام را چنان بنظم و نسق کرد که از آن پیش کس چنان نشان نمیداد و مواجب و مرسوم سپاهیان را
تن بتن خویشتن باز پرس همیکرد و بتمامت بدست خویشتن تسلیم داد و میرزا فتح الله برادرزاده صدر اعظم را که در دفتر
لشکر مستوفی بود بلشکر نویس باشی ملقب فرمود و دبیران دفتر لشکر را باصلاح و صوابدید او برگماشت و محمد یوسف خان
و رسید نظامی در نصف [illegible]
برادرزاده صدر اعظم را بمنصب سرتیپی مفتخر داشت و هم در این سال باصلاح و صوابدید صدر اعظم مدرسه دار الفنون که در ارک
دار الخلافه بنیان شده بود بپایان رفت و معلمین دانشور از هر گونه حکم و صنعت در آنجا متمکن گشتند و پیوسته دویست تن
اطفال از بزرگ‌زادگان ایران را کارداران دولت برحسب فرمان شاهنشاه از در تعلیم و تعلم باز داشتند و ایشان را
مرسوم و مواجب از خزانه دولت مقرر شد و نان و خورش از خوانسالار حضرت معین گشت و هر کس از این اطفال که در فرا
گرفتن علوم زبردست آمد بنشان و خلعت و افزایش مواجب و عطیت کامیاب گشت و همچنان موسیو جان داود
مترجم اول دولت ایران برحسب فرمان بشهر وینه که دار الملک استریه است سفر کرد و از امپراطور استریه چند تن معلم
طلب داشت و هفت تن از مردم صاحب منصب که هر یک در فن خویش محلی بودند امپراطور استریه باتفاق او روانه
درگاه ملک الملوک ایران نمود نخستین معلم پیاده دوم معلم سواره سیم معلم توپخانه چهارم معلم هندسه پنجم معلم علم طب

ششم معلم دواساختن و عقاقیر شناختن هفتم معلم شناخت معادن و تدبیر آن و دیگر از معلمین زبان فرانسه و انگلیس
و علوم اهالی یوروپ حاضر بودند و همچنان از دانایان ایران که در فنون علم و حکم توانا بودند از بهر تعلیم حاضر دار
الفنون ساخته شدند و هیچیک از سلاطین ایران را در تربیت اهالی مملکت اینگونه ملاطفت و رافت نرفت مگر در این ایام
در حق فرزندان چندین مهر و عطوفت نبود و هم در این سال میرزا محمد علیخان وزیر دول خارجه روز هیجدهم شهر ربیع الثانی
بجهان جاویدان شتافت و میرزا سعید مؤتمن الملک دبیر مهام خارجه گشت و لقب خانی یافت و همچنان حکومت سمنان
و دامغان بمیرزا محمد خان سرکشیکچی باشی تفویض یافت و دیگر چنان افتاد که سوء سلوک ابراهیم بیک حاکم جوین با رعایای
آن اراضی شهریار تاجدار را در خواب نمودار گشت و صبحگاه فرمان کرد تا کارداران دولت فحص احوال کرده خواب پادشاه
صافی ضمیر را از رؤیای صادقه یافتند و رقم عزل بنام او راندند و همچنان مهدیقلی میرزا که حکومت مازندران داشت
معزول شد و حکومت آن اراضی بجانب محمد خان قاجار مفوض گشت و هم در این سال محمد خان مصلحت گذار برحسب فرمان کارداران
دولتخانه خاص از بهر سفارتخانه ایران در شهر اسلامبول ابتیاع نمود و معادل ده هزار تومان زر سرخ بجای بهای آن تسلیم کرد

تفویض حکومت لرستان و خوزستان بخانلر میرزای احتشام الدوله و بنیان سد ناصریه

خانلر میرزای احتشام الدوله که حکومت بروجرد و بختیاری داشت برحسب فرمان ایالت لرستان و خوزستان نیز با او
تفویض یافت و دوم شهر ربیع الثانی احتشادی کرده روانه خرم آباد گشت و از آنجا طریق خوزستان برداشت و از مرز لرستان
جانب برادر کهتر خود ایلدرم میرزا را از بهر نیابت لرستان اختیار کرده با دو عراده توپ و فوج گروس و دویست سوار از صیمره که
قشلاق قبایل لرستان است ملتزم ساخت و خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده بیست و سیم ربیع الثانی وارد دزفول گشت
و سلیمانخان سهام الدوله را که هنوز در خوزستان بود برحسب فرمان روانه طهران داشت و از آنجا بشوشتر سفر کرد و پل
شوشتر را که از بناهای شاپور ذوالاکتاف است چنانکه در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم شد هفت چشمه بدست سیلاب
از پای رفته بود و عبور مردم از آب بصعوبت میرفت حاجی حسین خان بروجردی را برگماشت و از بذل سیم و زر هیچ دریغ نداشت
تا آن قنطره را سخت تر از روز نخست برآوردند بالجمله پس از ده روز اقامت در شوشتر بجانب اهواز سفر کرد و مشایخ کعب و
رامهرمز را در آنجا دیدار کرده راه حویزه برگرفت و در کنار نهر هاشم لشکرگاه کرد همانا رود قراسوی کرمانشاهان و آبهای
نهاوند و لرستان و صیمره چون با هم پیوسته شود برود کرخه نامور گردد و از کنار حویزه از رود کرخه بهره زراعت یابند
در زمان مولی مطلب که از جمله سادات مشعشع و کهتر از اجداد ولات حویزه است هاشم نامی از رود کرخه نهری حفر نمود
و مصب آن را بمزرع خویش گذاشت پس از روزگاری چنانکه طبع آب است بجانب نشیب قوت کرده تمامت رود کرخه
بنهر هاشم در رفت و حویزه از آب معطل ماند بسیار وقت از ولات حویزه از سنگ و چوب بر نهر هاشم سدی میکردند و بزحمت
فراوان آب بحویزه در میبردند و سیلاب بنیان آن سد را بباد می بست و از نیروی کار حویزه روی بویرانی نهاد در زمان دولت
شاهنشاه غازی محمد شاه مولی فرج الله بدار الخلافه آمده بستن این سد را بر ذمت نهاد و حکومت خوزستان یافت و با اینکه
مبلغی زر بکار برد اینکار بجای نرفت تا این هنگام برحسب فرمان شاهنشاه ایران احتشام الدوله تقدیم این خدمت را بر ذمت
نهاده بفرمود تا این سد را محکم بپای بردند با اینکه سه کرت بنیان کردند و سیلاب پست کرد احتشام الدوله دل خسته خاطر
شکسته نگشت و بجد و جهد تمام این امر را بانجام برده و آن بنا را سد ناصری نام گذاشت هم بر سر سخن باز آئیم احتشام الدوله دیگر باره

۶۱۵ از جریده برداند وکلای دولت روس و انگلیس که از برای تشخیص سرحد روم و ایران مامور بودند چنانکه از پیش [illegible]
باتفاق میرزا جعفرخان مشیرالدوله بنزدیک احتشام الدوله آمده او را از قسمی از حدود محکلیتین و سخنی که در میانه رفته بود آگهی داد
وازآنجا شاهزاده با مشیرالدوله و مشایخ حبیب و محمره بدزفول آمده و اینوقت خبر سفر شاهنشاه ایران را باصفهان و دیگر
بلاد شمالی را به بروجرد اصغا نموده طریق بروجرد پیش داشت و در عرض راه نصیرخان جودکی را که متعرض قوافل و مجتازان بود
با خود داشته بند و زنجیر کشیده و بقدم عجل و شتاب تا بروجرد رانده برکاب پادشاه پیوست و در آنجا چون مردم نهاوند و بروجرد
از شرکتاز قبیله دلفان و تعدی ایشان با قوافل و رهگذران شکایت بکارداران دولت آوردند بصوابدید میرزا تقی خان فرمان شد
تا بزرگان آن قبیله را ایلدرم میرزا در لرستان دستگیر ساخته محبوس نمود لکن بعد از گذشتن موکب پادشاهی از محال بروجرد
مردم دلفان سپاهی برآورده لشکرگاه ایلدرم میرزا را احاطه دادند و یورش آورده از سوار عربان و سرباز سیلاخوری هفت تن
بکشتند و یکتن توپچی را سر برگرفتند و سربازان که با لرستانی مواضعه داشتند از جنگ تقاعدی ورزیدند لاجرم ایلدرم میرزا
دست از محبوسین باز داشت و خود با شمخان سرسنگ کمره نهضت شده تا بروجرد عنان نکشید و از جانب دیگر پسرهای نصیرخان
جودکی انجمنی کرده چند تن از اعمام خود را که بفرمان احتشام الدوله در قبیله جودکی فرمانگذار بودند بکشتند و قبیله را تبعت فرمان آوردند
و از سوی دیگر جماعت سگوند محصول مزارع خالصه را عرضه نهب و غارت ساختند احتشام الدوله برای دفع این غوایل اصفهادی
گروهی با سرباز سربندی و سوار باجلان و دو عراده توپ راه لرستان پیش داشت بعد از ورود بخرم آباد چون مخالفین را
قوت مقاومت نبود از در معذرت بیرون شدند احتشام الدوله بمقتضای وقت با ایشان طریق رفق و مدارا پیش گذاشت
جرم ایشان را معفو داشت لکن روزی چند بر نگذشت که خبر عزل میرزا تقیخان در آن اراضی پراکنده گشت و قبیله سگوند
جودکی و دلفان متفق شده طریق مخالفت گرفتند و راه گرمسیر برداشتند در اینوقت احتشام الدوله فوج ولیخان سرتیپ را که
از فارس مراجعت کرده بود با عباسقلی خان والی پشتکوه و دویست تن سوار بختیاری و جمعی دیگر از ملازم خدمت ایلدرم میرزا
داشته از دنبال قبایل بیرون فرستاد و ایلدرم میرزا یکدو منزل برفت و آنگاه یک شب پانزده فرسنگ ایلغار کرده بر سر قبایل
فیلی بتاخت و از گرد راه جنگ درانداخت و در میان گیرودار علیمردانخان دلفان و [illegible] که مشهور بشجاعت و
قاید آن جماعت بودند با جمعی از ابطال رجال مقتول شدند و دیگر مردم هزیمت گشتند اینخبر در پشتکوه بعرض احتشام الدوله رسید
و بزرگان لشکر را بخلاع گرانبها شادکام ساخت اما مردم لرستان بعد از این شکست دیگرباره انجمنی کرده هفتهزار مرد جنگی [illegible]
صیمره تاختند و مزارع و قرای دیوانی را معرض نهب و غارت درآوردند چون این خبر باحتشام الدوله رسید جوادخان سرهنگ را
با فوج جدید سیلاخوری و صد سوار بختیاری و چهار ارابه توپ باحسینقلی خان و جعفرقلیخان همراه محمد رحیمخان روانه صیمره
نمود و از آنسوی ایلدرم میرزا را طلب داشت تا با لشکر بختیاری و صیمره آمده التحاق کرد و با قبایل فیلی جنگ پیوست لکن
هیچیک را از لشکر دل گذشتن از رود نبود و در میان این گیرودار محمدرحیمخان با لشکر برسید ایلدرم میرزا چون این بدید
دل قوی داشته از رود عبره کرد و جیوتانی در میان جماعت فیلی تفنگهای خویش را بگشادند و از آنطرف محمدرحیمخان نیز
آغاز مقاتلت نمود و مردم فیلی را پای مقاومت بلغزید و بهر جانب پراکنده شدند و از دو روز دیگر شفعا برانگیختند
جماعتی دست توسل بدامان محمد رحیم خان زدند و گروهی با ایلدرم میرزا پناهنده شدند لاجرم یکچند لرستان منظم شد
اما پسرهای نصیرخان جودکی و [illegible] که بطرف عیلاب و پشتکوه تاخته بودند و جلال الدین میرزای

[illegible]

ای حسام السلطنه را که نیابت بالاگریوه داشت هزیمت کردند و این خبر در منزل جایدر بعرض احتشام الدوله رسید
و در خشم شده نصیرخان جودکی را که تا کنون محبوس داشت بکیفر گناه پیکر برگرفت و احداد لشکر کرده سرباز بیرانوند را از زاو
پل تنگ مامور به پشت کوه و قلع جماعت سکوند نمود و محمد رحیمخان قاجار را با دویست سوار روانه غیلاب نمود تا بشتاب رفته
طاغیان را گوشمالی داد و احتشام الدوله نیز بعد از دو روز برسید و پانزده روز در غیلاب متوقف شده آن اراضی را منظم کرد
و جماعتی از اشرار قبایل را دستگیر ساخته زحمت عقاب و نکال انداخت و منشور لقب احتشام الدولگی در غیلاب بدو
رسید و بدین لقب قرین افتخار آمد آنگاه از غیلاب آهنگ پشتکوه نمود و در عرض راه بعرض او رسید که عبدالله خان
و جواد خان قلعه سوا که محکمه محکم است بقوت یورش فرو گرفتند و مردم سکوند از میان قلعه و فراز کوه بدشت گریختند
و هم در دشت از قضا با فوج بیرانوند باز خورده رزم دادند و شکسته شدند و ناچار باراضی عرب بنی لام فرار کردند احتشام الدوله
بقلعه سو شتافت و در آنجا پانزده روز اقامت کرد و هم در این وقت پانصد سوار از عرب آل کثیر و جماعتی از سوار تفنگچی قبیله کنده
از خوزستان رسیده بلشکرگاه پیوست و این هنگام احتشام الدوله بمشایخ عرب بنی لام رقم کرد و بسرعسکر باورانی نیز خطی نوشت
که اگر جماعت سکوند و گریختگان حضرت ما را جار داده اید مورد عقاب خواهید بود و اینک من از دنبال بشتاب در میرسم
مشایخ بنی لام عریضه نگار کرده با پیشکشی لایق انفاذ داشتند و بعرض رسانیدند که ما همیشه رعیت ایران بوده ایم و سر از
فرمان برنتافته ایم و اینک با لشکر خود بهر چه فرمان دهی حاضریم و سرعسکر باورانی نیز عریضه کرد که هرگز گریختگان شما را
با خویشتن راه نخواهیم گذاشت جماعت سکوند چون این بدانستند ناچار با اموال و اثقال و زن و فرزند بتوپخانه
پناه جستند و محمد رحیم خان قاجار را بشفاعت برانگیختند احتشام الدوله جرم ایشان را معفو داشت و در مساکن خویش جای داد
و از آنجا بجانب دزفول سفر کرد و نظم خوزستان را بر وفق مراد بپای برده مراجعت ببروجرد نمود از پس او محمد علیخان
بختیاری طریق طغیان گرفت و در پنج فرسنگی دزفول در قلعه محکم جای کرد و باستظهار قلعه بسد طرق و غارت مردم
پرداخت ابراهیم میرزا پسر احتشام الدوله که نیابت حکومت خوزستان داشت چون این بشنید با هفتصد تفنگچی بپای
قلعه براند و سه روز آن حصن را حصار داد و روز چهارم آن قلعه سخت را بحکم یورش فرو گرفت و چون فتح این قلعه کار
صعب بود در تمام اراضی بختیاری هول و هرب افتاد و مردم زیاده طلب طریق ادب گرفتند و هم در این سال جماعتی
از ترکمانان در اراضی مازندران بعاشوراده درآمده چند تن از مردم روسیه را مقتول ساختند قونسول روس که در مازندران
اقامت داشت چنان پنداشت که ترکمانان باغوای مهدیقلی میرزا حاکم مازندران این جسارت کرده اند و شکایت
او را بوزیر مختار روس دولغارکی که مقیم دار الخلافه بود انهی داشت و او عزل مهدیقلی میرزا را از کارداران دولت
خواستار آمد و میرزا تقیخان امیر نظام مسئول او را مقبول نداشت و دولغارکی بزبان شکایت بلکه سعایت صورت
حال را نگار کرده بدار الملک روس فرستاد و خطی از امپراطور ممالک روسیه نیکولای بیاورد که در عزل مهدیقلی میرزا
خواهشمند بود کارداران دولت ایران روا ندیدند که چنان پادشاه بزرگ را در اسعاف حاجتی اندک رنجیده
خاطر فرمایند لاجرم مهدیقلی میرزا را از عمل بازداشتند و از بهر آنکه امپراطور را بیاگاهانند که سفیران دولت روسیه
گاهی بیرون قواعد اتحاد قدم زنند میرزا عباس منشی سفارت را که این هنگام لقب خانی یافته بمقام نیابت
وزیر دول خارجه ارتقا جسته بسفارت پطرزبورغ مامور داشتند و از اصفهان که این وقت مطرح رجال موکب

۶۱۷ پادشاهی بود در نهم ماه شوال بچاپاری با نامهٔ شاهنشاه و عرایض کارداران درگاه را برگرفته شتاب کنان تا ارضی
ولادی قفقاز براند و در آنجا مزاجش از اعتدال بگشت و هم با اشتداد مرض خویشتن را بشهر مسکو رسانید در اینوقت
امپراطور در شهر مسکو جای داشت و آهنگ پطرزبورغ سفر نمود پس فرمان کرد که میرزا عباس در آن بلد اقامت کند
تا مزاجش باستقامت آید آنگاه سفر پطرزبورغ کرده رسالت خویش را بپای برد و مهمانداری با چند نفر طبیب حاذق
از بهر او مقرر داشت میرزا عباس چون پرستاری مردم ایران را از بهر خود نیکوتر میدانست میزبان دولت روسیه را
بگذاشت و بسرای میر علی اصغر معین التجار درآمد و بمداوا پرداخته تا بهبودی بیافت و از آنجا سفر پطرزبورغ کرده
ادراک حضرت امپراطور نمود و کتاب شاهنشاه کامیاب را برسانید و جوابی بروفق مرام بگرفت و طریق مراجعت
سپرد و در این سفارت با اینکه از برای شکایت از رفتار مأمورین این سفر کرده بود بملاحظهٔ حسن حرکت و رفتار
مورد تحسین امپراطوری آمده بیک قطعه نشان آستانسلاو و یک قطعه انگشتری مکلل [illegible]ماس ممتاز گردیده
طریق مراجعت سپرد و در شهر نوچرکس بسفارت ایران که عضدالملک مأمور بود باز خورد و از عزل میرزا [illegible]
مستحضر گردیده در عزیمت دارالخلافه تعجیل نمود و دوازدهم شهر ربیع الاول وارد دارالخلافه شد و مورد تحسین کارداران دولت ایران [illegible]

[illegible]

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری مطابق سیچقان ئیل ترکی چون هفت ساعت و سی و هشت دقیقه
از روز شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سپری شد آفتاب از حوت بحمل تحویل کرد شاهنشاه ایران ناصرالدین
شاه قاجار بساط عید بگسترد و میرزا آقاخان صدراعظم را در این عید مبارک بنشان تمثال پادشاه که مکلل
بالماس گرانبها بود و جبه که یک دست اطراف آن بمروارید غلطان ترصیع داشت خلعت فرمود و تمامت چاکران
درگاه و مقربان حضرت جداگانه تشریف یافتند و فرستادگان و اعیان قبایل هزاره و تایمنی و میمنه که با عرضیه
و پیشکش خود را پیش کشیده بدین نام و نشان بخلاع گرانبها مفتخر آمدند نخستین محمد حسین خان که از قبل برادرش
کریمداد خان بیگلربیگی ده هزار خانوار هزاره حاضر بود دوم ولیخان پسر ابراهیم خان و برادرزاده اش الله یار خان
هزاره و دیگر عبدالحمید بهادر فرستاده حسن سردار بیست هزار خانه هزاره سپاکوهی و دیگر صمید علا خواجه فرستاده
حکومت خان والی میمنه و دیگر عبدالکریم بیک فرستاده ابراهیم خان تیمنی که در پانزده هزار خانه فرمانگذار است و دیگر
شادمان بیک فرستاده نصیرخان حاکم پنجهزار خانه جمشیدی و دیگر رضا بهادر در دار باب خالق قاید قبیله ایلنگه و علی
بهادر سید سلسله قبرستان و عظیم بیک حاکم طایفه قبقبه و ملاحسین حاکم دهنه ریگی و حسین بیک و عبدل بیک و میرزا
قاسمعلی و رضاقلی بیک باتفاق چهارده تن دیگر از بزرگان هزاره انجمله با تشریفات ملکی از کسوی رصف شدند
و از جانب دیگر بزرگان ترکمان که باتفاق جعفرقلیخان قراجه داغی سرتیپ از استراباد رسیده بودند نخستین آدینه
نظرخان حکمران پنجهزار خانه از قبیله جعفربای و دیگر قلیجخان حاکم دو هزار خانوار از طایفه آقاتابای و دیگر بابا خان
حاکم هزار و پانصد خانه دوه‌جی و دیگر ولی سردار حاکم طایفه وارد و دیگر آدینه قلیچ خان بزرگ شش هزار خانه از قبیله
کوچک و دیگر قربانخان سردار هزار و پانصد خانه طایفه تاتار و قجوق و دیگر بیک فولاد صاحب قبیله سلاقاق و دیگر
هندی بی نظرخان حاکم هزار خانه قسرادی و یکه و دیگر شیرینقلی صاحب قابیقرمه و دیگر اباریش حاکم بدراق

خان مرداد بیک فرستاده
ابراهیم خان حاکم ده هزار
خانه فیروزکوهی و دیگر

و دیگر جندر بزرگ ایزو دیگر نوبت بزرگ بیرام شالی مع القصه بزرگان ترکمان نیز مورد الطاف و اشفاق پادشاهانه ۶۱۸
بشکرگذاری پیشانی بر خاک نهادند و چون بعد از آمدن جعفرقلیخان از حدود استرآباد جماعتی از ترکمانان گوکلان سر بعصیان
و طغیان برآوردند گروهی از قراولان که مامور باقامت آن اراضی بودند ترکتازی کرده ایشان را دستگیر ساختند
و سر برگرفتند از قضا سرهای ترکمانان تکه را هم در این عیدگاه بدرگاه آوردند و بخاک راه افکندند چون بساط عید بپای
رفت بصلاح و صوابدید صدر اعظم ملک الملوک عجم حکومت عراق را بنام میرزا یوسف مستوفی الممالک منشور کرده
خسرو خان گرجی حکمران قزوین گشت و محمد رحیم میرزا فرمانگذار خوی آمد آنگاه شاهزاده امامقلی میرزا که بهنگام فضل
و ادب او فراس و روز باس و هراس مانند هرماس است برای نظم حدود عراقین عرب و عجم و حکومت کرمانشاهان
مختار افتاد و چون پدر والاگهرش شاهزاده محمدعلی میرزا سالهای فراوان در آن اراضی و ممالک لرستان و خوزستان
و بختیاری و بلده کنگاور و همدان نافذ فرمان بود چنانکه در تاریخ شهریار تاجدار فتحعلی شاه بشرح رفت مردم کرمانشاهان
بحکومت امامقلی میرزا نیک شاد شدند و شاهزاده نخستین جمعی از مردم کرمانشاهان که باظهار شرارت یا بتهمت طغیان
از دار الخلافه رخصت بیرون شدن نداشتند نزدیک کارداران دولت زبان شفاعت گشوده داشت و آن
جماعت را ملازم رکاب فرموده طریق کرمانشاهان پیش گذاشت و بعد از ورود در آن بلده بتعیین حدود و ثغور
و نظم قبایل آن اراضی را پیشنهاد خاطر ساخت چه از فراز و نشیب آن محال و مکنون خاطر سرحدداران آن دیار
نیک آگاه بود و چون روزگاری میرفت که حکام آن حدود مردم بیگانه بودند و از مرموزات مملکت آگهی نداشتند
نظام لشکر را قصوری بزرگ و امور سرحد را فتوری بعید روی داده بود و همجواران مانند قبیله جاف و طوایف
بغداد و سلیمانیه بسیار از اراضی ایران را مرتع و مربع خویش می پنداشتند شاهزاده امامقلی میرزا نخست کار لشکر را
نظام کرده هفتهزار پیاده و سواره عرض داده بعد از انقضای مدتی از زمان از کرمانشاهان خیمه بیرون زد
و با لشکری آراسته طی مسافت نموده ارض زهاب را لشکرگاه کرد و دست بیگانه را از حدود ایران باز داشت
و اقتحام اشرار و قاطعان طریق را از تمامت آن ممالک منقطع فرمود و ملا علی اصغر نامی که بر طریقت میرزا
علی محمد باب میرفت و باغوای مردم روز میگذاشت بحسن تدبیر و حصافت عقل او را ماخوذ داشت بدانسان که هیچ
فتنه انگیخته و هیچ خونی ریخته نگشت پس او را در غل و زنجیر کشیده بدار الخلافه فرستاد و دیگر مردی از قبیله گوران قلعه زنجیری
که تیمور نام داشت حیلتی بزرگ آغاز کرده خود را نایب امام غایب علیه السلام نام نهاد و قبایل را اخبار همی کرد که من از بهر
آن آمده ام که جمیع دول روی زمین را از میان برگیرم و تمامت پادشاهان آفاق را مغلوب و مقهور دارم و در دوازدهم
جمادی الاولی خروج خواهم کرد و انجام این امر با شمشیر خواهد رفت و مردم قبایل را بدین نشان دعوت و اخذ بیعتی نمود
و زن و مرد قبایل طوق ارادتش را بر گردن نهادند و داغ طاعتش را زیب جباه ساختند و در راه او بذل جان و
فرزند و پیوند را بچیزی نمیشمردند و وقت بود که مانند میرزا علی محمد باب خللی بزرگ در دین و دولت اندازد شاهزاده
امامقلی میرزا از آن لشکر که در زهاب داشت آسوده خاطر نبود و بدفع تیمور ایشان را مامور نفرمود چه آن جماعت را
رهین طاعت او میدانست و مردمان گروه گروه از کرمانشاهان و کردستان و لرستان و سلیمانیه بملازمت تیمور
شیدا شدند و خاک قدمش را زیب جبین شیدا شدند بجمله شاهزاده تدبیری اندیشید و با جماعتی از لشکریان که مطمئن خاطر بود

حکومت امامقلی میرزا در کرمانشاهان و دفع کردن تیمور را که دعوی نایب الامامی داشت

مواضعه نهاده و ایشان را مصافحه بر سر تیمور فرستاد و از آن پیش که قبایل آگهی یابند او را گرفته بکرمانشاهان آوردند و شاهزاده ۶۱۹
مهلت نگذاشت تا لغزشی در خاطرها افتد بفرمود تا بیتوانی سر از تنش برگرفتند و چون مردمان او کشته دیدند دانستند
از اخبار او باخبار غیب از در کذب بوده لاجرم از خاطر او آسوده شدند و کار آن مملکت تمامت بقانون عدل و نصفت گشت

ذکر طغیان جماعت بابیه و جسارت ایشان بقصد شاهنشاه ایران خلد الله ملکه و سلطانه

شیخ احمد احسائی چنانکه از این پیش بدان اشارت شد مردی بفضل و ادب معروف و بزهد و تقوی موصوف بود چون کلمات او با مردم ظاهربین اندک بینونتی داشت بعضی از مردم را سبب استغراب و استعجاب شده انکار او کردند و جماعتی که بحسن ظن سر بطاعت او در آوردند در عقاید ایشان لغزشی و فتوری پدید شد از اینجاست که کار جز بظاهر شرع کردن و از جاده شریعت غرا یکقدم این سوی و آنسوی شدن با شارع مقدس بر آشفتن و بیمین و شمال رفتن است و اگر کسی را بریاضات شاقه و مجاهدات صعبه کشف سری یا بذل امری بدست شود واجب است که مستور بدارد نه اینکه خویش را بدان مشهور کند در صدر اسلام از حضرت سلمان اباذر غفاری را آگهی روا ندیدند تا که بر عجز ما بیم چه رسد تا که دعوی رؤیت امام علیه السلام کنیم و عوام را بشبهات بعیده افکنیم اینگونه گفتارها وقتی لازم شود که با تحدی و معجزه توام باشد بالجمله بعد از شیخ احمد حاجی سید کاظم که او را تلمیذ اعلم و ارشد بود خلیفتی گرفت او نیز مردی فاضل بود و زهدی کامل داشت و چون از این جهان رخت برای جاوید برد در میان شاگردان و تبعه شیخ احمد اختلاف کلمه پدید آمد گروهی ملا حسن گوهر را بخلیفتی برداشتند و جماعتی حاجی محمد کریمخان قاجار را اختیار کردند و از ایشان نیز کسی جز طریق صلاح و سداد دیدار نکرد اما ملا حسین بشرویه که در معنی خود را رئیس قوم می‌پنداشت و در ظاهر آن محل و مکانت نداشت حیلتی اندیشید و میرزا علی محمد باب را که دماغی مختل ناک و خاطری مشوش بود طلب نمود و با او مواضعه نهاد که من تو را استاد سلسله و قبله قبیله خواهم داشت و در وزارت تو بجمیع امیران جهان را زبر زیر خواهم کرد آنگاه شاگردان شیخ احمد را انجمن کرد و گفت بر ما مکشوف نیست که بعد از حاجی سید کاظم ریاست قوم کراست و خلیفتی او در خور کیست و این امر مختفی جز بمکاشفه مکشوف نتوان داشت و از مدینه کربلا بمسجد سهله تحویل داد و بچله نشست و بعد از یک اربعین از آنجا برآمد و گفت چیزی از من معلوم نگشت و دیگر باره بمسجد کوفه در رفت و بعد از اربعینی بیرون شد و گفت مکشوف افتاد که بعد از حاجی سید کاظم میرزا علی محمد باب که لطیفه حق است خلیفه بحق است و از آنجا بخراسان سفر کرد و میرزا علی محمد باب بجانب شیراز شتاب گرفت و آنهمه خطا و خلل در دین و دولت افکند که همه در جای خود مذکور شد و دیگر از شاگردان شیخ احمد ملا شیخعلی بود که بعد از [illegible] روزگاری در تحت وساده حاجی سید کاظم استفاده مینمود و وقتی که فتنه میرزا علی محمد باب بالا گرفت در طلب جاه و آب از جمله داعیان باب گشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر کربلا ببلدان و امصار ایران سفر کرد و در هر شهر و دیه مردم را بطریقت باب دعوت همیکرد و مدعی چند که در دین نهاده بود القا همی داشت و در ایامی که صدر اعظم در کاشان اقامت داشت بحضرت او آمد و اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد صدر اعظم او را طرد و منع فرمود و از پیش براند از آنجا بدار الخلافه طهران آمد و روز و شب باغوای مردم بپرداخت تا جمعی را با خود متفق ساخت لکن هر روز بخانه دیگر و جای دیگر مکان خویش را دیگرگون مینمود و بنامی دیگر خود را نسبت چنانکه هیچکس او را نمی‌شناخت و این آهنگ در پرده همی نواخت تا زمان امارت و وزارت میرزا تقی خان بسر رسید این هنگام ملا شیخعلی در خاطر گرفت که یکروز جمعه هنگام زوال آفتاب با مردان خویش

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

خروج کند و نخستین میرزا ابو القاسم امام جمعه را در محراب نماز با تیغ بگذرانند و از آنجا بجانب ارک سلطانی حمله برند بعضی از عیون
و جواسیس میرزا تقیخان این معنی را تفرس کرده صورت حال را در لوحی نگار داده بود و فرستاده بود میرزا تقیخان این معنی را تفرس
~~کرده صورت حال را در لوحی نگار داده بود و فرستاده~~ میرزا تقیخان شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه را طلب فرمود
و مجلس را از بیگانه پرداخته کرد و این قصه را تا بپای بگفت و مذکور داشت که در میان مردان ملا شیخعلی میرزا عبد الرحیم
برادر ملا محمد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبد الرحیم چون بیشتر در سرای شما و بنام ملا باشی است بهتر آنست که او را با خود
داری و جا و مکان ملا شیخعلی و اتباع او را پرسش کنی و اگرنه هیچکس منزل و مکان او را نخواهد کرد اعتضاد السلطنه از نزد یک او
بسرای خویش شتافته میرزا عبد الرحیم را طلب داشت و چندانکه از و فحص حال کرد در اخفای امر سختتر گشت لاجرم فرمود او را
محبوس بداشتند و از میرزا طاهر منشی که با او در یک سرای میزیست از احوال ملا شیخعلی استعلام کرد او بعرض رسانید که چنین کس در
سرای میرزا عبد الرحیم جای داشت و جماعتی با او طریق مخالطت میسپردند و بر روش باب میرفتند چون من این بدانستم و از در منع
بیرون شدم بدیگر جای تحویل دادند و از مردان او یکتن حاجی سید محمد اصفهانی است که در مدرسه دار الشفا جای دارد
اعتضاد السلطنه چون این بشنید از قبل میرزا عبد الرحیم خطی مجعول و منحول بدو فرستاد و از منزل ملا شیخعلی پرسش کرد او
خانه نایب چاپارخانه را نمود اعتضاد السلطنه میرزا طاهر را با چند تن از عوانان بطلب او فرستاد و در عرض راه گفتن لازم
او را دستگیر ساخته نزد شاهزاده آوردند و چندانکه او را زحمت کرد و شکنجه نمود از ملا شیخعلی خبری نگفت پس او را و میرزا عبد الرحیم را
بجان امان داد و پس از روزی چند که در حبس خانه بداشت رها کرد و آخر الامر ملا شیخعلی را عرضهٔ هلاک و دمار ساخت از پس
این واقعه قوت خروج و تقویم فتنه از ملا شیخعلی برخاست و از دار الخلافه بشاهزاده عبد العظیم و از آنجا تا زرباجان گریخت
و بعد از عزل میرزا تقیخان دیگر باره بطهران آمد و این کرت خواست تا گزندی بوجود مبارک پادشاه رساند و از حضیض
چاه خویش را با وج ماه کشاند با نیروی مور ضعیف زور شیر عفیف همی جست و در سلب گدائی بطلب پادشائی برآمد و جمعی
از مردم احمق را که از دین بی بهره و از دنیا بی نصیب بودند با خود متفق ساخت و حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان تبریزی
که سالها بمرض مالیخولیا گرفتار بود چنانکه گاهی در زنجیر و زندان میفرسود و گاهی صحاری و بیابان می پیمود با او بپیوست
و ملا شیخعلی را بسرای خویش آورد و از بهر او و مریدانش خورش و خوردنی آماده داشت اندک اندک هفتاد تن از مردم بی
بضاعت انجمن شدند و با ملا شیخعلی بترک جان و سر و فدای دختر و پسر بیعت کردند و حاجی سلیمانخان این جماعت را گاه و بیگاه
در یک مجلس جای میداد و زن و دختر و خواهر خود را بنام بنات ائمهٔ اطهار که زبان از اظهار و تذکار آن اسامی قاصر است
میخواند و با روی گشاده و موی پریشان بمجلس درمیاورد تا ایشان را کاسات عقار سقایت میکردند در پایان امر بعد از همه
فجور و فساد سخن بر این نهادند که شاهنشاه ایران را که حافظ حوزهٔ اسلام و ناصر دین خیر الانام است بجان و تن زیانی رسانند
آنگاه با شمشیرهای کشیده بمیان کوی و بازار در آیند و هر کس را دیدار کنند با تیغ بگذرانند تا از این کردار ناهنجار هول و هربی تمام
در مردم افتد و شهر دار الخلافه بر ایشان مسلم گردد ملا شیخعلی گفت اکنون کیست که جان و سر خویش را بر کف نهد و این امر خطیر
و خطب عظیم را بپای برد نخستین محمد صادق نامی که ملازم او بود و سلاح جنگ از او داشت از جای جنبش کرد و از پس او میرزا
عبد الوهاب شیرازی و دیگر ملا فتح الله قمی و محمد باقر نجف آبادی با محمد دوازده تن در انجام این امر پیمان دادند و مواضعه نهادند
ملا شیخعلی ایشان را بنواخت و هر یک را نوید حکومت مملکتی و سلطنت دولتی دلشاد ساخت و آلات حرب و ضرب بهر کدام ایشان

۱۲۶۸ و این دو سیاه با میرزا بهاءالله از دار الخلافه بیرون شده و بقریهٔ نیاوران آمده با انتهاز فرصت کمینگاهی گرفتند چه در این وقت
شاهنشاه ایران از بهر ییلاق در نیاوران اوتراق داشت این بود تا روز یکشنبه بیست و هشتم شوال پیش آمد و شهریار آهنگ
شکار فرموده از بامداد بانگ توپ که علامت سوار شدن پادشاه است بالا گرفت و غلامان رکابی از هر جانب انجمن شده
ره برکشیدند و چند کسان درگاه بانتظار دیدار پادشاه بر صف شدند چون دو ساعت و نیم از روز برگذشت شاهنشاه از سرای
سلطنت بیرون خرامید و اسدالله خان امیرآخور رکاب گرفته تا برنشست صدراعظم و نظام الملک و مستوفی الممالک
و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی و اسدالله خان امیرآخور قدمی چند بملازمت رکاب همی رفتند شاهنشاه کامیاب نخستین
حشمت صدراعظم بار جاعت فرمود و او را اجازت کردند تا مراجعت نمود اما جماعت بابیه که درکیده و کمین بودند تن را
قوت رفتار نماند که خویش را آشکار کنند و سه تن از آن دوازده کس که شریر و دلیر بودند ناگاه چون دیوار گشته و مرد
پدر کشته از پس دیوار و پناه درخت بیرون تاختند نخستین یکتن که از مردم نیریز فارس بود از جانبی بیرون شده فریاد
برکشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و بسوی پادشاه شتاب گرفت و این هنگام در گرد مرکب پادشاه جز چند تن
از اعیان درگاه که ایشان را نیز آلات حربیه نبود کس حضور نداشت چه انبوه سواران حفظ حشمت پادشاه را گروهی
از پیش روی و جماعتی از دنبال بودند مع القصه چون ملازمان رکاب بانگ در انداختن و ناپروا رفتن آن مرد بابی را
بیرون شیمت ادب دانستند بروی آمدند و بانگ برآوردند که بجای باش و حاجت خویش باز گوی آن مرد بابی بیم کرد که
او را نزدیک شدن نگذارند دست در جیب کرده طپانچه که پوشیده میداشت برآورد و بیتوانی بجانب پادشاه
گشاد داد و حفظ خداوند وقایه گشت و آن گلوله بر خطا شد لکن ولوله بزرگ در میان ملازمان رکاب در افتاد و بیشتر هم
برآمدند و عظیم حیرت زده بودند هم در این وقت یکتن دیگر بیرون تاخت و نعره بزد و آهنگ شاه کرد او نیز طپانچه خود در آهنگ
شاه بداشت و آتش درزد و یکتن از ایشان دست فرابرده گلوگاه طپانچه را برتافت تا چون رها شد این گلوله نیز
۱۲۶۸ بر خطا رفت و یکتن از ملازمان رکاب دشنه بر دهان او زد چنانکه طپانچه از دستش برفت هم از پای ننشست با
آن جراحت عظیم خنجر خویش را بکشید و همچنان آهنگ شاه میداشت و با دیگران بکراه مبارزت میکرد در میانه
چند کس را جراحت کرد تا خود مقتول گشت در میانهٔ این گیر و دار یکتن دیگر آشکار شد و چون برق خاطف از پیش
روی پادشاه برآمد و پهلوی مبارکش را هدف ساخته طپانچه خویش را بگشاد در این وقت اقبال پادشاه اسب را
حرونی آموخت و شاهنشاه نیز عنان بگردانید و بدن مبارک لختی از دهان طپانچه بگشت و گلولهای آن چنانکه او خواست
کارگر نیامد لکن افزون از ده پارهٔ سرب چنانکه استخوان را آسیب نکرده بود بزیر جلد دوید و چند پاره در زیر جلد
سرد گشت و پارهٔ چند از زبر شانه بدر شد شاهنشاه را که خداوند باری خمیرمایهٔ عنصرش را از جگر شیر و دل اژدها سرشته و صورت
شاهرو و قار تیمور کرده بود گرد تزلزل بر دامان صبر و سکونتش ننشست و زلال خاطرش بخس و خاشاک این حادثه
تکدر نیافت از اسب خویش پیاده نشد که بجانبی شتاب گیرد نه سخنی فرمان کرد که دلالت بر اضطرار و اضطراب کند بر پشت
زین خدنگ مانند کوه گران سنگ جای داشت و با آن جراحت بهیچ جانب متمایل نگشت و دست نبرد که زخم
خویش بنگرد چندانکه حاضران رکاب ندانستند که شاه را زخمی رسیده و جراحتی برداشته با جمله ملازمان حضور آن دیو
دیوانه را نیز با خود داشتند پس یکتن مقتول و دو تن گرفتار شد و شاهنشاه فرمان کرد تا ایشان را بحبس خانه در انداختند

حمله آوردن سه تن از جماعت بابیه بقصد شاهنشاه ایران

جراحت یافتن بدن مبارک شاهنشاه ایران

بقیه

در حقیقت این امر استطلاعی کنند و همچنان آهنگ شکارگاه فرمود و از آنسوی چون صدر اعظم از این واهمه و دهشت آگهی
و خبر وحشت‌آمیز آگهی یافت از هوش بیگانه شد و شتابانه بجانب شاه شتاب گرفت و معروض داشت که صواب
نزدیکتر آن باشد که شهریار آهنگ این شکار را بدیگر روز گذارد و چه امروز از پی تحریر شدن عنان نهیب بر بنیاد شاهنشاهی
فرموده و خواست که نباح کلاب شیر غاب را از اصطیاد باز دارد و نقیق ضفادع نهنگ دمان را از راه بگرداند
صدر اعظم عرض کرد که این معنی مقرر است که احدوثه زمانه اراده شاهانه را مخلوط نکند و سد سکندر عظم خدیو ایران را
فتوری نبخشد لکن این چاکران را با دلهای ضعیف گذاشتن و طریق شکارگاه برداشتن از کرم پادشاه بعید مینماید
و پیش شده عنان بگرفت و با لحاح فراوان شاه را از اسب پیاده ساخت و بسرای سلطنت باز آورد و این
هنگام مکشوف افتاد که پیکر مبارک را از آسیب گلوله جراحتی رسیده چاکران شتاب گرفتند و دواکاران را حاضر کرده
تا جراحت شاه را ببستند و مرهم کردند در چنین واهمه بزرگ و خطب عظیم که صنادید حضرت و شاهکان دولت را
واجب بود که هواجس نفسانی را پشت پای زنند و آرزوهای ناهنجار را زیر پای نهند و در نظم مملکت و تقویم دولت
همدست و همداستان شوند جماعتی که ایشان را با سفاهت ناف بریده بودند آغاز سعایت کردند و در حضرت
پادشاه معروض داشتند که دوش صدر اعظم با حسن خان سردار ایروانی بدست آویز آنکه در نظم یزد و کرمان
با او سخن خواهم کرد مجلس را از خویش و بیگانه پرداخته کرد و تا هنگام سپیده دم با او رای همی زد و این فتنه که
حدیث شد ساخته تدبیر ایشان بود و اگر نه چند تن مردم خام و نشان چه سگ بودند که آهنگ چون تو پادشاهی
کنند و چون این غایت سخت شگفت بود اغلوطه ایشان صفای قلب شاهنشاه را اکدر ساخت و سعایت آن
آنجماعت جنایت صدر اعظم را در خاطر استوار بست لکن بصبر و سکونی که خاصه پادشاهان است عجله شیطان را
دفع همیداد و از آنسوی صدر اعظم از کید و کین ایشان آگاه شد و کدورت خاطر شاهنشاه را بدانست و با خود
اندیشید که امروز اگر من بدفع اعدا و حفظ خویش پردازم شیرازه مملکت گسیخته شود و چه بسیار خونها که ریخته
گردد و بهتر آن است که در راه دین و دولت از خویشتن بگذرم و به تشیید قواعد مملکت پادشاه و حراست رعیت
و سپاه پردازم همانا خداوند باری از بهر چنان پادشاه چنین وزیر کارآگاه بکار داشت و چون کوه پابرجای
هیچیک سعایت مفسدین لغزش نکرد و قدم اصطبار استوار نمود تا سخن حق آشکار شد مع القصه صدر
اعظم دانست که خبر این غائله بگیرد و روز بروز بگذرد که تمامت ممالک محروسه را فرو گیرد و باخبار موحشه گزند وجود
مبارک پراکنده شود آنگاه مردم ایران که صفت پلنگان و شیمت شیران دارند درهم آویزند و خونها بریزند پس
بیتوانی منشیان حضرت را حاضر ساخت و بهر شهری و بلدی منشوری کرد و بخاتم پادشاه مهر داشت و بدست
سرهنگان سبک‌سیر گسیل ساخت و این سرهنگان در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن اخبار موحشه رسیدند
و برخی از پس ساعتی درآمدند و بحسن این تدبیر نظام مملکت را هیچگونه خلل راه نکرد و چون این خبر موحش مردم
دارالخلافه را نیز آفتی بود روز دیگر شهریار تاجدار بار عام درداد و با آن جراحت بر تخت سلطنت جای کرد چنانکه
از چهره مبارک تغیر لونی دیدار نبود و نه در بدن مبارک آثار ضعفی آشکار میشد چاکران حضرت چندانکه در بیرون
بودند و اگرنه در شهر جای داشتند در چنین روز پادشاه حاضر شدند و پیشکش گذرانیدند و جبینسائی بر خاک نهادند

و بسلامت وجود پادشاه دل قوی کردند آنگاه عزیزخان آجودان باشی و کلانتر شهر و محتسبان بلد مامور شدند تا در شهر
و جویه مخفی منزل کنند هر جا جماعت بابیه را بیابند دستگیر سازند در سلخ شوال حاجی علیخان حاجب الدوله را خبری
رسید که مجمع ایشان در خانهٔ سلیمان خان است و این خبر را بعرض رسانید پس صدر اعظم بفرمود تا جماعتی از
عوانان بخانهٔ سلیمانخان تاختن بردند و اطراف خانه را فرا گرفتند هم در آن وقت جماعت بابیه بشرب خمر روز
میگذاشتند و زن سلیمانخان ساقی مجلس بود بالجمله ایشان را از رسیدن عوانان آگهی رسید بهم برآمدند و بعضی از
بام در طریق فرار جستند حاجی سلیمانخان با دوازده تن گرفتار شد و ایشان را دست بگردن بسته به نیاوران
آوردند صدر اعظم حاجی سلیمانخان را مخاطب ساخت که چنانکه تو زادهٔ زنانی مستحق هزار گونه عذاب و شکنجه
نه آخر گوشت و پوست تو و پدر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه پیوسته و یک کرور تومان زر بخرج پدر تو یحیی خان
و برادر تو فرخ خان هدر شده و از این بر زیادت برادر تو را در زنجان جماعت بابیه بجان امان ندادند اگر تو با او برادر
بودی و از پشت یک پدر بودی خونخواهی برادر چه کردی در جواب با نگاهبانان خویش گفت که پادشاه را از مردم
هر مذهب چاکران است چه زیان دارد که از جماعت بابیه نیز جمعی چاکر گیرد بالجمله ایشان را محبوس بداشتند و از
محبوسین نام هم کیشان ایشان را پرسش نمودند و نام و نشان بیافتند و از دنبال هر یک بشتافتند چندانکه سی و شش تن
ایشان را در زوایای شهر و قری دستگیر ساخته به نیاوران آوردند و ملا شیخعلی که هر ساعت بجامهٔ دیگر گونه برمیآمد
و پیوسته مخفی میزیست هم بدست حاجب الدوله گرفتار شده بحضرت صدر اعظم حاضر ساخت و صدر اعظم او را
بشناخت و فرمود همان شیخی که در کاشان نزدیک من شتافتی و با شباک تلبیس مرا خواستی بشیفتی باز این چه فتنه بود
که آراستی و بیضهٔ اسلام را شکستن چرا خواستی با من بگوی بخانهٔ سلیمانخان چرا رفتی و با جامهٔ علما جام خمر چرا گرفتی
چون ملا شیخعلی را مجال انکار نبود عرض کرد که چون در خانهٔ سلیمانخان مقرر بود که یکتن از اصحاب را بنام اباعبدالله
الحسین علیه السلام بخوانند بدانجا شدم تا بدانم اگر در خور این مقام است بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمرخواره
و شرابباره نیستم لکن چون بدانجا شدم اصحاب بکار خمر و شراب بودند دل ایشان را شکستن روا ندیدم پس جامی
گرفتم و در کشیدم حاجی علیخان حاجب الدوله گفت مردم احمق را بقتلگاه میفرستی و نوید زنده کردن میدهی من
اینک گوش ترا چاک میزنم که تو احیای اموات توانی کرد گوش خویش را التیام کن و برخاسته با کزلک خویش
گوش آنرا از بن باز کرد مع القصه صدر اعظم از بیم آنکه مبادا از این گرفتاران یکتن باشتباه دستگیر شده باشد
و بیگناه تباه شود یک یک را بالفحص کامل و دقت نظر و شهود عدل و اقرار باثم و ثبوت ارتداد تشخیص و تمیز داد
میرزا حسینعلی نوری و میرزا سلیمانقلی و میرزا محمود همشیره زادهٔ او و آقا عبدالله پسر آقا محمد جعفر و میرزا جواد خراسانی
چون بیعت با این جماعت و ارتداد در دین بثبوت شرعی نرسید فرمان رفت تا در حبس خانه باز دارند و تحقیق حال
ایشان باز رسند و میرزا حسین قمی چون اظهار پشیمانی میکرد و توبت و انابت میجست هم محبوس گشت و دربارهٔ
دیگران فرمان رفت که بدست جلادان دژخیم بسپارند تا همه را سر از تن بردارند این هنگام علمای بلد و چاکران درگاه
از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام
اند بدست خویش سر برگیرد او را ثواب جهاد اکبر باشد بهتر آنست که شاهنشاه دادخواه هر یک از ایشان را بدستهٔ

گرفتاری سلیمان خان و بابیه

طایفه از مردم بسیار را عرضه هلاک و دمار سازند و درین ثواب انباز باشند و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شریکند و هرگز با این نارستان همداستان نشوند شاهنشاه ایران این سخن را پسندیده داشت و صدر اعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت لاجرم ملا شیخعلی را روز چهارشنبه سلخ ذیقعده علمای شهر حاضر کردند و دیگر باره عقاید او را فحص نمودند و او را کافر و ملحد یافتند و بقتل او شتافتند و سید حسن خراسانی را شاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی الممالک و دیگر مستوفیان بصدمات متوالی متوفی داشتند و ملا حسین خراسانی را نظام الملک و میرزا سعید خان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند و میرزا عبدالوهاب شیرازی که در بلده کاظمین بحیله روز خویش را بدعوت طریقت میرزا علی محمد باب میگذاشت و فقها از آن بلده بطرد و نفیش اخراج کردند بدست جعفر قلیخان برادر صدر اعظم و فرزندان او میرزا علیخان و موسیخان ذوالفقار خان مقتول شد و ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارک پادشاه را بزخم گلوله جراحت کرد فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرو دادند و شمعها را برافروختند در اینوقت حاجی علیخان فراشباشی حاجب الدوله پشت او را هدف گلوله ساخت و فراشانش با کارد و دشنه پاره پاره کردند و شیخ عباس طهرانی را امرای دربار و خوانین والاتبار بکشتند و محمد باقر نجف آبادی را که باقرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان با جماعت بابیه حاضر بوده پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند و محمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور و رایضان و خدمه بارهبند پادشاهی ماخوذ داشته نخستین نعل اسب بر پای او بستند و از آن پس با تخماق و میخ سر و تنش را درهم شکستند و محمد نجف آبادی را ایشیک آقاسی و جارچی باشی و تفنگچی باشی و اتباع ایشان مقتول ساختند و میرزا محمد نیریزی را که در تبریز و مازندران و زنجان باتفاق جماعت بابیه رزم داده بود میرزا محمد خان سرکشیک و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان مامور بودند و محمد علی نجف آبادی را بدست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم او برکندند و آنگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند و سید حسین یزدی را عزیز خان آجودانباشی و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان مقتول ساختند و آقا مهدی کاشی را نیز فراشان بقتل آوردند و میرزا نبی دماوندی را بمدرسه دار الفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شده او را پاره پاره کردند میرزا رفیع نوری را سواره نظام از پای درآوردند و میرزا محمود قزوینی را جماعت زنبورکچیان بهدف زنبوره بستند و جسدش را با کارد و دشنه از هم باز کردند و حسین میلانی را که دهی از توابع اسکو است و جماعت بابیه او را کنیه بحضرت اباعبدالله نموده بودند سربازان افواج بحکم نیزه پیش کشتند و ملا عبدالکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاک و دمار ساختند و نجف خمسه را بمردم شهر سپردند تا با چوب و سنگ زمین را از خونش لعل رنگ کردند و حاجی میرزا جانی تاجر کاشی را آقا مهدی ملک التجار و دیگر تاجران و بازرگانان هر یک جراحتی کردند تا از پای درآمد و حسن خمسه را نصرالله خان سالار خوان و خدمتکاران مطبخ خاص مقتول ساختند و محمد باقر قهپایه را آقایان قاجار با تیغ آبدار بخاک افکندند و صادق زنجانی ملازم ملا شیخ علی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای درآمد فرمان رفت تا جسد او را بچند پاره کرده از دروازه های شهر بیاویختند و حاجی سلیمانخان را که خانه اش محط رحال بابیه بود و باتفاق قاسم نیریزی که خود را

قتل جماعت بابیه بدست بزرگان درگاه و قواد سپاه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

وصی سید یحیی میدانست برحسب فرمان آقاحسن نایب فراشخانه بدارالخلافه طهران آورده و بدن ایشان را سوراخهای بسیار ۶۲۵
فراوان کرده بتن شمع در برده و شمعها را بیفروخت و اهل طرب را حاضر کرده با ایشان از درک سلطانی بمیان شهر و بازار عبور داد و مردم شهر صغیر و کبیر زبان بطعن و نفرین بگشودند و از بام و در بر سر ایشان خاک و خاکستر باریدند بدینگونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فراشان دژخیم حاضر شده تن ایشان را بچهار پاره کردند و از چهار دروازه بیاویختند و قرة العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که از این پیش در قصه‌های جماعت بابیه شرح حال او مسطور افتاد بعد از قلع و قمع بابیه مازندران او را بطهران آورده بمحمود خان کلانتر شهر سپردند تا نیک بدارد و تاکنون یکسال در خانه او محبوس بود و با این همه گاه گاه کلمات ناصواب از وی اصغا میرفت در اینوقت او را از سرای محمودخان بیرون فرستاده بجهان دیگر جای دادند و از آنسوی چون خبر سلامتی وجود شاهنشاه را مسرعان چابک سیر بممالک محروسه رسانیدند در همه بلدان و امصار مردم بساط عیش و سرور بگستردند و بدین شکرانه اموال فراوان بفقرا و مساکین بذل نمودند و شاهزاده‌ها مثلی میرزا زری لایق بدرگاه فرستاد

اختلال امور صید محمد خان ظهیرالدوله حاکم هرات و تاخت و تاراج ترکمانان در اراضی خراسان

در خراسان شرقی و اراضی افغانستان بسبب ضعف امارت صید محمد خان ظهیرالدوله خللی در نظم مملکت پدید گشت و محمد شیخ مردی ششصد سوار از قبایل ترکمانان گزیده ساخته و از کوهستان هرات راه بریده ناگاه از غورقان که پنج فرسنگی شهر مشهد است سر بر کرد و از جماعت تیموری هزار سر گاو و گوسفند براند و ششصد تن اسیر گرفت و طریق مراجعت برداشت چون این خبر بحسام السلطنه بردند گروهی از ابطال رجال را برنشاند تا یکشبانروز از دنبال ایشان بشتافتند و بی نیل مرام مراجعت کردند و از جانب دیگر کهندل خان والی قندهار آهنگ تسخیر هرات نمود و نخست پسر خود امیر افضل خان را با جمعی از افغانان بمقدمه لشکر باراضی فراه و سبزوار بتاخت و از دنبال او پسران دیگر خویش و غلام محی الدین خان را مأمور داشت و جمعی از بزرگان افغان را با دو هزار سواره و هزار تن پیاده و هفت عراده توپ و یک زنبوره ملازم خدمت ایشان ساخت تا بجانب فراه راه برداشتند و از قفای این جماعت محمد صدیق خان پسر اکبر و ارشد خود را با لشکری دیگر و توپخانه جداگانه بطرف اسفزار رهسپار داشت و کهندل خان خود نیز بقصد سفر هرات بتجهیز لشکر و ترتیب کار پرداخت و این آثار و اخبار در نظم هرات و انقیاد قبایل خللی بزرگ انداخت و صید محمد خان در حکومت قبایل ضعیف گشت لاجرم پانصد تن سوار از افغانان محال هرات نهب و غارت باراضی خراسان انداختند و جوزخان و نهبندان را منهوب ساختند و سیصد تن مرد و زن اسیر گرفتند و اطفال شیرخوار را در صحاری و اودیه بریختند و بگذشتند همچنان جماعتی از زایرین مشهد مقدس مراجعت بعراق میکردند و مصطفی قلیخان مقدم و فرج بیگ و آقا بیگ و شاه ملک بیگ و عیسی بیگ شقاقی و عیسی بیگ مرندی و رضاقلی بیگ که هفت تن از اعلام تفنگداران شاهنشاه ایران بودند با ایشان کوچ میدادند در منزل میامی سیصد تن سوار ترکمان با ایشان دوچار شده و از در کارزار درآمدند مصطفی قلیخان تفنگدار چون این بدید هیچ بیم از کثرت دشمن نکرد و یکتنه اسب برجهاند و بجانب ایشان حمله برد و مانند برق خاطف و صرصر عاصف از چپ و راست تاختن کرد و در هر کرّی و حمله تفنگی بگشاد و از ترکمانان اسبی و مردی بخاک درآورد و چند تن را نیز جراحت کرده و شش تن دیگر تفنگداران چون این جلدی و جلادت نگریستند از سرزنش و شناعت مردم و عیب و عوار خویش بترسیدند ایشان نیز اسب خود را بمهمیز برانگیختند و بستیز و آویز درآمدند و مصطفی قلیخان

هشت چند تن را با خاک پست کردند ترکمانان را با ایشان قوت جنگ و طاقت درنگ نماند بزحمت فراوان کشتگان
خویش را حمل داده طریق هزیمت پیش گرفتند و تفنگداران زائران را با سلامت عبور دادند و همچنان بعد از سفر کردن
سامخان ایلخانی بدارالخلافه طهران گروهی از ترکمانان آهنگ نهب و غارت خبوشان تاختن کردند و یزدانوردی خان
برادر سامخان با جمعی از جماعت زعفرانلو بمدافعه بیرون شده ایشانرا هزیمت دادند و چهل کس از آن گروه را دستگیر
ساخته سربریده داشتند و از جانب دیگر محمد رحیم خان حاکم بزنجرد با ترکمانان تکه مقاتلتی بزرگ کرد و سر و اسیر فراوان
گرفته روانه طهران داشت و از آن پس چهل تن سوار ترکمان با راهی بیابانی جمند برآمده چهار تن اسیر گرفتند و چون خواستند
از حدود بزنجرد عبور کنند محمد رحیم خان آگاه شد و گروهی را برنشانده ناگاه بر ایشان تاخت و سی تن از ترکمانان را
اسیر گرفت و اسیران شیعی را آزاد ساخت و از جانب دیگر هزار تن سوار ترکمان آهنگ شاهرود کرده و فراسیاب خان
نردینی بمدافعت و مقاتلت ایشان کمر استوار نمود و محمد ولیخان حاکم استراباد نیز آگهی فرستاد تا او نیز جماعتی از سواران را
فرمان کرد تا بیرون تاخته تا در سرحد گرگان با ترکمانان مقاتلت ساختند و ایشان را درهم شکسته هزیمت نمودند و دیگر
سکنه قلعه نرق که از تبعه تربت شیخ جام است قانون کرده اند که زنان ایشان هر سال روز عید فطر نیم فرسنگ از
قلعه خویش دور شده بمسجد نور میروند و آن روز را بطرب و سرور سپاهی برده شامگاهان باز خانه میشوند در امسال که روز
عید بر عادت بدان مسجد شدند چهل و شش سوار ترکمان از قبیله آقچال و تکه طرفی در اینوقت برسیدند و سی تن از نسوان را
اسیر گرفته مراجعت مینمایند این قصه بکریمداد خان هزاره بردند و او بیستوانی با جماعتی از مردم خود برنشسته پانزده فرسنگ
از قفای ایشان ایلغار کنان برفت و آن جماعت را دریافته از گرد راه جنگ بپیوست و تمامت چهل و شش سوار را
دستگیر ساخته روز دوازدهم شوال باکنده و زنجیر وارد مشهد ساخت و نسوان را از قید اسیری رها ساخته بقلعه
نرق فرستاد مع القصه چون خبر طغیان و عصیان ترکمانان و افغانان پراکنده شد سلطان مراد میرزای حسام السلطنه
که در اینوقت حکومت خراسان داشت دفع ایشانرا واجب دانست و اسکندر خان پسر حسین پاشا خان امیر آخور را
باتفاق عباسقلی خان دره جزی با هزار تن سرباز و هزار سوار و دو عراده توپ روانه در بند مزدوران داشت
تا هشت برج محکم استوار برآوردند و پنجهزار ذرع دیوار نهادند و صد و پنجاه تن شمخالچی بحفظ و حراست
باز داشتند و از آنجا باتاق در بند سفر کرده چهار برج نهادند و شش هزار ذرع دیوار برافراشتند و یکصد و پنجاه
تن شمخالچی بگماشتند و در قراولخانه میدان نیز یک برج کرده ده تن تفنگچی باز داشت و میرزا رفیعخان که در محال
قاینات طریق عصیان و طغیان برداشت پاشا خان سرتیپ را با دو فوج سمنانی و چهار صد سوار و چهار
عراده توپ مأمور نمود تا قلعه او را بقوت یورش فرو گرفت و میرزا رفیعخان بهرات فرار کرد و بشفاعت
صید محمد خان والی هرات جرمش معفو گشت و پاشا خان و امیر اسد الله خان حاکم قاینات و علیقلی خان سرهنگ
فوج دامغانی و میر علم خان پسر امیر اسد الله خان و ابراهیم خان گنجه را که بدان حصن حصین غلبه جستند کارداران
دولت نواخته نوازش فرمودند و خلعت فرستادند و حدود و ثغور خراسان محط امن و امان گشت و این هنگام
حسام السلطنه سفر سرخس را تصمیم عزم داد و علیقلی خان میرپنجه و عسکرخان سرتیپ دو فوج افشار و دیگر از
سواره خمسه را که از دارالخلافه رسیده بودند بفرمود تا تجهیز لشکر و بسیج سفر کنند چون این خبر بسرخس بردند

ایاض خان با شصت تن از بزرگان سرخس بقدم عجل و شتاب بمشهد مقدس آمدند و علیقلی خان سرپنجه
و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان دریجزی را از در ضراعت بشفاعت برانگیختند و بر ذمت نهادند و پیمان دادند
که هرگز سر از فرمان برنتابند و پنجاه کس از بزرگان ایشان همواره در مشهد مقدس بگروگان متوقف باشند و
پنجاه تن از ابطال رجال بملازمت حسام السلطنه باز دارند و اسب ایشان را داغ خدمت برزنند و نیز یکصد تن
در قراولخانها حافظ و حارس ثغور باشند و متحمل کردند که اگر یکتن از مردم سرخس هرگز طریق مخاصمت سپرد از این
صد تن که در مشهد اقامت دارند پنجاه را هلاک و تباه کردند آنگاه هفتاد تن از اعاظم ترکمانان مرو طی مسافت
کرده در مشهد مقدس بحضرت حسام السلطنه پیوستند و اظهار طاعت و انقیاد کرده پیمان نهادند که جمعی از مردم خود را
بگروگان بسپارند و در حدود و ثغور خراسان دست تعدی فراز نبرند از پس این وقایع محمد کریم میرزا از قبل علیخان حاکم
سیستان عریضه بحسام السلطنه آورد و شرح اینکه چون مملکت سیستان از جمله ممالک محروسه ایران و مردم این بلده چاکر
و فرمان بردار کارداران ایرانند نیکو آن است که لشکر سواره این مملکت در سایه علم شیر و خورشید که نشان دولت
ایران است کوچ دهند و ارکان کارداران دولت این چاکران بچنین عنایت مفتخر شوند بر ذمت نهاده ایم که در هفتاد و
دو طریق که محل عبور و غارت اشرار بلوچستان است کاروانیان و مجتازان را حارس و حافظ باشیم لاجرم بخواستاری و
شفاعت حسام السلطنه بیرق شیر و خورشید از کارداران دولت تشریف و عنایت شد و امیر علم خان قاینی و
حسن خان جسبلیلوند آن علم را تا بسیستان حمل دادند و علیخان با حفظ حشمتی که در خور دولت است پذیره شد و آن
علم را بر سر قلعه سه کوهه که خانه و نشیمن اوست و از معظم قلاع سیستان است نصب کرد و پسر خود را باتفاق پسران دوست
محمد خان سیستانی و ابراهیم خان همراه میر علم خان روانه نمود تا در شهر مشهد برسم گروگان اقامت کنند و ملازم
خدمت باشند و همچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله فرمانگذار کرمان بزرگان بلوچستان را احضار کرده
از ایشان پیمان بستد که دیگر در طرق و شوارع از اشرار بلوچ زحمتی و زیانی بکس نرسد و از اشراف آن قبیله رشید خان
و سیف الدین خان و سالار مهد سیخان و اعظم خان و مراد خان را خلعت کرد و شاد خاطر بمساکن خویش باز فرستاد
چون حدود سیستان و ترکمان و افغان بنظام شد صید محمد خان والی هرات نیز به نیروی کارداران دولت مستظهر گشت
و از آنجانب کهندل خان چنانکه ذکر شد چون اعداد کار کرده از قندهار بفراه و اسفزار آمد و از آنجا با توپخانه و سواره و پیاده
بعزم تسخیر هرات تا پل مالان براند صید محمد خان نیز ساخته جنگ شد و از جماعت افغان هزاره و هراتی لشکری کرده او را
پذیره گشت و رزمی صعب پیوسته کرد و بعد از گیر و دار فراوان لشکر قندهار شکسته شد و کهندل خان هزیمت کنان بفراه
و اسفزار مراجعت کرد آنگاه صید محمد خان برادر خود محمد صدیق خان را با جماعتی از خوانین افغان روانه درگاه
شاهنشاه ایران داشت و او روز پانزدهم صفر وارد دار الخلافه طهران گشت و روز نوزدهم بحضرت صدر اعظم بار
یافت و از پس روزی چند بتقبیل آستان شاهنشاه خرسند گشت و چون چند صره زر و سیم در دار الضرب هرات
بنام شاهنشاه ایران مسکوک داشت با عریضه صید محمد خان و بسته چند از بافتهای کشمیر بحضرت شاهنشاه آورد
و نگارنده اینحروف باتفاق آنجماعت زمین خدمت ببوسیده عریضه ایشان را در بار عام بعرض رسانیدم و شهریار
تاجدار در آخر ربیع الثانی آنجماعت را رخصت مراجعت داده محمد صدیق خان و امیر خان و سردار صالح خان

و پسر محمد خان و خوشدل خان و دلاور خان و فیض محمد خان و لشکری خان و سلیمان خان و صیفی خان ایشیک
آقاسی و زنبیل خان و سرافراز خان و سردار امیر خان و سردار تاج خان و امیرآخور و میرزا عبدالله منشی و ملا عبدالله
عم مفتی هرات و ده تن دیگر از مردم آن بلده بخلاع گرانبها مفتخر و نامبردار شدند و مقربان حضرت و صنادید دولت
مانند میرزا کاظم خان نظام الملک و سی تن دیگر از اکابر و اشراف ایشان را بضیافتهای بزرگ هر شب یکتن ایشان را
دعوت نمودند و آنگاه رخصت انصراف یافته مراجعت کردند و از پس آن شاهنشاه ایران شاهزاده مؤید الدوله را
از بهر تقدیم خدمتی دیگر بدار الخلافه طلب داشت و حکومت کرمان را بمحمد حسن خان سردار ایروانی باز گذاشت و محمد آقا
پسرش بمنصب میرپنجگی سرافراز شد و پسر دیگرش یوسف خان منصب سرتیپی افواج کرمان یافت و هم در امسال
اسکندر خان زند حکومت مرند یافت و ابراهیم خان یزدی حاکم کاشان گشت و امیر علینقی خان وکیل طهران بحکومت
آن بلده سرافراز گشت و هم در امسال شاهزاده امامقلی میرزا فرمانگذار عراقین عرب و عجم بعماد الدوله ملقب گشت
و میرزا احمد مستوفی وزیر آذربایجان قوام الدوله لقب یافت و هم در امسال میرزا سعید خان که در پاکی فطرت و
صفای طویت شناخته حضرت بود و بارها در تقدیم خدمت و حسن محاورت با وزرای دول خارجه مجرب و ممتحن آمد
بمنصب وزارت دول خارجه سرافراز گشت و حاجی میرزا محمد خان کارپرداز دولت ایران از حاجی ترخان مراجعت
کرده مورد الطاف شاهانه گشت و نایب اول وزیر دول خارجه آمد و احمد خان نوائی کارپرداز اول دولت ایران
از تفلیس طریق حضرت دار الخلافه گرفت و قاسم خان برادر حسینعلی خان معیر الممالک بجای او مأمور گشت
و بیست و نهم جمادی الاولی تولول شیل وزیر مختار و ایلچی مخصوص انگلیس روانه لندن شد و طامسن صاحب منصب
شارژ دفری مقیم دار الخلافه گشت و محمد خان مصلحت گذار ایران که مقیم اسلامبول بود درخت بجهان جاوید برد و حاجی
میرزا احمد خان نایب دوم وزارت بجای او مأمور شد و میرزا بزرگ قزوینی کارپرداز ارزن الروم گشت و هم در امسال
ملا محمد مامقانی که از اجلهٔ علما بود در آذربایجان وفات کرد و امیرزاده بهادر میرزا در تبریز وفات کرد و سلیمان خان
سهام الدوله نیز در طهران هلاک شد و هم در امسال سفیر کبیر دولت عثمانی احمد وفیق افندی از قبل سلطان روم
مأمور بسفر دار الخلافه دولت ایران گشت و حیدر افندی مستشار سفارتخانه و عاصم بیک نایب اول سفارتخانه و خالد
افندی نایب دوم و مختار افندی صاحب منصب نظامی و توفیق افندی با شش تن صاحب منصب دیگر ملازم خدمت او بودند
از قبل کارداران ایران محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی بمهمانداری او پذیره شد و همچنان محمد ابراهیم خان سرتیپ
نوری و اسد خان و حسین خان یوزباشی و جماعتی از غلامان و غلام پیشخدمتان او را استقبال کردند و در روز سه شنبه
پانزدهم ذیقعده در آوردند و در روز بیستم ذیقعده بتقبیل آستان پادشاهی نمود و از آنجا بحضرت صدر اعظم شتافت
و از پس دو روز صدر اعظم او را بازدید فرمود و هم در امسال هنگام تحویل حمل در بلدهٔ شیراز ابری بالا گرفت و متراکم گشت
و تگرگی ببارید که هر یک بمقدار نارنجی بود و بسیار مردم و مواشی را از گاو و گوسفند بکشت مرا حدیث کردند و ضمانت صدق این سخن
بر راوی حدیث است همی گفت که قبالهٔ شهر که در سایهٔ خیمه روز گذرانند چون ده خیمه پس آن یا نتوانست بود و آلات نحاس مانند
مرجل و طبق بر سر کشیدند و حبه های تگرگ نحاس را در هم شکست و حبه بر سر مردی فرود آمد و هر دو چشمش
بیرون افتاد و هم گفته بیک حبه تگرگ را میزان زدند هزار مثقال برآمد

۵۳۶ مامور داشتن شاهنشاه ایران عباس میرزا را بتوقف عتبات عالیات

ازین پیش مرقوم افتاد که شاهنشاه ایران برادر کهتر خود عباس میرزا را بحکومت قم باز داشت و فرمان کرد که باتفاق مادر خود در آن بلده اقامت کند و با موکب پادشاهی کوچ ندهد و چون مردم مجهول بیشتر بطلب شر مجبول اند پیوسته آشفتگی روزگار و در هم افتادن اشرار و ناامنی خاطر و پریشانی بادی و حاضر را طالب و جالب اند بعضی از اعیان حضرت و منسوبان خانواده سلطنت از بعید و قریب بابلاغ رسالت و مکاتیب والده شاهزاده عباس میرزا را برمی انگیختند تا از شاهنشاه ایران حشمت و مکانت پسر را هر روز برزیادت طلب کند بلکه از بهر او ولایت عهد و نیابت سلطنت بخواهد و همی معنی برقرار است که در میان سلاطین قاجار کس ولایت عهد با برادر نگذارد و همچنان مردم ایران سر بدیگر کار در نیاورند و اگر همه از پادشاه طفلی در صنع زینت عهد باشد او را بولایت عهد بردارند و تاج پادشاهی از گاهواره او در آویزند مع القصه چون صدر اعظم از اغوای مردم فتنه جوی و پذیرفتن والده عباس میرزا کلمات حیلت آمیز ایشان را آگهی یافت بیمناک شد که مبادا روزی شاهنشاه غیور از برادر رنجه شود و نزدیکان او را شکنجه کنند و یا نیران غضب افروخته گردد و جمعی از منسوبان خانواده سلطنت سوخته گردد لاجرم بصلاح و صواب نزدیکتر دانست که شاهزاده عباس میرزا را با حشمت و ثروتی که پادشاهزادگان را سزاوار است بجانب عتبات عالیات کوچ دهد و دست مردم مفسد را که بتسویلات نفسانی و تخییلات شیطانی سخن کنند از وی باز دارد پس نخستین نزدیک بصد تن از بزرگان مجرب و چاکران معتبر را انجمن کرد و با ایشان سخن در میان گذاشت و پشت و روی این امر را مکشوف داشت تا تمامت آن جماعت باصابت رای و حسن تدبیر او ستایش کردند و آنگاه بدربار شهریار آمده خواستار شد و محاسن این اندیشه را تکرار داد و چندانکه شاهنشاه ایران میرزا محمد خان سرکشیک را با جماعتی از غلامان رکابی بدار الامان قم فرستاد و عباس میرزا را باتفاق والده او تمامت اموال و اثقال و آلات و اوانی زرین و سیمین اندوخته داشت روانه عتبات عالیات نمود و برزیادت ازین فرمان کرد تا همه ساله از خراج ایران زری لایق بدو برند تا بسعت عیش و خصب نعمت معیشت کند و روزگار خود را بکسب علوم و تحصیل آداب جمیله بپای برد و هم در اینسال روز عید فطر شاهنشاه ایران صدر اعظم را بشمشیری که قبضه آن بالماس و دیگر جواهر گرانبها مرصع بود تشریف کرد تا او هر سیف و علم را با قرطاس و قلم توام باز نماید و غازیان سپاه را چون دبیران درگاه آموزگاری فرماید برادر صدر اعظم میرزا فضل الله خان وزیر نظام از آذربایجان دو عراده توپ سه پوند که صنع خاطر او بود و بفرمان او کرده بودند برسم پیشکش ارسال پیشگاه پادشاه داشت و مورد الطاف و اشفاق آمد و خود نیز روز هفدهم جمادی الاولی وارد دار الخلافه شد و صاحبان مناصب نظامی و مردم سپاهی برحسب فرمان او را پذیره شدند و با حشمتی که در خور بود در آوردند و هم در اینسال شاهزاده احمد علی میرزا در دار الخلافه طهران بدرود جهان کرده و در اراضی شوشتر بجائی که در روزگار باستان بنیان شهر شوش بوده کاخی از بهمن ابن اسفندیار که او را اردشیر دراز دست گویند از نشیب خاک پدیدار شد و سی و شش ستون داشت از پا تا بالا از سنگ خام داشت و چنانکه خشت پخته در عمارت بکار رفته بود و بر یک خشت هشت من بوزن آمده سلفی زر مسکوک که نقش آن مستتر بوده نیز پدیدار شده

ذکر وقایع احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری چون یکساعت و بیست و هشت دقیقه از شب دوشنبه دهم جمادی الاخره

از غروب آفتاب سپری شد مطابق سنه ترکیئیل و دویل آفتاب از حوت بحمل تحویل داد ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه
قاجار جشن عیدی بپای برد و از پس آن بنظم بلدان و امصار پرداخت اسکندرخان سردار بحکومت خوی و تبریز
انتشار آمد و چون از قبل رعیت خوی در حضرت سلطنت اظهار مسکنت کردند ملک الملوک عجم بصوابدید صدراعظم معادل
دوازده هزار تومان از خراج دیوانی آن بلده بتخفیف رقم کرد و نیز مثال داد که معادل یکهزار تومان زرمسکوک در تعمیر عمارات
خوی بکار برد و میرزا هاشم خان حکومت نهاوند یافت و میرمطلب خان پسرش سرکرده سوار خزل گشت آنگاه شهریار تاجدار
همی خواست که صدراعظم تمامت بلدان و امصار را از قرائت مکاتیب و کتابت رسایل و عزل و نصب حکام و ترتیب
وزیبای اهالی نظام و تعدیل امور دول خارجه و ارتفاع خراج ممالک محروسه بنفس خویشتن فاصل حق و باطل و کافل
مدبره و مقبل بود لاجرم بفرمان شاهنشاه فرزند ارشدش میرزا کاظم خان نظام الملک که پسر آن مه و ثمر آن شجره و
آن گوهر و فروغ آن اختر بود بمنصب نیابت صدارت مفتخر گشت و شخص دوم ایران ملقب آمد و حکم رفت که در تمامت
امور مملکت مداخلت اندازد و از غث و سمین باز پرس کند و نشان تمثال پادشاه و حمایل مخصوص تشریف یافت
و شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان حکمران همدان گشت و عبدالباقی میرزا پسر خویش را به نیابت
حکومت روانه همدان داشت و میرزا فضل الله وزیر نظام رخصت مراجعت یافته بجانب آذربایجان رهسپار گشت
و چون از ورود بدان اراضی حمزه میرزای حشمة الدوله چند سر اسب جنیبت پذیره او کرد و قایدان سپاه و سران سرکردگان
استقبال او را استعجال گرفتند و او را با حشمتی لایق در آوردند و از پس این وقایع خبر خراسان و فتنه مرو چنین بعرض رسید
که چون محمد امین خان والی مملکت خوارزم آهنگ تسخیر شهر مرو و تخریب آن بلده فرمود و عبدالرحمن که خلیفه مرو بود
چون این بدانست فرزند خود رحمن ویردی را با پنجاه سوار روانه مشهد مقدس نمود و بحسام السلطنه که اینوقت
حکومت خراسان داشت عریضه کرد که شهر مرو و محال آن که از اراضی خراسان و در حوزه فرمان شاهنشاه
ایران است اینک بدست محمد امین خان ویران میشود از خویشتن حاکمی برگمارید و رعیت این ولایت را از رنج و شکنج
مردم ارگنج محفوظ دارید حسام السلطنه صورت حال را بعرض سده سلطنت رسانید و بصوابدید کارداران
دولت عباسقلی خان دره جزی را با یکصد و پنجاه تن سوار بحکومت مرو گسیل داشت هنوز یکماه تمام شمرده نشد که
محمد امین خان بیرق ملک ستانی برافراخت و با ده هزار تن سواره و پیاده از خیوق بیرون تاخت و همه جا شتاب زده
طی مسافت کرده بکنار مرو آمد عباسقلی خان با آن سپاه قلیل ساخته جنگ شد و از مردم مرو نیز لشکری بساخت
و با خان خیوق چند کرت مصاف داد و او را از ظاهر شهر باز پس برد و بعد از هزیمت خان خیوق عباسقلی خان مریض
گشت و بهمان مرض درگذشت چون این خبر بمشهد آوردند حسام السلطنه بهراو بهادرخان را با خان خیوق قریب اقتاد
محمد امین خان جماعتی از لشکریان را بر سر راه ایشان فرستاد تا راه ببستند و جنگ در پیوستند بهادرخان که تذکره شجاعت بود
با قلت جماعت سپ برانگیخت و خاک معرکه را با خون دلاوران در آمیخت و سواران خراسانی از یمین و شمال بتاختند
و کار جدال و قتال بپا ساختند ~~...~~ زنهار [illegible] و از آن محل مخافت لی گرفته آنگاه گذشته شهر مرو در آمدند
انقصه خان خیوق شکسته و در اراضی مرو روز گذاشت و بدان بلده دست نیافت آنگاه مرض وبا در لشکرگاه او در افتاد
و مردم او هر روز از پای در آمدند [illegible] مراجعت گرفت و فیروزخان جمشیدی را از جانب [illegible]

تفویض
نیابت صدارت
نظام الملک

[illegible]

لشکر کشیدن
[...]ان خوارزم بمرو و
هزیمت کردن لشکر
خراسان او را

[illegible]

و در قریاب که شش فرسنگ تا مرو مسافت است باز داشت و خود تا خیوق عنان نکشید پس میر احمد خان از مردم محال مرو و سرخس و اراضی بعید و قریب نوا و نوید فرستاد و در قریاب ساکن ساخت چندانکه پنج هزار خانوار انجمن کرد آنگاه بزحمت مردم مرو پرداخت و چندانکه توانست از نهب و غارت دست باز نداشت و هم مردم مرو مبتلای قحط و غلا مبتلا بوده از بهر آنکه چند کرت هنگام حصاد گندم و اجتنای اثمار و ضبط غلات خان خیوق بمرو همی تاخت و هرچه از باغ و زمین رسته بود ماخوذ میساخت و اینوقت یکخروار گندم بپانزده تومان زر مسکوک بها داشت لاجرم اعیان مرو صورت حال را بحسام السلطنه مکتوب کردند و او در سده سلطنت معروض داشت و شاهنشاه ایران فرمان کرد تا از خراج دیوان مبلغی زر مسکوک برسم معدلت بمردم مرو برند و حسام السلطنه سپاهی لایق از بهر حفظ و حراست آن اراضی کوچ داد و چنان افتاد که قبل از آنکه ازین رزو این لشکر بدیشان رسد کاروانی بزرگ از آنجا بجانب مشهد کوچ میداد و در منزل چهارجو محل اقامت انداخته از بیم مردم قریاب نیروی درآمدن بمرو نداشتند و از سیطرف میر احمد خان جمشیدی با هزار سوار ازبک و میمنه و سالور از یلتن در سر راه ایشان انتهاز فرصت میداشت بهادرخان حاکم مرو چون این بدانست حسنخان سرخسی را با سیصد سوار بیرون فرستاد تا در دو فرسنگی چهارجو با میر احمد خان دچار شد از دو روی بر صف شدند و جنگ بپیوستند بهادرخان مردانه بکوشید دویست تن از سواران او را مجروح و مطروح ساخت و ایشان را بجانب میمنه هزیمت کرد و ده نیزه سر از آن جماعت روانه مشهد داشت و کاروانیان را بسلامت عبور داد و این هنگام دویست تن از بزرگان مرو طریق مشهد مقدس گرفته بحضرت حسام السلطنه آمدند و بشرط گروگان در مشهد اقامت جستند لاجرم حسام السلطنه سه فوج سرباز خراسان را با پانصد سوار و شش عراده توپ و خمپاره و قورخانه با اسمعیل خان سرهنگ برادر عباسقلیخان میرپنجه سپرد و بجانب مرو مامور داشت و خود نیز تا آق دربند کوچ داد و اعیان سرخس را حاضر کرده ایشان را از عبور لشکر بطرف مرو آگهی داد تا مبادا از قبل خود بیمناک شوند لاجرم بزرگان سرخس نیز با لشکر کوچ داده در اراضی خود علوفه و آزوقه سپاه را آماده داشتند تا کوچ بر کوچ باراضی مرو درآمدند قریب بمرو هزار سوار قزاقی بر ایشان درآمد و لختی مصاف داده هزیمت شدند و سپاهیان بحسب در کنار آب مرو اوتراق کرده روز دیگر بشهر درآمدند آنگاه حسام السلطنه بیرق شیر و خورشید با قبه زرناب که نشان دولت ایران است بصحبت محمدخان کندیلی و آقا اسمعیل بیک روانه مرو داشت و خود از آق دربند مراجعت بمشهد مقدس نمود و این هنگام کارداران دولت او را حاضر حضرت دار الخلافه خواستند و حسام السلطنه از مشهد مقدس راه برگرفته بیست و پنجم شهر شعبان وارد طهران گشت و بتقبیل آستان پادشاهی نموده مورد الطاف و اشفاق آمد

تفویض ولایت دولت ایران بشاهزاده نامدار سلطان معین الدین میرزا حفظه الله تعالی

یادگار دودمان خسرو فریدون و جم یمین فرزند ملک الملوک عجم شاهزاده معین الدین میرزا روز یکشنبه هفدهم شهر ربیع الثانی در سال یکهزار و دویست و شصت و هشت هجری چهار ساعت از آن پیش که آفتاب در جهت مغرب افول کند در دار الخلافه طهران متولد گشت وی نیز مانند پدر تاجدار از دو سوی نژاد پاکش بفتحعلی شاه قاجار پیوسته میشود چه مادرش تاج الدوله که محجوبه ملک و دولت است دختر شاهزاده سیف الله میرزای پسر فتحعلی شاه است و نسب پدر شاهنشاه جهان با فتحعلی شاه روشن تر از مهر و ماه است چنانکه در این کتاب مبارک رقم شد مع القصه این مولود مسعود را

جلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

بدایه و دایه سپردند تا در سرای سلطنت روز تا روز و ماه تا ماه همی بالیده گشت و پس از پنجاه برای تقدیم خدمت او ساسان میرزای پسر شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله که بزینت عقل و حلیه حسب و زیور ادب و حسن تواضع آراسته بود تعیین یافت و روز سه شنبه بیست و پنجم شهر رمضان در حضرت شاهزاده لله باشی گشت و بخلعت شاهانه سرافراز شد و چون پادشاه را از ولیعهدی گزیر نباشد و شاهنشاه ایران در جبین این شاهزاده افزون از نژاد والدین کرامت طرفین آثار سلطانی و کشورستانی مطالعه میفرمود منشور ولایت عهد از بهر او درآویخت و روز یکشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول که یکهزار و دویست و شصت و نه سال از هجرت نبوی سپری بود چهار ساعت و چهل دقیقه قبل از غروب آفتاب او را بمنصب ولیعهدی اختیار فرمود و در سرای سلطنت جناب اشرف صدر اعظم و تمامت شاهزادگان و عموم امرا وارکان دولت و ایلچیان وزرای دول خارجه انجمن شدند و شاهزاده را با تاج و حمایلی که مخصوص خلعت ولیعهدی است ساسان میرزا در آغوش گرفته بمیان انجمن آمد و صدر اعظم او را در بر گرفته بر سر تختی که از بهر او کرده بودند جای داده و تمامت بزرگان سر فرود داشته او را بولایت عهد سلام دادند و از پس آنکه میرزا کاظم خان نظام الملک به نیابت صدارت کبری مفتخر شد چنانکه مذکور گشت وزارت ولیعهد نیز با او تفویض یافت آنگاه از بهر آگهی سکنه ممالک محروسه مناشیر پادشاهی رقم شد و بدست سرعان سبک سیر بهر شهر و بلد انفاذ یافت در همه بلدان و امصار رعایا و رعیت بساط عیش و عشرت گستردند و بدین شکرانه کوس شادمانه نواختند و هم در دنبال سردار سلطانعلی خان پسر کهندل خان والی قندهار از جانب پدر با عریضه و پیشکش طریق حضرت دار الخلافه گرفت و از راه کرمان طی مسافت کرده نوزدهم محرم وارد طهران شد و محمد خان سرتیپ و جماعتی از سرتیپان و سرهنگان و محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی او را پذیره شدند و بامکانتی لایق در آوردند و روز بیست و یکم محرم او را صدر اعظم دیدار کرد و روز بیست و سیم بحضرت شهریار با رسم پیشکش خویش را پیش گذرانید و چون آثار صداقت از دیدار او مشهود شهریار افتاد او را بمظفر الدوله ملقب فرمود و همچنان برحسب خواستاری او فرمان شد که میرزا رضی خان پسر میرزا هدایة الله وزیر کردستان که در مدرسه دار الفنون از مرتبه تعلم بمقام تعلیم ارتقا یافته بود باتفاق او مأمور شد که سفر قندهار کرده در آنجا از مردم و لاد چند فوج گزیده کند و رسم جنگ و نظام ایشان را بیاموزد و کارداران ایران معادل پنجهزار تومان زر مسکوک و هزار قبضه تفنگ برای ساز و برگ سربازان او را سپردند و سجلی بر ذمت کهندل خان مقرر داشتند که آنجماعت سربازی که میرزا رضی خان منظم میکند روانه درگاه پادشاه دارند تا همواره در دار الخلافه طهران ملازم خدمت باشند الا آنکه در قندهار حاجتی افتد آن هنگام سرباز قندهاری بر زیادت از آن افواج نظام آن چندانکه حاجت باشد روانه قندهار خواهد گشت و اگر کسی از سرداران قندهار روی دل از دولت ایران بگرداند کهندل خان و فرزندان او دفع او را واجب خواهند داشت مع القصه میرزا رضی خان بعد از طی مسافت و در آمدن بقندهار یکسال و چند ماه در آن بلده اقامت جست و دو فوج سرباز منظم کرد این امر بر بعضی از کارکنان انگلیس ثقیل افتاد و چند کس نزد او فرستاده خواستند تا او را بنوید بفریبند و روی دل او را از دولت ایران بگردانند و با او گفتند چون تو بطریق سنت و جماعت همی شوی و مردم ایران بیشتر شیعی مذهب اند بهتر آنست که پشت با ایشان کرده سفر بمبئی پیش گیری تا از دولت انگلیس بهره بکمال یابی چون چند تن از مردم قندهار نیز تقویت مردم انگریز میکردند کار بر میرزا رضی خان دشوار افتاد

لاجرم بر اسب چاپاپان سوار شده از راه بلوچستان با جامه دیگرگون بطهران آمد غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت او را نوازش و نواخت فرمود و معادل هزار تومان او را ساز و سامان داده روانه دار الخلافه نمود و از آن پس امیر سیف هرات شد چنانکه در جای خود مذکور میشود مع القصه شاهنشاه ایران باستصواب و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم مظفر الدوله را با چهل تن از همراهان او هنگام مراجعت خلعت فرمود و افزون از دو هزار تومان زر مسکوک عطا کرد و همچنان از بهر سردار کهندلخان و برادرانش رحمدلخان و مهردلخان جداگانه تشریفات ملکانه انفاذ یافت و چون شیرعلیخان پسر دوستمحمد خان والی کابل با عم خود کهندلخان زلال صفا و صفوت را بنجار و خاشاک منازعت و معادات مکدر داشت و آغاز خصومت و مبارات نمود شاهنشاه ایران عبدالله خان سیستانی را با منشوری چند مامور فرمود تا ایشان را دیدار کند و این کردار ناپسندیده را از میانه برگیرد و هم در امثال کارداران دولت کالسکه سواری مصحوب شعبانعلی خان از برای سید محمد خان ظهیرالدوله والی هرات انفاذ داشتند و بدین ملاطفت استقلال و استبداد او را در حکومت برزیادت کردند چون شعبانعلی خان بظاهر هرات رسید سید محمد خان باتفاق اعیان و اشراف هرات پذیره شد و بدین شکرانه مسافتی بعید را پیاده درنوردید و سردار امیرخان با اسبهای خلخالی و اشیاء نفیسه روانه دار الخلافه داشت بعد از رسیدن امیرخان بدار الخلافه و رسانیدن عریضه و پیشکش بمرض وبا مبتلا شده وداع جهان گفت کارداران دولت محمد خان برادر او و خوشدلخان پسر او را تعلیت و خلعت خوشدل ساختند و ظهیرالدوله را نیز مصحوب ایشان تشریف فرستادند

سفر کردن سلطان سلاطین ایران بچمن سلطانیه و انجمن شدن سپاه سواره و پیاده در لشکرگاه سلطانی

از این پیش در ذیل احوال جناب اشرف صدر اعظم رقم شد که شاهنشاه ایران بتصمیم عزم داد که روزی چند سرا پرده سلطانی را در چمن سلطانیه افراشته دارد و بیشتر سواره و پیاده سپاه را در یک انجمن عرض دهد از اینجاست که سلاطین ایران در تحویل ییلاق بیشتر وقت در چمن سلطانیه اوتراق کردند و در روزگار می‌رفت که بخواستاری کارگذاران دولت روسیه سلاطین ایران سفر سلطانیه را آهنگ نفرمودند تا مبادا در حدود و ثغور مملکت روس فتوری پدید آید در این وقت که اتحاد دولتین بارتفاع ذات بین پدید آمد بصوابدید صدر اعظم ملک الملوک عجم آهنگ آن اراضی فرمود در این وقت کارداران دولت عثمانی اندیشناک شدند که مبادا از این لشکر که در سلطانیه انجمن میشود جماعتی بملک روم تاختنی کنند و از این بیهوده روی که در اراضی قطور کردند چنانکه بدان اشارت شد کیفری کشند لاجرم وزرای دولت روس و انگلیس را برانگیختند تا از در خواستاری بیرون شده شاهنشاه را از تقدیم این سفر باز نشانند مع القصه بتحریک احمد وفیق افندی سفیر دولت روم وزیر مختار روس دالغورکی و شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس بحضرت شهنشاه ایران باستیاری رسل و رسایل عدیده ابلاغ دادند که صواب آنست که ملک الملوک عجم سفر سلطانیه را بدیگر وقت حوالت فرماید و وحشت خاطر کارداران روم بترک این رکضت بزداید و دیگر آنکه این هنگام که مرض وبا در ممالک عثمانی بنهایت است چندانکه مردم پراکنده باشند کمتر زیان بینند همانا صد هزار مرد لشکری بیکجای انجمن کردن و بدست وبا از پای درآوردن در شریعت سلطنت قرین میمنت نخواهد افتاد سه دیگر آنکه چون دشمنی لوای خصومت نیفراخته و حدیث خطبی عظیم امری واجب نساخته چرا باید خزانه پادشاه را کاست و لشکری بدین شگرفی آراست چون ابلاغ انگلیسان در چند ماه تکرار یافت جناب اشرف صدر اعظم بدینگونه پاسخ فرستاد که نخستین کارداران دولت عثمانی

چرا باید بتسویلات نفسانی عهود و مواثیق دولت ایران را که چون کوه گران سنگ هرگز متزلزل نشود حمل کاهی
گذارند و چنان دانند که پادشاه قوی بازو خصمی خود را با دولت روم پوشیده میدارد تا روزی مغافصةً این راز را
از پرده بیرون افکند با اینکه ما کس بوزیر بغداد فرستادیم و پیام کردیم که اینک بیست فوج سرباز ایران قریب باراضی
عراق عرب روز میگذرانند اگر شما را حاجت افتد ایشان را حاضر دارید و منظم قبایل اعراب که یک نیمه مملکت شما را خراب دارند
بگمارید تا چندین آشفته نباشند همانا کارداران دولت روم چون احقاق حقوق دولت ایران را نکرده اند و در ضبط
قطور و دیگر کارها با هنجار رفته اند از کیفر کردار خویش ایمن نشینند و همیشه بسوء ظن قدم زنند و اینکه گفتید چرا از بلای
وبا حذر نیستید و در چنین داهیه این سفر خواهید کرد همانا آن هنگام که شاهنشاه بسیج این راه فرمود بلای وبا ظهوری
نداشت و اکنون روا نباشد که اینگونه حوادث در عزم شاهانه فتوری اندازد و پادشاه را از آهنگ خویش باز دارد و تا هر ساعت
مردمان در اوامر و نواهی شاهانه منتظر بدائی باشند و اینکه از بذل خزانه و نقصان اندوخته در تجهیز لشکر و بسیج این سفر نهیبی
کردید از در مهر و حفاوت است لکن اینگونه خرج را پادشاهان دخلی شمارند و سلاطین ما تقدم حکمتی اندیشیده اند و هر گاه
سفری از بهر جنگ واجب نشده است کوچ دادن به ییلاق و قشلاق را پیش گذاشته اند تا لشکر از اعداد سفر باز نمانند و
آلات و ادوات حرب و ضرب تهی دست نشود تا ناگاه در ماند و در تنگنای وقت تدارک نتواند چنانکه سلطان تاجدار
فتحعلیشاه همه ساله سفر سلطانیه از این روی همی کرد و نیز ما را با شما که وزرای روس و انگلیس هستید سخنی دیگر است و آن اینست
که چه پیش آمد که سی هزار تن لشکر عثمانیه را باراضی و آن نواحی کوچ داد و در اناطولی لشکرگاه کرد و هرگز با ایشان اینگونه محاورات
و مناظرات نیفکندید بالجمله چون سخن بدینجا رسید و روزی چند کار بدینگونه همی رفت بخواستاری جناب اشرف
صدر اعظم ملک الملوک عجم بدین شرح دستخطی رقم فرمود و بوزرای مختار روس و انگلیس فرستاد تا یکباره مطمئن خاطر شوند
همانا بکلمات ملکانه وزیر مختار را مطمئن فرمودیم و هم این خط می نگاریم و مؤکد میداریم که سفر کردن ما در چمن سلطانیه
برای سیر در ممالک داخله و عرض دادن سپاه است و هرگز درین سفر لشکر سلطانی باراضی دولت عثمانی تاختن
نخواهد کرد و از اندیشه ما سفرای مقیم دار السعادهٔ اسلامبول را نیز آگهی بدهید تا مطمئن خاطر باشند مع القصه از آن
پس شهریار تاجدار عزیز خان آجودان باشی را که تاکنون در تقدیم خدمت گوی سابقت از اکفاء ربوده داشت
بخواستاری صدر اعظم مورد اشفاق شاهانه نمود و او را بمنصب سرداری کل عساکر منصوره سرافراز فرمود و نشان
تمثال شاهنشاه که بالماس گرانبها ترصیع داشت و حمایلی که مخصوص این منصب است تشریف کرد و او را با جماعتی از
امرای تومان و میران پنج و سی عراده توپ و گروهی از سواره و پیاده بمنقلای لشکر روان داشت و نیز فرمان رفت
که از ممالک محروسه سرباز و سوار بجانب چمن سلطانیه سفر کرده در بیستم شهر ذیقعده در آنجا حاضر باشند و سردار کل
بیست روز از آن پیش که شاهنشاه ایران جنبش کند کوچ بر کوچ تا چمن سلطانیه عنان باز نکشید و لشکری که در آنجا انجمن
بود قبل از ورود موکب پادشاهی عرض داد پنجاه هزار تن بشمار آمد پس ایشان را انتظام بداشت و خیمه ها را اطناب
با طناب پیوسته کرد و از سوی شهریار تاجدار روز سه شنبه هفدهم ذیقعده از دار الخلافه خیمه بیرون زد و جناب
اشرف صدر اعظم و گروهی از شاهزادگان و بزرگان و قواد سپاه و اعیان درگاه و توپخانه و زنبورکخانه و سپاه
سواره و پیاده بملازمت رکاب در قریه امیرآباد فرود شدند با اینکه در اینوقت مرض وبا در بیشتر ممالک ایران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بود بار و بر فروغی داشت و مردم لشکرگاه نیز بدان بلا مبتلا بودند و در عزم شاهنشاه فتوری راه نکرد و از ابهرآباد
کوچ بر کوچ تا قزوین براند خسرو خان گرجی که در قزوین حکومت داشت تقدیم خدمت کرد و تا خرم دره ملازم رکاب
بود و از آنجا میرزا اصلانخان حاکم خمسه تا منزل سیاه دهن پذیره گشت و موکب پادشاهی روز چهارم ذیحجه بچمن سلطانیه
در آمد سردار کل با توپخانه و تمامت سواره و پیاده یکفرسنگ استقبال کرد و از دو رویه سپاه بر صف شدند و شاهنشاه
پنج ساعت قبل از غروب آفتاب از اسب پیاده شده و بار عام بداد و بر رسم نظام یکصد و ده توپ بگشادند عیسی خان
والی گیلان و بزرگان آن اراضی از راه برسیدند و زمین خدمت بوسیدند و حمزه میرزای حشمة الدوله و میرزا فضل الله
وزیر نظام و میرزا فضل الله نصیر نظام و میرزا محمد قوام الدوله نیز از آذربایجان حاضر رکاب شدند و طامسن صاحب
شارژدافر دولت انگلیس نیز از دار الخلافه سفر سلطانیه کرده ملازم خدمت شد و در آن ساحت فسیح و عرصه وسیع برده
هفتاد و هشتاد هزار سواره و پیاده بقانون نظام رده برکشیدند و صف میزدند و هنرهای خویش را در کار حرب
و ضرب باز نمودند و شاهنشاه بیشتر وقت بمیان ایشان عبور همیکرد و هر کس را بکارتر یافت ببذل و عطا نیکو بنواخت
و روز عید اضحی که بار عام بود بزرگان حضرت و میران درگاه و افراد سپاه بتقبیل سده سلطنت حاضر شدند
و تکمیل و میل از چند جای صف راست کردند و شاهنشاه را تحیت و تهنیت سلام دادند از پس آن روز تا روز مرض
و با فزونی گرفت و بسیار کس از لشکریان نابود گشت عباسقلی خان جهانسکلوی میرپنجه و میرزا ابراهیم خان دریابیگی
نیز درگذشت با اینهمه تمکین از لشکرگاه قدمی کناره نتوانست گرفت در اینوقت صدر اعظم پراکنده ساختن این سپاه را
بصواب نزدیکتر دانست و بخواستاری او شاهنشاه طریق مراجعت گرفت و محمدعلی خان میرپنجه را با چند فوج بمقدمه لشکر
روانه دار الخلافه داشت و شاهنشاه بعد از گستردن بساط عید غدیر نیز بسیج راه کرد و بعد از ورود بقزوین حمزه
میرزای حشمة الدوله را رخصت مراجعت آذربایجان داد و حاجی میرزا محمد خان نایب اول وزارت دول خارجه
مدیر مهام خارجه ملقب شده با حشمة الدوله راه برگرفت و موکب پادشاهی روز بیست و هفتم شهر ذیحجه وارد دار الخلافه
طهران گشت و هم در اینسال آقا سید محمد مجتهد خمسه رخت بسرای جاودانی کشید و علیخان سوادکوهی بمرض وبا
درگذشت و بجای او میرزا کریمخان حافظ و حارس سرای سلطانی گشت و میرزا احمد خان پسر محمد رضا خان
فراهانی نیز دم بربست و پدرش پس از چند روز با پسر پیوست و ملا محمد علی مجتهد استرابادی وداع جهان گفت و
شاهزاده اسمعیل میرزا بجهان جاودانی خرامید و جهانگیر میرزای عم شهریار که بجانب مکه معظمه رهسپار بود در بلده
خوی بمرض رعاف مبتلا گشت و هم بدان مرض درگذشت و هم در اینسال شب چهارشنبه بیست و پنجم رجب در بلده
شیراز چنان زمین متزلزل شد که بسیار از خانههای مردم از بن برآمده از جائی بجائی افتاد و از زمین آبهای بی
نهایت عفن بجوشید و دوازده هزار کس از آن زلزله هلاک شد و اگر کسی در محلات دیگر آن شب را بصبح آورده و در منزلی
بود چون بمحلت خود باز گشت محل خانه خویش را ندانست و چون مردم بکفن و دفن اینهمه مرده توانا نبودند از بوی
مردگان هوا عفن گشت و بسیار کس نیز بمرض مطبقه و محرقه جان بداد و در چنین داهیه دهیا دزدان چند بفکر فتنه
و اموالیکه از مردگان و زندگان بجای بود در میربودند و مردم بیچاره را در چنین بلای جانخواره اندیشه مال نبود که از دنبال آن رفته
باحتجاج جناب اشرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه در حضور ...

چون رسم و قانون است که ایلچیان دول متحابه و سفرای ایشان آنگاه که در دار الملک دولتی از دول آسیا رحل اقامت افکنند
در هر سرائی که سکون اختیار کنند بیرقی افراشته دارند و شادروانی که نشان دولت خویش به آن کرده اند از فراز بیرق در اهتزاز
چنانکه وزرای مختار دولت روس و انگلیس و فرانسه در حضرت دار الخلافه طهران بدینگونه زیستن دارند اما سفیر هیچ دولتی تا
در دار السعاده اسلامبول علم خویش افراخته نساخته چه از نخست روز اولیای دولت سلاطین روم بر این قانون بوده اند
و سخن بر این نهاده اند که بحفظ حشمت شریعت و تقویت اسلام رایت جماعتی که بر دین ما نبوده اند در نفس اسلامبول افراشته
نباید داشت و بر تشیید این مبانی و اسکات وزرای دول متحابه با دولت ایران نیز همین معاطلت کردند و جهت جامعه اسلام را
رعایت نفرمودند لاجرم نه ایلچی روم در دار الخلافه طهران بیرقی افراخت و نه سفیر ایران در روم نصب رایتی کرد این بود
تا احمد وفیق افندی سفیر کبیر دولت عثمانی بدرگاه سلطانی آمد بعد از ورود بدار الخلافه طهران نزد یک کارداران
دولت پیغام کرد که من با اتحاد دولتین و جهت جامعه اسلام بیرق دولتی افراشته خواهم داشت کارداران دولت
ایران از قبول این مسئول اباء و استنکاف فرمودند و سفیر کبیر دولت عثمانی الحاح و اصرار همی نمود و چون جناب اشرف
صدر اعظم خواست بقانونی که رسم دولت و یاسائی که سنت سلطنت است او را پاسخ گوید وزرای دولت روس
و انگلیس را در میانه حکم ساخت و بدولغاروکی وزیر مختار روسیه و تیل صاحب وزیر مختار انگلیس روز سه شنبه هیجدهم
شهر صفر این خبر فرستاد که شما نیک آگاهید که در میان دولت ایران و روم با قدمت اتحاد و سابقه وداد
هیچگاه نبوده که سفیر ایران در دار السعاده اسلامبول یا ایلچی روم در دار الخلافه ایران نصب رایتی کنند یا علمی
افراخته دارند و در این ازمنه متقاربه بسیار کس از اسلامبول بسفارت ایران رسید مانند اسعد افندی و کمال
افندی و صارم و سامی افندی و نامق افندی و هیچیک از ایشان در طلب این نام و نشان بر نیامدند و این هنگام
که احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت روم از راه برسید بعنوانی پیام کرد که من رایت دولت خویش را در سرای سفارت
بلند خواهم داشت کارداران دولت پاسخ فرستادند که چون استقرار این کار امر حادثی است بی آنکه میان دولتین
بابلاغ رسالات و ارسال مکاتیب این سخن بپای رود و بر رسم قواعد دولتی قرار پذیرد نزدیک اولیای دولت ما صفا
نخواهد رفت ایلچی کبیر بدین پاسخ جواب نگرفت و بر عجلت و شتاب بیفزود لاجرم شما را که میان دولتین میانجی بوده اید بر رسم
یاسای دولت ابلاغ میکنیم که اگر بیرق دولت عثمانی در پای تخت ایران افراشته شود و کارداران دولت ایران حفظ
حشمت دولت روم را واجب شمارند و از در طرد و منع بیرون نشوند اقتضای این قضا آن وقتی است که فرستاده ما تا سوی
اسلامبول بقدم تعجیل و شتاب طی مسافت کند و محمد خان مصلحت گذار دولت ایران آگهی برد تا بعنوانی بیرق دولت را
در سوی اسلامبول افراخته کند هرگاه کارداران دولت [illegible] از در منع بیرون نشوند ما نیز بیرق افراخته خواهیم بود و اگر نه بیرق
دولت روم را فرود خواهیم داشت مع القصه احمد وفیق افندی چندان شیفته انجام این امر بود که بی اجازت اولیای دولت
رایت خویش را برافراشت کارداران دولت ایران او را با حال خویش بگذاشتند و بعنوانی میرزا لطفعلی تفنگدار باشی
مأمور سفر اسلامبول فرمودند و محمد خان مصلحت گذار را حکم فرستادند که رایت دولت ایران در خانه سفارت افراخته بدارد
و دولغاروکی و تیل صاحب نیز با ایلچی روس و انگلیس که در سوی اسلامبول اقامت داشتند مکتوب کردند و ایشان را از این قصه
آگهی دادند میرزا لطفعلی راه برگرفت و بعد از رسیدن اسلامبول نامه خویش را برسانید و ایلچیان روس و انگلیس از قصه

آگاه شدند و محمد خان مصلحت گذاری آنکه لحظه کار به تعویق کشد رایت دولت ایران را در اسلامبول از دار سفارت برافراخت
و چون این حدیث مکشوف افتاد ناظر امور خارجه در رد و منع او برسم و یاسای دولتی او را مکتوبی کرد و خیرالدین پاشا را بسفارتخانه
فرستاد و پیام داد که کارداران دولت عثمانی هرگز بدین کار سر در نخواهند آورد و این ثقل بر خاطر نخواهند گذاشت و ایلچیان
روس و انگلیس نیز بدو نامه کردند و او را از افراختن رایت دفع دادند و در پایان امر سخن بر این نهادند که محمد خان بیرق خویش را
فرود آورد و بباشد تا در دارالخلافه طهران با صلاح و صوابدید وزرای مختار روس و انگلیس این سخن بپای رود محمد خان صورت
حال را عریضه کرده انفاذ دارالخلافه طهران داشت و جناب اشرف صدر اعظم وزرای دول خارجه را پیام فرستاد و آگهی
داد که منشور شاهنشاه ایران بیرون این شرایط صادر نخواهد گشت نخست آنکه رایت دولت ایران در سور اسلامبول و بیرق
دولت عثمانی در پای تخت طهران افراخته باشد و اگر نه هر دو رایت فرود خواهیم داشت سه دیگر آنکه سفارتخانه دولتین را
در دارالملک باختیار کارداران دولت باز میدهیم هر کجا که خواهند از دور و نزدیک بنا نهند آنهنگام اگر اولیای دولت عثمانی
بیرون اسلامبول سفارتخانه ایران را بگذارند و اجازت برکشیدن بیرق دهند ما نیز با ایشان همان معاملت خواهیم کرد
و دولغاروکی و شیل صاحب پاسخ فرستادند که این سخن را پوشیده نتوان داشت که دولت ایران را در سور اسلامبول علم افراختن
میباید و حق اوست لکن گاهی مصلحت وقت واجب میدارد که کس بطلب حق خویش بیرون نشود چنانکه بسیار افتاده است
که دولتهای بزرگ فرنگستان دانسته از حق خویش دست باز داشته اند و چون تاکنون هیچیک از دول فرنگستان در نفس
اسلامبول علم نیفراخته اند در چشم ایشان عظیم مینماید که دولت ایران نصب رایت خویش کند صواب آن است که شما نیز
این سخن نگوئید و از پنج دولت فرنگستان برتری نجوئید جناب اشرف صدر اعظم گفت بیرق از ملزومات خانه سفارت است
و سفارتخانه ایران از نخست روز در دارالسعاده اسلامبول بوده و در چشم اهالی دول خارجه عظیم نموده بیرق که جزو
خانه سفارت است چرا باید بزرگ بنماید و همچنان کارداران دولت عثمانی آنروز که سفارتخانه ایران در سور اسلامبول مینهادند
میبایست بدقت نظر برند بعد از استقرار خانه سفارت افراشتن بیرق احداث طعن و دق نکنند و احمد وفیق افندی نیز
سخن بر این دارد که دولتین ایران و روم با یکدیگر از در محاذات و مساوات باشند : جانب یکدیگر را در برابر هیچ مرد
حفاوتی فرو نگذارند و اینک ما او را در افراختن بیرق دفع ندادیم و مهلت نهادیم تا از اسلامبول خبر بیاورند و این بنسبت
سفارت دولت عثمانی بهره بزرگ بود آیا در ازای این بهره ما را چه نصیبه خواهد کرد یا عجله هرگز دولت ایران از خویش دست
باز نخواهد داشت و بیرق او را افراخته نخواهد گذاشت وزرای روس و انگلیس گفتند سخن شما بر حق است اکنون در کار بیرق خیال
افتاده است که اگر شما در اسلامبول نصب رایت کنید از پنج دولت فرنگستان مستثنی و منفرد خواهید بود و حمل این استثنا
بر دول خمسه صعب مینماید جناب اشرف صدر اعظم فرمود چند جا دولت علیه اسلامیه در پاسخ این سخن برهانی قاطع است چه در بسیار
از امور رسوم سفارتی و دیگر معاملات ما از شما مستثنی و منفرد ایم نخستین از عهود سالفه و ازمنه ماضیه در سور اسلامبول خانه سفارت
بوده و شما را این نیست بلکه آن روز کار شما از هیچ سفیری مأموری نبوده و دیگر آنکه سلاطین شما که بزرگترین و بیشتر از سلاطین جهانند
امروز هیچیک را در مکه معظمه و مسجدالحرام راه نگذارند و کمتر کس از رعیت ایرانی بی کلفت و زحمت در اینجا در آید و از هیچ وارده
و منعی نباشد و از این گونه چیزها بسیار است که ما از شما منفرد و مستقل ایم شما چرا اینهمه را از پس پشت انداخته و با فراختن علم
پرداخته بالجمله القصه سخن مختصر خواهم کرد آیا سخن ما در افراختن بیرق از در حق باشد یا فزونی طلبیده باشیم وزرای روس و ا

ناچار گفتند در این امر شما را حقی بود صدر اعظم در پاسخ گفت دولت ایران از حق خود نخواهد گذشت و شما را که در میانه میانجی
بزرگید چه افتاده که آن کس را که زیاده طلبی کند از طلب بیهوده باز نمیدارید گفتند اگر رضا میدهید ما صورت حال را بکارداران
دولت خویش معروض میداریم تا بدانیم که سخن ایشان بر چه خواهد رفت صدر اعظم فرمود ما را بدین کلمات مماطله دهید که از
طلب حق خویش تقاعد نخواهیم ورزید شما خود صورت دولتید و از قبل دولت در دار الخلافه اقامت دارید بالجمله بعد از
گفت و شنود فراوان در پایان امر کار بر این نهادند که بیرق دولت ایران در سور اسلامبول و رایت روم در دار الخلافه
طهران در نصب عمود و کشیدن شاده و او فرود آوردن و فرو نهادن متساویان باشند و هیچیک را بر آن دیگر فضلی و فضیلتی
نباشد و هنگام مراجعت احمد وفیق افندی بدار السعاده اسلامبول بخواستاری او در میانه بدین روش نگارشی رفت خطی از
کارداران دولت ایران گرفت و بتحلی بخط و خاتم خویش بپرورد که طرفین را در افراختن بیرق در سور اسلامبول و دار الخلافه
طهران بشرط برابر داشتن محل سفارت و متساوی بودن عمود این امر کراهتی نخواهد رفت و تاکنون با فراختن علم که از
شادروان عریان است فرستادگان دولتین در دار السعاده اسلامبول و دار الخلافه طهران قناعت جسته اند و هم
در گفت و شنود جناب اشرف صدر اعظم با وزرای دول خارجه میرزا سعید خان وزیر دول خارجه نیز متصدی مناظرات
و میانجی محاورات بود و فطانت طبع و رزانت رای او در حضرت پادشاه آشکار گشت نشان در بداول سرتیپی و حمایل
سرخ تشریف یافت و هم در اینسال میرزا حسین صدر دیوانخانه سفیر مخصوص که سفر پطرزبورغ کرد چنانکه مرقوم شد روز پنجشنبه
غره شهر ربیع الثانی وارد دار الخلافه طهران گشت و بر حسب فرمان جمعی از چاکران حضرت پذیره او شدند عزاف صاحب و
چند تن از صاحبان مناصب سفارت روسیه ژیلوف و آن دو تن دیگر را که از جانب پرنس وراتسوف جانشین مملکت قفقاز
مهماندار سفیر مخصوص ایران بودند حاضر درگاه شاهنشاه ایران ساخت تا مقبل سده سلطنت کردند و سفیر مخصوص چون
کار این سفارت نیک بپای آورده بود عضد الملک لقب یافت و هم در اینسال اسد الله خان امیر آخور حکومت همدان
یافت و ملقب بمعتمد الملک آمد و جهان سوز خان برادرزاده اش امیرآخور گشت و همچنان نصرة الدوله فیروز میرزا بر حسب فرمان
از فارس حاضر دار الخلافه گشت و به نیابت ولیعهد دولت ایران شاهزاده معین الدین میرزا روانه آذربایجان شد و میرزا
صادق مستوفی برادرزاده صدر اعظم ملقب بقائم مقام آمده وزارت آذربایجان باو تفویض یافت و با نصرة الدوله راه
برگرفت و بعد از ورود بآذربایجان حکام و عمال بلاد و امصار آن مملکت را حاضر کرده از جمع و خرج هر محل باز پرسی
کرد و هر که با رعیت از در اجحاف و تعدی رفته بود حکم بعزل و عزلت فرمود و از قبل نصرة الدوله بهر بلدی رقمی انفاذ داشت
تا در مساجد جامعه بر فراز منبر مردمان را انهی کردند که از آن جریده که کارداران دولت در ارتفاع منال دیوانی هر شهر و ده
نهاده اند هیچ حاکم و عامل رخصت ندارد که حبه و دیناری بر افزون طلب کند و هیچ رعیت را اجازت نیست که بر زیادت از آن
برذمت نهند و بعد در این احکام مردم را از تعدی عمال و حکام آسوده ساخت و منال دیوان را برفق و مدارا طلب داشت
و قبل از اجتنای اثمار و حصاد جو و گندم مردم را آزرده نفرمود و از نیروی اهالی آن مملکت امین و آسوده شدند و هم در
اینسال چون میان دولت روسیه و کارداران دولت عثمانی کار بر خصومت میرفت و اهالی دولت فرانسه و انگلیس نیز با دولت
عثمانی متفق شده سپاه بحدود روس براندند چنانکه تفصیل این قصه در ذیل تاریخ دولت هر یک از ایشان مرقوم خواهد شد
کارداران دولت ایران در چنین وقت که یک نیمه لشکر جهان در حدود روس و روم انجمن شده از طریق حزم و دوربینی

ملقب شدن میرزا صادق مستوفی بقائم مقام

بعید دانستند که از حفظ و حراست حدود و ثغور ایران فارغ بال نشینند لاجرم شاهنشاه ایران فرمان کرد که عزیزخان سردار ۶۳۹
کل عساکر منصوره با لشکری آراسته سفر آذربایجان کند و امور ثغور و حوادث حدود را نگران باشد و برحسب فرمان سردار
کل بسیج راه کرده روز شنبه هفدهم شهر صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و با لشکری که هنگام مصالحت دشمن را لین العریکه سازد
و روز مناطحت میدان را از خصم بپردازد طریق آذربایجان برداشت و در شهر تبریز و خوی عرض سپاه بداد و از اقصای بلاد
و انحای ممالک خبر بگرفت چون اهالی دول خارجه را با ایرانیان جز طریق مهر و صفاوت نبود و کارداران ایران نیز از ایشان
مخالفت و مخاصمتی بخاطر در نمی آمد بعد از پنجماه از آذربایجان مراجعت نموده نوزدهم شهر شعبان وارد طهران گشت
وزرای دول خارجه که در طهران اقامت داشتند نیز بر ذمت نهادند که از لشکر ایشان در حدود ایران زحمتی پدید نشود
و در این سال ابت صاحب قونسول دولت انگلیس که مأمور بتوقف دار الخلافه بود چهاردهم شهر صفر وارد گشت و میرزا عبد
الغفار خان نایب وزیر دول خارجه با سی تن غلام باستقبال او بیرون شد و او را با مکانتی لایق در آورد

تفویض حکومت مملکت فارس بطهماسب میرزای مؤید الدوله و دفع جماعت بابیه نیریز به حکم او

شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از
خلعت حکومت با نشان امیر تومانی و حمایل مخصوص تشریف یافت پس از دار الخلافه طی مسافت کرده بشهر شیراز در آمد
و اهالی آن اراضی صغیر و کبیر او را پذیره شدند و بدیدار او شاد و شادخوار آمدند بعد از ورود بشیراز و نظم آن بلده مسموع افتاد
که پانصد تن بیش یا کم از مردم نیریز که کیش میرزا علی محمد باب داشتند جبلی که با نیریز نزدیک است استحفاق گرفته اند
تمامت مواشی و اموال و اثقال خود را بدان معقل متین در برده اند و از انباشتن علف و آذوقه و فراهم کردن آلات
حرب و ضرب دقیقه مهمل نگذاشتند اکنون هر وقت فرصت بدست کردند از فراز آن جبال شامخه بزیر می آیند و هر ده
و قریه که توانستند در میروند و زنان ماه منظر و پسران سیمبر را اسیر میگیرند و در آن قلل جبال با ایشان بشرب خمر و قمر و تیا
ترین امر شب بصبح میآورند اصغای این کلمات مؤید الدوله را که مردی حق دوست و شاه پرست بود غضبناک ساخت
و میرزا نعیم لشکر نویس باشی فارس را که حکومت نیریز با وی تفویض داشت پیش خواند و بفرمود تا تجهیز لشکر کرده بجانب
ایشان سفر کند و آن جماعت را از بیخ و بن براندازد و جمعی از غلامان رکابی و سربازان گلپایگانی را ملازم خدمت او داشت
با دو عراده توپ بمقدمه بیرون فرستاد و از قفای او فوج قشقائی و فوج حومه فارس را با لطفعلی خان سرتیپ مأمور ساخت
و چند عراده توپ و قورخانه نیز با او سپرد و همچنان محمد باقرخان قاجار با گروهی از مردم اصطهبانات و داراب جرد بتاخت و تاز
لشکر قطع طریق کرده برسیدند و اطراف آن جبل را تیره زدند جنگ بپیوستند در سلخ محرم جنگی صعب در میانه برفت مهراب
سلطان فوج مخبران و چند تن سرباز مجروح و مطروح شدند و در پایان امر باریدن گلوله توپ و شمخال کار بر جماعت بابیه
سخت کردند و بقوت یورش بدان کوه بلند صعود دادند و چهارده سنگر که از پس یکدیگر کرده بودند فرو گرفتند چند تن
از آن گروه در میان گیرودار عرضه هلاک و دمار گشت و بقیة السیف اسیر و دستگیر شدند و ایشان را با کند و زنجیر بشهر شیراز
در آوردند مؤید الدوله بفرمود تا بعضی را هم در آن اراضی مقتول نمودند و برخی را محبوس و مغلول بحضرت دار الخلافه فرستادند
ملا غلامعلی اصفهانی که با جماعت بابیه در نیریز میزیست از آنجا فرار کرده بشهر یزد در آمد و روزی چند تا امر خود را پوشیده
دارد در مصیبت سید الشهدا علیه السلام ذکر مراثی همیکرد و چون جماعتی از علمای یزد از عقاید او آگاه شدند از نزد

۴۰ س بکرمان گریخت پس شهنشاه یزد صورت حال او را با محمد حسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت مکتوب کرد که
تا او را در کرمان ماخوذ داشت و دو مجلد کتاب از کالای او برآورد که مشحون بکلمات باب بود و پس بفرمود تا او را در میدان
کرمان عرضه هلاک و دمار داشتند و هم در این سال چون مردم بلوچستان گروهی زحمت مجتازان و کاروانیان میکردند چنانکه
قافله که از طبس طریق یزد می سپرد در منزل پشت بادام پنجاه تن از اشرار بلوچ بر ایشان تاخته هفت تن از تجار را مقتول
و سه تن را جراحت کردند و معادل هفت هزار تومان اموال ایشان را بغارت برگرفتند چند از مستحفظین طریق چون این بدانستند
از دنبال ایشان بتاختند سه تن از مستحفظین بزد و زدن بلوچ کشته شد و کس بدیشان دست نیافت لاجرم محمد حسنخان
سردار فرزند خود عبدالله خان میرپنج را با لشکری آراسته بنظم بلوچستان مامور داشت و جماعتی از لشکریان را با قورخانه
و توپخانه ملازم خدمت او نمود عبدالله خان راه برگرفت و دفع اشرار بلوچ را تا قلعه سورمیچ که قریب کران است کوچ بر کوچ
برفت بعد از ورود بدان اراضی دین محمد خان که زعیم قوم بود با بزرگان بلوچ او را استقبال کرد و گاو و گوسفند فراوان
و علوفه و آذوقه سپاه بیاورد و خواستار شد که منال دیوانی کران را تسلیم کند تا لشکر طریق مراجعت سپارد عبدالله خان گفت
ما را فرمان رفته است که بکران درآئیم و آن بلده را بنظم کنیم و اشرار بلوچ را کیفر عمل باز دهیم از در بیفرمانی نتوانیم بود و در روز
سیم جمادی الاولی کوچ داده وارد قلعه قصرقند شد و چون دین محمد خان ملازم لشکرگاه بود کس از در مقاتله بیرون نشد و مردم
کران بقلل جبال شامخه گریختند و عبدالله خان امام علیخان سرهنگ را بقلعه قصرقند فرستاد تا کس بر سر غلات و حبوبات ایشان
بگماشت و آنچه انباشته بودند بخط و خاتم لشکرنویسان بلشکرگاه حمل کردند و بر سپاه تقسیم دادند و از آنجا نصرالله خان و قاسم آقای یاور را با سوار
و سرباز و توپخانه بچند قلعه دیگر که طریق عصیان داشتند مامور ساخت تا بحکم یورش جماعتی را مقتول و مجروح و قلاع ایشان را مفتوح نمودند بالجمله
بعد از نظم آن اراضی عبدالله خان دین محمد خان و پسر و برادر او را بخلعت و عطیت سلطان خاطر ساخته طریق مراجعت برداشت

تفویض امارت نظام عساکر منصوره ایران بشاهزاده نامدار محمد قاسم میرزا حفظه الله تعالی

آفتاب سپهر سلطنت غره ناصیه میمنت فرزند برومند شاهنشاه ایران شاهزاده محمد قاسم میرزا که خدایش ناصر و معین باد
چون هفت ساعت از شب دوشنبه پنجم جمادی الاولی برگذشت در فرخنده تر ساعتی متولد گشت و شاهنشاه بدیدار او
که افسوس بر ماه میکرد شاد و شادخوار شد و او را بنام جد امجد خود امیر محمد قاسمخان مسمی داشت و چون از همان در کار کودکی
جلادتی از جبین او ساطع میرفت و شجاعتی بکمال از جمال او مشاهده می افتاد شاهنشاه کارآگاه بامارت نظام او را بلند آوازه
ساخت و روز چهارشنبه هشتم جمادی الآخره قواد لشکر و صنادید سپاه و صاحبان مناصب نظام و سرهنگان و سرکردگان
افواج سواره و پیاده در میدان پیش سرای سلطنت رده برکشیده گروه گروه بر صف شدند و جناب اشرف صدر اعظم
امیر نظام را برداشته بمیان میدان عبور داد و از آنجا بر واقعه کارداران دولت امور اهالی نظام را مفصل میدادند در آورد
و تهنیت و میمنت این منصب بزرگان نظام را بخلاع گرانبها شادکام ساخت و هم در این سال هزار سوار ترکمان باراضی
شاهرود تاختن آوردند و چون این خبر بمحمد رحیمخان رسید شادنو بردند جمعی از پیادگان تفنگچی را حکم داد تا در کنار قرابقره کمینگاه نهادند
و خود با ششصد سوار بجانب اکسه در تکتاز آمد و با کار دار ترکمانان دوچار شد و جنگ پیوسته کرد و چهل تن از آن جماعت را
عرضه تیغ ساخت و پانزده تن اسیر گرفت و بقیه السیف طریق فرار برداشتند و هم در این سال ملا اکرم مستوفی هرات
از قبل صید محمد خان بحضرت دار الخلافه آمد و عریضه او را با چند راس اسب و بعضی اشیاء پیشکش گذرانید و هم در این سال امیر میرزا

حکومت تویسرکان یافت و فضان آقا منصب میرپنجگی توپخانه سرافراز گشت و شاهزاده شیر میرزا منصب میرپنجگی یافت
و نشان و حمایل مخصوص مفتخر گشت و حکومت دارالخلافه طهران با او مفوض آمد و او خود مردی دانا و بجمیع زبان آشناست
و در نظم و نثر عرب و عجم هنری بکمال دارد و در صدر ایوان پایه فضل بناصیه کیوان رساند و در گرد میدان کمیت جلادت
بر پشت مردان راند بالجمله بنظم دارالخلافه پرداخت و بزرگان حضرت و اعیان دولت را بلطف فضایل و حسن مخایل
از خویش شاد ساخت و بسیار وقت که مرض وبا در این بلده طغیان داشت و چاکران درگاه بملازمت رکاب پادشاه
خیمه بیرون زدند چون کوه پا بر جای استوار نشست و از حفظ و حراست سرای سلطنت و نگاهداشت خزاین و ذخایر دولت
دست باز نداشت و از دیدار بلا و آیت و باروی برنگاشت و هم در این سال باندیشه صواب کارداران دولت انگلیس که
همواره تسلیم هرات را باقبال دولت ایران خللی در کار هندوستان پنداشته‌اند شیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس
از بهر هرات خواستار پیمانی جدید گشت و جناب اشرف صدر اعظم بخواستاری او قرارنامه نگار داد که خلاصه آن بدین

صورت قرارنامه هرات با شیل صاحب

شرح است از تاریخ پانزدهم شهر ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و شصت و نه مقرر شد که چند آنکه لشکر بیگانه
از قندهار و کابل و دیگر ممالک بر سر هرات تاختن نکند کارداران ایران سپاهی از بهر سفر هرات نامزد نکنند و هرگاه
لشکر بیگانه بدان اراضی در آید لشکر ایران بحمایت هرات خواهد شتافت و دفع دشمن را نموده مراجعت خواهد نمود
و هرگاه حاکم هرات زر و سیمی بنام شاهنشاه ایران نقش کند و پیشکش حضرت سازد از وی پذیرفته خواهد بود و نیز هرگاه
حاجت افتد چنانکه یار محمد خان لشکر هرات را بیاری حمزه میرزای حشمة الدوله بیرون تاخت حاکم هرات را حقیقت است
که بخواستاری کارداران ایران وقت حاجت لشکری مدد آورده و خوانین هرات را در ممالک ایران هیچ قید و بندی
نیست در بلدان و امصار ایران مانند بلدهٔ هرات هر جا بخواهند ساکن و متمکن توانند بود و شرایطات در این عهدنامه
که کارداران دولت انگلیس هرگز در امور داخله و خارجه هرات بهیچوجه مداخلت نیندازند و کس بدانجا سفیر نکنند
و خط نفرستند و هرگاه مداخلت ایشان در هرات ظاهر شود این عهدنامه باطل خواهد بود

واردات احوال شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار خلد الله سلطانه در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری مطابق سنه پارس ئیل ترکی چون هفت ساعت و هفده دقیقه از شب سه‌شنبه
بیست و یکم شهر جمادی الآخره برگذشت آفتاب از حوت به بیت الشرف شد و شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار
بساط عید بگسترد و در این عید بر حشمت و مکانت صدر اعظم بیفزود و نشان امیر نویانی با گرشته حمایل سبز که نشان درجه
اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است او را عطا فرمود و از این پیش هیچیک از سلاطین قاجار این نام
و نشان کس را نداده و همچنان گرشته بند کاغذ که بالماس ترصیع داشت و از مروارید غلطان علاقها آویخته داشت
صدر اعظم را تشریف کرد و او را ملقب بجناب اشرف ارفع امجد فرمودند که مردم یوروپ دارای این لقب را اکسلانس
خوانند بالجمله چون در این عید شاهنشاه ایران بر تخت ملک برآمد و شاهزادگان و بزرگان حضرت هر نفری بجای
خویش بر صف شد و وزیران و مستوفیان رده برکشیدند هم در این بار عام سرعلی سپهک شیراز از ممالک فارس برسید
و فتحنامهٔ بندر عباس و قلعه کمیز را که شاهزاده مؤید الدوله بخط میرزا عبدالله منشی طبری عریضه کرده بود و چند آن
زمین که من بنده بشرح خواهم نگاشت برسانید و آن فتحنامه را آورده در صف وزیران بدست من نهادند تا بخوانم

چون بدی الاعلی معروض رسانم باینکه در آن فتحنامه نظری نگاشتم و از نام و نشان منازل و قلاع و سرکردگان قوم او سپاه
خبری نداشتم از پای تا سر لکنت زبان و تکیهٔ نفس و لغزش صوت بعرض رسانیدم شاهنشاه قدردان فراوان تحسین
فرمود و خلعت عبد را استظهار ساخت و تجدید تشریف فرمان کرد اکنون شرح این فتحنامه نگارش میشود همانا در زمان دولت
شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار سید سعید خان امام مسقط از قبل کارداران دولت چشم استظهار میداشت و هر گاه
عریضهٔ ضراعت و تحمل اطاعت او بحضرت میرسید و مناشیر شاهانه بدو میرفت و برحسب فرمان بندرعباس در تحت
فرمان او بود و منال دیوانی و پیشکش مسقط و بندرعباس را همه ساله بحکام فارس تسلیم داده و روزگاری دراز شیخ
سیف پسر نبهان با جمعی از اعراب به نیابت امام مسقط در بندرعباس حکمرانی میکرد و حراست آن ثغور می نمود و چون
شیخ سیف خان مردی کارآگاه بود در اندک روزگاری منال دیوانی بندرعباس را بحکم کیاست و توفیر عمل دو چندان
ساخت و ثروتی عظیم بدست کرد آنگاه ابواب جود و فضل گشاده داشت و روی دل مردم با او روز روز بگشت قوی
خویشتن گرد و از نیروی خود [illegible] حکمرانی او هر روزه وسیعتر و مستحکم گشت چندانکه تمامت اراضی شمیل و میناب و کیمرو
رودلت آباد و ابراهیمی و تخت و سردره و کهی و بندر خمیر که مبدای بلوچستان و منتهای کیچ و مکران است مقهور فرمان
او گشت و حکم او در سواحل بحر عمان و جزیره قشم که سیصد و شصت و یه قریه است نفاذ یافت و همچنان بعضی از بلوک
لارستان را برضای حکام لار مضبوط ساخت و سخت با قوت و ثروت گشت این بود تا شهریار تاجدار فتحعلی شاه
بجهان جاودان خرامید این هنگام سر بطغیان برآورد و آن خراج اندک که بدولت ایران میفرستاد باز گرفت و هر وقت
حکام فارس لشکری بدفع او مامور میداشتند بارسال مکاتیب مصلحت آمیز و نفاذ پیشکشی نالایق و آمد شد سفرا
کار بتسویف میکرد تا زمستان سپری میشد و هنگام تابستان از سورت گرمی هوا هیچکس از لشکر ایران نیروی
زیستن در آن اراضی نداشت در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه و حکومت حسین خان نظام الدوله در فارس
عزیز خان سرهنگ که این هنگام سردار کل عساکر منصوره است لشکری جنگجوی بدفع او برانگیخت و بعضی از قلاع او را
بقوت بازوی شمشیر مفتوح ساخت و بروج و جدران آنرا با خاک پست کرد با اینهمه چون تابستان برسید لشکر را در آن اماکن
قوت زیستن نماند ناچار عزیز خان طار مراجعت کرد و چون ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه که دولتش پاینده باد
بتخت ملک برآمد و حکومت فارس بنصرة الدوله فیروز میرزا تفویض یافت پس با لشکری ساخته آهنگ شیخ سیف خان
کرد و از جانب دیگر شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله برحسب فرمان اولیای دولت فرزند خود عبدالباقی میرزا را
با فوج کرمانی و تفنگچی بلوچ از کرمان کوچ داد و تا طی طریق کرده در رودخانه دزدی هر دو لشکر با هم پیوسته شدند و از دو
سوی شیخ سیف خان را حصار دادند چون او را قوت مقاتلت نبود از در ضراعت بیرون شده منال دیوان چند ساله را
تسلیم کرد و او را مراجعت داد اما از آنسوی سید ثوینی پسر سید سعید خان امام مسقط دل بر دفع شیخ سیف خان نهاده
[illegible] خفاوت بمسقط طلب نمود و زهری در اغذیه تعبیه کرده بدو بخورانید تا رخت از جهان بدر برد و از پس او
[illegible] او را که شیخ سعید نام داشت باتفاق شیخ عبدالرحمن قشمی بحکومت بندرعباس فرستاد و ایشان بعد از دو
[illegible] بت با دولت ایران کردند و فرستادگان حاکم فارس را که در طلب منال دیوان بودند از بندرعباس اخراج نمودند
[illegible] این خبر مکشوف افتاد کارداران ایران حاجی محمد رحیم خان که دولت ایران را مصلحت گذار و ملک التجار بود و سالها

قضیهٔ بندرعباس و فتح آن بسعی طهماسب میرزای مؤید الدوله

در جزیره بسینی ایرنیت بحکومت بندر عباس مأمور داشته و او از دارالخلافه بشیراز تاخت و از آنجا با لشکری لایق وارد بندر عباس شد شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان را چون با سپاه ایران نیروی جنگ نبود حاجی رحیمخان را بفرستید و گفتند این زحمت لشکر و بسیج سفر از بهر چیست ایشان را بازفرست و خود بر مسند حکومت بیاش که ما مطیع و فرمان پذیریم حاجی رحیم خان مغرور شد و بنصرت الدوله مکتوب کرد که مرا حاجتی بالشکر نیست ایشان را طلب فرمای و بخدمتی دیگر باز دار چون لشکر مراجعت کرد و روزی چند سپری شد امام مسقط که از پیش با حاجی محمد رحیم خان طریق صدق و صفا میداشت از در مهر و حفاوت او را بمسقط طلبید و وی نیز مسئول او را اجابت کرده زاه در گرفت بعد از ورود بمسقط شیخ ثوینی بفرمود تا او را ماخوذ داشته در جزیره هرمز محبوس نمودند و دیگرباره شیخ عبدالرحمن و شیخ سعید خان در بندر عباس لوای حکومت برافراختند و بیست و هفت عراده توپ بدست شد و چند عراده توپ نیز از کشتیها با مردم امام مسقط در قلعه آوردند و شرط نهادند که اگر سیدرشود بهای آنرا تسلیم دارند که حصار را خندقی بکردند و بیرون خندق چند لشکر استوار برآوردند و سید محمد برادرزاده امام مسقط نیز با انبوهی از لشکر اعراب بمدد ایشان برسید و بندر عباس را معقلی متین و حصینی حصین بساخت این بود تا شاهزاده طهماسب میرزای مویدالدوله حکومت فارس یافت و ره زعیمی وارد شیراز شد و فتنه جماعت باغیه نیز بود را چنانکه مذکور شد بشناخت و قصد تسخیر بندر عباس کرد و لشکری لایق جنگ بساخت و نخستین رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب را با گروهی از لشکر و توپخانه و قورخانه مأمور داشت که از راه سبعه روپیا بکشته قلعه کمیز را مستحکم دارد خود با لشکری بزرگ از طریق داراب بجانب لار شتاب گرفت بعد از ورود بدان اراضی از بهر آنکه فتنه انگیخته نشود و خون جانداران ریخته نگردد و از در مداهنه و مماطله بیرون شد و کتابی چند نگار داده با رسولان چرب زبان به بندر عباس فرستاد و رعیت را بسیار بیم داد که فرمان سلطانی را از در بیفرمانی نباشید و حفاوت پادشاه را بر خود تباه مسازید این داوری بدان ماند که آهوی شبستان را با شیر ژیان برشورانید و حشیش در هم بافته را آتش افکند در اندازه چند کار انگیز سخن کرد و در گوش مردم بندر عباس با چنبر بستن و کوه بناخن جستن بود لاجرم مویدالدوله در تسخیر قلعه و تدمیر سکنه تصمیم عزم داد در اینوقت فرزند او ابوالقاسم خان تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد پس مویدالدوله لشکری نامبردار ملازم خدمت او فرمود نصرالله خان سرتیپ را با فوج کلپایکانی و توپخانه و قورخانه مأمور داشت و عباسخان همدانی را نیز بخدمت او برگماشت و آنگاه آقای لطفعلی خان سرتیپ و مصطفی قلیخان یوزباشی لاری را بیرون فرستاد بالجمله ابوالقاسم خان کوچ بر کوچ راه بندر عباس گرفت و از جانب دیگر محمد حسن خان سردار ایروانی که در اینوقت حکومت کرمان داشت حسب فرمان امام علیخان سرتیپ را با لشکری لایق روانه قلعه کمیز داشت تا با رضا قلیخان متفق شدند و این هنگام مویدالدوله با خود اندیشید که مبادا چون آتش حرب افروخته شود خلاصی و رهائی حاجی محمد رحیم خان از محبس امام مسقط کرده حاجی محمد رحیم خان را طلب داشت و او پاسخی بکذب فرستاد که حاجی محمد رحیم خان در جزیره قشم وفات کرده و داشتن ما این معنی مخفی بماند و هیچکس را آن نیرو نبود که حقیقت حال را مکشوف دارد و بدین پایان امر حاجی محمد رحیم خان بصحبت سیاسی قرشی منسب صورت حال را با محمد تقیخان مکتوب کرد و تندرستی او مکشوف افتاد و در اینوقت محمد تقیخان کار بر امام مسقط سخت کرد چندانکه حاجی محمد رحیم خان را به بندر عباس آورده با او سپردند در قضا هم در آن روز خبر رسیدن لشکر فارس در بندر عباس سمرگشت بزرگان آن بلد با محمد تقیخان گفتند اگر کار در مصالحت و مسالمت نهاده

[illegible]

واینک حاجی محمد رحیم خان را با خود کوچ میدهیم این لشکر تاختن و در رزم ساختن چیست در پاسخ گفت این لشکر آگاه نیستند که
ما کار بر مهاونه و مداهنه نهاده ایم اینک از دروازه بیرون میشوم و لشکر را از آهنگ جنگ دفع میدهم این بگفت و حاجی محمد رحیم خان را
برداشته از دروازه بیرون شد و آتش حرب را دامن زدن گرفت مع القصه روز ششم جمادی الآخره رضاقلیخان و امام
علیخان قلعه کمیر را بحکم یورش فرو گرفتند و سیصد تن مردم بلوچ و عرب را که حافظ و حارس قلعه بود عرضه هلاک و دمار
ساختند و روز هشتم جمادی الآخره ابوالقاسم خان بظاهر بندر عباس رسید فوج گلپایگانی که بر مقدمه سپاه بودند سه ساعت
قبل از افول آفتاب از گرد راه برسیدند و همی خواستند از بهر اوتراق محلی اختیار کنند لشکر عرب که در نیمفرسنگی شهر کمین
نهاده و سنگرها از پس سنگرها کرده بودند بیرون تاختند و مغافصةً جنگ در انداختند و در اول حمله چند تن از سربازان را
بکشتند لشکریان اندک بهم برآمدند و دل قوی ساخته جنگ به پیوستند و چند سنگر ایشان را بقوت یورش فرو گرفتند
در اینوقت نصرالله خان و لطفعلی خان با لشکر یورش بردند و جنگ بزرگ شد و قوت در تک از اعراب برفت ناچار پشت
با جنگ داده روی بهزیمت نهادند و بندر عباس بدست لشکر مسخر گشت و ابوالقاسم خان بشارت این نصرت را نگارش کرده
بحضرت پدر فرستاد و مؤیدالدوله از لار جنبش کرده به بندر عباس در آمد و مدت پنجاه روز اقامت کرده کار آن بلده را نظام
آورد و عباس خان همدانی را بحکومت بندر گذاشته جماعتی از تفنگچیان را نزد او بازداشت و خود طریق مراجعت شیراز سپرد و نوید
این فتح را بحضرت دار الخلافه عریضه کرده روز نوروز بهجت اندوز در پیشگاه سلطنت ثبت نگارنده این حروف معروض افتاد و چنانکه مرقوم شد

استیلا یافتن امام مسقط در بندر عباس و لشکر فرستادن کارداران دولت ایران دیگرباره به تسخیر آن بلده

بعد از فتح بندر عباس و فرار لشکر عرب امام مسقط پای در دامن اصطبار کشیده دست طلب کشیده داشت تا آن هنگام که
تابستان برسید و حر هوا سورت خویش بنمود و لشکری که در بندر عباس اقامت داشتند مریض و علیل شدند این هنگام
پسر خود صید ثوینی را با جماعتی از لشکر عرب مأمور ساخت تا کشتی در آب راندند در بندر سرور که نیمفرسنگی بندر عباس است
در آمدند چون این خبر در بندر عباس سمر گشت قلیل جماعتی از لشکر که در آنجا بود نیروی مدافعت در خود ندیدند و طریق فرار گرفتند
عباسخان غلام پیشخدمت لختی رنج برد باشد که با آن لشکر اندک پای ثبات استوار کند و قلعه را از دست ندهد لشکریان
سخن او را وقعی نگذاشتند ناچار باتفاق تفنگچی و فریدون خان یوزباشی راه فرار پیش داشت و فریدون خان با پنجاه تن
غلامان خود تاختن کرده این خبر در شیراز بمؤیدالدوله آورد و شاهزاده بروی خشم گرفته او را مورد عقاب و نکال بداشت
و بعد از عذاب زحمت کرد و فتح بندر عباس را تصمیم عزم داد در اینوقت فرزند او عبدالباقی میرزا که از پستان مبارزت
شیر مناجزت مکیده و از مینای مجالدت صهبای مجادلت کشیده پیش شد و تقدیم این خدمت را بر ذمت نهاد لاجرم
مؤیدالدوله عبدالله خان صارم الدوله را با دو فوج سرباز و توپخانه و قورخانه و رضاقلیخان سرتیپ فوج عرب
جابری را با فوج او و گروهی از سواره ملازم خدمت او داشت و همچنان از کرمان عبدالله خان میرپنج بحکم محمد حسن خان
سردار با پنجهزار سوار و پیاده نظام و توپخانه از جای جنبش کرد و اما معلی خان با فوج کرمانی و رستم خان سرهنگ
با فوج همدان قراگوزلو نیز با او کوچ دادند و سه هزار خروار غله برای آذوقه سپاه نیز حمل شد و روز غره ربیع الاول این
هر دو لشکر در نیمفرسنگی بندر عباس با هم پیوسته شدند و هفته اوتراق نمودند عبدالباقی میرزا چند تن رسول دانا دل
سنجیده سخن نزد یک صید ثوینی فرستاد و او را پیام داد که این همان مردانند که نبرد ایشان را آزموده و مبارزت

۱۲۶۵ ایشان را دیده مرد عاقل ده کرت یکدامیه مبتلا نشود دست ازین جنگ و جوش بازدارد این حوق اعراب را در
مطموره عناد و عذاب در سپار صید ثوینی این سخنان را وقعی ننهاد و فرستاده او را بی‌نیل مرام باز فرستاد
و بعد مور مسافت پانصد ذراع سه سنگر استوار از پس یکدیگر ارتفاع دادند و سه کشتی بزرگ و ده کشتی کوچک را در قرب
قلعه لنگر در آب فرو نهادند و بیست و پنج عراده توپ در فراز قلعه نصب کردند و چند عراده توپ که در سنگرها حاضر
داشتند استوار نشستند از آنسوی عبدالباقی میرزا فرمان کرد تا روز هشتم ربیع الاول دو ساعت از آن پیش که آفتاب سر در
لشکریان در برابر سنگرها صف راست کردند و دهان توپ و تفنگ گشاده داشتند باشد که لشکر اعراب بیرون تازند
و جنگی در اندازند اما لشکر عرب را دل میدان و توان حمله مردان نبود از پس سنگرها سر بر نکردند و روز بیگاه شد لاجرم عبدالباقی
میرزا دل بر آن نهاد که سپاه را بازگشتن فرماید تا آنشب را از رنج برآسایند و فردا بگاه بزوار تازند اینوقت چنان افتاد
که یکتن از سربازان که در میدان جنگ تفنگ خویش بگشاد از پیش روی خود برابر دشمن یافت خواست تا باز پس گریزد
بر قفای خویش نگریست و خود را از سنگر دیگر هدف گلوله یافت ناچار لختی پیش دوید که در فرود سنگر دشمن در رود و از خطر
پیش روی و قفای سر ایمن شود چهار تن دیگر که کار از بیگونه داشتند چون این بدیدند بدویدند و با او پیوستند جماعتی از
سربازان چنان دانستند که ایشان دانسته این ترکتازی میکنند و بقدم جلادت از بهر یورش میروند بیست تن افزون یورش
دادند و خود را بدیشان رسانیدند عبدالباقی میرزا چون این بدید برگشتن روا ندانست پس سران سپاه دل بر یورش نهادند و باتفاق
عبدالله خان صارم الدوله و حاجی صادق سلطان توپخانه از طرف دروازه حسین و کورفرنگ یورش بردند و رضاقلیخان
سرتیپ و نصرالله خان پسر حاجی اسدالله خان شیرازی سرکرده تفنگچی شیراز و مصطفی قلیخان سلطان توپخانه از طرف بندر
سرور بجنگ در آمدند و عبدالله خان میرپنج و اصلان بیک یاور و امامعلیخان و هیتم خان لوچ برادرزاده سعیدخان که سرکرده
تفنگچی لوچ بود و رستم خان پسر رشیدخان با لشکرهای خود از طرف باغ هند و نخل ناخدا جنبش کردند و از آنسوی از فراز قلعه
و میان سنگرها گلوله توپ و تفنگ چون باران بهار باریدن درشت و از میان بحر نیز بانگ توپ بلند آوازه بود [illegible]
و چهار ساعت رزم پیوسته داشت روز روشن از گرد لشکر و دخان توپ چون شب تاریک شد و زمین از خون مردان جنگ
برنگ گشت حاجی صادق سلطان توپخانه در لب دریا از آتش گلوله جان بداد و مصطفی قلیخان سلطان توپخانه را گلوله
بر ناف آمد اما از آن زخم جان بسلامت برد مع القصه بعد از سه ساعت که رزم پیوسته بود دروازه حسین بدست لشکر مفتوح گشت
لشکر عرب را هول و هرب بگرفت ناچار پشت با جنگ دادند و بعمارت ولندیزی در گریختند و این عمارت بجای ارکان بلده آمد
شاه عباس صفوی جمعی از مردم ولندیز را از بهر حرفت و صنعت به بندرعباس آورد و از بهر ایشان عمارتی کرده آنجا
هشتصد تن بودند از نیروی این عمارت بنام ایشان موصوف گشت و بنیانی سخت مرصوص و محکم است مع القصه چون لشکر
عرب هزیمت گرفت لشکریان تاختن کرده تیغ و نیزه در ایشان نهادند و بسیار کس را از پای در آوردند و بسیار کس از بیم خود را
بدریا انداخت و غرقه هلاک و دمار ساخت رستم خان سرهنگ فوج مخبران دو عراده توپ و یک عراده خمپاره را از
مردم عرب مقبوض داشت و همچنان سپاهیان از پس فتح سنگرها رزم زنان بقلعه یورش بردند صید ثوینی چون
این بدید پای ثباتش بلغزید و پسر خود را با دو سه تن کنیزک گرجی که با خود آورده بود برداشته از آن دروازه که بسوی
بحر گشاده بود بیرون شد و خویشتن را بدریا افکنده کشتی براند از جمله لشکر عرب سیصد تن در عمارت ولندیزی محصور ماند

و خویشتن داری همی کرد و سه روز لشکر را دفع همی داد صبح جمعه که روز چهارم بود سپاهیان از بهر کوشش و یورش همدست و همداستان
شدند و یکبار جنبش کردند و از چار سوی بعمارت و لنگر زمی صعود دادند هوا از دود و غبار آگین گشت و زمین از گرد دیگرگون شد
لشکر عرب را تب لرزه بگرفت ایشان نیز یک نیمه خویش را در دریا در انداختند و نیمی مقتول شدند بالجمله سه هزار کس از مردم
عرب بعضی باتش شمشیر و گروهی باب دریا نابود گشت پس عبدالباقی میرزا و سران سپاه بقلعه در آمده قورخانه و توپخانه
و آلات حرب و ضرب چندانکه بود مضبوط داشتند از پس این وقایع عبدالله خان میرپنج طریق کرمان برگرفت و عبدالباقی
میرزا در بندرعباس متوقف گشت و چون خبر این جنگ و هزیمت اعراب در میناب مشتهر شد قوت در تنگ از بهر مردم عرب
که در آن اراضی سکون داشتند نماند بی آنکه رزمی دهند یا تفنگی بگشایند احمد شاه کلانتر میناب را با جماعتی از رعیت و آنچه
از احمال و اثقال توانستند برگرفتند و بجزیره قشم تحویل کردند از پس ایشان عبدالباقی میرزا رئیس محمد صالح را بکلانتری میناب
برگماشت و خود در ماه جمادی الآخر بجانب شمیل و میناب شتاب گرفت و بلوک بشاگرد و بیابان و سیرجان را انتظام کرده
به بندرعباس مراجعت کرد و در شهر رمضان که باقرخان تنکستانی با فوج خود وارد بندرعباس شد کار آن بلده را بدو تفویض
باو داد و خود مراجعت بدار نمود بعد از این وقایع شاهنشاه ایران در ازای این زحمت و تقدیم این خدمت طهماسب میرزای
مؤید الدوله را نشان الماس تشریف فرمود و عبدالباقی میرزا نشان سرتیپی و حمایل سرخ یافت و حکومت گرمسیر فارس را
نیز بنیابت پدر گرفت و عبدالله خان صارم الدوله بنشان میرپنجی سرافراز گشت و میرزا نعیم لشکرنویس بنشان و حمایل
مرتبه اول سرتیپی بهره مند آمد و دیگر نصرالله خان سرهنگ فوج کرمانی و مصطفی قلیخان سنگی و مصطفی قلیخان یوزباشی
و مصطفی خان تنکابنی نایب اول توپخانه و ابدال خان یاور فوج ملایری و عبدالحسین سلطان مورد الطاف و اشفاق
شاهانه آمدند و هر یک باندازه جلادت و فروسیت نشان و خلعت یافتند و هم در این سال بحکم محمدحسن خان سردار موسی خان
قاجار با لشکری ساخته باراضی بلوچستان تاخت و قلعه دزک را با چند قلعه دیگر مسخر نمود و در قلعه سرباستان جنگی صعب
افکند و لشکر را حکم یورش داد و در آن گیر و دار بیست تن از لشکر و سی تن از مردم قلعه مقتول گشت و آن حصن مفتوح شد
بعد از نظم آن اراضی سرهای کشتگان را بصحبت علیرضا سلطان روانه کرمان نمود و خود نیز بسیجیده هم در شهر رجب وارد
کرمان شد و از جانب دیگر میرعلم خان پسر اسدالله خان امیر قاین بر جماعتی از مردم بلوچ که در آن اراضی غارت
آورده بودند بیرون شد و بیست و دو نیزه سر و چند تن اسیر از مردم بلوچ گرفته روانه درگاه شاهنشاه داشت و بتشریف
سلطانی شادکام گشت و از آن سوی علیخان سیستانی بتقبیل رکاب حاضر شد و جبین ضراعت و مسکنت بر خاک نهاد و
حسب فرمان علیخان و ابراهیم خان و دوست محمد خان سیستانی خلعت سلطانی یافتند و بمواجب دیوانی خرسند شدند
و هم در این سال اسمعیل میرزای عماد الدوله حاکم کرمانشاهان مرتبه اول میرپنجی و حمایل سرخ و سفید یافت و مهدیخان
خزانه دار وجوه خاصه بدرود جهان کرد و منصب او با فرخ خان کاشانی غفاری تفویض شد و دیگر میرزا محمد حسین حکام
نویس نظام و منشی رسایل خاصه ملقب بدبیرالملک آمد و محمد رحیم خان نسقچی باشی حکومت نهاوند یافت و دیگر مصطفی قلی
میرزای حاکم مازندران رخت از جهان بدر برد و احمد میرزا برادر اعیانی او حکومت مازندران یافت و میرزا اسدالله
مستوفی رشتی وزیر مازندران گشت و همچنان میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران که مردی قرشی نسب و ستوده حسب بود
و فضلی بکمال [illegible] داشت روز چهارشنبه پانزدهم ربیع الاول از جهان فانی بجهان جاودانی خرامید و حاجی ملا

اسدالله مجتهد بروجردی نیز وداع جهان گفت و دیگر مهدیقلی میرزا که حکومت عراق داشت وفات کرد و بجای او میرزا ۱۲۶۷
حسنخان برادر میرزا تقیخان حکومت عراق یافت و همچنان شاهزاده سیف الله میرزا بحکومت قزوین سرافراز گشت

مامور شدن شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما بحکومت مملکت خراسان و تفویض وزارت آن اراضی بوزیر نظام

شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما بجای برادر اعیانی خود سلطان مراد میرزای حسام السلطنه فرمانگذار مملکت خراسان گشت
و برحسب فرمان برادر صدراعظم میرزا فضل الله وزیر نظام وزارت خراسان یافت و خدمت بقعه متبرکه و روضه مبارکه حضرت
رضا علیه الصلوة والسلام و نظم خدام و ضبط موقوفات آن روضه عرش درجات را نیز متولی آمد و جماعتی از لشکر با
توپخانه و قورخانه مامور سفر خراسان شد و هادیخان سرتیپ فوج توپ و میاندوآب و حیدرعلیخان سرهنگ فوج ترشیز
نیز ملازم خدمت شدند و فرمانفرما باتفاق وزیر نظام از دارالخلافه بیرون شده کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و از
شاهرود بدانسوی در همه منازل و مسالک فارس و حافظ بگماشت تا مجتازان و کاروانیان را از ترکمانان زیانی
و آسیبی نرسد بعد از ورود به نیشابور چون حشمت فرمانفرما و سطوت وزیر نظام گوشزد خاص و عام شد بزرگان
آن اراضی خاصه آنان که آلوده عصیانی و طغیانی بودند هراسناک شدند نخستین جعفرآقای کلاتی برادر خود رضا
خان را تا نیشابور باستقبال فرستاد و خود در خاطر داشت که هرگز حاضر حضرت نشود و کارداران دولت بی آنکه
او را دیدار کنند حکومت کلات را با او گذارند بعد از رسیدن به نیشابور وزیر نظام او را طلب داشت و با او گفت با
برادر خود جعفرآقا بگوی بیهوده از ما کناره مگیر و خویشتن را از خانمان آواره مکن همانا پشت با دولت شاهنشاه
ایران کردن روی شوران نیران در آوردن است و گمان مکن که قلعه کلات حصن حصین و معقل متین است اگر چندین کرده
من از تو دست باز ندارم و هرگاه بجای قلعه کلات تقلاع سیارات گریخته باشی ترا فرود آرم ~~بلکه ترا فرو ...~~ بلکه دفع
تو را و هزار کس باشند تو را دست به تیغ و علم نبرم و همین قرطاس و قلم کافی باشم اگر من از بهر تو تجهیز لشکر و کار برق کنم
در دفع خان خیوق چه خواهم داشت این بگفت و رضا خان را رخصت مراجعت داد و طریق مشهد مقدس پیش گذاشت
اشراف و اعیان آن بلده پذیره شدند و تقدیم خدمت کردند پس فرمانفرما باتفاق وزیر نظام با سکانتی لایق روز
نهم رجب شهر مشهد درآمد و نخستین خبر آشفتگی مرو را اصغا فرمود زیرا که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه قبل از آنکه از حکومت
خراسان معزول شود امیرحسین خان برادر سامخان ایلخانی را با دویست سوار روانه مرو نمود و از برای بهادرخان دره
جزی و لشکری که از بهر حراست حدود در مرو متوقف بودند مبلغی زر مسکوک حمل داد چون امیرحسینخان یک منزلی مرو رسید از تخمر
تقرایب بر وند و دو هزار سوار از قرایب بر نشسته شتاب کنان بر سر راه آمدند و امیرحسین خان و مردمش را بمحاصره انداختند
و چهار روز ایشان را حصار دادند تا آب و آذوقه نایاب شد امیرحسین خان چون چنین دید روز چهارم دل بر مرگ نهاد
و لشکر خویش را تحریص کرد تا با شمشیرهای کشیده بیکبار بیرون تاختند و بجانب قرایب حمله بردند و پانزده تن از آن جماعت را
با تیغ بگذرانیدند و لشکر ایشان را فرو گرفتند مردم قرایب را از آن جلادت پای ثبات بلغزید ناچار پشت با جنگ داده راه
فرار پیش داشتند و از آنسوی چون خبر رسیدن امیرحسین خان و بیرون شدن مردم قرایب بقصد او بمرو رسید بهادرخان
با یکفوج سرباز و توپخانه بیرون تاخت از قضا وقتی برسید که لشکر قرایب هزیمت میشتافتند پس فرمان کرد تا سواره و سرباز از
قفای هزیمتیان تیز کتاز رفت و سیصد کس از آن جماعت را مقتول و مانصد تن را جراحت کردند و هزار خروار غله که

این هنگام جماعت کاروان از بیع و شری تقریباً جمل میدادند بجانب مرو بگردانیدند در این جنگ از لشکر حسن خان
هشت تن مقتول و هفت کس مجروح شد بالجمله این خبر بمشهد مقدس آوردند فرمانفرما تجهیز لشکر کرده روز بیست و نهم
شهر رجب خیمه بیرون زد و تا آق دربند عنان باز نکشید و همه روزه وزیر نظام زر و سیم و آذوقه و علوفه از شهر مشهد به
لشکرگاه حمل داد و سامخان ایلخانی و علیقلی خان میرپنجه با فوج نصرت و فوج افشار و توپخانه در آق دربند حاضر رکاب
شدند فرمانفرما از آنجا سامخان ایلخانی را با هزار خروار غله و لشکری در خور جنگ بجانب مرو گسیل داشت تا کاران اراضی را
منظم کنند و از سوی وزیر نظام از پس اینگونه وقایع بنظم شهر مشهد پرداخت و علما و فضلا را بمکانتی سزا نهاد و اهل حرفت
و صنعت را نوازشی بنهایت کرد و زنان شباره و نوپسران بدکاره را از خانها و حمامها برآورد و از شهر بیرون فرمود
آنگاه همه روزه بنظم روضهٔ مقدسه و بقعهٔ مبارکه پرداخت و نقاشان و صورتگران را حاضر ساخت تا سقف و جدران
قبهٔ شریفه را زینت کردند و آن مصراعین باب مرصع را که در فتنهٔ حسن خان سالار از جواهر شاهوار عریان کردند دیگرباره
بجواهر ثمین ترصیع داد و بجای خود نصب کرد و چهار باب روضهٔ مقدسه را با نقرهٔ خام لوح بست و هر دو صحن مقدس را
از سنگ رخام فرش گسترانید و تمامت حجرات را با مصباحها و چراغدانهای بلور و قندیلهای تابناک افروخته داشت
و کتب موقوفهٔ کتابخانه را که از کمال اندراس قریب باضمحلال و انطماس بود بتمامت تذهیب کرد و مرمت نمود و خیابان
علیا و سفلی را بدست بنایان و حجاران با خشت پخته و سنگ خام عمارت کرد و نهری خوشگوار از میان خیابان تا صحن
مقدس جاری داشت و از طرف شمال خیابان بازاری که یکصد و شصت باب دکان داشت بنیان کرد و کاروان
سرائی از جانب صحن جدید برآورد و منافع این بازار و کاروانسرا را که منال او هفتصد تومان زر مسکوک بود بر روضهٔ
مطهره موقوف داشت و دیگر مسجد گوهرشاد را آباد ساخت و مدرس طلاب را منظم کرد و مسجد محراب خان را
عمارت نمود و در اینوقت مسموع شد که قافلهٔ از بخارا که آهنگ مشهد مقدس داشتند بعد از ورود بسرخس از بیم جان و
نهب اموال قدرت حرکت نیافته اند از بهر آنکه طایفهٔ اتمش قول بر غارت ایشان نهاده اند با اینکه جماعت تقتمش بدان
سر نهند که کاروانیان را بسلامت عبور داده بشهر مشهد رسانند هنوز نیروی سفر کردن ندارند بالجمله چون این خبر
سمر گشت وزیر نظام چنان صواب شمرد که مردم سرخس را کیفری کند پس باصلاح و صوابدید او شاهزاده فرمانفرما تجهیز
لشکر کرد و سفر سرخس را تصمیم عزم داد و چون آن قصه با اهالی آن بلده رسید دانستند که با او نبرد ساختن خویشتن را
بمعرض هلاک درانداختن است پس از پی چاره میان استوار کردند و داراض خان و غوشید خان و رحمن قلیخان و صوفی
و سایر بزرگان سرخس همدست و همداستان بحضرت شاهزاده شتافتند و جبین ضراعت بر خاک آستان نهاده معروض
داشتند که ما از پیشین زمان در نزد سلاطین ایران تقدیم خدمت کرده ایم و هزار گونه نعمت برده ایم هم اکنون از ملک الملوک
جمجاه خورشید کلاه پادشاهی نداریم و از چاکری او سر فخر و مباهات باوج کیوان رسانیم اینک قبیلهٔ اتمش و تقتمش هر یک دوازده
طایفه و هر طایفه هزار خانوارند اگر از کارداران دولت بدو التفات شوند در تقدیم خدمت جان و سر دریغ ندارند
و اسیران سرخس بارها سازند و بر ذمت گیرند که تجار بخارا و دیگر ممالک در تمامت مسالک بسلامت عبور کنند بعد از تقدیم
چنین خدمت خواستارند که چون مواشی مردم سرخس بمحال مشهد بهر علفچر شود فرمانگذاران آن مملکت با ایشان بمهربانی
معاملت کنند که با رعایای مشهد دارند فرمانفرما مسئول ایشان را با اجابت مقرون داشته بنفر خود بیست و چهار

شباره زنان را نامند که شبها بخانهای مردم تردد می کنند

۱۲۶۹ از اشرف آقچمش و تقتمش از بزرگان کوچ داده بمشهد مقدس اقامت فرمودند و محمد خان را با چند سوار کسیل
سرخس داشت تا برفت و کاروانیان را بمشهد آورد در این هنگام وزیر نظام دفع جعفر آقای کلاتی را در خاطر گرفت و آن مردم
که از کلات بمشهد متردد بودند دیدار همی کرد و ایشان را گفت جعفر آقا که از دین و دولت بیگانه است تا چند بجوار شما خواهد
زیست از یکسوی پادشاه اسلام را از در بیفرمانیست و از دیگر سوی از شریعت خیر الانام گریزنده است چنانکه مردم شیعی را
اسیر گرفته بمعرض بیع ترکمانان در میآورد و اینکه من از برانگیختن لشکر و تاختن بدان اراضی تقاعد میورزم از بهر آن است
که مردم کلات در میانه پایمال ابطال نشوند و اگر شما طریق سلامت خواهید خویشتن بروی بشورید و او را دفع دهید
و اگر نه در پایان امر با او کیفر خواهید یافت روزی چند بدینگونه با بزرگان کلات مواضعه همی نهاد تا از مخالفت
ایشان با جعفر آقا مطمئن خاطر گشت آنگاه آقاسی خان خوری و رضا خان کوارشکی و رحیم خان چوله را با دو هزار تفنگچی
مأمور بکلات نمود و ایشان ایلغارکنان بکلات کوچ دادند و از گرد راه دروازه نفتی و دروازه ارغون شاهی را فرو گرفتند
و چون این خبر بمردم کلات رسید ایشان نیز بر جعفر آقا بشوریدند و از هر کنار جماعتی انجمن شده ها یا هوی در انداختند جعفر آقا
چون چنان دید عظیم وحشت زده گشت و در زمان برنشسته با چهار تن برادر و ده سوار طریق فرار پیش داشت و تا در خیوق شتاب زده
برفت و بمحمد امین خان والی خوارزم پیوست و با او بزیست تا در جنگ سرخس مقتول شد چنانکه عنقریب مذکور میشود بالجمله بعد از فتح
کلات بصلاح و صوابدید وزیر نظام جواد خان شقاقی با چهار صد تن سوار و بهادر خان دریکری پسر عباسقلی خان با جماعتی
از سپاهیان بحفظ و حراست قلعه کلات مأمور گشت و از این سوی چون خبر فتح کلات و نظم حدود خراسان پراکنده گشت
صد و پنجاه تن از بزرگان سرخس بمشهد مقدس آمده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و شاهزاده فرمانفرما آهنگ [illegible]
وزیر نظام بیم کرد که مبادا بعد از بیرون شدن شاهزاده مردم سرخس عقیدت خویش را دیگرگون کنند و در کار کلات خللی اندازند
از بهر آنکه چون فرمانفرما از خراسان ضعیف شود با ایشان بیشتر برفق و مدارا باشد مع القصه وزیر نظام با این اندیشه تمامت این سکنه و
پنجاه تن را ماخوذ داشته محبوس نمود و از پس آن فرمانفرما با سه فوج سرباز و ده عراده توپ بجانب کلات کوچ داد و از آن سوی
چون مردم سرخس گرفتاری بزرگان خویش را بدانستند اراض خان و خورشید خان و رحمن قلیخان با جماعتی از مردم زاد خود کلات
پیش داشتند و بحضرت شاهزاده پیوسته تقدیم خدمت کردند و جمعی از شناختگان خود را بگروگان سپردند و گرفتاران را
رها ساختند در اینوقت شاهزاده با خاطر آسوده کار کلات را بنظم کرد و میرزا ابراهیم خان سرتیپ افواج خمسه را با دو فوج
سرباز بحکومت آن بلده باز داشت و از آنجا خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی اتو و عشق آباد و آخال کرد و امیر خان سرتیپ
سواره قورت بیگلو و جواد خان سرکرده سوار شقاقی را بمقدمه سپاه روان داشت و آن روز که بعشق آباد در میانه ترکمانان
انجمنی کرده از برای لشکریان کمین نهادند و با امیر خان دوچار شدند و بانگ گیرودار در انداخته یکساعت بر زیادت رزم ساز شدند
و ترکمانان تاب درنگ نیاورده هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان بشتافت و چند نیزه سر و چند تن اسیر از آنجا [illegible]
در اینوقت شاهزاده نیز با سپاه سواره و پیاده برسید و در عشق آباد فرود شد ترکمانان چون خبر ورود او بشنیدند مراتع
و مرابع خویش را بگذاشته بجبال بعیده فرار کردند چندانکه شاهزاده لشکر بطلب ایشان برگماشت هیچکس از آن جماعت دیدار نشد
پس بفرمود سی و شش حصن حصین و قلاع متین که ترکمانان با غلات و حبوبات انباشته بجای گذاشته بودند لشکریان
فرو گرفتند و با تمامت آذوقه و علوفه آتش در زدند و دیوارها را با خاک پست کردند و از آنجا مراجعت بمشهد مقدس نمود

فتح قلعه کلات بتدبیر وزیر نظام

و صورت حال را معروض کارداران دولت داشت شاهنشاه ایران او را بیک قبضه کارد که مرصع بالماس بود تشریف کرد
و بزرگان سپاه را مانند میرزا ابراهیم خان سرتیپ سوار خمسه و محمد حسن خان سرتیپ فراهانی و امیر حسین خان برادر سامخان ایلخانی
و سعادتقلیخان پسر سلیمانخان دربجنوردی و جواد خان سرکرده سوار شقاقی و باقر بیک نایب توپخانه مورد اشفاق ملکانه
داشت و از برای هر یک جداگانه بمصحبت علی محمد بیک یاور خلعتی انفاذ فرمود و از آنسوی بعد از بیرون شدن فرمانفرما از کلات
جعفرآقای کلاتی که بجوار رزم پناهنده شده باستظهار خان خوارزم بقریه آمد و هزار سوار قرایی برداشته بر سر کلات
تاختن برد فوج میرزا ابراهیمخان خمسه که دیده بان طرق بودند ایشان را دیدار کرده رزم را پیوستند و این خبر بمیرزا ابراهیمخان
فرستادند و او بیتوانی با مردم خود بتاخت و جنگ درانداخت مدت مجاعت این مقاتلت بدراز کشید برادر جعفرآقا و صد تن
از مردم او مجروح و مطروح شدند و بقیة السیف طریق هزیمت گرفتند مع القصه بعد از ورود فرمانفرما بمشهد مقدس
دیگرباره اراض خان و بزرگان سرخس بخدمت فرمانفرما حاضر شدند و کمر خدمت بر میان استوار کردند و بر ذمت
نهادند که هر وقت حکمران خراسان فرمان دهد بجهة لشکر کرده حاضر شوند و از حدود عراق تا هرات هرگاه مالی از زایران
و تجاران عرضه غارت شود یا کسی را اسیر گیرند پایندانی و ضمانت بر ایشان باشد و از اینجا بود که چون کاروان از هرات
بمشهد کوچ میداد در کوهستان هرات محمد شیخ با سواره قرایی آهنگ ایشان کرد و کاروانیان را اسیر گرفته و اموال
آنجماعت را حمل همیداد چون این خبر بسرخس بردند بحکم معاهده که نهاده بودند پانصد سوار جرار برنشسته بیرون شتافتند
و از جانب دیگر بابا خان و محمد رضا خان هزاره با سوار جامی و خوافی و هزاره جنبش کرد و همچنان سعید محمد خان ظهیر الدوله
گروهی را از هرات مامور داشت تا کاروانیان را از آسیب ترکمان محفوظ دارند نخستین لشکر دولت ایران و سپاه
هرات یکدیگر را دیدار کرده متفقا بر سر ترکمانان تاختن بردند و در اراضی باخرزیان جنگ مشتعل گشت و بانگ گیرودار
بالا گرفت و بسیار کس از ترکمانان مقتول و مجروح گشت ناچار اسیران را با اموال و اثقال گذاشته طریق فرار سپردند
و چون راه باهرات نزدیک بود افغانان هشت و پنجهزار گوسفند و پنجاه و یک تن اسیر و دیگر چیزها که از ترکمانان ماخوذ
افتاد بهرات حمل دادند از اینسوی چون لشکریان باز شدند و این خبر بمشهد مقدس آوردند وزیر نظام میرزا محمد علی
خود را بجانب هرات رسول فرستاد تا تمامت اسیران را ماخوذ داشته رها ساخت از پس آن دیگر باره ترکمانان انجمن
شدند و پانصد سوار از ابطال رجال گزیده ساخته باراضی توپخانه تاختن آوردند و اطراف قریه فریزه را فرو گرفتند
و از جانب دیگر سه هزار سوار در کمینگاه باز داشتند تا مردم خراسان از هر جانب محال خویش را گذاشته بدفع این پانصد
سوار پردازند و مشغول بدیشان شوند اینوقت آن سه هزار سوار کمین بگشایند و هر جا را بخواهند مرد و مال بربایند
مع القصه مردم فریزه با آن پانصد سوار از در گیرودار بیرون شدند و حصار خویش را از شر ایشان محفوظ داشتند
ترکمانان چون تسخیر حصار را صعب دیدند بمزارعت جا بجا در رفتند و خرمنهای مردم فریزه را آتش در زدند و مواشی
ایشان را از مراتع براندند چون این خبر بمیرزا نوروزی خان برادر سامخان ایلخانی رسید نخستین کس بحاجی خان بیک
نایب توپخانه فرستاد تا مردم خود را فراهم کند و بمدد مردم فریزه بیرون فرستد و قدرة الله آقا را نیز از دنبال
با گروهی از سوار و توپخانه گسیل مامور داشت و همچنان مردم خیرآباد بمدد اهل فریزه فراهم شد آن پانصد سوار ترکمان
جنگ دادند اما از آنسوی چون خیرآباد از لشکر تهی گشت سه هزار سوار ترکمان بر ایشان تاختند و اطراف قلعه

پایندانی بمعنی ضمانت است

آمدن ترکمانان بر سر قریه فریزه

[illegible]

خیرآباد را پره زده و زنان خیرآبادی با قلیلی از مردان خیرآبادی که بجای بودند بمدافعه برخاستند و از فراز باره ۶۵۱
و بروج قلعه رزم همی دادند ترکمانان شکسته شدن از زنان را عار همی داشتند لاجرم از چارسوی یورش افکندند
و نردبانها نصب کرده بر بروج قلعه عروج کردند از آن سوی زنان سی تن از ترکمانان را گردن بزدند و از فراز باره
بزیر افکندند و جماعتی را در اطراف قلعه هدف گلوله ساختند و از کنار قلعه باز پس بردند در این هنگام این خبر در افرینه
سمر شد قدرة الله آقا و حاجی خان بیک راه خیرآباد پیش داشتند و با چهارصد سوار ایلغار کنان برسیدند و از گرد
راه با آن قلیل مردم جنگ در انداختند و چون شیران صید دیده از یمین و شمال بتاختند و سه هزار سوار ترکمان را
هزیمت کرده از قفای ایشان ترکتاز نمودند چندانکه از اراضی خرپهان بیرون شدند آنگاه لشکریان مراجعت کرده
نزدیک یزدانوردی خان آمدند و او بیست نیزه سر و شش تن ترکمان بحضرت دارالخلافه فرستاد و کارداران دولت
او را نشان اول سرهنگی و حمایل سفید تشریف کردند از پس آن ترکمانان در اراضی آتک جبان قلعه کردند تا در آنجا
ساز و سلاح جنگ و آذوقه و علوفه لشکر فراهم کرده سیقناقی از بهر خود برآورند و از آنجا هر وقت بصلاح نزدیک
باشد از برای قتل و غارت مسلمانان بیرون تازند محمد رحیم خان شادلو نایب بجنورد چون از این قصه آگاه شد
با جماعتی از مردان جنگ آهنگ ایشان نمود و چون تسخیر قلعه صعوبتی عظیم داشت در آن محال لختی از یمین و شمال بتاخت
و پانزده تن از ترکمانان را اسیر ساخت اهالی قلعه برنشستند و از قفای او بتاختند و چون از قلعه بعید افتادند محمد رحیم خان
عنان برتافت و جنگ بپیوست و در آن گیر و دار چهل نیزه سر و سی تن اسیر و صد سر اسب غنیمت یافت و بقیة السیف
هزیمت شدند لاجرم محمد رحیم خان چون آن قوم را دنبال ایشان بگرفت و چنان بر آنجماعت کار صعب انداخت که مراجعت بقلعه
نتوانستند کرد و ناچار قلعه را بگذاشتند و بگذشتند و هم در این سال شاهزاده محمد یوسف افغان که از جانب کارداران
دولت نظام حدود جام با او تفویض داشت جمعی از مردم جوزا باراضی آتک مامور نمود تا برفتند و بیست هزار گوسفند
و پانزده تن اسیر از ترکمانان دستگیر نمودند چون لختی راه براندند انبوهی از ترکمانان از قفای ایشان برسیدند و کار
مقاتلت و مبارزت در افتادند بعد از گیر و دار فراوان و قتل چند تن ترکمان یک نیمه گوسفندان را استرداد نموده
بجانب آتک مراجعت نمودند و همچنان مطلب خان تفنگدار پادشاهی سرکرده سواره و تفنگچی گوداری و بسطامی و عرب
و عجم که حراست طرق خراسان بر ذمت او بود مسموع داشت که جمعی از ترکمانان از برای زائران مشهد مقدس کمین
نهاده اند لشکری برداشته بر ایشان تاختن کرده و ده نیزه سر و چهار تن اسیر از آنجماعت بگرفت و ایشان را هزیمت نمود
و سرها را با اسرا روانه دربار پادشاهی داشت و هم در این سال میرزا علیخان پسر صدر اعظم که از هنگام خورد سالی خرد
پیران سالخورده داشت و از کن کودکی با وقار شیخوخت دمساز بود بوزارت روشن ستاره سپهر سلطنت و تابان
آفتاب فلک خلافت شاهزاده آزاده امیر محمد قاسم خان امیر نظام سرافراز گشت و هم در این سال مهدعلیخان برادرزاده صدر
اعظم که سرتیپ افواج فارس بود شجاع الملک لقب یافت و سپاه فارس تمامت در تحت فرمان او آمد و هم در این سال
موسیو انچکوف شارژدافر دولت روسیه سه شنبه شانزدهم رمضان بحضرت دارالخلافه آمد و پرنس دالغورکی
وزیر مختار دولت روسیه بعد از سه روز او را برداشته بتقبیل آستان پادشاه ایران بحضرت گرد و همچنان
دلاورخان فرستاده رحمدل خان برادر والی قندهار از مملکت خراسان شرقی بیست و هفتم رمضان برسید و عرضه

 پیشکش خود را برسانید و جعفر قلیخان کابلی که از قبل امیر دوست محمد خان فرمانگذار کابل بحضرت دار الخلافه رسیده بود رخصت مراجعت یافت و بخلعت دوست محمد خان جبه با شمسه مرصع و یکسر اسب تازی با زین زر عنایت رفت و محمد افضل خان و غلام حیدر خان پسرهای او را کارداران دولت جداگانه تشریف کردند و همچنان سردار صالح خان از جانب صید محمد خان ظهیر الدوله حاکم هرات با عریضه و چند سر اسب ختلانی تبقبیل شده سلطانی برسید و مورد نواخت و نوازش آمد و هم درینسال احمد وفیق افندی ایلچی کبیر دولت عثمانی که شرح حالش مرقوم شد روز شنبه پنجم و نهم ذیقعده رخصت مراجعت باسلامبول یافته حیدر افندی مستشار خود را بجای خود بمصلحت گذاری بگذاشت و کارداران دولت ایران او را بنشان مکلل بالماس و منصور تمثال شاهنشاه و حمایل مخصوص تشریف کردند و بتبعه سفارت شده و هم که بملازمت خدمت او مراجعت میکردند مانند عاصم افندی و نعمان افندی و خالد افندی و مختار افندی هر یک جداگانه نشانی و خلعتی قرین افتخار آمدند و هم درینسال میرزا عبد الرحیم نایب اول وزیر دول خارجه بامور سفارت اسلامبول و اقامت در آن بلده آمد و میرزا حسن خان کارپرداز اول سفارت ایران در تفلیس گشت و شفیعخان که سفیر و مقیم لندن بود رخصت مراجعت یافت یکشنبه نهم شعبان وارد طهران گشت

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و یک هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد و یک هجری چون یکساعت و چهار دقیقه از روز چهارشنبه دوم شهر رجب برگذشت مطابق سنه توشقان ئیل ترکی شمس از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل کرد و ملک الملوک عجم ناصر الدین شاه قاجار بساط عیش و سامان عید بباز آورد و چاکران درگاه را ببذل زر و سیم و خلاع گرانبها شادکام ساخت و در مبدای این سال نخستین قصه خان خوارزم دقتل او و طلیعه نصرت و اقبال گشت چنانکه بشرح میرود و همانا مملکت خوارزم از جانب جنوب غربی با خاک استراباد پیوسته میشود و جنوب شرقی آن با مرو می پیوندد و چون این مملکت از مینوی جیحون است از ممالک ایران بشمار میرود و همواره خوانین اوزبک که در مملکت خوارزم حکومت میکرده اند از چاکران سلاطین ایران شمرده میشده و سر بر خط فرمان داشتند و اگر وقتی سر از فرمان برتافتند کیفر یافتند چنانکه در زمان دولت سلطان محمد صفوی جلال خان پسر محمد خان اوزبک طریق طغیان و عصیان سپرد و بدست مرتضی قلیخان حاکم مشهد مقتول گشت و هنگامیکه عبد الله خان شیبانی بخوارزم استیلا یافت حاجی محمد خان حاکم خوارزم بحضرت شاه عباس پناهنده گشت و شاه عباس در سال یکهزار و شش تاریخ هجری سفر خراسان کرد و حاجی محمد خان و عرب سلطان پسرش را در خوارزم منصوب ساخت و دشمنان ایشان را برانداخت چون نوبت سلاطین صفویه منقضی گشت و خللی در کار ملک پادید آمد نادر شاه افشار در تخت ملک جای کرد و آن هنگام که سفر خوارزم پیش داشت و ایلبارس را که نسب بفاضل اوناق و محمد امین اوناق میبرد مقهور و مقتول نمود و محمد طاهر خان پسر محمد ولیخان اوزبک را حکومت خوارزم داد چنانکه بتفصیل حال هر یک از ایشان در جای خود بشرح خواهد رفت بعد از دولت نادرشاه قبایل یموت بر خوارزم دست یافتند و حکمرانان آن اراضی بقفرات کریختند و از آنجا ایتیذر خان پسر عوض اتالیق بن محمد امین در سال هزار و دویست و ده هجری لشکری فراهم کرده بر سر خوارزم تاختن آورد و در رزم او قبایل یموت هزیمت شدند و باراضی گرگان گریختند و از گرگان اعداد کار کرده دیگر باره راه خوارزم پیش داشتند و در منزل غنقه چاشکن میدان مبارزت راست کردند و درین کرت نیز شکسته شدند و از آن پس حکومت خوارزم را ایتیذر راست بایستاد و بعد از دو سال برادرش محمد رحیم خان در سال یکهزار و دویست و دوازده

خلعت کردن شاهنشاه ایران دوست محمد خان و سایر حکام افغانستان را

ذکر حدود خوارزم و فرمانگذاران آن مملکت

هجری

هجری در مملکت خوارزم حکمران آمد و بیست و هفت سال فرمانفرما بود و بعد از وی پسرش اللهقلی خان در سال یکهزار و دویست و 653
سی و نه تاریخ هجری بجای او بنشست و مدت هیجده سال حکومت داشت و چون او رخت از جهان بیرون برد رحیم قلیخان
برادرش مملکت خوارزم را تحت فرمان کرد و مدت پنجسال زمان یافت آنگاه محمد امین خان بن الله قلیخان بن محمد رحیم خان بن
عوض ایناق بن محمد امین ایناق بن فاضل ایناق بن ابوالغازی بن اسفندیار بن عرب محمد سلطان بن حاجیم خان ابن
تولی خان بن چنگیز خان در خوارزم فرمان روا گشت و در سال یکهزار و دویست و شصت و دو هجری حکومت او محکم شد
و با شاهنشاه غازی محمد شاه از طریق چاکری بیکسوی رفت و چون شغب خراسان و فتنه حسن خان سالار حادث شد
کارداران دولت بتادیب و تنبیه او نپرداختند و این ببود تا ملک الملوک عجم ناصرالدین پادشاه بتخت ملک برآمد محمد امین
خان همچنان بر استکبار و استنکاف میرفت و هرگاه بحضرت دارالخلافه انفاذ میداشت چنان مینگاشت که پادشاه کودکی
با پادشاه بزرگی نگارد و این بیرون قانون چاکری بود نخست آنکه مملکت خوارزم جزو ممالک ایران است و دیگر آنکه سلطان
ایران را مانند محمد امین خان بیست کس چاکر افزون است که هر یک در مملکتی وسیعتر از خوارزم حکومت دارند لاجرم کردار
او بر طبع غیور پادشاه ثقیل افتاد و چند کرت آهنگ آن کرد که لشکری ساخته بخوارزم بتازد و آن مملکت را از محمد امین خان
و مردم او بپردازد جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که از برای جنگ محمد امین خان برق افراختن و لشکر تا خیوق
تاختن رنجی بزرگ و زحمتی بسیار است چه این راه را هیچگونه کیاه و میاه بدست نشود و از برای حمل آذوقه و علوفه و آب گنجی بزرگ
مبذول باید کرد و بعد از فتح خوارزم سودی که برابر این زیان باشد بهره نتوانیم یافت اگر فرمان رود در ازای تیغ و سنان کلک
و بنان بکار در آوریم و بجای توپ باره کوب چند سطر مکتوب نگاریم و محمد امین خان را از بیخ و بن براندازیم شاهنشاه ایران
مسئول او را با اجابت مقرون داشت پس صدراعظم کلمه چند رقم کرد و مردم مرو و سرخس را به بخشایش و بخشش شاهنشاه ایران
استمالت ساخت و میرزا فضل الله وزیر نظام را نیز آگهی فرستاد تا با مردم مرو و سرخس طریق رفق و مدارا پیش داشت چندانکه
مردم مرو و سرخس مطمئن خاطر شده یکباره از خان خوارزم بگشتند و خود بمشهد مقدس آمده از کارداران دولت طلب حاکمی
و عاملی کردند چنانکه از این پیش مرقوم افتاد اما محمد امین خان بهمان کبر و خیلا که در دماغ داشت وقتی بطلب زکوة سفر مرو
کرد و سپاه حسام السلطنه او را بگریخت تفصیل این قصه نیز مذکور شد و همچنان کس بطلب زکوة روانه سرخس داشت
و مردم سرخس فرستاده او را بکشتند این هنگام خشم او جنبش کرد و دل بر آن نهاد که خاک مرو را بباد دهد و مردم سرخس را
بدین گناه تباه سازد و از این سوی نیز چنان افتاد که بلای قحط و غلا در مرو بالا گرفت و لشکری که از جانب کارداران دولت
برای حفظ و حدود در آن بلده اقامت داشتند زیستن نتوانستند کرد و ناچار مراجعت بمشهد مقدس نمودند این نیز خان خیوق را
قوی دل ساخت و فرمان کرد تا لشکر فراهم شوند و رسولی نزدیک حکومت خان والی میمنه فرستاد و استمداد کرد حکومت
خان پسر خود را با هزار سوار جرار بدرگاه او گسیل داشت و محمد شیخ سردار با دو هزار سوار بسیج سفر کرد و عبدالله خان پسر عمش
لشکر اوزبک را عرض داد و بیک مراد بای تکه ترکمانان قریاب را انتظام کرد و جعفر آقای کلاتی که بدو پناهنده بود هیچ
دقیقه از تحریک و تحریض سپاه مهمل نگذاشت مع القصه محمد امین خان از خیوق خیمه بیرون زد و چهل هزار مرد جنگی از اوزبک
و ترکمان عرض لشکر داد و ده هزار شتر از برای حمل آب گزیده ساخت و آذوقه و علوفه سپاه را بر بیست هزار شتر بار کرد و کوچ
بر کوچ طی مسافت نمود و تا بلده مرو عنان باز نکشید و بعد از ورود بمرو خطی بریزه کان سرخس نوشت و رسولی بدیشان فرستاد

کرچتوانی راه حضرت کبریه تا شما را دیدار کنیم تو در اخذ کوه و نظم امور شما از در بصیرت باشیم مردم سرخس رسول او را باز فرستادند و سفر مرو را همه روزه بمماطله و تسویف دفع دادند محمد امین خان چند کرت تجدید رسول کرد و مکتوبی چند از در بیم و امید نفاذ داشت و فرستادگان او بی نیل مرام باز شدند لاجرم در خشم شد و گفت تا مگر حاضر شدن بحضرت من بر شما صعب مینماید سفر سرخس بر من سهل باشد و بفرمود تا لشکر ساخته سفر شد و از مرو خیمه بیرون زد چون این خبر بمردم سرخس رسید بچنوانی عریضه نگار کرده بدست مسرعی سبک سیر انفاذ حضرت شاهزاده فریدون میرزای فرمانفرما داشتند که ما پشتوانی کارداران دولت ایران و مکتوب میرزا فضل الله وزیر نظام که بر حسب حکم صدر اعظم نزدیک ما فرستاد سر از اطاعت خان خیوق بیرون کردیم و فرستاده او را عرضه هلاک و دمار داشتیم اکنون خان خیوق بمکافات کردار ما با چهل هزار سوار جرار در میرسد و کرد این بلد را با سم ستور بگرد و بر میبرد اگر حفظ و حراست ما را واجب دانسته اید لشکری در خور این جنگ نزدیک ما گسیل سازید فرمانفرما غره جمادی الآخره چون این قصه بدانست سفر سرخس را تصمیم عزم داد و بفراهم شدن لشکر فرمان کرد و وزیر نظام در اندیشه رفت که مبادا قبل از رسیدن فرمانفرما بسرخس خان خیوق کار گفتنی فرماید و بدان بلده دست یابد لاجرم حسن خان سبزواری را طلب ساخت و چهارصد سوار از مردان کارزار ملازم خدمت او نمود و گفت از اینجا ایلغارکنان تا بسرخس ترکتاز کن و مردم آن اراضی را از رسیدن شاهزاده با لشکر سواره و پیاده آگهی ده و بگو جماعت اوزبک کدام سگ باشند که با لشکر ایران که شجاعت شیران را بازی شمارند نبرد آزمایند و ایشان را قوت دل بده از آن تا لشکریان در رسند این بگفت و او را روانه داشت و حسن خان بسرعت سحاب و شهاب ره سپار گشت اما از آن سوی خان خیوق با آن سپاه بزرگ روز بیست و هفتم جمادی الآخره بکنار سرخس آمد و سراپرده خویش راست کرد و همی خواست تا بی آنکه گردی انگیخته شود و خونی ریخته گردد مردم سرخس را تحت فرمان آرد چند کرت رسول بمیان شهر فرستاد و مردم فراوان بیم و امید داد و سخنان او هیچگونه مفید نیفتاد لاجرم نیران خشم او زبانه زدن گرفت و یکباره دل بر جنگ نهاد و خواست تا پیش از آنکه سپاه ایران در رسد کار سرخس را یکسره کند پس بفرمود پنجهزار سوار از لشکرگاه بیرون شده راه با قلعه نزدیک کردند مردم سرخس نیز برج و باره استوار کرده پنجهزار سوار از شهر بیرون شدند و با ایشان رزم دادند و سپاه اوزبک را شکسته کردند و چند عراده توپ صف شکن و پانصد قبضه شمخال و اسب و شتر فراوان از ایشان بگرفتند یکدو روز دیگر کار بدینگونه رفت و همه روزه سپاه اوزبک هزیمت شد لکن چون لشکر خان خیوق فراوان بود و علف و آذوقه در شهر اندک بدست میشد مردم سرخس در خاطر نهادند که با او از در مصالحت و مسالمت بیرون شوند اما حسن خان سبزواری پنجشنبه نوزدهم جمادی الآخره وارد لشکرگاه محمد حسن خان سرتیپ شده در آنجا سواران خود را بازدید ساز و برگ کرده روز دیگر راه سرخس پیش داشت و صحبت بیک سارق و اوزبیک قلیج و صفر که را که از سرداران ترکمان بودند با پنج سوار ترکمان دلیل راه ساخته تاختن نمود و از رباط ماهی بیرون شد نیمروز بپای برج قراول نزد دوران رسیده و با ترکمانان از در مشاورت طریق محاورت سپردند که کار شتاب و درنگ باز دانند و آهنگ سرخس را از راهی ایمن اختیار کنند در پایان کار اقامت در آن ارض را نا هنگام دانستند و چهار تن سوار ترکمان و چهار تن قزلباش بمنقلای سپاه بیرون فرستاده خود نیز بر نشستند و تا آب ده برابر برانداختند در آنجا تن سوار از قراولان لشکر خوارزم و ایشان را دیدار کردند و باز شتافتند تا لشکر خویش آگهی برند حسن خان چون این بدانست

مأمور شدن حسن خان بجنگ خان خوارزم

بعجل

۲۵۵ به عجل شتاب ننموده و از آنجا تا سرخس که چهار فرسنگ مسافت بود به تیرکتاز برفت و یک ساعت از آن پیش که چهره صبح سر بر زند به
سرخس درآمد و خورشیدخان و حسن قلیخان و تمامت بزرگان شاد خاطر شدند و دل قوی کردند هم در آن روز چون آفتاب یک نیزه بالا
از افق صعود کرد جماعتی از سواران خوارزم از طرف شمال قلعه سرخس حمله افکندند و سپاهی بزرگ از جانب جنوب با توپخانه جنبش نمود
و مردم سرخس نیز ساخته جنگ شدند و حسن خان با اینکه هیجده فرسنگ تاخته بود تقاعد نورزید و سواران خود را بداشت با لشکر
سرخس هم فرسنگ پذیره جنگ گشت و در برابر دشمن صف راست نخستین یکتن سوار خوارزم قمچاب رزم را عجب بر جهاند و
از چپ و راست بتاخت در این وقت یکتن از مردم حسنخان بسوی او درآمد و در اول حمله او را هزیمت کرد لشکریان چون این بدیدند
از دو جانب جنبش کردند و درهم افتادند و مدتی بشجاعت با هم بکوشیدند و از هم بکشتند ناگاه پیر ارحم خان پیک مراد بای را
که از بزرگان خوارزم بود دیدار کرد و راه نزدیک کرده او را هدف گلوله تفنگ ساخت و از اسب در انداخت صفرک چون این بدید
اسب براند و سر او را از تن دور کرد با جمله در این کارزار از مردم خیوق سعید سوار بخاک افتاد و از میمنه قربانعلی بیک مردی
که مردی دلاور بود اسبش از پای درآمد و خود نیز جراحت یافت او را از میدان جنگ بیکسوی بردند و همچنان میرزا غلام از مردم
حسنخان زخمی گشت و دیگر میر احمد خان را زخمی از نیزه و جراحتی از شمشیر برسید و اسب خورشید خان نیز نابود گشت و هم در آن
حربگاه دو عراده توپ و بسیار آلات حرب و ضرب از سپاه خیوق غنیمت گرفتند و این وقت هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند
اما چون مردم سرخس بسبب کثرت عدد و قلت عدد بیمناک بودند در دل داشتند که با خان خوارزم از در مصالحت بیرون شوند
حسن خان چون این بدانست گفت خاطر مشوش مدارید در این جنگ تنها من گذارید اگر شما را نصرت کردم و مظفر آوردم
کامروا باشید و اگر نه از در مصالحت بیرون شوید سخن بر این نهادند و آن شب را بپای آوردند اما فرنفرما از دنبال حسنخان
حکم داد تا پانصد سوار بسرعت برق و باد خود را بدو رسانند و محمد حسنخان سرتیپ فوج فراهانی را با دو فوج فراهانی و کردها
و چهار عراده توپ و پانصد سوار دیگر بفرمود تا شتاب زده راه سرخس گیرند و خویشتن روز هفدهم جمادی الآخره آهنگ راه
کرد علیقلی خان میرپنج با افواج خویش و سام خان ایلخانی با سوار خراسانی و سلیمانخان دیرکزی با سوار مان خود و جواد
خان با سوار شقاقی و محمد حسینخان سرهنگ با فوج گروسی و بیوک خان سرهنگ با فوج ملازم رکاب شدند بالجمله با ده هزار تن
مرد لشکری از سرباز و سوار عراقی و خراسانی و ده عراده توپ آهنگ سرخس راه برگرفت از قضا آن پانصد سوار که از پیش
بتاخت یکروز بعد از ورود حسنخان سبزواری وارد سرخس شد و پنجم در آن روز که حسنخان جنگ او رنگ را بر ذمت نهاده
بود لاجرم از امداد اعداد کار کرده با مردم خود از دروازه شهر بیرون شد و از آنسوی چون محمد امین خان از رسیدن حسنخان
و سپاه ایران آگهی یافت بیم کرد که مبادا لشکر ما از یک دنبال در رسد و کار صعب افتد و همچنان از شکستن لشکری که از پیش
به سرخس فرستاده بود خشمی بکمال داشت لاجرم روز دوشنبه سلخ جمادی الآخره بفرمود تا لشکرها بتازند و جماعت را از رزم
آغاز نهاد و از آن پیش که لشکری بزرگ مدد رسد کار سرخس را یکسره کنند و اسب بخواست و برنشست و چهار هزار لشکر او رنگ
و ترکان و جمشیدی و قرایی و تیمنی و میمنه و شبرغان و سالور در حرکت آمدند و تا ظاهر سرخس براندند و بر پشته که بقا قلعه چی شهرت
دارد و از جانب شرقی دو تیر پرتاب تا سرخس مسافت دارد فرود شد و خیمه برافراخت و اعیان خیوق و بنی اعمام او نیز از اسب پیاده
شدند و در نزد او انجمن شدند و این هنگام فرمان کرد تا لشکر هفتصد یورش سرخس را فرو گیرند و مردم سرخس یک هنگام
خوانقلی و نظر قلی حسنخان سبزواری بیرون شدند و نیمه یکراه در دروازه شمالی سنگر برکردند و نیمه لشکر خوارزم را تقسیم کردند

مقاتله خان خوارزم با لشکر خراسان در سرخس و قتل خان خوارزم

از دور دیده لشکر رده بر کشیده و سپاهیان صف راست کرده و میمنه و میسره بیاراستند ابطال رجال از یمین و شمال تاختند و
هر چند سپاهیان خراسان مانند گرد سواران خان تفنگ و شمخال فرو گذاشتند چون ساختند جنگی صعب در میانه برفت و لشکر سرخس پشتوانی سپاه
ایران مردانه کوشیدند چنانکه سه هزار کس از دلیران خوارزم را در آن رزمگاه بخاک و خون افکندند و نوزده عراده توپ
و بیست و چهار عراده صف شکن و چهار علم و پنجاه شمخال خود داشتند و اسب و شتر فراوان بدست کردند خان خیوق در پس
سراپرده خود نگران این جنگ بود و ضعف لشکر خود را نظاره میکرد بعضی از نزدیکان با او گفتند برخیز و طریق فرار برگیر که پای ثبات
لشکر از جای برفت بیم آنست که دستگیر شویم گفت من هرگز از ستیز و آویز مردم سرخس ما را گریز پیش نخواهم داشت و دو دامان
بگیر پا با چیز نخواهم گرفت هنوز این سخن بر زبان داشت که یکباره لشکر خوارزم پشت با جنگ کردند و مانند گله گرگ دیده روی
بفرار نهادند و ایرانیان از دنبال ایشان همی تاختند و مردم مرکب بخاک راه انداختند و هزیمتیان را از کنار قاطوتپه که خان
خیوق بر فراز آن بود بگذرانیدند محمد امین خان چون این بدید هراسناک شد و حکم داد تا اسب او را حاضر کنند تا برنشیند از این سوی
حسن خان سبزواری چون لشکر خوارزم را پراکنده یافت عنان بگردانید و آهنگ قاطوتپه کرد وقتی برسید که خان خیوق و بنی
اعمام او بر اسبهای خویش برنشسته آهنگ فرار داشتند و چون خان خیوق مانند پادشاهان اسب خود را با ساز زرین و جواهر
ثمین زینت کرده بود در میان سواران شناخته آمد سواران خراسانی اطراف او را فرو گرفتند و قربان گل که گلدی از مردم
مرو بود راه بدو نزدیک کرد محمد امین خان مرگ را معاینه نمود و فریاد برداشت که این رافضی را از من بگردانید قربان گل مجال
بر کس نگذاشت و پیش راند و شمشیر خویش را از سوی چپ بزد چنانکه دهان او را تا بن دو گوش چاک زد خان خیوق بدان
زخم از اسب در افتاد و با سواران خراسان از در عجز و لابه و ضراعت همی گفت مرا زنده بدرگاه شاهنشاه ایران حمل دهید
تا هر چه خواهد حکم براند گفتند ما را بلاشه گران تو هیچ حاجت نباشد سرت را که حملی سبک است برگیریم و بخاک راه پادشاه
افکنیم اما سواران سرخسی و مروی و خراسانی هر کس همیخواست خویشتن سر او را از تن دور کند و بحضرت دار الخلافه آورد
از این روی در میان سواران کار بمقاتلت انجامید و دوازده تن مقتول شد در پایان امر صحت نیاز خان پسر اخی خان
سرخسی سر او را از تن دور کرد و لشکریان تیغ در عمزادگان و نزدیکان او نهادند چهارده تن از بنی اعمام او را که معروف
تبوره اند سر برداشتند و قاضی خوارزم و عبد الله محرم و داروغه محرم و خدایار لی و دولت یار لی و پیک جان دیوان بیگی
و سردار پیک جان و نیاز علی مینک باشی و اسد الله علی یوزباشی و حق نظر مینک باشی و دولت نیاز یوزباشی و میر نیاز محمد بای
که از این پیش حکومت مرو داشت و پسر حکومت خان والی میمنه و پهلوان ولیس بای خیوقی و بیک مراد بای که حسن تابعی
و سلطان که و محمد شیخ سردار و پسر عباس خان که با شمشیر دلیران بگذشتند و بر زیادت از این سی و دو تن بزرگان
شناختگان و دویست و هفتاد تن از صاحبان مناصب خوارزمی مقتول گشت و میر احمد خان جمشیدی هراة که صید محمد خان
ظهیر الدوله با پانصد سوار باعانت خان خوارزم فرستاده بود نیز زخمی صعب برداشت و بعد از سه روز در گذشت
امیر صالح که نیز از جانب ظهیر الدوله نزدیک خان خوارزم رسول بود در آن گیرودار مقتول گشت و جعفر آقای کلاتی هم در آن
کارزار پایمال هلاک و دمار شد و جمله لشکریان سرگشتگان را بر گرفتند و آهنگ خدمت فریدون میرزای فرمانفرما نمودند
و فرمانفرما اینوقت در آق دربند اوتراق داشت و محمد حسن خان سرتیپ فرمانی بشش فرسنگی سرخس رسیده بود بالجمله
بعد از در آق دربند شب دوشنبه سلخ جمادی الآخره که روز قتل خان خیوق است فرمانفرما سر او را نصب کرد تعلیق بر نیزه

[illegible]

سامخان ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف خان و امیرخان سرتیپ تورت پکلو و محمد حسینخان هزاره با ده هزار سوار از آق دربند
سرخس که پانزده فرسنگ است ایلغار کنان بتاختند و ایشان بعد از قتل خان خیوق هنگام غروب آفتاب برسیدند و با مردم
سرخس بهم پیوستند و از اینطرف سر خان خیوق را پسر حکومت خان و نزدیکان او نیز دیگر فرمانفرما آوردند و شاهزاده
عریضه نگار داده برضاقلیخان قزوینی نایب ایشیک آقاسی سپرد و سرها را نیز تسلیم او داد تا بحضرت دارالخلافه حمل کند و میرزا
فضل الله وزیر نظام عریضه بر نگار کرده بدست مشهدی سبک سیر انفاذ درگاه شاهنشاه داشت شب سیزدهم رجب که

آوردن سرخان خوارزم را بدرگاه شاهنشاه ایران

شب میلاد علی امیرالمؤمنین علیه السلام است مژده این فتح را معروض کارداران دولت داشت و روز پانزدهم رضاقلیخان حامل سرها
وارد دارالخلافه شد و بعد از سه روز دیگر ملک الملوک عجم بر تخت ملک برآمد و بار عام در داد این فتحنامه را من بنده به تلفیق
بانی معروض داشتم آنگاه بحکم شاهنشاه سر خان خیوق و یاران او را غسل دادند و کفن پوشیدند و بیرون دارالخلافه
ریب بدروازهٔ دولت با خاک سپردند و بر فراز مزار او از خشت پخته قبه کردند اکنون بر سر سخن باز آئیم بعد از قتل خان
ودن عبدالله خان پسر عم او از میان گیرودار فرار کرده و خود را بلشکرگاه رسانید و کس نزدیک مردم سرخس فرستاد که
امشب مرا مهلت بگذارید تا از رنج این مقالت برآسایم فردا بامدادان از تلید و طریف هر چه بخواهید بر وضیع و شریف بذل
و راه خوارزم پیش گیرم مردم سرخس این سخن را استوار داشتند و او را بکار خویش بگذاشتند چون شب تاریک شد و سیاهی
جهانرا فرو گرفت عبدالله خان بفرمود تا مردم او برنشستند و چندانکه توانستند زر و سیم و جواهر ثمین با خود حمل دادند و [illegible]
ران برنشستند و بجانب مرو بگریختند بعد از ورود باراضی مرو معادل یکصد و پنجاه هزار تومان بمیان قبایل بذل کرد تا از
جا بسلامت عبور کرده خویشتن را بخیوق رسانید و از سوی چون صبحگاهان فرار او مکشوف افتاد سامخان و شاهزاده
محمد یوسف و امیرخان و جمعی از مردم سرخس تا دوازده فرسنگ از قفای عبدالله خان بتاختند و او را درنیافتند ناچار مراجعت
سرخس نمودند و شاهزاده فرمانفرما نیز سه روز بعد از قتل خان خیوق با دوازده هزار تن سواره و پیاده چهارم رجب وارد
سرخس گشت و پنج روز در سرخس کهنه اقامت نمود و از آنجا یازدهم رجب آهنگ مرو فرمود و پانصد تن سوار سرخسی نیز
بلشکر او پیوست در منزل دربندخان شناختگان ساروق او را پذیره شدند و اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و از برای
منازلی که آب کمیاب بود شترهای خویش را با حملهای گران از آب ملازم لشکرگاه ساختند و از شاهزاده نواخت و
نوازش دیدند و این هنگام وزیر نظام در شهر مشهد جای داشت و از پی هم دینار و درهم و علف و آذوقه بلشکرگاه همی
فرستاد چندانکه خصب نعمت در میان لشکر از شهر مشهد بر زیادت بود بالجمله فرمانفرما روز بیستم رجب وارد مرو گشت
قبایل ساروق را از [illegible] طلب داشت و حکم داد تا زن و فرزند و اموال و اثقال خود را از قریاب برآوردند آنگاه
فرمود تا قلاع قریاب را بتمامت خراب کردند و هشتاد خانوار ساروقی از بهر گروگان بجانب مشهد گسیل داشت و بر قبیله سالور
حاکمی برگماشت و حکومت مرو را بنجانسوار خان هزاره تفویض فرمود و روز دهم شعبان از مرو طریق مراجعت برگرفت
هشت روز در کنار سرخس اوتراق کرده و دیگرباره آن بلده را منظم کرده و از آنجا عبدالجبار خان فرستاده ظهیرالدوله را
تشریف کرده روانه هرات نموده خود کوچ بر کوچ طی مسافت کرده غره شهر رمضان وارد مشهد مقدس گشت و مجدداً
بعون الله وزیر نظام پانصد سوار از برای حفظ حدود و ثغور سفر مرو مامور داشت آنگاه صورت حال را مکتوب کرده:

معروض درگاه شاهنشاه ایران نمود و کارداران دولت در ازای زحمت هر یک از چاکران خلعتی کردند شاهزاده فرمانفرما
نشانی مکلل بالماس و مصور بتمثال شاهنشاه یافت و عصائی مرصع بجواهر شاداب وزیر نظام را عنایت رفت و سام خان
ایلخانی و شاهزاده محمد یوسف افغان و جعفرقلی میرزا و مهدیقلی میرزا و محمد حسین خان سرتیپ و محمد حسین خان قوللر آقاسی
و امیرخان سرتیپ و محمود خان سرهنگ و کاظم خان سرهنگ و محمد تقیخان سرهنگ و عباسقلی خان کروس و امیر حسین خان
برادر سام خان و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و چهارده تن دیگر از قواد سپاه را بخلاع گرانبها مفتخر فرمودند و حق خدمت هیچکس را
ضایع نگذاشتند و هم در اینسال روز سیزدهم شهر رجب را که عید میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام است شاهنشاه ایران
عیدی بزرگ نهاد و بساطی شاهانه بگسترد و بار عام درداد وضیع و شریف بدین تهنیت رطب اللسان گشتند و در میان سلاطین
ایران این سنت بتذکره بماند و هم در اینسال گل محمد خان بلوچ سر بطغیان و عصیان برآورد و قلعه ایرندگان را استوار کرده
متحصن گشت محمد حسن خان سردار ایروانی که اینوقت حکومت کرمان داشت نصرالله خان یاور را با جماعتی از سربازان مأمور نمود
تا آهنگ او کردند و قلعه او را حصار دادند و بقوت یورش تسخیر آن قلعه را تصمیم عزم استوار نمودند در میان آن گیرو
دار چهارده تن از مردم بلوچ مقتول گشت و قلعه مفتوح شد و هم در اینسال عبدالصمد میرزا برادر کهتر شاهنشاه ایران
حکومت قزوین یافت و حسنعلی خان اجودانباشی بوزارت او سرافراز گشت و حکومت طارم و تدبیر کار آن بشاهزاده سیف الله
میرزا تفویض آمد و همچنین شاهزاده حمزه میرزای حشمة الدوله فرمان حکومت اصفهان یافت و محمد حسن خان پیشخدمت باشی مأمور بحکومت
کاشان گشت و هم در اینسال برحسب فرمان عباسقلی خان پسیان بحکومت شاهرود و بسطام مأمور گشت و از دارالخلافه
بیرون شده راه برگرفت بعد از ورود ببسطام بنظم آن بلده پرداخت عباسقلی خان را غلظتی در طبع و خشونتی در خلق بود با حکام
عزل و عزلت با همه کس از در فروتنی و ضراعت بیرون نیست و هرگاه بخدمتی مأمور میشد یا بمنصبی نامبردار میگشت مردم
بزرگ را حشمت اهل حرفت نمی نهاد و برخم زبان که برنده تر از زخم سنان است خاطرها جراحت میکرد مع القصه یکروز
حاجی میرهاشم بسطامی که از شناختگان آن بلده و اعیان آن اراضی است برای عباسقلی خان درآمد و بمجلس او
در رفت عباسقلی خان برآشفت و او را سقط گفت که بی اجازت چرا بدین سرای درشدی و قرب مجلس من جستی هم اکنون
برخیز و بی آنکه آسیبی بتو رسد طریق خویش برگیر حاجی میرهاشم سخت آزرده دل و شکسته گشت و با خاطری دیگرگون از نزد او
بیرون شد و درنگ خود را در شهر فرود نام و ننگ دانست اما جرم بتوانی از شهر بسطام آهنگ دارالخلافه راه برگرفت و با جمعی
از مردم آن بلده بقاسم آباد که نیم فرسنگ تا شهر مسافت است برفت و همیخواست که کردار ناپسند عباسقلی خان را در نزد کارداران
دولت مکشوف دارد در اینوقت قربانخان یوزباشی کوداری که او نیز از عباسقلی خان رنجیده خاطر بود به پیوست چه
اهل از خانه خود که در کوهپایه داشت کوچ داده متوقف شهر ساخته بود با جمله قربان خان چند تن از غلامان او و گروهی
از مردم کوهپایه و میغانی بر او گرد آمدند و اعداد سفر دارالخلافه کردند در اینوقت چنان افتاد که محمد قلیخان حاکم تربت که از طرف
خراسان می سپرد وارد شاهرود شد و عباسقلیخان او را استقبال کرده تا کاروانسرای خیرآباد با او برفت و هنگام مراجعت
از مشایعت او چون خواست وارد شهر بسطام شود حاجی میرهاشم و مردم او را آگهی بیست که از قلعه قاسم آباد بیرون شده طریق طهران
پیش گرفته اند این حدیث بر طبع او ثقلی افکند و دل بر آن نهاد که ایشان را از عزیمت خود دفع دهد پس اسب بزد و از دنبال آن
جماعت بتاخت و سخنان درشت ایشان را پیام کرد چون راه نزدیک شد حسن نامی میغانی [illegible] بگردانیدند

حکومت عباسقلیخان پسیان در شاهرود و بسطام و قتل او

با تفنگهای خود را به و بگشادند از قضا گلوله بر مقتل او آمد و از اسب در افتاد و میرزا داود برادرزاده میرهاشم پیش شده
شمشیری بر دهن او فرود آورد و دیگر کسان او را با تیغ پاره پاره کردند و این واقعه در بیست و ششم شهر جمادی الاولی بود و
این خبر به دست ساعی سبک سیر روز بیست و هشتم جمادی الاولی معروض کارداران دولت افتاد اگر چه عباسقلی خان از کردار
ناهموار و خوی ناستوده بود اما کیفر او به دست مردم رعیت در شریعت ملک گناهی عظیم است لاجرم برحسب فرمان شاهنشاه
ایران چراغعلی خان زنگنه قوللر آقاسی با یکصد و پنجاه تن غلام مامور سفر بسطام گشت تا قاتلین او را دستگیر کرده بسته
روانه حضرت دارالخلافه دارد در روز دوم جمادی الآخره چراغعلی خان از دارالخلافه بیرون شد نخست دوازده تن
غلام از راه فیروزکوه مامور ساخت و چند کس از طریق دماوند فرستاد و نفری با استرآباد گسیل نمود تا اگر از آنجماعت
بجانبی گریخته باشند دستگیر سازند لکن در عرض راه مکشوف افتاد که چون حاجی میرهاشم از حدود شاهرود بیرون شد
قرباشخان بخانه خویش مراجعت نمود چراغعلی خان چون این بشنید مکتوبی به و کرد و خطی نیز بدوستان حاجی میرهاشم
فرستاد که من از بهر آن میآیم که حق از باطل باز نمایم و هیچ بیگناه را تباه نسازم بر زیادت ازین گناهکاران را نیز
شفاعت خواهم کرد از مطالعه این مکاتیب قاتلین عباسقلیخان دل قوی کردند و تا دو فرسنگ از مینوی شاهرود
چراغعلیخان را پذیره شدند و با او تا ظاهر شهر بسطام طی مسافت نمودند و از آنجا خواستند رخصت مراجعت حاصل کنند
چراغعلیخان با ایشان آغاز مهر و حفاوت نمود و بخوان خویش دعوت کرد و آنجماعت را بشهر در آورد و در زمان حکم داد
تا دروازه های شهر را استوار به بستند و بعد از ورود بسرای امارت بفرمود تا قرباشخان و پانزده تن از مردم او را بگرفتند
و در همان شب با کنده و زنجیر روانه دارالخلافه نمود تا کارداران دولت از در عدل و نصفت بازپرسی بسزا کرده هر کس را
باندازه گناه کیفر کردند و چراغعلی خان را حاضر درگاه ساخته بحکومت خمسه سرافراز فرمودند و هم در اینسال موسیو بوره
وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه بسفارت مخصوصه دولت ایران مامور شده کارداران دولت علیخان سرتیپ
قراگوزلو را در هیجدهم شهر رجب بمهمانداری او روانه فارس فرمودند تا او را بمکانتی لایق بدارالخلافه آورده تشریفات
شاهانه در حق او مبذول افتاد در روز پنجشنبه بیستم شهر شوال بتقبیل سده سلطنت کرد و از آنجا بخدمت صدر اعظم شتافت و پس از
دور ورود در سرای نظام الملک در آمده او را نیز دیدار کرد مردی با حصافت عقل و رزانت رای بود و در استواری مواثیق مودت میان
کارداران دولتین ایران و فرانسه فراوان خواستار گشت چنانکه ازین پیش اشارت شد بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم میان
دولتین ایران و فرانسه عهد مودت استوار شد و معاهده بخط و خاتم اولیای دولتین بر نگارش گشت

صورت عهدنامه منعقده فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیه فرانسه

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه
وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شمس فلک تاجداری
مهر افق شهریاری برازنده دیهیم صاحب کلاهی منتقه طراز لوازم شاهنشاهی خسرو عادل نامدار ناپلیان امپراطور ممالک فرانسه
هردو علی السویه اراده و تمنای صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه
نافع و سودمند تبعه دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم اینکار اعلیحضرت
شاهنشاه ممالک ایران [illegible] صاحب [illegible] امیر تومانی با حمائل [illegible] و صاحب نشان تمثال همایون

جلد اول تاریخ قاجاریه از مجلدات ناسخ التواریخ

از درجه اول شمشیر مرصع و عصای مکلل بالماس و مروارید و صاحب نشان درجه اول امیر نویان اعظم و حمایل سبز مخصوص درجه اول و صاحب لقب و آلکس جناب اشرف ارفع امجد میرزا آقاخان صدراعظم دولت علیه ایران و اعلیحضرت امپراطور ممالک فرانسه جناب موسیو نیکولا سپرپوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت بهیه فرانسه صاحب نشان افتخار مسمی بلژیان دونور و حمایل [illegible] بین کره کوار و نشان افتخار مجیدیه و غیره او کلای خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه در دارالخلافه طهران مجتمع شدند و اختیار نامه خود را مبادله کردند موافق قاعده و شایسته دیدند و فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم الی الابد فیمابین دولت علیه ایران و رعایای آن دولت و دولت بهیه فرانسه و رعایای آن دولت دوستی صادق و اتحاد دائمی برقرار خواهد بود فصل دوم سفرای کبار و وزرای مختار که هر یک از دولتین معاهدتین بخواهند در بار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که در حق سفرای کبار و وزرای مختار دولتین معاهدتین و اتباع ایشان معمول و مجری و همان امتیازات محفوظ خواهند بود فصل سوم تبعه دولتین علیتین معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکت محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت باتباع دول کاملة الوداد منظور میشود در حق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه ماذون و مرخصند که هر گونه امتعه و اقمشه و محصولات چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت همدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند فصل چهارم هر گونه امتعه و اقمشه که اتباع دولتین علیتین معاهدتین بمملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت همدیگر بیرون ببرند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملة الوداد حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایت دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد و حق و وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسه ایران اگر فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه مرافعه یا مباحثه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهده وکیل یا قونسول دولت بهیه فرانسه است اگر متوقف در محل و مکان این مرافعه و مباحثه و منازعه بوده باشد و الا در مملکتی که اقرب بمکان مزبوره است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در مملکت فرانسه خواهد کرد هر گاه مرافعه یا مباحثه یا منازعه فیمابین تبعه دولت بهیه فرانسه [illegible] باشد مقاولات متداعیین و تحقیق و تفتیش و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه ایران که محل عادیه طی اینگونه امورات با حضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت بهیه مزبوره خواهد شد هر گاه مرافعه یا منازعه یا مباحثه در مملکت ایران فیمابین اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن بعهده وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد شد کذلک گفتگوها و منازعاتی که فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت بهیه فرانسه و تبعه سایر دول خارجه در ممالک محروسه فرانسه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که اتباع دول کاملة الوداد در مملکت مزبوره معمول و مرتب میشود و تبعه دولت علیه ایران در ممالک فرانسه یا اتباع دولت بهیه فرانسه در ممالک ایران اگر متهم بجنایات کبیره گردند بنحویکه در مملکتین مزبورتین با اتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هر گاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتیکه متوفی دارای اقوام و شرکا باشد ترکه او بالتمام بتسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه متوفی اقوام و شریکی نباشد ترکه و اموال و امانته بوکیل یا قونسول دولت متبوع متوفی تسلیم شود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شایسته و باید در این باب معمول دارد فصل هفتم دولتین علیتین معاهدتین جهت حمایت اتباع و تقویت امور تجارت

۱۲۷۱ و فراهم نمودن اسباب حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که از طرفین سه نفر قونسول برقرار کردد و قونسولهای دولت بهیه فرانسه در دارالخلافه طهران و بندر ابوشهر و دارالسلطنه تبریز بعتین و قونسولهای دولت علیه ایران در دارالسلطنه پاریس و شهر مرسلیا و جزیرهٔ بوربان توقف نمایند این قونسولهای دولتین معاهدتین بالسویه در محل متوقفه مسکونهٔ مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و معاوناتی که قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک محروسه جانبین اند محفوظ و بهره یاب خواهند کردید فصل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارتی حاضره که بملاحظهٔ کمال صداقت و دوستی و اعتماد فیمابین دولتین شوکتین ایران و فرانسه منعقد شده است بعون الله تعالی طرفین شروط مندرجه در آنرا ابدالدهر از روی صدق و راستی مرعی و محفوظ خواهند داشت و کلای مختار دولتین معاهدتین متعهد نه که امضانامجات خدیوانه از جانب سنی الجوانب شاهنشاه خود در دارالخلافه طهران یا در دارالسلطنه پاریس در ظرف مدت ششماه یا کمتر اگر مقدور کردد مبادله نمایند وکلای مختار دولتین معاهدتین این عهدنامه مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامه مبارکه بتاریخ بیست و هفتم شوال المکرم سنه یکهزار و دویست و هفتاد و یک هجری مطابق دوازدهم ژولیه یکهزار و هشتصد و پنجاه و پنج عیسوی در دو نسخه بخط فارسی و فرانسوی مطابق و موافق یکدیگر مرقوم شد مع القصه موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه در تشیید مبانی محبت و تمهید قواعد اتحاد بین دولتین ایران و فرانسه جدی بکمال مبذول داشت و پادشاه ایران در پاداش او یکقطعه نشان مرصع بالماس و مصور بتمثال شاهنشاه و حمایل آبی که مخصوص آن نشان مبارک است اورا عطا فرمود و دو قطعه نشان شیر و خورشید از مرتبه دوم با فتخار کنت دوکبنو و مسیو نیکولا که مترجم اول سفارت بود بذل رفت و این تشریفات بصحبت میرزا ملکم سرتیپ و مترجم دولت ایران چهارشنبه غره ذیحجه الحرام که عید میلادی ناپلیان امپراطور فرانسه بود انفاذ شد

مامور شدن ایلچی کبیر عباسقلیخان سیف الملک بسفارت کبری نزد امپراطور روسیه در دارالسلطنه پطربورغ

امپراطور ممالک روسیه نیکولای که شرح سلطنت او در ذیل تواریخ سلاطین روسیه در کتاب ناسخ التواریخ مذکور مشود چون وداع اینجهان کفت و فرزند او الکسندر که ولیعهد دولت روس بود بجای او برآریکهٔ امپراطوری متمکن آمد و این خبر کوشزد کارداران دولت ایران شد بحکم اتحاد دولتین ایران و روس برحسب فرمان میرزا محمدحسین عضد الملک بسفارتخانه روسیه رفته موسیو انچکوف شارژدفر و تبعه سفارت را که در دارالخلافه اقامت داشت در پیشگاه سلطنت حاضر ساخت تا شاهنشاه ایران ایشانرا تعزیت بکفت و تهنیت جلوس امپراطور جدید را ابلاغ کرد و ایشان نیز پادشاه را از در شکرگذاری سپاس کفتند و بعد از رخصت مراجعت و تقبیل سده سلطنت طریق خدمت جناب اشرف صدر اعظم کرفتند و هم از آنجا اصغای کلمات تعزیت و تهنیت نمودند و از پس روزی چند امپراطور الکسندر خبر جلوس خود را در نامه نگار کرده انفاذ تفلیس داشت تا از آنجا جنرال پرسلیف حامل نامه شده طریق دارالخلافه سپارد و بعد از نفاذ آن امر تفلیس جانشین صدیقه قفقاز نیز از جانب خود بارتولمه بولکوسنک را با او متفق ساخت تا باتفاق قربت درکاه شاهنشاه ایران را دریافته تقویم اتحاد دولتین را تقدیم کنند چون خبر سفارت ایشانرا بایران آوردند کارداران دولت علینقی خان سرتیپ افشار را مامور بمهمانداری نموده پذیره فرستادند تا ایشانرا از تبریز بدارالخلافه طهران کوچ داد و بعد از ورود بدارالخلافه روز بیست و نهم شهر رمضان تقبیل سده سلطنت کردند و هم در آن روز ادراک خدمت

جناب اشرف صدراعظم نمودند این هنگام واجب افتاد که از قبل شاهنشاه ایران از خانوادهٔ شاهزاده مردی کارآزموده و سهل و صعب جهان دیده سفر پطرزبورغ کند و امپراطور جدید را تهنیت جلوس گوید بصلاح و صوابدید صدراعظم عباسقلیخان میرپنجه پسر محمد زکیخان سردار نوری که عم صدراعظم و سالها در مملکت فارس و کرمان کارگذار بود اختیار افتاد لاجرم شاهنشاه ایران او را بسیف الملک ملقب فرمود و بشمشیر مکلل و کمر مرصع تشریف کرده از آلات و اوانی سیم وزر چندانکه بکار بود عطا فرمود و با نامهٔ مودت ختامه بسفارت کبری مأمور ساخت و همچنان برحسب فرمان قاسمخان کارپرداز اول دولت ایران مستشار سفارت کبری آمد و فرمان رفت که تهنیت و ترحیب جانشین قفقاز را وی بپای برد و نریمان خان نایب اول و میرزا صادق طبیب نایب دوم شد و دیگر حاجی میرزا محسن خان مترجم اول و نظرآقا مترجم دوم و میرزا حبیب و میرزا مهدی منشیان سفارت آمدند مع القصه سیف الملک با تبعهٔ سفارت راه برگرفت و از دارالخلافه راه آذربایجان پیش داشت در بلدان و امصار عرض راه همه جا حشمت سفارت کبری را نگاه داشتند و در بلدهٔ تبریز اعیان بلد او را پذیره شدند و با مکانتی تمام بشهر درآوردند روز دهم محرم از شهر تبریز بیرون شد و پنجروزه تا کنار رود ارس برفت و بعضی از اکابر تبریز او را مشایعت کرده از کنار رود ارس مراجعت نمودند در اینهنگام از جانب کارداران دولت روسیه کاخانوف سرهنگ توپخانه و بوره شیوف مترجم و باراکانوف نایب و مراجانوف حاکم نخجوان و کلبعلی خان پسر احسان خان و ژوکوف و مرتس حکیمباشی با جمعی سالدات و سواره و صاحبان مناصب نظام و ده عراده کالسکه تا کنار رود ارس پذیره شدند و ایلچی کبیر را نوزدهم محرم از آب عبره دادند و با حشمتی تمام منزل منزل تا اراضی تفلیس کوچ دادند و روز ورود تفلیس جنرال ماچور که از شاهزادگان گرجستان است و جنرال قسطنطین کارگذار امور خارجهٔ قفقاز و پولکوسیک تعلی تکین بیکلربیکی تفلیس با جماعتی کثیر از صاحبان مناصب سواره و پیادهٔ نظام و دبیران دفترخانه با صد و پنجاه تن سوار نظام او را پذیره شدند هنگام دیدار ایلچی کبیر از کالسکه بزیر آمدند و او را در ظاهر شهر فرود آورده به کالسکهٔ دولتی سوار کردند و چون راه با شهر قریب افتاد پلیس مسطر شهر تفلیس با اجزای پلیس و بزرگان و تبعهٔ دولت ایران و روس و ارمنی و گرجی و یهودی باستقبال بیرون شدند و هفتاد سر گاو و گوسفند بقربانی حاضر ساختند و اهالی قراولخانه بآئین نظام با بیرق و طبل و شیپور سلام دادند و هنگام ورود بشهر صد و یک توپ بگشادند و سفیر کبیر را در خانهٔ امیر نظام فرود آوردند و جنرال بروسیلوف و امرای دفترخانه و دیوانخانه بر صف شده او را حشمتی بزرگ نهادند و بعد از ورود او هنوز دو ساعت سپری نشد که کنیاز بهبودوف از بهر دیدار او درآمد و بورود او اظهار فرح و سرور نمود و روز دیگر سیف الملک برای او شتافت و او را بازپرسی نمود و هنگام مراجعت بهبودوف از بهر مشایعت دیگر باره جنرال ایلچی کبیر آمد بالجمله روز بیستم شهر صفر که سیف الملک آهنگ حرکت از تفلیس داشت کنیاز بهبودوف با سلیکه رسم نهاده اند در سرای او حاضر شد حاکم شهر و جنرالهای بزرگ تا کیفرسنک او را مشایعت کرده مراجعت نمودند و کارگذار شهر و بلوک و بکیتن او دوان تا سرحد تفلیس با او برفت و در شهر ولادی قفقاز و دیگر شهرهای بزرگ نیکو او را استقبال کردند و عظمت نهادند و بیرقها از بهر مکانت سفیر کبیر خمیده میساختند جنرال کورلوس که سردار هشتاد هزار تن لشکر است و جنرال اتامان که سردار یکصد هزار سپاه است در شهر استاوراپل و نوچرکا با ایلچی کبیر بدیدار آمدند و روز ورود بشهر مسکو که

نوزدهم

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

صورت تشریفات سیف الملک در ورود پطرزبرغ

نوزدهم ربیع الاول بود جنرال کیسناز نفرمان امپراطور روسیه و جنرالهای بزرگ و پولکونیک و کلانتر شهر و جماعتی
از سواره و گروهی از اهالی شهر پذیره شدند و او را بحشمتی تمام در آوردند فرمانفرمای مسکو یکتن از جنرالهای بزرگ را
نیز بسفیر کبیر فرستاده تا بازپرسی بسزا نمود و سفیر کبیر بیست و دوم ربیع الاول بسرای فرمانفرمای مسکو رفته او را دیدار
کرد و بعد از مراجعت فرمانفرما با تمامت سران و سرکردگان بباز دید آمد و از قضا چون روز سپری شد و شب رسید
هنگام خفتن امان الله خان پسر سیف الملک برواق خویش رفته بخفت و راه بخار آتش را که برای گرمی رواق باز
داشته بودند فراموش کرده بودند که مسدود داشتند لاجرم بخار ذغال امان الله خان را از جهان بسرای جاودانی
تحویل داد و مسیحیان او را با آئین مسلمین با خاک سپردند چون این خبر بحضرت امپراطور بردند فرمانفرمای مسکو را فرمان
کرد تا از بهر تعزیت و تسلیت سیف الملک را دیدار کرد و غراف نسلرود وزیر اعظم دولت روسیه نیز کس فرستاده
و بیست و هفتم ربیع الاول که سفیر کبیر از مسکو بیرون شد فرمانفرما و بزرگان مسکو او را مشایعت کردند و در پنجم
پطرزبرغ جنرالی از قبل امپراطور برسید و تشریفات ایلچی کبیر را ابلاغ کرد چون براه پطرزبورغ نزدیک گردید نخستین
از جانب کارداران روسیه از برای ایلچی کبیر و تبعه سفارت کالسکه ها بیاوردند تا ایشان برنشستند میرزا صادق
حکیم نایب دوم سفارت و نظرآقای مترجم و میرزا مهدی و میرزا حبیب الله که منشیان سفارت بودند بر کالسکه
چهار اسبی نشستند و دیگر نریمانخان نایب اول سفارت کبری و حاجی شیخ محسن مترجم اول سفارت نیز بر کالسکه چهار
اسبی برآمدند و همچنان قاسمخان مستشار سفارت و علیخان پسر او همچنین کالسکه یافتند آنگاه سفیر کبیر بر کالسکه
شش اسبه برنشست پس کلانتر شهر با جماعتی از مردم پذیره شدند و شانزده تن تفنگچی از دو سوی کالسکه بر صف
شدند و همچنان شحنه بزرگ و سواران صاحب منصب و رایضان خاصه امپراطوری پذیره شدند و بعد از ورود
بشهر فوج خاصه با بیرق و طبل و شیپور تقدیم حشمت او را بداشتند و حاکم نظام با چند تن از جنرالها او را بدیدار
بشتافتند و غراف نسلرود که وزیر اعظم است پسر خود را برای تهنیت ورود و تعزیت امان الله خان نزدیک
سفیر کبیر فرستاد و امپراطور جنرال آجودان خود را کسیل داشت و از وی حال پرسی بسزا فرمود و سینیاوین که
معین وزیر امور خارجه است خود طریق ملاقات او سپرد و در روز بیست و نهم ربیع الاول ایشیک آقاسی باشی امپراطور
و جنرال همراه آن مترجم اول سفارت با کالسکه دولتی حاضر گشته ایلچی کبیر با تبعه سفارت سوار شده بسرای غراف
نسلرود بشتافتند و از استقبال پسر غراف نسلرود و سینیاوین در سرای او کمال مکانت یافتند در مجلس او سفیر کبیر نامه را
که جناب اشرف صدر اعظم ایران از ورود و اتحاد رقم کرده بود بغراف نسلرود سپرد و چون مراجعت بمنزل خویش
کرد ساعتی برنیامد که غراف نسلرود بباز دید سفیر کبیر شتافت و پس از چند روز که سفیر کبیر آهنگ خدمت امپراطور
داشت موسیو هیطروف ایشیک آقاسی باشی حاضر شد مترجم اول وزارت مهام خارجه و مهمانداران دولتی [illegible] تن
تا میان ایشیک آقاسی بر کالسکه شش اسبه از پیش روی شدند و دو تن شاطر با دو سوار دیگر دنبال آن کالسکه را
گرفتند آنگاه سفیر کبیر بر کالسکه شش اسبه برآمد و فرود در عقب او موسیو هیطروف راه برگرفت و چهار تن از پیشخدمتان
پادشاهی در چهار جنبه کالسکه ملازمت کردند آنگاه قاسمخان و نریمانخان و حاجی شیخ محسن خان نیز بکالسکه
شش اسبه برآمدند و میرزا صادق و نظرآقا و میرزا حبیب الله و میرزا مهدی نیز چنین کالسکه گرفتند و چهار تن از

از ملازمان امپراطوری از دنبال کالسکها روان شدند تا بسرای امپراطور برسیدند و هنگام بیرون شدن از کالسکه دو تن
دیره دو تن دربان او را استقبال کردند و او را در رواقی بزرگ فرود آوردند و در آنجا مرشال بزرگ امپراطوره مرشال
بزرگ امپراطرس او را پذیره شدند آنگاه سفیر کبیر باتفاق ایشیک آقاسی باشی طریق حضرت امپراطور سپردند و نامهٔ
مودت ختامه ملک الملوک عجم شاهنشاه ایران را در طبقی از زر سرخ بر نهاد و قاسم بیگ مستشار حمل داده باتفاق غراف
نسلرود و سیناوین جنرال و میرزان بمحفل حضور امپراطور در آمدند و نامهٔ همایون را که مشعر بر آیات تعزیت و کلمات
تهنیت بود ابلاغ دادند و امپراطور از وداد دو دولتین و اتحاد طرفین فصلی مشبع بفرمود آنگاه سفیر کبیر بر فوت
دامان الله خان تسلیت و تعزیت بگفت و از پس آن تبعهٔ سفارت را حاضر کرده هر یک را نوازشی جداگانه فرمود
و بعد از رخصت مراجعت ایلچی کبیر بحضرت امپراطرس و دیدار ولیعهد دولت روسیه شتافت و نشان و تمثال
شاهنشاه ایران را که خاص ولیعهد میداشت با نامهٔ مهر ختامه تسلیم داد و بخواستاری امپراطرس تمثال پادشاه را
خواستار کردن ولیعهد بیادبخت و از آنجا بهمان حشمت که طی طریق کرده بود بمنزل خویش بازشتافت و روز دوازدهم
ربیع الثانی برادران امپراطور قسطنطین و میخائیل را دیدار کرد و از روز چهاردهم تا بیست و سیم در سرای خود جای کرده
تمامت اعیان دولت بدیدار او آمدند و بعد از سه روز شناختگان دولت روسیه را باز دید شتافت و بعد از چهار
بیست روز توقف در پطرزبرغ چون مراسم تعزیت و تهنیت را بنهایت برد و قواعد مودت و موالات را تشیید ساخت
بفرمان کارداران دولت ایران آهنگ مراجعت نمود امپراطور ممالک روسیه او را بعواطف شاهانه خرسند
فرمود و یکقطعه نشان تاجدار که بالماس آبدار ترصیع داشت از مرتبهٔ اول آنکه مقامی رفیع است عطا کرد و
این مکانت را بحمایل سبز مستظهر فرمود و همچنان تبعهٔ سفارت را هر یک را بهره و نصیبی از افضال و اشفاق
خسروانه بدست شد آنگاه سفیر کبیر آهنگ مراجعت بایران فرمود و چون رخصت انصراف حاصل کرد مسیو نادین
معاون امور خارجه و مسیو لیموف ناظم امور خارجه با تمامت تبعهٔ وزارت خارجه و بیکلربیکی شهر پطرزبورغ
با جماعتی از بزرگان و جنرالان در سرای سفارت کبری حاضر شدند و یکفوج سواره از اندزم بر در سرای صف برزدند
و کالسکهٔ خاص امپراطوری را از بهر سفیر کبیر حاضر کردند و او را با تمام مکانت و حشمت مشایعت فرمودند و تا بلدهٔ
مسقو از حفظ و حشمت او دست باز نداشتند و در شهر ورود و منزل قراولان با طبل و شیپور برسم نظام سلام دادند
و روز ورود مسقو بزرگان شهر پذیره شدند و کالسکهٔ فرمانفرمای آن مملکت را حاضر کردند تا سفیر کبیر برنشست
و با جلالتی جلیل وارد مسقو گشت و فرمانفرما و مهمانداران که از قبل امپراطور ملازمت خدمت داشتند بکمال
جهد و حفاوت بپای بردند و برحسب فرمان ضیافت بال بکردند و سفیر کبیر را در کارخانهای صناعت سیر دادند
و در هر دار الصناعه اشیاء نفیسه از بهر پیشکش حضرت شاهنشاه ایران پیش داشتند و ایلچی کبیر را نیز هدیه پیش
نهادند و هنگام حرکت از مسقو فرمانفرما با تمامت بزرگان حاضر در سفارت شده وداع بازپسین بکردند
و سفارت کبری از آنجا کوچ داده در عرض راه در اراضی طولا و شهر وارونژ و نوچرکس و استاوراپول همه جا
حکام و بزرگان شهر پذیره کردند و هنگام بیرون شدن مشایعت نمودند و در شهر قفقاز حاکم شهر با تمامت
لشکریان استقبال کردند و در ورود تفلیس مردم شهر با طبل و علم بیرون شدند و تبعهٔ دولت علیه ایران باتفاق

[illegible]

میرزا حسین خان قونسول دولت ایران مقیم تفلیس استقبال کردند و گاو و گوسفند بقربانی ذبح نمودند و جنرال
لیلی مباشر امور خارجه با جماعتی از بزرگان باستقبال بیرون شده کالسکهٔ جانشین گرجستان را حاضر کردند
تا سفیر کبیر برنشست و در شهر بخانهٔ کینیاز بهبودوف جای گرفت و حشمت او را بیست و یک توپ بگشادند و روز
دیگر سفیر کبیر جانشین را ملاقات کرد و به رواق که در میرفت گروهی از بزرگان او را استقبال میکردند و مهمان
در رواق چهارم جانشین او را دریافته باتفاق در رواق پنجم جای کردند و تتمهٔ سفارت جای گرفتند و بعد از مراجعت
سفیر کبیر بمنزل خویش جنرال جانشین او را بازدید نمود و روز چهارم او را بمهمانی بزرگ طلب داشت و رسم مهمانی
و ضیافت بپای برد و بر خویشتن فراتر جای داد بالجمله چنین افتاد که جانشین قفقاز در مجلس بال که زنان و مردان
انجمن بودند و باهم رقص میکردند از سفیر کبیر پرسش نمود که آیا در ایران زنان با مردان اینگونه بر می‌آیند یا پوشیده
میروند سفیر کبیر گفت آن زنی که در شریعت ما بی پرده در میان انجمن شود حد و شرعیه بر وی رانند بلکه مردان
خونش را هدر دانند در پاسخ گفت و دور نیست که تا ده سال دیگر ایران بصورت فرنگستان برآید و زن با مرد
بیگانه رقص آزماید سیف الملک گفت از مستقبل ایام کسی را آگهی نیست نیز تواند بود که تا ده سال دیگر
فرنگستان بصورت ایران شود و زن از مرد پوشیده رود و دیگر باره جانشین آغاز سخن کرد که مرا اصغا رفته
که در ایران دور و قصور فراوان است اما قریب بدان است که محو و مطموس گردد و دولت ایران در تعمیر و
مرمت آن ابنیه رنجی نبرند ایلچی کبیر گفت از بدو دولت ایران تا کنون پنجهزار سال بر افزون میرود و این بناها
و سرای از دیر باز بپای شده عجب نیست اگر ثلمه و رخنه یافته باشد اما واجبست که عمارات روسیه که روزگار
فراوان بر آن نگذشته زیان انجا و انهدام ندیده باشد مع القصه سفیر کبیر با همان حشمت از تفلیس بیرون شده
بکنار رود ارس آمد و جماعتی از صاحبان مناصب دولت ایران او را پذیره شدند و از آنجا به تبریز سفر کرد شاهزاده
نصرة الدوله که اینوقت حکومت آذربایجان داشت چهار دسته سرباز و دویست تن سرباز باستقبال او بیرون
فرستاد و از آنجا طریق دار الخلافه برداشته نوزدهم محرم وارد ییلاق نیاوران گشت بر حسب امر میرزا داود خان
وزیر لشکر پسر جناب اشرف صدر اعظم با جماعتی از خداوندان قلم و صاحبان سیف و علم او را پذیره شدند و از
اهالی دولت روسیه غراف صاحب مترجم اول سفارت و پاوالروف صاحب نایب دوم و بکلروف صاحب
مترجم دوم و پیکلوف صاحب منصب و میرزا یعقوب خان مترجم باستقبال بیرون شدند و بعد از ورود و تقبیل
سدهٔ سلطنت مورد الطاف و اشفاق شاهنشاه گشت و بزیادت از نشان مرتبهٔ دوم سرتیپی و نشان مرتبهٔ اول
سرتیپی شمشیر مرصع و کمر مرصع که از پیش یافته بود بعد از مراجعت از سفارت کبری نشان تمثال مبارک شاهنشاه
مکلل بالماس مفتخر و سرافراز گشت بعید نباشد با اینکه من بنده در نگارش ناسخ التواریخ از اطناب سخن پرهیز
کرده ام گویند که در چنین سفارتها چرا کلام بدراز کشیدی همانا خواستم تا این قصه‌ها در ایران تذکره باشد که هرگاه
سفیری از دولت ایران بدول خارجه مأمور شود یا از دولتی رسولی بایران آید از قانون آمدن و شدن دانا باشند
و نه در بصیرت قدم زنند و هم در اینسال در حدود ایران و روس از بهر سفر کنندگان طرفین معبر گزیدند کارگزاران جانشین
میان کارداران دولت ایران و روس معاهده چند رفت و آن را بدین شرح در فصول چهارگانه نگار کرده

[illegible]

شرایط سفر رعایای ایران و روس به مملکت یکدیگر

فصل اول آنکه رعایای دولتین بی خط و خاتم کارداران دولت خود با راضی یکدیگر عبور نخواهند کرد و گذرنده بدست سرحد داران گرفتار خواهند شد و ایشان را با اسلحه و کالائی که با خود دارند نزد یک وزیر مختار یا شارژدافر و قونسول دولت خود خواهند فرستاد فصل سیم آنکه هر خواهشی که رعایای دولتین هنگام مهاجرت از دولت خود خواهند کرد بید اهمت اولیای دول خارجه خواهد بود فصل چهارم اگر مباشرین دولتین از دره و داده و اتحاد از بهر رخصت و اجازت خواهند کان خطی طلب کنند بی اکراه خاطر تسلیم خواهند نمود مگر آنگاه که برحسب قانون دافعی و مانعی بوده باشد و هم در این سال تمثال همایون شاهنشاه ایران که با الماس آبدار ترصیع داشت بتشریف میرزا صادق قایم مقام مبذول افتاد و به آذربایجان مراجعت کرد و کار آن مملکت را انتظام ساخته و در تمامت معابر و مسالک حافظان و حارسان بازداشت تا محتازان و مترددین از زحمت راهزنان قبایل شاهسون و شقاقی و قراچورلو و افشار و دیگر طوایف مصون و مامون عبور کردند و جماعتی از راهزنان را دستگیر ساخته حبس و بند فرمود و دست تعدی عمال را از مداخلت املاک رعایا باز گرفت تا هر کس بر ملک خویش و زراعت و فلاحت خود مستولی گشت و برحسب فرمان شاهنشاه ایران قلعه شهر خوی را که محو و مطموس بود عمارتی استوار کرد و در صیانت برج و باره و حصانت قلعه و خندق جدی بکمال مرعی داشت و بعضی از سربازان فوج ناصریه که صنعت شرارت پیش گرفته بودند در مورد عقاب و عذاب آورد و طریق اطاعت و نظام بیاموخت و برحسب فرمان محمد رحیم میرزا را بحکومت خوی روانه نمود و حکومت ارومی را بسلطان احمد میرزا گذاشت و اکبر میرزا حاکم اردبیل گشت و حیدر قلیخان برنجردی حکومت مشکین یافت و میرزا ناشخان طالش حاکم سراب و گلخال آمد و هم در این سال عزیز خان مکری سردار کل عساکر منصوره بوزارت روشنیر ارغ خاندان سلطنت و تابنده مهر برج خلافت شاهزاده محمد قاسم میرزای امیر نظام سفنج و مباهی آمد و هم در این سال محمد خان بیگلربیگی میر پنجه منصب امیر تومانی یافت و نشان و تشریف این منصب سرافراز گشت و آقا خان سرتیپ ایلات قزوین برتبت میر پنجگی رسید و مهرعلیخان شجاع الملک بدرجه میر پنجگی ارتقا جست و نشان و حمایل این منصب در وجه او مبذول افتاد و دیگر حکیم پولاک که در فنون طب بکمال داشت و سالی چند در مدرسه دار الفنون کار تعلیم میکرد بعد از هلاک حکیم کلوکه فرانسوی در حضرت شهریاری حکیمباشی گشت

رسیدن مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس دار الخلافه طهران و فتنه انگیزی او در میان دولت ایران و انگلیس

چارلس الکس موری وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس از قبل کارداران انگلستان مامور باقامت دار الخلافه طهران آمد و از راه بغداد و طریق طهران برگرفت بیست و ششم شهر که راه باد دار الخلافه نزدیک کرد برحسب فرمان شاهنشاه ایران میرزا محمد خان کشیکچی باشی و میرزا عبد الغفار خان نایب وزیر دول خارجه و نصر الله خان سرتیپ او را پذیره شدند و از قبل جناب صدر اعظم خانبابا خان سرهنگ بیرون شد و ایلچی مخصوص را با حشمتی تمام در ورود ورود سه شنبه بیست و نهم رجب در پیشگاه پادشاهی حاضر شد و کتاب مودت نصاب پادشاه انگلیس را تسلیم ورد و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و از خدمت حضور مراجعت کرده بحضرت صدر اعظم شتافت و قانون سفارت و رسالت را بپای برد آنگاه در سرای سفارت خویش بیارمید و در میان دولت ایران و انگلیس تخم فتنه را دامن زدن گرفت چنانچه بشرح میرود همانا میرزا ناشخان که مردی از اواسط ناس است.

شرح سلطنت شهنشاه جهانگیر ناصرالدین شاه قاجار

از ایام صبی و کودکی بدست آویز خانه شاگردی و غلام بچگی و پیشخدمتی اجری و مواجب از کارداران ۷ ۴ ه
دولت ایران داشت و چون این درجات را درنوشت روزی چند در مدرسه دار الفنون روش دیگر شاگردان
همی داشت چون مردی بوالهوس بود و هر روز از کاری بکاری و از خیالی بخیالی روز میگذاشت از جمله روزی چند
با طامسن شارژدافر طریق مراوده و مخالطه سپرد و در خاطر او وقعی انداخت لاجرم طامسن صاحب از کارداران دولت
ایران خواستار گشت تا رخصت گیرد و میرزا هاشمخان را با تبعه سفارت انگلیس منخرط سازد و دبیری و رهنمای دولت
ایران چون ناهمواری فطرت او را مجرب داشتند و دانسته بودند که تواند بشد روزی سبب کدورت خاطر تبعه سفارت
انگلیس شود مسئول او را با اجابت مقرون نداشتند طامسن صاحب بدین سخن رضا نداد و صورت حال را بکارداران
دولت انگلیس نگارش کرد و پاسخ رسید که چاکری خواه دولت ایران از تبعه سفارت انگلیس نتواند شد لاجرم طامسن از این طلب
دست باز داشت این ببود تا مستر موره بعد از دو سال وارد دار الخلافه گشت میرزا هاشمخان دیگرباره به سرای سفارت
در رفت و مستر موره را مفتون خویش ساخت و او را در اسعاف حاجات خویش برانگیخت تا از کارداران دولت
ایران خواستار شد که مواجب و مرسوم او را مبلغی لایق در افزایند امنای دولت پذیرفتن این سخن را از طریق دور
اندیشی بعید دانستند چه از اینگونه مردم در هر مملکتی بسیار باشد چون یکتن کار بکام کند هر روز مردی بطلب فزونی
اجری و مواجب برخیزد و بسرای سفارت انگلیس شود لاجرم سخن مستر موره را مقبول نداشتند و او در انجام این امر
باصرار و الحاح بایستاد بلکه ابواب لجاج و عناد بگشاد و خواست تا او را از قبل سفارت در شهر شیراز سکون فرماید
و بوقایع نگاری بگمارد این معنی را برسم قواعد دولتیه رقم کرده بکارداران ایران فرستاد و در معاهده بین الدولتین
مامور متوقف دولت انگلیس جز در دار الخلافه و شهر تبریز و بندر ابوشهر رخصت زیستن نداشت نیز این آرزو
از اجابت بعید افتاد و همچنان وزیر مختار بر الحاح و اصرار بیفزود و یکباره میرزا هاشمخان را در حوزه سفارت
جای داده و زوجه او را که با خاندان سلطنت نسبت خویشاوندی داشت از نشیمن خود کوچ داده نزدیک سرای سفارت
جای داد و این معنی در خاطر مردم ایران حملی ثقیل است و بسیار باشد که اهل ملت بچنین کارها فتنه بزرگ برانگیزند
لاجرم اولیای دولت حکم دادند تا زوجه میرزا هاشمخان را از نزدیک سفارتخانه برداشته بسرای پدرش احمد
علی میرزا جای دادند وزیر مختار یکباره زلال مودت را بخاشاک مباینت آلوده ساخت و رضای خود را بشرطی چند
معلق داشت نخستین آنکه دختر احمد علی میرزا را در حوزه سفارت بدست میرزا هاشمخان بسپارند دیگر آنکه اجازت
کنند تا میرزا هاشمخان در شیراز وقایع نگار باشد آنگاه صدر اعظم ایران برسم دولت بسفارتخانه درآمده وزیر
مختار را عذر گوید و این آرزوها چه بیرون شرایط عهدنامه بود با اینهمه کارداران دولت از در رفق و مدارا بیرون
شدند و گفتند زوجه میرزا هاشمخان را بدو می سپاریم که جز در جوار سفارت هر جا خواهد جای دهد و مبلغی بر مرسوم و
و مواجب او افزائیم تا بسعت عیش و خصب نعمت روزگار برد و بجای صدر اعظم وزیر دول خارجه را مامور
میداریم تا بسفارتخانه رفته بسخنان نغز و نیکو وزیر مختار را از این رنجش بیهوده باز دارد مستر موره که خشونتی در جبلت
و شراستی در فطرت داشت بدین سخنان سر در نیاورد و در روز نهم ربیع الاول بیرق سفارت را فرو گذاشت
و خواستار معاودت شد تا مراجعت بانگلستان کند و هم در این سال سید نور محمد شاه و سید جمال شاه قندهاری

از جانب کهندل خان مأمور سفر دار الخلافه طهران شدند و از راه کرمان کوچ داده تا بدار الخلافه طی مسافت نمودند و روز
بیست و هشتم ذیحجه حضرت تقبیل سده سلطنت یافتند بالجمله چون ملک الملوک عجم بر تخت فریدون و جم جای کرد و بار عام
درداد و شاهزادگان قاجار و امرای دربار و مقربان درگاه و سران سپاه هر یک در رده خویش بر صف شدند و رخصت
رفت تا فرستادگان کهندلخان درآیند و عریضه چاکرانه او را با اشیائی که به پیشکش انفاذ داشته پیش گذرانند در نوبت
چنان افتاد که عریضه کهندل خان حاضر بود و چند فراش از پی یکدیگر برفت و از مینوی پیادلان پادشاهی در
حاضر کردن فرستادگان کهندل خان و باز نمودن عریضه و پیشکشها از پس یکدیگر درمیآمدند چه زمان جلوس شاهنشاه
در بار عام بیرون عادت میرفت ناچار بنده با فرستادگان کهندل خان در رفتم و در پیشگاه سلطنت ایستاده
شدم و طوماری از کاغذ سفید از کمر بیرون کرده بگشادم و عریضه از قبل کهندل خان بعرض رسانیدم بدان بلاغت که حاضران
حضرت چنان پنداشتند که از مکتوب کهندلخان معروض میدارم و پادشاه بنده نواز بدان حسن طلاقت و بداهت بیان بر من تحسین فرستاد

ذکر مستولی شدن شاهزاده محمد یوسف بشهر هرات و قتل صید محمد خان ظهیر الدوله بفرمان او

صید محمد خان ظهیر الدوله را که حکومت هرات داشت از بدو شباب و ایام صبی از حصافت عقل و رزانت رای
بهره وافی نبود و چون بعد از پدر بمسند حکمرانی جای کرد و کارداران دولت ایران که هنوز کفایت او را مجرب نداشتند
بپاداش خدمت یار محمد خان او را در امر امارت رعایت فرمودند چون کار حکومت بر او راست شد بر اختلال خیال او
بیفزود و مردم هرات را بموجبی باخذ اموال حکم همیداد و کریمداد خان هزاره را بیگناه بزخم تیغ تباه کرد و چهارصد سوار
باراضی بیرجند تاختن تا هفت تن از سادات آن محال را با خود داشته سر برگرفتند و جماعتی را اسیر بردند از این سوی
میر علیخان پسر امیر قاین چون این معنی بدانست دویست تن سوار برنشاند و یکصد و پنجاه تن تفنگچی در ردیف ایشان ساخت
تا تاختن برده سواران را دریافتند و جنگ پیوسته کردند و اموال و اسرا را استرداد نمودند و شصت نیزه سر و هشتاد تن اسیر
از سواران بگرفتند و بقیة السیف بجانب هرات هزیمت شدند و همچنان سیصد سوار افغان بغارت قاینات رسیدند
و از اراضی طبس عبور کردند و چنگل را از توابع تربت و جنابد را از محال طون و طبس و زیرکوه را از قاین غارت کردند
میر علیخان از دنبال ایشان بشتافته تا منزل کبوده که قریب باراضی افغانان است برفت و آن جماعت را دریافت و چهار ساعت
رزم داد و اموال را و اسیران را استرداد کرد و چهل و دو نفر سر و چهل تن اسیر بگرفت و بصحبت محمد کاظم بیک روانه درگاه
شاهنشاه داشت روز بیست و هشتم ذیحجه بدار الخلافه آوردند عریضه او معروض افتاد و مورد التفات و خلعت خسروانه گشت
بالجمله آنگاه که ظهیر الدوله از سفر تورات مراجعت میکرد چون بخاک هرات رسید فرمان کرد تا برج و باره هرات را هدف
گلوله توپ ساختند و گفت از بهر کار بدانم که بتجربت رسانم که هرات را کس میتواند گشاد و دیوار آن را استوار با گلوله
توپ پست کرد یا کار بیهوده است و همچنان از کارداران دولت انگلیس فریفته شد و بیرون قانون عهدنامه با آنجماعت ابواب
مکاتبت و مراسلت باز داشت چنانکه شیل صاحب بدو نامه کرد و بصحبت سلطان خان ملازم خود بدو فرستاد و همچنان مکتوب
طامسن صاحب که بدو نگار کرده بود با خود گذشت و عاقبت بدین سخنان با دولت ایران سر طغیان برداشت و با خان
خیوق نیز مرافقت گرفت تا بدانجا که شیردل خان فرستاده او چنانکه مرقوم شد در رکاب خان خیوق عرضه هلاک شد
و فتنه انگیزه دون سرزای فرمانفرما او را از کردار ناپسندیده منع فرمودند برفتار نشد از این کردار تا بزرگان افغان هم گردن

که قلی در دماغ او ماده کرده لاجرم مردم شهر جماعت هزاره را بدرون بلد طلب نموده و با هم متفق شده دفع او را تصمیم عزم دادند و صلاح و صواب استحصال را بشاهزاده محمد یوسف پسر شاهزاده قاسم که در تحت حکومت فرمان میرزا والی خراسان میزیست رقم کردند و شاهزاده محمد یوسف بی آنکه از کارداران دولت ایران اجازتی حاصل کند نخست شاهزاده محمدرضا برادر خود را با چند تن از بزرگان هزاره روانه هرات نمود و بعد از رسیدن او سرتیپ عیسی خان با او متفق شده باستیاری حمایت هزاره بر صید محمد خان بشوریدند و چند روز این گیرودار استوار بود در پایان امر صید محمد خان دست یافته او را ماخوذ داشتند و محبوس نمودند و شاهزاده محمدرضا را بنیابت برادر در مسند حکومت جای دادند و کس بنزدیک شاهزاده محمد یوسف فرستاده آگهی دادند بعد از رسیدن خبر شاهزاده محمد یوسف باتفاق محمد حسین خان هزاره برنشسته چون برق و باد طی مسافت کرده بعد از ورود بهرات در مسند حکمرانی جای کرد و ظهیرالدوله را عرضه هلاک و دمار داشت و بعد از وی والده او و دو تن خواهران او را مقتول داشت و زن جوان او را بی آنکه مدت عده سپری کرد شب دیگر نکاح بست و با او هم بستر شد آنگاه عریضه از در ضراعت و تمهید اطاعت بحضرت دارالخلافه انفاذ داشت بدین شرح که اگر بعد از حبس و بند صید محمد خان من بنده از سفر هرات تقاعد میورزیدم و گوش باجازت کارداران دولت ایران میداشتم حکومت هرات بهره بیگانه میگشت ناچار در تقدیم این خدمت عجلت کردم و مملکت هرات مسخر نموده منظم داشتم و اینک گوش بفرمان نشسته ام حکومت این مملکت بهر که تفویض شود اطاعت کنم و مسلم دارم و بعضی از نفایس اشیاء نیز از بهر پیشکش انفاذ نمود و بزرگان هرات نیز عریضه کردند که بسیار وقت شاهزاده محمد یوسف را بحکومت هرات طلب نمودیم و چون کارداران دولت اجازت نداشت هیچ راه نکرد و بجناب اشرف صدراعظم اینگونه مکاتیب گشت و از بزرگان آن بلده و صنادید علما مانند محمد حسن قاضی و امین محکمه شرع و محمد عثمان قاضی و فیض الله مفتی و میرزا ابوالقاسم صوفی ولد صوفی الاسلام و قاضی ابوالخیر و شیخ مرتضی وکیل دولت افغان و فیض محمد مدرس و سردار عیسی خان درانی و دیگر مردمان عریضه برسید و همگنان برائت ساحت شاهزاده محمد یوسف و سفاهت صید محمد خان ظهیرالدوله را سجل کردند و خط و خاتم بر زدند مع القصه چون شاهزاده محمد یوسف در امر خود استوار شد از برای تشدید امر او کارداران دولت شال حکومت او را با خلعتی لایق بدو فرستادند و فرمان کردند تا فرمانفرمای خراسان عباسقلی خان کروس را حامل خلعت نموده روانه هرات داشت چون این خبر بشاهزاده محمد یوسف بردند مجید خان سردار سرحد غوریان را با پانصد سوار و یک عراده توپ پذیره فرستاد تا از کوهستان هرات بجلوی شدند بعد از ورود بکوهستان میرزا محمد علی هراتی نیز باستقبال برسید و چون عباسقلی خان راه نزدیک کرد شاهزاده محمد یوسف با ده هزار تن سوار و سرباز و مردم هرات پذیره تشریف شاهانه گشت و در بقعه عبدالرحمن جامی خلعت پادشاه را بر تن راست کرده باز شهر شد و در حکومت هرات تمکنی تمام بدست کرد و امیر دوست محمد خان که در این وقت قندهار را دست یافته بود با امید فتح هرات میزیست از پای ننشست و شاهزاده محمد یوسف برادر خود شاهزاده عباس را بحکومت فراه منصوب داشت و پنجصد خانوار باخرز زیرا که از زمان سابق بهرات کوچ داده بودند بمصاحبت عباسقلی خان میرزا شفیع خان اتی روانه باخرز داشت و عریضه از در شکرگذاری با پیشکشی لایق بحضرت دارالخلافه فرستاد و همچنین از صاحبان مناصب انگلیس که در هرات درآمده بودند پوشیده میزیست و مردم هرات را [illegible] چون امروز معاهده میان ایران و انگلیس بود اخراج فرمود و با جمله این خانوار باخرزی را در زمان دولت سپهر پایدار جد اعلی شاه شهید [illegible] محمد خان هزاره از باخرز کوچ داده به بادغیس جای داده بعد از حکومت کامران میرزا یار محمد خان ایشان را بهرات آورده

سکون فرمود و این ستمکاره باز فرزند شد و هم در این سال میرزا فتح الله لشکرنویس باشی برادرزاده جناب صدراعظم که در عتبات سفر
کربلا داشت در کرمانشاهان وداع جهان گفت و همچنان شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز در غره ربیع الثانی بجهان جاوید خرامید
و دیگر شیخ عسکر مجتهد نجفی در آن آستانه مبارکه بدرود جهان کرد و بموجب فرمان شاهنشاه از بهر سوگواری او در دارالخلافه
نیز بساط تعزیت بگستردند و دیگر حاجی ملا محمود نظام العلما بسرای باقی خرامید و نصرالله خان قاجار قوانلو بجای او نظام العلما
و دیگر میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک که مقیم کرمانشاهان بود در خاک مدفون شد و شاهزاده امامقلی میرزای عمادالدوله او را
شایان تجلیل سپرد و دیگر محمدحسن خان سردار ایروانی که حکومت یزد و کرمان داشت از جهان درگذشت و هم در این سال غلامحسین خان

ذکر حکومت سپهدار در کرمان

سپهدار که مردی کارآزموده و مجرب بود برحسب فرمان شاهنشاه ایران حکومت کرمان یافت و چنان افتاد که جماعتی از زایرین مشهد رضوی
علیه الصلوة و السلام را در ارض ریگ شتران سی و چهار تن از اشرار بلوچستان معرض نهب و غارت درآوردند و سه تن از اطفال
سادات را اسیر گرفتند و از آنجا باراضی مقیص آمده ده قاضی را تاراج کردند و چند تن را بکشتند چون این خبر با معلی خان رسید
گروهی از سواران کنگرلو و سوار چاردولی و بمی و نرماشیری و سیستانی را برداشته از راه لوط زنگی احمد پنج شبانروز
ایلغارکنان برفت و در سه منزلی سیستان آن جماعت را دریافت و تمامت ایشان را دستگیر ساخته سر برگرفت و اموال
منهوبه را مسترد ساخت و سی و چهار نیزه سر بصحبت حاجی خان غلام ایروانی روانه درگاه شاهنشاه داشت و مورد اشفاق
خسروانی گشت و چون خبر سفرا در بلوچستان پراکنده شد دین محمد خان و عبدالله خان مکرانی و پسر محمد شاه خان کبا
و مهیم خان کیچی از مساکن بعیده خویش تا بم آمده و در نزد امام ملیجان اظهار چاکری و عقیدت خویش را بدولت ایران
مکشوف داشتند و هم در این سال شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله و حبیب الله خان یاور نهاوندی و حبیب الله خان
سلطان تویسرکانی و کلبعلی سلطان تویسرکانی با یکصد تن سرباز نهاوندی و تویسرکانی را بصوابدید میرزا حسنعلی خان
دریابیگی و حاکم بوشهر مأمور بجزیره خارک فرمود تا باتفاق لشکری که در خارک اقامت داشت حارس و حافظ جزیره
خارک باشند و چون عباسخان زیراهی بحصانت قلعه زیراه دل قوی کرده سر بطغیان برداشت و روی از اطاعت و انقیاد
واژگونه کرد در وقت میرزا حسنعلی خان میرزا ابراهیم نویسنده خود را با غلامان چند که مأمور بعزم بندری او بودند و گروهی

عزل عیسی خان از گیلان

از جماعت بلوچ که در جزیره خارک اقامت داشتند و محمدرضا بیک خوشابی را با تفنگچی قریه زیارت و برادر رضا خان انگالی را
با تفنگچی انگالی و تفنگچیان رود حله و احمد خان ضابط حیات داود را با تفنگچی حیات داود مأمور کرده قلعه زیراه را حصار
دادند بعد از آنکه چند تن از حارسان برج و باره را مقتول و مجروح داشتند قلعه را بیورش فرو گرفتند عباسخان با مردم خود فرار
کرد و از پس او سختیان شبانگاره را دستگیر ساخته محبوس نمود آنگاه از بهر زیراه و شبانگاره دو تن عامل بگماشت
و هم در این سال عیسی خان قاجار قوانلو که حکومت گیلان داشت برحسب فرمان بعزل و عزلت یافت و این چنین بود که روزگاری
مردم گیلان از تعدی عمال عیسی خان روزگار بسختی میبردند و عیسی خان امر خود را پوشیده میداشت و نمیگذاشت صورت
حال اهالی گیلان در حضرت شاهنشاه مکشوف افتد یا کسی سفر دارالخلافه کند و شکایت او زبان بازدهد چون چند سنه بارین
سفر دارالخلافه کرد و پسر خود را بنیابت حکومت بازداشت بعد از وی پسر نیز عمال را در راه پیرو کرده طریق ارتقی دار الحکومه
ما و رعایای گیلان گزند و ملالت یافتند و یکباره بشوریدند و بسرای پسر عیسی خان درریختند و اهل و عیال عیسی خان را هم حرمت گزند
چون این معنی معروض کارگزاران دولت میشد از فاصله امر با مخالفت مکشوف افتاد تا آنکه رعایای گیلان را مظلوم دیده چنا

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ایشان را بی حکم اولیای دولت در شریعت ملک روا نداشتند لاجرم عزل والی گیلان بتأخیر رفت و تنبیه رعایا واجب
افتاد ازین روی آقاخان ماکوئی برحسب فرمان روانهٔ گیلان شد و جماعتی از اشرار را کیفر کرد و از آن سو علما و اعیان گیلان
بعرض رسانیدند که اینک بیشتر از منال دیوان در دارالخلافه طهران در سرای عیسی خان خزانه است و توان دانست که این
گنج گران بظلم و تعدی از رعیت گیلان مأخوذ شده و بر زیادت از جهة ابریشم و کالای تجارت اندوخته است که آن
نیز گنجی نامبردار است کارداران دولت کاوش کردند و این سخن راست آمد لاجرم گنجینهٔ او را که از صد هزار تومان زر
مسکوک افزون بود بحضرت سلطنت حمل دادند شاهنشاه ایران حکم بر عزل او براند و همی خواست تا آن زر را بعیسی خان بذل
فرماید نزدیکان حضرت معروض داشتند که اگرچه گنج جهان در چشم شاهنشاه خوارتر از خاک راه است لکن چون عیسی خان
این زر و سیم را دیگرباره مأخوذ دارد و حکام ممالک محروسه فرا خذ مال رعایا قوی دل شوند و چنان دانند که در این امر کیفری
نخواهند یافت بالجمله بعد از عزل عیسی خان برادر او امیر اصلانخان بحکومت گیلان سرافراز گشت و هم در این سال لطف الله
میرزا حکومت مازندران یافت و محمد ابراهیم خان سرتیپ نوری بنشان مرتبهٔ اول سرتیپی و حمایل سرخ سرافراز گشت و محمد
قلیخان نوری غلام پیشخدمت حاکم تربت حیدریه شد و شاهزاده محسن میرزا بمنصب امیرآخوری سربلند گشت و هم در این سال

ذکر حکومت جعفرقلیخان ایلخانی در استراباد

جعفرقلیخان ایلخانی بجنوردی بحکومت استراباد و جاجرم و نردین مأمور گشت و میرزا اسمعیل خان مازندرانی وزارت او
یافت و اعداد امر خود کرده با سرباز فوج عرب و ششصد و پنجاه تن سواره شادلو و چهارصد تن سوار چکنی و هشتاد سوار
نردینی و دویست سوار عرب و عجم و چهل سوار کوکلان و گته و جماعتی دیگر روز هشتم ربیع الثانی وارد استراباد شد و مردم شهر او را
پذیره کردند و بسیار از ترکمانان آتابای و جعفربای و یموت نزد او آمده اظهار عقیدت نمودند و جمعی از اسیران را باز آوردند
و ایلخانی ایشان را همی طلب داشت که اگر اسیران ایران را خود باز نیاورید کیفری بسزا خواهید یافت ترکمانان از کلمات او
بیمناک شدند و هزار و پانصد سوار جعفربای و آتابای ساخته جنگ شده قبایل قرنجی را پیام فرستادند که یا اسیران را
رها کنید یا ساخته جنگ شوید بالجمله نود و چهار تن اسیر را در مدتی اندک باز آوردند و اسب و اشیاء دیگر همه روزه بنزد
ایلخانی از در خضوع هدیه ساختند و هم در این سال میرزا صادق قائم مقام پیشکار مملکت آذربایجان توحیدخانهٔ بقعهٔ متبرکه
حضرت رضوی علیه السلام را آئینه خانه کرد و هم در این سال فرمان شد که گنبد مطهر حضرت شاهزاده عبدالعظیم را
از خزانهٔ خاص پادشاهی بزر ناب پرداخته کنند بعد از انجام این امر استاد جعفر کاشی برای تشخیص ذراع و ارتفاع
عروج سلم و داربست نموده از ده ذرع مسافت بزیر افتاد و هیچ آسیب نیافت و فرمان رفت که هرکس بدان آستانه پناهنده
شود از زیان و سخط ایمن باشد و شاهزاده علیقلی میرزا پناهندگان را متصدی امر باشد و حاجات ایشان را بعرض
امنای دولت رساند و پاسخ ستاند و هم در این سال یکتن از سربازان جهرم که شش ماه مرض فلج یافته بود از خدام آستان
رضوی اجازت یافته یکشب در توحیدخانه جای گرفت و در خواب دید شفا یافته است چون بیدار شد تندرست بود
صبحگاهان مردم جامهٔ او را از برای شفا پاره پاره کردند و بردند و نقاره خانهٔ سرکار فیض آثار را بنواختند هم در این سال
حاجی ملا محمد مجتهد کاشانی که اجل علمای ایران است و پسر او میرزا جلال الدین که نیز بدرجهٔ اجتهاد ارتقا یافته بعد از
مراجعت از زیارت بقعهٔ رضوی علیه السلام سفر دارالخلافه کرده و در قریهٔ نیاوران در سرای جناب صدراعظم
فرود آمدند و پادشاه اسلام را شرف حضور یافت و روز عید غدیر شاهنشاه دین پناه بنازدید او شتافت و او را حشمتی

بندگی نهاد و همراهان او را تشریفات ملکی و عطای خسروانی خرسند داشت و هم در این سال میرزا هاشم تبریزی که نسب با علمای آن بلده داشت و با میرزا تقی خان امیر نظام بدار الخلافه آمده از طریقت آبا و اجداد کناره جست و از پیشوایان ملت روی مخالطت برتافته قرب پیشکاران دولت خواست و در میان چاکران حضرت نیز متهم بفتنه و سعایت همی گشت بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرمان شد که او را شب پنجشنبه نهم شعبان از دار الخلافه طهران بکرمانشاهان کوچ دادند تا در آنجا متوقف باشد و هم در این سال سلیمان خان خانخانان که شاهنشاه را خال بود از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت و همچنان میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان وداع جهان گفت و فرزند او میرزا مهدی مستوفی نیز از پس روزی چند درگذشت و دیگر محمدعلی خان میرپنج ماکوئی پشت بجهان فانی کرد

در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ بشرح رفت که نسب افغانان بقبط بن مصرائیم می‌پیوندد این هنگام تکرار ذکر آن نخواهیم پرداخت لکن برای بصیرت خوانندگان کلمه چند بایجاز نگاشته می‌آید همانا چون قیناس که نمرود ثانی لقب دارد بعد از طغیان با ابراهیم خلیل همخواست با کردگار جلیل رزم آزماید پس مناره که با ستاره هم‌آغوش بود بساخت تا بر فراز آن برآید و باب مجادلت و منازلت گشاید ناگاه آن بنای بلند بزیر افتاد بخواست خداوند بانگی بیرون طاقت شنونده درافکند چنانکه از آن آواز اهل مردم بابل یکباره بیخویشتن شدند و از پس آنکه با هوش آمدند زبان خویش را فراموش کردند و تبلبل در السنه افتاد و از این روی آن شهر بابل نام یافت بعد از آن مردم بابل از هول و هیبت بسیار کس جلاء وطن اختیار کردند از میانه بنصر بن حام بن نوح علیه السلام با جماعتی از بابل بیرون شده باراضی مصر سفر کرد و در آن اراضی فرمانروا گشت بعد از وی پسر بزرگ او مصرائیم پادشاهی یافت و مملکت مصر بنام او نامیده شد و تا آنوقت که هفتصد و هفتاد و هشت سال از طوفان نوح گذشته بود کس در مصر پادشاهی نکرد پس مصرائیم اولین پادشاه مصر است بعد از وی پسر اکبر وارث شد او قبط که او را قفط نیز گویند و بزبان لاتین یوزیریس نام دارد پادشاهی یافت و سلطنت مصر بر اولاد قبط مقرر گشت و فرزندان ایشان فراوان شدند و آن قبیله را قبطی گفتند تا آن هنگام که سنان بن علوان برادر ضحاک بفرمان عم خود شداد بن عاد در مصر غلبه جست و سلطنت از اولاد قبط بگرفت و پادشاهی مصر بر اولاد سنان تقرر یافت تا نوبت بولید بن مصعب افتاد که با موسی علیه السلام کار بمعادات میکرد و من بنده اینجمله را در ناسخ التواریخ بشرح یاد کرده ام بعد از آنکه ولید بن مصعب با تمامت لشکر بدریای احمر غرقه شد و مردم مصر از معجزات موسی علیه السلام بنهایت ضعیف و زبون آمدند جماعتی در مصر بماندند و دلوکه را که زنی ساحره بود بپادشاهی برداشتند شرح سلطنت و قصه خانه بربای که بسحر برآورده بود نیز یاد کرده ایم اما گروهی از اولاد قبط یکباره دل از سکون مصر برگرفته و جلاء وطن نموده با زن و فرزند طریق هندوستان پیش داشتند و در کوه سلیمان فرود شدند و در آنجا زیستند تا بکثرت عدد نامور گشتند بدینگونه همی روز بردند تا شصت و دو سال از هجرت نبوی سپری شد و نوبت خلافت بیزید بن معاویه علیه اللعنه برسید و یزید سلم بن زیاد را بایالت خراسان فرستاد چون سلم بخراسان آمد خالد بن عبدالله را که از ابناء اولاد خالد ولید و بروایتی از فرزندان ابوجهل بود بحکومت کابل گماشت پس از ایامی چند که خالد را از حکومت کابل عزل و عزلت فرمودند با حرمان منصب سفر عراق عرب بر وی دشوار آمد و با اهل و عشیرت بکوه سلیمان رفته اقامت کرد و این قبطیان که قاطنین کوه سلیمان بودند دین مسلمانی داشتند پس دختر خود را با یکتن از بزرگان آن جماعت بزنی داد و از وی دو پسر آمد که یکی را لشو نام بود و آن دیگر لودی

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نام داشت و این زمان از افغانان قبیله سور و طایفه لودی نسب بایشان برند و از طرفها در بنگاله و لید و از غاب
پدر بقبط پیوندد بالجمله ایشان قومی بزرگ شدند و در سال یکصد و چهل و سه هجری از کوه سلیمان بزیر آمده بعضی از محال
هندوستان را فرو گرفتند و بسیار وقت با هندیان رزم دادند و مردم خلج و غور و کابل بجهت مسلمانی ایشان را حمایت
کردند در کرتی که مردم خلج و کابل از نزد ایشان مراجعت ببلد خویش مینمودند هر کس بدیشان باز میخورد پرسش مینمود
که حال مسلمانان کوهستان بر چه سان است ایشان در جواب میگفتند کوهستان نگوئید افغانستان بگوئید
چه آنجا جز غوغا و افغان چیزی نیست از آن روز ایشان را افغان گفتند و کوهستان ایشان را افغانستان نامیدند
و هندیان آن جماعت را پتان نام نهادند و ایشان در کوهستان پیشاور قلعه محکم بر آورده خیبر نامیدند و در عهد حکمرانی
البتکین فرمان رفت تا سبکتکین بر ایشان لشکر تاخت و از قتل و غارت آن جماعت مضایقت ننمود افغانان از بیچارگی
براجه پنجاب پناه بردند و او از میان افغانان شیخ حمید را که رتبت برتری داشت برکشید و فرمانگذاری لغمان و ملتان را
بدو گذاشت و اعداد کار او کرد تا بحفظ حدود مشغول تواند بود پس اول کس شیخ حمید است که در میان افغانان رتبه ایالت
و امارت یافت و از پس او هر روز مقهور سلطانی و فرمانبردار از پادشاهی بودند چنانکه هر یک در جای خود مذکور خواهد شد
در سال یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری میرویس غلجائی از میان افغان در مملکت هرات سر بخودرائی برداشت و هشت سال
فرمانروا بود آنگاه برادرش عبدالعزیز یکسال حکمرانی کرد و از پس او محمود بن میرویس هفت سال و اشرف پنجسال پادشاهی
داشتند آنگاه حکمرانی بدست قبیله ابدالی افتاد و اسدالله خان پنج سال و زمان خان هفت سال و ذوالفقار خان پسر
زمان خان سه سال و الله یار خان پنجسال در هرات ایالت یافتند و در غلبه نادرشاه افشار نابود شدند بعد از
نادرشاه باز از جماعت ابدالی احمد شاه بیست و سه سال و تیمور شاه بیست و هفت سال و زمان شاه بن تیمور شاه هشت
سال و شاهزاده محمود بیست و دو سال و شجاع الملک چهار سال سلطنت کرد در سال هزار و دویست و بیست و چهار
هجری شجاع الملک خلع سلطنت آمد و پناهنده دولت انگلیس گشت چنانکه بعضی از سیر او در تاختن با افغانستان تا عاقبت
دولت انگلیس و قتل لشکر انگلیس در کابل و هزیمت شاه شجاع در تاریخ شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم گشت و من بنده قتل لشکر
انگلیس را بدستیاری افغانان در آن کتاب بی زیاده و نقصان از کلمات لیفتنت صاحبمنصب توپخانه انگلیس ترجمانی کردم تا بر
مردم انگلیس حجتی باشد و از آنجا قصد نگاشتن تاریخ افغانستان با ذکر تاریخ دولت انگلیس نداشتم چه این هر دو در کتاب
ناسخ التواریخ در جای خود رقم میشود همانا شاهزاده علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه خاطر مرا بمکنون مکشوف فرمود که کلمات
من بنده را با بعضی سخنان سرداران افغان اختلاطی داد و رساله نگاشت و توان دانست که بر مردم انگلیس سخن افغانان سست آ
نیفتد بلکه خصم را اگر توانند هر آنچه مسلم دارد برهان کنند بالجمله فرزندان احمد شاه بتفاریق حکومت هرات و بعضی از بلدان
افغانستان داشتند شاهزاده کامران که شریطه قصیده و خاتمه جریده بود در حکمرانی هرات روزگار میگذاشت و از استعمال
مسکرات باشتغال ملک ذل نمی پرداخت یار محمد خان الکوزائی که وزارت او داشت در پایان امر غارت او را بگرفت و در سال
یکهزار و دویست و پنجاه و شش هجری روزی چندش مغلول و از پس آن مقتول ساخت و مملکت هرات را خاص ایالت خویش فرمود
و از آن طرف در عرض این مدت که اولاد احمد شاه در سلطنت ضعیف همی شدند فرزندان پاینده خان بن حاجی جمال خان از قبیله
درانی در ممالک افغانستان نیرومند شده و در شهر کشمیر و کابل و قندهار و بلخ و دیگر بلدان حکمران آمدند و این پاینده خان که ملقب

بسردار سرفراز خان است بیست تن پسر سردار داشت که من چند تن بسیار کس از ایشان را در ذیل تاریخ سلاطین قاجاریه یاد
کرده‌ام اول وزیر فتح خان دوم سردار محمد عظیم خان حاکم کشمیر سیم سردار کهندل خان حاکم قندهار چهارم نواب اسد خان پنجم نواب
صمد خان ششم نایب تیمور قلیخان هفتم نواب جبار خان هشتم سردار طره باز خان نهم سردار پردل خان دهم سردار شیردل خان یازدهم
سردار مهردل خان دوازدهم سردار امیر محمد خان سیزدهم سردار عطا محمد خان چهاردهم سردار یار محمد خان انجمله که بشمار شد تا این هنگام
که تحریر این اوراق میشود بدرود جهان کرده‌اند و این شش تن که بشرح میرود زندگانی دارند اول امیر دوست محمد خان والی کابل
دوم سردار رحمدل خان سیم سردار سلطان محمد خان چهارم سردار پیر محمد خان پنجم سردار سید محمد خان ششم سردار جمعه خان
و من بنده شرح احوال ایشان را در تاریخ افغانستان رقم خواهم کرد در این اوراق همی خواستم چون نام والی کابل و قندهار را
کم شناخته خوانندگان باشند اکنون بر سر داستان آیم چون کهندل خان روزی چند مریض شده در هفتم ذیحجه الحرام بدرود
جهان فانی کرد سردار رحمدل خان که اکبر و ارشد برادران بود همی خواست تا بجای برادر مملکت قندهار را فرمانگذار باشد و در
انجاح مرام او سردار سلطان علی خان پسر میر افضل خان با او متفق شدند و از این سوی دیگر پسران کهندل خان محمد صدیق خان
و محمد عمر خان جای پدر را سزاوار خویش میدانستند و غلام محی الدین خان نیز هوای دل ایشان بجست لاجرم کار از مناظره و مشاجره
بمناجزت و مبارزت انجامید و از دو جانب بجمع کتائب و استمالت قواضب پرداختند و ساز مقاتله و مقاتله طراز دادند در
پایان امر جنگ پیوسته شد و جماعتی مجروح و مطروح افتادند و در میانه پسر میر افضل خان مقتول گشت بعد از قتل او رحمدل خان
تدبیری اندیشید و غلام محی الدین خان را با خود متفق ساخت و در امر محمد صدیق خان و محمد عمر خان لغزشی انداخت
ولی آنکه کس را آگهی دهد مسرعی نزدیک امیر دوست محمد خان کسیل داشت و پیام فرستاد که برادرزادگان من که بجای فرزندان
منند امروز بفرمان برداری من سر در نمیآورند شما که سر قافله و قبیل قبیله اید صواب آنست که بدینجانب کوچ دهید
و مکانت بزرگان را از اهانت کوچکان محفوظ بدارید امیر دوست محمد خان که سالها بیاد تسخیر قندهار را می‌گشت این خبر را
از اقبال اختر دانست و بسیج راه کرد با سیزده فوج سرباز و پنجهزار سوار و سی عراده توپ از کابل خیمه بیرون زد سردار محمد
عمر خان و سردار عبدالله خان چون از آهنگ دوست محمد خان آگاه شدند نزدیک رحمدل خان پیام فرستادند که اگر دوست محمد خان
بدین مملکت دست یابد نخستین ترا و شما را از پای درآورد نیکو آنست که این نفاق را یکسو نهیم و باتفاق یکدیگر بیگانه را دفع
دفع دهیم رحمدل خان چون نیابت خویش را بمداخلت دوست محمد خان استوار میدانست جواب باز داد که ما او را خوانده‌ایم
و خود میآید و کس را نیروی جنگ او نیست محمد عمر خان چون این بشنید بیچاره‌وار لب فرو بست و تن بزد و از آنسوی
دوست محمد خان کوچ بر کوچ طی مسافت کرده در قلعه اعظم فرود شد سردار خوشدل خان و غلام محی الدین خان و جماعتی او را
پذیره شدند و از آنجا جنبش کرده در منزل حاجی عزیز که دو فرسنگ تا قندهار مسافت است درآمد و بزرگان قندهار
تمامت او را استقبال کردند جز میر افضل خان که در میان شهر علوفه لشکر و ساز و سامان ورود او را تقدیم خدمت
میفرمود اما دوست محمد خان با پسر خود غلام حیدر خان مواضعه داشت که در منزل حاجی عزیز سرداران قندهار را با خود داشته
معلولاً سفر کابل فرماید چون در این منزل تمامت حاضر شدند در خاطر نهاد که بعد از ورود به قندهار دروازه‌های شهر را
جماعتی از سربازان باز دهند تا کسی از اندرون بیرون نتواند شد بالجمله بعد از ورود به قندهار فرمان کرد تا برج و باره شهر را لشکریان
فرو گرفتند و بفرمود تا سرداران قندهار در میان ارک نشیمن کنند و خانه‌های خویش را پرداخته بمیان شهر شوند این هنگام

رحمدل خان دانست که از آنچه می‌اندیشید برخطا بود، ناچار باتفاق سلطان علی خان از ارک بیرون شد [illegible]
و با سردار عبدالله خان و جمعی دیگر مواضعه نهاده از حاضر شدن مجلس دوستمحمد خان تقاعد ورزیدند و چنان افتاد که محمد
عمرخان یکروز قربت خدمت دوستمحمد خان جست میرافضل خان که در آن وقت حاضر بود بعرض رسانید که در بدایت اگر کرا
طریق عقیدت و صداقت سپردیم محمد عمرخان در کجا بود و هم اکنون پا از دایره بدین حضرت بگذارد و اگرنه ما را ازین درد دور
دوستمحمد خان روی با محمد عمرخان کرد و گفت این سخن از در راستی باشد نیکو آن است که تو راه خویش گیری و بهر جا که خواهی
کوچ دهی محمد عمرخان کوفته خاطر بازسرای خویش شد و روزی چند بسیج سفر کرده زن و فرزند را بجای گذاشت و خود طریق
له خان برداشت اما دوستمحمد خان چون بر شهر قندهار استیلا یافت یک پسر خود را با هزار سوار و دو فوج سرباز و سه عراده
توپ بحکومت زمینداور فرستاد و پسر دیگر را برای حکومت سیستان نامبردار کرد و پسر دیگر را بمیمنه فرستاد و او در میمنه
نصرت یافت و حکومت فراه را برای پسر دیگر فرمان کرد و از برای رحمدل خان و میرافضل خان و سلطانعلی خان مظفرالدوله
تقرر رسوم و مواجب فرمود اما بزرگان قندهار چون دوستمحمد خان را با دولت انگلیس را یکجان میدانستند دل با او نرم
نمیکردند و او نخست چنان باز می‌نمود که با من با دولت انگلیس عهد استوار است و تسخیر قندهار از تحریض و تدبیر ایشان کرده‌ام
و تا فتح هرات و خراسان را بدست نکنم از پای نخواهم نشست و کارداران دولت انگلیس در این امر پشتوان و پای
مردمند و چندانکه زر و سیم و ساز و برگ جنگ در بایست افتد و چندان عطا کنند این همی گفت تا آن هنگام که خصومت
افغانان را با دولت انگلیس تفرس فرمود و فهم کرد که تا جان در تن دارند خصمی انگلیس را فتور نخواهند داد پس سخن
خویش را دیگرگون کرد و گفت شما چه دانسته‌اید که من با دولت انگلیس از در صدق و صفا باشم سخنی به مصلحت همی گویم
تا زر و سیم ایشان را بدین حیلت ماخوذ دارم و آنوقت که بر افغانستان چیره شوم و آن نیرو بدست کنم که لشکر افغان را
بتمامت انجمن سازم سیدرنگ دولت انگلیس را از هندوستان خواهم برانداخت همانا من مردم انگلیس را نجس و پلید میدانم
و در شریعت خویش کافر میخوانم و خود از مسلمانانم مسلمان را با کافر چه آمیزش است و دیگر آنکه مردم انگلیس چگونه با من
از در مهر و مودت باشند و حال آنکه محمد اکبر خان فرزند من چهل هزار کس لشکر انگلیس را عرضه شمشیر ساخت و صاحبان
مناصب ایشان را با قواضب بران کیفر کرد و زنهای ایشان را روز در بازارها رقص کردن فرمود و شب با ایشان
فضیحت نمود با اینهمه دولت غیور انگلیس کی با ما صافی شود و چگونه این خصمی از میان ما برخیزد همانا چون گرگان درنده
یکدیگر را نگرانیم و هرکدام فرصت بدست کردیم آن دیگر را پاره خواهیم ساخت اگرچه دوست محمد خان این سخنان را
براستی بیان کرد لاکن افغانان دل با او راست نکردند و گفتند مردم انگلیس کافرند و با کافر مدارا کردن و خویش را
اغلوطه دادن در شریعت ما حرام است اگر مرد دینی باید شمشیر کشید و ایشان را بکشت و اگرنه کشته شد این مخالطت و مکاتبت
که تو با انگلیس داری هم از مکاید ابلیس است و نزدیک ما گناهی بزرگ بلکه کفری عظیم باشد و از نزد او رنجیده خاطر باز شدند
و سرداران قندهار یکباره از کرده پشیمان بودند و در مخالفت دوستمحمد خان طریق موالفت گرفتند و پیمان دادند که باتفاق
از شهر بیرون شده قبایل را بر شورانند و صورت حال را بعرض کارداران دولت ایران برسانند و مکشوف دارند
که کارداران انگلیس دوستمحمد خان را از بهر تسخیر هرات و فتنه خراسان انگیخته و خواستار آن شوند تا از ایران بقندهار شود
و بیگانه را از خانه ایشان دفع دهد دوستمحمد خان این معنی را تفرس کرد و فرمان داد که سرداران با اهل و عشیرت از قندهار

بیرون شوند و در خاطر نهاد که بعد از بیرون شدن آن جماعت را با خود دارد و محبوساً بکابل کوچ دهد سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران او و شجاع الدوله عرض کردند که نه آخر کهندل خان برادر ما بود و در زمستان اولاد او را روانه کابل داشتن و اطفال ایشان را دست فرسود هلاکت گذاشتن لایق نباشد نیکو آنست که ایشان را در اول بهار از قندهار بیرون شدن فرمائی و خاطر او را تعطیل دادند آنگاه که دوست محمد خان این اندیشه را بگردانید مردان سر شد که دوستان اولاد کهندل خان را از هواخواهی ایشان بگردانند تا مصدر امری نتوانند شد پس محمد اکرم خان اچکزائی و سدو خان و دیگر خوانین را حاضر داشته خطاب کرد که اگر طریق سلامت خواهید جست از خدمت اولاد کهندل خان بیکسو شوید ایشان سر رضا فرود داشتند و فرزندان کهندل خان نیز با ایشان گفتند که اکنون با دوست محمد خان از در فرمان برداری باشید تا آنگاه که زمان برسد و زمانه یار شود اما در نهانی سرداران با هم حلیف شدند و با خوانین هم داستان گشتند و سخن بر آن نهادند که با سرافراز خان اسحق زائی و عزیز خان آخوند زاده در روزی معین از شهر بیرون شوند و حدیث فتنه کنند لکن پانزده روز از آن پیش که روز میعاد برسد میر افضل خان اچکزائی که ملازمت سردار غلام حیدر خان پسر دوست محمد خان داشت ازین قصه آگاه شد و مولای خود را آگهی داد و دوست محمد خان نیز این بدانست پس تصمیم عزم داد که سرداران را تمامت با خود دارد و ایشان نیز از بهر فرار میان استوار کردند نخستین سردار رحمدل خان امداد کار کرد و چون در قلعه رانی که از محال هزاره است از محمد علیخان پسرش جماعتی از سرباز با چند عراده توپ اوتراق داشت پسران خود را در آنجا گسیل داشت و سردار خوشدل خان و شیر علیخان و محمد اکرم خان و چند تن دیگر فرار کرده باراضی پشتک در میان قبیله اچکزائی فرود شدند و سردار عبدالله خان و سردار محمد عمر خان در مله خان با هم پیوستند و محمد صدیق خان بعد از نفاق غلام محی الدین خان در اراضی گرسنگ جای کرد و از آنجا از راه ریک طریق فاران گرفت و سردار منور ولیخان آهنگ مکه معظمه نمود و محمد علیخان و سردار جان خان در اول شهر ربیع الثانی آهنگ شکارپور فرمودند از آنسوی دوست محمد خان فرمان کرد تا در میان شهر سرافراز خان و دیگر خوانین را دستگیر نمودند و اموال و اثقال ایشان را عرضه نهب و غارت ساختند و همچنان گروهی بطلب پسرهای رحمدل خان بیرون فرستاد تا ایلغار کنان برفتند و در ارض و به ایشان را دیدار کرده با خود داشتند و روزی که بشهر در میآوردند رحمدل خان از در دیگر بیرون شده در سوراخی رفت و همچنان لشکر دوست محمد خان بطلب گریختگان بهر جانب رهسپار بودند و بتفاریق در قلاع و بقاع در میرفتند و جای میکردند تا پانصد کس از آن جماعت از اقتحام امراض و آلام و شدت مجاعت بمردند پس ناچار مراجعت بشهر نمودند بعد از مراجعت ایشان خوشدلخان و محمد اکرم خان بقریه دوده در آمده هر کس از لشکر دوست محمد خان را دیدند سر بر گرفتند آنگاه سخن بر این نهادند که سردار رحمدل خان در میان کابل و قندهار در محال قبیله غلجائی اقامت کند و خوشدل خان و محمد اکرم خان و سردار شیر علیخان با عشیرت خویش از راه لوط طریق سیستان سپرند و چون در این راه سی فرسنگ بی گیاه و میاه است سرداران برای فراهم کردن آب و آذوقه گودی در مله خان جای داشتند و جماعتی با زن و فرزند در میان بیابان لوط بودند و نیز وقت بفرمان دوست محمد خان سردار محمد شریف خان

بالشکری انبوه از دنبال برسید و یک نیمه لشکر خود را امر کرد تا عبدالله خان سرداران را محاصره دادند و نیم دیگر را بفرمود در میان
لوط دیگر پسران کهندلخان را با زن و فرزند محصور بداشتند و از طرفین ساز مقاتلت طراز داده جماعتی
جراحت یافتند و در پایان امر اهل و عشیرت سرداران را بگرفتند و در میانه اموال ایشان عرضهٔ غارت گشت
و از آنسوی مظفرالدوله و خوشدلخان و محمد عمرخان و شیرعلیخان که در لعلخان بودند از علف و آذوقه
و مشرب و بارود انباشته نداشتند ناچار از در مداهنه بیرون شدند و محمد شریف خان را پیام کردند که خوانین
قندهار از دوستمحمدخان هراسنده‌اند ایشان را روانه پلالک می‌کنیم و خویشتن با شما طریق قندهار می‌سپاریم
بعد از ورود بقندهار امیر دوستمحمدخان خوانین را مطمئن خاطر فرماید تا حاضر شهر شوند محمد شریفخان بدین سخن
رضا داد و سپس سرداران خوانین را روانه پلالک نمودند و خود بلشکرگاه محمد شریفخان در آمدند چون سه روز از این واقعه
بگذشت و خوانین از لشکرگاه بعید افتادند محمد عمرخان سر برتافت و گفت اینک قریب بیست سال است که من
از چاکران دولت ایرانم و سالها جامه و جامگی از آنحضرت برده‌ام هرگز پشت با دولت ایران نخواهم کرد
و روی بقندهار نخواهم گذاشت مگر مرا دست بگردن بسته بقندهار برند مظفرالدوله نیز سر برداشت و گفت مرا
هیچکار با قندهار نیست من چاکر پادشاه ایرانم و از حضرت او نام و لقب و مال و منصب دارم و دیگر آنکه اولاد کهندل
خان برحسب وصیت پدر تا جان در تن دارند سر و جان در راه دولت ایران گذاشته‌اند و ما هرگز از برای
زندگانی پنجروزه دنیا از فرمان پدر نخواهیم گشت و خود را جاودانی با آتش دوزخ نخواهیم سوخت بالجمله در انجام
امر محمد عمرخان و خوشدلخان و شیرعلیخان با لشکر کوچ دادند و یکفرسنگ از آنسوی لعلخان منشور شاهنشاه
ایران و رقم جناب اشرف صدراعظم در جواب عریضهٔ ایشان برسید بدین شرح که فرزندان کهندلخان یکتن
از میان خویش بحکومت برگزینند و مظفرالدوله طریق حضرت دارالخلافه سپارد از آن پس فرزندان کهندلخان
مظفرالدوله را وکیل خویش نموده بجانب طهران گسیل داشتند و سخن بر این نهادند که چون از کارداران دولت
ایران فرمان برسد دیگرباره از قندهار فرار خواهیم کرد لاجرم پس از روزی چند مظفرالدوله و عبدالله خان
و محمدکریم خان و چند تن دیگر با اهل و عشیرت روانه سیستان شدند و سردار غلام محیی‌الدین خان و محمد اکرم خان
و میر افضل خان و شیرعلیخان و محمد عمرخان همدست و همداستان گشتند و از جماعت خوانین اخترخان علیزائی
و صالوخان اچکزائی و صیدالخان الکوزائی با ایشان پیوستند و یکدل شدند که اگر دوستمحمد خان بخواهد ایشان را تسخیر کند
فرماید بر شورند و فتنه آغازند و سرداران پشاور و کابل و غلیجائی و کوهستانی نیز با سرداران قندهار حلیف گشتند و از میانه سلطان
محمدخان عریضه نگار دولت ایران نگار کرد که من در آن مدت که حکومت پشاور داشتم ده تن از مردم انگلیس را
ساخته جان از وجود ایشان بپرداختم هرگز از جماعت انگلیس ایمن نخواهم بود و سردار سلطان احمدخان گفت من در قتل لات
که سردار لشکر انگلیس بود با محمد اکبرخان همدست شدم چگونه با انگلیس توانم پیوست اگر از دولت ایران فرمان رسد بر دوست
محمدخان که پیشرو کارداران گشته دشمنی آغازم و رایت محاربت افرازم آنگاه غلام محیی‌الدین خان و سردار رحمدل
خان و صاحب زاده عبدالاحد خان و دیگر سرداران عریضه نگار داده بصحبت ملا هلهم خان روانه دربار شاهنشاه

دیوان دانستند بدین شرح که کهندل خان یکتن از چاکران حضرت بود و شاهنشاه غازی محمد شاه افزون از منال دیوانی قندهار در وجه او و محمد عمر خان و دیگر پسران و خویشاوندان او بذل فرموده امروز با بیگانه پیوند جستن و دست بکار گذاشتن از کرم شاهانه بعید است و برزیادت از این دوست محمد خان بتحریک و تحریص کارداران انگلیس برای تسخیر هرات و فتنه ساختن در خراسان این خصمی کرده و دفع او در شریعت دین و دولت واجب افتاده و اگر لشکری بدینجانب مامور شود تسخیر کابل و قندهار دشوار نخواهد بود و از آن سوی چون دوست محمد خان کار قندهار را آشفته دید سر رفق و مدارا پیش داشت و منال دیوانی قندهار را جریده کرده یکصد و پنجاه هزار تومان بر آمد با سرداران قندهار گفت من از این مبلغ پنجاه هزار تومان بمرسوم و مواجب شما تقریر میکنم و رتق و فتق امور را نیز با شما میگذارم الا آنکه یکتن از شما را با خود بکابل کوچ میدهم و یکتن پسر خود را در میان شما میگذارم تا هر سال هفتاد هزار تومان از بهر من با خود وارد و انفاذ کابل نماید ایشان گفتند منال مملکت قندهار بتمامت کفایت خرج ما را برنمی‌تابد اگر خواهی پسر خود را بگذار تا نگران باشد که فلوسی برزیادت ماند از بهر تو اخذ کند هم در این وقت از کارداران دولت انگلیس مسرعی نزد دوست محمد خان آمد و او را بتسخیر هرات و لشکر تاختن بدان اراضی تحریص داد دوست محمد خان گفت من چگونه از قندهار بهرات توانم شد آن روز که من آهنگ هرات کنم سرداران قندهار بی‌محابا از قفای من برشورند و از آن سوی سپاه ایران بر روی من درآید و مرا در میانه حصار دهند این بگفت و در خاطر گرفت که پسر خود غلام حیدر خان را بنیابت خویش در قندهار بگذارد و خود طریق کابل بردارد چه از قبل قزلباش کابل که بتمامت شیعی مذهبند بی‌هول و هرب نبود پس فرزندان خود را از محال قندهار طلب نمود و رحمدل خان را پیام کرد که اگر خواهی من با تو دل یکی کنم خطی نگار کن و خاتم برزن که اگر با دولت ایران از در فرمانگزاری باشی و جز با من طریق صدق عقیدت نسپاری دشمن خلفای راشدین خواهی بود رحمدل خان گفت حقوق دولت ایران بر ذمت ما از آفتاب روشن‌تر است من نتوانم روی آفتاب اندود دوست محمد خان آزرده شد و معادل چهار هزار و هشتصد تومان از اجری و مواجب او بکاست و همچنان مرسوم سرداران قندهار را کاستن گرفت و مراجعت بکابل را واجب شمرد در خلال این احوال زعفران خان برادر یهود خان از هرات نزدیک او آمد از قبل عیسی خان خواستار شد که [illegible] سپاهی بجانب هرات برد و سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را که این وقت در کنار هرات بود دفع دهد دوست محمد خان چون انجام این آرزو را در قوت بازوی خویش نمیدانست بهانه طراز کرده جواب باز داد که اگر سردار عیسی خان دو پسر مرا در ارک جای دهد و شهر و ارک را بلشکر من سپارد او را اعانت و مضایقت نخواهد در این نوبت مکرر خط جناب اشرف صدر اعظم که در جواب عریضه رحمدل خان رقم کرده بود پانزدهم شوال بدو رسید بدین شرح که مملکت قندهار از عهود سالفه و اعوام ماضیه در شمار ممالک ایران بوده و کهندل خان و فرزندان او در زمان شاهنشاه غازی محمد شاه خط چاکری بدولت ایران سپرده‌اند و مرسوم و مواجب و سیورغال برده‌اند و امروز ملک الملوک عجم بجمال جود و جودت و کمال شجاعت و جلادت و فنون فراست و فروسیت در میان سلاطین قاجاریه طاق بلکه برگزیده پادشاهان آفاق است و برزیادت از این در معاهدات و مواثیق چند بشرط رفته که ولات ممالک افغانستان هیچیک تسخیر مملکت آن دیگر میان نبندد و اگر از حدود خویش برزیادت طلب کند پادشاه ایران پاسخ ادب کند لاجرم این پادشاه غیور که خشم پلنگ و نیروی نهنگ را ببازی شمارد از پایمردی شما دست باز نخواهد داشت و حفظ حدود شما را فرو نخواهم گذاشت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون این رقم بر جمدل خان و غلام محی‌الدین خان رسید نیروئی تازه بدست کردند و با اختر خان علیزائی و صیدامخان اسحق زائی
و صیدامخان سلیمان‌خیل و محمدرحیم خان نورزائی و جماعتی دیگر در مخالفت دوستمحمد خان حبال موالفت را مبرم ساختند
روز بیستم شوال محمدعمرخان از قندهار بیرون گریخت و شتاب زده تا کنار هرات عنان باز کرد و بلشکرگاه حسام‌السلطنه
پیوست و از قفای او سرداران کابل و قندهار هر یک یک دو منزل نزدیک شاهزاده تاختند سردار سلطان احمد خان و شاه
و شاهنواز خان پسرش و سردار شاه‌دولت خان با پسر عم خویش و پسر وزیر شاه‌شجاع از قفای هم برسیدند و پسرهای صید
محمد خان ظهیرالدوله نادرشاه خان و بهبود خان و سید غلام خان هم از در درآمدند و سردار سلطانعلی خان مظفرالدوله
طریق خراسان پیش داشته روزی چند در محال قاین اقامت کرد و محمداکرم خان را گسیل حضرت شاهنشاه داشت تا فرمان کار
داران دولت را بداند و فرمان برداری کند بعد از آگهی از حکم و مطالعهٔ منشور شاهانه و فرمایش جناب اشرف صدراعظم روز
بیستم ذیقعده با اهل و عشیرت و سیصد تن سوار بجانب مشهد مقدس کوچ داد بعد از ورود بمشهد از کارداران دولت مرسوم
و مواجب و تشریف و خلعت یافت و محمدعلیخان از دنبال محمداکرم خان روانه درگاه شاهنشاه شد و سردار خوشدل خان
خواهرزاده که با در مظفرالدوله است از قندهار بسیستان کوچ داد و از آنجا نزدیک مظفرالدوله آورد و روز دوازدهم
ربیع‌الاول جعفرخان کابلی با سردار سلطان احمد خان و سردار شاه‌دولت خان پسر نواب محمد زمانخان که قاتل شاه‌شجاع
و لانت صاحب سردار انگلیس بود و پسرهای ظهیرالدوله بفرمان حسام‌السلطنه از لشکرگاه هرات روانه دارالخلافه شدند اما محمد
صدیق خان نخستین از قندهار فرار کرده با راضی سیستان فرود شد و در آنجا بحکم سفرمانی یکتن ملازم خویش را مقتول ساخت
و هراسنده گشت که کارداران انگلیس او را بدین گناه تباه کنند پس زنان خود را جامهٔ مردان پوشیدند و از آنجا فرار کرده
بکلات نصیرخان آمد و همچنان مردم کلات علیجائی که میان کابل و قندهار است و دوستمحمد خان بیرنگ مسخر داشته
بود سر از خدمت برتافتند و محمدصدیق خان با هزاره پشت کوهی همداستان شده قریب هفت‌هزار مرد لشکری فراهم کرد
و دوستمحمد خان را پیام داد که ما چنان می‌پنداشتیم که بعد از کهندل خان ما را بجای پدر خواهی بود ندانستیم که خانهای ما را
مضبوط خواهی ساخت و ما را بیچاره و از بهره در آواره خواهی داشت لاجرم تا در تن روان و در مغز هوش داریم از جنگ و
جوش نخواهیم نشست و در اینوقت چند سر شتر که بفرمان کارداران انگلیس برای دوستمحمد خان حمل سیم و زر میکرد بدست مردم
محمدصدیق خان با خود افتاد و از جانب دیگر رحمدل خان از قندهار با راضی زمینداور گریخت دوستمحمد خان دو هزار
سوار بطلب او فرستاد برسیدند و لختی رزم دادند از پس آنکه ده تن در میانه مقتول گشت بی نیل مرام مراجعت کرد
از پس این وقایع دوست‌محمد خان آهنگ کابل از قندهار خیمه بیرون زد و توپخانهٔ خویش را با خود حمل داد و هر توپ که
در قندهار بود نیز برگرفت و پسرزادهٔ خود امیر غلام حیدر خان را با چهار هزار تن مرد لشکری بحکومت قندهار باز گذاشت
و خیرالله خان برادرزادهٔ خود را بحکومت فراه فرستاد و سرداران قندهار را هر کس بجائی بود ملازم رکاب نمود روز
یازدهم محرم از ظاهر قندهار روانهٔ کابل شد اما از این سوی بعد از رسیدن محمدعمر خان بلشکرگاه حسام‌السلطنه انبوه
او را استقبال کردند و با مکانت تمام در آوردند و از پس روزی چند حکومت اسفزار را با او تفویض داشت و روز
نوزدهم ذیحجه او را روانه اسفزار نمود و قنبرعلیخان ناظم دیوانخانه تبریز که از قبل کارداران دولت ایران مأمور
بسفارت قندهار بود تا دوستمحمد خان را بیاگاهاند که این فرزند طلبی نکوهیده است و تسخیر قندهار بدست تو

کوچ دادن امیر دوستمحمد خان از قندهار بکابل

بر کارداران ایران ناگوار است در اینوقت حاضر لشکرگاه بود او نیز باتفاق محمد عمرخان راه برگرفت بالجمله محمد عمرخان وارد اسفزار شده بکار خویش پرداخت و قنبرعلیخان روانه قندهار شد و یکشب با دوستمحمدخان هنگام بیرون شدن او بکابل دیدار کرد و سخن گفت و جواب گرفت چون دوستمحمدخان بر قندهار دست یافته بود سر از فرمان بر تافت ناچار قنبرعلیخان مراجعت کرده و طی مسافت نموده بجوین آمد و از آنطرف محمد صدیق خان پسر کهندل خان از بعد از سفر دوستمحمدخان بکابل از اراضی قندهار باسفزار آمد و فرزند خود نور محمد خان را نزد برادر خود محمد عمرخان باز داشت و خویشتن بجانب فراه در تکتاز آمد و بپای دروازه آمده افغانان را ندا در داد که بر روی من در بگشائید و اگرنه مرا مقتول دیدید خیرالله خان گفت بیرون این هردو نفر کاری تواند بود و بفرمود تا با خشت و سنگ او را زحمت کردند و از دروازه دور فکندند محمد صدیق خان ناچار بخانه یکتن مرد رعیت رفته اقامت کرد و از جانب دیگر چون خیرالله خان را نیز چشم آرزو بجرم اولیای دولت ایران باز و ابواب مکاتبت فراز بود و اینوقت رسول میرعلیخان قاینی از نزد او مراجعت داشت و خط خیرالله خان را بامیرعلیخان سپرد بدین شرح که با لشکری ساز کرده بدینجانب ترکتاز کن تا قلعه فراه را با شما بسپارم از قضا رسول او در تنگه سنگی فراه بدست افغانان و ملازمان دوستمحمدخان ماخوذ گشت و خط او بمطالعه رفت و مکنون خاطر خیرالله خان مکشوف افتاد پس متوالی برفتند و محمد صدیق خان را برداشته بشهر در آوردند تا فراه را بدو سپارند مردم شهر گرد او انجمن شدند و خیرالله خان را در میان ارک حصار دادند چون ظلمت شب جهان بگرفت خیرالله خان یکتن ملازم خود را با اسب بدستیاری حبال از برج فرود کرد تا شد که میرعلیخان را بیاگاهاند و او خویشتن را برساند مردم شهر ازین حدیث آگهی یافتند و صد سوار از دنبال او بشتافتند و در عرض راه او را دستگیر ساخته بجانب فراه همی آوردند در اینوقت دو تن از مردم میرعلیخان که شناخته این سواران نبودند با ایشان باز خوردند و صورت حال را بدانستند پس متوالی تاختن کرده میرعلیخان را آگهی دادند و او بیدرنگ برنشسته باسفزار آمد و باتفاق محمد عمرخان روز هیجدهم محرم شرحی نگاشته بمحمد صدیق خان فرستاد که اگر مملکت قندهار و جای پدر میخواهی شهر فراه را بدست سپاه ایران باز ده چون این خط بمحمد صدیق خان رسید در پاسخ نوشت که مردم فراه چشم براه اند شما بشتابید و فتح این بلد را دریابید لاجرم محمد عمرخان با مردم خود برنشست و چون برق جهنده اسب برجهاندند و بشهر فراه در آمد با محمد صدیق خان پیوست چون این خبر بلاش و جوین رسید قنبرعلیخان دویست تن از مردم جوین را فراهم کرده باتفاق برادرزاده سردار احمدخان راه فراه پیش داشت و بعد از ورود بفراه مردم خود را در برج و باره شهر جای داده و خیرالله خان بمیان ارک در تنگنای محاصره افتاد از آنسوی خبر فراه در قندهار پراکنده شد و غلام حیدرخان این قصه بدانست پس پسرزاده دوستمحمدخان جلال الدین خان را با هفتصد تن سوار مأمور داشت که بفراه آمده دشمنان را دفع دهد جلال الدین خان ده روز از آن پیش که راه برگیرد مردانخان فراهی را کسیل فراه داشت تا روی دل خیرالله خان را از دولت ایران بگرداند و با خود متفق ساخت آنگاه از قندهار بیرون شده در هشت فرسنگی فراه فرود شد محمد صدیق خان و محمد عمرخان اعداد جنگ کرده بیرون شدند و از آنسوی سردار جلال الدین خان راه نزدیک کرده بدو پیوست بعد از کشش و کوشش فراوان محمد صدیق خان و محمد عمرخان شکسته شدند و هزیمت کرده بشهر در آمدند مردم فراه چون ضعف حال ایشانرا معاینه کردند با جلال الدین خان طریق صدق و صفا پیش داشتند و چهارصد تن

گرفتاری میرعلیخان در فراه بدست جلال الدین خان

از مردم اوراکمیک و دو و دو بشهر درآوردند و از ارک نیز جماعتی بیرون شده با ایشان همدست گشتند و مردم سرداران نیز ۶۸۱
همی دستگیر نمودند محمد صدیق خان و محمد عمر خان و صمد خان برادر سردار احمد خان و قنبر علیخان که این هنگام در مسجد
جامع که قریب بدروازه هرات است جای داشتند چون این غوغا بشنیدند با معدودی از مردم خود برج دروازه هرات
صعود کردند چون شهر جلال الدین خان مسلم افتاد کس فرستاد و ایشان را امان داد و از برج بزیر آورده ما خوذ داشت
و لشکرگاه خویش برد و مردم ایشان را دستگیر نموده بعضی را سر برگرفت و برخی را سلب و ثروت بستد و عریان و بی نان
رها ساخت و این خبر را بعد از سه روز از فتح هرات بحسام السلطنه آوردند بالجمله جلال الدین خان از پس این نصرت
مردانشخان نورزائی را با هفتاد تن مردم لشکری در ارک فراه گذاشت و گرفتاران را برداشته آهنگ قندهار نمود و
از میانه قنبر علیخان را با بند و زنجیر کوچ همیداد چون بمنزل جاشش رود رسیدند محمد صدیق خان و محمد عمر خان
مواضعه کردند که اگر توانند بطریقی گریزند محمد صدیق خان فرصتی بدست کرده از میان لشکرگاه بیکسوی گریخت
و راه کوهستان پیش داشته از راه و بیراه پس از دو شبانروز خود را باسفزار رسانید لکن محمد عمر خان و قنبر علیخان را محبوساً
بقندهار بردند بعد از رسیدن ایشان بقندهار غلام حیدر خان فرمود تا زنجیر از گردن قنبر علیخان فرو گذاشتند و او را
با محمد عمر خان در برج احمدشاهی بازداشتند و نگاهبانان بر ایشان بگماشتند آنگاه برادرزاده خود شاهسوار خان را
با دو هزار سوار مامور بفراه نمود در این وقت چهار تن از صاحبان مناصب انگلیس با چهار هزار قبضه تفنگ و حملی چند از زر
و سیم از راه شکارپور بکلات نصیر خان درآمد و بعرض غلام حیدر خان رسانیدند که چندانکه دینار و درهم و آلات
حرب و ضرب واجب افتد از دولت انگلیس مبذول میشود بشرط آنکه افغانان با دولت ایران ساز مقاتلت طراز کنند از پس
این واقعه غلات و حبوبات در لاش و جوین اندک شد لاجرم امیر علیخان بفرمان حسام السلطنه زین العابدین خان را که از خویشاوندان
او بود در لاش و جوین بازداشت و یکصد و هشتاد تن از لشکریان در جوین و صد و بیست کس در لاش برای حفظ و حراست
بگماشت و همچنان ورک دیتمور را بزین العابدین خان تیموری و سنجک را بدوست محمد خان اسحق زائی سپرد و خود طریق قاین
گرفت و رحمة الله خان روانه هرات شد و با خدمت حسام السلطنه پیوست و سردار محمد صدیق خان نیز روز پانزدهم
ربیع الاول بلشکرگاه حسام السلطنه رسید شاهزاده بفرمود او را پذیره شدند و بمکانت تمام درآوردند

ذکر حکومت شاهزاده سلطانمراد میرزای حسام السلطنه در خراسان و مامور شدن او بنظم افغانستان و تسخیر هرات

چون کهندل خان حاکم قندهار چنانکه بشرح رفت از جهان رخت بربست و امیر دوستمحمد خان بلده را تسخیر داشت برادران
و پسران کهندل خان بهر جانب پراکنده شدند سردار رحمدل خان و میر افضل خان و محمد صدیق خان و محمد عمر خان
و غلام محی الدین خان و خوشدل خان و یحیی خان و صاحبزاده و محمد علیخان و فتح محمد خان و دیگر فرزندان و
خویشاوندان کهندل خان از در دادخواهی بحضرت شاهنشاهی عریضه نگاشتند و سردار سلطان علیخان مظفر الدوله
و سردار عبدالله خان باراضی خراسان شتافتند و از آن طرف امیر دوستمحمد خان آرزوی خویش را بفتح قندهار نیز
بخرد و دل در فتح هرات بست و فراه را که از اراضی هرات است تحت فرمان داشت و همچنان شاهزاده محمد یوسف
و بزرگان هرات از در استغاثت بکارداران دولت ایران پناهنده شدند و اندیشه دوستمحمد خان را در تسخیر هرات باز
نمودند و از جانب دیگر سردار علیخان از سه کوه سیستان مسرعی فرستاد که امیر دوست محمد خان یکی از پسران خود را

۱۲۷۳ نهب و غارت سیستان و بلوچستان را موسامحه ورزد و باشد که لشکر از جنگ ما تاختن کند در اینوقت کارداران
دولت ایران نیک نگریستند که اگر در دفع او تقاعدی ورزند فتنه او کار خراسان را نیز آشفته خواهد کرد و در زمانی
که شیل صاحب از قبل کارداران انگلیس با استصوابدید دولت ایران ثبت شرح بود که چون بیگانه در مملکت هرات مداخلت
اندازد کارپردازان ایران او را دفع دهند و مملکت هرات را بجهات خویش باز نهند پس دفع امیر دوست محمد خان را واجب
داشتند و شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را بالشکری لایق مامور بنظم افغانستان نمودند و چون
اینوقت میرزا فضل الله وزیر نظام حاضر درگاه بود بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم میرزا محمد قوام الدوله ملتزم رکاب
حسام السلطنه آمد و میرزا محمد حسین قزوینی عضد الملک متولی بقعه متبرکه رضوی علیه الصلوة و السلام گشت بالجمله حسام السلطنه
روز پنجشنبه دهم ربیع الثانی از حضرت دار الخلافه بباغ نظامیه تحویل داد و روز دیگر از آنجا تا جاجرود براند و روزی چند برای
بسیج سفر اقامت فرمود و روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الثانی از جاجرود طریق خراسان پیش داشت و از قضا هم در این روز
فریدون میرزای فرمانفرما برادر اعیانی حسام السلطنه که این هنگام والی مملکت خراسان بود از جهان فانی رخت بدر برد و
چون این خبر بحضرت دار الخلافه آوردند ملک الملوک عجم بصوابدید صدر اعظم حکومت خراسان را نیز با حسام السلطنه تفویض
فرمود مع القصه شاهزاده طی مسافت کرده روز چهارشنبه پنجم جمادی الاولی وارد شهر مشهد گشت و بنظم آن بلده پرداخت
اما از طرف هرات چون شاهزاده محمد یوسف و بزرگان آن شهر از اقتحام امیر دوست محمد خان و کمین ساختن و لشکرکشیدن
او هراسناک شدند از کارداران دولت ایران خواستار آمدند که بنام و نشان سامخان ایلخانی را با گروهی از سپاه
سلطانی بحراست هرات گسیل دارند لاجرم شاهنشاه عجم فرمان کرد تا ایلخانی با هزار سوار و پانصد تفنگچی عنان زنان
بجانب هرات بشتافت و حکم رفت که بعد از ورود آن بلده اگر لشکر کابل آهنگ آن اراضی کند خبر باز دهد تا لشکرهای
گران بدان سوی سبک سیر شود بعد از آنکه سامخان در قلعه هرات بار فرو نهاد دوست محمد خان بدانست که آهنگ
هرات کردن با دولت ایران طریق معادات سپردن است حیلتی دیگر اندیشید و بعضی از مردم هرات را بفریفت و با
ایشان پنهان مواضعه نهاد که ایلخانی را از شهر بند هرات بیرون فرستند پس دوستان دوست محمد خان همدست شده ایلخانی را
از قلعه ارک و شهر هرات بیرون شدن فرمودند حسام السلطنه که در شهر مشهد نگران کار ایلخانی بود چون بدستیاری سرعان
اختلاف کلمه مردم هرات را بدانست روز بیست و نهم جمادی الاولی از شهر مشهد باهنگ هرات خیمه بیرون زد و اندک
اندک طی مسافت همی کرده بیست و نهم جمادی الآخره تربت شیخ جام را مضرب خیام ساخت در اینوقت ملا فیض الله سفقتی
هرات از جانب شاهزاده محمد یوسف بحضرت وی آمد و رسالت خویش را که همه سخنان حیلت آمیز بود بگذاشت و شاهزاده
از تربت شیخ جام کوچ داده تا محمود آباد براند این هنگام فرستاده ایلخانی برسید و معروض داشت که مردم هرات ایلخانی را
از شهر بیرون شدن فرمودند و او ناچار با مردم خود رخت بر بسته در باغ شاه که بیکسوی آن بلده است جای گرفت هم در آنجا
از شر دشمن نتوانست آسوده بود و فرسنگی دیگر طی مسافت کرده در قلعه ملک فرود شد مردم هرات هم بدین قدر از مراجعت
او رضا نداده از قتال او عزم استوار نموده اعداد کار فرمودند لاجرم از آنجا آهنگ سنگبست کرد شاهزاده چون این
بشنید جهان در چشمش تاریک شد نخستین بفرمود تا ملا فیض الله سفقتی هرات را ماخوذ داشته بند بر نهادند و محبوساً بجانب
مشهد مقدس بردند و هم در آنروز که هشتم رجب بود پاشاخان سرتیپ را حکم داد تا سه هزار سرباز گزیده و هزار سوار

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و سه عراده توپ ایلغارکنان بجانب هرات رهسپار گشت و درنگیبان با ایلخانی پیوسته و باتفاق طریق فراغت گرفتند ۲۸ ع
جماعتی از افغانان که حافظ و حارس غوریان بودند مغافصة بجانب ایلخانی تاختند و جنگ درانداختند اگرچه لشکریان
پای اصطبار استوار کردند و بیکو رزم دادند لکن بسلامت گذشتن از آن مسالک صعب نمودند ناچار دیگرباره حسام السلطنه را
آگهی فرستادند و شاهزاده خویشتن برنشست و از پل آباد و آب روس و کافرقلعه عبور کرده جمعه چهاردهم رجب در سر پل
تیرپل فرود آمد و در آنجا بزرگان کوسویه با سوار و سرباز و امان بیک هزاره با یکصد سوار تقبل خدمت او نمودند روز دیگر از سر پل
کوچ داده یکشنبه شانزدهم رجب در ظاهر غوریان لشکرگاه کرد و افغانان از دور و نزدیک فرار کرده در قلعه غوریان
متحصن شدند و لشکریان بکار محاصره و پرداختن سنگر استوار شدند و روز دیگر بعضی از قورخانه را که در لشکرگاه بود و
چند تن از سربازان آتش نگاهبانی داشتند شراره ای افتاد و افروخته شد و صد حمل باروت و گلوله بهوا برگشت و پس از
چند روز استاد و پردیخان سرهنگ توپخانه با سه عراده توپ و هفتاد بار قورخانه از مشهد مقدس برسید و پیوسته
لشکرگاه گشت بالجمله سه شنبه هیجدهم رجب سردار احمدخان قلعه کاهی که از دور و نزدیک نظاره بود دو هزار سواره
افغان گزیده کرد و باتفاق شاهزاده محسن آهنگ لشکرگاه نمود حسام السلطنه سام خان ایلخانی را با سوار خراسانی
و هزاره و صفرعلیخان سرتیپ را با سواره شاهسون و فوج ترشیزی و دو عراده توپ باستقبال جنگ او استعجال داد
و روز دیگر در کنار قلعه زنده جان با ایشان دوچار شدند و دلیران سپاه که شیران رزمگاه بودند با افغانان درآمدند و از چپ
و راست بر ایشان تاختند و مرد و مرکب بخاک راه انداختند زمانی دراز برنیامد که افغانان هزیمت شدند و لشکریان از قفای
ایشان تیرکنان درآمدند و تا دو فرسنگی هرات از دنبال آن جماعت مسارعت کردند سردار احمدخان پسر شاه پسندخان و امیر
جانخان و چند تن از عشیرت ایشان و گروهی از بزرگان اسحق زائی گرفتار گشت و غنیمت فراوان با سیصد تن سواره
افغان زنده دستگیر شد و پنجاه نیزه سر و پانصد سر اسب نیز بدست لشکریان افتاد و منصور و مظفر بلشکرگاه شدند
محاصره غوریان و تسخیر آن قلعه بدست لشکریان
اینوقت حسام السلطنه بفرمود تا غوریان را یک حصار دادند و هم در اینوقت حسنعلی خان سرتیپ گروسی با یکفوج سرباز
از راه برسید و با لشکریان در کار محاصره همدست گشت پس از چهار سوی غوریان مارپیچها را لب خندق بردند
و شباهنگام خندق را انباشته همی کردند تا صبحگاه با یورش قلعه را فروگیرند و سردار مجید خان که با سرتیپ عیسی خان قرابت
مصاهرت داشت چون این بدید دانست که با شیرژیان عشوه نتوان داد و از دهان اژدها بفسانه رهائی نتوان
شد ناچار از در استرحام و استیمان بیرون شده اظهار انقیاد کرد و امان یافته روز بیست و سیم رجب قرآن مجید را شفاعت
حایل کرده نزد حسام السلطنه شتافت و جبین اطاعت بر خاک ضراعت نهاد و قلعه غوریان را تسلیم داد حسام السلطنه او را
بپذیرفت و از پس آن فرمان کرد تا مردم غوریان کوچ داده در مزارع و مراتع آن نواحی هر کس در وطن خود جای گرفت
و سعادتقلی خان یاور فوج ترشیزی را با سیصد تن سرباز بجای ایشان نگاهبانی گذاشت و فرمود تا برج و باره
قلعه را مرمت کنند و افواجی که در فتح غوریان رنج برده بودند ایشان سیم و زر بنواخت و چون خبر فتح غوریان پراکنده شد
مرجع
چهارصد تن سرباز تیموری که حافظ و حارس برج و باره هرات بودند با تفنگ و دیگر آلات حرب فرار کردند و عطاءالله
خان ایلبیکی تیموری با چهار هزار خانوار از کنار هرات کوچ داده بنزدیک لشکرگاه خیمه زد و بازار بیع و شری گشاده گشت
و بندگان هزاره مانند احمدقلی خان و محمدرضا خان و محمدحسین خان و باباخان نزدیک حسام السلطنه آمده مرا...

 کوچ دادن قبایل خود از نزدیکی دشمن خواستار مبلغی زر شدند و شاهزاده پانصد تومان زر و چند جامه خلعت بداد و
ازین اخبار مردم هرات آشفته خاطر شدند و حسام السلطنه بیست و ششم رجب از کنار غوریان بجانب هرات جنبش کرد
و امیر حسین خان را با پانصد تن سوار خراسانی و دو عراده توپ بر منقلای سپاه بازداشت و هزار و دویست تن سوار عراقی
با یک عراده توپ بر ساقه لشکر بگماشت و فرمان کرد که سپاهیان سنبله از زراعتگاهها ضایع نکنند تا مبادا مردم رعیت از
جنبش این جیش هراسنده و پراکنده شوند بدینگونه طی مسافت کرده از غوریان به ربابا و از آنجا به زنده جان و دیگر چمن
سنگ بست و همچنان اراضی سحر خیز را در نوشته غره شعبان میان خطه هرات در پشت مصلی لشکرگاه کرده دو روز
لشکر را از رنج راه آسوده فرمود و چهارشنبه سیم شعبان از آنجا برنشست و همچنان بفرمود تا ایلخانی با پانصد تن سوار
خراسانی و پاشا خان با دو فوج سمنانی و دامغانی و سواره کرد و زنگ و چهار عراده توپ پیش باز سپاه شدند و تا چمن
سنگ سفید که دو سه تیر پرتاب مسافت است تا قلعه هرات رسیدند در اینوقت افغانان از پست و بلندیهای زمین که
کمین نهاده بودند باریدن گلوله شمخال و تفنگ آغاز جنگ کردند و از فراز برج خاکستری گشادن توپ اشتغال نمودند
نخستین امیر حسینخان با جماعتی از سوار و شمخالچی بجنگ درآمد و سام خان و پاشا خان بجانب او حمله بردند و هم از
قفای ایشان شاهزاده برسید و بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس و ابوالفتح خان با فوج شقاقی
و فوج افشار و نیشابور و جماعتی از سواران جرار از جای جنبش کردند و عراده های توپ را بر پشته‌های مرتفع صعود
دادند و نیران حرب را دامن زدن گرفتند ساعتی بر نگذشت که افغانان بشکستند و عنان بجانب شهر برتافتند
ابطال رجال از دنبال استعجال کردند و مردم هرات چندان دهشت زده میگریختند که خویشتن را بخندق شهر
فرو ریختند درین مقاتلت هفتاد تن از مردم شهر مقتول شد و سرهنگی نیز نابود گشت و از نیشابوری مردی که حمل بیرق
فوج نیشابوری میکرد بازویش بزخم شمشیر افغانان جراحت یافت و بیرق او را با خود داشتند شاهزاده بر او خشم گرفت
و بفرمود نامش را از جریده لشکریان محو کردند و از قضا زن و فرزند شاهزاده محمد یوسف که تاکنون در مشهد مقدس
اقامت داشتند هم در غره شعبان بتحت قبه مبارکه پناهنده گشتند و میرزا محمد حسین عضدالملک متولی باشی نگاه
بانان بر ایشان بگماشت تا مبادا جامه خویش را دیگرگون کرده بجانبی گریزند مع القصه دوازده روز شاهزاده در چمن سنگ
سفید اوتراق داشت و شاهزاده محمد یوسف دانست که توانائی مردم افغان با دلیران دولت ایران چون جنبش خشیش در
پیش سیل دمان است ناچار از در مداهنه و مهاونه بیرون شد و پیام داد که من کمتر از چاکران شاهنشاه ایرانم بلکه چاکرزاده
از فرمانفرمای خراسان بوده‌ام اکنون از بخشش و کوشش مرا دهشتی گرفته است اگر رخصتی رود شاهزاده محمد رضا را
با جمعی از بزرگان هرات گسیل لشکرگاه سازم تا یکان یکان ملازم خدمت باشند آنگاه فرمان کن تا این لشکر از کنار هرات
کوچ داده در اراضی غوریان اوتراق کند این هنگام دهشت مردم هرات و وحشت من بنده زایل شود و بی درنگ آهنگ
خدمت کنم و بعد از ورود بلشکرگاه بحضرت دارالخلافه کوچ دهم شاهزاده بدین سخنان سر رضا فرود داشت و روز
دوازدهم شعبان شاهزاده محمد رضا با جمعی از بزرگان بلد با خدمت شاهزاده آمده دو عراده توپ که یکی را حشمة الدوله
یار محمد خان بذل کرده بود و آن دیگر را هنگام محاصره هرات از لشکرگاه شاهنشاه غازی محمد شاه افغانان ربوده بودند
پیشکش گذرانیدند و بیرقی که از فوج نیشابوری با خود داشته بودند هم پیش داشتند و روز چهاردهم شعبان حسام السلطنه [illegible]

مردم هرات و شاهزاده محمد یوسف از چمن سنگ سفید واپس شدن آغاز کرد تا صدق سخن ایشان را نظاره کند بالجمله از
چمن سنگ سفید کوچ داده اراضی جبرئیل و سحرخیز و زنده جان را در نوشته جمعه نوزدهم شعبان چمن نا باد خیمه زد
و هفت روز در آنجا توقف کرد لکن شاهزاده محمد یوسف با وعده وفا نکرد و دیگر باره مردم هرات را بمعرض معادات
و مبارزت درآورد و این کرت سردار مجید خان داماد سرتیپ عیسی خان که ملازم رکاب بود کس بهرات فرستاده و حسب
حکم شاهزاده تقدیم این خدمت را از عیسی خان طلب نمود وی نیز پاسخ فرستاد که اگر حسام السلطنه روزی چند در غوریان توقف
کند من شاهزاده محمد یوسف و برادر او شاهزاده محسن و دیگر مفسدین را گرفته روانه لشکرگاه دارم و اعیان هرات نیز
با شاهزاده محمد رضا نجرو کان ملازم خدمت باشند اما از آنسوی شاهزاده محمد یوسف و حاجی غلامخان افغان استشمام
رایحه نیتی را کرده از پی چاره مواضعه نهادند که پیش دستی کرده عیسی خان را از پای درآورند و جمعه نوزدهم شعبان تصمیم
بر قتل عیسی خان دادند و دست نیافتند روز دیگر هم که روز میعاد عیسی خان بود حاجی غلامخان جمعی از مردم خود را
ملازم خدمت ساخته از پی دیدار عیسی خان بسرای او درآمد و چون عیسی خان را نیز از وی آلایشی در خاطر بود مردم خود را
از بهر مدافعت آماده داشت بعد از نشست حاجی غلامخان و گفت و شنود با عیسی خان چون مردم طرفین را زلال صدق
و صفا مکدر بود از بیرون در غوغا برخاست و بانگ گیر و دار بالا گرفت در اینوقت حاجی غلام خان ششتوی که با خود
پنهان داشت برآورده بسوی عیسی خان گشاد داد و ملازم عیسی خان چون این بدید دست یازیده گلوگاه ششتو را
برتافته تا گلوله از سینه عیسی خان فراتر گشاد یافته کلاه او را از سرش بربود در زمان ملازمان عیسی خان در
رواق درآمده حاجی غلام خان را با زخم ششتو و خنجر دو جراحت کردند و او را گرفته محبوس بداشتند و در زمان
بحکم عیسی خان بسرای شاهزاده محمد یوسف تاختند و او را باتفاق شاهزاده محسن گرفته بسرای عیسی خان آوردند
و بزندان خانه حاجی غلامخان در بردند این هنگام عیسی خان تفرس نمود تا شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده
محسن و حاجی غلامخان افغان و پسر محمد خان را دست بگردن بربستند و بدستیاری نیاز خان بازداد تا با چند
سوار دیگر برداشته روانه لشکرگاه شدند حسام السلطنه ایشان را باز داشت و نگاهبان بگماشت از آنسوی چون
عیسی خان از کار شاهزاده محمد یوسف بپرداخت رایت خودسری و استبداد را برافراخت و فرمان گذاری
هرات را خاص خویش دانست و در حفظ برج و باره همت بر زیادت بست

گرفتاری شاهزاده محمد یوسف بدست عیسی خان

[illegible]

رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بکنار هرات و محصور داشتن مردم آن بلده را

چون سلطان مراد میرزای حسام السلطنه مکشوف داشت که سرتیپ عیسی خان بعد از قلع و قمع شاهزاده محمد یوسف
در کار بیفرمانی بیشتر نیرومند شده و این هنگام یکباره مملکت هرات را ملک خویش دانسته و در حراست آن
بر زیادت از پیش دل بسته و اینهمه باغوای دوست محمد خان است که در هوای فتح هرات و اغتشاش امر خراسان نشسته
بر خود واجب کرد که از تسخیر هرات و تدمیر عیسی خان دست باز نکشد و هم در اینوقت اسکندر خان سرتیپ با فوج خود و
پرویز خان با سوار چاردولی از راه برسید و پیوسته لشکرگاه گشت و شاهزاده جمعه بیست و ششم شعبان از چمن
برنا باد و دیگر باره بسوی هرات کوچ داد و چمن سنگ بست و منزل سحرخیز و قلعه جبرئیل را زیر قدم درسپرد و
غره شهر رمضان به بیت مصلی رسید سواره و پیاده افغانان از شهر بیرون شده جنگ پیوستند و آتش فتنه آماده کردند

رع پیکار دادند و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلّی بتاخت و مردم شهر در سر تل بنگی بجنگ در آمدند و لشکریان تل را از ایشان بپرداختند
و سنگر بیافکندند روز جمعه چهارم رمضان سردار احمدخان بدست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشت
دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبرئیل شد و از آنجا اهل و عشیرت خود را برداشته بلباش و جوین گریخت و هم در این
روز سردار مجید خان که بخواستاری او چند سوارش با اهل و تبار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده بشهر هرات
در رفت و از آن سوی میرزا سلطانعلی خان عرب میش است که بمنصب وقایع نویسی نامبردار شد از هرات فرار کرده
نزدیک شاهزاده شتاب گرفت و در این وقت نیز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران از راه برسید و بلشکرگاه ملحق شد و
روز دیگر فرستاده والی میمنه برسید و عریضه او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید روز دوشنبه
هفتم رمضان دیگرباره پیاده و سواره از شهر بیرون تاختند با طلایه اردو رزم در انداختند و این خبر بلشکرگاه رسید
جماعتی باعانت قراولان مأمور شدند و آن روز تا افول آفتاب کار بطعان و ضراب رفت چون سیاهی جهان را فرو گرفت
هم مردم شهر از دار و گیر خسته خاطر بودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده بسنگر کروسی و مراغه و افشار
یورش دادند و سخت بکوشیدند در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر باز شتافتند و شب دیگر
که شب چهارشنبه نهم رمضان بود دیگرباره بجنگ در آمدند و دیگرباره شکسته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سوار
از دروازه خوش سر بر کردند و با سوار شاهسون که قراول لشکر بود در آویختند و چون ملک آشفته حمله افکندند از لشکرگاه
جماعتی از سرباز و سوار با دو عراده توپ باعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت از پس
آنجنگهای پی در پی مردم شهر هفتهٔ بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند و در این ایام فرستاده سردار
علیخان سیستانی باتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب
سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنان فرستادگان والی میمنه را که دیگرباره برای
کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند بعطای زر و سیم بنواخت و نیز از بهر والی جبه از بافته
کشمیر خلعت فرستاد و داماد میر دینخان نیشابوری را بحکومت غوریان مأمور فرمود و چون در این ایام نیز آتش بعضی از قورخانه
در افتاد و باروت و گلوله را الحق زیان کرد بهادرخان و باقرخان را با سیصد سوار بمشهد مقدس و خواف روانه داشت
تا ایلغار کنان طی مسافت کرده قورخانه لایق بلشکرگاه در آورند روز سه شنبه پانزدهم رمضان عبدالله خان جمشیدی
با هشتصد سوار مدد مردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قوی دل شده روز دیگر انبوه
لشکر همگروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارزارگاه با دلیران سپاه بانگ دار و گیر
در دادند و چندانکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند با اینهمه در پایان امر شکسته شدند و بمیان شهر در
گریختند و هم در این وقت حاجی میر محسن خان خوافی چند خروار باروت بر فتراک سواران حمل داده بلشکرگاه فرستاده و این
بود تا بیست و نهم شهر رمضان این کرت مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون
تاختند در میان باغ زاغان و مصلّی میدان مبارزت را به نیران مناجزت افروخته داشتند و از هنگام مهر
بر زدن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکریان باهم بکشتند و با سینه‌های تفته و لبهای کفته از هم بگسستند بعد از آنکه
تاریکی شب در میانه حاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ باز داشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مقاومت اندک شد و از پس دیوار حصار بخویشتن داری پرداختند و از نیروی لشکریان تاب و توان و چندان شد و روز دیگر صد تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکون داشتند طی طریق کرده ساکن لشکرگاه آمدند و شب پنجشنبه بیست و چهارم رمضان عباسخان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قندهار بلشکرگاه آمد و در خدمت شاهزاده روی بر خاک نهاده از آلایش عصیان پاک گشت و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قللرآقاسی از شهریان گریخته بلشکریان پیوست و هم در این روزها بهادرخان و باقرخان با دویست سوار قورخانه درخور حمل داده از اراضی مشهد بلشکرگاه رسانیدند ازین وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر کازرگاه فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر کازرگاه جنبش کرده روز پنجم شوال در چمن کهدستان از پیش روی دروازه خوش سراپرده راست کرد و آقاخان میرپنجه با فوج خوئی و فوج ترچیلو و جماعتی از سواران وارد اردو شد و پس از چند روز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران وکریمخان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلی خان با فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر یار محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز دیگر قاسمخان سرتیپ سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرد گروهی از شهر بمدافعت کمر بسته سر برکردند و جنگ پیوستند و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته پس از دو روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده داشتند و روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود عبدالعزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حسام السلطنه آمده باردو ملحق گشتند و هفته جانبین از جنگ آسوده بزیستند و در این ایام عطاءالله خان با سوار تیموری از طریق کوه اسیح طی مسافت کرده وارد اردو گشت و حسام السلطنه عبدالباقی خان را بحکومت شافلان فرستاد و رحمة الله خان و امیر علیخان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مأمور داشت و سردار علیخان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده باراضی جوین و قلعه کاه گریخت سردار علیخان سیستانی او را دیدار کرد و مقرر داشت که پسرش را بگروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد لاجرم حسام السلطنه فرمان کرد که رحمة الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگرنه او را دفع دهد لاجرم رحمة الله خان نخستین ابلاغ این رسالت بسردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن این حکم سر برتافت و از قلعه کاه بقلعه خود شتافت و قلعه لاش بتصرف رحمة الله خان درآمد در این وقت خیرالله خان برادرزاده دوست محمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک رحمة الله خان فرستاد که اگر با عدتی از لشکر بدینسوی رهسپار شوید قلعه فراه را تسلیم دهم و سر بفرمان کارداران دولت ایران نهم رحمة الله خان و امیر علیخان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه سبک کنند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت بیش نیست تا اگر خیرالله خان سخن بصدق کند بعد طریق حاجز آن نشود پس با مردم خود روز هفتم ذیقعده از لاش بسوی سبک تاختن براندند و روز دهم بکنار قلعه آمدند جانمحمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در سبک جای داشت از قلعه بیرون شده از بهر مبارزت رده راست کرد رحمة الله خان با سیصد سرباز و ده تن شمخالچی بر ایشان بگماشت تا ایشان را شکسته میان دروازه درا هبت دادند و سربازان نیز از قفا برسیدند و قلعه سبک را حصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود

فرار کردن [illegible] عباسخان [illegible] از شهر [illegible]

رع پیکار داده‌اند و روز دیگر سرباز قرائی تا مصلّی بتاخت و مردم شهر در سر پل نسکی بجنگ درآمدند و لشکریان تل‌ها از ایشان برداشتند
و سنگر بیافتند روز جمعه چهارم رمضان سردار احمدخان بدست آویز اینکه زن و فرزند خود را که در قلعه جبرئیل نشیمن داشت
دیدار کند اجازت حاصل کرده بقلعه جبرئیل شد و از آنجا اهال و عشیرت خود را برداشته بلاش و جوین گریخت و هم در آن
روز سردار مجید خان که بخواستاری او چند سوارش با آل و تبار بخواف کوچ میداد و در عرض راه فرار کرده بشهر هرات
در رفت و از آنسوی میرزا سلطانعلی خان عرب میش مست که بمنصب وقایع نویسی نامبردار شد از هرات فرار کرده
نزدیک شاهزاده شتاب گرفت و درینوقت نیز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران از راه برسید و بلشکرگاه ملحق شد و
روز دیگر فرستاده والی میمنه برسید و عریضه او را که مشعر بر اظهار عقیدت و تقدیم خدمت بود برسانید روز دوشنبه
هفتم رمضان دیگرباره پیاده و سواره از شهر بیرون تاخته با طلایه اردو رزم در انداختند و این خبر بلشکرگاه رسید
جماعتی باعانت قراولان مأمور شد و آنروز تا افول آفتاب کار بطعان و ضراب رفت چون سیاهی جهان را فرو گرفت
هم مردم شهر از دار و گیر خسته خاطر بودند در نیمه شب پیادگان شهری با شمشیرهای کشیده بسنگر روسی و مرانه تاختند
یورش دادند و سخت بکوشیدند در پایان امر پای ثبات ایشان لغزش یافت و بجانب شهر باز شتافتند و شب دیگر
که شب چهارشنبه نهم رمضان بود دیگرباره بجنگ درآمدند و دیگرباره شکسته شدند و همچنان صبح چهارشنبه پیاده و سواره
از دروازه خوش سر بر کردند و با سوار شاهسون که قراول لشکر بود درآویختند و چون بلکباشی آشفته حمله افکندند از لشکرگاه
جماعتی از سرباز و سوار با دو عراده توپ باعانت قراول شتاب گرفت و تا غروب آفتاب نیران حرب التهاب داشت از پس
این جنگهای پی در پی مردم شهر هفته بیش و کم از بیرون تاختن و حرب ساختن تقاعد ورزیدند و در این ایام فرستاده سردار
علیخان سیستانی باتفاق گل محمد بیک ادراک خدمت شاهزاده نمود و عریضه سردار علیخان را که در طلب ثروت و سلب
سرباز سیستانی طراز داده بود برسانید و حسام السلطنه او را کامروا باز فرستاد و همچنان فرستادگان والی میمنه را که دیگرباره برای
کشف عقیدت والی میمنه در چاکری شاهنشاه ایران رسیده بودند بعطای زر و سیم بنواخت و نیز از بهر والی جبّه از بافته
کشمیر خلعت فرستاد و داماد میر دستیخان نیشابوری را بحکومت غوریان مأمور فرمود و چون در این ایام نیز آتش یعنی از قورخانه
در افتاد و باروت و گلوله را الحق زیان کرد بهادرخان و باقرخان را با سیصد سوار بمشهد مقدس و خواف روانه داشت
تا ایلغارکنان طی مسافت کرده قورخانه لایق بلشکرگاه درآوردند روز سه‌شنبه پانزدهم رمضان عبدالله خان جمشیدی
با هشتصد سوار بمدد مردم شهر رسیده از دروازه خوش بهرات در رفتند و مردم آن بلده قوی دل شده روز دیگر انبوه
لشکر همگروه مانند شرارهای آتش از دروازه خوش بیرون شدند و در زیر کارزارگاه با دلیران سپاه بانگ دار و گیر
در دادند و چندانکه توانستند در کار مناطحت طریق مسامحت نسپردند با اینهمه در پایان امر شکسته شدند و بمیان شهر در
گریختند و هم درینوقت حاجی میر محسن خان خوافی چند خروار باروت بر فتراک سواران حمل داده بلشکرگاه فرستاده این
بود تا بیست و یکم شهر رمضان این کرّت مردم شهر چندانکه سواره و پیاده توانستند از بهر جنگ آماده کردند و بیرون
تاخته در میان باغ زاغان و مصلّی میدان مبارزت را بنیران مناجزت افروخته داشتند و آنروز را از هنگام مهر
برزدن خورشید تا فرو شدن آفتاب لشکریان با هم بکشتند و با سینه‌های تفته و لبهای کفته از هم بازگشتند بعد از آنکه
تاریکی شب در میانه حاجز شد هر دو لشکر دست از جنگ بداشتند و باز جای شدند و از این جنگ مردم هرات را طاقت

مقاومت اندک شد و از پس دیوار حصار بخویشتن داری پرداختند و از نیروی لشکریان تاب و توان و چندان نشد و روز دیگر
صد تن سوار ترکمان ساروق که در مرو سکونت داشتند طی طریق کرده ساکن لشکرگاه آمدند و شب پنجشنبه بیست و چهارم
رمضان عباسخان هراتی با فرزند خود از میان شهر فرار کرده از دروازه قندهار بلشکرگاه آمده و در خدمت شاهزاده روی
بر خاک نهاده از آلایش عصیان پاک گشت و روز بیست و هشتم نیز مراد علی قللر آقاسی از شهریان گریخته بلشکریان آمیخت
و هم در این روز بهادرخان و باقرخان با دویست سوار توپخانه در خور حمل داده از اراضی مشهد بلشکرگاه رسانیدند از پس
این وقایع حسام السلطنه از پشت مصلی کوچ داده در زیر کازرگاه فرود شد و شب دیگر پاشا خان با سرباز خود و فوج
قرائی و ترشیزی در برابر دروازه خوش سنگری استوار برآوردند و حسام السلطنه از زیر کازرگاه جنبش کرده روز پنجم شوال
در چمن کهدستان از پیش روی دروازه خوش سراپرده راست کرد و آقا خان میرپنجه با فوج خوئی و فوج بزچلو و جماعتی
از سواران وارد اردو شد و پس از چند روز قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران و کریمخان سرهنگ با فوج ترشیزی و فتحعلیخان با
فوج نیشابوری و فوج قرائی در برابر دروازه قندهار سنگر بستند و هم در این وقت که نهم شوال بود محمد صدیق خان پسر یار
محمد خان با چند تن از بزرگان الکوزائی از قندهار رسیده با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز دیگر قاسمخان سرتیپ
سنگر خود را پیش داده راه با دروازه قندهار نزدیک کرد گروهی از شهر بمدافعت کمر بسته سر بر کردند و جنگ بپیوستند
و از طرفین بسیار کس مجروح و مطروح افتاد و دو تن از سلطانان سرباز قرائی در میدان مقاتله مقتول گشت و
فتحعلی خان سرهنگ نیز زخم گلوله برداشته پس از دو روز درگذشت و شامگاهان هر دو لشکر دست از جنگ کشیده داشتند
و روز دیگر که یکشنبه یازدهم شوال بود عبدالعزیز خان هزاره و ملا یوسف وکیل با پانصد سوار هزاره نزدیک حسام السلطنه آمده
باردو ملحق گشتند و هفته چند از جنگ آسوده بنشستند و در این ایام عطاءالله خان با سوار تیموری از طریق کوه سرخ
طی مسافت کرده وارد اردو گشت و حسام السلطنه عبدالباقی خان را بحکومت شافلان فرستاد و رحمة الله خان و امیر
علمخان قاینی را با لشکری لایق برای فتح اسفزار مأمور داشت و سردار علیخان سیستانی را رقم کرد که در فتح اسفزار با ایشان
پیوسته شود و چون سردار احمد خان چنانکه رقم شد از قلعه جبرئیل فرار کرده با اراضی جوین و قلعه کاه گریخت سردار علیخان
سیستانی او را دستگیر کرد و معروض داشت که پسرش را گروگان دهد و خود تقدیم خدمت کند و او پذیرفتار نشد لاجرم حسام السلطنه
فرمان کرد که رحمة الله خان از وی گروگان گرفته روانه لشکرگاه دارد و اگرنه او را دفع دهد لاجرم رحمة الله خان نخستین
ابلاغ این رسالت بسردار احمد خان کرد و او از پذیرفتن الحکم سر برتافت و از قلعه کاه بقلعه خود شتافت و قلعه لاش بتصرف
رحمة الله خان درآمد در این وقت خیرالله خان برادرزاده دوستمحمد خان که از جانب او حکومت فراه داشت کس نزدیک
رحمة الله خان فرستاد که اگر با عددی از لشکر بدینسوی رهسپار شوید قلعه فراه را تسلیم دهم و سر بفرمان کارداران دولت
ایران نهم رحمة الله خان و امیر علمخان چنان صواب شمردند که آهنگ قلعه سبک کنند که تا فراه پنج فرسنگ مسافت بیش نیست
تا اگر خیرالله خان سخن بصدق کند بعد طریق حاجز آرزو نشود پس با مردم خود روز هفتم ذیقعده از لاش بسوی سبک نهضت
براندند و روز دهم بکنار قلعه آمدند جانمحمد خان اسحق زائی با چند خانوار افغان که در سبک جای داشت از قلعه بیرون شده
از در مبارزت رده راست کرد رحمة الله خان سیصد سرباز و ده تن شمخالچی بر ایشان بگماشت تا از آنجا فرار گرفته بمیان
دروازه در آمده مراقبت داوند سربازان نیز از قفا برسیدند و قلعه سبک را حصار دادند و چند خانه رعایا را که در کنار قلعه بود

فرار کردن عباسخان ... از شهر ... پنجشنبه

تسلیم یورش از رخنه و سنگر ببستند درین یورش سه تن از سربازان مقتول گشت و هنگام افول آفتاب سردار علیخان که
از مهر حمل آزو تو بجانب سیستان شده بود نیز با چهار هزار تن لشکر سیستانی برسید و با لشکریان در فتح تحکک همداستان گشت
و چون شب سیاه شد دو عراده توپ نزدیک قلعه آورده نصب دادند و صبحگاه بگشادن توپ مشغول شدند و لختی
از برج دروازه را فرود کردند و هم در این گیرودار دو تن سرباز از پای درآمد شب دیگر یکعراده توپ دیگر با قلعه نزدیکتر بردند
کردند و از بامداد بباریدن گلوله درآمدند در اینجنگ نیز سه تن سرباز و یکتن توپچی کشته گشت روز دیگر لشکر یکباره دل بر
یورش نهادند و مردم قلعه را دیگر قوت درنگ نماند فریاد و واغوثاه برداشتند و قرآنها از برج شفاعت آویختند امان طلبیدند
سرداران لشکر آنجماعت را بجان و زن و فرزند امان دادند و اموال و اثقال ایشان را بلشکر قاینی و سیستانی و گروه
سربازان بازگذاشتند و غلات ایشان را در قلعه بینباشتند تا از بهر نگاهبانان علف و آذوقه باشد و دویست تن
از مردم سردار علیخان را بنگاهبانی قلعه باز داشتند و از آنسوی چون سردار احمدخان فتح قلعه تحکک را بشنید دانست که
آهنگ قلعه نو خواهند کرد پس پسر خود سلطان محمدخان و داماد خود را بشرط گروگان نزدیک رحمة الله خان فرستاد
تا گسیل خدمت حسام السلطنه دارد درینوقت سردار علیخان محمد امین خان بلوچ خواهرزاده خود را با چهارصد تن سوار
نیز نزد رحمة الله خان باز داشت تا خود طریق خدمت حسام السلطنه سپارد و از آنجانب حسام السلطنه روز چهارشنبه ششم
ذیقعده شهاب میرزا را با میرزا نجف خان و حاجی عبدالواحد خان و کلانتر اسفزار و دویست سوار افغان مأمور بفتح
اسفزار داشت و ایشان قطع طریق کرده در این هنگام بکنار اسفزار آمدند و جماعتی از افغانان بر ایشان تاختند
عبدالواحد خان پسر مختارخان افغان را اسیر گرفتند و اموال آنجماعت را بغنیمت بردند میرزا نجف خان و دیگر سپاهیان
هزیمت شدند اما مردم اسفزار بعد از این فتح از مبادرت چنین طغیان پشیمان شدند و از خشم حسام السلطنه هراسناک گشتند
لاجرم بعد از این گناه یار محمدخان را که از جانب سرتیپ عیسی خان حکومت اسفزار داشت ماخوذ داشته دست بگردن بستند
و مغلولاً بدرگاه حسام السلطنه فرستادند و حاجی عبدالواحد خان را از حبس خانه برآورده بحکومت اسفزار اختیار کردند
اما از آنسوی حسام السلطنه همچنان در محاصره هرات روز میگذاشت و میرزا محمد قوام الدوله و عبدالعلی خان سرتیپ و خان
باباخان سرتیپ با دو فوج قزوین و چهار عراده توپ روز جمعه بیست و پنجم شوال از مشهد مقدس راه برده وارد لشکرگاه
گشت و با خدمت حسام السلطنه پیوست و روز بیست و هشتم شوال محمد صدیق خان پسر یار محمدخان بحکم شاهزاده حکومت
اوبه یافت و محمد جبار خان و نور محمد خان ملازم خدمت او شدند و روز پنجم ذیقعده غلامرضا خان بابرزکان قبیله که
نیز بملازمت خدمت وارد شدند و درینوقت حسام السلطنه امر محاصره را تشدید داد و بفرمود آقاخان سرتیپ با فوج
خوی و برجلو برابر دروازه عراق سنگری محکم برآوردند و هم در آن روز که جمعه هشتم ذیقعده بود محمدرضاخان سرتیپ با
فوج دوم نصرت و فوج طهران و دو عراده توپ در چمن سنگ سفید اوتراق کرده و عبدالعلی خان سرتیپ با دو فوج
قزوین در مزار سلطان میرشهید بزیر برج خاکستر سنگر بست سرتیپ عیسی خان را این نظم و ترتیب بیمناک ساخت
و کس بحضرت حسام السلطنه فرستاده خواستار شد که یکتن از ملازمان رکاب را نزدیک او فرستد باشد که در خمود
آتش حرب تدبیری اندیشد شاهزاده فتح الله خان را نزد یکیا و گسیل داشت تا برفت و با او سخن کرده در پایان امر
استحکام کار را ملاقات قوام الدوله مقرر داشت روز سیزدهم ذیقعده قوام الدوله در برابر دروازه خوش بکنار خندق آمد

۶۸۹ و عیسی خان از شهر بیرون شده یکدیگر را دریافتند و بسیار در کار مصالحت سخن کردند چون سودی در این گفت و
شنود نبود قوام الدوله مراجعت کرد و همچنان در کار محاصره مسارعت رفت و روز شانزدهم ذیقعده آقاخان
میرپنج بفرمان شاهزاده با چهار عراده توپ و دو فوج سرباز و هزار سوار مأمور بنظم اسفزار گشت و با مردم خود رهسپار
گشت و در اراضی اسفزار فرود شد مردم قلعه را که با او توان مقاومت نبود سر اطاعت و انقیاد پیش داشته او را
پذیره کردند و میرپنج نگاهبانان چند در قلعه اسفزار باز داشت و هم در اینوقت رحمة الله خان و میر علیخان وارد اسفزار
شدند آنگاه برحسب خواستاری خیرالله خان راه فراه پیش داشتند چون لختی راه بپیمودند مسموع رفت که فراه را خاصه
آن نیرو نیست که فراه را تسلیم تواند داد بلکه بعید نیست که او را در فراه نگذارند لاجرم بی نیل مرام مراجعت باسفزار کردند
اما حسام السلطنه بعد از بیرون فرستادن آقاخان میرپنج محمدرضا خان سرتیپ را با افواج در معسکر دروازه عراق
بجای او اوتراق داد و شب هفدهم ذیقعده جماعتی از مردم شهر بلشکر عبدالعلی خان تاخته رزم پیوستند و بعد از لختی
دار و گیر شکسته شدند و بامدادان شب محمد صالح خان کردبچه را حکم رفت تا در میان دروازه خوش و برج شاه کرم
بنیان برجی نمود و از پس روز دیگر مردم شهر از دروازه خوش پدیدار شدند و تا شامگاه کارزار دادند و جمعه بیست و
دوم ذیقعده محمد آقا نایب سرهنگ با فوج نیشابوری در مزار خواجه علی موفق سنگر بر برج شاه کرم زدند و روز دیگر قنبر
علیخان ناظم دیوانخانه تبریز که بسفارت قندهار مأمور بود وارد لشکرگاه گشت و شبانگاه دویست تن ترکمان سرخس
که در شهر هرات با مردم آن بلده همدست بودند فرار کرده بسرخس گریختند در اینوقت قنبر علیخان در خاطر گرفت
که بزبان پند و اندرز سرتیپ عیسی خان را از این غفلت تنبیهی دهد تا مگر او را و مردم هرات را از این داهیه دهیا بشاهراه
سلامت بدارد پس از شاهزاده رخصت حاصل نموده روز بیست و پنجم ذیقعده از دروازه خوش بمیان شهر در رفت
و با سرتیپ عیسی خان چندانکه توانست سخن بوعد و وعید براند و بیم و امید داد هیچ در وی در نگرفت و بی نیل مرام
مراجعت کرد و در اینوقت چنان افتاد که سرعی از دوستمحمد خان با حمل سعید دستک چخماخ تفنگ و مکتوب چند که بسرتیپ
عیسی خان و بزرگان هرات رقم بود بدست عباسخان هراتی مأخوذ گشت و او را در پیشگاه خدمت شاهزاده حاضر ساخت
و روز دیگر حسام السلطنه فرمان کرد تا باقرخان و رحیمداد سلطان هزاره و ملا یوسف وکیل با هزار تن سوار بنهب و
غارت قبیله علیجانی بیرون تاختند و امیر حسین خان را نیز با سوار زعفرانلو سپاه از دور و نزدیک آنجا غنائم گماشت
و از مینوی سامخان ایلخانی نیز انفاذ نمود تا با محمدرضا خان سرتیپ مزار صالح ملا را از پیش روی دروازه عراق سنگر بستند
در اینوقت هولی بزرگ در خاطر سرتیپ عیسی خان راه کرد و روز غره ذیحجه از دروازه عراق کس بلشکرگاه فرستاد و
خواستار شد که اسمعیل بیک ملازم سامخان ایلخانی بشهر رفته او را دیدار کند مگر از در مصالحت با او مقالتی آغاز نهد لکن سخن او
در نزد حسام السلطنه از درجه صدق و صفا ساقط بود سه شنبه سیم ذیحجه مکشوف افتاد که سکنه محال اوبه از حکومت
محمد صدیق خان پسر یار محمد خان ظهیرالدوله آزرده خاطرند و روزگار ایشان مصعوبت میرود حسام السلطنه رضا داد
که در اوبه امر ایشان را او دهد لاجرم محمد صدیق خان را حاضر درگاه داشت و حکومت اوبه را نیز بعبدالباقی خان
پسر شمس الدین خان گذاشت و او از قبل خود کسی بنیابت شافلان نصب کرد و خویشتن با اراضی اوبه آمد و آن
نواحی را منتظم کرد و محمد ابراهیم خان قاجار بحکومت بلوک کورخ مأمور گشت و بدان محال شتاب گرفت و چون روزگاری چند بگذشت

مأمور شدن آقاخان میرپنج بفتح اسفزار

[illegible]

سپاهی چنان را فرو گرفت اللهقلی خان برادر عبدالله خان جمشیدی و ولیمحمد خان جمشیدی و حاجی ابوالخیر و محمدحسن
خان بردرانی با دویست تن سوار جمشیدی و فیروزکوهی و بردرانی بعضی با اسب و برخی با استر برنشسته از دروازه ملک
با آهنگ کابل و ادراک خدمت امیر دوست محمد خان بیرون شدند و چون خواستند بر سنگر اسکندر خان سرهنگ فوج
مراغه که بر طرف تل بنگی است عبور کنند پیش قراولان فوج مراغه و افشار ایشان را دیدار کردند و تفنگی چند بر ایشان
گشادند و مردم مراغه ده تن اسیر و سرباز افشار دو سر اسب و یک تن اسیر از آن جماعت دستگیر کردند و افغانان از میان
قراولان فرار کرده [illegible] عنان نکشیدند و چون خواستند تا پل را عبره کنند صد تن سوار صفرعلیخان شاهسون
که در کنار تل بنگی طلایه لشکر بودند با ایشان دوچار شدند و بگیر و دار در آمدند و سه تن از مردم جمشید را بکشتند و بیست تن
اسب مأخوذ نمودند افغانان نیز از آنجا هزیمت کنان بشتافتند و آنچه در لشکرگاه پراکنده شده از مردم شاهسون سوار اتحادی
نیز جماعتی برسیده و از دنبال هزیمتیان هشت فرسنگ بتاختند جماعت شاهسون هفده تن اسیر و سه نیزه سر و هشتاد و دو سر اسب
غنیمت یافتند و سوار مراغه دوازده تن اسیر بهره گرفت و مردم مقدم دو تن اسیر دستگیر نمودند از میانه اللهقلی خان با چهار سوار از
بسلامت بیرون برد و محمدحسین خان نقد جان در باخت و ولیمحمد خان جمشیدی و حاجی ابوالخیر از راه و بیراهه خود را از آن حربگاه بیکسو
کشیدند و بعد از دو روز مراجعت بار داده کرده با خدمت شاهزاده پیوستند و مورد نواخت و نوازش آمدند خبر این شکست
کار مردم شهر را پریشان ساخت و از تنگی علوفه و آذوقه نیز بر هم شدند سیصد تن مردم رعیت را از شهر اخراج نمودند چون
این معنی مکشوف خدمت شاهزاده افتاد فرمان کرد که رعیت را بیرون شدن نگذارند تا در میان ایشان بلای قحط
و غلا بالا گیرد و زودتر کار بازسازند پس لشکریان از پس سنگر دو تن از ایشان را بزخم گلوله تباه کردند و چند کس
جراحت یافتند بالجمله دو روز ایشان را در میان سنگر و دروازه شهر بداشتند باشد که شهریان در بروی ایشان
بگشایند چون اینکار بسامان نشد شاهزاده بر آنجمع ببخشود و حکم داد تا راه با ایشان بگشادند و آنجماعت در محال هرات پراکنده شدند

خشم گرفتن شاهنشاه ایران بر حسام السلطنه و سران سپاه بجهت طول مدت محاصره هرات

چون کار محاصره هرات بدراز کشید نیران غضب شاهنشاه عجم افروخته شد و بر زبان مبارکش گذشت که من همه ساله
این لشکر را نواخت و نوازش کنم و جامه و جامگی دهم که در جبال شامخه چون پلنگ درنده مردافکن باشند و در بحار
زاخره چون نهنگ دمنده خصم اوژن شوند تا در هر دولت از صولت ایشان قصه کنند و میان هر ملت از شجاعت
آنجماعت داستان زنند اینک روزگاری میرود که حسام السلطنه با گروهی از سواره و پیاده که هر یک خود را در دشت
اسب سیلی دانند در بیرون بقعه هرات رقعه مبارات گسترده و در فتح آن بلده بشهامت حیرت افتاده ما از پیش
حمل این تهاون نخواهیم کرد و آب در هاون نخواهیم سود و هم اکنون فرمان کنم تا لشکری دیگر بدانجانب مسارعت کنند
و آنجماعت را مراجعت دهند پس بفرمایم ایشان را بکیفر این گناه تباه کنند و اگر نه بجبهانه جاودانی زندگانی
دهند جناب اشرف صدراعظم چون این کلمات خشم آمیز از ملک الملوک عجم اصغا نمود بر سران سپاه و بزرگان درگاه
بترسید پس زمین خدمت ببوسید و معروض داشت که فتح هرات را که مرکز خراسان است سهل و آسان نتوان
داشت [illegible] مرصوص و حصانت آن حصار مذکور ازین کار باستانان تاکنون داستان است
نه آخر ما سیر سلاطین متقدم و آثار پادشاهان پیشین را خوانده‌ایم و شنیده‌ایم کدام پادشاه بود که بشهر هرات دست

نلااکه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

الا آنکه مردم آن بلده صلاح خویش در اطاعت پیش داشتند ضمیر روشن پادشاه که جغرافیای جهان و تواریخ جهانرا
آئینه جهان نماست هم گواه این مقالت است نادرشاه افشار که یک نیمه جهان را بگرفت شهر هرات را با غلبه بگشود
با اینهمه من بنده بر ذمت نهم که بی آنکه یکتن از چاکران درگاه بمعرض عقاب و عتاب ایستاده شود یا هیچیک از
مقربان حضرت از قربت خویش ساقط گردد بسیج این آرزو کنم و شهر هرات را بنزدیکتر مدتی بگشایم شاهنشاه ایران
چون کلمات صدر اعظم را مجرب میداشت و هر چه سخن میکرد استوار میدانست بزلال ملتقطات زبان او زبانه لهبات
غضب را فرو نشاند از این پیش دانایان گفته اند که با وزیر دانا پشت دولت توانا شود و جهان بسیر با کرد و دانائی
بشرطی چند محفوف باشد نخستین روز پادشاه نیکبخت که خداوند تاج و تخت است بباید نظری بگمارد و از میان
مردم کسی را اختیار کند که با اصابت رای و حصافت عقل و کرامت خلق و شرافت خلق از دیگر مردم برگزیده باشد
و آنگاه که تفویض امر بدو کرد و نام همه زید و عمر بدو داد واجب میشود که در رعایت و حمایت او دقیقه مهمل نگذارد
و خاطر او را از حقد حسودان و سعایت بدسگالان آسوده بدارد تا از نظم مملکت و تقویم دولت باصلاح کار خویش نپردازد
چه اگر بر امر خویش متزلزل باشد بکار رعیت و سپاه دل نخواهد بست نخستین حفظ حوزه خود خواهد کرد و بحق خواهد بود
و خردمندان دانسته اند که هیچ نوع بشر هر کس خویش را دوست همیدارد و اگر دیگری را بخواهد از بهر خویش خواسته است
چنانکه مردمان زن و فرزند برای خود دوست گیرند و مال و جاه برای عزت نفس طلبند و انبیا را بامید شفاعت فرا
برند و خدا را برای بهشت اطاعت کنند خدا آنکه طلسم خودی و انانیت در هم شکسته و چشم از بهشت و دوزخ بربسته و بدیگر جای
پیوسته و تحقیق این معنی از این مقام بیرون است پس مکشوف افتاد که مردمان بحکم طبع در هر مطلب طلب سود خویش جویند و از
بی مرادی خویش بپرهیزند لاجرم وزیر کار آزموده که مردی مجرب و داننده است اگر در امر خویش هراسنده شود چگونه کار
خویش را فرا خواهد گذاشت و غم مملکت خواهد داشت از اینجاست که شهریار عادل عاقل که وزرای خرده دان در نزدش کودک
ابجد خوانند چون جناب اشرف صدر اعظم را از میان مردم ایران برای استحقاق صدارت کبری اختیار فرمود در رتق
و فتق مملکت وکیل مطلق ساخت و نام عزل و عزلت را از جریده اعمالش بر انداخت و هر کس از مقربان درگاه را که از روی
مخاطره در دل راه کرد از معارج قربت بزیر افکند تا از دل و جان در راه دولت ترک جان و دل گرفت و از خواب و خورد
مدد حیات و رند کاینات مجانست و فرزند خود نظام الملک را در ریعان جوانی و آغاز شباب در امور صعبه و تکالیف شاقه
به پیچ و تاب افکند چندانکه مملکت ایران مطمح نظر اقالیم سبعه گشت و کارنامه دولت قرطه گوش اضداد اربعه آمد اکنون بر سر
داستان هرات شوم چون جناب اشرف صدر اعظم ملک الملوک عجم را از آن خشم کین توز و غضب جهان سوز باز آورد از پیشگاه حضرت
بسرای خویش شد و حسین خان یوزباشی را طلب داشت و فرمان کرد که میباید شتابنده تر از ستاره شهاب طی مسافت کرده
بلشکرگاه حسام السلطنه در آئی او را و سران لشکر را تنبیهی کنی و بگوئی که ما را گمان آن بود که اگر شما را در پای آب و آتش فرمان
کنیم مانند ماهی و سمندر بی لب خشک و دامن تر عبور خواهید داشت اینک روزگاری در کنار هرات کار بسوک و کمر دارید
و از خشم پادشاه اندیشه مینفرمائید اگر هر چه زودتر خبر فتح هرات نرسد عرضه هلاک و دمار خواهید بود حسین خان بی آنکه وداع
زن و فرزند گوید باتفاق مسیو بهلر صاحب مهندس فرانسه که یکتن از معلمین مدرسه دار الفنون است و حملی چند از قورخانه راه
هرات پیش داشت و الله یار آقا و بهادر خان با چهار صد تن سرباز و یک عراده توپ از مشهد مقدس حافظ و حارس قورخانه

کشت چون باراضی تربت شیخ جام رسیدند جماعتی از ترکمانان سرخس که انتهاز فرصت می بردند تا بقورخانه و حاملان آن
حمله افکنند وقت را غنیمت دانستند پس آن وقت که قورخانه از اراضی تربت عبور میداد ترکمانان چنین حیلتی اندیشیده سواره
معدود از پیش روی دیدار شدند از بهر آنکه سربازان بقلت عدد ایشان نگریسته دلیر شوند و از قفای ایشان تاخته از قورخانه
دور افتند آنگاه از کمین برآیند و قورخانه را بربایند اما سرباز ایران که آموخته قوانین جنگ و پرورده قواعد نظامند ایشان را
وقعی نگذاشتند و بدان روش و آیین که داشتند طی مسافت همیکردند ترکمانان چون دیدند این حیلت وسیلت وصول
مقصود نشد از کمینگاه بیرون تاختند و همگروه بر سر قورخانه حمله انداختند چون راه نزدیک کردند لشکر شیپور زد و
توپچیان توپی که با قورخانه بود بگشادند بانگ توپ و نفیر شیپور در گوش آنجماعت حکایت صور کرد و بیدرنگ پشت
با جنگ دادند از قضا هم در این هنگام پرویز خان چاپار دولی که بفرمان حسام السلطنه با جماعتی از سواران برای حفظ و حمل
قورخانه مامور بود از لشکرگاه هرات برسید و با ایشان پیوسته شد پس آسوده خاطر قطع طریق کرده روز جمعه ششم ذیحجه وارد لشکرگاه
شدند بعد از ورود نخستین حسین خان ادراک خدمت حسام السلطنه کرد و سرکردگان سپاه را انجمن ساخت و قصه غضب پادشاه
و شفاعت صدر اعظم را باز نمود و کلمات صدر اعظم را در فتح هرات بی زیاده و نقصان القا داشت بزرگان لشکر را از غضب
پادشاه هول و هربی تمام در دل راه کرده بر زیادت از این آلایش این گناه آزرم زده و شرمگین آمدند لاجرم حسینعلی خان
سرتیپ گروس و ابوالفتح خان سرتیپ و عبدالعلی خان سرتیپ و خانبابا خان سرتیپ و صفرعلیخان سرتیپ و پاشا خان
سرتیپ و قاسمخان سرتیپ و یوسفخان سرهنگ و کریم خان سرهنگ و اسکندر خان سرهنگ و محمد صالح خان سرکرده
مسعود و محمد صادق خان بهقدم و احمد خان سرکرده شقاقی یکدل و یکزبان از آلایش این گناه عذرخواه آمدند و بعهد
و پیمان عریضه نگار کرده خط و خاتم برزدند و برذمت نهادند که عنقریب شهر هرات را بگشایند و مژده فتح برسانند
و هر کس بآرامگاه خویش شتافته باعداد کار پرداخت و روز دیگر محمد عمر خان پسر کهندل خان که از قندهار باسفزار گریخته بود
وارد لشکرگاه شد و حسام السلطنه او را پذیره فرستاد و با حفظ حشمت درآورد و پس از دو روز دیگر محمد ابراهیم خان قاجار را
که حکومت کورخ داشت با اعیان آن اراضی حاضر داشته حکومت آن سامان را بمحمد خان جمشیدی تفویض فرمود و روز
شانزدهم ذیحجه مادر سید محمد خان ظهیرالدوله با فرزندان و فرزندزادگان از قندهار برسید و بلشکرگاه درآمد حسام السلطنه
ایشان را مکانتی سزا نهاد و مورد ملاطفت و نوازش فرمود و هم در این روز هشت تن از سربازان هراتی فرار کرده بلشکرگاه
پیوستند روز پنجشنبه نوزدهم ذیحجه حسام السلطنه بفرمود تا بهادر خان و جماعتی از سواران شاهزاده محمد یوسف شاهزاده
جمیع رضا و حاجی غلامخان را برداشته بمشهد مقدس کوچ دهند و خود مدد و مشهد را از ترکتاز ترکمانان حافظ و حارس
باشند و حکومت اسفزار را بمحمد عمر خان تفویض داشت و قنبر علیخان را که بسفارت قندهار مامور بود باتفاق او روانه
فرمود و در آن ایام چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار اسفزار دیدار شدند نگاهبانان قلعه بجنگ ایشان بیرون
تاختند و هزیمت ساختند و افغانان را هزیمت نمودند لکن در آن جنگ پسر نظر علیخان مافی و سه تن دیگر مقتول شدند و چون
از پیش این انجام کار محمد عمر خان و قنبر علیخان مرقوم داشتیم اکنون بگزارش نخواهیم پرداخت بالجمله روز جمعه بیستم ذیحجه آقا محمد
کاظم از قبل سرتیپ عیسی خان بسنگر پاشا خان سرتیپ درآمده مسئول عیسی خان را در کار مصالحت توسط او بعرض
حضرت شهزاده رسانده همچنان بیست و چهارم مشهدی ابوالحسن تاجرباشی بلشکرگاه درآمد و از جانب عیسی خان

خواستار شد تا کیفیت از صادیه قوم نیز بگیا و شده سخنان او را اصغا دارد و بعرض رساند باشد که عاقبت این امر بمصالحت ۹۳
منتهی شود شاهزاده بفرمود تا میر حیدرخان ایشیک آقاسی باتفاق او طریق شهربند هرات گرفت سرتیپ عیسی خان مقدم او را
مبارک داشت و گفت من امروز از این جوشش و جنبش هراسناکم و بحق باشد اگر حسام السلطنه بدان سپاه که دست از تعدی باز دارد
و این حرب باز پای بنشاند این لشکر را از کنار هرات تا بغوریان کوچ دهد و سامخان ایلخانی را فرمان کند تا با پانصد تن سوار
به بیرون شهر درآید تا من زن و فرزند و جماعتی از خویشاوندان و پیوستگان خود را بشرط کرده کان نزد او گسیل دارم و اطاعت
شاهنشاه ایران چون طاعت یزدان فرض شمارم و این سخنان چون آمیخته کذب و نیرنگ بود در خاطر حسام السلطنه وقعی نیفکند

درآمدن سپاه ایران در باره و برج شهر هرات و مقاتله مردم محصور با ایشان

امیر عباسخان هراتی که خدمت دولت ایران بر ذمت نهاده از شهربند هرات بلشکرگاه آمده مساعی بکوشش مبذول می‌نمود
چنانکه مرقوم افتاد در این وقت به مساعی بسیار رسلی در سائل با حیدرقلیخان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی هرات و جماعتی از مردم
شهر خاصه فارسی زبانان که بیشتر شیعی مذهبند مواضعه نهاد که فرصتی بدست کرده لشکریان را بشهر در برند و این معنی را با
حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و حسین خان یوزباشی مکشوف داشت و در کتمان این سر وصیت کرده مبالغت
فارسی زبانان انجام این امر را بهر روز جمعه بیست و هفتم ذیحجه معلق داشتند چه آن زمان افغانان بمسجد جامع شهر درآمده تقدیم
نماز جماعت کنند و جز سه برج و باره اندک شود چون میعاد قریب افتاد در شب جمعه بیست و هفتم حسین خان یوزباشی سرکردگان
لشکر خطی فرستاد که برحسب حکم شاهزاده فردا که جمعه است هیچکس را رخصت نیست که از لشکر خویش سر برکند تا هنگامی که
فرمان برسد و خود نیمشب بلشکر حسنعلی خان سرتیپ و محمدرضاخان سرتیپ درآمده و ایشان را تنبیه کرد که برحسب فرمان افواج
خود را ساخته جنگ کرده از آن پیش که سپیده صبح دیدار شود در لشکر قاسمخان سرتیپ حاضر باشید و ایشان امداد کار کرده
سپیده دوم در لشکر قاسمخان انجمن شدند و هنوز از پشت و روی کار آگهی نداشتند و این وقت سامخان ایلخانی و امیر
عباسخان و جمعی از مردم هرات در باغ علی اکبرخان که در کنار شهر هرات بانتهاز فرصت جای داشتند چون ساعت
از زوال آفتاب سپری شد و افغانان در جامع شهر مجتمع شدند حیدرقلیخان سرتیپ و میرزا محمد حسین مستوفی با جماعتی از مردم
خود برج خواجه عبدالمصر صعود کردند و از بهر آنکه طریق لشکر ایران را گشاده دارند گروهی از افغانان را که در کنده‌ها
پس فصیل باره برای حراست شهر جای داشتند هدف گلوله ساختند و ایشان را پراکنده نمودند آنگاه از فراز برج خواجه
عبدالمصر بانگ بر داشتند که ای لشکر ایران وقت از دست مگذارید و بی‌بیم و باک درآیید نخستین ایلخانی و امیر عباسخان
با مردم خود جنبش کرده بجانب شهر تاختن گرفتند و بخندق شهر درشدند حسنعلی خان که از پس چون معاینه کرد که لشکریان
بجانب برج خواجه عبدالمصر بشتابند و از آن سوی دافعی و مانعی نیست با سرباز خود تیزتک تاختن آمدند و فوج محمدرضاخان
و قاسمخان و سرباز تبریزی و قرائی نیز بی‌آنکه از سرکردگان اصغای حکمی کنند سبک خیز گشتند و از قفای ایشان قاسمخان
و محمدرضاخان و کریمخان سرتیپ نیز پیاده شدند و از جمله میرحمت تا پای برج خواجه عبدالمصر رسیدند و از فراز برج زن و مرد
فارسی زبان دستار خویش و حبال چند فرو داشته میرزا محمدخان و امیر عباسخان را با دویست تن سرباز بر فراز
برج صعود دادند و سامخان ایلخانی و حسنعلی خان سرتیپ و محمدرضاخان سرتیپ و قاسمخان سرتیپ و کریمخان سرتیپ
به دستیاری نردبان دویست تن دیگر از سربازان را بفراز باره فرستادند و سربازان از فراز برج خواجه عبدالمصر

تسخیر بروج پرداخته هفت برج بطرف دروازه قندهار و هفت برج بسوی دروازه خوش فره گرفتند و عراده توپ سیجده پوند
که در فراز برج خواجه عبدالمصر بود بر یافتند و روی در روی شهر کرده پنج گلوله بجانب شهر بگشادند و چون قورخانه از بهر
آن توپ نماند از فراز باره فریاد کردند که ما را بقورخانه مدد کنید حسینخان یوزباشی چون این ندا بشنید بر اسب خویش برآمد
همی بزد که خود را بتوپخانه رسانیده تدبیر قورخانه کند اسب او را افغانان از فراز باره هدف گلوله ساختند و او پیاده بنزدیک
عبدالعلیخان سرتیپ توپخانه آمده یکبار قورخانه و پنج تن توپچی برداشته بپای برج خواجه عبدالمصر آورد و پاشاخان سرتیپ
که بنگهبانی این مواضع بود ناگاه بدید که سربازان بشهر هرات در رفتند با خود اندیشید که فتح هرات بنام دیگر سرکردگان برآید
و من در میانه گمنام شدم پس با یک سیوانی افواج سمنانی و دامغانی را که در تحت فرمان داشت برانگیخته از دروازه خوش
آهنگ شهر کرده و بدرون شهر آمد در اینوقت حیدرقلیخان که سرخیل فارسی زبان بود چون از تسخیر بروج ایمن شد بمیان
شهر درآمده با جماعت فارسی زبان طریق چارسوی بازار گرفت تا اگر افغانان از پی مدد بیرون شده بمدافعه لشکر تاختن
کنند ایشان را دفع دهد این هنگام اهل حرفت که در بازار اردو جای داشتند و همچنان جماعت ساربانان و استربانان و خدمه
لشکرگاه قلعه هرات را گشاده دانستند و از برای اخذ غنیمت آماده شدند و یکبار جنبش کرده تا پای دیوار باره آمدند و
بمیان آگندها که از پیش روی فصیلها کرده بودند در رفتند و هر جا تفنگی و آلات جالشی یا لحافی و بالشی از تفنگچیهای شهر
یافتند برگرفتند آنگاه همه گروه بجانب لشکرگاه دوان دوان برفتند که حمل خویش را بگذارند و هم از بهر اخذ غنایم باز آیند
بعد از سه ساعت افواج سرباز که بر فراز باره نظاره بودند یکبار معاینه کردند که هزار کس از مردم اردو بسوی لشکرگاه گریزان
میروند چنان دانستند که خطبی عظیم حدیث شده و از لشکر هراتی جماعتی بزرگ بر ایشان تاخته سربازان را هول و هرب فرو گرفت
و از فراز باره ده ده و پنج پنج خود را بنشیب افکندند و راه فرار پیش داشتند حسینخان که قورخانه و توپچی تا پای دیوار برده
بود از کار فروماند حسام السلطنه چون این بدید با شمشیر کشیده اسب برد و بکنار خندق آمد و چندانکه بفراز و نشیب بتاخت
و سرباز را بوعد و وعید تحریض و ترغیب کرد سودی نبخشید و قوام الدوله نیز چندانکه لشکر را با زر تطمیع داد مفید نیفتاد
اینهنگام خبر درآمدن سرباز بشهر و گریز ایشان بی ستیز و آویز پراکنده شد و جماعتی که در جامع شهر مجتمع بودند این معنی را
بدانستند چون گرگ دیوانه از مسجد بدر شدند و در کوی و بازار بگشادن تفنگ ساخته جنگ گشتند بیشتر از افواج پاشاخان
آماج تیر بلا گشت چه از آویختن و گریختن بیخبر بودند بالجمله نود تن سرباز و صاحب منصب از ایشان مقتول شدند تا خود را
بدروازه هرات رسانیدند مع القصه سرباز از باره بزیر آمد و افغان بر فراز شد اسب شاهزاده نیز در آن تکتاز هدف
گلوله گشت و محمد آقای آتاماجور بجراحت پای رنجور شد و میرزا نجفخان خود را از برج بزیر انداخت و در کنار خندق
بزخم گلوله جان بداد و میرزا رضاخان آتاماجور پسر میرزا هدایت الله وزیر کردستان هم از برج خود را بزیر افکند و استخوان
پای او درهم شکست و بعد از گذشتن لشکر افغانان بر سر او آمدند و چندانکه استغاثت و استرحام کرد و همی گفت که من از
اهل سنت و جماعتم و با شما همدین و همکیشم سخن او را وقعی ننهادند و سر از تنش برگرفتند و از لشکریان پنجاه تن مقتول و صد تن
زخمدار گشت در اینوقت حیدرقلیخان که با جماعت فارسی زبان آهنگ چارسوی شهر داشت ازین حادثه خود را در دهان
مرگ دید آهنگ مراجعت برج خواجه عبدالمصر کرد و در عرض راه با افغانان بگیرودار افتاد چند کس مردم او را با تیغ
بگذرانیدند و دو برادر او نیز جراحت یافت با اینهمه خود را بفراز باره رسانیده از آنجا بزیر افتادند و لنگ لوک بلشکرگاه سلطانی

فرار نمودن سربازان از برج و باره هرات بلشکرگاه

درآمدند و از آنجا نزدیک صفرعلیخان سرهنگ منزل کرده مشغول معالجه و مداوا شدند و همچنان میرزا مهدی و میرزا
کوچک کلانتر هرات و اولاد عفورخان سرهنگ از دنبال ایشان درآمدند حسام السلطنه معادل هفتصد تومان نقد
و چهل تخته خلعت بایشان اعطا داد و از آنطرف سرتیپ عیسی خان اموال حیدرقلیخان را معرض غارت درآورد و زن و فرزند
او را بمیرزا محمدعلی سپرد و زن و فرزند میرزا محمدحسین را بعبدالله خان جمشیدی سپرد و زنان و فرزندان دیگران را بافغانان
جمشیدی بخشید و خانه ایشان را غارت کرد و آتش درزد و صد تن از مردم فارسی زبان را مأخوذ داشته گردن بزد و سرای
ایشان را پاک بسوخت افغانان چون این فتح و فیروزی را نگریستند چنان دلیر شدند که آهنگ سنگر لشکریان کردند و این هنگام
سربازان سنگرها را پرداخته بهزیمت بودند عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه چون این بدید بفرمود دهان توپها را بر تافتند
و بر آن جماعت تگرگ مرگ بباریدند و افغانان ناچار بجانب شهر فرار کردند و دروازه‌ها را فرو بستند مع القصه چون از جوش
و جیش بنشستند روز دیگر حسام السلطنه سران لشکر را حاضر ساخت و با ایشان خطاب کرد که مرا با عقاب پادشاه توانائی
نیست شما را چه افتاده که روز یورش و کوشش چون مردم جبان تهاون ورزیدید و جانب فروسیت و مبارزت را رعایت نکردید
و بفرمود تا میرفتاح سلطان سرباز قرائی را طنابی بگردن انداخته بکشیدند تا او را خفه کنند سرکردگان و سران سپاه بقدم
ضراعت او را شفاعت کردند و بر ذمت نهادند که پانزده روزه حصن هرات را بگشایند این بود تا روز سه شنبه دوم محرم
قوام الدوله امامقلی خان سبزواری را بشهر هرات فرستاد تا سرتیپ عیسی خان را دیدار کند و از بی خویشتن داری او را باز دارد
و آن بلده را تسلیم کند تا مردمان کمتر شربت هلاک بنوشند و خود از وخامت عمل بسلامت ماند این سخنان نیز نزد یک عیسی خان
استوار نیفتاد و او را بی نیل مرام باز فرستاد و این هنگام چون ایام تعزیت حسین بن علی علیهما السلام بود لشکریان دست
از جنگ باز داشتند و روزگار بمرثیه خوانی و سوگواری گذاشتند و افغانان این معنی را بر ضعف لشکریان شماردند پس شب
چهارشنبه سیم محرم افغانان بمارپیچی که ابوالفتح خان سرتیپ حفر کرده بود راه کردند و لختی بمبارزت ایستاده چند تن سرباز را
جراحت کردند و بکشتند و روز جمعه پنجم یکتن از افغانان صلتی کرده بجانب لشکرگاه بگریخت و از قفای او آنانکه با وی
مواضعه داشتند چند تفنگ بی قصد اصابت بگشادند و مرد افغان بنفس کشته لشکر قاسمخان درآمد و در دل داشت که
که کاری نامبردار کند چون بر آرزوی خویش دست نیافت نیمشب چند قبضه تفنگ بهم زده و راه فرار برگرفت قراولان
او را مأخوذ داشتند و صبحگاه بحضرت شاهزاده آوردند بفرمود تا سر او را از تن دور کردند و روز دیگر خمپاره که از بیرون
دروازه قندهار بزمین تعبیه کرده بودند بجانب شهر گشاده دادند و چهل تن از مردم هرات بدان زخم هلاک یافت و هولی
بزرگ در شهر افتاد سرتیپ عیسی خان محمد اسلم خان آخوندزاده را بلشکرگاه رسول فرستاد تا از شاهزاده رخصت یافته
معروض داشت که عیسی خان خواستار آنست که حکم کارداران دولت را باز دانند و از مناشیر پادشاهی که بنوی
آگهی بدست کند و اگر آن حمل بار تواند کرد گردن فرو نهد و از این عناء عذاب برهد شاهزاده شب دوشنبه هشتم محرم
حسین خان یوزباشی را با او روانه شهر فرمود تا بمیان ارگ رفته با او دیدار کرد و پروانه‌ها را که مشعر بسپردن
هرات بود بنمود بعد از گفت و شنود فراوان عیسی خان سخن بر این نهاد که قلعه ارگ را از افغانان پرداخته کند
پانصد تن سرباز و دو عراده توپ از اردو آورده جای دهد آنگاه حسام السلطنه و این لشکر از کنار شهر بار بسته تا بغوریان
کوچ دهند پس از آن سرتیپ عیسی خان بزرگان هرات را برداشته در غوریان ادراک خدمت شاهزاده کند حسین خان از

پیمان دادن سپاه در فتح هرات

 اینخبر را بشاهزاده آورده و دانسته بود مواعید عیسی خان ناخوب‌تر از مواعید عرقوب است با سحابه شب دیگر هم بشهر رفت
و گفت حسام السلطنه مسئول شما را مقبول داشت عیسی خان ساز دیگر بنواخت و گفت مرا درین امر باید مطمئن ساخت
عبدالله خان جمشیدی و فتح الله خان فیروزکوهی گفتند از بهر اطمینان ما باید قوام الدوله بشهر درآید بعد از اصرار و الحاح
ایشان حسین خان هم بدین سخن سر درآورده و مراجعت باردو کرد دیگر شب عیسی خان هم ازین گفته پشیمان شد و روز
چهاردهم محرم پیکی سبک پی اختیار کرده با مکتوبی چند روانه قندهار داشت تا در قندهار و کابل هر جا دوست محمد خان را
دریابد سپاهی باستمداد طلب کند پیک او در کنار لشکرگاه گرفتار شد و مکتوب او مکشوف شاهزاده بفرمود تا یکپای
و یکدست و گوش و لب او را قطع نموده روانه شهر داشتند

انجمن شدن سران سپاه برای داشتن احکام شاهنشاه و اصغای کلمات جناب صدر اعظم در فتح هرات

چون مدت توقف حسین خان یوزباشی بدراز کشید و شهر هرات ناگشوده بماند روز چهاردهم محرم در پیشگاه خدمت حسام السلطنه
حاضر شد و تمامت قواد سپاه و سپهسالاران آن لشکر را حاضر کرد و شاهزاده را مخاطب داشت و گفت جناب اشرف
صدر اعظم میفرماید هر کرا صلابت طبع و سورت غضب اندک باشد مردم سپاهی که با غضب و صلابت سرشته شده‌اند
هرگز حکم او را گردن نخواهند گذاشت با هیچ نتوان آهن آشوفتن اینک تو با بزرگان سپاه و سران عساکر بقانون مصاحبت
و مرافقت روزگار میگذاری چگونه کار هرات را انجام خواهی کرد هم این سخن از صدر اعظم آورده‌ام که میفرماید مکرر دانسته
که مردمان جان خویش را دوست میدارند و هیچکس تا طریق سلامت تواند سپرد بکوچه مخافت نخواهد گذشت بلکه خرد
مندان از آنجا که گمان زیان میرود عبور نکنند و از کلمات ستیز آمیز بپرهیزند این کی تواند شد که کس باختیار خویش
بر دم شمشیر و خنجر رود و در دهان توپ و تفنگ درآید همانا خداوندان ملک حکمتی انگیخته‌اند که لشکر را بدهان شیر و دم
شمشیر در برند و حصنهای حصین و قلاع رصین را تسخیر کنند و آن حکمت جز این نیست که نخستین ساز و برگ لشکر را
بباید ساخت و آلات حرب و ادوات ضرب بباید داد آنگاه با خوف و رجا و بیم و امید ایشان را کوچ دهند
و واجب است که لشکر چنان دانند که اگر ظفر جویند بیکران نعمت فراوان برند و اگر فرار کنند بی‌سنگ کشته شوند
چون مرد لشکری بیقین دانست که کیفر گریختن خون ریختن است هرگز از جنگ روی برنخواهد تافت زیرا که در یورش
بردن و حمله افکندن گمان کشته شدن است و در هزیمت ساختن یقین سر باختن و هرگز مرد عاقل گمان را بر یقین
اختیار نکند و بیشک لشکری که بدین عقیدت است فرار نکند تو که حسام السلطنه‌ای نه دلیران را با زر و سیم نوازش کنی
و نه نامردان را بعقاب و شکنج گدازش دهی با کدام بیم و امید مردمان جان عزیز را عرضه شمشیر تیز خواهند ساخت
و بدین برج و باره که پهلو با ستاره زند خواهند تاخت با آنکه ملک الملوک عجم چند کرت منشور بسوی تو کرد که اگر
صاحبان مناصب در کار مناطحت مسامحت کنند تا بدانجا تو را اجازت است که شکم بدری و سر برگیری و از منصب
ساقط سازی با اینهمه چرا چندین لین العریکه و نرم پیشانی و ضعیف پیشه در فتح هرات بدین طول مدت تمام دولت را
پست میکنی حسام السلطنه در جواب کلمات صدر اعظم که همه چون حکم یونانی بلکه الهام آسمانی بود لب فرو بست و سر بخجلت فرو
داشت سرکردگان سپاه چون این بشنیدند باتفاق گفتند که امروز که چهاردهم محرم است اگر تا پانزده روز این حصار
نگشاییم خویشتن بدین گناه گواهی خواهیم داد و از غضب و سخط پادشاهی اکراه نخواهیم داشت این بگفتند و از آن محضر

سخت کوشی لشکریان در محاصره هرات

بیرون شده با اعداد کار پرداختند محمدرضا خان سرتیپ و اسکندرخان سرهنگ و یوسف خان سرهنگ در برابر برج فیلخانه
سنگری استوار برآوردند و بحفر زمین پرداخته تا بزیر خندق نقب دربردند و حسنعلی خان سرتیپ و قاسم خان سرتیپ
و خانبابا خان سرهنگ و ابوالفتح خان سرهنگ پاپیچها بکنار خندق رسانیدند و روز بیست و یکم محرم سردار احمد خان
با قلبی مطمئن و خاطری شاد از لاش و جوین وارد لشکرگاه شد و از شاهزاده نواخت و نوازش یافت و از پس دو روز دیگر
آقاخان میرپنج که بسبب قلت آذوقه از اسفزار احضار شده بود با فوج خوی و برچلو و جماعتی سوار از راه رسیده و در کار محاصره
با لشکر همدست گشت و در بیست و پنجم محرم از باستیانی که قاسم خان سرتیپ برآورده بود چون خواستند بجانب شهر نقب
بگشایند از توپی که در برج خواجه عبدالمصر نصب بود گلوله ها رها کردند تا هر دو پای یکتن توپچی را ببرد و این معنی بر قاسم خان
سخت آمد و بقرب روز بیست و نهم محرم بقعه امامزاده که برابر دروازه قندهار بود و مردم شهر لشکرگاه داشتند سربازان بنقب
یورش فرو گرفتند و سنگر بشکستند و در این یورش دو تن از مردم قرائی و ترشیزی جراحت یافت و یکتن از فوج مخبران مقتول گشت
دیگر باره افغانان انجمن شده بسنگر قاسم خان حمله افکندند و سربازان پای ثبات استوار کرده چند تن از ایشان را عرضه
هلاک و دمار داشت و آن جماعت را از در گریز مراجعت داد و روز دیگر فوج قزوینی برای برجی که مردم شهر از بیرون خندق
کرده بودند تا کس بمیان خندق نقب برد حمله انداختند افغانان از راهی که از برج به بیرون سوکرده بودند بیرون تاختند
و سه تن سرباز را با زخم گلوله پست کردند و از پی هم چند حمله بدادند و روی سربازان را از جنگ برتافتند و عبدالعلی خان سرتیپ
نیز در میان سنگر بزخم گلوله جراحتی داشت و پنجشنبه دوم صفر جماعتی از افغانان بسنگر پاشاخان حمله بردند افواج او از سنگرش
روی ایشان درآمده جنگ به پیوستند گروهی را مقتول ساخته هزیمت دادند و یکتن اسیر گرفتند و شاهزاده فرمان کرد
تا اسیر را سر برگرفتند و روز دیگر اسکندر خان سرهنگ حفر پاپیچ را قریب بخندق شهر برد و حکم داد تا سربازان بنیان
دشتبان کنند مردم شهر چون این بدیدند نقبی بزیر دشتبان در برده با باروت انباشته کردند و آتش درزدند و هفت تن
سرباز را هلاک ساختند و از جانب دیگر پانزده تن افغانان با شمشیر کشیده بمیان ایشان حمله دادند سربازان تفنگها
بگشادند و دو تن از ایشان را مقتول ساختند و آن جماعت را هزیمت کردند و روز پنجم صفر کبوتری که نامه بر گردن داشت
لشکریان با گلوله بزیر آوردند و نامه را بگشودند مردم شهر نگاشته بودند که استوار باشید که لشکر ایران را قوت ثبات نمانده
عنقریب پراکنده خواهد شد و روز دیگر هنگام زوال آفتاب دو هزار تن مرد افغان ساخته طرد و نبرد از دروازه خوش بیرون
شده در کندهای فصیل درآمدند و پانصد تن از ایشان با شمشیر کشیده بسنگر پاشاخان سرتیپ حمله بردند و جنگی بزرگ پیوسته
داشتند مردم پاشاخان نیک بکوشیدند و بعد از کشش و کوشش فراوان افغانان را فرار دادند و بسیار کس مقتول گشت
و روز هفتم صفر مردم شهر اعداد کار کرده ناگاه بپاپیچی که فوج ترشیزی حفر کرده بودند درآمدند و جنگ درانداختند و بیست تن
سرباز را مقتول و دستگیر ساختند و چون روز بکران رفت و نیمی از شب بگذشت سرتیپ یاسین افغان از دروازه خوش
فرار کرده بسنگر پاشاخان پناهنده گشت و روز دیگر خانبابا خان سرتیپ زیر کاسه برج مردم شهر نقبی در برده آتش بزده
و ده تن از افغانان را معرض هلاک و دمار درآوردند و روز پنجشنبه نهم صفر مردم شهر بزیر سنگر فوج مراغه نقب زدند و فوج
مراغه بزیر برج فیل خانه نیز نقب در می بردند ناگاه سر نقبها بروی هم گشاده شد و مردم شهر شدبستی کرده نقب خویش را آتش
در زدند و باز پس شدند لکن کس را زیان نکرد و این هنگام سنگرها چنان با هم نزدیک بود که لشکر جانبین با هم سخنها میکردند

خاک سنگر را بسنگر کلید یکی می افکنده هم در این روز سه هزار حمل شتر علوفه و آزوقه و سلب و ثروت از مشهد مقدس بلشکرگاه در آوردند و ساز و برگ لشکریان را تجدید دادند هم در این وقت مسیو هبلر مهندس که تقدیم بعضی خدمات همی کرد منصب سرتیپی اولی یافت و فرامرز خان یاور و میرزا باقر مهندس سرهنگی یافتند

رسیدن شاهزاده محمد یوسف افغان بدرگاه شاهنشاه ایران و نجات یافتن او از قتل بشفاعت جناب صدر اعظم

از این پیش مرقوم افتاد که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه شاهزاده محمد یوسف افغان را روانه مشهد مقدس داشت و فرمان کرد که او را بدربار شهریار تاجدار کوچ دهند و برحسب حکم او را دست بگردن بسته بحضرت دار الخلافه آوردند و روزی چند بداشتند تا روز ششم شهر صفر که روز عید میلاد شاهنشاه عجم است برسید جناب اشرف صدر اعظم این روز مبارک را در اسعاف مراد و مرام وسیلت دانست و در شب عید شفاعت شاهزاده محمد یوسف را عریضه بضراعت نگاشت و انفاذ حضور شاهنشاه داشت اگرچه مسئول صدر اعظم در حضرت شاهنشاه عجم همیشه قرین اجابت و قبول است لکن چون شاهزاده محمد یوسف در طریق طغیان و عصیان جرمی بکمال داشت و در قتل صید محمد خان و خواهران او و آمیختن با محارم و زنان او رعایت مروت و شریعت نکرده و مادام که در هرات فرمانگذار بود بر مکاتیب خویش خاتم تاجداری زد و سلطنت ایران را پاس حشمت نداشت شاهنشاه را از قبول شفاعت صدر اعظم اکراه بود و از آن جانب صدر اعظم چند عریضه از پی هم بنگاشت و نیران غضب شاهانه را الحق فرو نشاند بالجمله روز دیگر که در ییلاق نیاوران بساط سلام گسترده شد و شاهنشاه تاجدار بر اریکه سلطنت جای کرد و شاهزادگان و بزرگان و مقربان درگاه و سرکردگان سپاه در پیشگاه پادشاهی بر صف شدند فرمان رفت تا فراشان از خیم شاهزاده محمد یوسف را در آوردند و در پای ماچان سیاست بازداشتند پادشاه قهرمان او را مخاطب داشت و فرمود که سالها ترا در زمره چاکران خویش بار دادیم و با خصب نعمت و وسعت عیش سیم آسم و زر و در نگاری بفرمانفرمای خراسان امر کردیم تا ترا بکارهای سودمند بگماشت و بحکومت بعضی از محال خراسان باز داشت چه افتاد ترا که کفران نعمت کردی و بی رخصت کارداران حضرت بشهر هرات تاختن بردی و صید محمد خان ظهیر الدوله را از پای در آوردی و دست از پردگیان سرای او باز نگرفتی و رعایت حرمت و حشمت او نکردی شاهزاده محمد یوسف بعرض رسانید که مرا در حق ظهیر الدوله جرمی و گناهی عارض نشود زیرا که او خاین پادشاه و رانده درگاه بود با خان خیوق در ساخت و بجانب قاینات لشکر تاخت خدای او را بناسپاسی و حق ناشناسی این دولت گرفت و مرا بر او دست داد تا بحق از پایش در آوردم شاهنشاه فرمود نه تو نخست خواستار شدی تا گروهی از سپاه بسوی تو گسیل داریم و بمدد لشکر سلطانی شهر و صید محمد خان را از خود بگردانی چه شد که چون لشکر ما برسید و بپای مردی ایشان تهدید زند و عمر کردی و دست شدیا امر نمودی آنگاه طریق چاکری بگذاشتی و لوای مخالفت برافراشتی شاهزاده محمد یوسف معروض داشت که باغوای صید محمد خان و تحریض بعضی از کارداران انگلیس بزرگان افغان همداستان شدند و مرا در مخالفت دولت ایران ناچار کردند اقرار مخالفت او خشم شاهنشاه را جنبش در خسار مبارکش دیگرگون گشت جناب اشرف صدر اعظم که مستمع این مقالت و نگران این حالت بود شاهزاده محمد یوسف را در دهان گرگ مرگ معاینه کرد و جبهه انی زمین خدمت ببوسید و عفو جرم او را خواستار آمد و در انجاح آرزو الحاح فراوان نمود تا حلم گران سنگ پادشاه را بر غضب جهانسوز استیلا داد و شاهزاده محمد یوسف را از انتقام طالب ببخشید و او را از پیشگاه حضور بسلامت باز آورد

و همچنین در وجه اجری و مرسوم مقرر کرد

غلبهٔ سپاه منصور بقوت محاصره و یورش بشهر هرات و فتح آن بدست ایشان

چون مناشیر شاهنشاه جم‌حشم و تقاریر جناب اشرف صدر اعظم روز تا روز در لشکرگاه هرات گوشزد حسام السلطنه و سران سپاه شد در امر محاصره و فتح قلعه بکوشش آمدند و لشکریان خطوط متوازیه پیش دادند و از سنگر بسنگری کنده همی کردند که یک ذرع عمق و سه ذرع عرض همی داشت و در کنار این خنادق بسوی شهر دیواری بارتفاع ذراعی برکشیدند و جای جای بمسافت صد ذرع برجی بنیان نمودند و بر دیوارها نقبها بگشودند و سپس حصارها را از خاک خندق انباشته کردند و سواران چاردولی و مقدم و شاطرانلو و کردبچه را در این خطوط بقراولی باز داشتند چنانکه هیچکس را امکان دخول و نیروی خروج شهر نماند چنانکه روزی دو تن از مردم محال هرات حملی نمک و روغن برگرفتند تا از برای بیع و شری بشهر در برند هنگام عبور گرفتار لشکریان شدند شاهزاده بفرمود تا جهان را از وجود هر دو تن پرداخته کردند مع القصه چپاپیان از سنگرها بحفر مارپیچ پرداختند و مارپیچها را با سه ذرع عرض حفر کردند تا آنگاه که با قلعه شصت گام مسافت بیش نماند پس بنیان دشتبانی کردند و آنرا با سیصد گام طول اندازه نهادند و دیوار آنرا پرداخته کردند و از این دشتبان نیز مارپیچ ببریدند تا بهشت گامی خندق برسیدند و دیگرباره بنیان دشتبان نمودند و همچنان قتل مقبرهٔ امیرزاده سلطان منصور را که زیارتگاهی بود فوج بختیاران و قرائی و سرباز تبریزی بقوت یورش از جماعت افغانان پرداخته کردند و این قتل بر بعضی از بیوتات شهر اشراف داشت و دیگر فوج خوی بسوی برج خواجه عبدالمصر حفر مارپیچ گرفت و فوج زنجیلو در میان دروازه عراق و برج خاکستر بکار درآمدند و مارپیچها بکنار خندق برسید و کار بر افغانان صعب افتاد چنانکه هر روز چند تن از شهر بیرون شده پناهنده لشکرگاه میگشتند و سردار سلطان احمد خان نیز روز شنبه یازدهم صفر از کابل بکنار هرات آمد و با خدمت حسام السلطنه پیوست و شب چهارشنبه پانزدهم مردم شهر با اندک جنبشی نمودند و بسنگر پاشاخان حمله افکنده لختی کوشش دادند و باز شهر شدند و از آن پس نیروی مقاتلت از بهر ایشان نماند و سرتیپ عیسی خان بدانست که بعد از این پیشانی سخت کردن پشت با بخت کردن است و چون لشکریان بقوت یورش بشهر درآیند یکتن را زنده نگذارند صلاح و صواب در آن یافت که شهر را تسلیم دهد و از آن در امنیه دهیار بدو عریضه بحضرت شاهزاده انفاذ داشت که رخصت فرماید تا اسمعیل بیک ملازم سام خان ایلخانی بشهر درآید و کلمات او را اصغا نموده معروض درگاه دارد حسام السلطنه چون بسیار وقت نقض عهد و میثاق و شدت نفاق او را بمیزان تجربت سنجیده بود سخن او را وقعی نمی نهاد چون چندکرت عیسی خان مطویات خاطر را عریضه کرد و بفر اجابت مقرون نیفتاد میرزا عبدالعظیم برادر حاجی ابوالخیر را که یکتن از اجلهٔ سادات هرات است از شهر بیرون فرستاد تا با خدمت شاهزاده پیوست و خاطر مبارک را از وفای عهد عیسی خان آرام کرد و اسمعیل بیک را برداشته بشهر در برد و مکشوف افتاد که این کرت سرتیپ عیسی خان از در اطاعت و انقیاد و بیتوقیف نخواهد رفت و مماطله نخواهد داد بعد از مراجعت اسمعیل بیک برحسب حکم حسام السلطنه سام خان ایلخانی بشهر هرات درآمد و عیسی خان را مطمئن خاطر ساخت و دستخط شاهنشاه را که نور دیده و توتیای بصر بود در تسلیم مملکت و تقدیم خدمت رقم داشته بدو سپرد سرتیپ عیسی خان بقدم مراجعت در طریق اطاعت بسیجیده گشت و روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هنگام نماز دیگر عبدالله خان جمشیدی بیگلربیگی و فتح الله خان فیروزکوهی را برداشته باتفاق ایلخانی راه لشکرگاه گرفت و چون این خبر بشاهزاده آوردند بفرمود تا جماعتی از بزرگان اردو و صنادید لشکر او را پذیره کردند و با مکانتی تمام درآوردند سرتیپ عیسی خان بعد از ورود بلشکرگاه لختی در خیمهٔ ایلخانی

آسوده گشت و قریب بغروب شمس باتفاق او ادراک خدمت شاهزاده نمود و نوازش فراوان دید و مکاتیب امیر
دوست محمد خان را با پسر او برای ضبط هرات بدو فرستاده بود در پیشگاه آورد و دیگرباره در خیمهٔ ایلخانی آمده بیارمید
و روز دیگر محمد خان و جان محمد خان و امان نیاز ترکمان و دیگر بزرگان و اشراف هرات بحضرت حسام السلطنه آمده جبین
ضراعت بر زمین نهادند و رقبهٔ اطاعت افکندند این هنگام شاهزاده بفرمود تا حسنعلی خان سرتیپ با دو فوج گروس
بشهر هرات در رفته در چارسوی شهر شحنه بگمارد و دروازه‌ها را جداگانه قراولی چند بگذارد و چند برج را نیز با سرباز گروس بسپارد
حسنعلی خان برحسب امر با افواج خود بشهر در آمده بدانچه مامور بود معمول داشت آنگاه حسام السلطنه بفرمود که از جماعت سپاهی
و مردم لشکرگاه هیچکس را اجازت نیست که بی‌خط جواز از دو بشهر در رود یا از شهر بیرون شود و بفرمود سام خان ایلخانی سرتیپ عیسی خان
برداشته بمیان شهر شوند و در تسلیم شهر و نظم آن بلده کار بنظام کنند و روز بیست و هفتم صفر محمد رضا خان سرتیپ را با فوج
هرات مامور بضبط ارک داشت تا در درون شدند و قلعهٔ ارک را حافظ و حارس آمدند و آنچه اطراف مملکت هرات سمر گشت و
در امر عمال شاهزاده در اسفزار و غوریان و لاش جوین و دیگر قلاع و بقاع آن مملکت تشدید یافت و روز سلخ صفر بحکم حسام السلطنه
الله ویردیخان سرهنگ برای ضبط توپخانه و قورخانه بمیان شهر رفت و از پس آنکه کار شهر بنظام شد و مردم آن بلده برای
مقدم شاهزاده در شاهراه انتظار جای داشتند حسام السلطنه بفرمود تا سران سپاه و سرکردگان نظام و اعیان لشکرگاه ملازم
ملازم رکاب شده روز جمعه غرهٔ ربیع الاول دو ساعت از آن پیش که آفتاب طریق افول سپارد بر اسبی راهوار برنشست و
افواج افشار و مراغه و فوج قزوین و خوی بنظام شدند و از پیش روی او برده رهسپار گشتند و ششصد تن سوار از غلام پیشخدمتان
و غلامان رکاب و شاهسون و چاردولی از قفا بر صف شدند و شاهزاده بدین سکون و حشمت از دروازهٔ قندهار بشهر در آمد و
از آنسوی دروازه سام خان ایلخانی و آقا خان میرپنج و سرتیپ عیسی خان و عبدالله خان جمشیدی و مجید خان داماد عیسی خان
و دیگر بزرگان لشکری و شهری از اسب بزیر آمده و پیاده در رکاب او دوان شدند و بدین عظمت بقلعهٔ ارک در آمد و در
چارباغ کامرانی بنشست و در پیشگاهش بزرگان هرات ایستاده شدند و مورد اشفاق و الطاف آمدند و تمامت ایشان را
از رحمت و رافت ملک الملوک عجم و دولتخواهی و ملاطفت جناب اشرف صدر اعظم امیدوار ساخت این هنگام سام خان
با وستیفی نایب یوزباشی اجازت یافته بجامع شهر شتافتند و بعد از آنکه جماعت شهری از نماز جمعه بپرداختند خطیبی طلیق اللسان
بر فراز منبر صعود کرده بنام نامی شاهنشاه ایران خطبه قرائت کرد و مردم هرات تهنیت گفتند و درود فرستادند و صغیر و کبیر را
شربت جلاب و دستکانی دادند و بسیار کس را که لایق دانستند از قبل شاه و شاهزاده خلعت کردند و نیز دیگر شاهزاده
مراجعت نمودند و چون دور و قصور ارک بیشتر عرضهٔ انحلال و انهدام بود و رواقی بدست نمی‌شد که شاهزاده جای کند و بار عام دهد
روز دیگر حسام السلطنه در میان شهر سرائی که نامیده بعمارت چارباغ است در آمد و بر کرسی امارت جای گرفت و اهالی هرات را
آگهی رفت تا به پیشگاه او در آمده جابجای بر صف شدند و او را بحکومت و امارت خویش سلام دادند و در آن انجمن خطبه بنام
شهریار تاجدار تقریر گشت و قصیده که میرزا فتح الله ذوقی بسطامی بفتح هرات تخلص کرده بود انشاد رفت حسام السلطنه
از قبل کارداران دولت مردمان را بمقالات رافت آمیز و کلمات بهجت و نوید مرمت بقاع و تعمیر عقار و ضیاع
شاد و شاد خاطر فرمود و شناختگان بلد را بتشریف خلاع
گردن بمباهات مفتخر داشت

انفاذ داشتن حسام السلطنه عریضه و نیز سکوکه دار الضرب هرات را بدرگاه شاهنشاه ایران

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون روز شنبه بیست و پنجم شهر صفر هرات گشوده شد و سرتیپ عیسی خان بلشکرگاه آمد نخست شاهزاده حسام السلطنه بعد بر ۷۰۸
جرمینی که در تاخیر فتح هرات رفته بود مخصوص پیشگاه پادشاه عریضه نگار کرد و جناب اشرف صدراعظم را نیز مشرحی
جداگانه اختصاص داد تا عریضه او را در محلی خاص از نظر پادشاه قهرمان بگذراند و خاطر مبارک را از آلایشی که در تاخیر
فتح هرات رفته مصفا دارد و مکاتیب خویش را بصحبت حسن بیک صندوقدار خود انفاذ حضرت دار الخلافه داشت
و غره شهر ربیع الاول که وارد هرات شد حکم داد تا از زر سرخ مبلغی لایق بنام شاهنشاه در دار الضرب آن بلده بسکه
و سکه زدند و بفرمود تا حسین خان یوزباشی حمل آن زر کرده رهسپار درگاه شاهنشاه شد و سرتیپ عیسی خان نیز بدینسان
شرح عریضه نگار کرد که مرا در قانون بندگی و طریق چاکری تقصیری نرفته چنانکه شاهزاده محمد یوسف را دستی از
آنحضرت آلوده عصیان و طغیان دانستم ماخوذ داشته دست بگردن بستم و گسیل درگاه شاهنشاه داشتم اگر روزی چند
پشت با تمکین حضور کردم و پای بدامن کشیدم از بیم جان و خوف خویش و پیوند و گزند زن و فرزند بود از این پیش گفته ام
که از شاه و شیر نرسیدن عیبی و عاری نباشد امروز که سامخان ایلخانی بشهر درآمد مرا از قبل کارداران سلطانی
مطمئن خاطر ساخت سر بر خط بندگی نهادم و شهر را به بندگان حضرت تسلیم دادم و عریضه خویش را با مبلغی زر که هم در
دار الضرب هرات بنام شهریار نگار داشت بسردار مجید خان داماد خویش سپرد و او را باتفاق حسین خان یوزباشی
روانه نمود اما حسین بیک صندوقدار بسرعت صبا و سحاب شتاب گرفت و از هرات تا دار الخلافه را هشت روزه
طی مسافت نمود و روز دوم ربیع الاول ببلده طهران رسید و مژده ورود عیسی خان را بلشکرگاه برسانید کارداران
دولت اگرچه این معنی را استوار داشتند اما خبر ورود لشکر را بهرات انتظار میبردند روز دیگر امیر حسین خان برادر سامخان
ایلخانی نیز درآمد و ضبط هرات را بدست لشکر سلطانی مژدگانی آورد پس صنادید حضرت بر آن شدند که در دوشنبه
چهارم ربیع الاول شهریار تاجدار بفیروزی و میمنت در اریکه سلطنت جای کند و اجازت فرماید تا خاص و عام در
شکرانه فتح هرات سلام دهند چون حکیم علی الاطلاق در جهان که قنطره آلام و دروازه اسقام و دیباچه بلا
و سراچه زوال است چنان خواسته است که هر بهاری را تموز دی است و هر نهاری را شبی از پی است گیتی را لیالی
و صبح رطب را بیخار نتوان یافت هم در این روز لطیفه دودمان شرافت و خلیفه خاندان خلافت سلطان معین الدین
میرزا که ولیعهد دولت و چراغ ملک و ملت بود به تندباد اجل محتوم پژمرده گشت و طایر روحش بشاخ طوبی
آشیان بست خاطر شاهنشاه در سوگواری شاهزاده ملول گشت و جشنی که از بهر فتح هرات در ضمیر بود بتاخیر رفت
جناب اشرف صدراعظم معروض داشت که شاهنشاه را که شجر صد چنین ثمر و سپهر صد چنین اختر است روا نیست که
از این قضا خاطر مبارک را بملالت حوالت کند و جشن این فتح را که حشمت دین و دولت و شکوه ملک و ملت است
مهجور و منسی دارد به خواستاری جناب بسط این بساط و نشر این نشاط به پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت و
~~صبح پنجشنبه هفتم ربیع الاول استقرار یافت~~ و صبح پنجشنبه از آن پیش که شاهنشاه عزم بار عام دهد حاجی قلیخان
حاجب الدوله بحضرت صدراعظم آمد و این هنگام مجلس او که مناص اهل ایران است از صنادید مملکت قاصر بود
پس بایستاده معروض داشت که شاهنشاه ممالک ایران میفرماید که جایگاه صدراعظم را از رافت و ملاطفت فراموش
نفرموده ایم چنانکه تشریف امیر تومانی و نشان امیر نویانی اعظم و نشان تمثال همایون و عطاهای مرصع

و قلمدان مرصع و شمشیر مرصع و بذل علاقه مروارید خیابانش را مخصوص داشتیم و نیز دستخط مبارک بدو فرستادیم که در امور جزئی و کلی مملکت در رتق و فتق دولت و عزل و نصب حکام و اخراج و ادخال نوکر نظام و غیر نظام مأذون کل بلا عزل و وزیر بلافصل باشد لکن فهمیده بذل معروف کردیم و دانسته او را شادخوار خواستیم چه هر گنجی را در بهای رنجی بزرگ دادیم و هر زحمتی را در ازای زحمتی عظیم نهادیم اکنون که مژده فتح هرات میرسد هم وصول این منی را باصابت رای رزین و خرد دوربین او دانسته ایم لاجرم جامه که از سلاطین قاجار اناراللّه برهانهم بما رسیده است به تشریف او فرستادیم تا پشتوانی عنایت ما ثابت کرم باشد و آن جامه بود که در این روزگار کاتبی خوانند زبر پوش آن از بافته کشمیر که برضائی معروف است و آستر پوست سمور داشت و چهل علاقه از آن آویخته بود که هر یک با جواهر ثمین ترصیع داشت بالجمله صدر اعظم تشریف پادشاه را پذیره کرد و تن خویش را بدان خلعت شریف بیاراست و در این هنگام تقبیل سده سلطنت را دستوری بود شاهزادگان و امرای درگاه و امنای پیشگاه و دبیران و سپاهیان جای جای بر صف شدند و گروه گروه رده بستند و از میدان پیش سرای سلطنت توپچیان یکصد و ده توپ بگشادند چه این عدد با نام مبارک امیرالمومنین علیه السلام که مفتاح مواهب و مصباح غیاهب و کعبه حاجات است برابر باشد آنگاه شاهنشاه عجم صدر اعظم را مخاطب داشت و بشیرینتر سقالاتی تقدیم خدمات حسام السلطنه و قوام الدوله و سامخان ایلخانی و دیگر سران و سرکردگان سپاه را شمردن گرفت و هیچیک از آحاد لشکر را از خاطر زدوده نداشت آنگاه فرمود اینهمه از اثر تعب و سهر شب و رزانت رای و حصافت تدبیر صدر اعظم است که لشکر از دل و جان ترک جان و سر گویند و از هیچ کراهت و زحمتی نپرهیزند صدر اعظم بشکرانه زمین بوسید و عرض کرد ما همه شیران ولی شیر علم حمله مان از باد باشد دمبدم آنگاه محمد حسن خان زنگنه نایب ایشیک آقاسی باشی امیر حسین خان برادر سامخان ایلخانی و محمد حسین بیک صندوقدار حسام السلطنه را که حامل فتحنامه بود حاضر پیشگاه ساخت و زمین ببوسید و شرح ورود ایشان را بعرض رسانید آنوقت من بنده عریضه فتحنامه را ماخوذ داشته به بلیغتر بیانی بعرض رسانیدم و مورد تحسین شاهانه شدم آنگاه خطیب انجمن حضور خطبه تهنیت را قرائت کرد و میرزا محمد علیخان شمس الشعرا قصیده تهنیت را معروض داشت چون آن مژده مبارک بپای رفت شهریار ببذل عطای زر و مال پرداخت پاشاخان پیشخدمت خاصه و امین صره که نخستین این مژده را از چاپار اصغا نموده بعرض رسانید معادل هزار تومان زر مسکوک عطا یافت و چاپاران را نیز بخلعت و عطیت کامروا ساخت و سه هزار تومان زر خالص خاص از بهر علما و سادات و اقوام خویش جداگانه بذل فرمود و شاهزاده محمد ولی میرزا که از قرانات کواکب استخراج این فتح کرده بود تشریف ملکی و داد میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که در هیچوقت در تقدیم خدمت از حضرت صدر اعظم کناره نجسته بود بنشان تمثال شاهنشاه که با الماس آبدار مرصع بود مفتخر داشت و میرزا رضای منجم باشی را که چهار ماه قبل روز فتح هرات را معین داشته بود معادل دویست تومان از زر عطا رفت و میرزا محمد حسین دبیرالملک که در تحریر رسایل خراسان رنج برده بود بخلعت و نشان مرتبه اول سرتیپی کامیاب گشت و میرزا محمد خان دبیر مهام خارجه و میرزا عباسخان منشی اول وزارت خارجه نیز خلعت یافتند و این بنده نگارنده نیز از تشریف شاهانه بی بهره نبود

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چون ازین پیش شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی ملک آستان بوسی روضهٔ مطهرهٔ اباعبدالله الحسین علیه السلام روانه بود ۷۰۳
شاهنشاه ایران ده هزار تومان زر مسکوک بداد تا در آن اراضی مقدسه و روضات مبارکه خرج کند در اینوقت که مژده
فتح هرات برسید ده هزار تومان دیگر بر مبلغ نخستین بیفزود و نیز دیگ شیخ عبدالحسین انفاذ داشت و حاجی محمد خان
پیشخدمت را قندیلی از زر ناب که دو من بیش و کم میزان میرفت با تاجی مرصع بجواهر آبدار بسپرد تا آستان ملایک
پاسبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام حمل داده موقوف بدارد و او طریق اراضی مقدسه نجف پیش داشت در دارالسلام بغداد
حشمت دولت ایران را بداشتند و او را پذیره دادند و بروز ورود نجف شیخ مرتضی که امروز قدوه مجتهدین شیعی مذهب است
باتفاق تمامت علمای نجف او را استقبال کردند و بعد از ورود نجف و در آمدن به بقعه مبارکه شیخ مرتضی اشیاء موقوفه را
بدست خویش در جائی که سزاوار و درخورد بود نصب داد و بالجمله بعد از انجام آن جشن شاهانه شاهنشاه عجم صدراعظم را شبی در
عمارت گلستان بضیافت طلب داشت تا آن ضیافتگاه را بورود و وفود میمون دارد و با هر که خواهد در آن بساط
شاهوار حاضر شود پس صدراعظم با جماعتی از اعیان شاهزادگان و صنادید رجال دولت بسرای ملوکانه در آمد و آن
شب در آن صفیف ده هزار چراغ افروخته بود ازین مقدار برگ و ساز اندازه دیگر اشیاء را توان گرفت چون مجلس بپایان
رفت و کار نوش و خوردنی پرداخته آمد جامه که صدراعظم از آن پیش از جامه خانه شاهنشاه تشریف یافته بود بخواهش امیرالامرا
شهریار شیرخان عین الملک که ترتیب مجلس ضیافت کرده بود تشریف کرد

آویختن نشان تمثال امیرالمؤمنین علیه السلام را شاهنشاه ایران بگردن مبارک چون زری از هرات به پیشکش آوردند

— از آن پس که حسین خان یوزباشی و سردار مجید خان افغان چنانکه بدین بشارت شد با حملی از زر مسکوک که در دارالضرب هرات
نقش یافت از آن بلده طریق دارالخلافه گرفتند و سیزده روز راه طی مسافت کرده وارد طهران شدند و عریضهٔ
حسام السلطنه و سرتیپ عیسی خان را با پیشکش با ایشان در پیشگاه پادشاه عرضه دادند و باز نمودند که بعد از فتح هرات و در
آمدن لشکر در آن بلده و استقرار در برج و باره مردم شهر از آن هول و هرب آسوده شدند و طریق سرور و طرب گرفتند
چه لشکر نظام ایران قانون عدل و نصفت و دیباچه رفق و مدارا بودند اینک اهل هرات از آن سرکشی و خویشتن داری
پشیمان اند و شیعی و سنی در گلخن و گلشن برادرانه روز گذارند مع القصه شهریار عادل باذل که هنگام بذل و جود لعل گرانبها
با سنگ خارا بیک میزان سنجد و زر و سیم را با حجر و مدر بیک دست خواند در دل نهاد که این زر که از هرات حمل داده اند نیز بذل
کند و این اندیشه مبارک را بروزی مبارک پیوند داد همانا پادشاه فرشته فطرت را که دست قضا و قدر خمیرمایه وجودش را
بمحبت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام سرشته و قلم قدرت محبت آنحضرت را بر پیشانی احوالش نوشته
از آن روز که یمین از شمال شناخته جز نام علی نگفته چنانکه روز ولادت امیرالمؤمنین را در ایران زمین عیدی بزرگ نهاده
و از تمامت اعیاد بزرگتر داشت همچنان در فتح هرات توسل بدان حضرت جست و بدان حضرت توکل بست چون
مژده این فتح برسید تمثال مبارک آنحضرت که از دیرباز در خزانه ایران ضبط بود و هر صبح بعد از ادای نماز بجانب
آن تمثال نیاز می برد بفرمود صورتگران چیره دست بدان شباهت و شمایل صورتی رسم کردند و با جواهر
ثمین مکلل و مرصع داشتند و با لآلی منضود علاقه بستند تا آن نشان همایون را از گردن مبارک در آویزد صدر
اعظم خواستار شد که در انجام این امر گستردن جشنی شاهوار واجب افتاده و خویشتن میزبان این طوی و میهمانی

خواهم بود و مسئول او مقرون اجابت افتاد پس ساعتی که ستاره شناسان اختیار کردند در روز چهارشنبه بیست و هفتم ربیع الاول در سرای سلطانی مجلسی چند آراسته کرده تمامت علمای ملت و ارکان دولت و شاهزادگان والا مقام و صاحبان مناصب نظام و غیر نظام را دعوت نمود و با نواع خورش و خوردنی صغیر و کبیر را متنعم داشت آنگاه مردمان را به پیشگاه حضور شاهنشاه بار داد تمامت علما و سادات در ایوان خاص سلطنت جای گرفتند و گروه گروه مردمان در عرصه فسیح سرای سلطانی رده برده صف بستند آنگاه صدر اعظم نشان مبارک را در طبقی مرصع نهاده خویشتن حمل داد و در فرود مراقی ایوان پادشاهی بایستاد در اینوقت شاهنشاه استقبال نشان مبارک را از فراز ایوان بزیر آمده و بدستیاری جناب اشرف صدر اعظم و شیخ رضای امام جماعت که در میان علما بشیخوختی بکمال داشت آن نشان مبارک را از پیکر مبارک در آویخت و دیگر باره بفراز ایوان صعود کرده بر فراز چهار بالش پادشاهی بر نشست و توپچیان از بیرون سرای بشمار نام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام یکصد و ده توپ بگشادند آنگاه شاهنشاه صدر اعظم را مخاطب داشت و فرمود همانا چاکران ما هر کس تقدیم خدمتی کرد و در راه دولت زحمتی دید از حضرت ما مستحق خلعتی گردد و نشان تمثال خویش را بدو عطا کنیم تا از پیکر خویش با فتخار در آویزد همگاه امروز خود را از چاکران امیرالمؤمنین شمار گرفته ام و سر و جان را از بهر نثار قدم او خواهم از مولای خود و پادشاه خود اگر مستدعی نشانی باشم بعید نباشد و در میان سلاطین این نشان مبارک افتخار خواهم جست و فردای محشر بشفاعت صاحب این نشان رستگار خواهم شد صدر اعظم جبین ضراعت بر خاک نهاد و معروض داشت که این مردمان و چاکران ممکن است که در تقبیل سده سلطنت ریا و سمعه بکار برند اما حمد خدای را که شاهنشاه اسلام را هیچگونه آلایشی از ریا و سمعه عارض نتواند بود امروز که اهالی ایران عقیدت و ارادت شاه را با دینی دانستند از این پس طاعت سلطان و طاعت یزدان را برابر نهند و از نثار جان و سر در غزا و جهاد بخل نورزند چون چون این گفت و شنود بپای رفت شاهنشاه کار آگاه از فراز تخت بزیر آمد و نخستین علما و سادات را که در ایوان نشیمن داشتند پیش طلبید و همچنان ایستاده یک یک را بدست خویش زر بداد و رخصت انصراف فرمود آنگاه از ایوان فرود شد و در میان سرا بر فراز کرسی نشیمن کرد و از صدر اعظم که طغرای نامه و بیت القصیده هنگامه بود بدایت کرد و از واپس ترین آحاد و افراد سرباز نهایت جست بالطفی که نسیم صبح را درشت میشمرد و خلقی که بوستان جلد را بازار می شکست یک یک را پیش طلبیده بدست خویش زر بداد تمامت آن زر مسکوک که از هرات حمل داده بودند پرداخته کرد و اعیان دولت و علمای ملت تحیت کنان و درود گویان طریق مراجعت گرفتند و دوام دولت جهان پادشاه را بدعای سحرگاه از درگاه آله خواستار آمدند و حاجی علیخان حاجب الدوله که نظم این جشن مبارک را تقدیم خدمت کرد بیک اصله چوب دست که یک بدست از جانب فراز مرصع بود تشریف یافت

نظم شهر هرات بدست شاهزاده حسام السلطنه و تخفیف منال دیوان از اهالی آن بلده

اکنون بسخن هرات بازگردیم بعد از فتح آن بلده حسام السلطنه بنظم شهر پرداخت و حسنعلی خان سرتیپ گروسی را بفرمود تا زنان بدکاره را در محضر اهالی شرع حاضر سازد و هر یک بتوبت و انابت گرایید در اقامت آن شهر هم پیش و قاضی نخواهد رفت و اگر نه از آن شهر بشد رحال استعجال کنند و یا منتظر عقاب و نکال باشند هشت تن از آن جماعت در خدمت علمای بلد حاضر شدند و از فاحشه تایب گشتند و دیگر حکم رفت تا هر مال و زر که اشرار و دزدان آن شهر از آن گیرودار بسرقت برده بودند

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

بفحص تمام یک یک را مکشوف داشته مسترد ساختند و چون بلای غلا در مدت محاصره طغیان داشت و هنوز مردم مبتلاء ۷۰۵
بودند از انباشته خویش غلات و حبوبات بخبازان فرستاده و سامخان ایلخانی و میرزا کوچک کلانتر شهر را بگماشت تا نرخ
خوردنیها را ارزان ببستند و چون مجری آب را لشکریان از بیرون دروازه شکسته و بسته بودند و کار بر مردم شهر صعب میرفت
بفرمود تا مرمت کردند و خانها را سیراب نمودند همچنان افتاد که روز هفتم ربیع الاول میر عصمة الله خان پسر میر صحه تقیخان
بدرانی که در به وامر بلشکرگاه آمده فرمان پذیر بود از بهر حاجتی از شهر بیرون شد و هنوز هزار گام دور نیفتاده بود که چند
تن بر او تاخته او را مقتول ساختند و جسدش را در خیابان باغ شاه بنهفتند و قاتل او شناخته نیامد بالجمله شاهزاده هم
در این روز از شهر بلشکرگاه مراجعت کرده و برای خوشنودی خلق رقمی بنگاشت و حکم دیوان را از تمامت اهل شهر برداشت
و میرزا کوچک کلانتر جمعه هشتم ربیع الاول آن رقم را بمسجد آدینه برد و قاضی ملا عثمان بعد از ادای صلوة جمعه خطیبی را
بر منبر صعود داد تا خطبه بنام شاهنشاه عجم قرائت کرد آنگاه رقم شاهزاده را خواندن گرفت صغیر و کبیر دوام دولت شهریار
تاجدار را از درگاه خداوند داعی گشتند بالجمله چنان آن شهر را انتظام کرد و لشکر را کشیده بکام داشت که یکتن از قراولان
در میان شهر بعضی از نفایس اشیاء و مروارید غلطان بیافت و نتوانست پوشیده داشت آورده بخلیفه محمد عبدالله
بیک یاور کروسی که شحنه چارسو بود سپرد تا خداوند آن را شناخته مسترد دارند و هر بدعت که در وجوه عشاران و ضرابخانه
از سوابق ایام نهاده بودند بتمیز میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا کوچک کلانتر برگرفتند و مساجد وقت ادای اذان و
اقامه بکلمه اشهد ان علیاً ولی الله ندا در دادند و قلعه ارک هرات که قرین انحا و انهدام بود شاهزاده بفرمود تا مرمت
کردند و چنان افتاد که جمعه ششم ربیع الثانی دو ساعت از آن پیش که آفتاب مغرب شود سرتیپ عیسی خان از شهر با
لشکرگاه و تقدیم خدمت شاهزاده بیرون میشتافت چون خواست از کنار توپخانه عبور کند شخصی بر او درآمده
با پشتوش زخمی بزد و او لختی دویده از پای درآمد و یکدو تن از قفای او درآمده مقتولش ساختند از قتل او لختی شهر برهم آمد
ناچار لشکریان نوکر درانی را که برای عرض دادن حاضر ساخته بودند ماخوذ داشتند و عبدالله خان بیگلربیگی را
در منزل هاشم بیک فراشباشی موقوف نمودند و جانی خان برادر مجید خان را با پسر او در میان ارک بمحمد رضا خان
سرتیپ سپردند و حسنعلی خان سرتیپ بر حسب امر بمیان چهارسوی شهر درآمده بعضی مردم را که در جوش و جنبش بودند
بزحمت چوب و تازیانه ادب کرد و جسد عیسی خان را فراشباشی از خاک برگرفته هم بخاک سپرد و از میانه امان نیاز ترکمان تکه
فرار گرفت و عباسخان از قفایش در تکتاز آمد حسام السلطنه فرمان کرد که قاتل عیسی خان را ماخوذ دارند و او مجهول الحال بماند.

تاختن ترکمانان بمقصد غارت حدود خراسان و مقاتله لشکریان با ایشان

در آن ایام که لشکر ایران در کنار هرات بود ترکمانان سرخس و قرایاب که خاک و آب ایشان با شرارت و شرات
عجین گشته از طریق چاکری بگشتند و از ترکتاز با مجاوران و قتل و نهب کاروانیان و اسر زوار و زحمت تجار دقیقه
مهمل نگذاشتند در عشر اول ربیع الاول محمد شیخ ترکمان با سه هزار سوار سرخسی و قرایابی و تکچی بر نشسته عنان ریز سرخس
از نشیب کاریز بگذشت و بی ترس و خوف بکنار خواف آمد و این هنگام از قوافل نیشابوری و مشهدی و تربتی
و قرائی قریب سه هزار تن مردم و پنجهزار سر شتر در خواف مجتمع بودند از بهر آنکه با هرات کوچ دهند ناگاه محمد شیخ
با مردم خود بر آن جماعت بتاخته و ایشان را با اموال و اثقال ماخوذ داشت و بزیادت مردم خواف را نیز اسیر

اسیر گرفت و طریق مراجعت سپرده در دو فرسنگی کاریز اوتراق کرد از ینجانب چنان میافتد که محمد ابراهیم خان قاجار و حسن خان سبزواری که طریق مشهد می سپردند با سوار شاهیون بخواف عبور کرده از آنجا بکاریز کوچ دادند و همچنان صفرعلیخان سرتیپ و عبدالعزیز خان هزاره با چهار صد تن و محمد حسین خان هزاره با پانصد سوار از باخرز در رسید و حاجی حسنعلی خان خوافی با سیصد تن شمخالچی و دویست تن سوار در کاریز بدیشان پیوست و از میان این مردم بابا خان هزاره که ساکن کاریز بود در نهانی با ترکمانان مواضعه داشت و در صورت با سپاهیان متفق بود مع القصه این جمله باتفاق بابا خان آهنگ ترکمانان کردند و محمد شیخ کوچ داده در میان درختستانی که معروف بجنگل تومان است در رفت و میان سرکردگان در تاختن و اوتراق یافتن اختلاف کلمه پدید شد حسن خان سبزواری در حمله مسابقت جست و محمد ابراهیم خان با او پیوست و بابا خان هزاره از دنبال ایشان رهسپار آمد و صفرعلیخان و محمد حسین خان و عبدالعزیز خان با مردم خود جداگانه آهنگ جدال کردند و سواران شاهیون اظهار جلادت نمودند و ترکمانان از آسوی میدان کارزار را بخون مردان و سنابک ستوران آغار دادند نخستین بابا خان و حسن خان سبزواری و محمد ابراهیم خان شکسته شد و طریق فرار پیش داشتند صفرعلیخان سر راه برایشان گرفت که لختی بپایید تا هم آهنگ رزم دهیم و دشمن را کیفر کنیم سخن او را وقعی ننهادند و همچنان طریق گریز را سبک خیز شدند از پس ایشان صفرعلیخان لختی مبارزت کرد تا جماعتی از مردم او نابود شد وی نیز ناچار راه فرار برگرفت در اینوقت میرحسنعلی خان و میرمحسن خان خوافی در میان تفنگچی خواف پیاده شده بخویشتن داری پرداختند و در زمان حسنعلی خان سبزواری با سوار شکسته برسید و ناپروا خویش را بمیان پیادگان درزد تا از میانه بدر شود ازین آسیب نظام پیادگان گسسته شد و جماعتی بزیر پای سواران کوفته شدند و میرحسنعلی خان جماعتی از پیادگان را بکناری آورده از بهر خویش بنیان سنگری کرد و ترکمانان در اطراف او تیره زدند و از چاشتگاه تا هنگام فرو شدن آفتاب رزم دادند یکصد و سی تن سوار ترکمان مقتول گشت و این هنگام سرب و باروت برای پیادگان نماند ناچار دست بهم نهادند میرحسنعلی خان و آن صد تن پیاده اسیر ترکمان گشتند و درین جنگ بیست تن ترکمان مقتول گشت و صد تن هزاره و پانصد تن خوافی اسیر شد اما دو تن مردم بابا خان هزاره را که باسیری برده بودند از بهر مواضعه که با او داشتند هم در آن روز رها کردند و از پس این واقعه بمیرزا محمد حسین عضد الملک متولی بقعه مبارکه رضویه علیه الصلوة والسلام خبر بردند که امان سعد سردار با انبوهی از ترکمانان بقصد غارت مشهد مقدس کمر استوار کرده و اینک با سواران جرار در میرسد عضد الملک باعداد کار پرداخت و دو عراده توپ نه پوند و یکعراده صف شکن که حاضر مشهد بود در نهم ربیع الثانی با قورخانه بیرون فرستاد در اینوقت محمد ابراهیم خان قاجار حاکم جوین با ده هزار سوار از هرات برسید تا کار درجز را نظم کند و بعضی از مردم را که طریق خیانت سپرده بودند ماخوذ دارد نخستین دفع ترکمان را واجب دانست و سواران خود را برداشته با توپخانه بیرون شد و طی مسافت نموده در شادیشاه اوتراق کرد ترکمانان چون این بدانستند عنان برتافته بطرف خواف و تربت شتافتند و ده پانزده تن اسیر بدست کرده مراجعت نمودند

خلعت فرمودن و عطیت کردن شاهنشاه ایران عساکر منصوره و اهالی هرات را

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

چون بعد از فتح هرات کار آن بلده و انتظام شد و همین از مجرم پدیدار گشت بر ذمت کارداران دولت واجب آمد
که صنادید درگاه و سرکردگان سپاه را که در راه دین و دولت از صولت پلنگ و هیبت نهنگ پرهیز نجستند غنایتی
رود لاجرم بصوابدید صدر اعظم شاهنشاه دریا نوال حسین خان یوزباشی و امیر حسین خان برادر سامخان ایلخانی را
با تضعیف مواجب و تکثیر وجیبه و عطای خلعت مامور سفر هرات فرمود و از بهر مامورین و قاطنین آن مملکت
بدین شرح نشان و خلعت تشریف داد نخستین حسام السلطنه را کمری بجواهر شاداب مرصع و دشنه با نیام زرین مکلل
و قبای زربفت عنایت رفت و معادل چهار هزار تومان نقد بذل افتاد و دیگر میرزا محمد قوام الدوله وزیر خراسان
تشریف یافت و سامخان ایلخانی که بلقب شجاع الدوله آمد بخلاع گرانبها منظاهر و شاد خاطر گشت و دیگر مهدی
قلی میرزا و میرزا محمد حسین عضد الملک متولی باشی و آقاجان خان میرپنجه و قاسمخان سرتیپ و پاشاخان سرتیپ
و حسنعلی خان سرتیپ و محمدرضا خان سرتیپ و عبدالعلیخان سرتیپ توپخانه و خانبابا خان و ابوالفتح خان
سرتیپ و اسکندر خان و یوسفخان سرهنگ و الله‌ویردیخان سرهنگ توپخانه و جعفرقلی بیک سرهنگ توپخانه
و علیقلی خان سرهنگ دامغانی و کریمخان سرهنگ ترشیزی و عباسقلی خان سرهنگ نرچلو و باقر آقای خوشنویس
و محمد آقای اتاماجور و فرج الله خان سرهنگ تکلو و میرعلیخان و رحمة الله خان را هریک جداگانه نشان و خلعتی از حضرت شاهانه
بذل افتاد و جماعتی را منصب و مواجب و چندان گشت و هزار و سیصد و پنجاه قطعه نشان زر و سیم از بهر یاوران و سلطان و سرباز
مبذول گشت و همچنان سرکردگان سواره مانند صفرعلیخان سرتیپ و پرویز خان و محمد ابراهیمخان قاجار و محمد صالح خان
کردبچه و پاشاخان قراق و حاجی فتحعلی خان یوزباشی و بهادرخان و محمدرضا خان تیموری و عطاءالله خان تیموری و علیخان
جامی و محمد قلیخان نهاوندی و میرزا محمد حسین اداره نگار داد ند و میرزا مهدی لشکرنویس نشانهای گرانبها و خلاع ثمین کامروا
گشتند و حسن بیک که مژده فتح آورده بود منصب سرهنگی و لقب خانی یافت آنگاه از کرم پادشاه کریم بهره اهالی
هرات جریده شد و سرتیپ عیسی خان و عبدالله خان و فتح الله خان جمشیدی و فتح الله خان ایل بیگی فیروزکوهی و سردار احمد خان
و جانمحمد خان و قاضی ابوالخیر و میر عبدالعظیم و قاضی محمد علیخان و قاضی عسکر و سید یحیی بیهقی و ملا یحیی و ملا محمد فارسی
زبان و ملا محمد جعفر فارسی زبان و میرزا محمد رضای حکیمباشی و میرزا محمد حسین مستوفی و میرزا جان مستوفی و عباسخان سرتیپ
حیدر قلیخان و قوللر آقاسی مراد و ملک محمد خان فراهی و داماد نیاز ترکمان و سردار مهر علیخان و مشهدی ابوالحسن
تاجرباشی بخلاع زرتار و نشان مرصع بجواهر آبدار و کارد و خنجر و شمشیر مکلل و مرصع منفخر و مباهی آمدند و معادل شصت
هزار تومان زر مسکوک با نعام مساکین و صعالیک هرات و آحاد و افراد لشکر عطیت رفت و چون خبر فتح هرات و عطای
پادشاه قاآن صفات در اطراف ممالک ایران پراکنده شدند مردم خراسان و فارس و کرمان و عراق و آذربایجان و دارالمرز
و خوزستان در هر شهر و بلدی بساط عیش و سرور بگستردند و هر شب شمار ستارگان آسمان چراغدانها بیفروختند و آلات لهو و
لعب و ادوات شادی و طرب بیاختند و شادیانه را عنبر سارا و مشک مطر بسوختند مع القصه حسین خان یوزباشی شاهسون
که خود نیز در ازای تقدم خدمت منصب سرتیپی و حمایل مخصوص یافت از خزانه دولت و جبه‌خانه پادشاه آن حمل و جمع بعد
خان سرهنگ را با فوج تکلو و لطف الله خان دو یرن را با جماعتی از سواران و یکعراده توپ شش پوند با خود بر داشت
و از آن سوی چون ترکمانان همواره در طرق و شوارع دیده‌بانان دارند از سفر حسین خان و حمل خزانه آگاه شده بود

بردند و نخستین از اراضی جام و محال هزاره جماعتی اسیر گرفتند و بسیار مواشی از گاو و گوسفند براندند و در مأمنی پوشیده داشتند و با انتظار حسین خان با انتهاز فرصت نشستند از سوی حسین خان تا محال محمودآباد براند و روز هفدهم جمادی الاولی از محمودآباد بجانب تربت شیخ جام آهنگ کرد و چون نیم فرسنگ طی مسافت نمود چند تن سوار ترکمان دیدار شد حسینخان دانست که ایشان قراول سپاه اند و خواستار آمده اند عدت و عدت ایشان چند است لختی بماند و رحمة الله خان سرهنگ فوج شقاقی و فرج الله خان سرهنگ فوج عجم و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون ورین و محمد علیخان و نصر الله خان سرکرده سوار جامی و علیقلی خان غلام پیشخدمت را گفت تا مردم خود را ساخته جنگ کردند در اینوقت ترکمانان با آن قلت عدد حمله آوردند و لشکریان نیز ایشان را تاخته دو تن را دستگیر نمودند یکی عرضه شمشیر و آن دیگر اسیر شد از پس دو ساعت دیگر چهار بیرق ترکمان آشکار گشت و مکشوف افتاد که هشتصد سوار از مردم سرخس و آخال و قریب از بهر غارت خزانه آستان شده اند حسین خان چون این بدید بنه و آغروق را بمحمودآباد واپس آورد و بگذاشت و لشکری از پیش روی خزانه کرده قراول باز داشت و سواره و پیاده و توپخانه را برداشته از قفای ترکمانان نیم فرسنگ راه برید و گاه و بیگاه با ایشان رزم داد و معلوم داشت که صد تن اسیر و شصت هزار گوسفند و هزار شتر و هزار گاو و حمار از محال جام بغارت برده اند در اینوقت جنگ سخت شد و حرب بپای ایستاد از طرفین حمله در گشتند و ترکمانان را پای ثبات بلغزید و تمامت اسیران و اموال و مواشی را بجای گذاشتند و طریق هزیمت برداشتند هفتاد نیزه تیر و صد تن اسیر از ترکمانان ماخوذ گشت و یکصد و پنجاه سر اسب از آن جماعت دستگیر آمد و از سوی خرگین سوار شاهسون کس معرض هلاک در نیامد حسین خان چون این جلادت از سرکرده و سواره بدید سیصد تومان زر مسکوک بسرکردگان و لشکریان بذل کرد و بعد از آن جنگ خزانه و خلاع را حمل داده روانه هرات شد حسام السلطنه چون این بدانست استقبال خلاع پادشاهی را با تمامت قواد لشکر و ترکمان ملد تا یکفرسنگ طی مسافت کرد و هنگام مراجعت در باغ شاه که بیرون دروازه هرات است پیاده شد و جشنی بزرگ بگسترد و توپهای شادی بگشاد و خلاع پادشاهی را هر کس بنام و نشان در بر کرده مباهی آمد و هنگام فرو شدن آفتاب مراجعت بشهر و ارک نمودند و چون از کارداران دولت فرمان بود که دو فوج سرباز از جماعت فارسی زبان و یکفوج از افغانان هرات منظم شود حسام السلطنه میرزا محمد حسین مستوفی هرات را بفرمود تا اسامی قدیم هرات را از قبایل فارسی زبان و جماعت افشار و شاملو و جامی و شاهسون و قاینی و دیگر طوایف را جریده کند و ادوات جنگ و تفنگ ایشان را باز دید نماید و جمله را انجمن کرده عرض دهد پس برحسب امر نوکر هراتی منظم شده تا بیست و پنجم جمادی الآخره حیدر قلیخان سرتیپ و عباسخان هشتصد تن فارسی زبان و صد تن افغان را بنظام سربازان همه روزه در ارک جدید آموزگاری کردند و هم نحوی از مردان تناور لشکر گرفتند و شاهزاده بفرمود تا هر کرا از پیش عطیتی و مواجبی بود مقرر دارند و از پس آن فرمان داد که میرزا کوچک کلانتر مزدور و دیوار گر بمزد گیرد و در خاکریز فصیل ارک خانهای فراوان بنیان کنند تا سرباز و توپچی جای تواند کرد و برحسب حکم اطراف ارک تا صد ذرع مسافت چندانکه بیوت و دکاکین بود کلانتر ابتیاع نمود و برای حصانت قلعه و حریم ارک ویران ساخت و دروازه بطرف شمال گشود و آنرا باب النصره نامید و از سربازان فوج دوم نصرت قراولان بگماشتند و بجانب مشرق نیز دروازه باز داشتند و جماعتی حافظ و حارس کردند و از پس آنکه افواج هراتی ادوات حرب و ضرب و جامه نظام گرفت ملا اکرم مستوفی غنیجی تیولداری

مقاتله ...خان سرتیپ با ...کمانان

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نظام منصوب گشت و حکم رفت که سه ماه تا شش ماه تسلیم مواجب ایشان را واجب دانند و حاجی [illegible]
داری دستادکان ولایات کابل و قندهار و سیفزار و دیگر بلاد و امصار تعیین یافت در اینوقت ایلچی از جانب
میروالی حاکم تاشش غرقان برسید و اطاعت و انقیاد والی را به دولت ایران معروض داشت و همچنان از اهالی
میمنه و ولایات پیشکوه عرایض فرمان‌پذیری متوالی گشت و حسام‌السلطنه فرستادگان اتالیق بیک والی قندهار و [illegible]
خان که در تاشش غرقان حکومت داشت به خلعت و خلعت مفتخر ساخت و رخصت مراجعت داد و میر معصوم خان ایشیک
آقاسی خود را چنانکه استرآزادی [illegible] داشت برای حکومت خان [illegible] حکومت خان
دوهزار خروار غله به هرات حمل دهند و همچنان حکم داد تا سوار شاهسون و [illegible] به تربت حیدریه به سرعت طی مسافت کرده
از آنجا علوفه و آذوقه به هرات حمل دهند و از بهر آنکه مردم لشکرگاه را اگر حاجت به غلات و حبوبات افتد و حدود خراسان نیز
از ترکتاز ترکمان ایمن شود و همی خواست تا بسیار کس از سپاهیان را از هرات بیرون فرستد لاجرم میرزا محمد قوام‌الدوله را
سفر [illegible] مشهد مقدس فرمود و [illegible] با فوج مهمانان و افواج ثلثه خراسان ملازم خدمت او داشت و قوام‌الدوله
از هرات بیرون شده تا تربت [illegible] مشهد مقدس آمد [illegible] و هفتم جمادی‌الآخره [illegible]
شد که دو هزار سوار ترکمان [illegible] گذشته مجال [illegible] مشهد مقدس تاخته‌اند شکرالله خان و ابوالفتح خان و سرکرده‌های
هزار جریبی و حسنعلی خان سرتیپ [illegible] عجم و سرکرده‌های [illegible] سوار [illegible] با دو عراده توپ جنبش کرده ایلغارکنان راه برگرفتند
و دو ساعت قبل از غروب آفتاب [illegible] وارد غورغان شدند که [illegible] تا مشهد مسافت داشت و معلوم داشتند که ترکمانان
قبیلهٔ تیموری را معرض غارت درآورده‌اند و [illegible] برده‌اند و محمدرضا خان و الله‌یار خان جمشیدی را چون
لشکری لایق حاضر نبوده با چند سوار از دنبال ایشان [illegible] جمله سرکردگان آن شب را در غورغان اوتراق کردند
تا توپخانه برسید و صبحگاه با سرباز و توپ در حرکت آمده تا لنگرک براندند محمدرضا خان و الله‌یار خان که از پیش تاخته بودند
باتفاق بهادر خان و فرامرز خان و محمد خان و باقر خان در لنگرک جای داشتند پس هر دو لشکر با یکدیگر پیوسته شدند در اینوقت
دیده‌بانان محمدرضا خان برسید و خبر آورد که ترکمانان در کنار رودخانه چهار گنبد فرود شده‌اند و برای عبور دادن
اسیران و گوسفندان به ساختن پل مشغولند و با شما ده فرسنگ بر زیادت مسافت ندارند چون از خیر تا حیات و اهل
تا حد جدائی بعید است و اینک وقت اسب تاختن و سرباختن بود ابوالفتح خان هراسناک شد و خواست تا به تقهقرا
قدم زند سرکردگان او را نکوهش و سرزنش کردند و با کراه خاطر نیم فرسنگ دیگرش با خود ببردند این هنگام ابوالفتح خان
یکباره روی برتافت و گفت من با سخن شما نام دولت را پست نخواهم کرد اینک با من افزون از دویست و پنجاه تن
سرباز نیست با این عدد قلیل چرا با دو هزار سوار ترکمان کارزار کنم و جماعتی را عرضهٔ هلاک و دمار سازم این بگفت و باز
تاخت حاجی شکرالله خان سرهنگ با سرباز عجم و هزار جریبی و سواره خراسانی بجانب ترکمانان ترکتاز آمد چون
لختی راه بپیمود دیده‌بانان ترکمان ایشان را دیدار کردند و آن جماعت را آگهی دادند و مردم ترکمانان از رسیدن
لشکر بیمناک شده بهم برآمدند و با آن اسیر و گوسفند که از رود عبره کرده داشتند راه برگرفتند و سی تن اسیر و دو
هزار سر گوسفند که اینسوی آب بود بگذاشتند و بگذشتند و لشکر ایران چون توپخانه و سربازی در خور نبود دیگر در قفای
ایشان تاختن نتواندند و از آنجا مراجعت کردند و هم در این سال خانوار خان هزاره که برحسب فرمان حکومت مرو

 داشت برادر خود را به نیابت حکومت در مرو گماشت با چند تن از بزرگان آن بلده بحضرت دارالخلافه آمد و هم در آن سال جماعتی از ترکمانان سرخس تاختن کرده شبی بر سر قلعه آیده تک که از توابع کلات است برسیدند چند تن سرباز که بحکم میرزا ابراهیم خان سرتیپ حافظ قلعه بودند با جماعتی از مردم قلعه بجنگ درآمدند چهار کس از سرکردگان ترکمان مقتول گشت و یک تن اسیر شد ناچار ترکمانان طریق فرار گرفتند و دیگر باره اعداد کار کرده روز پنجم شهر رجب هزار تن پیاده و یکصد و پنجاه سوار بر سر قلعه زاوه آمدند و نردبانهای فراخ شکم با خود آورده بودند تا بدستیاری آن پای بر فراز قلعه نهند هم در این کرت پنجاه تن سرباز که نگاهبان قلعه بودند باتفاق مردم قلعه رزمی صعب دادند و سیصد تن از آن جماعت را مقتول و مجروح ساختند ترکمانان را دیگر قوت درنگ نبود مقتولین را برنداشته با نهایت حمل داده طریق فرار سپردند و هفت تن از کشتگان که مجال برداشتن نیافتند صبحگاه مردم قلعه سر از تن باز کرده بمشهد مقدس فرستادند و این خبر باز دادند

فرستادن امپراطور روس نشان و حمایل از برای ولیعهد دولت و امیر نظام و صدر اعظم و نظام الملک و وزیر دول خارجه

و امپراطور ممالک روسیه خواست تا تشیید اتحاد دولتین قاعده تازه استوار کند پس دو قطعه نشان عقاب که سنت اندره نام دارد مرصع بالماس شاهوار که در دولت روس اجل نشانها است و خاص خاندان سلطنت است از برای درخشان ستاره سپهر سلطنت و روشن چراغ دودمان خلافت ولیعهد دولت ایران سلطان معین الدین میرزا و آن دیگر از بهر شاهزاده والاتبار نیروی بازوی شهریاری و گوهر دیهیم تاجداری امیر محمد قاسم خان امیر نظام اختیار فرمود و همچنان نشان دیگر که رسم عقاب سفید بدو پیکر داشت و مرصع بالماس شاهوار بود خاص از برای جناب اشرف صدر اعظم انتخاب کرد و دیگر نشان مرصع بالماس و مسمی به سنت انا از مرتبه اول از بهر میرزا کاظم خان نظام الملک گزیده ساخت و هم نشانی بدین نام و نشان از برای میرزا سعید خان وزیر دول خارجه تعیین داد و میرزا عباسخان منشی اول سفارت خارجه و میرزا ملکم خان مترجم خاصه دولت را نیز نشانی مشخص کرد و این جمله را بدست رسولی لایق تبلیغ کسیل مملکت ایران داشت و فرستاده امپراطور طی مسافت کرده در حضرت دارالخلافه در سفارت روسیه درآمد و حمل خویش را بر حسب حکم امپراطور به شارژدفر دولت روسیه که مقیم دارالخلافه بود سپرد و او کارداران دولت ایران را آگهی فرستاد و از مینوی بموجب فرمان محمد علیخان نایب ایشیک آقاسی باشی با ده تن غلام رکابی و ده تن فراش سفارت خانه روسیه رفته شارژدفر را در ییلاق نیاوران بکشیکخانه آورد و لختی آسایش کرده رخصت تقبیل سده سلطانی یافت و حاضر پیشگاه شاهنشاه گشت و نشانها را بر طبقی زرین نهاده پیش داشت و شاهنشاه ایران یک یک را نگریسته از اظهار مهر و حفاوت امپراطور ممالک روسیه فراوان سخن کرد آنگاه شارژدفر را رخصت انصراف داد و فرمان کرد که نشانها را خویشتن بخداوندان نشان تسلیم دهد پس شارژدفر باتفاق وزیر دول خارجه و ایشیک آقاسی باشی بحضرت ولیعهد دولت ایران آمد و نشان او را بدست خویش از پیکر مبارکش درآویخت و حمایل آسمان گون بربست و از آنجا بدرگاه شاهزاده امیر نظام درآمد و هم بدست خود آن نشان و حمایل را معلق بداشت آنگاه بخدمت صدر اعظم شتافت و نشانها را در حضرت او تسلیم کرد تا نشان و حمایل خود را درآویخت و دیگر نشانها را بخداوندان نشان سپرد تا هر یک از پیکر خویش درآویختند و هم در این سال فرمان شد که حاجی علیخان حاجب الدوله در اسباب تشریفات سفرای دول خارجه بینا باشد و هر سفیری که از راه برسد تشریفات او را موافق عهدنامه برساند و هم در این سال میرزا [illegible] مستوفی دیوانخانه خواهرزاده جناب اشرف صدر اعظم لقب

با میر دیوان آمده و تشریف این منصب سرافراز شده و در سراپرده عدالتخانه در ییلاق شمیران بزرگان را انجمن کرده شیلان بخشید و هم در اینسال این بنده نگارنده را که با بضاعت قلیل همه روزه مورد مواهب جمیل و عطیات جزیل است بلقب لسان الملک مفتخر ساخت و از مصدر خلافت منشور شد که چون در تنقیح محاسبات ممالک محروسه و تألیف کتاب ناسخ التواریخ تقدیم خدمتی بزرگ کرده و کتاب براهین العجم را تصنیف کرده تا آنان که قواعد شعر را که ششصد سال زده و ده خاطرها بود و در اینمدت شعرای عجم را شعر غلط فرموده از زبان میرفت بقوت قدسیه و نیروی آنرا استخراج نمود و اینکار را بر طریق استقامت بداشت و همچنان صد هزار شعر که سند پارسی زبانان است در دولت قاجار نظم کرده و تاریخ دولت قاجار را نیز نگار داد او را ملقب بلسان الملک فرمودیم و از جامه خانه شاهانه خلعت کردیم بالجمله این بنده با آنکه یک کرور بیت نظم و نثر در این دولت بنهاده ام شکر اینچنین کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند کلمه منشور را نتوانم گذاشت زیرا که در میزان خاطر من بنده این چند کلمه از آن جمله بوزن ثقیل تر باشد و هم در اینسال در اراضی بلوچستان محمدشاه خان نامی به نیروی رصانت قلعه سب سر بطغیان برداشت و سر از خدمت بر تافت همانا آن قلعه را بیست و شش خشت عرض دیوار بود و سی و دو ذرع ارتفاع داشت و از زمین مقدار بیست ذرع از پس و پیش در خاکریز پنهان بود و محمدشاه خان با پسرش نادرشاه خان بچنین قلعه استظهار جسته بیفرمانی کردند و چون اینخبر را بغلامحسین خان سپهدار که اینوقت حکومت مملکت کرمان داشت بردند امامعلی خان سرتیپ فوج کرمانی را با سپاه کرمان و جنبلیج و جماعتی دیگر از لشکر مأمور سفر بلوچستان نمود و چون راه نزدیک کردند محمدشاه خان در قلعه سب متحصن گشت و لشکریان درآمده نشیمن روز او را حصار دادند و شب و روز بگشادن توپ و تفنگ از پای ننشستند روز سه شنبه بیست و سیم شوال لختی از دیوار قلعه را با توپ باره کوب فرود آوردند و روز دیگر هنگام زوال آفتاب لشکریان دل از جان برگرفته یورش دادند و قلعه را فرو گرفتند و محمدشاه خان و نادرشاه خان را با مردمش دستگیر نموده دست بگردن بر بستند و طریق مراجعت پیش داشتند لاجرم سپهدار از جانب کارداران دولت هر یک از لشکریان را نواخت و نوازشی جداگانه نمود و در اینسال محمدخان پسر محمدحسن خان سردار ایروانی بعد از وفات پدر منصب میرپنجگی یافت و پسر دیگر او یوسف خان بدرجه سرهنگی ارتقا نمود و بحکومت نیز سرافراز شد و تمامت اهل و عشیرت او و دیگر فرزندان او هر یک از کارداران دولت بمواجبی و عطیتی خرسند شدند و هم در اینسال آقا محمود مجتهد بروجردی بدار الخلافه آمده و رخصت بار یافته بدیدار پادشاه شتافت و چون شاهنشاه ایران در تکریم علمای دین جدی بسزا میفرماید او را بازدید فرمود و هنگام مراجعت به بروجرد او را و عم او را و برادر و پسر او را بتشریف جداگانه شادکام ساخت و مبلغی زر بعطا فرستاد و همچنان بخواستاری او جماعت طلاب علوم دینیه بروجرد را هر یک بعطیتی مستمر وظیفه کرد تا در تحصیل علوم و رواج دین آسوده خاطر زیستن کنند و هم در اینسال در اراضی سرده که از محال اصفهان است صاعقه از آسمان فرود شد و چون قریب بارض آمد سه بخش شد و بزمین دررفت جماعتی که از دور نگران بودند پیش شده بعض اجرام آن برآمدند و زمین را کاویدن گرفتند از دو پاره آن نشانی نیافتند و یکپاره را از دو ذرع کاوش کردند دستگیر کرده برآوردند و بسنجیدند چهار من بوزن تبریز بمیزان برآمد و انفاذ دار الخلافه نمودند و هم در اینسال مسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص دولت فرانسه روز هفتم صفر بحضرت شاهنشاه ایران حاضر شده مراجعت بدار الملک پاریس را اجازت یافت و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم شتافت و همچنان نظام الملک وزیر

گرفتار شدن محمدشاه خان بلوچ

مراجعت وزیر مختار فرانسه به پاریس

[illegible]

دول خارجه را دیدار کرده وداع گفت و طریق آذربایجان داشت بفرمود تا سرتیپان و سرهنگان و صاحبان مناصب نظام او را استقبال کردند میرزا صادق قائم مقام اسبی با زین زرین و لجام زر و شمشیری که بجهت خالص نیت کرده بودند با بعضی از اشیاء نفیسه نیز نزدیک او به هدیه فرستاد و مقرر بود که بعد از مراجعت مسیو موره نایب اول سفارت مسیو فونیو شارژدفر در دار الخلافه اقامت کند و این هنگام از بهر گسیل داشتن اهل و عیال خود بجانب فرانسه قبل از مسیو موره سفر آذربایجان کرده بود و در آن اراضی دخترش مراجعت افتاد دست نیافت که قبل از حرکت مسیو موره حاضر دار الخلافه شود لاجرم بعد از سفر او در هفدهم ربیع الاول وارد دار الخلافه شد و بر حسب فرمان محمد قلیخان غلام با سی تن غلام رکابی و میرزا عبد الوهاب نایب دوم وزارت خارجه و میرزا عباسخان منشی اول وزارت و چند تن دیگر از شناختگان دار سفارت با دو راس اسب جنیبت خاصه او را پذیره شدند و بمنازل لایق در آوردند و روز پنجشنبه بیست یکم ربیع الاول محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی باشی با ده تن سیاول و ده تن فراش و پنج تن شاطر مامور شد و اسبی از باره بند پادشاه با زین و لگام زر از بهر سواری او ببرد و او را به داشته بپیشگاه حضور آورد و جماعتی از بزرگان سفارتخانه او را همی یافتند آنگاه محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی از بهر او رخصت بار بگرفت تا بتقبیل سده سلطنت شتافت و مورد نوازش و نواخت شاهنشاه گشت و از آنجا طریق خدمت صدر اعظم گرفت آنگاه نظام الملک وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد

ذکر مراجعت شارژدفر دولت انگلیس از دار الخلافه طهران به لندن

از این پیش بشرح رفت که وزیر مختار انگلیس بتخیلات نفسانی و تحریک شیاطین انس کرداری ناهنجار پیش داشت تا در پایان کار علم دولت انگلیس را فرود آورد و از مملکت ایران بیرون شد لکن مستر استیونس قونسول دولت انگلیس بجای او در دار الخلافه اقامت داشت و کارداران دولت ایران از مکانت او هرگز نمی کاستند در این وقت که اولیای دولت انگلیس از مملکت ایران ابواب مراودت و مودت را مسدود همی خواستند مستر استیونس از ماندگان ایران مبلغی بوام بر ذمت داشت و خواست دین خویش را نگذاشته کوچ دهد و هم با بزرگان دولت انگلیس اتفاق کند که اگر من پوشیده از ایران سفر میکردم مرا زحمت میکردند و اگر نه ماخوذ میداشتند لاجرم حیلتی اندیشید و نخستین از کارداران دولت خواستار شد که بمملکت فارس رقمی کنند تا بالیوز انگلیس را که در بوشهر اقامت دارد کس او را تعرضی نرساند تا بی آسیب راه انگلیس پیش دارد و این رقم بستد آنگاه جماعتی از مردم ایران را که در ظل حمایت دولت انگلیس میدانست نام و نشان ایشان را جریده کرد و بمسیو فونیو شارژدفر دولت فرانسه فرستاد و اعلام داد که این مردم در حمایت دولت انگلیس اند و بعد از سفر کردن من رعایت ایشان بر ذمت دولت فرانسه است و در آن جریده نام شاهزاده فرهاد میرزا نیز رقم بود شاهزاده چون اصغای این سخن کرد روز هفتم ربیع الثانی کلمه چند نگار کرده خاتم بر زد و بشارژدفر فرستاد که من پناهنده هیچ دولتی نیستم ملکه یکتن از چاکران درگاه شاهنشاه ایرانم اگر مرا حکم بگردن زدن رسد گردن نهاده ام و چاره نمی جویم و روی با دولت بیگانه نمی کنم لاجرم شارژدفر نام او را از میان آن اسامی محو کرد و از این قصه وزیر مختار انگلیس را آگهی فرستاد و همچنان میرزا هاشمخان که شرح حالش از این پیش رقم شد شارژدفر دولت فرانسه را پیام داد که مرا حاجت بحمایت دولت انگلیس نیست و خود بحضرت جناب اشرف صدر اعظم آمده از کردار خویش توبت و انابت جست و عصیان او معفو گشت با کل

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مستر استیونس در سلخ شهر صفر جامهٔ خویش را دیگرگون ساخت و بصورت چاپاران برآمده با چند تن مردم خود با اسب چاپار طریق فرار برگرفت و در چاپارخانه‌ها اسبهای خود را بدل گرفته بشهر گیلان در رفت و خواست تا از آنجا کشتی در آب رانده طریق مقصد سپارد از قضا کشتی تجار حاضر نبود و روزگاری در رشت رحل اقامت انداخت و همه کس او را شناخت و زحمتی نفرمود بلکه گروه از رشت او را هیچ ملامت و شناعت نکردند تا پس زدن بغیت او بسنجش آمد مع القصه کردار ناهموار فرستادگان انگلیس پرده ولتهای فرونهان شکوفه و معروف افتاد و دولتهای هر دولت بر ایشان خرده گرفتند و خطای ایشان را در نامه‌ها آشکار دادند چنانکه در دولت علیه شطری از گسستن عهد دولت انگلیس و جسم رشته مواثیق آن دولت را در روزنامه خود رقم کرده و در اینجا عبارات آن که بدین شرح که مرقوم میشود

شرح روزنامه دولت علیه در سبب رنجش مردم ایران از سفرای انگلیس که در ماه اکتبر در سنه ۱۸۵۵ عیسوی مطابق دوم صفر سنه ۱۲۷۲ هجری طبع کرده شمارکم پلتیک میان سفارت‌های انگلیس و دولت ایران مهمهٔ بزرگ در ایران انداخته و مردم ایران بطمع آنکه طالب باشند و روزگاری دراز است که از مصالح ناگوار دولت انگلیس حمل و شیرکمین اند و اینک چنان اند که از خواب بیدار خواهند شد اگر به قطع این مراودت را با انگلیس از سو سپیره دانسته اند لکن بی آنکه حفظ حشمت خویش کنند طریق مصالحت و مسالمت نخواهند سپرد خاصه اهل ملت ایران که مجتهدین ایشان مداخلت سفرای دول خارجه را در امور مسلمانان حرام و نکوهیده دانند و اگر کارداران انگلیس در عقیدت خویش استوار شوند ناچار طریق کارزار خواهند گرفت و اینچنین برای انگلیس موجب تخجیل و زیان کاریست زیرا که نصرت انگلیس در جنگ از شکستن زیان کارتر است از بهر آنکه ایرانیان هر روز فرصت کنند کیفر این شکست را بفتح هند و سیستان جبر خواهند کرد و ما چنان دانسته ایم که چون لشکر انگلیس به بندر بوشهر نزدیک شود علم روس در استراباد افراشته خواهد بود و پیش از آنکه انگلیس آهنگ شیراز کند حدود هند تیر گشاده خواهد رفت کارداران انگلیس خیال ندانند که چون لشکری بجانب ایران کوچ دهند ایرانیان درهم خواهند شد و هر کار صعب که ایشان طلب کنند گردن خواهند گذاشت زیرا که کارداران ایران پشت و روی این کار را دیده اند و مجالس بزرگ شوری غث و ثمین آن را سنجیده اند و مدت شش سال زحمت تهدید سفرای انگلیس را بر خود حمل کرده اند و کین مردم انگلیس در دل ایرانیان بزرگ شده است و شاهنشاه ایران شرکمین و خشمگین آمده است چنانکه حفظ سلطنت را از حکومت دهی فروتر شمارد و غیرت او حلم او را چندان سبک ساخته که تاج سلطنت را جز از بهر کین جستن نمیجوید و اگر واجب افتد یک نیمه مملکت خود را بی مضایقت بدول خارجه تفویض میکند و استمداد فرموده شر انگلیس را از خود میگرداند و هر که این پادشاه را یکبار دیده باشد میداند که جوانیست غیور و فخر دوست با رأیی سخت و عزمی مستولی هزار بار زحمت میدان را از راحت ایوان بهتر میجوید چنانکه بیرون شدن سفیر انگلیس را از دارالخلافه عیدی بزرگ شمرده و مردم ایران استقبال پادشاه کرده هر روز غیرت و حمیت خود را افزوده میدارند اگر چه صدر اعظم ایران هواخواه انگلیس بود لکن از سوء سلوک سفراء انگلیس چنان شد که اگر دیگر حمل زحمت ایشان میکرد در وزارت او خللی بزرگ با دید میگشت اگر چه بدان سر است که کار بمصالحت و مسالمت کند اما تکالیف صعبهٔ انگلیس را گردن نخواهد گذاشت زیرا که در خاطر او جنگ از صلح ستوده تر است از بهر آنکه در انتشار پلتیکیه استیلای خود را در مملکت استوار کرده اند و اینک رتق و فتق مهمات امور را با منشی تمام بدست کرده و بر جزئی و کلی بدیده بصیرت بخریته مردی است بزرگ و عظیم خلیق و با اینهمه فنون

تصمیم عزم دهد سدهای سدیدش خاطر عزیمت نشود و چون کارهای سخت و صعب پیش آید هنر او در امضای امور بیشتر پدید شود و با آنهمه رنج و تعب که لازم این منصب است همه نیکوخوی و گشاده روی است همانا در مشرق زمین او را بدل نتوان جست چه اینگونه هنر از حد بشر آنسوی‌تر است لاسیما مهیب‌تر و دلیرتر از خلق ایران اوست اگر پیوند و خویشاوندش هر روز در حصار نشینداوند و گرفتار عقابت خویش بشخصه نمود آگهی او از کار فرنگستان افزون میگشت و عادت تمامت اهل آسیا را دیگرگون همی ساخت بالجمله اینگونه خطوب که برشمار شد کار او بیشتر استوار کرد و در ممالک ایران استقلال یافت مذکور شد که پسرهای امیر دوست محمد خان با پنجهزار مرد لشکری بیرون تاخته اند و حدود سیستان را عرضه نهب و غارت ساخته اند حاکم قاین و پسرهای حاکم کرمان بدفع افغانان بیرون شده اند و هنوز خبر مقاتلت ایشان بما نرسیده و همچنان مذکور میشود که لشکر ایران شهر هرات را حصار داده اند و بعضی گویند هرات مطیع فرمان شده است و معلوم میشود که اگر سپاه ایران جنبش نمیکرد دوست محمد خان هرات را مسخر میداشت و دیگر اراضی خراسان را مداخلت می انداخت

ذکر پناه آوردن و ملتجی شدن امام مسقط بدولت ایران

از این پیش هزیمت لشکر عرب در بندر عباس و فرار صید ثوینی از سپاه ایران بشرح رفت از پس آن مبارزت و مناجزت صید سعید خان امام مسقط دانست که برتافتن از دولت ایران بترک جان شتافتن است لاجرم در خاطر نهاد که عقیدت خویش را در خدمت شاهنشاه استوار کند و در میان دول خارجه بدین استظهار بلند نام شود پس نخست عریضه از در ضراعت نگار داده با یک رشته مروارید منضود و اسبهای تازی و تفنگ زرنشان بصحبت حاجی عبدالله معتمد خود روانه درگاه شاهنشاه داشت و از بهر جناب اشرف صدراعظم نیز چند اسکانه پیشکشی ساز داده بعد از ورود حاجی عبدالله بدار الخلافه و تقبیل سده سلطنت و ادراک حضرت صدارت بالطاف پادشاهی مفتخر و مباهی آمد از آنطرف حاجی محمد علی وزیر خود را که در نزد او بصداقت لهجه ممتحن بود روانه بوشهر داشت و مکنون ضمیر را با حاجی عبدالمجید ملک التجار دولت ایران برنگاشت و خواستار شد که کارداران دولت حکومت بندر بوشهر را بدو تفویض دارند و او را مکانت حکام و عمال خویش گذارند و بر ذمت نهاد که در ازای این موهبت منال دیوان بندر عباس را دو چندان و سه چندان تسلیم کند و بر زیادت از این پیشکشی شایان درگاه حضرت دار الخلافه فرستد حاجی عبدالمجید صورت حال را نگار کرده روانه دربار شهریار داشت جناب اشرف صدراعظم که بحکم تدبیر این تعبیه ساخته بود و مقاتلت با لشکر انگلیس نیز از پیش مینمود پذیرفتن مسئول امام مسقط را بصلاح و صواب دانست و اجابت آنرا از ملک الملوک عجم اجازت گرفت لکن امضای این امر را باجرای هفده شرط معلق داشت بعد از آگهی حاجی عبدالمجید از مکنون ضمیر اولیای دولت از آنجا که شرایط هفده گانه در میانه ثقلی انداخت انجام این امر بدرازا کشید و رسل و رسایل بسیار متردد گشت در پایان کار چون صید سعید خان در حمل شرایط تجشمی داشت نخستین در تقدیم سفر بندر عباس تاخیری افکند و فرزند و برادرزادگان خود صید ثوینی و پسرش صید سالم و صید محمد و صید حمد بن سالم را با دو مرکب بحری از مسقط بیرون فرستاد و ایشان روز هشتم رجب در برابر بندر عباس

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

۷۱۵ لنگر در آب افکندند و یکماه و هفت روز از برای انجام امر وطی سخن اقامت جستند حاجی عبدالمجید شرایط هفده‌گانه را که کارداران دولت پرداخته کرده بودند به ایشان فرستاد و صید ثوینی در پذیرفتن شرط هفدهم که پایندانی و ضمانت کارداران فرانسه در امر امام مسقط بود تقاعد ورزید و از بیرون شدی امضای این امر تعویق رفت و کار نابسامان کرده صید ثوینی بجزیره قشم کوچ داد و چون در شهر عیث موقت نزدیک ایشان واجب بود حاجی عبدالمجید بجزیره قشم سفر کرد و هم در آنجا از انجام این امر سخن رفت صید ثوینی گفت در پذیرفتن شرط هفدهم دولت ایران را زیانی باشد و نیز ما را نقصانی بود اما زیان دولت ایران آنست که همیشه مسقط و بندر عباس و دیگر اراضی سواحل بحر مقهور امینه دولت بود و از ممالک ایران بشمار آمده و امروز منت خدا را که دولت ایران را قوی بکمال است چندانکه ممالک بیگانه دست توانند یافت چه واجب است که از دولت بیگانه ضامن طلب کنند و برهانی بر ضعف خویش اقامت فرمایند اما نقصان ما آنست که پذیرفتاری شرایط شانزده‌گانه و حمل حکومت بندر عباس با ثقل این شرایط از بهر آن است که کارداران دولت خارجه ما را از عمال دولت ایران شمار کنند و ما به پشتوانی دولت ایران مکانتی بدست کنیم اگر دولت بیگانه ضمانت ما کند ما را آن مکانت نماند چون سخن او با صدق و صواب قریبی داشت حاجی عبدالمجید اجابت را بقدم قبول تلقی نمود و دیگرباره صید ثوینی سفر بندر عباس کرد و شرایط شانزده‌گانه را رقم زد و باتفاق صید محمد بن سالم خاتم برنهاد و صورت آن شرایط بدین شرح بود.

ذکر تفویض حکومت بندر عباس بصید سعید خان امام مسقط و قرارنامه او در امر حکومت

چون برحسب امر و اجازت اولیای دولت قاهره باهره خلدالله تعالی دوام شوکته دامره حکومت بندر عباس و جزیره قشم و هرمز و اسیل و تازیان و شمیل و میناب و بیابان و بندر حمیر را که همگی ملک مختص دولت ایران است از قرار شرط و قیود شانزده‌گانه مقرره مفصله بکارگذاران جناب جلالت و نبالت پناه مجدت و نجدت و شوکت انتباه شهامت و ایالت و بسالت همراه صید سعید خان امام مسقط و عمان واگذار و مفوض کردم که از قرار همین شروط و قیود مقرره رفتار نموده و هیچ شرطی از شروط را مهمل و متروک نگذارد و داوّلاً آنکه حاکم بندر عباس باید تابع امینه دولت باشد و مثل سایر حکام فارس در اطاعت فرمانفرمای فارس باشد و نوشته خدمت اولیای دولت بسیار دو که من بعد از بعد دولت علیه ایران ثانیاً همه‌ساله مبلغ شانزده هزار تومان از بابت مالیات و پیشکش و تعارف از و بدار الخلافه طهران یا دار العلم شیراز از قرار تفصیل در چهار قسط کارسازی نموده از کارگذاران دیوان اعلی سند خرج بگیرد و از این مبلغ دوازده هزار تومان مالیات دیوان اعلی خواهد بود و معادل دو هزار تومان پیشکش جناب اشرف صدر اعظم خواهد کرد و دو هزار تومان فرمانفرمای فارس را برسم پیشکش انفاذ خواهد داشت و هزار تومان هدیه به علیخان شجاع الملک خواهد کرد ثالثاً خندقی که بنا گذارده و در دور قلعه بندر عباس حفر نموده پر نمایند و بعد از این هم ابداً خندق را حفر نکنند رابعاً مدت بیست سال حکومت آنجا با جناب امام مسقط و اولاد او باشد بعد از انقضاء مدت بیست سال آنجا را معمور و آباد بدولت واگذار نماید و اگر دولت ثانی باز اولیای دولت خواستند حکومت آنجا را با امام مسقط و اولاد او واگذار نمایند باقتضای رأفت قرنان و دستور العمل خواهند داد و الّا باختیار خواهند داشت که خود تصرف کرده حاکم دیگر بگمارند خامساً هرقدر دولتی باچند مهم مستحفظ

بیرق و کشتی مذکوره چی همیشه در آنجا بوده رعایت شرایط احترام بیرق دولت را منظور دارند که در هر ماه چاپار دولت
بهیه آوردن روزنامه و سرکشی بیرق دولت و عمله بیرق با آنجا بیاید و در ایام اعیاد و روز مولد مسعود بندگان اقدس
شهریاری روحنا فداه توپ شادی و مبارکباد بلند آوازه سازند و همچنین هر شب و صبح یک توپ دارد و بنمایند
سادساً حکام بندرعباس و رعایا و قاطبه ساکنین آنجا که در دست حاکم بندرعباس خواهند بود و در این چند سال
خدمت به دولت کرده‌اند هیچ وقت در مقام ایذا و اذیت و بهانه جوئی با آنها نسازند و کمال رعایت و سرپرستی
از آنها بعمل بیاورند سابعاً بندرعباس و بعض نواحی بندرعباس و جاهائیکه در عهد خاقان خلد آشیان فتحعلی شاه
مبرور در دست داشته و حال نیز مرقوم است زیاده از آن بجای دیگر دخل و تصرف نکنند ثامناً هر وقت
فرمانفرمای فارس یا حکمران لارستان بعزم شکار و تفرج عزیمت نموده باشند با آنجا بروند حاکم بندرعباس مثل
سایر حکام شرایط خدمتگذاری و استقبال و لوازم احترام بعمل آورد تاسعاً اگر برای حکام فارس و کرمان
بجهة مهمی لازم شود که قشون بصفحات کیچ و مکران و بلوچستان بفرستند مثل سایر حکام و لایات در لوازم خدمت
و رسانیدن سیورسات و غیره رفتار و بهیچ طور چیزی را اهمال نکرده و خودداری ننمایند عاشراً اگر فرمانفرمای
فارس قصوری در خدمتگذاری حاکم بندرعباس مشاهده نماید بمحض اخبار بجناب امام مسقط بدون عذر و اهمال
فوراً او را عزل کرده حاکم دیگر که امام مسقط مصلحت بداند و در اطاعت حاکم فارس باشد بجای او بکار دارد
حادی عشر هرگاه از رعایای لارستان و سبعه و سایر مملکت فارس یا از رعایای مملکت کرمان با آنجا بیایند و آسوده و قرار
کنند بمحض اظهار و اعلام ضابطه آن محل ایشان را بموطن اصلی خود معاودت دهد ثانی عشر این شروط و قرارداد
با جناب امام مسقط سید سعید خان حی و حاضر و اولاد امجاد او ست اگر مستقلی مالک عمان و مسقط شود دولت
ابد مدت با او شروطی و قراری هست ثالث عشر مادام که بندرعباس و جزیرتین مرقومتین و شمیل و میناب
و سایر متعلقات آنها در دست کسان جناب امام مسقط است احدی از مأمورین دول خارجه را در آنجا راه
ندهند و متعهد شوند حفظ و حراست آنجاها را که در دست اوست بحراً و براً بانضمام هر مکان و محلی که استعداد توقف
جهاز و بغله و کشتی جنگی داشته باشد و لنگرگاه بر آن صادق آید که از خاک اولیای دولت مفوض باو است
صراحةً متعهد بشود که جمیع حدود و ثغور امکنه مذکوره را از مداخله و دستبرد غربا و اجنبی اعم از راه دوستی
و دشمنی باشد محفوظ بدارد و وقتاً من الاوقات بهیچ وجه نگذارد یک کشتی و بغله و جهاز و کشتی محاربه دو دشمن
با اسلحه یا بی اسلحه خواه عجم یا عرب یا از دول خارجه از حدود و امکنه مذکوره بهیچ جهت یا دشمنی یا بهانه دیگر بخاک
این دولت و بجاهائیکه در دست بندرعباسی است بگذرد رابع عشر امام مسقط حق ندارد که بندرعباس و ولایات
مزبوره را اگرچه شرایط مذکوره هم باشد بدیگری اعم از دول خارجه و غیره واگذار نماید مگر باید بموجب قرارداد
بدست خود آن باشد و یکنفر از کسان و منسوبان او در بندرعباس و آن ولایات از جانب او دخل و تصرف کند لا غیر
و شرایط مرقومه باید عمل نماید خامس عشر از قراری که بتوسط تبعه دولت علیه ایران بعرض رسانیدند سابقاً شخص
هندوئی مستأجر گمرکخانه مسقط عاملی از جانب خود مقیم عباسی نموده است و تنخواه مال التجاره تبعه دولت علیه ایران
که از بندرعباسی حمل بهندوستان و جاهای دیگر میشده عشور رسانیده را در عباسی دریافت میکرد و حال اینکه در هیچ دولت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

دولتی چنین رسمی نیست که تنخواهی که وارد دولتی نشود معذالک عشور آن ولایت را از آن تنخواه اخذ و دریافت نمایند چون این فقره بدعت و خلاف قاعده است لهذا باید امام مسقط این فقره را موقوف دارد تا رفع این بدعت بعد الیوم بالمره شده باشد و اجناس مال التجاره که از طرف بر و بحر وارد عباسی شود آنهم بنحوی که شیخ سیف در حال حیات خود عشور میگرفته بگیرند و زیاده از سابق مطالبه عشور ننمایند سادس عشر تنخواه تجار محجره در جزیره قشم باید به بندر عباس آورده بتوسط عالیجاه خیر الحاج حاجی عبدالمحمد ملک التجار بندر بوشهر بوکلای تجار که ساکن عباسی هستند تحویل داده قبض الوصل دریافت و ارسال دارالخلافه الباهره نمایند حرر فی العشرین من شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سنه لوی ئیل حاکم بندر عباس نیز بدینگونه شرحی نگاشت

ذکر شرحی که حاکم بندر عباس در تبعیت و چاکری خویش بدولت ایران تحمل نموده

بنده درگاه آسمان جاه سلطانی سعید بن احمد خود را از تبعه و چاکران و بستگان دولت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان میدانم حکومت عباسی و جزیرتین قشم و هرمز و شمیل و میناب و بیابان و ایسین و تازیان که واگذار باین بنده درگاه آسمان جاه سلطانی شده است متعهد است که تنخواه قسط دیوانی بندر عباس و سایره را موافق تشخیص و رقم مرحمت شیم قسط بقسط بدون تعطیل کارسازی نمایم و اسناد خرج بجهت خود حاصل کنم و در سرپرستی رعایا و آبادانی آنجا کمال اهتمام را بعمل آورم و امری که منافی رای اولیای دولت قاهره باشد بر آن اقدام نورزم و اگر خدای نخواسته سهواً ترک اولی و خلاف حکمی از بنده درگاه صادر شود حکمش با اولیای دولت است آنچه بفرمایند مختارند حرر فی بیستم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق لوی ئیل خیریت تحویل مع القصه چون صید ثوینی و صید محمد این وثیقه را خاتم برزدند و روزی چند بگذشت جمعه یازدهم شهر رمضان قلعه بندر عباس را تسلیم عمال امام مسقط دادند و صید ثوینی در زمان مسرعی سنبک سیر کسیل مسقط داشت و صید سعید خان امام مسقط بر نشسته بیست و پنجم شهر رمضان وارد بندر عباس شد و سجل شرایط شانزده گانه را خاتم برنهاد و نگاشته حاکم بندر عباس را بخط قبول رقم زد و اموال تجار را که در جزیره قشم محجر بود به بندر عباس حمل داده و تسلیم حاجی عبدالمحمد نمود تا بخداوندان مال مسترد داشت و در قبول تمامت آن شرایط شاد خاطر بود جز اینکه بر زبان داشت که آقا محمد شاه آن هنگام که حکومت بندر عباس را با پدرم صید سلطان تفویض داشت این دو جزیره را خویشتن بدست کرد و عرب بنی معین را از این اراضی دفع داد اگر این دو جزیره را بنام در وثیقه مسطور نساختید و جزایر بحریه برقم کردید نیکوتر بود حاجی عبدالمحمد گفت جزیره قشم هشت و چهار فرسنگ طول اراضی دارد و سیصد و شصت قریه و قصبه در این اراضی آبادان است و پانزده هزار خانوار رعیت بکار است این کی تواند بود که کارداران ایران چشم از آن بپوشند و ندیده انگارند بالجمله امام مسقط تمامت آن شرایط را بر ذمت نهاد و عریضه از در اطاعت و ضراعت نگار داده با دوازده هزار تومان زر مسکوک از بهر پیشکش بر زیادت اشیاء دیگر بمصاحبت صید علی که از خویشاوندان اوست و احمد شاه و حاجی عبدالله روانه دربار شهریار ایران نمود و خود روز پنجم شوال طریق مسقط گرفت و روز ورود مسقط را از بهر خود جشن عیدی نهاد و اهالی عمان را از الطاف و اشفاق شاهنشاه ایران ابلاغ داد و هر که از بازرگانان و مضاربه کاران که اقامت بندر عباس داشتند و این هنگام بتوقف مسقط موقوف داشته بود بجانب بندر عباس کوچ داد تا خانه های خود را عمارت کنند و مشغول التجاره

 باشند و از آن سوی فرستادگان او باتفاق حاجی محمد علی دهم شوال از طریق بوشهر راه شیراز را پیش داشتند بالجمله بعد از توقف بوشهر و طی مسافت ششم ربیع الاول وارد شیراز شدند و در خانه مهر علیخان شجاع الملک فرود آمدند و شجاع الملک رسم ضیافت و مهمان نوازی بپای برد و بهمچنان شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله ایشان را حاضر ساخته نواخت و نوازش فرمود و هر یک را جداگانه خلعت کرد و نیز ایشان از قبل امام مسقط در خدمت مؤید الدوله بعضی از اشیاء نفیسه پیش داشتند و عبد الباقی میرزا و ابو القاسم میرزا و شجاع الملک را جداگانه ارمغانی بدادند و از آنجا راه دار الخلافه برگرفتند بعد از ورود بطهران و تقبیل سده سلطنت عریضه و پیشکش امام مسقط را با دوازده هزار تومان زر مسکوک از پیشگاه شاهنشاه بگذرانیدند و عقیدت او را در اطاعت و چاکری باز نمودند و تقدیم خدمت جناب اشرف صدر اعظم را نیز بر ذمت نهادند شاهنشاه ایران بصلاح و صوابدید صدر اعظم منشور حکومت و خلعت عطوفت و نشان مرصع بجواهر و مصور بتمثال شاهنشاه او را تشریف کرد و حاجی عبد الله فرستاده امام مسقط حمل منشور و خلعت کرد و راه مسقط برگرفت. اما از آن سوی در شهر جمادی الاخره صید سعید خان رخت بجهان دیگر برد و صید ثوینی بعد از مدتی مجلس سوگواری بگسترد و حاکم بندر عباس و والی میناب که در بندر عباس اقامت داشت نیز در مسجد قلعه و لنگه بزم سوک او بپا داشتند و امام مسقط را فرزندان بود و ضیاع و عقار و قراء او نیمی در مسقط و نیمی در زنگبار بود و اندوخته مسقط را صید ثوینی که فرزند ارشد و رکن اشد بود تحت تصرف میداشت و اندوخته زنگبار را برادر کهترش صید ماجد حراست میکرد و میان برادران صفا و صفوتی لایق نبود از این روی صید محمد خان برادرزاده امام مسقط سفر زنگبار کرد تا میان ایشان را از آلایش کدورت صافی دارد و امام مسقط را پسری دیگر ترکی نام هست که او نیز جلادتی بسزا دارد بالجمله چون بعرض کارداران دولت رسید که صید سعید خان امام مسقط بدرود جهان کرد و صید ثوینی بجای او حکومت مسقط یافت فرمان رفت تا آن نشان و خلعت بدو برند و در ماتم پدر تعزیت و تسلیت گفته و نظم بندر عباس و دیگر اراضی را که بحکومت امام مسقط مقرر بود با صید ثوینی مفوض داشتند و امر حکومت او را محکم و مبرم نمودند اما روزی چند بر نیامد که برادر کهترش ترکی آهنگ مخالف بنواخت و اراضی شناس را که در تحت فرمان عمال صید ثوینی بود مسخر ساخت و قصد تسخیر محال لوا نمود چون این خبر بصید ثوینی بردند لشکری بیاراست تا دفع برادر کند و ترکی نیز اعداد کار کرد چون هر دو لشکر بیرون شدند مردم ثوینی با او گفتند اگر راستی خواهی از مبارزت ما سودی بدست نخواهی کرد زیرا که تا تیغ بر ترکی نخواهیم کشید چه او فرزند امام مسقط است و در شریعت ما نبرد با فرزندان امام مسقط حرام باشد لاجرم از پای نشست و شناس بدست ترکی نهاد.

ذکر مقاتله جعفرقلیخان ایلخانی با ترکمانان آخال

از این پیش شرح حکومت جعفرقلیخان ایلخانی در استراباد و بجنورد و نظم آن اراضی بدست او مرقوم افتاد از پس آنکه بسیار کس از اسیران ایران را رها ساخت و بیشتر از قبایل ترکمانان را اسیر فرمان داشت از قبایل تکه جماعتی که ساکن قزل رباط و آخال بودند خاصه آنان که بتحت حکومت آقا محمد سردار میزیستند او را وقعی نگذاشتند و اسیر و غنیمتی که سال سابق از سملقان برده بودند مسترد نساختند ایلخانی دفع ایشان را بر ذمت نهاد و از استراباد و کوکلان و یموت لشکری بساز کرد و سواره بسطام و فوج فندرسک را نیز تجهیز داد آنگاه باتفاق شاهزاده جهانسوز میرزا

مرتب فوج عرب و عجم از استرآباد خیمه بیرون زده و تا ارض کلی داغ عنان نکشید و لشکر شاه لو نیز برسید از آنجا بجز ن
بعد از عید نوروز آهنگ راه کرد و پیادگان را با احمال و اثقال بجای گذاشت و از ابطال رجال سه هزار کس
سوار گزیده ساخت و ایلغار کنان در یک شبانه روز سی و پنج فرسنگ مسافت را درهم نوشته چاشتگاهی در مراتع قبیله
آق محمد سردار و قبایلی که در جوار او بودند برآمد و آنگاه تیغ در آنجماعت نهاده از خون مردان جنگ زمین را لعل
رنگ ساخت آنگاه زنان و کودکان و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفته ساز مراجعت کرد و چون هنگام
بازگشت لشکر از زحمت ایلغار کوفته بودند و حمل غنایم و راندن گاو و گوسفند نیز ضعف مینمود و اسیران که همه زنان
و طفلان و پیادگان بودند با سرعت طی مسافت نمی توانستند لشکریان نیز از بطؤ اسیران ناگزیر بودند از نیروی بهر ترکمانان
که در اراضی اتک خانه و نشیمن داشتند مجالی بدست شد و سه هزار مرد نبرد آزموده بر اسبهای تیزتک برنشسته تاختن کردند
و ناگاه از پیش روی ایلخانی رزم در انداختند ایلخانی حکم داد تا لشکر همه رده راست کرد و از چارسوی اسیران و غنایم
پره بزد و رزم کنان قطع طریق نموده تا بدامن جبلی رسید و سیقناقی گرفت آنگاه لشکر را همه گرد کرده و از فراز کوه مانند
سیل بنیان کن سراشیب شد و در حمله نخستین ترکمانان را هزیمت داد و دو فرسنگ از دنبال ایشان بتاخت و بسیار
کس را بخاک انداخت پس بازشد و آن شب را در همان سیقناق اوتراق کرد تا لشکر لختی بیاسودند و صبحگاه راه برداشته
تا چند برراندند و با بنه و آغروق خویش پیوسته شدند و از آنجا به بجنورد کوچ داد و روزی چند بود دیگر بار مکشوف افتاد
که جماعت تکه آخال از عشق آباد و قزل رباط ده هزار کس انجمن شده در چمن قرق لشکرگاه کرده اند تا بیخبر این زیان تدارک
راز که در سرحد مملکت است ترکمانان برند ایلخانی از پی چاره دیدبانی چند در طرق و شوارع بگماشت تا نظاره باشند و از
حرکت و سکون دشمن خبر باز دهند و خود روزی چند در ارض مانه بماند و از آنجا براز آمده برج و باره قلعه راز را بساز
کرد و ترکمانان چون این بدانستند از آهنگ خویش باز نشستند اما ایلخانی چون از اینکار خاطر آسوده کرد تصمیم عزم داد که
مردم نخور را که در دو فرسنگی اتک نشیمن دارند تنبیهی فرماید چه ایشان در میان دو کوه سکون گرفته اند که از طرف
شمال راه عبور بر ایشان بسته است و هزار سوار نامدار با جماعتی از پیادگان جنگی در آنجا خانه کرده اند و همواره ترکمانان
تکه را در غارات حدود ایران راه نمود دیده بانند اینوقت چنان افتاد که میان اهل نخور اختلاف کلمه پدید شد بعضی از
اتفاق مردم اتک سر برتافتند و ایلخانی را بتصرف نخور دعوت کردند جماعتی چون این بدانستند ترکمانان را برای دفع ایلخانی
طلب نمودند چون راه با اتک نزدیک بود نخست دویست تن تفنگچی ترکمانان بنخور آمده در قلعه جای کردند و چند تن از اعیان
ایلخانی را ماخوذ داشت و از مینوسیمی ایلخانی بیخبر از ترکمانان با عدتی قلیل بر سر نخور آمد و از رسیدن ترکمانان آگهی یافت
اگرچه حساب رزم ایشان را نگرفته بود و هم عار داشت که مراجعت نماید پس با همان گروه اندک اعداد کار کرد و جنگی
سخت پرداخت و راه آمد شدن از قلعه گیان مسدود داشت و یکشبانروز بگشادن تفنگ کار جنگ کرد مردم نخور
چون خویش را محصور دیدند کس با تک فرستاده استمداد کردند و زمانی دراز بر نیامد که گروهی سواره و پیاده از اتک
برسید و بتوانی پیادگان بقلعه در رفتند و سواران بر فراز تلل و جبل صعود دادند و ایلخانی را با گروه او در میان آن
دو کوه بحصار گرفتند از فراز کوه چون باران بهار گلوله ببارید و از میان قلعه پیادگان مددست شده بیرون تاختند
[illegible] بمبارزت درآمدند [illegible] تفنگ و نیزه رزم دادند

و مرد و مرکب بخاک و خون سرشتند یکشبانروز دیگر کار بمقاتلت رفت روز سیم نیز لشکری انبوه از کتل برسید و راه آب
بر لشکر ایلخانی ببست و نیران حرب را افروخته کرد ایلخانی دل دیگرگون ساخت و مردم خود را دو بهره کرد
نیمی را ملازم خدمت جهانسوز میرزا نمود و محمد خان چکنی و مرتضی قلیخان سرهنگ و محمد رحیم خان و محمد قلیخان و شیر محمد خان را
حکم داد تا هر یک در سنگری جای کردند و خود نیم دیگر را با سبحانقلی خان برداشته راه بر سواران بگرفت و جنگ بپیوست
و چندان طریق مصابرت سپرد که ترکمانان هزیمت شدند و از دنبال ایشان چهار فرسنگ برفت و بسیار کس بکشت
و از آنسوی جهانسوز میرزا بازار محاربت را با قلعه گیان گرم داشت و لشکر پیاده ایشان را شکسته از سنگرها بمیان قلعه
فرار داده و سواران را هزیمت کرده و مسافتی بعید از قفای ایشان درنوشت و پانصد سر اسب و استر بگرفت در
اینوقت چون سرب و باروت سپاهیان اندک شد فتح قلعه بی توپ باره کوب صعب مینمود جعفر قلیخان ایلخانی
سودی در اقامت ندانست و طریق مراجعت گرفته تا استراباد کوچ بر کوچ طی مسافت کرد و صورت حال را معروض
درگاه شاهنشاه داشت و شمشیری که قبضه آن بالماس مرصع بود تشریف یافت و از پس آن در اراضی ترکمانان
بلند آوازه گشت چنانکه ده هزار خانوار گوکلان در خیوق نشیمن داشتند با هزار خانوار اسیر قزلباش احمال و اثقال
خویش را حمل داده با زن و بچه طی طریق نموده در قاری قلعه ساکن شدند و پناه از دولت ایران جستند ایلخانی
چون این بدانست محمد رحیمخان و یوزباشی قلیخان را نزدیک ایشان فرستاد که آن جماعت را کوچ داده
بگالپوش آورده نشیمن فرمایند تا مبادا از دشمنان زیانی ببینند ایشان گفتند ما باقبال ملک الملوک عجم و بپشتوانی
دولت ایران حراست خویش را توانیم کرد و پانصد تن اسیران ایران را آزاد کرده تسلیم محمد رحیمخان دادند
و یکصد و چهل تن از بزرگان ایشان نزدیک ایلخانی آمده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند آنهنگام که میان دولت
ایران و انگلیس کار بمقاتلت رفت چنانکه مرقوم میافتد شش هزار تن سوار ترکمان و یموت نزد ایلخانی آمده
خواستار شدند که از کارداران دولت اجازت یافته بمبارزت لشکر انگلیس طریق بندر بوشهر سپرند و ایلخانی
صورت حال را عریضه کرده بحضرت دار الخلافه فرستاد شاهنشاه تاجدار فرمود که ما را در مبارزت با انگلیس
لشکر دولتی کافی تواند بود و واجب نباشد که مردم ترکمان پا بکاه ممالک ایران را که در جریده لشکر شمار نشده طلب
کنیم و بتعب افکنیم نیکو آنست که ترکمانان در مراتع خویش باسایش و آرامش روز برند تا اگر حاجت افتد ایشان را *
حاضر کنیم جناب اشرف صدر اعظم معروض داشت که هیچیک از سلاطین ایران را این ترکمانان فرمان پذیر نبوده اند خدا مگر
نادر پادشاه افشار آن دست نیافت که بر گروهی ازینجماعت غلبه کند و محمد حسن شاه قاجار را ماخوذ دارد و امروز بنیروی
بخت و فضل خداوند ترکمان دشت و ترکمانان حدود ایران تقدیم ضراعت کنند و طریق اطاعت سپرند اگر امروز پادشاه
یکباره ایشان را از تقبیل حضرت دفع دهد موجب اندوه و ضجرت آید بهتر آنست که شاخکان ایشان را رخصت
قربت درگاه رود تا بالطاف شاهانه شادمانه باشند پس بصوابدید صدر اعظم فرمان رفت تا ایلخانی دو هزار تن از
ترکمانان را گزیده ساخته با بزرگان استراباد راه دار الخلافه پیش داشت و روز یازدهم شهر رجب که بشهر طهران
در میآمد برحسب فرمان حسن میرزای امیر آخور و جهانسوز میرزا و میرزا زین العابدین ملک الکتاب با جماعتی از غلامان
رکابی او را پذیره شدند و بعد از ورود او از خدمت جناب اشرف صدر اعظم بتقبیل آستان ملک الملوک عجم برخوردار شدند.

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و چون میان دولت ایران و انگلیس خاتمت امر بمسالمت افتاد چنانکه مذکور میشود کارداران دولت ترکمانان را خلاع گرانبها و کرایم بذل و عطا نواخت و نوازش فرموده رخصت مراجعت دادند و پس از ایامی چند ایلخانی نیز اجازت یافته در عشر آخر ذیحجه طریق استراباد برگرفت تا آن مملکت را انتظام کند و منال دیوانی را ارتفاع دهد

صورت دستخط شهریار بجناب اشرف صدراعظم

چون بهانه جوئی و درشت خوئی سفرای انگلیس کار بدانجا برد که مابین دولتین را بینونتی انداخت و اعداد مخاصمت و مقاتلت قریب افتاد جناب اشرف صدراعظم اگرچه در حل و عقد امور و بسط و قبض مداخل مملکتی قوتی بکمال داشت لکن چون کارها بزرگ شد و عوارض عظیم گشت و وقت آمد که از بذل ده کرور تومان زر مسکوک پرهیز نباید کرد و برزمگاه تاختن صد هزار سپاه سواره و پیاده هنا باید اندیشید و بیک مسامحت و مماطلت سردارهای بزرگ را باید از پای درانداخت و بیک نیکو خدمتی سربازی را سردار ساخت بالجمله عریضه بحضرت شهریار تاجدار انفاذ داشت و همانا کنایتی از مکنون خاطر برنگاشت لاجرم ملک الملوک عجم در پاسخ صدراعظم با کلک و بنان خویش صفحه را نگار داد و بدو فرستاد بدین شرح که مسطور میشود جناب اشرف صدراعظم عریضه شما ملحوظ افتاد هزار آفرین بر شما و بزرگی شما از امشب که شب شنبه دوم ربیع الاول است شما را که صدراعظم من هستید وکیل مطلق بلا عزل نمودم که در مملکت ایران هرچه بخواهید بگوئید و بکنید تا آنجا که اگر پسر من مخل امر سلطنت باشد سیاست بشود و آنکس که تقدیم خدمت کند مورد التفات گردد و در هر حال قبول و اختیار با شماست چراکه شما را خیرخواه و غیرت کش دین و دولت دانسته‌ام و ما نیز حاضریم و تا همه جا ایستاده ایم و از غیرت خود دست باز نمیداریم کنون کار پیش آمد سخت باش هر کار را سخت‌ها همانا این دستخط از روی کرامت شما مختار کل میباشید و این دستخط را بر همه قرائت کنید تا همه کس با خبر باشند

ذکر آغاز مقاتله و مجادله لشکر انگلیس در بندر ابوشهر با سپاه ایران

روز یازدهم ربیع الاول جونس صاحب که از قبل کارداران دولت انگلیس بشرط بالیوزی در بندر بوشهر اقامت داشت خطی بمیرزا حسنعلی خان دریابیگی فرستاد که مرا از این ملک بیرون شدن فرموده اند اگر اجازت فرمائی بعضی از آلات و ادوات البیت که حمل و نقل آن صعب است نزدیک شما بودیعت خواهم گذاشت دریابیگی مسئول او را پذیرفتار گشت و مقرر داشت که اموال او را در جریده رقم کنند و خط و خاتم بر نهند و بیکدیگر بسپارند و از جانب دیگر بمشایخ خلیج فارس آگهی فرستاد که جنرال فارستراب که صاحب نشان آذرباش میباشد کنون خاطر فرمانفرمای هندوستان را مکشوف میدارد که بر حسب حکم ملکه معظمه دولت انگلیس گورنر جنرال در مشورت خانه امارت هندوستان حکم فرمود که با دولت ایران رایات گیرودار افراخته شود و روز سیزدهم ربیع الاول جونس صاحب از بهر وداع بسرای میرزا حسنعلی خان آمده او را و مهدیخان سرهنگ و میرزا رضا و میرزا محمود خان را وداع گفت و اموال خود را در رواقی نهاده خاتم برزد و علم دولت انگلیس را فرود آورده از بوشهر بیرون شد روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول جماعت انگلیس سه فروند کشتی بکنار بندر عباس راندند و از آنجا بجانب جزیره قشم و بوشهر راه برگرفتند و سلخ ربیع الاول هفت فروند کشتی انگلیس در کنار بوشهر پدیدار شد و تا چهارم ربیع الثانی سی فروند کشتی در کنار بوشهر حاضر گشت و نیز اهالی انگلیس در آوردن کشتی و اعداد کار مشغول بودند و فرستادگان

ایشان در بصره و بغداد به ابتیاع گاو و گوسفند و شتر و غلات روز میگذاشتند چنانکه از بهر جنگ ساخته شدند و ایشان را در زورقها دو هزار و دویست و هفتاد تن توپچی و سرباز لندن و سه هزار و چهارصد تن سرباز هندی و سه هزار و هفتصد و پنجاه تن چریک بود و هشت فروند کشتی دولتی و سی و هفت فروند کشتی بادی و دودی بحری داشتند و هزار و یکصد و پنجاه سر اسب و چهارصد و پنجاه سر گاو با ایشان بود و در اینوقت چنانکه مذکور شد کارداران ایران هرگز در خاطر نداشتند که با انگلیس نبرد آزمایند و از نیروی لشکری نامبردار بجا است بوشهر بیگانه شدند و از قضا محمدعلیخان سرتیپ فوج قراجه داغی پسر فضلعلی خان امیر تومان که با فوجی سربازی در بوشهر بود مریض شده پنجم ربیع الثانی از سرای فانی بجهان جاودانی شتافت و او را در بیرون بندر بوشهر با شبستانی با چهار عراده توپ بود و بعد از فوت او سرباز او بی فرمانگذار بماندند میرزا حسنعلی خان دریابیگی حکم داد تا توپ و سرباز او را بشهر در آوردند و جسد او را در مسجد بوشهر بخاک سپردند و چون لشکر دشمن در برابر بود انجمن سوگواری از بهر او روا نداشتند و رستم خان برادرش را بمیان فوج آوردند و محمد یحیی خان سرهنگ فوج نهاوندی که او را نیز فوجی ناتمام بود در شهر جا داشت و سرباز او در قراولخانهای شهر و برخی در برج و باره قلعه سکون داشتند مع القصه دریابیگی و محمد یحیی خان سرهنگ چون از جماعت انگلیس استشمام رایحه جنگ کردند صورت حال را نگار داده نزد شاهزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله فرستادند که اینک لشکر انگلیس ساخته جنگ است و ما را نه از کارداران دولت رخصت مبارزت رفته و نه لشکری در خور این جنگ حاضر شده مؤیدالدوله را از نقض عهد دولت انگلیس شگفت آمد و ناچار با عداد کار پرداخت محمدقلیخان ایلخانی قشقائی را با لطفعلی خان سرتیپ و چند عراده توپ مأمور سفر دشتی فرمود تا وقت حاجت از بهر بوشهر دار پشتوانی باشد و در روز هشتم ربیع الثانی مهرعلیخان شجاع الملک از شیراز خیمه بیرون زد و آهنگ بوشهر را تصمیم عزم داد چه اینوقت مکنون خاطر کارپردازان انگلیس در حسم طریق مراودت و تشیید مبانی معاندت مکشوف افتاد و فوج خاصه و فوج چهارم و یک نیمه فوج شیرازی و صد تن غلام رکابی و چهار عراده توپ و یک عراده خمپاره ملازم خدمت شجاع الملک بود و در خاطر داشت که حسین خان و دیگر خوانین دشتی را که از طریق خدمت گشته اند و در تسلیم مال دیوانی تقاعدی میورزند کیفری بسزا کند و همچنان اگر کارداران انگلیس را کار مجادلت بجد است دفع دهد و نیز مؤیدالدوله روز یازدهم ربیع الثانی خطی بدریابیگی فرستاد که با سران لشکر انگلیس ابلاغ کن که دولتهای بزرگ را هرگز بر قانون نبود که بموجبی نقض عهد کنند و از شرایط چندین عهدنامه چشم بپوشند و بعد از نقض عهد معاهده آهنگ جنگ کنند این روش تبهکاران است که ناگاه بستیزند ولی آنکه خبر کنند با دوست و دشمن در آویزند همچنان این پند سودمند بشنفتند اینک شجاع الملک در میرسد و از قفای او لشکرهای ایران روز تا روز سوی کوچ خواهند داد اما از آنسوی مردم انگلیس فرصت از دست نگذاشتند و استاکر صاحب و دیگر امیران سرهنگ که سردار سپاه بری و بحری انگلیس بودند خطی بدریابیگی فرستادند که خلاصه آن بدین شرح است همانا کشتیهای جنگی و توپهای دولت انگریز در کنار بوشهر حاضر است و در قوت بازوی ماست که این شهر را چون خاکستر بباد دهیم و امروز تا فردا گاه مهلت نهادیم از بهر زنان و اطفال و آنان که حمل سلاح جنگ نخواهند کرد تا خود را بیک سوی کشند و بسلامت باشند و اگر مردم این شهر و دریابیگی از در ضراعت بیرون شوند و ما را اطاعت کنند بسلامت باشند

رسیدن مکتوب سرداران انگلیس بمیرزا حسنعلیخان دریابیگی

و نشان اطاعت ایشان آنست که چون با آهنگ قلعه کنیم علم ایران را که در برابر چهار برج نصب کرده اند فرود آورند
و چون منقاد شوند کردار ما با ایشان بدینگونه خواهد بود نخست آنکه ما را با اموال هیچکس کاری نیست لکن توپخانه و قورخانه
و آلات حربیه و خزاین هرچه خاصه دولت ایران است دریابیگی جریده کند و با ما بسپارد تا ما خود داریم دوم آنکه لشکری که
بفرمان کارداران ایران درین بلده اقامت دارند با بنه و آغروق و طبل و شیپور باجازت ما از شهر بیرون خواهند شد
و آلات حربیه را در بیرون شهر با ما خواهند سپرد و سرکردگان نیز شمشیر خود را بنشان انقیاد نزدیک ما خواهند گذاشت
آنگاه رخصت یافته براه خویش خواهند رفت و باید دانست که ما را با دولت ایران طریق معاندت و مبارات است نه با دیگر
مردم خصومتی نیست و هر که در تحت حکومت انگلیس است از جان و مال بیمی ندارد دریابیگی را که نه رخصت جنگ بود
نه لشکر جنگی تدبیر خویش برای داده کرد و روز نهم ربیع الثانی مهدیخان سرهنگ را روانه قلعه بهمنی داشت و باقرخان تنگستانی
که از دالکی برای حفظ حدود به بهمنی تاخته بود پیام کرد که چون در بوشهر لشکری در خور جنگ حاضر نیست صواب آنست
که با توپ و تفنگ خویش بجانب ماکوح دهی و اول شب دهم ربیع الثانی باقرخان باتفاق مهدیخان با دو توپ
و چهارصد تن تفنگچی که ملازم خدمت داشت روانه بوشهر شد و در کنار آن بلده بر سر چاه آب فرود شد و مهدیخان
بشهر بوشهر در رفت و پس از ساعتی کس بباقرخان فرستاد که دیگر باره باید بطرف بهمنی تاختن کنی و قلعه بهمنی را
حافظ باشی و توپهای باقرخان را گرفته در قسمه از برج خلعت پوشان جای داد و باقرخان برادرزاده خود را
نزدیک دریابیگی فرستاد که چون ما را بوشهر را نمیگذاشتی از چه طلب کردی و از کار باز داشتی چه اشت من توانستم
در برابر دشمن دست و سنگر پرداخته کنم دریابیگی گفت صلاح وقت چنین افتاد هم اکنون بتوانائی مراجعت باید کرد و باقرخان
ناچار راه بهمنی پیش داشت و هنگام سپیده دم وارد بهمنی شد اما از آنسوی لشکر انگلیس روز دوشنبه نهم ربیع الثانی
در حلیله دو فرسنگی بندر بوشهر از مراکب بحریه پیاده شدند و سی عراده توپ چهار پوند و پنج پوند و شش پوند و نه پوند بکنار
آوردند و هشت فوج سرباز هندی و سندی و بلوچ و عرب و انگریز از بحر بیرون شد و در اول حمله صد تن تفنگچی قم که در
حلیله بودند بکشتند و بباران گلوله توپ ایشان را هزیمت کردند و روز سه شنبه را نیز در آنجا اوتراق نموده روز
چهارشنبه با شش فوج سرباز و هزار سوار و سی عراده توپ بجانب قلعه بهمنی که نیم فرسنگی بوشهر است رهسپار شدند
و وقت سر برزدن آفتاب بکنار قلعه آمدند و این همان روز بود که هنگام سپیده دم باقرخان از بوشهر برسید و هنوز
از رنج راه نیاسوده بود که جنگ پیوسته گشت و باقرخان و احمدخان پسرش و شیخ حسین چاه کوتاهی با چهارصد تفنگچی
بقلت عدد و کثرت عدو نگران نشدند و چون شیران جنگی آهنگ رزم کردند از دو روی گلوله توپ و تفنگ باریدن گرفت
و کشتیهای بزرگ انگلیس نیز از دریا عبور کرده در برابر قلعه بهمنی ایستاده شده و توپهای شصت و شش پوند بسوی قلعه
گشاده گشت بالجمله از بحر و بر جنگ در انداختند باقرخان و مردم او استوار بایستادند و از هنگام سر برزدن آفتاب
تا نیمه روز نیران حرب مشتعل بود و زمین جنگ چنان تنگ افتاد که ایرانیان با شمشیر بر روی انگریزان درآمدند و جمعی را
با تیغ بگذرانیدند سواران انگلیس از چار سوی ایشان درآمدند و قارورهای آتشین بمیان لشکر ایرانی پراکندند
تا ایشان را از کار جنگ بدان مشغول کنند با اینهمه فتوری در ثبات ایشان راه نکرد و هفتصد و چهل تن از لشکر
انگلیس را بخاک در افکندند و پنج عراده توپ با خود داشتند و بر زیادت از پنجاه تن از مردم مهندس و حکیم

سپردن ... / سرداران ایران ... / بمیرزا حسینقلی خان ... / دریاپیکی

۷۲۴ و سردار تباه شد و مردم جراحت یافته نیز بسیار داشتند مردم انگلیس در اینوقت از دریا و بیابان توپها را گشاده داشتند
و اندرین قلیل مردم جماعتی را نجات که افکندند هفتاد و دو تن از خویشاوندان باقرخان و شصت کس از سپاه او مقتول گشت
احمدخان پسرش نیز جان بر سر اینکار کرد و دیگر مردم هزیمت شدند و طریق تنگستان پیش داشتند باقرخان با ایشان
شتافت و شیخ حسین بوشهر آمد و لشکر انگریز قلعه بهمنی را فرو گرفت و روز چهارشنبه و شب پنجشنبه را در بهمنی اقامت جستند
و سردار لشکر دریابیگی را پیام کرد که طریق انقیاد سپار یا ساخته جنگ باش دریابیگی اعلام داد که مرا از کارداران
دولت ایران اجازت جنگ نیست ما را مهلت بگذارید تا شجاع الملک برسد و تقدیم جنگ کند و اگر صلح او تواند کرد
سردار انگلیس این سخنان را وقعی نگذاشت و صبحگاه طریق بوشهر برداشت از آن طرف حسن خان برازجانی و محمدخان با جمعی از مردم
خود بنیمه فرسنگ از بیرون شهر در برج خلعت پوشان جای داشتند و چند تن توپچی نیز در فراز برج بکار بسته بودند ناگاه سرداران انگلیس
با شش فوج سرباز و هزار سوار و شش عراده توپ برسیدند و از گرد راه برج خلعت پوشان حمله افکندند و از جانب بحر دو تن
توپچی را که در فراز برج بود با گلوله توپ پست کردند پاسبانان برج دانستند که با ایشان رزم نتوانند داد توپها را از برج
بزیر آورده بجانب شهر بوشهر فرار کردند و لشکر انگلیس از دنبال ایشان تاختن نمودند و از باغ سبزی راه بر ایشان
بستند و از دریا نیز گلوله توپ ببارید بعضی از مردم برازجان خود را بدریا افکنده و جماعتی با حسن خان و محمدخان و محمد
رضابیک زیارتی بدروازه بوشهر رسیدند سرباز قراجه داغی که بی سرتیپ و سرهنگ بودند چون جماعت هزیمتیان را
نگریستند از لشکر خویش در میان دروازه شهر انبوه شدند و فوج بهادران و توپ سرکار که در برج و باره قلعه بودند
هزیمت شدند و نیز لشکر انگلیس راه نزدیک کرده علی بیک بهارلو سلطان توپخانه چون باران بهار گلوله توپ
بکشتیهای ایشان گشاده داد و چند کشتی را ثلمه و رخنه انداخت و یکتن صاحب منصب را نابود ساخت در اینوقت
دریابیگی نیک نظر کرد و از قلت لشکر خویش و کثرت جنود دشمن بیمناک شد پس فرمان داد تا علم ایران را بعلامت
اطاعت و انقیاد بزیر آوردند مردم شهر چون علم را نگونسار دیدند و هزیمت سرباز جدید بهادران که مردمی جبان
و جنگ ندیده بودند نگریستند هر کس بمنزل در گریخت تا او رانده اند و جماعت توپچی و سرباز گروهی خود را به آب
دریا در انداخته و جماعتی بخانه شیخ محمدحسن مجتهد و سید محمدطاهر مجتهد اردبیلی پناهنده گشتند و گروهی در زوایا
پنهان شدند در اینوقت شورشی بزرگ در میان صغار و کبار افتاد و هر کس در اندیشه نجات و رهائی خویش از آن
داهیه عظیم بود و چون مدت شجاعت این قلیل مردم با چنین لشکری بزرگ رزم همی دادند جراحت یافتگان فراوان
بودند که پای فرار نداشتند مع القصه بعد از فرو شدن علم و رسیدن مردم انگلیس محمدرضا بیک و محمدخان و حسن خان
برازجانی آشفته خاطر شدند و محمدرضا بیک با پنج سوار از دروازه شهر بیرون شد تا بطرفی گریزد و حیدربیک غلام
دریابیگی برادرزن شیخ عبدالرسول نیز با او بود چون از دروازه بیرون تاختند جماعتی از سواران انگلیس از قفای
ایشان شتاب گرفتند و حیدربیک را شمشیری بر سر زده از پای درآوردند محمدرضا بیک روی برتافت و دو تن
از سواران انگلیس را با تیغ بگذرانید جماعت سواران یکبار دهان تفنگها را بسوی او بگشادند چنانکه سی و پنج
زخم گلوله برداشته جان بداد اما محمدخان را مردم دشتستان بدستیاری کشتی از میانه بدر بردند و حسن خان برازجانی
دو روز در زاویه بزیست آنگاه جامه خود را دیگرگون کرده بجانب برازجان گریخت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در ذکر متصرف داشتن سپاه انگلیس قلعه ابوشهر را و محبوس داشتن دریابیگی و چند تن دیگر را

چون لشکر انگلیس اطراف قلعه بوشهر را فرو گرفت و شهر تسلیم شد سرداران ایشان از بیرون شهر کس بطلب دریابیگی و
مهدیخان سرهنگ و میرزا رضای منشی فرستاده ایشان را حاضر کردند و هر سه تن را شمشیر حمایل بود و مهدیخان زیادت
نشان خویش را آویخته داشت نخستین با دریابیگی گفتند با اینکه لشکری لایق درخور اینجنگ حاضر نداشتی چرا کار دولت
دولت را از ورود آگهی ندادی که برای حفظ بوشهر لشکری بکارند و چرا تاکنون زیاده از دو فوج سرباز نا تمام و صد
پنجاه تن توپچی بخور در اینجا شهرا قامت ندارد ایشان گفتند که کارداران دولت ایران هرگز جنگ با انگلیس را در خاطر
نداشتند و ما را نیز حضرت جنگ ندادند در اینوقت که شما ناگاه برما تاختید و کار نمبارزت و مناجرت انداختید صورت
حال را بشجاع الملک مکتوب کردیم هم مهلت نگذاشتید و بدین بلده ناگهان درآمدید هیچ جایت بر شماست که مرتکب نقض
عهد و حسم مودت شدید سرداران فرمان دادند تا شمشیر ایشان را باز کردند و هر سه تن را قراول برگماشتند تا آنشب پای رفت
صبح بخشنبه بعد از ضبط غلات و قورخانه و توپخانه بفرمودند تا هر سه تن را محبوساً بکشتی در بردند آنگاه حکم رفت تا لشکریان
پیاده و آغروق و آلات حربیه و طبل و شیپور را از دروازه بوشهر بدر شدند و تفنگ و آلات حربیه را در بیرون شهر سپردند و خود
راه برگرفتند چون یک تیر پرتاب طی مسافت کردند دیگر باره حکم دادند که هم آنشب را متوقف بوده صبحگاه راه برگیرند و
قراول بر ایشان بگماشتند و روز دیگر لشکر انگریز بهمراهان سردار پیاده و آغروق لشکر ایران را مأخوذ داشته رها ساختند و در تعقیب
افواج از بهر معالجه و مداوا در بندر باز ماندند و هر کرا پای رفتن بود راه برگرفت و لشکریان بتفاریق روز چهاردهم ربیع الثانی
وارد برازجان شدند اینهنگام مجلس سوگواری از بهر احمدخان پسر باقرخان تنگستانی گسترده بودند و حسن خان برادرزاده
خلعتی که از سردار انگلیس بیاورده بود در بر کرده در آن مجلس جای داشت سربازان نزد او آمدند و طلب علف و آذوقه
کردند گفت در چنین روز حمل آذوقه و علوفه بر رعیت نتوان کرد گفتند از غلاتیکه عمال دیوان انباشته دارند و سپرده
تست ما را کفایت کن گفت آن اجازت نیز از بهر من نیست شما اندیشه دیگر کنید سربازان برهنه و عریان تا کازرون آمده
با فوج رضاقلیخان سرتیپ پیوستند و میرزا علیمحمدخان ضابط کازرون بساز و برگ ایشان پرداخت علی سلطان و مصطفی
قلیخان هم با جامه دیگر گون خود را بمیان سربازان انداخته از بوشهر بیرون شدند و رستم خان نیز رها گشت آنگاه سرداران
انگلیس تخته از بهر شهر بگماشتند و مردم را فرمان کردند تا تجارت خویش را از سر گرفته مشغول بیع و شری باشند و از بهر آنکه بزرگان
فارس خاصه حاجی قوام الملک را در حضرت پادشاه آلوده گناه کنند همی گفتند که ما بوشهر را بغلبه نگرفتیم بلکه دریابیگی را سی هزار
تومان عطا دادیم تا علم را فرود آورد و شهر را تسلیم داد با اینکه حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی محمد هاشمخان ایلبیگی
دیوان فارس در تمامت زندگانی نیکخواه دولت بوده اند و تقدیم خدمت نموده اند و درین روزگار که باشفاق و الطاف
ملک الملوک عجم و ملاطفت جناب اشرف صدراعظم مطمئن خاطرند از بذل جان و مال در راه پادشاه دریغ ندارند و همچنان
سایر مردم فارس که تا بدینجا کار نپذیرفت در ایام محاربت بین دولتین ایران و انگلیس علف و آذوقه لشکر را بدانه خویش بلکه
به پشت خویش حمل دادند و از نثار دینار و درهم و فراهم کردن چریک برای جهاد دقیقه مهمل نگذاشتند و از هیچکس خطی و پیامی
به سرداران انگلیس نرفت با اینکه بمواعید سترگ خواهنده بودند با جمله سرداران انگلیس دریابیگی را با شش تن از خدام و
باتفاق مهدیخان سرهنگ و میرزا محمدرضا سفر بمبئی فرمودند و هفتصد کاو و دو هزار گوسفند و پانصد تنگ خرما بوشهر حمل دادند.

نامه که سرداران انگلیس نگاشته از دروازه بوشهر بیاویختند

و یکصد صندوق از کشتی برآورده با طبل و شیپور ببوشهر درآوردند و همی گفتند این صندوقها آکنده از زر ناب است و شبانگاه دیگرباره بکشتی در میبردند و صبحگاه با طبل و شیپور ببوشهر درمیآوردند تا پنجروز کار اینگونه کردند از بهر آنکه نمودار کنند که تا یکصد صندوق زر حمل داده ایم تا مردم صعالیک و احمق را بطمع زر بفریبند و هر شب دویست تن سوار و دو عراده توپ بطلایه لشکر لختی بیرون همی شدند و چندان و سه چندان مردم خویش خیمه ها افراشته کردند که ایرانیان لشکر ایشانرا فراوان بشمار کنند و اینکلمات را جنرال صاحب بهادر سردار انگلیس رقم کرده خاتم بر نهاد و از دروازه بوشهر بیاویخت و خلاصه مفاهیم آن بدین شرح است که مسطور میافتد همانا شهر بندر ابوشهر در مدت چهار ساعت منتهی سپاه بری و بحری انگلیس شد بنام نامی ملکه معظمه و بعد از آنکه چوب زیرین علم ایران بعلامت انقیاد فرود آمد علم کوفی انگلیس افراخته گشت و بیست و یک توپ بقانون دولت بسلامتی وجود ملکه معظمه گشاده شد و کشتیهای انگلیس که در تمامت سواحل سایر است برای اعلام مردم جهان از این فتح زینت کردند و بحکم سردار جنرال صاحب بهادر سالار افواج انگلیس که بخلیج فارس درآمده و فیلکس جونس کارپرداز مهام دولت و بالیوز خلیج فارس در کوتی انگلیس در ابوشهر رقم شد بتاریخ یازدهم دیسمبر در سال یکهزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی هم این ضوابط را در این تاریخ در چند صفحه دیگر قسم کرده از دروازه ها بیاویختند فقره اول شهر ابوشهر تحت حکومت انگلیس درآمده از بهر آنها بقانون عسکری امان که در تحت حکومت انگلیس میباشند حقوق هیچکس را از دست باز ندهند و گوش بسخنان خوانین و منافقین فرا نکنند و اگر نه کیفر عمل خویش معاینه خواهند کرد دوم چندانکه حکمی جدید نشده بندر ابوشهر از زحمت عشاران معاف خواهد بود سیم آلات حرب و ضرب در نزد هرکس باشد مضبوط خواهد گشت و بی اجازت هیچکس را نرسد که هیچگونه از مسکرات را معرض بیع و شری درآورد چهارم آنکه جز مسکرات هرچه بخواهند از برای بیع توانند بشهر درآورند و نیز از شهر بدر برند پنجم بیع و شری از برای عبید و اماء جایز نیست و غلامان و کنیزکان همه آزادند ششم آنانکه در این شهر اقامت دارند مادام که بخواهند زیر حمایت انگلیس خواهند بود هفتم جز جماعت لشکریان و اهل پلیس هیچکس نتواند حمل سلاح جنگ کرد و نزد هرکس دیده شود مضبوط خواهد گشت و مسافران بری و بحری و خدمه کشتی نیز چون بدروازه شهر رسیدند باید آلات حربیه خود را بحافظان دروازه بسپارند و وقت بیرون شدن مأخوذ دارند هشتم آنانکه زیر لوای انگلیس اند هرکس بآئین شریعت خویش عبادت خدای همی کند و دولت انگلیس را با ادیان و مذاهب مردم کاری نباشد نهم معاصی جزئیه را بقانون عسکری کیفر کنند و چون گناهی بزرگ شود حکومت آن با سردار جنرال صاحب است و هرکس در این بلده مدیون باشد بی آنکه دین او را کس ضمانت کند اجازت ندارد که از شهر بدر شود مع القصه سرداران انگلیس در بیرون شهر اوتراق کردند و دو فوج سرباز در شهر باز داشتند که هیچکس بی اجازت از شهر بیرون نشود چون کار بوشهر را از اینگونه نظم کردند بحفظ خویش پرداختند و چند چاه آب را از بیرون شهر با خاک انباشتند که اگر سپاه ایران بدفع ایشان انتخاب شود بی آب بمانند و هر روز دو هزار تن از مردم بوشهر مزدوری برانگیختند تا در حفر خندق و بنیان سنگر بکار باشند و حفره های چند در زمین کردند و باروت انباشته داشتند که چون ایرانیان در رسند برند آتش در زنند و لشکر را تباه کنند و از سامان ریشهر تا باغ مشکری راه سنگر بستند و شصت عراده توپ در سنگرها منصوب نمودند و چند چاه آب را میان سنگر افکندند و از دو جانب که دریا بطریق بوشهر احاطت داشت.

کشتیهای بزرگ باز داشتند و دهان توپهای بزرگ را بجانب جاده رو کرده و در روی کردند و گلوله این توپها من
و چهارده من و هیجده من بود تا اگر لشکری بجانب بوشهر حمله برد از دو سوی بمدافعت برخیزند آنگاه بفراهم کردن علیق
و آذوقه پرداختند و ببازرگانان دشتی و سران قبایل اطراف مکاتیب مفتوح نمودند باشد که روی دل ایشان را بسوی خود کنند و
خلعتی از برای حسن خان برازجانی انفاذ نمودند و شیخ حسین چاه کوتاهی و رضاخان انگالی را بنواخته و تهدید ترسند داشتند و
بعضی از مشایخ که در کنار دریا و میان جزایر جای داشتند ناچار با مردم انگلیس طریق مدارا گرفتند مانند شیخ حسن چارکی که
در جزیره قیس سکون داشت و ده سر گاو بدیشان فرستاده اظهار حفاوت کرد

آگهی یافتن شاهزاده مؤید الدوله از [illegible] لشکر انگلیس بوشهر و سفر کردن شجاع الملک بدانجانب

روز شانزدهم ربیع الثانی خبر بمؤید الدوله آوردند که قلعه بوشهر بدست مردم انگریز مفتوح شد و این هنگام مهرعلیخان شجاع الملک
که طریق بوشهر می‌سپرد در چنار راهدار جای داشت شاهزاده خطی بدو فرستاد که با قدم عجل و شتاب طی مسافت کن
و لشکر بیگانه را از بوشهر بیرون شدن فرمای و حکمی برضاقلیخان [illegible] که زود از آنجا کوچ داده با شجاع الملک
پیوسته شود و همچنان محمد قلیخان ایلخانی قشقائی را نیز امر کرد که با شجاع الملک ملحق شود و صورت حال را نگار کرده
انفاذ درگاه شاهنشاه داشت و خود بنظم بلد و ساختن لشکر و فراهم کردن قورخانه پرداخت و هم از خبر فتح بوشهر و
جنبش لشکر انگریز در مملکت فارس فتوری پدید گشت بلکه چند کرت حاجی قوام الملک و مردم شیراز نزد مؤید الدوله انجمن
شدند و خواستار آمدند که خود کمر استوار کنند و دفع سپاه انگلیس را خویشتن بپای برند مؤید الدوله ایشان را پاسخ کرد که
لشکر دولت کفایت این امر خواهد کرد و حاجت بزحمت زید و عمرو نخواهد افتاد مع القصه شجاع الملک روز پانزدهم
ربیع الثانی در چنار راهدار اصغای این قصه نمود و جهان در چشمش تاریک شد و اعداد کار کرده روز هفدهم با فوج [illegible]
و فوج چهارم و چهار عراده توپ و یکعراده خمپاره جنبش کرد و از مسالک صعبه و جبال شامخه که شاهین بلند پرواز بزحمت
تمام فراز قلل آنرا تواند سپرد راه برگرفت و قورخانه و توپخانه را از چنین معابر که یاد از مقابر دهد عبور داده در روز
بیست و پنجم ربیع الثانی در فراش بند فرود شد و پنج روزه اوتراق کرد تا محمد قلیخان ایلخانی با هزار تن تفنگچی برسید و غره
جمادی الاولی از فراش بند کوچ داده یکشنبه هفتم در ارض نذیرک پیاده گشت و باقرخان تنگستانی و محمد حسنخان برازجانی
بلشکرگاه در آمدند و شجاع الملک باقرخان را فراوان نواخت و نوازش نمود و چندان بالطاف و اشفاق کارداران
دولتش امیدوار ساخت که قتل پسر را فراموش کرد بالجمله از آنجا نیز کوچ داده چهارشنبه دهم جمادی الاولی وارد برازجان شد
و در آنجا اوتراق کرده بتجهیز لشکر و اعداد کار پرداخت محمد قلیخان سرتیپ فوج خاصه و عبدالله خان سرهنگ فوج خاصه
و کاظمخان غلام پیشخدمت و میرزا سلطان محمد خان بهبهانی محمد صادقخان یوزباشی و محمد حسن خان مقدم و طهماسب
قلیخان سمنانی و احمد خان مقدم و محمد طاهر خان سرهنگ فوج چهارم و لطفعلی خان قشقائی و رضاقلیخان سرتیپ و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه با شش عراده توپ و یکعراده خمپاره حاضر بودند و در میان لشکر و حفظ لشکرگاه
میکوشیدند حسینخان و حاجی خان دشتی نیز بفراهم کردن چریک تفنگچی مشغول شدند شب یکشنبه چهاردهم جمادی الاولی
رضاقلیخان سرتیپ با دو عراده توپ و چهار صد تن سرباز بحکم شجاع الملک از لشکرگاه بطلب آن قوم بیرون شد و سیصد تن
سرباز قشقائی با یک عراده توپ هم از دنبال او راه برگرفت تا طی مسافت کرده از چاه کوتاه علامات و حوالی تل [illegible]

لشکرگاه آوردند و در پنجشنبه بیستم جمادی الاولی مستر موره وزیر مختار انگلیس که رنجیده خاطر از ایران بیرون شد از بغداد بوشهر درآمد و نزد وایت پالیوت انگریزی نزل گرفت و میرزا صادقخان کاشی نایب کارپرداز بمبئی در کشتی انگلیس تا کنار بوشهر کوچ داده بودند و از بهر آنکه از عدت و عدت لشکر ایشان خبری باز نیاورد و او را به بوشهر در نیاوردند و از راه بغداد و محمره روانه ایران نمودند در آنوقت چنان افتاد که کاظم نامی از لشکرگاه انگلیس از بهر بیع و شری سفر کرده و او را مردم انگلیس خود داشته نزدیک سردار سپاه بردند که این یک جاسوس لشکر ایران است سردار انگلیس او را خطاب کرد که اگر جاسوسی شجاع الملک را نکو [illegible] مبارزت با تقاعد میورزی چون این خبر بشجاع الملک آوردند سردار را پیام فرستاد که تا کنون مامور بجنگ بودیم اگر رخصت نبرد داشتیم تو نتوانستی دزدانه ببوشهر در آئی و نقض عهد و نفاق با دوستان را از مفاخرت شمار کنی هم اکنون گوش بر فرمان امنای دولت ایران نهاده ام آنگاه که اجازت برسد قانون مناجزت بنظاره خواهی داشت

خبر یافتن کارداران دولت ایران از غلبه مردم انگلیس بوشهر و مامور نمودن لشکر بفارس برای دفع ایشان

چون خبر ورود لشکر انگلیس ببوشهر گوشزد کارداران دولت ایران شد [illegible] الملوک علیجم سخت برآشفت و گفت تا کنون ندانسته بودیم که رجال دولت انگلیس بیرون قانون دولتی کار بحیلت و نیرنگ خواهند کرد و چهار عهدنامه را که ما ارکان اربعه بنیان دوستی و مصافات میدانستیم پشت پای خواهند زد و از سمر شدن بنقض عهد در اقالیم سبعه باک نخواهند داشت همانا کارداران انگلیس مردم ایران را چون رعیت هندوستان شمار کرده اند که دویست ملیان مردم را بدست بیست هزار کس فرمان بردار دارند و ندانسته اند که لشکر ایران از حمله شیر و حدت شمشیر نترسند و از هیبت پلنگ و نهیب نهنگ نهراسند چون برستیزند صد هزار کس را بیکشب خون بریزند هم اکنون این نقد ناسره بدیشان باز فرستم و کار یکسره کنم جناب اشرف صدر اعظم زمین خدمت ببوسید و عرض کرد که خاطر شاهنشاه را هیچ از تسخیر بوشهر گرد ملال مباد که من خود فرمان کرده ام که قورخانه و توپخانه و لشکر جنگی در بندر بوشهر و محمره و هیچ قریه و هیچ آبادانی که در کنار بحر است انبوه نشود و هیچکس در کنار بحر با لشکر انگلیس مبارزت نکند چه آنجماعت را در بحر ادوات منازعت آماده است و مردم ایران را با بلدان بعیده و ممالک خارجه برای رواج تجارت یا طلب آذوقه و علوفه احتیاج نیفتاده که تدارک کشتی و اعداد جنگ بحر کنند پس بهتر آنست که هر قریه و دیه که در کنار بحر است با لشکر انگلیس گذاریم تا درآیند و جای کنند و آنگاه که از کنار بحر بدانسوی سفر کنند یکتن زنده نخواهند ماند و ما هنوز نخواسته ایم که با دولت انگلیس که دولتی بزرگ است مهر و مودتی را که سالها در دل جای کرده برکنیم و اگر نه ما اینکار بکنار بحر و بندرات لشکرهای ایران را از هرات و کرمان کوچ دهیم و ملکی چون هندوستان را بر دولت انگلیس برشورانیم اینک سپاهی که لشکر انگلیس را از بیرون شدن بوشهر دفع دهد بدانجانب گسیل سازیم و آن مقدار ما را کفایت باشد که دانسته ام بزرگان دولت انگلیس هرگز مناجزت با مردم ایران را اجازت نکنند و خاتمت اینکار بمسالمت پیوندد و بدین کلمات که همه مجرب حکمت و سنجیده تجربت بود نیران غضب شاهنشاه را فرو نشاند و از پیشسوی فرمان کرد تا نخستین سلیمانخان میرپنج افشار با جماعتی از سواران جرار رهسپار گشت و از پس آن حکم داد تا میرزا محمدخان قاجار کشیکچی باشی فرزند خود محمد مهدیخان را در کشیکخانه بنیابت خویش باز داشت و بسیج راه کرد و صدر اعظم باعداد کار او پرداخت و چهار عراده توپ و هفتصد و پنجاه حمل قورخانه با او روانه ساخت و فوج خوی و فوج قراداغی و فوج سیم تومان و فوج اخلاص افشار را ساز و برگ سفر کرده ملازم خدمت او فرمود و ایلخانان محمدابراهیمخان مرتب براه دواند

[illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری ناصر الدین شاه قاجار

جناب اشرف صدر اعظم را فرمان رفت تا با افواج ثلثه اصفهان بدو پیوسته شده و بر زیادت ازین هزار و پانصد تن تفنگچی پیاده ۲۹
اصفهان و سواره نانکلی با او کوچ دادند و هزار تن سوار از غلامان و غلام پیشخدمتان با او جنبش نمودند و او را از آلات
حرب عده و ادوات حضر زین و دیگر چیزها از سیاه و سپید و طریف و تلید مستغنی داشتند و فضلعلی خان قراباغی امیر
تومان با سوار خود برحسب فرمان با او همراه شد و او باتفاق فضلعلی خان در باغی که از بیرون شهر طهران بود منزل
نخستین بساخت و شاهنشاه ایران با رافتی که سزاوار چنان پادشاه است بلشکرگاه او شده لشکریان را باز پرسی سرافراز فرمود
کشیکچی باشی را بیک سر اسب ختلی که ساز و برگ از زر و گوهر مرصع و ملمع داشت تشریف نمود و امیر تومان را بعطای تفنگی
گرانبها و خلعتی نیکو شادمان ساخت و سران سپاه را هر یک جداگانه عنایتی فرمود و کشیکچی باشی روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی
از حضرت دار الخلافه راه بر گرفت و بنظامی که در بسیج شد و دید چه بی سپرسالک ستور نخشب و از زیان ملوسی قاطنین نزدیک
و دور معذور افتاد طی مسافت همی کرد و تخت سلیمان خان افشار روز هشتم جمادی الاولی وارد شیراز شد و مردم خود را از
رنج راه آسایش داده از آنجا طریق کازرون پیش داشت و کشیکچی باشی با لشکرهای ساز کرده روز هشتم جمادی الاخره فراز آمد
عبد الباقی میرزا و حاجی قوام الملک و میرزا نعیم لشکرنویس باشی و حاجی باشخان دیوان بیگی با جماعتی از بزرگان فارس او را
پذیره شدند و با حشمتی تمام درآورده در باغ نو فرود آوردند و از علوفه و آذوقه سپاه چیزی دریغ نداشتند فرامرز خان
مهندس نیز با مردم خود بلشکرگاه کشیکچی باشی پیوست و روز بیست و دوم جمادی الآخره فضلعلی خان امیر تومان با سواره
قراباغی و نانکلی و کمری و قورت بیگلو از راه کازرون روانه بوشهر شده سه روز از پس او کشیکچی باشی با لشکرهای گران
از باغ نو کوچ داده راه بوشهر پیش داشت اما از آنسوی در هر زمین که اتصال با دریا داشت انگریزان را قوتی بکمال بود
و دستیاری توپخانه که در کشتی داشتند با نیرو و توانا بودند و هرگاه از بحر بیرون میشدند و در و دو تلال سفر عسکر و صعود
ایرانیان می کشتند چنانکه مصطفی قلیخان میرپنج با مردم خود راه برید و در جزیره لنگه اوتراق نمود و روز بیستم ربیع الثانی در کنار
در ساحل بحر خیمه زد و این هنگام یکفروند کشتی انگریز که شصت و شش توپ و خمپاره را حامل بود برسید و سردار کشتی دهان توپ
و خمپاره ها را بلشکرگاه میرپنج بگشاد و گلوله توپ ایشان ده من بمیزان بر میآمد و با نیم من بارود انباشته بودند که مسافتی تعیین
نشان کند میرپنج چون بدانست که در کنار بحر مبارزت با ایشان همه زیان است با دو عراده توپ پاسخ جنگ ایشان را
طراز کرد و لختی از طرفین گلوله های توپ آمد شدن گرفت و از جانب دیگر حکم داد تا لشکریان قورخانه و آغروق را
از کنار بحر یک دو تیر پرتاب دور شدند و بسلامت بنشینند آنگاه گفت اگر شما را آهنگ جنگ ماست از دریا بدر خواهید شد
و اگر نه ما را با بحر کاری نخواهد رفت و شیخ خلیفه و دیگر اعیان جزیره لنگه از میرپنج خورسند شدند که لختی از کنار بحر دور زیست
تا در میان او و لشکر پایمال نشدند بالجمله مؤید الدوله روز پنجشنبه چهارم جمادی الاولی با افواج قراگوزلو و هفت عراده توپ
از شیراز خیمه بیرون زد و در سعدیه درآمد و فرزند او عبد الباقی میرزا که بتقبیل آستان شاهنشاه حاضر بود در حضرت دار الخلافه
مورد نوازش و نوازش شاهانه شده از قاعده خاص خلعت یافت و حامل خلعت شاهزاده مؤید الدوله نیز او گشت و در جعبت
بشیراز یافته تبرکی نشتافت و در این هنگام در سعدیه بحضرت پدر پیوست و تشریف شاهنشاه ایران که با فتخار او رسانید مؤید الدوله
پذیره خلعت سلطان را بپایان برد و شاد خاطر و مستظهر از سعدیه طی مسافت فرموده در چناراه فرود شد در توقف حیلی از
جناب اشرف صدر اعظم بدو رسید که اگر تاکنون از شیراز بیرون سفر نکرده بنجگان متوقف باش و نظم آن بلده را عهده

کار سپاه روز میگذار چون مؤید الدوله تا چغار راه از کوچ داده بود مراجعت بشیراز را در چشم دشمن نحوی از ضعف حال شمار کرد پس با حاجی امیر و میرزا نعیم و حاجی قوام و مشیر الملک شوری افکنده کار بر آن نهاد که تا کازرون سفر کند و شیون لشکرگاه باشند و همچنان کوه کیلویه را منظم کند و علف و آذوقه سپاه را فراهم فرماید لاجرم تا کازرون براند و از آنجا علیخان سرتیپ قراگوزلو را با افواج قراگوزلو و هفت عراده توپ روز بیستم جمادی الاولی روانه لشکرگاه داشت

شرح رقم جناب اشرف صدراعظم بمهرعلیخان شجاع الملک برای دفع جماعت انگلیس از بندر بوشهر

جناب اشرف صدراعظم بمهرعلیخان شجاع الملک رقم کرد که حق نعمت ملک الملوک عجم بر ذمت من و خویشاوندان من از تمامت اهالی ایران بر زیادت است اگر دیگر مردم در راه پادشاه سیم و زر فدا کنند شما باید جان و سر نثار کنید چون این مکتوب من قرائت کنی نخستین باید از حفظ جان برائت جوئی و چنان ندانی که اگر در کار کسل باشی مکافات عمل را بحشمت خویشاوندی من محو و منفی خواهی داشت همانا اگر در تقدیم خدمت دولت هیچگاه مسامحت و مماطلت معاینه فرمایم اعز فرزند خود را بند از بند باز کنم تا بخویش و پیوند چه رسد چون صدر اعظم این مکتوب را که خامه اش از زبان رستم سخن میکرد و خبرش از لعاب ارقم تذکره میفرمود رقم کرد و بدست سرعی سبک خیزتر از باد شمال بشجاع الملک فرستاد هوش در مغزش شمیده شد و دل در سینه اش کفیده گشت لکن بدین سخنان که صفت سورت تواضع داشت چون ذره متعاقب یکدیده دود تعهد بر زد و این هنگام دو تیر پرتاب از برازجان آنسوی تر لشکرگاه داشت و یکماه برافزون میرفت که لشکر انگلیس را از دور و نزدیک نگران بود از هیچ سوی مبارزت طراز نمی شد زیرا که در یورش بردن بسوی شهر و تسخیر آن بلده لشکر فراوان مجروح و مطروح میافتاد و مردم انگریز نیز از قلعه بوشهر سر بدر نمیکردند تا مصافی بسازند و نبردی آغاز نهند از قضا روز هشتم جمادی الآخره محمد صادقخان یوزباشی که بطلایه سپاه ایران بود خبر باز داد که لشکر انگریز بآهنگ برازجان ترکتاز کرده و تا چاه کوتاه راه برده بقصد آنکه شبا هنگام بلشکرگاه ایشان شبیخون افکند شجاع الملک بعد از اصغای این خبر سران سپاه را انجمن کرده بشوری سخن کرد و گفت واجب شده است که با تقاعد در رزم با دشمنان سخت کوش ما را بجواب حرب کوشش کیرند بهتر آن است که پیش از آنکه بر ما چاشت خورند ما بر ایشان شام خوریم و آن شبیخون که از بهر ما اندیشیده اند ما بر ایشان بریم

اتفاق مقاتله شجاع الملک با لشکر انگلیس

سرکردگان سپاه او را تحسین فرستادند و بدین رای رزین تحیت در دادند لاجرم شجاع الملک نزدیک بغروب شدن خورشید با لشکری شیر و سورت شمشیر لشکر را جنبش داد و دوازده عراده توپ نیز ملازم خدمت ساخت و بقصد شبیخون بر لشکر انگلیس از لشکرگاه بیرون شد و چون یک فرسنگی طی مسافت نمود ابری متراکم گشت و بارانی چنان بشدت بارید که آلات حربیه و توپ و تفنگ و قورخانه بیکار ماند و از سیلان امطار و جریان انهار معابر و شوارع ناشناخته افتاد و هم در این وقت مکتوب باقرخان تنگستانی برسید که سیزده هزار تن لشکر انگلیس با بیست و هشت عراده توپ از از چاه کوتاه عبور کرده بآهنگ شبیخون رهسپارند این هنگام شجاع الملک برای اصلاح آلات حربیه مراجعت بلشکرگاه از آهنگ جنگ پسندیده تر دانست و از آنجا کوچ داده باز لشکرگاه شد پس از زمانی لشکر انگلیس بجای او رسیده او تراق کرد روز دیگر محمد قلیخان ایلخانی انهی داشت که لشکر انگلیس نه چندان است که باقرخان مکتوب کرده بلکه نیم آن است و دو نیزه سر که از سرباز انگلیس از دور و نزدیک بدست کرده بود ارمغان لشکرگاه نمود و خاطر لشکریان آشفته جنگ گشت و شجاع الملک سخت همی خواست تا بهمان لشکرگاه پی سخت کند تا دشمن بجنگ نزدیک شود و سپاه ناگهان پریشان نتازد

و رزم آغاز دو لشکریان بدین سخن رضا ندادند و گفتند بنه و آغروق را حمل داده از اینجا بیرون فرستیم و خود یکباره آهنگ
کارزار کنیم در پایان امر احمال و اثقال را بر بارگیرها نهادند و از چهار بخش سرباز یک بهره ملازم بنه و آغروق گشت و
عبدالحسین خان سرهنگ توپخانه نیز با شش عراده توپ و هزار تن سرباز از برای حفظ لشکرگاه باز ماند و شجاع الملک از
بهر شبیخون تصمیم عزم داده تا ارض دالکی براند و از آنجا خطی بمحمدقلیخان ایلخانی فرستاد که شب دوازدهم جمادی الاخره
از نیزک بجانب برازجان راه برگیر و در نیم فرسنگی لشکرگاه انگلیس کمین نهاده باش تا آنگاه که ما نیز راه نزدیک کنیم و دهان
توپ گشاده داریم و این از بهر شما علامتی باشد آنگاه که اصغای بانگ توپ بفرمائی از جانب جنوب حمله در افکن و ما با
ابطال رجال از طرف شمال رزم خواهیم داد اما عیون و جواسیس مردم انگلیس این مواضعه را باز دانستند و مردم خود را
آگهی فرستادند و سرداران انگلیس اعداد جنگ کرده ساخته کارزار شدند بالجمله شجاع الملک دو ساعت از آن پیش که
آفتاب بمغرب در رود از فوج خاصه و فوج چهارم و فوج همدانی و عرب و شیرازی و قشقائی از هر فوجی چهار صد تن که
سنجیده و اختیار بودند اختیار کرد و از جمله ده هزار تن عرض داد و از ایشان پیمان جنگ و جلادت بست که تا جان
در تن دارند مقهور دشمن نشوند و هشت عراده توپ نیز ملازم خدمت داشت و صد تن غلامان رکابی را فرمان کرد
که بمقدمه سپاه حرکت کرده پیش قراولان انگلیس را چنان قتل و اسر نمایند که کس خبر لشکرگاه ایشان نبرد و از دالکی بجانب
برازجان راه برگرفت شگفتی آنکه این خبر را جاسوس مردم انگریز بلشکرگاه ایشان باز داد و سرداران انگلیس حیلتی اندیشیدند
و پیش از آنکه شجاع الملک با ایشان قریب افتد خواستند تا ایلخانی را فریب دهند پس توپی گشاد دادند که ایلخانی بگمان
آنکه بانگ توپ لشکر اسلام است بی پروا بجنگ درآید و با مردمش مقتول شود پیش قراولان لشکر انگریز بعد از اصغای
بانگ توپ بلشکرگاه خویش در رفتند تا طلایه لشکر ایران نیز بدانچه اندیشیده اند دست نیابند اما شجاع الملک بعد از
طی دو فرسنگ چون بانگ توپ بشنید دانست که کار دیگرگون شده است لشکر انگلیس را از کید و کین ایشان آگهی
داده اند و در چنین وقت آهنگ شبیخون کاری بیهوده است و بعضی از سران سپاه بدان سر شدند که مراجعت
بلشکرگاه کنند باز شجاع الملک اندیشه کرد که ایلخانی بعد از اصغای بانگ توپ بی توانی آهنگ جنگ خواهد کرد و بدست
لشکر انگریز ناچیز خواهد شد و از بهر آنکه او را رها کند اسب برانگیخت و لشکر را جنبش داد و بشتاب زده با لشکر انگریز زمین جنگ
تنگ کرد و چند توپ گشاده داشت که ایلخانی را از رسیدن خویش آگاه کند از نیم فرسنگی برازجان چون بانگ توپ
گوشزد مردم انگلیس شد و این جلادت معاینه کرده چنان دانستند که از دار الملک ایران لشکری انبوه بمدد شجاع الملک
رسیده و سخت هراسناک شدند و از کمال دهشت قورخانه و آذوقه خویش را آتش زده طریق مراجعت گرفتند و حسن خان
برازجانی را نیز با خود داشته با خود بردند چه گمان داشتند که باغوای او از بوشهر بیرون شده اند و گرفتار این داهیه گشته اند
مع القصه لشکر انگلیس از راه چاه کوتاه طریق مراجعت گرفت و سرباز ایرانی با آنکه شش فرسنگ پیاده تاخته بود هیچ ماندگی
و سستی نداشت چون برق خاطف و صرصر عاصف مدت سه ساعت از دنبال ایشان جهنده بودند و مردم الجی چون
گرگ دیوانه از چپ و راست حمله می افکندند و مرد و مرکب بخاک میانداختند بر مردم انگلیس صعوبت افتاد خواستند تا راه بوشهر
نزدیک کنند باشد که استعدادی بتوانند کرد پس از طریق چاه کوتاه براه شیف درآمدند و در تاریکی شب یکباره دهان توپها
و خمپاره ها را بگشادند تا چنان نمودار کنند که مکان و مسکن ایشان جز در آنجا نخواهد بود آنگاه از آن محال فروغ آتشی و مشعله

و بانگ طبل و شیپوری بجای دیگر تا چند باشد که لشکر اسلام مقام ایشان را ندانسته و محفوظ بمانند اما هنگام گشاد یافتن توپ و خمپاره ایشان ایرانیان نیز بدلالت نار و دود آتش باروت توپهای خود را بگشادند و بسیار کس از آن جماعت را بکشتند و چون از آن پس محل اقامت ایشان را ندانستند ناچار در جای خود متوقف شدند و زمانی دراز بر نیامد که سپیده صبح سر بزد و مکشوف افتاد که سپاه انگلیس یک تیر پرتاب بر زیادت مسافت ندارد و ایشان در تاریکی شب تلی چند بدست کرده در اطراف آن تلها آسوده بودند و جنرال اوترام سردار جدید انگلیس نیز از بوشهر پنج عراده توپ و دو فوج سرباز و چهار صد سوار بمدد ایشان گسیل ساخته بود در اینوقت دو فوج سرباز و هزار سوار نظام و هشتصد تن توپچی و بیست و پنج عراده توپ و خمپاره حاضر جنگ بود مع القصه چون در میان لشکر اسلام و آن جماعت تلها حاجز بود بر زیادت از یک ربع ایشان پدیدار نبود و بچشم ایرانیان اندک می‌نمود از این روی لشکر ایران یکباره جنبش کردند و سفریان سرکرده و صاحبان مناصب حمله افکندند و بقانون نظام و طریقت حزم نگران نشدند از آن سوی لشکر انگلیس قلت عدد ایرانیان را بدیدند و آن هول و هراس که در دل داشت فرو گذاشت و یازده فوج سرباز ایشان که در فراز و نشیب تلال بودند سر بدر کردند و هزار سوار نظام از طرف میسره صف راست کرد و هیجده عراده توپ که در فراز تلی نصب کرده بودند روی در روی لشکر اسلام نمودند در اینوقت محمد علیخان شجاع الملک چون شیر شتابان و پیر دستان اسب برانگیخت و با آنکه اسب او با ساخت زین زرین و ساز و برگ نشان در میان سپاه علامت بود هیچ بیم نکرد و جان عزیز را در راه دین و دولت خوار گرفت و در پیش روی صف از یمین و شمال بتاخت و فوج خاصه را در میمنه جای داد و فوج همدانیرا در میسره باز داشت و دیگر افواج را در قلب اقامت فرمود و هر فوج را دو توپ بسپرد و صف راست کرد با آنکه در اینوقت کثرت سپاه دشمن مکشوف افتاد در این قلیل مردم فتوری نینداخت گروهی از قبیله عرب و شیرازی و قشقائی و چند تن سوار ایلخانی بسفریان سرکرده گان یورش بردند و در اول حمله تلی که در جانب میسره بود فرو گرفتند و صد تن از انگلیس را مقتول ساختند و بیرقدار را از پای در آوردند تا بیرق او در میدان نگونسار بیفتاد و بجانب میمنه جنگ افکندند اگر چه این کار بقانون نظام نرفت اما واجب کرد که شجاع الملک تشیید این عزیمت کند ناچار فوج خاصه و فوج چهارم را بمدد ایشان فرمان یورش داد و فوج همدانیرا بحفظ میسره لشکر باز داشت از آن طرف لشکر انگلیس چون این بدید یکباره دهان توپها و خمپاره‌ها را بگشودند و چون باران بهاری گلوله بباریدند بسیار کس از فوج خاصه و فوج چهارم بخاک افتاد لکن فتوری در عزم ایشان نیفکند و همچنان همی رفتند و زمین جنگ تنگ کردند تا چنان فریقین افزون از دویست قدم مسافت نماند آنگاه توپها را گشاده داشتند و گروهی از اعدا را بخاک و خون انباشتند سپاه انگلیس از این جلادت آشفته خاطر شدند و دانستند که اگر این افواج با هم پیوسته شوند و بانگ رده رزم دهند کار بصعوبت خواهد رفت لاجرم دو عراده خمپاره بر فراز تل آورده در میان لشکریان آتش و آهن بباریدند و جمعی را نابود ساختند در اینوقت سواران قشقائی و تفنگچی ایشان هزیمت شدند و محمد قلیخان ایلخانی که در تاریکی شب با لشکر انگریز رزم داده بود و روز روشن مبارزت را بسبب قلت عدد صواب نمیدانست نیز کناری داشت و مانند روز دیگر نگران بود لطفعلی خان سرتیپ و سرباز قشقائی نیز باز پس شدند و تقاعد ایشان از جنگ در ثبات فوج خاصه و فوج چهارم تبریز لغزشی افکند و فوج عرب را نیز هول و هرب بگرفت رضا قلیخان سرتیب

۷۳۴ چندتن را شمشیر جراحت کرد و توپچیهای بوالوردی نیز چندان بصیرتی بکار نبردند چنانکه عباسخان پسر آقا باباخان که
سلطان توپخانه بود و دیگر نجفعلی سلطان خود خویش را پیاده کردند و دو گلوله وارونه بتوپ افکندند و این دو توپ را
از کار انداختند و هم درین وقت گلوله خمپاره انگلیس چهار تن توپچی ایشان را با دو سر اسب نابود ساخت و محمد قلیخان سرتیپ [illegible]
که میدان مبارزت را شیر ژیان بود و از میسره بمیمنه میتاخت یکپاره سرب از دهان خمپاره انگلیس رها شده نیمی از چانه اش را
ببرد و سواران نظام انگلیس چون این بدیدند دل قوی کردند و گروهی همدست شده بر آن تل که در اول حمله ایرانیان
گرفته بودند با شمشیرهای کشیده یورش بردند و قارورهای آتشین بر بنیان سربازان درافکندند تا ایشان از سوختن
سلب و فرونشاندن لهب بکار جنگ نتوانند پرداخت و بدین حیلت آن تل را از ایشان پرداخته ساختند و پس از آن که
از کار میمنه دل فارغ نمودند بجانب قلب سپاه اسلام حمله ور گشتند این هنگام شجاع الملک نیک نظاره کرد و نگریست که
از دو هزار تن لشکر که در برابر دوازده هزار کس سپاه دشمن داشت نیمی بجای نمانده و از هشت توپ که در قفای بیست و پنج
عراده توپ خصم میداد نیز دو توپ بیکاره مانده و بدست لشکر دشمن افتاد جهان در چشمش تاریک گشت و چون شیر آشفته
و دیو دیوانه بکار درآمد و با جماعتی از فوج خاصه و فوج چهارم و سرباز شیرازی پای استوار کرد و علیخان سرتیپ همدانی
با مردم خود چون کوه پابرجای با شجاع الملک همداستان گشت و با اینکه گلوله توپ و خمپاره چون تگرگ مرگ باریدن داشت
در پیش روی دشمن دیوار آهنین بودند و بسیار کس از سربازان در میدان جنگ بر دو زانو درافتاده تفنگها انباشته میکردند
و برخاسته رزم میدادند و سواران انگلیس را از هر سوی هزیمت میساختند و مقتول میساختند و از گرد میدان و دود دخان
توپ و تفنگ جهان را ظلمت بگرفت و هم درین داهیه ابری تیره برخاست و رعد و برق بگردید و بارانی که سیلاب بلا را
تذکره میداد باریدن گرفت و هم درین غرقاب دواهی و تباهی دلیران بگیر و دار بودند و سواران انگلیس با دو عراده توپ
بر سر فوج همدانی حمله آوردند شجاع الملک بانگ بر سرباز همدانی زد و ایشان را بهم وا میداد در برابر حمله دشمن سد سدید ساختند و
علیخان سرتیپ استوار بایستاد و سربازان چون سرو پدرگشته و گرگ رها گشته بجنگ درآمدند و بسیار کس از سوار نظام انگلیس را
مقتول داشتند و دویست سر اسب ایشان را نیز نابود ساختند سواران پشت با جنگ دادند و در کنار لشکر خود دیگرباره
ساخته کارزار شدند و با دو عراده خمپاره تاختن کرده حمله درافکندند هم درین کرت بر لشکر ایرانی نصرت نیافتند و
هزیمت شده باز شتافتند بالجمله لشکریان از جانبین چنان راه نزدیک کردند که سربازان با نیزه پیش و توپچیان با شمشیر تیز
میتاختند شجاع الملک با دل تفته و لب کفته بچپ و راست همی تاخت و رزم همی ساخت علیخان سرتیپ را نیز در آن هنگامه که
نشان از دم اژدها میداد زخم شمشیری ببازو رسید و لیکن از پای ننشست رضا بیک سرهنگ و رضا سلطان توپخانه و علی
سلطان توپچی نیز مردانه بکوشیدند این وقت آن طوفان آب و طغیان سحاب در میان فریقین میانجی شده هر دو
لشکر از کار نبرد مانده شدند و سپاه انگلیس وقت را غنیمت داشته بجانب بوشهر هزیمت کنان راه برگرفت و از کثرت
دهشت و ماندگی حمل احمال و اموال خود نتوانستند کرد و گرانبار را بگذاشتند و بجانب بوشهر سبک خیز شدند و اموال ایشان را
مردم دشتستان و دیگر قبایل بغارت برگرفتند و پنج تن از لشکر اسلام که دو تن از فوج خاصه و یکتن از فوج چهارم و یکتن
قراگوزلو بود و یکتن شیرازی بدست لشکر انگلیس در آن گیرودار گرفتار آمد و ایشان را بعد از ورود بوشهر رها کردند بالجمله
چون لشکر اسلام را درین هنگامه سواری حاضر نبود که سرباز انگلیس را از پیش روی تا بازده و دستگیر سازد و خونریز

...ی اندب بودند مراجعت را صواب نزدیکتر دانستند اگرچه با سلیمانخان افشار که در کازرون جائی داشت و دکرت اعلام دادند که حاضر جنگ شود واو چون گمان اینجنگ نداشت تقاعدی ورزید و درین جنگ از لشکر انگلیس و هندی هفتصد تن بیش و کم مجروح و مطروح افتاد و مکشوف شد که دو هزار کس از سپاه ایرانی با دوازده هزار تن لشکر انگلیس هشت ساعت مبارزت جست و بیشتر وقت ظفرمند گشت چه اگر هزار سوار با ایشان بود یکتن از لشکر دشمن بسلامت بیرون نمیشد جنرال استاکر سردار انگلیس ازین شرمندگی خود را با زخم طپانچه مقتول ساخت و از لشکر ایران نیز دویست و هشتاد تن کشته شد بدین شرح از شناختگان علی اکبر سلطان و عباسقلی خان قاجار از فوج خاصه سی تن و از فوج چهارم تبریز هفتاد و دو تن و از فوج همدان پنجاه و هشت تن و از فوج شیرازی یکصد و ده تن و همچنان هشتاد و چهار کس مجروح شدند از توپخانه دو تن و از فوج خاصه شانزده تن و از فوج چهارم بیست و دو تن و از فوج همدان بیست تن و از فوج شیرازی بیست و چهار تن و ازین جراحت یافتگان ده تن بی دست و پا ماندند و دیگران بهبودی یافتند و دوا کار ایشان حکیم تقرترین بود و دیگر ده کس از سپاه اسلام را رودخانه دالکی غرقه ساخت چه بی شناختن معبر خواستند آب را عبره کنند مع القصه از آنسوی عبدالحسین خان که مردی نامجرب بود اصغا نمود که شجاع الملک و سران سپاه مقتول شدند پس بیتوانی کوچ داد و اموال و اثقال لشکریان را سیلاب در ربود و در پست و بلند زمین سنگ و خاک درانباشت و ازین روی چون لشکریان از درگاه مراجعت کردند و چنان طوفان باران بی‌نیه و آغروق ماند پراکنده شد بالجمله عبدالحسین خان و مردمی که با او بودند کوچ داده بخشت آمدند و از آنطرف شجاع الملک فرمان کرد تا توپچیهای آذربایجان توپها را با زحمت تمام بپای کردن خشت رسانیدند و علیخان سرتیپ همدانی بحراست توپها بماند و محمد قلیخان ایلخانی با رض نیزک شتافت و شجاع الملک با راضی خشت سفر کرد تا لشکری که از زحمت سیلاب پراکنده بود دیگرباره انجمن کند

رسیدن لشکر ایران ببرازجان و نیزک و معاهده سران سپاه در مقاتله با مردم انگلیس

چون خبر جنگ بوشهر در اراضی فارس پراکنده شد و عساکری که مامور سفر بوشهر بودند در عرض راه اصغا نمودند در طی مسافت تعجیل فرمودند و شاهزاده مویدالدوله دویست تن تفنگچی خشتی را بنزدیک علیخان سرتیپ فرستاد تا توپخانه که در دالکی بجای مانده حراست کنند و سلیمانخان میرپنج افشار روز بیست و سیم جمادی الآخره وارد دالکی شد و روز دیگر مویدالدوله با لشکری ساخته از راه در رسید و خلیل ایلخانی فرستاد تا سپاهیان جمع در آورده نیزک برنشانده با رض برازجان آمد و نخستین توپخانه را روز بیست و پنجم جمادی الآخره از دالکی حمل برازجان دادند و از آنجا به نیزک کوچ داده لشکرگاه کردند و شجاع الملک مردم پراکنده را انجمن ساخته چهارم شهر رجب در نیزک فرود شد و فضلعلی خان امیر تومان با سوار زرزا و مانکلی و غلام سواره افشار روز دیگر از راه رسید و میرزا محمد خان سرکشیکچی باشی با لشکر خود روز دوازدهم رجب راه نزدیک کرد و ابوالقاسمخان پسر مویدالدوله باتفاق شجاع الملک و امیر تومان و سران و سرکردگان سپاه او را پذیره شدند و با مکانتی لایق در آوردند بعد از رسیدن او بزرگان لشکر مجلسی آراستند و در جنگ با مردم انگلیس مواضعه نهاده پیمان دادند که اگر کسی از جنگ آنجماعت تقاعدی ورزد یا روز مصاف از جان خویش بهراسد و پشت بمیدان بزرگ کند بقانون دولت جان و مالش هدر باشد و بطریقت شریعت زن او به طلاق اطلاق شود و بدین پیمان گواه گرفتند و خط و نشان نهادند و بزرگان دشتی و دشتستانی و صنادید قبایل فارسی بدین سخن همداستان شدند حسین خان دشتی منال دیوان که حمل او بود از پیش براد و برذمت

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

نهاد که پیش جنگ باشد با هزار تن تفنگچی حاضر خدمت شد لکن از ناراستی روزگار گذشته بیمناک بود و از در نفاق طریق اتفاق می‌سپرد و حاجی محمد خان دشتستی پسر خود را با دویست تن تفنگچی ملازم لشکرگاه ساخت و میرزا سلطان محمد خان بهبهانی نثار جان را تن چاکر گرفت و با قومان تنگستانی بعد از قتل پسر خویش شاهزاده‌ان بیشتر شیفته جنگ میدان بود و این جماعت مردم حق‌پرست و شاه‌دوست بودند و ایشان را اشفاق و الطاف شاهنشاه ایران و ملکات جناب اشرف صدراعظم فریفته بود که وداع زن و فرزند و ترک جان و مال را سهل و آسان همی گفتند مع القصه در اینوقت مکشوف افتاد که جماعتی از ساکنین و صعالیک مردم دشتی از بهر بیع و شری علف و آذوقه بلشکرگاه انگلیس حمل میدهند مؤید الدوله بفرمود تا شصت سوار از مردم فضلعلی خان امیر تومان و محمد قلیخان ایلخانی بر نشستند و شش تن از آن جماعت را با دو هزار ماکیان و چند حمل پنبه دانه و دیگر اشیا ماخوذ داشتند و بلشکرگاه آوردند شاهزاده آن اشیا را بر لشکریان بخش کرد و هر شش تن را عرضه هلاک گردانید و از آن پس مردم اندازه کار برگرفتند و با لشکر انگلیس طریق آمد شد را مسدود داشتند و سپاه انگلیس در بوشهر محصور ماند و از آن دستبرد که از قلیل مردم ایران معاینه کرده بود دیگر پای از سنگر و حصار بیرون ننهاد چنانکه روز شنبه غره شعبان فضلعلی خان امیر تومان و سلیمان خان افشار با فوج قراچه داغی و فوج چهارم و فوج قراگوزلو و فوج اخلاص افشار و فوج چهار محالی و سوار افشار و سوار میرخان شاهسون و سواره نانکلی و سواره تکری بجانب بوشهر راه برگرفتند و ایلخانی با سواره خود و پاشاخان یوزباشی و محمد صادق خان یوزباشی نیز با سواران خود با ایشان متفق شدند و رضا بیک سرهنگ توپخانه با هفت عراده توپ کوچ داد و یکجمله طی مسافت کرده عنان ریز تا گندم ریز براندند و از بهر ستیز و آویز آن جماعت طلب داشتند و ایشان از غایت هول و هرب پاسخ ندادند و دیدار نشدند

قرائت منشور پادشاه اسلام در مسجد دار الخلافه و اتفاق بزرگان ایران در جهاد با لشکر انگلیس

چون کار مخاصمت در میان دولت ایران و انگلیس استوار بایستاد و کارداران جانبین رعایت جانب حرب را تجهیز لشکر دادند و سپاه بپرداختند واجب افتاد که شاهنشاه ایران مردم ممالک محروسه را از این احدوثه آگاه سازد پس بفرمود روز پنجشنبه یازدهم جمادی الاولی قاطنین دار الخلافه در مسجد شاه که شهره بلده و مرکز دایره است حاضر شوند و صفحه فرمان قرائت کنند علمای شهر چون این بشنیدند از حضرت شهریار خواستار آمدند که جناب اشرف صدر اعظم که امور وزارت را باصابت رای بوفق داد و کار دولت را وکیل مطلق است در آن مجلس جلوس فرماید و مسئولات و مستدعیات مردم را خویش بشنود و در سده سلطنت معروض دارد مسئول ایشان نیز مقبول افتاد و هم در آن روز صدر اعظم در آن عرصه فسیح درآمد و تمامت علما و مجتهدین و شاهزادگان و اشراف چاکران پادشاهی حاضر شدند بالجمله از عالم و عامی و عالی و دانی کم و بیش برابر بیست هزار کس انجمن شدند و سرداران کابل و قندهار و تمامت افغانستان که در دار الخلافه حاضر بودند چنانکه بشرح رفت هم در مسجد جای کردند و حاجی ملا عبد الله که از فحول علمای افغانستان است و باتفاق مظفر الدوله و سپهدار ظهیر الدوله و جبار خان و محمود خان اعاظم افغانان سفر طهران کرده نیز حاضر شده بر چند منبر خطیب طلیق اللسان صعود کرد و حاجی ملا عبد الله نیز منبری گرفت نخستین خطی که ملک الملوک عجم با کلک و بنان خویش رقم کرده بود بدین شرح قرائت کردند

شرح دستخط مبارک شاهنشاه ایران

معلوم باد که ما هیچوقت از بذل نفوس و اراقت دماء رضا نداده‌ایم و این هنگام که دولت انگلیس در مخاصمت و منازعت ما

یکجهت شدند و ابواب مقاتلت و مبارزت فراز داشتند و بنقض عهد و کسر میثاق اتفاق کرده دولت اسلام را ذلیل و زبون خویش خواستند و هر روز بتقریر تکلیفی شاق ما را ممتحن داشتند بر ما و جمیع مسلمین واجب افتاد که کمر استوار کنیم و از خدای خواستار شویم و بیاری رسول مجتبی و علی مرتضی از جهاد و غزا نپرهیزیم و غرور خصم را درهم شکنیم تا کشف افتد که ملت شریف اسلام و دولت غیور ایران خوار و ذلیل انگلیس نخواهد شد و من که پادشاه مملکت و خداوند سلطنتم در تقویم دین و دولت جان و مال خویش را ایثار داشته نثار خواهم کرد همانا چاکران غیور و رعایای دیندار ما هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت و چون از دستخط شاهنشاه بپرداختند منشوری که با قلم وزیران حضرت مسطور بود قرائت کردند که موجز ملتقطات آن بدین شرح است همانا حفظ عهود و شرایط مواثیق هیچ دولتی را خار مایه نداشتیم لکن اهالی انگلیس عهد بشکستند و ناگاه بندر بوشهر تاخته نشیمن ساختند و مواضعه که ایلچی کبیر انگلیس با سفیر کبیر ما در کار صلح نهاده بود وقعی نگذاشتند بلکه این معاهده را نیز از ادات غرور و غفلت لشکر ایران داشتند لاجرم ما را که خداوند باری بحفظ دین و دولت گماشته متوکلا علی الله از کار حرب و ضرب دست باز نخواهیم داشت اهالی ملت نیز همداستان ما که بغیرت و مردانگی در تمامت ممالک نام بردارند و سالها در سایه رأفت و ملاطفت اجداد امجاد ما با خصب نعمت وسعت عیش زیسته اند ما را تنها نخواهند گذاشت مع القصه چون این کلمات بپای رفت غلغله در مردم افتاد و چنان غوغا بر داشتند که ارکان مسجد را زلزله بگرفت و هم آواز معروض داشتند که جان و مال و زن و فرزند و خویشان و پیوند ما از بهر نثار پادشاه بسیار سهل باشد خاصه در چنین امر که جهاد فی سبیل الله است اگر بکشیم بهشت بهره ما باشد و اگر کشته شویم هم بهشت نصیبه ما خواهد بود هم در آن مجلس بتصمیم عزم دادند که بی آنکه وداع زن و فرزند گویند سفر بوشهر کنند و با دشمن رزم دهند جناب اشرف صدر اعظم ایشان را بآسایش و آرامش فرمان کرد و بفرمود هنوز وقت آن نیست که رعیت را زحمت سفر و دفع دشمن ممتحن داریم منت خدای را که پادشاه ما را در رواج دین بمرد و مال احتیاج نیست خزانه دولت و قشون دولتی کفایت این امر را بنهایت خواهد برد در اینوقت پانصد تن از خوانین کابل و قندهار و بزرگان افغانستان و هرات نیز در مسجد حاضر بودند و سفر بوشهر را همدل و همزبان خواستار آمدند صدر اعظم هم ایشان را بدینگونه پاسخ فرموده آسوده خاطر بداشت و از مسجد بیرون شده حاضر درگاه شاهنشاه گشت و رغبت مردم را از بهر جهاد بعرض رسانید و برحسب فرمان ملک الملوک عجم باعداد سپاه و تجهیز لشکر پرداخت و چنانکه سکنه دار الخلافه از رسیدن هیچ فوج و بیرون شدن هیچ گروه آگاه نشدند و فلوسی بر نرخ غلات و حبوبات افزوده نگشت صد هزار تن لشکر سواره و پیاده را در بلده طهران عرض داده مأمور حدود و ثغور نمود بدین شرح که مسطور می افتد نخستین برای حفظ حدود خراسان و تسخیر هرات هفت تن از خوانین قاجار و پنجاه تن از غلام پیشخدمتان و دویست تن غلام رکابی و هفتصد و هشتاد تن توپچی و قورخانه چی و محمد باقر خان سرهنگ فوج ششم تبریز و جعفرقلیخان سرهنگ با فوج خدابنده لو و جهانسوز خان سرتیپ با فوج عجم و فوج عرب بسطام و دیگر فوج ترشیزی و فوج قرائی و فوج نیشابوری و جماعت سواره قراپاپاق و سواره شاهسون افشار و سواره بیرون و سواره قراگوزلوی آدینه و عبدالوند و ذوالفقار خان پسر حسینعلی خان خمسه با سواران خمسه و محسن خان با هفتصد و پنجاه تن پیاده و هزار جریکه و عبدالسلیمان سرتیپ توپخانه با فوج جدید طهران و محمدرضا خان سرتیپ

تعیین و تجهیز سپاهی که بحکم شاهنشاه معظم جناب اشرف صدر اعظم بحدود ایران مأمور داشت

با فوج دوم نصرت و قاسمخان سرتیپ با فوج مخبران شقاقی و باقر آقای سرهنگ با فوج خوی و فوج جدید مراغه ۱۲۹۷
و ابوالفتح خان سرتیپ نیز با فوج شقاقی و رحمة الله خان سرتیپ با فوج دیگر شقاقی و یوسف خان سرتیپ با فوج
جدید افشار ارومی و عباسقلی خان با فوج بزچلو و بابا خان سرهنگ با فوج قدیم قزوین و فوج جدید قزوین و
فتح الله خان سرهنگ با فوج افشار و میرزا ابراهیمخان سرتیپ با فوج قدیم خمسه و فوج جدید خمسه و سواران قراق محمد صالح
خان با سواران افشار تکلو و صفرعلیخان با سواران شاهسون اینانلو و پرویز خان با سواران چاردولی و انجمله چهار هزار و
هفت تن در دارالخلافه طهران عارضان عرض دادند و ایشان از پی یکدیگر طریق خراسان گرفتند چون حسام السلطنه
در حدود خراسان و کنار هرات لشکرگاه خواست کرد از هزاره و جمشیدی و تیمنی و چرکی محال خراسان چندان مرد برخاست
که شصت هزار کس شمار میگرفت و انجمله را از دارالخلافه طهران و ممالک محروسه خراسان خزانه و قورخانه و علوفه و اردو
و جامه و مواجب متوالی میرفت و دیگر لشکرهای فارس بدین شرح بود و مهرعلیخان شجاع الملک بر تمامت لشکرهای فارس
منصب سرداری داشت و انجمله یکصد و شصت تن غلامان و غلام پیشخدمتان و هزار و چهارصد تن توپچی و لطفعلی خان
سرتیپ با فوج قشقائی و فوج شیرازی و فوج عرب ناصری و محمدقلیخان سرتیپ جوانشیر با فوج اردل خاصه و جعفرقلیخان
میرپنج با فوج قدیم مراغه و فوج جدید مراغه و فوج چهارم تبریز و لطفعلی خان با فوج ششم قراگوزلو و فوج حسن خان سرتیپ و
علیخان سرتیپ با فوج قراگوزلو و سوار شاهسون و فوج نهاوندی و علیقلی خان سرهنگ با فوج افشار خروان
و مصطفی قلیخان میرپنج با افواج فدوی و سلیمانخان میرپنج افشار با فوج اخلاص افشار و سواره نظام و پیچاپان
میرزا محمد خان کشیکچی باشی و فضلعلی خان امیرتومان و بیست تن از شاهسکان چاکران درگاه مامور فارس گشت
و لشکرهای سور ملازم خدمت او شد و محمد ابراهیم خان سرتیپ افواج ثلاثه اصفهان با فوج فریدنی و فوج چهار محال و فوج
سه دهی بدو پیوست و عبدالقادر خان و سواران شکی و امیرخان با سواران شاهسون قورت بیگلو و علیخان سرتیپ
با سواران کلهری و محمدحسین سلطان با سواران قراباغی ملازم خدمت او شدند و انجمله بیست و یکهزار و چهارصد و
چند تن بشمار شد تن بتن را عارضان عرض دادند و جناب اشرف صدراعظم خود بدقت نظر باز پرسیها کرده مواجب
برگ و ساز سفر بداد و مامور فارس داشت و از قبایل قشقائی و تنگستانی و دشتی و شیرازی جماعتی بزرگ
بدیشان پیوسته پنجاه هزار کس انبوه گشت و شاهزاده مؤیدالدوله و مهرعلیخان شجاع الملک از آذوقه و علوفه
نظام سپاه خودداری نکردند و دیگر کرمان را بدین شرح لشکر برفت هفتاد تن غلام و غلام پیشخدمت و دویست
پنج تن توپچی و قورخانه چی و جعفرقلیخان میرپنجه با فوج پنجم قراجه داغی و سواره قراجه داغی و علی آقای سرهنگ
با فوج کمره و شیخعلی خان سرهنگ با فوج خلج و اسمعیل خان سرتیپ با فوج قدیم کرمان و میرزا کوچک خان
سرتیپ با فوج جدید کرمان و میرزا سلطان با سوار مهاجرین و کنگرلو و سوار خزل نهاوندی و محمود خان جوا
ان با سوار چلیپانلو و زین العابدین خان با جماعت خود و انجمله پنجهزار و چهارصد تن بشمار شدند و از کارداران دو
لت ساز و برگ و مواجب با خود داشتند و غلامحسین خان سپهدار که حکومت کرمان داشت از لشکر کرمان
و برگ محال آن مملکت دو چندان بر این افزود و قریب بده هزار تن از ایشان را روانه جیرفت نمود تا از کرانه جب
و بجانب بلوچستان و سند راه بردارند و دیگر کرمانشاهان بدین شرح از کارداران ایران لشکر رفت

۷۲۸ سیصد تن توپچی و قورخانه‌چی مأمور شد و اسدالله خان سرتیپ با فوج گوران و علیقلی میرزای سرتیپ با فوج کلیائی و ملک نیاز خان سرهنگ با فوج کرندی و محمدرضا خان سرتیپ با فوج زنگنه و سواران نظام مهاجره سواران کلیائی و سواران سنجابی و سواره نانکلی اینجمله نیز چهار هزار و هفتصد تن بشمار آمد و امامقلی میرزای عمادالدوله دو چندان از لشکر پیاده و چریک بر ایشان افزود و لشکری ساخته تجهیز کرد و دیگر مملکت خوزستان را بدین شرح لشکر برفت چهارصد و شصت تن توپچی و قورخانه‌چی مأمور شد و محمدحسن خان سرتیپ با فوج قدیم فراهان و محمدتقی خان سرهنگ با فوج جدید فراهان و احمد خان سرهنگ با فوج بهادران و ذوالفقار خان سرهنگ با فوج جدید کرازی و علینقی خان سرتیپ با فوج قدیم کرازی و محمدمراد خان سرتیپ با فوج بیات زرند و سلیمان خان سرهنگ با فوج سیلاخوری و عباسقلی خان سرهنگ با فوج دلفان و سلسله و اللهوردی خان سرهنگ با فوج قدیم لرستان و زین‌العابدین خان با سوار شاهسون و حیدر خان با سوار فیلی و علیمحمد میرزای سرتیپ با سواران باجلان و بختیاری و حاجی محمد بیک با سوار ایروانی و عبدالحسین بیک با سوار قره و فرج‌الله خان با سوار شراهی و دیگر هشتصد تن پیاده بلوچ و عرب اینجمله نه هزار و ششصد تن بشمار شدند و در خوزستان از حرکت فیلی و بیرانوند و باجلان و یاراحمدی و بختیاری و دیگر قبایل سه چندان نیز اینجماعت افزوده گشت اگر چه هفتاد هزار و چهارصد و هشتاد تن از کارداران دولت عرض لشکر داده شد و مأمور سرحد ممالک گشت لیکن در حدود و ثغور صد و پنجاه هزار کس انجمن شد و بر حسب فرمان ملک‌الملوک عجم جناب اشرف صدراعظم برگ و ساز و علوفه و آزوقه ایشانرا چنان متواصل میداشت که در بیابانهای بیگیاه و میاه از مردم شهرستان بیشتر بخصب نعمت و رفاه میزیستند و مردم دارالخلافه و دیگر شهرها از عبور این لشکر و از حمل ساز و برگ ایشان آگاه نبودند و سنبله از مزرع هیچ رعیت ضایع نشد و حبه از حمل هیچ کاروان لقفاد برفت و هرگز شنیده نشد که پادشاهان ایران در چنین فتنهای بزرگ اینگونه آسوده بر تخت باشند و مردم مملکت بدین ایمنی روزگار برند از پس آنکه سپاه سواره و پیاده بصوابدید جناب اشرف صدراعظم چنانکه رقم شد چون مرد بدرگشته و شیرها گشته از بهر غزا و جهاد و سر بقتر از برق و باد طریق حدود و ثغور سپردند و اینخبر در بلدان و امصار ایران برگشت و قاطنین بلاد و اشراف قبایل از قصه آگاه شدند علما و مجتهدین که در ترویج دین جان و جاه را انگاشت خاک راه گذارند در حوزه محراب و عرشه منبر مردم را مخاطب داشتند و تحریص جنگ هم آهنگ فرمودند و هر یک بخواستاری ده هزار کس و بیست هزار کس رخصت کارزار از حضرت شهریار عریضه نگار آمدند و صدراعظم از برای اجازت این مبارزت میانجی نمودند نخستین عریضه حاجی میرزا احمد باقر مجتهد و امام جمعه تبریز و شیخ‌الاسلام تبریز رسید که اینک باتفاق پانزده هزار کس مرد کار آزموده کار سفر ساخته‌ایم و رخصت جنبش را گوش بر فرمانیم و بر دست نهاده‌ایم که درین سفر که بحکم شریعت بر ما واجب افتاده فلسی بنام اجری و مواجب طلب نکنیم بلکه اگر تمامت صرف این امر شود از زید و عمرو قراضه بقرض نخواهیم خواست و از بکر و خالد طریف و تالد نخواهیم جست و از کاشان حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد و آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد و آقا سید مهدی پسر حاجی سید محمدتقی مجتهد و از اصفهان آقا سید محمد امام جمعه و حاجی سید اسدالله پسر حاجی سید محمد باقر و آقا محمد مهدی پسر حاجی محمد ابراهیم کلباسی

شرح عرایض علمای ایران برای اجازت جهاد بدارالخلافه طهران

و آقا محمد جعفر و از مازندران و استراباد حاجی عبد الله مجتهد و حاجی ملا محمد اشرفی و حاجی میرزا محمد تقی مجتهد و میرزا محمد حسین ۷۳۹
مجتهد و شیخ نصر الله قاضی و از کرمانشاهان آقا عبد الله و دیگر مجتهدین و از کرمان آقا سید جواد مجتهد و حاجی محمد کریمخان
که هم رساله تحریض جهاد تالیف فرمود و ملا محمد مجتهد و آقا محمد کاظم مجتهد و از گیلان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا صادق مجتهد
و از عراق حاجی سید باقر و آقا محسن و آقا میر معصوم و ملا محمد کبیر و از گلپایگان ملا زین العابدین مجتهد و میرزا محمد رضای
مجتهد و آقا سید حسن امام جمعه و از کردستان ملا احمد و ملا هدایة الله و همچنان از هر شهر و بلد تمامت علما باتفاق عموم
رعایا مقاتلت با دولت انگلیس را ترک جان و مال گفتند و هم آهنگ ساخته جنگ نشستند و چون این خبر در خراسان پراکنده
گشت مردم هرات صغیر و کبیر بخروش آمدند و اعداد جنگ و جوش کردند و از مشهد و نیشابور شورش و شور بر
خاست و ترکمان اراضی استراباد و گرگان بحمایت مذهب داوطلب شدند و از همه کار رزار میان استوار کردند پادشاه
عادل خداپرست پاسخ مکتوب جمله را از در مهر و عطوفت منشور کرد که ما این گنج خانه را که از اجداد یافته ایم از بهر جهاد
نهاده ایم و این مردان جنگ را که در روزگار دراز نواخت ایادی تربیت کرده ایم برای دفع اعادی داشته ایم
تا خزانه ما آکنده از سیم و زر و آستانه ما سطاف اصناف لشکر است زحمت علما و زیان رعایا را رضا نخواهیم داد
چون مجتهدین با اینهمه جد و جهد اجازت جهاد نیافتند دعای دوام دولت پادشاه را در حضرت اله ملتزم گشتند

ذکر بعضی از مخالفت و منافقت سفرای انگلیس با دولت ایران

روزگاری میرفت که فرستادگان دولت انگلیس انتهاز فرصت میبردند که بهانه بطراز ندو با دولت ایران مقاتلت
آغازند گاهی وزرای مختار ایشان که در دار الخلافه اقامت داشتند تکالیف شاقه پهلوی مسالمت را کاستن گرفتند
و گاهی بیرون چهار عهدنامه در کار افغانستان مداخلت انداختند چنانکه شیل صاحب در قرارنامه که با کارداران دولت
شاهنشاه ایران السلطان ناصر الدین شاه نگار داد اگرچه آن قرارنامه استقرار نیافت لکن شرط بود که از قبل شیل صاحب
کس بسوی هرات متردد نشود و او نخستین بنقض عهد اقدام کرد و نوکر خود سلطان خان نزاکسیل هرات ساخته باغوای
مردم پرداخت چون اولیای دولت ایران آگهی یافتند و اورا تنبیه دادند پاسخ فرستاد که من در آمد شدن با مردم
هرات خود را آزاد میدانم و بی اندیشه ارتکاب نقض عهد کرد و بر قرارنامه خویش خط ترقین کشید و همچنان طامسن
صاحب شارژدفر دولت انگلیس آن هنگام که ملا اکرم مستوفی هرات سفر دار الخلافه کرد هنگام مراجعت بهرات
اورا بیرون دروازه طهران بنهانی دیدار نمود و با مواعید نیکو و بذل سیم و زر بفریفت و بصبید محمد خان ظهیر الدوله سر
نگاشت و آن خط بعد از قتل ظهیر الدوله در شهر شعبان سال یکهزار و دویست و هفتاد هجری ماخوذ اولیای دولت
ایران گشت بدین شرح جناب جلالتماب مستوفی آدم کاردان و وافی بود با او چند فقره حرف زده ام اول آدم دولت
بهیه انگلیس را در هرات بنشانند آنچه از اسباب توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ شمارا ضرور باشد مضایقه نخواهند
و از نقد نیز آنچه خرج شود و گرور باذون است که بدهد چون این فقره را عالیجاه مستوفی نه پسندید گفتم که یکی از پسرهای
ظهیر الدوله با خدمت جناب جلالتماب فرمانفرما برود و در آنصورت آنچه بخواهد بهیچ وجه من الوجوه معطلی نخواهد
رفت بشرط آنکه آنچه بدون افغانستان در حیطه تصرف ظهیر الدوله بیاید کارگذاران دولت بهیه انگلیس را
ضدیت نباشد و افغانستان یعنی افغانان زبان که در آنجا سکنی دارند [illegible] ظهیر الدوله خواهد داشت

مع القصه بعد از ماخوذ داشتن این نگاشته و مکشوف داشتن مکنون خاطر شارژ دفر همچنان کارداران دولت ایران پرده آوزرا پاره نساختند و این راز از پرده بیرون نینداختند و از پس این واقعه دوست محمد خان را تحریض تسخیر قندهار و هرات و تخریب خراسان نمودند و دولت ایران را ناچار از فتح هرات و دفع دوست محمد خان داشتند و دیگر مستر موره از این سوی بنای کاوش و بهانه جوئی گذاشت و همچنان است که کارداران دولت ایران اعداد دفاع نکنند و صلاح دین و دولت را از دست بگذارند تا دوست محمد خان بر هرات و خراسان مستولی شود چون بدانچه خواستار بودند پذیرفتار نشد علم دولت انگلیس افروخته آورد و از خاک ایران بیرون شد با اینهمه چون امین الملک سفیر کبیر ایران مامور بسفارت پاریس گشت اجازت یافت که در اسلامبول با لارد کلیف ایلچی کبیر انگلیس از در مصالحت سخن کند در پایان امر که تمهید بنای مصالحت کردند لارد کلیف ایلچی کبیر انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس بجناب اشرف میرزا آقا خان صدر اعظم دولت ایران مکتوب کردند که کارداران ایران سپاه خویش را از اراضی افغانستان باز خواهند و مستر موره را رضاجوئی کنند که احدوثه ذات بین و تجانب جانبین بدینقدر ارتفاع یابد و چهل روزه مهلت نهادند که مسرع و منهی این خبر درآمده و شد دار خلافت طی مسافت کند و خبر باز دهد در بیست و هفتم ربیع الاول بدین معاهده امین الملک را مغرور کردند و لشکر خود را آگهی فرستاده روز هشتم ربیع الثانی مغافصه به بندر بوشهر درآمدند

ذکر ملامت بعضی از مردم دول اروپا کارداران دولت انگلیس در مخاصمت ایشان با دولت ایران

چون مقاتلت لشکر انگلیس با سپاه ایران استوار افتاد و این خبر در ممالک آسیا و اروپا سمر گشت اهالی هر دولتی و مملکتی باتفاق این نقض عهد و کسر میثاق را از دولت انگلیس نکوهیده دانستند و عاقبت این جنگ را از بهر ایشان ناگوار شمردند کارداران دولت انگلیس همی خواستند تا خویش را از آلایش این نقض عهد صافی بدارند پس حیلتی اندیشیدند و گفتند امپراطور روس با شاهنشاه ایران مواضعه نهاده تا لشکر بفرستاد و هرات را مسخر داشت و این از بهر آن است که از این پس لشکر روس و ایران باتفاق یکدیگر آهنگ هندوستان کنند و مملکت هند را تحت فرمان آورده در میان خود قسمت فرمایند و این سخنان را در اقدام بنقض پیمان برهانی شمردند لکن مردم دول اروپا این تمویهات غث و سمین نگذاشت و مبادرت ایشان را در این مبادرات پسندیده نداشتند چنانکه اهالی دولت بلجیق در روزنامه که چهارم شهر ربیع الاول زینت طبع محلی داشته و خلاصه احادیث آن بدین شرح است

شرح روزنامه که در دار الملک دولت بلجیق بطبع رسیده

در این سنوات علمداران و اعضاء ممالک انگلیس و همچنان در اراضی هندوستان مردم مجرب مجالس محاوره و مشاوره بگستردند و در کار ایران و مناجزت و مبارزت سخن کردند و در پایان امر سخن بر این نهادند که دولت انگلیس را در مخاصمت با دولت ایران جز ندامت و ندامت بهره نخواهد رسید گرفتیم که دولت انگلیس لشکری بزرگ بجانب ایران گسیل داشت و جزیره چند در کنار بحر فرو گرفت از جبال شامخه و محال بی گیاه و سپاه ایران چگونه عبور تواند کرد زیرا که حفظ آن مسالک صعبه را مددی قلیل کفایت کند با اینکه نظم سپاه ایران بکمال لشکر انگلیس نیست شجاعتی و جلادتی جداگانه دارند که هرگز مردم انگلیس را قوت مقاتلت ایشان نخواهد بود و نیز دانسته ایم که کارداران دولت روسیه پای در دامن کشیده و رضا دهند که مردم انگلیس در ممالک ایران راه کنند یا تجهیز لشکر کنند و هرات را بتیز و آویز درآیند و دیگر اینکه اقامت لشکر انگلیس در بندر فارس

۷۲۱ با ایران چه زیان تواند کرد و در چنین وقت دولت ایران بعد از فتح هرات چه دانسته ایم که لشکر بجانب قندهار و هند
بسند نخواهد راند با اینکه مردم افغانستان از دولت انگلیس رنجیده خاطرند و بزرگان ایشان در دار الخلافه طهران مورد
نواخت و نوازش شاهنشاه میباشند و دیگر آنکه اگر مردم انگلیس در بندر فارس اقامت کنند دولت فرانسه چگونه خاموش شود
با اینکه حق مراوده خود را در جزیره خارک از سابق ایام نشان میدهد و امپراطور فرانسه را در بود و بستر با دولت ایران
مرهای کافی است که با کراهت کارداران انگلیس سفیر ایران را از اسلامبول بپاریس شتاب و عمل فرمان کرد و همچنان
اولیای دولت بلجیق چون دو روزنامه مختلف از دولت انگلیس مشاهده کردند پاسخی از بهر ایشان نگار کردند نخستین روز
نامه که سوزنین پوست نام دارد در دار الملک لندن مطبع کرده بودند که ما این سپاه را بجانب ایران از بهر پادشاه ایران
گسیل داشته ایم ملکه دولت روس میخواهد در هرات راه کند و لشکرها بدانجا انجمن کند و آهنگ هندوستان نماید و در روزنامه
دیگر که تمس نام دارد هم در انگلیس رقم شده مسطور است که جنگ لشکر انگلیس با دولت ایران جز وخامت و ندامت ثمر نخواهد
داشت و مودت کارداران ایران و رنجیدگی ایشان هرگز با دولت روسیه پوشیده نیست بلکه نشو و سلوک پوشیده است
طبع ایشان همچنان دولت انگلیس است مع القصه بعد از مشاهده بزرگان بلجیق این دو روزنامه متضاد را کلماتی چند نقل
کردند که خلاصه آن بدین شرح است همانا اهالی انگلیس بجبارت پالمرستون صدر اعظم خسارت جنگ شرق را از خاطر
نخواهند زیرا که در بیشتر بلدان انگلیس مجلس شوری کرده اند و این رای را پسندیده نداشته اند چنانکه در کاستل اهل مشورت
سخن بر این نهادند که ما در دیوانخانه عدالت آن سپاهی که بدریای فارس سفر کرده جهت طغیان و مدد این خواهیم شمرد
و صاحبان مناصب ایشان را آثم و جانی خواهیم داشت و همچنان از کلکته و بمبئی و دیگر اراضی هندوستان هر روز
نگارش شکایت انگلیس میرسد و نمودار میکنند که گرفتم کارداران انگلیس از بازرگانان هندوستان دل بکنند و خسارت
تجارت ایشان را بچیزی نشمرند اما دولت انگلیس که باید با لشکرهای بسیار آهنگ ایران کند چگونه آن لشکرها را از صحاری
و بیابانهای بی آب و گیاه عبور خواهد داد و حال آنکه لشکر ایران اگرچه چون سپاه انگلیس بکمال نظم نیست لکن دلیرتر و تندتر
و گمان میرود که ایشان را در هم شکنند و دیگر آنکه چه دانسته اند که دولت روس با ایرانیان همدست نخواهند شد و ایشان را
در هم نخواهد شکست کرد دولت انگلیس فراموش کرده که بعد از مراجعت محمد شاه پدر ناصرالدین شاه افغانستان شوریده
شد و از آن شوریدگی پنجاه کرور به دولت انگلیس زیان رسید و شش هزار کس از لشکر انگلیس مقتول گشت اکنون چه
دانسته اند که بعد از فتح هرات لشکر ایران بجانب قندهار و هندوستان کوچ ندهد و مملکت هندوستان را آشفته نکند
در اینحال تسخیر یکی از بندرهای ایران چه سود خواهد داشت و حال آنکه دولت فرانسه بلکه هولاند حق خویش را در تسخیر فارس ۱۸۳۸
میکنند و با انگلیس مسلم نمیدارد و همچنان روزنامه دیگر که ستاره نام دارد و مردم انگلیس رقم کرده اند

شرح روزنامه که در دار الملک انگلیس بملامت دولت خویش در مخاصمت با ایران رقم کرده اند

همانا اگر سبب خصومت دولت انگلیس را با دولت ایران پرسش کرده باشند جواب لال باشیم چه خود سبب را ندانسته ایم
بلکه لارد پالمرستون در حشمت دولت انگلیس سخن بگزاف میکند و اهالی ملت را بخود پرستی برمی انگیزد با اینکه مردم مقتول
میشوند و اموال به هدر میرود و ما از کنون خاطر آگهی نمیدهد و نمیگوید که جنگ ما با دولت ایران که هر از هیچ و تا سبب دارد
نه بهیچیت و هرات را اگر تا هر حد مملکت انگلیس منضم سیل صیانت است چه باید پیوست آورد تسخیر کرد و حال آنکه افغانستان

از روزگار باستان در تحت حکومت سلاطین ایران بوده و سفرای انگلیس که همیشه بحیلت انگیزی طریق منازعت را باز
میدارند طراز این سخن کرده اند که کارداران ایران را چه حیثیت که لشکر به تسخیر هرات بگمارند با اینکه افغانان حدود
ایران را معرض نهب و غارت میدارند همانا پادشاه ایران برای کیفر قتل ظهیر الدوله از شاهزاده محمد یوسف
و نظم حدود ایران لشکر باراضی هرات مامور داشت گر این همان افغان نیست که تا چند سال از این پیش مملکت ایشان
تاختیم و خرابیها افکندیم آیا در شریعت انصاف روا باشد که ما بحمایت چنین مردم وحشی با دولت ایران مصاف دهیم
و اینکه هشت هزار لشکر بدریای فارس مامور شده و دولت ایران را اعلام جنگ داده اند ما چگونه با این اعلام نامه
توانیم نقض عهد دولت ایران را روشن سازیم و برائت ذمت این وحشیهای افغان را از طغیان مدلل داریم
و این اعلام جنگ ظلمی چنان است که شهری را بسوزانند یا بقحط و طاعون دراندازند و اینکه کارداران انگلیس همی گویند
که ما از این گیرودار حفظ حدود هندوستان را از لشکر روس خواهیم کرد هم سخنی بسفاهت است زیرا که بیمناکی ما را از
روسیه تقویم دولت ایران حاجز تواند شد چنانکه دوک ولنگتن سردار بزرگ انگلیس سخن بر این داشت که بر دولت
روس و انگلیس واجب است که در استحکام و استقامت دولت ایران مساعی مشکوره معمول دارند مع القصه
اهالی دولت انگلیس این هنگام که مخاصمت با دولت ایران را استحکام دادند از مودت و مصافات دولت فرانسه
با ایران استیحاشی بدست کردند و در روزنامه که مرچن سبت نام دارد این کلمات را مرقوم داشتند

شرح روزنامه که دولت انگلیس بشکایت دولت فرانسه از مراوده با دولت ایران رقم کرده اند

قبل از تدارک کار اینکه بجهت منع دست اندازی روسیه در حدود هند لازم است باید قدری دقت در رفتارهای
دولت فرانسه نسبت بدولت ایران نمائیم نه از برای اینکه مایه رنجش ما شده است بلکه گله دوستانه کرده باشیم رقابت
دولت فرانسه با دولت انگلیس در ایران خیلی قدیم است و این رقابت نهایت شدت دارد زیرا که تسلط ملک خویش را
در ایران میخواهند همانا مردم فرانسه خواه صدق یا کذب که از برای ما علی السویه است چنان میدانند که دولت
ایران بتحریک مردم انگلیس عهدنامه تجارتی با مسیو سرتیژ بست و از این روی بود که مسیو بوره بعد از رسیدن بطهران
تجدید نکرد آن عهدنامه را ببست و از اینجا معلوم شد که دولت فرانسه میخواهد در ایران کمتر از انگلیس نباشد و این معنی را
نیز میدانیم که مسیو بوره وزیر مختار فرانسه آن هنگام که مستر موره وزیر مختار انگلیس از اولیای دولت ایران رنجیده
خاطر شد پادشاه ایران را سخنی بعرض رسانیده باشد تا رای او را از فرستادن سپاه بجانب هرات تغییر دهد اما در
اینجا باید بدقت نظر رفت که یک صاحب منصب فرانسه که بوهلر نام داشت و نوکر پادشاه و محکوم مسیو بوره است
مامور بمحاصره هرات شد و دیگر با اینکه نزدیک بدشمنی است فیما بین دولت انگلیس و ایران ایلچی کبیر ایران فرخ خان
بنا بمصلحت مسیو بوره روانه فرانسه شد و ما شنیده ایم که ایلچی که از دولت دوست بدولتی دوست رود هدایای باشکوه
بجهت دولت فرانسه برد و جمیع این اعمال را چنان پر معنی می بینیم که امیدواریم که مسیو بوره معنی منازعت پادشاه
ایران را با انگلیس و مقصود فرستادن قشون ایران را بهرات بداند است و بعد از آنکه بداند مامور شدن قشون
هرات بتحریک اهالی روس بوده و این امر افتتاح فتح هندوستان داشته اند امیدواریم که بوهلر و صاحبان مناصب
فرانسه ترک خدمت دولت ایران را خواهند گفت و دیگر باره از فرخ خان سخن خواهیم کرد که مسیو بوره ذلیل ایلچی فرانسه

که در اسلامبول اقامت دارد بعد از رسیدن فرخ خان باسلامبول او را ترغیب بسفر فرانسه کند و اجازت به حضرت
پادشاه ایران را با دولت انگلیس ضامن خواهد بود و ازین مقدمات نتیجه بد حاصل خواهد شد چون این کلمات
بفرانسه بردند بدینگونه پاسخ یافتند

شرح روزنامه که دولت فرانسه در جواب شکایت دولت انگلیس نگار داده اند

درین روزنامه که کونستی توسیونل نام دارد و جواب اهالی انگلیس رقم میشود که مسیو بوره ایلچی فرانسه از دو سال بر زیادت
نیست که بسفارت ایران رفت و سفارت او هنگام مفارقت با دولت روسیه برای دو امر خطیر بود یکی دوستی دولت
فرانسه را با ایران که بدایت آن از روزگار پیشین بود مستحکم بدارد و دیگر آنکه دولت ایران پشتوان دولت ما کند و اگر
نباشد از امداد روسیان باز بدارد و این هر دو را بنیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و مستر موره وزیر مختار انگلیس با کارداران
ایران بنفس خویش مشاجره انداخت که بشرح کردن نمی ارزد و کردار او با دولت انگلیس مربوط نبود لکن بیرون شدن او را
از ایران واجب داشت و مسیو بوره اقامت او را در طهران دوست میداشت اما وساطت او سفید نیفتاد و مستر موره
تا برائت ساحت خویش کند این گناه را بر مسیو بوره بست و امنای دولت فرانسه بسفیر خویش حکم فرستادند که مداخلت در
منازعه انگلیس و ایران نکند و اینکه مسیو بوره دولت ایران را از لشکر فرستادن بهرات منع نکرده سخنی بصدق نیست بلکه
سخن او پذیرفته نشده است و نزد همه کس مکشوف است که دولتهای آسیا در اینگونه امور تا بکجا جد و جهد کنند و چون وزیر
مختار دولت انگلیس سبب شد که دولت ایران ایلچی ما را نیکو نواخت و نوازش فرمود این محبت را هرگز فراموش نخواهد کرد
و اینکه بوهلر در محاصره هرات حاضر شده وی هرگز نوکر دولت فرانسه نبود بلکه در ایران منصب سرهنگی داشت و هنگام
مأمور شدن او بهرات زن و فرزندش نیز آگهی نیافت و با اینهمه مسیو بوره مراجعت او را از هرات از صدر اعظم ایران
خواستار شد و پذیرفته نگشت و اینکه فرخ خان بسفارت فرانسه مأمور گشت بعد از سفارت مسیو بوره و انعقاد معاهده
تجارتی هنگام بود که پادشاه ایران نیز اظهار حقوق فرماید و دوستی دولت ایران با فرانسه امروز بدایت نشده بلکه
از عهد لوئی چهاردهم تاکنون است و در عهد ناپلیون بزرگ تجدید مودت و محبت شده و نام ناپلیون چنان مشتهر است
که گویا در نزد ملل آسیا زنده است عجب نیست که پادشاه ایران پادشاه فرانسه را بمحبت خود مجذوب دارد و برای جانشین ناپلیون
بزرگ مکتوب دلپذیر و هدیهٔ دوستانه انفاذ دارد و همچنان کارداران دولت فرانسه در روزنامهٔ دیگر نگار کرده اند

شرح روزنامه که دولت فرانسه بشکایت دولت انگلیس رقم کرده اند

خداوند باری از برای فرانسه اعداد دولت بزرگ کرده است و ما بر زیادت ازین نخواسته ایم و طمع نداریم که بر بحر و بر عالم
چیره شویم لکن بحر و بر هیچ دولت را بر نمی تابیم اگر دولت انگلیس نیروی خویش را در بحر نمودار کند قوت ما در بر افزون
از و خواهد بود و همین اعداد و آلات ناپلیون بزرگ در میان دول نامور گشت اگرچه انگلیس که قوت ما را شناخته است
و حشمت او را دانسته ایم بهتر باید حفظ مواثیق وداد و اتحاد کنیم لکن با این فزون طلبی که مردم انگلیس راست چنان مکشوف
میشود که این موالفت بمخالفت پیوسته شود و اگر اولیای دولت انگلیس با دولت فرانسه از در وداد و اتحاد ند اظهار این
خودبینی و انانیت نکنند و چنان ندانند که فرمان فرمان ایشان است همانا دولت فرانسه بدین حکومت سر فرو نیاورد
و نیز نگذارد که هیچ جای از روی زمین این اندیشه را تقریر و تمکین دهند و نیز کار بدا[illegible]لت انگلیس بخطا [illegible]

۷ که قوت و حشمت خود را بوسعت مملکت دانسته‌اند و بدانند که با ضعف در ممالک بعیده و مورث تخریب مملکت شود اگرچه در جنگ روسیه بیشتر زحمت لشکر برانند بود و ایشان مأمور شدند لکن سود این جنگ را دولت انگلیس خاص خویش داشته و مداخلت در امور دولت عثمانی را مخصوص خویش دانسته اینک کشتیهای جنگی دولت انگلیس در بحر سیاه و بغاز اسلامبول و جزیره ملطا روز تا روز برزیادت میرود و دیگران مملکت سیسیلیا و اسپانیا باشد و همی خواهد که بر مملکت ایران و ممالکی که در اطراف هندوستان است نمودار کند که انگلیس بر تمامت مشرق زمین بلکه بر تمامت عالم فرمانروا باشد و دولت فرانسه با این فزون طلبی یار و دستیار نخواهد شد و همچنان باز در مملکت فرانسه بروزنامه دیگر نگار کرده‌اند که چون فرخ خان سفیر کبیر ایران با ایلچی انگلیس کار بمسالمت نتوانست آورد ایلچی انگلیس او را گفت اگر خواهی این کار بمصالحت رود میباید بر صفحه بیاض خاتم برنهی و من بسپاری تا آنچه معاهده را خود خواهم نگار کنم و از این فزون طلبی نتوان دانست که دولت انگلیس همی خواهد نخستین در جزیره خارک بلکه در بندر ابوشهر خانه تجارت مقرر دارد و دیگر از برای هند معبری ساخته کند که خراج کسی را رعایت نباشد و در ساحل دریای مدترنیا تا کنار رود فرات راه از آهن پرداخته کند و روی زورق‌ها کشتیهای بخار پیوسته دارد و سلطنت خلیج فارس را از بهر خویش گذارد و در جزیره خارک و بندر بوشهر قلعه‌های محکم بنیان کنند و هیچ مینداند که ما فراموش نکرده‌ایم که هشتاد و هفت سال از این پیش موسیو پیرول کارپرداز دولت فرانسه در بلده بصره با کریمخان زند که پادشاه ایران بود عهدنامه نگار داد و در آن عهدنامه جزیره خارک را کریمخان بدو بخشید

ذکر مقاتلت شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله با سپاه انگلیس در بندر محمره

از آن روز که میان دولت ایران و انگریز کار بستیز و آویز افتاد من بنده نگارنده نیز کرة بعد کرة حاضر بوده‌ام دیده‌ام و شنیده‌ام که جناب اشرف صدر اعظم با سرداران لشکر و سرحدداران کشور رقم کرده و هر که از اشرار حاضر بوده‌اند فرموده که با لشکر انگلیس در ساحل بحر و فرضه بحیره و کنار رود بارها رزم مدهید چه بیشتر کشتیهای جنگی مانند کشتی وسوولین و کشتی فرقت و دیگر کشتیها فراوان است که هر کشتی حمل یکصد و پنجاه توپ تواند داد و گلوله توپ ایشان بیست من و سی من بمیزان میرود و این توپها را جز بدستیاری کشتی سیر نتوان داد و اگر از کشتی بیرون شتابند بر زیادت از توپ چهار پوند و شش پوند و نه پوند نتوانند با خود برد و در مسالک اراضی چندان اسب نتوانند بدست کرد که عرادهای توپ بکیفر و ند کشتی را عبور دهند لاجرم آنوقت که در بحر با هزار توپ رزم آغازند چون آهنگ خشکی کنند افزون از بیست و سی توپ نخواهند داشت و ما رقاص زورق و غواص دریا نیستیم و کار با ماهیان بحر و مردم دریائی نداریم لاجرم جان و سر بر سر حفظ هیچ بندر بباد مدهید و ادوات حرب و ضرب و قورخانه و توپخانه و عمارات و حبوبات در هیچ بندر انباشته مدارید زیرا که دویست فرسنگ حدود ایران با آب دریا منتهی شود و در تمامت این مسافت کشتی تواند بساحل رسید ما را چه افتاده که سپاه را بجا است دویست فرسنگ راه طعمه دریا بگذاریم و سینه ایشان را هدف گلوله توپ شصت و شش پوند بداریم بر شما واجب است که یکمنزل از مینوی آب دورتر اقامت کنید و از در مکث و شتاب کشتی انگلیس در آب [illegible] قلق و اضطراب نشوید هرگاه از ساحل بحر بدمینوی سفر کنند و از کنار آب دور افتند چون شیران جنگی بر ایشان بتازید و رزم آغازید اگرچه در بندر بوشهر نخستین این خطا افتاد لکن جبر کسر ما بنی را شمشیر [illegible]

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

شجاع الملک مومیائی بود چنانکه تفصیل آن بشرح رفت لکن خانلر میرزای احتشام الدوله را در امتثال امر جناب ۲۳۵
اشرف صدر اعظم غفلتی رفت و دولت ایران بازیانی آورد نخستین چون اصغا نمود که سفرای ایران و انگلیس
در شهر پاریس اعداد کار معاهده و مصالحه میکنند اینخبر را استوار داشت و در ساز و برگ مردان و اعداد ورود
میدان غوری بسزا نظر ننمود و هیچ نیندیشید که این عهدنامه تا بامضای کارداران دو دولت توثیق نیافته و تعدیل
نشده ممکن است که لشکر انگلیس حیلتی کنند و در تسخیر محمره غفلت ایرانیان را وسیلتی دانند و از آن پس که دانست
لشکر انگلیس اینوقت را مغتنم داشته اند و دانسته اند که خبر مصالحت لشکر ایران را از کار مناظحت باز داشته و
تصمیم عزم داده اند که نخست بر از جان را به تسخیر محمره جبر کنند پند و اندرز صدر اعظم را از خاطر برد و ولی آنکه
مردان مجرب را مشاوره طلب کند یا آنکه از مبارزان رزم دیده سخنی اصغا فرماید لشکر را جنبش داد و در کنار
بحر تا بدانجا که هیچ کشتی انگلیس تواند سر بساحل نهاد میدان محاربت راست کرده سنگرهای چند در برابر هم
بست که چنانکه مردم این سنگر را بدان سنگر راه آمد شدن صعب میبود و عراده های توپ را بتفاریق در سنگرها
جای داد چنانکه هیچیک پشتوان آن دیگر نتوانست بود و اسبهای بارکش را از بهر آنکه نرخ علوفه ارزان بود
و کار صعب نیفتد بمراتع بعیده گسیل داشت و اندیشه نکرد که اگر کار بهزیمت رود و بنه و آذوق بدست دشمن بغنیمت
رود با جمله نظر نمود پنجاه گام از مینوی آب آنجا که رود فرات با شط شوشتر پیوسته نشود و در جانب غربی محمره
بمسافت دویست گام دو سنگر ببستند در سنگر نخستین آقاجان خان سرتیپ با فوج بهادران جای کرد و سه عراده
توپ چهارده پوند و نه پوند منصوب داشت و در سنگر دیگر محمد مراد خان سرتیپ با فوج بیات و سه عراده توپ
نشیمن جست و محمد تقیخان سرهنگ با یک عراده توپ نزدیک بدان سنگر اقامت کرد و از جانب مشرق قلعه بمسافت
هزار گام نیز یک سنگر بست و محمد حسن خان سرتیپ با فوج قدیم قراهان و دو عراده توپ فرود شد و در جزیرة الخضرا
نیز چند سنگر دور از یکدیگر برافکند عیسی خان سرتیپ پسر حاجی جابر خان با چهارصد تن از مردم بلوچ و عرب
و دو عراده توپ در سنگر جای کرد و در سنگر دیگر برخوردار خان سرهنگ با فوج امرائی و موسی خان یاور فوج
سیلاخوری با سیصد تن سرباز ساخته جنگ نشست و برخوردار خان تا پایان مجادلت قانون مجالدت از دست
نگذاشت و نیروی سپاهیگری و شجاعت نامبردار گشت و همچنان رجب خان یاور با چهارصد تن سرباز فوج قدیم گراز
بدو پیوست و حاجی جابر خان سرحددار محمره با دویست سوار و پانصد تن پیاده عرب نیز سنگری گرفت و دیگر
زین العابدین خان شاهیون که مردی دلیر و رزم دیده است با صد سوار شاهیون دو یرن در جزیرة الخضرا جای
داشت و این گروه را نیز سه عراده توپ نزد خویش بداشت و فرزندش ابراهیم میرزا هشتصد گام دورتر از آب شط در
نخلستان او تراق نمود و شاهزاده پس از زمانی کوچ داده لختی باز پس شد و هزار گام از قفای ابراهیم میرزا
او تراق کرده و قورخانه که بکار لشکر میرفت در معسکر خویش نهاد و قورخانه دیگر نیز نزد ابراهیم میرزا بود و ارزاق و علوفه
لشکر را دویست گام دورتر از آب میرزا ابوطالب وزیر شاهزاده با خود میداشت اگرچه در این هندسه قورخانه را
از قاره و آتش دشمن بیم زیان بود اما کس را اندیشه آن نرفت اینوقت یک فروند کشتی انگلیس کنار بصره
برای حمل آذوقه آمد شدن داشت و شاهزاده کشتی تجارتی می پنداشت دیگر روز چند تن از آن کشتی بدانجا راه

از دور ونزدیک لشکر ولشکرگاه و قورخانه را نظاره نموده مراجعت کردند واز پشت وروی کار آگهی یافتند بالجمله چون
خبر رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس پراکنده شد احتشام الدوله یکتن از مردم خود را بفرستاد تا خبری از عدت
و عدت ایشان باز آرد دیده بانان او از کنار شط العرب لختی راه بپیمود تا کشتیهای انگلیس دیدار شد و هجده
کشتی شمار کرد و از بیم آنکه کشتیها قبل از او بمحمره درآید دیگر توقف نکرده خبر باز آورد واحتشام الدوله باعداد کار پرداخت
وکشتیها روز سه شنبه بیست وهفتم رجب هنگام چاشتگاه در ملتقای آن دو رود عظیم که بدایت شط العرب است
از پی هم برسید چندانکه چهل وچهار کشتی شمرده شد و ده کشتی ایشان را هر یک چهارده توپ بود وچهل و دو کشتی دیگر
هر یک بیست توپ منصوب داشت واهالی کشتی بمسافت چهار هزار گام لنگر در آب افکندند بالجمله روز چهارشنبه
هنگام فرو شدن آفتاب دوازده توپ بجانب جزیرة الخضرا بگشودند و در شبانه که از خاک بصره شمرده می‌شود
در جزیره سلیمان بن غضبان کروهی را از کشتی پیاده کرده سنگری برآوردند و دو خمپاره نصب دادند و از آنجا
تا سنگر ایرانیان هزار گام مسافت داشت روز پنجشنبه قبل از سر بر زدن آفتاب ساز مقاتلت طراز دادند و از آن
سنگر گلوله خمپاره همی بگشودند وچون گلوله هیچ سنگر بدان رسنده نبود از سنگر آقاجان خان بگشادن توپ جنگ رز
پذیره بودند این ببود تا یکساعت از دیدار شدن آفتاب سپری شد ناگاه گلوله خمپاره در میان سنگر آقاجان خان
فرو افتاد و ترکید و از صد بخش افزون شد و پاره از آن به پهلوی چپ آقاجان خان آمده بغلطید و با آن جراحت مردم خود را
بثبات قدم وصیت کرد و او را از میدان جنگ بکناری بردند و پس از دو روز بدرجه شهادت پیوست و دو کشتی دیگر
بمسافت دویست گام با سنگر فوج بهادران روی در روی درآمده و دهان خمپاره گشاده داشت و از قفای آن
دو کشتی بخار دیگر برسید و همچنان تا هشت کشتی به پشتوانی یکدیگر رده شدند بالجمله تمامت کشتیها بجنگ درآمدند
و گلوله توپ و خمپاره بباریدند و از سنگر بهادران مردان جنگی از در مدافعت برخاستند و با گلوله توپ جنگ ارا آستند
عبدالله سلطان کروسی و اسمعیل خان بیک وکیل بهارلو و صمد بیک وکیل افشار نیکو خدمتی کردند و مردانه بکوشیدند و آن
کشتی را که اژدر نام بود با گلوله توپ ثلمه کردند چنانکه از کار افتاد بالجمله پای سخت کردند تا ثقبهای سنگر و جاهای گلوگاه
توپ انمحا و انهدام یافت و چندتن از توپچی و سرباز مجروح و مطروح افتاد در اینوقت احتشام الدوله در سنگر محمد حسن
خان سرتیپ جای داشت و علینقی خان سرتیپ نیز با فوج مهندس حاضر بود شاهزاده بفرمود تا با فوج سنگر بهادران
شود و مردم آن سنگر را مددی دهد علینقی خان راه برگرفت لکن دلی پر بیم و باک داشت و بر جان خویش هراسناک بود
از نیروی چون بسنگر محمد مراد خان رسید خویشتن متوقف شد و خداداد خان برادرش را با فوج مهندس بسنگر بهادران
مأمور داشت سربازان نیمی پراکنده شدند و نیمی بسنگر بهادران رسیدند لکن این قلیل مردم بکاری نبود سنگر بهادران
از پای برفت و سربازان دست از جنگ باز داشتند چه گلوله تفنگ در این جایگاه بکشتی دشمن رسنده نبود و اگر رسیدی
گزنده نبود و هم در اینوقت میرزا ابوطالب حسینقلی خان را با تفنگچی بختیاری جنبش داده بسنگر محمد مراد خان آمد تا شد
که مددی دهد و محمد مراد خان چون جماعتی از فوج بیات را نزدیک سنگر بهادران از پس دیواری که میگ استواری
نداشت باز داشته بود اینوقت فرمان کرد که از هر دسته بیست تن با صاحبمنصب در آنجا اقامت جسته دیگران بسنگر
درآیند و پای اصطبار استوار داشت چنانکه یکتن از سربازان خویش را نگران شد که در فرود سنگر از بیم گلوله خصم

رسیدن کشتیهای انگلیس در کنار محمره

۷۴۰ سر خویش فرو گیرد و او را بخواند و گفت همانا دانسته که تا اجل کس را فرا نشود مرگ را بدو دست رس نباشد من امروز این معنی را بر تو کشف سازم و فرمان کرد تا زمانی دراز بر فراز سنگر راست بایستاد و بسیار گلوله بارید و آسیب بدو نرسید آنگاه از فراز سنگرش بزیر آورد و گفت اکنون در فرود سنگر ایمن باش و جمیله کار کن و در آن سنگر میرزا رضای نایب هزارقانی و محمد حسن بیک سرتاتی جلادتی بکمال ظاهر ساختند و شهسوار بیک در کار هزیمت سپاه خصم کشته دانست به دو حمل توپ حمله ور دار و کوب گرانی نمود و با جمله اینوقت در سنگر جزیرة الخضرا که معدودی از مردم بلوچ در آنجا اقامت داشت معصوم سلطان توپچی با اینکه سنگر او هدف گلوله توپ و خمپاره بود فتوری در ارکان جلادت او راه نکرد و تا آنگاه که بساط منازلت نوردیده شد توپ بگشاده می‌گشت رضا قلی بیک خمسه که وکیل توپخانه بود از نیز جلادتی بسزا نمود و در سنگر محمد حسن خان نیز گلوله توپ بکلیتها گشاده میگشت علینقی خان و محمد مراد خان چون سربازان را پراکنده دیدند کس بشاهزاده فرستاده توپ و توپچی و قورخانه توپ مدد طلبیدند احتشام الدوله گفت لشکر را گسسته استند و کار از دست بیرون شده اعداد اینکار نتوان کرد و از مردم انگلیس اندر آتش زدن قورخانها قاروره بشیشه میان لشکرگاه همی آمد و بدین تعبیه در قورخانه سنگر بهادران قورخانه خمپاره آتش افتاد و نابود ساخت میرزا فضل الله که در میان سنگر بهادران و سنگر محمد مراد خان متوقف بود پاره از گلوله خمپاره‌های او را جراحت کرد و محمد مراد خان او را بجانبی فرستاد و او از آن زحمت جان بسلامت برد از جانب دیگر در سنگر ابراهیم میرزا و فوج گرازی پشت با جنگ کرده شکسته شدند و او یوزباشی عبدالحسین قلمه را نیز دیگی احتشام الدوله فرستاده خبر باز داد و انهی داشت که لشکر انگلیس بیکران از بحر بیرون شده سنگرها را حصار خواهد نمود شاهزاده دیگر سعدی در حفظ سنگر محمد حسن خان نداشت و او را گفت از سنگر بیرون شده با توپخانه و سرباز لختی دورتر از میدان پرتاب گلوله توپ و خمپاره برصف باش تا لکن سرباز چون از سنگر سر بدر کرد و پراکنده گشت اینوقت میرزا ابوطالب بمحمره آمد و لشکر را که در جزیرة الخضرا بود حکم فرستاد تا آمده بشاهزاده پیوسته شوند مع القصه یکساعت قبل از طلوع آفتاب تا پنجساعت بامداد مقاتلت و منازعت روائی داشت چهار کشتی انگلیس نیز شکسته شد و کشتی را با طنابها استوار بستند و بقوت کشتیهای دیگر از محل آفت بکنار کشیدند لکن کشتی اول در چنان از کار شد که کشیدن نتوانستند بعد از پنجساعت مردم انگلیس کشتیها را لختی باز پس بردند و بدان سر شدند که تدبیری دیگر اندیشند این هنگام از پراکنده شدن لشکر اسلام آگهی یافتند و دلیرانه دیگرباره بجنگ در آمدند و تا یکساعت بعد از زوال آفتاب نیران جدال و قتال اشتعال داشت از فوج بهادران بیست و دو تن مقتول گشت و از افواج گرازی و مخبران و بیات زرند پنجاه و هفت تن بخاک افتاد از لشکر انگلیس نیز بسیار کس هلاک شد لکن چون قشون چریک پراکنده شدند و بنده و اندر جناب اشرف صدر اعظم معاینه شده مکشوف افتاد که در کنار بحر با مردم انگلیس رزم دادن از حزم بیگانه افتادن است

کوچ دادن شاهزاده احتشام الدوله از کنار محمره و در آمدن سپاه انگلیس بجای او

چون شاهزاده نیک نگریست که گلوله توپ و خمپاره از لشکرگاه از آن سوی تر همی رود و از طرف دیگر نظاره کرد که بعضی از کشتیهای انگلیس لختی دورتر از لشکرگاه بکنار آمده لشکر خود را پیاده کرده سپاه را با توپ و قورخانه بساحل کشیده سخت هراسناک شد که مبادا جماعتی از سواره و پیاده از کشتیها بیرون شده از قفای لشکر بتاختن آیند و لشکر اسلام

حصاره و هند پس حکم داد که سربازان از سنگرها بیرون شوند سرکردگان تا چار سنگرها را پرداخته کردند و نزدیک شاهزاده آمدند بعد از گفت و شنود فراوان سخن بر این نهادند که یکفرسنگ از کنار آب واپس شوند و اوتراق کنند و علف و آذوقه و قورخانه نیز با خود حمل کنند لکن چون اسب و استر صاحبان مناصب و سربازان در لشکرگاه بود کس حمل بنه و آغروق و برگرفتن آذوقه دست نیافت با اینکه شاهزاده و وزیر او را اسب و استر بجای بود و شتر در زیر [illegible] سراپرده احتشام الدوله بجای ماند و در موقت رستم بیک یاور توپخانه نزدیک احتشام الدوله از برای حمل توپخانه اسب همیخواست و دست رس نبود بالجمله لشکر جنبش کرد و سه ساعت از آن پیش که آفتاب سر در کشد راه برگرفتند و یکفرسنگ طی طریق برده بکنار نخلستان رسیدند و انجمن شدند و سخن بر این نهادند که شب را در کنار نخلستان بامداد کنند چون علف و آذوقه بدست نبود نیمه شب از آنجا کوچ دادند و سه فرسنگ دیگر راه بریده در کنار شط جای گرفتند و در آنجا واپس ماندگان را فراهم کرده روز جمعه بنخلستان سبعه رسیدند و روز شنبه را هم در آنجا اقامت داشتند یکشنبه دوم شعبان شاهزاده سپاه را انتظام کرد و بجانب اهواز در تک و تاز آمد و روز دیگر در اهواز از آن سوی آب اوتراق نمود و چون در کار حرکت و اقامت دل یکی نداشت بفراهم کردن علوفه پرداخت.

شب چهارشنبه پنجم شعبان بشاهزاده خبر آوردند که سه فروند کشتی انگلیس بدین جانب رهسپار است و در عرض راه توپی را که عراده آن شکسته بود جماعتی از مردم عرب با کشتی کوچک حمل میدادند چون در [illegible] که خانه [illegible] بود فرود شدند کشتی انگلیس برسید و مردم کشتی آن توپ را مأخوذ داشتند بالجمله صبحگاه احتشام الدوله فرمان کرد که هم از اینجا سپاه را کوچ باید داد و بفرمود تا بنه و آغروق خویش را از بهر حمل دادن برهم نهادند هم در اینوقت سه کشتی بزرگ و دو کشتی کوچک از انگلیس برسید و در زمان بگشادن توپ و خمپاره در آمدند فوج علینقی خان طریق مراجعت گرفت و خود نیز فوج را مشایعت مینمود و سخن بر این داشت که سربازان بیفرمانی کردند و از حکومت من سر برتافتند محمد مراد خان رزم را تصمیم عزم داد و همیخواست که توپها را فراز آرد و ساز مقاتلت طراز کند احتشام الدوله فرمود که بعد از آنکه ما زیان جنگ را در کنار بحر محرب داشتیم واجب نیست که دیگرباره اقدام بجنگ کنیم و در بیفرمانی صدر اعظم مرتکب گناهی دیگر شویم و فرمان کرد تا لشکر بجانب شوشتر کوچ دهد و از اهواز راه برداشت پنج فرسنگ طی طریق فرموده و محمد حسن خان سرتیپ فراهان نیز ابفرمود تا پنجشنبه ششم شعبان هزار تن سرباز با یکعراده توپ برداشته در ملتقای آب شوشتر و دزفول اقامت کنند و روز دیگر دو عراده توپ و آذوقه و چند روزه ببرند تا سرباز را آسانی عبره دهد و همچنان میرزا ابوطالب را با جماعتی از سواران از بند قیل بجانب شوشتر گسیل داشت تا علوفه چند آنکه حاجت افتد فراهم دارد و دیگر سپاهیان را بفرمود از راه دزفول بطرف شوشتر شوند و خود با فوج [illegible] و مهتران [illegible] است با کشتی کوچک از آب عبور کرده بجانب شوشتر شتاب گیرد در اینوقت مکشوف افتاد که فوج فراهانی [illegible] کردند و محمد حسن خان آهنگ دزفول با آنجماعت از بند قیل عبور داد سخن شاهزاده را وقعی ننهادند ناچار شاهزاده طریق شوشتر پیش داشت و محمد خان سرتیپ را بفرمود تا با فوج زرند از راه دزفول قطع مسافت کرده در شوشتر بلشکرگاه پیوسته شود اما مردم انگلیس بعد از کوچ دادن سپاه ایران بمحمره در آمدند و سه عراده توپ از لشکرگاه آقاخان خان [illegible] یکعراده خمپاره با خود داشتند و هزار و پانصد [illegible]

از غلات و حبوبات بهره ایشان گشت و از هندوی چون شاهزاده وارد شوشتر گشت با لشکر از راه و بیراه چپ و پوت ۴۹
و توپهای لشکرگاه دو عراده از عسکر محمد مراد خان و سه عراده از عسکر محمد حسن خان شوشتر حمل شد شاهزاده
بتجهیز لشکر پرداخت و محمد مراد خان سرتیپ را بفرمود تا فوج بهادران وزرند و سه عراده توپ و چهار صد سوار
بجانب اهواز کوچ داده و لشکر را فرمان کرد که در کنار بحر با سپاه انگلیس رزم دهند و نگران باشند هرگاه از کنار بحر
بسوی سفر کنند بر روی ایشان بتازند و رزم اندازند اما محمد مراد خان بعد از آنکه وارد اهواز شد و گاه مقاتلت را
مبارز کرد سردار انگلیس اترم صاحب و بالیوز بمحمد مراد خان شرحی نگار کرده بود که مکشوف افتاد شما با توپ و سرباز
با هواز آمده اید و آهنگ محاربه نموده اید تا با ما رزم دهید و دو روز است که از دولت انگلیس خبر مصالحه را آورده اند
هنوز اکنون کارداران دولت ایران شما را آگهی فرستاده اند یا هنوز بیخبرند بالجمله اگر شما آهنگ جنگ کنید گناه کرده دولت
خواهید بود و میان دولتین حدیث فتنه خواهید کرد محمد مراد خان خط او را بشاهزاده فرستاد و در جواب نگاشت
که ما هنوز از کار مصالحت بیخبریم و اگر خبری رسیده بنزد احتشام الدوله برده اند لکن شما را در این سخن راست گوی میدانیم
و دست از مقاتلت کشیده خواهیم داشت تا خبر مصالحت و مسالمت برسد و بعد از روزی چند چون خبر مصالحه بین
دولتین برسید جانبین از مناجزت و مبارزت دست باز داشتند و هم در این سال نجف میرزا که از شاهزادگان
هندوستان بود و نسب با میر تیمور گورکان میرساند سفر عتبات عالیات و زیارت آستان اشرف را تصمیم عزم
داده همه جا پست و بلند زمین را در نوشته و از حدود هندوستان در گذشت ولی آسیب مخافت طی مسافت
کرده وارد قندهار شد و آنروز که از شهر قندهار کوچ داده در قریه کوکران منزل کرد شبا هنگام چندتن از صعالیک
و دزدان افغانان بر ایشان در آمده بعضی از اموال ایشان را بسرقت در ربودند بالجمله از قندهار نیز راه بریده و
اراضی خراسان را در هم نوشته بحضرت دار الخلافه رسید و کارداران دولت ایران که حفظ حشمت مهمان را واجب
شمارند در نواخت و نوازش او حدی بکمال فرمودند و نجف میرزا بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم بحضرت
شاهنشاه عجم باریافت و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت و گاه گاه که شاهنشاه بر ارکه سلطنت متکی گشت و
چاکران درگاه بر صف میشدند نجف میرزا نیز در صف امرای با نژاد قاجار با تاج مرصع و کفش زرین ایستاده
میگشت بعد از چند ماه با مکانت تمام رخصت حاصل نموده طریق عتبات عالیات برداشت و بحفظ و حشمت مهمان
پذیری او بسر حدداران ممالک محروسه منشور رفت

ذکر واردات احوال شاهنشاه ایران السلطان ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو هجری مطابق سنه لوی ئیل ترکی چون شش ساعت و پنجاه و چهار دقیقه از روز
پنجشنبه سیزدهم شهر رجب سپری شد و آفتاب از برج حوت به بیت الشرف حمل تحویل داد و عید عجم و نوروز جم پیش آمد و این
بزرگتر و شریفتر عید مولود امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود که در بیشتر روایت هم در این روز است بالجمله شاهنشاه
ایران السلطان ناصرالدین شاه قاجار جشن عیدی بگذاشت و حق این هر دو عید را یک ادا کرده و دست خویشتن
درهم و دینار بر تمامت چاکران عطا فرمود و علاوه بر نشان و حمایل امیر تومانی حاجی نیز بوتانی و نشان تمثال
شاهنشاه و لقب ایلخانی و عصای مکلل و علاقه مرصع و شمشیر مهند و انگشتر ثمین و ساعت الماس و خلاع فاخره

 که از پس آن دیگر جناب اشرف صدر اعظم را بذل فرمود درین عید یک قطعه قلمدان مکلل بالماس که شخص اول ایران و صدارت عظمی را علامتی بزرگ است بمصحوبت حاجی علیخان حاجب الدوله انفاذ فرمود و حاجب الدوله در حضرت صدر اعظم پیام شاهنشاه را بدین سخنان بگذاشت که ملک الملوک عجم میفرماید که صدر اعظم تاکنون از در عقیدت و نیک اندیشی از طریق خدمت بمقامات رفیعه ارتقا جست و بدشوارترین سختیها مرور کرد و در رضای ما در حفظ تن و جان بر جهان نهاد اکنون انتظار داریم که از اثر لیقه و مداد حبر این قلمدان آثار بزرگ در دولت ما ظاهر شود و اوامر و احکامی که باعث آبادی مملکت و رفاه رعیت و انتظام لشکر و امیدواری کل طبقات نوکر و حصول فایدهای کلی بجهة دین و دولت و ملک و ملت باشد جاری گردد تا سالی دیگر مورد الطاف و اشفاقی بزرگتر گردد حاضران مجلس حق گذاری پادشاه را چنین بشکر گذاری بر خاک بر نهادند بالجمله چون بساط عیدی بپای رفت شاهنشاه ایران بصوابدید صدر اعظم بکار عمال و حکام ممالک محروسه نظری گماشت و میرزا صادق قائم مقام که بتقبیل سده سلطنت شتافته بود حمایل و نشان امیر تومانی یافته مراجعت بآذربایجان کرد و جان محمد خان قاجار بجای چراغعلی خان حکومت شاهرود و بسطام یافت و حکومت خمسه با چراغعلی خان تفویض گشت و محمد ابراهیم خان یزدی حاکم خوانسار و گلپایگان آمد و شاهزاده علیقلی میرزا ملقب باعتضاد السلطنه گشت و عبد الله خان صارم الدوله بمنصب میرپنجگی مفتخر گشت و نشان و حمایل این منصب یافت از پس این وقایع ذکر سوء سلوک مستر موره و صورت حال او را که در جزیره بمبئی بزینت

طبع در آورده بودند بدین شرح رسید

ذکر سوء سلوک و فتنه انگیزی سفرای انگریز در ایران بخلاف عهدنامه بنحوی که رعایای انگلیس از روی انصاف در جزیره بمبئی طبع کرده اند

مستر موره که با ایران رفت ترک دوستی با دولت ایران را وجهه همت ساخت و علم دولت انگلیس را که علامت دوستی بود بینداخت و این علمی بود که از روز اول افراشته بود و برای کارهای بزرگ و واقعه کار آنچه معلوم داشته و بحقیقت رسیده این است که دولت انگلیس دولت ایران را عظیم میدانستند و آنرا نیکخواه خود دانسته بود و [illegible] گویا هنوز هم بآن عقیده باقی باشند اما مامورین ایشان بواسطهٔ اغراض نفسانی دولت ایران بلکه تمامی اهالی مذهب و ملت را رنجانیدند چنانکه تغییر نیت برای دولت و ملت ایران پیدا شد چنانکه حال انگلیس را دشمن قوی میدانند و چنان میدانند که انگریزان میخواهند دولت ایران را یکی از اجزای هندوستان شمار کنند چنانکه مکنیل صاحب در قضیه هرات با اینکه بی حق بود حرکتی نامناسب نمود و سفارت ایران را بانجا که روم کشید عوض آنکه دولت انگلیس او را تنبیه کند حسینخان اجودانباشی که مامور لندن بود که دلایل واضحهٔ خود را حالی کند راه ندادند و چرا باید دولت انگلیس سفیر یک دولت قدیم را راه ندهد و عهد دوستی را برضای مکنیل صاحب معلق بدارد لهذا از آن روز دولت ایران از دوستی و درستکاری انگلیس مایوس شدند و ایرانیان چندانکه ممکن بود باکمال اکراه هر خلافی که از فرستادگان انگلیس بظهور میرسید متحمل شدند چه دانستند سلوک مامورین را بدولت انگلیس حالی کردن کمال اشکال دارد چه سفیر را راه نمیدهند و مکتوب را جواب نمیفرستند و دولت ایران بسیار در قید دوستی انگلیس بودند که متحمل اینگونه ناملایم شدند چنانکه امیر بخارا نتوانست متحمل شود و با استادرت همان کرد که مشهور شد بالجمله دیگر از سفرا شیل صاحب مدام توقف در ایران از برای هر جزئی سختیها کرد و مرادها برای ایران حالی نمود و همه دار سفارت را مسکن کرد و مردم را

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

به بست سفارت دعوت می‌نمود و از دولت ایران روگردان میکرد چنانکه ایلخانی فارس و کوچک خان و سیف‌الملک (۲۷
و عباسقلیخان سردار لاریجانی و حسین خان نظام‌الدوله و پسرهای میرزا آقاخان و بابا خان خوانساری را بی آنکه از دولت
ایران آسیبی به ایشان رسد به بست سفارت دعوت کرد و اولیای دولت بمداخله سفارت بزحمت تمام ایشان را راضی
کرده از بست بیرون آوردند و همچنان در عهد شیل صاحب و فرنت صاحب سالار پسر آصف‌الدوله از دولت ایران
یاغی شد و ایشان همیشه حمایت از یاغیان دولت کردند و خواستند دست سالار در دولت ایران ضعیف کنند دیگر آنکه یار
محمدخان در مقدمه سالار لشکر بخراسان آورد و خدمت کرد و سکه بنام پادشاه زد و خلعت گرفت و ظهیرالدوله
لقب یافت معلوم است که هرات را جزو ممالک پادشاه میدانست و خود را از جانب دولت حاکم میدانست و بعد از
فوت او پسرش صید محمدخان اندازه از فرمان و خلعت پادشاه حاکم هرات شد و سکه و خطبه بنام شاه کرد و برادر خود
محمد صدیق خان را بملازمت رکاب فرستاد و شیل صاحب چون چنان دید بنای سوء سلوک گذاشت و از آنجا چون
چیزی حاصل نشد بدولت خود نوشت تا با شفیع خان سفارتند مقیم لندن ترک مراوده کردند و صریح اعلام کردند
که تا امر هرات را اولیای دولت با شیل صاحب نگذرانند افتتاح مراوده نخواهد شد و حال اینکه آنچه معلوم شده از
انگلیس ادعا باید نمایند که هرات کس نزد دو مراوده نشود و اهل ایران چنانکه در عهد خاقان و محمد شاه مراوده و مکاتبه
داشتند داشته باشند عریضه و پیشکش از هرات برود و فرمان و خلعت بیاید و اگر کسی بخیال گرفتن هرات بیفتد ایرانی
منع کنند و حکام قاین و پسرهای رو هرات هیچیک دست اندازی بیکدیگر نکنند باری بعد از شیل صاحب نوبت
طامسن صاحب رسید و او از همه بدتر کرد و امام مسقط را محرک شد که بطورهای نامناسب اغتشاش کاری کرد تا لشکر
ایران در بندرعباس او را اسیر کردند و همچنان خان ارگنج را محرک شد تا با لشکر زیاد بر سر مرو و سرخس آمد او هم
بقتل رسید و دید آنچه دید واقعه هنگام چه جهت دارد که چرا باید مامورین انگلیس در پای تخت ایران باعث اینهمه مفسده
شوند تا دولتین نقصان پذیرد و حال آنکه هرگز از ایران نسبت بانگلیس بدی نیامده است و بدترین کارها اینکه طامسن
صاحب کرد قرارنامه هرات را بهم زد و بنای آدم فرستادن و کاغذ نوشتن بهرات گذاشته بود تا صید محمدخان
نوکر مطیع دولت را روگردان نمود و باین قناعت نکرد و نوشت یکی از انگلیسان بهرات آمد و پهلوی صید محمدخان
افتاده بنای فساد گذاشت و سرحدات خراسان را مغشوش کرد چنانکه خراسانی یکروز از تاخت و تاز هراتی و ترکمان
آسوده نبودند و تا فوت صید محمدخان و حکومت شاهزاده محمد یوسف آن شخص انگلیس در هرات بود و اگر چنین است
دولت ایران حق دارد که آن قرارنامه را نابود فرض کند و در کار هرات آنچه صلاح خود داند بکند خلاصه طامسن
صاحب دولت ایران را فارغ نگذاشت مدتی بر سر پسرهای میرزا جواب و سؤال کرد و مدتی بر سر حاجی عبدالکریم
شکارپوری بوده اند و شکارپور داخل ملک انگلیس است و حمایت او علم سفارت را انداخت با اینکه حاجی عبدالکریم
خود میگوید اصل من قندهاری است و رعیت ایرانم مع القصه بعد از طامسن مستر موری رسید کارداران دولت تا سرحد
مهماندار برای او فرستادند بعد از ورود وقتی بحرف آمد مثل سابقین بر سر فرهاد میرزا سخن در انداخت بعد از مدتی
گفت و شنود چون دید نمیتوان عموی پادشاه را تبعه انگلیس کرد ظلمی هم با او نشده او را بحقیقت نه دولت ایران نمود
دست بکارهای دیگر زد مثل اینکه فراش او را دزدی گرفته بودند مدتی گفتگو داشت که باید نوکرهای

۷۵ شحنه بچوب تنبیه شوند هرچه میگفتند تقصیر با فراش است که شراب خورده و مستی کرده فایده نداشت از همگونه کارها داشت تا بمیرزا هاشمخان رسید و او را در اندرون محمد شاه غلام بچه بود و همراه خادمان حرم و لیعهد به تبریز رفت و شاهنشاه چون مراجعت فرمود و بر تخت جلوس کرد او را غلام پیشخدمت کردند و دویست تومان مواجب دادند بعد از چندی استدعا کرده نوکر نظام شد بعد بی سبب بسفارتخانه رفته بست نشست طامسن صاحب خواست او را نهشتی سفارت کند امنای دولت او را بحرف حسابی مجاب کردند و خواستند او را از بست بیرون بیاورند و او مماطله میداد طامسن خواست آدمی از خود همراه او کند امنای دولت راضی نشدند چه هرکس را آدمی همراه میکردند داخل تبعه دولت انگلیس میشمردند گفتند بمداخله سفارت بیاید تا التفات به بینند هنوز این امر در میان بود که مستر موری را هنگام حرکت بجانب ییلاق شد پس میرزا هاشمخان زن خود را برداشته به ییلاق برد و نزدیک باغ مستر موری منزل داد و اینکار در طهران بطورهای قبیح شهرت کرد اولیای دولت مستر موری را بکاغذ رسمی اطلاع دادند و بدول دیگر نیز اعلام کردند که شاید مستر موری تنبیه شود و فسادی برای او و ایرانیان طراز نشود اصلا اعتنائی نکرد و بعد از مراجعت از ییلاق نزدیک بسفارتخانه خانه برای زن میرزا هاشمخان کرایه کرد و منزل داد علما و مردم شهر مطلع شدند و بکاغذهای شرعیه عرایض بامنای دولت نوشتند و نزدیک بود دلوای عام شود مستر موری دید که پرده کارش دریده شد بهانه نمود که میخواهم میرزا هاشمخان را نوکر سفارت کنم و بفارس بفرستم بخصوص گفتگوها شد جواب دادند که تو نوکر دولت را چگونه نوکر سفارت میکنی اصلا بگوش او فرو نرفت و اصرار نمود و بصراحت اسم زن او را نوشته مطالبه مینمود و میخواست امنای دولت مجبوراً زن او را بسفارتخانه بفرستند و این اسباب فتنه و شورش عظیم بود عاقبت بهمین بهانه علم دولت را فرو انداخته و ترک مراوده نموده از طهران بیرون آمد و بمملکت روم رفت واقعه نگار میگوید چه زحمتها که امنای دولت ایران کشیده اند که شورش عام نشده اگر طامسن علم انداخت باز برای مردی تاجر بود اما بر سر یک زنی علم انداختن بمنتهای دولت انگلیس چگونه رفع این قباحت خواهند کرد و با سفیر خود چه خواهند گفت میگویند و سلطان مراد خان بتحریک انگلیس لشکر بقندهار برد و آهنگ هرات کرد اگر راست و درست است که برخاستن سفارت انگلیس از ایران برای تمهید چنین کاری بود روزنامه نویس بمبئی میگوید موافق چند عهدنامه انگلیس باید ابداً در کار هرات مداخله نکند و در امر افغانستان داخل نشود مگر وقتی داعی مصالحه در میان آید از روزی که مستر کمبل بخلاف عهدنامه حرکت کرد سفرای انگلیس بنای بیقاعدگی گذاشتند والا هرگز امنای دولت ایران خلاف عهد که خلاف دین

ایشان است نخواهند کرد و نکرده اند و دولت انگلیس عهد را بر بنیان گذاشته است

فرستادن لوی ناپلیان ایمپراطور مملکت فرانسه رسول نامه و نشان بحضرت دار الخلافه طهران

چون عهد مودت میان دولت ایران و فرانسه استوار شد و صورت معاهده چنانکه مذکور شد مسطور گشت ایمپراطور ممالک فرانسه بقانونی که در میان سلاطین یوروپ مقررات که نشان دولت خویش را از برای یکدیگر بتحف و هدایا فرستند اعظم و اجل نشان دولت خود را از درجه لژیون و نور مرصع بالماس شاهوار با حمایل که خاص آن نشان است بحضرت دار الخلافه بیاخت و نامه از در مهر و وفا و حفاوت نگار داده

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

این جمله را نزد یک موسیو بوره وزیر مختار و ایلچی مخصوص خود که در دارالخلافه طهران اقامت داشت فرستاد تا او ۷۵۲
بطالعی مسعود در پیشگاه سلطنت پیشگذرانند لاجرم موسیو بوره بعد از رسیدن نشان کارداران دولت را آگهی فرستاد
تا هنگام معین نمودند لاجرم روز پنجشنبه هفتم شهر ذیقعده که وزیر مختار را رخصت بار حاصل بود محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی
برحسب فرمان با بیست تن از غلامان پادشاهی و ده تن فراشان دربار بسفارتخانه پاریس رفته ایلچی مخصوص را با
مسیو لژن که حامل نامه و نشان را از پاریس بدارالخلافه همراهی کرد با سایر تبعه سفارت بتقبیل سده سلطنت دعوت
کرده ایشان را جنبش داده از سفارتخانه بکالسکه درآوردند و بعضی از چاکران درگاه با جامه که رسم نهاده اند برای حفظ
حشمت او در کشیکخانه حاضر شدند و بعد از آسایش و آرامش او را بحضرت ملک الملوک عجم بردند و در پیشگاه پادشاه
جماعتی از شاهزادگان مانند علیقلی میرزای اعتضاد السلطنه و اردشیر میرزا حاکم طهران و احمد میرزا و ایلدرم میرزا
برصف بودند و هر یک از اثاثه سلطنت را مانند شمشیر الماس و سپر مرصع بجواهر آبدار و دیگر اشیا را حامل بودند و از مقربان
حضرت میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه با سلب و حمایل و نشان حاضر شدند و همچنان
شاهزاده کیومرث میرزای ایلخانی قاجار و میرزا احمد خان سرکشیکچی باشی و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی و جماعتی از
غلام پیشخدمتان و دیگر چاکران رده بستند این هنگام وزیر مختار دولت فرانسه درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت بعرض
رسانید که مسیو لژن مامور بخدمتی بزرگ شده از قبل اعلیحضرت امپراطور فرانسه بدربار معدلت مدار شاهنشاه ایران
رسیده پیام گذار است و این بنده برحسب فرمان صورت حال را معروض میدارد که چون قواعد وداد و اتحاد میانه
دولتین علیتین تشیید و ممهد است اعلیحضرت امپراطور فرانسه برای تکمیل این عهد مفاوضت نشان درجه اول دولت خود را
که مرصع بالماس شاهوار است و لژیون دونر نامیده میشود بحضرت ملک الملوک عجم برسم هدیه انفاذ داشته و حکم رفته
که من بنده خویشتن ابلاغ پیام کرده تسلیم کارداران حضرت دارم و نامه مهر ختامه امپراطور فرانسه را با نشان در طبق
نهاده قربت حضرت یافت و شاهنشاه نامه و نشان را برگرفت و کلمه چند بفصیح تر بیانی که مشعر از عهد و اتحاد با امپراطور
بود بر زبان آوردند آنگاه وزیر مختار رخصت انصراف یافته با آن حشمت و مکانت بخدمت جناب اشرف صدر اعظم
و فرزند او میرزا کاظم خان نظام الملک تأسیس قواعد دوستی میان دولتین ایران و فرانسه کردند و امپراطور فرانسه
نشان لژیون دونر از درجه اول خاص صدر اعظم انفاذ داشته بود و نشانی از مرتبه سیم از بهر نظام الملک عطا رفته بود
این هر دو نشان را وزیر مختار و مسیو لژن حمل داده روز دیگر بحضرت صدر اعظم آمدند و تسلیم دادند جناب صدر اعظم
ایشان را حشمتی نیکو نهادند و بر مراتب اتحاد و یکجهتی بیفزودند و چون میرزا عباسقلیخان منشی وزارت دول خارجه و میرزا
ملکم خان مترجم دولت ایران در عقد معاهده رنجی برده بودند از بهر هر یک از ایشان نیز نشانی مبذول افتاد و هم در این سال
ذوالفقار خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که حکومت قم و ساوه داشت بمنصب جلیل استیفای ممالک محروسه سرافراز
گشته تشریف شاهانه یافت و عیسی خان بیگلربیگی قاجار دولو حکومت ملایر و تویسرکان یافت و برحسب فرمان امانی شتافت

ذکر سفارت فرخ خان امین الملک از دولت ایران بدار السعاده اسلامبول و دار الملک پاریس

چون میان دولت ایران و فرانسه مبانی محبت تشیید یافت واجب افتاد که سفیری حسب زمان بدار السلطنه پاریس
سفر کرده قاعده وداد را بیک ترمرصوص و محکم بدارد لاجرم بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرخ خان کاشی

غفاری که خازن دینار و دراهم مخصوص بود بموجب فرمان شاهنشاه ایران بسفارت کبری مأمور گشت و ملقب بامین الملک ۷۰
آمد و نشان تمثال شاهنشاه که مکلل بالماس آبدار بود تشریف یافت و سفر پاریس را تصمیم عزم داد و هم چنانکه فرمان
رفت که در دار السعادة اسلامبول قربت حضرت خداوندگار روم جوید و شطری از مراتب اتحاد دو دولت ایران و روم باز گوید
و اجازت یافت که در اسلامبول با فرانسه سفیر انگلیس را دیدار کند و سوء سلوک سفرای انگلیس را در ایران و بهانه جوئی
و شرارت طبع ایشان خاصه مستر موری و ناهمواری او را باز نماید و دیگر دراز دستی امیر دوست محمدخان را از کابل بقندهار
و آهنگ او را در تسخیر هرات و اختلال امر خراسان روشن سازد و بنماید که کارداران ایران در فتح هرات و تسخیر افغانستان
ناچار شدند و اگر توانند آلایشی که زلال صفا و صدق دو دولتین را بی اندامی سفرا عارض شده مرتفع سازد لاجرم با نایب
دفتر خود و منشی و دیگر مردم از تبعه سفارت روز دوشنبه یازدهم ذیقعده از حضرت دار الخلافه راه برگرفت و مسیو [illegible] مترجم
سفارت فرانسه با او همراه شده و در عرض راه تا ورود تبریز حکام بلدان و امصار حشمت سفارت کبری را بداشتند و او را
بامکانتی لایق در آوردند و از شهر تبریز روز بیست و چهارم ذیحجه طریق اسلامبول پیش داشت و چون بحدود اراضی دولت
عثمانی رسید مهمانداری از قبل وجیه پاشا والی ارزن الروم با نامه مهرخانه او را پذیره کرد و حسین پاشای فریقی که
بمعنی امیر تومان است و حاجی عاکف افندی امیر پنجه و سلیم بیک سرتیپ و علی آقای سرهنگ سواره نظام و حاجی مصطفی
سرهنگ سواره غیر نظام با دویست و پنجاه سوار باستقبال برسیدند و امین الملک را بدین تکریم بقریه آلاشکرد که نخستین
منزل است از حدود دولت عثمانی در آوردند و در منزل دهار که چهار منزل تا ارزن الروم مسافت است میرزا [illegible]
کارپرداز دولت ایران مقیم ارزن الروم پذیره کرد و روز بیست و یکم محرم که امین الملک وارد ارزن الروم خواست شد
وجیه پاشا نخستین کهیا بیک و پیشکار خود را باستقبال فرستاد و از پس او حاجی غایب پاشای میرلوا و مصطفی افندی بین باشی
برسیدند و اسمعیل پاشا سردار اناطولی چند تن از صاحبان مناصب نظام را از جانب خود گسیل داشت و دویست تن
از بازرگانان ایران نیز طریق استقبال سپردند و قبل از ورود بارزن الروم چون قونسول انگلیس که اقامت ارزن الروم
داده حاضر نبود موسیو ابت نایب او با تبعه خود امین الملک را پذیره شدند و قونسول دولت فرانسه چون مریض بود تبعه خود را
باستقبال فرستاد و یکفوج سرباز با طبل و شیپور تا نیم فرسنگی شهر آمده صف بر زدند و بعد از آن سرکشیک پاشا با جماعتی
و قاضی و مفتی برسیدند و در ظاهر شهر خیمه از بهر ایلچی کبیر که ساعتی آسایش کند افراخته داشتند درویش پاشا و علی
پاشا و عمر پاشا و چند تن دیگر صد گام از خیمه بیرون شده استقبال کردند و همچنان والی شهر گامی چند پذیره شد
و ایلچی کبیر را دریافت و از آنجا بسفارتخانه که معین کرده بودند سفارت کبری را تحویل دادند و قونسولهای دول متحابه
بسفارتخانه آمده ایلچی کبیر را دیدار کردند و وجیه پاشا دقیقه از طریق مودت فرو نگذاشت جز آنکه بیرون معاهده از برای
حشمت او هیچ توپ گشاده نداشتند و عذری چند برتراشیدند و در هیچ منزل از مشروب و ماکول تقدیم ضیافت
نکردند بلکه گاه گاه سفره سفیر کبیر از برای رجال دولت عثمانی گسترده بود و چون ایلچی کبیر باز دید تصمیم عزم داد
کشیکچی باشی خود را با جماعتی که جامه برسم چنین امر در بر داشتند نزد ایلچی کبیر فرستاده تا بملازمت حضرت او بسرای
والی آمدند و وجیه پاشا تا بیرون رواق خود باستقبال سفارت کبری گرد و ایلچی کبیر بعد از دیدار او مشیر پاشا و از
پس او قونسولها را باز دید نموده روز بیست و هفتم محرم از ارزن الروم راه برگرفت مصطفی پاشای میرلوا

و علی پاشا و جماعتی تکمیل راه او را مشایعت نموده مراجعت کردند و حسین پاشای امیرتومان که مهماندار بود با او روانه شد و تا سرحد خاک ارزن الروم ملازم خدمت بود بالجمله سفیر کبیر چون از اراضی ارزن الروم بدانسوی شد عثمان پاشای والی طرابزن کیمیای خود را باتفاق قاپوچی باشی بمهمانداری پذیره فرستاد و حاجی میرزا احمدخان که از قبل دولت ایران مقیم اسلامبول بود تا طرابزن استقبال کرد و روز ورود ایلچی کبیر بطرابزن دو فرسنگ از شهر بیرون شد و همچنان دفتردار افندی و قاضی و مفتی و جماعتی از بزرگان دولت عثمانی و موسیو پوشارا قونسول دولت فرانسه و تجار و تبعه دولت ایران سفارت کبری را پذیره شدند و در ظاهر شهر سفیر کبیر را در خیمه که از بهر او افراشته بودند فرود آوردند و سربازی که حاضر بود برسم نظام سلام داد و والی پاشا نیز در خیمه او را دریافت و پس از ساعتی از آنجا راه شهر پیش داشته با حشمتی تمام در سرای والی پاشا که از بهر منزل سفارت تعیین یافته بود درآمد و بیست و یک توپ از بهر حشمت سفارت کبری بگشادند و همچنان قونسول فرانسه و قونسول نمسه از بهر حشمت سفارت پرده بیرق خویش را افراشته کردند و روز چهاردهم صفر ایلچی کبیر از طرابزن روانه اسلامبول شد والی پاشا او را وداع گفت و بعد از بیرون شدن ایلچی کبیر نیز نوزده توپ بگشاد و قونسول فرانسه و نمسه تا کنار بحر مشایعت کردند روز جمعه هفدهم صفر کشتی سفیر کبیر بکنار شهر اسلامبول رسید و بیرق شیر و خورشید که خاص دولت ایران است بر زورق نصب کردند برحسب امر کارداران دولت عثمانی دو امیرآخور و شش تن رایض از صدر اعظم دولت عثمانی و دوازده تن فراش برسیدند و یک راس اسب خاص سلطان را خاص از برای سفیر کبیر بیاوردند و پانزده سر اسب نیز از برای تبعه سفارت حاضر ساختند و با اینکه هم از سفارت دولت ایران و هم از سفارتخانه دولت فرانسه کارداران دولت عثمانی اعلام رفته و بر ذمت ایشان فرض بود که لایق شأن سفارت کبری منزلی معین کنند تقدیم امر نکردند و معذرت خواه شدند که برضای خداوندخانه ما هیچ سرای را نتوانستیم پرداخته کرد پس سفیر کبیر و تبعه سفارت برنشستند راه سفارتخانه پیش داشتند و تبعه دولت ایران در همه راه از قربانی و نثار خودداری نکردند و او را با حشمتی لایق بسفارتخانه درآوردند و روز دیگر کامل بیک از حضرت سلطان بدار سفارت آمده پرسشی بسزا نمود و روز پنجم ورود چنانکه در روز نخستین معمول داشتند تشریف سفارت کبری از درگاه سلطان حاضر شده سفیر کبیر تبعه سفارت را برداشته راه برگرفت و بباب عالی آمده نخستین به رواق فواد پاشا ناظر امور خارجه در رفت فواد پاشا یک نیمه مجلس را بر زیادت پذیره شد و ایلچی کبیر را بر صدر انجمن جای داد و تبعه سفارت بر صف نشستند و با یکدیگر وداد و تشبیب اتحاد دولتین این مجلس بپای رفت و از آنجا برواق عالی پاشا صدر اعظم دولت عثمانی برفت عالی پاشا نیز در تعظیم سفارت کبری و تکریم سفیر کبیر دقیقه مهمل نگذاشت و تا نیمه رواق او را استقبال کرده بعد از جلوس و کلمات مودت انگیز سفیر کبیر مراسله که صدر اعظم ایران نگار کرده بود بدو تسلیم داد و عالی پاشا با فرحت طبع و رغبت خاطر اخذ فرموده آنگاه با همان تشریف و حشمت سفیر کبیر از مجلس او بیرون شده بدار سفارت آمد و چون در آن ایام از دولت عثمانی منصب صدارت کبری متزلزل بود و عالی پاشا استعفا جسته رشید پاشا که هم از آن پیش این منصب داشت بجای او صدر اعظم شد سفیر کبیر ایران را تقبیل حضرت سلطان بتاخیر رفت تا چون روز یکشنبه سیم شهر ربیع الاول برسید ادراک حضرت سلطان را

اجازت یافت و دو سر اسب خاصه از بارهبند سلطان با زین و برگ زر و پانزده سر اسب دیگر را ایلچیان دولتی
برداشته بمدار سفارت آوردند تا سفیر کبیر و حاجی میرزا احمد خان وزیر مقیم و تبعه سفارت برنشستند و طریق سرای
سلطانی پیش داشتند در عرض راه همه جا برسم نظام قراولان سلام دادند و بعد از ورود بسرای سلطنت کامل
بیک تشریفاتچی و سعید بیک مترجم و عاصم بیک از پیش روی سفارت کبری همی طی مسافت کردند و در هر جا بلند
و ساحتی صد اکانه مردم عسکریه با جامه نظام سلام دادند فؤاد پاشا ناظر امور خارجه نخستین امین الملک را دریافت
و لختی در رواقی با او سخن از اتفاق دولتین کرد آنگاه باتفاق طریق پیشگاه سلطان گرفتند و در همه جا غلامان
سلطانی بر صف ایستاده از مکانت سفیر کبیر دقیقه مهمل نگذاشتند هنگام قربت حضرت ایشیک آقاسی باشی
نیز سفیر را دریافت و باتفاق برواق سلطان در رفتند و حضرت سلطان ایستاده در ایوان خویش برپای
بود سفیر کبیر و تبعه سفارت بقانون ایران در حضرت سلطان سلام دادند و مورد اشفاق سلطانی شدند
در اینوقت سفیر کبیر مأمور شدن خویشتن را از درگاه شاهنشاه ایران بحضرت سلطان معروض داشت و نامه مهر ختامه
که از قبل شاهنشاه داشت بر کف گرفته پیش شد و اعلیحضرت سلطان از کمال مهربانی و تشویق باتفاق دولتین قدمی نزدیک
شد و بدست خویشتن نامه را اخذ نمود آنگاه از شاهنشاه ایران پرسش گرفت و از حال سفیر کبیر نیز فحص کرد و فرمود
من بسیار شاد میشوم چون چاکران مقرب از دولت ایران بدین حضرت میرسند سفیر کبیر عرض کرد که بسعادت تقبیل
اعلیحضرت ازین پس قربت این بنده در آستان شاهنشاه بر زیادت خواهد شد آنگاه اعلیحضرت سلطان میرزا احمد
خان وزیر مقیم دارالسعاده و تبعه سفارت را نیز بنواخت و نوازشی فرموده رخصت مراجعت داد و سفیر کبیر با تبعه
سفارت بهمان حشمت و مکانت بمدار سفارت باز آمد و چون روزگاری میرفت که میان سفیران دولت و سفرای
دولت جمهوریه امریکای شمالی در اراضی دینیه و اسلامبول و ممالک دیگر باجازت کارداران ایران و اولیای دولت
جمهوریه بنای عقد معاهده تجارتی بود اینوقت که سفیر کبیر در اسلامبول جای داشت این سخن را با کارول اسپنس
وزیر دولت جمهوریه مقیم اسلامبول بپای برده عهدنامه نگارش شده طرفین بخط و خاتم امنای دولتین رسانیده تبدیل
دادند و در ایام توقف امین الملک در اسلامبول سفرای دول خارجه ابواب مراودت بر روی او گشاده داشتند
لارد ردکلیف سفیر کبیر دولت انگلیس که یادآوری نکرده امین الملک یکتن از تبعه سفارت را نزدیک او رسول فرستاد
که من از کارداران دولت ایران اجازت یافته ام که بدان قانون و روش که گسستگی از هر دو دولت ایران بدست
نشود اصلاح ذات البین کنم و این ناهمواری از میان دولتین مرتفع سازم پاسخ فرستاد که من از کارداران دولت انگلیس
هیچ رخصت و اجازت ندارم که با سفیر ایران در مصالحت یا منافرت سخن کنم پس از آن حاجی میرزا احمد خان را
برسالت گسیل داشت و همان کلمات را اعادت کرد ایلچی کبیر انگلیس او را نیز بار نداد چون روزی چند برین بگذشت
لارد ردکلیف سفیر کبیر انگلیس نایب سفارت را نزدیک امین الملک فرستاده و پیام داد که ازین پیش حاجی میرزا احمد خان
از جانب شما نزدیک ما برسول آمد و من او را دیدار نکردم اینک از کارداران انگلیس مرا اجازت رفته است که کلمات
شما را در رضاجوئی بسر برده اصغا نمایم اکنون صورت حال را محرر داشته من بفرست امین الملک اخبار خود را

در اصلاح فیمابین دولتین ابلاغ داشت سفیر کبیر انگلیس چون در خاطر داشت که از خط و خاتم امین الملک سندی بدست کند دیگرباره کس بدو فرستاد که کنون خاطر را رقم باید کرد امین الملک کلمهٔ چند نگاشت بدین شرح که من از کارداران دولت ایران اختیار تام دارم که رفع فساد و بقای اتحاد دولتین را آنچه شایسته مقرر دارم فرستادهٔ سفیر انگلیس باز مراجعت کرد و ابلاغ داشت که این رقیمه مبنی ابهام و اجمال است امین الملک باید رقم کند و خاتم بزند که من از جانب دولت ایران مختارم که کارداران دولت انگلیس را بر حسب آرزو رضاجوئی کنم و بر ذمت من است که دولت ایران لشکر خویش را از هرات و افغانستان باز خواهد و هرگز در اراضی افغانستان مداخلت نیفکند و زیانی که در این گیرودارها با افغانستان رسیده از خزانهٔ دولت ایران تسلیم شود مع القصه چند کرت در میان ایشان رسولان متردد شدند و پیامبری کردند و در پایان امر پیام آوردند که سفیر انگلیس سخن بر این نهاد که اکنون از دولت انگلیس مرا اعلام دادند که اگر بی مماطله سفیر ایران خطی بسپارد که پس از اعلام عساکر ایرانی از افغانستان باز خواهد شتافت و زیان افغانستان را از خزانهٔ دولت تسلیم خواهند داد نیکو باشد و اگر نه با او قطع مکالمه و مراوده واجب شمارد که با فضل کار ایران را با جنرال اوترام سرکردهٔ سپاه بحری تفویض داشتیم تا در خلیج فارس حتی سخن کند بالجمله بدین تدبیر و تقریرات اغلوطه همی دادند تا امین الملک را که در اصلاح امر الحاحی بنهایت بود منقسم حواس و آشفته خاطر نمودند و از او بدین معنی خط گرفتند که دولت ایران از افغانستان دست باز دارد و زیان ایشان را موافق رضای کارداران انگلیس تسلیم دارد بعد از اخذ این سجل سفیر انگلیس پیام کرد که چون سفیر ایران این خط برضای من نگاشت از دیدار او کراهتی ندارم لکن قبل از ملاقات همی باید این شرایط را بر ذمت نهد و اگر نه با او قطع آمدن و شدن خواهم داشت و آن شرایط بدین شرح است اول آنکه دولت ایران سپاه خود را از هرات باز خواهد و زیان هرات را نقداً تسلیم دهد دوم دولت ایران مداخله در هرات و افغانستان را اندک کند و اگر در میان ایران و افغانستان مخاصمتی افتد اصلاح آن باصلاح و صواب کارداران انگلیس مقرر کرد سیم عهدنامهٔ تجارتی از نو بسته شود و در تمامت بلدان ایران قونسول انگلیس بنشیند چهارم آنکه جمیع مطالبات تبعهٔ انگلیس را بی مماطله تسلیم دارند پنجم بندر عباس را موافق رضا و خواهش امام مسقط تفویض او نمایند ششم آنکه اعلیحضرت پادشاهی جناب صدراعظم را از بهر امری چند که درین ایام از او بظهور رسید معزول دارند بالجمله سخن از اینگونه کردند و کار بر این امور همی معلق داشتند تا روز پنجشنبه بیست و سیم ربیع الاول در اسلامبول خبر فتح هرات سمر گشت و سفرای دول خارجه شادخاطر شدند و سفیر انگلیس سنگدل گشت و روز دیگر امین الملک برای سفیر کبیر انگلیس رفته حاصل سخن بر این نهاد که اگر مرا مطمئن خاطر سازید که عساکر انگلیس متعرض حدود ایران نخواهند شد من این شرایط ششگانه را عریضه کرده بحضرت دارالخلافه انفاذ دارم سفیر انگلیس از قبول این معنی سر برتافت

رسیدن اخبار تکالیف شاقهٔ سفیر کبیر انگلیس با ایران و خشم گرفتن ملک الملوک عجم

چون خبر ملاقات و مقالات امین الملک با سفیر کبیر انگلیس و سپردن سجل و پذیرفتن تکالیف او بحضرت دارالخلافه آمد شاهنشاه غیور که شمشیر ابطال رجال را از روی ریاست حبال التفضیل نهد و تسهیل اسباب خلافی را از سر و دو بابت عوانی ترجیح داد

برآشفت و گفت همانا مردم انگلیس چنان دانسته اند که ما را قوت جنگ یا طاقت درنگ با ایشان نیست یا آنکه از بذل مال
و اعداد کار ابطال کراهتی داریم که بیرون چهار عهدنامه دولت ایران را مورد تکالیف شاقه میدارند من آنها را دشمنی
دوست نمیدارم که ملک روی زمین نتوانند گفتن فرمایش محکم ما را بذل گیرند تا بصدر اعظم و شخص اول چه رسد هم اکنون
فرمان خواهم کرد تا لشکرهای ایران از هرات و افغانستان عبور کنند و بجانب سند و پنجاب شتاب گیرند و ممالک هندوستان
را متزلزل کنند تا بر کارداران انگلیس مکشوف افتد که بر خویشتن سد باب معروف کرده اند و اندازه دوستی دولت ایران را که
از برای ایشان در مشرق زمین سدی آهنین بود ندانسته اند و از جانب دیگر صناوید شاهزادگان و شناختگان دولت
ایران که بصلاح و صوابدید جناب اشرف صدر اعظم برای مجلس مشاوره و مناظره حاضر بودند همدست و همداستان
بانگ بر داشتند که سفیر کبیر ایران را چه رسید که چندین آشفته خاطر شده و سجل سپرده که چندانکه کارداران انگلیس رضا دهند
از زیان افغانستان خواهیم داد نخست آنکه ملکه ایشان ده کرور زیان افغانستان را معین کنند و دیگر آنکه دولت ایران
تاکنون ده کرور زیان افغانستان برده چه افغانان اموال کاروانیان و مجتازان را بغارت برده و چه تجار و زوار را
اسیر گرفته اند و از برای رفع تعدی و ترکتازی افغانان از عهد محمد شاه غازی تاکنون بر ذمت دولت ایران واجب افتاد
که خزانه بپردازد و چندین لشکر بتازد با اینهمه تا زیان افغانستان باید داد هرگز از پای نخواهیم نشست و دست از جنگ و
جوشش باز نخواهیم داشت مگر مردان ایران را چه رسیده و دولت ایران را چه افتاده یا جان بر سر این کار کنیم یا این کار را
سپری کنیم جناب اشرف صدر اعظم فرمود چندین محزون شوید و آشفته خاطر مباشید من آن خطا که بر قلم سفیر کبیر رفته هم از اینجا
تغییر دهم و آن عهد که با سفیر دولت انگلیس برقرار داشته از بیخ باطل کنم و بتوالی خطی بفرخ خان امین الملک رقم کرد
که سفیر انگلیس با تو از در حیلت و نیرنگ کار کرد و از بیهوده تو را آرامش داد که کار بصلح خواهم کرد و از جانب دیگر لشکر انگلیس را
آگهی فرستاد که فرصت از دست مگذارید که من ایرانیان را مشغول سخن صلح ساخته ام و از اندیشه تجهیز لشکر و حفاظت
حدود کشور انداخته ام و لشکر انگلیس با کام دل به بندر بوشهر در آمد و قلعه بوشهر را فرو گرفت تو نیز فرصت از دست مگذار
و شرحی بنویس که چون سفیر کبیر انگلیس کار را مغلوطه کرده و در حینی که از من سخن مصالحت و مسالمت می‌شنید در نهانی کار
بمخاصمت کرد و بمخالفت لشکر به بوشهر تاخت لاجرم آن خط که من سپرده ام باطل است و آن شرایط از درجه اعتبار ساقط
و آنگاه سفرای دول خارجه را آگاه کن تا بر امر تو گواه باشند و از این پس اقامت در اسلامبول را سرمایه وخامت شمار و بی
درنگ آهنگ پاریس کن و از آنچه من روز تا روز با تو خواهم نگاشت چیزی مجوی و زیاد و کم مگوی تا مبادا اگرت دیگر لغزشی
دیگر کنی و ما را زحمتی صعب تر افکنی مع القصه صدر اعظم این رقم را مسرعی که هنگام مسارعت با برق و باد شناعت فرستادی
و ستاره سیاره را مکانت سنگ خاره نهادی بسپرد تا سهل و صعب راه و شعب را درهم نوردیده باسلامبول در آمد
و امین الملک از پشت و روی کار و کنون خاطر کارداران دربار آگهی یافته نگارشی در بطلان آن سجل که کرده بود رقم زد
و سفرای دول خارجه را گواه گرفت و بحکم در آمدن لشکر انگلیس بخاک ایران آن شرایط باطل گشت و از آن پس سفیر انگلیس
برای ملاقات امین الملک بسرای او آمد و سخن فراوان کرد و اما از بیان او سود و زیانی واجب نیفتاد آنگاه امین الملک
بسیج راه کرده روز بیست و چهارم ربیع الاول با تبعه سفارت کبری بکشتی بخاری که از دولت فرانسه در بوغاز اسلامبول
برای حمل سفارت ایران آماده بود در آمد و طریق پاریس پیش داشت از قضا مطبخ فانوس دیگر آشفته گشت و کشتی

۷۵۹ زمام از دست کشتیبان بگرفت و بجای بندر مرسیله بکنار بندر طولون افتاد با اینکه عبور از طولون معهود نبود و اهالی آن
بندر را اطلاعی نرفت سفارت کبری را نیک پذیرفتند سفیر کبیر دو روز در آنجا اقامت جست و از آنجا به بندر مرسیله کوچ داد کارداران
فرانسه ورود و خروج سفارت کبری را توپها گشاده داشتند و حشمت سرداری بزرگ نهادند بالجمله سفیر کبیر از مرسیله راه
برگرفت و شب دوشنبه بیست و یکم جمادی الاولی وارد دارالملک پاریس شد و قبل از ورود او وزیر دول خارجه پنج عراده
کالسکه بفرستاد و او را با مکانتی لایق در منزلی نیکو فرود آوردند روز دیگر مسیو میرستن که هم مهماندار سفارت کبری
بود از قبل وزیر دول خارجه سفیر کبیر را تهنیت ورود گفت و روز پنجشنبه امین الملک بدیدار وزیر دول خارجه شتافت و
روز پنجم ورود امین الملک و ایشیک آقاسی باشی بسفارتخانه درآمده او را دیدار کرد و پس از بازدید او شنبه بیست و هشتم
جمادی الاولی سفارت کبری بحضرت امپراطور دعوت شد دو تن نایبان ایشیک آقاسی بسفارتخانه آمدند و چهار کالسکه
شش اسبه دولتی حاضر کردند و تشریفات سفارت تقدیم آماده نمودند سفیر کبیر با تبعه سفارت برنشسته طریق سرای امپراطوری
گرفت در میدان پیش سرای سلطنت دو فوج سرباز خاصه ایلچی کبیر را سلام نظامی دادند و شیپور بزدند در میان
سرای وزیر دول خارجه او را دریافت و ورود او را بعرض رسانید پس سفیر کبیر با تبعه سفارت برواق امپراطور بار یافت
و هدایای شاهنشاه ایران را هر یک از صاحبان مناصب حمل دادند و آن نشان تمثال شریف و شمشیری معروف
و یک رشته تسبیح مروارید و چند سر اسب با دو پای بود بالجمله از یکسوی رواق امپراطور با ده تن از رجال دولت جای داشت
و از جانبی امپراطریس با چهارده تن از بانوان بزرگ نشیمن داشت امین الملک با نه تن از تبعه سفارت از پس رونشینی
امپراطور بقانونی که پادشاهان را تحیت کنند معروض داشت که نظر باستقرار کمال دوستی و یکجهتی دولتین فخیمتین
ایران و فرانسه برحسب امر اعلیحضرت شاهنشاه ایران مأمورم که رسوم تبریک و تهنیت اعلیحضرت امپراطور بر سریر سلطنت
ممالک فرانسه را بپای برم و دیگر ولادت با سعادت نواب مستطاب ولیعهد را که باعث مزید استقلال این سلطنت
و مایه چشم روشنی اهالی فرانسه و دوستان یکجهت این دولت است درود گویم و سیم انعقاد عهد دول متفقه را با
دولت روس که در پای تخت این دولت قوی شوکت صورت بست ترحیب گویم چهارم انعقاد عهدنامه دوستی که میان
دولت ایران و این دولت جاوید نشان که سالها مأمول سلاطین دولتین بود و امروز بآرزوی دو پادشاه
با فر و جاه سمت تمامت رسید شکرگذاری کنم امپراطور فرمود که من از بخت خویش شادکامم که تهنیت شاهنشاه ایران را
با من ابلاغ نمودید از بدو جنگ مشرق زمین دوست میداشتم که روابط سابقه را با دولت ایران تجدید نمایم و اینکه
دولت ایران با هیچ طرف پیوسته نشد هم از برای ما سودی بود و امروز تهنیت میگویم خویش را با این عهدنامه دوستی
و تجارتی که بین دولتین ایران و فرانسه منعقد گشت چه استحکام روابط تجارتی موجب استحکام دوستی ملل است
و اکنون افسوس دارم از جنگی که میان دولت ایران و انگلیس عارض شده و از خدا میخواهم که بعد از مأموریت سفارت
کبری بمصالحت منتهی شود بعد از آن امین الملک نامه و نشان تمثال پادشاه را بدست گرفته پیش شد و امپراطور و
امپراطریس از طراز نشیمن فرود شدند امپراطور نامه و نشان را بدست خود اخذ نموده بیک تن از اعیان سپرد و امپراطریس
نیز بتصویر و گردن بند را از امین الملک بگرفت و بیکتن از بانوان سپرد آنگاه سفیر کبیر شمشیر ولیعهد را نزدیک برد و اسم
امپراطور بگرفت و فرمود شاد شدم از پادشاه ایران که ولیعهد را یادآوری نمود و یادگار فرستاد آنگاه امین الملک

رسیدن سفیر کبیر ایران به دارالملک پاریس

یکیک تبعه سفارت را شناخته داشت و حضرت انصراف حاصل کرد و مهمان تشریفات که وارد شد مراجعت نمود در این وقت وزیر دول خارجه فرانسه امین الملک را آگهی داد که دولت انگلیس رضا میدهد که در کار ایران و دولت فرانسه مداخله کند لکن از مداخله کارداران روس اکراهی دارند امین الملک گفت چون مرا استقلال و اعتماد تمام بود و داد و دولت ذی‌شانست میخواهم به صلاح و صوابدید کارداران فرانسه کار کنیم و پس از چند روز که جناب پیام و رسول لارد کولی سفیر کبیر انگلیس افتاد امین الملک خود به دیدار او شتافت و جانبین لختی افسوس بر این جنگ و جوش داشتند امین الملک اختیار کامل خود را در انجام امر مصالحه بازنمود و بعد از مراجعت بسفارتخانه و بگذشتن ایامی چند دیگر باره بحضرت امپراطور فرانسه باریافت و بعد از ... الطاف و اشفاق خسروانه امین الملک را آگهی داد که کارداران دولت انگلیس سفارت کبری را بشهر لندن دعوت کرده‌اند تا کار مصالحه در آنجا بپای برند اما امین الملک از شهر لندن کراهتی داشت تا مباد از مکانت او چیزی بکاهند و دیگر باره کار را غلوطه دادن و دیگرگون کنند و همیخواست این مصالحه را در دار الملک پاریس صورت بندد و بعد از گفت و شنود فراوان و صوابدید سفرای دول خارجه در روز هفتم شهر رجب سخن بخاتمه آمد و عهدنامه مبارکه در میان دولتین فخیمتین ایران و انگلیس بدین شرح محرر گشت

صورت عهدنامه که بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس در دار الملک پاریس تحریر شده

بسم الله الرحمن الرحیم چون اعلیحضرت خورشید رایت اقدس همایون پادشاه اعظم و شاهنشاه بالاستقلال کل ممالک ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس هر دو علی التسویه از روی صدق مایل این هستند که مصائب جنگی را که منافی میل و مکنونات دوستانه ایشانست رفع نمایند و روابط دوستی که مدت مدیدی فیمابین دولتین علیتین برقرار بوده مجدداً بیک صلحی که بوفق فواید طرفین باشد بر بنیان محکم بر پا نمایند لهذا بجهة اجرای این مقصود مسطور اعلیحضرت پادشاه ایران جناب جلالتماب مقرب الخاقان فرخ خان امین الملک سفیر کبیر دولت علیه ایران صاحب تصویر همایون و حمایل آبی و دارای کمر مکلل بالماس را و اعلیحضرت پادشاه انگلیس جناب مجدت نصاب هنری ریچارد چارلس بارون کاولی از امنای دولت انگلیس و از اجزای مشورت مبارکه مخصوصه اعلیحضرت پادشاه انگلیس حامل نشان بزرگ ملکت شریف حمام و سفیر کبیر مخصوص و مختار دولت انگلیس در نزد اعلیحضرت امپراطور فرانسه را وکیلان مختار خود تعیین فرمودند و ایشان بعد از آنکه اختیار نامه‌های خود را ابراز و مبادله نمودند و موافق ترکیب رسمی دیدند فصول ذیل را مقبول و مقرر داشتند فصل اول از روز مبادله امضا نامه‌های عهدنامه حال فیمابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت شاهنشاه انگلیس همچنین فیمابین خلفا و ممالک و رعایای طرفین صلح و دوستی و آشتی خواهد بود فصل دوم چون بدولت و اقبال فیمابین دولتین ایران و انگلیس صلح برقرار گردید بحکم این فقره مقررات که عساکر دولت انگلیس بنادر ممالک ایران را تخلیه خواهند کرد موافق شرایط و تعهدات ذیل فصل سیم دولتین علیتین معاهدتین تعهد میکنند که کل اسرا که در حین جنگ بدست عساکر طرفین افتاده باشند بلادرنگ آزاد نمایند فصل چهارم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلافاصله بعد از مبادله امضا نامه‌های این عهدنامه یک عفو نامه کامل و اعلام نماید که بواسطه آن جمیع رعایای ایران که در وقت جنگ مراوده خود با عساکر انگلیس متهم بخیانتی شده باشند از عقوبت این حرکت خود معاف باشند بطوری که هیچکس هر درجه که داشته باشد

بجهة این حرکت خود مورد تنبیه و اذیت و تعدی نخواهد بود فصل پنجم اعلیحضرت شاهنشاه ایران تعهد میکند که بلا
درنگ لازمه تدابیر را بکار برد که عساکر و کارگذاران ایران را از ملک و شهر هرات و ممالک افغان و هرگز مطالبه
نکند از رؤسای هرات و ممالک افغان هیچ علامت اطاعت مثل سکه و خطبه و باج و نیز اعلیحضرت ایشان تعهد
میکنند که بعد ازین از هر مداخله در امورات و پلتیکهای افغانستان اجتناب نماید اعلیحضرت ایشان وعده میدهند
که استقلال هرات و تمام افغانستان را اعتراف نماید و هرگز با استقلال ممالک مزبوره مداخله نکند در صورت
ظهور منازعه فیمابین دولت ایران و ممالک هرات و افغانستان دولت ایران تعهد میکند که اصلاح آنرا رجوع
باهتمامات دوستانه دولت انگلیس نماید و اقدام بجنگ نکند مگر در صورتیکه اهتمامات دوستانه دولت انگلیس مثمر
ثمری نشود از طرف دیگر دولت انگلیس تعهد میکند که همه وقت اعتبار خود را در ممالک افغان بکار برد و نگذارد
که از آنها و هیچیک از آنها باعث هیچ نوع تشویش و پریشانی دولت ایران شود و اگر دولت ایران در وقوع
مشکلات رجوع به دولت انگلیس نماید دولت انگلیس نهایت کوشش را خواهد نمود که منازعات فیمابین را موافق حق
و مطابق شأن دولت ایران اصلاح نماید فصل هفتم در صورتیکه از جانب هرات و ممالک افغان بر سرحدات
ایران تجاوزی بشود هرگاه ترضیه شایسته داده نشود دولت ایران حق خواهد داشت که بجهة دفع و تنبیه جانب
متعدی اقدام بحرکات جنگ نماید اما این صراحةً معلوم و مقبول است که هر لشکری که از جانب دولت ایران
که بجهة مقصود مزبور از سرحد بگذرد بمحض اجرای مقصود خود مراجعت بمملکت خود خواهد کرد و استعمال حق مزبور نباید
بهانه توقف دائمی عساکر دولت ایران یا الحاق شهری یا یک جزء ممالک مزبوره بممالک ایران بشود فصل هشتم دولت
ایران تعهد میکند که بلا فاصله بعد از مبادله امضانامههای این عهدنامه جمیع اسرائی که در این جنگ در افغانستان
بدست عساکر ایران افتاده باشند بدون عوض نقدی آزاد نمایند و همچنین جمیع افاغنه که یا باسم گروی یا بجهة
موردوتی در هرجای ممالک ایران مقید باشند بهمان طور آزاد خواهند بود بشرط اینکه افاغنه هم از طرف خود اسرا
و مقیدین ایرانی را که در دست آنها باشد بدون عوض نقدی آزاد نمایند دولتین علیتین تعهد میکنند که در باب
نصب و اعتراف قونسولهای جنرال و قونسولها و وکلای قونسول هر یک ازین دو دولت در ممالک یکدیگر
حالت دول کاملة الوداد را خواهند داشت و نسبت برعایای طرفین و تجارت ایشان در باب رفتار همان طور هم
خواهد شد که برعایا و تجارت دول کاملة الوداد میشود فصل دهم بلا فاصله بعد از مبادله امضانامههای این عهدنامه
سفارت انگلیس مراجعت بطهران خواهد کرد و در همان وقت دولت ایران راضی میشود که سفارت مزبور را
پذیرائی نماید با شرایط عذرخواهی و تشریفات مندرجه بشرح علیحده که امروز وکلای دولتین علیتین معاهدتین
ممضی داشتند فصل یازدهم دولت ایران تعهد میکند که در مدت سه ماه بعد از مراجعت سفارت انگلیس بطهران
یک مأموری را تعیین نماید که باتفاق یک مأمور دولت انگلیس مطالبات نقدی جمیع رعایای انگلیس را از دولت
ایران تحقیق و مشخص نمایند و دولت ایران هر یک ازین مطالبات که بتصدیق مأمورین مزبور برسد نقداً
یا بقسط خواهد داد در مدتی که بیشتر از یکسال از تاریخ اعلام مأمورین نباشد و مأمورین مزبور تحقیق
و مشخص خواهند کرد قروض دولت ایران برعایای ایران و برعایای همسایه دول که تا وقت عزیمت سفارت

انگلیس از طهران در زیر حمایت انگلیس بوده‌اند و از آن وقت به بعد ترک حمایت مزبور نکرده‌اند فصل دوازدهم باستثنای آنچه در فصل سابق مقرر شده دولت انگلیس این حق را ترک و انکار خواهد کرد که حمایت بکند بعد از این هیچیک از رعایای ایران را که بالفعل در نوکری سفارت و قونسولها و وکلای قونسول انگلیس نباشد بشرط اینکه چنین حقی به دول دیگر داده و معمول نشود و در اینباب و جمیع خصوصیات دیگر دولت انگلیس مطالبه میکند و دولت ایران هم تعهد می نماید که همان امتیازات و معافات در ممالک ایران به دولت انگلیس و نوکرها و نوکرها و رعایای آن داده خواهد شد که به دول کاملة الوداد و نوکرها و رعایای ایشان داده می شود و همچنین دولت انگلیس و نوکرها و رعایای آن بهره یاب خواهند بود از همان احترام و اعتبار که بدول کاملة الوداد و نوکرها و رعایای آنها داده میشود فصل سیزدهم دولتین علیتین معاهدتین بحکم این فصل تجدید می کنند آن قرار را که در ماه آغوت یکهزار و هشتصد و پنجاه و یک عیسوی مطابق شوال هزار و دویست و شصت و هفت هجری در باب رفع تجارت غلام و کنیز در خلیج فارس فیمابین این دو دولت داده شده است و علاوه بر این تعهد میکند که قرار مزبور پس از انقضای مدت بر قراری که عبارت از ماه آغوت هزار و هشتصد و شصت و دو هجری باشد تا مدت ده سال دیگر بر قرار خواهد بود و باین نحو امتداد خواهد یافت تا یکی از جانبین بیک اعلام رسمی قرار مزبور را موقوف بدارد اما اعلام مزبور معمول نخواهد بود مگر یکسال بعد از ظهور آن فصل چهاردهم بلا فاصله بعد از مبادله امضانامه‌های این عهدنامه عساکر انگلیس هر نوع حرکات خصمانه را نسبت بدولت و مملکت ایران ترک خواهد کرد دولت انگلیس علاوه بر این تعهد میکند که محض اینکه قرارداد تخلیه هرات و ممالک افغانستان از عساکر ایران و همچنین قرارداد پذیرائی سفارت انگلیس بطهران کاملاً مجری شد عساکر انگلیس خود را از جمیع بنادر و ولایات و اماکن و جزایر که تعلق بایران دارند بلا درنگ پس خواهند کشید و دولت انگلیس تعهد میکند که درین اثنا سرکرده عساکر انگلیس عمداً هیچ حرکتی که موجب ضعف اطاعت رعایای ایران نسبت باعلیحضرت شاهنشاه ایران باشد نخواهد کرد بلکه تقویت اطاعت مزبوره نهایت مقصود انگلیس است و علاوه بر این دولت انگلیس تعهد میکند که بقدر امکان رعایای ایران از زحمت حضور عساکر انگلیس ایمن خواهند بود و همچنین آذوقه که بجهة عساکر مزبوره لازم شود دولت ایران تعهد میکند که بکارگذاران خود قدغن نماید که عساکر انگلیس را در تحصیل آذوقه مزبور اعانت کنند و نیز دولت انگلیس تعهد میکند که در حین اخذ اشیاء قیمت آن را موافق نرخ روز از جانب مامورین انگلیس بلا درنگ داده خواهد شد فصل پانزدهم عهدنامه حال ممضی خواهد شد و امضانامه‌های آن مبادله خواهد شد در بغداد در مدت سه ماه یا زودتر هر گاه ممکن شود و بجهة اثبات مسطورات فوق ایلچیان طرفین این عهدنامه را ممضی و بمهر خود مختوم ساختند در پاریس در چهار نسخه یوم هفتم شهر رجب سنه هزار و دویست و هفتاد و سه هجری چون این عهدنامه باتمام پرداخته شد هر دو تن سفیر کبیر ایران و انگلیس خط و خاتم بزدند امین الملک نریمان خان نایب اول سفارت را حاضر ساخته عهدنامه را بدو سپرد و او را روانه دار الملک ایران داشت چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد

ذکر ورود فرخ خان امین الملک از پاریس به دار الملک لندن

چون عهدنامهٔ مصالحت مابین دولتین ایران و انگلیس نگارش شد و اولیای عهدنامه از جانبین برآسودند لرد کولی بحکم احتیاط
خویش امین الملک را آگهی فرستاد که اگر سفیر لندن کنی ملکهٔ مملکت انگلیس حشمت سفارت کبری را فزون نخواهد گذاشت
و از پس آن کابیتان لنج که کتاب عهدنامه را از پاریس بلندن حمل کرد در روز بیست و یکم شهر رجب از لندن مراجعت
نموده رغبت ملکه را از برای تشدید امر مصالحه و شعب متفرعهٔ آن بحاضر شدن سفارت کبری ابلاغ کرد و اولی
لندن که شخص دوم دولت انگلیس است و امین الملک را بضیف خویش دعوت نمود در این سخن با کابیتان لنج
همداستان گشت لاجرم امین الملک روز پنجشنبه و دوم شهر رجب از پاریس راه لندن پیش داشت و مسیو برستن
مترجم دولت فرانسه که از قبل امپراطور مأمور بمهمانداری سفارت کبری بود تا نهایت اراضی فرانسه امین الملک را
مشایعت کرد بالجمله سفارت کبری چهل و پنج فرسنگ مسافت را از طریق آهن در چهار ساعت در نوشته بمنزل امین
رسیدند و از آنجا بشهر و بندر بولون که سرحد مملکت فرانسه است فرود آمدند و از آنجا از کارداران انگلیس کشتی دولتی
حاضر شده سفیر کبیر را در عرضهای مدت دو ساعت به بندر فکستن که مبدای زمین انگلیس است درآورد و در آنوقت
فرستاده لرد کلارندن وزیر دول خارجه انگلیس برسید و باتفاق مردم بندر سفارت کبری را تهنیت ورود بگفتند
و از آنجا بسیاری کالسکه بخار رهسپار شده پس از دو ساعت پیش و کم وارد شهر لندن گشت در زمان برادر کابیتان
لنج و لرد بیکلربیگی شهر لندن و یکتن از مردم وزیر دول خارجه باز پس سفیر کبیر آمده سفارت کبری را در کلاریچ
که مضیف سفرای بزرگ و شاهزادگان است فرود آوردند و در همان روز همشن صاحب نایب اول وزارت خارجه
از جانب لرد کلارندن وزیر دول خارجه به تهنیت ورود برسید و از پس او کابیتان لنج ابلاغ کرد که هم اکنون ملکه
مملکت سفیر کبیر را با تبعهٔ سفارت حاضر حضرت خواهد داشت و بعد از زوال آفتاب دو کالسکه شش اسبه و یکتن
شاطر که خاص دولت بود حاضر شده امین الملک را با اتباع سفارت دعوت نمود و کابیتان لنج نیز با جامهٔ سلطانی
با او همراه شد و در پیش سرای سلطانی ایشیک آقاسی باشی سفارت کبری را پذیره کرد و امین الملک را با تبعه
در رواقی لایق فرود آورد در آنجا لارد پالمستان صدر اعظم دولت انگلیس و لارد کلارندن وزیر دول خارجه
او را تهنیت گفتند آنگاه وزیر دول خارجه امین الملک را برداشته باتفاق تبعهٔ سفارت حاضر پیشگاه مملکت
انگلیس ساخت در آنوقت ملکه با شوهر خویش پرنس آلبرت بر پای ایستاده بود بعد از رسیدن امین الملک
گامی چند نزدیکتر خرامید و امین الملک سفارت خویش را که موجب ارتفاع ذات بین و میانجی اتحاد دولتین
میدانست بعرض رسانید ملکه فرمود نیکو معروض داشتی همانا وجههٔ همت کارداران دولت دولت انگلیس استحکام
و استقرار دولت ایران است و از این مشاجرت و مبارزت که در میان دولت ایران و انگلیس افتاد چه بسیار
افسوس خورده ام و دریغ داشته ام و اکنون که این مناظرت بمصالحت انجامید فراوان شادخوار و خورسندم
همیشه سفیر کبیر کنون خاطر ما را در پایهٔ سریر ملک الملوک عجم معروض خواهد داشت امین الملک بزبان شکرگذاری
و در استایش و نیایش بر دو نامهٔ مهرشنامهٔ شاهنشاه ایران را که بدو کرده بود نزدیک برد پادشاه مملکت انگلیس
بدست خویش اخذ نمود و با وزیر دول خارجه بسپرد آنگاه لختی از محامل و ملکات شوهر خویش بر شمرد و از تبعهٔ سفارت
پرسش گرفت امین الملک یک یک را بشناخت آنگاه رخصت انصراف یافته طریق سفارتخانه گرفت

شرح سلطنت جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

وزیر دول خارجه را پیشکش آقاسی باشی حفظ حشمت او را تقدیم مشایعت دادند و امین الملک بعد از مراجعت هم در آن شب بضیافت بیگلربیگی شهر دعوت شد و مجلس او قاص بخواص اهالی انگلیس بود و لارد پالمستان صدراعظم و وزیر دول خارجه و چهارصد مرد و زن انجمن شدند هنگام اکل و شرب بقانونی که ایشان راست نخستین خداوند مجلس یک دوستکانی رز با خمر احمر سرشار کرده بیاد ملکه مملکت نوشید و از کنار خود تن بتن را دوستکانی بخشید چون نوبت او وزیر دول خارجه رسید بر پای خواست و تشکر این مصالحت که میان دولت ایران و انگلیس رفت بگفت و چون کار اکول و مشروب بپرداخته شد صدراعظم امین الملک را بجهت اخباری خوانده در تشیید قواعد محبت زمانی دیر باز سخن براز کرد آنگاه مجلسیان طریق سرای خویش گرفتند و امین الملک صبحگاه حاضر مجلس پارلمند شد و وزیر دول خارجه را نیز دیدار کرد و روز دیگر بباز دید او باز شتافت آنگاه ملکه مملکت او را و تبعه سفارتش را بضیافت طلب داشت و سفیر کبیر با اتباع خود در محفل ملکه حاضر شده از یکسوی رواق بر صف شدند پادشاه ممالک انگلیس بعد از اظهار الطاف و اشفاق با ایشان دست شوهر خویش را گرفته از بهر کار اکل و شرب برواقی دیگر شده ملکزاده دختر او سفیر کبیر و تبعه او را با خویش بخواند و بر آن رواق برد بعد از خوردن و آشامیدن پادشاه ممالک انگلیس بر پای خاست همچنانکه بساط شاهانه را درمی سپرد با امین الملک نزدیک شد و نخستین از صحت وجود و سنین عمر ملک الملوک عجم پرسش گرفت و از اخلاق خسروانه و شمایل شاهانه او بپرسید و با هریک از تبعه سفارت بلغت فرانسه مقالتی ساخت و حدیثی پرداخت و بر حسب امر او شوهرش نزدیک شده او نیز هریک را بنواخت آنگاه ملکه برواقی دیگر خرامید و شوهر خود را باتفاق صدراعظم و وزیر دول خارجه و سفیر کبیر و شاهزاده پسر عم خود حاضر نمود و امین الملک را در پهلوی پرنس جای داد درین مجلس نیز اظهار عطوفتی بنهایت فرمود آنگاه رخصت مراجعت داد و از پس آن امین الملک برای دیدار صدراعظم بسرای او شد و روز دیگرش صدراعظم بباز دید شتافت و همچنان ادراک خدمت ولیعهد دولت و آمد شدن سفرای دول خارجه را از دست فرو نگذاشت و بر حسب دعوت بتماشای توپخانه که در دو فرسنگی شهر لندن پرداخته اند بیرون شتافت و لتمس رئیس توپخانه با جماعتی از صاحبان مناصب او را بقانون نظام سلام دادند

شرح حال حاجی سیف الدوله

هم درین سال چون میان دولت ایران و انگلیس کار بمخاصمت افتاد حاجی سیف الدوله پسر شاهزاده ظل السلطان که در ایام سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه از مملکت ایران فرار کرده باراضی دولت عثمانی شتافت و پس از آن بشفاعت سفرای انگلیس مراجعت کرد کارداران ایران چنان صواب شمردند که دیگرباره از خاک ایرانش باراضی دولت عثمانی کوچ دهند چون وزیر مختار دولت انگلیس هنگام بیرون شدن از ایران حاجی سیف الدوله و یکتن از بستگان دولت انگلیس را بمسیو بوشار شارژ دفر دولت فرانسه سپرد کارداران ایران باستحضار شارژ دفر او را روانه مملکت عثمانی داشتند و بعد از مصالحه میان دولت ایران و انگلیس باتفاق مستر موره وزیر مختار دولت انگلیس از بغداد مراجعت بدار الخلافه طهران نمود

ذکر ولادت اقبال شهریار تاجدار ناصرالدین شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری

در سال یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری مطابق سال ئیلان ئیل ترکی چون حمل ه و دو دقیقه از شب سه شنبه

بیست و چهارم رجب سپری شد آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و ملک الملوک عجم ناصرالدین شاه قاجار با آئین ه و ر
سلاطین کیان و پادشاهان باستان ایران جشن نوروزی گسترده داشت و باریافتگان حضرت را با عطایای
جواهر آبدار و افضال درهم و دینار شاد و شادخوار ساخت و چون دست ابداع آینه ضمیر این پادشاه حق پرست را
مظهر اشعه انوار اولیای شریعت داشته و در بهیره یه نظرتش محبت ذریت رسول قرشی نسب را ودیعت گذاشته
هر روز در اظهار ولای ائمه اطهار تدبیری دیگر بکار برد و بجاکساری درگاه ایشان بر سلاطین جهان افتخار کند
لاجرم بعد از نوروز سلطانی روزی چند بآرزوی قربتی جدید و تقربی تازه نگذاشت تا روز نیمه شعبان که میلاد
حضرت غایب قائم عجل الله فرجه در آن روز مبارک نشان داده اند برسید پس بفرمود جشنی بزرگ بگستردند و آن روز را
عیدی بزرگ نهاد و ممالک محروسه را نیز منشور برفت که مردم شیعی مذهب آن روز را عید بزرگ عجم و عرب دانند
و حشمت آن را از دیگر اعیاد افزون شمارند و از پس آن چنانکه از این پیش بدان اشارت شد فرخ خان امین الملک
بعد از عقد مصالحه بین دولتین ایران و انگلیس کتاب عهدنامه را بمصحوبت نریمانخان نایب اول سفارت سپرد
تا بقدم عجل و شتاب طی مسافت نموده بدار الخلافه رساند لاجرم روز هفدهم شهر شعبان نریمانخان از راه برسید
و عهدنامه مبارک را برسانید و روز بیستم شهر شعبان در حضرت شاهنشاه ایران قرائت شده محل قبول یافت و بخاتم
جهانگشا زینت بخا گشت و جناب اشرف صدر اعظم نیز خط و خاتم نهاد و فرمان رفت تا جهانگیرخان سرتیپ برادر
نریمانخان عهدنامه را اخذ نموده بحکم قرارداد سفر بغداد کند و در آنجا کارداران دولت انگلیس با عهدنامه که در دار الملک
لندن بامضای پادشاه مملکت انگلیس رسیده تبدیل سازد و جهانگیرخان برحسب فرمان مانند برق و باد
طریق بغداد پیش داشت و نیز فرمان رفت تا حسنعلی خان سرتیپ افواج گروس حامل نشان سرتیپی سفر بغداد کند
و چارلس موره وزیرمختار و ایلچی مخصوص دولت انگلیس را که رنجیده خاطر از ایران بیرون شده بود مراجعت دهد
و مهدیخان سرتیپ حامل نشان شیر و خورشید از درجه اول نیز مامور شد که تا سرحد خاک ایران وزیرمختار را پذیره شود
و در عرض راه او را مهماندار باشد و اینجمله راه برگرفتند و بعد از رسیدن جهانگیرخان بدار السلام بغداد مستر موره
برسم دولت مجلسی بکرد و تبعه سفارت را حاضر ساخت و ازین سوی میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت
ایران و مقیم بغداد باتفاق جهانگیرخان حاضر مجلس شده روز هفتم شهر رمضان عهدنامه که در دار الملک ایران
طراز ختم و ختامه داشت با عهدنامه که ملکه مملکت انگلیس ممضی و مختوم داشته بود تبدیل دادند و جهانگیرخان
وثیقه بدل را گرفته راه دار الخلافه پیش داشت و روز بیستم رمضان وارد طهران شد و بکارداران دولت
سپرد و در ازای اینخدمت خلعت یافت و بنشان سرتیپی از درجه دوم افتخار جست و همچنان نریمان خان
که حامل کتاب مصالحت بود و در سرعت سیر مساعدت بخت منشور منصب سرتیپی و نشان آن منصب
یافت و کارداران دولت از جامه خانه پادشاهی کلیجه باشمه مرصع بافتخار امین الملک بدو سپردند و او را
حکم مراجعت بپاریس دادند اما از آنسوی بعد از رسیدن حسنعلی خان سرتیپ ببغداد مستر موره وزیرمختار
و ایلچی مخصوص دولت انگلیس سفر دار الملک ایران را تصمیم عزم داد و از بغداد راه برگرفت و در سرحد عراق
عرب و عجم مهدیخان سرتیپ بمهمانداری و میزبانی او پرداخت و بعد از ورود بکرمانشاهان امامقلی میرزای

عمادالدوله هیچ از مکانت و حشمت او فرو نگذاشت و در تمامت راه بی اکراه اعدوشد و حدیث کراهتی او را عبور دادند بعد از طی مسافت و دیدار خطه خلافت برحسب فرمان شاهنشاه ایران حاجی علیخان فراشباشی و حاجب الدوله بتکریم مقدم او را در قریه بخشی آباد سراپرده برافراشت و نیز حسب الفرمان عباسعلی خان سیف الملک رئیس مستقبلین و جهانگیرخان سرتیپ و از جانب جناب اشرف صدراعظم محمود خان پسر میرزا فضل الله وزیر نظام او را پذیره کردند و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و میرزا عبدالغفار خان نایب وزارت خارجه را باستقبال او باستعجال داد و همچنان محمود خان کلانتر و داود خان سرتیپ مترجم اول دولت و مصطفی قلیخان یوزباشی با پنجاه تن غلام رکابی پذیره شدند و یکتن رئیس با سه سراسب بزین لگام باتفاق نایب شاطرباشی و ده تن شاطر پذیره او شدند و یکتن نایب فراشخانه با پنجاه فراش ره سپار شد و او را از دروازه شهر تا سفارتخانه انگلیس بدین حشمت عبور دادند و دویست تن سرباز هم از دروازه شهر او را بنظام عسکریه احترام کردند و دویست تن دیگر باتفاق یکتن نایب بیرون سفارتخانه تقدیم حشمت او نمودند و ~~جناب اشرف صدر~~ بعد از ورود جناب اشرف صدراعظم با نفاذ طبقهای حلوا او را یاد کرد و مستوفیان دربار میرزا علینقی و میرزا ابوالقاسم و میرزا محمدتقی و میرزا زین العابدین او را تهنیت ورود گفتند آنگاه جناب اشرف صدراعظم بحفظ حشمت این مصالحت که در میان دو دولت بزرگ انعقاد یافت و بندگان جلیل مملکتین از اراقت نفوس و اراقت دماء باز رستند روز یکشنبه بیست و هفتم ذیقعده خود بدیدار او شتافت و فرمان کرد تا بیرق دولت انگلیس را افراشته داشتند و چون جنابش در ابداع سخن و اختراع کلمه و انشای پاسخ بر بدیهه والقای جواب مستقیم طاروئیه در تمام مملکت ایران بلکه در تمامت آفاق یکتا و طاق است از روز تحنش وزیر مختار تا اینوقت که در دو مجلد کتاب شرح قصه آن نتوان کرد و حدیث گله و شکایت را بنهایت نتوان برد بدو فرد شعر مسئله فاتحه را رقم کرد و ختام خاتمه خاتم زد چه چه از بد و ورود فرمود بیا که نوبت صلح است و دوستی و عنایت بشرط آنکه نگوئیم از آنچه رفت شکایت و هنگام خروج فرمود دوست قدر شناسند وقت صحبت را که مدتی ببریدند و باز پیوستند بعد از بیرون شدن جناب اشرف صدراعظم وزیر مختار آهنگ ییلاق کرده روانه قریه قلهک شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه روز دیگر بدیدار او شتافت و برحسب فرمان شاهنشاه شهباز خان قوریساول باشی بسفارتخانه رفته حکم احضار او را از حضرت پادشاه ابلاغ داد و سه سراسب جنیبت از بندپادشاه حاضر ساختند لاجرم وزیر دول خارجه و شهباز خان او را برداشته بقریه نیاوران آوردند و از بیرون قریه بیست تن فراش و ده تن شاطر و ده تن یساول از پیش روی او را تا در سرای سلطنت عبور دادند و چهارصد تن سرباز که در میدان پیش سرای سلطانی حاضر بود او را بنظام حشمت بداشتند پس نخستین او را بکشیکخانه در آورده و در آن مجلس محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و محمد خان امیر تومان و حاجی علیخان حاجب الدوله و میرزا عباسخان نایب وزارت خارجه با جماعتی که خاص چنین انجمن است او را ترحیب و ترحیب کردند و از آنجا بعد از اجازت ایشیک آقاسی باشی وزیر مختار را با تبعه سفارت به تقبیل سده سلطنت حاضر ساخت و در رواق سلطانی در آورد و جناب اشرف صدراعظم نیز حاضر پیشگاه شاهنشاه بود

از آنجا که سفرای دول خارجه را در دار الملک ایران بقانون سلاطین یوروپ اجازت جلوس رود آن هنگام اگر وزیر مختار اجازت جلوس یافتی از حشمت صدر اعظم که بر پای بود کاسته میگشت لاجرم نخستین ملک الملوک عجم جناب اشرف صدر اعظم را فرمان کرد تا بین یدی الاعلی در حاشیه وساده بنشست و تا کنون سلاطین ایران را که حوزه حشمت و حریم حرمت ایشان دست فرسود اینگونه اندیشه ها نگشت با هیچ وزیری و اتابکی بذل این رافت در بار عام نفرمودند بالجمله آنگاه وزیر مختار رخصت جلوس یافت و بدانچه از دولت انگلیس مامور بود معروض داشت و شاهنشاه اورا مورد نواخت و نوازش داشته از ملکه مملکت انگلیس پرسشی بسزا فرمود و باز نمود که سلاطین را آنگاه زلال مصادقت و مصافات بخس و خاشاک معاندت و مبارات آلوده که سفیران کنون خاطر پادشاهان را فهم ناکرده بدیگرگون جامه و جداگانه سلیقی جلوه دهند در معنی چشم خطرات مخالفت و استحکام حبل موالفت در میان دول بر ذمت سفیران است بعد از آن وزیر مختار نامه حضرت ملکه مملکت انگلیس را که میان طبقی زرین نگین از تعبیه سفارت حمل میداد بر گرفته خویشتن قربت پایه سریر سلطانی جست و شاهنشاه از دست او ماخوذ داشته بمیرزا کاظمخان نظام الملک سپرد و در این انجمن از جماعت شاهزادگان شاهزاده فرهاد میرزا و فیروز میرزا نصرة الدوله و احمد میرزا از یکسو بر صف بودند و میرزا کاظمخان نظام الملک باتفاق میرزا سعید خان وزیر دول خارجه و محمد ناصر خان ایشیک آقاسی باشی و میرزا داود خان وزیر لشکر و حاجی علیخان حاجب الدوله نیز حاضر بودند و مرتضی خان با گروهی از غلام پیشخدمتان صف بر زده بود بالجمله جناب اشرف صدر اعظم رخصت انصراف یافته بسرای خویش شتافت وزیر مختار نیز بعد از تقبیل حضرت شهریار را وداع گفت خدمت صدر اعظم کرد و از آنجا بدار سفارت مراجعت نمود و شهریار تاجدار بفرمود تا اسبی که را ایشان روز ورود وزیر مختار را از بهر سواری او مستعد ساخته بودند با جلیل زربفت و افساری که زنجیرش از زر بود بوجه عطیت بدو بردند از پس آن وزیر مختار با نظام الملک و وزیر دول خارجه ابواب مخالطت و مراودت مفتوح داشت و مخاصمت دولتین بمسالمت پیوست و کارداران طرفین شرایطی که در عهدنامه مسطور و مذکور افتاد بکار بستند و لشکرها از حدود و ثغور ممالک باز خواندند

رسیدن صاحب منصب امپراطور مملکت آستریه بتقبیل آستان شاهنشاه ایران در دار الخلافه طهران

چون امپراطور مملکت آستریه در ضمیر داشت که با شاهنشاه ایران طریق وداد و اتحاد سپرد کولونل مشمند لاکر را که یکی از شناختگان درگاه بود باتفاق چند تن از صاحبان مناصب بسفر ایران مامور داشت و نامه از در مهر و حفاوت نگار داده با کتابی که نقاشان تمثال امپراطور و عشیرت او رنگ زده بودند و نیز نشانی که تمثال امپراطور مصور و بالماس شاهوار مرصع بود با بعضی از نفایس اشیا بدو سپرد و او راه مملکت ایران پیش داشت نخستین میرزا ابراهیمخان کارپرداز اول دولت ایران که مقیم بغداد بود از فرستادگان دولت نمسا آگهی یافته صورت حال را بعرض کارداران دولت رسانید و فرمان رفت تا امامقلی میرزای عماد الدوله فرمانگذار کرمانشاهان و دیگر حکام امصار و بلدان از سرحد عراقین عرب و عجم تا بحضرت دار الخلافه ایشان را با حشمت و مکانتی لایق عبور دادند غره جمادی الآخره بکنار دار الملک طهران در آمدند بر حسب فرمان شاهنشاه محمود خان سرتیپ با جماعتی از صاحبان مناصب کشیکخانه و کلانتر شهر و چند تن ایشیک آقاسیان جنیبت که خاص بارهٔ بند شاه بود ایشان را پذیره

شدند و جناب اشرف صدر اعظم محمود خان سرهنگ و یحیی خان مترجم و اجودان مخصوص صدارت را پذیره فرستاد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب دوم و داود خان مترجم اول دولت را حکم استقبال داد و بالجمله ایشان را با مکانتی لایق در آوردند و روز پنجم ادراک خدمت صدر اعظم و نظام الملک نمودند آنگاه وزیر دول خارجه را دیدار کرده سرای خویش شدند و روز هفتم ورود بتقبیل سدهٔ سلطنت کرده نامه و تحف خویش را پیش گذرانیدند و از پس آن ارمغانی که از برای جناب اشرف صدر اعظم و میرزا کاظم خان نظام الملک و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه داشتند تسلیم دادند آنگاه چند ماه در طهران برفاه حال اقامت کرده روز سیم شهر شعبان مراجعت را تصمیم عزم دادند که لوشمند لاگروه نایب اول او مسیو بارون و شش تن از تبعه سفارت از حضرت دار الخلافه رخصت انصراف یافته طریق مملکت خوزستان پیش گذاشتند و کارداران دولت میرزا جواد منشی سفارت را مهمانداری او بگماشتند از راه ساوه و فراهان و بروجرد طی طریق کرده بخرم آباد لرستان در آمدند و در تمامت بلدان ایشان را پذیره کردند و حشمت ایشان را بداشتند و میرزا جواد جماعتی از سواران شترانی را که مامور سفر خوزستان بودند از بهر حشمت و حراست فرستادگان استرسه برداشته ایشان را تا بشوشتر کوچ داد شاهزاده خانلر میرزای احتشام الدوله که اینوقت در شوشتر اقامت داشت رعایت مکانت ایشان را بفرمود و چون خواستار ابتیاع اسبهای تازی بودند حکم داد تا هر کرا اسبی لایق بود بمعرض بیع و شری در آورد و چون حرارت هوا حدتی بکمال داشت بعضی از ایشان مریض شدند و کونل از طول اقامت معذور افتاد لاجرم بعد از چهار روز طریق مراجعت گرفت و ده روز از بلدهٔ شوشتر تا شهر همدان براندند و اسدالله خان معتمد الملک که حکومت همدان داشت ایشان را نیکو در آورد و از آنجا چهار روزه تا زنجان و از آنجا به تبریز براندند میرزا فضل الله وزیر نظام پیشکار مملکت آذربایجان مهمان نوازی کرد و بعد از چند روز میرزا جواد باتفاق ایشان راه برگرفته تا سرحد مملکت ایران برفت و از آنجا فرستادگان را وداع گفته مراجعت نمود

رسیدن فرستاده جانشین مملکت قفقاز بحضرت شاهنشاه در دار الملک ایران

چون کارداران دولت روسیه کنیاز باریتنسکی را بفرمان گذاری مملکت قفقاز مامور داشتند بعد از ورود بقفقاز بموجب اتحاد مابین دولتین ایران و روس جانشین قفقاز را واجب داشت که از قبل خود سفیری بحضرت دار الخلافه گسیل دارد و در پیشگاه شاهنشاه عجم عقیدت خویش را از در مصادقت مکشوف سازد لاجرم کنیاز ملیکوف را که از بزرگان مملکت گرجستان است با هفده تن صاحبان مناصب و شصت سوار قزاق و کنکرلو با ودیعه ارادت طراز روانه دربار داشت و حسب الامر از خاک آذربایجان تا طهران او را با حشمتی تمام عبور دادند و روز ورود دار الخلافه حسنعلی خان سرتیپ گروسی برحسب فرمان شاهنشاه او را استقبال کرد و از قبل جناب صدر اعظم میرزا شفیع سررشته دار مامور پذیره شد و میرزا سعید خان وزیر دول خارجه میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه را بیرون فرستاد محمود خان کلانتر شهر و کیفر یوزباشی با صد تن غلام نیز تقدیم خدمت کردند و چند از مستوفیان درگاه بدیدار ایشان شتافتند و حاجی علیخان حاجب الدوله تشریفات ایشان را مامول داشت آنگاه محمد حسن خان نایب ایشیک آقاسی با بیست تن فراش رفته او را بدرگاه شاهنشاه حاضر ساخت و مورد الطاف و اشفاق خسروی آمد و عریضهٔ جانشین را وزیر دول خارجه از ملیکوف ماخوذ داشته در پیشگاه حضور عرضه داشت و ملیکوف هر یک از صاحبان مناصب را شناخته آورد و شاهنشاه

تفقد فرموده اتحاد دولتین را ابراز نمود آنگاه از حضرت پادشاه رخصت انصراف یافته روی بچراغ دودمان سلطنت
امیر محمد قاسم خان امیر نظام را ادراک حضرت نموده تقدیم ستایش کرد و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم
استسعاد یافت آنگاه بسرای سفارت باز شتافت پس از ایامی چند که امر رسالت خویش را بانجام برد و خواستار
اجازت مراجعت گشت بفرمان شهریار تاجدار ملیکوف نشان شیر و خورشید از درجه اول با حمایل سبز تشریف
یافت و شصت تن صاحبان مناصب که خدمت او را مواظب بودند بعضی بانشانهای زر و سیم تشریف یافتند
و برخی با طاق نسیج کشمیر نطاق بستند و روز سه شنبه بیست و چهارم شهر شعبان از حضرت دار الخلافه آهنگ
مملکت قفقاز در تکتاز شدند و برحسب فرمان میرزا صادق خان سرهنگ که از سرحد ایران تا دار الخلافه مهماندار کنیاز
ملیکوف بود هم هنگام مراجعت بمهمانداری او مأمور شد و بنشان سرهنگی و حمایل سرافراز گشت ابوالقاسم خان سرتیپ
فوج دماوند و محمود خان کلانتر و میرزا عبدالوهاب نایب دوم وزارت خارجه و موسیو جانخان مترجم اول و یحیی خان
آجودان صدارت و مترجم وزارت و میرزا ... روس مترجم وزارت و بابا خان یوزباشی با سی تن غلام رکابی
بمشایعت او راهی دراز پیموده مراجعت کردند و هم درینسال چون در شریعت سلطنت سزاوار افتاد که کنیاز
الکسندر باریاتینسکی جانشین قفقاز مورد رأفتی و عطوفتی شود برحسب فرمان موسیو جانداود خان سرتیپ مترجم
اول دولت ایران مأمور بسفارت تفلیس گشت و نشان تمثال شاهنشاه را که مکلل بالماس بود با حمایلی آسمانگون
برای تشریف جانشین قفقاز حمل داده و جناب اشرف صدر اعظم نیز مراسله و اسبی از بهر او انفاذ داشت و موسیو
جانداود خان روز جمعه ششم صفر از حضرت دار الخلافه راه تفلیس پیش داشت و میرزا حسین خان کارپرداز اول دولت
ایران که مأمور باقامت تفلیس بود نیز بخلعتی سرافراز شده روز شانزدهم صفر طریق تفلیس برگرفت و هم درینسال
موسیو لاغوفسکی شارژدافر دولت روس باقتضای اتحاد دولتین بنشان شیر و خورشید از درجه اول و حمایل سبز
افتخار یافت و هم درینسال حیدر افندی شارژدافر دولت عثمانی روز سه شنبه بیست و هشتم ذیقعده در
پیشگاه سده سلطنت بتقبیل آستان دست یافته رخصت مراجعت بدار الملک دولت عثمانی حاصل نمود
و از آنجا بخدمت جناب اشرف صدر اعظم شتافته وداع بگفت و از حضرت شاهنشاه بنشان تمثال ملک الملوک
از درجه دوم که مکلل بالماس بود مفتخر آمد و از صاحبان مناصب سفارت بنشان اول سرهنگی و حمایل سفید
و یکطاقه بافته کشمیر خلعت یافت و بجای او توفیق افندی شارژدافر دولت عثمانی اقامت دار الخلافه جست آنگاه
برحسب فرمان مرتضی خان غلام باشی وزارت خارجه بمهمانداری حیدر افندی مأمور شده روز هفتم ذیحجه از دار الخلافه
بیرون شدند و هم درینسال شب دوازدهم شهر رمضان مکشوف افتاد که ترکمانان سرخس و قرایی باتفاق محمد
شیخ سردار ترکمان چهار هزار سوار با آهنگ سرجام و بیوه ژن تاختن کردند و از آن اراضی گذشته آهنگ نیشابور
نمودند چون این خبر در مشهد مقدس بمیرزا محمد قوام الدوله رسید نخستین ابوالفتح خان سرتیپ را با جماعتی از سواره
و پیاده مأمور داشت تا حدود مملکت را نگران باشد و هر روز خبر باز دهد و خود از مشهد مقدس با هزار و پانصد تن
سوار چادرلی و خمسه و خراسانی و هزاره که در مشهد حاضر بود بیرون شده عرض سپاه بداد و ایشان را نیز
از قفای ابوالفتح خان گسیل نمود اما از آنسوی ترکمانان اراضی سرجام و بیوه ژن و محال نیشابور را [illegible]

۷۰ و غارت در آوردند و از قبایل تیموری متوطنین اراضی مشهد مقدس و بلوچ سی هزار گوسفند و سه هزار گاو و شتر و حمار بغنیمت گرفتند و بر زیادت از این از زن و مرد این قبایل و جماعت زوار تربت مطهرهٔ حضرت رضا علیه الصلوة و السلام قریب هزار تن اسیر و دستگیر ساختند و روز چهاردهم رمضان وارد کارفش شدند و شب پانزدهم از آنجا طریق میامی پیش داشتند از میسوی ابوالفتح خان با دو عراده توپ و هزار تن سرباز و دو هزار و پانصد تن سوار خراسانی و خمسه و چاردولی هنگام بامداد از پیش روی ترکمانان سر در کرده و لشکر از دو سوی صف راست کرده بجنگ در آمدند و توپچیان دهان توپها را گشاده داشتند و در اول حملهٔ ترکمانان را بشکستند سوار ترکمان از هول و هیبت جماعت اسیران و تمامت غنیمت را بگذاشتند و هزیمت شدند و لشکر از دنبال ایشان طریق استعجال گرفت و سیصد کس را مقتول و مغلول نمودند و اسیران ترکمان را برداشته بمشهد مقدس در آوردند تا بحبس خانه در اندازند مردم مشهد را آن زحمت که از این جماعت دیده بودند بجنبش آورده و غوغا بر داشته پنجاه تن از اسیران ترکمان را در عرض راه حبسخانه مقتول ساختند بالجمله چون این خبر را میرزا محمد قوام الدوله معروض کارداران دولت داشت و جلادت سرکردگان لشکر را باز نمود برحسب فرمان قوام الدوله و ابوالفتح خان سرتیپ فوج شقاقی و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و لطف الله خان سرکرده سوار شاهسون دویران و سلطان خان سرکرده سوار ترشیزی و محمد خان هزاره و ابراهیم خان حاکم جوین مورد الطاف و اشفاق شاهانه شده هر یک خلعتی و عطائی جداگانه یافتند و دیگر چنان افتاد که جماعتی از سواران قبیلهٔ آق محمد سردار که در ارض میانه شت شصت نفر شتر را که بعضی حمل تجارت بر پشت داشت و برخی سنگ آینه حمل میداد تا قبهٔ مبارکهٔ حضرت رضا علیه الصلوة و السلام را بدان نصب کنند ماخوذ داشتند و چهار تن مکاری را نیز اسیر گرفتند فرج الله خان که نیابت حکومت نردین داشت چون این بشنید با مردم خود برنشست و در قفای ایشان بتقریب و تعجیل اسب بتاخت و در ارض یاق توکلن ایشان را دیدار کرد ترکمانان چون لشکران دشمن شدند بارها را از پشت شتر فرو نهادند و شتران را بتعجیل راندن گرفتند فرج الله خان مهمیز زد و اسب برانگیخت و چون برق خرمن سوز بدیشان در آمد بعضی را بکشت و برخی را هزیمت کرد و اسیران را با شتران ماخوذ داشته مراجعت نمود و هم در این سال بعد از ارتفاع ذات البین میان دولت ایران و انگلیس شاهزاده طهماسب میرزای موید الدوله مورد اشفاق شاهانه آمد و تشریف خسروانی یافت و مهر علیخان شجاع الملک که منصب سرداری سپاه فارس داشت و جلادتی بسزا ظاهر ساخت چنانکه مرقوم شد بنشان امیر تومانی و شمشیر مرصع و حمایلی در خور نشان سرافراز گشت و محمد قلیخان ایلخانی و علیخان سرتیپ فوج قراگوزلو نشان میرپنجی یافتند و محمد قلیخان جوانشیر سرتیپ فوج خاصه و لطفعلی خان سرتیپ فوج قشقائی و عبدالله خان سرهنگ فوج تبریزی و میرزا محمد علیخان پسر حاجی قوام الملک هر یک جداگانه بتشریف و عطائی در خور و لایق شاد کام آمدند و حکیم فاقوزین طبیب باشی افواج فارس و دیگر صاحبان مناصب هر یک بنشانی نوازش یافتند و بهلر صاحب که در مدرسه دار الفنون در تعلیم متعلمان نیز کفایتی ظاهر ساخت بنشان سرتیپی و حمایل آن نشان تشریف یافت و از آن پس حکومت بندر بوشهر و بعضی از محال که قریب آن بندر بود با حمد خان نوائی تفویض یافت و ملقب بدریابیگی بحر فارس آمد و بنشان درجه اول سرتیپی و خلعتی خاص اختصاص یافت و هم در اینسال برحسب

بذل شاهنشاه ایران از بهر غازیان بوشهر

[illegible]

فرمان فیروز میرزای نصرة الدوله میرزا صادق قایم مقام از امارت و وزارت مملکت آذربایجان معزول شده
حاضر دارالخلافه طهران شد و حکومت آذربایجان شاهزاده اردشیر میرزای حاکم دارالخلافه تفویض یافت
و ملقب به رکن الدوله آمد و تبریز رفت جبه که شمسه مرصع داشت مفتخر گشت و برادر جناب اشرف صدر اعظم میرزا فضل الله
وزیر نظام به وزارت و پیشکاری تمامت مملکت آذربایجان و نظام لشکر و نظم کشور مخصوص گشت و جبه که آستر
از خز داشت و کمر و شمسه از زر مرصع داشت خلعت یافت و میرزا مصطفی قلی مستوفی پسر میرزا فضل الله به سررشته داری
و استیفای کل آذربایجان ملازم خدمت چهر گشت و حاجی میرزا محمد خان دبیر مهام خارجه بجای انجام امور خارجه
نیز مامور شده حکومت دارالخلافه بعد از رکن الدوله برادر شاهنشاه انجم محمد تقی میرزا مفوض آمد و منشور ملکی
و خلعت خسروی با فتح الله تقرر یافت و میرزا موسی وزیر دارالخلافه چنانکه بود تشدید امر وزارت کرد و هم
در امثال میرزا فتحعلی خان پسر حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک که منصب استیفا داشت ملقب بصاحب دیوان
گشت و خلعتی لایق سرافراز شد و دیگر اسدالله خان معتمد الملک حاکم همدان و آقا محمد حسن مهردار هر یک بنشان
تمثال شاهنشاه تشریف یافتند و محمد خان امیر تومان شمشیری با قبضه مرصع بخلعت گرفت و دیگر اسدالله
میرزا خواهرزاده شاهنشاه غازی محمد شاه بحکومت تربت حیدریه منصوب گشت و دیگر انوشیروان خان سالار
خوان که عین الملک لقب دارد شمشیر که قبضه مرصع داشت تشریف یافت و هم در امثال این شاهنشاه غازی
محمد شاه روز پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال هنگام نماز دیگر وداع جهان گفت و رهسپار جنان جاودانی گشت
ملک الملوک عجم حفظ حشمت و حراست حرمت جد را از سر سرا تا نهایت جایط خسروانی بمشایعت جنازه فراز
آمد و از آنجا جناب اشرف صدر اعظم با تمامت اعاظم و بزرگان چاکران سلطانی تا مسجد سلطان جسد او را حمل
دادند و در آن مسجد سه روز مجالس سوگواری بگستردند و اهل حرفت و صنعت حجرات خویش را در بستند و با تمامت
اهل بلد حاضر مسجد شدند زری کثیر با نفاق درویش و مسکین مبذول رفت و بعد از سه روز جسد او را با حشمتی که در خور
او بود بدار الامان قم حمل دادند و در جوار دختر موسی بن جعفر علیهم السلام و کنار پدرش محمد شاه غازی طاب الله ثراه بخاک سپردند

قتل شاهزاده محمد یوسف افغان بدست پسرهای یار محمد خان ظهیر الدوله

از این پیش بدان اشارت شد که شاهنشاه ایران که کوه با حلم گران سنگش بمیزان کاه نرود عصیان شاهزاده محمد یوسف
افغان را بشفاعت و ضراعت جناب اشرف صدر اعظم معفو داشته او را با عطای ساز و برگ لایق و تقریر اجرای
مواجب شاد خاطر فرموده آزاد ساخت و در زمره چاکران منخرط فرمود در این وقت سردار بهبود خان و سردار نادر
شاه خان پسرهای صید محمد خان ظهیر الدوله و برادر او سردار محمد صدیق خان و دیگر افغانان الکوزائی حاضر حضرت
ملک الملوک عجم شده چهره دادخواهی بر خاک نهادند و بعرض رسانیدند که در این حضرت مکشوف افتاد که شاهزاده
محمد یوسف بی اجازت کارداران دولت ایران بر ظهیر الدوله تاخت و او را عرضه هلاک و دمار ساخت و خون
خواهر انش بریخت و با زنانش بی مضای مدت عدت در آمیخت و جماعتی از پردگیان او را چون اسیران کفار بتسلیم
چاکران خود داد تا ایشان را بفضیحت سمر کردند شاهنشاه را که خدای حسب شریعت در نهادش بودیعت نهاده
معهد شد که داد مظلومان بدهد و خون ظهیر الدوله که صنیعه دولت و مطیع حضرت بود بهدر نگذارد شاهنشاه

۷۷۲ داد خواه فرمان کرد تا گناه او در راه دولت چون علی امر من بود هم عفو کردم لکن حقوق زید و عمر را من ساقط نتوانم و بر ذمت خویش نیندازم اگر اولیای دم در بهای خون او با خذ دینار و درهم رضا دهند هم دریغ ندارم و از خزانه دولت عطا کنم و اگر نه ثار او را ضایع نخواهم داشت و شاهزاده محمد یوسف را بخونخواهان باز خواهم گذاشت اولیای دولت چندانکه اولیای دم را با خذ دینار و درهم تطمیع و ترغیب دادند سودمند نیفتاد لاجرم شاهنشاه عادل حکم عدالت بجای آورد علیخان حاجب الدوله فراشباشی حکم فرمود تا شاهزاده محمد یوسف را ماخوذ داشته بدست فرزندان ظهیر الدوله سپردند و از قضا چنان افتاد که هم در آن روز که روز سیزدهم شهر شعبان بود شهریار تاجدار از برای صید کردن و نخجیر افکندن از قصر قاجار که اینوقت نشیمن داشت با جماعتی از سواران مامور برنشسته طریق کوه و دشت پیش داشت و هنوز تنی چند از صناوید چاکران بدان سر بودند که اکنون فرزندان ظهیر الدوله چون بر شاهزاده محمد یوسف دست یافتند از قتل او دست باز خواهند داشت و بحکم ادب حق خود را در خون او نثار قدم شهریار خواهند نمود و ایشان لختی بودند تا موکب شهریار یکیدو تیر پرتاب از قصر قاجار دور افتاد پس یکبار بر او تاختند و او را با تیغ و خنجر پاره پاره ساختند چون این قضا برفت همچنان بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم شاهنشاه فرمان کرد تا شاهزاده محمد رضا برادر شاهزاده محمد یوسف و شاهزاده محسن پسر عم او را خلعت فرمودند و باجرای وظیفه بنواختند و نوازش نمودند و همچنان در شهر شعبان محمد صدیق خان و محمد جبار خان و نادرشاه خان و دیگر فرزندان یار محمد خان ظهیر الدوله را بعطایای گران و خلعتهای گرانبها قرین مباهات داشتند و رخصت سفر هرات فرمودند و نیز خان سوار خان هزاره حاکم مرو که با بزرگان آن بلد بتقبیل سده سلطنت شتافته بود اینزمان اجازت مراجعت و خلعت یافته بجانب مرو کوچ داد

عزل عزیز خان مکری که سرداری کل عساکر منصوره داشت

عزیز خان مکری از مردم قبیله مکری است در زمان دولت شاهنشاه غازی محمد شاه بخواستاری میرزا نظر علی حکیم باشی سرهنگ خارج نظام یافت و از پس آن با فوجی از سربازان مامور بفارس گشت و هنگام وفات شاهنشاه غازی در شیراز اقامت داشت چنانکه از این پیش بشرح رفت چون شاهنشاه منصور بر تخت پادشاهی جای کرده وزارت و امارت را بمیرزا تقی خان امیر نظام باز گذاشت او را از دیرباز با عزیز خان ساز مخالطتی بود و چون با بزرگان ایران سابقه مؤالفتی نداشت او را محرم اسرار خویش می پنداشت و روز تا روز در حضرت پادشاهش بفنون فروستت و فراست ستایش میکرد و بارتقای درجتی و صعود و ترقی آزمایش میداد چندانکه رتق و فتق لشکریان را بکف کفایت او باز داد و او را آجودانباشی لقب نهاد و بعد از عزل میرزا تقی خان چون جناب اشرف صدر اعظم چندانکه تواند این مردم را نخواهد و از حشمت و مکانت کس نکاهد با اینکه عزیز خان چون عزل و عزت میرزا تقیخان را بدانست بدان سر شد که پشت با دولت کند و طریق فرار پیش گیرد و این معنی در حضرت پادشاه مکشوف افتاد و در خاطر نهاد که او را حاضر ساخته بدست عقاب و نکالش کیفر کند از حفظ و حمایت او تقاعد ورزید از آنسوی شاهنشاه از جنایت او در گذرانید و از جانب دیگر او را در سرای خود آورده سکون فرمود و بعرض رسانید که چون او چاکری مورد الطاف و اشفاق شاهانه آمد شرط دست که بنهایت بنواخت و نوازش در وجه او مبذول افتد تا اگر دست تقدیر بهنری در طبیعت او بودیعت نهاده نیروی پیدائی بدست کند با جمله چندان در استحکام کار او استوار.

باستماع که شاهنشاه منصور رشش بسبزواری کل عساکر منصوره برگماشت اینزمان عزیزخان را که حمل پیمانه بصعوبت ۷۷۳
میرفت پادوستکانی شاهانه چگونه برمیتافت چون مست طافح صالح و طالح را بیک میزان می سنجید و سیاه و سفید
و طریف و تلید را بیکدست می نشاند همه شب بکمساریدن راوق عنب و بساط لهو و لعب بامداد همیکرد و از
کار لشکر چندان بیخبر افتاد که سرقت بها از سر سنگ ملکه کار توپ را از تفنگ باز ندانست و بر زیادت ازین با تبش
شتاب دشمن آفتاب آمد و حشمت صدراعظم را که در حضرت پادشاه افزون بود کاستن همیخواست جناب اشرف
صدراعظم او را طلب کرد و فرمود شب را با ترانه و طرب بنهایت کنی و روز را بمیمنت و سعادت بشام بری با این اندیشه
ناصواب و کردار ناستوده که تراست خواستاری نظم لشکر و نظام سپاه از تو کوه بناخن شخودن و بحر با پیمانه پیمودن
و ستاره با خدنگ خستن و زمانه با کمند بستن آسانتر است یا از بی کردار نکوهیده کناره باش یا ازین منصب و مقام کناره
گیر بالجمله در میان صدراعظم و عزیزخان چند کرت این محاورت برفت و این سخنان که از زمره لآلی غلطان بود در گوش
او چون حصی شمال با عقد جبال و ضبط آب در غربال مینمود و پایان امر شهریار تاجدار نیز مکشوف داشت که از معتاد
منکر طلب معروف چون امید ثمر از اصله بید است لاجرم بفرمود تا جریده او را در کارهٔ دولت جریده کردند و گناه شناخته
و از چهل افزون بشمار آمد که هر یک جداگانه منشور عزل و عزلت و مثال عقاب و نکال او میکرد و آنگاه روز بیستم شهر
شوال عزل او را از عمل رقم زد و بفرمود روز دیگر بزرگان شاهزادگان و صنادید چاکران و تمامت دبیران
و صاحبان مناصب نظام در مجلس صدراعظم انجمن شدند و دستخط عزل او را بحاجی علیخان حاجب الدوله سپرد و فرمان
کرد تا حاضران آن انجمن شده حکم شاهنشاه را ابلاغ دهد حاجب الدوله زمین خدمت را بوسیده بمجلس جناب اشرف صدراعظم
شتافت و همچنان بر سر پای ایستاده خبر عزل عزیزخان را روایت کرد و دستخط شاهنشاه عجم را بدین شرح قرائت نمود

شرح دستخط مبارک ملک الملوک عجم که بجناب اشرف صدراعظم رقم فرموده

جناب صدراعظم ما نظم تمامت امور و کفایت جمهور را با شما محول و موکول فرموده ایم و زشت و زیبای مملکت را از
شما میدانیم و ساختن کار سپاه و رعیت و امر کشور و لشکر و نظام قورخانه و توپخانه و مدرسه نظام و ارتفاع منال دیوان را
از شما میخواهیم و بر شما واجب است که بفزایش رونق دین و دولت خاطر ما را آسایش دهی چون عزیزخان کری سردار
سابق موافق این جریده معاصی و بحساب آمده گناه کرده حضرت است و لشکر را که پادشاهان تقویم دولت بدان
توانند کرد و بدست مماطلت و غفلت باز داد چندانکه نظام سپاهی قرین تباهی افتاد امروز که بیستم شوال است او را از منصب
سرداری و وزارت امیرنظام معزول ساختیم و از آن محل و مقام که او را بود فرود آوردیم تا ازین پس مقیم خانه و ملازم
کاشانه خویش باشد و بر شماست که هر کرا اصلاح و صواب نزدیک دانی بجای او منصوب داری چون حاجب الدوله
تقریر این کلمات را بنهایت برد خواست تا جریده معاصی او بداءت کند جناب اشرف صدراعظم از شمردن چندین گناه
بر روی او اکراه داشت مجلسیان نیز در خواستاری درآمدند و در انجاح مسئول الحاح فراوان کردند در این وقت
صدراعظم نیز همیخواست که مردمان چنان گمان نکنند که شاهنشاه چاکری معروف را بی ارتکاب منکری از محل خویش
ساقط سازد پس رخصت کرد تا گناه او را بر روی او باز نمودند و چنان استوار بکردند که عزیزخان نیز از عهدهٔ جواب
بدان جوز را معاف نتوانست داشت آنگاه صدراعظم او را خطاب کرد که اکنون با وطن خویش شتاب کن و از بندگان

و مال ایمن باش و هرگز بجان خویش مترس اگرچه مردی بد اندیش بوده لکن اثر وجود تو از دنبالی که زحمت چشم و چهره تو ام
کرده ضعیف‌تر است چه تو را این مقدار نیرو نیز نباشد این هنگام عزیز خان شمشیر بگشاده و حمایل و نشان خویش باز داد
و رخصت یافته برای خویش بشتافت و بعد از روزی چند بسیج سفر خویش کرده بار به بست و روزی به سردشت که موطن او
و مسکن قبیله مکری هاست گشت و همچنان شاهنشاه کریم مواجبی که کفایت معاش کند در وجه او و پسر و برادرزاده اش مقرر
فرمود و هم در اینایام شخص دوم ایران نظام الملک که هر روز بتقدیم خدمتی مورد مرحمتی شود بجبه که استر خز داشت و شمسه
با جواهر شاهوار مرصع بود تشریف یافت و همچنان میرزا داود خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که هنوز سنین عمرش
از شانزده و بیست نه بلند نشسته چون در ریعان شباب آداب شیخوخت آموخته و با شرف حسب و نسب کمال فضل و ادب
اندوخته و در علم دبیری و اداره نگاری و کشف معضلات علمیه و حسن خط نستعلیق و ترسل از معاصرین خویش قصب السبق
برده شاهنشاه حق شناس چون این آیات رشد و اقبال از چهره او مطالعه فرمود او را بمنصب وزارت لشکر اختیار کرد
و صاحبان مناصب نظام و تمامت وجوه لشکر و قواد سپاه بی کراهت خاطر حکم او را گردن نهادند و در رواقی که خاص
از برای نظام لشکر و انتظام سپاه بود لشکر خدایان انجمن شدند و مائده های الوان و دستگاههای جلاب نهادند
عزیز خان که هنوز سردار کل عساکر منصوره بود حامل تشریف او گشت و وزیر لشکر نیز خلعت شاهانه را طراز پیکر کرده حاضر مجلس
شد و کلمات تهنیت و تحیت گفته آمد و هم در اینسال سردار علیخان سیستانی که بحکم کارداران دولت حکومت آن مملکت
خاص وی است و در تقدیم خدمت از بذل جان و مال مضایقت نکرد چنانکه سطری از آن در قصه های هرات بشرح رفت
این هنگام که بتقبیل سده سلطنت حاضر حضرت دارالخلافه بود بمکانت مصاهرت شاهزاده بهرام میرزا کسب
معالی را متظاهر ساخت و روز جمعه بیست و سیم شهر شوال میرزا زمان امیر دیوان خواهرزاده جناب اشرف صدر اعظم
مجلسی لایق این سور و سرور بگسترده شاهزادگان را دعوت نموده در انجمن ایشان انعقاد این امر را بانجام برد و هم
در اینسال امیر دیوان از مرتبت اول سرتیپی نشان شیر و خورشید و حمایل سرخ تشریف یافت و هم در اینسال محمد ابراهیمخان
سرتیپ افواج ثلثه اصفهان برحسب فرمان شاهنشاه بسهام الملک لقب یافت و بتشریف مخصوص سرافراز آمد و هم در
اینسال برادر جناب اشرف صدر اعظم میرزا فضل الله وزیر نظام که وزارت و انتظام ممالک آذربایجان بر ذمت اهتمام
او بود چون بعد از ورود بدان اراضی سپاهی و رعیت را از خود راضی داشت و آن قحط و غلا که در میان مردم بود
بحسن تدبیر بوسعت عیش و خصب نعمت مبدل داد و معابر و مسالک بلاد و امصار آذربایجان را از زحمت صعالیک
و دزدان ایمن بداشت و معادل دویست هزار تومان که از عمال دیوانی آذربایجان از سنوات ماضیه بجای مانده بود
ارتفاع داده روانه دربار شهریار داشت و تقدیم این خدمات نزدیک کارداران دولت مکشوف افتاد مورد الطاف
و اشفاق خسروانی آمده و بعطای نشان تمثال شاهنشاه که ترصیع جواهرش نشانه فروغ ستاره و ماه بود تشریف یافت
و دیگر آقا میرزا هاشم که از خاندان اجله سادات و قضاة تبریز است چنانکه بدان اشارت شد روزگاری سپرد که برحسب
فرمان در کرمانشاهان اقامت داشت اینوقت برائت ساحت او از آلایش بعضی جنایتها که بدو نسبت کردند ظاهر گشت
و بحکم اولیای دولت در حضرت دارالخلافه حاضر آمده مورد رأفت پادشاه گشت و از جامه خانه خاص بتشریف جبه از
کشمیر اختصاص یافت و هم در اینسال وقتی از نوابان هند که هزار تن نابینا بودند بمشهد مقدس سید الشهدا حسین بن علی

تشریف یافتن نظام الملک و تفویض منصب وزارت لشکر بمیرزا داود خان

تشریف تمثال همایون در وجه وزیر نظام

علیه السلام پناهنده شدند و در تحت قبه مبارکه شبی بروز آوردند و چشم هر دو تن روشنائی باز آورد و نیکوتر از نخست روشن شده و دیگر روز بیست و پنجم شوال در دار الامان قم از آن پس که آفتاب بمدار زوال برسید در فراز قبه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام چنانکه جماعتی انبوه از مردم دیدار کردند نوری سبز و زرد باندازه نارنجی پدیدار گشت و چهار ذراع از فراز قبه مطهره ارتفاع یافت آنگاه منبسط و متخلخل شده هم بر سر قبه نثار گشت با اینکه آفتاب در تاب بود این نور چنان تابناک گشت که یکربع از ساعت دیده نظارگان را در ربود مردم همچنان بر صف شدند و بنظاره بایستادند پس از زمانی دیگرباره نوری بتابش ستاره صباحی گشت و همچنان بر سر قبه مبارکه نثار نمود و هم در آن شب زنی نابینا که از نجف آباد اصفهان بامید شفا بدان حضرت شتافته بود شبانگاه حضرت معصومه و جناب امام رضا علیهما السلام را بخواب دیدار کرد و حضرت معصومه پیش شده دست مبارک بر چشمش بکشید و صبحگاه روشن گشت ذوالفقار خان پسر جناب اشرف صدر اعظم که حکومت آن بلده داشت بفرمود تا سنج و کوس شادیانه بکوفتند و از قضا هم در آن آستانه شب دیگر فالجی شفا یافت و شادیانه مردم مکرر گشت و هم در این سال خسرو خان گرجی ملقب بوالی که از اعیان چاکران دولت بود و از زمان شهریار تاجدار فتحعلی شاه تاکنون طریق خدمت می سپرد وداع جهان فانی گفت و هم در این سال چون صدق نیت و حسن عقیدت علیقلی خان میرپنج در حضرت شاهنشاه ایران مشهود افتاد و بصوابدید جناب اشرف صدر اعظم فرمان کرد تا آجودانباشی کل عساکر منصوره نظام و غیر نظام باشد و در نظم قورخانه و توپخانه و هر کار که متعلق بنظم سپاه است خویشتن داری نکند و درین منصب بخلعتی لایق سرافراز شد

مقاتله بعضی از لشکریان با ترکمانان و رسیدن شاهزاده حسام السلطنه بمشهد مقدس

ترکمانان سرخس و قریاب در روزگاری که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه در هرات جای داشت هر روز در حدود خراسان در کار نهب و غارت بر زیادت میشدند از قضا حسن خان سرکرده سوار قراپاپاق با دویست سوار طریق هرات می سپرد در روز شنبه دهم ذیحجه در میان طریق خواف و غوریان دویست تن سوار ترکمان را دیدار کرد و بی‌توانی آهنگ پیکار ایشان گرفت یکتن از مردم غوریان او را گفتند جز این سوار که از دور دیدار میکنی جماعتی در کمین جای دارند صواب آنست که بمبارزت ایشان مبادرت نکنی حسن خان گفت من هرگز از اینجا عنان دست باز ندارم و اسب برد و از قفای ایشان تاختن کرد ترکمانان چون این جلادت بدیدند راه فرار پیش داشتند و حسن خان چهار فرسنگ ایلغارکنان از دنبال ایشان برفت و راه نزدیک کرد ترکمانان ناچار سر برتافتند و ساز قتال دادند چون شش تن از ایشان بگلوله تفنگ بخاک افتاد دیگرباره راه گریز پیش داشتند و حسن خان اسب را مهمیز زده تا هفت فرسنگ همی برفت و مرد و اسب از ایشان بگرفت بالجمله سی تن از آن جماعت را بعضی سر برداشت و برخی اسیر گرفت و چهل سر اسب بغنیمت یافت و باز شتافت چون این خبر بعرض کارداران دولت رسید حسن خان را نشان شیر و خورشید از درجه اول سرهنگی و حمایل سفید سرافراز کردند و از پس آنکه شاهزاده حسام السلطنه از هرات بمشهد مقدس کوچ داد خبر باو آوردند که بسیار کس از سواران ترکمان از اراضی آق دربند عبور داده آهنگ تاراج حدود خراسان دارند شاهزاده صفرعلی خان سرتیپ سوار شاهسون اینانلو و حسن خان سرکرده سوار قراپاپاق و محمدتقی خان سرکرده شاهسون افشار را مأمور کرد که باراضی سنگ بست شتافته نگران ترکمانان باشند و بفرموده

 لطف الله خان سرکرده سوار دویرن و ذوالفقار خان سرکرده سوار خمسه و پرویز خان سرتیپ سوار چاردولی از لشکرگاه که این هنگام در کال یاقوتی بود بجانب عنایت آباد کوچ دهند روز دیگر پانصد سوار ترکمان در حدود مملکت چند کس را اسیر گرفتند و دو تن از اسیران فرار کرده جعفرقلیخان را آگهی رسانیدند و او باتفاق سوار قراپاق و افشار از دنبال تاختن از آن سوی شورکال بترکمانان رسیده و جنگ پیوسته کرد ترکمانان چون این بدیدند اسیران را با هر چه غنیمت بود بگذاشتند و بجانب عنایت آباد طریق فرار برداشتند و ایشان از دنبال ترکتاز آمدند و بعد از قطع پنج فرسنگ مسافت سواره دویرن و خمسه ذوالفقارخانی نیز آگاه شده با لشکریان همگروه گشتند و باتفاق بشتافتند و ترکمانان را دریافتند برخی را با شمشیر بگذرانیدند و گروهی را اسیر گرفتند از آنجماعت بر زیادت از سی چهل تن سلاحها شد و از جانب دیگر آقا محمد سردار ترکمان با چهار هزار سوار آهنگ بجنورد تاختن کرد و سبحانقلی خان برادر جعفرقلیخان ایلخانی این بدانست و با سواران خود و صد تن شمخالچی بمدافعه بیرون شد و راه بر ترکمانان ببست و جنگ بپیوست بعد از کشش و کوشش فراوان آقا محمد و مردمش شکسته شدند و طریق هزیمت پیش داشتند سبحانقلی خان صد و پنجاه نیزه و صد تن اسیر بغنیمت آورد و چون جعفرقلیخان ایلخانی چنانکه بدان اشارت شد از حضرت دارالخلافه رخصت مراجعت باسترآباد یافت چون برق و باد بدانجانب بشتافت و از گرد راه قبیله جعفربای ترکمان را که بصدد شرارت و شرارت بودند بمهر و کیفر بازداشت و با فوج لشکر و سوار که حاضر بود سی فرسنگ مسافت را با یلغار برفت و مغافصة بمیان قبیله جعفربای درآمده دست قتل و غارت از آستین برآورد و دویست تن از مردم ترکمان را تیغ بگذرانید و ششصد تن اسیر گرفت و مراجعت باسترآباد کرده اسیران را در سیاهچاله بینداخت از پس آن بزرگان ترکمان هر جا اسیری گرفته اند یا مالی بغارت برده اند متفاریق باسترآباد همی آورند و تسلیم همیدهند باشد که اسیران خود را رها کنند

مراجعت فرخ خان امین الملک از دارالملک لندن بدارالسلطنه پاریس

قصه سفارت فرخ خان امین الملک تا بدارالملک پاریس و سفر کردن از آنجا بمملکت انگلیس بشرح رفت بعد از مراجعت از شهر لندن دیگر باره آهنگ مملکت فرانسه کرده مراجعت بپاریس نمود چون پس از روزی که لئوپلد پادشاه بلجیک دختر خود را به ارشیدوک برادر امپراطور نمسه بشوهری همی خواست داد و از برای این عیش و عرس جشنی همیخواست گسترد و هم در دل داشت که با دولت ایران ابواب مودت و مصافات گشاده دارد پس امین الملک را نیز بمجلس این سور و سرور دعوت فرمود و این پادشاه بلجیک عم ملکه مملکت انگلیس است و خود داماد لوی فیلیپ پادشاه فرانسه است که قبل از دولت جمهوریه سلطنت داشت چنانکه بشرح خواهد رفت و در سال هزار و دویست و چهل و هفت هجری در مملکت بلجیک پادشاهی یافت و تا اینوقت مملکت او را پادشاهی نبود و در تحت فرمان دیگر پادشاهان میرفت و آن ملک را اناثًا و ذکورًا هشت کرور مردم است و از آنجمله صد هزار تن مرد لشکری است و این پادشاه در میان دول اروپا بصفوت خاطر و صفای عقل نامبردار است و سلاطین اروپا در اقدام امور بمشورت او استظهار کنند و از آنگاه که میان دولت ایران و انگلیس کار بمقاتلت افتاد و همواره در نکوهش مردم انگلیس سخن همی کرد و بازمی نمود که خاتمت کار انگلیس از این گیر و دار بوخامت خواهد پیوست بالجمله امین الملک غره شهر ذیحجه با پنج تن از تبعه سفارت با مستشار دولت بلجیک که مقیم پاریس بود و برحسب فرمان کارداران بلجیک جهاندار سفارت کبری گشت بدستیاری

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

کالسکه بخار و عبور از راه آهن هشتاد فرسنگ راه یکشب پیموده و بشهر بروکسل که دار الملک بلجیک است درآمد و کارداران
بلجیک حشمت سفارت کبری را بجا داشتند و بعد از ادراک پیشگاه سلطنت پادشاه بلجیک از مطوی ضمیر و مکنون خاطر که
شئون مودت دولت ایران بود شرحی مکشوف داشت و فرمود همی خواهم که از برای دولت ایران منشا و مبدا
سودهای بزرگ شوم آنگاه امین الملک نامهٔ شاهنشاه ایران را نزدیک داشت و ملک بلجیک با حفظ حشمتی تمام اخذ نمود
و بوزیر دول خارجه سپرده و درین جشن بزرگان جرمانیا و شوهر ملکه انگلیس و دو برادر امپراطور نمسه و زن لوی فلیپ که
مادر زن پادشاه بلجیک است و بیست و شش ایلچی از دول اروپا حاضر بودند مع القصه دوازده روز امین الملک در بلجیک
بود تا مجلس سور بنهایت شد آنگاه هم از راه آهن با کالسکه بخار در مدت هفت ساعت بیش و کم مراجعت بپاریس نمود
و روز پنجشنبه پانزدهم ذیحجه دستخطی که شاهنشاه ایران بکلک و بنان مبارک بامپراطور فرانسه نگاشته بود با یک قبضه
شمشیر آبدار که از پادشاهان صفویه در دولت ایران بیادگار مانده بود پادشاه فرانسه را ببذل کرده انفاذ شد
امین الملک برداشته ادراک خدمت امپراطور نمود و پادشاه فرانسه که حشمت وصول دستخط را در آن روز بساطی
گسترده بود بتمام رغبت و کمال تکریم دستخط مبارک را اخذ فرموده گفت دریغ همی خورم که بدین گذارش و نگارش دانا
دانا نیستم تا خویشتن این خط شریف را قرائت کنم و شمشیر را نیز با خود داشته بمشاهدهٔ آن اظهار بهجتی فراوان فرمود
آنگاه امین الملک رخصت انصراف یافته بدار سفارت شتافت و چهاردهم شهر محرم تماشای شهر الیف و بلدهٔ روان را
باستظهار کالسکه بخار در مدت دو ساعت و نیم بیست فرسنگ طی مسافت کرده وارد الیف شد و کارخانه چند را که
اشیاء تجارت در آنجا صناعت کنند معاینه کرد و همچنین بشهر روان نیز سفر کرد و اهل حرفت و صنعت را نیک نظاره
نمود و چه از کارداران دولت ایران مامور بود که آلات کارخانه بلورسازی و شمعی ابتیاع نموده بایران بیاورد و دو تن از
مردم فرانسه خویشتن بر ذمت نهاده که سفر ایران کرده در سرزمین گیلان چرخی که بدان پیلهای ابریشم را سهل و آسان
باز توان کرد ساخته کنند بالجمله از آنجا نیز امین الملک مراجعت بپاریس کرد و چون درین روزگار باقبال ملک الملوک عجم
دولت ایران را روز تا روز نیروئی دیگر بدست شود و حشمتی تازه بلند آوازه گردد تمامت دول اروپا به پیوند و معاهده
و مصادقت و مراوده با کارداران ایران آرزومند شدند و در مدت توقف امین الملک در پاریس دولت بلجیک و
ساردینیا و پروس و جمهوریه آزاد و هولاند که باصطلاح اهالی آسیا امریکا و ینگی دنیا باشد و دیگر نمسه با دولت ایران
از در یکجهتی بیرون شده اعداد عهدنامهٔ تجارتی کردند و صورت عهدنامه دولت جمهوریه ینگی دنیای شمالی چون بخط و
خاتم اولیای دولت جانبین رسیده بود درین کتاب مبارک نگارش شد و کتاب معاهده دیگر دول تنها از پس آنکه بدار الملک
رسیده بمهر کارداران دولت محلی شود ان شاء الله تعالی در جلد دوم تاریخ ناصریه از مجلدات تواریخ قاجاریه که از جمله
کتب ناسخ التواریخ است بنگار خواهم داشت

صورت عهدنامهٔ دولت ایران با دولت جمهوریه ینگی دنیای شمالی

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم حشم جمشید جاه دارا دستگاه
وارث تاج و تخت کیان شاهنشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک ایران و رئیس ممالک مجتمعه امریک شمالی هر دو علی السویه
تمنی و اراده صادقانه دارند که روابط دوستی فیما بین دولتین برقرار و بواسطه عهد دوستی و تجارتی که بالسویه

نافع و سودمند تبعهٔ دولتین قوی بنیان خواهد بود مودت و اتحاد جانبین را مستحکم سازند لهذا برای تقدیم این کار اعلیحضرت
شاهنشاه کل ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیهٔ ایران صاحب نشان
تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حامل کمر مکلل بالماس و رئیس ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی کارزوالی اسپنس وزیر ممالک مجتمعه
مزبوره مقیم دربار دولت عثمانی را وکلای مختار خود تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامهای خود را مبادله کردند موافق
قاعده و شایسته دیدند فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم فیمابین دولت علیهٔ ایران و رعایای آن دولت
و دولت و رعایای ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار خواهد بود فصل دوم سفرای کبار و
مامورین دیپلوماتیک که از هریک از دولتین معاهدتین بخواهند بدربار یکدیگر مامور و مقیم سازند همان رفتار و سلوکی که
درحق سفرای کبار و مامورین دیپلوماتیک دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود بعینها همان رفتار نیز در حق سفرای
کبار و مامورین دیپلوماتیک و اتباع آنها معمول میشود و همان امتیازات مجری و محفوظ خواهند بود فصل سیم تبعهٔ دولتین
معاهدتین از قبیل سیاحان و تجار و پیشه ور و غیرهم که در مملکتین محروستین سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب
حکام ولایات و وکلای طرفین بعزت و حمایت قادرانه بهره مند خواهند گردید و در هر سال سلوکی که نسبت باتباع دول
کامله الوداد منظور میشود درحق ایشان نیز منظور خواهد شد و بالمعاوضه ماذون و مرخصند که هرگونه اقمشه و امتعه و محصولات
چه از راه دریا و چه از راه خشکی بمملکت یکدیگر بیاورند و از مملکت یکدیگر ببرند و بفروشند و مبایعه و معاوضه نمایند
و به هر بلدی از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند لکن این مقرر است که تجار طرفین که اقدام تجارت داخله مملکتین نمایند
در خصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین آن ملکی که محل تجارت مزبوره میباشد خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتین
معاهدتین بعد از این در باب تجارت داخله امتیازات تازه برعایای سایر دول ادا نماید همان امتیازات نیز داده خواهد شد
برعایای هریک از این دو دولت که در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند فصل چهارم هرگونه امتعه و اقمشه که اتباع
دولتین علیتین معاهدتین بمملکت یکدیگر نقل نمایند و یا از مملکت یکدیگر بیرون برند وجه گمرکی که از تجار و اتباع دول کامله الوداد
حین ورود امتعه و محصولات ایشان بولایات دولتین و حین خروج از مملکتین مطالبه میشود از ایشان نیز مطالبه خواهد شد
و هیچ وجه علیحده بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسهٔ ایران هرگاه مرافعه یا مباحثه
فیمابین تبعهٔ دولت علیهٔ ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعهٔ امریک شمالی حادث شود در محلی که وکیل یا قونسول دولت مجتمعه
امریک مقیم باشد مقالات متداعیین و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمهٔ دولت علیهٔ ایران که محل
عادیهٔ طی اینگونه امورات است باحضور احدی از منتسبان وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک خواهد شد در ممالک
محروسهٔ ایران اگر فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه مرافعه یا منازعه روی دهد طی گفتگو و اجرای عدالت آن بالتمام بعهدهٔ
وکیل یا قونسول دولت ممالک مجتمعهٔ امریک است اگر متوقف در محل این مرافعه یا مباحثه و منازعه بوده باشد والا در مملکتی
که اقرب بمحل مزبور است خواهد بود وکیل یا قونسول مزبور طی این گفتگو را بر وفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد هرگاه
مرافعه یا مباحثه یا منازعه در ممالک ایران فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعهٔ سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای
حکم آن بعهدهٔ وکلا یا قونسولهای طرفین خواهد بود کذلک گفتگوها و منازعات که فیمابین دولت علیهٔ ایران و اتباع
ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که با اتباع دول کامله الوداد در ممالک مزبوره معمول.

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

ومرتب میشود تبعه دولت علیه ایران در ممالک مجتمعه با اتباع دول ممالک امریک شمالی در ممالک ایران اگر تبعهٔ
متهم بجنایات کبیره گردند بنحویکه در مملکتین مزبورتین باتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با ایشان نیز معمول و مرتب
و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین علیتین در مملکتین محروستین وفات یابد در صورتیکه
میت را اقوام یا شرکائی باشد ترکهٔ او بالتمام تسلیم ایشان خواهد شد و در صورتیکه شخص میت را اقوام و شرکائی نباشد ترکهٔ
او امانةً بوکیل یا قونسول دولت متبوعهٔ میت تسلیم میشود تا مشارالیه بر وفق قوانین متداوله در مملکت خود چنانکه شاید و باید
در ینباب معمول دارد فصل هفتم دولتین متعاهدتین بجهت حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و فراهم آوردن اسباب
حصول معاشرت دوستانه و عادلانه فیمابین تبعه جانبین چنین اختیار نمودند که حق داشته باشند که یک مأمور دیپلو
ماتیک در پای تخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار نمایند قونسولهای دولت علیه ایران در شهرهای
واشنکتون و دیگر نیویورک و دیگر نیواورلئانس توقف خواهند داشت و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دارالخلافه
طهران و بندر بوشهر و دارالسلطنه تبریز توقف خواهند نمود و این قونسولهای دولتین متعاهدتین بالسویه در محل متوقفه
مسکونه مملکتین محروستین از اعزازات و امتیازات و مقاماتیکه قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک جانبین
محظوظ و بهره یاب خواهند گردید مأمور دیپلوماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امریک رعایای دولت علیه ایران را
نه آشکار و نه در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و ازین اصول که در خاطر طرفین مقرر شده اصلا تجاوزی را جایز نخواهند
داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره مشغول تجارت شوند ایشان نیز مطیع خواهند بود بهمان قوانین و رسومی
که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعهٔ ایشان که در همان محل تجارت می‌کنند مطیع هستند و همچنین فیمابین دولتین متعاهدتین
مقرر است که عدد نوکرهای مأمور دیپلوماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعهٔ امریک بیشتر از آن نخواهد بود که بموجب عهدنامه
برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده فصل هشتم این عهدنامهٔ دوستی و تجارتی که بملاحظهٔ کمال صداقت و
دوستی و اعتماد فیمابین دولتین ایران و ممالک مجتمعهٔ امریک منعقد شده است از تاریخ مبادلهٔ امضانامجات طرفین
تا ده سال برقرار بود و اگر پیش از انقضای ده سال مذکور هیچیک ازین دو دولت بموجب اعلام رسمی خود اراده قطع و توقف
مجرای این عهدنامه بدولت دیگر اظهار ندارد عهدنامهٔ مزبور تا یکسال دیگر علاوه بر مدت مذکور برقرار خواهد شد و همچنین
یا دوازده ماه بعد از نوشتن چنان اعلام هر وقتیکه اعلام مزبور ظهور نماید و وکلای مختار دولتین متعاهدتین قرار میدهند که
امضانامجات دولت متبوعهٔ خود را در اسلامبول در مدت ششماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند و وکلای مختار دولتین
متعاهدتین این عهدنامهٔ مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند این عهدنامهٔ مبارکه در دو نسخه بزبان فارسی
و انگلیسی بتاریخ یکهزار و دویست و هفتاد و سه هجری پانزدهم ربیع الثانی مطابق هزار و هشتصد و پنجاه و شش عیسوی
در اسلامبول مرقوم گردید و هم در اینسال عبدالعلی خان ادیب الملک پسر حاجی علیخان حاجب الدوله فراشباشی
برحسب فرمان مأمور سفر آذربایجان شد تا چندانکه منال دیوان از اعوام ماضیه بر ذمت عمال و نواب آن مملکت تقسیمی
بنموده ارتفاع دهد تقدیم خدمت را تصمیم عزم داد و بعد از ورود آذربایجان بحکم شاهزاده اردشیر میرزای رکن الدوله
و بازرسی میرزا فضل الله وزیر نظام اینکار نظام کرد و طریق حضرت دارالخلافه گرفت و مورد رأفت و ملاطفت خسروانی گشت

ذکر ابنیه که بحکم شاهنشاه عجم در دار الملک ایران بنیان شده

از آنگاه که شهریار عادل و داد تاج و تخت را زیب و زینت داد نیران خطبهای خطیر را آب شمشیر نشاند و ظلمت دواهی دهیا را بضیاء ضمیر روشن داشت چون آشفتگی بلدان و امصار و فتنه حسن خان سالار و بغی و فساد جماعت بابیه و تکالیف شاقه اهالی دول خارجه و اظهار طغیان و عصیان مردم افغانستان و مقاتلت و مبارزت با دولت انگلیس چنانکه شرح هریک مرقوم افتاد و در عهد هیچیک از سلاطین قاجار چندین فساد و فتور پدیدار نگشت پس بتائیدات الهی و نیروی اختر پادشاهی و حسن تدبیر جناب اشرف صدراعظم خرابها همه آباد و ظلمها همه عدل و داد گشت ممالک را که تذکره مهالک بود هم پیرایه بی هیبت زیان مال سالک شد و معابر را که یاد از مقابر میداد هر ناتوانی بی اندیشه لصوص عابر آمد رعیت را از زراعات آن رسید که مرغزار را از غاذیه بهار و ولایت را از نباتات آن آمد که گلشن را از چشمه روشن و شاهنشاه هرگاه از کار رعیت و سپاه دل فارغ داشت به بنیان مبانی مرصوصه فرمان کرد چنانکه تمامت سلاطین قاجار چندین عمارت در مدت امارت نفرمودند بدین شرح نخستین در میان خانهای شاهانه در سرای عمارت گلستان که یک تیر پرتاب مساحت دارد از کنار ایوان گلستان تا بپای جدران بنیانی که از دو سوی و فضای فسیح را نگران است با حجاره خام و خشت پخته بر آوردند و با سیم خام و زر محلول و سنگ آینه تزئین کردند و دیوارهای حایط را با کاشی معرق برونق آوردند و بحیری که امتحان و اختبار کشتی بخار بدان میشود حفر نمودند و قفسی که مرغان گوناگون در فضای آن طیران می نمایند و هریک را جداگانه آشیان بود بساختند و شادروان قفس را از فتیلهای آهن که چون چشم سوزن شفاهنگ داشته بکردند و آن را باغ طیور نام نهادند و دیگر عرش چهل ستون که از فراز تا فرود از اصله اشجار تناور بدست درودگران توانا بپای رفت و صورتگران مانی فریب چون اوراق ارژنگ برنگ و زیب کردند و دیگر در سرائی که گلشن نام دارد کاخهای شاهوار و بحیره خوشگوار پرداخته گشت و دیگر چون صرح ممرد بنائی مجرد در سرسرای شاهانه بنیان کردند که ممثل چهار طباق و حاوی مقصود دور اوراق است و انجمله را چنانکه لایق پادشاه باشد بنهایت بردند و دیگر سرائی از بهر مهد علیا و ستر کبری والده شاهنشاه و دیگر سرائی از بهر خصیان و خواجه سرایان و دیگر سرای جامه خانه و جامه داران پادشاهی و دیگر سرای خوانسالار و دیگر سرای نشیمن اداره نگاران و مستوفیان و سرای دیگر معروف بعمارت باغ در کنار خانهای سلطانی خاص از بهر جناب اشرف صدراعظم بر آوردند که هنگام حاضر شدن در حضرت سلطنت اورا دار امارت باشد و دیگر در میدانی که پیش سرای سلطانی است رواقهای بسیار از برای دیوانخانه عدالت و نظام لشکر و کارخانه که تذکره دولت طبع کنند و کارخانه که اقداح و کاسات و دیگر اوانی مانند اهالی مملکت چین پردازند و دیگر حمامی چند با سنگ مرمر و احجار منقر ساختند و دیگر مدرسه دار الفنون که از این پیش بدان اشارت شد همواره دویست تن از بزرگزادگان ایران در آنجا بکار تعلیم مشغول اند و معلم و متعلم را همه روزه از مطبخ دولت خوان و خورش برند و از خزانه دولت وظیفه و مواجب دهند و دیگر کاروانسرای بیرون ارک در زمین مشهور بسبزه میدان و دروازه جدید ارک و دیگر توپخانه و قورخانه و قراولخانه و کالسکه خانها و کشیک خانها و کارخانه بلورسازی و کارخانه آهنگران و کارخانه کاغذگری و نجاری و سایر شعب و دیگر کارها فراوان کردند و سراهای سلطان را نیز هرچه بجای بود چنان مرمت کردند که گوئی از نو بنیان شده و مسجد سلطانی را در میان شهر بر زیادت از نخست روز برای مرمت بذل زر و سیم رفت و چهل و دو قراولخانه

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

در شهر طهران بساختند و دروازهای شهر را از مبنیهای نیکو و بناها با خشتهای کاشی تازه کردند و برج و باره را استوار نمودند و گنبد امامزاده شاهزاده عبدالعظیم را از بیرون سو مذهب تا به روشن‌تر از چشمه آفتاب کردند و از سوی درون به سنگ آینه مقطب دادند و در دارالامان قم ایوان پیش قبهٔ مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهم السلام به زر سرخ طلی کردند و سعی و اجتهاد ذوالفقارخان حاکم قم و ساوه اطراف ضریح مقدس و مرقد مطهر با سیم خام حصار دادند و قبهٔ شاهنشاه غازی محمدشاه را نیز ترقی لایق ارتفاع دادند و در کناره رود سدی استوار ببستند که از طغیان آب شهر قم را زیانی نرسد و مدرسهٔ شهر را تعمیر دادند و پل دلاک را بساختند و کاروانسرائی که در کنار پل بود عمارت کردند و دیگر در قریه نیاوران قصر جهان‌نما و سرائی از بهر مهد علیا و شترگری و سرائی از بهر دارالاماره جناب اشرف صدراعظم و سرائی از بهر ذکر مصائب سید الشهدا علیه السلام بساختند و قبه امامزاده قاسم را از نو بنیان و عمارت کردند و دیگر قورخانه در زمین طهران برآوردند و نیز جای نشستنی برای جناب اشرف صدراعظم در کنار قصر قاجار بنیان کردند و دیگر کارخانه ریسمان که طاق چهارگانه بر زبر یکدیگر است بنیان آن را از سنگ و ساروج کردند و با گچ و آجر ارتفاع دادند و با اصلهای چهار ستونهای بسیار استوار بداشتند و آلات و ادات آن که بیشتر از اراضی اروپا حمل شده از حوصله تحریر افزون است بنیان آن شصت ذرع در شصت ذرع که سقف درجه چهارم با صفحات آهن می‌شود و دیگر قلعه در کنار کارخانه ریسمان نیز برآوردند و دیگر قورخانه در کنار قریه امیرآباد و عمارت دوشان تپه و بعضی عمارات در نگارستان بنیان گشت و دیگر مریضخانه‌ها و دواخانه‌ها با ملازمت اطبای حاذق و آبگیرها باز کردند و از بیرون دروازهای طهران هشت سربازخانه بساختند که در هر یک گنجایش چندهزار سرباز است و در دیگر بلدان و امصار مانند خراسان در شهر مشهد و در بعضی طرق و شوارع قراولخانه‌ها بساختند و ابنیه موقوفه بساختند و صحن مقدس را که بنای آقا محمدشاه بود و تاکنون به انجام نرفته به نیکوتر وجهی به پایان بردند و در صفاهان قراولخانه‌ها و عمارات نیکو بنیان نمودند و بناهای سلاطین صفویه را تمام مرمت کردند و در پهلوی عمارت سعادت‌آباد و هشت‌بهشت سرائی شاهانه نو بنیان کردند چنانکه در میان عمارات صفویه نیز نامبردار گشت و پل خواجو را که قرین بانجا بود مرمتی بسزا نمودند و دیگر سد شوشتر را که از لطمات آب مطموس گشت نیکوتر از نخست استوار کردند و سد ناصری نام یافت و دیگر باره و قلعه شهر خوی را عمارت و مرمت کردند و دیگر در شهر شیراز قلعه ارک را به محکم‌تر بنائی بنا نهادند و در بندر بوشهر باستانها و برجهای مشید برپرداختند و عمارات کرمان را نیز مرمت فرمودند و قلعه بم را نیز نیکوتر از نخست روز تعمیر دادند و در شهر یزد قلعه و ارک شهر را مشید و محکم داشتند و قلعه شهر استرآباد را بساختند و در مملکت گیلان در بندر انزلی باستانهای مرصوصه برپرداختند و قنطره رود منجیل را ببستند و در چشمه علی دامغان عمارتی از نو بنیان گشت و در مازندران کارخانه از برای تصفیه شکر بنیاد شد و در تمامت ممالک محروسه در هر منزلی سرائی از برای چاپاران و مسرعان برآوردند و اسبهای رونده بازبستند تا چاپاران ملکه تمامت مخابرات در طی مراحل استعجال توانستند کرد و دیگر دیهیمی که با جواهر شاهوار مرصع بود و دو شمعدان که بر سنگ از زر خالص هدیه درگاه پلاک آرامگاه امیرالمومنین علی علیه السلام

۷۸۴ فرمودند و معادل پانزده هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص توزیع رفت تا قبه مبارکه سید الشهدا حسین بن علی علیهما السلام را باز زر طلی تازه کنند و در صحن مقدس و روضه حضرت عباس علیه السلام و همچنان در رواق کاظمین علیهما السلام بکار برند و شیخ عبد الحسین مجتهد طهرانی خود حامل زر و متصدی تقدیم این خدمت است با کمال تدبیر با جمله پرهیز از انساب را قسلم ارتکاز نام هر یک کشیده آمد همانا دو کرور تومان زر مسکوک بخرج این ابنیه رفت و قنات جدیده که بقنات ناصریه نامیده و آبش بحد غزارت رسیده جاری فرمود و موقوف داشت و وقفنامه آن را امتثال کردن بنده خلاصه صورت منشور و وقفنامه را مرقوم میدارم که اگر آن صفحه محو یا مفقود شود صورت آن در این کتاب باند و کس دیگرگون ساختن نتواند

خلاصه وقفنامه که بفرمان شاهنشاه مغفور منشور شد

همانا در این اوان قنات جدید مسمی بناصریه دولتخانه که از جانب غربی دار الخلافه احداث و جاری شده بموجب وقفنامه مساجد و مدارس و حمامات و محلات شهر فرمودیم و مدار آن بر هفت شبانه روز است که عبارت از چهارده طاق باشد دو شبانه روز خاص مسجد و مدرسه جدید البنا که بسعی جناب شیخ عبد الحسین بانجام رسیده و حمام جدید البنیان شخص دوم ایران میرزا کاظم خان نظام الملک و جمله بیوت اغنیا و فقرای محله موسوم بمحله بازار و گذر ملک آباد و عباس آباد است و متولی آن شیخ عبد الحسین و بعد از او اعلم علمای عصر که در آن محلت نشیمن داشته باشد خواهد بود و بعدل در آن محله تقسیم خواهد داد و یکشبانروز خاص مسجد جامع و بیوت اغنیا و فقرا که در آن حوالی خانه دارند و خانه فرخ خان امین الملک و بیوت مسلمین که در آن گذر واقع است و کوچه غریبان نامیده میشود خواهد بود و متولی جناب شیخ رضا و بعد از او برادرزاده او شیخ محمد میباشد و از پس ایشان الاخص که امام جماعت مسجد جامع است و یکشبانروز خاص گذر موسوم بهفت تنان است و تولیت آن مفوض بحاجی طالقانی است و از پس او اعلم علمای ساکن آن گذر متولی خواهد بود و یکشبانروز تولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی با اطلاع حاجی علیخان حاجب الدوله جاری خواهد شد و بعد از ایشان اعلم علمای ساکن آن محله متولی خواهد بود و دو شبانروز از جمله هفت شبانه روز مخصوص ساکنین ارک مبارکه سلطانی و باغهای پادشاهی و مریضخانه دولتی خواهد بود و بحکم شهریار تاجدار و صوابدید پیشکار دربار تقسیم خواهد شد و صیغه صحیحه شرعیه در محضر حاکم شرع شریف بتفصیل مقرره مشروحه را جاری و واقع گردید و تولیت کل بعهده پادشاه عصر مقرر شد و آن قنات مزبوره را جز بدین مصارف مشروحه تحریم ابدی دادیم و از نصب مزارع و حدایق و اراضی ممنوع فرمودیم و مقرر میفرمائیم که اخلاف این سلسله جلیله و سلاطین مستقله مستقبله شرایط مقرره مشروحه مستدام دارند و در حضرت خداوند نیکنام باشند و بسبب تغییر و تبدیل ملعون و مغبون نشوند

تمت خاتمه جزو اول تاریخ ناصریه از مجلد سیم تاریخ قاجاریه از مجلدات کتب ناسخ التواریخ

بحضور شاهنشاه حق شناس بنده سپاس گذار را حاضر پیشگاه ساخت و بتفقدی که مرزبانان ممالک آرزو بری اصابت آن مقام کنند نیک بنواخت و فرمود از تاریخ دولت ما از آنچه نگارگر کردی یک نیمه آنرا از مبداء تا منتها قرائت کردم و غور هی بسزا فرمودم هیچ حدیث را کذب نیافته و روایت نکردی و هیچ فتح ما را از آنچه بوده زیاد ~~بوده نیافته و هیچ فتح~~

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

و هیچ فتح را از آنچه بود بر زیادت وانمودی و هیچ شکست را بصورت ظفر رقم نساختی و افزودن از صدق لهجه همانا در ۲
انشای کلمه و القای قصه کلامی چنین متین و سخنی چندین بسی دیدار نشده این کتاب مصداق آن سخن است که در حد
فصاحت آمده که عام بفهمد و خاص بپسندد و در زمان فرمان کرد تا از جامه خانه خاص تشریفی که نزد من بنده با طیبه
و طریف خزاین آفاق برابر بود حاضر کردند و بر زیادت از جامه و جاملی و چیستیه و مواجب و تقریر تیول و توزیع عطای
ضیاع و اقطاع بصواب دید جناب اشرف صدر اعظم که آن آفتاب منیر پایش هاروز تا روز در طلب استفاضت و استنا
رت است قریه یادقان را که از توابع کاشان دهی است جدود معمور و قصور نامحصور با کثرت رعیت و تمام صنعت
بتیول ابدی و سیورغال سرمدی این عبد عقیدت کیش تفویض داد و منشور رفت و بطغرای غرّیه و لفن جادثه
تاکید یافت که هیچیک از سلاطین آینده از اولاد و احفاد این بنده که خانه زادان دولت پاینده اند دست
تصرف بدین قریه آلوده نفرمایند و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت ما جاوید است خواستیم نعمت ما در ازای
اینخدمت جاودانه باشد من بنده زمین حضرت بوسه زدم و چشم و چهره بخاک آستان بسودم و بعرض رسانیدم
کامی دعا از تو اجابت همه تو توانائی این گویائی و قوت این سخن سرائی نیز توجه خاطر و کیمیای نظر ملک الملوک است
اراده پادشاه که طلیعه حکم قضاست زبان سوسن ابکم را گویند و گوش اصم را شنوا سازد نعمت گویائی و هنر
طلاقت و ذلاقت من از آنحضرت دارم و این نعمت بزرگ بر ذمت بنده ضعیف شکری دیگر واجب داشته مانند کار
در اخذ نعمت و اسعاف حاجت هیچ حجت نیست جز اینکه پادشاه کریم بلطف عمیم بگذارد سحاب خار و گل را سیراب
کند و مانند آفتاب گلخن و گلشن را پرتاب سازد آنگاه بفرمود آثار دولت ما چندانکه خواهی نگاشت باید بزینت
طبع محلی داشت تا در همه ممالک شهره گردد و مردم از آن بهره گیرند و روز تا روز نتوان کتاب بطبع رابشد ذمه
و شطری یا کلمه و سطری پیوند کرد بهینگو آن است که هم بدینجا بنکوتر حدیث ترتیب خاتمه کنی و هر حدیث که از این
پس پدید شود در مجلد دیگر بنیقه خواهی کرد چون سخن بپای رفت بنده نگارنده رخصت مراجعت داشتم سده سنیه
و تقبیل حضرت علیه اقدام کردم آنگاه تقدیم خدمت را میان استوار نمودم و مجلد نخستین تاریخ دولت شاهنشاه را
که خدایش چندان ابقا داد که کتابهای بزرگ بنام مبارکش عنوان شود و بخاتمت رسید بموجب فرمان مبارک
بمعدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع گهربار اعلیحضرت شهریار کامکار است ختم کردم

ذکر معدودی از اشعار آبدار که از نتایج طبع شهریار تاجدار است

چون شهریار تاجدار بقوت وجود و بسط طبع بکوه و بحر زخار است همه کار دریا کند چنانکه از بهر ماهی خرد و نهنگ
دمان هم آهنگ انگیخته شود و مروارید گرانبها و خزف ناچیز یکجهت پرورش یابد شاهنشاه مردمان را در هر حرفت و صنعت
تربیت فرماید مردان مبارز را از برای ستیزه آویز با تیغ تیز آموزکاری کند و علما و فضلا را پرسش معضلات مسائل و
حل مشکلات حکم بتحصیل علوم و تحقیق معارف بگماشت و از برای تشویق و تربیت شعرا داد با کاهی بر بدیهه
نثری انشا کرده و شعری انشاد فرموده این بنده از دیوان اشعار مبارکش بدین چند شعر خاتمه جلد اول تاریخ دولت
ناصریه را از کتاب سیم تاریخ قاجاریه مشکین ختام خواهم ساخت

تتمه در قافیه

دل میبری و روی نهان میکنی چرا / خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا
گر در کمین کشتن عشاق نیستی / تیر کرشمه را بکمان میکنی چرا
گر در خیال مرهم دلهای خسته / آن تار طره مشک فشان میکنی چرا
این تیر غمزه را دل من مایل است و بس / این تیر را دریغ ز جان میکنی چرا

و نیز فرماید

اگر چون حسن تو بنود جهان کالائی / چو قد سرو روانت نبود بالائی
دست در زلف رسای تو کسی خواهد زد / که سرش را ننهد بر سر هر سودائی

و نیز فرماید

ای روی ماه تو را صد بنده همچو پری / وز رفتن تو رسد خجلت بکبک دری
تشبیه روی تو را هرگز نمیکنم / زیرا که در نظرم نیکوتر از قمری
خورشید برکنی سلطان هر سپهی / شایسته کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی / پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری

و نیز فرماید

ده دله از بهر صحبت عاشق و معشوق / هم عاشق و معشوق بیکدله باشد
با که خوش نیست روی خوب تو دیدن / دیدن رویت خوش است بی گله باشد

و نیز فرماید

برقع از روی برانداز که تا خلق جهان / بیکی روز دو خورشید به بینند عیان

و نیز فرماید

بتی دارم از ماه گردون نکوتر / دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادوی فتان مردم / دو ابروش قتال و خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری / نه محتاج زیب و نه محتاج زیور

و نیز فرماید

دل ما را ز چه رو زار و حزین باید کرد / عاشقی کفر نباشد نه چنین باید کرد
ما گدایان را از در که خود دور مکن / که ترحم بگدایان به از این باید کرد
مرکب حسن سوار است و بتندی گذرد / بعد از این مرکب آهسته بزین باید کرد
همچو طاوس چو خرامد در باغ و چمن / توتیای مژه از خاک زمین باید کرد

و نیز فرماید

شرح سلطنت و جهانگیری ناصرالدین شاه قاجار

مجلس ما چو بهشت است در این فصل بهار — خیز ای ساقی و مستانه کمی باده بیار

باده همچو گل سرخ و یا دانه نار — باده همچو دل عاشق یا روی نگار

و نیز فرماید

حور نجوم من و قصور نخواهم — شیفته چشم و خال و زلف سیاهم

خط غلامی ز آفتاب گرفتم — تا ز دل و جان غلام آن رخ ماهم

بندگی حضرت تو مایه شاهی است — تا بنده ام بنده تو بر همه شاهم

و در عید میلاد امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرماید.

عید مولود امیرالمؤمنین شد — عالم بالا و زیر زمین عنبرین شد

از برای مژده این عید حیدر — جبرئیل از آسمان اندر زمین شد

ذوالفقار کج چنین گوید بعالم — راست از دست خدا شرع مبین شد

ناظم درگاهش اسرافیل باشد

حاجب درگاه جبرئیل امین شد

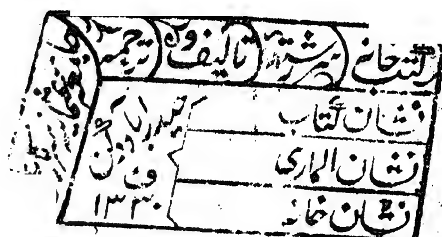
مخفی نماناد که کتاب مستطاب تاریخ سلاطین قاجاریه خلدالله ملکهم را از آغاز تا بدینجا که مرحوم میرزا محمد تقی خان لسان الملک علیه الرحمة و الغفران مرقوم داشته بود باتمام رسیده و خاتمه احوالات شاهنشاه شهید مبرور البسه الله من حلل النور تا جلوس ابد مانوس اعلیحضرت خسرو جم خدم کیوان حشم المجاهد فی مناهج الدین ظل الله فی الارضین السلطان الافخم و الخاقان الاعظم شاهنشاه کل ممالک محروسه ایران یادگار سلاطین کیان السلطان مظفرالدین شاه قاجار خلدالله ملکه و ابدالله دولته را حسب دستخط جهانمطاع مبارک و فرمان قضاجریان همایونی مقرر شد که جناب جلالتمآب اجل آقای میرزا عباسقلی خان سپهر زید اقباله العالی که مرحوم نگارنده را خلف صدق و صدیق بنیکوتر بیانی ترتیب داده و بمجلد چهارم این کتاب مستطاب نامیده و بزیور طبع آراسته کرده و عنقریب باقبال اعلیحضرت همایونی و بیمن همت والانهمت حضرت مستطاب اشرف امجد افخم آقای میرزا علیخان امین الدوله وزیر اعظم ادام الله اجلاله العالی باتمام رسیده خاص و عام را بهره‌مند خواهد داشت و من الله التوفیق و علیه التکلان

کتبه العبد الفقیر الحقیر المذنب محمد رضای متخلص بصفا و الملقب

بسلطان الکتاب لشکرنویس محلاتی

فی شهر جمادی الاول سنه

۱۳۱۵



منه
وجوده و کرمه
واحسا
که این
نسخه شریفه در
دار الخلافه طهران صانها الله
عن طوارق الحدثان بسعی واهتمام
اقل الناس علی اصغر کتابفروش در
مطبعه سرکار سلالة السادات آقا سید
مرتضی وبدستیاری عالیجاه استاد
الماهر آقا میرزا حسن باسمه چی اتمام
پذیرفت امید است که در نظر
ارباب فضل
تاریخ
مقبول افتد
فی شهر جمادی الاول
سنه ۱۳۱۵